تاریخ کرد و کردستان

تبرستان
www.tabarestan.info

تبرستان
www.tabarestan.info

تاریخ کرد و کردستان

تبرستان
www.tabarestan.info

نویسنده

دکتر صدیق صفی‌زاده (بوره‌که یی)

صفی‌زاده، صدیق، ۱۳۲۲ -
تاریخ کرد و کردستان/ صدیق صفی‌زاده. -
تهران: آتیه، ۱۳۷۸. ص ۹۲۵
۱. کردان. ۲. کردستان - تاریخ. الف. عنوان.
۲ ت ۶ ص / ۵۹ DS ۹۵۶/۰۰۴۹۱۵۹۷

www.tabarestan.info تبرستان

نشر آتیه

نام کتاب: تاریخ کرد و کردستان
نوشتهٔ: دکتر صدیق صفی‌زاده (بوره‌که‌یی)
چاپ: اول، بهار ۱۳۷۸
تیراژ: ۳۰۰۰ نسخه
حروفچینی: آزاده
چاپخانه: فرشیوه
حق چاپ برای ناشر محفوظ است.

شابک ۹۶۴-۶۳۷۳-۳۳-x
ISBN 964-6373-33-x

آدرس و تلفن: خیابان انقلاب، خیابان دانشگاه، کوچه آشتیانی، شماره ۵ ، ۶۴۶۳۱۱۱
مرکز پخش: بازارچه کتاب - کتاب اختران تلفن: ۶۴۶۲۲۸۲ فاکس: ۶۴۱۱۴۲۹

تبرستان
www.tabarestan.info

فهرست مطالب و مندرجات

عنوان **صفحه**

فهرست مطالب و مندرجات ۳
مقدمه ۱۶
مؤرخان کرد ـ امیر شرف خان بدلیسی ۲۱
خسروبن محمد اردلان ـ ملا محمود بایزیدی ۲۳
ماه‌شرف خانم کردستانی ـ میرزا عبدالقادر بابانی ۲۴
میرزا علی اکبر صادق‌الملک ۲۵
رشید یاسمی ۲۶
میرزا شکرالله سنندجی ـ آیت‌الله مردوخ ۲۷
محمدامین زکی‌بیگ ۲۸
صالح قفطان ـ سید حسین حزنی ۲۹
نوفیق وهبی ۳۰
جلادت بدرخان ـ محمدعلی عونی ۳۱
رفیق حلمی ـ دکتر قنات کردو ۳۲
ملاجمیل روژبیانی ۳۳
انورمائی، ـ علاءالدین سجادی ۳۴
علی سیدو گورانی ـ عبدالرحمن شرفکندی ـ (هژار) ۳۵
دکتر جمال نبز ـ نژاد آریا ۳۶
نژاد کرد ۳۸
لفظ کرد ۴۰
تاریخ کرد ۴۲
کرد از روزگاران کهن ۴۵
گوتی‌ها ۴۶
لولوها ۴۸
کاسی‌ها ۵۰
میتانی‌ها ۵۲
نایری‌ها ۵۳
مانائی‌ها ۵۵
سوباری‌ها ۵۷
اورارتوها ۵۹
مادها ۶۰
کردوک‌ها ۶۲
روایت گزنفون دربارهٔ کردها ۶۴

روایت استرابون راجع به کردان ۶۹
کرد در زمان سلوکی‌ها ۷۲
ساسانیان ۷۳
کُرد در شاهنامه ۷۵
فرمانروایان گوتی ۷۸
ایمتا ۸۰
اینگه شوش ـ سارلاگاب ۸۱
شولمه ـ الولومش ـ اینی ماباگش ۸۲
اینگه‌شوش دوم ـ ایارلاگاب ۸۳
ایباته ـ ایارلانگاب ـ کوروم ۸۴
خابیلکین ـ لائه‌رابوم ۸۵
ابراروم ـ ایبرانوم ـ خابلوم ۸۶
پوزورسین ـ ایارلاگاند ـ سیوما ۸۷
سی‌اوم ـ تیریگان ـ فرمانروایان لولو ۸۸
انوبانی‌نی ۹۰
تاردونی ۹۱
آمیخا ـ فرمانروایان کاسی ۹۲
گاندیش ۹۴
ای‌گامیل ـ اولام بورياش ۹۵
آگوم سوم ـ اگوم کاک‌ریم ـ فرمانروایان میتانی ۹۶
آرتاتمه ـ توشراتا ۹۸
توشراتانام ـ فرمانروایان مانائی ۹۹
ایرانزو ۱۰۰
آزا ـ اولوسونو ۱۰۱
فرمانروایان اورارتو ۱۰۲
آرمه ـ شردوری اوّل ۱۰۳
ایشپوای‌نی ـ آرگیشتی اوّل ۱۰۴
شردوری دوم ـ روسای اول ۱۰۵
آرگیشتی دوم ـ روسای دوم ۱۰۶
شردوری سوم ـ روسای سوم ـ فرمانروایان ماد ۱۰۷
دیااکو ـ فرورتیش ۱۰۸
هووخ‌شتر ۱۰۹
اژدیهاک ـ زردشت مادی ۱۱۰
گئوماتای مادی ۱۱۱
فرورتیش مادی ۱۱۶
چیتران تخمه مادی ۱۱۸
کرد بعد از اسلام ۱۱۹
کرد در دوره‌های اسلامی ۱۲۹
خرافات راجع به کردان ۱۳۲
جغرافیای کردستان ۱۳۴
جغرافیای سیاسی کردستان ۱۳۸
زندگی روستائی در کردستان ۱۳۹
جنگل و گیاهان و مراتع در کردستان ۱۴۲
ملیّت کرد ۱۴۴
کرد در ایران ۱۴۶
کرد در ترکیه ۱۴۹
کرد در عراق ۱۵۱
کرد در سوریه ۱۵۳
کرد در روسیه ۱۵۴
نفوذ دولتهای امپریالیستی در کردستان ۱۵۶
علت شورشهای کردان ۱۶۰

تبرستان www.tabarestan.info

دیانت و معتقدات ۱۶۲
طریقه‌های تصوف در کردستان ۱۶۴
مسلکهای رایج در کردستان ۱۶۷
یارسان (اهل حق) ۱۶۸
مسلک ایزدی ۱۷۱
زبان پهلوی و پیوند آن با زبان کردی ۱۷۶
زبان کردی و گویشهای آن ۱۷۸
خط و زبان کردی ۱۸۳
ادبیات کردی ۱۸۶
سرایندگان کرد ۱۹۹
صیدی اورامی ۲۰۰
شیخ احمد جزیری ۲۰۱
شیخ احمد خانی ۲۰۳
ملاخضر نالی ۲۰۵
مستورهٔ کردستانی ۲۰۷
ملاعبدالرحیم مولوی ۲۱۱
سید یعقوب ماهیدشتی ۲۱۲
حاجی قادر کویی ۲۱۵
شیخ موسی جگرخون ۲۱۷
آرام چاچان ۲۱۹
اطبا و مخترعان کرد ۲۲۱
ابن قتیبه دینوری ۲۲۲
ابوحنیفه دینوری ۲۲۳
زاهدالعلماء ۲۲۴
فخرالدین ماردینی ۲۲۵
سدیدالدین حانی ۲۲۶
ابوالعز اسماعیل جزری ۲۲۸
ابن‌الاکفانی سنجاری ـ ابوعبدالله شمس‌ابن‌الکردی ۲۳۰
مولانا رسول سورانی ـ حاتم‌بیگ کردستانی ۲۳۱
دکتر سعید خان کردستانی ۲۳۲
شیخ عبدالله هزارکانیانی ۲۳۳
پیشگویان کرد ۲۳۴
ایل بیگی جاف ۲۳۶
خان الماس لرستانی ۲۴۰
درویش اجاق گهواره‌ئی ۲۴۲
کتابهای کردی ۲۴۵
فولکلور کردی ۲۶۱
ضرب‌المثلهای کردی ۲۶۸
موسیقی کردی ۲۷۵
موسیقی‌دانهای کرد ۲۷۸
ابوسلیمان کردی ـ اسحاق موصلی ۲۷۹
زریاب موصلی ۲۸۰
صفی‌الدین ارموی ۲۸۱
عبدالقادر مراغه‌ئی ـ پوشاک کردی ۲۸۲
عروسی در میان کردان ۲۸۷
ترانه‌های کردی ۲۹۰
جشنها و اعیاد در کردستان ۲۹۸
میرنوروزی در میان کردان ۳۰۴
بازیهای سنتی کردی ۳۰۵
طب سُنتی در میان کردان ۳۰۷
نام ماهها و روزهای کردی ۳۱۷

www.tabarestan.info تبرستان

آتشکده‌های قدیم کردستان ۳۲۳
نامهای پرندگان در گویشهای کردی ۳۲۶
زن در میان کردان ۳۵۴
زن در میان پارسان‌ها ۳۶۰
زن در میان ایزدیان ۳۶۱
صنایع دستی در کردستان ۳۶۳
طوایف کُرد ۳۶۶
فرمانروایان کُرد ۳۸۳
فرمانروایان ارومی ۳۸۴
امیر صدقه موصلی ـ امیر صدقه ثانی موصلی ۳۸۵
فرمانروایان جستانی ـ مرزبان جستانی ۳۸۶
جستان جستانی ـ وهسودان جستانی ـ جستان دوم جستانی ۳۸۷
علی جستانی ۳۸۸
خسروفیروز جستانی ـ مهدی جستانی ـ فرمانروایان هذبانی ۳۸۹
امیر محمد هذبانی ـ ابوالهیجا هذبانی ـ ابوالحسن هذبانی ۳۹۰
ابوعلی هذبانی ـ فرمانروایان حسنویه ـ امیر حسین برزیکانی ۳۹۱
امیر حسنویه برزیکانی ۳۹۲
بدرابن حسنویه ناصرالدوله ۳۹۳
امیر هلال برزیکانی ـ امیر طاهر برزیکانی ۳۹۶
فرمانروایان سالاری ـ مرزبان سالاری ۳۹۷
جستان سالاری ۳۹۸
ابراهیم سالاری ـ ابوالهیجا سالاری ۳۹۹
فرمانروایان شدادی ـ محمدبن شداد ـ ابوالحسن لشکری شدادی ۴۰۰
مرزبان شدادی ـ فضلون شدادی ۴۰۱
ابوالفتح موسی شدادی ـ ابوالحسن علی لشکری دوم شدادی ۴۰۲
انوشیروان شدادی ـ ابوالسوار شاور شدادی ۴۰۳
ابوالمظفر فضلون شدادی ۴۰۴
فرمانروایان روادی ـ ابوالهیجا روادی ـ مملان روادی ۴۰۵
وهسودان روادی ۴۰۶
فرمانروایان دنبلی ۴۰۷
شیخ احمد دنبلی ـ امیرسلیمان دنبلی ـ جعفر شمس‌الملک دنبلی ۴۰۸
امیرابراهیم دنبلی ـ امیرجمشید دنبلی ۴۰۹
شیخ احمد دنبلی ـ شیخ بهلول دنبلی ۴۱۰
امیر محمود دنبلی ـ امیر بهلول دنبلی ـ امیر رستم دنبلی ۴۱۱
احمدبیگ دنبلی ـ منصوربیگ دنبلی ۴۱۲
ولی‌بیگ دنبلی ـ حاجی‌بیگ دنبلی ۴۱۳
نظربیگ دنبلی ـ قلیچ‌بیگ دنبلی ۴۱۴
فرمانروایان مروانی ۴۱۵
ملک ابوسعید منصور ممهدالدوله ـ ملک ابونصر احمد مروانی ۴۱۶
ابوالقاسم نصر مروانی ۴۱۷
امیر منصور مروانی ۴۱۸
فرمانروایان بنی‌عیار ـ امیر ابوالفتح محمد شازنجانی ۴۱۹
ابوالشوک شازنجانی ۴۲۰
مهلهل شازنجانی ـ سعدی شازنجانی ۴۲۱
سرخاب شازنجانی ـ ابومنصور شازنجانی ۴۲۲
فرمانروایان اورامان ـ بهمن‌بیگ اورامی ۴۲۳
باریه‌بیگ اورامی ـ امیرجلال‌الدین اورامی ۴۲۴
امیر سعید جیاشااورامی ـ سلیمان‌بیگ اورامی ۴۲۵
بهرام میرزابیگ اورامی ـ عباس‌قلی سلطان اورامی ۴۲۶
بهرام سلطان اورامی ـ قاسم سلطان اورامی ۴۲۷
حسین سلطان اورامی ۴۲۸

www.tabarestan.info تبرستان

خالد سلطان اورامی ـ رضا سلطان اورامی ۴۲۹
علی مردان سلطان اورامی ۴۳۰
محمدیوسف سلطان اورامی ـ اسکندر سلطان اورامی ۴۳۱
عثمان سلطان اورامی ـ حیدرسلطان اورامی ۴۳۲
حسن سلطان اورامی ـ مصطفی سلطان اورامی ۴۳۳
رستم سلطان اورامی ۴۳۴
محمدصالح سلطان اورامی ـ جعفرسلطان اورامی ۴۳۵
فرمانروایان جاوان ـ امیرورام بن محمد جاوانی ۴۳۶
امیرابودلف قاسم بن محمد جاوانی ـ ابوالفتح بن ورام جاوانی ۴۳۷
ابونجم بن ورام جاوانی ـ ورام بن ابوفراس جاوانی ۴۳۸
امیر ابوشجاع عاصم جاوانی ـ امیر سیف‌الدوله نجم جاوانی ـ امیر ضیاءالدین مهلهل جاوانی ۴۳۹
امیرفخرالدین ابومحمد عنترجاوانی ـ امیر مهلهل بن عسکر جاوانی ۴۴۰
امیر ابوالهیجا عبدالله جاوانی ـ فرمانروایان بنی‌کاکویه ـ علاءالدوله کاکویه ۴۴۱
ظهیرالدین کاکویه ـ ابو کالیجاری کاکویه ۴۴۲
فرمانروایان شبانکاره ـ امیر فضلویه شبانکاره‌ای ۴۴۳
نظام‌الدین یحیی شبانکاره‌ای ـ نظام‌الدین محمود شبانکاره‌ای ۴۴۴
امیر حسن شبانکاره‌ای ـ ملک‌مظفرالدین محمد شبانکاره‌ای ۴۴۵
قطب‌الدین مبارز اول شبانکاره‌ای ـ ملک مظفرالدین محمد شبانکاره‌ای ۴۴۶
قطب‌الدین مبارز دوم شبانکاره‌ای ـ نظام‌الدین حسن شبانکاره‌ای ۴۴۷
نصرت‌الدین ابراهیم شبانکاره‌ای ـ جلال‌الدین طیب شاه شبانکاره‌ای ـ بهاءالدین اسماعیل شبانکاره‌ای ۴۴۸
نظام‌الدین حسن شبانکاره‌ای ـ نصرت‌الدین ابراهیم شبانکاره‌ای ۴۴۹
ملک رکن‌الدین حسن شبانکاره‌ای ـ فرمانروایان مرداسی ۴۵۰
امیربولدوق مرداسی ـ امیرابراهیم مرداسی ۴۵۱
امیرمحمد مرداسی ـ فرمانروایان شدادیان آنی ۴۵۲
منوچهر شدادی ۴۵۳
ابوالسوار شاور دوم شدادی ـ فضلون سوم شدادی ۴۵۴
خوشچهر شدادی ـ محمود شدادی ۴۵۵
فخرالدین شداد شدادی ـ فضلون شدادی ۴۵۶
شاهنشاه شدادی ـ فرمانروایان یلیان روادی ۴۵۷
امیر احمدیل روادی ـ آقسنقر روادی ۴۵۸
نصرةالدین ارسلان آبه روادی ـ فلک‌الدین روادی ۴۶۰
اتابک علاءالدین کرپه ارسلان روادی ـ نصرةالدین محمد روادی ۴۶۱
فرمانروایان ایزدی ۴۶۲
شیخ عدی هکاری ۴۶۳
ابوالبرکات هکاری ـ شیخ حسن هکاری ۴۶۴
فرمانروایان اربیل ۴۶۵
زین‌الدین علی کوچک ـ زین‌الدین یوسف بن‌علی ۴۶۶
مظفرالدین گوگبری ـ فرمانروایان لر بزرگ ۴۶۷
ابوطاهر محمد فضلویه ۴۶۸
اتابک نصرت‌الدین هزار اسب ـ اتابک تکله فضلویه ۴۶۹
اتابک شمس‌الدین الب‌ارغون ـ اتابک یوسف شاه اول فضلویه ۴۷۰
اتابک افراسیاب فضلویه ۴۷۱
نصرت‌الدین احمد فضلوی ۴۷۲
رکن‌الدین یوسف شاه دوم فضلوی ـ مظفرالدین افراسیاب دوم ۴۷۳
نورالوردین سلیمان شاه نصرت‌الدین ـ پشنگ‌بن سلغرشاه ۴۷۴
پیراحمدبن پشنگ ـ ابوسعیدبن پیراحمد ۴۷۵
شاه‌حسین بن ابوسعید ـ غیاث‌الدین کاوس بن هوشنگ ۴۷۶
فرمانروایان ایوبی ۴۷۷
صلاح‌الدین ایوبی ۴۷۸
ملک عزیز ایوبی ـ ملک عادل ایوبی ۴۷۹
ملک کامل ایوبی ـ ملک صالح ایوبی ۴۸۰

www.tabarestan.info تبرستان

ملک تورانشاه ایوبی ـ ملک عمر ایوبی ۴۸۱
فرمانروایان اردلان ـ بابااردلان ۴۸۲
کلول‌بن بابا اردلان ـ خضربن کلول اردلان ۴۸۳
الیاس بن خضر اردلان ـ خضربن الیاس اردلان ۴۸۴
حسن‌بن خضر اردلان ۴۸۵
بابلول بن حسن اردلان ـ منذربن بابلول اردلان ۴۸۶
مامون بیگ بن منذر اردلان ۴۸۷
بیگه‌بیگ بن مامون بیگ اردلان ـ مامون‌بیگ ابن بیگه‌بیگ اردلان ۴۸۸
سرخاب‌بیگ ابن مامون بیگ اردلان ۴۸۹
بساط‌بیگ ابن سرخاب بیگ اردلان ۴۹۰
تیمورخان ابن سلطان علی‌بیگ اردلان ۴۹۱
هلوخان ابن سلطان علی‌بیگ اردلان ۴۹۲
خان احمدخان ابن هلوخان اردلان ۴۹۳
سلیمان خان ابن علم‌الدین اردلان ۴۹۵
کلب علی خان ابن سلیمان خان اردلان ۴۹۶
خان احمدخان ابن کلب علی‌خان اردلان ـ خسروخان ابن سلیمان خان اردلان ۴۹۷
محمدخان ابن خسروخان اردلان ـ عباس‌قلی خان ابن محمدخان اردلان ۴۹۸
علی‌قلی بیگ اردلان ۴۹۹
خانه‌پاشای بابان ـ سبحان ویردی خان اردلان ۵۰۰
خسروخان اردلان ۵۰۱
لطف‌علی خان اردلان ۵۰۳
حسن‌علی خان اردلان ۵۰۴
خسروخان ناکام ۵۰۵
رضاقلی خان اردلان ۵۰۶
امان‌الله خان دوم اردلان ۵۰۷
زین‌العابدین خان ۵۰۸
حسن علی خان گروسی ۵۰۹
میرزامحمودخان قاجار ۵۱۰
فرمانروایان بدلیسی ـ ملک اشرف بدلیسی ۵۱۱
حاج امیر شرف خان بدلیسی ـ میرشمس‌الدین ولی بدلیسی ۵۱۲
میرحاج محمد بدلیسی ـ میرشمس‌الدین ولی بدلیسی ۵۱۳
میرحاج محمد بدلیسی ـ میرابراهیم بدلیسی ۵۱۴
میرشاه محمد بدلیسی ۵۱۵
میرابراهیم دوم بدلیسی ـ میرشرف بدلیسی ۵۱۶
امیر شمس‌الدین خان بدلیسی ۵۱۷
امیر شرف خان بدلیسی ـ فرمانروایان لُر کوچک ۵۱۸
شجاع‌الدین خورشید ۵۱۹
سیف‌الدین رستم خورشیدی ـ ابوبکربن محمد ۵۲۱
عزالدین گرشاسف ۵۲۲
حسام‌الدین خلیل‌بن بدرالدین ـ بدرالدین مسعود خورشیدی ۵۲۳
تاج‌الدین شاه ـ فلک‌الدین حسن ۵۲۴
جمال‌الدین خضر ـ حسام‌الدین عمر ۵۲۵
عزالدین محمد ـ دولت خاتون ۵۲۶
شجاع‌الدین محمود ـ ملک عزالدین ۵۲۷
سیدی احمد ۵۲۸
شاه‌حسین عباسی ـ شاه‌رستم عباسی ۵۲۹
اغوربن شاه رستم ـ جهانگیربن اغور ۵۳۰
شاه‌رستم بن جهانگیر ۵۳۱
فرمانروایان مشطوب هکاری ـ علی مشطوب هکاری ۵۳۲
احمدبن مشطوب هکاری ـ فرمانروایان آل کُرت ۵۳۳
ملک محمد شمس‌الدین کرت ـ ملک رکن‌الدین کرت ۵۳۴

تبرستان www.tabarestan.info

ملک فخرالدین کرت ـ ملک غیاث‌الدین کرت ۵۳۵
ملک شمس‌الدین دوم کرت ـ ملک حافظ کرت ـ ملک حسین معزالدین کرت ۵۳۶
ملک پیرعلی غیاث‌الدین دوم کرت ـ فرمانروایان جزیره ۵۳۷
امیر عبدالعزیز بختی ۵۳۸
امیر مجدالدین بختی ـ امیر عیسی بختی ـ امیر بدرالدین بختی ۵۳۹
امیر ابدال بختی ـ امیر عزالدین بختی ۵۴۰
امیر ابدال دوم بختی ـ امیر ابراهیم بختی ـ امیر شرف بختی ۵۴۱
امیر بدر بختی ـ کاکامحمد بختی ۵۴۲
میر شرف دوم بختی ـ شاه‌علی بیگ بختی ۵۴۳
بدربیگ سوم بختی ـ امیر محمد بختی ۵۴۴
بدربیگ سوم بختی ـ امیر محمد بختی ۵۴۵
سلطان محمد بختی ـ ناصربیگ بختی ۵۴۶
امیرعزیز بختی ـ امیر محمد بختی ۵۴۷
میرشرف بختی ـ فرمانروایان جاندار ۵۴۸
امیرکبیر شمس‌الدین جاندار ـ امیرکبیر سلیمان جاندار ـ امیرکبیر ابراهیم جاندار ۵۴۹
امیرکبیر یعقوب جاندار ـ سلطان عادل جاندار ۵۵۰
سلطان بایزید جاندار ـ سلیمان‌بیگ دوم جاندار ۵۵۱
اسماعیل‌بیگ جاندار ـ فرمانروایان منتشا ـ حاج بهاءالدین بیگ منتشایی ۵۵۲
شجاع‌الدین منتشایی ـ ابراهیم بیگ منتشایی ـ مظفرالدین بیگ منتشایی ۵۵۳
تاج‌الدین احمد غازی بیگ منتشایی ـ مظفرالدین‌بیگ منتشایی ۵۵۴
لبث بیگ منتشایی ـ فرمانروایان ملکان ـ ملک سلیمان ملکان ۵۵۵
ملک محمد ملکان ـ ملک عادل ملکان ۵۵۶
ملک اشرف ملکان ـ ملک خلیل ملکان ـ ملک خلف ملکان ۵۵۷
ملک خلیل ثانی ملکان ۵۵۸
ملک حسین ملکان ـ ملک سلیمان ملکان ۵۵۹
ملک محمد ملکان ـ ملک سلطان حسین ملکان ـ فرمانروایان چمشکزک ۵۶۰
ملکشاه چمشکزک ـ ملک محمد چمشکزک ۵۶۱
امیر شیخ حسن چمشکزک ـ حاج رستم‌بیگ چمشکزک ۵۶۲
پیرحسین بیگ چمشکزک ۵۶۳
فرمانروایان بهدینان ـ امیر زین‌الدین بهدینانی ۵۶۵
امیر سیف‌الدین بهدینانی ـ امیر حسن بهدینانی ۵۶۶
سلطان حسین بهدینانی ـ قبادبیگ بهدینانی ۵۶۷
بهرام‌بیگ بهدینانی ـ سیّدی خان بهدینانی ۵۶۸
یوسف‌خان بهدینانی ـ قبادپاشای دوم بهدینانی ـ رباط‌پاشا بهدینانی ۵۶۹
بهرام‌پاشا بهدینانی ـ اسماعیل بهدینانی ۵۷۰
علی‌مرادخان بهدینانی ـ قبادبیگ سوم بهدینانی ـ اسماعیل‌پاشا دوم بهدینانی ۵۷۱
فرمانروایان هکاری ۵۷۲
امیرعزالدین شیر هکاری ـ ملک محمد هکاری ۵۷۳
اسدالدین زرین دست هکاری ۵۷۴
عزالدین شیر دوم هکاری ـ امیر زاهدبیگ هکاری ۵۷۵
ملک بیگ هکاری ـ محمدبیگ هکاری ۵۷۶
زینل‌بیگ هکاری ۵۷۷
زکریابیگ هکاری ـ فرمانروایان محمودی ـ امیر محمود محمودی ۵۷۸
امیرحسین محمودی ـ امیر حامد محمودی ۵۷۹
امیر عوض‌بیگ محمودی ـ امیرخان محمد محمودی ۵۸۰
میره‌بیگ محمودی ـ امیرحسین بیگ محمودی ـ امیرشیربیگ محمودی ۵۸۱
فرمانروایان سوران ۵۸۲
امیرعیسی سوران ۵۸۳
شاه‌علی بیگ سوران ـ امیرعیسی دوم سوران ۵۸۴
امیربداغ سوران ـ امیر سیف‌الدین سوران ۵۸۵
امیر سیّدی سوران ـ امیر عزالدین شیر سوران ۵۸۶
امیر سیف‌الدین دوم سوران ۵۸۷

www.tabarestan.info تبرستان

امیر قلی بیگ سوران ـ بداغ بیگ سوران ۵۸۸
امیر سلیمان بیگ سوران ۵۸۹
خانزاد خاتون سوران ـ امیرعلی بیگ سوران ۵۹۰
امیراوغوزبیگ سوران ـ میره بیگ سوران ۵۹۱
امیراحمد سوران ـ میراوغوزبیگ دوم سوران ۵۹۲
میرمصطفی بیگ سوران ـ میرمحمدبیگ سوران ۵۹۳
میراحمد دوم سوران ۵۹۴
امیرسلیمان بیگ دوم سوران ـ رسول پاشای سوران ـ فرمانروایان سویدی ۵۹۵
امیرجلال سویدی ـ امیرمحمد سویدی ۵۹۶
امیر فخرالدین سویدی ـ امیرحسین سویدی ـ میرفخرالدین ثانی سویدی ۵۹۷
ابدال‌بیگ سویدی ـ امیرسبحان بیگ سویدی ۵۹۸
سلطان احمدبیگ سویدی ـ مقصودبیگ سویدی ۵۹۹
مرادبیگ سویدی ـ سلیمان بیگ سویدی ـ فرمانروایان مکریان ۶۰۰
میرسیف‌الدین خان مکری ۶۰۱
صارم‌بیگ مکری ۶۰۲
میره‌بیگ اول مکری ۶۰۳
میره‌بیگ دوم مکری ۶۰۴
شیخ حیدر مکری ـ امیرقباد بیگ مکری ۶۰۵
امیر شیربیگ مکری ۶۰۷
بداغ سلطان مکری ـ فرمانروایان صاصون ۶۰۸
امیر ابوبکر صاصونی ـ امیر علی بیگ صاصونی ۶۰۹
محمدبیگ صاصونی ـ سلیمان بیگ صاصونی ۶۱۰
بهاءالدین صاصونی ـ صاروخان صاصونی ۶۱۱
محمدبیگ دوم صاصونی ـ احمدبیگ صاصونی ۶۱۲
فرمانروایان خیزان ـ امیر داود خیزانی ۶۱۳
سلطان احمد خیزانی ـ امیرمحمد خیزانی ۶۱۴
ملک خلیل خیزانی ـ میرخان محمود خیزانی ـ امیرحسین خیزانی ۶۱۵
فرمانروایان مکس ـ امیر ابدال مکسی ۶۱۶
امیر احمدبیگ مکسی ـ ابدال بیگ مکسی ۷۱۷
حسن‌بیگ مکسی ـ فرمانروایان اسپایرد ـ سلطان ابراهیم اسپایردی ۶۱۸
محمدبیگ اسپایردی ـ میرشرف اسپایردی ۶۱۹
فرمانروایان شیروان ـ میرشاه محمد کفرایی ۶۲۰
میرابدال کفرایی ـ میرشاه محمدثانی ۶۲۱
محمدبیگ ثالث ـ امیرابدال‌بیگ ثانی ۶۲۲
محمدبیگ ۶۲۳
زینل‌بیگ ـ ابدال بیگ ثالث ـ فرمانروایان زرقی ۶۲۴
امیر حمزه زرقی ۶۲۵
محمدبیگ زرقی ـ علی‌بیگ زرقی ۶۲۶
شاه‌قلی‌بیگ زرقی ـ یعقوب‌بیگ زرقی ۶۲۷
محمدبیگ زرقی ـ فرمانروایان گردکان ـ امیر ناصر گردکانی ۶۲۸
محمدبیگ گردکانی ـ امیرناصربیگ دوم گردکانی ۶۲۹
فرمانروایان عتاق ـ شاهم‌بیگ عتاقی ۶۳۰
یوسف‌بیگ عتاقی ـ حسن‌بیگ عتاقی ۶۳۱
ولی‌بیگ عتاقی ـ فرمانروایان ترجیل ـ عمربیگ ترجیلی ۶۳۲
بداغ‌بیگ ترجیلی ـ احمدبیگ ترجیلی ۶۳۳
علی‌بیگ ترجیلی ـ شمسی‌بیگ ترجیلی ـ حیدربیگ ترجیلی ۶۳۴
بداغ‌بیگ ترجیلی ـ عمربیگ ترجیلی ۶۳۵
فرمانروایان پلنگان ـ غیب‌الله بیگ پلنگانی ۶۳۶
محمد پلنگانی ـ امیر اسکندر پلنگانی ۶۳۷
فرمانروایان صومای ـ امیر غازان قران صومای ۶۳۸
شاه محمد صومای ـ بداغ‌بیگ صومای ۶۳۹
حسن‌بیگ صومای ـ علی‌بیگ صومای ـ اولیابیگ صومای ۶۴۰
فرمانروایان سلیمانی ـ امیرضیاءالدین سلیمانی ۶۴۱

تبرستان www.tabarestan.info

فرمانروایان قلب ـ امیرعلی بیگ قلبی ۶۴۲
سلطان حسن قلبی ـ امیراحمدبیگ قلبی ۶۴۳
امیر زینل‌بیگ قلبی ـ فرمانروایان میافارقین ۶۴۴
امیرخان میافارقینی ـ امیر عمربیگ میافارقینی ـ فرمانروایان بانه ۶۴۵
میرزابیگ اختیارالدینی ۶۴۶
بداغ‌بیگ اختیارالدینی ـ سلیمان بیگ اختیارالدینی ۶۴۷
بدربیگ اختیارالدینی ـ اسکندر سلطان اختیارالدینی ۶۴۸
اسماعیل سلطان اختیارالدینی ۶۴۹
احمد سلطان اختیارالدینی ـ سلیم خان اختیارالدینی ۶۵۰
محمدعلی سلطان اختیارالدینی ـ احمدبیگ اختیارالدینی ۶۵۱
احمدسلطان اختیارالدینی ـ فتحعلی سلطان اختیارالدینی ۶۵۲
نورالله سلطان اختیارالدینی ـ عبدالحمید سلطان اختیارالدینی ۶۵۳
فتاح سلطان اختیارالدینی ۶۵۴
عبدالکریم سلطان اختیارالدینی ـ فرمانروایان ماهیدشت ۶۵۵
ابراهیم خان ماهیدشتی ـ ذوالفقار خان ماهیدشتی ۶۵۶
فرمانروایان درّه‌تنگ ـ عمربیگ درّه‌تنگی ۶۵۷
قبادبیگ دره‌تنگی ـ فرمانروایان گلباغی ۶۵۸
عباس آقا گلباغی ـ علی آقا گلباغی ۶۵۹
حیدربیگ گلباغی ـ محمدقلی اسدگلباغی ـ فرمانروایان کلیس ۶۶۰
قاسم‌بیگ کلیسی ۶۶۱
امیرجان پولاد کلیسی ۶۶۲
جعفربیگ کلیسی ـ حبیب‌بیگ کلیسی ـ حسین‌پاشای کلیسی ۶۶۳
امیرعلی کلیسی ۶۶۴
فرمانروایان گورکیل ـ امیراحمد گورکیل ۶۶۵
امیر شمس‌الدین گورکیل ـ امیرابراهیم گورکیل ۶۶۶
میر احمد گورکیل ۶۶۷
امیر احمد دوم گورکیل ـ فرمانروایان داسنی ۶۶۸
حسین‌بیگ داسنی ـ فرمانروایان پازوکی ۶۶۹
شهسواربیگ پازوکی ـ خالدبیگ پازوکی ۶۷۰
ویس بیگ پازوکی ـ قلیج‌بیگ پازوکی ۶۷۱
یادگاربیگ پازوکی ـ نیازبیگ پازوکی ۶۷۲
اویس بیگ دوم پازوکی ـ فرمانروایان برادوست ۶۷۳
ناصربیگ برادوست ـ امیرخان یکدست ۶۷۴
الغ‌بیگ برادوست ۶۷۵
فرمانروایان چگنی ـ بداغ‌بیگ چگنی ۶۷۶
محمدسلطان چگنی ـ عاشورخان چگنی ۶۷۷
فرمانروایان سیاه منصور ـ خلیل خان سیاه منصور ۶۷۸
دولتیارخان سیاه منصور ۶۷۹
فرمانروایان زنگنه ۶۸۰
انوشیروان بیگ زنگنه ۶۸۱
امیراسماعیل زنگنه ۶۸۲
احمدبیگ زنگنه ـ محمدبیگ زنگنه ۶۸۳
فرمانروایان بنی سیفا ـ امیرجمال‌الدین سیفا ۶۸۴
یوسف‌پاشا بنی سیفا ـ امیر قاسم‌پاشا بنی سیفا ۶۸۵
امیرعلی بنی‌سیفا ـ فرمانروایان قوجان ۶۸۶
شاه‌قلی سلطان زعفرانلو ـ یوسف سلطان زعفرانلو ۶۸۷
سام‌بیگ زعفرانلو ـ محمدقلی خان زعفرانلو ۶۸۸
جعفرخان میانلو ـ حاتم خان بادلو ۶۸۹
امیرگونه خان زعفرانلو ـ رضاقلی خان زعفرانلو ۶۹۰
سام خان زعفرانلو ـ امیرحسین خان زعفرانلو ۶۹۱
محمدناصرخان زعفرانلو ـ فرمانروایان گروسی ـ لطف‌علی خان گروسی ۶۹۲
امیرنجف‌قلی خان گروسی ـ محمدصادق خان گروسی ـ حسن‌علی خان گروسی ۶۹۳
فرمانروایان بختیاری ۶۹۴

www.tabarestan.info تبرستان

جهانگیرخان بختیاری ـ خلیل‌خان بختیاری ۶۹۵
احمدخان بختیاری ـ علی‌مرادخان بختیاری ۶۹۶
علی‌مردان خان بختیاری ۶۹۷
حاجی هاشم خان بختیاری ـ ابدال خان بختیاری ۶۹۸
میرزا اسدخان بختیاری ـ محمدتقی خان بختیاری ۶۹۹
فرمانروایان جوانرود ـ درویش‌بیگ اول جوانرود ۷۰۰
صفی‌خان جوانرودی ۷۰۱
الله‌وردی سلطان جوانرودی ـ درویش‌بیگ دوم جوانرودی ۷۰۲
صفی‌بیگ دوم جوانرودی ـ فرمانروایان کرمانشاه ۷۰۳
شاهرخ بیگ زنگنه ـ شیخ علی خان زنگنه ۷۰۴
حاج حسین علی خان زنگنه ـ شاه‌قلی خان زنگنه ۷۰۵
حسین قلی خان زنگنه ـ عبدالباقی خان زنگنه ـ حسین خان زنگنه ۷۰۶
مرتضی‌قلی خان زنگنه ـ الله‌قلی خان زنگنه ۷۰۷
حاج علی خان زنگنه ـ مصطفی قلی خان زنگنه ـ محمدعلی خان شاهمانی ۷۰۸
فرمانروایان عمادی ـ عمادالدّ عمادی ۷۰۹
سرحال عمادی ـ فرمانروایان راس نحاش ـ امیراسماعیل نحاش ۷۱۰
امیر صعب نحاش ـ فرمانروایان بابان ۷۱۱
فقیه احمد دارشمانه‌یی ۷۱۲
باباسلیمان بابان ۷۱۳
بکربیگ بابان ـ خانه‌پاشای بابان ۷۱۴
سلیم‌پاشای بابان ۷۱۵
سلیمان پاشای بزرگ بابان ۷۱۶
محمدپاشای بابان ـ محمودپاشای بابان ۷۱۷
ابراهیم‌پاشای بابان ـ عبدالرحمن پاشای بابان ۷۱۸
محمودپاشای بابان ۷۱۹
احمدپاشای بابان ۷۲۰
فرمانروایان جاف ـ ظاهربیگ جاف ۷۲۱
سلیمان بیگ جاف ـ کیخسروبیگ جاف ـ سلیمان بیگ جاف ۷۲۲
محمدپاشای جاف ـ محمودپاشای جاف ۷۲۳
فرمانروایان براخوی ـ ناصرخان براخوی ۷۲۴
امیرمحمودخان براخوی ـ مهربان خان براخوی ۷۲۵
محراب خان براخوی ـ شاهنوازخان براخوی ـ ناصرخان دوم براخوی ۷۲۶
خداداد براخوی ـ فرمانروایان زند ـ کریم خان زند ۷۲۷
صادق خان زند ۷۲۸
علی‌مرادخان زند ـ جعفرخان زند ۷۲۹
لطف‌علی خان زند ـ فرمانروایان ملّی ۷۳۰
تیمورپاشا ملّی ـ امیرابراهیم ملّی ۷۳۱
امیرایوب ملّی ـ امیر تیماوی بیگ ملّی ـ امیر محمودبیگ ملّی ۷۳۲
ابراهیم پاشا ملّی ۷۳۳
فرمانروایان شکاک ـ امیرصادق خان شکاک ـ علی خان شکاک ۷۳۴
جعفرآقا شکاک ـ اسماعیل آقا سمکوشکاک ۷۳۵
فرمانروایان نهری ـ شیخ طه‌نهری ۷۳۶
شیخ عبیدالله نهری ـ فرمانروایان بدرخانی ۷۳۷
نورالله بدرخانی ـ امیربدرخان بدرخانی ۷۳۸
عثمان پاشا بدرخانی ـ فرمانروایان سنجابی ۷۳۹
علی‌اکبر خان سنجابی ـ اللهیار خان سنجابی ـ قاسم خان سنجابی ۷۴۰
فرمانروایان بارزان ـ شیخ عبدالسلام بارزانی ۷۴۱
شیخ احمد بارزانی ـ ملامصطفی بارزانی ۷۴۲
آثار تاریخی کردستان ۷۴۳
سنگ‌نوشته اورامان ۷۶۵
کرد و شاهنامه ۷۷۲
کیومرث ۷۷۶
سیامک ۷۷۸

www.tabarestan.info تبرستان

هوشنگ ۷۷۹
طهمورث دیوبند ۷۸۱
جمشید ۷۸۲
ضحاک ۷۸۴
فریدون ۷۸۶
ایرج و سلم و تور ۷۸۷
منوچهر ۷۸۹
نوذر ۷۹۰
زوطهماسب ۷۹۲
گرشاسب ۷۹۳
کیقباد ۷۹۵
کیکاوس ۷۹۷
کیخسرو ۷۹۹
لهراسب ۸۰۱
گشتاسب ۸۰۳
زردشت ۸۰۴
بهمن ۸۰۶
همای ۸۰۸
داراب ۸۱۰
دارا ۸۱۱
اردشیر بابکان ۸۱۳
شاپور ۸۱۶
هرمز ۸۱۷
بهرام ۸۱۹
بهرام بهرام ۸۲۱
بهرام بهرام بهرام ۸۲۲
نرسی ۸۲۴
اورمزد ۸۲۵
شاپور ذوالاکتاف ۸۲۷
مانی ۸۳۰
اردشیر ۸۳۲
شاپور ۸۳۴
بهرام ۸۳۵
یزدگرد ۸۳۷
بهرام گور ۸۳۹
یزدگرد ۸۴۱
هرمز ۸۴۲
پیروز ۸۴۴
بلاش ۸۴۵
قباد ۸۴۷
مزدک ۸۴۹
انوشیروان ۸۵۱
هرمز ۸۵۳
خسرو ۸۵۵
شیرویه ۸۵۷
اردشیر ۸۵۸
پوراندخت ۸۶۰
آذرمیدخت ۸۶۲
فرخزاد ۸۶۳
یزدگرد ۸۶۵
فرهنگ لغات ۸۶۹
مآخذ و منابع ۸۷۷
فهرست اعلام ۸۹۲

www.tabarestan.info تبرستان

بسم الله الرحمن الرحیم

مقدمه

یکی از نیازمندیهای اساسی علمی کشور وجود تاریخ مدون و جامعی است دربارهٔ کُرد و کردستان که بتواند مورد بهره‌برداری دانشمندان و پژوهشگران و دانشجویان قرار گیرد و چنین اثری گرچه به زبانهای مختلف: فارسی و کردی و عربی و انگلیسی و آلمانی و روسی تألیف شده است اما هرکدام از این آثار به منظور اهدافی نگارش یافته و هنوز زندگی اجتماعی و سیاسی و اقتصادی مردم کرد بازروشی تحقیقی و علمی نوشته نشده است.

www.tabarestan.info تبرستان

چنین کتابی باید بر مبنای سنگ‌نوشته‌های آشوری و بابلی و ایلامی و نوشته‌های مورخین یونان و تاریخ‌نویسان اسلام نوشته شود و در آن حماسهٔ سلحشوران و مبارزین کرد که در طول تاریخ برای یکپارچگی کشور ایران و اسلام مبارزه کرده‌اند آشکار گردد.

مآخذ تاریخ کرد، خاصه در دورهٔ بعد از اسلام، گوناگون است و گذشته از تألیفات مورخین اسلام که در سراسر این چهارده قرن مورد رجوع خواهد بود دست کم از عهد قاجاریه (۱۲۰۹-۱۳۴۴ هجری) به بعد رجوع به اسناد و مآخذی از جهانگردان و سیاحان خارجی باقی مانده است که باید طبق مآخذ مزبور تاریخ کرد روشن شود.

منابع تاریخ کرد و کردستان در دورهٔ اسلامی بیشتر عربی است و بیشتر مورخین آن دوره هم کُرد بوده‌اند که می‌توان از میان آنها به: ابوحنیفه دینوری (۲۰۸-۲۸۱هجری) و ابوالحسن ابن اثیر (۵۵۵-۶۳۰هجری) و مبارک ابوالبرکات اربیلی (۵۶۴-۶۳۷هجری) و ابن خلکان اربیلی (۶۰۸-۶۸۰هجری) و غیره اشاره کرد و امّا این مورخین کتاب مستقلی دربارهٔ کرد و کردستان ننوشته‌اند بلکه راجع به برخی از وقایع کردستان در ادوار گذشته اشاره‌ای مختصر کرده‌اند و می‌توان از آنها استفاده کرد و تاریخهای عمومی دربارهٔ کردستان که به زبان فارسی نوشته شده بسیار معدود و اندک است و آن سرشاری و دقت که در تاریخهای عربی هست در آنها وجود ندارد و رویهمرفته می‌توان از منابع و مآخذ عربی و اسلامی دربارهٔ تاریخ کرد و کردستان بهره‌های شایانی برد.

از همهٔ تاریخهای فارسی قدیمتر راجع به کرد و کردستان کتاب (شرفنامه) است که آنرا امیرشرف خان بدلیسی (۹۴۹-۱۰۱۱هجری) در سال ۱۰۰۵هجری تألیف نموده است. این کتاب شامل تاریخ امرای کردستان در قرون اسلامی است که بسی حایز اهمیت است و از نظر مورخین و محققین و مستشرقین کتابی بی‌همتا تلقی شده است و به بیشتر زبانهای زندهٔ دنیا هم ترجمه شده است.

دیگر کتابی است به نام تاریخ اردلان تألیف ماه شرف خانم کردستانی (۱۲۲۰-۱۲۶۴هجری) معروف به مستوره که آنرا در سنهٔ ۱۲۶۰هجری تألیف کرده است و او تاریخ فرمانروایان اردلان را تا زمان رضاقلی خان اردلان (۱۲۵۰-۱۲۶۳هجری) نگاشته است و این کتاب در نوع خود بی‌نظیر است و با سبکی دلکش و شیوا و نثری روان نوشته شده و بسی حائز اهمیت است.

یکی دیگر از کتابهای مهم و ارزنده در تاریخ کرد و کردستان که در عصر ناصرالدین‌شاه قاجار (۱۲۶۴-۱۳۱۳هجری) تألیف شده کتابی است به نام: حدیقهٔ ناصریه تألیف علی‌اکبر وقایع نگار کردستانی (۱۲۶۲-۱۳۱۷هجری) در تاریخ و جغرافیای کردستان که مؤلف با استفاده از مآخذ و منابع گوناگون تاریخی آنرا در اوائل قرن سیزدهم هجری تألیف کرده که بسیار ارزنده و مهم است و آیتا... مردوخ کردستانی (۱۲۹۷-۱۳۹۵هجری) بیشتر مطالب جلد دوم تاریخ کردستان خود را از این کتاب اقتباس کرده است.

یکی دیگر از کتابهای تاریخی دربارهٔ کردستان کتاب تحفهٔ ناصری است که آنرا میرزا شکرالله فخرالکتاب سنندجی (۱۲۷۵-۱۳۴۰هجری) دربارهٔ جغرافیای کردستان و حکام اردلان به سال ۱۳۱۹ هجری در زمان مظفرالدین‌شاه قاجار (۱۳۱۳-۱۳۲۴هجری) تألیف کرده است و این کتاب در حد خود بی‌نظیر است.

یکی دیگر از کتابهای ارزندهٔ تاریخ کرد به زبان فارسی کتاب لب تواریخ تألیف خسروبن محمد اردلان (۱۲۰۲-۱۲۶۴هجری) است که آنرا به سال ۱۲۴۹هجری نوشته و آن مشتمل است بر اصل و نسب طایفهٔ اردلان و فرمانروائی فرمانروایان اردلان از آغاز حکمرانی کلول‌بن اردلان (۶۰۶-۶۲۹هجری) تا زمان خسرو خان ناکام (۱۲۴۰-۱۲۵۰هجری) که با نثری ساده و بی‌تکلف نوشته شده است.

www.tabarestan.info تبرستان

یکی دیگر از کتابهای تاریخی در مورد کرد و کردستان کتاب سیرالاکراد تألیف میرزا عبدالقادر بابانی (۱۲۲۹-۱۲۸۹هجری) است که آنرا دربارهٔ حکام اردلان و بابان نوشته است و برخی از وقایع دیگر کردستان را نیز آورده و در حد خود بی‌نظیر است.

غیر از این کتابها، کتاب دیگری بنام کرد و کردستان به‌وسیلهٔ امین زکی بیگ (۱۳۰۰-۱۳۶۸هجری) به زبان کردی نوشته شده و این کتاب از آغاز تاریخ تا امارت شبانکاره (۴۴۸-۷۵۶هجری) است. روش کار او واتقان و صحت مطالب و دقت در نقل حوادث و مباحث تاریخی و استفاده او از اسناد و مدارک دربارهٔ کرد و کردستان قابل توجه است و در این کتاب بسیاری از عادات و رسوم کردان نقل شده است.

و اخیراً کتابهای دیگری دربارهٔ کرد و کردستان از سوی نویسندگان نوشته شده است و نیز مقالات و مطالب زیادی در باب کرد و کردستان در مجلات معروف جهان به زبانهای عربی و انگلیسی و آلمانی و و روسی و فارسی و ترکی و کردی انتشار یافته است که می‌توان از همهٔ آنها استفاده کرد.

اما تاکنون دربارهٔ تاریخ کرد و کردستان کتابی به شکل منظم و مرتب نوشته نشده و بلکه مطالبی پراکنده دربارهٔ آنان در کتابها و رسالات تاریخی به رشتهٔ تحریر درآمده است و حتی کتابهائی که به نام تاریخ کرد و کردستان تألیف شده مطالب آن نمی‌تواند تاریخ تمام کرد و کردستان را بازگو کند زیرا برخی از این کتابها به منظور اهدافی سیاسی نوشته شده برای مثال، محمدرضاشاه پهلوی (۱۳۶۱-۱۳۹۸هجری) که عامل امپریالیزم بود به سال ۱۳۱۶ شمسی پیمان سعدآباد را میان ترکیه و عراق برای سرکوبی کردها مهر کرد و بنا به فرمان او کتاب: کرد و پیوستگی نژادی و تاریخی او در همین سال منتشر شد که در آن از تاریخ و زبان فرهنگ کردی سخن به میان آمده است در صورتیکه در همین اثنا هیچ کُردی جرأت نمی‌کرد که سطری به زبان کردی مطلب بنویسد زیرا به خاطر آن بالای دار می‌رفت و اگر هم بالای دار نمی‌رفت دست‌کم چند سال زندانی می‌شد.

کردان که یکی از دودمانهای ایرانی هستند همواره سرگرم مبارزه با زور و استبداد بوده‌اند و امپریالیزها پیوسته آنان را تحت ستم قرار داده‌اند و در طول تاریخ برای

www.tabarestan.info تبرستان

سرفرازی ایران کوشیده‌اند و مسکن خود را بر فراز افرازهای کردستان بنا کرده‌اند و چون ستاره‌ای بر آسمان ایران درخشیده‌اند چنانکه مهیار دیلمی (۰۰۰-۴۲۶هجری) سراینده بزرگ ایرانی دربارهٔ دودمانهای ایرانی می‌گوید: دنیا می‌داند که ایرانیان مسکن خود را بر فراز ماه و ستارگان بنا نهادند و کاخ بزرگی و عظمت خویش را بر روی آفتاب ساختند، و نیز میرصادق دینوری (۱۲۱۸-۱۲۸۳هجری) سرایندهٔ کرد می‌گوید:

گرد کەس مەزانۆ کە کوردان کۆ — gird kas mazano ka kurdani ko
زێد وێش نیان نە بەرەی ئاسۆ — zedi wesh niya na baray aso
گرد کۆشک وێشان وە بەرخوەرسازان — gird koshki weshan wa bar xwar sazan
یەک یەک گیان وێش پەی‌ئێران بازان — yak yak gyani wesh pay eran bazan

تبرستان
www.tabarestan.info

یعنی: همه کس می‌داند که کردان کوهپایه‌نشین
مسکن خود را بر فراز افق بنا نهادند
همگی کاخ خود را بر روی آفتاب ساختند
و یک‌یک جان خود را فدای ایران کردند

مآخذ تاریخ کرد چه در عصر باستان و چه در دورهٔ اسلامی گوناگون است و گذشته از مآخذ اسلامی که در این چهارده قرن به‌وسیله مورخین اسلامی نوشته شده است، اسناد و مآخذی از تذکره‌نویسان و جهانگردان باقی مانده است و علاوه بر اینها مآخذ از هر نوعی وجود دارد از جمله: تاریخهای عمومی، تاریخهای سلاطین و تاریخهای محلی و یادداشت‌ها و خاطرات و تذکره‌ها و سیاحتنامه‌ها و کتابهای جغرافیائی و دیوانهای سرایندگان و کتیبه‌ها و الواح و فرمانها همگی مورد رجوع بوده‌اند.

نگارنده از دیرباز علاقه به پژوهش و تتبع در تاریخ کرد و کردستان داشتم و در صدد آن برآمدم که با مراجعه به اسناد و کتب خطی و چاپی، تاریخ مبارزات این قوم را تدوین و در اختیار هم میهنانم قرار دهم و دلبستگی به زادگاهم کردستان مرا بر آن داشت که در این باره کتابی جامع و مستند بنویسم تا همه بتوانند از آن بهره‌برداری

کنند و آرزوی من این بوده است که سرچشمهٔ نژاد کردها و پیوند ریشهٔ آنان را با سایر ایرانیان روشن سازم و بنا به اسناد تاریخی کردان چون از فرزندان پاک‌سرشت ایران هستند و از روزگاران دور و دراز همواره پاسداران این سرزمین کهنسال بوده‌اند و از مرزهای آن حفاظت کرده‌اند امپریالیستها این عمل را برای منافع غارتگرانه خود خطرناک توصیف کرده‌اند و در هر فرصتی توان خود را برای سرکوبی آنان به‌کار برده‌اند و کردان هم در مقابلشان ایستادگی کرده‌اند و آنان پروراننده‌ٔ فرهنگ ایرانی بوده‌اند زیرا زردشت از میان آنان برخاسته که دین خداپرستی را آورده است.

www.tabarestan.info تبرستان

اگرچه برای نوشتن این کتاب زحمت زیادی کشیده‌ام تنها هدفم از نوشتن آن نمایان ساختن گوشه‌ای از مبارزات کردان علیه امپریالیسم و دست نشاندگانشان است از این رو است که مبارزات کردان علاوه بر محتوای ملّی و تاریخی دارای خصلت ضد امپریالیستی بوده و با مبارزات سایر مردم ایران علیه امپریالیسم‌ها هماهنگی داشته است و من خرسندم که توانستم به اندازهٔ توان دانش خود نخستین گام را در فراهم آوردن تاریخ کُرد و کردستان بردارم و جوانان کرد باید فرهنگ درخشان و باشکوه خود را خوب بشناسند زیرا پایهٔ زندگی اجتماعی آنان بر همین فرهنگ استوار گشته و این فرهنگ همان فرهنگ ایرانی است که از دیرباز با آن خوگرفته‌اند و اینک این کتاب را به خوانندگان ارجمند تقدیم می‌کنم و امیدوارم مورد قبول واقع افتد.

صدیق صفی‌زاده (بوره‌که‌ئی)
تهران ـ اسفندماه ۱۳۷۵

مؤرخان کُرد

در میان کردان مؤرخین زیادی پدید آمده‌اند امّا بیشتر آنان کتابهایشان را به زبان عربی نوشته‌اند و کتاب مستقلی دربارهٔ تاریخ کرد به رشتهٔ تحریر درنیاورده‌اند و فقط به برخی از حوادث اشاره کرده‌اند و حوادثی که در کردستان اتفاق افتاده ضبط کرده‌اند و برخی از مؤرخین حوادث مزبور را به‌تدریج به افسانه و اغراق آمیخته‌اند و شاخ و برگهایی به آن داده‌اند و نیز در اثر مقتضیات زمان پاره‌ای رنگ دینی و مذهبی به خود گرفته است که نمی‌توان از آنها استفادهٔ درستی کرد.

اما در قرن حاضر عده‌ای از نویسندگان و مؤرخین کُرد مبادرت به نوشتن تاریخ کرد کرده‌اند که در آن از سنگ نوشته‌ها و الواح آشوری و بابلی و منابع اسلامی و اروپائی استفاده کرده‌اند که بسی حائز اهمیت است و ما اینک به شرح حال آن عده از مؤرخین کرد می‌پردازیم که کتابهائی دربارهٔ تاریخ کرد و کردستان نوشته‌اند:

* * *

امیرشرف خان بدلیسی
(۹۴۹-۱۰۱۱هجری)

امیر شرف خان بن‌امیر شمس‌الدین خان بدلیسی در سال ۹۴۹هجری در کرهرود از توابع قم پا به عرصهٔ هستی گذاشت و در کودکی در دربار شاه تهماسب صفوی (۹۳۰-۹۸۴هجری) با شاهزادگان تربیت یافت و همانجا به تحصیل علوم پرداخت و پس از آن به نیشابور رفت و پس از ارتقاء به درجات عالیهٔ دانش در خدمت شاه به کار دبیری پرداخت و سپس به علت کهولت پدرش بنابه فرمان شاه به سال ۹۸۴هجری به حکومت بدلیس رسید و تا سال ۱۰۰۵هجری فرمانروائی کرد و سپس حکومت را به پسر ارشدش شمس‌الدین تفویض کرد و خود مشغول تألیف و تصنیف شد و سرانجام به سال ۱۰۱۱هجری جهان را وداع گفت.

امیر شرف خان بدلیسی یکی از مؤرخان بزرگ کرد است و اثر مهم و معروف وی

www.kurdestan.info



امیر شرف خان بدلیسی

تاریخ شرفنامه است و این کتاب از تواریخ بسیار دقیق و معتبر کُرد و از جهت سبک شیوا و شیرین و یکی از آثار کم‌نظیر فارسی است و در خلال کتاب اشعار فارسی و گاهی اشعارعربی و آیات قرآن و احادیث نبوی و امثال آورده است و آن به اهتمام ولادیمیر ولیامنیوف در پطرزبورگ به سال ۱۳۰۴هجری به طبع رسیده و ملاجمیل روزبیانی آنرا به عربی ترجمه و به سال ۱۳۷۰هجری در بغداد چاپ کرده است و شرفنامه دارای یک

مقدمه و چهار صحیفه و یک خاتمه است و مطالب آن دربارهٔ حکام لُرکوچک و لر بزرگ و اردلان و بابان و ایوبیان و هکاری و مکری و برادوست و دنبلی و کلهر و بانه و غیره است.

* * *

خسروبن محمد اردلان
(۱۲۰۲-۱۲۶۴هجری)

www.tabarestan.info تبرستان

خسروبن محمد اردلان متخلص به جوهری و مشهور به مصنف به سال ۱۲۰۲هجری در سنندج متولد شد و از آنجا از دانش بهرور شد و در دستگاه خسروخان ناکام (۱۲۴۰-۱۲۵۰هجری) ملازمت او را اختیار کرد و چون حکومت او برچیده شد متصدی یکی از کتابخانه‌های حکومتی گردید و سرانجام به سال ۱۲۶۴هجری وفات یافت.

وی مؤرخی ادیب و دانشمند بود و یکی از آثار او کتابی است به نام لب‌تواریخ که آنرا به سال ۱۲۴۹هجری تألیف کرده است و این کتاب دارای یک مقدمه و مشتمل است بر تاریخ و حوادث کردستان اردلان از زمان کلول اردلان (۶۰۶-۶۲۹هجری) تا دورهٔ امان‌الله خان اردلان (۱۲۱۴-۱۲۸۴هجری) و این کتاب از لحاظ شیوهٔ تحریر و کاربرد واژه‌های اصیل فارسی در نوع خود بی‌نظیر است و آن به سال ۱۳۵۶شمسی به کوشش دکتر اسماعیل اردلان در تهران به طبع رسیده است.

* * *

ملامحمود بایزیدی
(۱۲۱۷-۱۲۷۹هجری)

ملامحمود بایزیدی به سال ۱۲۱۷هجری در بایزید پای به عرصهٔ وجود نهاد و در همانجا دانش فراگرفت و سپس به بدلیس رفت و در خدمت عالمان دین فقه و تفسیر و حدیث و اصول آموخت و از آنجا عازم تبریز شد و در آنجا ادبیات و حکمت را فراگرفت

و پس از آن به زادگاه خود بازگشت و مابقی عمرش را به تدریس و وعظ و ارشاد مردم بسر برد تا به سال ۱۲۷۹هجری بدرود حیات گفت.

ملامحمود از مؤرخین نامی کرد است و یکی از آثار او ترجمهٔ شرفنامه به گویش کرمانجی شمالی است و نیز خود تتمه‌ای در تاریخ کرد برای این کتاب نوشته است که هنوز به طبع نرسیده.

تبرستان
www.tabarestan.info

* * *

ماه شرف خانم کردستانی
(۱۲۱۹-۱۲۶۴هجری)

ماه شرف خانم کردستانی دختر ابوالحسن بیگ قادری به سال ۱۲۱۹هجری در سنندج تولد یافت و همانجا به تحصیل علوم پرداخت و به سال ۱۲۶۴هجری در سلیمانیه درگذشت و او یکی از مؤرخان و سرایندگان کرد است و او تاریخ اردلان را مشتمل بر حوادث این سلسله از آغاز حکومت بابااردلان (۵۶۴-۶۰۶هجری) تا حکومت امان‌الله ثانی (۱۲۶۵-۱۲۸۴هجری) در یک جلد به رشتهٔ تحریر درآورده است و در برخی از منابع این کتاب به عنوان یکی از مآخذ معتبر تاریخی در مورد تاریخ خاندان اردلان معرفی شده است و نثر آن بسیار شیوا و شیرین است و به یکی از متون خوب و مفید فارسی به‌شمار می‌آید و این کتاب به سال ۱۹۴۶ به‌وسیلهٔ ناصر آزادپور در سنندج به طبع رسیده است.

* * *

میرزا عبدالقادر بابانی
(۱۲۲۹-۱۲۸۹هجری)

میرزا عبدالقادربن محمد امین بابانی به سال ۱۲۲۹هجری در قلعه چوالان از توابع

شهرزور متولد شد و تحصیلات خودش را همانجا ادامه داد و در جوانی عازم سنندج شد و در آنجا ادبیات فارسی و خوشنویسی را فراگرفت و پس از آن در نزد شاهزاده میرزا معتمدالدوله (۱۲۸۴-۱۲۹۱هجری) حاکم کردستان منزلتی عالی یافت و به درخواست او کتاب سیرالاکراد در تاریخ حکام اردلان و بابان را نوشت و سرانجام به سال ۱۲۸۹هجری در سنندج درگذشت.

وی از مؤرخان مشهور کرد است و تاریخ سیرالاکراد او در یک مقدمه و ده فصل نگارش یافته است، فصل اوّل در ذکر عدد طبقات اکراد و فصل دوم در رسیدن دعوت اسلام به کردستان و فصل سوم در تشکیل امارت اردلان و فصل چهارم در ذکر حکومت شاهزاده معتمدالدوله و فصل پنجم در ذکر امارت بابان و فصل ششم در آغاز اضمحلال امارت بابان توسط دولت عثمانی و فصل هفتم در ذکر کردستان مکری و فصل هشتم در ذکر طایفهٔ اکراد رواندز و فصل نهم در ذکر منازل و فراسخ حدود اربعه کردستان و فصل دهم در ذکر بعضی وقایع مختلفه و بیان پاره‌ای از علامات و آثار غریبه در کردستان است.

www.tabarestan.info تبرستان

* * *

میرزا علی اکبر صادق الملک
(۱۲۶۲-۱۳۱۷هجری)

میرزا علی اکبربن میرزا عبدالله ملقب به صادق‌الملک و متخلص به افسر و معروف به وقایع‌نگار در سال ۱۲۶۲هجری در سنندج متولد شد و در آنجا از دانش بهرور شد و در دستگاه امان‌الله خان دوم اردلان (۱۲۶۵-۱۲۸۴هجری) محبوبیتی یافت و ملازمت خدمت او را اختیار کرد و چون بساط حکومت اردلان‌ها برچیده شد، چندی در خدمت سیف‌الدین خان تیلکوئی به‌سر برد و عاقبت به سال ۱۳۱۷هجری درگذشت.

وی از مؤرخین و نویسندگان برجستهٔ کرد است و یکی از آثار او کتاب حدیقهٔ ناصریه است که آنرا به نام ناصرالدین شاه قاجار (۱۲۶۴-۱۳۱۳هجری) تألیف کرده است و آن دربارهٔ تاریخ و جغرافیای کردستان است از سال ۵۶۴هجری تا ۱۳۰۱هجری و کتاب دارای یک مقدمه و نه فصل است، فصل اوّل دربارهٔ سرزمین ماد و فصل دوم دربارهٔ

سنندج و فصل سوّم دربارهٔ بلوکات کردستان و فصل چهارم دربارهٔ رودخانه‌های کردستان و فصل پنجم دربارهٔ کوههای کردستان و فصل ششم دربارهٔ ایلات و طوایف کردستان و فصل هفتم دربارهٔ حکام اردلان و فصل هشتم دربارهٔ حکمرانان غیرمحلی کردستان و فصل نهم ملحقات کتاب و شرح اسامی خانواده‌های کردستان است و از لحاظ شیوهٔ تحریر و کاربرد واژه‌های اصیل فارسی در نوع خود جالب توجه است و آن به سال ۱۳۶۴شمسی به‌وسیلهٔ آقای محمد رئوف توکلی چاپ شده است.

www.tabarestan.info تبرستان

* * *

رشید یاسمی
(۱۲۷۵-۱۳۲۲هجری)

غلامرضابن محمد ولی خان معروف به رشید یاسمی در سال ۱۲۷۵هجری در کرمانشاه چشم به جهان گشود و در کودکی تحصیل دانش نمود و چندی پس از تحصیلات مقدماتی به تهران آمد و به تحصیل زبان و ادبیات فرانسه و انگلیسی و عربی و پهلوی پرداخت و پس از مدتی در دانشگاه تهران به سمت استادی تاریخ انتخاب شد و سرانجام به سال ۱۳۲۲هجری درگذشت.

یاسمی از دانشمندان و مؤرخان بزرگ کرد است و از او آثاری به جای مانده از جمله: تاریخ مختصر ایران، تاریخ نادرشاه و مهمترین اثرش دربارهٔ تاریخ کرد و کردستان کتاب کرد و پیوستگی نژادی و تاریخی او است و گرچه این کتاب دارای ایرادهائی است اما از لحاظ تاریخی بسیار باارزش است.

* * *

میرزا شکرالله سنندجی
(۱۲۷۵-۱۳۴۰هجری)

میرزاشکرالله‌بن میرزا عبدالله ملقب به فخرالکتاب به سال ۱۲۷۵هجری در سنندج پا به عرصهٔ هستی گذاشت و پس از تحصیل دانش به رتبهٔ عالی رسید و منشی سلیمان خان شرف‌الملک شد و سپس عازم تهران گشت و مدتی نزد میرزا علی اصغرخان اتابک به کار دبیری پرداخت و سالها به همین مهم مشغول بود و عاقبت به سال ۱۳۴۰هجری بدرود حیات گفت.

www.tabarestan.info تبرستان

اثر مهم میرزا شکرالله کتاب تحفه ناصری است در تاریخ و جغرافیای کردستان وآن در دو بخش است: بخش نخست در جغرافیای کردستان و بخش دوم در تاریخ کردستان از حکومت کلول‌بن خسرو اردلان (۶۰۶-۶۲۹هجری) تا حکومت ابوالقاسم خان ناصرالملک قراگوزلو (۱۳۱۸-۱۳۲۳هجری) و نثر این کتاب بسیار فصیح است و در خلال کتاب اشعار فارسی و آیات قرآن آورده شده است و آن به سال ۱۳۶۶شمسی به‌وسیلهٔ دکتر حشمت‌الله طبیبی به طبع رسیده است.

* * *

آیت‌الله مردوخ
(۱۲۹۷-۱۳۹۵هجری)

جمال‌الدین محمدبن شیخ عبدالمؤمن مشهور به آیت‌الله مردوخ به سال ۱۲۹۷هجری در روستای لَوَره از توابع سنندج متولد شد و درکودکی علوم مقدماتی را از ملاعبدالعظیم مدرس فرا گرفت و پس از آن عازم سنندج شد و علوم اسلامی را در خدمت عالمان دین آموخت و پس از مرگ پدرش به وعظ و ارشاد مردم پرداخت و سرانجام به سال ۱۳۹۵هجری وفات یافت.

وی از دانشمندان و مؤرخان معروف کرد است و در رشته‌های مختلف علوم نزدیک

به یکصد جلد کتاب نوشته است و یکی از آثار او تاریخ کرد و کردستان است که در دو جلد منتشر شده است. جلد اول آن در مورد سلسله ماد و حکومتهای قبل از اسلام است و جلد دوم شامل امارت اردلان است که با نثری بسیار شیوا و روان نگارش یافته و در نوع خود بسیار جالب توجه است و این کتاب به سال ۱۲۲۴شمسی در تهران طبع شده است.

* * *

تبرستان
www.tabarestan.info

محمدامین زکی بیگ
(۱۳۰۰-۱۳۶۸هجری)

محمدامین زکی‌بیگ‌بن حاج عبدالرحمن به سال ۱۳۰۰هجری در سلیمانیه متولد شد و تحصیلات ابتدائی خود را همانجا به اتمام رساند و سپس به استانبول رفت و در آنجا به دانشگاه راه یافت و به اخذ لیسانس در رشتهٔ حقوق نایل آمد و پس از آن در کار دولتی گمارده شد و پس از مدتی به بغداد بازگشت و به فعالیتهای سیاسی پرداخت و چندین بار به وزارت رسید و عاقبت به سال ۱۳۶۸هجری درگذشت و بنا بـه وصـیت خـودش جنازه‌اش را در گورستان گردسَیوان در سلیمانیه به خاک سپردند.

امین زکی بیگ از مؤرخان مشهور و برجستهٔ کرد است و او را آثار تاریخی بسیار است که همگی نتیجهٔ تحقیقات و مطالعات دقیق وی است و از آثار او مـی‌توان کتـابهای: تاریخ‌الدول والامارات الکردیه فی‌العهدالاسلامی، خلاصة تاریخ الکـرد و کردسـتـان، مشاهیرالکرد و کردستان، تاریخ‌السلیمانیه و انحائها، کورد و کوردستان و کتـابهای او اگرچه سبکی متکلف و مصنوع دارد ولی از جهت تشریح اوضاع زمان و مباحث تاریخی اهمیتی به‌سزا دارد.

* * *

صالح قفطان
(۱۳۰۸-۱۳۸۹هجری)

صالح قفطان به سال ۱۳۰۸هجری در سلیمانیه پای به عرصهٔ هستی گذاشت و در کودکی با زحمت بسیار تحصیل دانش نمود و در جوانی به استانبول رفت و وارد دانشکدهٔ افسری شد و پس از خاتمهٔ تحصیل داخل سپاه عثمانی شد و به درجهٔ افسری نایل آمد و در دورهٔ شیخ محمود حفید به زادگاهش بازگشت و به تدریس تاریخ و جغرافیا پرداخت تا اینکه به سال ۱۳۸۹هجری در سلیمانیه فوت کرد.

www.tabarestan.info تبرستان

وی از مؤرخان برجستهٔ کرد است و او را آثار ادبی و تاریخی فراوان است که همگی دارای نثری بلیغ و شیرین به زبان کردی است و از میان آنها می‌توان به کتابهای: تاریخ ملت کرد، پندهای تاریخی، ملت کرد ترکمان نیست، مقایسه‌ای تاریخی که همگی به طبع رسیده است.

* * *

سید حسین حزنی
(۱۳۱۱-۱۳۶۷هجری

سید حسین‌بن سید عبداللطیف مکریانی ملقب به حزنی به سال ۱۳۱۱هجری در مهاباد متولد شد و فنون ادب را با مراتب دیگر دانش همانجا فراگرفت و در جوانی برای کسب علوم و معارف به بغداد رفت و در آنجا در خدمت عالمان دین به تحصیل پرداخت و سپس عازم بیروت شد و در اندک‌زمانی به زبان و ادبیات عربی و ترکی و روسی آشنائی پیدا کرد و پس از آن چاپخانه‌ای به نام کردستان در حلب دایر کرد و به چاپ کتب کردی سرگرم شد و پس از آن چاپخانه‌اش را به رواندز انتقال داد و چند مجله و کتب منتشر کرد و زندگیش را همانجا گذراند تا به سال ۱۳۶۷هجری به دست عمال انگلیسی به شهادت رسید و همانجا به خاک سپرده شد.

حزنی از مورخین برجستهٔ کرد است و از آثار او می‌توان کتابهای: غنچهٔ بهارستان،

کردستان مکریان، تاریخ زند، تاریخ مشاهیر کرد، تاریخ امیران سوران، کرد و زند، کرد و نادرشاه و غیره را نامبرد و همهٔ این کتابها را در تاریخ کرد و کردستان به نثری ساده و روان به زبان کردی نوشته است که از نظر تاریخی اهمیت به‌سزائی دارد و خود همهٔ آنها را به طبع رسانده است.

* * *

تبرستان
www.tabarestan.info

توفیق وهبی
(۱۳۱۱-۱۴۰۴هجری)

توفیق‌بن معروف ملقب به وهبی در سال ۱۳۱۱هجری در سلیمانیه به‌دنیا آمد و تحصیلات ابتدائی و متوسطه را همانجا به اتمام رساند و پس از آن عازم بغداد شد و پس از مدتی وارد دانشکدهٔ افسری شد و تا درجهٔ سرهنگی پیش رفت و سپس مدتی به‌تدریس پرداخت و پس از آن فرماندار سلیمانیه شد و پس از دیرگاهی به بغداد بازگشت و وزیر آموزش و پرورش گردید و پس از چند سال دیگر سناتور شد و در سال ۱۳۷۸هجری به ترکیه عزیمت کرد و از آنجا عازم انگلستان شد و مابقی عمرش را همانجا گذراند تا به سال ۱۴۰۴هجری در لندن فوت کرد و بنا به وصیت خودش جنازه‌اش را در کوه پیره مگرون در اطراف سلیمانیه به خاک سپردند.

توفیق وهبی از نویسندگان و ادبا و مؤرخین زبردست کرد است و او در فنون ادب و حکمت و تاریخ و زبان‌شناسی تبحر داشت و از آثار او می‌توان کتابهای: فرهنگ کردی به انگلیسی، اصل تسمیهٔ کرکوک، اصل کردان و زبانشان، آلتون کوپری را نام برد که نتیجهٔ تحقیقات و تتبعات دقیق او در این زمینه است.

* * *

جلادت بدرخان
(۱۳۱۶-۱۳۷۱هجری)

جلادت‌بن امین عالی بدرخان به سال ۱۳۱۶هجری در استانبول متولد شد و تحصیلات دورهٔ ابتدایی و متوسطه خود را همانجا به اتمام رساند و سپس راهی مصر شد و از آنجا به آلمان رفت و در رشتهٔ حقوق به اخذ لیسانس حقوق نایل آمد و در قیام شیخ سعید پیران با برادرش دکتر کامران به کردستان بازگشت و با حکومت اتاتورک (۱۲۹۹-۱۳۵۷هجری) به مبارزه پرداخت ولی چون سرکوب شدند ناچار به سوریه مهاجرت کردند و مابقی عمرش را همانجا گذراند تا به سال ۱۳۷۱هجری فوت کرد.

www.tabarestan.info تبرستان

وی از نویسندگان و مؤرخان معروف کرد است و از کارهای مهم او انتشار دو مجله به نامهای: هاوارو روناهی بود که بیشتر مطالبشان تاریخی بود و یکی از کارهای دیگرش چاپ کتاب القضیةالکردیة است که در آن تاریخ کرد و کردستان و مسئله کرد را مطرح کرده است که بسی ارزنده است.

* * *

محمدعلی عونی
(۱۳۱۶-۱۳۷۲هجری)

محمدعلی بن حاج عبدالقادر عونی به سال ۱۳۱۶هجری در شهر سیورک از توابع دیار بکر تولد یافت و تحصیلات ابتدائی و متوسطه را در سیورک و دیار بکر و استانبول به اتمام رساند و سپس عازم مصر شد و در جامع‌الازهر به اخذ دانشنامه نایل آمد و او در این مدت به زبانهای فارسی و ترکی و عربی و فرانسه تسلط پیدا کرد و مدتی در وزارت دربار مصر سمت مترجمی داشت و سرانجام به سال ۱۳۷۲هجری در قاهره بدرود حیات گفت و همانجا به خاک سپرده شد.

عونی از نویسندگان و ادبا و مؤرخین برجستهٔ کرد است و وی مقالات زیادی به زبان عربی دربارهٔ فرهنگ و زبان کردی و تاریخ کرد در مجلات نوشته است و او را آثار

گرانبهائی است از جمله: خلاصة تاریخ الکرد و کردستان، تاریخ‌الدول والامارات‌الکردیه، ترجمهٔ شرفنامه به عربی، کرد و کردستان که همگی به زیور طبع رسیده‌اند.

* * *

رفیق حلمی
(۱۳۱۸-۱۳۸۰هجری)

تبرستان www.tabarestan.info

رفیق حلمی‌بن صالح افندی به سال ۱۳۱۸هجری در سلیمانیه پای به عرصهٔ وجود نهاد و تحصیلات خود را همانجا انجام داد و پس از آن به خدمت دولت درآمد و پس از مدتی به بغداد منتقل شد و در وزارت معارف سمت بازرسی داشت و عاقبت به سال ۱۳۸۰هجری جهان را وداع گفت.

وی از ادبا و مورخین معروف کرد است و یکی از آثار تاریخی او یادداشتهای تاریخی است که بسیار باارزش و گرانبها است و کتابهای دیگری دربارهٔ تاریخ کرد و کردستان نگاشته است که به زبان عربی هم ترجمه شده است و مورد استفادهٔ مورخین قرار گرفته است و کتاب دیگر او شعر و ادبیات کردی است که در آن بیوگرافی و شرح حال شعرای کرد را با شمه‌ای از اشعارشان آورده است.

* * *

دکتر قنات کردو
(۱۳۲۹-۱۴۰۶هجری)

دکتر قنات کردو بن کلاش در سال ۱۳۲۹هجری در روستای سوزری از توابع قارس متولد شد و تحصیلات ابتدائی و متوسطه را در زادگاهش و تفلیس انجام داد و سپس به دانشگاه لنینگراد راه یافت و به اخذ دکترا در رشته ادبیات کردی نایل آمد و پس از آن به استادی دانشکدهٔ ادبیات کردی پذیرفته شد و مابقی عمرش را به تدریس پرداخت تا به سال ۱۴۰۶هجری درگذشت.

وی در فرهنگ و زبان و تاریخ کرد تبحر داشت و از او آثاری به جای مانده منجمله: فرهنگ کردی سورانی، فرهنگ کردی به روسی، زبان کردی، تاریخ ادبیات کرد، قلعهٔ دمدم، تاریخ کرد که همگی به زیور طبع رسیده‌اند.

* * *

تبرستان www.tabarestan.info

ملاجمیل روژبیانی
(۱۳۳۱-۰۰۰۰هجری)

ملامحمدجمیل روژبیانی به‌سال ۱۳۳۱هجری در روستای فرقان از توابع کرکوک قدم به جهان گذاشت و در آنجا کسب دانش و کمال نمود و پس از آن به کرکوک رفت و در خدمت عالمان دین فقه و تفسیر و حکمت آموخت و سرانجام از ملارضا واعظ به اخذ افتا نایل آمد و وی به علت فعالیتهای سیاسی مدتی به زندان افتاد و مدتی هم در ایران بسر می‌برد و سرانجام بعد از انقلاب اسلامی ایران به بغداد بازگشت و مشغول فعالیتهای ادبی و فرهنگی گردید.

ملاجمیل از مؤرخان برجسته و بزرگ کرد است و او را کتب و آثار ادبی و تاریخی فراوان است که همگی نتیجهٔ تحقیقات دقیق او است و گذشته از کتب تاریخ و جغرافیا مقالات زیادی در مجلات به طبع رسانده است و نیز کتاب شرفنامه را به عربی ترجمه کرده است که بسیار باارزش است و او در فنون ادب و علوم شرع و حکمت و تاریخ دارای معلوماتی عمیق و دقیق است و از آثار او می‌توان کتابهای: امارت بنی‌عیار، مندلی در تاریخ، داقوق در تاریخ، دینور و مشاهیرش، حلوان از قدیم تا ویرانی، تاریخ مکریان و غیره را نامبرد که بسیار باارزشند.

* * *

انورمائی
(۱۳۳۲-۱۳۸۲هجری)

انوربن شیخ محمد آلکی در سال ۱۳۳۲هجری در روستای مائی از توابع آمد متولد شد و تحصیلاتش را در دهوک و زاخو و اربیل و آمد به اتمام رساند و پس از اخذ افتاء به زادگاهش بازگشت و مابقی عمرش را به تدریس و وعظ و ارشاد مردم پرداخت تا به سال ۱۳۸۲هجری درگذشت.

تبرستان www.tabarestan.info

وی از مؤرخین و نویسندگان برجستهٔ کرد است و او در فنون ادب و تاریخ دارای معلوماتی عمیق بوده و از آثار او می‌توان کتاب: الاکرادفی بهدینان را نام برد که شامل تاریخ اجتماعی کردهای بهدینان و جمعی از علما و حکمای معتبر آن دیار است و بسیار با ارزش است.

* * *

علاءالدین سجادی
(۱۳۳۵-۱۴۰۵هجری)

علاءالدین‌بن سید نجم‌الدین کلجی در سال ۱۳۳۵هجری در سنندج تولد یافت و در کودکی علوم مقدماتی را فراگرفت و درکسب علوم قرآنی و ادبیات به سیاحت بلاد رفت و پس از اخذ اجازهٔ افتا به زادگاهش بازگشت و پس از مدتی به بغداد رفت و در آنجا به تدریس فقه و ارشاد مردم مشغول شد و سرانجام به سال ۱۴۰۵هجری وفات یافت.

وی از مؤرخان و نویسندگان معروف کرد است و از او آثاری به جای مانده است از جمله: شورشهای کُرد، تاریخ ادبیات کرد، همیشه بهار و غیره که آنها را به زبان کردی با نثری شیوا و دلنشین نوشته و به طبع رسانده که بسیار گرانبها و باارزش‌اند.

* * *

علی سیدوگورانی
(۱۳۳۷-۰۰۰۰)

علی سیدوبن محمد گورانی به سال ۱۳۳۷هجری در عمان تولد یافت و تحصیلات خود را همانجا انجام داد و پس از آن به لبنان رفت و در آموزشگاه آمریکائی به اخذ دانشنامه نایل آمد و سپس به زادگاهش بازگشت و مدتی به تدریس پرداخت و پس از مدتی وزیرمختار عمان شد.

وی از ادبا و مؤرخین معروف کرد است و او در فنون ادب و علوم شرع و تاریخ دارای معلوماتی عمیق و دقیق است و دارای آثار برجسته‌ای است از جمله: تاریخ لر و لرستان، کرد قبل از اسلام، از عمان تا عمادیه، فرهنگ عربی به کردی که همگی به زیور طبع رسیده‌اند.

تبرستان www.tabarestan.info

* * *

عبدالرحمن شرفکندی
(۱۳۴۱-۱۴۱۱هجری)

عبدالرحمن‌بن حاج ملامحمد شرفکندی متخلص به هژار در سال ۱۳۱۴هجری در مهاباد متولد شد و علوم مقدماتی را همانجا فراگرفت و در جوانی به عراق متواری شد و سپس به لبنان و سوریه رهسپار گشت و پس از مدتی مجدداً به بغداد بازگشت و در مجمع علمی کردی عضو گردید و به فعالیتهای فرهنگی و ادبی پرداخت و پس از آن به ایران مراجعت نمود و در کرج مقیم شد و همانجا به سال ۱۴۱۱هجری بدرود حیات گفت و بنا به وصیت خودش او را در گورستان مهاباد به خاک سپردند.

هژار از شاعران و نویسندگان و مؤرخان برجستهٔ کرد است و از آثار او ترجمهٔ شرفنامه به زبان کردی است که با نثری بسیار شیوا و دلنشین آنرا ترجمه کرده است و تاکنون چندین بار به طبع رسیده و نیز مقالاتی دربارهٔ تاریخ کرد در مجلات به چاپ رسانده است.

دکتر جمال نبز
(۱۳۵۴-۰۰۰۰هجری)

دکتر جمال نبزبن توفیق ملقب به زردشت در سال ۱۳۵۴هجری در سلیمانیه متولد شد و تحصیلات ابتدائی و متوسطه را همانجا به پایان رساند و پس از آن به دانشگاه بغداد رفت و به اخذ لیسانس نایل آمد و مدتی در مدارس سلیمانیه و اربیل و کرکوک به تدریس شیمی و فیزیک پرداخت و سپس به تحصیل خود ادامه داد تا به اخذ دکترا نایل آمد و پس از آن عازم آلمان شد و در دانشگاه برلین به تدریس فرهنگ و زبان کردی مشغول شد و اکنون نیز همین سمت را دارد.

www.tabarestan.info تبرستان

وی به زبانهای کردی و عربی و فارسی و ترکی و انگلیسی و آلمانی و فرانسوی تبحر دارد و در تاریخ و فرهنگ و زبان کردی استاد است و او راکتب و آثار ادبی و تاریخی بسیار است که همگی نتیجه تحقیقات دقیق وی است که با نثری بلیغ و شیرین به زبان کردی نوشته است که برخی از آنها عبارتند از: زبان و ادبیات کردی، کاکائی‌ها، تاریخ کرد و کردستان، کردستان و شورشهای کرد، فرهنگ کردی به انگلیسی، فرهنگ کردی به آلمانی، کفاح‌الاکراد، الحقوق‌الثقافیة للمواطنین الاکراد و غیره.

* * *

نژاد آریا

یکی از شاخه‌های نژاد آریایی که پژوهندگان را در آریائی بودن آنان گمانی نیست، کردان هستند و ایرانیان دیگر هم به این نام می‌بالند. واژهٔ آریا ساده شدهٔ واژهٔ اوستائی ائیریه aîrya است که به معنی پاک و پاک‌نژاد و بزرگ است و این واژه در کتاب آوستا همیشه برای ایرانیان به کار برده شده چنانکه در بند ۱۴۳ فروردین یشت، روان‌های بلند مردان پاک و زبان پاک ایران زمین را به نام ائیریه نام یاد می‌کند و به آنان درودمی فرستد و واژهٔ ائیریه را آوستاشناسان به معنی ایران آورده‌اند و یادآور ایرانیان دانسته‌اند و خود واژهٔ ایران در آوستا ائیرین aîryan آمده و از همان ریشهٔ ائیریه است.

در نوشته‌های هرودوت مورخ معروف یونانی می‌بینیم که ایرانیان را در روزگاران کهن به نام آریا می‌خواندند و پادشاهان هخامنشی هم در سنگ‌نوشته‌ها خود را آریائی خوانده‌اند و واژهٔ ایران در نوشته‌های ساسانیان به کار رفته و واژهٔ ایرانشهر نیز که به معنی کشور ایران است به جای واژهٔ ایران به‌کار می‌بردند و عده‌ای از پژوهندگان و مورخین پیدایش نژاد آریا را در ایران در هزارهٔ سوم قبل از میلاد دانسته‌اند.

اینکه عده‌ای از پژوهندگان و مورخان پیدایش نژاد آریائی را در ایران در هزارهٔ سوم قبل از میلاد دانسته‌اند سخت دچار لغزش شده‌اند زیرا بنا به گفتهٔ مورخان یونانی زرتشت شش‌هزار و پانصد سال ق.م می‌زیسته است و علاوه بر آن در سال ۱۳۲۹ شمسی دانشمندان و استادان دانشگاه پنسیلوانیا آمریکا به سرپرستی پروفسورکارلتون‌کن موزه‌دار مردم‌شناسی دانشگاه مزبور در غار کمربند بهشهر کلهٔ آدمی را پیدا کردند که آن را وابسته به آدم‌های صدهزار سال پیش دانستند و استخوانهای این کله از گونهٔ استخوانهای کله‌های آدمیان نخستین است که پیشانی به سوی پشت‌سر و آرواره‌ها برآمده است و آروارهٔ پائین هفت سانتیمتر کلفتی دارد و دندانهای آن دواینج می‌باشد.

همین دانشمندان در سال ۱۳۲۸شمسی در غار بیستون و تمتمه نزدیکی‌های سنگ‌نوشتهٔ بیستون نیز پاره‌ای ابزار سنگی مانند پیکان و سرنیزه و کارد سنگی یک لبه و کارد دو لبه و ابزار ویژهٔ تراش پیدا کردند که پیشینهٔ آنها را میان سی تا سی و پنج هزار سال دانسته‌اند.

در این اواخر دکتر رابرت بریدود وابسته به گروه خاورشناسان دانشگاه شیکاگو کاوشهائی در دهکدهٔ جامور در تپه‌های کردستان عراق انجام داده و این دهکده مدتها در زیر خاک بوده و هنگامی که آزمایشهای رادیو کاربون روی ابزارهای بازماندهٔ ویرانه‌های آن دهکده انجام گرفت به خوبی روشن شد که این ابزارها وابسته به نه‌هزار سال ق–م است.

با بررسی‌ها و دلائلی که آوردیم و نشان دادیم، برای پژوهندگان و نویسندگان و خاورشناسان جای هیچ گمانی نماند که ایرانیان در این سرزمین پیدا شده‌اند و زیسته‌اند و نباید آنان را از آسیای میانین و یا سرزمینی سرد تصور کرد که به ایران مهاجرت کرده‌اند بلکه ایرانیان وابسته به ایرانند و در سرزمین ایران زاده شده‌اند و زیسته‌اند. چنانکه در

www.tabarestan.info تبرستان

کتاب آوستا و دیگر کتابهای تاریخی به آن اشاره شده است و سنگ نوشته‌های آشوری و بابلی و هخامنشی هم این را تأیید می‌کنند.

اما بیشتر خاورشناسان بر این عقیده‌اند که نژاد آریا اکنون به طوایف هند و اروپائی گفته می‌شود که در عهدی کهن با هم می‌زیستند و بعدها به دو بخش بزرگ تقسیم شدند و گروهی به هند رفتند و گروه دیگر به ایران آمدند و شاخه‌ای هم از آنان به اروپا رهسپار شدند و آریائی‌ها عبارتند از: انگلیسی‌ها و فرانسوی‌ها و آلمانی‌ها و سوئدی‌ها و ایتالیائی‌ها و یونانی‌ها و پرتغالی‌ها و رومانی‌ها و آلبانی‌ها و ارمنی‌ها و هندی‌ها و ایرانی‌ها و هندی‌ها عبارتند از: اردوها و بنگالی‌ها و ایرانیها هم شامل: پارس‌ها و کردها و تاجیک‌ها و افغانی‌ها هستند.

www.tabarestan.info تبرستان

* * *

نژاد کُرد:

به علت اینکه تاکنون تاریخ کرد به‌خوبی موشکافی نشده، باورها و عقاید گوناگونی دربارهٔ کردها مطرح شده است و در پیرامون آن داستانهائی هم ذکر کرده‌اند از جمله: سرایندهٔ نامی ایران فردوسی توسی (۳۲۹-۴۱۱هجری) در شاهنامه کردان را از نسل کاوهٔ آهنگر می‌داند و عده‌ای از مورخین دورهٔ اسلامی کردان را به نژاد سامی یا ترک ربط می‌دهند و یا اینکه هماهنگی و همانندی زبان کردی و فارسی که از شاخه زبانهای ایرانی هستند سند قرار داده و کردها را جزو فارسها می‌شمارند و اینها حاضر نیستند که کردها را مردمی آزاد و مستقل بشناسند.

اکنون بر اساس پژوهشهای پژوهندگان ایران‌شناس ثابت شده است که نژاد کرد نمودار طوایف زاگروس: گوتی، لولو، کاسی، نایری، میتانی، سوباری، مانائی، اورارتو، کردوک می‌باشد که در روزگاران کهن در سرزمین زاگروس یا کردستان ساکن بوده‌اند و با طوایف هند و اروپائی به هم پیوسته‌اند و از یک نژادند.

بنا به اسناد تاریخی گوتی‌ها و لولوها در هزارهٔ سوم قبل از میلاد سرزمین سومر واکد

را تصرف کردند و حکومت مستقلی تشکیل دادند و پس از آن کوهستانهای زاگروس و سرزمین‌های آشور و بابل و سومر و تا امتداد شمال سوریه را گرفتند و امپراطوری بزرگی پدید آوردند که به مدت یکصد و بیست و پنج سال فرمانروائی کردند.

دربارهٔ واژهٔ کرد نیز ناهمگونی وجود دارد و در هزارهٔ اول قبل از میلاد، تیگلات پیلسراول آشوری (۱۱۱۵-۱۱۰۰ق.م) در کوههای آزوبا گروهی به نام کرتی Kurtî جنگید و سخت شکست خورد و دراور خاورشناس می‌گوید: آزو همان هازوی کنونی است که آنرا اساسون هم می‌گویند و گزنفون نیز در بازگشت ده‌هزار سرباز یونانی از مردم کردوک یاد می‌کند و می‌گوید سرزمین آنها تابوتان یا بوهتان کشیده می‌شود و از آن زمان این نام را دربارهٔ مردم سرزمینهای کنار چپ رود دجله و پیرامون آرارات می‌بینیم که نویسندگان آنجا را به نام کردوئن یاد کرده‌اند که در زبان آرامی کاردو می‌باشد و چنانکه جزیرهٔ ابن‌عمر کنونی را گازارتای کاردو می‌گفتند.

www.tabarestan.info تبرستان

از نوشته‌های استرابون چنین استنباط می‌شود که چندی برای کوههای میان دیار بکر و موش واژهٔ کُردوا kurdwâ به کار می‌رفته است و یونانیان این سرزمین را کاردو kârdo می‌خواندند و در زبان آشوری به دو واژهٔ کاردو kârdo و کارادو kârâdo برمی‌خوریم که نخست به معنی نیرومند و پهلوان و دومی به معنی نیرو است که نمودار کرد یا سرزمین کردان است.

رویهمرفته کردها از نژاد آریائی و ایرانی هستند و پیشینهٔ کردها از پیشینهٔ ایران سرچشمه می‌گیرد و از آن جدا می‌شود و هر چه دربارهٔ کردها بگوئیم به پیشینهٔ ایران بستگی دارد و در اصل وابسته به نژاد هند و اروپائی هستند و پیشینهٔ تاریخ آنها به سه هزار سال قبل از میلاد می‌رسد و آشکارا می‌رساند که کردها چند هزار سال پیش از آن نیز بوده‌اند و کم‌کم پیشرفت کرده‌اند و از راه پاسداری زاد و بوم خود ایستادگی کرده‌اند و در برابر تاخت و تازکنندگان نیرومند شده‌اند تا اینکه توانسته‌اند با همسایگان خود چون کلده و آشور و سومر واکد و بابل برخورد کنند و با آنان زورآزمائی نمایند و حتی سرزمینشان را بگیرند.

مادها نیز که در قرن هفتم قبل از میلاد پیدا شده‌اند به کردها می‌رسند و در بیشتر تاریخها واژهٔ کرد هم ردهٔ واژهٔ ماد می‌باشد چنانکه در تورات نیز پشت سر واژهٔ مادیا مدی نام

کردستان می‌آید و در کتاب عشق و سلطنت هم همه جا کرد و ماد را به یک معنی آورده است و رویهمرفته مادها شاخه‌ای از کردها هستند و کردها از نژاد آریا و هند و اروپائی می‌باشند.

* * *

تبرستان www.tabarestan.info

لفظ کُرد:

در نوشته‌های ایرانی و تازی و یونانی و آشوری و سومری به‌نامهائی برمی‌خوریم که با واژهٔ کُرد مترادف است و این واژه‌ها یادآور کردان و سرزمین آنها است که در هر زبانی به گونه‌ای به کار رفته است. در زبان سانسکریت که مادر زبانهای هند و اروپائی است به واژهٔ Kurtâ برمی‌خوریم که به معنی چرم‌فروش و کفتگر است و از آن نام هم مردمی قصد شده است که ممکن است با کردها ارتباط نزدیکی داشته باشند.

و در آوستا نیز به سه واژهٔ کرته kirita و دکرتی dikirtî و کرتو kirtû برمی‌خوریم که به معنی کارد و شمشیر است زیرا نشان درفش‌ها تیر و شمشیر بوده و این می‌رساند که کردها همیشه با تیر و شمشیر سر و کار داشته‌اند و با آن خودنمائی می‌کرده‌اند و استرابون جغرافی‌دان یونانی به گروهی به نام کارداک اشاره می‌کند و می‌گوید آنان گروهی بوده‌اند که آنها را گوتو گفته‌اند که به معنی پهلوان و دلاور است و در یکی از کتیبه‌ها که چهار هزار سال پیش نوشته شده به نام کرد kurd برمی‌خوریم و آن کتیبهٔ سولگی (۲۲۷۵-۲۲۲۶ق.م) پادشاه اور است که در سال بیست و ششم سلطنتش ولایت آنشان را گرفت و در سالهای آخر سلطنتش چون سکنهٔ کوهستان کردستان یا زاگروس طغیان کرده بودند، مکرر به آنجا لشکرکشی کرد و آنجا را چپاول نمود و در دوران جانشینی او گیمیل‌سین استان لرستان فعلی آرام بود و تجارت لاجورد از خاور تا بین‌النهرین جریان داشت و در همین هنگام گیمیل‌سین برای تحکیم قدرت خود سرزمین کردستان را به دست فرمانروایی به نام واردانتر داد و سرزمین کاردایا کردستان را به وی تفویض کرد.

تیگلات پیلسراول (۱۱۱۵-۱۱۰۰ق.م) پادشاه آشور در سنگ‌نوشتهٔ خود اشاره به

قوم کورتی می‌کند که در کوهستان آزوبا آنان جنگید و شکست خورد و بنا به عقیدهٔ دراور آزوهمان هازو است که اکنون ساسون نامیده می‌شود و ناحیه‌ای است در کردستان ترکیه که در مغرب دریاچهٔ وان واقع شده است.

یونانیان به مردم بوتان و جزیرهٔ ابن عمر کردوخوی می‌گفتند و خوی در زبان ارمنی علامت جمع است و گویا این لغت را از یک ارمنی شنیده‌اند و تیگران دوم پادشاه ارمنستان در قرن یکم قبل از میلاد این سرزمین را گرفت و فرمانروایی آنجا را که زربی‌نوس نام داشت کشت و در سال ۱۱۱۵ قبل از میلاد فرمانروائی در کردوئن به نام ساروس حکومت می‌کرد.

www.tabarestan.info تبرستان

در سنگ‌نوشته‌های آشوری به دو واژهٔ کاردو و کارداو برمی‌خوریم که به معنی پهلوان و نیرو است و استرابون گوید: جوانان پارسی را چنان پرورش می‌دهند که در سرما و گرما و بارندگی بردبار بارآمده و ورزیده باشند و شب در هوای آزاد به نگهبانی گله و رمه بپردازند و میوه‌های جنگلی بخورند و اینان را کردک kardak گویند و کردکها اکنون از چپاول زندگی می‌کنند و کرد به معنی مرد جنگی و دلیر است.

توکولتی اینورتا (۱۲۵۵-۱۲۱۸ق.م) پادشاه آشور در یکی از سنگ‌نوشته‌هایش واژهٔ گوتی و در سنگ‌نوشتهٔ دیگرش واژه کورتی به کار برده و این دو نام را برای گوتیان به کار برده‌اند و دراور واژهٔ کورتیوی و کورتی را یکی می‌داند و بنا به عقیدهٔ وی: واژه‌های: کاردا، کاردوخی، کورتوخی، کُردی، کارداک، کردیای، کردوئه، کاردداویه، کارتاوای، کاردایا، کاردخوی همه از یک ریشه‌اند و به یک گروه گفته می‌شود که امروز کرد نامیده می‌شود و عده‌ای هم واژهٔ خالدی را با واژه کردی یکی می‌دانند و خالدی‌ها که شاخه‌ئی از کردها هستند در قرن نهم قبل از میلاد در کنار دریاچهٔ وان کشوری به نام خالدی پدید آوردند که آشوریان آنان را اورارتو یا اورارشتو نامیدند.

* * *

تاریخ کُرد:

کردان بنا به سنگ‌نوشته‌ها و الواح آشوری و مدارک موثق تاریخی در هزارهٔ سوم قبل از میلاد در کردستان سکونت کرده‌اند و آنها نه‌تنها به زبان آریائی سخن می‌گویند بلکه زبانشان از خانوادهٔ زبانهای ایرانی است. اخیراً دو سنگ‌نوشته سومری کشف شده که قدمت آنها به دو هزار سال قبل از میلاد می‌رسد و در آنها ناحیه‌ای به نام کارداکا ذکر شده که تورودان جین بر این عقیده است این ناحیه همسایه مردم‌سو بوده که در جنوب دریاچهٔ وان قرار داشته و قلعه‌ای در ناحیه بدلیس به همین نام وجود دارد.

مورخین یونانی سرزمین بوتان و جزیرهٔ ابن عمر را کردوئن نامیده‌اند و در زبان آرامی این ناحیه بت قردو خوانده می‌شده و شهر جزیرهٔ ابن‌عمر را گزارتاقردو گفته‌اند و ارامنه آنرا کردو یاد کرده‌اند و اعراب بقردی نوشته‌اند و بنا به قول یاقوت ناحیه بقردی شامل دویست روستا بوده که: الثمانین وجودی و فیروزو شاپور بخشی از آن روستاها بوده که در ساحل چپ رودخانهٔ دجله قرار داشته و ما حدود ولایت کردوئن را نمی‌دانیم امّا در آن ناحیه سه شهر به نامهای: ساریسا و ساتالکا و پیناکا وجود داشته که اکنون از وجود آنها بی‌خبریم.

مینورسکی می‌گوید: نیاکان باستانی کردان را بایستی در میان پاختوها (بهتان و بوتان) باید جستجو کرد و به قول هرودوت بهتانیان با ارمنیان سیزدهمین ساتراپ‌نشین ایران را تشکیل دادند و شک و گمانی در آن نیست که کردان در کوهستان زاگروس ساکن بوده‌اند و ساکنان کوهستان زاگروس به استناد کتیبه‌ها و الواح بابلی و آشوری و عیلامی طوایفی مانند: گوتی، لولو، کاسی، مانائی، نایری، سوباری، اورارتو، کاردوخی داشته که در قرن هفتم قبل از میلاد این طوایف با هم متحد شدند و دولت ماد را تشکیل دادند.

دکتر کنتوپژوهندهٔ فرانسوی می‌گوید: اگر بپذیریم که مادها در اواخر هزارهٔ دوم قبل از میلاد به فلات ایران آمده‌اند ناچاریم قبول کنیم که پیش از آنها هم اقوامی از همان نژاد به این سرزمین مهاجرت کرده‌اند زیرا در زبانهای اقوام: گوتی و لولو و کاسی و میتانی و نایری و سوباری عنصر هند و اروپائی بسیار وجود دارد.

کهنترین آثاری که از ساکنان زاگروس ذکری به میان آورده است کتیبهٔ معروف سارگن

اول (۲۴۷۵-۲۵۳۰ق.م) پادشاه مقتدر اکدی است که بر جنوب بین‌النهرین فرمانروائی کرده است و سارگن در آغاز به ولایت کازالو در شرق دجله تاخته و پس از فتح آن متوجه ناحیه دریای بدره شده که در یکی از معابر زاگروس قرار داشته و فتح آن به منزلهٔ گشودن دروازهٔ سرزمینهای ایلام و لرستان و کردستان بوده و در سالنامه‌های سارگن از سرزمینهای: گوتی و لولو و نواحی دوزاب نام برده شده است که سارگن آنها را در زمان فرمانروائی خود فتح کرده است و پس از او نارامسین (۲۷۱۱-۲۶۸۸ق.م) پادشاه اکدبه زاگروس لشکر کشیده و اهالی کازالو را مطیع خود ساخته و سپس به ناحیه آلتون کوپری تاخته و نواحی نمروشمیوروم را تصرف کرده و آنگاه ناحیهٔ مرکزی زاگروس یعنی به مسکن اقوام گوتی و لولو لشکر کشیده است.

www.tabarestan.info تبرستان

هنری فیلد می‌گوید: انسان در عهد پالئولیتیک یعنی در عصر دیرینه سنگی از درّه‌های جنوب ایران گذشته و به سمت شمال غربی مهاجرت کرده و از تنگه‌های سلیمانیه و رواندز وارد کردستان شده به سمت شمال رفته‌اند و اشیاء مصنوع که مربوط به انسانهای عصر حجر است در غارهای سلیمانیه کشف شده است و این اشیاء شباهت زیادی به اشیائی دارد که در فلسطین کشف شده‌اند و در این ناحیه یک نوع غله که علما آنرا امر می‌نامند که اصل گندم زراعتی بوده در حوالی کرند کشف کرده‌اند و همچنین تصویر گوسفندان و چهارپایان درازشاخ در سفالهای کشف شده در کوهستان زاگروس فراوان است و از این گونه سفالها در نهاوند و کرمانشاه به دست آمده است.

در جنوب زاگروس ولایتی وجود داشت که آنرا الی‌پی می‌گفتند که کوهها و دره‌های شمال شرقی را شامل بود و تا نهاوند ادامه داشت و در شمال این شهر عده‌ای از باقیماندگان گوتی‌ها و کاسی‌ها سکونت داشتند و طایفهٔ لولو هم در اطراف شهر زور زندگی می‌کردند و در جنوب شرقی دریاچهٔ ارومیه ناحیه مانائی بود و در حوالی سقز و بانه هم آمادا یعنی دولت ماد گسترده شده بود و رویهمرفته اقوام: گوتی، لولو، کاسی، مانائی، نایری، سوباری، اورارتو، کاردوخی و مادرا می‌توان جزو کردان محسوب داشت و این آنان بودند که نخستین پایه شهریاری ایران باستان را بنا نهادند و نیز آنان بودند که در سال ۶۱۲ق-م نینوا را فتح کردند و حکومت آشور را برای همیشه منقرض ساختند.

گزنفون یونانی (۴۳۰-۳۵۵ق-م) در کتاب بازگشت ده‌هزار سرباز یونانی نام

کاردوخی‌ها را که سرزمینشان در شرق بوتان واقع بود آورده است و این اثر دربارهٔ لشکرکشی کوروش کوچک بر ضد برادرش اردشیر درازدست (۴۶۵-۴۲۴ق-م) به امید دست‌یابی بر تخت و چون کورش کشته شد گزنفون ده‌هزار تن از سپاهیان اسپارت را از راه کردستان ابتدا به کرانهٔ دریای سیاه و سرانجام به مبدأ عزیمت خود در حدود غربی آسیای صغیر بازگشتند و در این سفر به کاردوخها برخورد و دانشمندان و پژوهندگان بر این عقیده‌اند که کاردوخی‌ها از نقطه‌نظر نژادی مردمانی بودند که به یکی از گویشهای کردی تکلم می‌کردند و در این هنگام کاردوخیها با یونانیان جنگیدند و سپس یونانیان چند نفر از آنان را به اسارت گرفتند و آنگاه با آنان به مذاکره پرداختند و امّا هیچ سند و مدرکی در خصوص اینکه یونانیان به چه زبانی با کاردوخیها صحبت کرده‌اند در دست نداریم و گزنفون هم در این‌باره چیزی ننوشته است و با این وصف گزنفون هیچ اشاره‌ای به وجود مترجم نمی‌کند و نمی‌نویسد که آنها به چه زبانی با یکدیگر صحبت می‌کرده‌اند و امّا در جای دیگر می‌خوانیم که سردار سپاه همراه با مترجمی آمد و بر اساس گفتگوها و مذاکراتی که به عمل آمد قرار بر این شد که جسد کشتگان بازپس گرفته شود و از این معلومات این نتایج برای ما حاصل می‌شود که در یونان با اسرای کاردوخی گفتگو شده است و اگر تمام گفته‌های گزنفون را دربارهٔ مناسبات و مذاکرات یونانیان در جنوب و شمال سرزمین کاردوخی‌ها مورد تجزیه و تحلیل قرار دهیم درخواهیم یافت که گفتگوهای آنان به‌وسیلهٔ مترجم صورت گرفته و نحوهٔ مذاکرات و گفتگوهای یونانیان با کاردوخی‌های شمالی و مذاکراتی که با کاردوخی‌های جنوبی انجام یافته هیچگونه تفاوتی نداشته است و کاردوخی‌ها در آن روزگار ملتی مستقل بوده‌اند و بی‌شک یونانی‌ها قبل از هجومشان به این سرزمین با کاردوخی‌ها مناسبات و روابطی داشته‌اند و به زبان یونانی مسلط بوده‌اند و یونانی‌ها چون منظمات کاردوخی‌ها را دیدند از آن زمان تصمیم گرفتند از راهی دیگر به جانب میهن خود بازگردند و آنچه بیش از همه مهم می‌نماید روشن ساختن خویشاوندی کاردوخیان قدیم و کردهای کنونی است از راه تاریخ و زبان و تحقق این امر هم از جانب کردشناسان و زبان‌شناسان مطرح شده است.

www.barestan.info

* * *

کرد از روزگاران کهن:

کرد یکی از تیره‌های نژاد آریائی هستند که از زمان باستان نامشان در سنگ‌نوشته‌ها و الواح آشوری و بابلی و سومری و اکدی آمده است و از زمانهای کهن تاکنون این قوم پیوسته دلیری و شهامت خود را نشان داده است و با سخت‌ترین رویدادهای زمان روبرو شده است.

عده‌ای از نویسندگان و مورخین سعی کرده‌اند که کردها را منسوب به کلدانیان کنند و برخی هم خواسته‌اند آنان را از نسل عرب بشمار آورند و گروهی هم آنان را از اخلاف: گوتی و لولو و کاسی و نایری و میتانی و سوباری و مانائی و کردوک و ماد و ازنژاد آریائی به‌شمار آورده‌اند.

www.tabarestan.info تبرستان

با این وصف می‌توانیم بگوییم که کردها یکی از شاخه‌های درخت کهن‌سال نژاد ایرانی‌اند که همواره در نقاط گوناگون ایران با سرافرازی زیسته‌اند و پیوند خود را به شاخه‌های دیگر این درخت مربوط ساخته‌اند و هیچگاه از هم جدا نشده‌اند.

کردها همواره در برابر دشمنان ایران قیام کرده‌اند و آنان در هزارهٔ دوم قبل از میلاد بر نواحی زاگروس تسلط پیدا کرده‌اند و در سدهٔ هفتم قبل از میلاد امپراطوری بزرگ ماد را تشکیل داده‌اند و در سال ۶۱۲ق.م شهر نینوا پایتخت امپراطوری آشور را گرفتند و قلمرو آنان را به زیر سلطه خود درآوردند و سرانجام دولت ماد به سال ۵۵۰ق-م به دست کورش هخامنشی منقرض شد.

کردها در عصر ساسانیان همواره در جنگها شرکت کرده‌اند زیرا ساسانیان خود کُرد بودند و در کارنامهٔ اردشیر بابکان جنگ کردها با اردشیر بابکان (۲۲۴-۲۴۱میلادی) شرح داده شده زیرا کردها در مقابل ظلم و ستم پادشاهان ایستادگی می‌کردند و پس از انقراض دولت ساسانیان کردها در مقابل اعراب مقاومت کردند و دین اسلام را نه با زور بلکه با رضایت خاطر پذیرفتند ولی موقعیت خود را حفظ کردند و کردها در مقابل حملات سلجوقی‌ها و مغولها و تاتارها مقاومت کردند و حتی لشکریان امیر تیمور گورکان (۷۷۲-۸۰۷هجری) را شکست دادند.

کردستان را می‌توان به میدانی تشبیه کرد که خون ایرانیان در آنجا ریخته شده است و

از روزی که مادها در مقابل آشوریها ایستادگی کردند و سرانجام نینوا را گرفتند و حتی در دورهٔ هخامنشی و اشکانی و ساسانی کردان دوش به دوش دیگر ایرانیان برای حفظ کشور ایران کوشیده‌اند.

پس از انقراض دولت ماد بیشتر کردان به کوهستان بازگشتند و در آنجا استقلال خود را پاس داشتند و با آداب و رسوم خود زندگی کردند تا اینکه بعد حکومتهائی تشکیل دادند و از جمله دولت ساسانی را پایه‌گذاری کردند زیرا بنا به گفتهٔ مورخان طوایف کرد از قدیم ساکن پارس بودند که یکی از آن طوایف طایفهٔ شبانکاره بود که در سرزمین پارس می‌زیستند و ساسان از طایفهٔ شبانکاره بود و اوزنی از طایفهٔ بازرنگی که کرد بود گرفت و از او پاپک به‌وجود آمد و او یکی از پسران خود اردشیر نام را در دارابگرد به مقام عالی نظامی ارگبذ رسانید و اردشیر به سال ۲۲۴ میلادی پادشاه ایران شد و زمام امور را به دست گرفت. پس با این وصف جد اردشیر یعنی ساسان از طایفهٔ شبانکاره و مادرش دختر یکی از رؤسای طایفهٔ کرد بازرنگی بود و با این حال می‌توان اردشیر بابکان را کُرد نامید و مؤید این قول نامه‌ای است که اردوان پنجم (۲۱۶-۲۲۴میلادی) به اردشیر نوشته که گوید: ای کردنژاد پرورده شده در خیمه‌های کردان ترا چه کسی رخصت داد که تاج بر سر گذاری؟.

* * *

گوتی‌ها:

اصطلاح گوتی در هزارهٔ سوم ق-م به مردمی اطلاق می‌شده که در مشرق و شمال غربی لولوبیان و احتمالاً در آذربایجان و کردستان زندگی می‌کردند و در هزارهٔ اول ق-م همه اورارتوئی‌ها و ماناها و نایری‌ها و سوباری‌ها و مادها را گوتی یا کورتی (کُرد) می‌نامیدند و گوتی‌ها در زمان سلطنت نارامسین (۲۷۱۱-۲۶۸۸ق-م) در صحنه تاریخ پدید آمده‌اند و گوتیان از مغرب ایران به بین‌النهرین حمله بردند و در آن سرزمین سالها به قتل و غارت مشغول بودند و سپس سرزمین سومر واکد را اشغال نمودند و مدت یکصد

و بیست و پنج سال حکومت کردند و دودمان شاهی اکد را در بین‌النهرین برانداختند و پایتخت آنان در شهر آراپخا (کرکوک) قرار داشت و سرانجام مردم بین‌النهرین از ستمکاریهای آنان به جان آمدند و بر آنان قیام کردند و به کوههای زاموآ در شهر زور راندند.

گوتیان به سبب نزدیکی با قلمرو آشوریها غالباً مورد تهاجم آنها قرار گرفتند و اگر چه خود در برابر آشوریها ایستادگی می‌کردند امّا سرانجام با ایلامی‌ها متحد شدند و توانستند دولتی مستقل به وجود بیاورند و به خاک آشور و بابل بتازند و آنان راههای مغرب ایران را همواره در دست داشتند و رفت و آمد کاروانها را زیر نظر داشتند.

ساکنین بابل و اطرافیان متحد شدند و گوتیان را از سرزمین خود راندند و در جنگی که به همین مناسبت روی‌داد بابلیان توانستند که قدرت را از دست گوتیان بگیرند و خود حاکم سرنوشت خویش شوند و حتی به پیشروی ادامه دادند و شوش را هم تصرف کردند ولی پس از مدتی گوتیها مجدداً قدرت گرفتند و پادشاه آنها را هم به اسارت گرفتند.

بنا به کتیبه‌های آشوری سرزمین گوتیان در شمال به دامنهٔ سلسله جبال زاگروس و اوربیلوم (اربیل) و در جنوب به دولت شیموروم یا آلتون کوپری فعلی نزدیک زاب کوچک و ناحیه هارش یا قریه‌توز خرماتو و در مشرق به کرکوک و در مغرب به سرزمین لولو محدود بود.

راجع به کیش گوتی‌ها اسناد مهمی در دست نیست امّا یکی از پادشاهان گوتی به نام لاسیراب سنگ‌نوشته‌ای به خط و زبان اکدی به یادگار گذاشته که در آن از خدای گوتیوم و ایشتاروسین و دیگر خدایان بابلی درخواست کرده که آن سنگ‌نوشته را از گزند نگاهدارد و این می‌رساند که آنان خدایان بابلی را می‌پرستیده‌اند.

از زبان گوتیها جز نام چند پادشاه که ذکر کردیم چیز دیگری در دست نداریم و یکی از محققان در تحقیق خود در این نامها استنباط کرده که گوتیان آریانژاد و ایرانی و کُرد بوده‌اند از جمله نام تیریگان که نام واپسین فرمانروای گوتی است ایرانی است.

از پرستشگاه کهن گوتیان در زاگروس می‌توان به غار کرفتو اشاره کرد که در سرزمین هوباتومیان دیواندره و سقز است و تاکنون عده‌ای از جهانگردان از جمله: رولن‌سن و دکتر ریچ و کرپورتور به دیدن این غار رفته‌اند و مطالبی دربارهٔ آن نوشته‌اند و در سال

www.tabarestan.info تبرستان

۱۸۱۸میلادی راولینسون این غار را دیده و در این غار چند راهرو و چند اطاق وجود دارد که در دل کوه تراشیده شده است و در بالای مدخل غار یک کتیبه به خط یونانی خوانده می‌شود.

فرمانروایان گوتی که از سال ۲۲۳۴ق-م تا ۲۱۰۹ق-م به‌مدت یکصد و بیست و پنج سال در سرزمین گوتی فرمانروائی کرده‌اند عبارتند از بیست و یک نفر به نامهای: ایمتا (۲۲۳۴-۲۲۳۱ق-م)، اینگه شوش (۲۲۳۱-۲۲۲۵ق-م)، سارلاگاب (۲۲۲۵-۲۲۱۹ق-م)، شولمه (۲۲۱۹-۲۲۱۳ق-م)، الولومش (۲۲۱۳-۲۲۰۷ق-م)، اینی ماباگش (۲۲۰۷-۲۲۰۲ق-م) اینگه شوش دوم (۲۲۰۲-۲۱۹۶ق-م)، ایارلاگاب (۲۱۹۶-۲۱۸۱ق-م)، ایباته (۲۱۸۱-۲۱۷۸ق-م)، ایارلانگاب (۲۱۷۸-۲۱۷۵ق-م)، کوروم (۲۱۷۵-۲۱۷۴ق-م)، خابیلکین (۲۱۷۴-۲۱۷۱ق-م)، لائه‌رابوم (۲۱۷۱-۲۱۶۹ق-م)، ایراروم (۲۱۶۹-۲۱۶۷ق-م)، ایبرانوم (۲۱۶۷-۲۱۶۶ق-م)، خابلوم (۲۱۶۶-۲۱۶۴ق-م)، پوزورسین (۲۱۶۴-۲۱۵۷ق-م)، ایارلاگاند (۲۱۵۷-۲۱۵۰ق-م)، سیوما (۲۱۵۰-۲۱۱۵ق-م) سی‌اوم (۲۱۱۵-۲۱۰۹ق-م)، ایارلاگاند (۲۱۵۷-۲۱۵۰ق-م)، سیوما (۲۱۵۰-۲۱۱۵ق-م)، سی‌اوم (۲۱۱۵-۲۱۰۹ق-م)، تیریکان (۲۱۰۹-۲۱۰۹ق-م) که دربارهٔ آنها در بخش فرمانروایان گوتی به بحث پرداخته‌ایم.

* * *

لولوها:

لولوها که بنا به پژوهش مورخان و خاورشناسان گروهی از کردها هستند در اراضی کوهستانی شمال دیاله تا دریاچهٔ ارومیه و پیرامون آن می‌زیستند و سرزمین آنان را لولوبوم می‌گفتند و واژهٔ لولو در زبان اورارتوئی به معنی بیگانه و دشمن است و در زبان کردی به معنی ترسناک آمده است و آنان چنانکه نوشته‌اند نخست در کوهستانهای زاگروس زندگی می‌کردند و سپس دولت مقتدری تشکیل دادند.

نارامسین اکدی (۲۷۱۱-۲۶۸۸ق-م) برای اولین بار نام آنان را در سنگ نوشته‌اش ضمن شرح پیروزی خود ذکر کرده است و لولوئی‌ها در نیمهٔ هزارهٔ سوم ق-م دارای دولتی قوی بودند و جامعه‌ای طبقاتی داشتند که در نوشتهٔ مزبور سخنی از دولتی در میان است که هوریان به کمک نیروهای مسلح قبایل لولو به‌وجود آوردند ولی لولوئی‌ها هنوز آن قدرت را نداشتند که در مقابل آشوریها بایستند.

مقتدرترین فرمانروای لولو آنوبانی‌نی است که از سال ۲۲۳۸ تا ۲۲۰۰ق-م فرمانروائی کرده است و او سنگ‌نوشته‌ای بر سر پل زهاب دارد که در حضورالاههٔ ایشتار که او را بر دشمنانش پیروز کرده است ایستاده و پا را بر تنی چند از دشمنانش که بر زمین افتاده نهاده است و این پادشاه چنانکه نوشته‌اند بسی ظالم و درنده‌خو بود و همه از او می‌ترسیده‌اند.

چنانکه در سنگ‌نوشته‌ها و الواح آشوری آمده است لولوئی‌ها در دشت زهاب و شهر زور و شهر بازار زندگی می‌کردند و آنان به سهولت می‌توانستند راه‌های کاروانیان بابل را قطع کنند و راهی که امروز از کفری و کرکوک و آلتون کوپری می‌گذرد در دست آنان بود و فرمانروایان لولو در زمان نارامسین در تنگهٔ قره‌داغ که اکنون معبر پاگان نامیده می‌شود در جنوب شهر زور با لشکر بابلی جنگیدند ولی مغلوب شدند و نارامسین به یادگار این فتح گزارشی در دامنهٔ آن تنگه کنده است و به یادگار گذاشته است.

تیگلات پیلسراول (۱۱۱۵-۱۱۰۰ق-م) با لولوها به سختی جنگید و آشورناسیریال (۸۸۴-۸۸۰ق-م) چهار بار به سرزمین لولوها لشکر کشید و بار دیگر از دربندبازیان به خاک لولو فرود آمد و بیش از بیست شهر و روستا را به تصرف خود درآورد و هنگامی که به شهر زیمری پایتخت لولوها رسید فرمانروای لولو نامش آمیخا (۸۷۸-۸۴۴ق-م) بود که به کوه کینیا یا پیرمگرون پناه برد و سپاه آشور به سرداری سلمنصر (۸۵۹-۸۲۴ق-م) به آنها حمله برد و سرانجام با هم آشتی کردند.

لولوئی‌ها در تاریخ کشورمان اهمیت به‌سزائی داشته‌اند و با وجود داشتن زندگی کوهستانی مردمانی شجاع و با سیاست و هنرمند بوده‌اند که روح آزادمنشی و بلندپروازی آنها باعث اتحاد و همبستگی واقعی همهٔ اقوام ایران شد و آنان موفق شدند در برابر بزرگترین امپراطوری عصر خود یعنی آشوریان و قوی‌ترین ارتش زمان ابراز وجود کنند و

www.tabarestan.info تبرستان

حتی بر آنها حاکم گردند.

فرمانروایان لولو که از سال ۲۲۳۸ق-م تا ۸۴۴ق-م در سرزمین لولو فرمانروائی کرده‌اند عبارتند از سه نفر به نامهای: آنوبانی‌نی (۲۲۳۸-۲۲۰۰ق-م)، تاردونی (۲۲۰۰-۲۱۸۵ق-م)، آمیخا (۸۷۸-۸۴۴ق-م) که دربارهٔ آنها در بخش فرمانروایان لولو صحبت کرده‌ایم و بی‌گمان آنان فرمانروایان دیگری هم داشته‌اند ولی در الواح و اسنادی که اخیراً کشف شده و به دستمان افتاده فقط به نام آن سه تن برخوردیم.

www.tabarestan.info تبرستان

* * *

کاسی‌ها:

کاسی‌ها که از اقوام زاگروس‌اند بنا به پژوهش عده‌ای از مورخان و خاورشناسان آنان گروهی از کردها بوده‌اند که در هزارهٔ دوم قبل از میلاد سلسله‌ای به نام خود تأسیس کرده‌اند و آنان در آغاز در کرمانشاه می‌زیستند و سپس سرزمین‌های خاور بابل تا رود دجله را به تبعیت خود درآوردند و آمی زادوگا (۱۹۷۷-۱۹۵۶ق-م) پادشاه مقتدر بابل مجبور شد برای جلوگیری از گسترش دامنهٔ تاخت و تاز کاسی‌ها با ایلام متحد شود و در زمان حکومت سامسوایلونا (۱۹۲۳-۱۹۶۰ق-م) پادشاه بابل، کاسی‌ها به بابل یورش بردند ولی نتوانستند کاری پیش ببرند و پس از دو قرن به کمک گوتی‌ها و لولوها به فرماندهی گاندیش (۱۷۳۴-۱۷۱۸ق-م) در سال ۱۷۳۴ق-م به بابل تاختند و آنجا را تصرف کردند و حکومتی را تشکیل دادند که بیش از پانصد سال بر بین‌النهرین فرمانروائی کردند.

پس از استقرار کاسی‌ها در بابل، ایلامی‌ها کنار کشیدند امّاً خطر بزرگی که بابل را تهدید می‌کرد قدرت آشور بود و در زمان حکومت ای‌گامیل (۱۷۱۸-۱۶۹۳ق-م) دولت سومر به سال ۱۷۱۰ق-م منقرض شد و این فرمانروا می‌خواست ایلام را بگیرد امّا شکست خورد و در این هنگام یکی از فرمانروایان کاسی به نام اولام بوریاش (۱۶۹۳-۱۶۸۰ق-م) با ای‌گامیل جنگید و او را شکست داد و کشورش را گرفت و پس از

چند سال دیگر یکی از فرمانروایان کاسی به نام آگوم سوم (۱۶۸۰-۱۶۳۲ق-م) که برادرزادهٔ اولام بوریاش بود آخرین دژ سومری را گشود و پس از این پیروزی نام کاردونیاش را برای دو کشور سومر واکد به کار برد و با این نام قریب شش قرن حکومت کردند.

پس از چندین قرن قوم کاسی فروشکوه پیشین خود را از دست دادند و به میهن اصلی خویش زاگروس بازگشتند و در لرستان کنونی مقیم شدند و نام آنان کم‌کم رو به فراموشی گذاشت و بعدها به نام لُر معروف شدند.

www.tabarestan.info تبرستان

کاسی‌ها همیشه راه و روش خود را نگهداشته‌اند و از اسب و ارابهٔ جنگی استفاده کرده‌اند و پس از استقرار کاسی‌ها در بین‌النهرین این روش معمول گردید و این خود یکی از عوامل ارتباط کاسی‌ها با اقوام هند و اروپائی بود زیرا هند و اروپائی‌ها پرورش اسب را به دنیای آنروز آموختند.

ایلامی‌ها به کاسی،کوسی می‌گفتند و آشوری‌ها آنان راکاشو می‌خواندند و نام کاسی برای اولین‌بار در سالنامه‌های بابلی در عصر سامسوایلونا ذکر شده است و کاسی‌ها پس از انقراض به زاگروس بازگشتند و مانند گذشته به کار دامداری و کشاورزی پرداختند و پس از آن دیگر نامی از آنها به میان نیامده است.

زبان‌شناسان و پژوهندگان، زبان کاسی را جزو زبانهای ایرانی می‌پندارند و بنا به الواح آشوری یکی از دبیران بابلی فهرستی از لغات کاسی را گردآوری کرده و معنی آنها را به زبان اکدی نوشته است و مطابق آن معلوم می‌شود که زبانشان ایرانی بوده است از جمله واژهٔ پوگاش که به معنی خدا است در آوستا و پارسی باستان بغه است که در کلمهٔ بغداد و آذر فروغ بغ به‌جای مانده است.

فرمانروایان کاسی که از سال ۱۷۳۴ تا ۱۵۸۴ق-م در سرزمین کاسی فرمانروائی کرده‌اند عبارتند از پنج نفر به نامهای: گاندیش (۱۷۳۴-۱۷۱۸ق-م)، ای‌گامیل (۱۷۱۸-۱۶۹۳ق-م)، اولام‌بوریاش (۱۶۹۳-۱۶۸۰ق-م)، آگوم‌سوم (۱۶۸۰-۱۶۳۲ق-م)، اگوم‌کاک‌ریم (۱۶۳۲-۱۵۸۴ق-م) که دربارهٔ آنها در بخش فرمانروایان کاسی گفتگو کرده‌ایم.

* * *

میتانی‌ها:

میتانی‌ها که از اقوام زاگروس‌اند بنا به نوشته‌های مورخین و خاورشناسان آنان از نسل کردان هستند و در سال ۱۵۰۰ق-م به پایه‌گذاری دولتی بزرگ که از دریای مدیترانه تا کوههای غربی آذربایجان و زاگروس امتداد داشت توفیق یافتند و آنان در سال ۱۲۰۰ق-م به شمال بین‌النهرین آمده و در آنجا به تشکیل دولتی پرداختند و پایتختشان شهر واشوگانی واقع در خابور امروز بود و سپس آنرا به شهر ارزیانیا آراپخا در کرکوک فعلی انتقال دادند.

www.tabarestan.info تبرستان

نام فرمانروایان و خدایان میتانی هندی و ایرانی است مانند: اندرا، وارونه، میترا و جنگجویان میتانی را ماریا می‌گفتند که در زبان سانسکریت به معنی پهلوان و قهرمان است و اعدادی که میتانی‌ها به کار برده‌اند هند و اروپائی بلکه سانسکریتی است و این دولت تا قرن چهاردهم قبل از میلاد باقی بود و سرانجام آشور ناصریال (۸۸۵-۸۶۰ق-م) دولت میتانی را منقرض کرد.

از سنگ‌نوشته‌های آشوری چنین پیدا است که دولت میتانی بسی نیرومند و قوی بوده و سوریه و سرزمین آموری و بخشی از کردستان و سرزمین آشور را در زیر فرمان خود داشتند و در یلقان‌تپه که در پنج کیلومتری شهر کرکوک است الواحی از میتانی‌ها به دست آمده و هروزنی چنین می‌پندارد که نام این قوم در سنگ‌نوشته‌ها اوم نان ماندابوده که به معنی خانه به دوش است و واژهٔ مدا و مدایا نیز که به قوم ماد گفته می‌شود از این واژه سرچشمه گرفته شده و نام میتانی در تورات میدیان آمده و فرمانروایان میتانی نامهای ایرانی داشتند.

دیاکونوف می‌نویسد: در کشور میتانی که در اواسط هزارهٔ دوم قبل از میلاد در بخش شمالی بین‌النهرین و قسمت جنوبی فلات ارمنستان و بخشی از سوریه و سرزمینهای واقع در مشرق دجله را شامل می‌گشت استفاده از اسب بسیار متداول بود و آنرا به ارابه می‌بستند و محتمل است که میتانی مرکز پرورش اسب بوده باشد. زیرا رسالاتی در این فن از هوری‌ها در سرزمین هیتیان و همچنین آشور ترجمه شده بود.

بنا به لوحه‌های اکدی حکومت در کشور میتانی موروثی بوده و رژیم ملوک‌الطوایفی

رواج داشته است و پادشاه و خانوادهٔ او از آریاها بوده و ادارهٔ امور کشور به دست این طبقه انجام می‌شده است، و از متون قضائی مکشوفه در کرکوک می‌توان آگاهیهائی دربارهٔ روابط آن با قوانین بابلی به دست آورد از آن جمله است: زناشوئی و قانون بچه‌دار بودن یا نبودن و واگذاری اموال و راههای مختلف آن وارث و قوانین کیفری و مجازاتها و مذهب و دیگر امور که شباهتی به اوضاع و قوانین اجتماعی هیتی داشت و در میان میتانی‌ها حکام از مرکز به ولایات اعزام می‌شدند و زن نمی‌توانست فرمانروا شود ولی نیابت زنان در فرمانروائی بلامانع بود و در تشریفات رسمی ملکه‌ها با شوهران خود شرکت می‌کردند و در میان آنها جهیزیه مرسوم بود.

www.tabarestan.info تبرستان

فرمانروایان میتانی که از سال ۱۴۲۰ق-م تا ۱۳۰۴ق-م فرمانروائی کرده‌اند عبارتند از سه نفر به نامهای: آرتاتمه (۱۴۲۰-۱۳۸۸ق-م)، توشراتا (۱۳۸۸-۱۳۷۱ق-م)، توشراتادوم (۱۳۷۱-۱۳۰۴ق-م)، که دربارهٔ چگونگی فرمانروائی آنها در بخش فرمانروایان به بحث و گفتگو پرداخته‌ایم.

* * *

نایری‌ها:

نایری‌ها که از اقوام زاگروس‌اند از زمان پادشاهی توکولتی نینورتا (۱۲۵۵-۱۲۱۸ق-م) که بر آشور فرمان می‌راند در سنگ‌نوشته‌های خود از آنان یاد کرده و این پادشاه می‌نویسد که نایری‌ها در جنوب دریاچهٔ وان می‌زیسته‌اند و مطیع آشور بوده‌اند. در زمان تیگلات پیلسر اول (۱۱۱۵-۱۱۰۰ق-م) آشوری‌ها قسمت جنوبی ارمنستان از آن جمله سرزمین نایری را تسخیر کردند و آشوری‌ها در سنگ‌نوشته‌های خود دریاچهٔ وان را دریاچهٔ نایری خوانده‌اند و تیگلات پیلسر در دشت ملازگرد با بیست و سه سردار نایری جنگید و سپس در کنار رودخانهٔ دجله آنان را شکست داد و این جنگ

را به درازا یاد نموده است و در سال ۹۱۰ق-م لشکری آشوری برای گشودن سرزمین کوتمو خ که در میان دجله و کوه آرارات بوده با نایری‌ها جنگید و سرزمینشان را گشود.

توکولتی نینیب دوم (۸۹۰-۸۸۴ق-م) با نایری‌ها به زد وخورد پرداخت و بیشتر فرمانروایان آشوری گرفتار تاخت و تاز آنان شدند و در سال ۷۴۳ق-م نایری‌ها از شمال خاوری به سوی آشوری‌ها تاختند و تا میان کشورشان آمدند و تیگلات پیلسر چهارم (۷۴۵-۷۲۷ق-م) با سختی نایری‌ها را از کشور خود راند و تا پشت کوه آرارات آنان را دنبال کرد.

سنحریب (۷۰۵-۶۷۲ق-م) در سال ۶۹۹ق-م در نزدیکیهای کوه آرارات با نایری‌ها نبرد سختی نمود و گزارش این نبرد را در سنگ‌نوشته‌ای به درازا نوشته است. خاورشناس نامی سون دربارهٔ نایری‌ها می‌گوید: سرزمین نایری تنها بخشی از رودخانهٔ زاب بزرگ نبوده بلکه پادشاهان آشوری به مردمان سرزمین‌های دیار بکر و خربوت و دیرسم تا کوههای بتلیس و توروس نایری می‌گفتند و سپس آنان را کُردوئن یا کُرد نامیدند.

نایری‌ها در گذشته در زاگروس می‌زیستند و در قرن دوازدهم قبل از میلاد کشور نیرومندی پدید آوردند و دودمان نهری یا نایری که اکنون در سرزمین شمذینان و دیگر مناطق کردستان زندگی می‌کنند از نبیره‌های نایری هستند.

مینورسکی می‌نویسد: سرزمین نایری نمودار سرزمین بوتان کنونی است که در روزگاران گذشته کشور بزرگی داشتند و میجرسون می‌گوید: اگر به زمان گوتی‌ها که در میان قرنهای پانزدهم و دوازدهم قبل از میلاد می‌زیستند نگاهی بکنیم می‌بینیم که نایری‌ها با شجاعت با آشوری‌ها می‌جنگیدند و ترس و رعب به دل همسایگان خود انداخته بودند و سپس آنان را کُرد خواندند.

بنا به سنگ‌نوشته‌ها و الواح آشوری که به جای مانده نایری‌ها در جنوب دریاچهٔ وان می‌زیستند و فرمانبردار آشوری‌ها بودند و در زمان تیگلات پیلسر اول آشوری‌ها بخش جنوبی سرزمین نایری را گرفتند و آنان نام دریاچهٔ وان را دریاچهٔ نایری ذکر کرده‌اند زیرا آن دریاچه وابسته به نایری‌ها بوده.

عشایر نایری بارها آشور را تهدید کرده‌اند و آشوری‌ها در برابر نایری‌ها فقط به دفاع از خود پرداخته‌اند و در سال ۷۴۳ق-م به سرزمین آشور حمله کردند و تیگلات پیلسر

www.kurdestan.info

چهارم (۷۴۵-۷۲۷ق-م) پس از نبردی سخت توانست نایری‌ها را از سرزمین خود براند و آنها را تاکوه جودی تعقیب کرد و سنحریب نیز در کوه جودی با آنان به جنگ پرداخت.

سلاطین آشوری در صدد تسخیر سرزمین نایری بودند امّا در برابر نایری‌ها نمی‌توانستند کاری بکنند و با حملهٔ برق‌آسای آنان روبرو می‌شدند و نایری‌ها پس از مدتی توانستند دولتی برای خود تشکیل دهند و سپس نام آنرا کردوئن یعین سرزمین کردها گذاشتند.

تبرستان www.tabarestan.info

سرگردسون می‌گوید: سرزمین نایری فقط قسمتی از رودخانهٔ زاب بزرگ نبوده بلکه بین‌النهرین و ولایات دیار بکر و دیرسم تاکوههای بدلیس را نایری می‌گفتند و آنان دارای فرمانروایانی بوده‌اند امّا در این باره بحثی در سنگ‌نوشته‌ها و الواح آشوری نشده است زیرا همیشه با آنان در جنگ و جدال بوده‌اند و نویسندگان یونانی هم در نوشته‌هایشان ذکری از آنها نکرده‌اند و خود نیزسنگ‌نوشته‌ای به یادگار نگذاشته‌اند تا ما از آنها بهره‌برداری کنیم.

* * *

مانائی‌ها:

مانائی‌ها که از گروه زاگروس‌اند در ناحیهٔ زاموآ در جنوب دریاچهٔ ارومیه مسکن گزیدند و دولت بزرگی در مغرب ایران امروز تشکیل دادند و اینان با لولوئی‌ها و گوتی‌ها و نایری‌ها و سوباری‌ها قرابت داشتند و نخستین بار در قرن نهم ق-م از آنان در سالنامه‌های آشوری نام برده شده و پایتختشان شهر ایزیرتو در پنجاه کیلومتری شهر سقز است.

دولت مانا در قرن هشتم‌ق-م بارها با دولت آشور به ستیز برخاسته است و هیچگاه مغلوب نشده است و این کشور گاهی مستقل و زمانی در زیر سلطهٔ اورارتو یا آشور قرار داشت و برخی از ایالات دیگر که در ناحیهٔ شرقی دریاچهٔ ارومیه قرار داشت مانند:

زیکورتو و ساگارتی و آندیا و اوایشدیش در تحت اطاعت دولت مانائی قرار داشتند.

دولت مانائی مقتدرترین حکومت آن زمان بود و بارها با آشور پانیپال (۶۶۹-۶۲۶ق-م) و دولت اورارتو جنگیدند و مغلوب هیچ کدام نشدند ولی چون منابع زیادی دربارهٔ ماناها در دست نداریم و فقط سالنامه‌ها و الواح آشوری را داریم که آن هم چون قلم در دست دشمن بوده همه جا سخن از فتوحات آشور در میان است بنابراین نمی‌توانیم با این اسناد دربارهٔ مانائی‌ها قضاوت کنیم.

تبرستان www.tabarestan.info

آشوری‌ها هماره به سرزمین مانا تاخته‌اند و مانائی‌ها در یکی از جنگها بخشی از سرزمین آشور را به تصرف خود درآوردند و دولت آشور کوشید آنچه را در جنگ گذشته از دست داده بودند بازپس گیرد و چون لشکریان آشور در سال ۶۶۰ق-م از جبال زاگروس گذشتند، مانائی‌ها کوشیدند که در هنگام استراحت به آنها حمله کنند و نابودشان سازند ولی موفق نشدند و حملهٔ آنان دفع شد و ایشان به عقب‌نشینی مجبور گشتند و آشوریان هشت دژ راکه در فاصلهٔ مرز جنوبی مانا و تختگاه آن کشور قرار داشت تصرف کردند و آشوریها پس از آن بسی از نواحی مانا را ویران کردند و بسی را هم به اسارت گرفتند و با خود بردند و پس از مدتی ماناها به آشور حمله کردند و مناطقی را قبلاً که آشوریها گرفته بودند بازپس گرفتند.

مانائی‌ها بیشتر به دامداری و پرورش گوسفند و گاو و اسب و شترهای دوکوهانه مشغول بودند و آنان دارای اراضی پرنعمت بودند چنانکه هنگام لشکرکشی سارگون دوم (۷۲۲-۷۰۵ق-م) به اورارتو در سال ۷۱۴ق-م اهالی ماناآرد و شراب عساکر آشور را تأمین می‌کردند و مانائی‌ها در هنرهای دستی نیز استاد بودند چنانکه گنجینه‌ای که اخیراً در زیویه کشف شده از چیره‌دستی هنرمندان آن قوم درکنده‌کاری بر روی آهن حکایت می‌کند و قوم مانا از قبایلی چند تشکیل می‌شدند.

فرمانروایان مانا دارای شورای شیوخ بودند و کشور را با نظر آنان اداره می‌کردند و بزرگانی که در این شورا عضویت داشتند عبارت بودند از پیشوایان و سران محلی و خویشاوندان فرمانروا و عنوان فرمانروایان مانا در منابع آشوری شاکنو آمده که هر یک در رأس ایالتی قرار داشتند.

فرمانروایان مانا که از سال ۷۱۹ق-م تا ۷۰۵ در سرزمین مانا فرمانروائی کرده‌اند

عبارتند از سه نفر به نامهای: ایرانزو (۷۱۹-۷۱۶ق-م)، آزا (۷۱۶-۷۱۳ق-م)، اولوسونو (۷۱۳-۷۰۵ق-م) و فرمانروایان دیگری هم داشته‌اند که متأسفانه دربارهٔ آنان مدرکی در دست نداریم فقط نامشان ذکر شده است و چنانکه از الواح آشوری استنباط می‌شود شیوخ و بزرگان مانا فرمانروایان را در میان خود برمی‌گزیدند و فرمانروایان مانا غالباً عدالت‌پیشه بودند و با نظر بزرگان و شیوخ و مشاوران و خویشاوندان کشور را اداره می‌کردند.

تبرستان
www.tabarestan.info

* * *

سوباری‌ها:

سوباری‌ها که یکی از اقوام زاگروسند، بنا به نوشته‌های مورخین و خاورشناسان نسب آنها به کردها می‌رسد و جزو عشایر کهن کرد به‌شمار می‌روند و عده‌ای آنان را شاخه‌ای از میتانی‌ها می‌پندارند و برای نخستین بار نام آنان در هزارهٔ سوم در سنگ‌نوشتهٔ لوگال‌آنی‌موندو ذکر شده است و نارامسین (۲۷۱۱-۲۶۸۸ق-م) هم در یکی از سنگ‌نوشته‌هایش آنان را سوبارتیم خوانده است و این نام در گذشته نمودار کشور پهناوری بوده شامل مرزهای شمال غربی ایلام تا کوههای آمانوس ولی پس از چندی به گروهی از اقوام زاگروس به نام سوباری به کار رفته است.

در یکی از سنگ‌نوشته‌های لوگال که در قرن سی‌ام قبل از میلاد فرمانروائی می‌کرده برای اولین بار نام این قوم به شکل سوبیر یاد شده است و در سالنامه‌های عصر نارامسین نام آنان سوبارتیم آمده است که نمودار سرزمینی پهناور بوده در شمال غربی ایلام تا کوههای آمانوس و در یکی از سنگ‌نوشته‌های دیگر آشوری از این قوم به نام سوبارو ذکر شده است و بنا به الواح آشوری این قوم بارها با آشوریها جنگیده‌اند و پیروز شده‌اند.

تیگلات پیلسر (۱۱۱۵-۱۱۰۰ق-م) هنگامی‌که به حوالی دریاچهٔ وان سپاه راند شهر شریش راکه یکی از شهرهای سوباری بود محاصره کرد ولی پیش از اینکه به تصرف آن نایل شود سوباری‌ها با کمک و یاری کارتی‌ها و موشکی‌ها او را مجبور به عقب‌نشینی

کردند و از سرزمین خود راندند.

حامورابی (۱۹۵۵-۱۹۱۳ق-م) نام سوبیر را برای قومی به کار برده که آزادانه در سرزمینی زندگی می‌کرده‌اند و از سنگ‌نوشته‌های آشوری چنین برمی‌آید که عده‌ای به نام سوبارو یا سوباری در بین‌النهرین و سوریه و آسیای کوچک می‌زیسته‌اند و بارها به سرزمین آشور یورش برده‌اند و در پایان قرن دهم قبل از میلاد کشور نیرومندی داشته‌اند امّا در پایان حکومت آشور، سوباری‌ها هم از میان رفته‌اند و به جای آنان نایری‌ها پیدا شده‌اند.

www.tabarestan.info تبرستان

امین‌زکی بیگ (۱۳۰۰-۱۳۶۸هجری) مورخ شهیر کرد در کتاب دولتها و امارات کرد می‌نویسد: سوباری‌ها در آغاز در زیر سلطهٔ لولوها و گوتی‌ها بودند و برای اینکه پراکنده بودند نتوانستند دولتی تأسیس کنند امّا آشوری‌ها در سنگ‌نوشته‌های خود از آنان یاد کرده‌اند و حتی با آنها جنگیده‌اند و گاهی هم مغلوبشان شده‌اند و در الواح آمده است آنان بسی شجاع و جنگجو بوده‌اند و آنان ابتدا در بین‌النهرین زیسته‌اند و سپس به سرزمینهای دیگر کردستان پراکنده شده‌اند و در زمان تیگلات پیلسر آنان بسی از شهرهای بین‌النهرین و شهر زور را در اختیار داشتند.

پروفسور سپایزر می‌گوید: سوباری‌ها که از اقوام زاگروسند با آشوری‌ها جنگیده‌اند و در اواخر حکومت آسوری هم نام آنها در سنگ‌نوشته‌ها و الواحشان برده شده و آثار و احفاد سوباری‌ها در منطقه شمذینان هم‌اکنون مشاهده می‌شود و میتانی‌ها نیز که روی‌کار آمدند شاخه‌ای از سوباری‌ها هستند و این قوم در ساحل دجله و فرات و در ناحیه خابور ساکن بوده‌اند و در اواخر هزارهٔ قبل از میلاد دارای دولتی نیرومند بوده‌اند و زبانشان همان زبانی است که امروز کردهای بهدینان با آن صحبت می‌کنند.

بی‌گمان سوباری‌ها فرمانروایانی از خود داشته‌اند امّا چون قلم در دست دشمن بوده نامی از آنها در کتیبه‌ها والواح آشوری دیده نمی‌شود و مورخین یونانی نیز در این باره سکوت کرده‌اند به امید روزی که کاوشهائی در کردستان انجام شود تا آثار این قوم از دل خاک برآید و تاریخ آن آشکار شود.

* * *

اورارتوها:

اورارتوها که یکی از اقوام کردهای آرارات به‌شمار می‌روند در قرن نهم تا هفتم قبل از میلاد در شهرزور و خاور آناطولی و آذربایجان و قفقاز حکومت می‌کردند و قلمرو آنان از مشرق به مغرب حوضه رود کوراوارس تا ملتقای دو شعبه از رود فرات و از شمال به جنوب سرزمین‌های بین دریاچه گوگچه و ارومیه بود و دریاچهٔ وان در میان دولت اورارتو قرار داشت و اورارتوئیان قومی آبادگر و سازنده بودند و در احداث قنوات و حفر نهرها و کشاورزی و دامداری و تبدیل زمینهای بایر به دایر سخت چیره‌دست بودند.

در قرن نهم قبل از میلاد اورارتوها دولت بزرگی به نام خود تشکیل دادند و نام آنان در سنگ‌نوشته‌های آشوری دیده می‌شود و هرودوت آنان را به نام آلارود ذکر کرده است و یونانیان مردم آنجا را خالدی گفته‌اند و آن هم به مناسبت نام خدای آنها که خالدا بوده است و یکی از قبایل کلهر که خالدی نام دارد در کرمانشاه و ماهیدشت و کرند زندگی می‌کنند.

اورارتوها از طرفی با مانائی‌ها و از سوی دیگر با آشوریان در جنگ و ستیز بودند و سارگون دوم (۷۲۲-۷۰۵ق-م) در سال ۷۱۳ق-م شکست سختی به اورارتوها در آذربایجان داد و اورارتوها پس از مدتی چند شهر در خاور دریاچهٔ ارومیه راگرفتند و آنان سپس با مادها هم‌پیمان شدند و آنان را به جنگ آشوریها واداشتند و زمینهای پهناور و دشتهای باروری را به نام ارمغان به بزرگانشان واگذار کردند.

بزرگترین خدای اورارتو خالدی نام داشته که در سنگ‌نوشته‌های اورارتوئی به آن اشاره شده است و فرمانروایان اورارتو در همه جا از او یاری خواسته‌اند و از اورارتوها سنگ‌نوشته‌هائی به دست آمده که بدینگونه‌اند:

سنگ‌نوشته‌ای به خط اورارتوئی که در پنج کیلومتری شرقی قصبه رزقان از توابع اهربرکوهی به نام زاغی کشف شده و این کتیبه از آن شردوری پسر آرگیشتی (۷۵۳-۷۳۹ق-م) است و ترجمهٔ آن بدین قرار است: عرابهٔ جنگی خدای خالدی براه افتاد، آن به کادیااونی پادشاه کشور پولوآدی حمله کرد، پولوآدی ناحیه کوهستانی است به یاری خالدی توانا در عرابه جنگی نیرومند خالدی این لشکرکشی توسط سردوری

www.tabarestan.info تبرستان

پسر آرگیشتی صورت گرفت و شردوری گوید: من بیست و یک قلعه راگرفتم و من در یک روز چهل و پنج شهر را تصرف کردم و شهر پادشاه و شهر مستحکم را در جنگ گرفتم و شردوری شاه مقتدر، شاه بزرگ، شاه کشورها، شاه مملکت بیا ای نی (اورارتو) و فرمانروای شهر توشپا و سنگ‌نوشتهٔ کیلی‌شین که در جنوب غربی اشنویه یافت شده است و اورارتو سرانجام به سال ۶۰۶ جزء استانهای کشور ماد درآمد.

فرمانروایان اورارتو که از سال ۸۸۰ق-م تا ۵۸۵ق-م به مدت دویست و نود و پنج سال در سرزمین اورارتو فرمانروائی کرده‌اند عبارتند از ده نفر به نامهای: آرمه (۸۸۰-۸۴۴ق-م)، شردوری اول (۸۴۴-۸۲۸ق-م)، ایشپوای‌نی (۸۲۸-۷۸۵ق-م)، آرگیشتی اول (۷۸۵-۷۵۳ق-م)، شردوری دوم (۷۵۳-۷۳۵ق-م)، روسای اول (۷۳۵-۷۱۳ق-م)، آرگیشتی دوم (۷۱۳-۶۸۰ق-م)، روسای دوم (۶۸۰-۶۴۶ق-م)، شردوری سوم (۶۴۶-۶۱۰ق-م)، روسای سوم (۶۱۰-۵۸۵ق-م) که دربارهٔ آنها در بخش فرمانروایان اورارتو به بحث پرداخته‌ایم و این را هم باید گفت بنا به مدارک تاریخی سرانجام ارمنی‌ها سلسلهٔ اورارتو را ازبین بردند و با ظهور آنها اورارتوها به کوهستان زاگروس پراکنده شدند.

* * *

مادها:

مادها که نیاکان کردان به‌شمار می‌آیند در آغاز قرن هفتم‌ق-م دولت ماد را تشکیل دادند. تیگلات پیلسر اول (۱۱۱۵-۱۱۰۰ق-م) چنانکه از الواح و سنگ و نوشته‌هایش برمی‌آید نامی از مادها نبرده ولی بعد از او سلمنصر اول (۸۵۹-۸۲۴ق-م) در سال ۸۴۴ق-م نواحی کردستان را مورد تاخت و تاز خود قرار داد و برای نخستین‌بار نام ماد را به شیوهٔ آمادای در سنگ‌نوشتهٔ خود ذکر کرده است. هرودوت تشکیل دولت ماد را به دیوکس یا دیااکونسبت داده است که نه نظر به عدل و دادی که داشته است مردم او را به فرمانروای خود برگزیده‌اند و او پایتخت خود را شهر اکباتان یا همدان قرار داده است و او

www.tabarestan.info تبرستان

پنجاه و سه سال فرمانروائی کرد و سپس فرمانروائی را به پسرش فرورتیش سپرد که او نیز بیست و دو سال بر اریکهٔ قدرت نشست و پس از او فرزندش هووخ شتر جانشینش شد و او هم چهل و نه سال فرمانروا بود و پس از منقرض کردن دولت آشور دولت ماد را به پسرش اژدیهاک سپرد و اژدیهاک نیز سی و چهار سال حکومت کرد و پس از آن دولتش به سال ۵۵۰ق-م به دست کورش هخامنشی برچیده شد.

بیشتر مورخین و خاورشناسان بر این عقیده‌اند که مادها نیاکان کردها هستند چنانکه استاد سایس خاورشناس معروف می‌گوید: مادها گروهی از کردهایند و سیرولس هم مادها را کرد و آری می‌داند و بازیل نیکیتین می‌نویسد: نژاد کرد نمودار تیره‌های باستانی زاگروس: گوتی، لولو، کاسی، میتانی، سوباری، نایری، مانائی، کردوک، اورارتو، ماد هستند که همهٔ این دودمانهای آریائی بازبان مادی گفتگو می‌کرده‌اند و مینورسکی هم مادها را نیاکان کردها می‌داند.

دارمس تتر ایران‌شناس نامی می‌گوید: کتاب آوستا (اوستا) به زبان مادی نوشته شده و مادها نیاکان کردها هستند و نُلدکه می‌نویسد: اگر سنگ نوشته‌هائی از شاهان ماد به دست آید بی‌گمان مانند خط و زبان سنگ‌نوشته‌های شاهان پارس خواهد بود و گمانی در آن نیست که زبان مادی به زبان پارسی خیلی نزدیک بوده مانند زبان فارسی و کردی فعلی و استاد سون می‌گوید: کردها از نژاد ماداند و زردشت آوستا را به زبان مادی نوشته است.

در کارنامهٔ اردشیر بابکان همواره از یک پادشاه کُرد ماد یا کردان شاه مادی نام برده شده که رقیب اردشیر بابکان بوده و اردشیر با کردان شاه مادی جنگیده ولی شکست خورده و به روستائی پناه برده و پس از چندی لشکری گران آراسته و با چهار هزار مرد جنگی به آنان شبیخون زده و هزار تن از کردان مادی را کشته و گروهی را زخمی و برخی را بَرده خود ساخته و شاه‌کردان مادی را هم با پسران و برادران و بستگانش با تاراجهای بسیار به سرزمین پارس فرستاده است.

در بیشتر نوشته‌ها واژهٔ کرد و ماد یکی است یعنی هر دو برای قومی به نام کرد به کار رفته و در تورات و انجیل هم پشت سر واژه‌های مادی یا مدی نام کردستان در میان دو پرانتز آمده است و در کتاب کلیسای کهن پارسا و مدی و ایلام را بدینگونه ذکر است: پارتیا (خراسان)، مدی (کردستان)، ایلام (خوزستان) و مادها پیروآئین زرتشت بوده‌اند و

برابر پژوهشهای پژوهندگان و خاورشناسان زرتشت مادی در سرزمین ماد و در زمان **هووخ** شتر ظهور کرده و کیش خود را گسترش داده و استادپورداود می‌گوید: مغ در نزد نویسندگان کهن به پیشوای زرتشتی گفته می‌شده و مغان کسانی هستند که به آموزش آئین زردشت آشنا هستند و مغان یکی از طوایف ماد بوده‌اند.

فرمانروایان ماد که از سال ۷۰۸ تا ۵۵۰ق-م به مدت یکصد و پنجاه و هشت سال فرمانروائی کرده‌اند عبارتند از چهار نفر به نامهای: دیااکو(۷۰۸-۶۵۵ق-م)، فرورتیش (۶۵۵-۶۳۳ق-م)، هووخ‌شتر (۶۳۳-۵۸۴ق-م)، ازدیهاک (۵۸۴-۵۵۰ق-م) که دربارهٔ آنها در بخش فرمانروایان صحبت کرده‌ایم.

www.tabarestan.info تبرستان

* * *

کردوک‌ها:

کردوک‌ها که از اقوام زاگروس‌اند، گزنفون مورخ و سردار یونانی در میان سالهای ۴۰۰ تا ۴۰۱ قبل از میلاد در هنگام بازگشت ده هزار سرباز یونانی از میان این قوم گذشته و سرزمین آنان را بُهتان یا بوتان ذکر کرده است و سرزمین این قوم در نوشته‌های مورخین عهد باستان به نام کردوئن kurduin نام برده شده و به عقیدهٔ دراورصورتهای مختلف این نام احتمالاً به سبب اشکال در تکرار و دشوار تلفظ حرف سامی ق بوده است و در زبان آرامی این ناحیه بت‌قردو خوانده شده است و شهر جزیرهٔ ابن عمر را گزارتا قردو نامیده‌اند و برخی از مورخین مانند: بلاذری و طبری آنجا را بقردای و قردای خوانده‌اند و یاقوت از قول ابن اثیر ناحیه بقردی را قسمتی از جزیرهٔ ابن عمر دانسته که شامل دویست روستا بوده است.

مینورسکی بر این عقیده است که طوایف کرد از شرق به غرب آمده و سکنی گزیده‌اند و گزنفون به سال ۴۰۱قبل از میلاد هنگامی‌که فرماندهی ده هزار سرباز یونانی را به عهده داشته آنها را دیده و با آنها جنگیده است و در کتاب دایرةالمعارف بریتانیا هم ذیل کلمهٔ کُرد آمده است: محتملاً کاردوخیها یا کردوخیها و یا کردوکها که در سال ۴۰۰

ق-م در نزدیکی زاخو بر قوای گزنفون حمله کرده‌اند کُرد می‌باشند.

گزنفون در کتاب انابازیا بازگشت ده‌هزار سرباز یونانی آنان را کردوک نامیده و این قوم در زمان داریوش دوم هخامنشی (۴۲۴-۴۰۴ق-م) شوریده‌اند و داریوش مجبور شده که سپاهی گران به سرکوبی آنان بفرستد ولی به‌علت سختی جا و صعوبت گردنه و کوهها موفق به سرکوب آنان نشده و گزنفون می‌گوید: آنان نه حاکمیت شاه را می‌پذیرفتند و نه سلطهٔ ارامنه را قبول داشتند و هنگامیکه تیگران دوم در قرن اول ق-م سرزمین کُردئن را تسخیر کرد پادشاه کردئن زربی‌نوس نام داشت و تیگران او را به قتل رساند و در سال ۱۱۵ بعد از میلاد پادشاهی در کُردئن حکومت می‌کرد که نامش مانی‌ساروس بود و چنین پیداست این قوم پادشاهان زیادی داشته‌اند.

www.tabarestan.info تبرستان

دکتر قنات کردو می‌گوید: سرزمین کردهای فعلی منطقه‌ای است که در زمان خود مسکن و مأوای کردوک‌ها بوده است و چنین پیداست کردوک‌ها به زبان یونانی آشنائی داشته‌اند که با آنان صحبت کرده‌اند زیرا یونانی‌ها مترجمی نداشته‌اند.

گزنفون در کتاب انابازیس می‌گوید: من دو اسیر از کردوکها در اختیار داشتم وقتی که آنان به ما حمله کردند کمین تعبیه کردیم و بعضی از آنها را کشتیم و بعضی را دستگیر کردیم تا شاید اطلاعاتی از آنها کسب کنیم. پس آن دو اسیر جوان را آوردند و بعد از آنکه آنان را از هم دور کردیم از یکیشان پرسیدیم که آیا جز آن راه، راه دیگری برای عبور سراغ داری؟ آن جوان با وجود زجرها و تهدیدها گفت غیر از این راهی را نمی‌شناسم و چون مطلب مفیدی اظهار نکرد او را پیش چشم رفیقش سربریدیم و اسیر دیگر گفت: من سپاه شما را از راهی خواهم برد که کاملاً قابل عبور است و حتی برای احشام و اغنام مانعی در بین نیست و سبب آنکه رفیق من از نشان دادن راه خودداری کرد این بود که در آن ناحیه به تازگی با دختری عروسی کرده بود و نمی‌خواست شما از آن سرزمین عبور کنید. و این مردانگی و ناموس‌پرستی کردان را می‌رساند که یکی از آن دو جوان تن به هلاکت داد تا ولایت معشوقه خود را معبر خصم نبینند و همه آنها برای حفظ سرزمین خود از هیچ قسم جان‌فشانی دریغ نکردند و برای وطن خود از جان گذشتند.

* * *

روایت گزنفون دربارهٔ کردها

هنگامیکه سپاهیان یونانی به فرماندهی کیریسوف از کوه‌ها فرود آمدند دوباره خود را در درهٔ دجله یافتند، و همگی در شگفت ماندند و سپس آگاه شدند که در جنوب راهی وجود دارد که به دولت ماد و بابل منتهی می‌شود و این همان جاده‌ای بود که یونانیان از آن بالا رفته بودند و در شرق راهی است که به شوش و اکباتان می‌رود و به شهری می‌رسد که در فصل بهار و تابستان شاه اوقات خود را در آنجا می‌گذراند و در غرب جاده‌ای وجود دارد که به کشور لیدی و ایونی منتهی می‌شود و راه چهارم راهی است که سرزمین کردوک‌ها از آنجا می‌گذرد و این طایفه در سرزمینی کوهستانی بسر می‌برند و آنان مردمانی جنگجو و دلیرند و حتی از شاه ایران فرمان نمی‌برند.

www.tabarestan.info تبرستان

پس از رسیدن این گزارش یونانیان اسیرانی را که راه را بلد بودند از هم جدا کردند و نگفتند از کدام راه می‌روند و تصمیم گرفتند که از سرزمین کردوک‌ها عبور کنند زیرا در بین راه شنیده بودند که از ولایت کردوک‌ها می‌توانند خود را به ارمنستان برسانند که کشوری بزرگ و حاصل‌خیز بود و در زیر سلطهٔ پادشاهی بود به نام اورونتاس و از ارمنستان می‌توانند به هر جائی بروند و یونانیها مصمم شدند از همین راه بگذرند و سپس گوسفندانی کشتند و جشنی برای خود برپا کردند و امّا مواظب راهها بودند زیرا می‌ترسیدند که کردوک‌ها ارتفاعات را بگیرند.

گروهی از سپاهیان به گردآوری گله و فراهم کردن خواروبار پرداختند و در این دم تیسافرن یکی از سران سپاه عصبانی شد و چند روستا را راکه در سر راهمان بود آتش زد و سپس سرداران یونانی بر آن شدند که به هر نحوی شده از کوهستان بگذرند و خود را به راه اصلی برسانند و کوشیدند پیش از اینکه کردوک‌ها بلندی‌ها را بگیرند از آنجا عبور کنند، پاسی از شب مانده بود که لشکریان به راه افتادند و سپیده‌دم به کوهستان رسیدند. کیریسوف فرمانده سپاه و گزنفون سردار کل سپاه بود و پیش از آنکه دشمن آگاهی پیدا کند کیریسوف خود را به ستیغ کوهی رساند و لشکریان از پی او به راه افتادند تا به روستائی رسیدند که در ته درّه بود و کردوک‌ها چون ما را دیدند از خانه‌هایشان بیرون آمدند و زن و بچه‌هایشان به دامنهٔ کوه بردند و در این موقع خوار و بار زیادی به دست ما

افتاد و در هر خانه ظرف‌های مفرغی زیادی وجود داشت امّا یونانیان چیزی از آنها برنداشتند و از پی کردوک‌ها که فرار می‌کردند نرفتند به این خاطر که کردوک‌ها روش دوستانهٔ ما را ببینند زیرا آنان بر علیه دولت ایران شوریده بودند ولی یونانی‌ها چون آذوقه و خوار و بار نداشتند ناچار شدند مقداری آذوقه بردارند تا از گرسنگی تلف نشوند.

کردوک‌ها به روش دوستانهٔ ما توجهی نکردند و چون سپاهیان شب‌هنگام از کوه به زیر آمد و به یکی از روستاهای کردوک‌ها رسید گروهی از کردوک‌ها به ما تاختند و جمعی راکشتند و تعدادی را به ضرب سنگ و تیر مجروح کردند و آنان با اینکه تعداد کمی بودند امّا بسیار شجاع و نترس بودند.

www.tabarestan.info تبرستان

پس از مدتی به رودخانهٔ دجله نزدیک شدیم و آب رودخانهٔ دجله به اندازه‌ای تند و خروشان بود که چون نظر به آن افکندیم و ژرفای آن را با نیزه سنجیدیم دیدیم که نمی‌توان از آن رود گذشت و یکی از سربازان تدبیری نیکوئی کرد و گفت بهتر است که مشک‌ها را باد کنیم و از آنها پلی بسازیم و این کار شدنی بود امّا سواران کردوک در کرانهٔ روبرو جای گرفته بودند و ما را می‌پائیدند و مانع از فرود آمدن به خشکی می‌شدند پس بر آن شدیم که بازگردیم ولی پیش از آنکه به‌راه افتیم پیشنهاد کیریسوف را پذیرفتیم و بیشتر روستاهائی که در برابر ما بود سوزاندیم و سرانجام دانستیم که اگر به سوی خاور راهی شویم به سرزمین‌های کوهستانی ایران و اکباتان می‌رسیم و تنها راهی در پیش گرفته بودیم همان سرزمین کردوک‌ها بود.

اسیران گفتند که این کردوک‌ها مردمی جنگجو و بی‌پروا هستند و اخیراً یکصد و بیست هزار تن از سپاهیان شاه ایران راکه برای سرکوبی آنان فرستاده شده بودند کشته‌اند وکسی را زنده نگذاشته‌اند و امّا اگر از کوههای سرزمین کردوک‌ها بگذریم به ارمنستان می‌رسیم و از آنجا به شهر و دیار خود می‌رویم.

ما به گذرگاه کردوکها نزدیک شدیم و بر آن شدیم آنجا را تصرف کنیم و سپس به سربازان فرمان دادیم که به جای خود بازگردند و آماده باشند که پس از نیمه‌شب به راه بیفتیم و پس از نیایش‌ها و قربان دادن‌ها به درگاه خدایان در تاریکی شب از دشت گذشتیم و سپیده‌دم به گذرگاه کوهستانی رسیدیم کیریسوف با سپاهیان سبک اسلحه که جلودار بودند از پیش می‌رفتند و من همچنان فرماندهی عقب را عهده‌دار بودم.

در درّه‌ها و دامنهٔ کوهها بسیاری از روستاهای کوچک قرار داشت که اکنون کردوک‌ها آنها را رها کرده و با زنان و فرزندان خود به بالای کوه پناه برده بودند و ما آنچه خوار و بار می‌خواستیم برداشتیم و در بند این بودیم که مبادا سپاهیان ما دست به غارت گشایند اگرچه دل کندن از مسبنه‌های ظریفی که در خانهٔ کردوکها یافته می‌شد مشکل بود امّا می‌خواستیم از چپاول چشم بپوشیم و دل کردوکها را به دست بیاوریم تا شاید بگذارند با صلح و صفا راه خود را پیش بگیریم و به هر کردوکی که می‌رسیدیم می‌گفتیم ما هم مثل شما دشمن پادشاه ایرانیم ولی پاسخی از آنان نمی‌شنیدیم.

پس از چند روز راه‌پیمائی از بلندی‌ها به دیه‌ها فرود آمدیم و در این هنگام دستهٔ کوچکی از کردوکها بر ما شبیخون زدند و این پیش‌آمدی شوم بود و اگر آنان فرصت پیدا می‌کردند و عدهٔ بیشتری داشتند نیمی از ما را می‌کشتند و شبانگاه درّه اردو زدیم و سخت از آن‌جا بیزار بودیم زیرا در پیرامون ما و بر فراز کوهستانها دیده‌بانان کردوک چشم بر ما دوخته و آتش افروخته بودند.

بامداد روز دیگر ما بر آن شدیم که همهٔ اسیران را و همچنین چهارپایان سست‌پای را در آنجا بگذاریم و با خود نبریم و چون می‌خواستیم که کسی از این فرمان سرپیچی نکند و در راهی تنگ و تاریک ایستادیم تا کسی چیزی ناسودمند برندارد و آنروز با کردوکها دست و پنجه نرم کردیم و روز دیگر باد توفندهٔ کوهستانی بر ما وزیدن گرفت و اما چون از خوار و بار چیزی نمانده بود در جائی درنگ نکردیم و اردو نزدیم و همیکه طوفان برخاست کردوکها به تیراندازی پرداختند و ما ناچار بودیم که اندک‌اندک راه خود را بگشائیم و آهسته پیشروی کنیم و دو تن از بهترین سربازانم از پای درآمدند یکی از آن دو مردی بود اسپارتی که تیر دشمن از سپر و نیم‌تنهٔ چرمینش گذر کرده بود و دیگری مردی بود آرکادی که تیر کلاه‌خود آهنینش را شکافته و در سرش نشسته بود.

هرگز چیز شگفت‌انگیزتر از کمانداران کرد ندیده‌ام. کمان آنان به بلندی سه ارش است و زه کمان را با تکیه دادن پای چپ به قسمت پائین کمان می‌کشند و درازی تیرهائی که به کار می‌برند دو ارش می‌باشد و چندان سنگین است که ما آن را برمی‌داشتیم تا به سان خشت به کار بریم.

کار ما زار بود و روزنهٔ امید بسته من در یکی از رزم‌هائی که با کردوکها کرده بودم دو تن

اسیر گرفته بودم و اینک به کیریسوف پیشنهاد کردم که آن دو اسیر را یکایک فرا خواند و آنچه باید دربارهٔ راهها بدانیم بپرسد. اسیر نخستین با اینکه سخت او را ترسانده بودیم گفت: غیر از این راهی را نمی‌شناسم پس او را در برابر چشم رفیقش سربریدیم و چون اسیر دومی چنین دید لب به سخن گشود و گفت: در این نزدیکی راهی سراغ دارم که می‌توان بار و بنه را از آنجا برد و دوست نگون‌بخت من که به دست شما کشته شد حقیقت را از شما پنهان کرد زیرا در آن ناحیه دختری را به‌تازگی نامزد کرده بود و نمی‌خواست شما که دشمن ما هستید از آن خط گذر کنید امّا من شما را از راهی خواهم برد که کاملاً قابل عبور است و حتی چهارپایان هم از آن راه عبور می‌کنند.

www.tabarestan.info تبرستان

پس از آن سپاهیان با آن اسیر به راه افتادند و شب فرا رسید و باران سیل‌آسائی بارید و کردوکها در این اثنا به غلطاندن تخته‌سنگهای بزرگی پرداختند که سنگینی پاره‌ای از آنها چندین خروار می‌شد و این سنگ‌ها به تخته سنگ‌های پیرامون ما می‌خورد و تکه پاره می‌شد و اگر کسی این حال را می‌دید چنین می‌پنداشت که دشمن با فلاخن سنگ بر ما می‌باراند و کردوکها سخت بر ما می‌تاختند و دوباره از فراز کوهها سنگ می‌غلطاندند و فریادهای وحشت‌انگیز می‌کشیدند.

آن روز گذشت و پس از آن همه زد و خورد با کردوکها خود را در سرزمینی یافتیم که خانه‌های زیبائی داشت و در انبارهای آن خوار و بار به مقدار فراوان دیده می‌شد و شراب نیز چندان فراوان بود که آنرا در آب‌انبارهای ساروجی ریخته بودند و من کریسوف به کردوک‌هاپیشنهاد متارکه جنگ کردیم و آنان پذیرفتند و جسدهای کشتگان را به ما دادند و ما به روان یاران از دست‌رفتهٔ خود درود فرستادیم و پیکرهایشان را به آئینی که در خور مردان دلاور است به خاک سپردیم و پس از آن اسیر راهنما را رها کردیم.

روز دیگر کردوک‌ها بر ما پیشدستی کردند و گذرگاهها را بر ما می‌گرفتند و ما نیز به آنان یورش می‌بردیم و راه خود را می‌گشودیم و سرانجام شامگاه یکی از روزهای خزان در پائین پای خود جلگه واقع درکنار رود سان تری‌تس را دیدیم و نفس راحتی کشیدیم و چون خوار و بار فراوان داشتیم شب را به خوشی و با بازگوکردن افسانه‌هائی از کردوک‌ها که شنیده بودیم به روز آوردیم و هفت روز بود و همچنان می‌جنگیدیم و کشتگانی که در این جنگ داده بودیم و رنج‌هایی که کشیده بودیم بسی بیش از تلفاتی بود که با اردشیر کرده بودیم.

آن شب به خوابی نوشین فرو رفتیم و سپیده‌دم که از خواب برخاستیم به راه افتادیم و به رودخانه‌ای رسیدیم و کردوک‌ها باز ما را دنبال می‌کردند و ما ناچار شروع به خواندن سرود پئان کردیم که سرود آغاز جنگ بود و کردوک‌ها دیگر دست از سر ما برداشتند زیرا از سرزمینشان دور شده بودیم و آنگاه از رودخانه عبور کردیم و خود را به سرزمین ارمنستان رساندیم و از مهلکهٔ کردوک‌ها رستگار شدیم.

این شرح گرانبها که به خامهٔ سردار و فیلسوف مشهور یونانی نوشته شده است قدیمترین وصفی است دربارهٔ کرد و کردستان و اینکه می‌گوید کردوک‌ها حتی از پادشاه ایران فرمانبرداری نمی‌کردند و چون برعلیه شاه شوریدند شاه لشکری برای سرکوبی آنان فرستاد و کردوک‌ها همهٔ لشکریان شاه راکشتند و حتی کسی را زنده نگذاشتند و این می‌رساند که کردان در طول تاریخ با پادشاهان ایران در ستیز بوده‌اند زیرا پادشاهان بجز ظلم و ستم، کاری نداشته‌اند و خواسته‌اند مردم را به هر نحوی شده زیر سلطهٔ خود دربیاورند و کردان هم به این علت از شاه اطاعت نمی‌کردند و از کوشش فوق‌العادهٔ کردوکها برای نگهداری سرزمینشان پیدا است که آنان میهن خود را ایران بسیار دوست داشته‌اند و از آن حفاظت می‌کرده‌اند و در برابر دشمنان می‌ایستاده‌اند چنانکه در برابر یونانیها که بیگانه بودند تا پای جان ایستادند و با آنها سازش نکردند و تا آخر در تعقیبشان بودند تا اینکه آنها را از سرزمین خود راندند.

چنین پیدا است که گزنفون نام طایفهٔ کردوک را از زبان یک ارمنی شنیده است زیرا (ک) علامت جمع در زبان ارمنی است و چون کاف را برداریم (کردو kurdo) باقی می‌ماند و این همان قردو qurdo است که در زبان بابلی به معنی پهلوان و نیرومند است ولی این تشابه لفظی است.

منظور از ساتراپ در گفته‌های گزنفون مأخوذ از کلمهٔ یونانی است که استاندار زمان اردشیر دوم هخامنشی (۴۰۴-۳۵۸ق-م) است که فرمانفرمای ارمنستان بود زیرا ارمنستان و بهتان در آن دور یکی از ساتراپی‌های ایران به شمار می‌آمد.

* * *

روایت استرابون راجع به کردان

بعد از گزنفون می‌توان به نوشته‌های استرابون مورخ و جغرافی‌دان یونانی دربارهٔ کرد و کردستان استناد کرد که وی در نوشته‌هایش کُرد را کورتی یاد کرده و جایگاه آنان را در بخشی از کشور ماد نشان داده است که اینک بخشی از کتاب وی را دربارهٔ کورتی‌ها می‌آوریم:

مدی (ماد) دو بخش است که یک بخش آن معروف به ماد بزرگ است و پایتختش شهر اکباتان می‌باشد که شهری بزرگ و زیبا است و پادشاهان مدی در آنجا کاخ‌های زیبا و مجللی داشته‌اند و اکنون نیز پادشاهان پارت در فصل تابستان برای بهره‌برداری از هوای خنک آن به این شهر می‌آیند ولی زمستان‌ها را در سلوسی در کنار رود دجله نزدیک بابل بسر می‌برند و بخش دوم آن ماد آتروپاتی است که نامش از ساتراپی به نام آتروپاتس گرفته شده و آن ایالت تا آن دم جزء ماد بزرگ بود و او نگذاشت به دست مقدونیان بیفتد و در برابر این کار بزرگ آتروپاتس لقب پادشاهی گرفت و آن ایالت را کشور مستقلی کرد و خاندانش تاکنون در آنجا زندگی می‌کنند و اخیراً با شاهزادگان ارمنی و آشوری وصلت کرده و چندی پیش با شاهزاده خانم پارت ازدواج کرد.

ایالت آتروپاتی از غرب محدود است به ارمنستان و ماتیانه و از شرق به مادبزرگ و این ایالت نسبت به ولایات سواحل دریای هیرکانی (بحر خزر) و ولایت تکسپیانه حاشیه به‌شمارمی‌آید و بنا به گفتهٔ آپولونیدس این ایالت دارای لشکری قوی می‌باشد که می‌تواند ده‌هزار سوار و چهل هزار پیاده به میدان کارزار بفرستد و در آن دریاچه‌ای هست به نام کپوتا که در آن نمک تولید می‌شود.

ارمنستان و پارت دو دشمن آتروپاتی به‌شمار می‌روند که همواره به آن سرزمین تاخته‌اند و امّا آتروپاتی‌ها در برابرشان ایستاده‌اند و گاهی مناطقی را که از دست داده‌اند پس گرفته‌اند چنانکه ارمنی‌ها ناچار شدند سومباسه را به آتروپاتی پس بدهند زیرا دولت آتروپاتی در همین هنگام خوشنودی قیصر روم و دوستی پارت‌ها را حفظ کرد و به آنها پشت بست.

کاخ تابستانی شاهان آتروپاتی درکزکه kazaka است وکاخ زمستانی آنان در ورا wirâ

قرار دارد که بسیار استوار و محکم است و بنا به روایت دلیوس دوست آنتوان (۸۳-۳۰ق-م) که در لشکرکشی بر ضد پارت‌ها همراه قیصر بود و جزو سران سپاه به‌شمار می‌آمد و میان وراورود ارس که مرز بین ارمنستان و آتروپاتی است ۲۴۰۰ استاد راه است و همهٔ سرزمین آتروپاتی سبز و خرم است امّا ناحیه شمال آن کوهستانی سخت و سرد است و در آنجا طوایفی کوهستانی سکونت دارند: کادوسی‌ها و امردها و تاپورها و کورتی‌ها و بیشتر این طوایف به راهزنی سرگرمند و همهٔ آنها در کوهستان زاگروس و نیفاتس متفرق‌اند و کورتی‌ها و مردها و امردهای پارس و طوایفی که در ارمنستان زندگی می‌کنند تا به امروز همین نام‌ها را نگه داشته‌اند و با مردمان کوهستان آتروپاتی از یک نژادند.

www.tabarestan.info تبرستان

* * *

دریای کاسپین در قسمت بالای هیرکان (گرگان) قرار دارد و آن تا پای کوهستان مدی و ارمنستان کشیده می‌شود زیرا که بخش پائینی این کوهسار به شکل ماه یک شبه است و درست در کنار دریا به پایان می‌رسد و در واقع ژرفای خلیج کاسپین را درست می‌کند و در این کناره چون به سوی ستیغ کوهها برویم ایلات و طوایف گوناگون را می‌بینیم که در دامنهٔ کوهها سکونت دارند و در نواحی بزرگتری گیل‌ها و کادوسی‌ها و امردها و کورتی‌ها و اناریاکها و ایلات و عشایر دیگر زندگی می‌کنند که بی‌باری و بی‌حاصلی زمین آنان را ناچار کرده است روزگار را به راهزنی بگذرانند و خوی جنگجوئی را برگزینند امّا کادوسی‌ها بر بخش وسیعی از این سرزمین تسلط دارند و قلمرو آنان بیش از پنجهزار استاد است ولی زمین‌هایشان خشک و بی‌بار و بر و بی‌حاصل است.

* * *

ماد بزرگ از سوی شرق محدود است به ایالت پارت که در آنجا طایفهٔ کوسئن (کاسی) می‌زیند و این ایل مشغول راهزنی هستند و تا سیزده‌هزار تیرانداز در اختیار دارند و آنان را

گهگاه به یاری ایلات و طوایف می‌فرستند و حملهٔ سوزین (خوزها) و بابلی‌ها را از آنان دفع می‌کند.

نثارک چهار طایفه را می‌شمارد که از راهزنی می‌زیند و حتی شاهان پارس به آنها باج می‌دهند و مردها که در سرزمین پارس زندگی می‌کنند و اوکسی‌ها و الومیان (ایلامیها) که در میان پارس و خوزستان هستند و کاسی‌ها که با مدی‌ها هم‌خاکند نثاک گوید علاوه بر دادن باج هر گاه پادشاهان روزهای تابستان را در اکباتان گذرانیده و از آنجا به بابل بروند ارمغانها و ره‌آوردهائی به کاسی‌ها می‌دادند.

www.tabarestan.info تبرستان

ماد بزرگ همانگونه که به سرزمین کاسی‌ها هم مرز است در سمت شرق با سرزمین پارتاسنی نیز همسایه است و اینها هم کوهستانی و راهزنند که در مرز پارس زندگی می‌کنند ولی از سوی شمال ماد هم‌مرز است با سرزمین کادوسی‌ها و طوایفی در بالای دریای هیرکانی واقع است و با آنها زندگی می‌کنند. جنوب ماد به آپولونیاتید محدود است که پیشینیان به آن سیتاکس می‌گفتند و بخشی از سلسله جبال زاگروس که حد ماسباتیکه (ماسبذان) است و این ولایت را عده‌ای جزو ماد و برخی جزو الومه (ایلام) به‌شمار می‌آورند و مرز غربی ماد آتروپاتی و بخشی از ارمنستان است.

آداب و رسومی که مادها دارند در ارمنی‌ها هم دیده می‌شود وگویا سبب این است که با هم همنژاد باشند ولی برخی می‌گویند که مادها آموزگار ارمنی‌ها بوده‌اند چنانکه آموزگار پارسی‌ها نیز بوده‌اند که سپس بر ماد تسلط یافتند و پارس‌ها همه چیز را از مادها تقلید کردند حتی پوشیدن قبای دراز که به قبای پارسی معروف است از آن مادها بود و همچنین تیراندازی و سواری وکرنش رعایا در برابر پادشاه همهٔ این‌ها رسم و رسوم مادها بود که به پارسی‌ها منتقل شد و پارس‌ها لباسی که می‌پوشند از مادها اقتباس کرده‌اند و تاج و کیداریس و پیلوس و سدره آستین‌دار و آناخوریدها که در مناطق سردسیر مثل کشور ماد مورد استفاده قرار می‌گرفت از آن مادها است و پارسی‌ها پس از اینکه بر کشورهای دیگر تسلط پیدا کردند جامه‌های خود راکنار گذاشتند و جامه‌های دراز زنان را پوشیدند و مانند زنان از سر تا پا خود را در چادرهای ستبر پیچاندند در حالیکه مادها لباس مناسب‌تری داشتند و برازندهٔ مردان بود.

کُرد در زمان سلوکی‌ها

داریوش سوم (۳۳۶-۳۳۰ق-م) پیش از اینکه به پادشاهی برسد در میان ایلات کرد می‌زیست و چون به پادشاهی رسید واپسین میدان جنگ خود را در شهر اربیل قرار داد و چون از اسکندر مقدونی (۳۳۶-۳۲۳ق-م) شکست خورد سرزمین کردستان جزء متصرفات او شد و جانشینان اسکندر یعنی سلوکی‌ها (۳۱۲-۵۰ق-م) پیاپی به کردستان یورش برده‌اند زیرا کردان در آن دم بر علیه سلوکی‌ها شوریدند و آنان نیز به کردستان لشکر کشیدند تا شورش کردان را فرو نشانند و این شورشها سلوکیها را به ستوه آورد و سرانجام کردها توانستند یکی از سرداران آنتیوکوس (۲۸۱-۲۶۱ق-م) را که مولون نام داشت و ساتراپ ماد بود بر علیه پادشاه بشورانند و خود را زیر سلطهٔ او درآورند.

پس از کشته شدن سلوکوس (۳۱۳-۲۸۰ق-م) برادرش آنتیوکوس که سرداری بزرگ بود و در آسیا فرمانروائی می‌کرد به پایتخت آمد و بر تخت نشست و او یکی از سرداران خود را به نام مولون ساتراپ ماد کرد امّا مولون پس از مدتی یاغی شد و ولایت بابل را تصرف نمود و آنتیوکوس سپاهی برای سرکوبی او فرستاد امّا شکست خورد و سرانجام شاه خود با سپاهی به ساحل فرات رفت و لشکرش را سه بخش کرد و پس از عبور از رودخانهٔ دجله شهر دورس را که در تصرف یکی از سرداران مولون بود به تبعیت خود درآورد و پس از هشت روز پیمودن راه از جبل حمرین گذر کرد و به ولایت آپولونی رسید و آپولونی ازتوابع بابل بود و مولون از مردم خوزستان و بابل که تازه به تبعیت او درآمده بودند اطمینانی نداشت چون از آمدن شاه آگاه شد ترسید که راه مادر را از او قطع کند و این بود پلی بر دجله بست تا نیروی خود را از آن بگذراند و به کوههای آپولونی برسد و برای انجام دادن این نقشه اعتماد او تنها به قوم کورتی (کُرد) بود ه همگی تیراندازان و فلاخن اندازان ماهری بودند و پولیپ (۲۱۰-۲۰۰ق-م) نخستین تاریخ‌نویسی است که نام کورتی را در نوشته‌اش نقل کرده است و در سال ۱۷۰ق-م یعنی سی سال پس از آن رویداد کردهای چریکی را در آسیای صغیر در خدمت آنتیوس (۱۷۴-۱۶۴ق-م) مشاهده می‌کنیم.

کورتی که پولیپ مورخ مشهور یونانی آنرا درکتابش تاریخ عمومی نقل کرده و منظور

از آن کُرد است همان گوتی است که این واژه در یکی از سنگ‌نوشته‌های آشوری به نام کورتی kûrtî آمده است و کورتی‌ها پس از انقراض کشورشان به سرزمین ماد رفتند و در آنجا زیستند چنانکه استرابون که در زمان اشکانیان می‌زیسته می‌نویسد قوم کورتی در قسمتی از سرزمین ماد زندگی می‌کنند و این می‌رساند کردان از قدیم در سرزمین خودشان یعنی ماد می‌زیسته‌اند و در این باره هیچ سند استواری برای جداکردن کرد از ماد در دست نداریم.

چنانکه گفتیم کردان از فرزندان ایران‌زمین هستند و از روزگاران کهن پاسدار فروشکوه این کشور باستانی بوده‌اند و کردهاهمان مادها و طوایف زاگروس‌اند که در هزاره سوم قبل از میلاد در ایران حکومت کرده‌اند و کرد و ماد یکی است و این هر دو نام برای مردمی به کار می‌رود که در کردستان می‌زیند چنانکه در تفسیر کتابهای عهد عتیق و عهد جدید یعنی تورات و انجیل و نوشته‌های وابسته به آن در پشت سرواژهٔ ماد یا مدی نام کردستان می‌آید که نمودار سرزمین ماد است و در کتاب عشق و سلطنت نیز همه جاکرد و ماد را به یک معنی آورده است و در طول تاریخ کردان برای حفظ مرزهای ایران کوشیده‌اند و حتی در برابر پادشاهان ظالم و سفاک ایران ایستادگی کرده‌اند و جان خود را از دست داده‌اند و از جمله می‌بینیم که در زمان کمبوجیه هخامنشی (۵۳۰-۵۲۲ق-م) شخصی به نام گئوماتا قیام کرد و پس از مرگ کمبوجیه بر تخت نشست و مدتی حکومت کرد تا اینکه داریوش هخامنشی (۵۲۲-۴۸۶ق-م) به یاری سران طوایف پارس سلطنت را از دست وی با حیله و تزویر گرفت و او را با فجیع‌ترین وضع به قتل رساند و سپس عده‌ای از مادها بر علیه پادشاهان هخامنشی قیام کردند و متأسفانه همه کشته شدند.

* * *

ساسانیان:

ساسانیان بنا به مدارک تاریخی کردنژاد بوده‌اند زیرا سرزمین فارس از دیرباز جایگاه قبایل کرد بوده چنانکه استرابون می‌گوید: قبایل گوناگونی در سرزمین پارس می‌زیستند

که از جمله پاتیشخوارها و هخامنشیها و مجوسها و کورتی‌ها و مردها بودند و کورتی‌ها و مردها با مادها از یک نژاد بودند و گروهی از آنها در پارس به راهزنی مشغولند و برخی هم به کار کشاورزی می‌پردازند.

گزنفون نام مردها را برای نخستین‌بار ذکر کرده است و بطلیموس مردها را همسایه کورتیها می‌داند و مسعودی می‌گوید: کردها از نژاد کرد ابن مردند. اردشیر بابکان در ابتدا با قبیلهٔ بازرنگی که مادرش از آن قبیله بود به زد و خورد پرداخت و سپس با کردهای مادی جنگید ولی در ابتدا شکست خورد و سپس به تجهیز سپاه پرداخت و در حمله دوم آنان را شکست داد و کردان شاه مادی را اسیر کرد و با بستگانش به سرزمین پارس فرستاد.

چنین برمی‌آید که کردان در پارس بسیار بوده‌اند که با اردشیر بابکان جنگیده‌اند و ابن‌البلخی می‌گوید: در روزگار کهن شبانکاره را در پارس نامی نبودی ایشان گروهی بوده‌اند که پیشه‌اشان شبانی و هیزم‌شکنی بود و چون فضلویه فراخاست ایشان را شکوهی پدید آمد و به گذشت زمان زیاد گشتی تا همگان سپاهی و سلحشور و راهزن شدند و کردان به روزگار کهن پنج رم بوده‌اند: رم جیلویه، رم‌الذیوان، رم‌اللوالجان، رم‌الکاریان، رم‌البارنجان.

رم‌البارنجان همان بازرنگی است و مسعودی آنرا مادنجان ذکر کرده و ابن اثیر بادرنجین یاد کرده و مادر اردشیر بابکان از این طایفه است و پیدایش اردشیر در زمانی بود که شهر استخر را یکی از سران بازرنگیان مشهور به گوچهر در دست داشت و ساسان که از طایفهٔ شبانکاره بود زنی از خاندان بازرنگی به نام رام بهشت گرفت و از او پاپک به‌دنیا آمد و پاپک در پارس نیرو گرفت و یکی از پسران خود را اردشیر نام نهاد و او در دارابگرد به پایهٔ والای ارتشی ارگبذ رسید و اردشیر به سال ۲۱۲ میلادی بر چند تن از پادشاهان پارس پیروز شد و در این زمان پاپک بر گوچهر شاه بازرنگی که خویشاوند او بود شورید و دژ سفید را که پایگاهش بود گرفت و گوچهر را کشت و بر تخت شاهی نشست.

بنا به مدارک تاریخی اردشیر بابکان از طایفه شبانکاره و مادرش دختر یکی از سران طایفه با زرنگی بوده و در سرزمین پارس نشو و نما یافته بنابراین اردشیر از نژاد کرد است چنانکه اردوان پنجم اشکانی (۲۱۶-۲۲۴میلادی) نامه‌ئی بدینگونه به اردشیر نوشته

www.tabarestan.info تبرستان

است: «تو پای از گلیم خود بیرون نهادی و مرگ را به‌سوی خویش فراخواندی‌ای کرد نژاد پرورده شده در چادر کردان چه کسی ترا به تاج و تخت رسانید؟. خسرو پرویز ساسانی (۵۹۰-۶۲۸میلادی) هم هنگام گریز از پیشگاه پدر پیش از رسیدن به آذربایجان چندی در میان طوایف کرد بسر برد و بهرام چوبین با خسرو روبرو شد به او چنین گفت: ای کردی که در میان چادر کردها پرورده شدی.

با آنچه گفته شد ساسانیان از نژاد کردند و از طایفه شبانکاره‌اند که طایفه شبانکاره اکنون نیز در کردستان سکونت دارند و اصطخری آنان را جزو عشایر کرد فارس به شمار آورده و آنان پنج تیره‌اند به نامهای: مسعودی، شاکانی، رامانی، کارزوئی، اسماعیلی.

www.tabarestan.info تبرستان

فرمانروایان ساسانی که از سال ۲۲۴ تا ۸۱۰ میلادی به مدت ۵۸۶ سال فرمانروائی کرده‌اند عبارتند از چهل نفر به نامهای: اردشیر، شاپور، هرمز اول، بهرام اول، بهرام دوم، بهرام سوم، نرسی، هرمز دوم، آذرنرسی، شاپور سوم، اردشیر دوم، شاپور دوم، بهرام چهارم، یزدگرد اول، بهرام گور، یزدگرد دوم، هرمز سوم، فیروز، بلاش، قباد، خسرو انوشیروان، هرمز چهارم، خسروپرویز، قباد دوم، اردشیر سوم، خسرو سوم، جوانشیر، پوراندخت، گشنسب بنده، آذرمیدخت، هرمز پنجم، خسرو چهارم، فیروز دوم، خسرو پنجم، یزدگرد سوم، فیروز سوم، نرسی، پوشنگ هنگ، خسرو، و سلسلهٔ ساسانیان سرانجام به دست مسلمین به سال ۶۴۲ میلادی منقرض شد.

* * *

کرد در شاهنامه:

در شاهنامهٔ فردوسی به نام کردها برمی‌خوریم و نخستین جائی که در این کتاب به آن اشاره شده است، داستان ضحاک ماردوش است که بر ایران تاخت و جمشید شاه را شکست داد و خود بر تخت پادشاهی ایران نشست، وی پادشاهی ستمگر و سفاک و خونریز بود و در این افسانه می‌خوانیم که اهریمن خود را به پیکرهٔ جوانی خردمند و زیبا درآورد و نزد ضحاک رفت و گفت: من آشپزم و هنرم ساختن خورشها و خوراکهای

گوناگون است و ضحاک آراستن سفره را به او واگذار کرد و اهریمن سفره بسیار رنگینی را با خوراکهای گوناگون از گوشت پرندگان کبک و تذرو و مرغ و بره آماده کرد و ضحاک خوشنود شد و گفت هر چه آرزو داری از من بخواه، اهریمن گفت اگر اجازه دهی شانه‌هایت را ببوسم و اهریمن لب بر دو شانهٔ ضحاک گذاشت و بر جای لبان اهریمن دو مار روئید و مارها را برید و دوباره سبز شدند و پزشکان هر چند کوشیدند سودمند نشد و سپس اهریمن خود را به پیکرهٔ پزشکی درآورد و پیشنهاد کرد که هر روز دو تن جوان را بکشند و مغز سر آنها را برای خوراک مارها آماده کنند و این کار هر روز تکرار می‌شد و مردم از کشته شدن جوانان خود به ستوه آمدند و در این میان دو تن ایرانی پاک‌سرشت به نام ارمایل و گرمایل به اندیشهٔ چاره افتادند و هر روز یکی از دو جوان را پنهانی آزاد می‌کردند و به جایش مغز گوسفند به مارها می‌دادند و در ماه سی جوان به کوهستان رهسپار می‌شدند و در آنجا به کشاورزی و دامداری می‌پرداختند و کردها از همان کسانی هستند که کم‌کم رو به فزونی گذاشتند چنانکه فردوسی می‌گوید:

چنان بد که هر شب دو مرد جوان — چه کهتر چه از تخمه پهلوان
خورشگر ببردی به ایوان شاه — وزو ساختی راه درمان شاه
بکشتی و مغزش برون آختی — مر آن اژدها را خورش ساختی
دو پاکیزه از گوهر پادشاه — دو مرد گرانمایه پارسا
یکی نامش ارمایل پاکدین — دگر نام گرمایل پیش بین
چنان بد که بودند روزی به هم — سخن رفت هر گونه از بیش و کم
ز بیداد گر شاه و از لشکرش — وز آن رسمهای بد اندر خورش
یکی گفت ما را به خوالیگری — بباید بر شاه رفت آوری
وزان پس یکی چاره‌ای ساختن — ز هر گونه اندیشه انداختن
همی بنگرید این بدان آن بدین — ز کردار بیداد شاه زمین
از آن دو یکی را بپرداختند — جز این چاره نیز نشناختند
برون کرد مغز سر گوسپند — برآمیخت با مغز آن ارجمند
یکی را به جان داد زنهار و گفت — نگر تا بیاری سر اندر نهفت
نگر تا نباشی به آباد شهر — ترا در جهان در کوه و دشتست بهر

www.tabarestan.info تبرستان

به جای سرش زان سر بی‌بها / خورش ساختند از پی اژدها
از این گونه هر ماهیان سی جوان / ازیشان همی یافتندی روان
چو گر آمدندی از ایشان دویست. / بر آن سان که نشناختندی که کیست
خورشگر بریشان بز چند میش / بدادی و صحرا نهادیش پیش
کنون کُرد از آن تخمه دارد نژاد / کز آباد بردل نیایدش یاد

www.tabarestan.info تبرستان

ابن قتیبه نیز در کتاب المعارف در این‌باره گوید: «ان الاکراد فضل طعم بیوراسف و ذلک انه کان یأمران یذبح له کل یوم انسانان و یتخذ طعامه من لحو مهما و کان له وزیر یقال له اریاییل فکان یذبح واحداً و یبقی واحداً و یستحییه و یبعث به الی جبل فارس فتوالدوا فی‌الجبال و کثروا». یعنی: کردان باقیماندهٔ غذای ضحاک هستند زیراکه او فرمان می‌داد تا هر روز دو جوان را سربِبرند و از گوشت آنها غذایی برایش ترتیب دهند. وزیری داشت ارمایل نام، یکی از آن جوان را می‌کشت و دیگری را به کوهستان فارس آزاد می‌کرد و این آزادشدگان در آنجا بسیار شدند.

مینورسکی از سیاحتنامهٔ موریه نقل می‌کند: که در سال ۱۸۱۲ میلادی در سی‌و یکم ماه اوت، مردم دماوند جشنی گرفتند به یادگار نجات ایرانیان از ظلم و ستم ضحاک ذوالحیتین و این جشن را عیدُالکُردی می‌نامیدند و علی‌اصغر شمیم هم در کتاب کردستان می‌گوید: در بین اکراد شمالی ایران عیدی به نام عید کردی موسوم بوده که با مراسم مخصوص به یاد رفع ظلم ضحاک و گرفتاری او به دست فریدون برپا می‌شود که شاید قرینه‌ای برای صحت نوشتجات شاهنامه باشد.

مسعودی در کتاب‌التنبیه والاشراف طوایف کُرد را برشمرد و آنها را از نسل کردبن اسفندیار بن منوچهر پیشدادی دانسته است و برخی از طوایف کرد را اینگونه یاد کرده است: با زنجان، شوهجان، شاذنجان، نشاوره، بوذیکان، جورقان، جاوانیه، بارسیانه جلالیه، مشکان، جابارقه، جردغان، کیکان، ماجردان، هذبانیه، لُر و اینها بیشتر در ماه الکوفه و ماه‌البصره و ماسبذان و ایغارین و همدان و شهرزور، و صامغان و آذربایجان واران و بیلقان و جزیره و سایر بلاد کردستان ساکن هستند.

امیر شرف خان بدلیسی نیز در باب کرد و نسب او آورده است و گوید: پهلوان پیلتن و

دلاور تهمتن رستم زال از طایفهٔ اکراد است و چون تولد او در سیستان بوده به رستم زابلی اشتهار یافته و صاحب شهنامه صفت او را رستم کرد کرده و در روزگار ملک عجم هرمزبن انوشیروان سپهسالار نامدار و پهلوان روزگار بهرام چوبین که در ترکستان و خراسان نشو و نما یافته و نسب ملوک کرت و پادشاهان غور به دو می‌رسد او نیز از طایفهٔ اکراد است و گرگین میلاد که به شجاعت معروف است کرد بوده والحال قریب چهار هزار سال است که اولاد و احفاد امجاد او در ولایت لار به امر حکومت به استقلال مبادرت می‌کنند که اصلاً تغییر و تبدیل در اوضاع حکومت ایشان نشده است و اعجوبهٔ دوران و نادرهٔ زمان سر حلقهٔ عاشقان جفاکیش و سرخیل وفاکیشان محبت‌اندیش یعنی نهنگ دریای محنت و پلنگ کوهسار مشقت فرهاد که در زمان خسرو پرویز ساسانی (۵۹۰-۶۲۸میلادی) ظهور کرده از طایفه کلهر است.

از این افسانه‌ها دربارهٔ کردان که همگی یک هستهٔ تاریخی داشته‌اند و با گذشت زمان با قصص و روایات آلوده شده‌اند زیاد است و اینها همه حاکی از قدمت نژادی کرد است و کردها به سبب شجاعت و شهامتی که در طول تاریخ از خود ابراز داشته‌اند از چشم دیگران به افسانه‌های ایرانی منسوب داشته‌اند و آنان را از باقیماندهٔ غذای ضحاک دانسته‌اند و عده‌ای از مورخان عرب هم آنان را از نسل عامربن ماءالسماء دانسته‌اند و خواسته‌اند کردها را عرب جلوه دهند و گروهی هم کردها را از قدیمترین اقوام جهان بشمار آورده‌اند.

* * *

فرمانروایان گوتی

واژهٔ گوتی در هزارهٔ سوم و دوم قبل از میلاد به طائفه‌ای از زاگروس گفته می‌شد که در کردستان و آذربایجان کنونی زندگی می‌کردند و دو سنگ‌نوشته از زمان پادشاه آشورتوکولتی اینورتا به دست آمده که در یکی از آنها واژهٔ گوتی و در دیگری واژهٔ کورتی

www.tabarestan.info تبرستان

آمده است و این دو نام یادآور گروهی از کردها است و بنا به گفتهٔ دراوروازه‌های: گوتی و کورتی و کورتوخی و کاردا و کارداک و کارتاوای و کرد و کردیای و کُردی همه از یک ریشه‌اند و به مردمی گفته می‌شود که امروز به نام کُرد معروفند و در هزارهٔ اول قبل از میلاد همهٔ اورارتوئیان و مردم مانا و ماد را گوتی یا کورتی می‌گفتند و با این وصف می‌توان پذیرفت که کردان از اعقاب گوتی‌ها هستند و نولدکه هم معتقد است که کردها با گوتی‌ها ارتباط دارند.

یکی از آدم‌شناسان فرانسوی پس از پژوهشهائی که در این مورد نموده بر این عقیده است تیپ مردمانی که در عصر حاضر بین آذربایجان و کردستان زندگی می‌کنند با تصاویر و مجسمه‌هائی که از گوتیان به جای مانده است مطابقت می‌نماید که این تیب در میان ساکنین زاگروس فراوان بوده است.

تبرستان www.tabarestan.info

میجرسون می‌گوید: اگر نگاهی به زمان گوتی‌ها در میان سده‌های پانزده و دوازده قبل از میلاد بیندازیم می‌بینیم که نایری‌ها جلوتر از مادها بودند و در کردستان زندگی می‌کردند و ترس به دل همسایگان انداخته بودند که بعداً کُرد خوانده شدند.

گوتی‌ها به بابل و اکد حمله کردند و یکی از پیشوایان گوتی به نام انریداوزیر که مردی دلیر و مقتدر بود به نارامسین اکدی (۲۲۰۲-۲۲۰۱ق-م) حمله کرد و بر او غلبه یافت و او شهر نیپور شهر مقدس و مذهبی سومریان را فتح کرد و پس از او شارکالی شاری (۲۱۷۷-۲۲۰۱ق-م) پسر نارامسین اراضی خاص خود را در بین‌النهرین حفظ کرد و سارلاگاب فرمانروای گوتی را اسیر کرد.

یکی از پیشوایان گوتی به نام آناتوم در سدهٔ سی و یک قبل از میلاد با ایلامی‌ها جنگید و شهر لاگاش را پایگاه خود قرار داد و فرمانروای دیگری از گوتی‌ها به نام لوگال زاکیس در سدهٔ بیست و نهم قبل از میلاد اریخ و سومر را گرفت و گوتی‌ها کم‌کم پیشرفت کردند و به خاک اکد تاختند.

شارکالی شالی (۲۷۱۱-۲۶۸۸ق-م) در یکی از سالنامه‌های خود گوید: من پادشاه گوتی را که شرلک نام داشت اسیر کردم و او را کشتم و این پادشاه بهره‌ای از کار خود نگرفت و شکارِ گوتی‌ها شد و کشته شد.

راجع به دیانت آنان یکی از فرمانروایان موسوم به لاسیراب سنگ‌نوشته‌ای به خط و

زبان اکدی بیادگار گذاشته و در آن از خدای: گوتیوم و ایشتار وسین خدایان بابل درخواست کرده که آن سنگ‌نوشته را از فساد نگاهدارند و لاسیراب مقداری اسلحه نذر خدای خود کرده است و این تقلیدی از رسم قدمای بین‌النهرین است.

شهرهای گوتیان در شمال دامنهٔ سلسلهٔ زاگروس اوربیلوم (اربیل) بود و در جنوب اربیل شیموروم (آلتون کوپری) نزدیک زاب کوچک قرار داشت و در جنوب آن شهرهارش (توزخرماتو) بود و در الواح آشور کنیزکان گوتی‌نژاد را ستوده‌اند و آنها را مامروتی خوانده‌اند که به معنی صاحب بشره باموی روشن است که با زنان سومری تفاوت کلی داشته‌اند و گوتیان زبان مستقلی داشته‌اند که با زبانهای ایلامی نزدیکی داشته است ولی از آن چیزی به دست ما نرسیده است.

گوتیان چنانکه از سنگ‌نوشته‌های آشوری برمی‌آید مردمانی خشن و سنگ‌دل بودند تا بدان حد که در سنگ‌نوشته‌های جدید همه جا نامشان با نفرین و لعنت همراه است و چنین پیدا است که گوتی‌ها به صورت اکدیان درآمدند و روش آنان را گرفتند و از نامهای آنها چنین استنباط می‌شود که تحت تأثیر آنها قرار گرفته‌اند برای مثال هشت فرمانروای گوتی نامهای اکدی دارند از جمله: خابیلکین، ایبرانوم، کوروم، لائه‌رابوم، ایراروم، سی‌اوم، هابلوم، سوئن و هابلوم در زبان اکدی به معنی پسر و دریغ است.

فهرستی از فرمانروایاین گوتی موجود است که عبارتند از بیست و یک فرمانروا بر مناطق خود و سومر فرمانروائی کرده‌اند و بسی از فرمانروایان آنان در مدت فرمانروائی مساوی هستند و از این فهرستها برمی‌آید که انقلاب و آشوب آن سرزمین را فرا گرفته زیرا مدت فرمانروائی بیشتر فرمانروایان گوتی کوتابوده و بیشتر کشته شده‌اند و آنان از سال ۲۲۳۴ تا ۲۱۰۹ به مدت ۱۲۵ سال فرمانروائی کرده‌اند که اینک دربارهٔ آنها به بحث می‌پردازیم:

ایمتا
(۲۲۳۴-۲۲۳۱ق-م)

بنا به سنگ‌نوشته‌های آشوری ایمتا نخستین فرمانروای گوتی است که به سال ۲۲۳۴ق-م در بین‌النهرین فرمانروائی می‌کرد و وی بر شهر نیپور شهر مقدس و مذهبی

سومریان تسلط پیدا کرد و مردم را در امور مذهبی خود آزاد گذاشت ولی برای مردم بین‌النهرین عوارض و مالیاتهائی سنگین‌تر از زمان شاهان اکدی وضع کرد و گوتی‌ها در این ایام در مشرق شهرزور می‌زیستند و پایتخت آنان شهر آراپخاییاارپها (کرکوک فعلی) بود و آنان پس از تصرف شهر سیپار نزدیک بابل مجسمه آنونیت خدای بابل را به شهر آرپها بردند زیرا آنان خدایان بابل را می‌پرستیدند و او سرانجام به سال ۲۲۳۱ق-م به دست یکی از دشمنانش کشته شد.

تبرستان
www.tabarestan.info

* * *

اینگه شوش
(۲۲۳۱-۲۲۲۵ق-م)

اینگه شوش بنا به سنگ‌نوشته‌ها و الواح آشوری دومین فرمانروای گوتی است که به سال ۲۲۳۱ق-م به حکومت بین‌النهرین رسید و از چگونگی فرمانروائی او اطلاعی در دست نیست و شخصیت او بر ما مجهول است و همین‌قدر پیداست که وی شش سال فرمانروائی کرده و به سال ۲۲۲۵ق-م به قتل رسیده است.

* * *

سارلاگاب
(۲۲۲۵-۲۲۱۹ق-م)

سارلاگاب بنا به سنگ‌نوشته‌های آشوری سومین فرمانروای گوتی است که در بین‌النهرین به سال ۲۲۲۵ق-م فرمانروائی می‌کرد و او شش سال فرمانروائی کرد و در اواخر فرمانروائیش شارکالی شاری پسر نارامسین برای حفظ اراضی خود بر او حمله کرد و سارلاگاب را اسیر و به سال ۲۲۱۹ق-م به قتل رساند.

شولمه
(۲۲۱۹-۲۲۱۳ق-م)

شولمه یا ایارلاگاش بنا به سنگ‌نوشته‌های آشوری چهارمین فرمانروای گوتی است که به سال ۲۲۱۹ق-م فرمانروای بین‌النهرین شد و او شش سال فرمانروایی کرد و به نام خود شهری را در نزدیکی‌های آراپخا بساخت و در این هنگام عده‌ای از قبایل سومری بر علیه او قیام کردند و او آنان را سرکوب کرد و عاقبت به سال ۲۲۱۳ق-م او را کشتند.

www.tabarestan.info تبرستان

* * *

الولومش
(۲۲۱۳-۲۲۰۷ق-م)

الولومش پس از شولمه به سال ۲۲۱۳ق-م به فرمانروائی بین‌النهرین نشست و او نخست به آبادانی شهرها و ناحیه‌ها پرداخت و در آراپخا باغی بساخت و در زمان او بین‌النهرین به سرعت وضع خود را تثبیت کرد و الواح آشوری حکایت می‌کند که وی نفوذ خود را بر اراضی مرزی بسط داد و از هر گوشهٔ آشور و بابل هر کسی خود را امیر می‌پنداشت و عده‌ای قیام کردند و او در برابرشان ایستاد و سرانجام پس از شش فرمانروائی به سال ۲۲۰۷ق-م عزل شد و به جای او اینی ماباگش را به فرمانروائی رساندند.

* * *

اینی ماباگش
(۲۲۰۷-۲۲۰۲ق-م)

اینی‌ماباگش یا الی‌ماباکش بنا به سنگ‌نوشته‌های آشوری او ششمین فرمانروای گوتی است و به سال ۲۲۰۷ق-م به حکومت بین‌النهرین رسید و در آغاز به عمران و

آبادانی شهرها و روستاها پرداخت و قناتهائی حفر کرد و چند خانهٔ مجلل در آراپخا بنا کرد و سرانجام پس از پنج سال فرمانروائی به سال ۲۲۰۲ق-م در شورشی که در آراپخا به‌وجود آمد کشته شد و پس از او اینگه شوش دوم به حکومت رسید.

* * *

تبرستان www.tabarestan.info

اینگه شوش دوم
(۲۲۰۲-۲۱۹۶ق-م)

اینگه شوش دوم یا ایگه شائوش و یا ایکش هوش بنا به سنگ‌نوشته‌های آشوری به ۲۲۰۲ق-م فرمانروای بین‌النهرین شد و او در آغاز قلعه‌هائی ساخت و پس از آن به آباد کردن بلاد و حفر قنوات می‌کوشید و نهری نیز حفر کرد که به نهر اینگه شوش معروف است که در آراپخا قرار دارد و مردم در زمان او در رفاه و آسایش بودند و او پس از شش سال فرمانروائی به سال ۲۱۹۶ق-م درگذشت.

* * *

ایارلاگاب
(۲۱۹۶-۲۱۸۱ق-م)

ایارلاگاب یا ایرلگب که هشتمین فرمانروای گوتیان است بنا به سنگ‌نوشته‌ها و الواح آشوری به سال ۲۱۹۶ق-م به حکومت بین‌النهرین رسید و او پانزده سال فرمانروائی کرد و بنا به الواح آشوری وی در این مدت روستاهائی به نام خود احداث کرد و قناتهایی حفر نمود و باغهایی در آراپخا ساخت و مردم در زمان او در آسایش بودند و او کوشید تا قدرت فرمانروائی خود را مادام‌العمر به دست آورد امّا به این آرزویش نرسید و به سال ۲۱۸۱ق-م به دست یکی از دشمنانش کشته شد.

* * *

ایباته
(۲۱۸۱-۲۱۷۸ق-م)

ایباته که نهمین فرمانروای گوتیان است بنا به سنگ‌نوشته‌های آشوری او در سال ۱۲۸۱ ق-م فرمانروای بین‌النهرین شد و وی طوایف گوتی را جمع کرد و سپاهی سواره و پیاده فراهم آورد و به جنگ عده‌ای از سومری‌ها که قیام کرده بودند رفت و آنان را شکستی سخت داد و پس از آن به عمران و آبادانی پرداخت و در نزدیکی‌های آراپخا شهری به نام خود ساخت و گرداگرد آن باغها و مزارعی احداث نمود و عاقبت به سال ۲۱۷۸ق-م در یک درگیری خانوادگی کشته شد.

www.tabarestan.info تبرستان

* * *

ایارلانگاب
(۲۱۷۸-۲۱۷۵ق-م)

ایارلانگاب یا ایارلاگاب یا یارلابنا به سنگ‌نوشته‌های آشوری که دهمین فرمانروای گوتیان است به سال ۲۱۷۸ق-م به حکومت بین‌النهرین رسید و او در آغاز کوشید دوران حکمرانی خود را دوام بخشد و کسی به جایش ننشیند و به همین خاطر مخالفینش را کشت و پس از آن به عمران و آبادانی شهرها و روستاها مشغول شد و باغها و نهرهائی احداث کرد امّا پس از سه سال حکمرانی از سوی سران گوتی به سال ۲۱۷۵ق-م عزل شد.

* * *

کوروم
(۲۱۷۵-۲۱۷۴ق-م)

کوروم بنا به سنگ‌نوشته‌های آشوری که یازدهمین فرمانروای گوتی‌ها است به سال ۲۱۷۵ق-م فرمانروای بین‌النهرین شد و او در آغاز فرمانروائیش قبائل گوتی را با هم

متحد کرد و در آراپخا معابدی به شیوهٔ اکدی‌ها بنا کرد و مردم را به پرستش خدایان بابلی فراخواند و رویهمرفته یک سال فرمانروائی کرد و به سال ۲۱۷۴ق-م عزل شد.

* * *

خابیلکین
(۲۱۷۴-۲۱۷۱ق-م)

تبرستان
www.tabarestan.info

خابیلکین بنا به سنگ‌نوشته‌های آشوری که دوازدهمین فرمانروای گوتیان است به سال ۲۱۷۴ق-م به حکومت بین‌النهرین رسید و او در آغاز شهری به نام خود ساخت و بسی قنات حفر کرد و باغهائی هم در آراپخا احداث نمود و رویهمرفته سه سال حکومت کرد و پس از آن به سال ۲۱۷۱ق-م در یک نزاع دسته‌جمعی به قتل رسید.

* * *

لائه‌رابوم
(۲۱۷۱-۲۱۶۹ق-م)

لائه‌رابوم بنا به سنگ‌نوشته‌های آشوری که سیزدهمین فرمانروای گوتیان است به سال ۲۱۷۱ق-م به حکومت بین‌النهرین رسید و او در آغاز مانند سایر فرمانروایان گوتی به عمران و آبادانی پرداخت و باغها و نهرهایی احداث کرد و حکومت او دو سال دوام داشت زیرا مردی ظالم و خون‌خوار بود و مردم را اذیت می‌کرد و عاقبت به سال ۲۱۶۹ق-م از سوی سران گوتی عزل شد.

* * *

ایراروم
(۲۱۶۹-۲۱۶۷ق-م)

ایراروم بنا به سنگ‌نوشته‌های آشوری که چهاردهمین فرمانروای گوتیان است در سال ۲۱۶۹ق-م فرمانروای بین‌النهرین شد و او در آغاز به احداث باغها و حفر قنوات و انهار و ساختمانهای مجلل در آراپخا اقدام کرد و دو سال فرمانروایی کرد و عاقبت به سال ۲۱۶۷ق-م به دست یکی از دشمنانش کشته شد.

تبرستان
www.tabarestan.info

* * *

ایبرانوم
(۲۱۶۷-۲۱۶۶ق-م)

ایبرانوم بنا به سنگ‌نوشته‌های آشوری که پانزدهمین فرمانروای گوتیان است به سال ۲۱۶۷ق-م به حکومت بین‌النهرین رسید و او در آغاز فرمانروائیش مانند اجدادش به عمران و آبادانی پرداخت و شهری به نام خودش احداث کرد و او یک سال فرمانروائی کرد و سپس به سال ۲۱۶۶ق-م عزل شد.

* * *

خابلوم
(۲۱۶۶-۲۱۶۴ق-م)

خابلوم یا هابلوم بنا به سنگ‌نوشته‌های آشوری که شانزدهمین فرمانروای گوتیان است در سال ۲۱۶۶ق-م فرمانروای بین‌النهرین شد و او نیز مانند نیاکانش علاقه به آبادانی و عمران داشت و به احداث باغها و حفر قنوات قدم برداشت و او دو سال حکومت کرد و سپس به سال ۲۱۶۴ق-م به دست عده‌ای کشته شد.

پوزورسین
(۲۱۶۴-۲۱۵۷ق-م)

پوزورسین یا پوزودرسوئن پسر خابلوم بنا به سنگ‌نوشته‌های آشوری که هفدهمین فرمانروای گوتیان است به سال ۲۱۶۴ق-م فرمانروای بین‌النهرین شد و او هفت سال حکومت کرد و در این مدت به عمران و آبادانی کشورش پرداخت و سپس در جنگی که با قبائل اکدی صورت گرفت به سال ۲۱۵۷ق-م به قتل رسید.

www.tabarestan.info تبرستان

* * *

ایارلاگاند
(۲۱۵۷-۲۱۵۰ق-م)

ایارلاگاند یا یارلاگاند بنا به سنگ‌نوشته‌های آشوری که هجدهمین فرمانروای گوتی‌ها است در سال ۲۱۵۷ق-م به حکومت بین‌النهرین رسید و او هفت سال فرمانروایی کرد و شهری به نام خود احداث نمود و باغها و مزارعی به‌وجود آورد و مردم در زمان او در رفاه و آسایش بودند و عاقبت به سال ۲۱۵۰ق-م فوت کرد.

* * *

سیوما
(۲۱۵۰-۲۱۱۵ق-م)

سیوما بنا به سنگ‌نوشته‌های آشوری که نوزدهمین فرمانروای گوتیان است به سال ۲۱۵۰ق-م فرمانروای بین‌النهرین شد و او سی و پنج سال فرمانروائی کرد و چون فرمانروایی عادل بود مردم در زمان او در رفاه و آسایش بودند و او بیشتر اوقات خود را صرف عمران و آبادانی کرد و بسی قنوات حفر نمود و باغها و مزارعی در آراپخا احداث کرد و سرانجام به سال ۲۱۱۵ق-م جهان را وداع گفت.

سی‌اوم
(۲۱۱۵-۲۱۰۹ق-م)

سی‌اوم بنا به سنگ‌نوشته‌های آشوری که بیستمین فرمانروای گوتیان است به سال ۲۱۱۵ق-م به حکومت‌بین‌النهرین رسید و او شش سال فرمانروائی کرد و در این مدت به آبادکردن بلاد و حفر قنوات سعی بلیغ داشت و سرانجام به سال ۲۱۰۹ق-م در جنگی که میان طوایف گوتی درگرفت کشته شد.

تبرستان
www.tabarestan.info

* * *

تیریگان
(۲۱۰۹-۲۱۰۹ق-م)

تیریگان بنا به سنگ‌نوشته‌های آشوری که بیست و یکمین فرمانروای گوتیان است در سال ۲۱۰۹ق-م فرمانروای بین‌النهرین شد و او چهل روز فرمانروائی کرد و در این مدت کم سه‌نقطهٔ مسکون مستحکم به نام خود ساخت و سرانجام او توهگال با سپاهی گران به جنگ او آمد و در این جنگ از میدان نبرد فرار کرد و در دهکدهٔ دوبروم پنهان شد ولی مردم که دلی خونین از گوتی‌ها داشتند او را تسلیم اوتوهگال کردند و او وی را در برابر مردم به سال ۲۱۰۹ق-م به دار آویخت و با این پیروزی او توهگال سلطنت سومر و اکد را احیاکرد و بدینسان پس از یکصد و بیست و پنج سال دست‌گوتی‌ها از بابل کوتاه شد و پس از بازگشت این قوم به کوهستان زاگروس سلسله گوتیان هم منقرض شد.

* * *

فرمانروایان لولو

لولوها بنا به سنگ‌نوشته‌های آشوری شاخه‌ای از کردهای آرارات هستند و سرزمین

آنها در اسناد آشوری و بابلی لولوبوم ذکر شده و آنان در نواحی زهاب و شهرزور و سلیمانیه می‌زیستند و پس از چندی باگوتی‌ها درهم آمیختند و در خاک زاموآ یا سلیمانیه کنونی بسر بردند و سرزمین هالمان یا حلوان را گرفتند و برخی یادگارهای باستانی که در آراپخا یا کرکوک به دست آمده آگهی‌های بسنده‌ای از این گروه به مامی دهد و از آنها است دو سنگ‌نوشته باستانی که پروفسور ادموندس پیدا کرده و چگونگی آنها را به نام دو یادگار باستانی در کردستان در مجلهٔ جغرافیائی نوشته است یکی از آنها در دربند گاور از کوه قره‌داغ به دست آمده و در زمان نارامسین (۲۷۱۲-۲۶۸۸ق-م) پادشاه آکاد نوشته شده و به بیست و هفت سده ق-م بستگی دارد و دومی در زهاب کشف شده که وابسته به آنوبانی‌نی پادشاه لولو و گوتی است و از نوشته‌های وابسته به زمان آشور ناسیرپال (۸۸۵-۸۶۰ق-م) چنین برمی‌آید که سرزمین لولو خیلی آباد بوده و مردمش از فرهنگ هنر و پیشه بهره داشته‌اند و پادشاه نامبرده گروهی از این دسته مردم شایسته را به آشور برده و کشور خود را از پیشه و هنر و دانش آنان بهره‌مند ساخته و دکتر سپایزر گوید برخی از فرمانروایان آشور در سدهٔ نوزدهم و بیستم پیش از میلاد از لولوها بوده‌اند.

لولوها در دشت زهاب و شهرزور و سلیمانیه سکونت داشتند و به سهولت می‌توانستند راه‌های کاروانی بابل را قطع کنند راهی که امروز از کفری و کرکوک و آلتون کوپری می‌گذرد در تصرف آنان بود.

حکام لولو در زمان نارامسین در تنگه قره‌داغ که امروز معبر پاگان خوانده می‌شود در جنوب شهر زور با سپاه بابلی مصاف دادند و نارامسین آنان را شکست داد و به یادگار این پیروزی در دامنه آن تنگه سنگی نوشت و مکان حقیقی در بند گاور در تنگه قره‌داغ نزدیک سوسینان است میان راه سلیمانیه و رباط قرار دارد.

واژهٔ لولو در زبان هوریانی به معنی بیگانه و دشمن است امّا در زبان کردی به معنی ترسناک و سهمگین است و بازماندگان لولو اکنون به همین نام در زنگار و بین‌النهرین می‌زیند و به گویش کرمانجی صحبت می‌کنند و خاورشناسان لولوها را اجداد لُرها به شمار می‌آورند.

پادشاه لولو در زمان سارگن نامش لاسیراب بوده و قبل از لولوها پادشاهی به نام ایماشکوشی داشته‌اند که در سنگ‌نوشته‌های بابلی نامش مذکور است و بنا به کتیبه‌های آشوری پادشاهان آشور مانند تیگلات پیلسر اول (۱۱۱۵-۱۱۰۰ق-م) واداد نیراری

www.tabarestan.info تبرستان

(۹۱۱-۸۹۰ق-م) و توکولتی نینورتا (۱۲۵۵-۱۲۱۸ق-م) و شلمانا‌سرسوم (۸۸۳-۷۷۳ق-م) و سارگون دوم (۷۲۲-۷۰۵ق-م) با لولوئیها نبردهای سخت کرده‌اند چنانکه آشور ناسیرپال دوم (۸۸۴-۸۸۰ق-م) چهار بار به سرزمین لولو لشکر کشیده و اردوی آشوری بار دیگر از دربند بازیان که در آن زمان به نام بابیت خوانده می‌شد به خاک لولو فرود آمدند و بیش از بیست شهر و روستا را گرفتند و هنگامی‌که به شهر زیمری دست یافتند پادشاه لولو آمیخا نام داشت.

نام شهرهای لولوبوم در سنگ‌نوشته‌های آشوری بدینسان ذکر شده است: بابیت، داگارا، بارا، کاکری، زیمری، هودون و دژهای آن عبارتند از: اورزی، کینیا و کوههای آن: نیسیر، یاکینا، زرگاوی، نیکدم، نیکدی، ایراسمالی، آزیرو، آزمر، کولار، لالار، سوانی، نیپشی ذکر شده است و نام فرمانروایان لولو بنا به سنگ‌نوشته‌های آشوری: آنوبانی‌نی تاردونی، آمیخا ذکر شده است و احتمال دارد فرمانروایان دیگری هم داشته باشند امّا ما مدارکی دربارهٔ آنها نداریم و اینک بارهٔ آنان به بحث می‌پردازیم:

* * *

آنوبانی‌نی
(۲۲۳۸-۲۲۰۰ق-م)

بنا به سنگ‌نوشته‌های آشوری آنوبانی‌نی که یکی از فرمانروایان مقتدر لولو بود به سال ۲۲۳۸ق-م در ناحیه پاتیر (زهاب) از سوی سران و بزرگان لولو فرمانروای لولوئیان شد و او توانست بر آشوریان تسلط پیدا کند و آنان را زیر سلطهٔ خود درآورد و به این مناسبت نقش خود و نقش الاههٔ ایشتار که او را بر دشمنانش فیروزی بخشیده در کوه پاتیر رسم کرد و در این نقش آنوبانی‌نی ایستاده و پارا بر تن دشمنی که بر زمین افتاده نهاده است و در این نقش طرز لباس و زینت جامه آنوبانی‌نی و الاهه به‌خوبی آشکار است و ایشتار به دستی نیزه‌ای گرفته و بر آن تکیه کرده است و به دست دیگر طنابی گرفته و می‌خواهد به لب یکی از اسیران ببندد و اسیران همه برهنه‌اند و دستشان را بر پشت بسته‌اند و آنها را به‌وسیلهٔ حلقه‌ای که از لب گذرانیده‌اند مثل حیوان مهار کرده‌اند و

آنوبانی‌نی در این نقش لباس اکدی در بر دارد و اسیران هشت‌نفرشان کلاههای سومری و اکدی و نهمی یعنی نفر اول در صف زیر کلاه مادی بر سر دارد که بعد پارسی‌ها از آنها گرفته‌اند و در پایان این سنگ‌نوشته به زبان اکدی چنین آمده است: هر کس این لوح را محو کند به نفرین آنوو آنوتوم و بل و بلیت و رامان و ایشتاروسین و شمش گرفتار باد و نسل او بر باد رواد و این سنگ‌نوشته درگذشته خطوط بسیاری داشته ولی باران نیم آنرا شسته و از میان برده است و آنوبانی‌نی سرانجام به سال ۲۲۰۰ق-م درگذشت.

تبرستان
www.tabarestan.info

* * *



تاردونی
(۲۲۰۰-۲۱۸۵ق-م)

بنا به سنگ‌نوشته‌های آشوری تاردونی پسرایکی به سال ۲۲۰۰ق-م به حکومت لولو رسید و او در آغاز به تجهیز سپاه پرداخت و سپس به عمران و آبادانی مشغول شد و روستائی به نام خود آباد کرد و آنگاه سنگ‌نوشته‌ای به خط اکدی نوشت و در آن از خدایان بابل شمش واداد یاری طلبید و این سنگ‌نوشته در بیست کیلومتری سرپل زهاب در هورین شیخ خان قرار دارد و در آن نقش تاردونی دیده می‌شود که کمان و زوبینی در دست دارد و لباس نقش کوتاه و بر کمرش خنجری که در غلاف است آویزان می‌باشد و

به طرف او دشمن جلو می‌رود و دشمنان مغلوب شده به زانو درآمده و استدعای ترحم دارند و او سرانجام به سال ۲۱۸۵ق-م فوت کرد.

* * *

آمیخا
(۸۷۸-۸۴۴ق-م)

تبرستان www.tabarestan.info

آمیخا بنا به اسناد و سنگ‌نوشته‌های آشوری که یکی از سران لولو بود تیره‌های لولو را متحد کرد و سپس سپاهی فراهم آورد و به سال ۸۷۸ق-م به حکومت لولو رسید و به آشوری‌ها حمله کرد و آشوری‌ها با سپاهی گران در مقابل آنان برخاستند و آمیخاناچار در قلعهٔ نیسیر متحصن شد امّا لشکر آشور به سرکردگی شلماناصر سوم (۸۸۳-۷۷۳ق-م) در مقابل لولوها ایستاد و شکست سختی خورد و پس از مدتی آشوری‌ها تجدید قوا کردند و آشور ناصرپال (۸۸۵-۸۶۰ق-م) به این پیروزی افتخار می‌کرد و آنرا در لوحهٔ پیروزی خود حک کرد و آمیخا سرانجام بر آشوری‌ها پیروز شد و پایگاه خود را در زاموآ قرار داد و تا سال ۸۴۴ق-م فرمان راند و جهان را وداع گفت.

* * *

فرمانروایان کاسی

کاسی‌ها در مناطق کوهستانی سرچشمه‌های دجله و فرات در مغرب سرزمین آشور می‌زیستند و در همان منطقه حکومت بزرگ و مهمی تشکیل دادند و در هزارهٔ دوم قبل از میلاد دارای تمدنی بسیار درخشان و مهم بوده‌اند که دامنهٔ نفوذ آن از دامنه‌های زاگروس تا حوالی مدیترانه منتشر گردیده بود و کاسیان بیشتر به دامداری در کوهها اشتغال داشتند و به احتمال قوی قبایل کنونی لُر و بختیاری که با دامداری در کوهستان اعاشه می‌کنند از

اخلاف آنها باشند.

کاسی‌ها که به نام کاشو خوانده شده‌اند به بابل هجوم بردند و آنجا را تصرف کردند و در حدود سالهای ۱۷۳۴ تا ۱۵۸۵ق-م سلسله‌ای تأسیس کردند و سپس با هوری‌ها مخلوط گشتند و در کناره‌های شمالی و شرقی بین‌النهرین پراکنده شدند و آنان به ایلام نیز راه یافتند و آن سرزمین را گرفتند.

کاسی‌ها به بابل تاختند و آمی‌زادوگاه (۱۹۷۷-۱۹۵۶ق-م) چهارمین پادشاه بابل برای جلوگیری از گسترش دامنهٔ تاخت و تاز آنها ناگزیر شد که با ایلامی‌ها پیمان دوستی و اتحاد ببندد و آنان را شکست داد امّا دوباره به کمک لولوها و گوتیها به فرماندهی گاندیش (۱۷۳۴-۱۷۱۸ق-م) به سال ۱۷۳۴ق-م به بابل تاختند و آنجا را تصرف کردند و در زمان ای‌گامیل (۱۷۱۸-۱۶۹۳ق-م) به سال ۱۷۱۸ به سومر تاختند و دولت سومر را به تبعیت خود درآوردند و بدینسان دولتی نیرومند و قوی به‌وجود آوردند.

حدود قلمرو کاسی‌ها به درستی معلوم نیست یکی از فرمانروایان کاسی سنگ‌نوشته‌ای دارد که در آن مدعی است که ولایت گوتی و پادان و آلمان (حلوان) جزو قلمرو آنان بوده است.

کاسی‌ها با اقوام هند و اروپائی در ارتباط بوده‌اند منجمله پرستش اسب به‌عنوان مظهریت الهی زیرا این اعتقاد در بابل قدیم نبوده و پس از دخول کاسی‌ها در آنجا متداول شده است در صورتیکه طوایف هند و اروپائی آنرا داشته‌اند و نام خدایان کاسی هم آریایی است برای مثال سوریاش خدای کاسی‌ها بوده که با سوریای هند یکی است و به ماروتاش هم اعتقاد داشته‌اند که همان ماروت هندی است و بوریاش خدای طوفان بوده که همان بوریاس یونانی است و نیز لفظ بوگاش یا بغاش که به معنی خدا در میان آنها متداول بوده در پارسی باستان بغه است.

کاسی‌ها کم‌کم فروشکوه پیشین خود را از دست دادند و به زادگاه نخستین خود یعنی کوهستان زاگروس بازگشتند و در لرستان کنونی جایگزین شدند و تا نزدیکی‌های میلاد مسیح و چندی پس از آن هم در خاک لرستان به نام کاسی می‌زیستند.

آثار مفرغی مانده از هزاره دوم‌ق-م که به نام مفرغهای لرستانی نامیده می‌شوند مربوط به قبایل کوهستانی کاسی است و بیشتر دانشمندان اعتراف کرده‌اند که اکثر آثار

www.lorestan.info لرستان

مفرغی لرستانی که عبارتند از: زین و برگ و یراق و لگام و حلقه و اسلحه و زینت‌آلات همهٔ آنها مربوط به کاسی‌ها است.

بنا به اسناد آشوری کاسی‌ها از کوهستان زاگروس برخاسته‌اند و از رهگذرهای شمال ایلام، بین‌النهرین رفته‌اند و در سدهٔ بیست و چهارم ق-م برای نخستین‌بار در لرستان نام جائی را می‌بینیم که آنرا کاشن می‌خوانده‌اند و چنین پیداست که آنان از سرزمین لرستان برخاسته‌اند و حتی کاسی‌ها در زمان هخامنشیان در برابر آمد و شد کاروانیان از راه بابل به اکباتان هر ساله باج از کشور ایران می‌گرفته‌اند و اسکندر مقدونی (۳۳۶-۳۲۳ق-م) با آنها جنگید و از پادشاه کاسی گاندیش سنگ‌نوشته‌ای به جای مانده که در آن خود را پادشاه چهارگوشهٔ جهان خوانده است.

www.lorestan.info لرستان

کاسی‌ها از ضعف دولت آشور آگاهی داشتند و در سال ۱۸۹۶ق-م سمسوایلونا پادشاه بابلی مهاجمین کاسی را دفع کرد ولی کاسی‌ها دست از نقشه خود برنداشتند و از این تاریخ تا ۱۵۰ سال نام کاسیها را در الواح و اسناد بابلی می‌بینیم که فلاح و دروگرو صاحب مسافرخانه بوده‌اند و در سال ۱۱۷۱ق-م پادشاه معروف ایلام کوتیر ناحونته رو به بابل نهاد و آخرین پادشاه کاسی را مغلوب و دولتشان را منقرض کرد. فرمانروایان کاسی که از سال ۱۷۳۴ تا ۱۵۸۴ق-م فرمانروائی کرده‌اند عبارتند از: گاندیش ۱۷۳۴-۱۷۱۸ق-م، ای‌گامیل ۱۷۱۸-۱۶۹۳ق-م، اولام بوریاس ۱۶۹۳-۱۶۸۰ق-م آگوم سوم (۱۶۸۰-۱۶۳۲ق-م)، اگوم کاک ریم (۱۶۳۲-۱۵۸۴ق-م) که دربارهٔ آنها صحبت می‌کنیم:

گاندیش
(۱۷۳۴-۱۷۱۸ق-م)

بنا به سنگ‌نوشته‌های آشوری گاندیش یکی از سران کاسی است که به سال ۱۷۳۴ق-م سپاهی فراهم آورد و به کمک لولوها و گوتی‌ها به بابل یورش برد و آنجا را تصرف کرد و پس از آن فرمانروای کاسی‌ها شد و به عمران و آبادانی پرداخت و باغها و مزارعی احداث کرد و از این فرمانروا سنگ‌نوشته‌ای به جای مانده که در آن خود را

ش م ۶۴۴۷

فرمانروای چهارگوشهٔ جهان خوانده است و این فرمانروا شانزده سال فرمانروائی کرد و خود را فرمانروای بابل خواند و سرانجام به سال ۱۷۱۸ق-م فوت کرد.

* * *

ای‌گامیل
(۱۷۱۸-۱۶۹۳ق-م)

تبرستان
www.tabarestan.info

بنا به الواح و سنگ‌نوشته‌های آشوری ای‌گامیل که پس از گاندیش به سال ۱۷۱۰ق-م به حکومت کاسی رسید سپاهی فراهم آورد و به سومریان تاخت و دولت سومر را منقرض کرد و پس از مدتی چون نیرو گرفت به ایلام حمله برد ولی شکست خورد و برگشت و در این هنگام یکی از سران کاسی به نام اولام بوریاش با ای‌گامیل جنگید و او را شکست داد و کشورش را به سال ۱۶۹۳ق-م گرفت.

* * *

اولام بوریاش
(۱۶۹۳-۱۶۸۰ق-م)

بنا به سنگ‌نوشته‌های آشوری اولام بوریاش که یکی از سران کاسی بود به سال ۱۶۹۳ق-م عده‌ای را با خود همدست کرد و با ای‌گامیل جنگید و او را شکست داد و کشورش را به تصرف خود درآورد و پس از آن به عمران و آبادانی شهرها و روستاها پرداخت و شهری را به نام خود آباد کرد و سرانجام به سال ۱۶۸۰ق-م درگذشت.

* * *

آگوم سوم
(۱۶۸۰-۱۶۳۲ق-م)

بنا به سنگ‌نوشته‌های آشوری پس از اولام بوریاش برادرزاده‌اش آگوم سوم به سال ۱۶۸۰ق-م به حکومت کاسی رسید و او در آغاز سپاهی منظم فراهم آورد و واپسین دژ سومری ها را که در کنار دریا بود به دست آورد و پس از این پیروزیها نام کاردونیاش را برای دو سرزمین سومر و اکد به کار برد و با این نام تازه نزدیک به شش سده این فرمانروائی باشکوه و نیرومند پابرجا ماند و گسترش این فرمانروائی از گسترش حامورابی بیشتر بود و او که قدرت فراوانی یافته بود به ایلام حمله کرد و آنجا را متصرف شد و عاقبت به سال ۱۶۳۲ق-م بدرود حیات گفت.

www.tabarestan.info تبرستان

* * *

اگوم کاک ریم
(۱۶۳۲-۱۵۸۴ق-م)

بنا به سنگ‌نوشته‌های آشوری اگوم‌کاک‌ریم به سال ۱۶۳۲ق-م فرمانروای کاسی شد و او سرزمینی را که در گذشته هیتی‌ها از کشور بابل جدا کرده بودند پس گرفت و ضمیمه کشور خود کرد و پس از آن سر و صورتی به حکومت خود داد و به عمران و آبادانی پرداخت و پلها و باغها و معابری احداث کرد و سرانجام به سال ۱۵۸۴ق-م جهان را وداع گفت.

* * *

فرمانروایان میتانی

میتانی‌ها که از مردم زاگروس به شمار می‌روند در سدهٔ پانزدهم قبل از میلاد به پایه‌گذاری دولتی مقتدر که از دریای مدیترانه تا کوههای باختری آذربایجان و زاگروس امتداد داشت پیروز شدند و آنان در سال ۱۲۰۰ق-م به شمال بین‌النهرین آمدند و در آنجا

دولتی به نام خود تأسیس کردند و پایتخت آنان نخست در شهر واشوگانی (خابور) بود و سپس آنرا به شهر آراپخا (کرکوک) قرار دادند.

آثاری که از میتانی‌ها در نوز و در محل یلقان‌تپه به شهر آراپخا در پنج میلی مشرق کرکوک پیدا شده که از لحاظ تاریخ قدیم خاور میانه بسیار قابل اهمیت است. هروزنی، میتانی‌ها را جزو قبایل هند و اروپائی به‌شمار آورده که در گذشته میتانو نام داشته‌اند و او بر این عقیده است که نام آنان در سنگ‌نوشته‌ها اوم نان ماندا بوده که به معنی مردم خانه به دوش است و کلمه مدا و مدایا که نام قوم ماد است مشتق از این نام است که به معنی قوم خانه به دوش است و نام میتانی در تورات به زبان عبری میدیان آمده که در قرآن مدین شده است و این نام در سانسکریت به معنی پهلوان است و اعدادی که میتانی‌ها به کار برده‌اند سانسکریت است.

www.tabarestan.info تبرستان

توتمش چهارم فرعون مصر (۱۴۲۵-۱۴۰۵ق-م) هنگامی‌که پی در پی به شمال سوریه در تاخت و تاز و کشت و کشتار بود، تنها دولتی که با آنها مقاومت کرد میتانی بود و دولت میتانی تا قرن چهاردهم قبل از میلاد باقی بود و در آن زمان هم نژادان آنها هجوم آوردند و آنان را مغلوب کردند و دولت آشور هم به کلی دولتشان را منقرض کرد.

اخیراً در کرکوک صدها مدرک دربارهٔ میتانی‌ها پیدا شده و در بغازکوی نیز آثاری به دست آمده و خاورشناس جنسن می‌گوید: میتانی نام خاندانی بوده آریائی و اسم ولایت آنها هانی گالبات است و این تفسیر با الواحی که در کرکوک کشف شده است مطابقت دارد.

میتانی‌ها علاقهٔ زیادی به پرورش اسب داشتند و در کشور میتانی که در اواسط هزارهٔ دوم‌ق-م بخش شمالی بین‌النهرین و قسمت جنوبی فلات ارمنستان و حصه‌ای از سوریه و سرزمینهای واقع در مشرق دجله را شامل می‌شد استفاده از اسب بسیار متداول بود و آنرا به عرابه می‌بستند و محتمل است که دولت میتانی حتی مرکز پرورش اسب بوده باشد زیرا رسالاتی در این فن از سرزمین آنان به دست آمده است.

نام خدایان میتانی طبق الواح آشوری عبارتند از: میتراش شیل، آروتاش شیل، ایندرا، میتر، وارونا، ناسیتا و معروفترین فرمانروایان آنان عبارتند از: آرتاتمه (۱۴۲۰-۱۳۸۸ق-م)، توشراتا (۱۳۸۸-۱۳۷۱ق-م)، توشراتا دوم

(۱۳۷۱-۱۳۰۴ق-م) و سرانجام به سال ۱۳۰۴ق-م دولت میتانی به دست ادادنیراری (۱۳۰۴-۱۳۷۳ق-م) منقرض شد.

آرتاتمه
(۱۴۲۰-۱۳۸۸ق-م)

بنا به سنگ‌نوشته‌های آشوری آرتاتمه به سال ۱۴۲۰ق-م به فرمانروائی میتانی نشست و او در آغاز سپاهی فراهم آورد و به قدرت رسید و در این اثنا فرعون مصر به دولت میتانی حمله کرد اما شکست خورد و سپس با هم آشتی کردند و توتمش چهارم (۱۴۲۵-۱۴۰۵ق-م) فرعون مصر دختر آرتاتمه را به عقد خود درآورد و پس از آن به عمران و آبادانی پرداخت و شهری به نام خود آباد کرد و قنوات وانهاری حفر نمود و سرانجام به سال ۱۳۸۸ق-م فوت کرد.

www.tabarestan.info تبرستان

* * *

توشراتا
(۱۳۸۸-۱۳۷۱ق-م)

بنا به سنگ‌نوشته‌های آشوری توشراتا به سال ۱۳۸۸ق-م به حکومت میتانی رسید و او با فراعنه مصر رابطه داشت و پایتختش شهر واشوغانی بود و او در آغاز به عمران و آبادانی ایالتش پرداخت وانهار و قنواتی حفر کرد و ساختمانهای مجللی در آراپخا احداث نمود و از او سنگ‌نوشته‌ای به‌جای مانده که آنرا به زبان میتانی نوشته است و دارای ششصد سطر است در صورتیکه زبان رسمی آن زمان اکدی بوده و او سرانجام به سال ۱۳۷۱ق-م درگذشت.

* * *

توشراتانام
(۱۳۷۱-۱۳۰۴ق-م)

بنا به سنگ‌نوشته‌های آشوری، توشراتانام به سال ۱۳۷۱ق-م به فرمانروایی میتانی رسید و او در آغاز به تجهیز سپاه پرداخت و سپس به عمران و آبادانی مشغول شد و شهری به نام خود ساخت و وی در تل‌العمارنه سنگ‌نوشته‌ای به خط و زبان اکدی از خود به یادگار گذاشت و آن خطاب به آمن سوتپ سوم (۱۳۷۵-۱۳۵۸ق-م)و آمن هوتپ چهارم (۱۳۵۸-۱۳۵۷ق-م) است که از فراعنه مصر بودند و سرانجام پادشاه آشورا ادادنیراری سوم (۱۳۷۳-۱۳۰۴ق-م) بر علیه او قیام کرد و جنگی سخت درگرفت و در این جنگ توشراتا نام به سال ۱۳۰۴ق-م شکست خورد و امارتش را ضمیمه کشور آشور کرد.

www.Pareman.info پرستان

* * *

فرمانروایان مانائی

مانائی‌ها که از مردم زاگروس می‌باشند در هزارهٔ نخست قبل از میلاد در سرزمین زاموآ و در جنوب دریاچهٔ ارومیه می‌زیستند و آنان دولت بزرگی در مغرب ایران امروز تشکیل دادند. در سدهٔ نهم قبل از میلاد برای نخستین بار از مانائی‌ها در سالنامه‌های آشوری نامبرده شده و پایتخت آنان شهر ایزیرتو در پنجاه کیلومتری سقز کنونی بوده است و در قرن هشتم ق-م دولت مانائی نیرومندترین دولت زاگروس به‌شمار می‌رفت و مانائی‌ها در قرن هفتم ق-م با سکاها همدست شدند و با آشورپانیپال (۶۲۶-۶۶۹ق-م) جنگیدند ولی شکست خوردند و سرزمینشان به کشور آشور پیوست و مانائی‌ها بارها با آشوریان و اورارتوها جنگیده‌اند و از سال ۷۱۹ تا ۷۰۵ق-م دارای دولتی بودند که از آشوریها تبعیت می‌کردند و بنا به الواح آشوری پادشاهان دیگری هم داشته‌اند و چون هنوز نام بیشتر شهرهای مانائی در دل خاک نهفته است از این روکارنامهٔ مانائی‌ها روشن

نیست از جمله در الواح آشوری آمده است که مردم مانائی در سال ۵۶۶ق-م به ریاست اهشری عصیان کرده و موجب دردسر آشورپانیپال شده بودند چنانکه پادشاه آشور مهیای قلع و قمع مانائیها گردید و پیش از آنکه سپاه او به آنجا برسد اهشری ایزرتو پایتخت خود را تخلیه کرده و به شهر اترانه پناه برد و در این دم رعایای بی‌وفای اهشری رئیس خود را از پای درآوردند و پسر او الی به زیر علم آشوری‌ها رفت و مردم مانائی همدست آشور شدند.

بنا به الواح آشوری یکی از سران مانائی پسری داشت به نام دیااکوکه نزد دولت هالدیا گروگان بود و در این اثنا سپاه هالدی وارد خاک مانائی شد و دیااکورا وسیلهٔ پیشرفت خود قرار داد و بیست و دو قلعه را به تصرف درآورد و سارگن (۷۲۲-۷۰۵ق-م) به سرعت پیش آمد و دیااکورا با خانواده‌اش اسیر کرد و او را به حمص شام تبعید نمود و آنگاه در ولایت مانائی آرامش برقرار شد.

www.tabarestan.info تبرستان

فرمانروایان مانا دارای شورای شیوخ بودند و کشور را با نظر ایشان اداره می‌کردند و بزرگانی که در این شورا عضویت داشتند عبارت بودند از پیشوایان و سران محلی و خویشاوندان شاه و فرمانروایان و کشور مانا به چند ناحیه تقسیم می‌شد که به زبان آشوری به آن ناژه می‌گفتند و فرهنگ و تمدن مانا چنانکه از اشیاء گنجینه سقز برمی‌آید در همان سطح تمدن اورارتو قرار داشت و مردم مانائی بیشتر به دامداری و پرورش گوسفند و گاو و اسب و شترهای دوکوهانه و کشاورزی می‌پرداختند.

فرمانروایان مانائی که از سال ۷۱۹ تا ۷۰۵ق-م فرمانروایی کرده‌اند عبارتند از سه نفر به نامهای: ایرانزو (۷۱۹ - ۷۱۶ق-م)، آزا (۷۱۶ - ۷۱۳ق-م)، اولوسونو (۷۱۳ - ۷۰۵ق-م) که اینک دربارهٔ آنها به بحث می‌پردازیم.

ایرانزو
(۷۱۹-۷۱۶ق-م)

بنا به سنگ‌نوشته‌ها و الواح آشوری، ایرانزو به سال ۷۱۹ق-م دولت مانائی را تأسیس کرد و او در آغاز به تجهیز سپاه پرداخت و قصد داشت با آشور پیمان دوستی ببندد امّا

مانائیها با این پیشنهاد روی خوش نشان ندادند و در این اثنا حکام: می‌تاتی وزیکرتو و بگداتی و اوایشدیس سر به شورش برداشتند و او ناچار از سارگون دوم کمک خواست و سارگون با سپاهی به آنان حمله کرد و بیشترشان را به قتل رساند و پایگاههایشان را خراب کرد و به آشور بازگشت. سارگون در یکی از الواح خود نوشته است: من به خود می‌بالم که در سال ششم پادشاهیم ازیرتو پایگاه مانائی‌ها و زیویه و دژهای استوار آنان را ویران کردم، و پس از این واقعه ایرانزو به سال ۷۱۶ق-م درگذشت.

www.tabarestan.info تبرستان

* * *

آزا
(۷۱۶-۷۱۳ق-م)

بنا به سنگ‌نوشته‌ها و الواح آشوری، آزا پسر ایرانزو پس از فوت پدرش به سال ۷۱۶ق-م فرمانروای مانائی‌ها شد و او در آغاز سپاهی فراهم آورد و سپس به عمران و آبادانی پرداخت و شهری به نام خود ساخت و در آن مزارع و باغهائی احداث نمود و پس ازآن با سارگون دوم پیمان نظامی بست و سران مانائی با این پیمان مخالفت کردند و سرانجام دو تن از سران مانائی به نامهای: میتاتی و بغداتی بر او شوریدند و او را به سال ۷۱۳ق-م کشتند و در کوه آثوش افکندند تا عبرتی باشد برای دیگران.

* * *

اولوسونو
(۷۱۳-۷۰۵ق-م)

بنا به اسناد و الواح آشوری پس از کشته شدن آزا سارگون با سپاهی گران به کشور مانائی یورش برد و کشندگان آزا را دستگیر و آنان را به دار آویخت و پسر دیگر ایرانزو را به نام اولوسونو به سال ۷۱۳ق-م به حکومت مانا نشاند ولی اولوسونو برخلاف پدر و

برادرش راه دشمنی با آشور را برگزید و با سران اورارتو همدست شد و سپاهی فراهم آورد و به آشور حمله کرد و در این هنگام سارگون که هنوز به آشور برنگشته بود با سپاهش به ایزیرتو پایتخت مانائی‌ها شبیخون زد و آنجا را تصرف کرد و سپس دژهای زیویه و آرمائیت را گشود و اولوسونو را دستگیر کرد و او از کردار خود پوزش طلبید امّا سارگون او را نبخشید و به سال ۷۰۵ق-م به دار آویخت.

تبرستان www.tabarestan.info

* * *

فرمانروایان اورارتو

اورارتوئی‌ها شاخه‌ای از کردها هستند که در سدهٔ نهم تا هفتم قبل از میلاد در شهرزور و خاور آناطول و آذربایجان و قفقاز فرمانروائی کرده‌اند و نام اورارتو در سنگ‌نوشته‌های آشوری، اورارتو و اوراشطو ذکر شده و در تورات ارارط یا آرارات یاد شده و در اسناد یونانی الارودی و خالدوی و خالدایوی آمده است و در خود سنگ‌نوشته‌های اورارتوئی خالدی نوشته شده است.

قلمرو اورارتوئی‌ها از مشرق به مغرب حوضه رود کوراوارس تا ملتقای دو شعبه از رود فرات و از شمال به جنوب سرزمین‌های بین دریاچهٔ گوگچه و ارومیه بود و دریاچه وان در میان کشور اورارتو قرار داشت و مردم اورارتو برخلاف آشوریان قومی آبادگر و سازنده بودند و در احداث قنوات و حفر نهرها و کشاورزی و تبدیل زمینهای بایر به دایر سخت چیره‌دست بودند و به علاوه آنان از فلزکاران ماهر دنیای قدیم به‌شمار می‌رفتند.

از اورارتوئی‌ها الواح و سنگ‌نوشته‌های زیادی به جای مانده از جمله سنگ‌نوشته‌ای در ناحیه رازلیق از دهستانهای ششگانه بخش سراب پیدا شده که به فرمان آرگیشتی دوم پسر روسا (۷۱۳-۶۸۰ق-م) نوشته شده و دارای شانزده سطر است که در آن چنین گوید: به حول و قوه خالدی آرگیشتی روساهینی می‌گوید: من به سرزمین آرهولشکر کشیدم و سرزمین اوشولو و سرزمین بوقو را تسخیر کردم و من تا کنار رودخانه مونا

رسیدم و از آنجا بازگشتم و سرزمین گیرو گیتوهانی و توایشدو را تسخیر نمودم و شهر روتومنی را گرفتم و سرزمین‌هائی را که من تسخیر کردم تحت باج خود قرار دادم و این قلعه‌ها را که من به زور گرفتم دوباره برقرار ساختم و آنرا رعیت آرگیشتی نامیدم و به خاطر تقویت اورارتو برای مطیع ساختن سرزمینهای دشمن، به حول و عظمت خالدی و آرگیشتی سترگ، شاه شاه جهان، شاه شاهان، خداوندگار شهر توشپا.

در میان اورارتوئی‌ها ده فرمانروا از سال ۸۸۰تا ۵۸۵ق-م فرمانروائی کرده‌اندکه اینک دربارهٔ آنها به بحث و گفتگو می‌پردازیم:

www.tabarestan.info تبرستان

آرمه
(۸۸۰-۸۴۴ق-م)

بنا به سنگ‌نوشته‌های آشوری بنیان‌گذار فرمانروائی اورارتو شخصی بود به نام آرمه که مردم نایری و اورارتو را در تحت یک حکومت و فرمان درآورد و دولت اورارتو را به سال ۸۸۰ق-م تشکیل داد و به این علت لقب اریلاو یعنی شاه شاهان گرفت و پایتخت او شهر آرزاشکو بود که در کنار رود ارس قرار داشت ووی معاصر آشورناصرپال (۸۸۴-۸۵۹ق-م) بود و شاه یاد شده از اتحادنایری و اورارتو به وحشت افتاد و به دولت اورارتو حمله کرد و چند ناحیه مرزی را از جمله رواندز و کاشیاری در حوالی کوههای ماردین به تصرف خود درآورد و در اواخر فرمانروائی آرمه سلمنصر سوم (۸۵۹-۸۲۴ق-م) حملات پدرش را به اورارتو ادامه داد و بسی از شهرها راگرفت و آرمه ناچار گریخت و به‌کوه آددوری یا آلاداغ پناه برد و سرانجام به سال ۸۴۴ق-م درگذشت.

* * *

شردوری اوّل
(۸۴۴-۸۲۸ق-م)

پس از آرمه، شردوری اوّل پسر لوتی‌پری به سال ۸۴۴ق-م فرمانروای اورارتو شد و

در این هنگام سلمنصر سوم لشکری به اورارتو فرستاد و جنگی سخت درگرفت و در این جنگ شکست خورد و چون آرزاشکو در سال ۸۵۷ق-م غارت و ویران شده بود شردوری مصلحت دید که پایتخت خود را به شهر توشپا منتقل کند و پس از آن آشوری‌ها چندین بار به اورارتو حمله کردند و بسی از شهرها و مناطق را ویران کردند امّا نتوانستند کاری پیش ببرند و مردم همه در مقابلشان ایستادند و شردوری عاقبت به سال ۸۲۸ق-م بدرود حیات گفت.

تبرستان
www.tabarestan.info

* * *

ایشپوای‌نی
(۸۲۸-۷۸۵ق-م)

پس از شردوری، ایشپوای‌نی به سال ۸۲۸ق-م به فرمانروائی اورارتو رسید و او منوای پسرش را هم در فرمانروایی شریک خود کرد و با هم به ادارهٔ کشور پرداختند و ایشپوای‌نی در آغاز سپاهی فراهم آورد و طولی نکشید که رواندز و اشنویه و میاندوآب و سقز را به اطاعت خود درآورد و پس از آن قلعه‌هائی ساخت و سپس به آبادکردن بلاد و حفر قنوات سعی بلیغ داشت و نهری نیز حفر کرد که به نهر منوا معروف است که در وان قرار دارد و او معاصر ادادنیراری سوم (۸۱۰-۷۸۲ق-م) پادشاه آشور بود و او عاقبت به سال ۷۸۵ق-م جهان را وداع گفت.

* * *

آرگیشتی اوّل
(۷۸۵-۷۵۳ق-م)

آرگیشتی اوّل پسر منوا به سال ۷۸۵ق-م به حکومت اورارتو رسید. وی گزارش کارهای خود را در چهارده سال از فرمانروائی خویش در سالنامه‌هائی که بر روی دیوارهای سنگی که به فرمان او کنده‌اند به یادگار گذاشته است و او در کتیبه‌ها خود را

مورد حمایت خاص خالد خدای بزرگ اورارتو دانسته در مرز شمالی آرگیشتی منطقه ساری کامیش (ساروقامیش) فعلی را به تصرف خود درآورد و با سپاهی که فراهم آورده بود بسی از نواحی مجاور را گرفت و پس از آن با سلمنصر چهارم (۷۸۲-۷۷۲ق-م) جنگید و او را شکست داد و در جنگی دیگر که با آشوری‌ها کرد بسی از لشکریانش را اسیر کرد و دریاچهٔ ارومیه را هم تصرف نمود و سرانجام به سال ۷۵۳ق-م فوت کرد.

* * *

تبرستان
www.tabarestan.info

شردوری دوم
(۷۵۳-۷۳۵ق-م)

شردوری دوم پس از پدرش آرگیشتی به حکومت اورارتو نشست و پس از آن قلعه شردوری قوردا را ساخت که در جنوب شرقی دریاچه وان است و سپس بسی از شهرها و مناطق مجاور را گرفت و پس از آن به عمران و آبادانی شهرها پرداخت و رزستانها و باغها و نهرهایی احداث کرد و دولت مانا را که بین اشنویه و میاندوآب و سقز و دریاچهٔ ارومیه بود گوشمالی داد و سپس مردم ملاطیه و موش را مطیع خود ساخت ولی جلوس تیگلات پیلسر سوم (۷۴۱-۷۲۴ق-م) اوضاع را عوض کرد و او به اورارتو حمله کرد و شردوری با سپاهی در مقابلش ایستاد ولی مغلوب شد و به سال ۷۳۵ق-م کشته شد.

* * *

روسای اوّل
(۷۳۵-۷۱۳ق-م)

پس از شردوری دوم، روسای اوّل به سال ۷۳۵ق-م به فرمانروائی اورارتو برگزیده شد و او در آغاز شهری در آلاشکرت یا در نزدیکی وان ساخت و دریاچه‌ای در کنارش حفر کرد که مخزنی برای آبیاری دشت‌های اطراف بود و پس از آن سپاهی را فراهم آورد و به شهرهای مجاور حمله کرد و آنها را تصرف نمود و دیری نپائید که سارگون دوم

(۷۲۱-۷۰۵ق-م)شاه آشور تصمیم به جنگ اورارتو گرفت و در این جنگ روسا شکست خورد و گریخت و سارگون بیشتر شهرهای اورارتو را گرفت و مردم را چپاول نمود و روسا از فرط تأثری که از این مغلوبیت بر وی وارد آمده بود به سال ۷۱۳ق-م خود را بکُشت.

* * *

تبرستان www.tabarestan.info

آرگیشتی دوم
(۷۱۳-۶۸۰ق-م)

آرگیشتی دوم پس از پدرش روسای اوّل به سال ۷۱۳ق-م به حکومت اورارتو رسید و وی مانند اسلاف خود از فرمانروایان آبادگر بود و شهر آرگیشتی را بساخت و گرداگرد آن باغها و مزارع احداث نمود و از الواح آشوری چنین استنباط می‌شود که اورارتو نفوذ سابق خود را بر اراضی مرزی مجدداً بسط داد و پس از مرگ سارگون، سناخریب (۷۰۵-۶۸۱ق-م) در آشور به تخت نشست و او جرأت نبرد با اورارتو را نداشت و آرگیشتی سرانجام به سال ۶۸۰ق-م فوت کرد.

* * *

روسای دوم
(۶۸۰-۶۴۶ق-م)

روسای دوم پس از انتحار پدرش آرگیشتی دوم به سال ۶۸۰ق-م فرمانروای اورارتو شده و او نیز مانند اجدادش علاقه به آبادانی و عمران داشت و به احداث باغها و زرستانها و حفر قنوات و انهار مولع شد و نهرهای مختلفی از رودها برآورد و او معاصر اسار حدون (۶۸۱-۶۶۹ق-م) بود و او با روسا از در مسالمت درآمد و در زمان او اتفاقی نیفتاد و عاقبت به سال ۶۴۶ق-م جان به جان آفرین سپرد.

* * *

شردوری سوم
(۶۴۶-۶۱۰ق-م)

پس از روسای دوم، شردوری سوم به سال ۶۴۶ق-م به حکومت اورارتو رسید و او به سال ۶۴۵ق-م فرستادگانی به نینوا پایتخت آشور روانه کرد تا از طرف او به آشور پانیپال پادشاه آشور فیروزی قطعی او را بر ایلام تهنیت گوید و او سرانجام به سال ۶۱۰ق-م درگذشت.

تبرستان
www.tabarestan.info

* * *

روسای سوم
(۶۱۰-۵۸۵ق-م)

روسای سوم پسر اریمنا به سال ۶۱۰ق-م فرمانروای اورارتو شد و او در آغاز به عمران و آبادانی پرداخت و معبدی برای خدای خالدی در طبراق و قلعهٔ وان بنا کرد و در کاوش‌هائی که از این معبد به عمل آمده سپرهای جواهرنشان با اسطوره‌ها و نوشته‌هائی از آن فرمانروا کشف شده که نام وی بر اغلب آنها مسطور است و او سرانجام به سال ۵۸۵ق-م فوت کرد.

* * *

فرمانروایان ماد

مادها که نیاکان کردها محسوب می‌شوند در آغاز قرن هفتم قبل از میلاد دولت ماد را تشکیل داده‌اند و بیشتر مورخین و خاورشناسان بر این عقیده‌اند که مادها کُردند چنانکه سیرولسن مادها را کُرد و آری می‌داند و بازیل نیکیتین می‌گوید: مادها از نژاد کردند و پروفسور سایس هم می‌گوید: قوم ماد عشایر کرد بوده‌اند و حسن پیرنیامشیرالدوله هم می‌نویسد: ریشهٔ قوم کرد امروزی مادها است و اکنون کسی در کرد بودن مادها تردیدی ندارد و محقق است مادها کرد و ایرانی بوده‌اند و مادها در زاگروس یا کردستان حکومت

کرده‌اند و پایتخت آنان شهر همدان یا اکباتان بوده و در باب فرمانروایان ماد و سنین فرمانروائی آنان بین مورخین اختلافات مهمی دیده می‌شود و چون نوشته‌های هرودوت بیشتر مورد اعتماد محققین است از این رو تاریخ ماد را موافق نوشته‌های او و الواح آشوری و بابلی می‌نگاریم و فرمانروایان ماد که چهار تن بوده‌اند از سال ۷۰۸ تا ۵۵۰ق-م فرمانروایی کرده‌اند که اینک دربارهٔ آنها به بحث می‌پردازیم:

تبرستان www.tabarestan.info

دیااکو
(۷۰۸-۶۵۵ق-م)

دیااکو پسر فرورتیش که از مردم ماد بود به کار کشاورزی و دامداری مشغول بود و در ده می‌زیست و او به سبب کفایت و عدالت‌خواهی طرف رجوع عامه مردم شد و مردم محاکمات خود را نزد او می‌بردند و پس از چندی از کارش کناره‌گیری کرد و این باعث شد که دزدی و راهزنی در میان مردم گسترش یابد و پس از آن مردم به فکر انتخاب کدخدائی افتادند که چون دیااکورا مردی عاقل و باکفایت دیدند او را به عنوان کدخدای خود برگزیدند و او پس از آن شهر همدان را که در آندم اکباتان خوانده می‌شد و پارس‌ها به آن هگمتانه یعنی محل اجتماع می‌گفتند به پایتخت خود برگزید و هفت دیوار دور آن کشید که هر یک از این دیوارها بر آن مشرف بود و نام همدان در سنگ‌نوشته تیگلات پیلسر اول (۱۱۱۵-۱۱۰۰ق-م) آمدانه amadâna ذکر شده و هرودوت آنرا اکباتان akbâtân نوشته و دیااکو پس از آن با داد و عدل با مردم رفتار کرد و مردم در زمان او در رفاه و آسایش بودند و او سرانجام به سال ۶۵۵ق-م درگذشت.

* * *

فرورتیش
(۶۵۵-۶۳۳ق-م)

فرورتیش پسر دیااکو پس از فوت پدرش به سال ۶۵۵ق-م بر تخت نشست و او ابتدا سیاست پدرش را تعقیب کرد و هر سال به آشورباج پرداخت می‌کرد و از آنان اطاعت می‌نمود و پس از مدتی سپاهی فراهم آورد و سرزمین پارس را گرفت و سپس ناحیه‌هائی

را تصرف کرد و ضمیمه قلمرو خود نمود و در سال ۶۴۵ق-م آشوربانیپال (۶۶۹-۶۲۶ق-م) که از جنگ با ایلام فراغت یافته بود و به تعمیر معبد اشتغال ورزید و پس از آن به عیش و نوش پرداخت و فرورتیش فرصت را غنیمت شمرد و با لشکری به آشور حمله کرد امّا غافل از اینکه قوای ماد هنوز آن‌قدر ورزیده نبود تا بتواند با آشوری‌ها بجنگد و این بود در این حمله شکست خورد و خود نیز به سال ۶۳۳ق-م در این جنگ به قتل رسید.

تبرستان www.tabarestan.info

* * *

هووخ شتر
(۶۳۳-۵۸۴ق-م)

هووخ شتر پسر فرورتیش پس از کشته‌شدن پدرش به سال ۶۳۳ق-م به حکومت ماد رسید و او در آغاز توجه خود را قبل از هر چیز به سپاه ماد معطوف داشت زیرا تجربهٔ تلخ پدرش برایش درسی شده بود و این بود که لشکری به اسلوب آشوری‌ها آراست و پیاده نظام مسلح به تیر و کمان و شمشیر شد و سواره‌نظام تیراندازان ماهری بودند که به اسب‌سواری و تیراندازی و قیقاج زدن عادت کرده بودند و پس از مدتی به سرزمین آشور حمله کرد و نینوا پایتخت آشوری‌ها را محاصره کرد و در همان موقع سکاها به سرزمین ماد یورش برده بودند و شهرها را به باد قتل و غارت گرفته بودند و هووخ شتر ناچار دست از محاصره نینوا برداشت و به جنگ سکاها پرداخت و چون از جنگ با آنها نتیجه‌ای نگرفت به حیله‌ای متوسل شد و آنان را به مهمانی دعوت کرد و مستشان نمود و سپس همه را از دم تیغ گذرانید و مجدداً با سپاهش به‌طرف آشور حرکت کرد و نینوا را برای بار دوم محاصره نمود و به کمک پادشاه بابل، نینوا را به سال ۶۱۲ق-م گرفت و سرانجام کشور آشور را میان دو دولت ماد و بابل قسمت کرد و هووخ شتر پس از انقراض دولت آشور به کشور لیدی حمله برد و در نتیجه میانجی‌گری بخت‌النصر پادشاه بابل از تصرف کشور لیدی صرف نظر کرد و فقط بخشی از نواحی مشرق این کشور را تا سواحل رود هالیس متصرف شد و حدود دولت ماد در زمان هووخ‌شتر از مشرق و شمال شرقی به شهرهای مرکزی ایران و سواحل دریای مازندران و رود جیحون و از جنوب تا پارس و خوزستان و کشور بابل و از شمال به ارمنستان رسید و او سرانجام به سال ۵۸۴ق-م بدرود حیات گفت.

اژدیهاک
(۵۸۴-۵۵۰ق-م)

اژدیهاک پسر هووخ شتر پس از فوت پدرش به سال ۵۸۴ق-م فرمانروای ماد شد و او خواست به جهانگیری‌های پدرش ادامه دهد امّا دریافت دولت بابل ولیدی که با آنها دوست بود مانع این کارند و این بود که بیشتر اوقات را به عیش و نوش گذراند و در این ایام کوروش هخامنشی با سپاهی گران از پارس برخاست و به جنگ اژی‌دهاک روآورد و سرانجام بر وی غلبه یافت و بساط دولت ماد را به سال ۵۵۰ق-م برچید.

www.tabarestan.info تبرستان

* * *

زردشت مادی
(۶۶۰-۵۸۳ق-م)

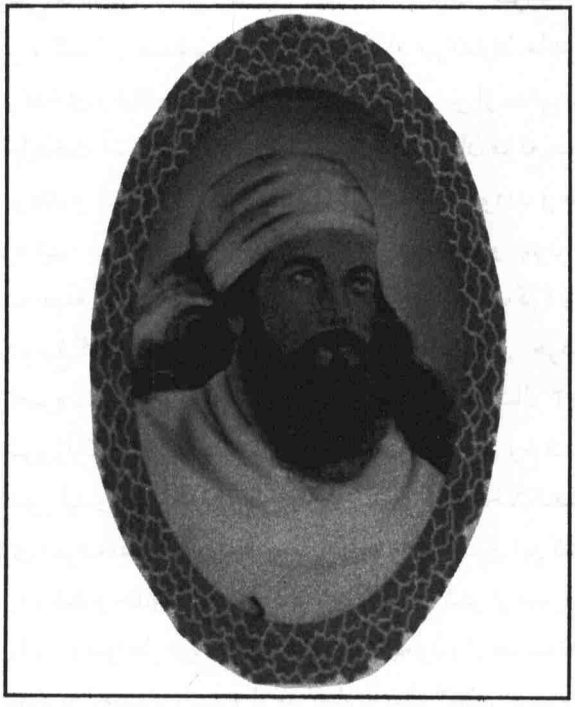

زردشت فرزند پوروشسب از خانوادهٔ سپیتمان مادی است که بنا به مدارک موجود وی به سال ۶۶۰ق-م در چیچست یا شیز آذربایجان متولد شد و در چهل سالگی از سوی اهورامزدا به پیغمبری برگزیده شد و گشتاسب آئینش را پذیرفت و به آن گسترش داد و در سال ۵۸۳ق-م در هفتاد و دو سالگی در بلخ کشته شد. کتاب او آوستا نام دارد و دارای پنج جزء است به نامهای: یسنا، یشتها، ویسپرد، وندیداد، خرده آوستا و مندرجات آن عبارت است از نیایش اهورامزدا و امشاسپندان و ایزدان و تکالیف آدمیزاد در جهان و آوستا به زبان مادی یا کردی نوشته شده است و سه رکن مهم دین زردشت عبارتند از: کردار نیک و گفتار نیک و پندار نیک و اعتقاد به جهان دیگر و صراط و میزان و داوری بهشت و دوزخ در این دین آشکار است و زردشت در زمان مادها ظهور کرده و او باید معاصر هووخ شتر (۶۳۳-۵۸۴ق-م) باشد در صورتیکه مورخین از او یاد نکرده‌اند و در آوستای موجود نیز که نسکهائی از آن مفقود شده اشاره‌ای به این موضوع نشده و مبهم مانده است.

راجع به مادی بودن زردشت هرتسفلد می‌گوید: زرتشت از خانوادهٔ اسپیتمان ماد است و پلینوس رومی (۲۳-۷۹ق-م) نیز در تاریخ طبیعی خود جزو سی‌ام بند ۲ او را به عنوان زردشت مادی یاد کرده است و جای هیچ تردیدی نیست که زردشت از سرزمین آذربایجان برخاسته و بیشتر مورخین بر این باورند که مولد وی از همین سرزمین بوده است.

* * *

گئوماتای مادی
(۵۲۳-۵۲۲ق-م)

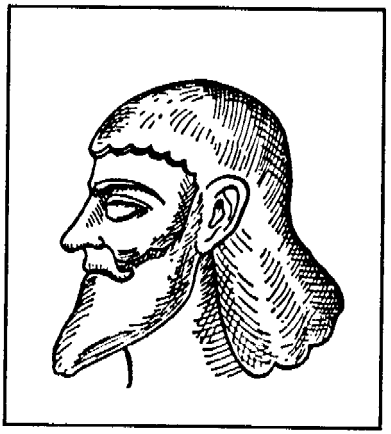

www.tabarestan.info تبرستان

هخامنیشان که دولت ماد را منقرض کردند مادها را از کارهای دولتی کنار گذاشتند و برای همین بود که مادها و پارس‌ها همدیگر را دوست نداشتند و به چشم رقیب به هم می‌نگریستند و هخامنشی‌ها حتی تمام آثار مادها را از بین بردند و مادها هم در برابر آنان قیام کردند و سر به شورش برداشتند و در کتیبهٔ بیستون به قیامهای مادی مکرر اشاره شده است و همانطور که از آن کتیبه و روایت هرودوت برمی‌آید مادها از عدم محبوبیت کمبوجیه (۵۳۰-۵۲۲ق-م) در میان مردم استفاده کردند و به دست یکی از بزرگان خود به نام گئوماتا قیام کردند و در کتیبهٔ بیستون از یک انقلاب دیگر به رهبری مردی مادی به نام وهیزداته اشاره شده و پس از آن فرورتیش نامی از ماد برخاسته و داریوش (۵۲۲-۴۸۶ق-م) ناچار شده با او وارد نبرد شود و او را شکست دهد و به قتل برساند و پس از داریوش نیز سران ماد بارها قیام کردند و نهضت عظیمی علیه حکومت هخامنشیان آغاز کردند.

هرودوت (۴۸۴-۴۲۵ق-م) مورخ معروف یونانی در تاریخ خود نام گئوماتا را برزیا یا بردیا خوانده و داستان او را در ضمن زندگی‌نامه کمبوجیه و داریوش آورده است که گوید: کمبوجیه پسر کورش چون برادرش را دوست نداشت به یکی از سردارانش پرگزاسپ دستور داد برزیا را بکشد و او نیز این کار را کرد و سپس عازم مصر شد و در این موقع دو مغ که با هم برادر بودند بر ضد او قیام کردند و کمبوجیه یکی از این دو تن را به سمت ناظر مأمور اداره اموال خود کرده بود و همین شخص بود که توطئه را طرح کرد و او متوجه شده بود که مرگ بردیا را از مردم پنهان کرده بودند و تنها تعدادی از پارسیان از آن پس آگاه بودند و دیگران او را زنده می‌پنداشتند و برادر این مغ هم که برزیا نام داشت به اندازه‌ای شباهت به برزیای پسر کورش داشت که می‌توانست ایجاد شبهه کند و این بود او را بر تخت شاهی نشانید و پس از آن فرستادگانی به سراسر کشور فرستاد تا سپاه را آگاه کنند که از آن پس باید از برزیای پسر کورش فرمانبرداری کنند و فرستاده‌ای که به مصر رفته بود با کمبوجیه و سپاه او در اکباتان روبرو شد و پیام برزیا را به سپاهیان اعلام کرد و کمبوجیه گمان کرد که گفتهٔ او درست است و پرگزاسپ که از سوی او مأمور کشتن برزیا بوده به او خیانت کرده و برادرش را نکشته است و حقیقت را از وی جویا شد و پرگزاسپ، کمبوجیه را مطمئن ساخت که برادرش را به فرمان وی کشته و به دست خود

www.tabarestan.info تبرستان

دفن کرده است و کمبوجیه از سخنان پرگزاسپ قانع شد و فرستادهٔ برزیای مادی را دستگیر کرد و کمبوجیه به شنیدن نام بردیا از تعبیر خواب خود در شگفت ماند و به یاد آورد که شبی در خواب شبحی به او گفته بود که کسی به نام برزیا بر تخت او خواهد نشست و او چون می‌اندیشید که آن شخص برزیای برادرش است فرمان داد در نهان او را بکشند و کمبوجیه دریافت که برادرش را بی‌گناه کشته است و بر مرگ او بگریست. سپس تصمیم گرفت که به ایران بازگردد و برزیای مادی را دستگیر و بکشد و در همان هنگام حلقه غلاف خنجرش بگسیخت و خنجر عریان ران او را مجروح کرد و از همان زخم درگذشت.

www.tabarestan.info تبرستان

کمبوجیه قبل از مرگ خود شماری از بزرگان پارس را که با او همسفر بودند بخواند و در نزد آنان اقرار کرد که برادر خود برزیا را به دست پرگزاسپ در شهر شوش کشته است و به ایشان اطمینان داد که برزیا فرزند کورش زنده نیست و اکنون در کاخ شاهان پارس مادها فرمانروائی می‌کنند و سپس گفت: آخرین وصیت من این است که نگذارید مادها مجدداً به سلطنت برسند و اگر آنرا با زور به دست آوردند شما نیز آنرا به زور اسلحه بازستانید و سپس کمبوجیه درگذشت و پارسی‌هائی که در آنجا حاضر بودند نمی‌توانستند باور کنند که مادها سلطنت را به دست گرفته‌اند و اطمینان داشتند کمبوجیه آنچه دربارهٔ مرگ برادرش گفته به قصد آن بوده که به او لطمه زند و پارسی‌ها را بر ضد او بشوراند و مطمئن بودند کسی که بر تخت نشسته همان برزیای پسر کورش است و از طرفی پرگزاسپ هم قتل برزیا را انکار می‌کرد زیرا پس از مرگ کمبوجیه اقرار به قتل برزیا برای او خطر داشت.

برزیای مادی به سال ۵۲۳ق-م در کاخی به نام پیشیا اوادا بر کوه ارکدرش که ظاهراً جائی در سرزمین ماد بود خود را شاه خواند و به فرمانروائی پرداخت و در این مدت به همهٔ اتباع خود نیکی‌های فراوان کرد و اعلام نمود برای سه سال سراسر مردم از انجام خدمت نظام و پرداخت مالیات معافند و او در پی بهبود وضع عامه مردم بود و مستمندان و فقرا را می‌نواخت و وی با سیاست ملایم خود توانسته بود در دورهٔ کوتاه حکومتش اکثر مردم را طرفدار خود کند و او چراگاهها و گله‌ها و برده‌های اغنیا را به نفع فقرا ضبط و آنها را بین مردم تقسیم نمود و برده‌ها را آزاد کرد و هدف گئوماتا این بود که طبقه اغنیا و

مالکین را ضعیف کند و با ضعیف کردن این دسته طبقهٔ کشاورزان را تقویت نماید. پس از مدتی پارسی‌ها پی بردند که او برزیای پسر کورش نیست زیرا او از ارک خارج نمی‌شد و هیچ‌یک از پارسیان را هم نمی‌پذیرفت و پس از مدتی هفت تن از بزرگان پارسی به نامهای: فارناسپ، آسپاتین، گوبریاس، اینتافرنس، مگابیز، هیدرانس، داریوش انجمن کردند و بر آن شدند آن مغ مادی را از میان بردارند و با هم پیمان بستند و اینان بگپاتس و آرتاسیراس راکه برزیای مادی را به تخت نشانده بودند با خود همدست کردند و بگپاتس که کلید دارکاخ برزیای مادی بود در را بر روی هفت تن از بزرگان پارسی باز کرد و هنگامی‌که وارد اطاق او شدند برزیای مادی را با فاحشه‌ای بابلی یافتند و از هر سوی او را در میان گرفته و پس از زدن چند زخم بر وی او را به سال ۵۲۲ق‌م کشتند و مدت پادشاهی او به قول هرودوت هفت ماه بود و به قول کتزیاس یکسال بود و داریوش در کتیبهٔ بیستون بر خود می‌بالد که گئوماتا راکشته است و او در سنگ‌نوشتهٔ بیستون صورت گئوماتا را زیر پای خود مجسم ساخته درحالیکه وی دستهای خود را بیهوده به التماس و زاری به سوی قاتل خود دراز کرده است و هردوت می‌گوید: همهٔ آسیا از مرگ گئوماتا متأثر شدند و همه برای مرگ او به گریه افتادند.

مادها می‌خواستند که حکومت از دست رفتهٔ خود را دیگرباره به دست آورند و در کتیبهٔ بیستون هم به قیامهای مادی اشاره شده است و گئوماتای مادی سعی داشت که دولت هخامنشی را منقرض کند و مردم ماد را به آداب و رسوم قدیمی خود بازگرداند زیرا در سرزمین ماد نهضت عظیمی علیه حکومت هخامنشیان آغاز شده بود و این نهضت ظاهراً بیشتر جنبهٔ دمکراسی داشت و این امر نتیجهٔ پائین بودن سطح پیشرفت‌های ایالات شرقی بوده است و در سنگ‌نوشتهٔ بیستون قسمتی وجود دارد که امکان داشت تا اندکی علت شورش مادها را روشن کند ولی متن پارسی باستان آن معلوم نیست و داریوش در بند چهارم ستون نخستین سنگ‌نوشته‌اش می‌گوید: یادگاههائی (ایادن) را که گئوماتا ویران کرد ساختم و چراگاهها (ابی چاریش) و نشیمنگاهها (گئی ثامجا) و خانه‌ها (مانیامچا) و سهم زمین‌ها (ویت بیشچا) را که گئوماتای مغ بستاند بازدادم و بطوریکه در این بند دیدیم که گئوماتای مادی از دشمنان خود اموال و برده‌های آنان را به زور می‌گرفت بدیهی است مردم آزاد ثروتمند و صاحب برده و نجبا بیش از

www.tabarestan.info تبرستان

دیگر مردم دچار زحمت می‌شدند و در میان نجبا و آزادان عده‌ای بودند از مغان مادی حمایت می‌کردند و عده‌ای نیز بودند که مغان می‌توانستند آنان را به سوی خود جلب کنند و از گفته‌های هرودوت چنین برمی‌آید که گئوماتا در پی بهبود وضع عامهٔ مردم بوده است و اموال را از اغنیا می‌گرفته و به فقرا می‌داده و در سنگ‌نوشتهٔ بیستون آمده است که او مردم را از برخی حقوق مالی و غیره محروم می‌نمود و خلق از وی بیمناک بودند و این گفته‌ها با آنکه متناقض نوشتهٔ هرودوت است نمی‌توان آنرا پذیرفت زیرا کتیبهٔ بیستون به امر داریوش که دشمن گئوماتا بوده نوشته شده و بالطبع دربارهٔ دشمنی میان وی و مردم غلو کرده است.

www.tabarestan.info

ذکر آزاد کردن برده‌ها در سنگ‌نوشتهٔ بیستون نشان می‌دهد که اصلاحات گئوماتا جنبه‌های اجتماعی نیز داشته است و به نظر می‌رسد که گئوماتا برای توسعه و اصلاح کشاورزی و ایجاد اساس استوار برای آن اراضی و گله‌ها و برده‌ها و خانه‌های زاید را از اشراف و مالکین بزرگ گرفته باشد و گئوماتا می‌خواست با ضعیف کردن این دسته، طبقهٔ کشاورزان واقعی را زنده کند زیرا بیشتر مادها کشاورز و دامدار بودند و اصطلاحات اجتماعی گئوماتا بی‌گمان به عقاید مذهبی او بستگی دارد زیرا او پیروآئین زردشت بود و هرودوت از کشتار هولناک مادها پس از مغلوب شدن گئوماتا سخن به‌میان می‌آورد و آن عمل را مگوفونی خوانده یعنی مُغ‌کشی و دشمنی با مادها در تمام دورهٔ هخامنشی از زمان داریوش تا انقراض سلسلهٔ هخامنشی ادامه داشت و با آنچه گفته شد می‌توانیم این نتیجه را بگیریم که قیام گئوماتای مادی یک قیام دینی و سیاسی بود و وی در حالی که می‌خواست سلطنت را به قوم ماد انتقال دهد، بر آن شد که کیش زرتشتی را نیز مذهب رسمی ایران سازد همان کار که اردشیر بابکان در نه قرن پس از وی کرد و اصلاحات او از هر حیث به سود طبقهٔ محروم بود و از این جهت همهٔ مردم ایران از کشته شدن او اندوهگین شدند و بر مرگ او گریه کردند و گئوماتا از دو تیکهٔ گئو gao به معنی بزرگ و ماتا mâtâ به معنی ماد پیوند یافته که رویهمرفته به معنی سرور و بزرگ ماد است.

* * *

فرورتیش مادی
(۵۲۱-۵۲۲ق-م)

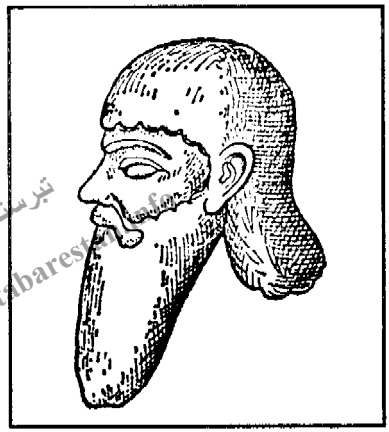

فرورتیش مادی از روی نقش بیستون

داریوش پس از آنکه گئوماتا را به قتل رساند، حکومت را در پارس و ماد به دست گرفت و پس از مدتی خبر یافت که شخصی به نام فرورتیش (فرائورت) که خود را خشثرتیهٔ دوم از خاندان هوخشتره مادی می‌خواند در سرزمین ماد قیام کرد و ساکنان ماد و پارس چون از حکومت داریوش ناراضی بودند به او پیوستند و قبل از این قیام مردم ارمنستان نیز شوریده بودند و فرورتیش می‌خواست نظامات گئوماتا را زنده کند و شورش او به صورت نهضت خلق درآمده بود و در سنگ نوشتهٔ بیستون داریوش اوّل گفته شده است که مردم سلحشور ماد پیرو فرورتیش شدند.

شکی نیست که مادها از حکومت هخامنشیان ناراضی بودند زیرا کلیهٔ امور را به دست گرفته بودند و مادها را به حساب نمی‌آوردند و به آنان ستم می‌کردند و این بود که مردم عادی ماد نیز در این شورش طرفدار فرورتیش بودند و به‌طور کلی این قیام جنبهٔ عمومی و ملّی پیدا کرده بود.

در این ایّام قیامهائی هم در سوریه و مصر و ارمنستان و سکایان به‌وقوع پیوست و قیام فرورتیش مادی به سال ۵۲۱ق-م روی داد و داریوش برای سرکوبی این قیام سپاهی به فرماندهی نزدیکترین دوست خود و یدارنه به جنگ فرورتیش فرستاد ولی مردم طرفدار

فرورتیش شدند و این شورش از سوی مردم تقویت می‌شد.

فرورتیش در دو جبهه می‌جنگید یکی در مقابل ویدارنه و دیگری در مقابل نیروهای داریوش و ویشتاسب پدر داریوش هم که ساتراپ پارت بود از سوی مشرق علیه فرورتیش دست به اقدام زد در صورتیکه بخش اعظم مردم پارت و هرکانه از فرورتیش پشتیبانی می‌کردند و با این‌حال ویشتاسب به‌کمک سپاهیانش مدتی با قسمتی از سپاهیان فرورتیش جنگید امّا کاری از پیش نبرد.

تبرستان www.tabarestan.info

در همین اوان داریوش که از کار اطفای شورش بابل خاموش شده بود رو به سوی ماد آورد و بخشی از سپاهیان خود را که مرکب از پارس‌ها و مادها بودند به فرماندهی آرتاوردیه علیه فرورتیش گسیل داشت و قوای او با نیروهای فرورتیش در کوندورو در خاک ماد به هم رسیدند ولی چون سپاهیان آرتاوردیه بی‌شمار بود فرورتیش با عده‌ای سوار به ناحیهٔ رَغه (ری) گریخت و او ظاهراً به کمک پارتها و هیرکانیان امیدوار بود و سپس داریوش دسته‌ای از جنگاوران خود را به رغه فرستاد و آنان از هر سو فرورتیش را محاصره کردند و به سال ۵۲۲ق-م موفق به دستگیریش شدند و ویشتاسب هم در پاتیگریان در خاک پارت واپسین هواداران فرورتیش را شکست داد و نهضت فرورتیش بیش از هفت ماه و اندی ادامه داشت.

داریوش در سنگ‌نوشتهٔ بیستون دربارهٔ سرنوشت فرورتیش می‌گوید: فرورتیش را دستگیر کردند و نزد من آوردند و من بینی و گوشها وزبان او را بریدم و چشمانش را درآوردم و او را به زنجیر در دربار من نگاه داشتند و همهٔ مردم سلحشور او را دیدند و آنگاه فرمان دادم او را در اکباتانه بر نیزه نشانند و مردانی را که نخستین هواخواهان او بودند در اکباتانه درون دژ به دار آویختم.

* * *

چیتران تخمه مادی
(۵۲۲-۵۲۲ق-م)

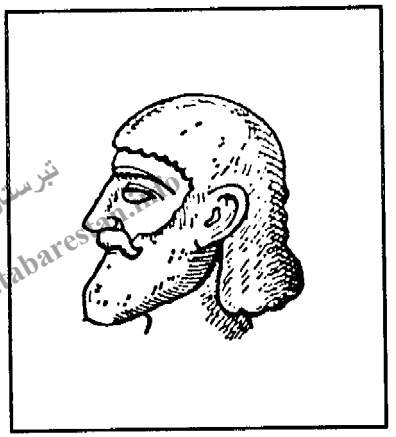

چیتران تخمه مادی از روی نقش بیستون

شورش مردم ماد کماکان ادامه داشت و طایفهٔ ساگارتیان که یکی از طوایف ماد بود مطیع شاه نشدند و شخصی از آنان به نام چیترات تخمه به سال ۵۲۲ق-م در برابر داریوش شاه قیام کرد و خود را پادشاه ماد خواند و گفت: من از خاندان هوخشتره هستم و داریوش برای اطفای آتش این شورش در سرزمین ماد عناصر وفاداری به خود را انتخاب کرد و آنان را به جنگ چیتران تخمه فرستاد و در این نبرد لشکریان پارس و مادی به فرماندهی تهماسپادای ماد در برابرش ایستادند و او را در سرزمین اربل گرفتند و بر نیزه نشاندند.

پس از اطفای شورش چیتران تخمه شورشهای دیگری هم در سرزمین ماد به وقوع پیوست و مردم از هر طرف بر علیه حکومت هخامنشیان قیام کردند و این قیامها و نارضایتیها باعث شد که داریوش سپاهیان وفادار خود را دوچندان بکند و به سرزمین ماد گسیل بدارد و علت شکست این شورشها هم فقدان وحدت مردم بود و اگر چنانچه همهٔ مردم متحد می‌شدند و در برابر شاه می‌ایستادند بی‌گمان موفق می‌شدند که به حق و حقوق خود برسند و داریوش پس از اطفای شورش گئوماتا و فرورتیش و چیتران تخمه

می‌توانست شهریاری هخامنشی را نجات یافته به‌شمار آورد.

این شورشها به این علت از بین رفتند زیرا داریوش در پارس و ماد عده‌ای کافی هواخواه پیدا کرده بود و او آنان را بیشتر به مقامهائی که خود می‌خواستند می‌رساند زیرا اینان بیشترشان از سران عشایر بودند و نیز به آنان از درآمدهائی که در کشور به دست می‌آمد سهمی می‌داد و سرزمین ماد به علت قیام آن سه تن مقام رسمی خود را از دست داد زیرا سرزمین ماد چنانکه در سنگ‌نوشتهٔ بیستون آمده است جزو آخرین ساتراپ‌نشینهای غربی یاد شده است و با این وصف لشکریان ماد در تمام لشکرکشیهای هخامنشیان شرکت می‌جستند برای نمونه در جنگ ایرانیان با آتنیان که به سال ۴۰۹ق-م در ماراتون به وقوع پیوست فرمانده آن شخصی بود به نام ایران داتیس مادی و مادی‌ها به اتفاق پارسیان و سکائیان معتمدترین جنگاوران شمرده می‌شدند.

www.tabarestan.info تبرستان

* * *

کرد بعد از اسلام:

تاریخ کرد از آغاز حملهٔ مسلمین به ایران روشن‌تر است و کردان در آغاز در مقابل اعراب دلیرانه مقاومت می‌کردند زیرا آنان پیرو آئین زردشت بودند و در کیش خود بسیار متعصب بودند و حتی یزدگرد ساسانی (۶۳۲-۶۵۲میلادی) هنگامیکه به شهر حلوان فرار کرد، کردان او را یاری کردند و پس از سقوط مداین به سال شانزدهم هجرت، کردان یزدگرد را پناه دادند.

پس از فتح تیسفون کردان در زمان خلافت عمرابن الخطاب (۱۳-۲۳هجری) رضی‌الله عنه به دین اسلام مشرف شدند امّا در حلوان و جلولا مسلمین با مقاومت شدید کردان روبرو گشتند و جنگی خونین روی داد و قعقاع‌ابن عمر حلوان را تصرف کرد و سقوط حلوان باعث سقوط ساسانیان گردید.

خلیفه دوم چون مقاومت سرسخت کردان را دید ادامهٔ پیشروی مسلمین را صلاح ندید و فرمان داد که سپاهیان به‌طرف شمال روند و پس از فتح تکریت در سال هجدهم

هجری سعدابن ابی‌وقاص، عیاض‌ابن غانم را به فرماندهی سه لشکر برای فتح جزیره اعزام کرد و عیاض در مدت هجده ماه شهر جزیره را فتح کرد و سپس شهرهای سنجارو اورفه و حران و رها و نصیبین ورقه و ماردین و دیار بکر را هم تصرف کرد و گروهی را هم به ملاطیه فرستاد و ساکنان شهرهای مزبور همگی اسلام آوردند.

در سالهای هجدهم و نوزدهم هجری لشکریان اسلام به فرماندهی عزرة ابن قیس راهی شهر زور شدند ولی پایداری و مقاومت کردان مسلمین را به عقب‌نشینی مجبور کرد و در اهواز هم کردان دلیرانه در برابر مسلمانان ایستادگی کردند و خلیفه ناچار شد سپاهی بیشتر به فرماندهی عتبة ابن فرقدالسلمی روانه شهر زور و صامغان کند و جنگی خونین درگرفت و طرفین تلفات سنگینی دادند و سرانجام شهر زور به تصرف مسلمین درآمد و امّا عتبه دستور داد عده‌ای از سران کرد را گردن زدند.

www.tabarestan.info تبرستان

بنا به گفتهٔ بلاذری، عتبه بنا به دستور خلیفه تمام سرزمین‌های کردنشین را تصرف کرد و دژهای آنان را فرو ریخت و آنان برای حفظ سرزمین آبا و اجدادیشان مردانه می‌جنگیدند و در برابر مسلمین مقاومت می‌کردند و یکی دیگر از سرداران مسلمین که با کردان جنگید، سلمه‌ابن قیس‌الاشجعی است که با کردان ماسبذان و سیمره جنگید و تلفات سنگینی داد ولی به علت فزونی سپاهش بر آنان پیروز شد.

در سال هجدهم هجری جارود عبدی از سوی خلیفه مأمور فتح دارابگرد و فسا و اهواز شد و کردان این مناطق با چنان رشادتی در مقابل مسلمین ایستادند که خود اعراب در شگفت ماندند و پس از سقوط فسا و دارابگرد اعراب بر جان و مال کردان رحم نکردند و هر کسی را می‌گرفتند و می‌کشتند و سرانجام کردان مسلمان شدند و امّا در سال بیست و پنجم هجری در خوزستان و فارس شوریدند.

در میان سالهای بیستم و بیست و دوم هجری مرزبان آذربایجان مورد حملهٔ حذیفةابن‌الیمان و مغیرةابن شعبه قرار گرفت و جنگی خونین میان سپاهیان مرزبان و مسلمانان در حوالی اردبیل درگرفت و مرزبان عاقبت مجبور شد سالیانه هشتصد هزار درهم به مسلمین بپردازد تا از قتل طوایف کرد: ساتروان و بلاسجان و سبلان و ویرانی آتشکده‌های شهرهای کردنشین جلوگیری کند اما در هنگام خلافت عثمان بن عفان (۳۳-۳۵هجری) رضی‌الله عنه مردم آذربایجان بر علیه مسلمین شوریدند و ولیدبن عقبه

به دستور خلیفه عازم آن دیار شد و بر شورشیان غالب آمد و سرانجام با آنان آشتی کرد.

در زمان خلافت حضرت علی (۳۵-۴۰هجری) علیه‌السلام الخریط در اهواز و فارس برخاست و دادن خراج را به مسلمین حرام کرد و بیشتر سپاهیان الخریط در این نهضت کردان و عیسویان بودند که در فارمن و خوزستان می‌زیستند و حضرت علی سپاهی برای سرکوبی آنان فرستاد و سرانجام الخریط در حوالی را مهرمز شکست خورد و به میان قبیلهٔ خود بازگشت.

در سال شصت و ششم هجری که مختار آذربایجان را گرفت، عبدالملک بن مروان (۶۵-۸۶هجری) سعدابن سلیمان را برای سرکوبی کردان حلوان فرستاد ولی مرگ سعد باعث شد که نقشهٔ عبدالملک بی‌نتیجه بماند و در زمان عبدالملک کردان شاپور فارس شوریدند و در این قیام سپاه حجاج بن یوسف ثقفی (۴۱-۹۵هجری) را شکست دادند و کوفه را تصرف کردند و سپس سرزمین فارس را هم گرفتند و حجاج گروهی را به جنگ آنان فرستاد و در این جنگ بسیاری از کردان کشته شدند.

در سال ۱۲۸هجری سلیمان خارجی در کردستان بر علیه بنی‌امیه شورید و کردان به مروان‌ابن محمد اموی (۱۲۶-۱۳۲هجری) که آخرین خلیفه بنی‌امیه بود و مادرش کُرد بود و در کردستان پرورده شده بود کمک زیادی کردند و او با یاری کردان توانست سراسر کردستان را تصرف کند و از طرف پدر، فرمانروای کردستان شد و بعد از مرگ پدرش هم کردان او را یاری کردند و او توانست دمشق را نیز تصرف کند.

در سال ۱۲۹هجری ابومسلم خراسانی که بنا به گفتهٔ ابن خلکان وی از کردان بوده بر ضد بنی‌امیه قیام کرد و سرانجام بر امویان پیروز شد و آنان را برانداخت و عباسیان را که به خاندان نبوی نزدیک بودند به خلافت رسانید امّا عباسیان نیز مانند امویان رفتار کردند و به ظلم و ستم پرداختند و حتی ابومسلم را به نیرنگ کشتند ولی کردان ساکت ننشستند و به مخالفت و شورش پرداختند و از جمله شورشهائی که در عهد منصور به‌وجود آوردند یکی شورش موصل بود که در سال ۱۴۸هجری رخ داد و حامی این شورشیان کردان بودند و چون در همدان هم طرفداران علویان سربرداشته بودند، این شورش دامنهٔ وسیعی یافت و در اکثر نقاط ایران گسترش پیدا کرد و دامنهٔ آن تا حدود سند رسید و برای جلوگیری از طغیان کردان محمدالمهدی عباسی (۱۵۸-۱۶۹هجری) فرزند خود را به

www.tabarestan.info تبرستان

حکومت کردستان و آذربایجان و ولایات غربی ایران منصوب کرد.

در سال ۲۲۴هجری کردان به فرماندهی جعفربن فهرجس در زمان خلافت معتصم بالله عباسی (۲۱۸-۲۲۷هجری) قیام کردند و موصل را به تصرف خود درآوردند و معتصم سپاهی را به فرماندهی عبدالله‌بن السید ازدی برای سرکوبی آنان فرستاد و جعفر در کوههای داسنی پناه گرفت و سرانجام سپاه عبدالله را شکست داد و بسی از سپاهیانش را هم کشت و سپس معتصم در سال ۲۲۵هجری سپاهی دیگر به فرماندهی ایتاخ ترک فرستاد و جعفر در این جنگ تلفات زیادی داد و سرانجام خودرا مسموم کرد و ایتاخ به سال ۲۲۶هجری کردان را قتل‌عام کرد و گروهی از آنان را نیز به اسارت گرفت.

در سال ۲۳۱هجری کردان سر به شورش برداشتند و خلیفه واثق بالله عباسی (۲۲۷-۲۳۲هجری) وصیف ترک را مأمور سرکوبی کردان در نواحی اصفهان و فارس کرد و در سال ۲۵۲هجری کردان به سرداری مساور ابن‌عبدالمجید شاری در بوازیج موصل بر علیه خلیفه عباسی شوریدند و مجدداً موصل را تصرف کردند.

در سال ۲۵۵هجری ابن محمد علوی قیام کرد و بصره را گشود و کردان برای اینکه ناراضی بودند دسته‌دسته به او ملحق شدند و یعقوب لیث صفاری (۲۵۴-۲۶۵هجری) چون حکومت یافت محمدابن عبدالله هزار مرد راکه از بزرگان کُرد بود به حکومت اهواز منصوب کرد و او طولی نکشید به یاری صاحب‌الزنج شوشتر را تصرف نمود و به نام او خطبه خواند و هنگامیکه یعقوب به بغداد لشکر کشید قسمتی از سپاه او راکردان تشکیل می‌داد و در این راه جانبازیها کردند و کردان فارس نیز او راکمکهای زیادی نمودند.

در سال ۲۸۱هجری هنگامیکه حمدان ابن‌حمدون (۲۸۱-۳۶۹هجری) قیام کرد کردان موصل او راکمک کردند و او سرانجام توانست دولت حمدانی را تأسیس کند و ابولیلی هم که کرد بود در سال ۲۸۴هجری قیام کرد ولی قیام او پس از مدتی خاموش شد و در سال ۲۹۳هجری کردان هذبانیه به رهبری محمدابن بلال شوریدند و بلال پس از فتح نینوا با عبدالله‌ابن حمدان که تازه به حکومت موصل رسیده بود جنگید و در معطوبه سپاه او را شکست داد و عبدالله به موصل بازگشت و از خلیفه علی‌المکتفی بالله عباسی(۲۸۹-۲۹۵هجری) یاری خواست و خلیفه سپاهی به کمک او فرستاد وکردان از ترس به آذربایجان پناه بردند.

www.tabarestan.info تبرستان

در اوائل قرن چهارم هجری دیسم کرد در آذربایجان بر علیه عباسی‌ها شورید و او در آغاز با مرزبان ابن‌مملان جنگید و به کمک وشمگیرزیاری (۳۲۳-۳۵۶هجری) بر مرزبان غالب آمد و چون میان مرزبان و رکن‌الدوله دیلمی (۳۲۲-۳۶۶هجری) وصلت افتاد. مرزبان نیرو گرفت و دیسم هم به بغداد نزد معزالدوله (۳۲۰-۳۵۶هجری) رفت و در دستگاه او مدتی ماندگار شد امّا دیسم با سیف‌الدوله حمدانی (۳۳۳-۳۵۶هجری) که حاکم حلب بود پیمان بست و به یاری او به آذربایجان لشکرکشید ولی از مرزبان شکست خورد و به ارمنستان فرار کرد و ارمنی‌ها او را به مرزبان سپردند و پس از آن مرزبان، دیسم را زندانی کرد تا در سال ۳۴۶هجری در زندان جان سپرد.

www.tabarestan.info تبرستان

در حدود سال ۳۳۰هجری کردان طایفهٔ برزیکانی به سرکردگی حسنویه ابن‌الحسن در دینو و نهاوند و همدان قیام کردند و بخشی از غرب و جنوب ایران را تحت تسلط خود درآوردند و اماراتی به نام خود که شامل کرمانشاهان و لرستان بود تشکیل دادند و مقر حکومت خود را در سرماج نزدیک بیستون قرار دادند و بنیانگزار این سلسله شخصی بود به نام میرحسین که قبایل شهر زور را رهبری می‌کرد و او از ایل گوران بود.

پس از فوت میرحسین در سال ۳۴۸هجری حسنویهٔ پسرش جانشین او شد و وی به توسعه و گسترش امارت خویش پرداخت و بر دینور و همدان و نهاوند دست یافت و خلیفهٔ بغداد ناچار شد که امارت وی را به رسمیت بشناسد و پس از چندی مناطق خوزستان را هم به قلمرو خویش افزود و حکومتی مقتدر و نیرومند به وجود آورد.

حسنویه سلسلهٔ مستقلی به نام خود در کردستان به‌وجود آورد و مقر حکومت خود را در سرماج قرار داد و خلیفهٔ عباسی هم او را به رسمیت شناخت و ابن اثیر ذیل وقایع سال ۳۶۹هجری می‌نویسد: در این سال حسنویه پسر حسین کرد برزیکانی فوت کرد و او امیر طایفه‌ای از برزیکان بود که آنانرا برزینی گویند و خالوهای او ونداد و غانم فرزندان احمد بودند و بر شعبه دیگر از آن طایفه ریاست داشتند موسوم به عیشانیه و آنان رفته‌رفته بر نواحی دینور و نهاوند و همدان و صامغان دست یافتند و نفوذشان تا اطراف آذربایجان و شهرزور روان شد و پنجاه سال حکومت کردند هر یک از این امرا را هزاران مرد سپاهی در فرمان بود. غانم در سال ۳۵۰هجری بدرود حیات گفت و فرزندانش ابوسالم دیسم در قلعهٔ قسنان به جای پدر نشست تا اینکه ابوالفتح ابن‌العمید او را از آن جایگاه براند و

دژهای قسنان و غانم‌آباد را بگرفت امّا ونداد در سنهٔ ۳۴۹هجری فوت شد و به جای پسرش ابوالغنایم ریاست یافت تا اینکه به دست شانجان گرفتار و تسلیم حسنویه گردید و تمام قلاع و املاک او به تصرف حسنویه درآمد. امّا حسنویه مرد نیکوکار و باتدبیر و نیک‌سیرت بود و کارها را به‌خوبی ضبط می‌کرد و یاران خود را از دزدی و قطع طریق بازمی‌داشت و قلعهٔ سرماج را بر کوهی بنا نهاد و در دینور مسجد جامعی برآورد و به حرمین صدقه بسیار می‌فرستاد. چون در سال ۳۶۹هجری بدرود جهان گفت اولادش پراکنده شدند نزد فخرالدوله (۳۶۶-۳۸۷هجری) و برخی نزد عضدالدوله (۳۳۸-۳۷۲هجری) رفتند از آن جمله بختیار بود که در قلعه سرماج مسکن داشت و اموال بسیار نهفته بود چون نسبت به عضدالدوله نخست از در اطاعت درآمد بعد یاغی شد و عضدالدوله لشکری به سرکوبی او فرستاد و قلاع او و برادرانش را تسخیر کرد و یکی از برادرانش راکه ابوالنجم بدرابن حسنویه نام داشت تقویت کرد و لشکری به او داد تا آن نواحی را از دستبرد سایر کردان حفظ کند.

پس کار بر بدرکه مردی دانا بود قرارگرفت. وی در تربیت عشیرهٔ خودکوشید و خراج آنانرا عادلانه توزیع می‌کرد و با برادران خودکه به جانب فخرالدوله رفته بودند به جنگ پرداخت. خلیفه بغداد او را لقب ناصرالدین والدوله داد. حسنویه و جانشینانش همگی در عمران و آبادانی سرزمین خود کوشیدند و آثار زیادی از آن جمله: پل الیشتر و بنای مسجد جامع دینور از خود به یادگار گذاشتند.

در سال ۳۶۹هجری کردان شهر زور تمامی شهر زور را تصرف کردند و عضدالدوله سپاهی گران برای سرکوبی آنان فرستاد و آنان را از دم تیغ گذراند و در همین سال کردان هکاری شوریدند و عضدالدوله برای سرکوبی آنان لشکری کشید و آنان را قتل‌عام کرد و در حکومت عضدالدوله مردی به نام ابوشجاع دوستک معروف به باز که از کردان حمیدیه بود قدرتمند شد و امیر دیلمی بر آن شد او را دستگیر کند و باز به موصل فرار کرد و در آنجا قدرت یافت و پس از مدتی دیار بکر و میافارقین را گرفت و عضدالدوله با لشکری گران بر او تاخت امّا شکست خورد و باز در موصل ماندگار شد ولی باز در سال ۳۸۰هجری در گرماگرم جنگ از اسب فرو افتاد و استخوان پشتش شکست و پسران مهران جسدش را به موصل بردند و بر دار آویختند و سپس مردم بانگ برداشتند که او از

www.tabarestan.info تبرستان

مجاهدان است و جسدش را از دار برگرفتند و به خاکش سپردند.

با کشته شدن بازابوعلی حسن ابن مروان برادرزاده‌اش در سال ۳۸۰هجری با گروهی از کردان رو به حصن کیفا نهاد و زن باز هم که از دیلمان بود در آن‌جا بسر می‌برد و ابوعلی به خونخواهی خالویش دوبار با مهرانیان جنگید و از آنان اسیر بسیار گرفت و سپس دیاربکر و خلاط و ارزان و میافارقین و ملاذگرد و ارجیش را تصرف کرد و در سال ۳۸۱هجری شام را از رومیان پس گرفت و امارت او تا سال ۴۸۹هجری پایدار بود.

ایوبیان به مناسبت مقاتله با صلیبی‌ها و مدافعه از عالم اسلام شهرتی جهانگیر دارند و رهبر آنان سلطان صلاح‌الدین ایوبی (۵۶۴-۵۸۹هجری) که یکی از قهرمانان کرد و اسلام محسوب می‌شود، جداعلای او شادی ابن مروان از تیرهٔ روادی و از قبیلهٔ هذبانی است و منشأ آنان ولایت دو ین بوده که کردان شدادی هم از آنجا برخاسته‌اند.

صلاح‌الدین نخست در خدمت نورالدین محمد ابن زنگی سرمی‌کرده و نورالدین به پاس خدمات او را به حکومت شام منصوب کرد و بعدها به علت بروز جنگ داخلی صلاح‌الدین و عم او شیرکوه از جانب نورالدین مأمور مصر گردیدند. این مداخلهٔ دوستانه کمی بعد منجر به ضمیمه ساختن مصر به شام شد و صلاح‌الدین پس از فوت شیرکوه در سال ۶۵۴هجری مالک مطلق مصر شد و آخرین خلیفهٔ فاطمی مصر نیز سه سال بعد فوت کرد و حرمین شریفین که از قدیم جزء مصر بود ضمیمه متصرفات صلاح‌الدین گردید و او برادر خود تورانشاه را در سال ۵۶۹هجری به حکومت منصوب نمود درحالیکه طرابلس را نیز در سال ۵۶۸هجری از چنگ نورمان‌ها بیرون آورده بود. فوت نورالدین باعث شد که صلاح‌الدین دمشق را نیز به متصرفات خود بیفزاید، امّا اتابکان زنگی در سراسر شام مقاومت کردند و حلب تا سال ۵۷۹هجری مسخر نشد. صلاح‌الدین سپس موصل را تصرف کرد و امرای الجزیره را در سال ۵۸۱هجری خراجگزار خود نمود و دولتی نیرومند تشکیل داد که از فرات تا نیل کشیده می‌شد و صلاح‌الدین با متحد کردن مسلمانان سرانجام توانست که در سال ۵۸۳هجری پس از فتح حُطین، بیت‌المقدس را فتح کند و با فتح بیت‌المقدس، صلیبی‌ها را به هیجان آورد و جنگهائی میان مسلمانان و صلیبی‌ها درگرفت و پس از یکسال ونیم جنگ درسال ۵۸۸هجری صلحی سه ساله برقرار شد و صلاح‌الدین نیز در سال ۵۸۹هجری وفات

www.tabarestan.info تبرستان

یافت و پس از فوت صلاح‌الدین برادران و پسران او ممالک ایوبی را میان خود تقسیم کردند.

یکی از بلاهای بزرگ که دچار ایران شد حملهٔ غزها به ایران بود و کردان نیز مانند سایر ایرانیان زیان زیادی از آنان دیدند و در سال ۴۱۷هجری تاش خراش که حاجب سلطان محمود غزنوی (۳۸۸-۴۲۱هجری) بود و حکومت گرگان و طبرستان را داشت با سه هزار سوار به جنگ غزها رفت و سالار کردان که همدست تاش خراش بود با غزها می‌جنگید و سرانجام غزها غالب شدند و تاش‌خراش و یارانش را قطعه‌قطعه کردند و در سال ۴۲۹هجری جماعتی از غزها به آذربایجان حمله کردند و سپس به مراغه تاختند و مسجد جامع را آتش زدند و عده‌ای از کردان هذبانیه را به قتل رساندند و در این هنگام کردان به رهبری ابوالهیجا ابن ربیب‌الدوله و وهسودان که حکومت آذربایجان را داشتند به غزها حمله کردند و غزها تاب مقاومت نیاوردند و فرار کردند و از آنجا به ارومیه رفتند و با کردان آن دیار جنگیدند و عده‌ای از طرفین کشته شدند.

در سال ۴۳۲هجری وهسودان ابن مملان رؤسای غز را به شهر تبریز دعوت کرد و سی تن از آنان را در هنگام صرف غذا کشت و غزهای دیگر به ارومیه و هکاری و موصل رفتند و عشایر کرد را غارت کردند و کردان در برابر غزها مردانه ایستادگی کردند.

در زمان سلجوقیان (۴۳۲-۵۲۲هجری) کردستان صحنهٔ تاخت و تاز اتابکان موصل و اتابکان دیار بکر قرار گرفت و خلیفه عباسی برای رستگاری خود از کردان یاری خواست و در این عصر مصائب زیادی بر طوایف کرد وارد شد و سلجوقیان هنگامیکه به سر کار آمدند مناطق کردنشین را از ولایات جبال جدا کردند و آنجا را کردستان خواندند و آنرا رسماً در دفاتر دیوانی خود به کار بردند.

نام کردستان در عهد باستان کردوئن خوانده می‌شد و کردستان در آن عهد عبارت بود از ولایت: آلانی، الیشتر (لرستان)، شهرزور، بهار، خفتیان، دربند تاج خاتون، دربند زنگی، دزبیل، دینور، سلطان‌آباد چمچمال، کرمانشاه، کرند، خوشان، کنگور، ماهیدشت، هرسین، وسطام.

کردستان در حملهٔ مغول‌ها (۶۱۶-۷۳۶هجری) مانند سایر نواحی ایران صدمات فوق‌العاده‌ای دید و در این دوره طوایف کرد به کوهستان رفتند و در جایگاههای سخت بسر می‌بردند امّا بیشتر ولایات کردستان محفوظ بماند و شهر بهار که مرکز کردستان بود

www.tabarestan.info تبرستان

به‌وسیلهٔ ملک ابن تودان فتح شد و هلاکوخان مغول در لشکرکشی به بغداد از راه کرمانشاه عبور کرد و بیشتر شهرهای کردستان را چپاول نمود و اربیل و موصل را هم تصرف کرد و سپس راه شهر زور را پیش گرفت و با کردان جنگید و در سال ۶۵۷هجری هلاکو از آذربایجان به هکاری رفت و هر چه در راه کُرد را دید با ضرب شمشیر کشت و جزیره و دیار بکر و میافارقین و ماردین را تصرف کرد و گرچه کردان مقاومت از خود نشان می‌دادند امّا مغولان سرانجام سرزمینهای آنان راگرفتند و مردم راکشتند و اموالشان را به غارت بردند.

تیمور گورکان (۷۷۲-۸۰۷هجری) هم کردستان را محل تاخت و تاز خود قرار داد و بسیاری از کردان را از دم شمشیر گذراند و در سال ۷۹۵هجری از کردستان به جانب بغداد رفت و در هنگام محاصرهٔ قلعه تکریت جنگ خونینی میان کردان و لشکریان میرتیمور رخ داد و در سال ۸۰۳هجری که تیمور از بغداد عازم آذربایجان بود در شهر زور با کردان جنگید و کردان ضربهٔ سختی به او زدند و پس از آنکه تخت و تاج به میرزا شاهرخ (۸۰۷-۸۵۰هجری) رسید، او کوشید خرابی‌های پدر را جبران کند و با امراء کرد از در دوستی درآمد و آنان نیز از او اطاعت کردند و چون تیموریان از میان رفتند، حکام قره‌قویونلو و آق قویونلو (۷۹۲-۸۸۲هجری) سرکار آمدند و در این میان صدمات زیادی به کردان رسید و عده‌ای از طوایف کرد هم از مناطق خود کوچیدند و مکری‌ها نواحی جنوبی دریاچهٔ ارومیه را تصرف کردند.

هنگامیکه صفویان (۹۰۷-۱۱۴۵هجری) سرکار آمدند توجه زیادی به مناطق کردستان کردند زیرا آنجا میدان جنگ صفویان و عثمانیها بود و سلاطین عثمانی از لحاظ مذهب اختلافات شدیدی را میان سایر ایرانیان و کردان انداخته بودند و کردها به علت داشتن نژاد مشترک با ایرانیان متحد بودند ولی به علت ظلم حکام صفوی و داشتن مذهب تسنن گاهی به نفع عثمانیها بر علیه صفویه‌ها می‌جنگیدند و بیشتر امرای کرد خدمت شاه‌اسماعیل صفوی (۹۰۷-۹۳۰هجری) رسیدند و شاه‌اسماعیل تعدادی از آنان راکه مورد سوءظن بودند به زندان افکند و به جای آنان امرای قزلباش را تعیین کرد و می‌خواست همه ولایات کردنشین را به یاران خود بدهد ولی پس از نبرد چالدران (۹۲۰هجری) قدرت او رو به ضعف نهاد و بخشی از کردستان به حکومت عثمانی واگذار

www.tabarestan.info تبرستان

شد و نبرد چالدران تأثیر عمیقی بر وضع کردستان به‌جای گذاشت و در این میان ملک خلیل امیر مخلوع حصن کیفا بار دیگر دیار خود را به دست آورد و محمدبیگ صاصون بر علیه صفویه‌ها جنگید و احمدبیگ میافارقین و قاسم‌بیگ طرفداری خود را نسبت به دولت عثمانی اعلام کردند و حاکم جزیره موفق شد صفویه‌ها را از موصل براند و سعیدبیگ اربیل و کرکوک را تصرف کرد.

شاه تهماسب صفوی (۹۳۰-۹۸۴هجری) هم سیاست پدرش را دنبال کرد و امّا شاه‌عباس اول صفوی (۹۹۶-۱۰۳۸هجری) به امرای کرد توجه کرد و بیشتر نیرویش از کردان تشکیل می‌شد و عشایر مکری یکی از ارکان لشکر ایران بشمار می‌آمد و در اردوگاه شاه‌عباس مقام ارجمندی داشتند و شاه‌عباس پانزده هزار خانوار کرد را به سرحدات خراسان کوچاند تا جلو تجاوز ازبکها را بگیرند و از مرزها حفاظت نمایند و او نیز با عثمانیها جنگید و شکست خورد و در یک پیمان‌نامهٔ رسمی تقسیم کردستان را به دو بخش کردستان ترکیه و کردستان ایران تأیید کردند ولی کردها این مرزبندی را نپذیرفتند و به مبارزات خود ادامه دادند.

در عهد افشاریه (۱۱۴۸-۱۱۶۱هجری) کردان نادرشاه افشار (۱۱۴۸-۱۱۶۰هجری) را یاری کردند و هنگامیکه نادرشاه عازم دشت مغان بود از کردستان عبور کرد و در منطقه خورخوره سقز با عارف و عالم بزرگ شیخ حسن مولان‌آبادی (۱۰۷۰-۱۱۳۶هجری) ملاقات کرد و عصائی مرصع و سفره‌ای چرمین منقوش به او اهدا کرد و در فتح هندوستان بیشتر سپاهیانش کرد بودند که رشادتهای زیادی از خود نشان دادند و پس از قتل نادر حکومت عثمانی فرصت را غنیمت شمرد و باز به کردستان یورش برد و به قتل و غارت مردم پرداخت.

و پس از آن کریم‌خان زند (۱۱۷۲-۱۱۹۳هجری) قسمت اعظم ایران را تصرف کرد و او از طایفهٔ زند یکی از طوایف کرد بود و این طایفه در زمان نادرشاه به خراسان کوچ داده شدند و پس از مرگ نادر مجدداً به موطن خود بازگشتند و بیشتر سپاهیان زندیه کرد بودند و عده‌ای از طوایف کرد به شیراز کوچیدند و در آنجا مقیم شدند و در عهد زندیه عثمانی‌ها چند بار از ناحیه مریوان به کردستان تاختند ولی هر بار پیروزی با قوای ایران بود و در دورهٔ قاجاریان (۱۲۰۹-۱۳۴۴هجری) وضع کردان بدتر شد و در دورهٔ

فتحعلیشاه قاجار (۱۲۱۱-۱۲۵۰هجری) به علت اغتشاشاتی که طوایف کرد حیدرانلو و سپیکان به‌وجود آوردند و در همان زمان از طریق جادهٔ کرمانشاه تا شهربان پیش رفتند و معاهدهٔ صلح سال ۱۲۳۸هجری که در ارض روم به امضاء رسیده بود به حد همان مرزهای سال ۱۴۰۹هجری برگرداند و ناصرالدین‌شاه قاجار (۱۲۶۴-۱۳۱۳هجری) تمام امارات کرد را برچید و آنها را منقرض کرد و طرفداران خود را بر آنها گماشت.

تبرستان
www.tabarestan.info

* * *

کرد در دوره‌های اسلامی:

اعراب که حکومت ساسانیان را سرنگون کردند، کردان به‌تدریج مسلمان شدند و پس از آن چندین سلسله تأسیس کردند و در کردستان به فرمانروائی پرداختند که از همهٔ آنان مهمتر فرمانروایان ارومی بودند که از سال ۱۰۹ تا ۲۱۳هجری در ارومیه حکومت کردند و پس از آنان فرمانروایان جستانی بودند که از سال ۱۸۹هجری تا ۳۱۵هجری در دیلمان فرمانروائی کردند و پس از آنان فرمانروایان هذبانی بودند که از سال ۲۹۳ تا ۵۰۷هجری که فرمانروائی آران و دوین و اربیل و موصل و ارومیه را به دست گرفتند و سپس فرمانروایان حسنویه آمدند و از سال ۳۳۰ تا ۴۰۷هجری بر بخشی از کردستان از جمله دینور و همدان و نهاوند و صامغان حکومت کردند و حتی به نام خود سکه زدند و پس از آنان سالاریان بودند که از سال ۳۳۰ تا ۳۷۴هجری در آذربایجان فرمانروایی کردند و پس از آن شدادیان آمدند که از سال ۳۴۰ تا ۴۸۱هجری در آران و دوین و ارمنستان حکومت کردند و روادیان نیز از سال ۳۴۲ تا ۴۵۰هجری بر تمامی آذربایجان دست یافتند و حتی ارمنیان و گرجیان و رومیان را شکست دادند و مروانیان هم از سال ۳۸۰ تا ۴۸۹هجری بر بخشی از کردستان از جمله بدلیس و دیار بکر و جزیره و میافارقین و اخلاط و ملاذگرد و ارجیش و وان حکومت کردند و چند شهر ارمنستان را هم به تبعیت خود درآوردند و یکی از پرافتخارترین مردان کرد صلاح‌الدین ایوبی است که به سال ۵۶۴هجری حکومت ایوبی را در مصر تشکیل داد و تا سال ۶۶۱هجری در مصر حکومت کردند و او بود که

قدس را از دست صلیبی‌ها آزاد کرد و از آن روزگار تا حملهٔ مغول کردان همیشه با بیگانگان و انیران در نبرد بوده‌اند و حتی با مغولها بسی جنگیدند و پس از آن در کردستان سلسله‌های دیگر تشکیل شد که یا از دولت صفویه تابعیت می‌کردند و یا از دولت عثمانی.

شاه‌اسماعیل صفوی (۹۰۷-۹۳۰هجری) که بنیانگذار سلسلهٔ صفویه در ایران بود مذهب شیعه را رایج کرد و سلطان سلیم عثمانی (۹۱۸-۹۲۶هجری) که خود را خلیفهٔ مسلمین می‌دانست اهل تسنن را تشویق کرد که به اذیت و آزار و کشت و کشتار شیعیان بپردازند و او با استفاده از تعصبات مذهبی کردان را که شافعی مذهب بودند علیه صفوی‌ها تحریک می‌کرد و بدین‌گونه عثمانیها به یاری کردان توانستند در جنگ چالدران که در سال ۹۲۰هجری روی داد لشکر شاه‌اسماعیل را تارومار کنند و آن سال برای کردان سال تلخ و شومی بود زیرا به سبب این جنگ کردستان بین ایران و دولت عثمانی تقسیم شد و بخش‌های بزرگ آن نصیب عثمانیها شد و سپ این تقسیم رسماً در پی عهدنامه‌ای بین شاه‌عباس اول صفوی (۹۹۶-۱۰۳۸هجری) و سلطان مراد سوم عثمانی (۹۸۲-۱۰۰۳هجری) به امضاء رسید و به شیوهٔ رسمی اجرا شد و این بدبختی بزرگی بود برای کردان و کردان از آن به بعد این مرزبندی را نپذیرفتند و مبارزات سختی را با هر دو دولت شروع کردند و توانستند در دولت عثمانی و ایران امارات کردنشین تشکیل دهند.

دو امارت کرد یکی امارت اردلان از سال ۵۶۴هجری تا ۱۳۱۸هجری و دیگر امارت مکریان از سال ۸۸۵ تا ۱۱۰۱هجری در کردستان ایران به‌وسیلهٔ خوانین کرد اداره می‌شد و فرمانروایان این دو امارت از پادشاهان ایران و عثمانی تبعیت می‌کردند و برخی‌هنگام هم از آنان فرمان نمی‌بردند و به نام خود سکه می‌زدند و خطبه می‌خواندند و گونه‌ای استقلال داشتند ولی در اوائل قرن چهاردهم هجری در زمان ناصرالدین‌شاه قاجار (۱۲۶۴-۱۳۱۳هجری) زمام امور حکومتهای محلی را به دست گرفت زیرا امپریالیزم انگلیس که بعد از انقلاب مشروطیت عمال خود را در ایران روی کار آورد زیرا او به یک حکومت مرکزی مقتدر احتیاج داشت تا با فکر راحت طرحهای غارتگرانهٔ خود را پیاده کند.

عثمانیها پس از آنکه به سال ۱۰۸۹هجری که در نزدیکی‌های وین شکست خوردند کم‌کم در امور امیرنشینان کرد دست‌درازی کردند و از سال ۱۲۳۶هجری در کردستان

www.kabaresan.info کبارستان

پایگاههای نظامی ایجاد کردند و این موجب خشم کردان شد و پس از مدتی دست به شورش زدند و بسی از پایگاههای آنان را تسخیر کردند.

محمدپاشا از جمله کسانی بودند که شجاعانه با عثمانیها جنگیدند و او در آغاز به جمع‌آوری سپاه پرداخت و در رواندز یک کارخانهٔ اسلحه‌سازی ایجاد کرد و در این کارخانه انواع توپ و تفنگ درست می‌شد و او در مدت کمی دویست توپ و تعدادی تفنگ ساخت که تعدادی از آنها در حال حاضر در موزهٔ بغداد وجود دارد. محمدشاه سپاهی سی‌هزار نفره تشکیل داد و در سال ۱۲۳۲هجری اعلام استقلال کرد و او پس از مدتی پیروزیهائی چشم‌گیری بدست آورد از جمله: شهرهای موصل و ماردین و جزیرهٔ ابن‌عمر و دیار بکر را تصرف کرد و سپس فرمانروائی بغداد را به‌عهده گرفت و پس از آن با ابراهیم پاشای خدیوی مصر رابطهٔ دوستی برقرار کرد و سلطان عثمانی چون از این امر آگاهی یافت سپاهی گران برای مقابله محمدپاشا فرستاد ولی سپاه او شکست خورد و امّا پس از مدتی محمدپاشا بنا به تشویق ملاخطی به استانبول رفت و سلطان از او استقبال کرد امّا در بازگشت به‌وسیله عثمانی‌ها ناجوانمردانه در ترابوزان به قتل رسید.

یکی از شورشهای دیگر شورش یزدان‌شیر است که در فاصلهٔ جنگ بین روسها و عثمانیها (۱۸۵۳-۱۸۵۶میلادی) به سرکردگی یزدان‌شیر به‌وقوع پیوست و این شورش در ناحیهٔ هکاری و بهتان آغاز شد و یزدان‌شیر در آغاز بدلیس و موصل و وان و حتی بغداد را تصرف کرد و مسیحی‌ها هم در زیر پرچم او گرد آمدند و بیشتر طبقات مردم از جمله روستائیان و کشاورزان و کارگران و حتی کسبه از او پشتیبانی می‌کردند و پس از مدتی نیروهای او بیشتر از سی‌هزار نفر بودند و پس از مدتی به صدهزار نفر رسیدند و این شورش دو سال ادامه داشت و پس از آن انگلیس‌ها نیروهائی به کمک عثمانی‌ها فرستادند و ملاها یزدان‌شیر را قانع کردند که با سلطان عثمانی سازش کند و او را وعده وعیدهائی فریب دادند تا اینکه به استانبول رفت و در آنجا او را دستگیر و زندانی کردند و بدینسان شورش او به پایان رسید.

و پس از او شیخ عبیدالله نهری (۱۲۹۷-۱۳۱۰هجری) در برابر عثمانی‌ها قیام کرد و این شورش در آغاز در شمذینان و ارومیه و بناب و مراغه شروع شد و سپس تبریز هم در معرض خطر قرار گرفت و پس از جنگ و جدال چند ماهه شیخ عبیدالله مجبور به

www.tabarestan.info تبرستان

عقب‌نشینی شد و سرانجام با دخالت نظامی مشترک ایران و عثمانی فعالیتهای شیخ تا اندازه‌ای متوقف شد و پس از مدتی شیخ دستگیر شد و او را در آغاز به قسطنطنیه بردند و پس از آن به مکه تبعید کردند و سرانجام در آنجا بدرود حیات گفت.

پس از آن عثمانی‌ها با کردان نرمش نشان دادند و چندین مدرسه در استانبول و بغداد برای کردان ایجاد کردند و آزادیهائی به آنان دادند و سلطان عبدالحمید عثمانی (۱۲۹۳-۱۳۲۷هجری) یک نیروی سواره‌نظام از کردان به نام حمیدیه به‌وجود آورد و متأسفانه عثمانی‌ها این نیرو را برای از بین بردن ارمنی‌ها به کار گرفتند و پس از آن عثمانی‌ها این نیرو را متلاشی کردند و بیشتر سرانش راکشتند و پس از آن شورش در همه جای کشور عثمانی برپا شد و کردان از هر سو به پا خاستند و دولت عثمانی هم برای اینکه آنان را سرکوب کند، به قتل‌عامشان پرداخت ولی کردها آرام ننشستند و به مبارزه خود ادامه دادند.

www.tabarestan.info تبرستان

* * *

خرافات راجع به کردان

برخی از مورخین عرب حکایات و روایات عجیبی دربارهٔ کردان آورده‌اند و آنان را به جن و دیو نسبت داده‌اند چنانکه در کتاب تاج‌العروس ذیل کلمهٔ کرد می‌گوید: «الاکراد طائفة من‌الجن» یعنی کردها گروهی از جن هستند و در آغاز شرفنامه هم این جمله را از یکی از نویسندگان عرب نقل قول کرده که می‌گوید: «الاکراد طائفة من‌الجن کشف‌الله عنهم‌الغطاء» یعنی کردان گروهی هستند از جن، خداوند پرده از آنها برگرفته است و نیز گوید: بنا به گفتهٔ برخی از مورخین دیو با آدم ازدواج کرد و کردها از آن به‌وجود آمدند و سپس روایاتی را نقل می‌کند که کردها از نسل عربند و امیر شرف‌خان در اینجا بسی تحت تأثیر نویسندگان عرب قرار گرفته و بیشتر سلسله‌های کرد را که در شرفنامه نوشته است بدون اینکه دلیلی داشته باشد آنها را به اعراب نسبت داده است.

مسعودی در کتاب مروج‌الذهب نقل می‌کند: «وقیل اصل الکرد من‌الجن و کل کردی

علی وجه‌الارض یکون ربعه جنیاً و ذلک لانهم من نسل بلقیس و بلقیس بالاتفاق امهاجنیه، و قال ابوالمعین النسفی فی بحرالکلام قیل ان الجن وصل الی حرم سلیمان و تصرف فیها و حصل منهاالاکراد». یعنی: اصل کرد از جنی‌ها است و هر کردی که بر روی زمین است یک چهارم او از جن است و دلیلش آن است که کردان از نسل بلقیس هستند و بلقیس بالاتفاق همه اهل تاریخ مادرش جنی بوده است و ابومعین نسفی در کتاب بحرالکلام گوید: آورده‌اند که جنی‌ها به حرم‌سرای حضرت سلیمان دست یافتند و در آن تصرف کردند و از نتایج آنان گروه کرد پیدا شد.

www.tabarestan.info تبرستان

از این قبیل خرافات و اشتباهات در گفتار مورخان عرب بسیار دیده می‌شود و برخی‌ها هم کردها را از نسل عرب به‌شمار آورده‌اند و خواسته‌اند کردان را به خود نزدیک کنند و عده‌ای از مورخان عرب نوشته‌اند که کردها از نسل ربیعه نزاربن معدبن عدنان‌بن بکربن وائل هستند و در گذشته به علت پیش‌آمدهائی از اعراب جدا شده‌اند و به کوهستان رفته‌اند و در آنجا با عجم و با فُرس همسایه شده‌اند و زبان اصلی خود را از دست داده‌اند و به همین دلیل امروز هر طایفه‌ای از کردان لغتی خاص دارد.

برخی دیگر از مورخین عرب کردان را از نژاد مضربن نزار می‌دانند که از تخمه کرد بن مردبن صعصعه‌بن هوازن به شمار می‌آورند که در زمان قدیم جنگی بین آنها و غسانیان به‌وجود آمده و از طایفهٔ اصلی خود جدا شده‌اند و به کوهستان رفته‌اند و در تحت تأثیر همسایگان زبان عربی خود را از دست داده‌اند.

عده‌ای دیگر از مورخان عرب گویند در ماه‌الکوفه و ماه‌البصره عده‌ای از کردان ساکنند و معروف به طائفهٔ شوهجان هستند و آنان نسب خود را به ربیعه‌بن نزاربن معد می‌رسانند و طوایف مادنجان و مزدیکان و بارسان و خالیه و جابارقیه و جاوانیه و مستکان هم در بلاد شام ساکنند و نسب خودشان را به مضربن نزار می‌رسانند.

مسعودی در کتاب التنبیه والاشراف گوید: برخی از کردان که صاحب دانش و هوشند در شهرهای ماه‌الکوفه و ماه‌البصره ما را ملاقات کردند و نسل خود را به کردبن مردبن صعصعه‌بن حرب‌بن هوازن رساندند و گفتند ما در اصل عرب هستیم بنابراین کردها از نسل عرب هستند و در کتاب تاج‌العروس هم آمده است: کردبن کنعان‌بن کوش‌بن حام‌بن نوح یرجعون الی اربعة قبائل: السوران الکوران والکلهر واللر» یعنی کردبن کنعان‌بن

کوش‌بن حام‌بن نوح به چهار طایفه می‌رسند به نامهای: سوران و گوران و کلهر و لُر.

این سخنان پوچ و بی‌مایه که دور از خرد و دانش است نمی‌تواند برای مورخین سندی باشد و این پرت و پلاها نشانهٔ بی‌دانشی و بی‌فرهنگی است و مسعودی از یکسو کردان را از فرزندان کنیزکان سلیمان می‌داند و از سوی دیگر آنان را از نسل مضربن نزار به‌شمار آورده و از طرفی روایتی را نقل کرده که آنان از باقی‌ماندهٔ غذای ضحاک هستند و خواسته است کردها را عرب جلوه بدهد در صورتیکه بنا به دلائل تاریخی کردان ایرانی تبارند.

www.tabarestan.info تبرستان

* * *

جغرافیای کردستان

کردان در پنج کشور: ایران و عراق و ترکیه و سوریه و روسیه ساکن هستند. در ایران در: کرمانشاه و قصر شیرین و کنگاور و ایلام و سنندج و بانه و سردشت و مهاباد و بوکان و ارومیه و سقز و مریوان و سرپل زهاب و ماهیدشت و شهرکرد و بروجرد ساکن هستند و در عراق در نواحی موصل و کرکوک و رواندز و سلیمانیه و اربیل و مندلی و خانقین می‌زیند و در ترکیه در بدلیس و دیار بکر و اخلاط و بایزید و ارض روم و ارزنجان و سیواس و وان و ماردین و جنوب شرقی ناحیه آناتولی زندگی می‌کنند و در سوریه در قامشلی و نواحی حلب و قسمت شمالی شرقی می‌باشند و در روسیه در برخی از نواحی گرجستان و ارمنستان و آذربایجان و ترکستان به‌سر می‌برند و بطور کلی کردان در نواحی کوهستانی زندگی می‌کنند.

کردستان فلات مرتفعی است و بیشتر کوهستانی است و دارای آب و هوای مختلف است و در کردستان عراق سلسله‌کوههای توروس و در کردستان ترکیه کوههای آنتی‌توروس و پونتین و آرارات و در روسیه کوه آتش‌بزرگ یا آرارات وجود دارد و در کردستان ایران کوههای مرتفعی وجود دارد که یک قسمت آن دنباله کوههای ارمنستان و قسمت دیگر رشته‌کوههای متعدد سلسله زاگروس است و این کوهها سرچشمهٔ رودخانه‌های متعددی است که از مشرق به مغرب و یا از جنوب به شمال جاری هستند و

از شکل و جهت امتداد کوهها و وضع جریان و خط سیر رودخانه‌ها کوههای کردستان ایران بدینگونه است:

کوه کورنگ در جنوب پیرانشهر و دینور کوه در شمال پیرانشهر که تا مهاباد و نقده ادامه دارد و کوههای مرزی سیلوانا از شمال اشنویه تا ارومیه و از آنجا به سلماس و کوه‌رستی از شمال سلماس و از آنجا به‌طرف مرز قطور و تا مرز بازرگان کشیده شده است و از دیگر کوهها کوه اردلان در کناره سنندج و میانکوه اطراف قروه و کوه آتشکده که در جنوب غربی پاوه می‌باشد.

میان گردنه کیله‌شین و معبر آلان رشته‌کوههای سرحدی دارای ترتیب کامل و امتدادشان از شمال غربی به جنوب شرقی و جهت آنها موازی با جهت کوههای جنوب غربی ایران است و این سلسله حدفاصل جبال آتشفشانی غیرمنظم ارمنستان و آرارات با کوههای رسوبی زهاب و لرستان است و کوههای کرمانشاه دارای قله‌های منظم و امتداد و جهت معین می‌باشد و امتداد آنها عموماً از شمال غربی به جنوب شرقی است و دنبالهٔ این کوهها تا لرستان کشیده شده است.

بیشترین مناطقی که کردان در آن ساکن هستند دارای سرچشمه‌های بزرگی می‌باشند و چهار رود بزرگ که در مناطق کردنشین جاری است از اهمیت خاصی برخوردار است و آنها عبارتند از: رود ارس که در منطقه بیتگول سرچشمه گرفته و پس از طی ۴۳۵کیلومتر به مرز ایران و روسیه منتهی می‌شود و از آنجا به دریای مازندران می‌ریزد و طول آن به ۹۲۰کیلومتر می‌رسد. رود دجله که از نزدیکی دریاچه گول چروکه از وسط توروس جنوب شرقی در شمال شهر دیار بکر سرچشمه گرفته و به‌طول بیش از ۶۰۰کیلومتر در کردستان جریان می‌یابد که از آن در حدود ۴۵۰کیلومتر در کردستان ترکیه و ۱۵۰کیلومتر در کردستان عراق قرارگرفته است و این رود سرانجام به خلیج فارس می‌ریزد. رود فرات: که از به هم پیوستگی دو رودخانه قره‌سو که از شمال ارض‌روم سرچشمه گرفته و ۴۶۰کیلومتر طول دارد و رودخانه مراد که ۶۱۵کیلومتر طول دارد و از کوههای آلاداغ در میان دریاچه وان سرچشمه گرفته تشکیل می‌یابد و رودخانه قره سوو مراد در شمال غربی آلازیگ به هم می‌پیوندند و رود فرات به‌طول ۶۴۷کیلومتر در مناطق کردنشین ترکیه و سوریه و عراق جریان می‌یابد و این رود در نزدیکی شهر بصره به رود دجله می‌پیوندد و شط‌العرب را به‌وجود می‌آورند و پس از آن به خلیج فارس می‌ریزند. رود

www.tabarestan.info تبرستان

قزل اوزن: که از جنوب غربی شهر دیواندره در منطقه کردستان ایران سرچشمه گرفته و پس از گذشتن از منطقه زنجان و میانه و عبور از جنوب شهر رشت که در آنجا به سفیدرود مشهور است به دریای مازندران می‌ریزد و از رودخانه‌های دیگر که در مناطق کردنشین وجود دارد می‌توان به رودهای زاب بزرگ که از ترکیه و عراق می‌گذرد و زاب کوچک که به همراه زاب بزرگ به رود دجله می‌ریزند و رودخانه بدلیس و بوتان که در کردستان ترکیه جریان دارد، از کوههای آن سامان سرچشمه می‌گیرد.

تبرستان www.tabarestan.info

چهار دریاچه در مناطق کردنشین ایران و ترکیه وجود دارد که عبارتند از: دریاچه وان و دریای کوچک در شمال دیار بکر و دریاچه‌های ارومیه و زریوار در کردستان ایران. دریاچهٔ وان وسعتش در حدود ۳/۷۶۵کیلومتر است و ۱۰۱متر از سطح دریا ارتفاع دارد و به همین دلیل آب این دریاچه بسیار شور است و هیچ نوع موجود زنده‌ای در آن یافت نمی‌شود و دیگر دریاچه‌ای است در شمال دیار بکر و نزدیک به سرچشمهٔ دجله است و ۱۵۵متر از سطح دریا ارتفاع دارد. و در کردستان ایران دریاچهٔ ارومیه وجود دارد که در شرق شهر ارومیه است و طول آن ۱۴۰کیلومتر و عرض آن ۴۰کیلومتر و وسعت آن ۶۰۰۰ کیلومتر مربع است و عمیق‌ترین نقطه آن ۱۵متر و در بعضی نقاط ۶ متر می‌باشد و بزرگترین جزیره این دریاچه معروف به جزیره شاهی است که ۲۵کیلومتر وسعت دارد و دیگر دریاچهٔ زریوار است که در کنار شهر مریوان قرار دارد و آب آن از چشمه‌هائی که از کف دریاچه می‌جوشد تأمین می‌شود و حدود ۸/۵کیلومتر مساحت دارد و در اطراف این دریاچه جلگه‌ای سرسبز قرار دارد و کوههای پیرامون آن پوشیده از جنگل است و این دریاچه در زمستان منجمد شده و تا اوایل بهار مردم روستاهای اطراف دریاچه از روی آن رفت و آمد می‌کنند و از این نظر برای ایجاد یک پیست اسکی روی یخ مناسب است.

کردستان به علت مرتفع بودن کوههایش دارای آب و هوای سرد کوهستانی است و قلل کوههای کردستان در بیشتر ماههای سال پر از برف است و مقدار ریزش باران هم یکسان نیست و در جلگه‌ها مقدار ریزش باران سالیانه بین ۲۰۰ تا ۴۰۰ میلیمتر است و این مقدار باران در دشتهائی که بین رشته کوهها قرار گرفته‌اند ممکن است به ۷۰۰ میلیمتر برسد و حتی به ۲۰۰۰ و ۳۰۰۰ هم می‌رسد و امّا درّه‌های واقع در مرکز کردستان آب و هوائی خشک دارند و گاهی باران در آن نمی‌بارد و درجهٔ حرارت هم در مناطق مختلف

کردستان متفاوت است و کردستان اگرچه منطقه خشک و سردی است و نمی‌توان آنرا ناحیهٔ بیابانی محسوب داشت و کوههای کردستان پوشیده از مراتع و چراگاههای سرسبز و خرم است و درّه‌های آن مملو از درختان متنوع می‌باشد و در فصل بهار با انواع و اقسام گلها و ریاحین آراسته می‌شوند و نیز دارای جنگلهای زیادی است و در کوههای کردستان انواع گیاهها و گلها یافت می‌شوند که مردم از خواص داروئی آنها استفاده می‌کنند.

در کردستان تنها بخشی از زمینهای مزروعی زیر کشت قرار می‌گیرد و در کردستان ترکیه قریب به بیست و پنج میلیون هکتار زیر پوشش کشاورزی است و در کردستان ایران قریب به پنج میلیون هکتار زمین قابل کشت است و در کردستان عراق بیش از هشت میلیون هکتار زمین قابل کشت است و با این وصف کشت غلات در کردستان نقش فعالی دارد ضمناً در کردستان عراق برنج هم کشت می‌شود و علاوه بر اینها پنبه و چغندر قند هم کاشته می‌شود و در ضمن بهترین نوع توتون ترکیه و عراق در مناطق کردستان به عمل می‌آید و درخت مو در همهٔ نقاط کردستان ترکیه و ایران یافت می‌شود و در کردستان عراق قریب به دوازده‌میلیون عدد تاک وجود دارد و در آن انواع و اقسام انگور وجود دارد که مقدار از انگور تبدیل به کشمش می‌کنند و درختان میوه نیز در کردستان فراوانند مانند درختانِ: انار، هلو، سیب، انجیر، زردآلو و گردو و حیوانات وحشی در کردستان نیز فراوان هستند و اگرچه نسل شیر تا اندازه‌ای از بین رفته ولی هنوز پلنگ زیاد دارد و حیواناتی نظیر گرگ و شغال و کفتار و روباه در روستاها زیاد هستند و پرندگان نیز در کردستان فراوانند.

رویهمرفته کردستان دارای محصولات فراوانی است و از جمله این محصولات شامل کتیرا و ثعلب و گیاهان داروئی و رنگرزی است و محصولات جنگلی آن هم عبارتند از: بلوط، سقز، مازو، کلکاف، گزانگبین و محصولات دامی عبارتند از: روغن، پشم، روده، کشک و عسل و محصولات کشاورزی کردستان شامل: گندم و جو و نخود و لوبیاو عدس و برنج و دامهای کردستان عبارتند از: گوسفند، گاو و بز و در گذشته اسب‌های نژاد کرد شهرت فراوانی داشت و در کردستان، شکار زیاد یافت می‌شود از جمله شکار: بز کوهی، خرس، سمور، سگ آبی، گرگ، دله یا گربه کوهی، یوزپلنگ، و پرندگان وحشی هم در کردستان عبارتند از: کبک، کوکو، تیهو، سار، میش‌مرغ، مرغابی، دُرنا، فاخته، قرقی، ترمتا، باز، شاهباز و غیره.

www.tabarestan.info تبرستان

جغرافیای سیاسی کردستان

سرزمینی که امروزه کردستان نامیده می‌شود در گذشته به اسامی مختلف خوانده شده است و در عهد باستان این منطقه را کُردوئن kurdoin می‌گفتند و در دورهٔ اسلامی ظاهراً در زمان سلطان سنجر (۵۱۱-۵۲۲هجری) به ولایات واقع میان آذربایجان و خوزستان یعنی ولایات همدان و دینور و کرمانشاه در مشرق زاگروس و لرستان و ولایات شهرزور و سنجار در مغرب کردستان اطلاق گردید که قبل از آن به نام الجبال و بلادالبهلویون معروف بود و برای اولین بار نام کردستان در کتاب نزهةالقلوب حمدالله مستوفی که به سال ۷۴۰هجری تألیف شده ذکر شده است و او کردستان را بدین تفصیل یاد کرده است: آلانی قصبه‌ای است معتبر و پر آب دارای آب و هوا و شکارگاههای خوب، الیشتر شهری است نسبتاً آباد که آتشکدهٔ اروخش یا اردخش در آن بوده است. بهار قلعه‌ای است محکم در نزدیکی‌های همدان، خفتیان قلعه محکمی است درکنار رود زاب و چند قصبه و ناحیه در اطراف آن وجود دارد، در بند تاج خاتون شهر کوچکی است، در بند زنگی شهر کوچک پرآب و دارای آب و هوای خوب و مردم آن اغلب دزد و راهزن هستند، دزبیلی یا دزبیل شهری است حوش آب و هوا، دینور شهری است بزرگ طول آن از نصف‌النهار خالدات فج و عرض و در آن هوایی معتدل و انگور فراوان است، سلطان‌آباد چمچمال واقع در بای کوه بیستون و آو را اولجایتو (۷۰۳-۷۱۶هجری) بن ارغون خان بنا کرده است و حاصل غله آن فراوان است، شهر زور که دارای نواحی و قصبات فراوان است، قرمیسین که از شهرهای قدیمی ایران است، کرند و خوشان که دو ناحیه سرسبز و خرم‌اند، کنگور که آنرا به علت سکونت دزدان و راهزنان قصراللصوص گفته‌اند، ماهیدشت که مرکب از پنجاه آبادی و دارای آب فراوان است. وسطام که ده بزرگی است.

حاکم‌نشین و مقر فرمانروای کردستان شهر بهار واقع در نزدیکی‌های همدان بوده ولی در زمان چنگیز خان مغول (۶۰۰-۶۲۴هجری) این شهر به‌تدریج از اهمیت افتاده و در اوائل قرن هشتم هجری سلطان‌آباد چمچمال مقر فرمانروای کردستان شده است و در دورهٔ چنگیزیان و تیموریان در کردستان حکومتهائی پدید آمد که همگی تحت اطاعت

www.kabaresan.info

مغولها بودند و از زمان صفویه از وسعت کردستان کاسته شد زیرا قسمتی از سرزمین کردستان به تصرف عثمانیها درآمد و دو ناحیه لرستان و همدان نیز از آن مجزا شد.

تا قبل از جنگ جهانی اول کردستان میان سه دولت ایران و عثمانی و روسیه تقسیم شده بود و سپس که دولت عثمانی میان کشورهای انگلیس و فرانسه تقسیم شد کردستان بین کشورهای ایران و ترکیه و عراق و سوریه و روسیه تقسیم گردید و در ترکیه کردان بیشتری در نواحی سرحدی ایران و عراق سکونت داشتند و در بین‌النهرین قبائل کرد بیشتر در اربیل و کرکوک و سلیمانیه و موصل و مندلی و خانقین ساکنند و در ایران کردها در کرمانشاه و گروس و سنندج و ارومیه و اشنویه و سلماس و خوی و ماکو و خرم‌آباد و شهرکرد سکونت دارند و عده‌ای از قبائل کرد هم به نقاط خراسان به قوچان و درگز و بجنورد کوچانده شده‌اند و در آنجا زندگی می‌کنند.

www.tabarestan.info تبرستان

بسیاری از مناطق کردنشین در طول تاریخ از کردستان جدا شده برای مثال لرستان و همدان در دورهٔ قاجاریه قسمتی از کردستان بود و ساکنین آن نیز کُرد بودند و یاقوت حموی هم می‌گوید لُر یکی از طوایف کرد است که در سرزمین‌های بین خوزستان و اصفهان ساکن هستند و به ولایت آنها لرستان گویند و امین زکی‌بیگ مورخ معروف کرد در کتاب کرد و کردستان می‌گوید در سال ۱۹۱۶ ضمن یک مأموریت رسمی به لرستان رفتم و مردم آنجا اغلب با من کردی حرف می‌زدند و بین زبان آنها و زبان من که کردی سورانی است فرق چندانی مشاهده نمی‌شد زیرا گویش لری یکی از گویش‌های اصیل کردی است و با این وصف لُرها جزو طوایف کردند و در گذشته طوایف لُر و بختیاری را جزو کردان بشمار می‌آوردند.

* * *

زندگی روستائی در کردستان

بیشتر جمعیت کردستان را روستائیان تشکیل می‌دهند و با اینکه مردم به سوی شهرهای بزرگ سرازیر می‌شوند ولی هنوز هشتاد درصد جمعیت کردستان روستانشین

هستند و بر اساس این واقعیت زمین در کردستان نقش مهمی دارد و پیش از جنگ اوّل جهانی بخش بزرگی از سرزمین کردستان جزو خاک عثمانی شد و زمین هم تابع نظام ارضی دولت عثمانی بود و در این هنگام کشاورزان در تنگنا بودند زیرا خراج هنگفتی به عثمانیها می‌دادند و در ایران وضع از آن بدتر بود و سپس که دولت عثمانی میان کشورهای امپریالیسم تقسیم شد کردستان نیز میان پنج کشور بخش‌بندی گردید و زمین کاملاً در اختیار دولتهای تابعه بود و بعد از آن در عراق زمین میان کشاورزان تقسیم شد و در ایران و ترکیه و سوریه هم، چنین شد. امّا در مقابل آن عوارض گزافی از کشاورزان می‌گرفتند و وضع کشاورزان و دهقانان بسیار اسفناک بود و به این علت شورشهائی در کردستان به وقوع پیوست مانند شورش کرداغ در سوریه که در سالهای ۱۹۴۰ و ۱۹۳۰ به رهبری ابراهیم خلیل صورت گرفت و هدف از این شورش این بود که مالیات بر فراورده‌های آنها کاهش یابد.

www.tabarestan.info تبرستان

در ایران نیز قانونی به‌عنوان قانون اصلاحات ارضی به منظور تقلیل املاک وضع شد و بنا به دستور دولت شرکتهای تعاونی روستائی به‌وجود آمدند و این قانون در اصل به‌منظور تحکیم حاکمیت مالکان و صاحبان زمین بر دهقانان وضع شده بود و ابزار اساسی کار کشاورزی در آن دم عبارت بود از خیش چوبی و بیل و کلنگ و ماشینهای کشاورزی و تراکتور به ندرت به چشم می‌خورد و دهقانان و کشاورزان در فقر و بدبختی زندگی می‌کردند و نیمی از سال را گرسنه می‌گذراندند و از سواد و فرهنگ محروم بودند و در این اثنا دهقانان و کشاورزان کردستان که به تنگ آمده بودند بر علیه دولت دیکتاتوری پهلوی قیام کردند که برخی از سرانشان دستگیر و اعدام شدند تا اینکه انقلاب اسلامی پدید آمد و کلیهٔ زمین‌ها به کشاورزان و دهقانان واگذار شد و سیستم ارباب و رعیتی ملغی گردید و دهقانان و کشاورزان از بند اربابان ستمگر رهائی یافتند.

در کردستان ترکیه نیز در سال ۱۹۳۸ مقدمات خرید زمین از مالکان عمده برای تقسیم میان دهقانان و کشاورزان فراهم شد امّا عدهٔ کمی از این امکانات بهره‌مند شدند و هنوز هم کشاورزان و دهقانان در فقر زندگی می‌کنند و کردان روسیه در آلاگوز با شعار ما زمین می‌خواهیم و تا کی ما باید برده بمانیم سر به شورش برداشتند و جوانان کشاورز که شورش را از آن خود می‌دانستند موجب تهییج و تحرک بیشتر کشاورزان شدند و پس از

مبارزات بسیار رؤیای آنان به حقیقت پیوست و از آن به بعد همگی صاحب زمین شدند و بجای گاو و خیش از تراکتور و کمباین استفاده نمودند و بدینگونه وضع کشاورزان کردستان روسیه بالا رفت.

با این وصف کشاورزان کرد هنوز امکانات کشت و زرع در اختیار ندارند برای مثال قیمت بذر و کود گران است و ابزار کشاورزی کافی در اختیار ندارند و بسی از کشاورزان هنوز تراکتور و کمباین و ابزار کشاورزی در اختیارندارند و شرکتهای تعاونی جوابگوی نیازهای آنها نیست و هنوزخانه‌هایشان خانه‌های قرون وسطائی است و بیشتر آنها از گل و خشت درست شده است و اگر زلزله‌ای بیاید همه‌اش ویران می‌شود و هنوز آب لوله‌کشی ندارند و بیشتر روستاها فاقد آب و برق و تلفن و جاده هستند و در بیشتر روستاها بیمارستان ایجاد نشده و اگر مریضی داشته باشند باید او را به شهر ببرند آنهم بدون وسیلهٔ نقلیه و این جای افسوس است که در قرن بیستم کشاورزان کُرد هنوز از امکانات اولیهٔ زندگی محروم هستند و هنوز هم در بیشتر روستاها مدارس راهنمائی وجود ندارد و خیلی‌ها بچه‌های خود را برای تحصیل به شهر می‌فرستند. و این باعث هزینه‌های هنگفتی برای خانواده‌ها می‌شود.

اگر چنانچه برای کشاورزان و دهقانان کردستان امکانات کشت و زرع فراهم شود آنها می‌توانند تمام زمین‌های بایر را کشت کنند و حاصلات خود را دوچندان نمایند زیرا کردها در کار کشت و زرع بسیار ماهرند و از کار کردن پروائی ندارند و با این وصف کشاورزی در نزد آنان و در نزد همهٔ کوه‌پایه‌نشینان یک مشغله فرعی است و با این حال بیش از هر کاری به آن اشتغال می‌ورزند و آنان فقط همان مقدار از زمین را زیر کشت می‌برند که برای تأمین خوراک سالانهٔ خود و تهیه کاه برای علوفه دامهایشان به آن نیاز دارند و ثروت عمدهٔ کشاورزان کرد از گله‌داری به دست می‌آید.

* * *

www.tabarestan.info تبرستان

جنگل و گیاهان و مراتع در کردستان

در کردستان جنگلها و مراتع زیادی وجود دارد که دارای درختان و بوته‌های زیادی است زیرا دشتهای مرتفع کردستان و رطوبت ابرهای باران‌زا شرایط نسبتاً مساعدی برای ایجاد یک پوشش جنگلی فراهم آورده است و چون تودهٔ ابرها از مغرب به مشرق در حرکت است لذا دامنه‌های غربی حداکثر استفاده را کرده و از این‌رو پوشش نباتی و گیاهی این دامنه بیشتر از دامنه‌های شرقی است.

تبرستان www.tabarestan.info

در بیشتر شهرها و نواحی کردستان جنگلهای انبوهی وجود دارد و معروفترین درختهای جنگلی کردستان عبارتند از: بلوط، مازو، زبان گنجشک، گردو، سیب وحشی، پسته وحشی، زالزالک، آلبالو جنگلی، بادام تلخ، ازگیل، داغداغان، نارون، گز، بید وحشی، کاج سیاه، اقاقیا، سرو نقره‌ای، عرعر، کاج بروسیا، کاج تهران، سدروس، ارغوان، سرو خمره‌ای، سنجد، آلبالووحشی، گلابی وحشی، بلوط ایرانی، افرای سیاه، کیکم، سماق، چاتلانقوش، خنجک، پلاخور، چوبک، شفت، اوبارسلام، موخور، انجیر، توت، چنار، انار وحشی، تنگرس، سیاه‌تلو، عناب، چغالک، محلب، شیرخشت، خج، نسترن، گل جنگلی، دوروی، گل زرد، تمشک، سپیدار، پده، درخت تبریزی، زردبید، بیدمشک، فک، صنوبر، بید مجنون، سیاه‌بید، بید سه پرچمی، مازرین، درخت تا، مو، اوجا، آژاد.

در کردستان مراتع زیادی وجود دارد و در فصل بهار و تابستان و پائیزمقدار زیادی علوفه در مناطق مختلف کردستان به‌دست می‌آید و دامداران و دهقانان در فصل بهار و تابستان دامهای خود را برای چرا به این مراتع می‌برند و به‌موقع علوفه اضافه را پس از خشک کردن برای زمستان ذخیره می‌کنند.

در کردستان گیاهان داروئی زیادی وجود دارد که می‌توان از آنها برای تولید دارو استفاده کرد به‌خصوص گیاهان: شیرین‌بیان، سریش، گل‌گاوزبان، الهاجی، آویشن، بابونه، بومادران، پامچال، ترهٔ کوهی، پنیرک، پونه، ختمی، زیره، شنگ، شیرپنیر، کاسنی، کرچک، گزنه، لبلاب، مرزنگوش، مرزه، همیشه‌بهار، ریواس، ورس به میزان فراوان وجود دارد که در گذشته اطباو داروسازان برای چیدن گیاهان داروئی به کردستان سرازیر می‌شدند و گیاهان داروئی می‌چیدند و از خواص آنها برای بیماران استفاده می‌کردند و

این آشکار است که قسمت اعظم زیبائی طبیعت را گیاهان به‌وجود می‌آورد و در این میان گیاهان علوفه‌ای که دارای گونه‌ها و رنگهای مختلف است مناظر تحسین‌انگیزی پدید می‌آورند و این مراتع خدادادی باید حفظ شوند زیرا از بین رفتن مراتع طبیعی باعث از بین رفتن پرندگان و حیات وحش می‌شود و از طرفی باعث آلودگیهای محیط زیست می‌گردد که باید هر چه بیشتر به آن توجه شود.

جنگلهای وسیع کردستان خود عاملی برای رشد اقتصادی این سرزمین است ولی به شرطی که مردم و دولت توجه بیشتری به آن بنمایند و از قطع درختها و سوزاندن آنها جلوگیری به‌عمل آورند و این مستلزم توجه مردم به این امر مهم و ازدیاد مأمورین جنگلبانی در کردستان است که از آنها مراقبت به‌عمل آورند تا درختان خشک و از بین رفته مجدداً رشد پیدا کند تا هم مردم و هم دولت از آن بهره‌های شایانی ببرند.

جنگلهای کردستان در گذشته دارای درختان زیادی بوده و زبانزد خاص و عام بوده چنانکه دکتر سعید خان کردستانی (۱۲۷۹-۱۳۵۸هجری) در مقدمه کتاب نزانی مزگانی می‌گوید: «در کوههای سورکَول و غیره طرق اورامان و مریوان را که در ایّام صغر و صباوت دیده بودم که دارای جنگلهای باشکوهی می‌بودند که رشک ارم بود آنها را با لکلیه قطع و مستأصل نموده‌اند و آنرا به شکل نسوان سرتراشیده و زلف بریده درآورده‌اند.» آری جنگلها و مراتع کردستان اگر مراقبتی نداشته باشند و از آنها حفاظت نکنند اینچنین از بین می‌روند.

* * *

www.tabaresan.info تبرستان

ملیّت کرد

ملّت یک لغت عربی است به معنی توده‌هائی از مردم می‌باشد که در مسیر تاریخ ظهور کرده و شناخته شده‌اند و توده‌های مردمی تنها پس از مرحلهٔ مشخصی به ملت تبدیل می‌شوند و آن اینکه اساس و ریشه‌اشان به توسعه سرمایه مرتبط شده و برای اینکه توده‌های مردمی به ملت شناخته شوند شرط‌های دیگری دارد و آن عبارتند از: زبان مشترک، زندگی اقتصادی مشترک و آداب و رسوم مشترک و کرد توده‌هائی هستند دارای تاریخ که از هزارهٔ سوم به اسم شناخته شده‌اند.

www.tabarestan.info تبرستان

در گذشته پیروان یک شریعت را ملت می‌گفتند مانند: ملت عیسی و ملت موسی و امّا در عصر حاضر ملت را ناسیون Nation می‌گویند که شامل تودهٔ مردم است که دارای دین مشترک و زبان مشترک و نژاد مشترک باشند و با این وصف کردان که دارای یک زبان مشترک و یک نژاد مشترک و یک دین مشترک‌اند یک ملت به شمار می‌آیند.

زبان کردی که اساس ملیّت کرد است زبان مشترک همهٔ کردان است و بودن تفاوت‌های جزئی در این زبان و داشتن گویشها و گونه‌های متعدد مبین غنی بودن این زبان است چرا که کردی دارای پنج گویش به نامهای: کرمانجی شمالی و کرمانجی جنوبی و گورانی و لری و لکی است و هر گویش آن دارای چندین گونه است و همهٔ خاورشناسان و زبان‌شناسان در پژوهشهای خود این حقیقت را ذکر کرده‌اند که زبان کردی یک زبان غنی و مترقی است.

کردان چنانکه گفتیم در پنج کشور، ایران و عراق و ترکیه و سوریه و روسیه زندگی می‌کنند و در گذشته در بیشتر این کشورها خواندن و نوشتن به زبان کردی ممنوع بوده و امّا در ایران بعد از انقلاب اسلامی زبان کردی آزادی خود را یافته و تاکنون مجلات و کتابهائی به این زبان به طبع رسیده است و با این وصف کردان اکنون یک زبان استاندارد به نام سورانی دارند که نوشته‌های خود را با آن می‌نویسند.

کردان چنانکه گفتیم آداب و رسومی مشترک دارند و آنان در طول تاریخ فرهنگ ایرانی و آریائی خود را حفظ کرده‌اند و مبارزهٔ طولانی آن در جهت فرهنگ ملی خود سبب حفظ آداب و رسوم مشترک و فرهنگ ملّی کرد شده است و امروز در کردستان

چندین روزنامه و مجله به زبان کردی منتشر می‌شود و در ایران چندین فرستنده کردی و برنامه‌های تلویزیونی به زبان کردی وجود دارد که در شکوفائی فرهنگ و زبان کردی بسیار مؤثر است.

اینکه عده‌ای از روی ناآگاهی جمعیت کردان را قلیل می‌دانند سخت در اشتباهند زیرا جمعیت کردان اکنون حداقل چهل میلیون است که بدینگونه پراکنده‌اند: کردان ایران هشت میلیون، کردان ترکیه بیست وپنج میلیون، کردان عراق چهار میلیون، کردان سوریه دومیلیون، و کردان روسیه یک میلیون. اینکه گفتیم حداقل زیرا در ایالات و مناطق مختلف کردنشین سرشماری به عمل نیامده و جمعیت کردان ثبت نشده است چونکه تعیین جمعیت کردان مبتنی بر آمار و ارقام مسئله‌ای است که با آن با حساسیت برخورد می‌شود و به علت انگیزه و مصلحت‌های سیاسی رقم واقعی جمعیت کردستان منتشر نمی‌شود و آنچه را که در اینجا آوردیم گزارشی است از نوشته‌های خاورشناسان و جهانگردان اروپائی.

www.tabarestan.info تبرستان

بنابراین ملت کرد همهٔ شرایط یک ملت رادارد چرا که کردان واجد سه عامل مهم و اساسی شاخص ملت هستند که عبارتند از: زبان مشترک، سرزمین مشترک، آداب ورسوم مشترک؛ دین و مذهب مشترک، و زندگی مشترک اقتصادی هم بیشتر اوقات جزو مشخصه‌های ملت بودن شمرده نمی‌شود، پس می‌توانیم کرد را به عنوان یکی از ملل خاورمیانه‌به‌حساب‌بیاوریم ملتی که درحال حاضرمراحل تکامل ملّی خود را می‌گذراند.

پیداست که امپریالیست‌ها هدفشان از تقسیم کردستان از بین بردن ملیت کردان بود امّا کردان به مبارزهٔ بی‌امان خود ادامه دادند و مبارزهٔ کردان در حال حاضر بیش از هر زمان ضروری است زیرا امپریالیست‌ها دشمن اصلی ملتها و ملت کرد هستند و تا هنگامیکه به سلطهٔ امپریالیسم پایان داده نشود و پیمانهای نظامی آنان از بین نرود آزادی ملت‌ها از بین می‌رود و اکنون همه ملت‌ها در مرحلهٔ مبارزه ضدامپریالیستی هستند و ملت کرد دوشادوش آنان به مبارزهٔ خود ادامه می‌دهد زیرا مبارزهٔ کردان برای رهایی از سلطهٔ امپریالیسم بخشی از مبارزهٔ جهانی بوده و آزادی‌خواهان، باید در این راه تلاش خود را بکنند تا به اهداف خود برسند و به سلطهٔ امپریالیسم پایان دهند.

* * *

کُرد در ایران

کردان در ایران در شهرهای: کرمانشاه و قصر شیرین و اسلام‌آباد و کنگاور و کرند و صحنه و ایلام و سنندج و بانه و سقز و سردشت و مهاباد و بوکان و اشنویه و ارومیه و سلماس و ماکو و خرم‌آباد و شهرکرد و بروجرد و چند شهر دیگر زندگی می‌کنند و پس از جنگ جهانی اول و تسلط رضاشاه پهلوی (۱۳۴۵-۱۳۶۱هجری) بر ایران در کردستان چند شورش به وقوع پیوست که از همه مهمتر شورش سمکو یا سمتقو در منطقه ارومیه بین سالهای ۱۹۲۰-۱۹۲۵ بود که او بخش اعظم کردستان ایران را تصرف کرد و در سال ۱۹۲۳ با شیخ محمود دیدار کرد و در این هنگام انگلیسی‌ها او را به جنگ آسوری‌ها تحریک کردند و او مار شمعون آسوری و عده‌ای از یارانش را کشت و این امر باعث تضعیف سمکو شد و در سال ۱۹۲۵ که رضاخان پهلوی زمام امور را به دست گرفت سیاست خود را برای از بین بردن ملتهای ضعیف در پیش گرفت که یکی از این ملتها ملت کرد بود و سمکو بارها با قوای رضاخان جنگید و عرصه را بر آنان تنگ کرد و در سال ۱۹۳۰ او را برای بحث و تبادل نظر به تهران دعوت کردند و ناجوانمردانه به قتل رساندند.

استقرار حکومت پانزده‌ساله رضاخانی در کردستان با شدیدترین فشار و خفقان همراه بود و استقرار ژاندارمری ضد مردمی و نظام وظیفه اجباری و بستن مالیاتهای سنگین و انحصاری کردن فروش توتون به دولت و سرکوبی هر نوع آزادی و ممنوع کردن پوشیدن لباس کردی چه در شهر و چه در دهات و حتی ممنوع کردن مطبوعات به زبان کردی و تبعید دستجمعی و کوچ دادن کردان به مناطق دیگر ایران و بطور کلی سیاست فارسی کردن کردستان به‌وسیله رضاشاه باعث نارضایتی عمومی در کردستان شد و در جریان جنگ دوم جهانی در سال ۱۳۲۰ شمسی ایران به اشغال انگلستان و شوروی درآمد و به دو منطقه اشغالی تقسیم شد و مناطق شمالی و غربی به اشغال شوروی و مناطق جنوبی به اشغال انگلستان درآمد و دولت رضاشاه که هیچ پایگاهی میان مردم نداشت سرانجام سقوط نمود و به نفع پسرش محمدرضاشاه پهلوی (۱۳۶۱-۱۳۹۹هجری) از سلطنت کناره‌گیری کرد و به آفریقای جنوبی تبعید شد و او نیز مانند پدرش به ظلم و ستم پرداخت و در این هنگام یعنی به سال ۱۳۲۱شمسی در مهاباد

www.tabarestan.info تبرستان

سازمانی به نام کومه لەی ژیانەوەی کورد komalay zhiyânaway kurd یعنی: جمعیت احیای کُرد به وجود آمد و مؤسس این گروه بیشترشان کردان روشنفکر بودند و می‌خواستند فرهنگ و زبان و ملیت خود را احیا کنند.

سال ۱۹۴۱ متفقین ایران را اشغال کردند و در این سال گروه کومله ژکاف مبارزهٔ خود را علیه رژیم پهلوی آغاز کرد و در سال ۱۹۴۵ حزب دمکرات در مهاباد تشکیل شد که کشاورزان و دهقانان و زحمت‌کشان طرفدار این حزب شدند و حزب دمکرات این بندها را رأس کار خود قرار داد: آزادی و خودگردانی برای مردم کرد در چهارچوب قانون اساسی ایران و به کارگیری زبان کردی و آزادی مطبوعات و توسعهٔ کشاورزی و بازرگانی و فرهنگ و بهداشت در جهت ترقی و آبادانی کشور.

www.tabarestan.info تبرستان

در سال ۱۹۴۶ جمهوری کردستان به رهبری قاضی محمد تشکیل گردید و او بارها وفاداری خود را به استقلال و تمامیت ارضی ایران به زبان می‌آورد و وی شخصیتی اجتماعی داشت و گرچه حکومت او پیش از یک سال دوام نیاورد امّا در این مدت کم ثمرهٔ زیادی برای کردان داشت و زبان کردی برای اولین‌بار به عنوان زبان رسمی تعیین گردید و فرزندان کرد به زبان مادری خود در مدرسه به تحصیل پرداختند و کتاب و روزنامه و مجله به زبان کردی منتشر شد و برای نخستین بار تآتر کردی روی کار آمد و زن کرد برای نخستین بار در امور سیاسی و فرهنگی کشور سهیم شد و کارمندان کرد در ادارات مشغول کار شدند و به جای ارتش نیروی مردمی به کار گرفته شد و در این هنگام روس‌ها برای اینکه بتوانند بر اوضاع تسلط پیدا کنند گروهی از افراد زبدهٔ خود را به کردستان اعزام داشتند و در تمام امور نظارت می‌کردند و پس از آن عده‌ای از نمایندگان کرد به باکو رفتند و با سران روس تماس حاصل کردند و این امر نگرانی دولت مرکزی را فراهم آورد و دولت چون تحمل چنین وضعی را نداشت مخفیانه با روسها به توافق رسیدند و نخست حکومت آذربایجان را برانداختند و پس از آن چند بار با قاضی محمد تماس گرفتند و سرانجام با خدعه و نیرنگ و وعده‌های دروغین ارتش بدون خون‌ریزی در سال ۱۳۲۶ وارد مهاباد شد و قاضی محمد و صدر قاضی و سیف قاضی را پس از چند روز زندان ناجوانمردانه به دار زدند و عده‌ای از آزادی‌خواهان کرد را هم در مهاباد و ارومیه و بوکان و سقز و بانه دستگیر و زندان و تبعید کردند و پس از آن ارتش و ژاندارمری برای غارت و

چپاول به کردستان یورش آوردند و بارزانیان که طرفدار قاضی‌محمد بودند به رهبری ملامصطفی بارزانی با نیروهای ایران وارد جنگ شدند و امپریالیسم آمریکا در این جنگ با اسلحه و کارشناس نظامی به یاری نیروهای رژیم ایران آمد.

بارزانیان نبردی شجاعانه آغاز کردند بطوری که حتی رئیس ستاد مشترک ارتش ایران اعلام کرد که تا به حال ارتش ایران با چنین دشمن توانمندی درنیفتاده است تا اینکه شاه فرمان داد با همهٔ نیروی موجود بارزانیان را بکوبند و طی فرمانی که در سال ۱۹۴۷ صادر کرد چنین گفت: با هواپیما همهٔ مقرها و مسیر حرکت بارزانیان و توپخانه‌هایشان را زیر آتش بگیرید و باید تا ۱۵ فروردین ۱۳۲۶ جنگ پایان یابد که بارزانیان نتوانند فرار کنند تا بیشتر از این آبروی ارتش نرود.

www.tabarestan.info تبرستان

پس از اینکه بارزانیان خسارت زیادی به ارتش وارد آوردند به کردستان عراق بازگشتند در آنجا هم به دستور شاه از سوی نوری سعید با آتش و بمباران مورد استقبال قرار گرفتند تا اینکه بچه‌ها و پیرمردان و پیرزنان را در منطقهٔ بارزان جا گذاشتند و خود از مرز ترکیه وارد خاک ایران شدند و پس از جنگی سخت توانستند از رودخانهٔ ارس عبور کرده وارد خاک شوروی شوند و این جنگجویان شجاع تا کودتای سال ۱۹۵۸ عراق به میهن خود بازنگشتند.

جنبش و قیام قاضی‌محمد در حقیقت جنبشی بود ضدامپریالیستی که برای منافع مردم و علیه ستم ملی و آزادی همهٔ مردم کرد برپا شده بود و در عین حال یک جنبش ضدارتجاعی بود و بر همین اساس همهٔ توده‌های مردم در آن نقش داشتند و از همان آغاز جنبش کردان عراق به آن پیوستند و همچنین چندین نماینده کردستان ترکیه و مناطق کردنشین سوریه و شوروی به آنجا سفر کردند و امپریالیسم آمریکا که با گسترش سلاحهای اتمی قدرت گرفته بود رژیم ارتجاعی ایران را تحریک کرد تا علیه قاضی محمد و یارانش وارد عمل شود.

پس از قاضی‌محمد شورشهائی دیگر در کردستان به وقوع پیوست از جمله شورش ملاآواره و یارانش که در ده شلماش از توابع سردشت روی داد و او چون زورگوئی و ستم فئودالها و رژیم شاه را نسبت به مردم مشاهده می‌کرد تصمیم گرفت که با رژیم شاه به مبارزه بپردازد و سرانجام پس از چند سال مبارزه او را دستگیر کردند و به سال

۱۳۸۴هجری او را با چند تن از یارانش در سردشت اعدام کردند و پس از آن به دستگیری عده‌ای از اهالی پرداختند.

* * *

کرد در ترکیه:

تبرستان
www.tabarestan.info

کردان در کردستان ترکیه در شهرهای: بدلیس، دیاربکر، اخلاط، ارض‌روم، قارس، اردهان، بایزید، خرپوت، وان، بایزید، ارزنجان، درسم، بوتان، مالطه، مرعش، اورفه، اخلاط، موش، ماردین باشقلا و خُزات زندگی می‌کنند.

کردان تا قبل از سال ۱۹۱۶که طبق پیمان سایکس پیکو امپریالیسم‌ها دولت عثمانی را بین خود تقسیم کردند در زیر نفوذ حکومت عثمانی بودند و همینکه مصطفی کمال پاشا آتاتورک (۱۲۹۹-۱۳۵۷هجری) به سال ۱۳۴۲هجری به ریاست‌جمهوری ترکیه رسید به کشت وکشتار پرداخت و در این هنگام کردان به رهبری شیخ عبدالقادر قیام کردند و خواهان یک دولت اسلامی در ترکیه بودند و این مبارزه تا سال ۱۹۲۵ ادامه داشت تا اینکه کردان در همین سال به رهبری شیخ سعید شهرهای دیار بکر و الازیگ را به تصرف خود درآوردند و با اینکه در آغاز کار پیشرفت با کردان شورشی بود امّا در نتیجهٔ رقابت طایفگی که مانع رسیدن کمک به شورشیان بود قیام آنها به‌وسیلهٔ امپریالیست در هم شکست و تار و مار شدند و هنوز این شورش فرو ننشسته بود که گروه دیگری از کردان در خویبون که جزو آرارات است در برابر رژیم اتاتورک به رهبری یکی از افسران کرد به نام احسان نوری‌پاشا قیام کردند و این شورش در سال ۱۹۳۰گسترش یافت و رفته‌رفته دامنهٔ آن به بدلیس و دیار بکر و وان و بوتان کشیده شد و دولت ترکیه لشکری گران برای سرکوبی آنان روانهٔ کارزار نمود و سرانجام شورشیان شکست خوردند و بعضی از سران آنان را نیز به جوخهٔ اعدام سپردند.

شورش ۱۹۲۵ ضربهٔ بزرگی به حکومت آتاتورک وارد آورد و این شورش به اندازه‌ای مهم بود که ترکیه را به خطر انداخته بود و به همین سبب ترکها مجبور به جمع‌آوری هشتاد

هزار سرباز شدند و نیروهای ترکیه پس از آن شروع به ویرانی و تخریب کردستان کردند و هزاران کرد بی‌گناه راکشتند که بیشتر آنان زن و کودک بودند و جواهر لعل نهرو در این باره گوید: بدین‌گونه ترکها که به تازگی در مبارزهٔ آزادی‌بخش خود پیروز شده بودند شروع به سرکوب کردان کردند. کردانی که در راه آزادی مبارزه می‌کردند به‌راستی عجیب است ملتی که تا دیروز از حقوق خود دفاع می‌کرد امروز به حقوق ملی ملتی دیگر تجاوز کند و مبارزهٔ آزادی‌بخش خود را مبدل به مبارزهٔ استثمارگرانه گرداند و در همین راستا سال ۱۹۲۹ یک شورش دیگر، از سوی مردم کرد آغاز گردید امّا در مدت کوتاهی سرکوب شد و کیست که بتواند ملتی راکه در راه احقاق خود مُصر است و در این راه آماده است تا بابهای آن آزادی را بپردازد از بین ببرد.

www.tabarestan.info تبرستان

در سال ۱۹۳۲ صلاح‌الدین پسر شیخ سعید در مقابل رژیم آتاتورک شورید و مردم درسیم کمکش کردند و افرادش همگی سوگند یاد کردند که به مبارزهٔ خود برای کسب استقلال کردستان ادامه دهند ولی پس از مدتی در مقابل سپاه ترک تاب مقاومت نیاورد و شکست خورد و در سال ۱۹۳۳ شیخ فخری قیام کرد و پس از چندی سپاهی فراهم آورد و دیار بکر راگرفت و اما او نیز شکست خورد و پس از آن دولت ترکیه قانونی تصویب کرد که به موجب آن کردان می‌بایست در میان روستاهای ترک‌نشین به نسبت هر صد نفر سکنه پنج کُرد توزیع شوند و رؤسا که در شهرها اسکان داده می‌شدند به هیچ وجه حق نداشتند با کردهای دیگر در ارتباط باشند و در سال ۱۹۳۷ در درسیم و تونجلی کردان بر علیه دولت ترک به مبارزه برخاستند و آنان با سپاهی گران به سرکوبی کردان پرداختند و بسی از پیرمردان و پیرزنان و کودکان را به قتل رساندند و بدینگونه ترکها همهٔ قیام‌های مردمی کرد را سرکوب کردند.

بدین‌شیوه نیروهای ارتجاعی ترکیه سرنوشت مردم کرد را که برای به‌دست آوردن آزادی و حقوق حقهٔ خود در مبارزه بودند خفه کردند و ترکها علاوه بر سرکوب این شورشها بسی از رهبران کرد مانند دکتر فؤاد و سران دیگر کرد را دستگیر کردند و تسلیم دادگاههای خود کردند و حکم اعدام در مورد آنها به اجرا درآمد و رئیس بی‌دادگاهی که حکم اعدام پنجاه و سه نفر از رهبران کرد را صادر کرده بود گفته بود برخی از شما به خاطر کردستانی آزاد مبارزه کرده‌اید و همهٔ شما باید نابود شوید تا عبرتی باشید برای دیگر کُردان.

کرد در عراق

کردهای عراق در شهرهای: سلیمانیه و کرکوک و اربیل و موصل و دهوک و زاخو و عقره و عمادیه و مندلی و خانقین بسر می‌برند که قبلاً تابع حکومت عثمانی بودند و به سال ۱۹۱۷ به تصرف بریتانیا درآمد و کردان به سال ۱۹۱۸ شروع به قیام کردند و جنبش آنان به‌سرعت گسترش یافت و پس از مدتی به رهبری شیخ محمود برزنجی (۱۳۰۲-۱۳۵۶هجری) در سلیمانیه به استقلال رسیدند و انگلیسی‌ها به عللی راضی شدند که شیخ محمود فرمانروای کردستان باشد و این بدین خاطر بود چون ترکها بر شهر موصل مسلط بودند و می‌خواستند به‌وسیلهٔ کردها آنان را بترسانند ولی آنچه برای شیخ اهمیت داشت فقط استقلال کردان بود و به همین دلیل طولی نکشید که میانهٔ شیخ محمود و انگلیسی‌ها بهم خورد و در سال ۱۹۱۹ جنگ بسیار سختی در دربند بازیان نزدیک سلیمانیه روی داد و در این جنگ شیخ محمود اسیر شد و سپس در یک دادگاه بریتانیائی حکم اعدام او را صادر کردند و پس از آن این حکم به حبس ابد تقلیل یافت و آنگاه شیخ محمود را به هندوستان تبعید کردند.

در سال ۱۹۲۰ مردم سراسر کردستان شوریدند و جنگ سختی درگرفت و در آن بسی کشته شدند و در سال ۱۹۲۱ انگلیس‌ها فیصل هاشمی را پادشاه عراق کردند و کردان با آوردن فیصل موافق نبودند و تظاهراتی بر علیه انگلیس‌ها انجام دادند و سپس انگلیس‌ها ناچار شدند شیخ محمود را به سلیمانیه بازگردانند و در سال ۱۹۲۲ طی کنگره‌ای انگلیس‌ها شیخ محمود را پادشاه کردستان کردند ولی شیخ محمود به حکومت سلیمانیه اکتفا نکرد و می‌خواست کرکوک و موصل را به قلمرو خود بیفزاید، و سپس انگلیس‌ها با سپاهی به سلیمانیه یورش بردند و شهر را اشغال کردند. شیخ محمود ناچار شد به کوهها پناه برد و پس از مدتی با حکومت سازش کرد و به سلیمانیه بازگشت. انگلیس‌ها پس از کشف نفت در موصل و کرکوک دیگر توجهی به کردها نکردند چنانکه هارلدنیکولستون انگلیسی می‌گوید: آن روزی که ما به کردان می‌گفتیم باید دولت مستقلی تشکیل دهید توجه نمی‌کردند در حالیکه در سال ۱۹۲۲ درخواست چهارده ماده کردند که به آنها داده شود، امّا دیگر خیلی دیر شده بود.

www.tabarestan.info تبرستان

تنها نتیجهٔ مبارزات کردان عراق این بود که دولت متعهد شد که زبان کُردی را در مدارس ابتدائی تدریس نماید و شیخ محمود به مبارزهٔ خود علیه انگلیس‌ها ادامه داد امّا به علت خیانت سرمایه‌داران کرد ناچار شد دست از مبارزه بکشد و خانه‌نشین شود. در سال ۱۹۲۳ شیخ احمد بارزانی در کوههای بارزان قیام کرد امّا این شورش چندان دوامی نداشت و از سوی انگلیس‌ها سرکوب شد، تا اینکه به سال ۱۹۴۳ ملامصطفی بازرانی که از زندان سلیمانیه گریخته بود به بارزان بازگشت و در آنجا سپاهی فراهم آورد و به پاسگاه پلیس حمله کرد و در پایان همان سال آن‌چنان موقعیتش محکم شد که نخست عراق یکی از مردان معروف خود به نام مجید مصطفی را برای مذاکره به نزد وی فرستاد و سپس بنا به تقاضای وی برادرش شیخ احمد را به سال ۱۹۴۴ از زندان آزاد کردند و در سال ۱۹۴۵ ملامصطفی و یارانش با دولت عراق به جنگ و پیکار برخاستند و چون سپاه عراق نیرومند بود از این تاب مقاومت را نیاوردند و به ایران گریختند. افرادی که با وی بودند بالغ بر ده نفر بود و از آنجا خود را به شوروی رساندند. سرانجام به سال ۱۹۵۸ پس از کودتایی که بر علیه رژیم سلطنتی عراق صورت گرفت ملامصطفی و یارانش به عراق بازگشتند. عبدالکریم قاسم سپس به آنها وعده‌هایی داد و به سال ۱۹۶۱ از وعده‌های خود سرپیچی کرد و مجدداً جنگ با کردها شروع شد و همراه شدن این مخالفت‌ها و شکست‌های پی‌درپی عراق با کردها عاقبت منجر به کودتای عبدالسلام عارف شد. عبدالسلام پس از اینکه به قدرت رسید با استفاده از سیاست امتیاز از درِ سازش با بارزانی درآمد تا بتواند با تکیه به نیروی او دیگر گروههای کرد که شوریده بودند را سرکوب کند امّا پس از چندی حزب بعث با رسیدن به اهدافش از وعده‌هایی که داده بود سر باز زد و با مرگ عبدالسلام عارف برادر او عبدالرحمن عارف به قدرت رسید و او نیز چند صباحی زندگی کرد تا اینکه جناح تندرو بعث روی کار آمد و رهبران حزب بعث در طول فرمانروائی خود به سرکوبی کردها پرداختند تا اینکه ملا مصطفی بازرانی فوت کرد. امروز نیز مبارزهٔ کردها علیه حکومت عراق هنوز ادامه دارد.

www.tabarestan.info تبرستان

* * *

کُرد در سوریه

پس از جنگ جهانی اول سوریه بخشی از حکومت عثمانی بود و سپس بخش غربی کردستان یعنی مغرب موصل نصیب فرانسه گردید و پس از موافقت مرزی سال ۱۹۲۲ انگلیس و فرانسه قیمومیت کردنشین سوریه به فرانسه واگذار شد و پس از حل مسألهٔ موصل در سال ۱۹۲۵ اختلافات ترکیه و فرانسه بر سر سرزمین‌های عثمانی حل نشد و فرانسه کار را بدانجا رساند که در مبارزهٔ علیه ترکیه به حزب خویبون متوسل شد و هدف او این بود که جنبش ملی کرد را به خاطر منافع خود به کار گیرد و در حقیقت پس از شکست جنبش شیخ سعید در سال ۱۹۲۵ سوریه تبدیل به پایگاه کردانی شده بود که از ترکیه فرار می‌کردند و امّا اختلاف ترکیه و فرانسه بعدها حل شد در سال ۱۹۲۹ در آنکارا پیمانی را امضاء کردند که موجب این پیمان ترکیه بخشی از منطقه کردستان را به سوریه واگذار کرد و متصرفات آن کشور تا کرانه رودخانه دجله گسترش پیدا کرد.

در سال ۱۹۳۱ پس از اینکه مقرر شد حکومت ناسیونالیست در آن منطقه برقرار شود کردها سر به شورش نهادند که سرانجام سپاهیان فرانسه وارد کارزار شدند و شورش را خواباندند و در سال ۱۹۵۸ شخصی به نام نورالدین رضا بطور پنهانی حزبی را به نام حزب دمکراتیک سازمان داد و خواستار حکومت خودمختاری کردستان سوریه شد و دولت سوریه در سال ۱۹۶۰ نورالدین رضا را با سیزده تن کرد دیگر به دادگاه فرا خواند و هر کدام را به یکسال زندان مجازات نمود امّا در اواسط سال ۱۹۶۱ همگی را آزاد کردند و در همان سال نورالدین رضا و محمد عیسی کاندیدای پارلمان سوریه شدند ولی چند ساعت پیش از رأی‌گیری هر دو بازداشت گردیدند و پس از استقلال سوریه و بیرون آمدن آن کشور از تحت‌الحمایگی فرانسه فعالیت‌های دامنه‌داری برای حل مسئله کرد در منطقه جزیره آغاز شد و به همین جهت دولت سوریه کردها را از مناطق مرزی به مناطق داخلی کشور تبعید کرد و بیشتر کردان سوریه اکنون در منطقهٔ مرزی سوریه و عراق و ترکیه سکونت دارند و وضع اقتصادی و اجتماعی آنان بسیار نامطلوب است.

بیشتر خانواده‌های کرد در سوریه امروز کاملاً هویت عربی به خود گرفته‌اند از قبیل برازی‌ها و خانوادهٔ جان پولاد که به جنبلاط معروفند و رؤسای دروزی زیرا آنان بعد از

www.tabarestan.info تبرستان

سال ۱۹۵۷ زیر سلطهٔ رژیم‌های مختلف و همچنین طرح کمربند اعراب درآمدند و کردها در سوریه از حق استخدام کشوری و فرستادن فرزندانشان به مدارس دولتی و پذیرش در بیمارستانهای عمومی محروم شدند و خواندن و نوشتن به کردی هم از طرف دولت به سوریه قدغن گردید و اسامی دهکده‌های کردی به عربی تغییر پیدا کرد و حتی اعراب را به جای کردان تبعیدی در دهات سکونت دادند و بر اساس قانون اصلاح زمین کردان حق خرید زمین را ندارند و آنها برای پشتوانه عربی در منطقهٔ جزیره که اخیراً در آنجا نفت کشف شده از دیار خودشان رانده و به مناطق بادیه و صحرا تبعید شده‌اند.

کردان سوریه اکنون در شهر قامشلی و اطراف جزیرهٔ این عمر زندگی می‌کنند و در گذشته افراد برجسته‌ای از خانواده‌های کرد بر علیه رژیم سوریه قیام کردند از جمله خانوادهٔ بدرخانیان در زمان تسلط فرانسوی‌ها بر سوریه کردان فعالیت فرهنگی داشتند و از جمله مجلهٔ هاوار یعنی فریاد را منتشر می‌کردند و کتابهایی نیز به زبان کردی به طبع رساندند که هدفشان این بود؛ فرهنگ و زبان کردی را زنده نگهدارند و از آن حفاظت کنند.

www.kurdestan.info

* * *

کرد در روسیه

کردان روسیه بیشتر در شهرهای ایروان و تالین و آلاگوز و جمهوری ارمنستان زندگی می‌کنند. در سال ۱۸۱۳ پس از پیمان گلستان بین ایران و روسیه بخشی از منطقهٔ کردستان به خاک روسیه ملحق شد و کردان در آن موقع در ولایت الزابت پل زندگی می‌کردند و بعدها بر اساس پیمان ۱۸۲۸ ترکمنچای بخشی از کردان ولایت ایروان و قارص واردهان به خاک روسیه ملحق شدند و پس از شورش اکتبر بر اساس پیمان روسیه و ترکیه در ۱۹۲۱ نواحی قارس واردهان به ترکیه واگذار شد و کردهائی که در روسیه ماندگار شدند بیشتر در ارمنستان به‌سر می‌بردند.

حکومت شوروی نسبت به آموزش و پرورش و پیشرفت اقتصادی کردها فعالیت

مثمرثمری را انجام داده و در ایروان صدها کتاب و نشریهٔ کردی به طبع رسانده و روزنامه‌هایی نیز به زبان کردی انتشار داده و در روستاهای کردنشین مدارس ابتدایی و متوسطه و ایستگاههای رادیو وجود دارد که همهٔ کودکان و محصلین به زبان کردی درس می‌خوانند و حتی دانشکدهٔ ادبیات کردی در مسکو صدها دانشجوی کرد را پذیرفته است.

کردان در دورهٔ استالین (۱۹۲۳-۱۹۵۳م) از ترور و وحشت جان سالم بدر نبردند و عده‌ای از آنان کشته شدند. کردان در شوروی هیچگاه خودمختاری نداشتند. هر چند جمیعت کمی از کردان در روسیه به‌سر می‌برند امّا باز هم یک ملت آریایی و ایرانی‌نژادند و همیشه به ایران عشق ورزیده‌اند، با این حال دارای مدرسه و مطبوعات به زبان مادری خود هستند و میزان درآمد سرانهٔ آنان از بقیه کردان کشورهای دیگر بیشتر است و در میان کردان روسیه نویسنده و سراینده و دانشمند و هنرمند نامی فراوان پیدا شده‌اند و برای اولین بار آزادی حقیقی و حق ملی خود را به دست آورده‌اند.

پروفسور مینورسکی دربارهٔ کردها در روسیه در کتاب کرد می‌نویسد: کردهائی که در روسیه زندگی می‌کنند مسأله ویژه‌ای در سیاست داخلی ما به‌وجود آوردند و برای اولین بار در سال ۱۸۱۳ بعد از عقد پیمان گلستان که طی آن منطقه الیزابت پول را به سرزمین خود ضمیمه کردیم کردها در روسیه دیده شدند و سپس کردهای ایروان به ما ملحق شدند و سپس شهرهای قارص و اردهان که کردنشین هستند به روسیه ملحق شد. و به سال ۱۸۲۹ در جنگ علیه ترکیه چهار هنگ از مسلمانان داشتیم و در جنگ قرم دو هنگ کرد داشتیم یکی هنگ قارس و دیگری هنگ ایروان و فرمانده هنگ ایروان جعفر آقا بود که بعدها به مقام ژنرالی رسید. در سال ۱۸۷۸ هزار و سیصد نفر ژاندارم از کردها به نفع ما جنگیدند. به گواهی افراد قابل اعتماد وضع کردها در حال حاضر در روسیه رضایت‌بخش نیست و دلیل این کار هم آن است که کردها تملک بر اراضی ندارند و این امر باعث شده است که تعداد زیادی از آنها به ترکیه بازگردند و در ترکیه دولت از آن‌ها برای تقویت نیروهای حمیدیه استفاده می‌کند و از طرف دیگر کردها در ترکیه و ایران در سال دو بار کوچ می‌کنند که به این قشلاق و ییلاق می‌گویند و این رسمی است میان خودشان امّا در روسیه مراتع فقط برای دو ماه تابستان قابل استفاده است و ما غالباً بر این عقیده‌ایم که

www.tabarestan.info تبرستان

اسکان قبایل کوچنده یک امر طبیعی است و باید انجام پذیرد امّا با این حال دامپروری برای تکمیل کشاورزی جنبه حیاتی دارد و امّا دربارهٔ کردها باید اضافه کنم؛ مناطقی که در حوالی آرارات مورد استفاده آنها است به درد کشاورزی نمی‌خورد و از طرف دیگر زندگی در تابستان و در مناطق پست امری است ناممکن و از مدت‌ها پیش لزوم تأسیس سازمان ویژه‌ای برای تنظیم و وحدت ادارهٔ کردها پیشنهاد شده بود و مناسبات ما با کردها روشن نیست آنها برای انجام کارهای خود نمی‌دانند چگونه به مأموران مراجعه نمایند در حالیکه تعدادشان بسیار زیاد است و تنها چیزی که برای کردها ضرورت حیاتی دارد مدرسه است و در حال حاضر دانشجویان کرد مشغول تحصیل‌اند و کودکان به زبان خود درس می‌خوانند.

www.tabarestan.info تبرستان

* * *

نفوذ دولتهای امپریالیستی در کردستان

امپریالیسم که یک سیستم اقتصادی سیاسی است ملیت مذهب و دین و ملیت نمی‌شناسد و مذهب او فقط منافع او است. امپریالیست‌ها از قرن هجدهم میلادی در کردستان به فعالیت پرداخته‌اند و رقابتهای امپریالیست‌ها باعث دو جنگ خانمانسوز بزرگ جهانی گردید که به قیمت جان ده‌ها میلیون انسان تمام شد. در اثر آن هزاران شهر و روستا و مزارع ویران شدند و از بین رفتند. امپریالیست‌ها با تحمیل رژیم‌های دست‌نشانده و صدور فرهنگ استعماری مانع رشد فرهنگ ملی شده‌اند. کشورهای ایران و ترکیه و عراق و سوریه و روسیه که کردستان میان آنها تقسیم شده است مرکز رقابتهای امپریالیستی بوده‌اند.

روسیه تزاری در هنگام جنگ با ترکیه که در سالهای (۱۸۲۸-۱۸۲۹میلادی) به‌وقوع پیوست به کردان توجه زیادی کرد زیرا می‌دانست آنان بسیار شجاع و رزمنده و از خود گذشته هستند و می‌خواست آنان را علیه نیروهای عثمانیها و شاه ایران به کار گیرد و حکومت روسیهٔ تزاری و انگلیس‌ها تعصب شدیدی نسبت به کردهای دولت عثمانی

نشان می‌دادند و می‌خواستند نظر آنان را به سوی خودشان جلب کنند و از آنان بهره‌های زیادی ببرند. در گرماگرم جنگ جهانی اول نیز دولتهای امپریالیستی می‌خواستند نظر کردهای ایران را به خود جلب کنند. از جمله واسموس کنسول آلمان در بوشهر به کمک سنجابی‌ها توانست از متحد شدن نیروهای روسیه و بریتانیا جلوگیری کند و بریتانیائی‌ها هم توانستند طوایف کلهر و گوران و او رامی را با پول بفریبند و با وعده و وعیدهای دروغ آنان را به جنگ سنجابی‌ها برانگیزانند. پس از شکست آلمان در جنگ، کشورهای بریتانیا و فرانسه و روسیه به سال ۱۹۱۶ پیرامون آیندهٔ خاور میانه پیمانی سرّی به نام پیمان سایکس به امضاء رساندند. بر اساس این پیمان دولت عثمانی به سه منطقه تحت نفوذ بریتانیا و فرانسه و روسیه تقسیم گردید. منطقه تحت نفوذ بریتانیا که به منطقه سرخ نامگذاری شده بود عبارت بودند از: عراق که از خانقین تا جنوب کویت را دربر می‌گرفت و منطقه زیر نفوذ فرانسه که به منطقه آبی نامگذاری شده بود عبارت بودند از: سوریه و لبنان و کردستان شمال غربی، و فلسطین هم منطقه قهوه‌ای نامگذاری شده بود و تحت نظارت سازمان بین‌الملل قرار گرفته بود که بعداً به دولت انگلیس واگذار شد. وزیر خارجه روسیه سارانوف هنگامی که از این پیمان اطلاع پیدا کرد در سال ۱۹۱۶ موافقت خود را با آن ابراز نمود به شرطی که کردستان شمالی و ارمنستان به او واگذار شود و این منطقه عبارت بودند از ترابوزان و بخش شمالی غرب کردستان. بدین‌ترتیب سرزمین کردستان میان سه دولت امپریالیست تقسیم شد.

پس از تقسیم کردستان شورشهائی در کردستان پدید آمد از جمله در مهاباد و سنندج و سقز و کرمانشاه شورشهایی به‌وجود آمد، انجمنی در مهاباد به رهبری قاضی فتاح تشکیل شد و سپس طوایف شکاک در اطراف ارومیه شوریدند. کردان ترکیه هم در این هنگام دست به کار شدند و مدعی یک دولت مستقل گردیدند و جنگ جهانی اول (۱۹۱۴-۱۹۱۸میلادی) به کلیهٔ این جنبشها خاتمه داد. حکومت ترکیه هم بیشتر آزادی‌خواهان کرد را به قتل رساند و پس از آن حکومت ترکیه به بهانهٔ عقب‌نشینی نیروهای شوروی و نزدیک به هفتصد هزار کرد را از وطن خود تبعید کرد و در جنگ جهانی اول حکومت ترکیه نه تنها در کردستان ترکیه بلکه در کردستان ایران هم بیشتر روستاهای کردنشین را ویران کرد و صدها کرد را هم ترور نمود و فرجام جنگ جهانی اول

تبرستان www.tabarestan.info

برای مردم کرد باعث فقر و بدبختی و هلاکت بود.

امپریالیست‌ها در سال ۱۹۱۸ پس از شکست دولت عثمانی آنرا میان خود تقسیم کردند و انگلیس‌ها عراق و اردن و فلسطین را به تصرف خود درآوردند و فرانسه هم سوریه و لبنان و خلیج اسکندرون را اشغال کرد. شوروی نیز به کردستان شمالی و ارمنستان دست یافت و سپس کشوری هم به نام ترکیه به‌وجود آوردند که تحت قیمومیت خودشان بود. بدینگونه در وضع جغرافیائی منطقه تغییرات بزرگی حاصل شد؛ در این موقع شوروی مایل بود یک دولت کرد تأسیس شود و فرانسوی‌ها و انگلیس برای تحکیم موقعیت خودشان مایل بودند که در میان ترکیه جدید و شوروی یک دولت کرد تحت نفوذ خودشان تأسیس شود تا این دولت از طرفی مانع توسعه نفوذ کمونیست‌ها شود و از طرف دیگر مانع توسعه‌طلبی ترکیه گردد و آنها به این منظور جاسوسان خود را به میان طوایف کرد فرستادند تا زمینه را برای اجرای طرح خود فراهم کنند امّا موفق نشدند و نتوانستند نظر سران کرد را جلب کنند.

سال ۱۹۱۹ میلادی جنبش آزادی‌بخش ترکیه دامنه پیدا کرد و سرتاسر ترکیه را دربر گرفت و کردان روشنفکر نیز در آن شرکت کردند زیرا فکر می‌کردند که به حق و حقوق از دست رفتهٔ خود می‌رسند. در زمانی که مجمع بزرگ ملی در آنکارا تشکیل جلسه داد هفتاد و دو نمایندهٔ کرد در آن شرکت کردند تا با مصطفی کمال مذاکره کنند.

در سال ۱۹۲۰ پیمان سور Sevre به ترکیه تحمیل شد که به موجب آن می‌بایستی یک دولت مستقل کرد در مشرق ترکیه تشکیل شود و آنرا کشورهای امپریالیستی و ترکیه امضا کرده بودند؛ و این پیمان می‌بایست در ظرف شش ماه اجرا شود ولی هدف این کشورها در واقع ایجاد دولت کُرد نبود بلکه هدف اصلی این بود که از گسترش نفوذ کمونیست‌ها جلوگیری نمایند و ترکیه و شوروی را هم از هم جدا کنند و آنرا تبدیل به یک پایگاه ضد شوروی نمایند و سپس در اثر امتیازاتی که انگلیس‌ها از ترکیه گرفتند از اجرای مفاد پیمان‌نامه سور صرف نظر کردند و پیمان دیگری به نام پیمان لوزان در سال ۱۹۲۳ با ترکیه بستند. در این موقع از وجود نفت در موصل که یکی از شهرهای کردنشین است خبر نداشتند. سپس انگلیس‌ها این شهر را تصاحب کردند و در این اثنا دولت ترکیه پس از اطلاع از وجود ذخایر نفتی مدعی مالکیت موصل شد و این باعث نگرانی انگلیس‌ها

www.kobarestan.info

گردید و به منظور تهدید ترکیه اعلام داشت موصل یک منطقه کردنشین است و باید به‌صورت یک منطقه خودمختار درآید.

در سال ۱۹۲۰ کردهای عراق برای تأسیس یک دولت کرد قیام کردند. انگلیس‌ها برای آرام کردن به آنان جواب مساعد دادند و شیخ محمود را به حکومت کردستان عراق برگزیدند و در سال ۱۹۲۱ انگلیس‌ها ملک فیصل را که از خانوادهٔ هاشمی بود از سوریه به عراق آوردند و به نام پادشاه عراق به تخت نشاندند. همزمان با نصب فیصل به کردستان لشکر کشیدند و شیخ محمود را هم به هندوستان تبعید کردند و بسی از کردهای آزادی‌خواه را هم کشتند. در سال ۱۹۳۱ که قیمومیت انگلیس‌ها در عراق پایان یافت شیخ محمود به سلیمانیه بازگشت و زمام امور را به دست گرفت و او چون قصد تسخیر کرکوک را داشت و این هم منافع کمپانیهای انگلیسی را به مخاطره می‌انداخت لذا نیروی هوائی انگلیس در عراق مناطق کردنشین را پی‌درپی بمباران کرد و کردستان را به خاک و خون کشید. در سال ۱۹۳۲ شورش بارزانی‌ها به رهبری ملامصطفی بازرانی آغاز شد.

www.tabarestan.info تبرستان

این بود که کردها از این نشست و برخاستهای امپریالیست‌ها هیچ سودی نبردند و کشورهای خاور میانه به خصوص ایران و ترکیه و عراق و سوریه و روسیه در نیم قرن گذشته مرکز رقابتهای امپریالیستی بوده‌اند و بخصوص ایران به آزمایشگاه امپریالیست‌ها مبدل شده بود و این کشور از اوایل قرن بیستم تحت نفوذ کامل انگلیس‌ها قرار گرفته بود و در کودتای ۲۸ مرداد سال ۱۳۳۲ شمسی آمریکائیها جای انگلیس‌ها را گرفتند و سرنوشت میلیونها ایرانی در دست آنان بود تا اینکه به سال ۱۳۵۷ شمسی در مقابل ضربات کوبندهٔ مردم ایران قرار گرفتند و به نفوذ امپریالیست‌ها در ایران خاتمه داده شد.

داستان غم‌انگیز خیانت‌های امپریالیسم و نوکرانش به مردم کرد یکی دو تا نیست آنها در طول نیم‌قرن گذشته بارها مردم کرد را به خاک و خون کشیده‌اند و هر بار تحت پوشش مبارزه با کمونیسم به جنگ آنان پرداخته‌اند که کمونیسم یک بهانه‌ای بیش نبوده زیرا همه می‌دانند کردها کمونیسم نیستند، بلکه از آنان تنفر داشته‌اند و مبارزهٔ آنان علیه امپریالیسم در هیچ‌یک از مراحل کمونیستی نبوده است بلکه مبارزهٔ کردان در طول تاریخ یک مبارزهٔ انقلابی بوده و برای قطع نفوذ امپریالیسم و کسب حقوق ملی خود کوشیده‌اند و مسئلهٔ کرد هنگامی بطور عادلانه حل خواهد شد که نفوذ امپریالیسم در منطقه قطع شود و

مبارزهٔ مردم کرد از مبارزهٔ سایر مردم ایران تفکیک‌پذیر نیست. همهٔ مردم ایران باید یکپارچه در مقابل امپریالیسم ایستادگی کنند و ضربه نهائی را به او وارد آورند زیرا امپریالیسم یک سیستم غارتگری جهانی است. دشمن همهٔ مردم ایران است و باید همواره با او مبارزه کرد.

* * *

تبرستان www.tabarestan.info

علت شورشهای کردان

اکنون باید بدانیم که علت شورشهائی که در کردستان به وقوع پیوسته است و بیشتر کردان در آن سهیم بوده‌اند چیست؟ پیداست که علت این شورشها ستم ملی است که از سوی سردمداران شدت گرفته و این ستم ملی باعث یگانگی کردان شده و کشاورزان و کارگران و روشنفکران و حتی سرمایه‌داران به‌خاطر سرمایه‌هایشان در این شورش‌ها شرکت داشته‌اند و باج و خراج سنگین و فشارهای اقتصادی از سوی سردمداران رژیم مردم را به سوی شورش سوق داده است.

کردها در طول تاریخ از حقوق انسانی خود محروم بوده‌اند و حتی حق نداشته‌اند که به زبان خود بخوانند و بنویسند و مطلب چاپ کنند و خواندن و نوشتن به زبان کردی قدغن بوده است. به این علت بیشتر مردم کرد از سواد محروم بوده‌اند و رهبران اکثر اوقات به دلیل عقب‌ماندگی و بیسوادی فدای نقشه و توطئهٔ امپریالیسم شده‌اند و فریب خورده‌اند بدون اینکه خودشان متوجه باشند.

در تمام شورش‌های کردستان دهقانان و کشاورزان نیروی اصلی بوده‌اند و آنان بیش از همه در فقر و بدبختی به‌سر برده‌اند و به همین علت بیشتر این شورشها جنبهٔ اقتصادی و کشاورزی داشته است. زیرا دهقانان هشتاد درصد ساکنین کردستان را تشکیل می‌دهند و بیشترشان هم زمین ندارند.

کردان سالیان درازی است که از سلطهٔ امپریالیسم و استثمار و ستم ملی ناشی از سیستم سرمایه‌داری وابسته رنج می‌برند و تاریخ معاصر کردستان مالامال از مبارزات و

شورشهای خونین مردم کردستان در برابر رژیمهای دست‌نشانده است.

دست‌نشاندگان امپریالیسم کردستان را پاره‌پاره کرده‌اند، برای مثال کردان در ایران در استانهای آذربایجان غربی و کردستان و کرمانشاه و ایلام و قسمتی از لرستان و خراسان زندگی می‌کنند و بطور کلی آنان بیشتر در نواحی کوهستانی و نوار مرزی بسر می‌برند و کردان کشورهای مجاور هم‌چنین وضعی دارند در حالی که همه آداب و رسوم مشترکی دارند و به یک زبان صحبت می‌کنند.

تعصبات مذهبی نیز باعث عقب‌افتادگی کردان بوده است برای مثال در هنگام جنگ جهانی اول کردان فرصت خوبی پیدا کردند به حق و حقوق خود برسند امّا به نام جهاد آنان را فریب دادند و ستم ترکها را فراموش کردند و در مقابل آنها ساکت نشستند.

www.tabarestan.info تبرستان

سالها است که کردان زیر ستم فرهنگی و اقتصادی و اختناق بسر می‌برند و بی‌توجهی کامل به آموزش و پرورش نسلهای متوالی موجب شده است که بیشتر مردم کرد بی‌سواد بار آمده و در نتیجه زمینه مناسبی برای پیشرفت نقشه‌های امپریالیسم به‌وجود آمده است بطوریکه فئودالها و سرمایه‌داران هم گاهی خود را طرفدار مردم جا زده و از این راه به ریاست می‌رسند.

این مسلم است که کردان مانند هر ملت دیگر حق تعیین سرنوشت خود را دارند و حق این را دارند که به زبان خود درس بخوانند و بنویسند و به گسترش فرهنگ و زبان خود بپردازند و مبارزه علیه ظلم و ستم بیگانگان در کردستان تا حدود زیادی از مبارزهٔ طبقاتی کاسته بود و در ضمن چیرگی رابطه‌های طائفه‌گری در روستاها مبارزهٔ طبقاتی را تضعیف کرده بود غیر از این به علّت اینکه سرمایه‌داران بیشتر اوقات شیخ و یا ملا بوده‌اند سهم آنان در استثمار کشاورزان چندان مشخص نبوده است.

سرمایه‌داران چنین می‌پنداشتند که قدرت گرفتن حکومت از نفوذ آنان خواهد کاست و به همین دلیل مخالف هر نوع عملکرد حکومت مرکزی بودند و با توجه به ا ین امر طبیعی بود که سرمایه‌داران و مالکین باید از جنبش ملی و شورش در کردستان جانبداری کنند.

جنبشها و شورشهای کردان در سه ربع قرن اخیر نشان داده است که آنان همواره علیه حکومتهای دست‌نشانده و ضدملی مبارزه کرده‌اند تا به حق و حقوق از دست‌رفتهٔ خود

برسند و روند مبارزات بی‌امان کردان نشان داده است که مردم مبارز کرد از دیرباز امپریالیسم و رژیم دست‌نشانده را شناخته‌اند و ستم‌های ملّی کردستان را ناشی از تسلط امپریالیسم می‌دانند.

* * *

دیانت و معتقدات

تبرستان www.tabarestan.info

طبق اسناد و آثاری که در کردستان به دست آمده است چنین می‌نمایاند که در کردستان قبل از اسلام ادیانی از قبیل: مهرپرستی و زردشتی و مانوی و مزدکی وجود داشته که تاکنون در کاوشهای باستان‌شناسی تعداد زیادی خمره‌های سفال پیدا شده که مربوط به زمان مادها است که از این خمره‌ها به منزلهٔ قبر استفاده کرده‌اند و در کنار استخوان‌های مردگان زیورآلات و جنگ‌ابزار یافته‌اند. این آثار نشان‌دهندهٔ اعتقاد به رستاخیز جسمی است و چنین پیداست زیورآلات و جنگ‌ابزار را به این علت در خمره‌ها گذاشته‌اند تا در هنگام رستاخیز مورد استفاده مردگان قرار گیرد و در سکه‌ها و ظروف کشف شده آثار مهرپرستی مشاهده می‌شود.

قبل از اسلام بیشتر مردم کردستان زردتشتی بوده‌اند و نام طایفهٔ بهدینان درعمادیه هم گواه این است که کردان قبل از اسلام پیرو آئین بهی بوده‌اند و عده‌ای نیز پیروکیش‌های مانی و مزدک بوده‌اند و حتی در میان کردان عده‌ای کلیمی و مسیحی وجود داشته و پس از حملهٔ مسلمین به ایران کردان به تدریج مسلمان شده‌اند و اسلام پس از مدتی در کردستان گسترش یافته است.

کردان قبل از گرویدن به آئین زردشت عناصر مختلف طبیعت را می‌پرستیده‌اند. در کتاب دایرةالمعارف اسلامی آمده است که کردان پیش از اینکه به زردشت بگروند خورشید و ماه و ستارگان و آب و آتش و باد و خاک را می‌پرستیده‌اند و سپس به آئین زردشت گرویدند و وجود آتشکده‌های کهن در سرزمین کردستان مانند آتشکدهٔ آذرگشسب در افشار و آتشکدهٔ پاوه در پاوه و آتشکدهٔ هرمزگان در شهر بازار و آتشکدهٔ ریجاب و حلوان مبین این است که کردان زردشتی بوده‌اند وهنوز در میان کردان برخی از

آثار کیش زرتشتی را می‌توان دید مانند: سوگند خوردن به آتش و اجاق و مقدس شمردن درختان کهن و احترام به مردگان و افروختن آتش بر بلندی‌ها و غیره.

امروز بیشتر کُردان مسلمان و پیرو مذهب شافعی‌اند به استثناء خانواده‌های اردلان و وزیری و برخی عشایر و طوایف کرمانشاه و کنگاور و قصر شیرین و ایلام و دینور و اسلام‌آباد و کلیائی و لرستان و قوچان و درگز که شیعه هستند و عده‌ای هم در شهرهای صحنه و کرند و گهواره و گوران پیرو مسلک پارسان‌اند و در میان کردان عده‌ای تابع مسلک تصوف نقشبندیه و قادریه‌اند. امیر شرف خان بدلیسی در کتاب شرفنامه می‌گوید: و بالتمام طوایف اکراد شافعی‌مذهبند در شرایع اسلام و سنن خیرالانام علیه‌الصلاة والسلام و متابعت صحب و خلفای عظام و مطاوعت علماء کرام و ادای فرائض صلاة و زکوة و حج و صیام و جد و جهد تمام و اقدام مالاکلام دارند مگر طایفهٔ چند از الوسات.

چنانکه نوشته‌اند در اوائل اسلام عده‌ای از کردان جزء خوارج بوده‌اند و به خلافت علی‌علیه‌السلام و عثمان رضی‌الله عنه اعتراض داشته‌اند و در زمان اولجایتو (۷۰۳-۷۱۶هجری) یک نفر مدعی مهدویت در کردستان خروج کرد. عده‌ای از قبایل کرد مانند دنبلی‌ها و محمودی‌ها در کردستان ترکیه پیرو مسلک ایزدی هستند. علاوه بر آن برخی از کردان پیرو مسلکهای صارلی و شبک و بجوران‌اند و گروهی از کردان مسیحی و کلیمی نیز می‌باشند و آنچه دربارهٔ این فرق تذکر آن ضروری است اینکه کتابهای دینی و مسلکی آنان همه کردی است و از قرن دوم تا سیزدهم هجری نوشته شده و به یادگار مانده‌اند.

پروفسور مینورسکی در کتاب کرد می‌نویسد: باید دانست که کردان دارای ادیان و مذاهب گوناگونی هستند و گرچه اکنون اکثر آنان مسلمان و پیرو مذهب شافعی هستند و باید دانست که در قرن یازدهم میلادی اهالی شهر حران یعنی آران حوالی اورفه‌سین خدای ماه را می‌پرستیدند و این در نزد ایزدی‌ها سیخ سین یعنی شیخ سین است و مذهب یزیدی مذهبی است که عناصری از اعتقادات اولیه زیادی در آن جمع است و روشن‌ترین چیز در این مورد عقاید و نظریات آن‌ها دربارهٔ آفرینش شَرّ است و امّا اهل حق‌ها که یک مذهب کردی صرف است اعتقاد به تناسخ دارند و در منطقه بابایادگار برایم نقل کردند که در یکی از جلسات اهل حق‌ها و جد و خلسه به حدی رسیده بود که یکی از درویش‌ها از

www.tabarestan.info تبرستان

حیاط جلو ضریح خود را به دره عمیق پائین ضریح پرت کرده و فریاد می‌زده یا بابایادگار به سوی تو آمدم، مرا قبول کن و آن درویش گویند تکه‌تکه شد.

* * *

طریقه‌های تصوف در کردستان

www.tabarestan.info تبرستان

طریقه‌های تصوف در کردستان در قرن ششم هجری به‌وجود آمدند و برخی از این طریقه‌ها به‌وسیلهٔ ایرانیان پدید آمدند و طریقه‌های قادری و نقشبندی در مناطق کردنشین ایران و عراق و ترکیه و سوریه گسترش یافتند. بنیانگذار طریقهٔ قادری، عارف مشهور شیخ عبدالقادر گیلانی (۴۷۱-۵۶۱هجری) است که دارای تألیفات زیادی است. در طریقهٔ قادری ذکر دو نوع است: ذکرجلی یا آشکار و ذکر خفی یا پنهان. پیروان قادریه مراسم خود را آشکارا با حضور عدهٔ زیادی از مشاهدین انجام می‌دهند و پیروان این طریقت وصول به حق و درک حقیقت و صفای روح را در قیل و قال و سماع می‌دانند و بر این عقیده‌اند لذت جسم موجب شادمانی روح می‌شود و به همین جهت در مجالس خود با حضور مرشد دف می‌زنند و با آهنگ مخصوص سر و گردن خود را ابتدا آهسته و به‌تدریج سریعتر حرکت می‌دهند و تا آخرین سرعت توانائی این عمل را تکرار می‌کنند و این گفتار و حرکات را ذکر می‌گویند. پس از آنکه چندین ساعت به این وضع ادامه دادند حال پیدا می‌کنند و حال به معنی سُرور و شعف عرفانی است و درویش در این مرحلهٔ بیخودی که گویا از بادهٔ وحدت سرمست شده انواع رفتار خارق‌العاده از خود نشان می‌دهد و سیخ و خنجر به گلو و شکم و چانهٔ خود فرو می‌کند که این حرکات سرسام‌آور و عجیب را چندین بار انجام می‌دهد.

طریقهٔ قادری در قرن یازدهم و دوازدهم هجری در کردستان انتشار یافت. اولین کسی که به این طریقه توسعه داد سید اسماعیل قازانقائی (۰۰۰۰-۱۱۰۳هجری) ابن سید محمد نودهی ملقب به کبریت احمر بود که ابتدا به بغداد رفت و در سلک طریقهٔ قادریه درآمد و بعد از مراجعت در ده قازانقایه اقامت گزید و مردم کردستان از او پیروی کردند.

او از جانب خود چهار خلیفه تعیین کرد که عبارت بودند از: فرزندان سید رضا دیلژی و برادرش سید علی دول‌بمو و برادرزاده‌اش شیخ محمد توله‌ئی و ملاعلی سوس‌ئی.

شیخ معروف نودهی (۱۱۶۶-۱۲۵۴هجری) نیز از مشایخ این طریقه است که او طریقهٔ قادری را از شیخ علی‌دول‌بمو خلیفه سیداسماعیل اخذ کرد و سراسر زندگیش را به گسترش این طریقه و تدریس و تألیف و ارشاد مردم ادامه داد.

کسی که می‌خواهد درویش قادری شود باید دوزانو در برابر شیخ یا خلیفه بنشیند و دست راست خود را در دست شیخ یا مرشد بگذارد و نخست باید توبه کند و در برابر شیخ پیمان ببندد که مرتکب گناه نشود و آنچه را که شیخ صلاح بداند انجام دهد و شیخ هم از اینکه او نام خداو پیامبر و سلسلهٔ مشایخ را ذکر کند به مرید خود سفارش می‌کند که همهٔ مشایخ را شاهد بگیرد و با مردم به عدل و انصاف رفتار نماید و به کسی ستم نکند و کسی را نیازارد و موی سرش را نتراشد و همیشه پاک و پاکیزه باشد و بعد از بیعت باید سه روز روزه بگیرد و هشتاد هزار بار لااله الاالله و بعد از هر نماز صد بار استغفرالله بر زبان آورد.

مؤسس طریقهٔ نقشبندیه هم مولانا بهاءالدین محمد نقشبندی (۷۱۷-۷۹۱هجری) که یکی از عرفای بزرگ قرن هشتم هجری است مریدان بسیار داشت که مشهورترین آنان خواجه‌علاءالدین عطاء و خواجه محمد پارسا بودند و طریقهٔ وی به بایزید بسطامی (۱۸۸-۲۶۱هجری) عارف و صوفی شهیر می‌رسد و از آثار اوکتابهای: دلیل‌العاشقین در تصوف و حیات‌نامه در نصایح و مواعظ است و سپس مولانا خالد نقشبندی (۱۱۹۳-۱۲۴۲هجری) در آغاز قرن سیزدهم هجری طریقهٔ نقشبندی را در کردستان انتشار داد. بنا به گفتهٔ سید عبدالصمد توداری این طریقه قبل از او نیز در کردستان رواج داشته است.

طریقهٔ نقشبندی متابعت سنت رسول‌الله و حفظ شریعت و دوری از بدعت است که به او طریق انجام می‌شود و آن طی مراحلی است که سالک با رهبری یکی از مشایخ آنرا می‌گذراند و تحت نظر او مراتب سیر و سلوک را ادامه می‌دهد و امّا اگر سالک آداب و رسوم را از مرشد کامل فرا بگیرد به این تربیت روحانی گفته می‌شود.

پیروان نقشبندی عرفان و وصول به حق را در تفکر و سکوت می‌دانند و از قیل و قال و سماع پرهیز می‌کنند و بر این عقیده‌اند: تفکر یک ساعت، از عبادت هزار سال بهتر است

و در هنگام تجمع در اطراف مراد خود حلقه می‌زنند و چشمها را می‌بندند و مدتی در فکر فرو می‌روند این حالت را رابطه می‌نامند و مراد هر کسی را محتاج ارشاد بداند دوزانو در مقابل او می‌نشیند و با نگاه به چشمانش به تعلیمات او می‌پردازد و این عمل را توجه می‌گویند و هر اندازه روح کسی ارشاد شود مستعدتر باشد توجه مراد بیشتر تأثیر می‌کند چنانچه گاهی منجر به نعره کشیدن او می‌شود و این وضع موسوم به حال یا جذبه است و باید چندان تکرار شود تا مرید به صفای باطنی برسد و از توجه بی‌نیاز گردد و در پایان این مجالس همیشه یکی از مریدان که موسوم به خلیفه است شروع به تسبیح و تهلیل نموده و از ارواح بزرگان استمداد مغفرت می‌جوید.

www.tabarestan.info تبرستان

در کردستان به پیروان طریقهٔ نقشبندی صوفی می‌گویند و پیروان طریقهٔ قادریه را درویش می‌نامند. درویش یا صوفی شدن منحصر به مردان نیست بلکه زنان هم می‌توانند از شیخ اجازهٔ طریقت بگیرند مشروط بر آنکه خلیفه‌شان زن باشد و جائی که دراویش در آن جمع می‌شوند تکیه یا خانقاه نامند و این مکان محل تجمع دراویش و صوفیان است که در آنجا به سیر و سلوک و ریاضتهای نفسانی می‌پردازند و پس از سیر و سلوک شیخ به مرید خرقه می‌پوشاند و صوفی باید این خرقه را مادام‌العمر بر تن داشته باشد.

در رأس طریقت شخصی وجود دارد که به شیخ، پیرو مرشد معروف است و این شیخ دلیل و مرشد مریدان است و هر مریدی باید سلسله طریقت و شیخی که او را در خداشناسی یاری می‌جوید بشناسد و بعد از آنکه در محضر شیخ اعلام پشیمانی و توبه از گناهان خود کرد، طریقت را به‌وسیله دلیل فرا می‌گیرد و اگر در به جاآوردن تعالیم و احکام و دستورات مربوط به طریقت کوتاهی نکرد و استعدادی در این مورد از خود نشان داد به مرتبه خلیفه خواهد رسید. خلیفه به معنای قائم‌مقام شیخ می‌باشد و شخصی که خلیفه می‌شود می‌تواند احکام و تعالیم طریقت را به مریدان تلقین کند و اگر شخصی مدت زیادی در مقام خلیفه بماند و کراماتی از خود نشان دهد به مقام شیخی می‌رسد و دلیل کامل شناخته می‌شود، بدین طریق هر شیخی با اجازه شیخ قبلی به مقام رهبری و ارشادی رسد و مشایخ این دو طریقت حلقهٔ اجازه طریقت را به امام علی علیه‌السلام و ابوبکر صدیق رضی‌الله عنه می‌رسانند.

مکانی که شیخ آنرا مرکز خود می‌سازد تکیه یا خانقاه گویند و این مکان محل تجمع

صوفیان و درویشان است که در آنجا به ریاضت‌های نفسانی و اشتغالات طریقی خاصه به ذکر می‌پردازند و مرید پس از مدتی کمابیش درازا آزمایش به جرگه اخوت درویشان راه یافته پذیرفته می‌شد و در این موقع شیخ به مرید خرقه می‌پوشانید خرقه به معنی پوشاک سوراخ‌سوراخ و ژنده پاره‌پاره از خرق است و صوفی باید این خرقه را مادام‌المعمر بر تن داشته باشد و درویش پس از خرقه‌پوشی حجره‌ای در خانقاه باید داشته باشد و رابطهٔ وی با شیخ و مربی‌اش در همه مدت زندگی باقی و برقرار بود.

مریدان طریقت قادریه و نقشبندیه اراده خود را نادیده انگاشته و مطیع خواست شیخ و مرشد خود می‌شده و شیخ را در برابر خویشتن گونه‌ای از جانشین خدا می‌دانستند و مریدان در محضر شیخ به گناهان خود اعتراف می‌کنند و در برابر او توبه می‌کنند و صوفی یادرویش ذکر نام خدا را به این صورت مبتنی بر قرآن می‌دانسته: «قل هوالله و ایهاالذین آمنوا اذکروالله ذکراکثیراً وَ سبحوه بکرة و اصیلا» یعنی: ای آنانکه ایمان آوردید یادکنید خدا را یادکردنی فراوان، و تسبیحش گوئید بامدادان و شامگاهان.

پیروان طریقت نقشبندیه عرفان و وصول به حق را در تفکرو سکوت می‌دانند و از قیل و قال و سماع و حرکات پرهیز می‌کنند و هنگام تجمع در اطراف مراد خود حلقه می‌زنند و چشمها را می‌بندند و مدتی در فکر فرو می‌روند و این حالت را رابطه گویند. مراد هر کسی را محتاج ارشاد بداند انتخاب کرده دوزانو در مقابل او می‌نشیند و با نگاه به چشمانش به تعلیمات روحی او می‌پردازد و این عمل را توجه می‌گویند. هر اندازه روحی کسی که ارشاد می‌شود مستعدتر باشدتوجه مراد بیشتر تأثیر می‌کند چنانچه گاهی منجر به نعره کشیدن او می‌شود و این وضع موسوم به حال یا جذبه است و باید این‌قدر تکرار شود تا مرید به صفای باطنی برسد و از توجه بی‌نیاز گردد.

* * *

مسلکهای رایج در کردستان

در کردستان مسلکهای زیادی وجود داشته و بیشتر این مسلک‌ها نمودار آئین کردان

پیش از اسلام بوده و طوایف کرد از این راه توانسته‌اند آئین قبل از اسلام خود را حفظ کنند و برخی از این مسلک‌ها عبارتند از: یارسان، ایزدی، سارلی، شبک، بجوران که بیشتر کتابهای مذهبی این مسلک‌ها به زبان کردی است.

یارسان (اهل حق):

یکی از مسلک‌های رایج در کردستان یارسان یا اهل حق است که عده‌ای به غلط آنرا علی‌اللهی می‌خوانند و مسلک آنان مجموعه‌ای است از عقاید ویژه که تحت تأثیر عقاید زرتشتی و مزدکی و مانوی و مسیحی و کلیمی و افکار فرق غالی در هم آمیخته است. اهل حق‌ها دارای شارب مؤرب هستند و همه جا شناخته می‌شوند و بر این عقیده‌اند که سلطان اسحاق برزنجی (۶۷۵-۷۹۸هجری) مقنن مسلک یارسان شارب خود را نمی‌زده و از این رو زدن شارب را گناهی بزرگ به‌حساب می‌آورند.

ظهور مسلک یارسان نوعی مقاومت بوده در برابر اعراب بخصوص بنی‌عباس (۱۳۲-۶۵۶هجری) زیرا این مسلک در آغاز به‌وسیلهٔ بهلول ماهی متوفی سال ۲۱۹هجری به‌وجود آمده او از یاران امام جعفر صادق (۷۹-۱۴۸هجری) علیه‌السلام بود و با هارون‌الرشید عباسی (۱۴۸-۱۹۳هجری) مبارزه می‌کرد و از این راه توانست عده‌ای از مردم لرستان و کرمانشاه را در مقابل هارون‌الرشید بشوراند و این مبارزه سالها ادامه داشت.

مسلک یارسان شدیداً متأثر از آئین زردشت است و در آن عقاید مانوی و مزدکی و کلیمی و مسیحی هم مشاهده می‌شود و آنان به تناسخ اعتقاددارند و بر این عقیده‌اند که هر انسانی هزار و یک قالب عوض می‌کند و پس از هزار و یک قالب به جاودانی‌ها پیوسته می‌شود و چنانچه انسان کارهای خوبی انجام داده باشد، روح او به قالب آدمی و چنانچه کارهای زشت و ناپسند مرتکب شده باشد روحش به بدن جانوران و درندگان می‌رود و از این راه سزای کارهای بد و ناپسند خود را خواهد دید و آنان حلول روح و تناسخ را دونادون گویند که به معنی جامه به جامه است و نیز بر این عقیده‌اند خداوند هفت بار قالب عوض کرده و از این راه با انسان‌ها تماس حاصل کرده است.

www.tabarestan.info تبرستان

کتاب مقدس یارسان، سرانجام یا کلام خزانه نام دارد که دارای شش جزء است به نام‌های: بارگه‌بارگه، دورهٔ هفتوانه، گلیم‌وکول، دورهٔ چهل تن، دورهٔ عابدین، خرده سرانجام و کتابهای دیگری از قرن دوم تا سیزدهم هجری از آنان به یادگار مانده که عبارتند از: دورهٔ بهلول، دورهٔ بابا سرهنگ، دورهٔ شاه خوشین، دورهٔ باباناوس، دورهٔ دامیار، دورهٔ باباجلیل، دورهٔ دزاور، دورهٔ پیرعالی، دورهٔ شاه‌ویس قلی، زلال‌زلال، دفتر پردیور، دفتر ساوا، دفتر دیوان‌گوره، کلام ایل‌بیگی جاف، کلام‌خان الماس، کلام شاه‌تیمور، کلام درویش نوروز، کلام شیخ امیر، کلام ذوالفقار، کلام قاصد، کلام سید براکه، کلام جناب، کلام مجرم، کلام درویش‌قلی که همهٔ آنها با نظم و به گویش گورانی است.

سلطان اسحاق یاران و پیروان خود را به پانزده دسته تقسیم کرده است و برای هر کدام وظیفه‌ای خاص معین کرده است که این پانزده دسته عبارتند از: فرشتگان چهارگانه، هفت‌تن، هفتوانه، چهل‌تن، یاران قولطاس، هفتاد و دو پیر، هفت‌خلیفه هفت خادم، هفت هفتوان، چهل چهل‌تنان، نود و نه تن، شصت و شش غلام، کمر زرین، بیورهزاربنده، بیون بنده، هزار و یک بنده خواجه مانند.

به کسانی که پشت در پشت یارسان هستند چکیده گویند و کسانی که تازه وارد این مسلک شده‌اند چسبیده نامیده می‌شوند و در مسلک یارسان یازده خاندان به نامهای: شاه‌ابراهیمی، یادگاری، خاموشی، عالی‌قلندری، میرسوری، مصطفائی، حاجی باویسی، زنوری، شاه ایازی، آتش بیگی، باباحیدری وجود دارد که هر کدام عقاید خاصی دارند.

از جمله عقاید اهل حق اعتقاد به هفتن و هفتوانه و پردیور و سرسپردن و جمخانه است. هفتن نمودار هفت فرشته‌اند که بنا به نامهٔ سرانجام از گوهر خدا آفریده شده‌اند و آنچه در جهان بالا و زمین است در زیر حمایت آنان قرار دارد و پاسبانی آسمان و ماه و خورشید و ستارگان و باد و زمین و آب و گیاه و آتش و فلزات به آنان سپرده شده است و هفتوانه عبارتند از هفت‌فرشته که از نور خدا آفریده شده‌اند و کار آنها ارشاد و راهنمائی بندگان است و آنان مظاهر کلیهٔ موجوداتند. بنا به نامهٔ سرانجام خبث و کینه و عادات بد متعلق به هفتوانه است و آنان باید در ارشاد انسان‌ها بکوشند و امور و اشیاء مادی هم از طرف آنان است. پردیور هم پلی است که سلطان اسحاق آنرا بر روی رودخانهٔ سیروان که

www.tabarestan.info تبرستان

در شمال شرقی ناحیه گوران است ساخته است و برابر نامهٔ سرانجام سیر تجلیات از روی این پل انجام می‌شود و پردیور همان پل چینود یا صراط است که از برای آزمایش روان همهٔ درگذشتگان برافراشته شده و روان نیکان و بدان باید از آن بگذرند و در سر این پل کردار نیک از کردار بد شناخته می‌شود و از آنجا است که به آمار کردار مردمان برسند و راه بهشت و دوزخ پیش گیرند.

سرسپردن نیز یکی از شرایط اصلی و مهم یارسان است که هر فردی از افراد یارسان مکلف است که سرسپرده شود و هر نوزادی باید هفت روز پس از تولد سرسپرده شود و در این مراسم باید پیرو دلیلی داشته باشد و برای مراسم سرسپردن نیاز به یک دانه جوز و یک دستمال و نیاز و پول پای جوز و یک سکه و کارد و یک خروس و یک من برنج و یک چارک روغن است که نخست خروس را می‌کشند و برنج را پلو می‌کنند و بدینگونه مراسم سرسپردن را اجرا می‌کنند و دعا می‌خوانند. جمخانه نیز جائی است که یارسان‌ها هر هفته در آن گرد می‌آیند و به راز و نیاز می‌پردازند و حضور در جمخانه برای تقرب به خدا و درک عوالم معنوی است و هر فردی که در جمخانه حاضر می‌شود باید کمربندی ببندد و در جمع باید با رشته‌ای کمرهایشان را به هم بچسبانند.

یارسان‌ها علاوه بر این مراسم سه روز هم روزه می‌گیرند و آن از دوازدهم چلهٔ بزرگ زمستان شروع می‌شود. این سه روز را به این علت روزه می‌گیرند که سلطان اسحاق هنگامی‌که با سه تن از یارانش به سوی روستای شیخان در اورامان مهاجرت کرد برادرانش با طایفهٔ چیچک او را دنبال کردند و قصد داشتند وی را به هلاکت برسانند که ناگاه از دور غاری پدیدار شد و سلطان و یارانش به درون غار رفتند و سه شبانه‌روز در آن غار ماندند و به فرمان حق‌تعالی هوا طوفانی شد و طائفه چیچک و برادرانش به هلاکت رسیدند و سلطان و یارانش هم نجات پیدا کردند و یارسان‌ها بنا به دستور سلطان اسحاق هر سال سه روز روزهٔ غار می‌گیرند: چنانکه سلطان اسحاق در این باره می‌گوید:

پولی هام ملی، پولی هام ملی	polê hâm milê, polê hâm milê
بیدی بنیشیم پولی هام ملی	baydî binîshîm polê ham milê
یه‌ری روی یاران ئاما ئه‌و دلی	yarê roy yârân âmâ aw dilê

www.tabarestan.info تبرستان

duwâzda wa mâ na dilê chilê

دوازده وه ما نه دلی چلی
یعنی: ای گروه هم عهد و پیمان
بیائید با هم بنشینیم ای گروه هم عهد و پیمان
اینک سه روز روزهٔ یاران به میان آمد
از دوازده ماه در میان چله

تبرستان www.tabarestan.info

که مقصود از آن چله بزرگ زمستان است که از دوازدهم چله بزرگ تا پانزدهم شروع می‌شود و روز شانزدهم را جشن می‌گیرند و به آن جشن سلطانی می‌گویند و یا جشن روچه‌ی مه‌رنوی یعنی جشن روزهٔ غار و هر یارسانی باید همه ساله این سه روز روزه را بگیرد.

* * *

ایزدی (یزیدی)

ایزدی‌ها همان گروهی هستند که عده‌ای به غلط آنان را یزیدی از پیروان یزیدابن معاویه (۶۰-۶۲هجری) می‌نامند و آنان پیرو مسلک ایزدی هستند که از آئین‌ها و کیش‌های باستانی سرچشمه گرفته است. بنا به مدارک موثق تاریخی آنان از بازماندگان آئین مانی هستند و ادیان دیگر ایرانی از قبیل: آئین زرتشتی و مزدکی در مسلک آنان رسوخ پیدا کرده است. بنا به گفتهٔ مورخان ایزدیان در آغاز در منطقه‌ای سکونت داشتند که عده‌ای به نام ترهایا در آن می‌زیستند و آنان پیروکیش زردشت بودند که رفته‌رفته به مناطق دیگر کردستان از جمله به حلوان و موصل مهاجرت کردند و مسلک خود را گسترش دادند.

مینورسکی در کتاب کرد می‌گوید: مسلک ایزدی بر پایه آداب و رسوم و عقاید بسیار کهن پی‌ریزی شده است و در سالهای اخیر برای دست‌یافتن به مراسم ایزدی اهمیت بسیار قائل شده‌اند. حدود یکصد سال پیش از وجود کتاب مذهبی آنان اطلاع داشتیم امّا

از محتویات آن هیچگونه آگاهی درنیافته بودیم ولی در سال ۱۸۹۵ میلادی یکی از خاورشناسان انگلیسی به نام اوپاری توانست متن عربی آنرا کشف و منتشر کند و این متن از دو رسالهٔ کوچک تشکیل یافته و عبارت بود از کتاب جلوه و مصحف رش ولی آناستاس ماری کشیش کاتولیک متن عربی و کردی این کتاب را با هم یکجا منتشر ساخت و متن اصلی خطی این کتاب در عبادتگاهی در کوههای سنجار در صندوقی نگهداری می‌شده است و ا. ماری توانست یکی از خادمان معبد را قانع کند تا کتاب را محرمانه در اختیار وی قرار دهد. او از این کتاب نسخه‌ای در مدت دو سال برداشت به این ترتیب که با قرار دادن برگهای نازک کاغذ بر روی اوراق آن کتاب متن کتاب را رونویسی کرد و این کار بسیار دشوار بود چون کتاب با خطوط سرّی و مخصوص نوشته شده بود ولی با این حال ماری نه تنها کتاب را رونویسی کرد بلکه رموز آنرا هم کشف کرد و م پیتز این متن را به شیوهٔ علمی در سال ۱۹۱۶ در وین منتشر ساخت.

www.tabarestan.info تبرستان

بنا به مدارک خطی این مسلک را شیخ عدی هکاری (۴۶۷-۵۵۷هجری) در قرن پنجم هجری پی‌ریزی کرده است و شیخ عدی از کردان هکاری است او راه و روشهای ایزدی را به‌وجود آورد و در میان کردان رایج کرد ولی خود ایزدی‌ها مبدأ تاریخ خود را از سال ۲۹۰ میلادی حساب می‌کنند که با سال کشته شدن‌مانی مختصر تفاوتی دارد و عقاید مذهبی آنان هم شباهت زیادی با آئین مانی دارد. یکی از خاورشناسان به نام اسپیرو وابستگی مسلک ایزدی را به کیش مانی تأیید می‌کند و بر این عقیده است که آثار شرایع آشوری و عیسوی و زرتشتی و اسلام در آن رسوخ یافته ولی عنصر ایرانی بیش از همه در آن ظاهر است.

ایزدیان هم به تناسخ عقیده دارند و بر این عقیده‌اند که انسان چنانچه در جهان نیکوکار باشد روحش در قالب انسان‌ها حلول می‌کند و اگر بدکار و شریر باشد روحش در تن جانوران و درندگان و خزندگان فرود می‌آید و بر این باورند با این عمل انسان به سزا و پاداش کار خود در جهان می‌رسد.

ایزدیان دارای چند جلد کتاب و رسالهٔ مذهبی هستند که همهٔ آنها به خط مخصوص ایزدی است که اقتباسی است از خطوط سانسکریت و آوستائی و پهلوی و امّا دو کتاب آنان از بقیهٔ کتابها معروفتر است و آن عبارتند از: جلوه و مصحف رش که به زبان کردی

نوشته شده‌اند و قسمتهای این دو کتاب از حیث مطالب با هم فرق دارند. در کتاب جلوه اشاره به قدمت و صفات و قدرت و بقاء و سلطه خداوند شده است و اما در کتاب مصحف رش از آفرینش آسمانها و زمین و دریاها و کوهها و فرشتگان و آدم و سرانجام آدمیان و خیر و شر و احکام حلال و حرام و نماز و نیایش و زناشوئی سنجش به میان آمده است و این دو کتاب به زبانهای انگلیسی و فرانسه و ایتالیائی و عربی ترجمه و منتشر شده‌اند و اما متن کردی آن هنوز به طبع نرسیده.

تبرستان www.tabarestan.info

عده‌ای از مسلمانان متعصب ایزدیان را شیطان‌پرست می‌نامند و در حقیقت خود آنان اظهار می‌دارند که ایزدپرست و ایزدی هستند و پیشوایان مذهبی آنان روحانیونی هستند که جمعیت‌های منظمی دارند همچنین عبادتگاههای مخصوص به خود دارند. عبادتگاه مرکزی آنان دیر قدیمی مسیحیان است در لالش حوالی موصل که شیخ عدی هکاری در آنجا مدفون است. شیخ عدی در خالص نگهداشتن مذهب ایزدی کوشیده است و چنانکه گویند کتاب جلوه نوشته اوست.

ایزدیان هر سال در بیست و سوم سپتامبر جشنی به مدت هفت روز برپا می‌دارند و لایارد تنها اروپائی بوده که توانسته است در این جشنها شرکت کند. او به مراسم جشنهای شبانه و نماز خواندن زیر مشعل‌ها و آوای نی اشاره کرده است. ملک طاوس که عبارت است از تصویر طاوس در میان ایزدیان نقش مهمی را بازی می‌کند و برخی از دانشمندان بر این عقیده‌اند که میان کلمهٔ طاوس و کلمهٔ بابلی تموز خدای آفتاب و گرمای تابستان همبستگی وجود دارد و همچنین این دانشمندان بر این باورند که همبستگی‌های دیگری میان ایزدیان و اوریان و مذاهب و ادیان کهن بین‌النهرین وجود دارد.

عده‌ای اشتباهاً شیخ عدی هکاری را از بنی‌امیه دانسته‌اند اما او از کردهای تیراهی است چنانکه در یکی از نسخه‌های خطی آرامی که میشوع راهب در سال ۸۵۵هجری آنرا ترجمه کرده است دربارهٔ شیخ عدی گوید: شیخ عدی‌بن مسافر از کردهای تیراهی است و ایل تیراهی برابر روش خودشان هر سال در هنگام تابستان به زوزان یا ییلاق می‌رفتند و در آنجا می‌ماندند و در هنگام زمستان هم به حوالی موصل رهسپار می‌شدند زیرا نیاکان آدی (عدی) در آنجا بسر می‌بردند و مردم زوزان همراه خویشاوندان شیخ آدی قشلاق و ییلاق می‌کردند و این عده از ایزدی‌ها مردم زوزان را خدمه و کارکنان این

خانواده به‌شمار می‌آوردند و هنگامیکه از زوزان بازمی‌گشتند در سر راه خود به نزد آدی فرزند امیر خود می‌رفتند و با خود ارمغانهای گرانبها برای او می‌بردند و آدی نیز از آنان پذیرائی گرمی می‌کرد و همه‌گونه خوراک و شراب به آنها می‌داد و شب‌نشینیهای بسیار خوشی برایشان فراهم می‌آورد و کردها هم از شراب بسی خوششان می‌آمد.

بنا به کتاب مصحف رش ایزدیان معتقدند که یزدان نخست دُرّ سفیدی پدید آورد و پس از آن پرنده‌ای را به نام انغز خلق کرد و آن دانه دُرّ سفید را بر پشت آن پرنده نهاد و چهل هزار سال در آن ماند و پس از آن هفت فرشته را در هر یک از روزهای هفته آفرید. روز یک‌شنبه اولین فرشته را به نام عزازیل آفرید که او همان طاوس سرور همه فرشتگان است و روز دوشنبه عزازیل را و روز سه‌شنبه اسرافیل را و روز چهارشنبه میکائیل را و روز پنجشنبه جبرئیل را و روز جمعه شمنائیل را و روز شنبه نورائیل را خلق کرد و پس از آن آسمانهای هفتگانه و پرندگان و وحوش را آفرید و خدا در این مدت در میان همان دُرّ سفید بود و روز هفتم از دُرّ بیرون آمد و آن دُرّ ترکید و به شکل هفت برج درآمد و از آنها آب سرازیر شد و دریای بزرگ و ژرفی پدید آمد و جهان گرد و غبار شد و روی آب افتاد و آنگاه خداوند از آن گرد و غبار نخست خورشید و آنگاه ماه و ستارگان را به‌وجود آورد و پس از آن گیاهان و درختان را در دشت و کوه رویاند و سپس چرخ فلک را که بر روی کوه لالش است بیافرید. پس از آن خداوند به سروش یا جبرئیل دستور داد ذراتی از چهارگوشه زمین جمع کند و از آن ذرات عناصر چهارگانه را به‌وجود آورد و آنگاه آدم را خلق و در آن روح دمید و به سروش فرمان داد او را به بهشت ببرد و از میوه‌های بهشت بجز از گندم هر چه می‌خواهد بخورد، و پس از مدتی ملک طاوس آدم را تحریک کرد تا از گندم بخورد و چون آدم گندم را خورد، خداوند او را از بهشت راند و آدم مدتی گریه و زاری کرد تا خدا او را بخشید و آنگاه خداوند از ضلع او حوا را خلق کرد و بدینسان آدم و حوا در روی زمین با هم زیستند تا دارای فرزندانی شدند و همهٔ ایزدیان از نسل آنان می‌باشند.

کتاب جلوه یکی از کتابهای مقدس ایزدیان است که در آن اشاره به ذات و صفات و قدرت لایزالی شده است و نیز از آفرینش کوهها و آسمانها و نمازها و نیایش‌ها و برخی از احکام بحث شده است. این کتاب به گویش کرمانجی جنوبی (سورانی) است که بسی

www.tabarestan.info تبرستان

باارزش است و اینک دیباچهٔ این کتاب را عیناً با ترجمه در اینجا برای نمونه می‌آوریم:

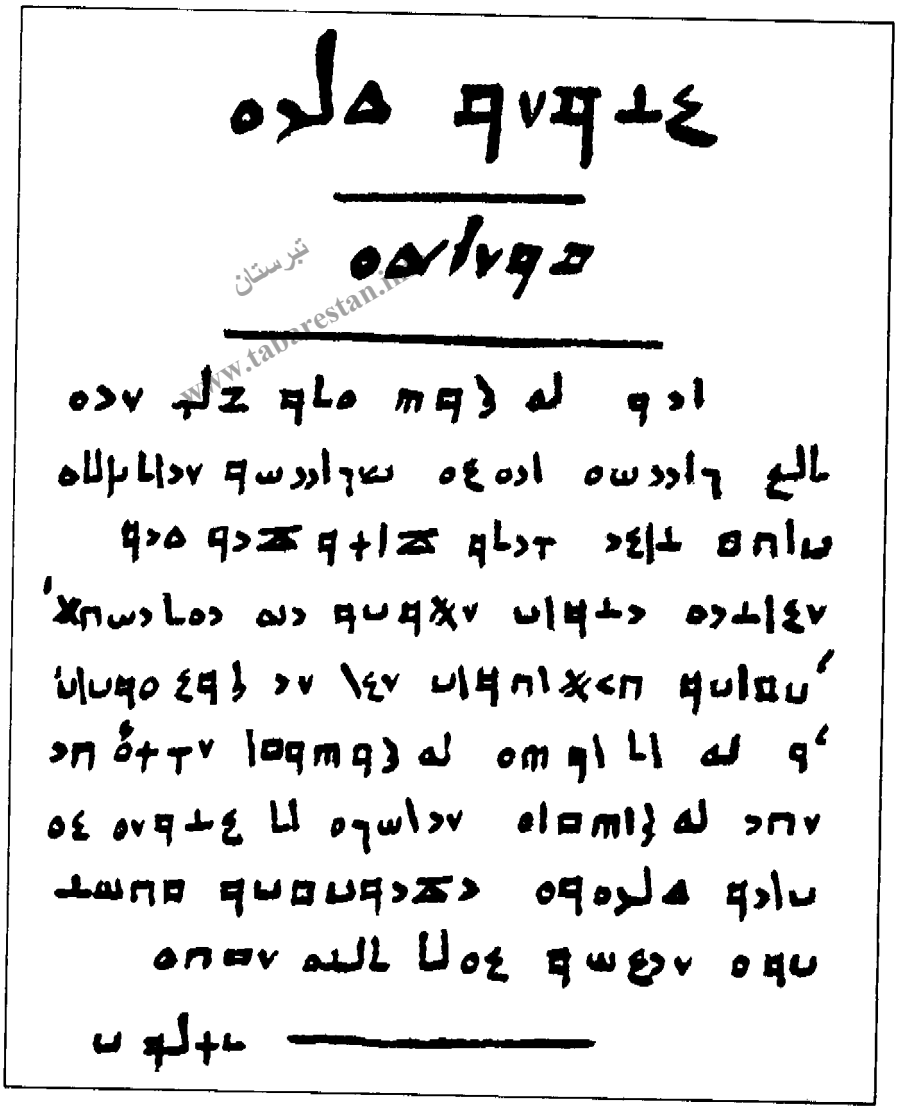

ئەوی لە پێش هەمی خەلق بووە، مەلک طاووسە، ئەوەکە عەب طاووسی بۆئەم عالەمە نارد تاکووقەومی خاصی خۆی جوێ بکاتەوە وەتێیان بگەیێنێ وە لە وەهم و سرگ و نەدانی رزگاریان بکا بۆ پێک هێنانی لە ئەم ئیشە لە پێشی دابە قصەی روو بە روو لەپاش داهبە واسطەی ئەم کتێبە کە ناوی جلوەیە وە خوێندنی دروست نیە بۆ کەسێ کە لەم میلەتە بەدەرە.

kitêbî jilwa
dêbâcha

awî la pêsh hamî xalq buwa, malik tâûsa, awa ka ،ab tâusî bo am ،âlama nârd tâkû qawmî xâsî xoy juê bikâtawa wa têyan bigaênê wa la wahm u sirg u nadânî rizgâryân bikâ bo pêk hênânî la am îsha la pêshî dâ ba qisay rû ba rû la pâsh dâh ba wâsitay am kitêba ka nâwî jilwaya wa xuêndinî drust niya bo kasê ka lam milata ba dara.

تبرستان
www.tabarestan.info

کتاب جلوه
دیباچه

یعنی: آنکه پیش از همه خلق شده ملک طاووس است، اوست که اب طاووس را به این عالم فرستاد تاکه قوم خوبی را برایش انتخاب کند و آنانرا بفهماند و از وهم و پندار و نادانی رستگارشان کند و برای ایجاد این کار آنانرا تعلیم دهد اوّل به‌طور حضوری و بعد به‌وسیله این کتاب که نامش جلوه است و خواندنش روا نیست برای کسی که از این ملّت نیست.

* * *

زبان پهلوی و پیوند آن با زبان کردی

زبان رسمی و ادبی و سیاسی و دینی ساسانیان پهلوی بود و با این زبان بسی کتاب و کتیبه نگاشته شده و سپس به زبان عربی و فارسی ترجمه شده است و بیشتر نسکهای آوستا و کتب دینی به این زبان تفسیر شده بود که بسیاری از کتابها در اوائل اسلام تألیف شده است.

راجع به زبان پهلوی ابن‌المقفع می‌گوید: «الفهلویه منسوب الی فهلة اسم‌یقع علی خمسة بلدان وهی اصفهان والری و همذان و ماه نهاوند و آذربایجان» یعنی: پهلوی منسوب است به پهله یا فهله که شامل شهرهای اصفهان وری و همدان و ماه نهاوند و

آذربایجان می‌شود. حمزهٔ اصفهانی در کتاب‌التنبیه آورده است ایرانیان را پنج زبان بوده: پهلوی و دری و فارسی و خوزی و سریانی و پهلوی زبانی بود که پادشاهان در مجالس خود بدان تکلم می‌کرده‌اند و این زبان منسوبست به پهله و پهله اسم پنج شهر اصفهان و ری و همدان و ماه نهاوند و آذربایجانست. شیرویه ابن شهردار گوید: شهرهای پهلویان هفت است: همدان و ماسبذان و قم و ماه بصره و صیمره و ماه کوفه و کرمانشاهان که ساکنانش همه کُرداند.

مردمی که به زبان پهلوی گفتگو می‌کرده‌اند، ابن خردادبه و برخی دیگر از جغرافی‌دانان سرزمین پهلوی زبانان را بلادالبهلویین گفته‌اند یعنی شهرستانهای پهلوی زبانان و این نام تا چند قرن بعد از اسلام در جنب نام عربی‌الجبال در مصادر دیده می‌شود و بعدها به نام اورامان شهرت یافت و در دوران بسیار متأخری نام مزبور در شکل اورامانات بر بخش کوچکی اطلاق می‌گردیده است و ابن خردادبه شهرستانهای بلادالفهلویون را بدین تفصیل یاد کرده است: شهرستان ری، اصفهان، همدان، دینور، نهاوند، مهرجانقذف، ماسیدان، قزوین که ساکنان آن همگی کُردند و در این تقسیمات شهرهای سهرورد و شهر زور از اجزاء شهرستان دینور می‌باشند.

با آنچه گفته شد پهلوی یکی از گویشهای زبان کردی است که نمودار گویش گورانی یا اورامی است و از این زبان دهها کتاب به جای مانده و بسیاری از آنها در سه قرن اوّل هجری نگارش یافته که تعدادی از آنها هنوز باقی مانده و این کتب یا ترجمه و تفسیر کتاب آوستا است و یا در مسائل مختلف اخلاقی و دینی و تاریخی و جغرافیائی و ادبی نوشته شده است. از جمله این کتب کتابهای: دینکرت، بندهشن، داتستان دینیک، ارداویرافنامه، شکند گمانیک، ویژار، زات سپرم، شایست نشایست، شترستانهای ایران، مادیگان چترنگ، مادیگان گجستک ابالیش، اندرزآتورپات مارسپندان، مادیگان یوشت فریان، وهمن یشت، پندنامهٔ زرتشت، اندرز خسروکواتان، اندرزداناک مرت و غیره است.

با آنچه گفتیم زبان پهلوی همان زبان کردی است و گیومکریانی در فرهنگ کردی به عربی مهاباد می‌گوید: گویشهای لری و کلهری همان پهلوی است و آیت‌الله شیخ محمد مردوخ کردستانی در کتاب تاریخ کرد گوید: گویش لری و اورامی از نزدیکترین گویشهای کردی به زبان پهلوی است و یکی از کتابهای پهلوی منظومهٔ درخت آسوریک است که در

www.tabarestan.info تبرستان

مناظرهٔ نخل و بز است و آن به شعر دوازده هجائی مخلوط به نثر است که این منظومه اینگونه شروع می‌شود: درختی رسته است به شهر اثوریک، بُنش خشک است و سرش هست‌تر و برگش کنیا ماند و برش مانند انگور شیرین بار آورد و مردمان و نیای آنم درخت بلند بوژا و هم بر من نبردد. این کتاب نفیس که چندین بار ترجمه و چاپ شده است کتابی است که از نیاکان ما به یادگار مانده است و در حد خود بی‌نظیر است و این کتاب گذشته از داشتن سیلاب و قافیه بطوری که ملاحظه می‌شود لحن و آهنگ اورامنان یا اورامی دارد که خوشترین اوزان فهلویات است. علاوه بر این کتابهای زیادی در پند و اندرز و اخلاق و فلسفه به زبان پهلوی به یادگار مانده که برخی از آنها به طبع رسیده است.

www.tabarestan.info تبرستان

* * *

زبان کُردی و گویشهای آن

زبان کردی که یکی از زبانهای هند و اروپایی است، از بقایای زبان مادی است. مادها کسانی هستند که نخستین دولت ایران را تشکیل دادند و مؤسس این سلسله (دیا اکو (۷۰۸-۶۵۵ق-م) و بزرگترین فرمانروای این خاندان هووخشتر (۶۳۳-۵۸۵ق-م) بود که در سال ۶۱۲ق-م نینوا را تسخیر کرد. چند واژه از زبان مادی به وسیلهٔ مورخین یونانی وکتیبه‌های هخامنشی به ما رسیده است از جمله: سپاکو sipâko: سگ ماده که در کردی سپاک sipâk است، پئیری دئزه paîrî daiza: پالیز که در کردی په ریز parêz است، وزرکه wazraka: بزرگ و در کردی و زورگ wzurg است و ویسپه wîspa: همه که در کردی ویسپ wîsp است و آسن âsan: سنگ که در کردی سەن san است و میتره mîtra: مهر که در کردی میر mêr است و پراسو parâsû: دنده که در کردی هم پەراسوو parâsû است.

به عقیدهٔ پروفسور مینورسکی:اگر چه از زبان مادی جز چند کلمه که اسامی خاص می‌باشند چیز دیگری فعلاً در دست نداریم، معهذا می‌توان به جرأت و یقین اظهار داشت که عنصر مادی در پیدایش السنهٔ غربی ایران مؤثر و عامل اساسی بوده است و از

لحاظ جغرافیائی و تاریخی باید قبول کرد که کردان از ماد صغیر که آتروپاتن یا آذربایجان کنونی است به اطراف و اکناف پراکنده‌اند و خاورشناسان و محققان و دانشمندان علم فقه‌اللغه بر این باورند که کردان امروزی بازماندگان دودمان ماد هستند که در همان سرزمین با نگهداری بسیاری از عقاید و راه و روشها هنوز بجا مانده‌اند و زبان آنها نیز محفوظ مانده است و ممکن است اگر سنگ‌نوشته‌ها و آثاری از زبان مادها به دست آید این موضوع روشن و آشکار شود بویژه اینکه خویشاوندی زبان کردی با زبان پارسی باستان بسیار آشکار و روشن است.

www.kharestan.info خارستان

ادموندس خاورشناس نامی می‌گوید: اکنون کاملاً معلوم شده که زبان کردی یکی از زبانهای کهن ایرانی و از بقایای زبان مادی است که دارای خصوصیات ممتازی است. این زبان که در ایران باستان رایج بوده و به وسیلهٔ کردان محافظت شده است، در میان زبانهای شرق تنها زبانی است که به‌غیر از الفاظ و عبارات دینی از اختلاط و نفوذ زبان عربی مصون مانده و کلمات و لغات و اصطلاحات آریایی قدیم را حفظ نموده و دارای گویشها و گونه‌های متعددی است.

دارمستتر ایران‌شناس نامی می‌نویسد: کتاب آوستا در زمان مادها فرود آمده و زبان مادی همان زبانی است که آوستا با آن نوشته شده و زبان کردی را می‌توان بازمانده و بقایای همان زبان دانست. نولدکه هم می‌گوید: اگر سنگ‌نوشته‌هائی از پادشاهان ماد به دست آید گمان می‌رود مانند خط و زبان سنگ‌نوشته‌های پارسی باشد. بنا به گفتهٔ استرابون مردم پارس و مادزبان همدیگر را به‌خوبی می‌فهمیدند. سرسدنی اسمیت می‌نویسد: زبان کردی یکی از زبانهای قدیمی ایران است و می‌توان گفت زبانی است مستقل و دارای برخی اختصاصات و نکات جالب توجه دستوری است و خیلی قدیمتر و کهنتر از زبانی است که سنگ‌نوشتهٔ داریوش با آن نوشته شده است.

استاد ملک‌الشعرای بهار در کتاب سبک‌شناسی می‌گوید: بعضی از دانشمندان را عقیده چنانست که گاتهٔ زردشت به زبان مادی است و نیز برخی برآنند که زبان کردی که یکی از شاخه‌های زبان ایرانی است از باقیمانده‌های زبان ماد است و مادی زبانی بوده با زبان دورهٔ بعد از خود که زبان پادشاهان هخامنشی باشد تفاوتی نداشته زیرا هرگاه در زبان مردم ماد که بخش بزرگ ایرانیان و مهمترین شهرنشینان آریائی آن زمان بوده‌اند با

زبان فارسی هخامنشی تفاوتی می‌داشت هر آینه کورش و داریوش و غیره در کتیبه‌های خود که به سه زبان پارسی و آشوری و ایلامی است زبان مادی را هم می‌افزودند و از این رو مسلم است زبان مادی نزدیک به زبان پارسی بوده است. دکتر بلچ شیرکوه نیز در کتاب مسئلهٔ کردها می‌گوید: زبان کردی از جمله زبانهای هند و اروپائی است و سرچشمهٔ زبان کردی زبان مادی است که کتاب آوستا با آن نوشته شده است. خاورشناس نامی سایس می‌گوید: مادها عشایر کُرد هستند و آوستا با زبان مادی نوشته شده است.

زبان کردی دارای گویش‌های و گونه‌های متعددی است. امیر شرف خان بدلیسی در کتاب شرفنامه که آنرا در سال ۱۰۰۵هجری تألیف نموده است می‌نویسد: زبان کردی دارای چهار گویش بزرگ به نامهای: کرمانج و لُر و کلهر و گوران است.

www.tabarestan.info تبرستان

امّا زبان کردی اکنون به علت تحول و دگرگونیهای سیاسی و اجتماعی و اختلاط و آمیزش با زبانهای مجاور به پنج گویش بزرگ به نامهای: کرمانجی شمالی و کرمانجی جنوبی و گورانی و لکی و لری بخش‌بندی شده است و هر کدام از این گویشها دارای گونه‌هائی است منجمله کرمانجی شمالی دارای گونه‌های: بهدینانی و بوتانی و ماکوئی و بایزیدی و قوچانی است که مردم ماکو و ارومیه و خوی و سلماس و قوچان در ایران و مردم زاخو و عمادیه و عقره در عراق و بدلیس و اخلاط و خرپوت و سعرد و دیار بکر و ارضروم و قارس و بایزید و موش در کردستان ترکیه و قامشلی و نواحی جزیره در سوریه با آن گفتگو می‌کنند و کرمانجی جنوبی هم دارای گونه‌های: سورانی و مکریانی و بابانی و اردلانی است که کردان مهاباد و بوکان و سردشت و میاندوآب و بانه و سقز و مریوان و جوانرود و سنندج و شاهین‌دژ و افشار در ایران و کردان رواندز و حریر و اربیل و پشدر و کرکوک و سلیمانیه و حلبجه و پنجوین در عراق با آن گفتگو می‌کنند و گویش گورانی دارای گونه‌های اورامی تخت و ژاوروئی و لهونی زازائی است که کردان ژاورود و اورامان تخت و نوسود و پاوه در ایران و کردان تویلی و بیاره در کردستان عراق و کردان سیورک و بینگول و آدیامان و تونجلی و ازنجان و موش در کردستان ترکیه و برخی از طوایف کرد در کرمانشاه و صحنه و کرند و بیوینج و افشار با آن تکلم می‌کنند و این گویش در آغاز پیدایش اسلام زبان شعر و ادب سرایندگان کرد بوده و دورنمائی است از زبان پهلوی و گویش لکی که دارای گونه‌های: کلهری و ایلامی و کوهدشتی و شیروانی و گروسی است کردان

کرمانشاه و ماهیدشت و کلیائی و دینور و قصرشیرین و کرند و صحنه و گهواره ونیریز در ایران و کردان خانقین و مندلی و بدره و کوت در عراق با آن صحبت می‌کنند و گویش لری که دارای گونه‌های: فیلی و بختیاری و هفتگلی و سوسنگردی است مردم دزفول و شهر کرد و چهار محال و پشتکوه و خرم‌آباد والشتر و الیگودرز با آن تکلم می‌کنند و بدیهی است هر یک از این گویشهای محلی با توجه به قواعد زبان‌شناسی دارای گونه‌های مختلفی است که زبان گفتار ساکنان آن مناطق را تشکیل می‌دهد.

دکتر سپایزر می‌نویسد: تیره‌های چهارگانهٔ زاگروس یعنی کردان بخش آرارات به نامهای: (گوتی، لولو، کاسی، سوباری) هر یک دارای گویش ویژه‌ای بوده‌اند ولی به همدیگر نزدیک بوده است مانند ایلها و طوایف کرد امروزه هر چند شاخ و برگ واژه‌ها جدائی و تفاوت دارند ولی با هم هماهنگ و همانند می‌باشند.

با آنچه گفته شد زبان کردی یکی از زبانهای ایرانی است که امروز کردان بدان تکلم می‌کنند و این زبان از نظر زبان‌شناسی از اهمیت بسیار برخوردار است و به زبان فارسی نیز یاری‌هایی خواهد کرد و زبان کردی دارای آثار نظم و نثر بسیار و ادبیات کردی مخصوصاً اشعار عشقی و عرفانی و حماسی آن در میان ادبیات جهانی پایه‌ای ارجمند دارد و یکی از شاهکارهای مهم و ارزندهٔ ادبیات کردی منظومهٔ مَم وزین شیخ احمدخانی (۱۰۶۱-۱۱۱۸هجری) است که به زبان‌های انگلیسی و آلمانی و ارمنی و ترکی ترجمه و منتشر شده است.

استادپور داود در دیباچهٔ کتاب: نامهای پرندگان در لهجه‌های کردی می‌نویسد: کردان در هر دیاری که باشند و در میان هر قومی که زندگی کنند ایرانی نژادند و زبان آنان از مرز و بوم ماد است. بنابراین زبان آنان زبانی است ایرانی و از برای شناختن نژاد قومی بهترین و درست‌ترین راهنمای زبان آن قوم است و در مورد کردان نه تاریخ و نه زبان هیچ‌یک مایه اشتباه نبوده و نیست و کسی هم شک و تردیدی در این موضوع به خود راه نداده است و پیوستگی آن با زبانهای باستانی ایران مانند آوستائی و فارسی باستان و پهلوی هویدا است.

طبق پژوهش پژوهندگان، زبان ماد که زبان مادری و تاریخی مردمان آذربایجان و کردستان و لرستان و ولایات مرکزی ایران است، به مناسبات محلی دارای شقوق و

انشعابات زیادی بوده است که پیوستگی و خویشاوندی نزدیک آنها هیچگاه قابل انکار نخواهد بود و غالباً در نوشته‌های مورخین اسلامی از همهٔ این گویشها به فهلویات تعبیر شده است به ویژه اینکه می‌بینیم در بیشتر کتابهای تاریخی و جغرافیایی قدیم ولایات مرکزی ایران شهرهای فهله یا پهله نامیده شده است و در جائیکه از زبان شهرهای فهله یا مردم آذربایجان یا دیگر شهرهای ماد نام برده شده است، زبان آنها را پهلوی و ادبیات منظوم این شهرها راکه به زبان محلی سروده شده است، فهلویات نام برده‌اند.

آثاری که از گویندگان ری به زبان رازی به جای مانده است مدلل می‌سازد که زبان مادی تا حدود ری نیز وجود داشته اشت و بر طبق یک اصل و قاعده طبیعی ده به ده و شهر به شهر تغییرات جزئی می‌یافته است چنانکه از بعضی تکه‌ها جسته‌جسته از زبان اصلی اهالی قزوین در سده‌های قبل به دست می‌آید معلوم می‌شود زبان مردم این شهر نیز زبان مادی یاکردی یعنی از مشتقات زبان کردی یا خویشاوندان نزدیک به کردی بوده است. شهر همدان نیز دارای همین دسته زبان بوده است و امروز نیز در زبان مردم ساوه و ملایر و نهاوند و تویسرکان و بعضی دیگر از شهرها و طوایف مرکزی و غربی ایران و همچنین شمیران و دماوند و ده‌های حوالی تهران و دماوند لغات کردی زیادی وجود دارد.

سرجان مالکم در اثر خود به نام تاریخ فارس می‌نویسد: طوایفی که در فارس و کرمان و قسمتی از عراق و همهٔ کردستان ساکنند، دلیل قدمت آنان همانا زبان آنها است که زبان پهلوی است. ولی سرسیدنی اسمیت می‌گوید: زبان کردی یکی از زبانهای قدیم ایران است و می‌توان گفت که زبانی است مستقل و دارای برخی اختصاصات و نکات جالب توجه دستوری و خیلی قدیمیتر و کهنتر از زبانی است که سنگ‌نوشته‌های داریوش با آن نوشته شده است.

ابن خردادبه و برخی دیگر از جغرافی‌دانان سرزمین پهلوی‌زبانان را بلادالبهلویین گفته‌اند یعنی شهرستانهای پهلوی‌زبانان و این نام تا چند قرن بعد از اسلام در جنب نام عربی‌الجبال در مصادر دیده می‌شود و بعدها نام اورامان شهرت یافت و در دوران بسیار متأخری نام مزبور در شکل اورامانات بر بخش کوچکی اطلاق می‌گردیده است. ابن **خردادبه شهرستانهای** بلادالفهلویون را بدین تفصیل یاد کرده است: شهرستان ری،

www.tabarestan.info تبرستان

اصفهان، همدان، دینور، نهاوند، مهرجانقذف، ماسیدان، قزوین، و در این تقسیمات شهرهای سهرورد و شهر زور از اجزاء شهرستان دینور می‌باشند.

* * *

خط و زبان کردی

تبرستان
www.tabarestan.info

زبان کردی یکی از زبانهای هند و اروپائی است و خاورشناسان و پژوهندگان زبان کردی و گویش‌های آنرا به زبان‌های اقوام: گوتی و لولو و کاسی و میتانی و نایری و مانائی و سوباری و اورارتو و مادها رسانده‌اند و دکتر سپایزر بر این باور است اقوام مذکور هر یک به گویش جداگانه‌ای گفتگو کرده‌اند که در اصل همان زبان کردی است. سیر سدنی اسمیت نویسنده تاریخ آشور می‌گوید: زبان کردی فعلی یکی از زبانهای ایرانی است و آن زبانی است که تطورات حقیقی و قدیمی دارد و از زبان پارسی باستان قدیمی‌تر است و می‌توان گفت زبان کردی زبانی کامل است.

زبان کردی کلمات و اصطلاحات زبان پارسی باستان را در خود نگه‌داشته و حفظ کرده است از جمله سنگ‌نوشته‌های پارسی باستان که از آن قریب پانصد لغت به جای مانده بیشتر آنها در زبان فارسی فعلی متروک شده در حالیکه اکثر لغات آن در زبان کردی به جای مانده و این می‌رساند که زبان کردی اصالت خود را حفظ کرده است و عده‌ای از خاورشناسان مانند دارمستتر و هوارت بر این عقیده‌اند که زبان آوستائی همان زبان کردی است و مادها نیز با این زبان صحبت می‌کرده‌اند، چنانکه بیشتر واژه‌های آوستائی و پهلوی در زبان کردی عیناً به کار می‌روند.

هنگام پیدایش خط میخی کردها و پارس‌ها هر دو با هم نوشته‌های خود را با خط میخی نوشته‌اند. نولدکه می‌گوید: اگر سنگ‌نوشته‌هائی از کردها (مادها) به دست آید گمان می‌رود مانند سنگ‌نوشته‌های هخامنشی باشد و کردان علاوه بر آن خط دیگری به نام آوستایی داشته‌اند که زردشت مادی کتاب خود آوستا را با آن نوشته است و این خط از راست به چپ نوشته می‌شود و دارای چهل حرف می‌باشد و خط پهلوی هم که در

زمان اشکانیان پیدا شده از خط آوستائی گرفته شده و کردها خط دیگری داشته‌اند به نام خط ماسی‌سوراتی که از خط سانسکریت و آوستائی اخذ شده و به یکی از خطوط کهن به‌شمار می‌رود.

احمدبن ابی‌بکر بن وحشیه نبطی کلدانی در کتاب خود به نام: «شوق‌المستهام فی‌معرفة رموزالاقلام» که آنرا در سال ۲۴۱هجری نوشته است می‌گوید: کلدانیون اعلم ناس بودند در زمان خودشان در علوم و معارف و حکم و صنایع فقط کُردها بودند که در اول وهله ارادهٔ مناظرهٔ با آنها را نمودند و از آنها تقلید و مماثلت کردند امّا خیلی فرق است در میان ثری و ثریا و امّا براعة اکراد اولاً در صناعت و فلاحت و خواص نباتاتست و مدعی هستند که از اولاد بینوشادند و کتاب فلاحت معروف به سفر صفریّت و صفرتوثامی حضرت آدم به دست آنها رسیده و معرفت اسفار سبعه را دارند وهکذا مصحف حضرت دوانای را و مدعی دانش سحر و طلسم می‌باشند امّا چنین نیست بلکه اکراد از کلدانیون که مقدم بر اکراداند اخذ کرده‌اند و در میان اکراد و کلدانیون عداوت بانیهٔ مستمره می‌باشد. اگر آدمی گویند به زعم خودشان قلم کتابتشان از بینوشاد و ماسی‌السوراتی به آنها رسیده است و آن دو نفر جمیع علوم و فنون وکتبشان را به همان قلم تدوین کرده‌اند و اینک ما اشکال الفبای اکراد را می‌دهیم. در این الفبا پس از تطبیق جمیع حروفات ابجدی از الف تا غ دارای چند حرفست که زائد بر قواعد حرفیه است. می‌بینیم با وجود دادن پ وچ نیز هفت قلم دیگر داشته‌اندکه در سایر الف‌باها نیست و برای باقی این حروف نطق و مثالی در هیچ لغتی و قلمی پیدا نکردیم از اقلام عجیبه و رسوم غریبه می‌باشند و در ناووس بغداد سی جلد کتاب به این خط دیدم و در نزد من در شام دو کتاب هستند یکی در فلاحت مو و نخل و یکی در پیداکردن آب در مواضع و اماکن مجهوله و من آنها را به عربی ترجمه کردم که ابنای بشر از آنها متفع گردند و به واسطهٔ مخارج غریبه و مختلفهٔ این نوع حروف است که برای اکراد تلفظ به هر لسانی آسانست حتی قرآن را همچو عرب بدوی تلفظ کرده و از سایر اعراب بهتر می‌خوانند و مخارج را کاملتر ادا می‌کنند و لغات بسیار هست که اصلاً کردی بوده است و عربها اخذ کرده و امروزه به عربی مشهور و حال اینکه معنی ریشهٔ آن لغات در کردی به دست می‌آید و در عربی نیست و اینک الفبای ماسی سوراتی که احمدبن نبطی آنرا در کتابش آورده است:

www.tabarestan.info تبرستان

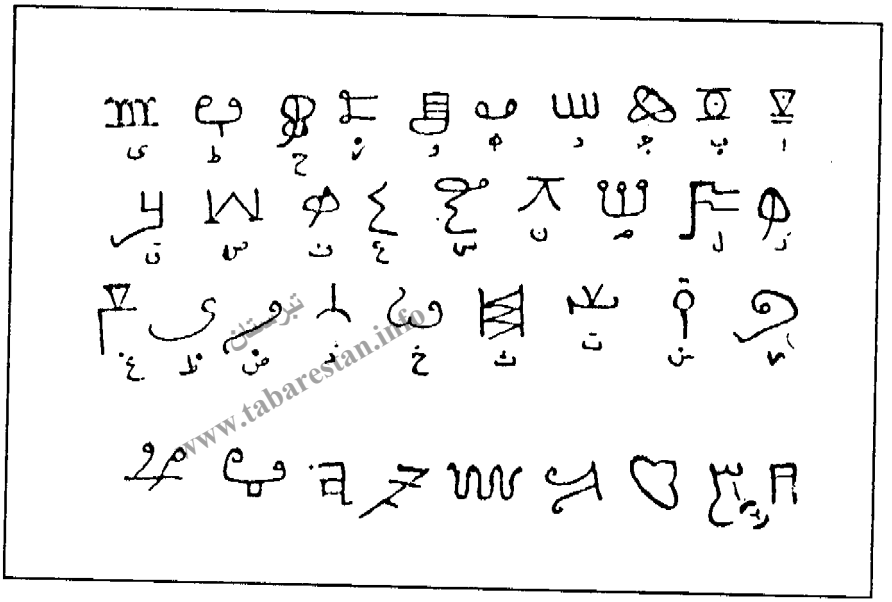

www.tabarestan.info تبرستان

کُردان علاوه بر این خطوط کلیهٔ نوشته‌های خود را در دورهٔ ساسانیان با خط پهلوی می‌نوشتند و در دورهٔ اسلام نوشته‌های خود را با خطوط عربی نوشتند که تقریباً شبیه خطوط فارسی است با این تفاوت اعراب را جزو حروف به‌کار می‌برند که به جای فتحه و کسره و ضمه (ه، ی، و) را برگزیدند و سپس به جای واو کشیده و واو مجهول و یای مجهول حروف (وو، و،ی) را به‌کار بردند و برای لام مفخم علامتی به شکل (ۏ) روی لام گذاشتند بدینگونه (ل) و به جای (ۏ) انگلیسی حرف (ف) را به‌کار بردند و الفبای کردی اکنون دارای ۲۸ حرف صامت و ۸ حرف مصوت است، تمام مصوتها همراه صامتها نوشته می‌شود. و زبان کردی فعلاً با الفبای عربی و لاتینی نوشته می‌شود و علت این دودستگی هم این است که کردان در چند کشور تقسیم شده‌اند. الفبای کردی با خطوط عربی بدینگونه است:

«ه، ا، ب، پ، ت، ج، چ، ح، خ، د، ر، ړ، ز، ژ، س، ش، ع، غ، ف، ڤ، ق، ک، گ، ل، ڵ، م، ن، و، وو، ۆ، هـ، ی، ي، ێ، و».

معادل لاتین الفبای کردی نیز به شرح زیر است:

"a, â, b, p, t, j, ch, h, x, d, r, r, z, zh, s, sh, ‘, q, f, v, q, k, g, l, l, m, n, w, û, o, h, y, î, ê, u, i"

در زبان کردی حروف (ث، ص، ذ، ض، ظ، ط) وجود ندارد و چنانچه کلماتی با این حروف وارد زبان کردی شود به‌صورت (س، ز، ت) نوشته می‌شود و این قاعده و دستور این را می‌رساند که کلمات هر گونه و به هر نحوی تلفظ گردد به همان شکل و گونه نوشته می‌شود.

تبرستان www.tabarestan.info

کردان ترکیه نیز الفبای لاتین را که از زبان ترکی اقتباس کرده‌اند به کار می‌برند و بدرخانی‌ها این الفبا را برای نوشتن مقالات مجلهٔ هاوار که منتشر کردند به کار بردند و سپس عده‌ای از نویسندگان کرد در عراق و سوریه و ایران از آنان پیروی کردند و این الفبا را در نوشته‌هایشان به‌کار بردند. این الفبا بدینگونه است:

ژ، jح، h، ه، hگ، gف، fی، êا–e، dچ، cج، cب b، آ–a، ق q، پ p، واومجهول، o، ن n، م m، لام‌مفخم‌l، ا–ل، ک k، یای کشیده‌î، کسرهٔ کوتاه‌i، خ x، وw، vانگلیسی v، واوکشیده‌û، ضمه‌u، ت t، ش ş، س s، رای مفخم‌r، r، ی y، ز z»

کردان روسیه نیز الفبای روسی به کار می‌برند و با این الفبا دهها کتاب کردی به طبع رسانده‌اند امّا بجز کردان روسیه کردهای دیگر نمی‌توانند از آنها استفاده کنند زیرا به رموز این الفبا آشنائی ندارند.

* * *

ادبیات کردی:

زبان کردی امروز مولود زبانی است که: گوتی‌ها و لولوها و کاسی‌ها و میتانی‌ها و نایری‌ها و مانائی‌ها و سوباری‌ها و اورارتوها و مادها بدان گفتگو می‌کرده‌اند و این همان زبانی است که زرتشت مادی کتاب آوستا را با آن نوشته است و نخستین آثار مکتوب به این زبان همانا کتاب آوستای زردشت است که به یادگار مانده است ادبیات کردی جدید

را محتملاً کردانی که به آئین اسلام درآمدند طولی نکشید که در قرن دوم و سوم هجری به خط عربی نوشتند و نخستین کوششی که در این راه شده است نوشتن کتاب دورهٔ بهلول ماهی است که دربارهٔ راه و روشهای یارسان نوشته شده است و این به ما نشان می‌دهد که زبان کردی در اواخر عهد ساسانیان و اوائل اسلام اصولاً همان است که در کهنترین آثار ادبیات کردی جدید می‌بینیم و اصولاً شعر در زبان کردی قدمت بیشتری دارد.

شعر کردی پیش از اسلام از وزن هجائی برخوردار بوده و کهنترین اشعار کردی سرودهای زردشت یا گاتاها است که قسمت‌های مختلف آن شامل اهنودگات و اشتودگات و سپنتمدگات و وهوخشتر و وهیشتوایشتی است و آن دارای اشعار شانزده هجائی و یازده هجائی و چهارده هجائی و دوازده هجائی است که در وسط دارای مکث کوچکی است و گاتا در پهلوی و گویش گورانی گاس است. در زبان پهلوی و آثار مانوی اثراتی از شعر هجائی پدیدار است و کتاب درخت آسوریک هم شامل اشعار پنج هجائی و شش هجائی و هفت هجائی و هشت هجائی و نه هجائی و ده هجائی است و در گویشهای کردی اشعار ده هجائی قسمت اعظم ادبیات آنرا تشکیل می‌دهد و تمام کتابهای داستانی کردی از قبیل: شاهنامه‌ها و خسرو و شیرین و شیرین و فرهاد و لیلی و مجنون و نادرنامه و اسکندرنامه و یوسف و زلیخا و بهرام و گلندام و تمام داستانهای عشقی و عرفانی که بیشتر آنها به گویش گورانی سروده شده همه هجائی است.

قدیمی‌ترین شعر کردی که از آغاز اسلام به دست ما رسیده، چامهٔ هرمزگان hormizgân است که آنرا سراینده‌ای هرمزگانی سروده است. هرمزگان یکی از شهرهای شهرزور بوده و شهر زور بنا به گفتهٔ یاقوت خُره و بخش وسیعی است از اقلیم چهارم کردستان میان اَربل و همدان نزدیک به بابل و مردم آن کردند و نام شهر هرمزگان در هیچ نوشته‌ای نیامده و تنها در کتاب سرانجام به آن اشاره شده است و خرابه‌های این شهر هنوز نمایان است. مردم به آن هرمزان hormizân گویند و در کنار این شهر، شهر دیگری به نام مُوان muwân یا مغان وجود داشته. در این دو شهر آتشکده‌های زیادی بوده که در حملهٔ مسلمین ویران شده‌اند.

گویند ابراهیم‌پاشای بابان (۱۱۹۸-۱۲۱۸هجری) که به سال ۱۱۹۹هجری

www.tabarestan.info تبرستان

هنگامی‌که شهر سلیمانیه را احداث نمود در هنگام کند و کاو کارگران پوست پاره‌ای را در یکی از غارهای جیشانه پیدا کردند که چون ارزش آنرا نمی‌دانستند آنرا با ثمنی بخس به یک جوان انگلیسی که برای گشت و گذار به آنجا آمده بود فروختند و آن جوان آن پوست پاره را به لندن برد و سپس معلوم شد که در آن پوست پاره قطعه شعری به خط پهلوی نوشته شده و آنگاه آنرا برای روزنامه شرق نزدیک فرستاد و در آنجا منتشر کرد. پس از آن ملک‌الشعرای بهار (۱۳۰۸-۱۳۷۲هجری) آنرا به دست آورد و به سال ۱۳۱۶شمسی در شمارهٔ ۵ مردادماه مجلهٔ مهر به طبع رسانید. این چامه که به خط پهلوی است بر پوست آهو نوشته شده و دارای چهار بیت شعر است که یادآور تاخت و تاز مسلمین به شهر زور وکشت وکشتار آنان است و آن از سرودهای آهنگی ایران محسوب می‌شود که اکنون نیز نزد قاطبهٔ کردان متداول است.

www.tabarestan.info تبرستان

دکتر سعید خان کردستانی (۱۲۷۹-۱۳۵۸هجری) که خود این چامه را دیده در کتاب خود نزانی از آن صحبت کرده و آیت‌الله مردوخ کردستانی (۱۲۹۷-۱۳۹۵هجری) هم آنرا در تاریخ خود شرح داده است و عده‌ای از نویسندگان آنرا عیناً در نوشته‌هایشان نقل کرده‌اند ولی معنی برخی از واژه‌های آنرا ندانسته‌اند و دچار لغزش شده‌اند.

این اشعار ده هجائی است و این نوع شعر هنوز هم در میان کردان رایج است و بیشتر شعرای معاصر بر این وزن شعر می‌سرایند و وزن آن بر طبق عروض عرب چنین می‌تواند باشد: فعلن مفعولن چهار بار که اندکی شبیه به بحر رجز مشطور مزمل یعنی: مستفعلاتن مستفعلاتن چهار بار است و یا به زعم شمس قیس رازی بحر متقارب اثلم است مانند: فع لن فعولن فع لن فعولن.

این اشعار به گویش گورانی است که مردم اورامان و نواحی آن با آن تکلم می‌کنند و نموداری است از زبان پهلوی. این اشعار دارای قافیه است ولی به طرز مزدوج یعنی به شیوهٔ مثنوی که هر دو مصراع آن دارای یک قافیه است و این اشعار از نفایس اشعار هجائی کردی است و از وزن معتدلی و آهنگ لطیف و دلنشینی برخوردار است، با اینکه چهارده قرن از سرودن آن می‌گذرد هنوز مثل آن است که تازه گفته شده است و این وزن و شیوه را کردان بعد از گذشت قرنها حفظ کرده‌اند.

چنانکه گفتیم **هر مصراع این چامه** مرکب از ده هجا است که عیناً به سبک داستانهای

حماسی و کُردی و اشعار مذهبی گورانی است و اینگونه اشعار در کتاب آوستا نیز دیده می‌شود چنانکه در گاتها اشعار هشت هجائی و یازده هجائی و دوازده هجایی و چهارده هجائی و شانزده هجائی وجود دارد و در آثار مانوی شعر هجائی پدیدار است که بیشتر آن هشت‌هجائی است.

از محتوای چامه هرمزگان چنین برمی‌آید که سرایندهٔ آن زرتشتی بوده و در تاخت و تاز مسلمین در شهر هرمزگان می‌زیسته و کشت و کشتار آنان را با چشم خود دیده و از راه دیدن این کشت و کشتار یکباره دلش آتش گرفته و از روی سوز و گداز این اشعار را سروده و به یادگار گذاشته است که گوید:

www.tabarestan.info تبرستان

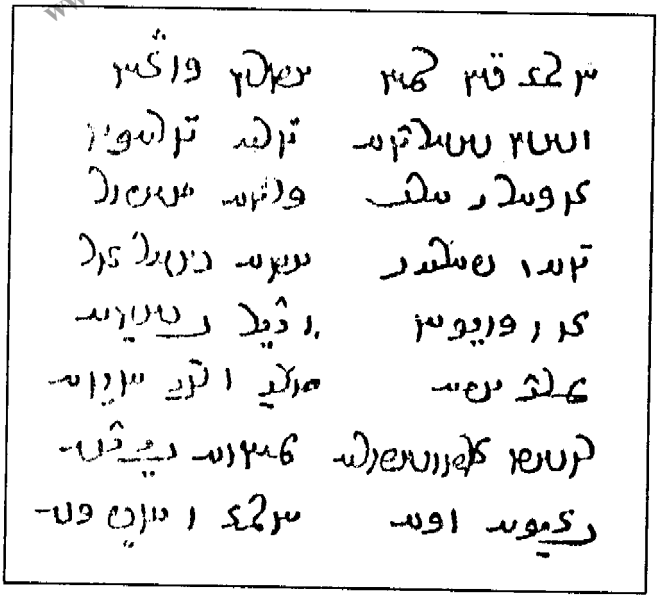

hormizgân rimân âtirân kuzhân	هۆرمزگان رمان ئاتران کوژان
wêshân shârdawa gawray gawrakân	وێشان شاردەوە گەورەی گەورە کان
zorkâri arab kardina xâpûr	زۆرکار ئەرەب‌کەردنە خاپوور
gunâ u pâlaîy hatâ shârazûr	گونا و پاڵەیی هەتا شارەزوور
shin u kanîkân wa dîl bashînâ	شن وکەنیکان وە دیل بەشینا
mêrd âzâ tilî wa rûy huînâ	مێرد ئازاتلی وە رووی هوینا

رەوشت زەرتوشترەمانەوە بێ دەس rawsht zartushtira mânawa bê das
بەزێکا نێکا هورمز وە هێوچ کە س bazêkâ nêkâ hormiz wa hêwch kas
یعنی: شهر هرمزگان ویران شد و آتش آتشکده‌ها خاموش گشت
بزرگ بزرگان خودش را پنهان کرد
انیران ستمکار خراب کردند
دهات و شهرها را تا شهر زور
زنان و دختران به بردگی رفتند
و آزادمردان به روی خون غلطیدند
روش و آئین زردشت بی‌کس ماند
اهورامزدا به کسی رحم نکرد

تبرستان
www.tabarestan.info

این قطعه شعر نمونه‌ای است از نفیس‌ترین اشعار کردی که از نیاکان ما برایمان به جای مانده که ریشهٔ آن از آهنگ اورامنان است و در اوائل اسلام آنرا فهلویات می‌نامیدند و این اشعار هنوز هم بر سر زبانها است و پیرمردان و پیرزنان اورامی آنرا بازگو می‌کنند و کلیهٔ اشعار قدیم کردی دارای وزن سیلابی است که آنرا هجا هم می‌گویند و بیشتر اشعار غنایی و حماسی کردی از این نوع شعر است.

بعد از اسلام با اینکه شعر عروض در میان عده‌ای از شعرای کرد رواج پیدا کرده بود معهذا شعرای کرد به عادت قدیم شعر هجائی می‌سرودند و مردم نیز از آن استقبال می‌کردند و حتی خنیاگران و خوانندگان نیز آنها را میان مردم می‌خواندند زیرا در آن دم هنوز شعر عرب نیرو و شهرتی که بعدها پیدا کرد تا این هنگام پیدا نکرده بود و خاصه میان مردم عوام شعر عروض رخنه نکرده بود و حتی چنانکه گویند کردان در آغاز نماز را به کردی می‌خواندند. بیشتر بیتهای کردی نیز که نوعی داستان حماسی و عرفانی است بر وزن هجا است.

یکی از آهنگهای کهن که هنوز هم در میان کردان رایج است و ورد زبان جوانان و پیرمردان و پیرزنان کرد است همانا آهنگ و وزن فهلویات است که شمس قیس رازی آنرا اورامنان نامیده که همان شعر اورامی یا گورانی است که در اورامان کردستان رایج است و

هنوز هم این نوع سخن در دامنه‌های کردستان ورد زبان مردم است و یکی از اختصاصات این اشعار آن است که مشتمل بر لغات کهن کردی است و اختصاصات دیگر آن اصطلاحات و تعبیرات زیبای قدیم است که اینگونه اصطلاحات اکنون دیگر به کار نمی‌رود و متروک شده است.

طبق سرودهای سرایندهٔ هرمزگانی: شهر هرمزگان ویران شد و آتش آتشکده‌ها خاموش گشت و بزرگ بزرگان یعنی یزدگرد ساسانی (۶۳۲-۶۵۲میلادی) از ترس جان خود را پنهان کرد و انیران و بیگانگان ستمکار و زورگو دیه‌ها و شهرها را تا شهرزور خراب کردند و زنان و دختران را به اسیری بردند و آزادمردان به روی خون غلطیدند و کیش زردشت بی‌دستیار ماند و اهورامزدا به هیچ‌کس مهرورزی نکرد.

آنچه در اینجا جای ژرف‌بینی است که باید گفت مردم کردستان پیش از اسلام همگی زردشتی بوده‌اند و در شهرها و روستاهای خود آتشکده داشته‌اند که اکنون نیز خرابه‌های آنها نمایان است چنانکه اکنون هم جای برخی از آتشکده‌ها در پاوه و تخت سلیمان و شهر بازار هویدا است.

از میان اقوام ایرانی کمتر قومی مانند کردان دارای سابقهٔ ممتدادبی است و از قدیمترین اثر ادبی یعنی گاتاهای زردشت تا جدیدترین آثار ادبی کردی همه جا روح کردی آشکار است و کردان علاوه بر آنکه دارای آثار ادبی نظم و نثر می‌باشند در ایجاد ادبیات عربی هم سهم به‌سزائی داشته‌اند چنانکه دینوری‌ها و شهرزوری‌ها و آمدی‌ها در تدوین آثار علمی و ادبی به زبان عربی سهم عمده و اساسی داشته‌اند.

گمانی در آن نیست که کردان مانند دیگر ایرانیان در ایران باستان دارای تمدن و کتابت بوده‌اند ولی متأسفانه اغلب آثارشان بواسطهٔ آشوب جهان از بین رفته است و طبق اسناد تاریخی مادها نخستین کسانی بودند که خط را در ایران پدید آوردند و این خط دارای چهل و دو حرف بوده که سی و شش حرف آنرا از روی حروف میخی آشوری ساخته‌اند که پنج حرف آن از حروف صدادار بوده و شش حرف دیگر بر آن افزوده‌اند و هنگامی‌که هخامنشیان بر سر کار آمدند سنگ‌نوشته‌های خود را با این حروف نوشتند و در واقع می‌توان گفت مادها مخترع خط در ایران بوده‌اند.

هرودوت می‌نویسد: دیاکو پادشاه ماد، صورت محاکمات را می‌خواند و داوری

www.tabarestan.info تبرستان

می‌کرد و این نشان می‌دهد که در آن زمان ثبت دادرسیها معمول بوده و هرمیپوس ازمیری که در قرن سوم‌ق-م می‌زیسته، از کتاب آوستا سخن به میان می‌آورد و می‌گوید: مادها دارای کتابی مذهبی هستند به نام آوستا.

هنگام تسلط مسلمین بر ایران، زبان رسمی ایرانیان پهلوی ساسانی بود و این زبان تا چند قرن در میان مسلمانان رواج داشت و بیشتر کتابها و رساله‌ها و دواوین دولتی با آن نوشته می‌شد. برخی از این کتابها در اوائل اسلام به زبان عربی ترجمه شد که مهمترین آن کتب: خداینامه یا سیرالملوک، بلوهر و بوذاسف، آئین‌نامه، کتاب مزدک، کتاب تاج، آئین تیراندازی، کارنامهٔ انوشیروان، کارنامهٔ اردشیر بابکان و کتب دیگر در مسائل مختلف ادبی و فلسفی و فلاحت و قصص و امثال و حکم بود.

www.tabarestan.info تبرستان

بنی‌دلف (۲۱۰-۲۸۵هجری) نخستین سلسله‌ای هستند که در کردستان در ترویج زبان و احیاء فرهنگ و آداب و رسوم قدیم کردان کوشیدند و در دورهٔ فرمانروائی این سلسله شاعران به زبان کردی شعر سرودند و مهمترین سرایندگانی که در این دوره ظهور کردند عبارتند از بهلول ماهی (۰۰۰-۲۱۹هجری) و یارانش بابالره لرستانی و بابارجب لرستانی و باباحاتم لرستانی و بابانجوم لرستانی. بیشتر اشعار این سرایندگان دوبیتی است و حاوی مطالب عرفانی و فلسفی می‌باشد چنانکه بابارجب لرستانی در این دوبیتی می‌گوید:

ساقیا ده‌ستم، ساقیا ده‌ستم	sâqyâ dastim ' sâqyâ dastim
جامی‌تر باوه‌ر بگێره ده‌ستم	jâmê tir bâwa bgêra dastim
ئه‌ز جه مه‌یخانه‌ی رۆی ئه‌له‌ست مه‌ستم	az ja xânay may roy alast wastim
وه مه‌ستی په‌یمان ئایینم به‌ستم	wa mastî paymân âîynim bastim

یعنی: ای ساقی دستم را بگیر
ای ساقی جامی دیگر بیاور و دستم را بگیر
من در میخانهٔ روز الست مستم
و با مستی پیمان آئینم را بستم

پس از بنی دلف سلسله حسنویه (۳۳۰-۴۰۶هجری) به زبان و ادب کردی اهمیت بیشتری دادند و در احیای آن کوششهای فراوانی کردند و نسبت به زبان کردی و تشویق سرایندگان توجه بیشتری مبذول داشتند. دیری نپائید که زبان کردی در میان بیشتر طوایف کرد رواج پیدا کرد. سرایندگانی که در این دوره ظهور کردند بسیارند منجمله: بابا سرهنگ دودانی (۰۰۰-۳۲۴هجری) و یارانش باباقیصر اورامی و باباسرنج اورامی و باباگرچک اورامی و دایه تبریز اورامی که برای نمونه باباقیصر اورامی در این دوبیتی می‌گوید:

www.tabarestan.info تبرستان

na awrâmânan, na awrâmânan	نه ئەورامانەن، نه ئەورامانەن
bahashti barîn na awrâmânan	بەهەشت بەرین نه ئه ورامانه ن
mûrwân, hazârân na sar dârânan	موروان، هەزاران نه سەر دارانەن
nawâshân parê bazmi yârânan	نەواشان پەرێ بەزم یارانه ن

یعنی: در اورامان است
بهشت برین در اورامان است
مرغان، هزاردستانها بر شاخه‌های درختانند
نوایشان برای بزم یاران است

یکی از سرایندگان دیگر کرد که در قرن چهارم و پنجم هجری می‌زیسته پیر شهریار اورامی است. او معاصر شاه خوشین لرستانی (۴۰۶-۴۶۷هجری) و یکی از یاران او به شمار می‌رود. اشعار او بیشتر در پند و اندرز و نکاتی چند از آداب و رسوم آئین کهن است. آیت‌الله مردوخ کردستانی (۱۲۹۷-۱۳۹۵هجری) او را از کبار مغان واجلهٔ هیربدان قرن چهارم و پنجم هجری اورامان می‌داند و از او کتابی به نام معرفت پیر شهریار به جای مانده که شامل آداب و رسوم مزدیسنان و یارسان است و بیشتر سرودهای او از آئین زردشت و مانی و هیندوئیزم و یارسان سرچشمه گرفته است که اینک چند دوبیتی او را در اینجا می‌آوریم:

Yârân ja rêwâs , Yârân ja rêwâs	یاران جه ڕێواس، یاران جه ڕێواس

پادشام پەیدابی جە دانەی ڕێواس pâdshâm paydâ bî ja dânay rêwâs
مەشیەو مەشیانە بەرئامان جە واس mashya u mashyâna barâmân ja wâs
پەرێ ئازمایی مێردان ڕەواس parê âzmâîy mêrdâni rawâs
یعنی: ای یاران از ریواس
پادشاهم از دانهٔ ریواس پدیدار شد
مشیه و مشیانه هم از خوشهٔ گندم بیرون آمدند
تا مردان گیاهی را آزمایش کنند

تبرستان www.tabarestan.info

پیدایش آدمی از گیاهان و مأخذ و منشأ گیاهی در روایات آفرینش که پیر شهریار به آن اشاره کرده است میان هند و اروپائیان سابقه داشته است و این عقیده اکنون نیز در میان برخی از اقوام هندی رایج می‌باشد.

(۲)

ڕاسی خاسی‌یەن، ڕاسی خاسی‌یەن râsî xâsîyan, râsî xâsîyan
ڕاسی هەم مایەی وەشی و خاسی‌یەن râsî ham mâyay washî u xâsîyan
نەک وەشی بەڵکوو پاکی و پاسی‌یەن nak washî balkû pâkî u pâsîyan
دوشمنی چەنی دێوو داسی‌یەن dushminî chanî dêw u dâsîyan
یعنی: راستی خوبی و نیکی است
راستی هم مایهٔ خوشی و خوشبختی و نیکی است
نه اینکه خوشی است بلکه پاکی و پرهیزگاری است
دشمنی با دیو و اهریمن و موجودات شریر و اهریمنی است

اشاره است به نمازهای رایج مزدیسنان که به نام اشم‌وهو معروف است که در یسنای بیستم آوستا می‌گوید: راستی بهترین نیکی است، خوشبختی است، خوشبختی برای کسی است که او راست باشد برای بهترین راستی. آنچه نزد زرتشتیان اهمیت دارد راستی و درستی است و اینک به ارزش آن پی می‌بریم که در حالی یک مزدائی چه در خوشی و

چه در ناخوشی و چه درگرفتاری و چه در آسایش خوشبختی را از آن کسی می‌داند که بهترین راستی و درستی را می‌خواهد و در آوستا بازآمده است که راه یکی است و آن راستی است و آنهای دیگر همه بی‌راهه هستند که باید فقط راه راست را برگزید.

پس از دورهٔ حسنویه، عیاری‌ها (۳۸۰-۵۱۰هجری) سرکار آمدند و این دوره یکی از مهمترین ادوار ادبی کردی محسوب می‌شود. در ابتدای این عهد شاه‌خوشین لرستانی (۴۰۶-۴۶۷هجری) استاد و پیشوای سرایندگان این عهد ظهور کرد. در اواخر این دوره باباطاهر همدانی (۳۹۰-۴۵۰هجری) و پیر شهریار اورامی (قرن پنجم هجری) دو استاد مسلم شعر کردی زندگی می‌کرده‌اند و سرایندگان دیگری در این دوره بسر می‌بردند که هر کدام صاحب شهرت و اهمیت خاص در ادبیات کردی هستند و برای مثال یکی از دوبیتی‌های باباطاهر را در اینجا نقل می‌کنیم:

پەنج رۆیی هەنی خوڕڕەم گیهان بی — panj roêy hanî xurram gêhân bî
زه مین خەندان بەرمان ئاسمان بی — zamîn xandân barmân âsmân bî
پەنج رۆیی هەنی ها زێدو سامان — panj roêy hanî hâ zêd u sâmân
نه جینان نام و نه زانان نیشان بی — na jînân nâm u na zânân nîshân bî

یعنی: پنج روزی اکنون جهان خرم است
زمین خندان و بالای سرمان آسمان است
پنج روز دیگر در این زادگاه و سامان
نه از اینان نام و نه از آنان نشانی باشد.

باباطاهر در این دوبیتی دورنمائی از بهار و تابستان را نشان می‌دهد که زمین سرسبز و خرم است و مردم از زیبائی‌های جهان آفرینش بهره می‌برند و شادمان می‌گردند و پس از چندی سرمای خزان و زمستان می‌رسد و همهٔ آن زیبائی‌ها از بین می‌رود و از گل و بلبل نشانی نمی‌ماند و روزگار گوشه‌گیری می‌رسد.

پس از عیاری‌ها، اتابیگی‌ها (۵۵۰-۸۲۷هجری) در کردستان بر سر کار آمدند و این دوره از مهمترین ادواری است که ادبیات کردی را به اوج رساندند و کثرت شعر و تعداد

www.tabarestan.info تبرستان

سرایندگان و گویندگان کردی زبان در این دوره به حدی رسید که با دورهای قبل قابل مقایسه نبود و یکی از خصائص عمدهٔ این عهد ظهور سلطان اسحاق برزنجی (۶۷۵-۷۹۸هجری) بود که او مسلک یارسان را تجدید کرد و راه و روشهای یارسان را در قالب شعر کردی هجائی درآورد و در مقابل آنها علمای شهر زور با شعر هجا در رد آنان اشعاری سرودند که بسی حایز اهمیت است و علت عمدهٔ توسعه و رواج روزافزون شعر کردی در این دوره تشویق بی‌سابقهٔ امرای اتابیگی نسبت به شعر و ادبیات کردی است و بیشتر امرای اتابیگ نسبت به سرایندگان کرد رعایت کمال احترام را می‌کردند و حتی به آنان صله و انعام می‌دادند، برای نمونه پیر موسی شامی (۰۰۰-۶۳۹هجری) در این قطعه می‌گوید:

www.sabarestan.info سبارستان

شەرط شەریعە ت تەوفیق حەقەن	sharti sharî'at tawfîqi haqan
طەریقە ت چاوش خەلق خالقەن	tarîqat châwsh xalqi xâliqan
حە قیقە ت بەرپا شەریعە ت لەنگەن	haqîqat bar pâ sharî'at langan
جیهان سە قامدەر بەندەی یەکڕەنگەن	jihân saqâm dar banday yak rangan
ماریفە ت مۆرە ن جە پەردەی سڕپوش	mârîfat moran ja parday sir posh
بنایی یارە ن جامەی نۆ وە نۆش	binâîy yâran jâmay no wa nosh

یعنی: شرط بنای شریعت شاهراهی است برای توفیق یافتن به حق
امّا حقیقت که برپا و هویدا گردد شریعت طی شده است
و جهان برای آرامش بندهٔ یک‌رنگ خواهد بود
آنگاه مهر سکوت معرفت بر اسرار تحولات وحدت
و به کثرت و کثرت به وحدت ممضی می‌گردد

پس از اتابیگی‌ها، اردلان‌ها (۶۱۶-۱۲۸۵هجری) به شعر و ادبیات کردی توجه خاص مبذول داشتند و حتی عده‌ای از امرای اردلان از جمله: کلب علی خان اردلان (۱۰۶۸-۱۰۸۲هجری) و خسروخان اردلان (۱۲۴۰-۱۲۵۰هجری) و امان‌الله خان اردلان (۱۲۶۱-۱۲۸۴هجری) خود شعر می‌سرودند و به سبب همین توجه بود که سرایندگان کرد را آن همه تکریم می‌کردند و برای ایجاد منظومه‌هایی مانند روله بزانی و

خسرو و شیرین و لیلی و مجنون و شاهنامه فرمان‌هائی صادر می‌کردند. در این دوره سرایندگانی چون: شیخ شهاب‌الدین سهروردی (۵۳۹-۶۳۲هجری) وصیدی اورامی (۸۵۰-۹۱۸ق-م) و خانای قبادی (۱۰۸۳-۱۱۶۸هجری) و ملامصطفی بیسارانی (۱۰۵۳-۱۱۱۴هجری) و ملاخضر رودباری (۱۱۸۰-۱۲۶۰هجری) و ملاعبدالرحیم مولوی (۱۲۲۱-۱۳۰۰هجری) و مستورهٔ کردستانی (۱۲۱۹-۱۲۶۳هجری) و ملاابوبکر مصنف (۹۰۹-۹۹۴هجری) و دهها شاعر و ادیب دیگر ظهور کردند و زبان کردی در این عصر تکامل و توسعهٔ بیشتری یافت و عدهٔ سرایندگان و گویندگانی که نام آنان در این عهد به ما رسیده و در جُنگها و کشکولها و کتب ادب ثبت شده بسیار است و مهارت سرایندگان و قدرت آنان در بیان مضامین و افکار بدیع از مسائل مهم در این عصر است و در این دوره شعر پیشگوئی رواج پیدا کرد و پیشگویی از قدیم در میان ایرانیان رایج بود منجمله: ایل بیگی جاف (۸۹۸-۹۶۱هجری) در این ابیات می‌گوید:

طه یرێ وەک رەعد و به رق دەبێ	tayrê wak ra'd u barq dabê
گوێچکەی له دووکەڵ غەرق دەبێ	guêchkay la dûkal ghrq dabê
دە شت و دەری پێ لەق دەبێ	dasht u darî pê laq dabê
به رووی هەوا مولەق دەبێ	barûy hawâ molaq dabê
هەروا بووەو هەر وا دەبێ	har wâ buwa u har wâ dabê

یعنی: پرنده‌ای مانند رعد و برق پیدا می‌شود
و دود از گوشش به تندی به آسمان برمی‌خیزد
با چابک‌سواری گام برمی‌دارد
و بر روی هوا معلق خواهد شد
اینچنین بود و چنین هم خواهد شد

اشاره است به اختراع هواپیما و هلیکوپتر و امثال آن که بشر از دیرباز در اندیشهٔ پرواز به آسمانها و یافتن رهائی از زمین بود تا اینکه در سال ۱۹۰۳میلادی برادران رایت موفق شدند هواپیمائی اختراع کنند که به وسیلهٔ موتور نفتی کار می‌کرد و پس از آن آنرا به پرواز درآوردند و برای نخستین بار انسان توانست از شهری به شهری و از کشوری به کشور دیگر مسافرت کند.

www.tabarestan.info تبرستان

در اوائل قرن چهاردهم هجری شعر کردی به شیوهٔ نو آغاز شد و سرایندگان کرد در آن تجدید نظر کردند و محتوای آن را با نیازهای اجتماعی شروع کردند. شعر نو کردی در آغاز به صورت کنونی با محتوای عصری به وسیلهٔ شیخ نوری صالح (۱۳۱۵-۱۳۷۸هجری) و عبدالله بیگ گوران (۱۳۲۴-۱۳۸۲هجری) پایه‌گذاری شد ولی تأثیر گوران و سرایندگان بعد از او گسترده‌تر بود. در اینجا باید بگویم که شیوهٔ نو در ادبیات کردی با آنچه در ادب فارسی به عنوان شعر نو نامیده می‌شود تفاوت فاحشی دارد برای مثال در ادب نو فارسی نوعی سنت‌شکنی ورد مقبولات شعری کهن مشهود است که شعر فارسی هزار سال سابقه داشت و به‌وسیلهٔ سرایندگانی چون: فردوسی و حافظ و سعدی و مولانا به اوج رسیده بود و حال اینکه در شعر نو کردی تنها محتوا است که صورتی دیگر می‌پذیرد و با نیازهای زمان هماهنگ می‌شود و بیشتر آن هجائی است و اخیراً شعرایی چون شیرکوه بی‌کس و عبدالله پشیو شعر نو کردی را به اوج رسانده‌اند و آثاری بی‌نظیر از خود به یادگار گذاشته‌اند که بخشی از آن به زبانهای زنده دنیا ترجمه شده است چنانکه شاعر نوپرداز کرد عبدالله پشیو در این چامه می‌گوید:

پرسیم له‌کاوه‌ی با پیرم	pirsîm la kâway bâpîrim
گوتم: بابه واده‌ست به ده ستم	gutim: bâba wâ dast ba dastim
ده پێم بڵێ چۆن ئه‌گه‌مه	da pêm bilê chon agama
نه‌وڕۆزه‌که‌ی سه‌ده‌ی بیسته‌م	nawrozakay saday bîstam
گوتی: ڕۆڵه، گه‌ر کوردستان	gutî: rola ,gar kurdstân
بکه‌ن به پارچه ئاگرێ	bikan ba pârcha âgirê
نه‌ک زوحاکێ، هه زارزوحاک	nak zuhâkê , hazâr zuhâk
مل که چ ئه‌کاو خۆی ناگرێ	mil kach akâ u xoy nâgirê

یعنی: از کاوهٔ پدربزرگم پرسیدم
بابا، دستت را بده به دستم
و به من بگو چگونه می‌رسم
به نوروز سدهٔ بیستم؟!

گفت: فرزند اگر کردستان را
مبدل به قطعه‌ای آتش کنند
نه‌اینکه‌ضحاکی بلکه هزار ضحاک
گردن خود را کج می‌کنند و گرفتار می‌شوند

لطیف هلمت نیز که از شعرای معاصر است و بیشتر شعر نو می‌سراید در یکی از چامه‌هایش به نام کتاب می‌گوید:

دایکم ده یوت به منالیش	dâykim daywit ba minâlîsh
کتێبێک و شه‌قشه‌قه‌ی زێرمان دایتێ	kitêbêk u shaqshaqay zêrmân dâytê
شه‌قشه‌قه‌که‌ت به پێ شکان	shaqshaqakat ba pê shikân
کتێبه‌که‌ت توند توند توند توند	kitêbakat tund, tund, tund, tund
به سینگی خۆته‌وه نووسان.	ba sîngî xotawa nusân

یعنی: مادرم در کودکی می‌گفت:
کتابی و جغجغه‌ای زر به تو دادیم
جغجغه را با پا شکستی
و کتاب را با چستی و چالاکی
به سینهٔ خود چسباندی

* * *

سرایندگان کرد

از میان اقوام ایرانی کمتر قومی یافت می‌شود که مانند کردان به شعر علاقهٔ فراوانی نشان دهد و در هر عصری بسی سراینده در میان کردان ظهور کرده‌اند و توانسته‌اند از این راه خدمتهای شایانی به فرهنگ و زبان کردی بنمایند و آثار ارزنده‌ای از خود به یادگار بگذارند و کردان به علت طبیعت زیبا و دلنشین کردستان بیشترشان سراینده بار آمده‌اند و

مناظر زیبای کردستان الهامی بوده برای سرایندگان کرد و شعر کردی هجا پیش از اسلام وجود داشته و امّا مبنای وزن در شعر کردی پس از اسلام که به‌عنوان شعر عروض مطرح است تفاوت‌هایی داشته است زیرا کردان شعر عروض را از شعر عربی تقلید کرده‌اند و هر چند در کتاب آوستاشعر موزون وجود داشته امّا باهجا بوده و رواج شعر به شیوهٔ عروضی در قرن هشتم هجری پدید آمده است و پیش از آن بیشتر اشعارکردی ده‌هجائی بوده و اینک بیوگرافی و شرح حال عده‌ای از شعرای کرد را که به شیوهٔ عروض شعر سروده‌اند می‌آوریم:

www.tabarestan.info تبرستان

* * *

صیدی اورامی
(۸۵۰-۹۱۸هجری)

سیدمحمدصادق‌بن سید علی اورامی متخلص به صیدی در سال ۸۵۰هجری در ده رزاب از توابع اورامان قدم به جهان نهاد و در کودکی علوم مقدماتی را آموخت و در جوانی برای کسب علوم و معارف به خرمال رفت و در خدمت ملاجلال بزرگ فقه و ادبیات را آموخت و سپس به خوشنویسی علاقه پیدا کرد و خط نستعلیق را از یکی از خطاطان فراگرفت و به زادگاهش بازگشت و مابقی عمر را به تدریس و وعظ و ارشاد مردم و خوشنویسی به‌سر برد تا به سال ۹۱۸هجری جهان را وداع گفت.

صیدی در ادبیات و خوشنویسی استاد بود و شعر نیکو می‌سرود و اشعار او بسی شیوا و دلنشین و روان است و دیوانش که شامل قصاید و غزلیات و قطعات و رباعیات است گواه پایهٔ دانش اوست. از اوست:

shîrîn ar bay tom pay nâra	شیرین ئه ر به ی تۆم په ی ناره
katêt zâna gêram qâra	کاتێت زانا گێره م قاره
pêsa u mûsay ,asâm shâra	پێسه و مووسای عه صام شاره
zhîwâram kard zirê bâra	ژیواره م که رد زرێ باره

یعنی: ای عزیزم شیرین! اگر ترا برایم خواستگاری نکنند
بدان که چنان خشمگین و غضبناک خواهم شد
که مانند موسی عصایم را پرت خواهم کرد
و روستای ژیوار زادگاهت را مانند رودخانهٔ زریوار غرق خواهم کرد

* * *

تبرستان
www.tabarestan.info

شیخ احمد جزیری
(۹۷۲-۱۰۴۸هجری)



شیخ احمد بن شیخ محمد متخلص به ملا و ملقب به نشانی در سال ۹۷۲هجری در جزیرهٔ ابن‌عمر به‌دنیا آمد و در کودکی علوم مقدماتی را پیش پدرش آموخت و در حدود پانزده سالگی جزیره را ترک گفت و برای کسب علوم و معارف به روستای سترباس از توابع دیار بکر رفت و در خدمت ملاطه سترباسی فقه و تفسیر و حکمت و اصول را آموخت و از او اجتهاد گرفت و پس از فراغ از تحصیل به بغداد و شام و حجاز مسافرت کرد و مدتی به سیر و سیاحت پرداخت و پس از مدتی به زادگاه خود بازگشت و مابقی عمرش را به تدریس و وعظ و ارشاد مردم به‌سر برد تا به سال ۱۰۴۸هجری درگذشت و همانجا به خاک سپرده شد.

شیخ احمد در فقه و اصول و حکمت و ادبیات استاد بود و در سرودن شعر ید طولائی داشت و غزلیات نغز و شیرین و روان فراوان سروده که هر یک نموداری از فصاحت و شیوائی و براعت او در سخنوری است و دیوان غزلیاتش که شامل قصاید و غزلیات و قطعات است گواه پایهٔ دانش اوست. از اوست:

(۱)

قه وسی دهیلالی بده لالی که شها
به ژنا ته ژ شه نگی بدره نگی مه‌شها
ماری ژ حه‌ریری دعه‌بیری خوشها
ماوه‌ر بوو ژوان زولفی دزه‌نگی وه‌شها

تبرستان www.tabarestan.info

qawsî dihilâlî bi dalâlî kashhâ
bazhnâ ta zhi shangî bidirangî mashhâ
mârî zhi harîrî di ,abîrî xushhâ
mâwar bû zhwân zulfî di zangî washhâ

یعنی: کمان ماه نو ابروهایت به زیبائی کشیده شده‌اند
تیری به [illegible] و دلم انداختند، از [illegible] حاطر ناز کرانت در حرکت است
زلف سیاهت بسان ابریشم‌اند و معطرند
او خود را نمایاند و عطر و عبیر پخش کرد

* * *

(۲)

شمشاد خه‌رامه ک کوو مه دیبوو سه‌حه‌ری
جامه ک ژ شه رابی بمه‌دا وی قه‌مه‌ری
تیره ک کوو ژ قه‌وسه‌ین دووی دا جگه‌ری
قوربانی خوه کر جانی شیرین روخ فه‌نه‌ری

shimshâd xarâmak ku ma dîbû saharî

jâmak zhi sharâbî bi madâ wî qamarî
tîrak kû zhi qawsayn dûy da jigarî
qurbânî xwa kir jânî shîrîn rux fanarî

یعنی:
بشن و بالای یار را به‌سان درخت شمشاد در پگاه دیدم
با ناز و خرام می‌رفت و رخسارش چون ماه بود و پیاله‌ای شراب به من داد
و تیری از کمان ابروهایش به سوی من پرتاب کرد
جان شیرینم به قربان گونه‌هایش که مانند چراغ می‌درخشید

www.tabarestan.info تبرستان

* * *

شیخ احمد خانی
(۱۰۶۱-۱۱۱۹هجری)

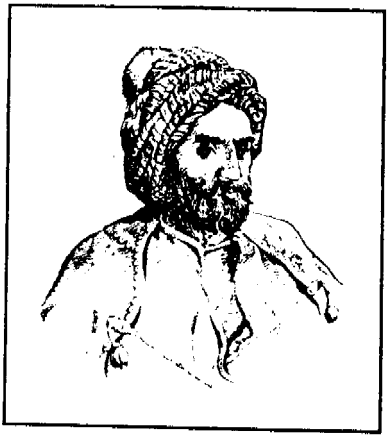

شیخ احمدبن شیخ الیاس متخلص به خانی در سال ۱۰۶۱هجری در بایزید به‌دنیا آمد و در همانجا به کسب علوم پرداخت و در جوانی به اورفه و اخلات و بدلیس رفت و در خدمت عالمان دین فقه و تفسیر و حکمت را آموخت و سپس عازم مصر شد و در آنجا

حدیث استماع کرد و پس از خاتمهٔ تحصیل به زادگاه خود بازگشت و مابقی عمرش را به وعظ و ارشاد خلق و تدریس بسر برد تا به سال ۱۱۱۹هجری جهان را وداع گفت.

خانی از بزرگترین داستان‌سرایان و شعرای معروف کرد است و مثنویهای او عبارتند از: مَم و زین و یوسف و زلیخا و نوبهار و عقیده و ایمان که مثنوی مَم و زین او بسیار معروف است و به زبان‌های زندهٔ دنیا ترجمه شده است. وی غزلیات و قصایدی هم دارد که بسیار شیوا و دلنشین است. از اوست:

تبرستان www.tabarestan.info

ئه ز چومه باغی سوورگولان	az choma baghê sûr gulân
وه قتی سه حه‌رگاهێ به خه ف	waqtê sahar gahê ba xaf
من دی صه‌دایا بولبولان	min dê sadaya bulbulan
داگرتبوون هه ر چار طه ره ف	dagrtibun har char taraf
صه و تا هه زار و قومریان	sawta hazar u qumriyan
ده نگی روباب و موغنیان	dangî rubab u mughnyan
ته شبیهی به‌زما به‌نگیان	tashbîhî bazma bangyan
هوو ده نگ هووبوون چه‌نگ و ده ف	hu dangi hu bun chang u daf
مانه‌ندی مه‌ست و سه‌رخوه‌شان	manandî mast u sar xwashan
ئه‌ز چومه به‌زما مه‌هوه‌شان	az choma bazma mahwashan
ئه‌برووکه‌مان و چاف ره‌شان	abru kaman u char rashan
جه رگ و دلی من کرهه ده‌ف	jarg u dlê min kir hadaf

یعنی:

من به باغ گلهای سرخ رفتم
هنگام سحر و وقت سپیده‌دم
من صدای بلبلان را می‌شنیدم
که هر سویم را گرفته بود
چهچههٔ هزاردستان و نوای قمریان
و آواز خنیاگران و آهنگ تنبور
بسان نرم دلباختگان و بنگیان

صدای چنگ و دف آمیختهٔ هم شده بود
مانند مستان و سرخوشان
من به بزم مهوشان رفتم
ابروکمانان و چشم سیاهان
جگر و دلم را آماج تیر خود قرار دادند

تبرستان
www.tabarestan.info

* * *

ملاخضر نالی
(۱۲۱۲-۱۲۹۵هجری)



ملاخضربن احمدشاه ویسی متخلص به نالی، در سال ۱۲۱۲هجری در روستای خاک و خول از توابع شهرزور متولد شد و پس از تحصیل صرف و نحو و منطق و حکمت به قره‌داغ رفت و فقه و علوم قرآنی را پیش شیخ محمدبن‌الخیاط و ریاضیات را نزد شیخ محمدعلی قره‌داغی و علم کلام را در محضر درس ملاعبدالله رش فراگرفت و ظاهراً به

متون فلسفه عرفانی توجه داشت و پس از آن به سلیمانیه رهسپار شد و تفسیر قرآن را در خدمت ملاعبدالله خرپانی آموخت و ظاهراً از او نیز اجازهٔ تدریس اخذ کرد و پس از آن مدتی به تدریس و ارشاد و وعظ مردم پرداخت و سپس به زیارت حج رفت و از آنجا به شام و استانبول عزیمت کرد و در استانبول به‌وسیلهٔ احمدپاشان بابان به کار گمارده شد و سرانجام به سال ۱۲۹۵هجری جهان را وداع گفت.

نالی از سرایندگان بزرگ کرد است و او غزلیات نغز و شیرین و روانی سروده است و شهرت او بیشتر به واسطهٔ غزلهایش است و دیوان او که حاوی غزلیات و قصاید و قطعات و رباعیات است گواه پایهٔ دانش اوست. از اوست:

www.tabarestan.info تبرستان

گه ربیبه ده ڕێ، سه‌روی ڕه‌وانی له ئێره‌م دا
وه‌ر نه‌یبه ده‌ڕێ، ئاهووی چینی له حه‌ره‌م دا

عیشقت له دڵ و دیده‌یی پڕئه شک وئه له م دا
گونجایش وته‌سکینی نیه، زۆره له که م دا
لافی ده‌می تۆ، غونچه له ده‌میابوو، به‌عه‌مده‌ن
باخوستی بڕی، خستی، که مستێکی له ده م دا
دڵ موضمه‌حیلی ده‌رده وه‌کوو دیده له نه‌م دا
حه یران و په‌ڕیشانه وه کوو قه‌طره له یه م دا
«نالی» و مه‌ئه‌لی حاڵی له ئه‌شکه‌نجه‌یی غه م دا
وه‌ک ناڵه له‌نه‌ی دا وه کوو ناله له قه له‌م دا

gar bêya darê sarwî rawânî la iram dâ
war naîya darê, âhûy chînî lâ haram dâ
'ishqit la dil u dîdaîy pir ashk u alam dâ
gunjâysh u taskînî niya, zora la kam dâ
lâfî damî to , ghuncha la damyâ bû ba ,amdan
ba xustî birî , xistî , ka mistêkî la dam dâ

dil muzmahilî darda wakû dîda la nam da
hayrân u parêshâna wakû qatra la yam dâ
"nalî" u masalî halî la ashkanjaîy gham dâ
wak nâla la nay dâ , wakû nâla la qalam dâ

یعنی:
ای عزیزم! اگر بیرون بیائی مانند یک سرو آراسته‌یی در باغ اِرَم
و اگر بیرون نیایی مانند آهوی چین هستی در حرم کعبه
عشقت در دل و دیدهٔ پراشک من جای نمی‌گیرد و همیشه دردمندم
گنجایش و تسکین ندارد در قلب بی‌آرام من
غنچه می‌خواست لاف تو را بزند و از تو تقلید کند
ولی باد دامن او را گسست و او را انداخت و مشتی به دهنش زد
دل گرفتار درد و رنج است مانند دیده‌ام که در اشک فرو رفته است
حیران و پریشان شده است مانند قطره‌ای که به دریا ریخته باشد
«نالی» در شکنجه و غم و اندوه تو بسر می‌برد
و مانند نی از جدائیها شکایت می‌کند

* * *

مستورهٔ کردستانی
(۱۲۱۹-۱۲۶۴هجری)



www.tabarestan.info تبرستان

ماه‌شرف خانم دختر ابوالحسن بیگ قادری متخلص به مستوره در سال ۱۲۱۹هجری در سنندج پا به عرصهٔ وجود گذاشت و ادبیات را نزد پدرش آموخت و از کودکی به شعر گفتن ذوق نشان داد و پدرش مشوق او بود و پس از آن پدرش آموزگارانی برای او گرفت، و در خدمت آنان ادبیات و فقه اسلامی را فراگرفت و در بیست و دو سالگی با خسرو خان ناکام (۱۲۴۰-۱۲۵۰هجری) والی کردستان ازدواج کرد و در اوائل سال ۱۲۶۳هجری به علت رویدادهای ناگواری که بر امارت اردلان روی داد به همراهی حسین‌قلی خان اردلان پسرعمه خویش به سرزمین بابان مهاجرت کرد و سرانجام به سال ۱۲۶۴هجری در شهر سلیمانیه جهان را وداع گفت.

www.tabarestan.info تبرستان

مستوره شعر نیکو می‌سروده و بیشتر اشعار او حاوی مضامین اخلاقی و عرفانی است و اشعار او با چنان روانی و سادگی و در عین حال زیبایی بیان شده است که خواننده را تحت تأثیر قرار می‌دهد و او به دو زبان فارسی و کردی شعر سروده است و دیوان او که حاوی قصاید و غزلیات و قطعات و رباعیات است گواه پایهٔ دانش اوست. ازاوست:

گرفتارم به نازی چاوه‌کانی مه‌ستی فه‌تانت
بریندارم به تیری سینه سۆزی نێشی موژگانت
به زوڵف و په‌رچه‌م وئه‌گریجه‌کانت غاره‌ت کردم
دڵێکم بووئه‌ ویشت خسته‌ ناوچاهی زه‌نه‌خدانت
جه‌ نابا عاشقان ئه‌ مڕۆهه‌ مووهاتوونه‌ پابۆست
منیش هاتم بفه‌رموو بمکوژن بمکه‌ن به‌ قوربانت
ته‌ شه‌ ککورواجبه‌ بۆمن ئه‌گه‌ ر بمرم به‌ زه‌ خمی تۆ
به‌ شه‌ رطێ کفنه‌ که‌م بدروی به‌ تای زوڵفی په‌ ڕێشانت
له‌ کوشتن گه‌ ردنت ئازاد ده‌که‌ م گه‌ بێیته‌ سه‌ر قه‌برم
به‌ ڕۆژی جومعه‌ بمێژی له‌ لای جه‌معی شه‌هیدانت
که‌ سێ تۆ کوشتبێتت ڕۆژی حه‌شرا زه‌حمه‌تی نادەن
ئه‌گه‌ ر وه‌ک من له‌ ئه‌ م دنیا یه‌ سووتابی له‌ هیجرانت
هه‌ میشه‌ سوجده‌ گاهم خاکی به‌ ر ده‌ رگانه‌که‌ ی تۆیه‌

ڕه قیب ڕووی ڕه ش بێ نایێلی بگا ده ستم به دامانت
له شه ڕط و هه م وه فاداری خۆ تۆمه شهووری ئافاقی
فیدای شه ڕطو وەفات بم چی به سەرهات مەیلی چارانت؟
ئەمن ئەمڕۆ له ملکی عاشقی دانادرەی دەهرم
به ڕه سمی به ندەگی عاشق هەمووهاتوونه دیوانت
بڕۆ «مه ستووره» شوکرێ که له ده رگای پادشای داوەر
که شۆڵەی ڕۆژی ڕووی والی ده گاته کۆشک و هەیوانت

girftârim ba nâzî châwakânî mastî fattânit
birîndârim ba tîrî sîna sozî nêshî muzhgânit
ba zulf u parcham u agrîjakânit ghâratit kirdim
dilêkim bû awîshit xista nâw châhî zanaxdânit
janâbâ ,âshiqân amro hamû hâtûna pâbosit
minîsh hâtim bifarmû bimkuzhin bimkan ba qurbânit
tashakur wâjiba bo min agar bmrim ba zaxmî to
ba shartê kfnakam budrî ba tây zuifî parêshânit
la kushtin gardnit âzâd dakam gar bêyta sar qabrim
ba rozhî jum،a bmnêzhî la lây jam، shahîdanit
kasê to kushtibêtit rozhî hashrâ zahmatî nâdan
agar wak min la am dinyâya sûta bê la hijrânit
hamîsha sujdâgahim xâkî bar dargânakay toya
raqîb rûy rash bê naêyle bigâ dastim ba dâmânit
la shart u ham wafâdârî xo to mashhûrî âfâgî
fiday shart u wafât bim chî ba sar hât maylî jârânit
amin amro la mlkî ,ashqî da nadiray dahrim
ba rasmî bandagî ,ashq hamu hatuna dîwanit
bro "mastûra" shukrê ka la dargây pâdshây dâwar

www.tabarestan.info تبرستان

ka sholay rozhî ruy wâlî dagâta koshk u haywânit

یعنی: به ناز چشمان مست فتانت گرفتارم
و به تیر سینه سوزنیش مژگانت مجروحم
با زلف و پرچم و کاکلهایت غارتم کردی
دلی داشتم آنرا هم به چاه زنخدانت انداختی
جنابا عاشقان امروز همگی به پایبوست آمده‌اند
من هم آمدم بفرما مرا بکشند تا قربانت گردم
اگر با زخم تیر تو بمیرم تشکر برای من واجب است
به شرطی که کفنم را با تارهای زلف پریشانت بدوزی
از کشتن خود ترا می‌بخشم اگر بر سر قبرم بیائی
در روز جمعه مرا نزد جمع شهیدانت دفن کن
کسی را اگر تو کشته باشی در روز حشر آزارش نمی‌دهند
چنانچه مانند من در این دنیا از هجرانت سوخته شده باشد
همیشه سجده‌گاهم خاک جلو آستانهٔ تست
رقیب رویش سیاه شود که نمی‌گذارد دستم به دامانت برسد
در شرط و وفاداری تو که مشهور آفاقی
فدای شرط و وفایت گردم، رغبت و میل پیشینت چه شد؟
من امروز در ملک عاشقی نادرهٔ دهرم
با رسم بندگی همهٔ عشاق به دیوانت آمده‌اند
ای «مستوره» برواز درگاه پادشاه داور شکرکن
که شعلهٔ آفتاب روی والی به کوشک و ایوانت می‌تابد

* * *

تبرستان www.tabarestan.info

ملا عبدالرحیم مولوی
(۱۲۲۱-۱۳۰۰هجری)



ملا عبدالرحیم بن سید سعید متخلص بـه مـعدوم و مـلقب بـه مـولوی بـه سـال ۱۲۲۱هجری در ده یا قشلاق از توابع تاوگوز متولد شد و در کودکی علوم مقدماتی را در خدمت پدرش آموخت و در جوانی به بانه و سنندج رفت و در خدمت عالمان دین به کسب علوم و معارف مشغول شد و آنگاه به سلیمانیه آمد و در خدمت ملاعبدالرحمن نودشه‌ای فقه و تفسیر و حکمت و کلام را آموخت و ظاهراً از او اجازهٔ تدریس گرفت و به زادگاهش بازگشت و مدتی به وعظ و ارشاد مردم پرداخت و در این هنگام چون آوازهٔ شیخ عثمان نقشبندی را شنید ارشاد و وعظ و تدریس را کنار گذاشت و شوریده‌ای آشفته حال و دل از کف شد و به اورامان رفت و حلقهٔ ارادت شیخ را در گوش گرفت و در سلک مریدان او درآمد و دیدار شیخ چنان اثری کرد که سر تا پای بدن او را سوزاند و عشق آتشینی در وجودش پدید آورد و به سرودن شعر سرگرم شد و پس از مدتی بنا به دستور مرادش به تدریس و وعظ و ارشاد مشغول شد تا اینکه به سال ۱۳۰۰هجری رخت از دنیا بربست.

مولوی در حکمت و فلسفه و فقه و علم کلام استاد بود و شعر نیکو می‌سرود و او از شاعران برجستهٔ کُرد است و از آو آثار گـرانبهـائی بـه جـای مـانده کـه عبـارتند از:

عقیدةالمرضیة، الفضیلة، الفوائح، و نیز دارای دیوانی است که شامل غزلیات و قطعات و قصاید است. از اوست:

هیجرانت جه طه رح باد وه‌یشوومی hijrânit ja tarh bâdi wayshûmî
یه کا یه ک ئه وراق جه سه‌ی مه عدوومی yakâyak awrâq jasay ma،dûmî
که رد وه فه‌رش رای گوزه‌رگای یاران kard wa farshi rây guzargây Yârân
به رد په‌ی پای هه ردان ساراو کۆساران bard pay pây hardân sarâ u kosârân

یعنی:

هجرانت مانند باد تند پائیز
یکایک اوراق جسد (معدوم) را ریخت
و آنرا فرش گذرگاه یاران نمود
و به دامن دشت و کوه و دمن رساند

www.tabarestan.info تبرستان

* * *

سید یعقوب ماهیدشتی
(۱۲۲۹-۱۲۹۲هجری)



سید یعقوب‌بن سید ویس متخلص به سید در حدود سال ۱۲۲۹هجری در ده قمشه از توابع ماهیدشت متولد شد و در کودکی علوم مقدماتی را آموخت و در جوانی به کرمانشاه رفت و در خدمت عالمان دین علوم قرآنی و ادبیات فارسی را فراگرفت و سپس مشق خط را آغاز کرد و در هنر خوشنویسی سرآمد روزگار شد و پس از تکمیل تحصیلات نزد آقا حسن خان حاکم کلهر تقرب یافت و چون خوش‌خط بود کاتب و نویسندهٔ مخصوص وی شد و تا آخر عمر در خدمت او به‌سر برد و در جشنها و مراسم رسمی قصاید و مسمطات می‌ساخت و می‌خواند و سرانجام به سال ۱۲۹۲هجری جهان را وداع گفت.

www.tabarestan.info تبرستان

سید یعقوب از شاعران برجستهٔ کرد است و او در سرودن غزل و قصیده و قطعات توانا بود و در ادبیات و علوم اسلامی تبحر داشت و دیوانش که حاوی غزلیات و قطعات و قصاید است به طبع رسیده است. از اوست:

شووری وه سه رم که‌وتیه له‌م مه‌ستی دوو چاوه
هیچ جیگه نه‌نیشم مه‌گه‌ر ئه‌وجی که شه‌راوه
ئه‌م زولف و روخ دلبه‌ره یاله‌یل و نه‌هاره
یاهه‌وره ره‌شی په‌رده وه‌شی بان هه‌تاوه
روخسار توو وه‌ک مانگ و دوو زولفت وه‌ک عه‌قره و
هه‌ر چه‌ن که قه‌مه‌ر عه‌قره‌وه راضیم به قه‌ضاوه
(سوزی دلمه باعثی تاو وکولی گریان
مه علوومه که ئاگرسه‌به‌بی جوششی ئاوه)
ماچان که غه‌زالان چه‌رنی شووره زه مینه
په س ئاهووی من چیشه که له‌م جیگه رماوه
چاوان نگارم وه سپا موژه ماچوون
ئه ی له‌شکر خوون ریژ ئه‌مه‌وقت چه‌پاوه
ئه ی دل گوزه‌ری که وه که‌مه‌رتاشی فه رهاد
بین ناله ی کی ئه‌یژنه‌وی له‌و دل کاوه
(سه ید) وه که‌لام، غه‌یر له خه‌ط ئه‌برووی دلبه‌ر

مه یلم نه وه مزگت نه‌وه ده‌یر و کتاوه

shurî wa sarim kawtiya lam mastî dû châwa
hîch jîga nanîshim magar aw jî ka sharâwa
am zulf u rux dlbara yâ layl u nahâra
yâ hawra rashî parda washî bân hatâwa
ruxsâri tû wak mâng u dû zulft wak ، aqraw
har chan ka qamar râzîm ba qazâwa ،aqrawa
(sozî dlma bâ،sî taw u kulî gryân
ma،luma ka âgr sababî joshishî âwa
mâchân ka ghâzâlân charnî shûra zamîna
pas ahûy min chîsha ka lam jîga rmâwa
châwân nigârim wa spâ muzha mâchûn
ay lashkir xln rîzh ama waqti chapâwa
ay dil guzarî ka wa kamar tâshîyi farhâd
bîn nâlay kî ayzhinawî law dili kâwa
(sayyd) wa kalâm ,ghayr la xati abrûy dlbar
maylim na wa mizgit na wa dayr u ktâwa

یعنی:

شور و شوقی به خاطر چشمان مستت به سرم افتاده است
دیگر هیچ جائی نمی‌نشینم مگر در آنجا شراب باشد
آن زلف و رخ دلبر است یا لیل و نهار است؟
یا ابر سیاهی است که مانند پرده جلو خورشید را گرفته است؟
رخسار تو مانند ماه و زلفانت به سان عقربند
هر چند که قمر در عقرب است و راضی به قضا هستم
(سوز آتش عشق دلم است که باعث تاب و تب گریانم شده است

معلوم است که آتش سبب جوشش آب است)
گویند که آهوان در زمین‌های شوره چرا می‌کنند
پس آهوی من چگونه از جلو چشمم رم می‌کند؟
چشمان نگارم به سپاه مژگان می‌گوید:
ای لشکر خون ریز حرکت کنید که اینک هنگام چپاول است
ای دل گذری کن به محل حجاری فرهاد
ببین نالهٔ چه کسی را از دل کوه می‌شنوی
ای (سیّد) سوگند به کلام‌الله مجید که غیر از خم ابروی دلبر
میلم نه به مسجد و نه به دیر و نه به کتاب است

تبرستان
www.tabarestan.info

* * *

حاجی قادر کویی
(۱۲۴۰-۱۳۱۴هجری)



حاجی قادر بن ملااحمد متخلص به حاجی در سال ۱۲۴۰هجری در روستای گورقَرَج از توابع کویسنجق تولد یافت و در کودکی علوم مقدماتی را از پدرش آموخت و در اوایل

جوانی به سردشت و مهاباد و اشنویه سفر کرد و در خدمت عالمان دین فقه و تفسیر و ادبیات را فراگرفت و ظاهراً اجتهاد را در مهاباد اخذ کرد و به زادگاه خود بازگشت و پس از مدتی به استانبول رفت و در آنجا به تدریس و وعظ و ارشاد مردم پرداخت تا به سال ۱۳۱۴هجری درگذشت و در گورستان اباایوب انصاری به خاک سپردند.

حاجی قادر از شعرای معروف کرد است و بیشتر اشعار او انقلابی و موعظه است و دیوان او که شامل قصاید و غزلیات و قطعات و رباعیات است گواه پایهٔ دانش اوست. او در اشعارش از ظلم و ستم عثمانیها سخن به میان آورده است و مردم را به قیام بر علیه آنان فراخوانده است. از اوست:

تبرستان www.tabarestan.info

لە گاوان و شووانی کوردە کان یەک
بە سە بۆلەشکری صەدکەڕە دووڵەک
مریشکی ئێوە صەییادی شەهێنە
لە کن عەنقا فرووجە حاجی لە کڵەک
شووانی مێگەڵی کوردان لە شەڕ دا
وەکوو قەصصابە دوشمن مێگەڵی شەک
هە تا وەک ئاگری بن کان لە گەڵ یەک
ئەگەر تۆفان بێ لەشکرتان بە پووشەک
صە لاحی ئێوە ئێستا کە سیلاحە
تە ماحی گەورەیی بێ چەک نەکەن نەک

la gâwân u shuwânî kurdakân yak
basa bo lashkirî sad kara dû lak
mirîshkî êwa sayyâdî shahêna
la kin ،anqâ firûja hâjî laklak
shuwânî mêgalî kurdân la shar da
wakû qassâba dushmin mêgalî shak
hatâ wak âgirî bin kân lagal yak
agar tofân bê lashkirtân ba pûshak

salâhî êwa êstâka silâha
tamâhî gawraîy bê chak nakan nak

یعنی:
از گاوبان و چوپان کردها یکی
بس است برای یک لشکر دویست هزار نفری
مرغ شما صیاد شاهین است
و در نزد عنقا لک‌لک جوجه است
چوپان گوسفندان کردان در جنگ
مانند قصاب است و برای دشمنان فاتح است
در صورتیکه با هم مانند آتش زیر خاکستربد
و اگر طوفانی بیاید لشکرتان در این موقع مانند خار و خس است
صلاح شما اکنون تهیه سلاح و جنگ‌ابزار است
و طمع و خیانت به خودتان نکنید

تبرستان
www.tabarestan.info

* * *

شیخ موسی جگر خون
(۱۳۲۳-۱۴۰۵هجری)

شیخ موسی‌بن حسن متخلص به جگر خون در سال ۱۳۲۳هجری در روستای هَسار از توابع ماردین متولد شد و در جوانی مقدمات علوم را همانجا فراگرفت و سپس به ماردین رفت و در خدمت ملاعبیدالله ماردینی تلمذ کرد و فقه و حدیث و حکمت و تفسیر قرآن را از او آموخت و به اخذ افتا نایل آمد و پس از آن به مهاباد رفت و پس از شکست شیخ سعید پیران به سرودن اشعار حماسی پرداخت و پس از مدتی دربدری به قامشلی رفت ولی در آنجا مدتی زندانی شد و پس از آزادی عازم سوئد شد ولی دیری نپائید که به سال ۱۴۰۵هجری بدرود حیات گفت و جنازه‌اش را به شهر قامشلی بردند و در آنجا به خاک سپردند.

جگر خون یکی از سرایندگان کرد است و او در نظم و نثر استاد بود و از او آثاری به یادگار مانده از جمله: سەورائازادی، جیم و گولپەری، پریسکی و پیتی، رشوی داری، گوتناپیشی‌یان، کیم ئەز، میدیا وسالار، رووناک، زەند ئاویستا، شەفەق، فەرهە نگا کوردی، دەستوورازمانی کوردی. از اوست:

کوردن و مەردن و پر خوەسە رخوەبوون
ئەو دەمێ‌ی تارو تەنگ مەدین قانەچوون
دە ست بدن هە ف هەمی پیشکەفن ئە م هەمی
دابچن بو وەلات یان مرن یان فەلات
روژ لمە هاتە سەر زور هشیاربن ژخە ف
ئەو دەما جە نگ و شەر پر پاشکە تن تینی هە ف
دە ست بدن هەف هەمی پێشکەڤن ئە م هەمی
دابچن بو وەلات، یان مرن یا فەلات
مە دڤێن ئوول و بەخت، مەدقین سەرخوەبوون
مەدفین تاج و تەخت، مەدڤێن پێشقە چوون
دە ست بدن هەف هەمی، پێشکەفن ئەم هەمی
دابچن بۆ وەلات، رزگار کە ن فە لات

kurdin u mardn u pr xwasha sar xwa bun
aw damêy târ u tang madîn vâ nachûn
dast bdin har hamî pêshkarvn am hamî
dâbchin bo walât yân mrin yân falât
rozh lima hâta sar zû hshyâr bin zhi xav
aw damâ jang u shar prpâshkatin tînî hav
dast bdin hav hamî pêshkavin am hamî
dabchin bo walât ,yân mrin yân falât
ma dvên ûl u baxt ,ma dvên sar xwa bûn
ma dvên tâj u taxt , ma dvên pêshva chûn

تبرستان
www.tabarestan.info

dast bdin hav hamî , pêshkavin am hamî
dâbchin bo walât , rzgâr kan falât

یعنی.
ای کُرد دلیرا چه لذت‌بخش است آزادی
آن روزگار تار و تنگ و خفت‌بار که دیدیم سپری شد
دست به دست هم دهیم و راه پیشرفت را پیش گیریم
تاروی سوی میهن گذاریم یا مرگ یا میهن
خورشید ما طلوع کرده و بی‌درنگ هشیار شوید و از خواب برخیزید
اکنون هنگام نبرد و عقب راندن دشمن است
دست به دست هم دهیم و راه پیشرفت را پیش گیریم
تاروی سوی میهن گذاریم یا مرگِ یا میهن
من خواستار خوشبختیم، من خواستار آزادیم
من خواستار اریکهٔ آزادیم، من خواستار پیشرفت و ترقی هستم
دست به دست هم دهیم و راه پیشرفت و ترقی را پیش گیریم
تاروی سوی میهن گذاریم و کشور را آزاد کنیم

تبرستان
www.tabarestan.info

* * *

آرام چاچان
(۱۳۲۷-۱۴۰۷هجری)

آرام چاچان بن بهرام خودویان به سال ۱۳۲۷هجری در دهکدهٔ جارجاریس واقع در ناحیه آباران از توابع ایروان چشم به جهان گشود و تحصیلات ابتدایی و متوسطه خود را در ایروان به پایان رساند و پس از آن وارد دانشکده شد و در رشتهٔ حقوق به تحصیل و تتبع پرداخت و سپس به عنوان قاضی و وکیل دادگستری مدتی کار کرد و پس از آن در کارهای ادبی به فعالیت پرداخت و به یکی از روزنامه‌نویسان معروف درآمد و او چون علاقه به کار

کشاورزی داشت ابتدا تألیفاتی در زمینه‌های کشاورزی و کشت نباتات به طبع رساند ولی از سال ۱۹۵۷ دست به نگارش آثار ادبی زد و سرانجام به سال ۱۴۰۷هجری جهان را وداع گفت.

آرام چاچان یکی از سرایندگان و نویسندگان معروف کرد است و برای اولین بار مجموعهٔ اشعار او به نام گل‌بهار منتشر شد و در سال ۱۹۶۲ منظومهٔ معروفش به نام خلیل و گویزال برای او اعتبار فراوانی کسب کرد و این کتاب یک منظومهٔ عشقی است که از فولکلور کردی الهام گرفته است و دیوان او که شامل قصاید و قطعات و غزلیات و رباعیات است تاکنون به طبع نرسیده، از اوست:

www.tabarestan.info تبرستان

وه لاتێ من تویی بووکا جه هانی
هه می باغ و بهەشت و مێرگ و کانی
شه پال و شه نگ و شوخ و ناز و گولروو
گه له ک شیرین ورند و پرجوانی
رویی ته ئاگرێ زه ڕده شت مادی
زمانی ته ژ به ندا شێخێ خانی
دسینگا ته کتێبا زه ندئا وستا
مه مک فه ر فووره تێدانه خشی مانی

walâtê min tuîy bûkâ jahânî
hamî bâgh u bhasht u mêrg u kânî
shapâl u shang u shox u nâz u gul rû
galak shîrîn u rnd u pir jivânî
rûêy ta âgrê zardashti mâdî
zimanê ta zhi bandâ shêxê xânî
di sîngâ ta kitêbâ zand âwstâ
mamik farfûra têdâ naxshî mânî

یعنی:
ای میهن من! تو عروس جهانی

و باغ و راغ و مرغزار و چشمه‌های تو بسان بهشت است
شوخ و شنگان و زیبارویان تو
بسی زیباتر از دختران ملل دیگرند
رخسار تو آتش زردشت مادی است
زبان تو زبان شیخ احمد خانی(۱) است
در سینهٔ تو کتاب زند و آوستا(۲) نوشته شده است
و در پستانهای تو نقش مانی(۳) وجود دارد.

تبرستان
www.tabarestan.info

* * *

اطباء و مخترعان کرد

آشنائی با اطباء و مخترعان کرد که از قرن سوم هجری در کردستان روزگار خود را

---

۱ ـ شیخ احمدخانی (۱۰۶۱-۱۱۱۸) یکی از سرایندگان معروف کرد است که یکی از آثار شورانگیز و معروف او منظومهٔ: مَم و زین است که منظومه‌ای عشقی است و این منظومه برای کردان ارزش یک حماسهٔ ملی را دارد و در آن از اوضاع اجتماعی عصر خود سخن به میان آورده است و آن به زبانهای زندهٔ دنیا ترجمه شده است.

۲ ـ زند آوستا به معنی توضیح و تفسیر آوستا است و چون زبان کتاب دینی زرتشتیان یعنی آوستا در دورهٔ ساسانیان منسوخ شده بود و عامهٔ مردم معنی آن را نمی‌فهمیدند، متن آوستا را به زبان متداول زمان خود یعنی پهلوی ساسانی ترجمه کردند و آنرا زند آوستا نامیدند.

۳ ـ مانی پسر فاتک به سال ۲۱۵ میلادی در ماردین متولد شد و ایام جوانی را به آموختن علوم و حکمت و غور و مطالعه در ادیان زردشتی و عیسوی و سایر ادیان زمان خود پرداخت و در بیست و چهار سالگی ادعای پیغمبری کرد و آیین خود را آشکار ساخت و چندی در بین‌النهرین به ترویج دین خود سرگرم شد و آنگاه به‌وسیلهٔ فیروز برادر شاپور که دین وی را پذیرفته بود به شاپور ساسانی (۲۴۱-۲۷۲میلادی) معرفی کرد و یکی از کتابهای خود را به نام شاپورگان به او تقدیم داشت و شاپور در آغاز بامانی به مهربانی رفتار کرد و او را در آئینش آزاد گذاشت ولی بعد طرف بی‌میلی او قرار گرفت و از ایران تبعید شد و در ایام آوارگی کشورهای هند و تبت و چین را سیاحت کرد و پس از مرگ شاپور به سال ۲۷۲میلادی به ایران بازگشت و هرمز اول (۲۷۲-۲۷۳میلادی) جانشین شاپور ورودش را گرامی داشت و از او اجازه یافت آزادانه آئینش را منتشر کند و مانی در این زمان بیشتر میان مسیحیان به ترویج آئینش مشغول شد و پیروان بسیار یافت و پس از هرمز، بهرام اول ساسانی (۲۷۳-۲۷۶میلادی) بر سر کار آمد و او مانی را دستگیر کرد و بنا به امر موبدان زرتشتی او را به سال ۲۷۶میلادی به دار زد و یکی از کتابهای مانی ارژنگ نام دارد که دارای تصاویر زیبا و دلاویزی بوده و مانی می‌گوید: عالم از دو عنصر روشنائی و تاریکی به‌وجود آمده و به همین سبب اساس آن بر خوبی و بدی استوار است ولی در پایان دنیا روشنائی از تاریکی جدا خواهد شد و صلح ابدی همه جا را فرا خواهد گرفت.

وقف عالم بشریت کرده‌اند و در شناخت جسم و جان انسانها کوشیده‌اند و از خود آثاری به جای گذاشته‌اند ما را با ارزش‌های انسانی آگاه می‌نماید.

آشکار است به دنبال شناخت این ارزشهای دانشی به موجودیت خود در پژوهش و دانش پی می‌بریم و بدین لحاظ بایسته است که شرح حال این مردان بزرگ را که تلاش خود را به عالم بشریت ارزانی داشته‌اند و آثار خود را به‌صورت ودیعهٔ مقدس به دست ما سپرده‌اند آشنا شویم تا نسلهای آینده از آنها بهره‌برداری کنند و اینک شرح احوال برخی از آنان را در اینجا می‌آوریم:

www.tabarestan.info تبرستان

ابن قُتَیبه دینَوَری
(۲۱۳-۲۷۱هجری)

ابومحمد عبدالله‌بن مسلم دینوری معروف به ابن قتیبه در سال ۲۱۳هجری در ماه‌الکوفه (دینور) متولد شد و در کودکی علوم مقدماتی را خدمت پدرش آموخت و در جوانی به بغداد رفت و علم کلام الهی را نزد اسحق‌بن ابراهیم راحویه حنظلی فراگرفت و حدیث را از ابوحاتم سهل‌بن محمد سجستانی آموخت و لغت را از عباس‌بن فرج ریاشی یاد گرفت و سپس به تألیف پرداخت و او به سبب آثار ادبیش مورد مهر خلیفه متوکل عباسی (۲۳۲-۲۴۷هجری) قرار گرفت و نیز مقدمهٔ وی بر کتاب ادب‌الکاتب باعث شد که نظر ابوالحسن عبیدالله وزیر متوکل را به سوی خود جلب کند و موجب شد به ابن قتیبه منصبی واگذار کند و در سال ۲۳۶هجری منصب قضائی دینور به او تفویض شد و تا سال ۲۵۶هجری در این منصب باقی ماند و به سال ۲۵۷هجری کلیهٔ اموالش به دست زَنج تاراج شد و سرانجام به سال ۲۷۱هجری در بغداد بدرود حیات گفت.

ابن قتیبه در فقه و تفسیر و ادبیات و منطق و حکمت و طب تبحر داشت و از آثار او می‌توان کتابهای: کتاب‌الأنواء، کتاب‌العرب، کتاب‌الاشربه، کتاب‌الاختلاف، کتاب معانی‌الشعر، کتاب‌المعارف، کتاب‌المیسر والقداح، کتاب‌الشعر والشعراء، کتاب تفسیر غریب‌القرآن، کتاب عیون‌الاخبار، کتاب غریب‌الحدیث، کتاب اصلاح الغلط، کتاب دلائل‌النبوة، کتاب اعراب القرآن، کتاب النحو، کتاب‌الکلام، کتاب تعبیرالرؤیا،

کتاب‌القراءت، کتاب‌الطب، کتاب‌الامامة والسیاسة، کتاب‌التلقین المتعلم فی‌النحو و غیره را نام برد.

در میان کتابهای او کتاب الانواء وی از نظر تاریخ علم نجوم اهمیت شایانی دارد و انواء جمع نَوء است که در این معنی افول یا طلوع متقابل صورت فلکی خاص یا یکی از منازل قمر است که طلوع یکی با افول دیگری همراه است و این نظام برای تعیین تاریخ فصول و تثبیت فعالیتهای کشاورزی و حوادث و سایر مواقیت و در عصر قدیم و دوران پیش از علم رایج بوده است و در آن اطلاعاتی راجع به بروج دوازده گانهٔ منطقة‌البروج و راجع به قطبها و راجع به کهکشان راه شیری و افلاک آسمانی و سیارات و خورشید و ماه و طلوع و غروب ستارگان و فلق و شفق و راجع به ستارگان ثابت مشهور داده شده است و سپس به موضوعات جوی پرداخته و بادها و باران و ابر و رعد و برق و پیشگوئی باران و سرانجام به شیوه‌های گوناگون توصیف بعضی از صور فلکی و استفاده از ستارگان برای جهت‌یابی پرداخته است و این اطلاعات عقاید کردان دربارهٔ آسمان و ستارگان و پدیده‌های مربوط به آن است که در کتابش نوشته است.

عده‌ای از مؤرخین نوشته‌اند که این کتاب از آن ابوحنیفه دینوری بوده و ابن قتیبه آنرا عیناً به نام خود استنساخ کرده و منتشر نموده است و بسیاری از فرهنگها هم آنرا به ابوحنیفه دینوری نسبت داده‌اند.

* * *

ابوحنیفه دینوری
(۲۱۹-۲۸۲هجری)

احمدبن داودبن ونند معروف به ابوحنیفه دینوری به سال ۲۱۹هجری در ماه‌الکوفه (دینور) به‌دنیا آمد و در کودکی علوم مقدماتی را از پدرش آموخت و در جوانی به بغداد رفت و در خدمت عالمان دین صرف و نحو و منطق و فقه را فرا گرفت و برای تحصیل علوم به بصره و کوفه رفت و در سال ۲۳۵هجری عازم اصفهان شد و در آنجا به تحصیل

علم نجوم پرداخت و در ادب و هندسه و حساب و نجوم استاد شد و پس از آن به زادگاهش بازگشت و سرگرم تدریس گشت و سپس رهسپار اصفهان شد و در آنجا رصدخانه‌ای بنا نهاد و زیجی ترتیب داد و در طب هم دست داشت و بیماران را مداوا می‌کرد و عاقبت به سال ۲۸۲هجری جهان را وداع گفت.

ابوحنیفه در فقه و ادبیات و طب و تاریخ و جغرافی و نجوم و گیاه‌شناسی تبحر داشت و او زیجی اختراع کرد که به زیج دینوری معروف است و از آثار او می‌توان کتابهای: اخبارالطوال، کتاب‌الجبر والمقابله، اصلاح المنطق، أنساب‌الاکراد، کتاب البنات، کتاب‌الانواء، کتاب‌الکسوف، کتاب‌الفصاحة، کتاب‌الشعر والشعراء، کتاب الباه، رسالة فی‌الطب، کتاب جواهرالعلم، کتاب‌الزیج، تفسیرالقرآن‌الکریم و غیره.

www.tabarestan.info تبرستان

* * *

زاهدالعلماء
(۳۷۳-۴۳۸هجری)

ابوسعید منصوربن عیسی ملقب به زاهدالعلماء به سال ۳۷۳هجری در شهرک سن از توابع کرکوک متولد شد و او از کردان مسیحی بود که سپس اسلام آورد و در کودکی علوم مقدماتی را از پدرش آموخت و در جوانی در خدمت عالمان دین صرف و نحو و حکمت و منطق و ریاضیات را فراگرفت و پس از آن به علم طبیعی و طب روی آورد و چون از تحصیل علم فارغ شد به خدمت نصرالدوله دوستکی (۴۰۲-۴۵۳هجری) رفت و چون بیمار بود او را معالجه کرد و از او خواست بیمارستانی بسازد تا در آن به مداوای بیماران بپردازد و نصرالدوله هم چنین کرد و بیمارستانی احداث نمود و او به ریاست آن منصوب شد امّا پس از مدتی از آنجا به شهر میافارقین رفت و مابقی عمرش را در آن دیار به تدریس و مداوای بیماران بسر برد تا به سال ۴۳۸هجری وفات یافت.

زاهدالعلما در طب و حکمت و ادبیات تبحر داشت و او طبیبی حاذق بود و مهمترین تألیفات او در طب عبارتند از: البیمارستانات، کتاب‌الفصول، کتاب فی‌امراض‌العین و

کتاب فی المنامات والرؤیا که از امهات کتب طب شمرده می‌شده است. علاوه بر این کتب چند رسالهٔ دیگر دربارهٔ فلسفه و ریاضیات و نجوم هم دارد.

* * *

فخرالدین ماردینی
(۵۰۲-۵۹۴هجری)

تبرستان www.tabarestan.info

فخرالدین محمدبن عبدالسلام ماردینی در سال ۵۰۲هجری در شهر ماردین به جهان آمد و در کودکی در خدمت پدرش علوم مقدماتی را آموخت و در جوانی قرآن را حفظ کرد و سپس نزد علی امین‌الدوله منطق و هندسه و کتاب قانون را فرا گرفت و پایهٔ وی از استاد گذشت و از آنجا عازم بغداد شد و در خدمت امین‌الدوله سریانی تحصیل طب کرد و از آن پس به تعقیب علوم طبیعی و مابعدالطبیعه پرداخت و پس از آن به خدمت نجم‌الدین بن ارتق (۵۱۶-۵۴۷هجری) رسید و او را معالجه کرد و از کتابخانهٔ او بهره‌ها برد و پس از مدتی به دمشق رفت و در آنجا به تدریس طب مشغول شد و سپس به زادگاهش بازگشت و به تدریس و مداوای بیماران سرگرم شد و از آنجا به حکم ضرورت به شهرهای موش و اورفه و جزیره و بوتان شد و برخی از آثار خود را در این سفرها به رشتهٔ تحریر درآورد و پس از مدتی بنا به درخواست مردم به شهر دیار بکر رهسپار شد و رد آنجا بیمارستانی برایش احداث کردند تا بیماران را مداوا کند و پس از آن به سال ۵۸۷هجری به شام رفت و تا سال ۵۸۹هجری به تدریس مشغول شد و در هنگام بازگشت ملک غیاث‌الدین ظاهر ایوبی (۵۸۲-۶۱۳هجری) از او خواهش کرد که به حلب بیاید و وی هم ناچار دو سال در حلب ماندگار شد و عاقبت به دیار بکر بازگشت و به سال ۵۹۴هجری در نود و دو سالگی جان به جان آفرین سپرد.

فخرالدین در طب و منطق و فلسفه و ادبیات استاد بود و او در طب و فلسفه دارای آثاری بوده که متأسفانه از بین رفته است و فقط شرح قصیدهٔ عربی ابن‌سینا از او باقی است که ابن سینا در آن می‌فرماید:

هبطت‌الیک من‌المحل الارفع ورقاء ذات تعزز و تمنع
مَحجوبة عن کُل مقلة عارف و هی التی سفرت ولم تتبرقع
وصلت علی کره الیک و ربما کرهت فراقک و هی ذات تفجع

یعنی: کبوتری بس منیع و ارجمند از جایگاهی زیاده رفیع و بلند بر تو فرود آمد، با آنکه برقع برافکنده و بی‌پرده روی نمود. از بصر ارباب نظر مستور ماند، و دیدهٔ خداوندان بینش از دیدنش محروم گشت. اگرچه دولت وصال آن با کراهتی به کمال میسر آمد، ولی خود بعد از وصل بر عارضهٔ فراق و سانحهٔ هجران بسی اندوهناک گشت.

www.tabarestan.info تبرستان

* * *

سدیدالدین حانی
(۵۶۴-۶۳۵هجری)

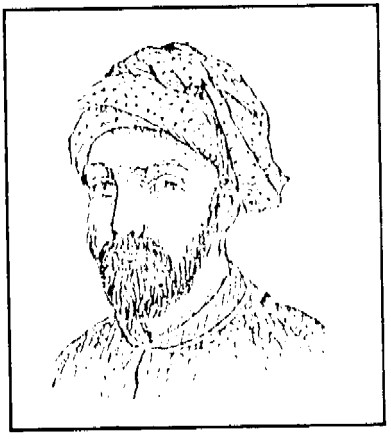

سدیدالدین محمودبن عمرحانی در سال ۵۶۴هجری در شهر حانی از توابع دیار بکر تولد یافت و در کودکی علوم مقدماتی را در خدمت پدرش فراگرفت و سپس در خدمت عالمان دین صرف و نحو عربی و منطق و حکمت و فقه را آموخت و در جوانی به شهر ماردین رفت و در آنجا به محضر درس فخرالدین ماردینی پیوست و در نزد او علم

پزشکی را یاد گرفت و از آنجا که پیشرفت او در مطالعات پزشکی بسیار سریع بود در بیست سالگی طبیبی حاذق شد و به‌زودی میان مردم مشهور گشت.

اولین توفیق وی این بود که او به ریاست بیمارستانی که در ماردین ساخته شد منصوب گردید و دانشمندان و دانشجویان بسیار از اطراف و اکناف برای استفاده از محضر او در آنجا جمع می‌آمدند و چندی بعد به شهر اخلات احضار شد و در صدد بودند که بیمارستانی جدید در آنجا احداث کنند و پس از بنای بیمارستان سدیدالدین ریاست آنجا را به عهده گرفت و به مداوای بیماران سرگرم شد و این بود که از هر سوی کردستان به آنجا سرازیر می‌شدند و حتی از کشورهای اسلامی هم که شهرت وی را شنیده بودند برای مداوا می‌آمدند و او با اینکه مستمند و فقیر بود از بیماران خود چیزی نمی‌ستاند و آنان را به رایگان مداوا می‌کرد و پس از مدتی بنا به درخواست مردم به شهر میافارقین سفر کرد و در آنجا مقیم شد.

www.tabarestan.info تبرستان

وی برای آموختن علوم عطشی سیراب ناشدنی داشت و خود نقل کرده است: همه شب به مطالعه می‌پرداختم و هنگامیکه به خواب می‌رفتم مشکلات خود را در خواب می‌دیدم و سپس آنها را حل می‌کردم و به این طریق مطالعات خود را ادامه دادم تا اینکه آگاهی کامل در حکمت و طب پیدا کردم و در این باره کتابهائی به رشتهٔ تحریر درآوردم.

سدیدالدین در میافارقین به تدریس علم پزشکی مشغول شد و از هر سو شاگردانی به حضورش می‌آمدند و از او کسب فیض می‌کردند و پس از مدتی آنان نیز پزشک می‌شدند و به مداوا و معالجهٔ بیماران می‌پرداختند.

وی در علم پزشکی به حدی مهارت پیدا کرد که پس از مدتی ابزاری اختراع کرد که با آن آب سیاه چشم را می‌کشید و بیماران را از این مرض مهلک نجات می‌داد و این باعث شهرت او در کشورهای اسلامی شد تا اینکه ملک منصور ایوبی (۵۸۷-۶۱۷هجری) از او خواست که به شهر حماة برود و به مداوای بیماران بپردازد و او نیز پذیرفت و ملک منصور بیمارستانی عظیم برای او بناکرد و وی را به ریاست آن بیمارستان منصوب نمود و زندگی را بدینسان گذراند تا به سال ۶۳۵هجری در شهر حماة جهان را بدرود گفت.

سدیدالدین مؤلف بزرگی بود و او در فلسفه و منطق و اخترشناسی و ادب و پزشکی تبحر داشت و تألیفات او را پنجاه جلد ذکر کرده‌اند و برخی حتی متجاوز از شصت جلد

گفته‌اند و مهمترین کتاب او در طب کلیات‌القانون نام دارد و او بر این عقیده بود که بیماریها را باید با گیاهان مداوا کرد و گیاهانی که دارای سم هستند باید آنها را به مردم معرفی کرد تا خوب بشناسند.

ابن ابی اصیبعه دربارهٔ وی می‌گوید: سدیدالدین حانی پزشکی بزرگوار بود و کلام مجید را به آوازی دلکش قرائت می‌کرد و او مردی روشن‌چهر و گشاده‌رو و صاحب و قادر و بزرگ‌منش بود و عامه و خاصه دوستدار او بودند زیرا او دانش و دارائی خود را از مردم دریغ نمی‌نمود و هر چه داشت برادروار با دیگران درمیان می‌نهاد و بیماران را با خوشروئی می‌پذیرفت و او سفری به حماة رفت و در آنجا حشمت و جاه و مال یافت.

www.tabarestan.info تبرستان

* * *

ابوالعزاسماعیل جزری
(۵۷۴-۶۳۲هجری)

ابوالعز اسماعیل‌بن الرزاز ملقب به بدیع‌الزمان و معروف به جزری در سال ۵۷۴هجری در جزیره متولد شد و در کودکی علوم مقدماتی را همانجا فرا گرفت و در جوانی به دیار بکر رفت و در خدمت عالمان دین صرف و نحو و منطق و حکمت و هندسه و فقه و تفسیر را آموخت و پس از آن به زادگاه خود بازگشت و پس از مدتی بنا به ضرورت به دیار بکر رفت و از آنجا عازم حصن کیفا شد و به خدمت ناصرالدین محمود امیر ارتقی (۵۹۷-۶۱۹هجری) رسید و نزد او تقرب یافت چنانکه خود گوید: بیست و پنج سال در خدمت خاندان امیر ارتقی بودم و پدر و برادر ناصرالدین را خدمت کردم. ارتقیان سلسله‌ای از ترکمانان بودند که در قرن ششم هجری سلطنت نیم‌بندی در بین‌النهرین داشتند امّا از سال ۵۷۷هجری خراجگر صلاالدین ایوبی (۵۶۴-۵۸۹هجری) شدند و زندگی را بدینسان گذراند تا به سال ۶۳۲هجری فوت کرد.

جزری یکی از مخترعان برجستهٔ کرد است و او بنا به فرمان ناصرالدین کتابی نوشته که شامل پنجاه فصل است که در شش مقوله گرد آمده است: ساعتهای آبی، ساعتهای

شمعی، ماشینهائی برای بالاکشیدن آب و جزری اختراعات زیادی داشته از جمله یک ساعت آبی . ساعتی که جزری اختراع کرده شامل مخزنی است برای آب (A) با سرعت ثابت پائین می‌آید و شناور بزرگ (B) از طریق کشیدن رشته‌ای که بدان متصل است و بیشتر دستگاه خودکار ثبت زمان را به کار می‌اندازد و شیر مخروطی بالای شناور (C) فشار استاتیکی را در مخزنی که شناور در آن قرار دارد ثابت نگاه می‌دارد و این شیر مخروطی در انتهای شیردستی (f) وارد مادگی (H) می‌شود و وقتی شیردستی (F) باز باشد و آب از روزنهٔ (G) خارج شود برای لحظه‌ای آب از منبع (A) به مخزنی که شناور در آن وارد است وارد می‌گردد و در نتیجه شیر (H) موقتاً بسته می‌شود و بدین‌طریق نوسان بسیار مختصری در فشار استاتیکی داخل مخزن ایجاد می‌شود و ساعت گذشت ساعات خورشیدی یا زمانیه را نشان می‌دهد.

www.tabarestan.info تبرستان

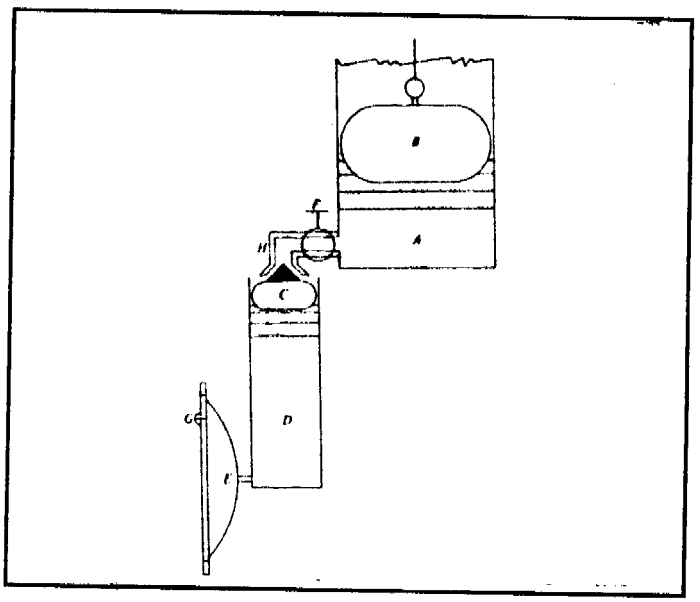

بسیاری از اجزاء و روشهایی که جزری و دیگر مخترعان و صنعتگران مسلمان به کار برده‌اند قرنها بعد، و ظاهراً به‌صورت اختراع مجدد در اروپا ظاهر شد و احتمال دارد ترجمه‌هائی از آثار جزیری در اروپا وجود داشته است.

ابن‌الاکفانی سنجاری
(۶۶۵-۷۴۹هجری)

شمس‌الدین محمدبن ابراهیم سنجاری معروف به ابن‌الاکفانی به سال ۶۶۵هجری در سنجار تولد یافت و در کودکی علوم مقدمات آموخت و در جوانی به تعلیم طب مشغول شد و در خدمت اطبای معروف کسب فیض کرد و پس از فراغ از تحصیل به مصر رفت و در قاهره ریاست بیمارستانی را عهده‌دار گردید و به مداوا و معالجهٔ بیماران مشغول شد و او در مطب خود مکانی را برای تشریح بوزینگان ساخته بود و زندگی را بدینسان گذراند تا به سال ۷۴۹هجری درگذشت.

وی مردی باهوش و خوش‌قریحه و در طب سرآمد روزگار بود و گذشته از طب در منطق و ادب و حکمت نیز استاد بود و مهمترین آثار او در طب عبارتند از: نهایةالقصد فی صناعة القصد، غنیةاللبیب فیما یستعمل عند غیبةالطبیب، کشف‌الرین فی امراض العین، روضةالالباء فی اخبار الاطباء که برخی از آنها به زبانهای زندهٔ دنیا ترجمه شده است.

www.tabarestan.info تبرستان

* * *

ابوعبدالله شمس‌ابن‌الکردی
(۷۸۱-۸۴۳هجری)

ابوعبدالله شمس بن محمد معروف به ابن‌الکردی در سال ۷۸۱هجری در شهر زور متولد شد و در کودکی پدری و مادرش به فلسطین مهاجرت کردند و شمس در آنجا مقدمات علوم را در خدمت پدرش آموخت و او هنوز کودکی بیش نبود که پدرش فوت کرد و پس از مدتی با مادرش به حجاز رفت و در مکهٔ معظمه سکنی گزید و در آنجا به فرا گرفتن طب پرداخت و پس از مدتی طبیبی حاذق شد و مخصوصاً در شکسته‌بندی شهرت پیدا کرد و بیماران از هر دیار به سوی او می‌آمدند و او نیز بیماران را مداوا می‌کرد و عاقبت به سال ۸۴۳هجری بدرود حیات گفت.

وی در فلسفه و حکمت و ادبیات و طب تبحر داشت و دربارهٔ مقام علمی وی عدّه‌ای

از مورخان سخن گفته‌اند که دلالت بر ارج و منزلت وی در طب و حکمت است و او در طب و حکمت تألیفات متعددی داشته که متأسفانه همهٔ آنها از بین رفته است.

* * *

مولانا رسول سورانی
(۹۷۱-۱۰۴۳هجری)

تبرستان www.tabarestan.info

مولانا رسول زکی بن ملا یعقوب مشهور به زکی سورانی به سال ۹۷۱هجری در ده کلو از توابع سردشت متولد شد و علوم مقدماتی را در خدمت پدرش یادگرفت و سپس به مسافرت بلاد رفت و مدتی در نزد علامه حیدر ماورانی تلمذ کرد و فقه و تفسیر و حکمت از وی فراگرفت و پس از اخذ افتاء به زادگاهش بازگشت و مشغول تدریس و وعظ و ارشاد خلق شد و در کبر سن به طب علاقه پیدا کرد و به مطالعهٔ کتابهای طبی پرداخت و مدتی هم در خدمت اطبا طب آموخت تا اینکه طبیبی حاذق شد و طبابت را پیشه خود ساخت و به مداوای بیماران سرگرم شد و زندگی را بدینسان گذراند تا به سال ۱۰۴۳هجری چشم از جهان فرو بست.

وی علاوه بر طب در سایر علوم زمان خود هم استاد بود و از او تألیفاتی به جای مانده از جمله: مختصرالقانون، رسالة اخلاقیة، تعلیقات علی تحفةالمحتاج که تاکنون به طبع نرسیده‌اند.

* * *

حاتم بیگ کردستانی
(۱۰۴۲-۱۰۹۸هجری)

حاتم‌بیگ بن احمد بیگ کردستانی در سال ۱۰۴۲هجری در سنندج پای به عرصهٔ هستی نهاد و در کودکی علوم مقدماتی را فراگرفت و سپس در مسجد دارالاحسان در خدمت علمای دین صرف و نحو و منطق و حکمت و ریاضیات را آموخت و در جوانی به

طب و طبابت علاقه پیدا کرد و در خدمت اطبا به تعلیم طب مشغول شد و در اندک زمانی در این علم مقامی ارجمند یافت و سپس به مداوای بیماران پرداخت و از این راه خواسته و املاک بسیار به دست آورد و او داروهای گیاهی را خوب می‌شناخت و در اطراف و اکناف کردستان به سویش می‌آمدند و شفا می‌یافتند. و چون نام و آوازه پیدا کرد به خدمت کلب علی‌خان اردلان (۱۰۶۸-۱۰۸۲هجری) رفت و نزد او تقرب یافت و طبیب مخصوص وی شد.

در تذکرهٔ نصرآبادی آمده است: حاتم‌بیگ کردستانی که در قرن یازدهم هجری می‌زیسته در دستگاه کلب علی خان اردلان مقام ارجمندی داشته و به کار طبابت می‌پرداخته و مدتی هم در همدان به کار عطاری و ادویه‌فروشی سرگرم بوده و سرانجام به سنندج بازگشته و به سال ۱۰۹۸هجری بدرود زندگی گفته است.

www.tabarestan.info تبرستان

وی در طب و حکمت و ادبیات فاضلی ارزنده و ماهر بود و در طب و گیاه‌شناسی تألیفاتی داشته که متأسفانه از بین رفته است. در سرودن شعر نیز ید طولائی داشت و دیوان او که دارای قصاید و غزلیات و قطعات و رباعیات است گواه دانش اوست.

* * *

دکتر سعید خان کردستانی
(۱۲۷۹-۱۳۵۸هجری)



سعیدبن ملارسول در سال ۱۲۷۹هجری در شهر سنندج ولادت یافت و در کودکی علوم مقدماتی را در خدمت پدرش آموخت و سپس در خدمت عالمان دین فقه و تفسیر و منطق و ادبیات عرب را فراگرفت و در هنگام جوانی تحت تأثیر عده‌ای از مبلغین مسیحی قرار گرفت و با آنان شبانه از زادگاه خود مهاجرت کرد و راهی اروپا شد و در آنجا به تحصیل طب پرداخت و پس از اخذ دکترا از دانشکدهٔ پزشکی لندن مدتی به کار طبابت پرداخت و سپس به وطن بازگشت و در شهر همدان مقیم شد و به مداوای بیماران مشغول شد و بیشتر بیمارانی که به او مراجعه می‌کردند فقرا و مساکین بودند که بدون اخذ هیچگونه وجهی آنان را معالجه می‌کرد و بعداً به ریاست یکی از بیمارستانهای تهران منصوب شد ولی پس از چندی به همدان مراجعت کرد و به همین شغل اشتغال ورزید و مسافرتهایی هم برای مداوای بیماران به سرزمین‌های کردنشین کرد و زندگی را بدینسان گذراند تا به سال ۱۳۵۸هجری جهان را وداع گفت و در گورستان مسیحیان در همدان به خاک سپرده شد.

دکتر سعید خان کردستانی یکی از بزرگترین اطبای معاصر کرد است و از مهمترین آثار او در طب کتاب آب است که تاکنون چندین بار به طبع رسیده و به زبانهای انگلیسی و فرانسه هم ترجمه شده است. او علاوه بر طب در ادبیات و حکمت هم استاد بود و شعر نیکو می‌سرود و یکی از کتابهای او که دربارهٔ ترویج آئین مسیحیت است کتاب نزانی، مزگانی یا بشارت است که آنرا با شعر کردی ده هجائی به گویش گورانی سروده است و از مهمترین آثار ادبی او بشمار می‌رود و در حد خود بی‌نظیر است.

* * *

شیخ عبدالله هزارکانیانی
(۱۲۸۴-۱۳۵۱هجری)

شیخ عبدالله‌بن شیخ حسین به سال ۱۲۸۴هجری در ده هزارکانیان از توابع سنندج متولد شد و علوم مقدماتی را خدمت پدرش آموخت و سپس در خدمت عالمان دین

صرف و نحو و منطق و فقه را فرا گرفت و در جوانی به طب و طبابت علاقه پیدا کرد و مدتی به مطالعهٔ کتاب قانون و الحاوی سرگرم شد و سپس به خدمت دکتر سعیدخان کردستانی رسید و مدتی نزد او بسر برد تا مهارت پیدا کرد و پس از آن به زادگاه خود بازگشت و با گلها و گیاهان به مداوای بیماران پرداخت و زندگی را بدینسان گذراند تا به سال ۱۳۵۱هجری بدرود حیات گفت.

وی در طب سنتی تبحر داشت و علاوه بر طب در ادبیات نیز استاد بود و از او آثاری در طب به جای مانده که عبارتند از: گیاهان ناشناخته در کردستان، امراض و معالجهٔ آنها.

www.tabarestan.info تبرستان

* * *

پیشگویان کُرد

اخترشناسی و پیشگوئی از آغاز تمدن بشر با زندگانی او همراه بوده است زیرا انسان ناکام از کهن‌ترین روزگار می‌کوشیده است که در تاریکی زندگانی پوشیده و نامعلوم و پرییم و امید خود به سوی آینده نامعلوم روزنه‌ای باز کند و از سرنوشت خود خبری به دست بیاورد و چون حوادث سپهری و تاریکی و روشنائی را بر زندگانی کوتاه خود فرمانروا یافته است و آسمان را با همهٔ اخترانش در احوال زمین مؤثر پنداشته و هر ثابت و سیاری را خدای توانائی دانسته است و اخترشناسان بر این عقیده‌اند که از وضع اختران سپهری می‌توان به اسرار سرنوشت انسانها پی برد و حوادث جهان را پیش‌بینی کرد.

ستاره‌شناسی و پیشگوئی در آغاز از کلده شروع شد و سپس به مصر و یونان و ایران راه یافت و یونانیان چنان به اخترشناسان و پیشگویان اعتقاد داشتند که بی‌مشورت آنان دست به هیچ کاری نمی‌زدند و در ایران در دوره‌های ماد و هخامنشی و اشکانی و ساسانی هم اخترشناسان و پیشگویان مقام و منزلتی داشتند و به جوانان گذشته از اصول دین زردشت و زبان و تاریخ و سواری و تیراندازی و اخترشناسی و پیشگوئی می آموختند و غالب موبدان از این علم آگاهی داشتند.

پس از انقراض دولت ساسانی و سرکار آمدن دولتهای اسلامی کار اخترشناسان و

پیشگویان در دربار سلسله‌های سامانی و غزنوی و سلجوقی رونق گرفت و همیشه جمعی از آنان ندیم و هم‌رکاب شاه بودند و شاه بی‌مشورت آنان کاری نمی‌کرد و گاه جاه و مقام آنان به پایه‌ای می‌رسید که دیگران بدان رشک می‌بردند و مورد مجازات قرار می‌گرفتند چنانکه ابوریحان بیرونی (۳۶۲-۴۴۰هجری) اخترشناس و پیشگو و ریاضی‌دان معروف ایران به چنین گزندی مبتلا شد و نوشته‌اند که سلطان محمود غزنوی (۳۸۸-۴۲۱هجری) او را شش ماه زندانی کرد.

پیشگویی و ستاره‌شناسی در اروپا نیز رواج داشت و مردم به بیشتر پیشگویان ارج می‌نهادند و امّا راهبان و پیشوایان آئینی همیشه با آنان می‌ستیزیدند چنانکه نسترادامو‌س (۱۵۰۳-۱۵۶۵میلادی) یکی از پیشگویان در بارکاترین دومدیسی ملکه و شارال پادشاه فرانسه بود و پیشگوئیهای او مشهور است و پیشگویان دیگری هم در اروپا می‌زیستند که پیشگوئیهای آنان بارها با شرح و بسطهای فراوان به طبع رسیده است و مردم آنها را با عشق و علاقه می‌خوانند.

در زمان مادها اخترشناسان و پیشگویان مقام و منزلت عالی داشته‌اند و غالباً در دربار شاه با اعیان دولت برابر بوده‌اند و کردان چون از دودمان ماداند به پیشگوئی و ستاره‌شناسی علاقهٔ مفرطی داشته‌اند و در ادبیات دینی زرتشتی هم پیشگوئیهایی وجود دارد و چنین پیداست این پیشگوئیها از زمانهای بسیار قدیم در میان ایرانیان بوده و برای همین است که بیشتر پیشگویان در میان کردان پیدا شده‌اند زیرا آنان قبل از پیدایش اسلام پیرو آئین زردشت بوده‌اند و پیشگوئی را جزو سنن خود می‌پنداشتند.

یارسان‌ها که پیرو آئین یارسان‌اند و برخی از آداب و رسوم کهن را حفظ داشته‌اند پیشگویان را عزیز و گرامی می‌دارند و به گفته‌های آنان اعتقاد دارند و در میان آنان پیشگوهای بزرگی ظهور کرده‌اند زیرا پیشگوئی از زمان بسیار قدیم در میان آنان رایج بوده و بخشی از ادبیات دینی آنان را پیشگوئی تشکیل می‌دهد.

بخشی از ادبیات زرتشتی هم پیشگوئی است از جمله کتاب: زندووهومن یسن و بخشی از کتاب دینکرد و بندهشن و زرتشت نامه و جاماسب‌نامه راجع به پیشگویی است و در برخی از کتابهای اسلامی نیز مانند: بحارالانوار و مظاهرالانوار و حلیةالمتقین و نجم‌الثاقب و تبصرةالعوام پیشگوئیهایی دربارهٔ آینده می‌بینیم که بیشتر آنها را به

www.tabarestan.info تبرستان

خاتم‌النبیین محمد صلی‌الله علیه و آله و سلم و ائمهٔ اطهار علیهم‌السلام و بزرگان دین نسبت داده‌اند و در دینهای کلیمی و مسیحی هم پیشگوئیهایی وجود دارد و در ادبیات فارسی هم می‌توان به پیشگوئیهای شاه‌نعمت‌الله ولی (۷۳۱-۸۳۴هجری) اشاره کرد که بارها به طبع رسیده است.

پیش‌بینی‌های پیشگویان یارسان شامل یک رشته حوادثی است راجع به آیندهٔ ایران که شاه خوشین لرستانی (۴۰۶-۴۶۷هجری) وقوع آنها را پیش‌بینی کرده است و سرایندگان این پیش‌بینی‌ها را به رشتهٔ نظم درآورده‌اند که هر کدام در دورهٔ مشخصی روی داده است و اینک شرح حال برخی از پیشگویان یارسان را با شمه‌ای از پیشگوئیهایشان برای نمونه در اینجا می‌آوریم:

www.tabarestan.info تبرستان

ایل بیگی جاف
(۸۹۸-۹۶۱هجری)

ایل بیگی جاف در سال ۸۹۸هجری در شهر زور متولد شده است و او در کودکی مقدمات و مبادی تحصیلی را همانجا فراگرفت و پس از آن به بغداد رفت و علم بلاغت و علم کلام‌الهی را در خدمت عالمان دین فراگرفت و ظاهراً به متون فلسفهٔ عرفانی و فلسفهٔ محض اشراق توجه داشت و سپس در تمایل به عالم باطن و طریق اسرار مترصد فرصت بوده تا دست ارادت به شیخی کامل بسپارد و پس از فراغ از تحصیل لباس نمود پوشید و مکرر در مناطق خلوت و کوهستانی به ریاضت پرداخت و پس از آن به وعظ و ارشاد مردم پرداخت تا به سال ۹۶۱هجری روح بزرگش به عالم نور خرامید و قالب خاکیش به خاک سپرده شد.

ایل بیگی پیری روشن ضمیر و باتقوا و آشنا به علوم اسلامی بود و در فلسفه و حکمت و تاریخ متبحر بود و چنانکه گویند تألیفاتی هم داشته که متأسفانه از بین رفته است. وی شعر نیکو می‌سرود و اشعار دل‌انگیز او ساده و بی‌پیرایه است و از او مجموعه‌ای اشعار به نام پیشگوئی به جای مانده که بسیار باارزش است و اینک چند بند سرودهای او را با شرح می‌آوریم چنانکه گوید:

شۆڕش له ئێرانی ده بێ	shorsh la êranî dabê
سه ڕێ جۆش و گرانی ده بێ	sarê josh u grânî dabê
گه‌لێ مه‌ردان فانی ده بێ	galê mardân fânî dabê
رفی دۆستی گیانی ده بێ	rfî dostî gyânî dabê
هه ر وا بووه و هه ر وا ده بێ	har wâ buwa u har wa dabê

یعنی:

در ایران شورش و غوغا برپا می‌شود
و زمانی آشوب و گرانی می‌شود
بسی از مردان فانی می‌شود
و دشنام و ناسزا به یار جانی گفته می‌شود
اینچنین بوده است و چنین هم خواهد شد

تبرستان
www.tabarestan.info

اشاره است به انقلاب مشروطه و شورش مردم ایران بر علیه قاجاری‌ها که از سال ۱۳۲۴هجری به بعد آغاز شد و مردم ایران بر اثر ظلم و ستم و فشار عمال حکومت قاجار در ایران قیام کردند و موفق شدند که نظام مشروطه را مستقر سازند. در این میان مردم آذربایجان هم به رهبری ستارخان و باقرخان بر علیه ستم و استبداد برخاستند و فداکاریهای فراوانی از خود نشان دادند و در تهران نیز مردم به رهبری سید محمد طباطبائی و سید عبدالله بهبهانی به اعتراض برخاستند و سرانجام بر اثر استقامت آزادی‌خواهان فرمان مشروطیت به امضاء رسید و بدین‌ترتیب مشروطیت ایران برقرار شد.

(۲)

مه‌ردان مه‌ردی گه زاف ده که ن	mardân mardî gazâf dakan
هه م وه راستی خه‌لاف ده که ن	ham wa râstî xalâf dakan
قسان به تیر قه‌لاف ده که ن	qsân ba tîr qalâf dakan
به ڕێگه‌ی دوور مه‌صاف ده که ن	ba rêgay dûr masâf dakan

هه ر وا بووەو هەر وا دەبێ har wâ buwa u har wâ dabê

یعنی:

مردان لاف مردی خواهند زد

و به راستی خلاف هم می‌کنند

سخنانشان را به وسیلهٔ مفتول آهن (سیم) خواهند گفت

و با راه دور گفتگو خواهند کرد

چنین بود است و چنین هم خواهد شد

تبرستان www.tabarestan.info

اشاره است به اختراع و پدید آمدن تلفن و تلگراف. در کشورهای باستانی ایران و هند و روم و یونان مردم به‌وسیلهٔ افروختن آتش در قلهٔ کوهها و جایگاههای بلند از نقاط دور به هم علامت می‌دادند و از اخبار همدیگر آگاه می‌شدند و این کار در زمان هخامنشیها نیز معمول بود و مردم از خبرها و پیشامدهای غیرمنتظر آگاه می‌شدند. یونانیان و رومیان نیز همین روش را داشتند و سرخپوستان آمریکا هم به‌وسیلهٔ دودبرپا کردن به هم علامت می‌دادند و آفریقائی‌ها هم از صدای طبل بهره‌برداری می‌کردند. این روش در میان ملل متداول بود تا اینکه کلدشاب تلگراف هوائی را در سال ۱۷۹۴ اختراع کرد و سپس کوک و آنگاه ویتستن و پس از آن ساموئل مرس در سال ۱۸۳۲ دستگاه تلگراف را اختراع کردند و در سال ۱۸۵۴ هم بورسل و بعداً گراهام‌بل توانستند ارتعاشات صوتی انسان را در هوا تبدیل به موجهای الکتریکی کنند و بدینسان تلفن نیز پدید آمد که نسل بشر از آن استفاده می‌نمایند.

(۳)

هەمووی شاهان بێ‌را دە بێ hamûy shâhân bê râ dabê

لە پڕ شەڕو هەرا دە بێ la pr shar u harâ dabê

کە م خەلق وە حوکمی شا دە بێ kam xalq wa hukmî shâ dabê

چەرخ‌و چرا وە پا دە بێ charx u chirâ wa pâ dabê

هه روا بووه و هه‌ر وا ده بێ har wâ buwa u har wâ dabê

یعنی:

همهٔ شاهان گمراه خواهند شد
ناگاه جنگ و نبرد آغاز خواهد شد
و کمتر کسی از مردم به فرمان شاه فرمانبردار خواهد شد
و چرخ و چراغ از هر سو برپا خواهد شد
اینچنین بوده است و چنین هم خواهد شد

تبرستان www.tabarestan.info

اشاره است به جنگ جهانی دوم که از سال ۱۹۳۹ تا ۱۹۴۵ طول کشید و طرفین متخاصم عبارت بودند از متفقین شامل: لهستان و انگلیس و فرانسه که بعدها روسیه و آمریکا و چین نیز به‌کمک آنها وارد جنگ شدند. محور که مرکب بود از آلمان و ایتالیا و ژاپن و در درجهٔ دوم هنگری و رومانی و بلغارستان و غیره. این جنگ به دو دوره تقسیم می‌شود: دورهٔ اول از سپتامبر سال ۱۹۳۹ شروع و به آخر سال ۱۹۴۲ ختم می‌گردد و آن دورهٔ پیروزی‌های دول محور است. دورهٔ دوم از سال ۱۹۴۲ تا ۱۹۴۵ طول کشیده. در این دورهٔ متفقین زمینهای از دست رفته را مجدداً به تصرف در آوردند و عاقبت دشمن را مجبور به تسلیم بلاشرط نمودند. در این جنگ سی و پنج میلیون نفر کشته و بیست میلیون نفر از داشتن دست و پا محروم گشتند و هفده میلیون لیتر خون انسان بر زمین ریخت و دوازده میلیون نفر از ضایعه سقط جنین آسیب دیده و سیزده هزار دبیرستان و دبستان و شش هزار دانشگاه و هشت هزار لابراتوار منهدم و ویران گشت و سیصد و نود هزار میلیارد گلوله در هوا منفجر شد.

* * *

خان الماس لرستانی
(۱۰۷۲-۱۱۳۸هجری)

خان الماس بن محمدبیگ لرستانی به سال ۱۰۷۲هجری در لرستان به‌دنیا آمد و در کودکی نزد پدرش مقدمات علوم را فرا گرفت و سپس در خدمت عالمان دین منطق و حکمت را آموخت و در جوانی علاقهٔ مفرطی به مطالعهٔ دواوین شعرا و فلسفه و حکمت و عرفان و تاریخ داشت و پس از آن حقایق زیادی بر او کشف شد و شعر نیکو می‌گفت و به سال ۱۱۳۴هجری پیشگوییهای خود را دربارهٔ آیندهٔ مردم ایران به رشتهٔ نظم درآورد که بسی دلنشین و شیوا است و سرانجام به سال ۱۱۳۸هجری بدرود حیات گفت.

www.tabarestan.info تبرستان

وی در حکمت و ادبیات و تاریخ تبحر داشت و شعر نیکو می‌سرود و از او کتابی به نام کلام خان الماس به جای مانده که دربارهٔ راه و روشهای یارسان است و کلام او بسیار شیرین و شیوا است. از اوست:

چوار گۆشه ماتەن، چوار گۆشه ما ته ن	chwâr gosha mâtan, chwar gosha mâtan
صه رراف مه زانۆ چوار گۆشه ما ته ن	sarrâf mazâno chwâr gosha mâtan
بگیر بگیره ن صه لٰات صه لٰاته ن	bgîr bgrîran salât salatan
ئاشۆی شارانەن، شاخوه شین واته ن	ashoy shârânan , shâ xwashin wâtan
نوطق ئەزەلٰه ن ژ رۆزگاران	nutqi azalan zhi rozigârân
کۆهان مار گیرو ده شتان سوواران	kohân mâr gîro dashtân suwârân
ته ک ئەو ماران ویم نه وه سوواران	tak aw mârân wîm na wa suwârân
ژار مار خاسەن ژ نێزەداران	zhari mâr xasan zhi nêza dârân
ته ک بدەیم وه دەم نێش مارەوه	tak bidaym wa dam nêshi mârawa
نه ناموووس وه دەم نێزەدارەوه	na nâmûs wa dam nêza dârawa
ماران موسلٰمان رای حه ق شناسه ن	mârân muslmân rây haq shinâsan
سووارانِ کافر خودا نه شناسه ن	suwârân kâfir xudâ nashnâsan

یعنی:

چهارگوشهٔ جهان مات و مبهوت است

صراف می‌داند که چهار گوشهٔ جهان مات و مبهوت است
اضطراب و آشفتگی و غوغا و هنگامه است
آشوب شهرها است و این را شاه خوشین گفته است
این فرمان روز ازل است که باید در روزگار رخ بدهد
کوهها را مار احاطه می‌کند و دشتها را سواران
با مارها باشیم بهتر از اینکه با سواران باشیم
زهر مار بهتر از نیزه نیزه‌داران است
به مارها تکیه کنیم و نیش مارها را بچشیم بهتر است
نه اینکه ناموسمان را به دست نیزه‌دارها بسپاریم
ماران مسلمان راه حق را می‌شناسند
امّا سواران مهاجم کافر و خدانشناسند و پروائی ندارند

تبرستان
www.tabarestan.info

در کتاب بحارالانوار مجلسی آمده است: امیرالمؤمنین (ع) فرمود قائم (عجل) ظهور نمی‌کند تا وقتی که چشم دنیا کور گردد یعنی اوضاعش منقلب و پریشان شود و سرخی در آسمان ظاهر و هویدا گردد و این سرخی از اشک چشمهای حاملان عرش است که بر احوال زمین گریه کرده‌اند و در این دم اضطراب و آشفتگی و غوغا در شهرها برپا گردد.

اینکه می‌گوید با مارها باشیم بهتر از اینکه با سواران باشیم اشاره است به آیهٔ ۱۴۴ سورهٔ نساء که می‌فرماید: لاتتخذوا الکافرین اولیا یعنی: کافران را دوست مگیرید و این اشاره است به عبدالله بن ابی و یارانش که به ظاهر اسلام آورده بود و در نهان دست از دسایس و اقدامات خصمانه برنمی‌داشت و به یهودی‌ها و کفار قریش می‌گفت: من به ظاهر با محمد هستم و به باطن با شما و حتی در برخی از غزوات پیامبر شرکت می‌کرد امّا به تضعیف و بر هم زدن و یگانگی آنان می‌پرداخت و چون عبدالله‌بن ابی مرد پسرش که مسلمان واقعی بود از پیغمبر خواست بر او نماز بگزارد و پیغمبر هم حاضر بدین کار شد و آنگاه آیهٔ ۸۴ سورهٔ توبه نازل شد که نماز بر کسی مخوان که کافر مرده.

* * *

درویش اجاق گهواره‌ای
(۱۲۲۱-۱۲۸۶هجری)

درویش اجاق‌بن فرهاد میرزا گهواره‌ای به سال ۱۲۲۱هجری در ده گهواره از توابع کرمانشاه تولد یافت و در بدایت حال مقدمات علوم را آموخت و در ده سالگی قرآن کریم را حفظ کرد و سپس علوم ادبی و منطق را در خدمت عالمان دین فراگرفت و پس از آن به تعقیب و فلسفه و علم باطن پرداخت و آنگاه مدتی در خدمت سید براکه (۱۲۱۰-۱۲۹۰هجری) کسب فیض کرد و سپس مدتی به گشت و گذار بلاد پرداخت و پس از آن به زادگاهش بازگشت و مابقی عمرش را به ارشاد و وعظ مردم بسر برد تا به سال ۱۲۸۶هجری درگذشت.

www.tabarestan.info تبرستان

وی در سرودن شعر ید طولایی داشت و اشعار او بسی دلنشین و شیوا است و از او مجموعه‌ای شعر به نام پیشگویی‌های درویش اجاق به جای مانده و این پیشگوییها راجع به آیندهٔ ایران و جهان است که بسی با ارزش می‌باشد. از اوست:

ره ستاخێز مه بو، ره ستاخێز مه بۆ	rastâxêz mabo ,rastâxêz mabo
یاران بزانان ره ستاخێز مه بۆ	yârân bzânân rastâxêz mabo
نه دۆل دالان هەر هۆهۆ مه بۆ	na doli dâlân har ho ho mabo
یا نه ی هەرکەس شی رۆڵه زۆ مەبۆ	yânay har kas shî rola ro mabo
ژنێ‌گوردمه یۆ جه وێژ کوردان	zhinê gurd mayo ja wêzhi kurdân
مەستێزۆ چه نی شا جه سەر هەردان	mastêzo chanî shâ ja sar hardân
پەرێ حه ق رەم مەستێزۆ جه کۆ	parê haqi ram mastêzo ja ko
نامش بەرمەشۆ جه سەر دالّەهۆ	namsh bar masho ja sar dâlaho
«ئوجاغ» ئی ئاخێز نه شاهۆ مه بۆ	"ujâgh" î âxez na shâho mabo
ده عوای سەرانه و بەرزەکۆ مه بۆ	da،way sarâna u barza ko mabo

یعنی:

رستاخیز و قیام بوجود می‌آید

ای یاران! بدانید که رستاخیزی بوجود خواهد آمد
در ده دول دالان (از توابع کردستان) پیوسته بانگ و فریاد به گوش می‌رسد
به خانهٔ هر کسی می‌روی صدای ای وای فرزند شنیده می‌شود
زنی گُرد از نژاد کُرد ظهور می‌کند
و در سر کوهها با شاه می‌ستیزد
برای حق مردم در کوه و دشت می‌جنگد
و نامش در اطراف کوه دالاهو (از قله‌های سلسله جبال پیشکوه) بلند می‌شود
ای «اجاق»! این قیام در اطراف کوه شاهو
و در ده سرانه و برزه کوه در اطراف کرمانشاه هم بوقوع می‌پیوندد

تبرستان
www.tabarestan.info

اشاره است به قیام قدم‌خیر فیلی در اواخر قرن سیزدهم هجری که در پیشکوه بر علیه رژیم استبدادی پهلوی قیام کرد و وی مردم را به مبارزه فرا خواند و طولی نکشید که بیشتر مردم به سپاهیان قدم‌خیر پیوستند و رضاخان پهلوی دستور سرکوبی و قتل عام مردم را صادر کرد و مردم پشتکوه عدهٔ زیادی از سربازان و مزدوران شاه را به قتل رساندند و این جنگ تا پنج سال طول کشید و سرانجام رضاخان دسیسه‌ای به کار برد و یک جلد قرآن کریم را برای قدم‌خیر فرستاد و در پشت جلد سوگند یاد کرد که اگر دست از جنگ بکشد او را ببخشد و چون جنگ طولانی شده بود، قدم‌خیر اعلام آتش‌بس کرد و ناچار خود را تسلیم نمود و پس از آن دژخیمان شاه سران این جنبش را دستگیر و کشتند و قدم‌خیر نیز تا آخر عمر در زندان بسر برد.

* * *

(۲)

rastâxêz mabo ,rastâxêz mabo — ره‌ستاخێز مه بۆ، ره ستاخێز مه بۆ
yârân bzânân râstaxêz mabo — یاران بزانان ره ستاخێز مه بۆ

ده مده م صه‌دایی مه یۆ نه گۆشم	dam dam sadâêy mayo na goshim
شه‌ربه‌ت مه دۆ پێم وه زۆرمه‌نۆشم	sharbat mado pêm wa zor manoshim
وه ته نیاخه یاڵ فکر باسشه ن	wa tanyâ xayal fkri basishan
چه رخ جیهانگیر راگه‌ی راسشه ن	charxi jihângêr râgay rasishan
یاران نه جه‌نگێ خه‌یلێ کوشته بۆ	yârân na jangê xaylê kushta bo
هوون وێنه‌ی لافاو جه زام رشته بۆ	hûn wênay lâfâw ja zâm rshta bo
یه‌ک به‌ڵای عه‌ظیم په‌ی کوردان مه‌یۆ	yak balây ،azîm pay kurdân mayo
ئی به‌ڵا چون دوو نه هه ردان مه‌یۆ	î balâ chun dû na hardân mayo

www.tabarestan.info تبرستان

یعنی:

رستاخیز و قیام بوجود می آید

ای یاران! بدانید که رستاخیز و قیام بوجود می آید

پیاپی صدائی به گوشم می‌رسد

شربت به من می‌دهد و آنرا با زور می‌نوشم

فکر و بحث او تنها با خیال و اندیشه است

و مقصودش تصرف جهان از راه راست است

ای یاران! در جنگی بسی از مردم کشته خواهند شد

و خون مانند سیلاب در زمین ریخته خواهد شد

بلایی عظیم برای کردان نازل خواهد شد

و این بلا مانند دود در کوهها پخش خواهد شد

اشاره است به حادثهٔ بمباران شیمیائی حلبجه از سوی رژیم عراق که این شهر چندین بار به‌وسیلهٔ دژخیمان حزب بعث عراق بمباران شد و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۶/۱۲/۲۶ این شهر و دوجیله و خُرمال و سیروان و چندین روستای دیگر توسط هواپیماهای عراقی مورد حمله بمب‌های شیمیائی قرارگرفتند که در نتیجه بیش از پنج هزار تن بی‌گناه از مردم آن سامان به شهادت رسیدند و فاجعهٔ حلبجه دردی است که تا پایان جهان بر جان و روان همهٔ کردان فشار می‌آورد و هیچگاه از یاد نمی‌رود و بی‌گمان روزی خواهد رسید که

جانیان این جنایت را به سزای کردار زشت خود برسانند. حلبجه یکی از شهرک‌های شهرزور بوده که جزو توابع استان سلیمانیه بشمار می‌رود و شهری سرسبز و خرم و پوشیده از گیاهان و گلهای معطر و در میان انبوه درختان قرار داشت.

* * *

تبرستان
www.tabarestan.info

کتابهای کردی

قدیمترین آثاری که به زبان کردی در دست است کتاب دورهٔ بهلول ماهی (۰۰۰-۲۱۹هجری) است که در قرن دوم و سوم هجری بر روی پوست آهو نوشته شده و در خانقاه شاه ابراهیمی‌ها درکرمانشاه محفوظ است و کتابهای دیگری در دست است که وابسته به آئین یارسان (اهل حق) و آئین ایزدی (یزیدی) است که بسیار باارزش هستند که قسمتی از آنها اخیراً به وسیلهٔ نگارنده انتشار یافته‌اند و این کتابها که در دسترس است به گویشهای مختلف کردی است و مطالب آنها دینی و اخلاقی است و کتابهای دیگری نیز به نام بیت وجود دارد که برخی از آنها حماسی و برخی‌ها تاریخی و بعضی‌ها عشقی هستند و جزو فولکلور محسوب می‌شوند زیرا گویندگان این بیت‌ها معلوم نیست و در عین حال بسی ارزنده و باارزش‌اند.

آثاری که از آغاز اسلام تاکنون به زبان کردی از سرایندگان و گویندگان کرد به جای مانده زیاد است برخی از آنها داستانهای کوتاه است که سرشار از قوهٔ تخیّل و خلاقیت و نبوغ می‌باشند و این داستانهای گیرا و شگفت‌انگیز چنان آدمی را به خود سرگرم می‌کنند که انسان را فارغ از رنج زندگی نموده و تمام اندوه‌های خود را فراموش می‌کند و برخی دیگر از این کتابها قصه‌هایی است که سرایندگان کرد آنرا به نظم درآورده‌اند و این قصه‌ها لبریز از نکات ظریف و شوخیهای لطیف می‌باشند و برخی دیگر افسانه‌هایی است مربوط به حیوانات که غنی از نکات معنوی و اخلاقی هستند و بیشتر آثاری که از سرایندگان کرد به جای مانده بسیار گرانبها هستند و هر کدام یک شاهکار ادبی محسوب می‌شوند و اینک نام کتابهای کردی را در اینجا می‌آوریم:

(a ـ ۱)

آزیز âzîz: عزیز.
آسکوله âskola: آهو.
آسمان وزوی âsmân u zawî: آسمان و زمین.
آقای به میرزیان âghây ba mêzaryân: آقای صاحب دستار.
آگری âgrî: آتشی.
آیشه گل âysha gul: عایشه گل.
احمدشنگ ahmad shang: احمد شنگ.
ارچه وشیرو archa u shêro: ارچه و شیرویه.
اسمرخان asmar xân: اسمر خانم.
اودال اومر awdâl omar: ابدال عمر.
اوسانه awsâna: افسانه.
اهنسا و بهنسا ahnasâ u bahnasâ: اهنسا و بهنسا.
امامی حمزه imâmî hamza امام حمزه.

(b ـ ب)

بابکو bâbko: پدر.
باپیره bâpîra: پدر پزرگ.
بارام و گلندام bârâm u gulandâm: بهرام و گلندام.
بارگه بارگه bârga bârgâ: بارگاه بارگاه (خیمه‌های الهی).
باژاری bâzhârî: بازار.
باشوری زوزانان bâshûrî zozânân: ییلاقهای جنوب.
باوانم bâwânim: خاندانم.

www.tabarestan.info تبرستان

برایموک birâymok: ابراهیمک.
برایمی ملازیندینان brâymî malâzîndînân: ابراهیم ملازندیان.
برزو و فلامرز brzû u flâmarz: برزو و فرامرز.
بلوقیا bloqyâ: بلوقیا (نام پیغمبری است).
بوری میرسیودینی borî mîr sîwadînî: اسپ خاکستری میرزین‌الدین.
بوزبگ boz bag: بوزبیگ.
بلبل bulbul: بلبل.
بوهوزی بریندارى bo hozî birîndârî: برای طایفهٔ زخمی.
ببری بیان نامه babrî bayân nâma: ببر صبحگاه نامه.
بدرخان پاشا badir xân pâshâ: بدرخان پاشا.
بهاره bahâr: بهاره.
بهمن و فلامرز bahman u flâmarz: بهمن و فرامرز.
بهنسا bahnasâ: بهنسا نام قهرمانی است.
بیتی صالحی قاوَچی baytî sâlhî qâwachî: بیت صالح قهوه‌چی.
بیتی علی برده شانی baytî ،alî bardashânî: بیت علی برده‌شانی.
بیلندانه bîlndâna: بلندی.
بیماله bêmâla: بی‌خانمان.

(پ ـ P)

پاییزه paîyza: پائیزه.
پریزی پیمردان parêzî pêmardân: کمین شکارپای مردان.
پریشان نامه parêshân nâma: پریشان نامه.
پیادهٔ کلهر pyaday kalhur: کلهر پیاده.
پیربداغ pîr budâgh: پیر بداغ.
پیرفرخ و یای‌استی pîr farx u yây astî: پیر فرخ و خانم استی.

تبرستان www.tabarestan.info

پیر و بایز pîr u bâyz: پیر و بایزید.
پیروزه pîroza: پیروزه.
پیره‌دار pîra dâr: درخت پیر.
پیره‌ژن plra zhn: پیرزن.
پیریژن وسی‌بور pîrê zhn u say bor: پیرزن و سیدبور.
پیری‌ژیر pîrî zhîr: پیر خردمند.

تبرستان www.tabarestan.info

(ت - t)

تاقه‌سواره taqa swâra: یگانه‌سوار.
ترکانه trkâna: ترکی
تیری گروماری tîrî garûmârî: تیرگردنهٔ ماری.

(ج - j)

جانو jâno: کره اسب.
جمبالی jmbâlî: جمبالی ـ نام شخصی است.
جمجمه jmjima: جمجمه ـ نام شخصی است.
جوانمیری چلوی jwânmêrî chalawî: جوانمرد چلبی.
جوانمیرو دایکی jwânmêr u dâykî: جوانمرد و مادرش.
جولندی julndî: جلندی ـ نام شخصی است.
جعفرآقا ja،far agha: جعفرآقا.
جنگنامهٔ کهیاپاشا jang nâmayi kahyâ pâshâ: جنگ‌نامهٔ کهیاپاشا.
جلوه jilwa: جلوه.
جهانگیر و رستم jihângîr u rostam: جهانگیر و رستم.

(چ ـ ch)

چیروکاماله فارس آقا chîroka mâlâ fâris âghâ: داستان خانهٔ فارس آقا.

(ح ـ h)

تبرستان
www.tabarestan.info

حتم hatam: حاتم.
حسووزلخ hasû u zalx: حَسووزَلخ.
حسن و مریم hasan u miryam: حسن و مریم.
حمه حنیفه hama hanîfa: محمد حنیفه.
حنیفه hanîfa: حنیفه.
حوت پیکر hawt paykar: هفت پیکر.
حوت خوانی روستم hawt xwânî rostam: هفت‌خوان رستم.
حوت درویش hawt darwêsh: هفت درویش.
حوت لشکر hawt lashkir: هفت لشکر.
حوست haw sat: هفتصد.
حیدر و صنوبر haydar u sinawbar: حیدر و صنوبر.

(خ ـ h)

خالد آقا xâlid âghâ: خالد آقا.
خانی به قیغان xânî ba qayghân: خان صاحب خاگینه.
خاوران xâwarân: خاوران.
خوازی xwâzê: خواسته.
خورشید و خاور xurshîd u xâwar: خورشید و خاور.
خورشید و خرامان xurshîd u xarâmân: خورشید و خرامان.

خج و سیامند xag u syâmand: خدیجه و سیاه‌مند.
خزال xazâl: غزال.
خزال و کاکه لاس xazâl u kâka lâs: غزال و کاکالاس.
خزیم xazêm: حلقهٔ زیوربینی.
خسرونامه xasraw nâma: خسرونامه.
خسرو و شیرین xasraw u shîrîn: خسرو و شیرین.
خیال xayâl: خیال.

www.tabarestan.info تبرستان

(د - D)

دادور dâd war: دادور.
درخت‌نامه draxt nâma: درخت‌نامه.
دمدم dimdim: دمدم ـ نام قلعه‌ای است.
دوانزه سوارهٔ مریوان dwânza swâray marîwân: دوازده سوارهٔ مریوان.
دونومایمو dono mâymo: دونومایمو.
ده رزم da razm: ده رزم.
دفتری پردیور daftarî pirdîwar: دفتر پردیور.
دفتری دیوان گوره daftarî dîwân gawra: دفتر دیوان بزرگ.
دفتری ساوا daftarî sâwâ: دفتر نورسته.
دلایلو dalâylo: دلایلو ـ نوعی ترانه است.
دورهٔ بالول dawray bâlul: دورهٔ بهلول.
دورهٔ بابه سرهنگ dawray bâba sarhang: دورهٔ باباسرهنگ.
دورهٔ بابه ناووس dawray bâba naûs: دورهٔ باباناووس.
دورهٔ پیرعالی dawray pîr ،alî: دورهٔ پیرعالی.
دورهٔ چلتن dawray chil tan: دورهٔ چهلتن.
دورهٔ دامیار dawray dâmyâr: دورهٔ دامیار.

دورهٔ شاخوشین dawray shâ xwashîn: دورهٔ شاه‌خوشین.
دورهٔ شاویس‌قلی dawray shâ ways qulî: دورهٔ شاه‌ویس‌قلی.
دورهٔ شاهیاس dawray shâ hayâs: دورهٔ شاایاز.
دورهٔ عابدین dawray ،abidîn: دورهٔ عابدین.
دورهٔ هفتوانه dawray haftawâna: دورهٔ هفتوانه.
راوه‌پلینگ râwapilîng: شکار پلنگ.
رووری یای گولی roroy yây gulê: وای وای خانم گلی.
روستم rostam: رستم.
روستم بگ rostam bag: رستم بیگ.
روستم نامه rostam nâma: رستم نامه.
روستم اسفندیار rostam u asfandiyâr: رستم و اسفندیار.
روستم و زردهنگ rostam u zard hang: رستم و زردهنگ.
روستم و زواراو rostam u zorâw: رستم و سهراب.
روله‌روادی rola rawâdî: فرزند رَوادی.
رولهٔ دایکی rolay dâykî: فرزند مادرش.
رولهٔ نبز rolay nabaz: فرزند شکست‌ناپذیر.
رویل riwêl: خرزهره.
رشه‌روا rasha râw: شکار سیاه.

(z ـ ز)

زازایی zâzâîy: زازائی.
زالم zâlim: ظالم.
زستانه zistâna: زمستانه.
زوزاناکُرمانجی zozânâ kurmânjî: ییلاق کُرمانجی.
زلال زلال zulâl zulâl: زلال‌زلال.

تبرستان
www.tabarestan.info

زردشت نامه zardasht nâma: زردشت‌نامه.
زردشتی zardashtî: زردشتی.
زرده هَنگ zarda hang: زرده‌هنگ.
زریری خزایی zarêrî xazaîy: ضریر خزائی.
زمبیل فروش zambîl firosh: زنبیل فروش.
زینل zaynal: زینل.

تبرستان www.tabarestan.info

(س ـ S)

سایل sâyil: سائل.
سترانا جاسمو sîlrânâ jâsmo: ترانهٔ جاسم.
سترانافرخو sitrana farxo: ترانهٔ فرخ.
سمکوی مزن simkoy mazin: سمکوی بزرگ.
سنور sinûr: حدود.
سوارو swaro: سواره.
سواره swâra: سوار.
سواری جوانرو swârî jwânro: سوار جوانرود.
سوره گُل sûra gul: گل سرخ
سعید و میرسیف‌الدین sa،îd u mîr sayfadîn: سعید و امیر سیف‌الدین.
سگی کُرمانجتی sagî kurmânjatî: سگ کُرنجی.
سلاح‌الدین salâhaddîn: صلاح‌الدین ایوبی.
سیدوان saydawân: شکارچی.
سیاپوش siyâ posh: سیاه‌پوش.
سیاچمانه siyâ chamâna: سیاه چشمان.
سیکنه و سرخان sîkana u sarxân: سیکنه و سَرخان ـ نام عاشق و معشوق است.

(ش ـ sh)

شابازی مکری shâbazî mukrî: شهباز مکری.
شاربازیری shârbâzhêrî: شهربازاری.
شاریار shâriyâr: شهریار.
شازادهٔ شادی shâzâday shâdî: شاهزادهٔ شادی.
شاکه و مسور shâka u masûr: شاکه و منصور.
شامیمون shâ maymûn: شاه میمون.
شانامه shâ nâma: شاه‌نامه.
شاهَلوی روندی shâ haloy rawandî: شاه عقاب روندی.
شای‌زند shây zand: شاه زند.
شکاری کیخسرو shikârî kay xasrawشکار کیخسرو.
شوانه shwâna: چوپانک.
شورمحمود ومرزینگان shor mahmûd u marzîngân: شورمحمودو مرزینگان.
شوره لاو shora lâw: جوان خوش‌هیکل.
شوره لاوی زند shora lâwî zand: جوان خوش‌هیکل زند.
شترنج نامه shatranj nâma: شطرنج نامه.
شرّه توله shara tula: جنگ توله.
شرّه‌های شرّه shara hây shara: جنگ است ای داد جنگ است.
شرّی اوسه‌زاری sharî ûsa zârî: جنگ اوسه زاری.
شریفه sharîfa: شریفه.
شریف همون sharîf hamawan: شریف همونند.
شمال و زلان shamâl u zalân: باد سرد و باد گرم.
شم و شم‌زین sham u sham zîn: شمع و شمع زین.
شمی shamê: شمع.
شنگه shanga: شنگ.

www.tabarestan.info تبرستان

شوونیوه شو shaw u nîwa shaw: شب نیمه شب.
شیت وژیر shêt u zhîr: دیوانه و خردمند.
شیخ صنعان shêx san،an: شیخ صنعان.
شیخ عبیدالله شمذینان shêx ،ubaydulla shamzînân: شیخ عبیدالله شمدینان.
شیخ عبدالقادر shêx ،abdulqâdir: شیخ عبدالقادر گیلانی.
شیخ فرخ و خاتون استی shêx farx u xâtûn astî: شیخ فرخ و خاتون مهستی.
شیرکو shêrko: شیرکوه.
شیرو shêro: شیرویه.
شیر وشپال shêr u shapâl: شیر و شیربچه.
شیرین و خسرو shîrîn u xasraw: شیرین و خسرو.
شیرین وشفی shîrîn u shafê: شیرین و شفیع.
شیرین و فرهاد shîrîn u farhâd: شیرین و فرهاد.
شیری نبز shêrî nabaz: شیر شکست‌ناپذیر.
شینی جوانمیری shînî jwânmêrê: شیون جوانمردی.

www.tabarestan.info تبرستان

(ع -،)

عثمان پاشای بیه usmân،: عثمان پاشای بابان.
عبدالرحمن پاشای بیه abdulrahmân pâshây baba،: عبدالرحمن پاشای بیه.
عطانامه atâ nâma،: عطانامه.
عزیزداسنی azîz dâsinî،: عزیز داسنی.
علی حریری alî harîrî،: علی حریری.
عودالی awdâlî،: ابدالی.
عزالدین شیر zzddîn shêr،: عزالدین شیر.

(ف ـ F)

فریشته firêshta: فرشته.
فرمان و گُلی farman u gulê: فرمان و گلی.
فرهاد و شیرن farhâd u shîrin: فرهاد و شیرین.
فرهت آغا farhat âghâ: فرهاد آقا.

تبرستان www.tabarestan.info

(ق ـ q)

قارمان نامه qâramân nâma: قهرمان نامه.
قارمان و قیتران qâramân u qaytarân: قهرمان و قیطران.
قروگله زرد qir u gula zard: سرما ریزه و گل‌زرد.
قوچ عثمان qoch ،usmân: قوچ عثمان.
قوچی وتمانی qochî watmânî: قوچ عثمانی.
قبری qabrî: قبر.
قولی زبونی میسور qawlê zabûnî maysûr: قول زبون میسور.
قولی سُرّا افرینا دنیایی qawlê sura afrînâ dunyâêy: قول اسرار آفرینش جهان.

(ک ـ k)

کاک باپیری منگور kâk bâpîrî mangor: کاکا باپیرمنگور.
کاک برایم دشتی kâk birâyim dashtî: کاکا ابراهیم دشتی.
کاک سعیدی ببه kâk sa،îdî baba: کاک سعید بابان.
کاک سلیمی آزادخانی kâk salîmî âzad xânî: کاکاسلیم آزادخانی.
کاکو kâko: کاکا.

کاکه سوار kâka swâr: کاکاسوار.
کاک‌میرو کاک باپیر kâk mîr u kâk bâpîr: کاکا امیر و کاکا باپیر.
کاک همزه kâk hamza: کاکاحمزه.
کاک همزهٔ منگور kâk hamzay mangor: کاکا حمزهٔ منگور.
کانبی kâ nabî: کاکانبی.
کانبی و خوازی kâ nabî u xwâzê: کاکانبی و خوازی.
کانبی و نعمان kâ nabî u nu،mân: کاکانبی و نعمان.
کُردستان kurdstân: کردستان.
کُرد و گوران kurd u gorân: کرد و گوران.
کُرکمالی kur kamâlî: پسر کمالی.
کُرمانجی kurmânjî: کُرمانجی.
کُرّه کچله kura kachala: پسر کچل.
کُله و عاینه‌مل kula u ،âyna mal: ملخ و سارِملخ خوار.
کلینگو kulîngo: کلینگو.
کویستانی kuêstânî: کوهستانی.
کلامی جناب kalâmî janâb: کلام جناب.
کلامی حیدری kalâmî haydarî: کلام حیدری.
کلامی خان الماس kalâmî xân almâs: کلام خان الماس.
کلامی درویش قلی kalâmî darwêsh qulî: کلام درویش قلی.
کلامی ذوالفقار kalâmî zulfaqâr: کلام ذوالفقار.
کلامی سَی خاموش kalâmî say xâmosh: کلام سید خاموش.
کلامی شایتمور kalâmî shâ taymûr: کلام شاه تیمور.
کلامی عیل بگی جاف kalâmî ،el bagî jâf: کلام ایل بیگی جاف.
کلامی قاصد kalâmî qâsid: کلام قاصد.
کلامی مجرم kalâmî mujrim: کلام مجرم.
کلامی نوروز kalâmî nawroz: کلام نوروز.

www.tabarestan.info تبرستان

کل و شیر kal u shêr: کل کوهی و شیر.
کله اسپ kala asp: اسب نر.
کویار kawyâr: آهنگی است کُردی.
کیسل kîsal: لاک پشت.

(گ ـ g)

تبرستان www.tabarestan.info

گاسمو gâsmo: گاسمو ـ نام شخص است.
گلیم و کول gilîm wa kol: گلیم به دوش.
گوران gorân: گوران.
گورانشا gorân shâ: گوران شاه.
گورانی gorânî: ترانه.
گرگ و ریوی gurg u rêwî: گرگ و روباه.
گلان گلان gulân gulân: گلها گلها.
گلناز و کلاش gulnâz u kalâsh: گلناز و کلاش.
گله زرد gula zard: گل زرد.
گلی گلی gulê gulê: گُلی گُلی.
گلی کابنگه‌رو gulê kâ banga rû: گل کاکا بنگه‌رو.
گلباغی galbâghî: طائفهٔ گلباغی.
گلو galo: ای مردم.
گنج خلیل پاشا ganj xalîl pâshâ: گنج خلیل پاشا.
گنجو ganjo: گنج.

(ل ـ L)

لاس و کژال lâs u kazhâl: لاس و کژال.

لاوژه lâwzha: نوعی ترانهٔ کردی.
لاوی سوربِش lawî sûr bash: جوان سرخ قسمت.
لُر و سوران lur u sorân: لر و سوران.
لشکری lashkirî: لشکری.
لیلا و مجنون laylâ u majnûn: لیلی و مجنون.
لیلای laylây: لیلای.

تبرستان www.tabarestan.info

(م ـ m)

ماریخت و پیرشالیاری marîfat u pîr shâlyârî: معرفت پیرشهریار.
ماینی‌شی mâyinî shê: مادیان زرد مایل به سرخی.
محمدخان mihamad xân: محمدخان.
مزگت و میرزا mizgit u mîrzâ: مسجد و میرزا.
مشک و گُربه mshk u gurba: موش و گربه.
مصحفارش mashafâ rash: مصحف سیاه.
ملای گوره مری malây gora marê: ملای گوره‌مر.
مم وزین mam u zîn: مم وزین.
ممی آلان mamî âlân: مم آلان.
منیجه و بیژن manîja u bêzhan: منیژه و بیژن.
میرامه mêrâma: میرامه ـ نام شخصی است.
میری روندی mîrî rawandî: امیر روندی.
میری مکریان mîrî mukiryân: امیر مکریان.
مهر و وفا mêhr u wafâ: مهر و وفا.

(ن ـ n)

نادرشا nâdir shâ: نادرشاه.
نادرنامه nâdir nâma: نادرنامه.
ناز و خدر nâz u xidir: ناز و خضر.
نازونیاز nâz u niyâz: ناز و نیاز.
ناصر و مال‌مال nâsir u mâl mâl: ناصر و خانه به خانه.
نورزم no razm: نه رزم.
نخشی بیست و یک naxshî bîst u yak: نقش بیست و یک.
نیوه‌شو nîwa shaw: نیمه‌شب.

تبرستان www.tabarestan.info

(و ـ w)

ورده سرانجام wrda saranjâm: خرده‌سرانجام.
وران warân: قوچ.
ورق و گل waraq u gul: ورق وگل.
ونوش و برزا wanawsh u barazâ: بنفشه و برزا.
ونوشه wanawsha: بنفشه.

(ه ـ h)

هاوینه hâwîna: تابستان.
هراوه راوه harâwa râwa: اینک موقع شکار است.
هسپی‌رش haspî rash: اسب سیاه.
هلپرینوهٔ کرمانجتی halparînaway kurmanjatî: رقص کرمانجی.
هلوی کرده‌واری haloy kurdawârî: عقاب کُردی.

هورامانی hawrâmânî: اورامانی.

(ی ـ Y)

یاری yârê: یاری.
یازده رزم yâzda razm: یازده رزم.
یای‌استی yây astê: خانم مهستی.
یای گل yây gul: خانم گل.
یوسف بازاری yûisif bâzârî: یوسف بازاری.
یوسف و زلیخا yûsif u zilêxa: یوسف و زلیخا.
یوسف و سلیم yûsif u salîm: یوسف و سلیم.

تبرستان www.tabarestan.info

فولکلورکردی

آنچه آشکار است که ادب مترقی هر ملّتی اساس و پایه‌ای دارد که اکنون به آن فولکلور گویند و فولکلور مجموعهٔ عقاید و آداب و رسوم و افسانه‌ها و ترانه‌های محلی و تصنیف‌های عوامانه هر قوم و ملتی است و فولکلور پیشینه‌ای تاریخی کهن دارد و از هزاران سال پیش تاکنون پشت به پشت و نسل به نسل گردیده تا به ما رسیده است و فولکلورکردی گنجینه‌ای باارزش است برای بهره‌برداری از مباحث اجتماعی و اقتصادی وگسترش هر نوع معارف مترقی وگرچه درگذشته دانشمندان به آن توجهی نداشتند امّا در این اواخر نویسندگان و پژوهندگان اروپائی به آن علاقهٔ خاصی نشان داده‌اند و مردم کرد برای اینکه سابقهٔ تاریخی کهنی دارند از نظر فولکلور بسیار غنی هستند ولی متأسفانه هنوز به جمع‌آوری همهٔ آنها اقدامی نکرده‌اند.

www.tabarestan.info تبرستان

فولکلورکردی بسیار وسیع و فوق‌العاده غنی می‌باشد و اخیراً برخی از نویسندگان کرد به جمع‌آوری گنجینهٔ فولکلور کوشش کرده اند و بیشتر این آثار گرانبها را از زبان زنان و مردان سالخورده و یا از نقالان و آوازخوانان جمع‌آوری می‌کنند و در میان کردان بسی داستان و افسانه و ضرب‌المثل و لغز و چیستان و سخنان ساده وجود دارد وکردان همیشه دوست دارند که سخنان خود را با عبارات و جملات موزون اداکنند و این نکته سنجی آنان را می‌رساند بخصوص ضرب‌المثل‌های کردی که آنرا پند پیشینیان می‌گویند با شیوائی و زیبائی خاص بیان می‌شود و تاکنون هزاران ضرب‌المثل از سوی نویسندگان کُرد جمع‌آوری شده است و برخی از این ضرب‌المثل‌ها را پیره میرد (۱۲۸۷-۱۳۷۰هجری) و کامران بدرخان (۱۳۱۶-۱۳۹۹هجری) و آیت‌الله مردوخ (۱۲۹۷-۱۳۹۵هجری) و شیخ محمد خال (۱۳۲۲-۱۴۰۸هجری) و جگرخون (۱۳۲۳-۱۴۰۵هجری) و عده‌ای دیگر جمع‌آوری و به طبع رسانده‌اند.

ترانه و آوازهای کردی از لحاظ شماره و تنوع بسیار زیادند مانند آوازهای عشقی و آوازهای لاوک و آوازهای رزمی و آوازهای دیگری نیز هستند که به هنگام عزیمت به چراگاهها و مراتع خوانده می‌شوند و علاوه بر اینها می‌توان از لالائی زنها و ترانه‌های مخصوص عروس و داماد و آوازهای عزاداری نام برد و نام این آوازها از نغمهٔ لالائی تا

فغان و شیون با زندگی کردان همراه بوده و در میان کردان داستانهائی وجود دارد که بسیار گیرا و رنج‌آور است و قصه‌هائی هم در میان آنان رایج است که لبریز از نکات ظریف و شوخیهای لطیف می‌باشند و در کنار این قصه‌ها، داستانهای بلندی در میان کردان وجود دارد که پیرزنان و پیرمردان آنها را در چندین شب برای کودکان بازگو می‌کنند و افسانه‌هائی نیز وجود دارد که مربوط به موضوع‌های ماوراءالطبیعه هستند مانند داستان مَم‌آلان و غیره.

تبرستان www.tabarestan.info

بخشی از فولکلور عبارت است از بیت که این قسمت ادبیات کردی قدیم را تشکیل می‌دهد و بیشتر گویندگان این بیت‌ها ناشناخته است و هر قسم از این بیت‌ها از حیث زمینه و موضوع فرق می‌کند برخی از آنها عبارت از داستانهای عشقی و بعضی‌ها داستانهای حماسی است و تعدادی از آنها داستانهای مذهبی و عرفانی است و برخی‌ها هم تعزیه و شیون است و تعبیرات و اصطلاحات و امثال و داستانها و ترانه‌های عامیانه که در این بیت‌ها مشاهده می‌شود چهرهٔ حقیقی روحیات و عواطف و عناصر زندگی کردان گذشته را نشان می‌دهد و تار و پود این بیت‌ها از شادی و اندوه آنان حکایت می‌کند و به‌وسیلهٔ این بیت‌ها می‌توان به تاریخ اجتماعی و سیاسی مردم کرد پی برد و در آن جریان واقعی زندگی عادی مردم را مشاهده کرد و منشأ این بیت‌ها متفاوت است و امکان دارد یک افسانه یا یک واقعهٔ تاریخی یا حادثهٔ محلی یا شکست و پیروزی باشد ولی به هر حال این بیت‌ها گویای آرزوها و امیدها و ناامیدی‌ها و تلخ‌کامیها و گریه‌ها و خنده‌ها و شادیها و ناله‌های کردان است و بیشتر بیت‌ها با نظم و نثر است و اخیراً تعدادی از نویسندگان کرد مانند: محمد توفیق وردی و قادر فتاحی قاضی و عبیدالله ایوبیان به جمع‌آوری و چاپ تعدادی از این بیت‌ها پرداخته‌اند ولی هنوز بیت‌های زیادی وجود دارد که منتشر نشده‌اند و اینک نام برخی از بیت‌ها را در اینجا می‌آوریم: «آسکوله askola، آگری agrî، باژاری bâzhârî، بولبول bulbul، پاییزه pâîza، جانو jâno، خوازی xwâzê، رشه‌راو rasha râw، زازائی zâzâîy، سیدوان saydawân، شاریار shâriyâr، فریشته firêshta، کردستان kurdstan، میری مکریان mukryan mîrî، وران waran، هسپی‌رش haspîrash، یاری yârê'، یای استی yâyastê، یای گل yây gul.

منظومه‌های هجائی فولکلوریک که بازگوکنندهٔ وقایع تاریخی و ماجراهای عشقی و

عرفانی باشد بیت گفته می‌شود و منشأ این بیت‌ها متفاوت است و امکان دارد یک افسانه یا یک حادثهٔ تاریخی و یا یک پیروزی یا معتقدات مذهبی باشد و می‌توان گفت که گویای آرزوها و امیدهای بی‌سرانجام مردم کرد است.

در میان بیت‌های کردی که به یادگار مانده چند بیت عرفانی وجود دارد که هر کدام حائز اهمیت است و یکی از این بیت‌های عرفانی بیت زمبیل‌فروش می‌باشد که بدون تردید یکی از بهترین و دلکش‌ترین داستانهای عامیانه کُردی است و بیت زمبیل فروش به شیوهٔ شعر هجائی است و مصراعهای آن هشت هجائی می‌باشد.

www.carmesan.info

این بیت دیرزمانی است که خاورشناسان و نویسندگان کرد متوجه آن شده‌اند و مطالبی دربارهٔ آن نوشته‌اند و آن یکی از شیواترین و مشهورترین داستانهای ادبیات کردی است و از لحاظ اشتمال بر مطالب دلکش عرفانی و عشقی در نوع خود بی‌نظیر است و این داستان برای نخستین بار از سوی ملاباتی (۱۱۰۰-۱۱۶۸هجری) در قرن دوازدهم هجری با شعر هشت هجائی سروده شده و در قرن دوازدهم و سیزدهم هجری مرادخان بایزیدی (۱۱۵۶-۱۲۰۳هجری) آنرا با شعر ده هجائی به رشتهٔ نظم درآورده به‌وسیلهٔ نگارنده نیز به شعر ده‌هجائی سروده شده که با سال ۱۳۶۳هجری در تهران به طبع رسیده است و به شیوهٔ بیت هم وجود دارد که آنرا پروفسور اسکارمان خاورشناس آلمانی برای اولین بار به سال ۱۹۰۳ چاپ کرده است.

این داستان عرفانی در میان مردم شهرت فراوان دارد و آن داستان پادشاه‌زاده‌ای است به نام میرسعید دیاربکری پسر میرحسن که بیشتر اوقات خود را به شکار و گشت و گذار می‌گذراند و پس از فوت پدرش به جای او نشست و اوقات را به امور مردم و سیر و سیاحت بسر می‌برد تا اینکه روزی در بازگشت از شکار از جلو گورستانی گذشت و از قضا در آن هنگام مرده‌ای را به خاک می‌سپردند و شاهزاده که تا آن هنگام مرده‌ای را ندیده بود با حیرت و تعجب ماجرا را از ملای شهر که بر سر مرده ایستاده بود جویا شد و گفت این چه کاری است می‌کنید و این شخص را چرا بی‌برگ و توشه در این تنگنا به خاک می‌سپارید؟ ملا گفت: هنگامی که کسی می‌میرد او را این‌طور به خاک می‌سپارند. شاهزاده گفت: آیا مرا هم که فرمانروای این سرزمین هستم همین‌طور به خاک می‌سپارند. ملا گفت: مگر پدر و مادرت نمرده‌اند مسلماً تو هم مانند آنان می‌میری و این‌طور دفن

خواهی شد، البته جای رعیت‌ها که خراج داده‌اند و بیگاری کرده‌اند به مراتب از جای تو خوشتر خواهد بود.

فرمانروا چون این گفته‌ها را شنید حالش دگرگون شد و گفت: همگی باید برگردیم و پس از مدتی از فرمانروائی دست کشید و مال و ثروت بی‌کران خود را به فقرا و مستمندان بخشید و با زن جوان و زیبایش از شهر خارج شد و در بین راه به گاوبانی رسید و شاهزاده لباس خود را با لباس گاوبان عوض کرد و زنش هم به پیرزن کوری رسید و لباسش را با لباس او عوض کرد و هر دو با لباس فقر به راه افتادند تا به دیار غربت رسیدند.

شاهزاده نخست پیش کشاورزی به شخم‌زنی پرداخت و چون از عهدهٔ آن کار برنیامد ناچار برای امرار معاش به ساختن و فروختن زنبیل سرگرم شد و هر روز زنبیلهای ساخته شده خود را در بازار شهر می‌فروخت و از این رو شاهزاده وارسته به زنبیل‌فروش معروف شد و او هر روز می‌رفت ساقه‌های گندم را می‌چید و از آن زنبیل می‌ساخت و می‌فروخت تا اینکه متوجه شد که این ساقه‌ها خوراک گاو و گوسفنداند و با خود گفت این انصاف نیست که من روزی این زبان‌بسته‌ها را ببرم و این کار را هم کرد و عازم شهر دیگری شد.

در آن شهر خوابی دید و فردا صبح برخاست و به کنار رودخانه‌ای رفت و در وسط این رودخانه جزیره‌ای بود و با خود گفت چقدر خوب بود راهی به این جزیره پیدا می‌کردم و این بیشه که در آنجا واقع است به آن راه می‌یافتم و سپس ناامیدانه به خانه‌اش بازگشت و باز خوابی دید و در خواب به او گفتند برو و در آن بیشه کار کن و فردا صبح برخاست و خود را به آن بیشه رساند و ساقه‌های گیاهان را کند و با خود آورد و سرگرم زنبیل کردن شد و خاتون آن شهر شب زنبیل‌فروش را در خواب دید و عاشقش شد.

روزی زنبیل‌فروش برای فروختن زنبیل‌هایش به بازار رفت و خاتون او را دید و به غلامانش گفت که زنبیل‌فروش را پیش من بیاورند و غلامان پس از جستجو او را پیدا کردند و به خدمت خاتون بردند و خاتون دستور داد تمام درها و پنجره‌ها را ببندند و رو به زنبیل‌فروش کرد و گفت: ای جوان مستمند و فقیر فرمانروائی در اینجا نیست و به اقبال خودت بناز که خوشبختی به تو روی آورده است و با من مدتی خوش بگذران و زنبیل‌فروش گفت: ای خاتون من این خوشبختی را نمی‌خواهم تو شوهر داری و نباید به او خیانت کنی و این گناه بزرگی است و خداوند ما را نمی‌بخشد و خاتون خیلی به او

www.tabarestan.info تبرستان

اصرار کرد تا با هم به عیش و نوش بپردازند ولی زنبیل‌فروش نپذیرفت و خاتون گفت چاره‌ای نداری جز اینکه پیشنهاد مرا بپذیری و بالاخره زنبیل‌فروش چون دید همهٔ درها و پنجره‌ها بسته شده و راه گریزی نیست به بهانه‌ای خود را به بام رساند و از آنجا خود را به پائین پرت کرد و ناپدید شد.

خاتون هر چند به دنبالش گشت او را نیافت و سرانجام همهٔ ثروت و دارائی خود را به فقرا و مستمندان بخشید و پس از آن قصری بنا نهاد تا بلکه زنبیل‌فروش بیاید و با هم در آنجا زندگی کنند امّا اثری از زنبیل‌فروش نبود تا اینکه خاتون به کوه و کمر زد و دیوانه‌وار همدم وحوش شد.

www.tabarestan.info تبرستان

و اینک برخی از اشعار این منظومهٔ فولکلوریک را در اینجا برای نمونه می‌آوریم:

زەمبیل فروش لاوی رووأل
بە کألفەت وئەهل و عیأل
صەنعاتی زەمبیل بوو لە مأل
ئەو راضی بوو بە قسمەتی
یعنی: زنبیل‌فروش جوانی زیبنده و نیکو بود
او دارای کلفت و اهل و عیال بود
صنعت او درست کردن زنبیل بود در خانه
او به قسمت خود راضی بود

zambîl firosh lawî ruwâl
ba kilfat u ahl u ،iyâl
san،âtî zambîl bu la mal
aw râzî bû ba qsmatî

کە لاو دەچوو بۆ نێو شارێ
زەمبیلی دەبردە بازارێ
دەی فرۆشتن بە یەکجارێ
شەوێ دەهاتە خە لۆەتێ
یعنی: آن جوان هنگامی‌که به میان شهر می‌رفت
زنبیلهایش را به بازار می‌برد
و آنها را یکباره می‌فروخت

ka lâw dachû bo nêw shârê
zambîlî dabrda bâzârê
day froshtin ba yak jârê
shawê dahâta xalwatê

و شبها به خلوت می‌آمد و به ذکر می‌پرداخت

که لاوم زەمبیلی دێنێ	ka lâwim zambîlî dênê
خاتوون له بورجێ دەی بینێ	xatûn la burjê day bînî
به دڵ و به گیان ده یحوببێنێ	ba dil u ba gyân dayhubbênê
لاوکه وته پای موحه ببه تێ	lâw kawta pây muhabbatê

یعنی:
آن جوان هنگامیکه زنبیلها را آورد
خاتون در کوشک او را دید
و با دل و جان عاشقش شد
جوان به دام محبت افتاد

تبرستان
www.tabarestan.info

خاتوون دەڵێ لاوی شێوه	xatûn dalê lâwî shêwa
وەره نێو رەیحان و سێوه	wara nêw rayhân u sêwa
شەکری هەڵمیسه به لێوه	shakrî halmîsa ba lêwa
به مثلی جامی شەربه تێ	ba mslî jâmî sharbatê

یعنی: خاتون می‌گوید: ای جوان زیباسرشت
بیا به میان باغ ریحان و سیب
و از لبانم شکر بمک
مانند جام شربت

لاوەڵێ: ئەی خاتوونی تووڵه نەمام	lâw dalê: ay xatûnî tûla namâm
ئه و رەیحان و سێوی تەمام	aw rayhân u sêwî tamâm
بەهه شت لەمن دەکه ن حەرام	bahasht la min dakan harâm
قەت نایەمه ناو مه عصیه تێ	qat nâyama nâw ma،syatê

یعنی: جوان می‌گوید: ای خاتون نونهال

آن باغ ریحان و سیب
بهشت را از من حرام می‌کنند
و من هیچگاه گناه و معصیت نمی‌کنم

لاوه وه سەرکەوته سەربان
دوعای دەخوێندن بە نیهان
توفیقم بدەی موستەعان
ڕووڕەش نەبم لە قیامەتێ

lawa wa sar kawta sar bân
du،ay daxuêndin ba nihân
tofêqim biday musta،ân
ru rash nabim la qyâmatê

www.tabarestan.info تبرستان

جوان به پشت بام رفت
و در نهان دعا می‌خواند و می‌گفت:
توفیقم بده ای مستعان
روسیاه نشوم در روز قیامت

خاتوون دەڵێ لاوی عەنبەر
تۆ بە س بکە دوعا و خە بە ر
ئاورە دڵم هەر وەک فەنەر
وە رە با زوو بکەین صوحبەتێ
یعنی: خاتون می‌گوید: ای جوان بوعنبر
تو بس دعا و نیایش از خدا بکن
دلم آتش است و مانند چراغ می‌سوزد
بیا و تا زود با هم صحبت کنیم

xâtûn dalê lâwî ،anbar
to bas bka du،a u xabar
awra dlim har wak fanar
wara bâ zû bkayn suhbatê

لاوە دەڵێ: هە ر کە ئادەم کردی گونا
بە تۆی بەستن پشت و پەنا
تۆبەت قەبووڵ کرد رە ببەنا

lâwa dalê: har ka âdam krdî gunâ
ba toy bastin psht u panâ
tobat qabûl krd rabbanâ

به هۆی سه رداری ئوممه‌تێ ba hoy sardârî ummatê

یعنی: جوان می‌گوید: هنگامیکه آدم مرتکب گناه شد
به تو پشت بست و پناهش دادی
و توبه اش را قبول کردی ای پروردگار!
بوسیلهٔ سردار امت اسلام

تبرستان www.tabarestan.info

لاوه که وا له سه‌ر بانێ lawa ka wa la sar banê
دوعای ده‌خواست له سوبحانێ du'ay daxwast la sar banê
خۆی هه‌ڵدا له چل که وانێ xoy halda la chl kawanê
که وته سه‌ر پێ به راحەتێ kawta sar pê ba rahatê

یعنی: جوان در پشت بام
نیایش می‌کرد از خداوند سبحان
خودش را از بالا به پایین انداخت
و به راحتی به زمین نشست

* * *

ضرب‌المثلهای کُردی

گنجینهٔ فولکلور کُردی را بایستی در ضرب‌المثلها و اندرزهای ساده و متداول کردی یافت و کردان دوست دارند که سخنان خود را با عبارات و جملات موزون و قافیه‌دار بیارایند که نشانهٔ بارزی بر نکته‌سنجی و باریک‌بینی آنها است و این اندرزها پر از حکم و دستورهای دینی و اخلاقی است و هر اندرزی لُب مطلب را با فصاحت و شیوائی بیان می‌نماید و چه بسا مفاد آنها در کتاب آوستا موجود می‌باشد زیرا زردشت از خانوادهٔ اسپیتمان ماد بوده و کردان نیز از دودمان ماداند و تاکنون عدّه‌ای از نویسندگان کُرد اندرزها و ضرب‌المثلهای کردی را جمع‌آوری و به طبع رسانده‌اند.

ضرب‌المثلهای کردی نشان‌دهندهٔ افکار و روحیات مردم کرد است و از این رهگذر می‌توان به ویژگیهای روحی و اخلاقی آنان پی برد و برخی از شاعران کرد از این ضرب‌المثلها سود فراوان برده‌اند و آنها را در اشعار خود آورده‌اند و آفرینندگان این ضرب‌المثلها شناخته نشده‌اند و آنچه مسلم است این پدیده‌ای است که نیازهای مردم آنرا پدید آورده است و از هزاران سال سینه به سینه حفظ شده و به ما رسیده است.

در ایران باستان اندرزنامه‌های زیادی داشته‌ایم از جمله اندرز آذرپاد مهر اسپندان و زردشت مهراسپندان و زرتشتان که هر سه موبدان موبد ایران بودند و در روزگاران شاپور دوم (۳۱۰-۳۷۹میلادی) و اردشیر دوم (۳۷۹-۳۸۲میلادی) و یزدگرد اول (۳۹۹-۴۲۰میلادی) می‌زیستند و از اینها گذشته در نامهٔ معروف پهلوی دینکرد که در زمان خلیفهٔ مأمون عباسی (۱۹۸-۲۱۸هجری) نوشته شده از اندرزهای زردشت مادی یادگردیده است.

www.tabarestan.info تبرستان

از این اندرزنامه‌ها چنین استنباط می‌شود که در روزگار ساسانیان اینگونه نوشته‌های اخلاقی در ادبیات پهلوی رایج بوده و همین اندرزها و ضرب‌المثلها است که اکنون در میان کردان رواج دارد و هر روز آنها را به کار می‌برند زیرا کردان وارث فرهنگ ایران‌زمینند و همین اندرزها و ضرب‌المثلها را برخی از فلاسفهٔ یونان مانند: سقراط و افلاطون و ارسطو و جالینوس در نوشته‌های خود آورده‌اند.

پس از سپری شدن روزگار ساسانیان و سرکار آمدن تازیان این ضرب‌المثلها و اندرزها در ادبیات عرب راه یافت و آنهارا به بزرگان عرب نسبت داده‌اند و نیز آنها را در بسیاری از آثار نویسندگان ایرانی و عرب می‌بینیم و اگر خوب بررسی کنیم خواهیم دید که بسیاری از این اندرزها و ضرب‌المثلها در ادبیات فارسی هم راه یافته‌اند. اینک برخی از این اندرزها را با ترجمه در اینجا می‌آوریم:

asinî sârd ba fû narm nâbê
ئاسنی سارد به فوو نەرم نابێ
یعنی: آهن سرد با پف نرم نمی‌شود

asyâw grmay dê u ârd diyâr niya
ئاسیا وگرمەی دێ و ئارد دیارنیە
یعنی: آسیاب سر و صدا می‌کند و آردی وجود ندارد

âshtî dwây shar xosha
ئاشتی دوای شەڕ خۆشە

یعنی: آشتی پس از جنگ خوب است

ئاوبتباله‌پردی نامه‌رد مه‌په‌ڕه‌وه aw btba la prdî namard maparawa

یعنی: اگر آب ترا ببرد از پل نامرد عبور مکن

ئاوێ بڕوا بۆ ڕۆخانه، خوێش بیخوانه‌ک بێگانه awê brwâ bo roxâna ;xuêsh bîxwâ nak bêgâna

یعنی: آبی برود به رودخانه، آنرا خویش باید بخورد نه بیگانه

ئه‌وکه‌سه‌ی گیان ئه‌داگیانیش ئه‌سێنێ aw kasay gyân adâ gyânîsh asênê

آن کسی جان می‌دهد جان هم می‌ستاند

بانێکه و دووهه‌وا banêka û du hawâ

بامی است و دو هوا

برامان برایی کیسه‌مان جیایی birâmân birâîy kîsamân jyâîy

برادریمان جای خود و کیسه‌مان باید جدا باشد

بۆیه پێت‌ئه‌ڵێم کاکه چۆله‌که‌م بۆ بگرێت boya pêt alêm kâka cholakam bo bgrît

یعنی: برای اینکه به تو می‌گویم کاکا گنجشک برایم بگیرید

به تیرێک دوو نیشان ئه‌شکێنێ ba tîrêk dû nishân ashkênê

یعنی: به تیری دو نشان می‌زند

به ڕێوییان وت کێ شایه‌تته؟ وتی کلکم ba rêwîyân wit kê shâyatta witî klkim

به روباه گفتند شاهدت کیست؟ گفت دنبم.

به زوانی شیرین مارله‌کون دێته ده‌ر ba zwânî shîrîn mâr la kun dêta dar

یعنی: با زبان شیرین مار از سوراخ بیرون می‌آید

به گوڵێک به‌هار ناێت ba gulîk bahar naêyt

یعنی: با گلی بهار نمی‌آید

پیاوی سه‌ر راست شه‌ریکی خه‌ڵکه pyawî sar rast sharîkî xalka

یعنی: مرد درستکار شریک مردم است

پێ به قه‌دبه‌ڕه‌ی خۆت راکێشه pê ba qad baray xot rakêsha

یعنی: پا به اندازه گلیم خودت دراز کن

www.tabarestan.info تبرستان

pêkanînî zor gryanî la dwaya

پێکەنینی زۆر گریانی لە دوایە

یعنی: خندهٔ زیاد گریه به دنباله‌اش است

ta alêyt barsîla trê pê agat

تا ئەڵێت بەرسیلە تڕێ پێ ئەکات

یعنی: تامی‌گوئی غوره، انگور می‌رسد

ta alêyt bahar hawîn dê

تائە ڵێت بەهار هاوین دێ

یعنی: تا می‌گویی بهار، تابستان می‌آید

ta pîrêk amrê hazâr jwân amrê

تا پیرێک ئەمرێ هەزار جوان ئەمرێ

یعنی: تا پیری می‌میرد هزار جوان می‌میرد

takêwêk naruxê kandalanêk pir nabêtawa

تاکێوێک نەڕوخی کەندەڵانێک پڕ نابێتەوە

یعنی: تاکوهی خراب نشود، چاله‌ای پُر نمی‌شود

tobay gurg marga

تۆبەی گورگ مەرگە

یعنی: توبهٔ گرگ مرگ است

têr agay la brsî niya

تێرئاگای لە برسی نیە

یعنی: سیر از گرسنه خبر ندارد

tîrêk u du nishana

تیرێک و دوونیشانە

یعنی: تیری و دو نشانه

jujala akuzhê u hêlka hal ahênê

جووجەڵە ئەکوژێ و هێلکە هەڵئەهێنێ

یعنی: جوجه را می‌کشد و از تخم جوجه درمی‌آورد

jûlalakash xwâêykî haya

جووڵەکەش خوایێکی هەیە

یعنی: جهود هم خدائی دارد

cham bê chaqal nâbê

چەم بێ چەقەڵ نابێ

یعنی: رودخانهٔ بی‌شغال پیدا نمی‌شود

hayâ ba châwawaya

حەیا بە چاوەوەیە

یعنی: حیا به چشم بستگی دارد

xzm agar goshtit bxwât êsqânit nâshkênê

خزم ئەگەرگۆشتت بخوات ئێسقانت ناشکێنێ

یعنی: خویش اگر گوشتت را بخورد استخوانت را نمی‌شکند

تبرستان www.tabarestan.info

خواتاکێو نەبینێ بەفری تێناکات xwâ tâ kêw nabînê bafrî tênâkât

یعنی: خدا تاکوه را نبیند در آن برف نمی‌ریزد

دارکرمی لە خۆی نە بێ هەزار ساڵ ئەژی dâr kirmî la xoy nabê hazâr sâl azhî

یعنی: درخت کرمش از خودش نباشد هزار سال زندگی می‌کند

دارو دیواریش گوێی‌هەیە dâr u dîwârîsh guêy haya

یعنی: درخت و دیوار هم گوش دارد

دایە ببینە و دوێتە بخوازە dâya bibîna u duêta bixwâza

یعنی: مادرش را ببین و دخترش را خواستگاری کن

دراوسێ لە دراوسێ، ئەگرێ سەراستێ dirâwsê la dirâwsê ; agrê sarâsê

یعنی: همسایه از همسایه سردرد می‌گیرد

دڕک بکێلیت دڕک دێتە ڕێت dirik bkêlît dirik dêta rêt

خار بکارید خار سر راهت می‌آید

درۆزن دوژمنی خوایە dirozin duzhminî xwâya

یعنی: در و غزن دشمن خدا است

دز بازاڕی شێواوی ئەوێ diz bâzârî shêwâwî awê

یعنی: دزد بازار آشفته می‌خواهد

دز دز ئەناسێ diz diz anâsê

یعنی: دزد دزد را می‌شناسد

دڵ ئاوێنەی دڵە dil awêna dila

یعنی: دل آیینهٔ دل است

دۆست ئەوەیەئەمگرێنێ، دوژمن ئەوەیەئەمکەنێنێ dost awaya amgirênê 'duzhmin awaya amkanênê

یعنی: دوست آنست که مرا به گریه می‌اندازد و دشمن آنست که مرا می‌خنداند

دەریا بە دەمی سەگ پیس نابێ daryâ ba damî sag pîs nâbê

یعنی: دریا با دهن سگ کثیف نمی‌شود

دەست دەست ئەناسێ dast dast anâsê

تبرستان www.tabarestan.info

یعنی: دست دست را می‌شناسد

rahmat la kfin dizî pêshû

ڕەحمە ت لە کفن دزی پێشوو

یعنی: رحمت به کفن دزد پیشین

ranj saranjâmî ganja

ڕەنج سەرەنجامی گەنجە

یعنی: رنج سرانجامش گنج است

tirsha rêwî damî naagayshta tirê aywit ترشە ڕێوی دەمی نەئەگە یشتە تڕێ ئەیوت

یعنی: روباه دهنش به انگور نمی‌رسید می‌گفت ترش است

zik têshû halnâgrê زک تێشووهەڵناگرێ

یعنی: شکم توشه برنمی‌دارد

zhin u mâlyân wtuwa ژن و ماڵیان و تووە

یعنی زن و خانه را گفته‌اند

zhinîsh haya u zhânîsh haya ژنیش هەیە و ژانیش هەیە

یعنی: زن هست و درد هم هست

sâl ba sâl xozga ba pâr ساڵ بە ساڵ خۆزگە بە پار

یعنی: سال به سال دریغ از پارسال

swâr âgây la pyâda niya سوار ئاگای لە پیادە نیە

یعنی: سواره از پیاده خبر ندارد

sarî bê rozî wâ la zhêr xâkâ سەری بێ ڕۆزی والە ژێرخاکا

یعنی: سربی روزی در زیر خاک است

sarêkî haya u hazâr sawdâ سەرێکی هەیە و هەزار سەودا

یعنی: سری دارد و هزار سودا

sag la bar mâlî xâwanyâ âzâya سەگ‌لە بەر ماڵی خاوەنیا ئازایە

یعنی: سگ در خانهٔ صاحبش دلیر است

shar la shêf u âshtî la xarmân شەڕ لە شێف و ئاشتی لە خەرمان

یعنی: جنگ در زمین شخم‌زده شده و آشتی در خرمن

sharîkî diz u rafêqî qâfla شەریکی دز و ڕەفیقی قافلە

www.tabarestan.info تبرستان

یعنی: شریک دزد و رفیق قافله

قسه کەوته زار ئەکەوێته شار qisa kawta zâr akawêta shâr

سخن که به دهن افتاد در شهر پخش می‌شود

قه دری زەڕ بەلای زەڕنگە ڕەوەیە qadrî zar ba lây zarngarawaya

یعنی: قدر زر زرگرشناسد

قەل بە قەلی وت ڕووت ڕەش بێ qal ba qalî wit rût rash bê

یعنی: کلاغ به کلاغ می‌گفت رویت سیاه باشد

که شیرت وەشاند ئەبێ قە ڵغانت پێ بێ ka shîrit washând abê qalghânit pê bê

یعنی: هنگامیکه شمسیر زدی باید سپر هم داشته باشی

که م بخۆ و هەمیشە بخۆ kam bixo u hamîsha bixo

یعنی: کم بخور و همیشه بخور

گورگە ولە پێستی مەڕایە gurga u la pêstî marâya

یعنی: گرگ است و در پوست گوسفند است

گیا لە سەربنجی خۆی ئەڕوێ giyâ la sar bnjî xoy arwê

یعنی: گیاه از ریشهٔ خود می‌روید

لە ژێرئەم کاسەیەدانیو کاسەیێک هەیە la zhêr am kâsaya dâ nîw kâsaêyk haya

یعنی: در زیر این کاسه نیم کاسه‌ای است

مزگەوت بێ مەلانابێ mizgawt bê mala nabê

یعنی: مسجد بی ملا نمی‌شود

من ئەڵێم نێرە، ئەو ئەڵێ بیدۆشە min alêm nêra ;aw alê bîdosha

یعنی: من می‌گویم نر است و او می‌گوید بدوش

نان ئە و نانە، ئیمڕۆ لە خوانە nân aw nâna' imro la xwâna

یعنی: نان آن نان است که امروز در خوان است

نان بدە بە سەگ مە یدە بە سپڵە nân bida ba sag mayda ba spla

یعنی: نان را به سگ بده و به فرومایه مده

نان بۆنانە واو گۆشت بۆقەساو nân bo nânawâ' gosht bo qasâw

www.tabarestan.info تبرستان

یعنی: نان برای نانوا و گوشت برای قصاب

نمه‌ک ئه خوا و نمه‌کدان ئه‌شکێنێ nimak axwâ u nimakdân ashkênê

یعنی: نمک را می‌خورد و نمکدان را می‌شکند

نه شیر وشتر و نه دیداری عه‌ره‌ب na shîr wshtir u na dîdârî ،arab

یعنی: نه شیر شتر و نه دیدار عرب

وه‌ک که‌ڵه‌شێری ناوه‌خت وایه wak kala shêrî nâwaxt wâya

یعنی: مانند خروس بی‌وقت است

وه‌ک نیسک به‌روپشتی بۆنیه wak nîsk bar u pshtî bo niya

یعنی: مانند عدس پشت و رو ندارد

هه‌ر چی بکێڵێت هه‌رئه‌وه ئه‌درویته‌وه har chî bikêlît har awa adruytawa

یعنی: هر چه بکاری پیوسته آنرا درو می‌کنی

هه‌ر سه‌رێک سه‌ودایێکی هه‌یه har sarêk sawdâêykî haya

یعنی: هر سری سودائی دارد

یه‌کێک رێی ئاوایان نه‌ئه‌دا هه‌واڵی ماڵی کوێغای ئه‌پرسی Yakêk rêy âwâîyân naadâ hawâlî mâlî kuêghây aprsî

یعنی: یکی را داخل ده راه نمی‌دادند، سراغ خانهٔ کدخدا را می‌گرفت

یه‌کێک له شاره‌وه هاتبو که چی خه‌به‌ری شاری ئه پرسی Yakêk la sharawa hatibu ka chî xabarî sharî aprsî

یعنی: یکی از شهر آمده بود در صورتیکه خبر شهر را می‌پرسید

* * *

موسیقی کردی

موسیقی اصیل کردی به عنوان یکی از غنی‌ترین انواع موسیقی شرق از حقایق تاریخی و حماسی این قوم بنیان گرفته و موسیقی کردی از دیرباز بازندگی روزمره کردان

تبرستان www.tabarestan.info

عجین شده است و گویش‌ها و گونه‌های رایج کردستان نیز در پدیدآوردن الحان و آهنگهای کردی نقش به‌سزا داشته است و موسیقی کردی را به لحاظ شکل و مضمون از تنوع بسیاری برخوردار ساخته است و در بیشتر نقاط کردستان نواها و نغمات موسیقی در مراسم مذهبی و حماسی و رزمی و جشن و سرور توسط پیر و جوان و کودک در اجرای مراسم مختلف همراهی می‌شود.

موسیقی کردی موسیقی بسیار وسیع و پرقدرتی است و این موسیقی بر چهار نوع گوناگون است: نوع اول موسیقی محلی است که هر سال یکی از ترانه‌های آن گل می‌کند و نوع دوّم موسیقی فولکلور است که همراه با مراسم خاصی اجرا می‌شود و نوع سوم موسیقی بیت‌خوانی است همانند شاهنامه خوانی می‌باشد و مانند اُپرا که در آن کلام کمتری وجود دارد و حالت آوازی آن بیشتر است و نوع چهارم موسیقی سه چمانه یا سیاه چشمان است که با آهنگ عشقی و غمناک اجرا می‌شود و از صداهای مختلف خواننده استفاده می‌کنند و صدای سینه و صدای گلو و صدای سَر که در عین حال هر سه صدای مختلف را در آن ملودی به کار می‌برند و این باعث تعجب است چراکه حتی خواننده‌های اُپرا هم نمی‌توانند همانند خواننده‌های کردی از هر سه صدا استفاده کنند و از نظر نوازندگی نوازندگان چیره‌دستی دارند چراکه آنها موسیقی تفسیری ارائه می‌دهند مثلاً یک نی زن کردی می‌تواند براحتی با نواختن سازش داستانی را تصویر کند و این نی از آهن ساخته شده است و یکی از پرقدرت‌ترین نی‌ها است.

درکتاب آوستا به ویژه درگاتها عالیترین نمونهٔ شعر وجود دارد که کردان هنگام نیایش به درگاه اهورامزدا این اشعار را با آهنگی موزون می‌خواندند و گاتها از سخنان زردشت مادی است که دارای فصاحت و بلاغت ایزدی است. هرودوت می‌گوید: مادها هنگام نماز و ستایش آواز می‌خواندند و تغنی می‌کردند و در آئین زردشت نیایش به درگاه اهورامزدا عموماً با آواز همراه بوده است و در آوستا مکرر توصیه شده که گاتها را با آواز بخوانند و در آیین یارسان هم کردان سرودهای سرانجام را با آواز می‌خوانند و تغنی و آوازخوانی در آیین یارسان اهمیت خاصی دارد و در زمان مادها بخصوص در جشن‌های نوروز و مهرگان و تیریگان توسط رامشگران و خنیاگران در مجالس سرود سروده می‌شده و موسیقی همراه رقصهای دسته‌جمعی به کار می‌بردند.

www.tabarestan.info تبرستان

کردان که از بازماندگان قوم ماداند موسیقی را بسی ارج می‌نهند و ترانه‌های دل‌انگیز کُردی ولالائیهای مادران کُرد که از احساس پاک جانشان مایه می‌گیرد و در آسمان پر می‌گشاید تا روح پاک نوزادش را بنوازد موسیقی است و بدینسان موسیقی با تار و پود نوزاد آمیخته می‌شود و جانی تازه به او می‌بخشد و موسیقی بیانگر زیباترین احساسات یک کرد است.

کردان یارسان که در اطراف کرمانشاه و کرند و صحنه زندگی می‌کنند در هنگام انعقاد جمع سرودهای کتاب سرانجام را با نوای تنبور می‌خوانند و تنبور یک ساز مقدس به‌شمار می‌رود و تنبور کردی دارای ۱۳ تا ۱۴ دستان بوده و فاقد ربع پرده است و فاصله دستانها با اختلاف بسیار جزئی از شیوه تقسیمات نیم‌پرده‌ای تبعیت می‌نماید و این ساز طی سالیان متمادی به مراسم جمخانه‌ای اختصاص یافته و در حلقه ذکر و سماع با خوانده شدن کلام دینی و عرفانی مقامها و نغمات بسیاری پدید آورده است که تنوع آن موسیقی کردی را در شمار یکی از پرمعناترین انواع موسیقی مشرق‌زمین جای بخشیده است و مهمترین بخش موسیقی در میان کردان یارسان و موسیقی جمخانه است که جنبه‌ای آسمانی برای آن قائلند و این نوع موسیقی که با ساز تنبور اجرا می‌شود مقامهای آوازی بسیاری را در طی دورانهای مختلف پدید آورده است و تنبور که از قدیمیترین سازهای موسیقی مشرق‌زمین است قدمتی پنج هزار ساله دارد و در بین کردان یارسان به شیوه‌های مختلف رایج است و امّا آنچه که اینگونه‌ها را متمایز می‌سازد تعداد دستان آنها روی دسته ساز است.

انواع و اقسام مختلفه آلات موسیقی در نوشته‌های دینی یارسان مذکور است و در دواوین سرایندگان یارسان اسامی برخی از آلات موسیقی آمده است و سازها و آلات موسیقی که از قدیم در میان کردان یارسان رایج بوده بدینگونه است: تنبور، دایره، دف، طبل، سرنا، نی‌لبک، کمانچه، بربط، تار و از دیگر شاخه‌های موسیقی کردی موسیقی مذهبی است بویژه موسیقی‌سران ایزدی که بنا بر سنن و رسوم مذهبی اجرا می‌شود و آنرا برای نزدیک شدن به ایزد اجرا می‌کنند و در دنیای مذهبی کردان ایزدی، آواز و ترانه یکی از اصول زندگی آنان را تشکیل می‌دهد زیرا از این راه می‌توانند عقاید و اندیشهٔ آئینی خود را به مردم عرضه کنند و موسیقی مذهبی آنان هرگز مانع رشد موسیقی ملّی

www.tabarestan.info تبرستان

نشده است و بلکه همگام با آن پیشرفت کرده است و در کتاب مقدس ایزدیان یعنی مصحف رش مکرر دربارهٔ گسترش موسیقی توصیه شده است و اکنون بیشتر فقیران ایزدی که از طبقات روحانی هستند به گسترش موسیقی می‌پردازند و آلات موسیقی کردان ایزدی عبارتند از: بادی و زهی و ضربی و بیش از همه به آلات موسیقی بادی توجه دارند مانند: دودوک، بلول، شووی، سرنا، تنبور که به یاری آنها به آفرینش‌های گوناگون جان می‌دهند و دف نیز نقش مهمی دارد.

تبرستان
www.tabarestan.info

* * *

موسیقی دانهای کُرد

در میان کردان موسیقی‌دانان بزرگی پیدا شده‌اند که به این فن خدمتهای زیادی کرده‌اند و موسیقی در کردستان از قدیم رواج داشته و مجالس طرب همراه با نغمات خوانندگان کرد و رقصهای کردی مانند رقصهای: بازیانی، چَپی، دوپائی، راستی، هلخه، سه‌کفشه، لَم لان و لَولان، لنجه ولار، دوباره، نایشوکی، بابلکان، چوک، چمینه، دیلان، هَورو، لشکری، نرمی، هیروئی، میرانی، سورانی، سیسارکی، پاشائی، راسته، رویسنه، شمروکه، خانم مَرو، خانه‌میری، سوله‌تکی در مجالس حکام اردلان برقرار بوده و آنان چون در رفاه و آسایش بودند بیش از دیگران به ساز و آواز توجه داشتند و مجالسشان با بانگ دلنواز تنبوروني و دیگر آلات موسیقی همراه بود و هم اکنون نیز در بیشتر روستاهای کردنشین رامشگران و خنیاگران زیادی وجود دارد که با آهنگهای خود مردم را سرگرم می‌کنند و اینک به شرح حال عده‌ای از موسیقی‌دانهای کرد می‌پردازیم:

* * *

ابوسلیمان کردی
(۶۹-۱۳۵هجری)

ابوسلیمان یونس‌بن سلیمان کردی در سال ۶۹هجری در شهر زور متولد شد و علوم مقدماتی را همانجا فراگرفت و سپس پدرش به مدینه مهاجرت کرد و ابوسلیمان در آنجا صرف و نحو و معانی و ادب و فقه را در خدمت عالمان دین آموخت و سپس در نویسندگی و شعر و شاعری تبحر یافت و مورد توجه حاکم شهر قرار گرفت و به شغل دبیری مشغول شد و پس از آن به موسیقی علاقه پیدا کرد و این فن را از معبد و ابن محرز یاد گرفت و آنگاه به شام عزیمت کرد و ملازم ولیدبن یزید اموی (۱۲۵-۱۲۶هجری) شد و پس از کشته شدن ولید به مدینه بازگشت و سرانجام به سال ۱۳۵ هجری بدرود حیات گفت. وی در علم موسیقی ابتکارات مخصوص داشت و او نخستین کسی است که کتاب موسیقی پس از اسلام را نوشت و در کتاب‌الاغانی والفهرست از او یاد شده است.

www.tabarestan.info تبرستان

اسحاق موصلی
(۱۵۰-۲۳۵هجری)

اسحاق‌بن ابراهیم کُردی در سال ۱۵۰هجری در موصل دیده به جهان گشود و علوم مقدماتی را همانجا آموخت و سپس با پدرش به بغداد رفت و در آنجا منطق و ادب را فرا گرفت و موسیقی را هم از پدر خود ابراهیم و منصور زلزل یاد گرفت و چون مورد توجه خلیفه عباسی هارون‌الرشید (۱۷۰-۱۹۳هجری) قرار گرفت ملازم مخصوص او شد و چنانکه گویند ثروتی هنگفت یافت و صاحب کتاب اغانی وی را مبتکر آهنگهای بعد از اسلام می‌شناسد و به دریا تشبیه کرده و او را در موسیقی صاحب سبکی خاص دانسته است و گویند اسحاق اوزان موسیقی را تحت نظم و ترتیب مخصوص آورده و در این باره هم کتابی تألیف کرده است و او از کیفیت فواصل و پرده‌های موسیقی آگاه بوده و آهنگهای دشوار موسیقی را با عود می‌نواخته و این دلیل بر مهارت او در موسیقی است. وی سرانجام به سال ۲۳۵هجری در بغداد درگذشت. اسحاق شاگردان زیادی تربیت کرده که یکی از آنها زریاب موصلی است و اسحاق در مقام شاعری و لغت عرب و فقه و

حدیث و علم تاریخ و ایام عرب و سایر فنون به چنان مقامی دست یافته بود که هرگز هیچ موسیقی‌دانی بدان نرسیده است.

* * *

زریاب موصلی
(۱۹۰-۲۳۸هجری)

تبرستان www.tabarestan.info

زریاب موصلی کردی در سال ۱۹۰هجری در موصل تولد یافت و علوم مقدماتی را همانجا فرا گرفت و پس از آن عازم بغداد شد و در خدمت عالمان دین صرف و نحو و معانی و ادب و قرآن کریم را آموخت و سپس در خدمت اسحاق موصلی فنون موسیقی را یاد گرفت و در آن تبحر و استادی یافت و در سال ۲۰۷هجری به اندلس رفت و آوازه‌اش همه جا را گرفت و عبدالرحمن‌ابن‌الحَکَم (۲۰۶-۲۳۸هجری) او را ندیم خود ساخت و جوایز و صلات فراوان به او ارزانی داشت و ثروت فراوانی به دست آورد و چنانکه گویند او با دویست غلام سواره و پیاده می‌گشت و سی هزار دینار پول نقد و مقدار زیادی املاک و حشم و خدم و کنیز و غلام و اسب و استر داشت و سرانجام به سال ۲۳۸هجری در اندلس جهان را بدرود گفت و چنانکه گویند او در حدود هزار سرود با آهنگهایش را در حفظ داشت و او همان است که یک تار بر تارهای عود برافزود و شمار آن را به پنج رسانید و پیش او موسیقی‌دانها مضراب را از چوب می‌ساختند و او مضراب را از پرهای بلند کرگس ساخت و هشت فرزند داشت که همه موسیقی‌دان بودند و در واقع او یکی از بزرگترین موسیقی‌دانهای عصر خود می‌باشد و آثاری هم داشته که متأسفانه از بین رفته است.

* * *

صفی‌الدین ارموی
(۶۱۳-۶۹۳هجری)

عبدالمؤمن ابن یوسف ارموی معروف به صفی‌الدین در سال ۶۱۳هجری در ارومیه متولد شد و در کودکی وی را به بغداد بردند و او در آن شهر علوم مقدماتی را فراگرفت و سپس در خدمت عالمان دین صرف و نحو و فقه شافعی و حکمت را آموخت و پس از آن به خط سرگرم شد و به سبب خوشنویسی در کتابخانه خلیفه مستنصر عباسی (۶۲۳-۶۴۰هجری) به خطاطی مشغول شد و پس از آن به نواختن عود پرداخت و به سبب مهارتی که در این راه یافت ملازم مستعصم بالله عباسی (۶۴۰-۶۵۶هجری) شد و ثروت فراوانی به دست آورد و هنگامیکه هلاکوخان مغول (۶۵۱-۶۶۳هجری) بغداد را فتح کرد صفی‌الدین پیش او رفت و در دستگاه خان مغول مقامی شامخ یافت و پس از مدتی به تبریز رهسپار شد و به اشارهٔ شمس‌الدین جوینی فرزندش شرف‌الدین را درس موسیقی داد و رسالهٔ شرفیه را به نام او نوشت و در آخر عمر زندگیش آشفته شد و به سال ۶۹۳هجری در هشتاد سالگی دار فانی را وداع گفت.

www.tabarestan.info تبرستان

صفی‌الدین در نظم و نثر و انشاء و تاریخ و موسیقی مهارت داشت و از آثار او می‌توان کتابهای: کتاب الادوار و رسالة‌الشرفیه را نامبرد و او را می‌توان از موسیقی‌دانان بزرگ کُرد به‌شمار آورد و وی سازی به نام مغنی اختراع کرد که ترکیبی از قانون و رباب و نزهه بود و او برای خود کتابخانه‌ای تشکیل داده بود و مخصوصاً از لحاظ جمع‌آوری کتب موسیقی و فنون آن نظیر نداشت و شاگردان خوبی هم تربیت کرد و او با بسیاری از عالمان و مشایخ صحبت می‌کرد و او از تحصیلات خوب و کاملی برخوردار بود و در نوازندگی نیز بی‌نظیر بود.

* * *

عبدالقادر مراغه‌یی
(۰۰۰-۸۳۸هجری)

عبدالقادر ملقب به حافظ‌الکُردی در اواخر قرن هشتم هجری در مراغه متولد شد و علوم مقدماتی را همانجا فراگرفت و چنانکه گویند قرآن کریم را در هشت سالگی حفظ کرد و سپس به بغداد رفت و صرف و نحو و معانی و بیان و منطق و ریاضی و فقه شافعی را آموخت و پس از آن به موسیقی پرداخت و در آن مهارت یافت و آنگاه در خدمت سلطان احمد جلایر (۷۸۴-۸۱۳هجری) در بغداد ماندگار شد و از روی محبت زیاد دید چنانکه او را یار عزیز خطاب می‌کرد و سپس در سلک مصاحبان و ملازمان میرزامیران شاه قرار گرفت و پس از فوت امیر تیمور گورکانی (۷۷۱-۸۰۷هجری) در ملازمت میرزا معین‌الدین شاهرخ (۸۰۷-۸۵۰هجری) درآمد و از او مهربانی‌ها دید. وی در انواع فضایل از جمله علم موسیقی نظیر نداشت و چنانکه گفته‌اند هیچ‌یک به پای وی نمی‌رسید و در شعر و ادب و تاریخ هم تبحر داشت و سرانجام به سال ۸۳۸هجری به بیماری طاعون درگذشت. از آثار او می‌توان کتابهای: کنزالالحان و جامع‌الالحان و مقاصدالالحان را نام برد و چنانکه گویند نغمات موسیقی را که خود ساخته بود با خطی مخصوص تحریر کرده بود که آن نغمات متأسفانه اکنون در دست نیست.

www.tabarestan.info تبرستان

* * *

پوشاک کُردی

کردان ایران در چهار منطقه کردستان و کرمانشاه و آذربایجان غربی و خراسان شمالی سکونت دارند و بدینسان از مرز شمالی آذربایجان غربی به جنوب تا به سامان لرستان شمالی به اضافهٔ خراسان شمالی را اشغال کرده‌اند و مسلماً در وضع پوشاک کردهای آذربایجان غربی و کردستان و کرمانشاه و لرستان فرقهائی وجود دارد مگر پوشاک کردهای قوچان و بجنورد در خراسان که شکلی دیگر دارند.

با این تفصیل می‌توان پوشاک کردها را با وجود اختلافهائی دارند در چهار نوع

شناخت: کردستانی، کرمانشاهی، آذربایجانی، قوچانی، لرستانی و کردهای کردستان ترکیه و عراق و سوریه و روسیه هم پوشاکهای مخصوصی به خود دارند ولی نزدیکی و شباهت آنها با هم نمایان است.

پوشاک با نوان کردستانی عبارتند از یازده تکه: جفتی کفش، شلوار، زیر پیراهن، پیراهن، جلیتقه، قبا، یَل، دستمال، سه‌گوش زینتی، دستار، روسری یا سربند و کفش آنان عبارتند از: تیماج الوان یا چرم خام با طرحی ساده و نوک پنجه‌ای اندک برگشته و رویهٔ کفش را معمولاً با نخهای الوان ابریشمی نقش‌بندی و گلدوزی می‌کنند و شلوار بانوان عبارتند از شلواری که دارای دو ساقه و یک میان ساق پهن چهارگوش است و کمر این شلوار لیفه‌ای است و دمپای ساقه نیز لیفه‌ای می‌باشد و به‌وسیلهٔ بندی در حدود مچ با جمع می‌شود. از لیفهٔ کمر به پائین به پهنای بیست سانت پارچه‌ای به شلوار دوخته می‌شود که معمولاً آنرا سفید انتخاب می‌کند و بقیه ساق‌ها و میان ساق از پارچه‌های ساتن و گاهی گلدار تهیه می‌شود.

www.tabarestan.info تبرستان

پیراهن بانوان کرد تمام قد و بلند است و از زیر بغل مخروطی‌شکل به سوی پائین پهن می‌شود. قسمت جلوی آن از حدود زیر سینه به پایین تا به انتهای دامن به پهنای سینه، مزین به پولکهای آرایشی گرد فلزی است و جلو و پائین دامن از پهلوئی تا پهلوی دیگر نیز پولک آرایشی دارد و از همین نوع پولک بر روی سینهٔ پیراهن نقش‌بندی می‌کنند و پیرامون نقش را نیز با یراق‌ها می‌دوزند و یقهٔ پیراهن گرد است و آستین پیراهن شکلی خاص دارد و این نوع آستین را سنبوسه‌ای می‌نامند و معمولاً به دور مچ دست و روی دم آستین قبا یا کت این سنبوسه می‌پیچند ولی در مواقع پایکوبی و جشن آنرا باز کرده آویخته نگاه می‌دارند و مانند دستمالی بلند در حرکات رقص به‌کار می‌برند و دورهٔ لبهٔ این سنبوسه بلند نیز پولک‌دوزی می‌شود و انتخاب رنگ پیراهن اصولاً بستگی به سلیقهٔ پوشندهٔ آن دارد و جنس پیراهن ابریشمی دستباف آماده در بازار است.

جلیتقهٔ بانوان کرد از مخمل‌های الوان دوخته می‌شود و دارای یراقهای پهن و نوارها و پولک‌های فراوان زیوری است و معمولاً دو حاشیه جلوی جلیتقه از سرشانه تا به پایین و پهلوهای آن پر از سکه‌ها و زیورهای طلا و نقره می‌باشد.

قبای بانوان مانند پیراهنشان تمام قد تا به پشت پا است و بر روی پیراهن پوشیده

می‌شود و در محل اتصال یقه، دگمه و قیطانی دوخته‌اند که یقه را به هم می‌پیوندد و قبا جز این دگمه‌ای ندارد و از کمرگاه به پائین در طرفین دارای جیب است و همچنین در طرفین پایین دامن چاک دارد و بر کنارهٔ آستر قبا حاشیه‌ای مشکی به پهنای سه سانت می‌دوزند و آستر گوشهٔ دامن را زیکزاک حاشیه می‌دهند و آستین قبا معمولی و ساده است و برگردانی کوچک بر دم مچ آن می‌دهند. بُرش بَر قبا طوری است که در حالت پوشیده و ایستاده دائم از هم به دور می‌مانند و جنس پارچهٔ این قبا از زری و گُلدار است و رنگ آن اغلب متنوع است.

بانوان کرد دستمال زینتی هم همراه خود دارند و این دستمال زینتی پارچه‌ای از جنس توری و سه‌گوش است و به رنگهای مختلف انتخاب می‌شود و روی آن نقوش هندسی با نخ‌های طلائی تعبیه می‌کنند و دو گوشهٔ این دستمال را می‌تابند و چون طنابی به طول در حدود یک‌متر درمی‌آورند و با نخ طلائی روی آنرا می‌پیچند و متناسب با آرایشی که می‌خواهند آنرا بر روی شانه و بازوی راست یا چپ می‌افکنند و انتهای دو گوشه را نیز با یک دور به دور گردن می‌پیچند و در پشت گردن گره می‌زنند.

بانوان کرد همگی دستار می‌بندند و دستار آنان از دو قسمت تشکیل شده است: ۱ ـ کلاهی کوتاه با کلّگی مسطح و پولک‌دوزی شده. ۲ ـ مقداری پارچهٔ مشکی لوله شده که لفاف را لوله کرده در داخل آن نهاده‌اند و این پارچهٔ لوله‌ای مشکی را بر دوره یا بدنهٔ کلاه بر روی هم انباشته و با سنجاق‌های بلند ته‌گرد به هم می‌پیوندند و دنباله‌ای پارچه‌ای در پشت سر از آن می‌آویزند.

پیرامون دستار را نیز با زیورهای گوناگون آرایش می‌دهند و برای اینکه دستار درست بر سر قرار گیرد و نیفتد رشته‌هائی از زیور را زیر چانه گذرانیده به دو پهلوی دستار وصل می‌کنند.

بانوان کرد سربند نیز دارند و آن معمولاً از چندین پارچهٔ ابریشمی کلاغی با زمینهٔ سیاه و گلهای زرد و سفید تشکیل می‌شود و طرز بستن آن بر سر، در نزد زنان بستگی به سلیقه و طرز آرایش آنان دارد ولی معمولاً آنرا اینگونه مرتب می‌کنند: کلاغی چهارگوشهٔ مشکی را سه گوشه می‌سازند و وسط آنرا به پیشانی می‌نهند و دو گوشهٔ آنرا به پشت می‌برند و پس از رد کردن آن گوشه‌ها از هم دوباره به سوی پیشانی برمی‌گردانند و زیادی

www.tabarestan.info تبرستان

گوشه‌ها را در لای کلاغی فرو کرده وامی‌دارند و گاهی بر روی این سربند چندین کلاغی دیگر می‌پیچند تا با ابهت‌تر باشد و از آن زیورهائی نیز می‌آویزند.

پوشاک مردان کرد در مناطق مختلف کردنشین همگی یکسان است و آن شامل دوازده تکه است و عبارتند از: عرقچین، کلاه، سربند، پیراهن، کت، پَستَک، شلوار، جوراب، کفش، شال و کمر و مردان ایلاتی به جای کلاه، کلاغی بر سر می‌بندند و شلواری بسیار گشاد که در مچ پا تنگ می‌شود می‌پوشند که برای اسب‌سواری بسیار مناسب است و شالی که به چند متر می‌رسد به کمر می‌بندند و مردان یک نوع گیوه به نام کلاش به‌پا می‌کنند.

www.tabarestan.info تبرستان

یکی از خاورشناسان می‌گوید: کردان ساکن فلات مرتفع پوشاکی می‌پوشند چسب بدن با چین‌های گشاده از هم، با شلوار چسبان و پوتینهای ساقه‌بلند تقریباً همیشه بر اسب سوارند و مسلح به تفنگند، قانوسقه به خود بسته‌اند و خنجری هم به کمر دارند و همین کردها هستند که سلطان عبدالحمید عثمانی (۱۲۹۳-۱۳۲۷هجری) از ایشان فوجی به‌صورت جنگجویان چریک به نام فوج حمیدیه تشکیل داد که رشادتهائی از خود نشان دادند و لباس ایشان با عرقچینی مخروطی‌شکل از نمد سفید تکمیل می‌شود که به دور آن دستار سیاهی از جنس شال کشمیر می‌پیچند و منگوله‌های آن از اطراف آویخته می‌ماند و کُتشان کوتاه و از جنس نمدسفید و ضخیم است و کفشها و کلاهشان نیز از جنس نمد سفید مخروطی شکل است.

* * *

تبرستان
www.tabarestan.info

عروسی در میان کردان

بنا به عقیدهٔ کردها ازدواج نه تنها یک وظیفهٔ انسانی است بلکه یک وظیفه دینی و مذهبی است و هر پسر و دختری که به سن رشد برسند باید ازدواج کنند و کردان در عروسی و ازدواج راه و روشهای ویژه‌ای دارند و سن ازدواج برای پسران بین پانزده تا هجده سالگی است و برای دختران چهارده تا شانزده سالگی است و کردان اصیل بیشتر دختران خود را به خویشاوندانشان می‌دهند و در گذشتهٔ کودکان را در گهواره برای یکدیگر نامزد می‌کردند و به علامت نامزدی دستمالی را به سر دختر گره می‌زدند و به آن چند سکهٔ طلا می‌دوختند و از آن لحظه تا رسیدن به سن ازدواج خانوادهٔ پسر می‌بایست هر سال در روز جشن یک گوسفند یا یک قواره پارچه برای نامزد پسرشان بفرستند و در هنگام عقد عروس پدر پسر باید مبلغی به عنوان شیربها و چند خلعت گرانبها به پدر و مادر عروس بدهد و پدر دختر نیز باید جهازی برای دخترش تهیه کند و این جهاز معمولاً عبارت است از یک فرش و لحاف و تشک و بالش و آفتابهٔ مسی و یک مجمعه و دو یغدان و وسائل آرایش و غیره.

www.tabarestan.info تبرستان

البته پدر داماد سعی می‌کند که عروس آنها دختری نجیب و سربه راه و با هنر و با فرهنگ باشد و اگر دختر خود را هم به شوهر دهند می‌کوشند که دامادشان پسری آبرومند و نجیب و زحمت‌کش و دیندار و بافرهنگ باشد و برای خواستگاری دختر پدر و مادر داماد و چند تن از مردان ریش‌سفید شهر و روستا با چند زن جا افتاده به خانهٔ عروس می‌روند و مادر عروس که از طرز برخورد مهمانها و برداشت گفتگویشان حدس می‌زند که برای خواستگاری دخترشان آمده‌اند دخترش را صدا می‌زند و می‌گوید برای مهمانها ای بیاورد و وقتی دختر چای را آورد مادر داماد دختر را می‌بوسد و به این بهانه سر و زلفش را می‌بیند و دهانش را بو می‌کشد ببیند دهانش بو می‌دهد یا نه و سپس مادر داماد و سایرین سؤالاتی دربارهٔ هنرها وکمالات دختر از مادرش می‌کنند که ببینند تا چه اندازه‌ای خانه‌داری و آشپزی و خیاطی و فرش‌بافی بلد است و مادر داماد هم دربارهٔ داماد پرسشهائی می‌کند و هرگاه دختر را پسندیدند دربارهٔ شیربها و مهریه صحبت می‌کنند و چون همگی موافقت خود را برای این ازدواج اعلام کردند روزی را برای عقد عروس

تعیین می‌کنند و لوازمی که از طرف داماد برای عقد فرستاده شود عبارتند از: یک آینه، یک انگشتر، لباس سر عقد، یک جفت کفش برای عروس، یک گردن‌بند طلا و دو جفت کفش برای مادر و خواهر عروس و چند خوانچه شیرینی و چند کله‌قند و یک کیسه حنا و چند بسته چای و چند قالب صابون و خانوادهٔ عروس نیز یک قواره فاستونی برای داماد و یک قواره پیراهن برای مادر داماد به خانهٔ داماد می‌فرستند و در روز مقرر عقد عروس را با آمدن ملا برای داماد می‌بندند و پس از اتمام خطبهٔ عقد و گرفتن کلمهٔ بله از زبان عروس همه کف می‌زنند و شادی می‌کنند و آن وقت زنان نقل بر سر عروس می‌باشند و در این موقع داماد یک انگشت عسل برمی‌دارد و در دهان عروس می‌گذارد و عروس هم همین کار را می‌کند.

www.kobaresta.info

صبح روز عروسی چند تن از بستگان داماد با یک طشت حنا و چند قالب صابون و مقداری شیرینی به خانه عروس می‌روند و عروس را با مادر داماد و چند تن از خویشاوندان نزدیکش به گرمابه می‌برند و پس از آمدن به خانه برای حنا بستن به دست و پای عروس مشغول می‌شوند و عروس ابتدا از حنا بستن دست و پای خود امتناع می‌کند و مادر داماد پیش می‌آید و یک گوشواره طلا به او اهدا می‌کند و آن وقت عروس برای حنا بستن راضی می‌شود و در حین حنا بستن عده‌ای از زنان دایره و دف می‌زنند و آهنگهای مخصوص کردی می‌خوانند.

پس از حنابندان عروس را آرایش می‌کنند و لباس تازه‌ای به بدن او می‌پوشانند و داماد نیز یک دست لباس تازه می‌پوشد و یک عرقچین کردی نقشه‌دار و یک شال ابریشمی و یک جفت پاتاوه نقشه‌دار می‌پوشد و در ساعت معینی چند تن از خانوادهٔ داماد برای بردن جهاز به خانهٔ عروس می‌روند و قبل از بردن جهاز صورت جهیزیه را در دو نسخه تهیه می‌کنند و داماد آنرا امضاء می‌کند و یک نسخه را برای خود برمی‌دارد و نسخهٔ دوم را به پدر عروس می‌سپارند و وقتی به خانهٔ داماد رسیدند گوسفندی در جلو پای آنها ذبح می‌کنند و سپس اسفند دود می‌کنند و فرداشب در خانهٔ داماد مجلس جشن عروسی برپا می‌شود و در این جشن مهمانها به پایکوبی و دست‌افشانی و ترانه‌خوانی مشغول می‌شوند.

در روستاها داماد به اتفاق چند تن از ساق‌دوش‌ها بر اسب می‌نشیند و برای استقبال از

عروس به طرف خانهٔ عروس می‌روند و در راه خرد و کلان می‌رقصند و ترانه می‌خوانند و تیراندازی می‌کنند و سپس داماد بدون اینکه وارد خانهٔ عروس شود به‌طرف خانهٔ خود بازمی‌گردد و بالای دروازهٔ حیاط که عروس از آن وارد می‌شود می‌رود و در این هنگام که خواهند عروس را به خانهٔ داماد ببرند پدر و برادران عروس دست عروس را می‌گیرند او را دور تنور می‌گردانند و پس از آن به سوی خانهٔ داماد حرکت می‌کنند و چون به چند قدمی خانهٔ داماد می‌رسند مطربها با دهل و سرنا و کمانچه و دایره به پیشواز عروس می‌روند و از جلو عروس حرکت می‌کنند و در این اثنا خواهر یا عمه داماد و دستمال در دست گرفته و به پایکوبی می‌پردازند.

www.tabarestan.info تبرستان

در جشن عروسی مردان و زنان به رقص و پایکوبی می‌پردازند و آواز می‌خوانند و خنیاگران دف و نای و سرنا و کمانچه و چنگ می‌زنند و رقص و پایکوبی تا یک هفته به طول می‌انجامد و پس از وارد شدن عروس به در خانهٔ داماد، داماد چند تا سیب به سوی عروس پرتاب می‌کند که باید یکی از سیب‌ها بر سر عروس بخورد و این نشانهٔ قدرت اولیهٔ داماد است و سپس مقداری شیرینی و پول روی سر عروس می‌ریزد و پس از وارد شدن عروس به خانهٔ داماد، عروس و داماد هر دو با هم وارد حلقهٔ رقص و پایکوبی می‌شوند و به محض اینکه عروس و داماد وارد حلقهٔ رقص شدند عده‌ای از بستگان داماد گوسفند یا پولی به عنوان شادباش به عروس نثار می‌کنند و در هنگام عروسی زنی از طرف خانوادهٔ داماد و یک زن از سوی خانوادهٔ عروس به نام پاخسو pâxasû یا ینگه به همراهی عروس که سوار بر اسب است به خانهٔ داماد می‌آیند و گروهی از سواران هم با آهنگ جلید بازی و تیراندازی در معیت عروس وارد خانهٔ داماد می‌شوند و پس از سه روز دیگر ینگه با دریافت هدایائی به خانهٔ خود بازمی‌گردد و پس از مدتی خانوادهٔ داماد و عروس همدیگر را دعوت می‌کنند و هدایائی به هم دیگر می‌دهند.

در برخی از جاهای کردستان پسر و دختری که همدیگر را دوست دارند و با مخالفت اولیا و بستگان خود روبرو می‌شوند محلی را در بیرون شهر معین می‌کنند و به آنجا فرار می‌کنند و در آن محل عهد می‌بندند که با هم عروسی کنند و این کار را درکردی راتو râtû گویند و سپس خانواده‌های عروس و داماد مجبور به موافقت می‌شوند و جشن عروسی راه می‌اندازند.

ترانه‌های کُردی

ترانه‌های کُردی که شامل اشعار فولکلوری است زادهٔ ذوق و سلیقهٔ کردان روستانشین است که دهان به دهان و نسل به نسل گشته تا به ما رسیده است و این ترانه‌ها گرچه گویندهٔ خاصی ندارند برخی از آنها متعلق به عهد باستان‌اند و برخی نیز متعلق به دوران اسلامی است که در آن می‌توان به عادات و آداب و رسوم و سنن مردم کرد پی برد و جمع‌آوری اینگونه ترانه‌ها از ضروریات است.

تبرستان www.tabarestan.info

این ترانه‌ها که در میان مردم کوهپایه‌نشین رایج است شامل اشعار ساده و لطیف و دل‌انگیزی است که بیان حال مردم روستاهای کردنشین است و به زبانی ساده و عاری از پیرایه‌های لفظی سروده شده و بیشتر این ترانه‌ها ده‌هجائی است شامل دو مصراع است و هر مصراع مرکب از ده هجا است که شبیه اشعار حماسی و مذهبی گورانی است و اغلب تابع قوانین قافیه و وزن است و برخی از این ترانه‌ها عشقی است و شامل آرزوها و اشتیاق‌ها و تقاضاهائی است که جزو غرائز هر فرد بانشاطی است.

برخی از پژوهندگان کُرد بر این عقیده‌اند که ترانهٔ چوپان کهنترین ترانهٔ کردی است که چوپانان هنگام چراندن گوسفندان خود برای رفع خستگی اینگونه ترانه‌ها را زمزمه می‌کنند زیرا کردان در آغاز با چوپانی زندگی را گذرانده‌اند و عده‌ای هم گویند که ترانهٔ کار قدیمی‌ترین ترانهٔ کردی است و اکنون نیز کارگران در هنگام کار اینگونه ترانه‌ها را می‌خوانند و گروهی هم ترانهٔ آئینی را کهنترین و اصیل‌ترین ترانهٔ کردی می‌پندارند که در گذشته در میان کردان زردشتی رایج بوده و اکنون هم ترانه‌های آئینی در میان کردان ایزدی و یارسان رایج است و در هنگام جمع شدن در جمخانه آنرا می‌خوانند.

در میان کردان انواع ترانه‌ها را داریم که عبارتند از: ترانهٔ چوپان، ترانهٔ کار، ترانهٔ آئینی، ترانهٔ کشاورزی، ترانهٔ کوبیدن جو، ترانهٔ شکار، ترانهٔ کارگر، ترانهٔ آسیاب، ترانهٔ مشک‌زنی، ترانهٔ درختکاری، ترانهٔ دوشیدن، ترانهٔ لاوک، ترانهٔ دیلوک، ترانهٔ لاوژه، ترانهٔ قطار، ترانهٔ حیران، ترانهٔ‌الله‌ویسی، ترانهٔ خورشیدی، ترانهٔ خاوکَر، ترانهٔ گبر، ترانهٔ سحر، ترانهٔ نیمه‌شب، ترانهٔ آه‌آه، ترانهٔ هوشار، ترانهٔ نهاوند، ترانهٔ آهنگ، ترانهٔ مویه، ترانهٔ زن، ترانهٔ کودک، ترانهٔ عشق، ترانهٔ جنگ، ترانهٔ هوره.

ما دربارهٔ پیدایش ترانه‌های کردی سندی در دست نداریم بجز مطالبی مختصر که مورخین بیگانه در نوشته‌هایشان ذکر کرده‌اند چنانکه گزنفون در بازگشت خود از کردستان که به سال ۴۰۱قبل از میلاد با حملهٔ کردها روبرو می‌شود درکتابش اناباز‌یس اظهار می‌دارد: مشکل کار در این بود که چگونه پشت به کردها کنیم و از رود بگذریم بی‌آنکه خود را آماج تیرهای آنان کرده باشیم پس من سپاه خود را به دو نیمه کردم به نیمی فرمان دادم که با بار و بنه‌از آب بگذرند و نیم دیگر را به صف‌آرائی و حمله بر کردها گماشتم همین که دستهٔ نخست از آب گذشت و کردها دیدند که جز عده‌ای انگشت‌شمار از ما در این سوی آب به جای نمانده است از کوه‌ها فرود آمدند و با خواندن سرود و ترانه‌ای بر ما تاختند و این ترانه که در جنگ خوانده می‌شود ترانهٔ هوره hora گویند.

www.tabarestan.info تبرستان

ترانهٔ هوره نوعی آواز بلند است که می‌توان آنرا تراژدی نامید که نمودار خواندن و بازگو کردن واقعهٔ جدی از وقایع تاریخی است که انسان را سخت متأثر می‌کند و کردان در گذشته در هنگام جنگ با بیگانگان این نوع آواز را می‌خواندند و به هیجان می‌آمدند و آن از قدیمی‌ترین و اصیل‌ترین آوازهای کردی است و در گذشته مردم با خواندن هوره به پرستش اهورامزدا می‌پرداختند و بدینگونه نیایش می‌کردند و هوره چند نوع است:

هورهٔ پاموری horay pâmorî، هورهٔ لُری چره horay lurî chir ،هوره سوارانه horay swârâna chir هورهٔ قلوزی چر horay qalwzî chir، هورهٔ قاچاقچی چر horay qâchâxchî chir، هورهٔیک دَنگی، horay yak dangî، هورهٔ دودنگی horay dû dangî، هورهٔ غریبی‌چر horay gharîbî chir ، هورهٔ کلاو در، horay kilaw dir، هورهٔ اکبرخانی horay akbar xânî، هورهٔ الکه وازی چر horay alkawazî chir، هورهٔ هی سوارهی سوار horay hay swâr hay swâr، هورهٔ غریز و تکش horay azîz u takish.

گروه اخوان الصفا که در قرن چهارم هجری می‌زیستند به فکر این افتادند که برای نشر علوم عقلی و نزدیک کردن دین و حکمت به یکدیگر و آگاه کردن عامه از مبانی حکمت نظری رسالاتی بنویسند و در برخی از این رسائل نام ترانه‌های کردی را ذکر کرده‌اند و می‌گویند: هر ملتی برای خود آواز و ترانهٔ مخصوصی دارند که به آن عشق می‌ورزند

مانند: ترانه‌های دیلم و ترک و عرب و کرد و فارس و روم و مسعودی در کتاب مروج‌الذهب می‌گوید: چوپانهای کُرد با نوعی نی‌لبک آوازهائی سرمی‌دهند که بسیار شورانگیز و دلنشین است و با آن گله‌های خود را جمع می‌کنند.

استاد جمیل روژبیانی می‌گوید: ترانهٔ قتارqatâr که در میان کردها رایج است از واژهٔ گاتا آمده که در دورهٔ خود کردها گاتاها را زمزمه می‌کرده‌اند و ترانهٔ هوره نیز از نام اهورا است که کردان آن را در هنگام جنگ به کار می‌برده‌اند و ترانهٔ خورشیدی را هم در هنگام طلوع آفتاب خوانده‌اند.

www.tabarestan.info تبرستان

در اصطلاح کردان کلیهٔ اشعاری که با آهنگ خوانده می‌شود گورانی گویند و کلمهٔ گورانی منسوب به طایفهٔ گوران است که یکی از عشایر مهم کرمانشاه می‌باشند و پیرو آئین یارسان‌اند، برای خود عقاید و راه و روشهای مخصوصی دارند و کلیهٔ کتابهای آئینی آنها به شعر ده‌هجائی است و بنابراین هر شعر عامیانه‌ای را که با آهنگ خوانده شود گورانی گویند.

کهنترین قسمت کتاب آوستا، گاتها است که به شعر هجائی سروده شده حاوی سرودهای دینی زرتشتی است و اساساً چنانکه کلمهٔ گورانی ترانه‌های کردی را دربر می‌گیرد، کلمهٔ گاته نیز که جمع آن گاتها است به معنی سرودهای منسوب به زردشت است که با آهنگی خاص خوانده می‌شود.

گاتها عموماً هجائی است و در زبان پهلوی اشکانی و پهلوی ساسانی هم اشعار هجائی وجود دارد و بخشی از کتاب بندهشن شامل اشعار هشت‌هجائی است و منظومهٔ درخت آسوریک هم حاوی اشعار پنج‌هجائی و شش هجائی و هشت هجائی و ده هجائی و یازده هجائی است و در گویشهای ایرانی نیز اشعار هجائی وجود دارد.

به اصطلاح نویسندگان قدیم کلیهٔ دوبیتی‌هائی که به گویشهای ایرانی سروده شده‌اند فهلویات نامیده می‌شوند و فهلویات عبارت است از اشعار و ترانه‌هائی که منسوب به شهر پهله بوده است که با زبان پهلوی صحبت کرده‌اند و بیشتر ترانه‌های کردی را که ده‌هجائی و هشت‌هجائی و شش‌هجائی و هفت‌هجائی‌اند فهلویات گویند و اینک برخی از این ترانه‌ها را برای نمونه در اینجا می‌آوریم:

ترانهٔ کار

گۆرانی‌کار goranî kâr

ba bafrê u ba saholê

به‌به‌فری و به سه‌هوڵێ

bardân dênim ba kolê

به‌ردان دێنم به کۆڵێ

یعنی:

با برف و با یخ

سنگها را با کول می‌آورم

تبرستان
www.tabarestan.info

گورانی شوان gorânî shwân

amro jazhnî shwânâna

ئه‌مڕۆ جه‌ژنی شوانه

mar dêtawa la kuêstân

مه‌ڕ دێته‌وه له کوێستان

ja dabê la mizhday dâ

جا ده‌بێ له مژده‌ی دا

roh dâbinêm la sar dastân

ڕۆح دابنێم له سه‌ر ده ستان

یعنی: امروز جشن چوپانها است

گوسفندان می‌آیند از کوهستان

پس باید در مژدهٔ آن

روح را بر سر دست بگذارم

gorânî jûtyâr

گۆرانی جووتیار

bo xom jûtyârim gâkânim zarda

بۆ خۆم جووتیارم گاکانم زه‌رده

ba dil daykêlim am shînâwarda

به دڵ ده‌یکێڵم ئه‌م شیناوه‌رده

یعنی: برای خودم شخم زن و دهقانم و گاوهایم زرد است

و با دل و جان این کشت صیفی را می‌کارم.

گورانی ژن gorânî zhin

hay nâkam nâkam birâkam shû nakam

هه‌ی ناکه م ناکه م، براکه م شووناکه‌م

aw pyâwa pîra mêrdî pê nâkam

ئه و پیاوه پیره مێردی پی ناکه‌م

یعنی: هان شوهر نمی‌کنم، ای برادر من شوهر نمی‌کنم!

آن مرد پیر و سالخورده است و به او شوهر نمی‌کنم.

گورانی ئایینی gorânî âîynî

خودایه کێکه و پێغه مبه ر هه زار xudâ yakêka u pêghambar hazâr
ئاسمان شه‌قی برد تۆکه‌وتویته خوار asmân shaqî bird to kawtûyta xwâr
یعنی: خدا یکی است و پیغمر هزار
آسمان شکافته شد و تو پایین افتادی

گورانی چه مه‌ری gorânî chamarî

هه‌ی داد، هه ی بێ‌داد شین و زاریمه hay dâd ; hay bê dâd shîn u zârîma
له دوای با ڵاکه ت بێ قه‌را ریمه la dwây bâlâkat bê qarârîma
یعنی: ای داد، ای بیداد، در شیون و زاریم
پس از قد و بالایت بی‌قرار شده‌ام

گۆرانی دڵداری gorânî dildârî

ئاگرم تێ‌به‌ربوو، وه ک پیره داری agrim tê barbû wak pîra dârê
ناکوژێمه‌وه مه‌گه‌ر وه باران nakuzhêmawa magar wa bârân
یعنی: مانند درختهای پیر مشتعل شدم
خاموش نمی‌شوم مگر به آب باران

* * *

ئاوه‌که‌ی زه‌لم ئه‌رژێته سیروان âwakay zalm arzhêta sîrwân
نه حله‌ت له‌و که‌سه کچ نادابه شوان nahlat law kasa kich nâdâ ba shwân
یعنی: آب رودخانهٔ زلم به رودخانهٔ سیروان می‌ریزد
لعنت به آن کس که دخترش را به چوپان نمی‌دهد

* * *

مانگه‌شه‌و خۆشه مانگ له سه‌ر ماڵان manga shaw xosha mâng la sar mâlân
دۆستی جوانت بێ ده م له سه‌ر خاڵان dostî jwânit bê dam la sar xalan

www.tabarestan.info تبرستان

یعنی: مهتاب خوش است که ماه بر سر خانه‌ها بتابد
دوستی زیبا داشته باشی که لبت بر سر خالهایش باشد

پیری هاتووه وه پیریمه‌وه — pîrî hâtuwa wa pîrîmawa
پاڵی داوه پاڵ دڵگیریمه وه — palî dâwa pâl dilgîrîmawa
یعنی: پیری آمده است به‌پیشوازم
و به غم و اندوهم تکیه داده است

تبرستان
www.tabarestan.info

* * *

ئه‌گه‌ر ئه مزانی له کوێ ئه کەی گه‌شت — agar amzânî la kuê akay gasht
به خۆڵی ژێرپێت چاوانم ئه‌ره‌شت — ba xolî zhêr pêt châwânim arasht
یعنی: اگر می‌دانستم در کجا به گشت و گذار می‌روی
با خاک زیر پایت چشمانم را سرمه می‌زدم

* * *

یا خواهه‌ر شه‌و بێ و رۆژ نه‌بێته وه — ya xwâ har shaw bê u rozh nabêtawa
ده‌ستم له یه‌قه ی یار نه‌بێته‌وه — dastim la yaqay yâr nabêtawa
یعنی: خدا بکند پیوسته شب باشد و روز نیاید
و دستم از یخهٔ یار برنداشته شود

* * *

ئاوه‌که‌ی زه‌لم ئه‌رژێته سیروان — âwakay zalim arzhêta sîrwân
نه‌علەت له‌و باوکه کچ نادابه‌شوان — na‌lat law bâwka kich nâdâ ba shwan

یعنی:
آب رودخانهٔ زلم به سیروان می‌ریزد
نفرین بر پدری که دخترش را به چوپان نمی‌دهد

ئاگرت تی‌به‌ردام، بوچی وه‌ستاوی؟ âgirit têbardâm 'bochî wastâwî?
گه‌ردن به وینه‌ی گه‌ردنی gardin ba wênay gardinî mirâwî
یعنی: آتش به جانم زدی چرا ایستاده‌ای؟
گردنت مانند گردن مرغابی زیبا است

ئاه و ناڵه ی من، کێو له بیخ دێنێ ah u nâlay min kêw la bêx dênê
ئاخۆ خواکه ی من چیت به سه‌ر بێنێ؟ âxo xwâkay min chît ba sar bênê?
یعنی: آه و نالهٔ من کوه را از بیخ می‌کند
نمی‌دانم خدایم چه بلائی بر سرت می‌آورد

تبرستان www.tabarestan.info

* * *

ئه ستێره‌ی ئاسمان، جووت جووت ئه‌ژمێرم astêray âsmân jût jût azhmêrim
گه‌ر خوا تۆیش نه‌دا شوکرانه بژێرم gar xwâ toysh nadâ shukrâna bizhêrim
یعنی: ستارگان آسمان را جفت جفت می‌شمارم
اگر خداوند ترا به من ندهد باز سپاسگزارش هستم

* * *

ئه‌گه‌ر بمده‌یتێ له‌و ده‌مته ماچێ agar bimdaytê law damta mâchê
حه و پشتت کافر وه دۆزه‌خ ناچێ haw pshtit kâfir wa dozax nâchê
یعنی: اگر به من بوسه‌ای از آن دهانت بدهی
ای کافر! هفت پشتت به دوزخ نمی‌رود

amro la kuêstân abârê tarza
âgirî têbardâm aw bâlâ barza

ئه مروله کویستان ئه‌باری ته‌رزه
ئاگری تی‌به‌ردام ئه‌و بالا به‌رزه

یعنی: امروز در کوهستان تگرگ می‌بارد
آن قد و بالا بلند آتش به جانم زد

* * *

تبرستان
www.tabarestan.info

awa min royim ba xwât aspêrim
gar pêm nakrâ bêm dilim anêrim

ئه‌وا من رویم به خوات ئه‌سپیرم
گه رپیم نه‌کرابیم دلم ئه‌نیرم

یعنی: اینک من رفتم و ترا به خدا سپردم
اگر نتوانستم نزدت بیایم دلم را برایت می‌فرستم

* * *

ay xwâ chan xosha mâchî sara rê
dil wa tirs u larz nawâ yakê bê

ئه ی خوا چه‌ن خوشه ماچی سه‌ره‌ری
دل وه ترس و له‌رز نه‌وا یه‌کی بی

یعنی: خدایا چقدر لذت‌بخش است بوسهٔ سر راه
دل با ترس و لرز مبادا کسی بیاید

* * *

êwara bînîm la rêgay kânî
sê jâr sujdam bird bo châwakânî

ئیواره بینیم له ریگه‌ی کانی
سی جار سوجده‌م برد بو چاوه‌کانی

یعنی: عصر او را بر سر چشمه دیدم
سه بار سجده بردم برای چشمانش

بۆیە بەرامبەر مالْتان ئەنیشم
boya barâmbar mâltân anîshim
کە تۆ دەرکەوی ئاخنی هەلْکێشم
ka to darkawî axê halkêshim
یعنی: برای اینکه جلو خانه‌اتان می‌نشینم
تا تو بیائی و آهی بکشم

* * *

تبرستان
www.tabarestan.info

بنووسن لە سەرکێلی مەزارم
bnûsin la sar kêlî mazârim
شەهیدی عەشقم مەدەن ئازارم
shahîdî ،ashqim madan âzârim
یعنی: بر سنگ مزارم بنویسید
شهید عشقم و مرا آزار ندهید

* * *

جشنها و اعیاد در کردستان

کردان دارای جشنها و اعیاد زیادی هستند و آنان جشنهای خود را هر چه باشکوه‌تر برگزار می‌کنند و از جمله این جشنها جشن قربان، جشن رمضان، جشن مولود پیامبر، جشن شب معراج، جشن نوروز و به بیشتر این جشنها رنگ محلی داده‌اند و در این جشن‌ها آداب و رسوم مخصوصی را رعایت می‌کنند برای مثال در شب معراج مردم در مساجد جمع می‌شوند و یکی از روحانی‌ها معراجنامه را با آهنگ مخصوصی می‌خواند و در فواصل آن اشعار عربی در ستایش پیامبر همراه با آهنگ دف می‌خوانند و در جشن مولود پیامبر هم یکی از روحانیون مولودنامه را می‌خواند و دیگران تکرار می‌کنند و در این مراسم چای و شیرینی و شربت داده می‌شود و در جشن قربان و رمضان مردم به دیدن همدیگر می‌روند و به هم تبریک می‌گویند و به شادی می‌پردازند.

جشن نوروز چون جنبهٔ ملی دارد و جشن طبیعت است مردم کردستان آنرا به نحو کاملی برگزار می‌کنند و در این روزها زن و مرد و دختر و پسر و پیر و جوان در کنار چشمه‌سارها و جویبارها و جاهای مصفا جمع می‌شوند و به رقص و پایکوبی می‌پردازند و شادمانی می‌کنند و در خانواده‌های کرد برای این جشن خانه را تمیز و دیوارها را سفید می‌کنند و اگر نتوانند همهٔ اطاق را سفید کنند اطاقی که در آن مراسم نوروزی برپا می‌شود سفید می‌کنند و در آن کوزهٔ آب و گلدان و سبزه می‌گذارند و در شب نوروز شیربرنج درست می‌کنند زیرا معتقدند که در شب آخر سال ارواح درگذشتگان به خانه‌های خود بازمی‌گردند و اگر در خانه چراغ روشن باشد و چیزی بپزند شاد می‌شوند.

در شب چهارشنبه‌سوری کردان آتش روشن می‌کنند و در پیرامون آن می‌ایستند و به پایکوبی سرگرم می‌شوند و در برخی از روستاهای کردنشین بوته‌های خار را گرد می‌آورند و آنرا توده‌توده می‌کنند و آتش می‌زنند و سپس از روی آن می‌پرند و در پیرامون هر تودهٔ آن هفت کودک خردسال چنبره‌وار می‌ایستند و پیرامون آتش می‌گردند و سرودهای کردی می‌خوانند و در هنگام رسیدن شب چهارشنبه‌سوری همه باید گندم برشته کنند و آنرا به روزنهٔ خانه‌های خود برای فرخندگی و فزونی بپاشند زیرا باور دارند که از این راه روزی آن خانه افزایش خواهد یافت.

در فراز کوههای بلند کردستان شب نوروز آتش‌افروزی است و آتشی که می‌افروزند تا فرا رسیدن روز و دمیدن خورشید هرگز خاموش نمی‌گردد و کردان شب نوروز در فراز کوهپایه‌ها به اندازهٔ تپه‌ای هیمه گردآوری می‌کنند و آنرا آتش می‌زنند و بچه‌ها نیز با چوبی ستبر از آتش آن به آسمان پرتاب می‌کنند و گروهی نیز در پشت بامها آتش روشن می‌کنند و بدینسان در کوچه‌ها و بامها و فراز کوهها فروغ آتش نوروز تا بامداد می‌درخشد و سال نو با روشنائی و شادمانی آغاز می‌شود.

کردان نخستین روز جشن را به دید و بازدید می‌گذرانند و به همدیگر شادباش می‌گویند و یکدیگر را می‌بوسند و شیرینیهای گوناگون را بر خوانی می‌چینند و سبزی و گندم و کنجد را نیز که در پیش آماده کرده‌اند در میان خوان می‌نهند تا بازدیدکنندگان از شیرینی‌ها بخورند و در روزهای جشن مردم پس از نیمروز به بیابانهای پیرامون شهر یا دیه می‌روند و به پایکوبی و اسب‌سواری و شکار و بازیهای گوناگون می‌پردازند و

www.kharestan.info

برپاکردن آئین هفت‌سین در میان کردان گرچه پیشینه ندارد امّا کردان یارسان به جای هفت‌سین، هفت شین برگزار می‌کنند مانند: شیر و شکر و شیرینی و شمع و چیزهای دیگر و هفت‌سین را روی خوانی می‌چینند و سرودهای آئینی را دسته‌جمعی بر آن می‌خوانند و سپس به خوردن آن می‌پردازند.

کردان جشن نوروز را یادگار رستاخیز و قیام کاوهٔ آهنگر و نمودار پیروز شدن او براژی دهاک (ضحاک) ستمگر می‌دانند و می‌گویند: پادشاهی ستمگر به نام اژی دهاک از نژاد تازی بر سرتاسر کشور چیره شد و سپس اهریمن او را فریب داد و از وی پیمان گرفت که سخنانش را بپذیرد و آنگاه وی را بر آن داشت پدرش را بکشد و بر جای او نشیند و سپس اهریمن به‌صورت جوانی درآمد و خود را خوالیگر معرفی کرد و وی در آن زمان که مردم به خوردن گیاهان عادت داشتند انواع چهارپایان و مرغان را می‌کشت و گوشت آنها را به خورد اژدی‌دهاک می‌داد تا او را به خون ریختن دلیر کند و سپس روزی او را گفت حاجتی دارم و اژی‌دهاک گفت هر حاجتی داشته باشی روا می‌کنم و وی کتف او را بوسید و ناپدید شد و آنگاه دو مار سیاه از کتفش روئیدند و اژی‌دهاک بسیار اندوهناک شد و آن دو مار را بریدند امّا باز دو مار سیاه بر دوشهایش بروئید و پزشکان را گردآورد و چاره خواست و آنان هم عاجز ماندند و پس اهریمن به‌صورت پزشکی درآمد و دستور داد هر روز دو جوان را سر ببرند و مغز آنها را به مارها بدهند تا آرام گیرند و اژی‌دهاک به دستور او عمل کرد و هر روز دو جوان را می‌کشتند و مغز سرشان را بدو می‌دادند و در این هنگام دو تن به نام ارمایل و کرمایل با هم همداستان شدند و از ستم اژی‌دهاک سخن گفتند و چاره جستند و یکی از آن دو گفت ما باید چاره‌ای بیندیشیم تا شاید هر روز یکی از دو تن را رستگار کنیم پس هر روز مغز یک جوان را با مغز گوسفند درمی‌آمیختند و دیگری را به جان زنهار می‌دادند و روانهٔ کوهستان می‌کردند و بدینسان هر ماه سی تن جان تازه می‌یافتند و چون زیاد شدند خوالیگران چند بز و میش به آنان دادند تا به زندگی خود ادامه دهند و مردم از این همه ستم به جان آمدند و سرانجام کاوه کُرد که اژی‌دهاک هجده پسرش را کشته بود مردم را بر علیه او شوراند و چرم پارهٔ آهنگری خود را بر سر چوبی کرد و مردم را به پیکار اژی‌دهاک برانگیخت و عاقبت مردم به رهبری کاوهٔ کُرد قیام کردند و اژی‌دهاک را گرفتند و او را در کوه دماوند به زندان افکندند و آن روز که واپسین روز سال

www.tabarestan.info تبرستان

بود مردم بر سر بامها آتش افروختند و روز بعد که نخستین روز بهار و نوروز بود مردم به جشن و پایکوبی پرداختند و کاوه را به رهبری پذیرفتند.

امّا پیدایش جشن نوروز بنا به کتاب سرانجام که یکی از کتابهای مقدس یارسان است و در قرن هشتم هجری به گویش گورانی سروده شده است برای آفریده شدن آدمیان است که پایان دوره‌های آفرینش و هنگام نماز و نیایش به درگاه آفرینندهٔ جهان می‌باشد و در آن از شش گاه سال یاد می‌کند که در هر گاهی یکی از آفریده‌های ایزدی پدید آمده و در گویش گورانی آنرا گاسنبار gâsanbâr خوانند و در آوستائی گاهنبار gâhanbâr و در پهلوی گاسانبار gâsânbâr و در فارسی گهنبار gahanbâr گویند یعنی: گاههای بار و برو نخستین گاهنبار که نخستین روز آغاز و آفرینش است در پانزدهم اردیبهشت ماه است که در این هنگام آسمان آفریده شده و دومین گاهنبار در پانزدهم تیرماه است که در این دم آب آفریده شده و سومین گاهنبار در روز سی‌ام شهریور است که زمین آفریده شده و چهارمین گاهنبار سی‌ام مهر است که روئیدنی‌ها آفریده شده و پنجمین گاهنبار در بیستم دی است که جانوران آفریده شده‌اند و ششمین گاهنبار در واپسین روز سال آدمیان آفریده شده‌اند. بنابراین جشن نوروز پایان دورهٔ آفرینش است و این جشن جشن زایش آدمیان است و برای همین است که جان و دل همهٔ کردان به آن بستگی دارد و این روز را جشن می‌گیرند.

بنا بر سنت دینی زرتشتی هر یک از گاهنبارها هنگام آفرینش یکی از آفریدگان اهورامزدا است و این گاهنبارها در آوستا عبارتند از: میدیوزرم، میدیوشم، پتیه شهیم، ایاسرم، میدیارم، همسپتمدم که در آن آسمان و آب و زمین و گیاه و جانوران و آدمیان آفریده شده‌اند و طبق روایات زرتشتی آفرینش در شش مرحله از سوی اهورامزدا انجام شده است و در آخرین روز سال آدمیزاد آفریده شده که مصادف است با روز نوروز.

در میان طوایف کرد در گذشته جشنهای زیادی معمول بوده که اکنون بیشتر آنها متروک و فراموش شده است و برخی از این جشنها عبارتند از: میرنوروزی و سورانهٔ سمنی sûrânay samanî یعنی جشن و سور سمنوپزان و سورانهٔ قرشیلان sûrânay qur shêlân یعنی: سور گِل لگدمال کردن که در این روز جوانان با پایکوبی برای آوردن خاک رس برای ساختن ظروف سفال به کوه و دشت می‌روند و سورانهٔ رزبران sûrânay raz barân یعنی: جشن و سور میوهٔ درخت انگور و جژنی کُردی jazhnî kurdî یعنی:

www.tabarestan.info تبرستان

جشن کردی که این جشن را در گذشته به مناسبت رهائی کردان از ظلم و ستم ضحاک برگزار می کردند چنانکه خاورشناس نامی موریه در سفرنامهٔ خود نقل کرده است که در سال ۱۸۱۲ میلادی در سی و یکم ماه اوت مردم در دماوند جشنی گرفتند به یادگار نجات ایرانیان از ظلم و ستم ضحاک ذوالحیتین و این جشن را عیدالکردی می‌نامیدند.

جشن سمنو و جشن کرد و ارمنی را در هفتم فروردین‌ماه و جشن پرندگان و جشن سبزه‌ها را در پانزدهم فروردین‌ماه و جشن چیدن علفها را در بیست و یکم فروردین‌ماه و جشن خرمن‌ها را در پانزدهم خردادماه و جشن شوران را در پانزدهم تیر و جشن قوچ‌ها و رزها را در مردادماه و جشن کردی را در نوزدهم شهریورماه و جشن انگبین را در پانزدهم آبان و جشن بهار کردی را در پانزدهم بهمن‌ماه و جشن نوروز را در بیست‌و پنجم اسفند ماه برگزار می‌کنند.

یکی دیگر از جشنهائی که در ایران باستان رایج بوده جشن تیریگان است و این جشن هنوز در میان کردان پارسان مرسوم است و آنرا در روزسیزدهم تیرماه برگزار می‌کنند و مراسم این جشن بدینگونه است:

شب سیزدهم تیرماه افراد خانواده و بستگان در کنار هم جمع می‌شوند و مجلس شونینی shaw nishînî یعنی: شب‌نشینی ترتیب می‌دهند و برخی از اشعار سید براکه (۱۲۱۰-۱۲۹۰هجری) را می‌خوانند و کسی که دارای آواز خوش است اشعار را می‌خواند و برای شام شب سیزده پلوی مخصوص آماده می‌کنند و باید سیزده جزء آن از: برنج و گوشت و نخود و چغندر و سبزی و غیره باشد و در این جشن کودکان به باغهای شهر یا ده می‌روند و ترکه‌های بلندی را با خود می‌آورند و روز سیزده بچه‌ها با ترکه‌ها نعره‌زنان به بچه‌های دیگر حمله‌ور می‌شوند و شگفت اینکه بچه‌هائی که به آنها حمله می‌شود مقاومتی از خود نشان نمی‌دهند بلکه ضربات پی در پی کودکان هم سن و سال خود را به جان می‌پذیرند زیرا بر این عقیده‌اند که این ضربه‌ها طول عمر را زیاد می‌کند و همیشه تندرست می‌مانند و چون آفتاب غروب کند کودکان به خانه‌های خود بازمی‌گردند.

پیرمردان نیز روز سیزده به چشمه‌سارها می‌روند و ظرفی را پر از آب می‌کنند و با شادمانی به خانه می‌آورند و این آب را مقدس می‌شمارند و اعضای خانواده یک‌یک از

www.tabarestan.info تبرستان

آب می‌نوشند و آن نشانهٔ آن است که تیر را در آوستا تشتر گویند و آن نام فرشتهٔ آب و ستارهٔ باران است چنانکه در آوستا آمده است که می‌گوید: ما ستارهٔ تشتر درخشان و باشکوه را تعظیم می‌کنیم که اهورامزدا او را به سروری همهٔ ستارگان برگزیده است و این می‌رساند آبی را در آن روز کسی بنوشد فرشتهٔ تیر او را حمایت مـی‌کند و از گـزند بیماری‌ها رهائی می‌یابد.

جشن تیریگان بنا به گفتهٔ ابوریحان بیرونی در تیر روز و تیر ماه اتفاق افتاده است و چون در این روز میان افراسیاب که بر بلاد ایران مستولی شده بود و منوچهر متحصن شده بود به این شرط صلح و آشتی برقرار گردد که یک کس از لشکر منوچهر با همه نیروی خویش تیری بیندازد و هر جا که آن تیر بیفتد آنجا سرحد باشد و گویند آرش کمانگیر با همهٔ نیرویش تیری انداخت و آن تیر بر کنار آب آمون افتاد و آنجا سرحد دو کشور ایران و توران شد و به همین خاطر آن روز را جشن گرفتند و نامش را تیریگان نهادند.

فصل زمستان در میان کردان به چلهٔ بزرگ و چلهٔ کوچک واهمن و بهمن و برج پیرزن و برج لک‌لک تقسم می‌شود و چلهٔ بزرگ از آغاز دی‌ماه شروع می‌شود و آن چهل روز است و چلهٔ کوچک هم بیست روز است و پس از آن سرمای خاتون زمهریر واهمن و بهمن و برج پیرزن و برج لک‌لک فرا می‌رسد.

چنانکه گفتیم زمستان دارای دو چله است، چلهٔ بزرگ و چلهٔ کوچک که اولی از آغاز زمستان آغاز شده و مدت آن چهل روز است و دومی به مدت بیست روز و بلافاصله بعد از اولی شروع می‌شود که دو یا چهار روز آخر جمعاً هشت روز می‌شود که آنرا چوارچوار chwâr chwâr یعنی چهارچهار گویند که در این روزها سرما به آخرین حد شدت خود می‌رسد.

پس از آن نوبت سرمای خاتون زمهریر و برج پیرزن و اهمن و بهمن می‌رسد و اَهمَن و بهمن فرزندان پیرزن هستند و اهمن و بهمن هشت روز آخر چله کوچک زمستان را می‌گویند که چهار روز اول آن اهمن است و چهار روز دیگر وهمن می‌باشد و روزی اهمن به وهمن می‌گوید: برادرجان زمستان در شرف سپری شدن است و چون دیر جنبیده‌ایم نمی‌توانیم سرما را به شدت خود برسانیم و وهمن در جواب می‌گوید: غصه نخور و من آنرا تلافی می‌کنم ولی سرانجام اهمن و بهمن به‌وسیلهٔ وزش باد مـلایم یـعنی نسـیم

www.kurdestan.info

به‌تدریج از بین می‌روند و پیرزن چند روزی را برای آنان ماتم می‌گیرد و هوا را طوفانی می‌کند که در میان مردم این چند روز به شیون پیرزن معروف است.

* * *

میرنوروزی در میان کُردان

www.tabarestan.info تبرستان

کردان در نخستین چهارشنبهٔ سال برای برگزاری جشن میرنوروز یکی را از میان خود به نام میر برای فرمانروائی چندروزهٔ نوروز برمی‌گزینند و برای برگزاری میرنوروز، بزرگان شهر و یا روستا جامه‌های نو و کمربند و بازوبند و اسب و چکمه و مهمیز و شمشیر و خنجر و چیزهای گرانبهای خود را در دسترس گروه میرنوروزی به نام سپرده می‌گذارند.

پس از برگزیدن میرنوروز، میرتاجی بر سر می‌نهد و یک پر طاوس هم بر سر می‌زند و درفشی در بالای سر خود افراشته می‌کند و بر تخت فرمانروائی چند روزهٔ خود می‌نشیند و دسته‌دسته مردم از خرد و کلان برای شادباش به پیشگاهش می‌روند. دستگاه فرمانروائی میرنوروزی عبارتند از: میرنوروز، کهن‌وزیر، وزیر دست راست، وزیر دست چپ، میرزا، مرد کوپال سیمین، دستهٔ نوازندگان، سرایندگان، گروه خنجرزنان و دژخیمان که هر کدام از آنان در دستگاه میرنوروز کار ویژه‌ئی دارند.

کهن‌وزیر در دستگاه میرنوروزی کارش گره‌گشائی از دشواریهای مردم است و وزیر دست راست و دست چپ فرمانهای میرنوروز را به مردم می‌رسانند و میرزا فرمانها را می‌نویسد و دژخیمان جامه‌های سرخ می‌پوشند و مرد کوپال سیمین هم برای رساندن دستورهای میرنوروز آماده است و دلقک جامه‌ای از پوست گوسفند به تن می‌کند و زنگوله‌هایی به جامه‌اش آویزان می‌سازد و گیوه‌ای به‌پا می‌کند و نمایش‌های خنده‌آوری درمی‌آورد.

پس از برگزیدن میرنوروز، میر با نگهبانان خود که همگی شمشیر به دستند به نام کاروان شادی در خیابانها و کوچه‌ها و بازار می‌گردند و پس از گشت و گذار، میرنوروز

پرچم فیروزی فرمانروایی را برافراشته و بر تخت می‌نشیند و به دادخواهی مردم می‌پردازد و گناهکاران و دروغگویان و سخن‌چینان را به مردم می‌شناساند و آنان را به کیفر می‌رساند و چند تازیانه به آنان می‌زند.

وزیران میرنوروز هم می‌گویند: میر باید زندانیان بی‌گناه را آزاد کند و کسانی را که در گذشته با هم میانه‌شان به هم خورده، آشتیشان بدهد، برابر روش دینی دولتمندان زکات خود را باید به مستمندان بدهند و فردا باید پلی بسازند و هر گاه کسی از این فرمان سرپیچی کند برابر دستور میر به کیفر خواهد رسید. پس از آن میرنوروز فرمان می‌دهد و می‌گوید همگی باید سبیل‌هایتان را بزنید وگرنه دستور می‌دهم گوشهایتان را ببرند و فرمانروای پیشین باید برای درست کردن کاخی زیبا دست به کار شود وگرنه زود باید شهر را رها کند و از امروز جوانان سیزده ساله به بالا باید زن بگیرند وگرنه به زور باید با یک زن هشتاد ساله زناشوئی کنند و شهرنشینان باید به روستاها بروند و روستائیان به شهر بیایند و میرنوروز پس از دادن این فرمان‌ها با گروهی برای گردش به باغ‌ها و مرغزارها می‌رود و با آنان به شادی و پایکوبی می‌پردازند.

میرنوروز چون از راز فرمانروائیش آگاه می‌باشد و می‌داند که با یک پوزخند دستگاه فرمانروائیش برچیده می‌شود و در میان همگان چند تازیانه هم می‌خورد و رسوا می‌شود از این رو هر اندازه دلقک‌بازی درمی‌آورند لب به خنده نمی‌گشاید و سرانجام از ترس جان خود که مبادا لبخندی بزند از دستگاه فرمانروای خود می‌گریزد و به خانهٔ یکی از بزرگان و ریش‌سفیدان پناه می‌برد تا از کتک‌کاری و تازیانه خوردن رستگار شود و بدینسال به فرمانروائی چندروزهٔ خود خاتمه می‌دهد.

* * *

بازیهای سنتی کردی

کودکان و نوجوانان و جوانان کرد از قدیم بازیهائی داشته‌اند و آنها را در روستاهای کردستان انجام می‌دهند و برخی از این بازیها قدمت چندهزارساله دارد که کودکان اکنون

www.tabarestan.info تبرستان

نیز آنها را در مناطق کردنشین انجام می‌دهند و به جا است که اینگونه بازیها هر چه زودتر گردآوری و منتشر شود تا بیش از این به بوتهٔ فراموشی سپرده نشود و این بازی‌ها که در میان مردم ما رایج است از جائی اقتباس نشده بلکه این ابتکار و اختراع خود مردم ما است و بازی هر منطقه با منطقهٔ دیگر فرق دارد و این بازی‌ها کودکان را به کار و تلاش بیشتر وادار می‌کند و حتی به آنان می آموزد که چگونه با جانوران مضر و دزدان مقابله کنند و در حالیکه این بازیها برای کودکان هیچگونه خرجی ندارد و آنها را همیشه سالم نگه می‌دارد و به آنها تحرک و شادی می‌بخشد و اینک برخی از این بازیها را برای نمونه در اینجا می آوریم:

www.tabarestan.info تبرستان

قلعه شکنی: یکی از بازیهای جوانان کرد بازی قلعه‌شکنی است و این بازی بدینسان است که جوانان روستا، ده کس را از میان خود برمی‌گزینند و به دو دسته بخش‌بندی می‌شوند که هر دستهٔ آن از پنج کس فراهم می آید. هر دسته باید سه تخته سنگ بزرگ را برای درست کردن قلعه و پنج سنگ گرد را برای زدن سنگهای بزرگ یا قلعه بیاورند. در آغاز هر دسته سه تخته سنگ را مانند قلعه در جلو خود به زمین می‌نهند و آنها را به شیوهٔ دژی درمی‌آورند. یعنی تخته سنگها ستون مانند به زمین گذاشته می‌شود و آنگاه دستهٔ نخست با سنگهای گرد که در دست دارند به تخته‌سنگهای بزرگ یا قلعه می‌زنند، چنانچه آن دسته توانستند قلعه را بیندازند آنان برنده هستند و اگر نتوانستند نوبت به دستهٔ دوم می‌رسد و هر گاه هر کدام از آنان برنده شدند آن دسته سوار پشت دستهٔ دیگر خواهد شد و چندین بار باید آنانرا بگردانند تا بازی دوباره آغاز می‌شود.

زیرکلاهی: یکی از بازیهای دیگر جوانان و نوجوانان کرد بازی زیرکلاهی است و این بازی بدینگونه است که جوانان کلاههای خود را می آورند و یک‌یک آنها را گرد هم به زمین می‌گذارند و آنگاه یکی از آنان به نام نماینده تخم‌مرغی را به زیر یکی از کلاهها می‌نهد و هر گاه کسی دانست که تخم‌مرغ زیر کدام یک از کلاهها است، او برنده می‌شود و تخم مرغ را می‌برد.

خرپشتک: یکی دیگر از بازیهای نوجوانان کرد بازی وشتران میران یا خرپشتک است و آن‌چنان باشد که یکی از آنان کف دستهای خود را بر زانوها گذاشته و خم می‌شود و دیگران از پشت او به سوی جلو می‌پرند و هر گاه پای یکی از آنان به پشت او بخورد، او

خم می‌شود و بازی به همانگونه دنباله پیدا می‌کند.

گُرزان: یکی از بازی‌های دیگر جوانان کرد بازی گرزان یا گرزبازی است و این بازی بدینگونه است که چند تن از جوانان دیه در جائی چنبره یا دایره‌ای را در روی زمین می‌کشند و آنگاه به دو دسته بخش‌بندی می‌شوند و دستهٔ نخست به درون دایره می‌روند و شال‌های خود را گره می‌زنند و آنها را همانند گرز درمی‌آورند و در زیر یک پای خود می‌نهند و پای دیگرشان را به سوی دستهٔ دیگر باز و دراز می‌کنند و دستهٔ دیگر هم که در بیرون چنبره یا دایره می‌ایستند تلاش می‌کنند گرزهای زیر پای آنان را دربیاورند و هرگاه توانستند گرزهایشان را به دست بیاورند برندهٔ بازی هستند و به درون چنبره می‌روند و بازی را از نو آغاز می‌کنند. این بازی را در برخی از روستاهای دیگر کردستان چنین انجام می‌دهند: در آغاز چنبره‌ای می‌کشند و یکی از آنان در میان چنبره می‌ایستد و دیگران می‌آیند و او را می‌زنند و او پای خود را به سوی ایشان می‌اندازد و به هر کدام که پایش بخورد او را به درون چنبره به جای خود می‌آورد.

جنگ کبک: یکی از بازیهای دیگر جوانان کرد بازی جنگ کبک است و این بازی را برای برنده شدن کبک‌ها فراهم می‌آورند و به این معنی اگر کبک هر کسی در جنگ پیروز شود او بازی را برده است و این بازی بدینسان انجام می‌شود که در روزی معین جوانان کبک‌های نر و مادهٔ خود را که هر یک در قفسی می‌باشد می‌آورند و در میدان بازی می‌گذارند و کبک‌ها با دیدن کبک‌های دیگر قهقهه می‌زنند و میدان بازی را از آوای خود پر می‌کنند و آنگاه کبک‌های نر را رها می‌کنند و آنها را به جنگ هم می‌اندازند و چندان یکدیگر را می‌زنند تا یکی از آنها پا به گریز می‌نهد و می‌بازد و این بازی اکنون در بیشتر روستاها و شهرهای کردنشین برگزار می‌شود.

* * *

طب سنتی در میان کُردان

یکی از میراث‌های کهن کردستان، تجربه‌های ارزشمند کردانی است که در طول هزاران سال برای دور داشتن بیماری‌ها و نگهداری تندرستی خود انجام داده‌اند و هر

نسل چیزی به فرآورده‌های آن افزوده‌اند و گردآوری این دانستنیها که سینه به سینه حفظ شده است از ضروریات است و کردان از خاصیت گل و گیاه محل خود آگاهی دارند و هنوز کردان بیشتر بیماری‌ها را با گیاهان درمان می‌کنند و استفاده از گیاهان داروئی در درمان بیماری‌ها به‌صورت اشکال سنتی را می‌توان گیاه درمانی نامید و گیاهان در میان کردان همواره به عنوان منابع ارزشمند داروئی مطرح می‌باشند و صدها گونه گیاه داروئی در کردستان یافت می‌شوند که مردم از خواص آنها استفاده می‌کنند و اصولاً هیچ گیاهی را نباید بی‌اهمیت دانست زیرا اینگونه گیاهان ممکن است داروئی با ارزش برای بیماریها باشد و باید مطالعات پیگیر بر روی آنها انجام شود و هنوز گیاهان ناشناخته زیادی در کردستان وجود دارد که فقط کوهپایه‌نشینان از خواص آنها مطلعند و این مواد می‌توانند به عنوان دارو در دسترس عموم قرار گیرند بشرطی مطالعات و تحقیقات دقیق روی آنها قرار گیرد.

www.tabarestan.info تبرستان

کُردان هنوز از خواص گیاهانی چون: گل‌گاوزبان و زعفران و عناب و پامچال و پنیرک و پیاز و اسفناج و آویشن کوهی و ریحان و پیاز موش و ترب سیاه و تره کوهی و پونه و شلغم وکاسنی و هویج وکلم و شاهی و رازیانه و ترخون و ترشک و ریواس و شنگ و تمشک و ازگیل و زرشک استفاده می‌کنند و آنها را برای ضداحتقان و ضد سرفه در سرماخوردگی و بیماری‌های دیگر مصرف می‌نمایند و این داروها ریشه در تاریخ بشریت دارند و استفاده از گیاهان داروئی برای درمان بیماری‌ها قرنها سابقه داشته و کردان که وارث فرهنگ کهن ایرانند از خواص آنها مطلعند و آنها را برای بیماریها به‌کار می‌برند و امروزه بیشتر کردان از خواص گیاهان استفاده می‌کنند.

کردستان که دارای کوههای سر به آسمان کشیده و جنگلهای پر از درختان وحشی و دشتها و مرغزارهای سرسبز و خرم و پر از انواع گلها و گیاهان خودرو و علفی می‌باشد از قدیم مورد توجه پزشکان سنتی و گیاه‌شناسان و داروسازان قرار گرفته و کردان علاوه بر استفاده از خواص داروئی گیاهان از خواص داروئی حیوانی هم بهره‌برداری می‌کنند که اینگونه داروها در کتابهای پزشکان سنتی ایران هم ذکر شده است.

کتاب آوستا (اوستا) که یکی از کتابهای مذهبی و دینی ایرانیان است وابسته به زردشت مادی است که به زبان مادی یا کردی نازل شده و آن دارای بیست و یک نَسک یا

بیست و یک جزء بوده که یکی از اجزاء آن در باب طب و طبابت بوده و در آن از بیماریهایی چون سرماخوردگی و تهوع و اختلال دماغی و عفونت و نرمی استخوان بحث شده و نیز اشاره به پزشکانی به نام دی سُرتیه و سُریتا شده است و اهورامزدا بر کلیه بیماری‌ها و مرگ غلبه می‌کند و باران که از بهشت نازل می‌شود موجب رشد گیاهان و درختان می‌گردد و محصول این گیاهان و درختان شفادهندهٔ بیماری‌ها و بازدارندهٔ مرگ هستند و سُریتا که مخترع علم پزشکی در جهان بوده اهورامزدا ده‌هزار گیاه شفابخش در دسترس او گذاشته که یکی از این گیاهها هوم است و گیاه هوم از راه درمان به نمایندهٔ گیاهان سودمند داروئی است و شناسائی آن راهنمای این است که همهٔ گیاهان داروئی را مانند گیاه هوم گرامی شمارند و در کار پزشکی و بهداشت از آنها بهره گیرند و زردشت، مادی همانگونه که دستورهای خود را بر پایهٔ راستی و درستی استوار داشته، تندرستی و نیرومندی را هم بایسته دینداری شمرده است.

www.kurdestan.info

امروز گیاه درمانی به شکل استفاده از فرآورده‌های گیاهی در سرتاسر ایران رایج است و باید تحقیقات وسیع برای شناسائی داروهای جدید از گیاهان انجام گیرد تا همه از خواص آنها استفاده کنند و به نوعی خودکفائی علمی و کاهش وابستگی برسیم و سرمایه‌گذاری در این زمینه می‌تواند یکی از راههای گریز از وابستگی باشد.

سبزیها و گیاهان تنها منبعی هستند که دارای آهن و املاح معدنی و ویتامینها می‌باشند که اینگونه گیاهان به وفور در کردستان یافت می‌شوند و اینک در اینجا نام برخی از گلها و گیاهان داروئی که در کردستان می‌روید و کردان از خواص آنها استفاده می‌کنند می‌آوریم:

آویشن کوهی: نام علمی این گیاه Thymus serpyllum و در کردی هزوه کیویله Hazwa kêwîla است و آن گیاهی است بیابانی و معطر دارای برگهای کوچک و ساقه‌های کوتاه که آنرا به خاطر بوی خوشی که دارد در ماست یا دوغ می‌ریزند و این گیاه دارای خاصیت مقوی معده و نیروبخش و خلط‌آور و قاعده‌آور و ضد درد و تشنج و بطور خفیف عرق‌آور است و دمکردهٔ گلهای آن نتایج مؤثری در معالجه سیاه‌سرفه و نزله برونشها مخصوصاً در درمان نزله پیرمردان دارد و در میان کردان دم‌کرده آنرا برای دفع روماتیسم و سرفه و مقوی معده و رفع درد به مصرف می‌رسانند.

پروفسور تروسو دربارهٔ این گیاه می‌نویسد: **آویشن تازه یا خشک در عفونت‌های**

ریوی و زکام و برونشیت و آسم و گریپ و خستگی و کوفتگی دست و پا و آنژین و سوء هضم و تخمه و درد دل و ورم امعاء مصرف می‌کنند و در سردردهای شدید نیمه‌سر انواع تب و قطع قاعده‌های اتفاقی نیز استعمال می‌شود و عصارهٔ آویشن به نام تیمول است که خاصیت ضدعفونی مؤثری بر مجاری تنفس و جهاز هاضمه دارد و سمومی راکه در آنجا جمع شده به کلی از بین می‌برد و جریان خون را منظم می‌سازد.

اسفناج: نام علمی این گیاه spinacia oleracea و در کردی اسپناخ Aspanâx است و آن گیاهی است یکساله دارای برگهای پهن و ساقه‌های نازک و سست می‌باشد که گلهای آن دارای رنگ مایل به سبز است و از مشخصات آن این است که ظاهری عاری از کرک دارد و در میان کردان از دم‌کردهٔ آن برای دفع یبوست و شاشبند و دردگلو و قطع تب و سرفه‌های خشک و آسم و گرفتگی صدا و یبوست و قولنج‌های کبدی و روماتیسم و نقرس استفاده می‌کنند و شیرهٔ آنرا هم با شکر برای دفع یرقان آمیخته می‌کنند و به مصرف می‌رسانند.

دکتر لئونس کارلیه می‌گوید: اسفناج دارای مقدار زیادی آهن است و اخیراً با آزمایش‌ها و تجارب علمی و عملی که کرده‌اند معلوم شده است اسفناج ضدسرطان است و چون گلبول‌های قرمز خون را زیاد می‌کند مصرف آن برای معالجهٔ کم‌خونی و دفع نقاهت بعد از بیماری برای پیران و جوانهائی که زود رشد می‌کنند و بچه‌های علیل مفید می‌باشد و جوشاندهٔ برگهای اسفناج در شستشوی امعاء و احشاء در موقع شکم‌روش و اسهال اثر مهمی دارد.

باقلا: نام علمی این گیاه Faba vulgaris و در کردی باقله bâqla گویند و آن گیاهی است که در تمام ایران قابل کشت است و دانه‌های آن در اغذیه به مصرف می‌رسد و بوتهٔ آن کوتاه و دارای ساقه‌های نازک و گلهای سفید و ثمر آن در غلاف نازک سبزرنگ جا دارد و در میان کردان جوشاندهٔ گل باقلا را برای روماتیسم و نقرس و سیاتیک و درد مفاصل و ورم سرانگشت‌های دست بکار می‌برند و از روغن باقلا برای التیام اگزما استفاده می‌کنند.

دکتر لئونس کارلیه در کتاب سبزیها و میوه‌های شفابخش می‌نویسد: باقلا خیلی مقوی است و سرشار از آهن و آهک است و جوشاندهٔ آن برای روماتیسم و نقرس و سیاتیک و درد مفاصل و رفع ورم سر انگشت‌های دست بسیار مفید است و آرد باقلا را به شکل

www.tabarestan.info تبرستان

ضماد بر روی دملهای کوچک و بزرگ و یا آبسه می‌گذارند زخم آن را به‌سرعت التیام می‌دهد.

پیاز: نام علمی این گیاه Allium Cepa و در کردی پیواز pîwâz است و آن گیاهی است دارای ساقه‌های نازک توخالی بدون برگ و بیخ آن که به اندازهٔ شلغم و پوست در پوست است خورده می‌شود و در پختن اغذیه نیز به‌کار می‌رود و گلهای آن به رنگ سفید یا سفید مایل به سبز و یا گلی مایل به بنفش است و آن غذای سالمی است که تقریباً غالب اختصاصات سیر را به وضع مشابه دارد و در میان کردان پیاز پخته و برشته‌شده را برای رفع زکام و سرفه و نرم‌کردن سینه و رفع یبوست و نفخ به مصرف می‌رسانند و نیز شیرهٔ پیاز را برای دفع سنگ کلیه به‌کار می‌برند.

www.tabarestan.info تبرستان

دیوسکوریدِ پزشک معروف یونانی که در قرن اول میلادی می‌زیسته پیاز را عامل بی‌نظیر در سلامت و طول عمر می‌دانست و دکتر لئونس کارلیه دربارهٔ پیاز می‌گوید: پیاز سرشار از ویتامین‌های ب و ث و دارای آهن و آهک و فسفر و پوتاسیم و سودیم و گوگرد و ید و سیلیس و قند است که مستقیماً جذب بدن می‌شود و برای اشخاصی که بیماری قند دارند نیز مضر نیست و پیاز عفونت‌های مجاری تنفس را از بین می‌برد و پیاز به واسطهٔ یدی که دارد ضد اسکوربوت است و امراضی را که مربوط به سیستم لنفاوی می‌باشد مثل ورم غده‌ها و آبسه‌های شدید و جوشهای زیرپوست و غیره درمان کرده و بهبود می‌بخشد.

ترشک: نام علمی این گیاه Rumex Acetosa و در کردی ترشکه turishka گویند و آن گیاهی است شبیه شبدر دارای سه یا چهار برگچه و گل‌های سرخ یا زردرنگ که طعم ترشی دارد و آنرا مانند سبزی‌های دیگر در آش و بعضی غذاهای دیگر می‌ریزند و ترشک چند نوع است که قسمی از آن در چمن‌زارها و کشت‌زارها می‌روید و گلهای آن سبز یا مایل به قرمز است و در میان کردان جوشاندهٔ برگهای آن را برای رفع یبوست و تسکین درد و نارسائی‌های عمل دستگاه دفع ادرار به مصرف می‌رسانند.

دکتر سچلولز می‌گوید: ترشک یبوست‌های مزمن و زردی و همچنین عوارض گواتر را درمان می‌کند و در رفع تب‌های نوبه نیز بسیار مؤثر است و جوشاندهٔ آن برای معالجهٔ سودا و تصفیهٔ خون مفید است و جوشانهٔ ریشهٔ آن برای دفع ادرار و تسکین درد سودمند می‌باشد.

جو: نام علمی این گیاه Hordeum vulgare و در کردی جو jo است و آن گیاهی است شبیه گندم که دانه‌های آن بیشتر به مصرف تغذیه چهارپایان می‌رسد و از آرد آن نیز نان می‌پزند و جو ماده‌ای مغذی است که خاصیت نرم‌کننده و مدر دارد و در میان کردان از نان جو برای رفع یبوست استفاده می‌کنند و برای رفع اگزما یا سودا از روغن آن بهره می‌برند و برای گرفتن روغن جو چند دانه جو را میان ساجی می‌نهند و روی آتش می‌گذارند تا روغنش بیرون بیاید و سپس روی زخمهای کهنه و اگزما می‌مالند تا التیام یابد و جوشاندهٔ آنرا برای تب و بیماری‌های کبدی و اسهال و دیسانتری و بواسیر و ورم مثانه و تقرس به مصرف می‌رسانند.

www.tabarestan.info تبرستان

دکتر لئونس کارلیه می‌نویسد: جو از نظر غذائی سرشار از فوسفور است و مقوی سلول‌های بدن مخصوصاً سلولهای عصبی می‌باشد و مصرف آن به اشخاصی که دچار ضعف بدن و اعصاب شده‌اند توصیه می‌شود و خواص نرم‌کننده و تسکین‌دهندهٔ آن برای بسیاری از عفونت‌های تورمی در دستگاه هاضمه و مجاری ادرار بسیار مؤثر است و به همین جهت است که مصرف آنرا در موارد بیماریهای مزمن و تب‌دار و سل ریوی و نفریت و ورم مثانه تجویز می‌کنند.

چغندر: نام علمی این گیاه Beta vulgaris و در کردی چوندر chawandar است و آن گیاهی است دارای برگهای پهن و بیخ آن درشت و گلوله‌مانند یا مخروطی شکل و بر سه قسم است: چغندر رسمی و چغندر فرنگی و چغندر قند. چغندر رسمی درشت و شیرین است و پختهٔ آنرا می‌خورند و خام آن به مصرف تغذیهٔ حیوانات علف‌خوار می‌رسد و چغندر فرنگی پوست و مغزش سرخ‌رنگ است و چندان شیرین نیست و در پختن بعضی خوراکیها به کار می‌رود و چغندر قند که آنرا چغندر صنعتی هم می‌گویند مخروطی‌شکل است و تا عمق سی سانتی‌متر یا بیشتر در زمین فرو می‌رود و پوست و مغزش سفید و دارای مادهٔ قندی است و در میان کردان برشته شدهٔ آنرا برای رفع یبوست و لینت مزاج و التهاب مثانه و بواسیر به مصرف می‌رسانند.

دکتر لئونس کارلیه می‌گوید: چغندر دارای اثر رادیوآکتیو است که عمل آن در دستگاه هاضمهٔ بدن قابل توجه و اهمیت می‌باشد و چغندر اثر ملین مدر و آرام‌کننده دارد و جوشاندهٔ آن برای التهاب مثانه و یبوست و بواسیر و بیماری پوست توصیه شده است و

چغندر بی‌اندازه مغزی و پرقوت است و چون دارای فوسفور و ویتامین ب است از این رو برای تسکین و آرام کردن اعصاب نقش بزرگی را بازی می‌کند.

رازیانه: نام علمی این گیاه Foeniculum vulgare Gaerth و در کردی نیز رازیانه râzyâna است و آن گیاهی است خوشبو، دارای گلهای زرد چتری که بلندیش به یک متر می‌رسد و برگهایش شبیه به برگ شبت و تخم‌های آن ریز و معطر می‌باشد و گلهای آن زرد به‌صورت چتر مرکب در انتهای شاخه‌های گیاه ظاهر می‌شود و در میان کردان آنرا برای افزایش شیر مادر و بی‌خوابی کودک و دل‌درد و نیرودهنده به مصرف می‌رسانند.

www.tabarestan.info تبرستان

دکتر لئونس کارلیه دربارهٔ این گیاه می‌گوید: رازیانه سرشار از ویتامین‌ها و فوسفور و آهک است و به واسطهٔ خاصیت مدری که دارد برای اشخاصی که روماتیسم دارند و ضعیف‌البنیه‌اند تجویز می‌شود و دم‌کردهٔ تخم رازیانه برای سلسله اعصاب و دستگاه هاضمه تقویت‌کنندهٔ خوبی است و دم‌کردهٔ آن قاعده‌آور هم هست و در مورد سردردهای شدید و نیمهٔ سر و انواع سرگیجه‌ها و اختلالات عصبی و دل‌دردها و گاز معده و روده‌ها و یبوست و قاعده‌های ماهانهٔ سخت توصیه شده است.

ریواس: نام علمی این گیاه Rh.ribes و در کردی ریواس rêwâs گویند و آن گیاهی است دارای ساقه‌های سفید و ستبر و بلندیش تا یک متر می‌رسد و در سر ساقهٔ آن برگ بزرگ و پهن شبیه به پنجه مرغابی می‌روید و ریشهٔ آن تا چند متر در زمین فرو می‌رود و در میان کردان جوشاندهٔ ریواس را برای تسکین درد و دفع کرم و صفرا و سرفه و دردکلیه و مثانه و سردرد و خفقان به مصرف می‌رسانند.

دکتر لئونس کارلیه دربارهٔ این گیاه می‌گوید: ریواس دارای اسیدهای چندی است که با کلسیم ترکیب شده و جذب بدن می‌گردد و ریواس خنک و مقوی و ملین و کرم‌کش است و کمپوت ریواس برای بی‌اشتهایی و درد معده و بیماریهای معده و درد شقیقه و سرگیجه و جنون توصیه شده است.

سیر: نام علمی این گیاه Allium sativum و در کردی هم سیر sîr است و آن بیخ غده‌ای شکل گیاهی است شبیه به پیاز، بوی و طعمش تند و خام و پختهٔ آن با غذا خورده می‌شود و در میان کردان جوشاندهٔ آنرا برای دفع کرم و سرماخوردگی و زکام و روماتیسم به مصرف می‌رسانند و آنرا اشتهاآور و صفرابر و خلط‌آور و نیرودهنده یادآور شده‌اند.

دکتر کروبر می‌نویسد که از سیر نتایج بسیار خوب در رفع اسهال‌های ساده و دیسانتری و ورم روده و لولنج‌ها و سوء هضم به دست می‌آید و سیر دارای اسانس گوگردی فرار از گوگرد، سیلیس، ید می‌باشد و دستگاه بدن را در مقابل بسیاری از بیماری‌ها حفظ کرده و تندرستی کامل را تا سن کهولت نگهداری می‌کند و سیر برای مجاری ریه ضدعفونی قوی است و مصرف آن به‌سرعت خلط سینه را کم می‌کند.

شلغم: نام علمی این گیاه Aturnip و در کردی شلم shalam است و آن گیاهی است که بیخش شبیه ترب امّا کوچکتر و طعمش اندکی تند و تیز می‌باشد و در میان کردان از آن برای رفع سرماخوردگی و زکام و سرفه آش درست می‌کنند و شفا می‌یابند و نیز شربت آنرابرای معالجهٔ درد سینه و زکام و برای رفع سرمازدگی میل می‌نمایند.

www.tabarestan.info تبرستان

دکتر لئونس کارلیه می‌نویسد: شلغم گیاهی است سرشار از ویتامین‌ها که در آن یک ترکیب میکرب‌کش وجود دارد که بسیاری از میکربها و ویروس‌ها را از بین می‌برد و روی این اصل است که زکام و سرماخوردگی را معالجه می‌نماید و مصرف کوبیدهٔ تخم شلغم با دمکردهٔ برگ تیول در سرماخوردگی و سنگ کلیه و مثانه نیز تجویز شده است.

شیرین بیان: نام علمی این گیاه Glycyrrhiza Glabrd و در کردی شیرین بلک shîrîn balak است و آن گیاهی است خودرو برگهایش شبیه به برگ اقاقیا است و گلهای آن خوشه‌ای و ریشه‌ای دراز و قهوه‌ای رنگ دارد و دارای مادهٔ قندی مخصوصی است و گلهای آن به رنگ آبی روشن و دارای وضع مجتمع در انتهای دمگل‌های بلند است و در میان کردان جوشاندهٔ آن را برای رفع زخم معده و ورم روده و دفع یبوست به مصرف می‌رسانند.

دکتر علی زرگری در مورد این گیاه می‌نویسد: در ریشهٔ گیاه شیرین‌بیان مادهٔ قندی و شیرین لعابداری وجود دارد که در آب حل می‌شود و دارای خواص خلط‌آور و نرم‌کنندهٔ سینه است و این گیاه خنک و مدر و مسکن است و بیشتر در عفونت‌های نزله‌ای و سرفه‌دار مصرف می‌گردد و ریشهٔ شیرین‌بیان اشتهاآور و ادرارآور و خنک و دوای سینه و سرفه است و در التیام زخم معده و همچنین تقویت غده‌های مافوق کلیوی کمک بزرگی می‌کند.

کاسنی: نام علمی این گیاه Cichorium intybus و در کردی چقچقه chaqchaqa

گویند و آن گیاهی است خودرو و بیشتر در کنار نهرها و کشت‌زارها می‌روید و ساقه‌هایش کوتاه و برگهایش دراز و بریده و گلهایش آبی‌رنگ و ریشه‌اش دراز و ستبر می‌باشد و در میان کردان جوشاندهٔ غلیظ و سفت آنرا برای دفع سوزاک و دم‌کردهٔ برگهای آن را برای رفع صفرا و تب به مصرف می‌رسانند.

دکتر علی زرگری در مورد این گیاه می‌گوید: کاسنی گیاهی است علفی و خودرو و ریشه و برگهای آن اثر مقوی معده و مدر و تصفیه‌کنندهٔ خون و ملین و صفرابر و از آن به‌عنوان اشتهاآور در ضعف عمل دستگاه هضم و در قولنج‌های کبدی و زردی و نارسائی اعمال کبد و هیستری و وجود خون در ادرار و اخلاط خونی و آب آوردن انساج و تبهای نوبه و بیماریهای مزمن پوست در حالات خفیف استفاده به عمل می‌آورند.

کرفس: نام علمی این گیاه Apium Graveolens و در کردی کروز karawiz است و آن گیاهی است دارای ساقه‌های سفید بلند شبیه ریواس، برگهایش بریده و بیشتر به حالت خودرو در زمینهای نمکدار در حاشیهٔ مردابها می‌روید و در پختن برخی خوراکها بکار می‌رود و تخم کرفس را ابتدا در زمین هموار می‌کارند و وقتی بوته‌اش کمی بلند شد آنرا درمی‌آورند و به دریف نهال می‌کنند و هر اندازه رشد بکند پای آنرا خاک می‌دهند تا بلند شود و آن‌وقت از خاک درمی‌آورند و به مصرف می‌رسانند و در میان کردان دمکرده و جوشاندهٔ برگهای آنرا برای رفع سرماخوردگی و زکام و روماتیسم و رفع نفخ، به مصرف می‌رسانند.

دکتر لئونس کارلیه دربارهٔ این گیاه می‌نویسد: کرفس سرشار از ویتامین‌های آ و ب و ث و سودیم و پتاسیم و فوسفور و آهک است و آن اشتهاآور و خنک و مغذی است و مصرف آن برای اشخاصی که روماتیسم دارند تجویز می‌شود و ریشهٔ کرفس اثر مدر، مقوی معده و ضداسکوربوت و نیرودهنده و صفرابر است و از این رو قرنها است که از آن جهت رفع استسقاء و روماتیسم و رفع حالات مربوط به زیاد بودن اسید اوریک استفاده به‌عمل می‌آید.

گاوزبان: نام علمی این گیاه Borago officinalis و در کردی گازروان gâzirwân است و آن گیاهی است بیابانی بلندیش تا نیم متر می‌رسد و برگهایش درشت و دراز شبیه به زبان گاو و ساقه‌های آن نیز درشت و پوشیده از موهای زبر و کوتاه و گلهایش کوچک و به رنگ بنفش می‌باشد و در میان کردان دمکردهٔ آنرا برای نرم کردن سینه و تسکین درد و

سرفه و سرماخوردگی و نزله و ذات‌الریه و برونشیت به مصرف می‌رسانند.

دکتر علی زرگری در مورد این گیاه می‌گوید: گاوزبان گیاهی است علفی یکساله و گل و برگ آن اثر نرم‌کننده، معرق، مدر، آرام‌کننده و تصفیه‌کنندهٔ خون دارد و مصرف آن در تمام مواردیکه احتیاج به تقویت اعمال کلیه، برونش‌ها و پوست باشد مانند زکام، سرفه، برونشیت، نزله، ذات‌الریه، بی‌اختیاری، دفع ادرار، سوداء، خنازیر حالات تحریکی احتقانی اعضائی مانند کلیه و کبد و طحال و همچنین خیزاندامها توصیه گردیده است.

گندم: نام علمی این گیاه Triticum و در کردی گنم ganim است و آن گیاهی است که از آرد آن نان می‌پزند و غذای اصلی انسان است و آن بر دو قسم است گندم آبی و گندم دیم که گندم آبی در فصل پائیز کاشته می‌شود و آنرا مرتب آب می‌دهند و دیگر گندم دیم که در زمینهای بی‌آب کاشته می‌شود و فقط با آب باران رشد و نمو می‌کند و گندم دیم مرغوب‌تر از گندم آبی است و از آن نان بهتر تهیه می‌شود و در میان کردها برای رفع اگزما و زخم‌های کهنه و مزمن مقداری گندم را در ساجی داغ می‌ریزند و سپس روغن یا شیره‌ای راکه از آن بیرون می‌آید با انگشت به روی محل زخم می‌مالند و شفا می‌یابند و آرد آنرا نیز با آمیختن کمی شکر و آب خمیر می‌کنند و برای نرم کردن و سرباز کردن کورک استفاده می‌کنند.

دکتر لئونس کارلیه می‌گوید: گندم دارای موادی است که آن مواد برای نگهداری زندگی ما لازم است مخصوصاً املاح معدنی گندم شناخته‌شده‌اند و برخی آرد گندم را برای رفع بیماری‌های جلدی اطفال مانند سودا بر روی پوست بدن می‌مالند و از این کار نتیجهٔ درمانی قاطع بدست می‌آورند و جوشاندهٔ گندم در تقویت اطفال مخصوصاً در دوران نقاهت اثر بسیار مفید ظاهر می‌کند.

همیشه‌بهار: نام علمی این گیاه officinalis و در کردی همیشه جوان hamîsha jwân می‌گویند و آن گیاهی است یک ساله دارای گلهای زردرنگ، بوتهٔ آن کوتاه و دارای برگهای دراز و ستبر و در تمام تابستان گل می‌دهد و زمستان هم سبز است و از سالی به سال دیگر می‌ماند و سال بعد هم گل می‌دهد و در میان کردان دم‌کرده و جوشاندهٔ آنرا برای تسکین درد قاعدگی و یرقان و تصفیهٔ خون به مصرف می‌رسانند.

دکتر علی زرگری دربارهٔ این گیاه می‌گوید: همیشه بهار گیاهی است یکساله، خاصیت

معرق با اثری قوی، تصفیه‌کنندهٔ خون، قاعده‌آور و التیام دهنده و ضدتشنج دارد و برای مصارف درمانی معمولاً کاپیتولهای نژادهایی از آن که دارای دو ردیف گل زبانه‌ای است انتخاب می‌گردد و از همیشه بهار در تهیه تیزانهای مقوی و قاعده‌آور استفاده می‌شود و چون این تیزانها مصرف زیاد دارد از این جهت هر مقدار که کاپیتولهای خشک شده همیشه بهار به بازارهای داروئی عرضه شود، به‌سرعت جذب می‌شود.

یونجه: نام علمی این گیاه Alfalfa و در کردی وینجه wênja است و آن گیاهی است دارای ساقه‌های بلند و برگچه‌های نازک و گلهای بنفش و به مصرف خوراک چهارپایان می‌رسد و در میان کردان برگ‌های خشک‌شدهٔ آنرا می‌کوبند و روی بریدگی و زخم می‌مالند تا جلو خونریزی را بگیرد و التیام یابد و از پخته آن برای رفع یبوست نیز استفاده می‌کنند.

دکتر علی زرگری می‌گوید: یونجه دارای ویتامین‌های «آ» و «ث» و «کا» است و از شب‌کوری و خونریزی جلوگیری می‌کند و در معالجهٔ نرمی استخوان اثر نیکو دارد و پختهٔ آن ملین است و شهوت را نیز زیاد می‌کند و ضماد کوبیدهٔ آن با عسل نرم‌کنندهٔ ورم می‌باشد و برای معالجهٔ رعشه هم توصیه شده است و بذر آن مقوی و شیر را زیاد می‌کند و مولد منی است.

www.tabarestan.info تبرستان

* * *

نام ماهها و روزهای کردی

کُردان که بر حسب موقع جغرافیائی و زندگی در مناطق کوهستانی بیشتر به کار کشاورزی و گله‌داری مشغولند بهتر توانسته‌اند آداب و سنن و راه و روش‌ها و معتقدات دیرین خود را حفظ کنند و آنان مانند سایر ایرانیان نام روزها و ماهها و فصول سال را نگهداری کرده‌اند و این نامها که رگ و ریشه قدیمی دارند در هر منطقه و روستائی به شیوه‌ای خاص تلفظ می‌شود و آنها توصیفی است از فصول سال و زندگی جانداران و جانوران و گیاهها و درختان و محصول و راه و روشهای کشاورزی و دامداری.

کردان یارسان که پیرو مسلک یارسان (اهل‌حق)اند در گذشته هر روز را با نامی از

نامهای فرشتگان نام‌گذاری کرده‌اند و به نظر آنان نگهبانی هر روز را یکی از فرشتگان به‌عهده گرفته است و در ایران باستان هم هر یک از سی روز ماه نام‌ویژه‌ای داشت که نام دوازده ماه سال هم در میان آنهاست و این نامها را با نامی از نامهای فرشتگان می‌خواندند و درگاه شماری باستانی هر گاه نام روز با نام ماه یکی بود آنرا جشن می‌گرفتند برای مثال روز شانزدهم مهرماه را مهرگان می‌گفتند و یا روز سوم اردی‌بهشت ماه را اردی‌بهشتگان می‌خواندند که نام روز و ماهها با هم برابر است.

www.tabarestan.info تبرستان

نام‌های سی روز که میان کردان یارسان رایج است و از کتاب آوستا و سرانجام سرچشمه گرفته شده بدینسان است: هرمز hormiz، وهمن wahman، ارتوهیشت artawahêsht، شترور shatarwar، سپندارمذ sipandârmaz، هروتات harotât، امرتات amirtât، دتوش datosh، آهر âhir، آوان âwân، ور war، مانگ mâng، تیشتر tîshtar، درسپ darasp، دزن dazan، میتره mîtra، سروش sirosh، رش rash، فرودان firodân، بارام bârâm، رام râm، وا wâ، دزوه dazwa، دین dîn، ارت art، آشتات ashtât، آسمان âsmân، زام zâm، ماراسپند mârasipand، انغز anghaz.

این نامها در فارسی کنونی چنین است: اورمزدروز، بهمن روز، اردی‌بهشت روز، شهریورروز، سپندارمذروز، خردادروز، امردادروز، دی به آذر روز، آبان روز، خورروز، ماه‌روز، تیرروز، گئوش‌روز، دی به مهر روز، مهر روز، سروش‌روز، رشن‌روز، فروردین‌روز، ورهرام‌روز، رام‌روز، بادروز، دی‌به‌دین‌روز، دین‌روز، اردروز، اشتادروز، آسمان‌روز، زامیادروز، مانتره‌سپندروز، انارام‌روز.

نام ماههای یارسان نیز از نام روزهای اخذ شده و آن بدینگونه است: فرودان Firodân، ارتوهیشت artawahêsht، هروتات harotât، تیشتر tîshtar، امرتات amirtât، شترور shatarwar، میتره mîtra، ثاوان âwân، آهر âhir، دتوش datosh، وهمن wahman، سپندارمذ sipandârmaz که در فارسی کنونی: فروردین، اردیبهشت، خرداد، تیر، مرداد، شهریور، مهر، آبان، آذر، دی، بهمن، اسفند می‌باشد.

نام روزهای هفته که پس از اسلام در ایران رایج شده نخست به‌وسیلهٔ کلیمی‌ها گسترش یافته است زیرا کلیمی‌ها در زمان ساسانیان در برخی از مناطق ایران می‌زیستند و آنان برای روزهای هفته نامهائی تعیین کردند و چون ایرانیان مسلمان شدند، آنان به‌خاطر

روز جمعه و نماز جمعه هفته را به‌کار می‌بردند و از این رو روزهای هفته در میان ایرانیان رایج شد و در عبری به روز نخست هفته شابت shâbat یعنی استراحت کردن می‌گفتند که در سریانی شبت shabt و در اکدی شباتو shabâtû است که در عربی سبت sabt شده است و همین کلمه در زبان پهلوی شونبت shûnbat و در فارسی کنونی شنبه shanba و در کردی شمه shama شده است و در واقع شنبه همان شنبت عبری است که کلیمیان آنرا در ایران رایج کردند و واژه‌های یک‌شنبه و دوشنبه و سه‌شنبه و چهارشنبه و پنجشنبه خود به خود پیدا شدند و بر سر زبانها افتادند و واژهٔ یک‌شنبه یعنی یک روز پس از شنبه است و روز جمعه را هم در فارسی آدینه و در کردی هینی haynî می‌خوانند که آنرا از ریشه آدین به معنی زینت پدید آوردند و اعراب به آن یوم‌الزینه یعنی: روز زینت می‌گفتند و نام روزها در کردی بدینگونه است: شمه shama، یک‌شمه yakshama، دوشمه dû shama، سه‌شمه sê shama، چوارشمه chwâr shama، پنج‌شمه panj shama، هینی haynî.

www.tabarestan.info تبرستان

امّا نامهای کردی فعلی که در میان طوایف کرد رایج است توصیفی است از فصول سال و زندگی جانوران و پرندگان و گیاهان و آداب کشاورزی و دامداری و در واقع مبنای تقویم محلی کردان بر واقعیتهای زندگی اجتماعی و تغییرات آب و هوا و زندگی حیوانات و دامپروری و کشاورزی پی‌ریزی شده است و نام این ماهها عبارتند از:

۱ ـ **خاکه‌لیوه** xâka lêwa: که نام نخستین ماه بهار است و دگرگون شدن خاک و طبیعت را می‌رساند و این ماه را در مناطق دیگر کردستان نوروز مانگ nawroz mâng یعنی ماه نوروز و دارپشکیو dâr pshkêw یعنی شکفته شدن درختان و هرمی‌پشکیو harmê pshkêw یعنی شکفته شدن امرود می‌گویند.

۲ ـ **بانه مَرّ** bâna mar: نام دومین ماه بهار است که به معنی چراگاه گوسفند است و نمودار بیرون رفتن گله و رمه به چراگاه و دشت و کوه می‌باشد و این ماه را در مناطق دیگر کردستان شسته‌باران shasta bârân یعنی باران سنگین و بارش مداوم سیل‌آسا وهیلانه‌مه hêlânama یعنی: آشیانهٔ مه یا تودهٔ میغ و بازه بران bâzabarân به معنی پرش غوچ است که یادآور فراوانی گل و ریاحین و بارش مداوم باران و مه و آلوده شدن هوا و پرش گوسفندان جنگی در دشت و کوه و دمن است.

۳ ـ **جوزردان** jo zardân: نام سومین ماه بهار است که به معنی زردی جو است که

زرد شدن برگ جو را در این ماه می‌رساند و این ماه را در مناطق دیگر کردستان بخته باران baxta bârân یعنی باران خدادادی و باران خوشبختی و باران بران bârân biran یعنی قطع باران گویند که یادآورد زرد شدن ساقه‌های جو و گندم و قطع شدن باران است.

۴ - **پوش‌پر** pûsh par: نام نخستین ماه تابستان است که به معنی فرو ریختن و پرپرشدن گیاهها و فرو ریختن برگ‌گلها و برخی از رستنی‌ها و نیز ممکن است این واژه مأخوذ از کلمهٔ اپه‌اشهٔ apa usha آوستائی باشد که به‌معنی دیوخشکی است که در تیرماه به مزارع حمله می‌کند و این ماه در مناطق دیگر کردستان پرپر par par یعنی پرپرشدن و ریختن برگ گلها و مرداره مانگ mirdâra mâng یعنی: ماه مردار و تیرمه tîrma یعنی ماه تیر که در آوستائی تیشتریه tîshtrya گویند که بنا به کتاب آوستا یکی از ایزدان و نگهبانان باران است و از پرتو این فرشته است زمین از بخشایش باران برخوردار می‌گردد و کشتزارها سیراب می‌شود.

۵ - **گلاویژ** galâwêzh: نام دومین ماه تابستان است و آن ستاره‌ای است که سالی دو بار در تابستان در آسمان نمایان می‌شود و آنرا در عربی: شعرای یمانی و در فارسی دو خواهران گویند که یادآور طلوع این ستاره است که در این موقع هوا کم‌کم خنک می‌شود و نیز گلاویژ به معنی توده‌های گندم درو شده است که به‌وسیلهٔ زنان کشاورز رویهم ریخته شوند. این ماه را در مناطق دیگر کردستان جوخینان joxînân یعنی موقع خرمن و میوه‌گنان mîwa ganâ یعنی: گندیدن میوه‌ها است.

۶ - **خرمانان** xarmânân: نام سومین ماه تابستان است و به معنی موقع خرمن و رویهم ریختن محصول گندم و جو است که یادآور بهره‌مند شدن از کار کشاورزی و زراعت می‌باشد و این ماه را در برخی از مناطق دیگر کردستان تباخ tabâx به معنی خاک و تب زمین گویند و یادآور آخرین تب و تاب فصل تابستان است.

۷ - **رزبر** raz bar: نام نخستین ماه پائیز است که به معنی رزو درخت انگور است و یادآور محصولات تاکستانها است که در این ماه به وفور یافت می‌شود و این ماه را در برخی از مناطق کردستان میش‌پر mêsh par یعنی هنگام رسیدن انگور و میران یا میتران یعنی فروغ و روشنایی و دوستی و عهد و پیمان است که همان مهر فارسی و میتره آوستائی و سانسکریت است که یکی از بزرگترین ایزدان دین زرتشتی است و باران پله

www.kurdestan.info

pala bârân به معنی باران شخم یعنی بارانی که زمین را بخیساند.

۸ـ **خزلور** Xazal war: نام دومین ماه پائیز است که به معنی فرو ریختن برگ در ختان است و در لهجه‌های دیگر کردی آنرا گلاریزان galârêzân یعنی برگ‌ریزان و چریا پیشین chirya pîshîn یعنی چرش نخستین که منظور از چریدن دامها و چهارپایان در دشت و کوه است.

۹ ـ **سیخوار** sîxwâr: نام سومین ماه پائیز است که به معنی سرماریزه یا دانه‌های تگرگ ریز است و این آغاز فرا رسیدن سرما است که به وسیلهٔ باد پائیزی بر دشت و دمن می‌نشیند و در لهجه‌های دیگر کردی آنرا کوبردار kaw bardâr به معنی هنگام رفتن کبک به گرمسیر و نشستن آن به روی درخت است و این اصطلاح شکارچیان کُرد است.

۱۰ ـ **بفرانبار** bafran bâr: نام نخستین ماه زمستان است که به معنی بارش برف است و یادآور فرارسیدن سرما و زمستان و باریدن برف و تگرگ است و در میان طوایف دیگر کرد آنرا بفرمبار bafambâr به همین معنی و سرماوز sarmâwaz به معنی فصل سرما و بَفران bafrân به معنی برفها است که یادآور فراوانی برف است.

۱۱ ـ **ری‌بندان** rê bandân: نام دومین ماه زمستان است که به معنی راه‌بندان است و یادآور بسته‌شدن راهها است و در مناطق دیگر کردستان آنرا سهولبندان sahol bandân یعنی یخ‌بندان است که یادآور شدت سرمای زمستان و یخ‌بستن برفهای روی زمین می‌باشد.

۱۲ ـ **رشمه** rashama: نام سومین ماه زمستان است که به معنی هنگام جفت‌گیری گربه‌ها است و در این ماه طبق معمول گربه‌ها جفت‌گیری می‌کنند و در میان طوایف دیگر کرد آنرا رشمی rashamê به همین معنی و پولان polan به معنی دسته‌ها و گروه‌ها و مجتمع کلبه‌های روستائیان گویند.

کُردان از دیرباز سال و فصول آنرا شناخته‌اند و هر فصل را به سه ماه بخش‌بندی کرده‌اند و برای هر کدام نام ویژه‌ای تعیین کرده‌اند و نام فصول چهارگانه در کردی بدینسان است: بهار bahâr، هاوین hâwîn، پاییز pâîyz، زستان zstân و کردان مانند سایر ایرانیان نام دوازده برج را دارند و بر این عقیده‌اند که گردش سال بر اساس بروج دوازده‌گانه است که نام این دوازده بروج در زبان کردی بدینگونه است:

www.tabarestan.info تبرستان

۱ ـ کلوی برخ kalûy barx ۲ ـ کلوی‌گا kalûy gâ ۳ ـ کلوی جوته آبیده kalûy jûta âbêda ۴ ـ کلوی قرژانگ kalûy qrzhâng ۵ ـ کلوی‌شیر kalûy shêr ۶ ـ کلوی‌گُله گنم kalûy gula ganim ۷ ـ کلوی ترازو kalûy tarazû ۸ ـ کلوی دوماره‌کوله kalûy dumârakola ۹ ـ کلوی کوانه kalûy kawâna ۱۰ ـ کلوی ارمین kalûy armîn ۱۱ ـ کلوی دولی چرخ kalûy dolî charx ۱۲ ـ کلوی نهنگ kalûy nahang.

کردان از قدیم سال را شناخته‌اند و این سالها هر کدام به‌حیوان نسبت داده شده است که عبارتند از: سال موش، سال گاو، سال پلنگ، سال خرگوش، سال نهنگ، سال مار، سال اسب، سال گوسفند، سال میمون، سال مرغ، سال سگ، سال خوک، چنانکه در فولکلور کردی آمده است:

mila u gâ u pâlng ,horêsha u nahang مله و گاو پالنگ، هوریشه و نه‌هه‌نگ

chanî mâr u asp grd âmân wa jang چه‌نی مارو ئه‌سب گردئامان وه جه‌نگ

maya u maymûnîch shînshan kardin مایه و مه‌یموونچ شینشان که‌ردن

karga u sag u xûg âmân bardin که‌رگه‌و وسه‌گ و خووگ ئامان به‌ردن

یعنی: موش و گاو و پلنگ، خرگوش و نهنگ

با مار و اسب همه آمدند برای جنگ (سال)

گوسفند و میمون هم شیون آنها را کردند

و مرغ و سگ و خوک را آمدند و بردند

در گذشته هر یک از دوازده ماه سال دارای سی روز بود و سال می‌شد سیصد و شصت روز و هر سال خورشیدی پنج روز کم داشت و برای جبران آن هر سال پنج روز به آن اضافه می‌کردند تا درست سیصد و شصت و پنج روز گردد و به آن پنج روز پنجهٔ تار یا پنجهٔ دزدیده می‌گفتند که در میان کردان این پنج روز را برخی بعد از تیرماه و بعضی در آذرماه و عده‌ای در وسط اردیبهشت‌ماه و جمعی در اول فروردین‌ماه می‌گرفته‌اند و اکنون نیز برخی از روستاییان آنرا در مردادماه می‌گیرند و می‌گویند امروز پنجهٔ تار است و در آن پنج روز به جائی نمی‌روند و به استراحت می‌پردازند و عقیده دارند که در روزهای پنجهٔ تار نباید کسی به روز بخوابد زیرا اگر در آن روز کسی بخوابد همیشه تنبل و خواب‌آلود می‌شود و تن به کار نمی‌دهد و گروهی هم آنرا در اواخر زمستان می‌گیرند و می‌گویند اگر

www.tabarestan.info تبرستان

در روزهای پنجهٔ تار باران ببارد، آن سال سال پربرکتی خواهد شد ولی ملخ زیاد خواهد گشت و اگر در آن پنج روز برف و باران نبارد قحطی و خشکسالی فرا می‌رسد و بیشتر گوسفندان دچار بیماری خواهند شد.

پنجهٔ تار در میان طوایف یارسان پنج روز مانده به آخر سال شروع می‌شود و در این پنج روز هر خانواده‌ای خمیر درست می‌کنند و برای خیر و برکت آنرا به پیشانی چهارپایان و در خانه خود می‌مالند و روز پنجم آن که واپسین روز سال و شب نوروز است به نام جشن مرده‌ها خوانده می‌شود، در این روز همهٔ مردم نان روغنی و حلوا درست می‌کنند و آنها را با خود به گورستان می‌برند و پس از مراسم دعاخوانی آنرا به مستمندان می‌دهند و بدینسان روان مردگان خود را شاد می‌کنند.

www.tabarestan.info تبرستان

* * *

آتشکده‌های قدیم کردستان

آتش در آئین زردشت ارزش فراوانی دارد و کلیهٔ آراستگی زندگی را وابسته به آن می‌دانند و آتش را از آن اهورا مزدا می‌شمارند و آنرا قبلهٔ خود قرار داده‌اند و در برابر آن اهورامزدا را نیایش می‌کنند و آتش که از میان عناصر چهارگانه زیباتر و سودمندتر است از دیرباز توجه ایرانیان را به خود جلب کرده است و در آیین زرتشت آتش دارای اهمیتی خاص است و در کتاب آوستا ستوده شده است و از این رو زرتشتیان آتش را موهبتی ایزدی می‌دانند و شعله‌اش را یادآور فروغ خداوندی می‌خوانند و آتشدان فروزان را در آتشکده‌ها به منزلهٔ محراب قرار داده‌اند.

شرف آتش در این است که بالنسبه به دیگر عناصر شرکت آن از همه بالاتر و شباهت وی به مبادی مجرد نوری، نظر به نوریتی که در آنست از همه بیشتر می‌باشد و از اینرو است که آتش را به عنوان برادر نور مجرد نفسانی که شیخ شهاب‌الدین سهروردی آنرا به نام خاص ایرانی وی نور اسپهبد انسانی می‌خواند و شرافت منصب خلافت چنانکه در عالم عقول محض، به ملک مقرب بهمن تفویض گردیده، در عالم نفوس نیز به نور اسپهبد

انسانی و در عالم عناصر به آتش محسوس امتیاز یافته است. بدین‌سان به نفس انسانی و آتش عنصری است که در این عالم تحت‌القمر دو خلافت کبری و صغری انجام می‌پذیرد: نفس انسانی در حکم خلیفهٔ کبری است بدین جهت که نوری قائم و متصرف در انوار عاص محسوس است و آتش عنصری در حکم خلیفهٔ صغری است بدین اعتبار که نور عارض آن در عالم جسمانی مظهر انوار قائم غیرجسمانی و در حکم برادر نور اسپهبد انسانی باشد و حقیقت نورانی آن ورای ماهیت ظلمانی عناصر چهارگانه به مفهوم مشهور آنها در طبیعیات متداول، و اشرف و اعلی از آنها است. بنابراین به علت و دلیلی بسیار موجه بود که ایرانیان قدیم هر نور ممکن اعم از نور عارض محسوس و یا نور قائم معقول را به اعتبار مظهریت آن نسبت به نورالانوار شایستهٔ تعظیم و تقدیس داشته و مردم را به توجه آتش امر کرده و آنرا به بیان شارحان قبلهٔ نماز و عبادت مردم قرار داده و برای آن آتشکده‌های بزرگ بنا نهاده بودند سنتی که از طرف زردشت مؤکد گردید.

www.tabarestan.info تبرستان

کردان چون در گذشته زرتشتی بوده‌اند از این‌رو آتشکده‌های زیادی در کردستان بنا کرده‌اند که آثار آنها هنوز باقی است و اینک برخی از آتشکده‌های کردستان را هنوز آثارشان پابرجا است در اینجا ذکر می‌کنیم:

۱ ـ آتشکدهٔ آذرگُشَسب: این آتشکده یکی از سه آتشکدهٔ مهم عهد ساسانی است که در شهر شیز، تخت سلیمان واقع در چهل کیلومتری تکاب افشار است و آن به شاهان و جنگجویان اختصاص داشته است و کلیهٔ ساکنین این منطقه کُرداند و بنای این آتشکده را به کیخسرو کیانی نسبت داده‌اند و چنانکه گویند پادشاهان با پای پیاده به زیارت این آتشکده می‌آمده‌اند. ابن مهلهل در اواسط قرن چهارم هجری از شهر شیز و آتشکدهٔ آذرگشسب دیدن کرده و او سفرنامه‌ای داشته که یاقوت بسیاری از مطالبش را در معجم‌البلدان آورده است و گوید: مسعر برای به‌دست آوردن جواهر و فلزات گرانبها به شیز رفته بود و این شهر در کوهی میان مراغه و زنجان به نزدیکی شهر زور و دینور واقع بود و در آن کوه معادن طلا و نقره و جیوه و سرب و زرنیخ و جمست موجود بود و مسعر می‌نویسد: دیوارهای شهر دریاچهٔ عمیقی را احاطه کرده است و در شیز آتشکده‌ای برپا است که نزد اهالی بسیار مقدس است و تمام آتشدانهای مقدس زرتشتیان مشرق و مغرب از همین آتش برافروخته می‌شود و از غرایب این آتشکده این‌است که هفتصد سالست

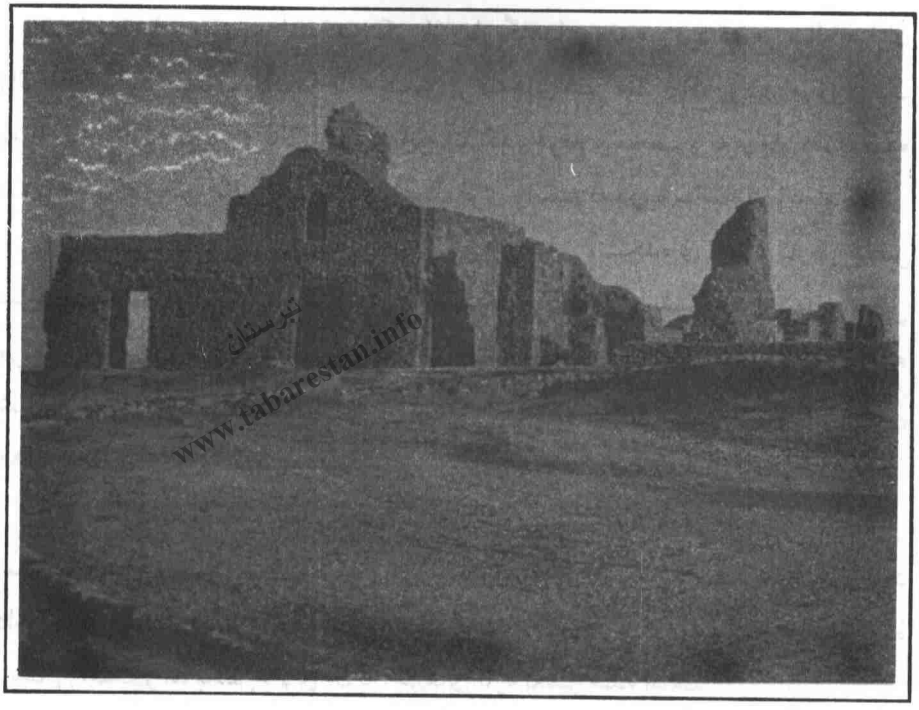
تبرستان www.tabarestan.info

بقایای آتشکدهٔ آذرگشسب در تخت سلیمان

آنرا روشن کرده‌اند نه خاموش شده و نه خاکستری بیرون داده است.

۲ ـ آتشکدهٔ هرمزگان: این آتشکده در شهر هرمزگان از توابع شهرزور بوده که خرابه‌های آن هنوز به جای مانده و آن آتشکدهٔ بزرگی بوده که به شکل کاملاً مکعب با سنگهای تراشیدهٔ نیکو بنا شده و ساختمان آن از سنگ و گچ بوده و آثار آن هنوز باقی است و چنانکه گویند مربوط به عصر ساسانی است.

۳ ـ آتشکدهٔ پاوه: این آتشکده در پاوهٔ اورامان بر کوهی به نام آتشگاه بنا شده و خرابه و بقایای آن موجود است و ساختمانش از سنگ و گچ بوده و چنانکه گویند پادشاهان در آن معتکف بوده‌اند و در آن تشریفات مذهبی انجام می‌دادند.

۴ ـ آتشکدهٔ هرسین: این آتشکده در نزدیکیهای شهر هرسین در جنوب شرقی کرمانشاه باقیمانده و در میان کاخ شاپور اول ساسانی (۲۴۱-۲۷۲میلادی) واقع شده است و ساختمان آنرا از سنگ و گچ ساخته‌اند و مربوط به دورهٔ ساسانیان است.

۵ ـ آتشکدهٔ فروغ: این آتشکده یکی از زیارتگاههای مقدس بود که هر ساله هزاران زائر به آنجا می‌شتافتند و آن در قلعهٔ بلندی بر قله‌های شهر سقز واقع بود و امروز کردان به آن فروغ اولیا گویند و تالار مرکزی این آتشکده مربع و محصور به چهار دالان بوده است و آثار آن هنوز باقی است و به احتمال قوی وابسته به دورهٔ ساسانیان است.

۶ ـ آتشکدهٔ قصر شیرین: چهار طاقی شیرین بنای آتشکده‌ای است که در عصر ساسانی با سنگ و گچ ساخته شده و این آتشکده دارای اطاقی است که در وسط به شکل مربع و سقف آن گنبدی است و به نظر می‌رسد که در اطراف اطاق راهروهائی ساخته شده است و از لحاظ شکل شباهت زیادی با ساختمانهای دورهٔ ساسانی دارد و عرض دهانهٔ اصل بنا بیش از شانزده متر است.

www.tabarestan.info تبرستان

۷ ـ آتشکدهٔ ارومیه: مسجد جمعه ارومیه کنونی آتشکدهٔ بزرگی بوده که در عصر ساسانیان با گچ و سنگ ساخته شده و در بازار ارومیه هم آتشگاهی به نام سه گنبد وجود دارد و اطراف آن ویران شده و بخش زیرین آتشگاه دارای آجرهای بزرگ و ضخیم دورهٔ باستانی است و امّا بخش بالای آن با آجرهای تازه تعمیر شده است.

* * *

نامهای پرندگان در گویشهای کردی

زبان کردی که یکی از زبانهای هند و اروپائی و ایرانی است دارای پنج گویش بزرگ به نامهای: کرمانجی جنوبی و کرمانجی شمالی و گورانی و لری و لکی است که هر کدام از این گویشها دارای گونه‌هائی است و پیدا است که این زبان از مرز و بوم ماد است و پیوستگی آن با زبانهای آوستائی و پارسی باستان و پهلوی و فارسی کنونی هویدا است و کردان چون با کار کشاورزی و دامداری و شبانی سر و کار دارند همیشه بر فراز کوهها و میان درّه‌ها و دشتها در گشت و گذارند و با طبیعت آشنا می‌باشند و به این خاطر به شکار میل مفرطی دارند و از این رو نامهای پرندگان را بهتر از اقوام دیگر می‌شناسند به‌خصوص شکارچیان کُرد پرندگان را بهتر از هر کسی دیگر می‌شناسند.

بحث و تحقیق دربارهٔ پرندگان کردستان چه از لحاظ جانورشناسی و چه از لحاظ زبان‌شناسی بسیار ضروری و حائز اهمیت است زیرا بخش مهمی از دانش بشری را پدید می‌آورد و کردان از دیرباز به پرندگان علاقه داشته‌اند و از بهترین سرگرمی آنان بوده است.

پرنده در ذهن همهٔ ایرانیان مظهر آزادی است و در فرهنگ بومی معجزاتی به پرندگان نسبت داده‌اند برای مثال در افسانه‌های ایرانی به نام پرندگانی چون آله و سیمرغ و شاهین و خروس برمی‌خوریم که هر کدام دارای افسانه‌هایی هستند و در ترانه‌ها و اسطوره‌های کردی هم نام بسیاری ازپرندگان آمده است که بسیار جالب توجه است.

www.tabarestan.info تبرستان

سرایندگان کُرد از دیرباز نام پرندگان را در سرودها و منظومه‌ها و مثنویهای خود آورده‌اند و به یادگار گذاشته‌اند از جمله خانای قبادی (۱۰۸۳-۱۱۶۸هجری) در قرن یازدهم و دوازدهم هجری در مثنویهای خود یوسف و زلیخا و لیلی و مجنون نام برخی از پرندگان را آورده است که اکنون نام برخی از آن پرنده‌ها برای کردان ناشناخته‌اند و او علاوه بر ذکر نام پرندگان نام بیشتر اسب‌ها و رنگ‌ها و گل‌ها را هم آورده است و سرایندهٔ دیگری به نام شیخ شهاب‌الدین لهونی (۱۱۱۲-۱۱۸۵هجری) نام برخی از پرندگان را در یکی از قصاید یکصد بیتیش که دربارهٔ بهار سروده است آورده است که بسیار باارزش است. یکی دیگر از سرایندگان به نام میرصادق دینوری (۱۲۱۸-۱۲۸۳هجری) به سال ۱۲۷۵هجری منظرمه‌ای را دربارهٔ پرندگان کردستان به نام مل‌نامه mal nâma در یکصد بیت سروده است و او با این کارش خواسته است که نام پرندگان را زنده کند و آنرا حفظ نماید و او علاوه بر این نام روزها و نام ماهها را در یک قصیده آورده است و خواسته است که آئین کهن را احیا کند و اینک ابیاتی چند از این منظومه را در اینجا با شرح دربارهٔ پرندگان نقل می‌کنیم که گوید:

نەو وەهار ئاما وەشە ن دەروەدشت	naw wahâr âmâ washan dar u dasht
کوردستان ماچی بەهەشتە ن بەهەشت	kurdstân mâchî bahashtan bahasht
شای وە هار وستە ن ئانە رەنگ و بۆ	shây wahâr wstan âna rang u bo
تا بەیان یاران وەشی کەن جەنۆ	ta bayan yârân washî kan ja no
جۆق جۆق مەلان ئامان و گولزار	joq joqi malân âmân wa gulzâr

نیشتن نه سەرکۆ و قولێ و هەم نزار nîshtin na sar ko u qulê u ham nizâr

یعنی:

نوبهار آمد و خوش است دشت و صحرا

کردستان گویی بهشت است بهشت

شاه‌بهار اینک رنگ و بوی عنبرآگین خود را پخش کرد

تا یاران بیایند و از نو شادی کنند

دسته‌دسته پرندگان به گلزار آمدند

و آنان بر کوهها و قله‌ها و جاهای سایه‌دار نشسته‌اند

تبرستان
www.tabarestan.info

آهرملوچ âhir malûch: نوعی سار.

خو ئاهر مەلووچ رەنگش چون بوولّە ن yo âhir malûch rangsh chun bûlan

پە ی واردن تفی هەمیشە ژوولّە ن pay wârdin tifî hamîsha zhûlan

یعنی: سار رنگش مانند خاکستر است

و برای خوردن توت همیشه پریشان و آشفته است

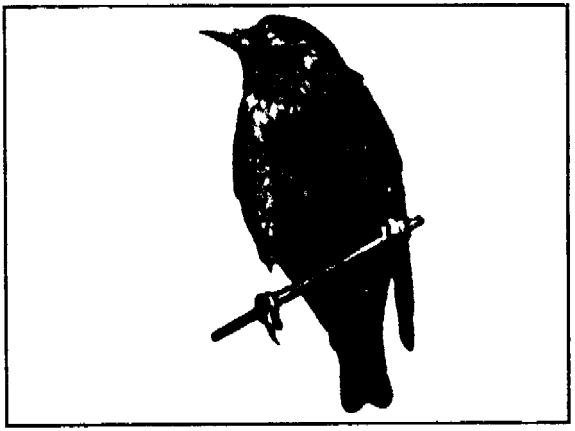

نام این پرنده درگونهٔ اورامی آهرملوچ âhir malûch و درگونهٔ کلهری آگرملوچ agir malûch و درگویش لکی آگرملیچ âgir malîch و درگویش لری tash malîch و در

گونهٔ اردلانی âgar malûchik و در گونهٔ بختیاری اودر ملیچ udir malîch و آن نوعی سار است با بالها و گردن و دم سیاه و مابقی پرهای بدنش به رنگ قهوه‌ای آمیخته به خاکستری است و زیر سینه‌اش قرمز و پرهای بالای سرش تیره‌رنگ است و روی سرش کاکلی قرار دارد و قد آن به اندازهٔ سار است و دارای پاهای بلند و سیاه و ناخنهای نسبتاً دراز و این پرنده در هنگام رسیدن توت پیدا می‌شود و سپس به جاهای دیگر مهاجرت می‌کند و شبها پس از خوردن توت بر روی درختها استراحت می‌کند.

تبرستان
www.tabarestan.info

* * *

الو alû: عقاب.

ئەلوو هەر ژەرژە شکار مەکەرۆ — alû har zharazh shikâr makaro
وەشەقەی شاباڵ ئی کار مەکەرۆ — wa shaqay shâbâl î kâr makaro
یعنی: عقاب پیوسته کبک را شکار می‌کند
و با صدای شهپر این کار را انجام می‌دهد

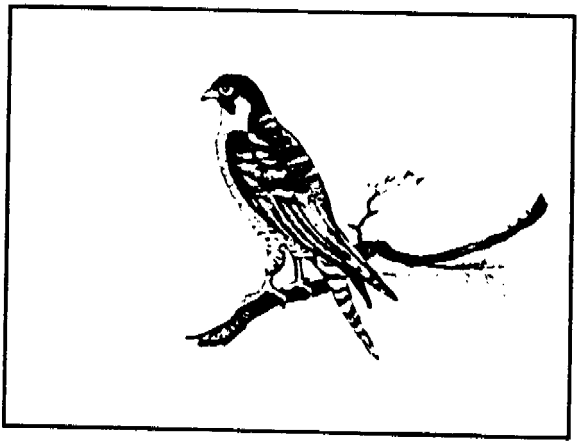

نام این پرنده در گویش گورانی الو alû و در گویش لکی ایلو aylo و در گونهٔ مکری و اردلانی هلو halo و در انگلیسی Eagle است و آن پرنده‌ای است شکاری و دارای

جثه‌ای قوی و چنگالهای تیز و در پرواز بسیار سریع است و می‌تواند اوج بگیرد و در جاهای بلند لانه می‌سازد و جانوران و پرندگان را مانند کبک و خرگوش و موشهای صحرایی شکار می‌کند.

* * *

تبرستان www.tabarestan.info

باز bâz: باز.

باز نه پەی شکار نه کۆ و دەشتەن bâz na pay shikâr na ko u dashtan

وە هەرکۆ مەشی ئەو هەر نه گەشتەن wa har ko mashî aw har na gashtan

یعنی: باز در کوه و دشت به دنبال شکار می‌باشد

و به هر کجا می‌روی او پیوسته در گشت و گذار است

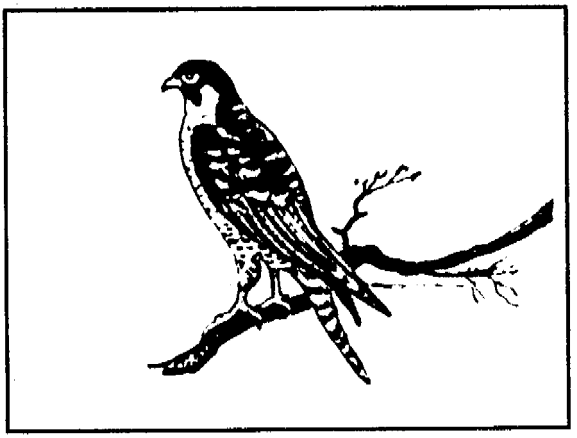

نام این پرنده در گویشهای کردی باز و در آوستایی ارزیفیه êrêzîfya و در پهلوی چراپ chirâp و در انگلیسی Goshawk است و آن پرنده‌ای است دارای منقار خمیده و چنگالهای بسیار قوی که بیشتر در کوهها بسر می‌برد و پرندگان وحیوانات کوچک را شکار می‌کند و پادشاهان در گذشته او را برای شکار تربیت می‌کردند و از پی نخجیر می‌فرستادند.

بایه قش bâya qush: جغد.

wênay bâya qush har shaw manâlim
kas niyan rahmish bayo wa hâlim

وێنەی بایەقوش هەر شەو مەنالّم
کەس نیەن رەحمش بەیۆ وە حالّم
یعنی: مانند جغد هر شب می‌نالم
و کسی نیست که رحمی به حالم کند

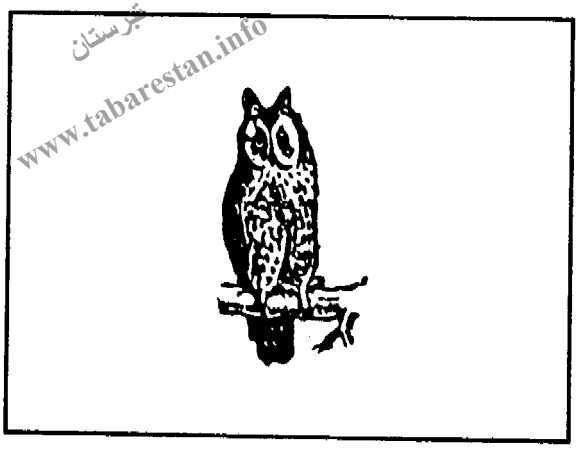
تبرستان
www.tabarestan.info

نام این پرنده در کومه اورامی بایەقش bâya qush و در گونهٔ کلهری بادەقش bâda qush و در گویش لکی باوەقش bâwa qush و در گونهٔ بهدینانی بوەکرە buwa kura و در گونهٔ مکری کند kund و در گونهٔ اردلانی کپو kapû و در آوستائی پیشه pêsha و در پهلوی وهومن مرغ whûman murgh است و آن پرنده‌ای است دارای چهره‌ای پهن و سر بزرگ و چشمهای درشت و زیبا و در دو طرف سرش دو دسته پر شبیه گوش گربه قرار دارد و پروازش بی‌صدا است و پاهای پوشیده از پر دارد و بیشتر در ویرانه‌ها بسر می‌برد و شبها از لانه خارج می‌شود و پرندگان کوچک را شکار می‌کند و نر و مادهٔ آنها هم‌شکل‌اند ولی ماده‌اش بزرگتر است.

* * *

بلبل bulbul: بلبل.

بولبول مەوانۆ شەو و رۆ پەی گوڵ bulbul mawâno shaw u ro pay gul

گوڵیش هەر وە ناز دڵ مارۆ وە کوڵ gulîsh har wa nâz dil maro wa kul

یعنی: بلبل شب و روز برای گل می‌خواند

و گل هم پیوسته با ناز دل را به جوش می‌آورد

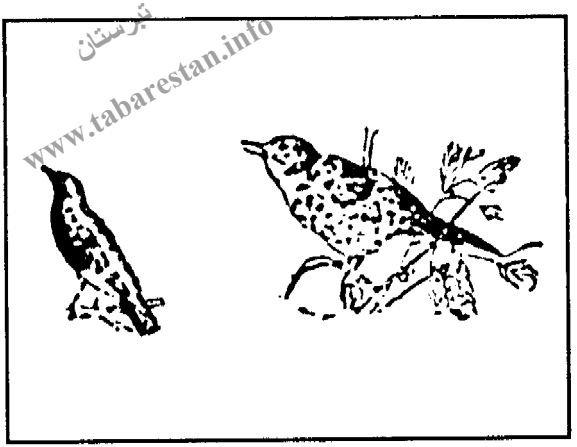
تبرستان www.tabarestan.info

نام این پرنده در تمام گویشهای کردی بلبل bulbul و در انگلیسی nightingale است و آن پرنده‌ای است کوچک و خوش‌آواز و رنگ پرهای آن حنائی است و دمش بلوطی مایل به قهوه‌ای است و نر و مادهٔ آن هم‌شکل است و در فصل بهار و تابستان بیشتر روی درختها و بوته‌های گل بسر می‌برد و عشق او به گل معروف است.

* * *

بورچین borchîn: مرغابی ماده.

بۆرچین نە کنار شەتاودا دیارەن borchîn na kinâr shatâw dâ dyâran

هەر مەلێ کە رۆ و چەمەڵای یارەن har malê karo u chamarây yâran

یعنی: مرغابی ماده در کنار رودخانه نمایان است

و پیوسته شنا می‌کند و در انتظار یار بسر می‌برد

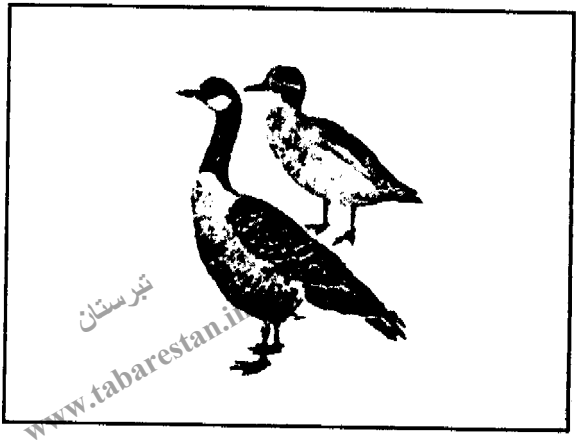
تبرستان
www.tabarestan.info

نام این پرنده درگونهٔ اورامی بورچین borchîn و درگونهٔ مکری بوره bora و درگونهٔ اردلانی سونه sona و در انگلیسی Teal است و آن نوعی مرغابی ماده است که انگشتان پایش توسط غشایی به هم متصلند و نوکش دارای تیغه‌هایی است برای قطع کردن علف‌ها و سرش قهوه‌ای و روی بالهایش لکه‌های بنفش و قرمز دیده می‌شود و سر آن باریکتر از نوع نرش است و بیشتر در آب رودخانه‌ها و استخرها بسر می‌برد.

* * *

بوق bûq: بوقلمون.

چاوه‌شانه بووق ده‌نگ دانه ئه‌وره‌نگ chawashana buq dang da na awrang

نه‌و وه‌هار ئاما ئانه وه چه‌ند ره‌نگ naw wahâr âmâ âna wa chand rang

یعنی: بوقلمون مانند چاوش چرخ اورنگ را صدا زد

و اینک نوبهار با چند رنگ آمد

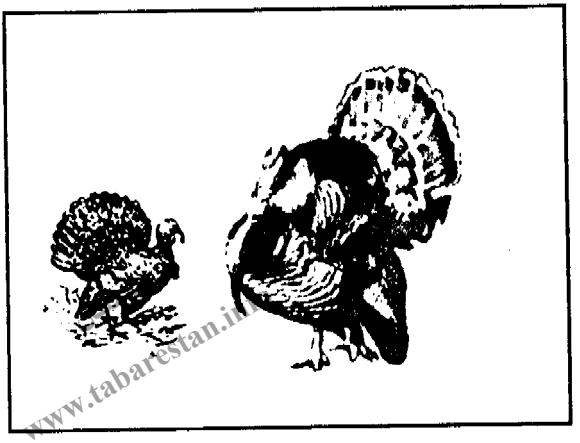
www.tabarestan.info

نام این پرنده در گونهٔ اورامی بوق bûq و در کلهری بوقلم bûqalam و در مکری قلمونه qalamûna و در اردلانی بوقلمون buqalamûn و در جافی بقله baqla و در گروسی بقلموت baqlamût و در بهدینانی الوالو aloalo و در زازایی الیشیش alîshîsh و در انگلیسی Turkey cock است و آن پرنده‌ای است بزرگتر از مرغ خانگی سر و گردنش بدون پرو دارای آویزه‌های نرم گوشتی است و بیشتر به رنگ سیاه است و نر آن دارای دم پهن است و مانند طاووس با دم و بالها چتر می‌زند.

* * *

پاساری pâsârî: گنجشک خاکی.

پاساری نه سەر داران مەنیشۆ pâsârî na sar dârân manîsho

وێنەی دەردەدار هەر رەنج مەکێشۆ wênay darda dâr har ranj makêsho

یعنی: گنجشک خاکی بر سر درختها می‌نشیند

و مانند دردمند پیوسته رنج می‌کشد


تبرستان www.tabarestan.info

نام این پرنده در گونهٔ اورامی پاساری pâsârî و در گونهٔ سورانی چولکه cholaka و در گونهٔ اردلانی ملیچک malîchik و در گونهٔ بهدینانی چوک chuk و در گونهٔ گروسی ملوجوک malûjûk و در گونهٔ کلهری ملوچ malûch و در گویش لکی ملوچک malûchik و در گویش گورانی ملیشکه malîshka و در گونهٔ جافی چیشکه chêshka است و نام این پرنده در زبان لاتینی مأخوذ از شکل آریائی این کلمه است که sparrow می‌باشد و در انگلیسی pale Rock sparrow است و آن پرندهٔ کوچکی است خاکی‌رنگ و نر و مادهٔ آن هم‌شکل است و پر و بالش قهوه‌ای خاکی و گلو و شکمش کمرنگ‌تر و لکه‌های سفید مشخصی در نوک شاهپرهای دمش دیده می‌شود و بیشتر بر درختها و بوته‌ها می‌نشیند.

* * *

پپو papû: شانه‌سر.

پەپووی وەش هەواڵ وەش وەش مەوانۆ papûy wash hawâl wash wash mawâno

سلێمان پەڕێش هەواڵ بکیانۆ silêmân parêsh hawâl bkyâno

یعنی: مرغ سلیمان خوش‌خبر خوش خوش می‌خواند

تا سلیمان برایش خبر بفرستد

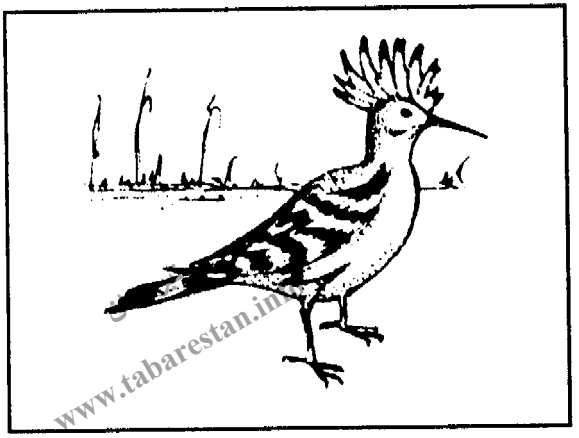
www.tabarestan.info

نام این پرنده در گونهٔ اورامی پپو papû و در گونهٔ اردلانی پیوسلیمانه papû silêmâna و در گونهٔ بهدینانی پپوک papûk و در گونهٔ مکری پپوسلمانکه papû silamânka و در گونهٔ گروسی پوپی pûpî و در گونهٔ کلهری پپوکره papû kara و در گونهٔ ریژاوی بوبوکره bûbû kara و در انگلیسی Hoopoe گویند و آن پرنده‌ای است خاکی‌رنگ دارای خالهای زرد و سیاه و سفید که کوچکتر از کبوتر است و روی سرش دسته‌ای پر به شکل تاج وجود دارد و چنانکه گویند بسیار تیزبین است و در خوش‌خبری به او مثل می‌زنند و بیشتر در مزارع و چراگاهها یافت می‌شود و نر و ماده‌اش به هم شبیه است.

* * *

پری شارخ parî shâ rux: مرغ انجیر.

پەری شاروخ هەر مەوانۆ جەژۆ — parî shâ rux har mawâno ja ro

دڵەی دەردینان ئارام مەکورۆ — dilay dardînân ârâm makaro

یعنی: مرغ انجیر پیوسته در روز می‌خواند

و دل دردمندان را آرامش می‌بخشد


تبرستان
www.tabarestan.info

پرنده‌ای است زردرنگ با سینهٔ سفید و دارای خط‌های قهوه‌ای و نر آن پشتش سیاه و بقیهٔ پرهایش زرد و دارای منقاری زرد و ستبر و ساقی کوتاه است و آوازی خوش دارد و غالباً بر روی درختها لانه می‌سازد و در جنگلها و بیشه‌ها زندگی می‌کند.

* * *

پلیسرگ pilîsrg: پرستو.

wênay pilîsrg wêt har siyakar
na gird mardum to wê jiya kar

وێنه‌ی پلیسرگ وێت هەر سیاکەر
نە گردئی مەردوم تو وێت جیاکەر

یعنی: مانند پرستو خود را پیوسته سیاه کن
و از همهٔ مردم تو خود را دور نگهدار

نام این پرنده در گونهٔ اورامی پلیسرگ pilîsrg در گونهٔ اردلانی پلیسرک pilîsrk و در گونهٔ کلهری پلیزرگ pilîzrg و در گونهٔ جافی پلیسر pilîsr و در گونهٔ مکری پەرەسیکله parasêkla و در گونهٔ سورانی پرە سلیرکە paraslêrka و در انگلیسی swallow است و آن پرنده‌ای است کوچک دارای بالهای دراز و نوک تیز و دم دوشاخه و پرهایش سیاه و زیر سینه‌اش خاکستری یا حنائی‌رنگ و بیشتر در سقف خانه‌ها لانه می‌سازد و شکار خود را در هوا می‌گیرد.

پیقو pîqû: پیغو.

پیقوو هەر مەشۆ وە دەشت و کۆدا pîqû har masho wa dasht u ko dâ

شکار مەکەرۆ نە شەو و رۆدا shikâr makaro na shaw u ro dâ

نام این پرنده در گونهٔ اورامی پیقو pîqû و در انگلیسی Levant sparrow Hawk است و آن پرنده‌ای است شکاری و زردچشم و بسیار تیزپر و پرجرأت و دارای پاهای ستبر و بالهای قوی و در زیر چانه‌اش خط سیاهی وجود دارد و رنگ آن سیاه مایل به قرمز است و سینه‌اش دارای خالهای درشت می‌باشد و بیشتر به شکار گنجشک و سار و کبوتر می‌پردازد.

www.tabarestan.info تبرستان

* * *

تیهو tayhû: تیهو.

تەیهوو هەمیشە نە دە شت و دەرەن tayhû hamîsha na dasht u daran

نەواو چریکەش پەرێ داوەرە ن nawâ u chirîkash parê dâwaran

یعنی: تیهو همیشه در دشت و صحرا بسر می‌برد

و نوا و نغمه‌اش برای خداوند دادور است

نام این پرنده در گونهٔ اورامی تیهو tayhû و در گویش گورانی تیهوک tayhûk و در گویش لکی تیهو tîhû و در گونهٔ کلهری سوسک sûsik و در انگلیسی Grouse-Tetras است و آن پرنده‌ای است خاکستری‌رنگ دارای لکه‌های حنائی و سطح شکمش قهوه‌ای مایل به صورتی و پهلوهایش به رنگ دارچینی پررنگ است و در زیر سینه‌اش خالهای سیاه‌رنگ وجود دارد و پاها و منقارش زرد کوچکتر از کبک است و بیشتر در دشت‌ها و جاهای مرطوب و باغها زندگی می‌کند.

* * *

خمه رشکه xuma rashka: نوعی سبزقبا.

خۆخومه رەشکه هەر هەنگ مەوەرۆ xo xuma rashka har hang mawaro

ئێلاخ و قشلاق شەو طەی مەکەرۆ êlâx u qshlâq shaw tay makaro

یعنی: سبزقبا پیوسته عسل می‌خورد

و گرمسیر و سردسیر را شبها طی می‌کند

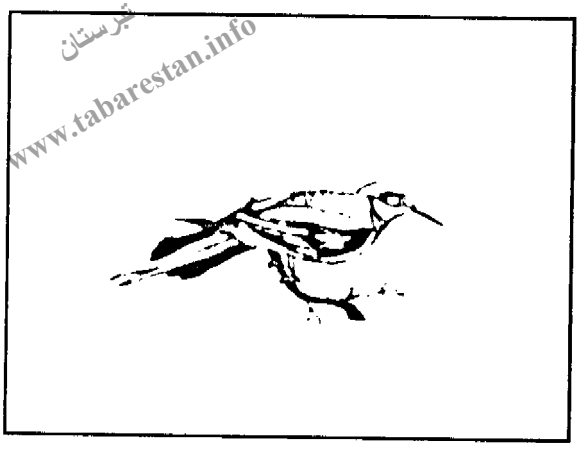
تبرستان www.tabarestan.info

نام این پرنده در گونهٔ اورامی خمەرشکه xuma rashka و در گونهٔ جافی خمه رژکه xuma razhka و در گونهٔ اردلانی هنگەخوره hanga xwara و در گونهٔ کلهری واوەخوره wâwa xwara و در گونهٔ مکری کسلەشینکه kasala shînka و در انگلیسی also roller گویند و آن پرنده‌ای است رنگارنگ از انواع سبزەقبا با منقاری قوی و بدنی به رنگ آبی لاجوردی با پشت بلوطی روشن و بالهای آبی و بیشتر در سوراخ دیوار لانه می‌سازد و غذایش زنبور و عسل است و به این علت آنرا هنگه خوره hanga xwara هم گویند.

* * *

دارتفنه dâr taqna: دارکوب.

دارته قنه هەر دار مەتەقنۆ وە قار dâr taqna har dâr mataqno wa qâr

به وێنه‌ی طووطی مه‌لۆ وه سه‌ر دار ba wênay tûtî malo wa sar dâr

یعنی: دارکوب پیوسته درخت را با قهر سوراخ می‌کند

و مانند طوطی به بالای درخت می‌رود

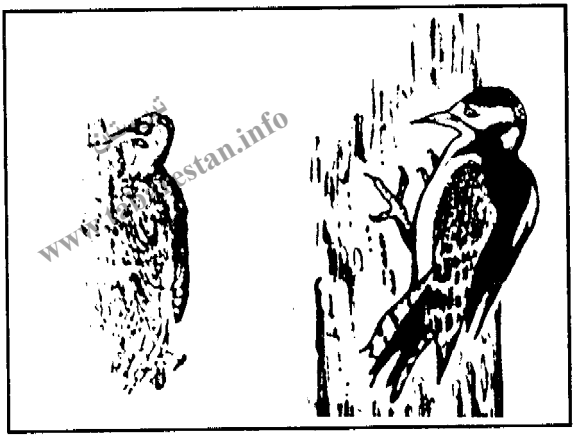

نام این پرنده در گونهٔ اورامی دارتقنه dâr taqna و در گونهٔ اردلانی دارتقینه dâr taqêna و در گونهٔ کلهری دارتوکنک dâr tukinak و در گونهٔ مکری دارسمه dârasma و در گونهٔ بهدینانی چکوچک chikûchik و در انگلسی woodpecker است و اژدارتقنه dâr taqna که جزء اول آن‌دار dâr به معنی درخت و تقنه taqna از تقانن taqânin به معنی با منقار روی چیزکی زدن برای سوراخ کردن و دارسمه dar asma نیز دار dâr به معنی درخت و سمه sima از سمین simîn آمده به معنی سوراخ کردن است رویهم رفته به معنی درخت سوراخ‌کن است و آن پرنده‌ای است کوچک پرهایش سیاه و سفید و زرد و سبز با منقاری قوی و نوک تیز که با آن تنهٔ درختها را سوراخ می‌کند و با پاهای قوی و دم محکم و هنگام بالا رفتن از درخت از آن استفاده می‌کند و نر آن سرش قرمز است و مانند طوطی با پنجه‌های خود از شاخه‌های درخت بالا می‌رود و حشرات را با منقار از زیر پوست درخت بیرون می‌آورد و می‌خورد.

* * *

دم لقنه dam laqna: دم جنبانک.

دوم‌له‌قنه هه‌می نه ده‌ورثاوه‌ن

یا نه کۆساره‌ن یا هه‌ر نه کاوه‌ن

یعنی: دم جنبانک همیشه در پیرامون آب است

یا در کوهسار است یا پیوسته در کوه‌سنگی بسر می‌برد

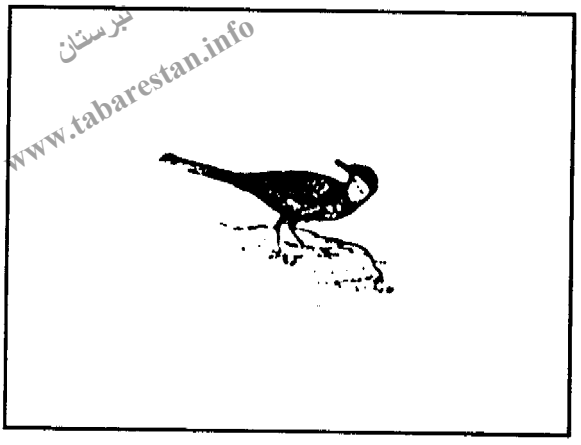
تبرستان www.tabarestan.info

نام این پرنده در گونهٔ اورامی دم لقنه dum laqna و در گونه مکری کلک هلتکنه kilik haltakna و در گونهٔ اردلانی قنگ هلتکینه qng haltakêna و در گونهٔ مکری هلتکینه klk haltakêna و در گونهٔ ایلامی قین لقنه qîn laqina و در گونهٔ بهدینانی پیزپیزوک pîzpîzok و در انگلیسی wagtail است و در اینجا واژهٔ لقنه laqina از مصدر لقاندن laqândin به معنی جنباندن و تکینه takêna از مصدر تکاندن takândin به معنی تکان دادن و جنباندن مشتق شده است و کلک kilk هم به معنی دُم است و این پرنده پرنده‌ای است کوچک خاکستری رنگ دارای پاهای باریک و دراز و سیاه با شاهپرهای کناری سفید و سطح پشتی خاکستری مایل به آبی و پرندهٔ نر آن گلویش سیاه و مادهٔ آن گلویش سفید است و غالباً در کنار آب می‌نشیند و دمش را می‌جنباند.

* * *

دوکه رسه dûka risa: چرخ ریسک.

خۆ دووکه رسه هەر دووک مەڕێسۆ xo duka risa har dûk marêso

چیت چیت مەوانۆ تا وە تۆ رەسۆ chît chît mawâno tâ wa to raso

یعنی: چرخ ریسک پیوسته دوک می‌ریسد

و چیت چیت می‌خواند تا به تو برسد

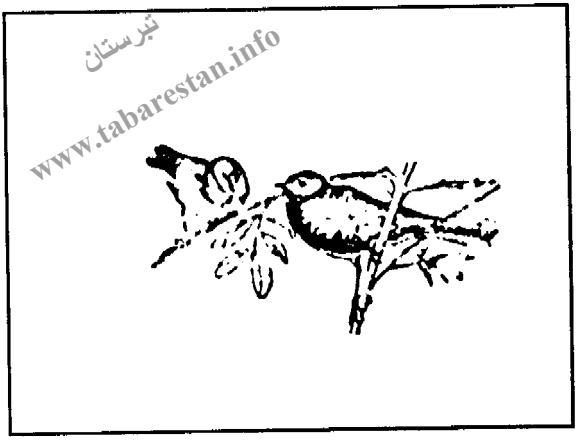
تبرستان
www.tabarestan.info

نام این پرنده در گونهٔ اورامی دوکه رسه dûka risa و در گونهٔ اردلانی دوکه‌ریسه dûka rêsa و در گونهٔ مکری گوروی چنه gorawî china و در انگلیسی Til است و آن پرنده‌ای است شبیه گنجشک که سطح شکمش زرد و پشتش زیتونی و بالها و دمش آبی و گونه‌هایش سفید است و حلقهٔ سیاهی به دور سرش وجود دارد و در پس گردن آن لکهٔ سفیدی دیده می‌شود و نر و ماده‌اش هم‌شکل است و صدای گیرا و خوشی دارد و بیشتر در تنهٔ درختان لانه می‌سازد و دربارهٔ صوت این پرنده بطوریکه شهرت دارد پیوسته چیت‌چیت می‌گوید.

* * *

زیقاوله zîqâwala: خروس کولی.

زیقاوله ئانه زیقه زیقشه ن zîqâwla âna zîqa zîqshan

ئەو جە تەنیایی خۆهەر ریقشە ن aw ja tanyâîy xo har rîqshan

یعنی: خروس کولی اینک فریاد می‌کشد و جیغ می‌زند
و از تنهائی پیوسته نفرت دارد

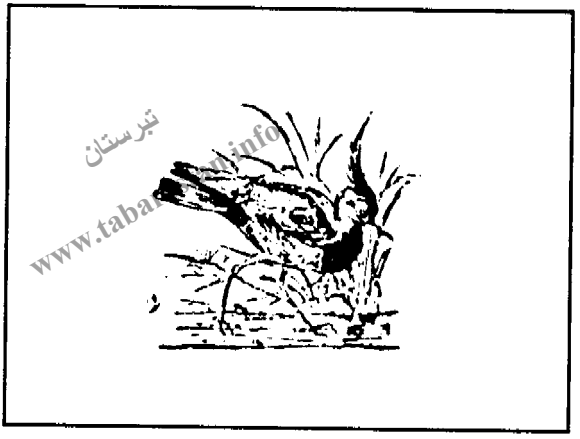
تبرستان
www.tabarestan.info

نام این پرنده در گونهٔ اورامی زیقاوله zîqâwla و در گونهٔ کلهری زیقوولە zîqowla و در گونهٔ مکری زیقاوه zîqâwa و در گونهٔ جافی زیرقاوله zîrqâwla و در انگلیسی Dotterel، plover است و نام این پرنده در کردی مأخوذ از تقلید صوت اوست که مرتب جیغ می‌زند و آن پرنده‌ای است دارای پاهای دراز و بالهای بزرگ و دُم پهن و چشمهای درشت و در روی سرش کاکلی از پر دارد و پرهایش سبز تیره و پرهای شکمش سفید و منقارش دراز و سیاه و سینه‌اش خاکستری و سطح شکمش سفید است و بیشتر در کنار آبها و سبزه‌زارها زندگی می‌کند و پرنده‌ای است اجتماعی و از تنهایی نفرت دارد.

* * *

ژرژ zharazh: کبک.

ژەرەژ مەواڵو صوب و ئێواران zharazh mawâno sub u êwârân

وێش‌پە نهان کە ڕۆنە واو واران wêsh panhân karo na wâ u wârân

یعنی: کبک می‌خواند در هنگام صبح و عصر

و خودش را از باد و باران پنهان می‌کند

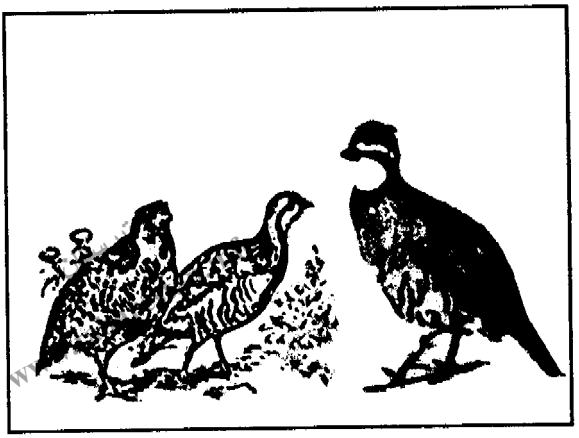

نام این پرنده در گونهٔ اورامی ژرژ zharazh و در گونهٔ کلهری زرج zaraj و در گونهٔ مکری کو kaw و در گونهٔ اردلانی زره‌کو zira kaw و در عربی حجل و در انگلیسی chukar partridge است و آن پرنده‌ای است که از تیهو بزرگتر است و بالهایش دارای لکه‌های سرخ و سیاه و منقار و پاهایش قرمز است و دمش به رنگ خرمائی است و معمولاً جفت جفت یا به صورت دسته‌های کوچکی دیده می‌شوند و گاهی در زمستان گله‌های بزرگی تشکیل می‌دهند و در هنگام خطر کمتر پرواز می‌کنند و بیشتر در دامنه‌ها و شیب‌های کوهستانی بسر می‌برند و در میان بوته‌های بین صخره‌ها آشیانه می‌سازند.

* * *

سرسوز sarsawz: مرغابی نر.

سەرسەوز مەوانۆ نە پەی جفت وێش sar sawz mawâno na pay jfti wêsh

ئەو هەر عەودالّە ن بە وێنەی دەروێش aw har ،awdalan ba wênay darwêsh

یعنی: مرغابی نر برای جفت خویش می‌خواند

و او پیوسته سرگردان و آواره است مانند درویش

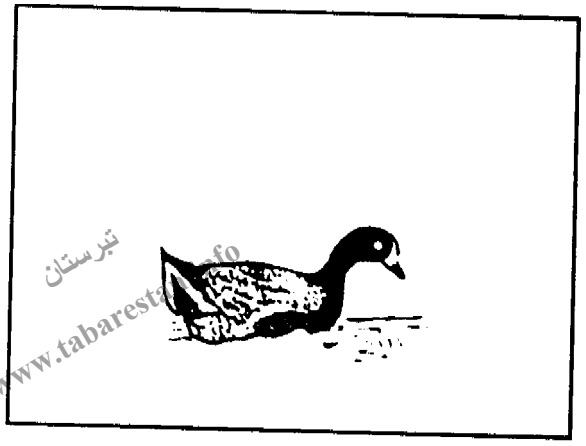
تبرستان
www.tabarestan.info

نام این پرنده درگونهٔ اورامی سرسوز sar sawz و درگونهٔ مکری سونه sona و در انگلیسی Duck است و آن نوعی مرغابی نر است که سر آن سبز و سینه‌اش خاکستری مایل به کبود و مابقی بدنش دارای لکه بنفش است و منقار آن پهن و زرد می‌باشد.

* * *

شارو shârû: سار.

شاروونه دەشت وکۆدامه وانۆ — sharû na dasht u ko dâ mawâno

لانیش مەسازۆ نه کولینه وکوانۆ — lânîsh masâzo na kulîna u kwâno

یعنی: سار دردشت وکوه نوخوانی می‌کند

و لانه‌اش را در میان آشیانه‌ها وکندوها می‌سازد

* * *

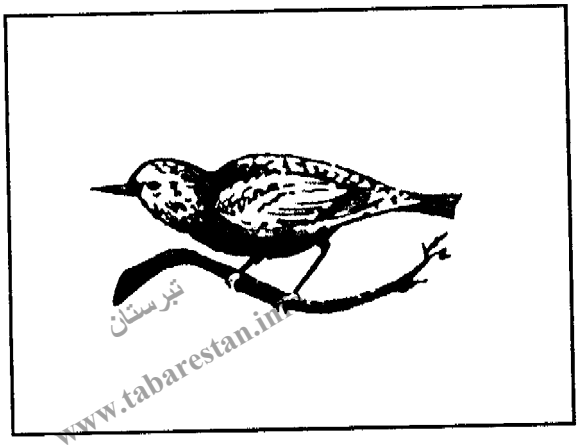
تبرستان
www.tabarestan.info

نام این پرنده در گونهٔ اورامی شارو sharû و در گونهٔ اردلانی ریشوله rîshola و در گویش لکی رشوله rashûla و در گونهٔ بهدینانی رشیله rashêla و در گونهٔ زازائی رشیلک rashêlak و در گونهٔ کلهری گاوانی gâwânî و در گونهٔ مکری سیرو sêrû و در گونهٔ ایلامی سیه‌کرگ siya karg و در گویش لری سی‌کرک sê kark و در انگلیسی starling است و آن پرنده‌ای است بسیار پر سر و صدا و بیشتر صدای پرندگان دیگر را تقلید می‌کند و این پرنده قدش از گنجشک کمی بزرگتر است و رنگ پرهای بدنش مایل به زرد است و پرنده‌ای است حشره‌خوار و پروازش سریع و مستقیم است و دمش کوتاه با بالهای نوک‌تیز و منقار دراز و گلوی سفید و نر و مادهٔ آن هم‌شکل است و میان سوراخ‌ها لانه می‌سازد و از آن‌گونه‌هایی در کردستان وجود دارد از جمله سار سیاه که دارای پرهای تیره است و بخشی از پرهای بدنش قرمز می‌نمایاند و در دفع ملخ بسیار مفید است و سار بیشتر در مناطق باز و زمین‌های زراعتی و صخره‌های مرتفع کوهستان در سوراخ بین سنگها و در میان دیوارها و توده‌های چوب زاد و ولد می‌کند و در فصل تابستان انواع آن مشاهده می‌شود.

* * *

قاژ qâzh: نوعی کلاغ.

قاژیش وه قیژه و قاژه قاژ وێش qâzhîsh wa qîzhau qâra qâr wêsh

جه ده شت و کۆدا سەر مەنیۆ وه پێش ja dasht u ko dâ sar manyo wa pêsh

یعنی: کلاغ با جیغ زدن و فریاد کردن خویش

در دشت و کوه سر به پیش می‌نهد

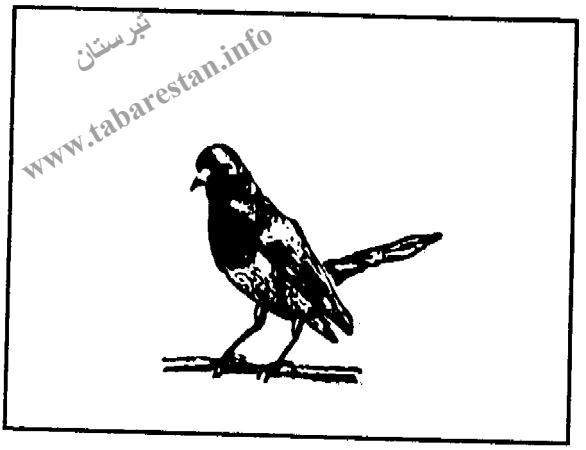
تبرستان
www.tabarestan.info

نام این پرنده در گونهٔ اورامی قاژ qâzh و در گونهٔ مکری قاژو qâzhû و در گویش لکی قیژو qîzhû و در گونهٔ بهدینانی کوقژک kow qizhik و در گونهٔ اردلانی قاش qâsh و در انگلیسی carrion crow و آن پرنده‌ای است دارای پرهای سیاه و سفید و منقار و پاهای سرخ و بیشتر حشرات و جانوران را شکار می‌کند.

* * *

قشقره qishqira: کلاغ زاغی.

قشقرّه مەیۆ وه کێشه و قرّه qshqira mayo wa kêsha u qira

پەوکه مەواچن وەنەو قشقرّه pawka mawâchin wa aw qshqira

یعنی: کلاغ زاغی می‌آید با سر و صدا و ستیز

برای همین است که به او کلاغ زاغی گویند

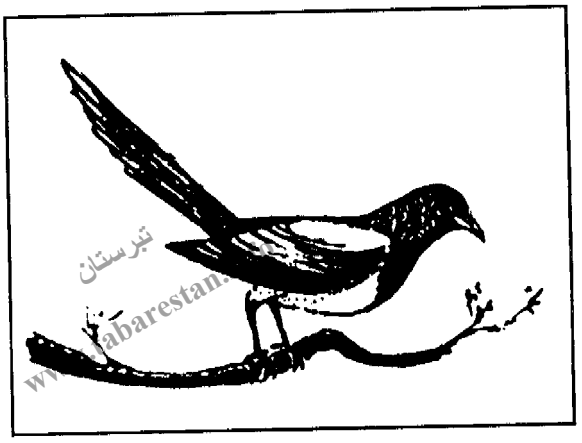
تبرستان www.tabarestan.info

نام این پرنده در گونهٔ اورامی قشقِره qishqira و در گونهٔ کلهری قشقرَه qishqara و در گونهٔ مکری قشقله qishqala و در گویش لکی قشقرّک qishqarak و در گونهٔ بهدینانی قژک qizhik و در گونهٔ زازائی قیژک qîzkikو در گونهٔ جافی کشکره kashkara و در عربی القعقع و در انگلیسی magpielاست و این پرنده را در گویش گیلکی کشکرت kashkarat و در گویش قزوینی کشکرک kashkarakگویند و در آوستا نیز پرنده‌ای به نام کرشیپتر karshîptar نام برده شده که ممکن است همین پرنده باشد و آن پرنده‌ای است دارای دم و منقار سیاه دراز و بالهای ابلق و پرهای بدنش سفیدرنگ است و بیشتر حشرات و جانوران کوچک را شکار می‌کند.

* * *

قلنگ qulng: کلنگ.

گوی گەردوون کەڕبی جە قاڕەی قولنگ goy gardûn kar bî ja qâray qulng

کەژو کۆ ودە شت گردئاما وە دەنگ kazh u ko u dasht grd âmâ wa dang

یعنی: گوش گردون کر شد از صدای کلنگ
و انعکاس صدای او در کوه و در و دشت پیچید

نام این پرنده در گونهٔ اورامی قلنگ qulng و در گویش گورانی قلنگه qulnga و در گونهٔ مکری قرنگ qurng و در عربی کرکی و در انگلیسی crane است و آن پرنده‌ای است به رنگ خاکستری مایل به قهوه‌ای دارای پاهای بلند و گردن دراز و دم کوتاه و بیشتر در کنار آبها می‌نشیند و هنگام پرواز در آسمان دسته دسته به شکل مثلث با نظم مخصوص حرکت می‌کنند و یکی از آنها مانند فرمانده در رأس مثلث قرار می‌گیرد.

www.tabarestan.info تبرستان

کرک karak: بلدرچین.

کەرەک هەر مەشۆ وە سەوزە زاز دا
karak har masho wa sawza zâr dâ

مەشۆوە کەژو دەشت و نزاردا
masho wa kazh u dasht u nizâr dâ

یعنی: بلدرچین پیوسته به سبزه‌زار می‌رود
و در کوه و دشت و سایهٔ کوه می‌گردد

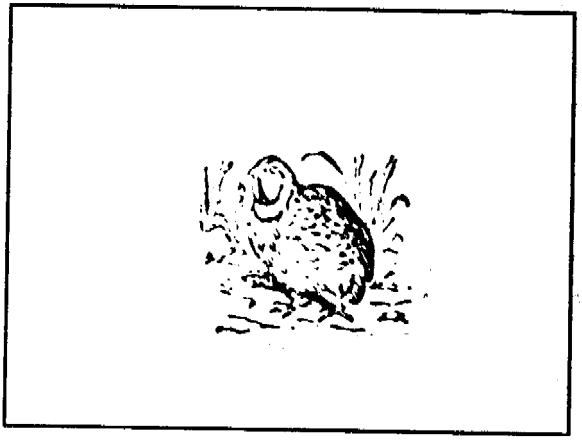

نام این پرنده در گونهٔ اورامی کرک karak و در گونهٔ اردلانی کرواله karawâla و در گونهٔ بهدینانی کروره karawara و در گونهٔ زازائی کروله karawala و در گونهٔ کلهری کله‌فر kulafir و در گونهٔ ایلامی بدبده badbada و در انگلیسی quail است و آن پرندهٔ

کوچکی است دارای پاهای زرد و ناخنها و پنجه‌های کوتاه و خاکی‌رنگ و در سطح پشتی راهراه نخودی و سیاه دارد و پهلوهایش رگه‌های تیره دیده می‌شود و تارکش قهوه‌ای است و پرندهٔ نر آن نوارهای سیاه‌رنگی روی گلو دارد و بیشتر در مزارع و میان بوته‌های گندم لانه می‌سازد.

* * *

تبرستان www.tabarestan.info

کرگ karg: مرغ خانگی.

وه ئاهر نیشیم وێنه‌ی که‌رگ کرْ — wa âhir nîshîm wênay kargi kir

له شش مه نیشۆ سه‌رتاپا وه گرْ — lashish manîsho sar tâ pâ wa gir

یعنی: بر آتش نشینیم مانند مرغ کُرک

سر تا پای بدنش را شعله می‌گیرد

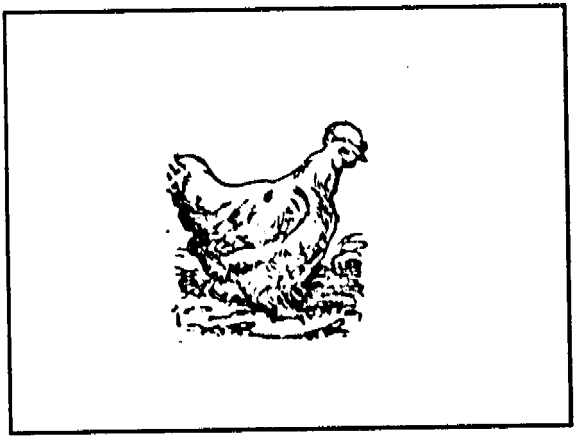

نام این پرنده در گونهٔ اورامی کرگ karg و در گونهٔ کلهری مامر ma mir و در گونهٔ گروسی مر mir و در گونه مُکری مریشک mirîshk و در گونهٔ بهدینانی مرژک mirizhk و در گونهٔ زازائی مرشک mirshk و در پهلوی کرگ karg و در انگلیسی Hen است و آن پرنده‌ای است که دارای جثه‌ای متوسط است و به سبب داشتن بالهای کوتاه و کم‌قدرت

نمی‌تواند پرواز کند و منقاری قوی و پنجه‌هائی با قدرت دارد که به ناخنهای بزرگی ختم می‌شود و با آنها زمین را می‌خراشد و آنرا برای استفاده از تخم و جوجه و گوشت آن نگاه می‌دارند و نژاد و اقسام گوناگون دارد.

* * *

تبرستان
www.tabarestan.info

کورکوره kor kora: با یقرقره.

کۆرکۆرە خەرکا و شکار ملّەن — kor kora xarkâw shikâri milan

جە دلێ مەلان هەمێستار ولّەن — ja dilê malân hamêstâr wlan

یعنی: با یقرقره سرگرم شکار موش می‌باشد

و در میان پرنده‌ها او دشمن گل است

نام این پرنده در گونهٔ اورامی کورکوره kor kora و در گونهٔ کلهری کورکور kor kor و در انگلیسی Grousc است و آن پرنده‌ای است به اندازهٔ کبک به رنگ زرد و پای و منقار آن نیز زرد است و چشمانش خوشرنگ می‌باشد و بیشتر در کوهستان بسر می‌برد و جانوران کوچک و موش را شکار می‌کند.

* * *

لگ لگ lag lag: لک لک.

لەگلەگان ژەندن نەقارەو سازان — laglagân zhandin naqâra u sâzân

پەی کەیف و وەشی ئەو وەشنەوازان — pay kayf u washî aw wash nawâzân

یعنی: لک‌لک‌ها طبل و کوس و ساز نواختند

برای کیف و خوشی آن خوش نوازها

* * *

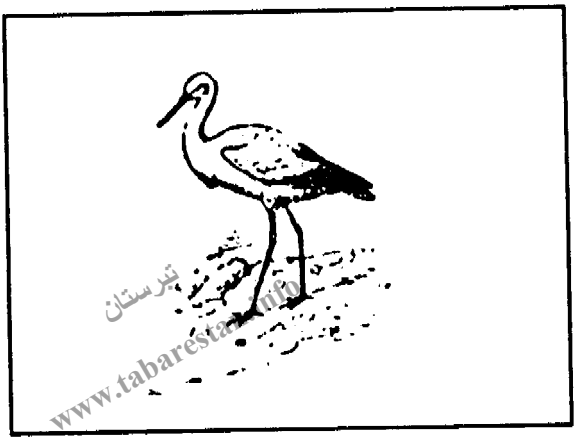
تبرستان
www.tabarestan.info

نام این پرنده در گونهٔ اورامی لگ‌لگ lag lag و در گونهٔ اردلانی حاجی لق‌لق haqî laq laq و در گونهٔ مکری حاجی لگ‌لگ hajî lag lag و در انگلیسی stork است و آن پرنده‌ای است دارای پاهای بلند و گردن دراز و بالهای بزرگ و دُم کوتاه و پرهای سفید و منقار قرمز است و بیشتر روی درختان و جاهای بلند لانه می‌سازد و می‌نشیند و غالباً یک پای خود را جمع می‌کند و آرام راه می‌رود و در پرواز هم آهسته بال می‌زند و زود انس می‌گیرد و حشرات و موشها و خزندگان را شکار می‌کند و می‌خورد.

* * *

ماساوچنه mâsâw china: ماهی‌خوار.

ماساوچنه هەر جه سەوزه زارەن — mâsâw china har ja swza zâran

شەوو رۆ ئانه زارو نزارەن — shaw u ro âna zâr u nizâran

یعنی: ماهی خوار پیوسته در سبزه‌زار است

و شب و روز اینک زار و نزار است

نام این پرنده در گونهٔ اورامی ماساوچنه mâsâw china و در گونهٔ اردلانی ماسی‌چنه masî china و در گویش لکی ماهی چنک mahî chinak و در انگلیسی kingfisher است و آن پرنده‌ای است دارای منقار دراز و نوک تیز و دم کوتاه و پرهایش سبز و آبی و

سفید و سطح پشتی آن به رنگ سبز و گردنش سفید و گونه‌ها و سطح شکمش بلوطی و نر و ماده‌اش هم‌شکل است و بالهای کوتاه و گردی دارد و بیشتر در کنار رودخانه‌ها می‌نشیند و به درون آب شیرجه می‌رود و ماهی صید می‌کند و داخل سوراخها لانه می‌سازد.

* * *

تبرستان
www.tabarestan.info

هنگه وچنه hangaw china: زنبور خوار.

هه‌نگه‌وچنه خۆ هه‌ر هه‌نگ مه‌چنۆ hangaw china xo har hang machino

جه ده شت و کۆدا په‌ی وێش مه‌شنۆ ja dasht u ko dâ pay wês mashino

یعنی: زنبورخوار پیوسته زنبور می‌چیند

و در دشت و کوه برای خود می‌خرامد

نام این پرنده در گونهٔ اورامی هنگه وچنه hangaw china و در گونهٔ کلهری هنگه چینه hanga chîna و در انگلیسی Bee-eater است و آن پرنده‌ای است رنگارنگ با منقار دراز و خمیده و شکم سبز مایل به آبی و گلوی زرد درخشان و اغلب روی شاخه‌های نازک درخت می‌نشیند و در کشتزارها بسر می‌برد.

* * *

یه (صادق) واته‌ن ئانه نه ره‌نجه‌ن Ya (sadiq) wâtân âna na ranjan

هه زارو دوو صه دهه‌فتا و په‌نجه‌ن hazâr u dû sad haftâ u panjan

یعنی: این را (صادق) گفته است و اینک در رنج و عذاب است

و تاریخ اکنون هزار و دویست و هفتاد و پنج هجری قمری است

* * *

زن در میان کُردان

کردان قومی آریایی هستند و از بازماندگان ماداند و دربارهٔ زن در روزگار مادها آگاهی چندانی نداریم، امّا طبق اسنادی که در دسترس است می‌توانیم بگوئیم که زنان در آن روزگار تا اندازه‌ای از عدالت اجتماعی برخوردار بوده‌اند چرا که بزرگان قبیله ارزش خاصی برای زنان قائل بوده‌اند و حتی گاهی با آنان مشورت می‌کرده‌اند و بهترین دلیل ما برای وضع زنان در آن روزگار نقش و نگاری است آشوری که در قرن هفتم قبل از میلاد در نینوا کشف شده و در این دوره مادها به عنف به جای دیگری کوچانده شده‌اند و در این نقش و نگار زنان مادی سربرهنه‌اند امّا پیراهنی دراز با آستینی دراز بر تن دارند و به ظاهر دوش به دوش مردان در حال کار کردن هستند و پیدا است که کارِ خانه نیز بر دوش آنان بوده است.

www.tabarestan.info تبرستان

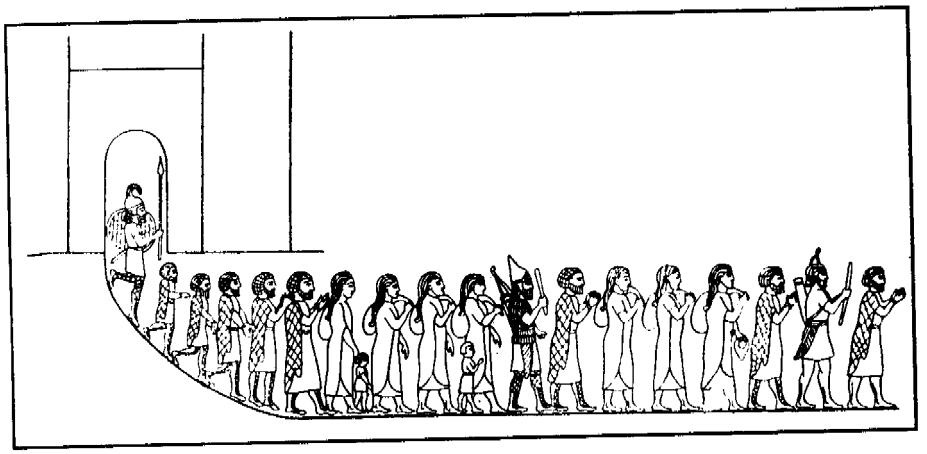

کوچاندن مادی‌ها به عنف از نقش برجستهٔ آشوری نینوا قرن هفتم ق.م.

پیدا است که در این دوره مادها زیر سلطهٔ آشوریان بودند و در آن زمان حکم پادشاه آشور قانون بود و بزرگان و سران آشور که فاسدترین طبقه را در کشور تشکیل می‌دادند بدترین رفتار را با بردگان داشتند و آنان زنان را انسان نمی‌شمردند و معلوم است در چنین محیطی زور و استبداد حاکم بوده و مادها چون این را می‌دیدند زجر می‌کشیدند و بعدها که به حکومت رسیدند از کردار آشوریان عبرت گرفتند و با زنان خود به نیکی رفتار کردند.

از میان آثاری که از مادها به یادگار مانده برخی وسائل و پوشش زنان مانند: سنجاق و آیینه و گردن‌بند و اینگونه چیزها به‌دست آمده است و در اسناد تاریخی مشهود است که در دورهٔ مادها قدرت در دست مردها بوده است. هرتسفلد می‌گوید: مادها دختران اسیر را به کنیزی می‌گرفتند تا در خانه زنانشان را یاری دهند.

در دورهٔ مادها مرد، بزرگ خانواده بود و طبق آداب و سنن قبیله‌ای مرد می‌توانست فقط یک بار ازدواج کند و اگر زن به شوهر خیانت می‌کرد شدیداً مجازات می‌شد امّا آزادی کاملی میان دختر و پسر وجود داشت و اگر همدیگر را می‌خواستند، پدر و کس و کار پسر به خواستگاری دختر می‌رفتند و سپس عروسی برپا می‌شد و دختر به خانهٔ بخت روان می‌گردید. مرد می‌توانست فقط با یک زن ازدواج کند و زن نیز با یک مرد ازدواج می‌کرد و چنانچه شوهرش می‌مرد ازدواج او می‌بایست با اجازهٔ خانواده‌اش صورت گیرد وگرنه پس از مرگ شوهر تا همیشه مجرد باقی می‌ماند.

زن پیش از اسلام در میان کردان دارای ارزش والائی بوده و زنان دوش به دوش مردان در مزرعه‌ها و کشتزارها به کار مشغول بوده‌اند و کارهای خانواده همچون تربیت کودک و پخت و پز و غیره به عهده زنان بود و دختر هنگامی که به سن بلوغ می‌رسید عاشق هر پسری که می‌شد با او ازدواج می‌کرد. البته این کار به عهدهٔ پدر دختر بود و اگر پدرش می‌مرد برادر بزرگش قیم او می‌شد و دختر جهیزیه داشت و اگر پدرش می‌مرد دیگر ارثی به او تعلق نمی‌گرفت و تنها جهیزیه و مهریه‌اش به او می‌رسید. دختران با آزادی کامل ازدواج می‌کردند و تیره‌ای فقط می‌توانست از تیرهٔ خود زن بگیرد و این روش هم‌اکنون نیز در میان بیشتر طوایف کرد مرسوم است و مرد می‌توانست با یک زن زناشوئی کند و زن نیز تنها می‌توانست یک شوهر داشته باشد و اگر مردی همسرش می‌مرد و یا به هر عللی از همدیگر جدا می‌شدند مرد می‌توانست برای بار دوم ازدواج کند و رهبری امور خانواده به عهدهٔ مرد بود.

کردان در آغاز زردشتی بودند و پس از قبول اسلام زنان دوش به دوش مردان در امور اجتماعی و اقتصادی و سیاسی کوشش می‌کردند و زن در میان کردان ارزش والائی دارد امّا مرد طبق آئین اسلام می‌تواند با چهار زن ازدواج کند به شرطی که عدالت را رعایت کند و بین زنان تفاوتی قائل نشود واگر نتواند عدالت را اجرا کند باید تنها یک زن داشته

www.tabarestan.info تبرستان

باشد و روی همین اصل بیشتر کردان یک زن دارند.

زنان در میان کردان آزادی کامل دارند و چادر و روسری و حجاب در میان زنان کرد رایج نیست امّا پیراهن دراز می‌پوشند و پشت‌بند می‌بندند و روسری یا دستار کردی به سر می‌کنند و دوش به دوش مردانشان در کشتزارها کار می‌کنند و مردان نیز ارزش زیادی برای زنان خود قائلند ودر کارهای روزانهٔ خود با زنان مشورت می‌کنند و دختران و پسران درکردستان آزاد هستند و آزادانه با همدیگر گفتگو می‌کنند و اگر دلباختهٔ همدیگر شوند پدر و مادرشان ترتیبی اتخاذ می‌کنند تا آنان با هم ازدواج کنند و هر چند در اسلام چهار زن برای مرد روا است امّا بیشتر کردان دارای یک زن هستند مگر اینکه همسرشان فوت کند و در این صورت مجدداً زناشویی می‌کنند.

www.tabarestan.info تبرستان

کردستان سرزمینی است بسیار گسترده و صدها قبیله و طائفه و تیره در آن زندگی می‌کنند که هر کدام دارای آداب و سنن ویژهٔ خود می‌باشند. برای نمونه در بیشتر مناطق مکریان دختر و پسر دارای آزادی کامل هستند و اگر دلباختهٔ همدیگر شوند پدر پسر همراه با چند نفر از مردان سرشناس قبیله به خواستگاری دختر می‌روند و سپس عقد دختر جاری می‌شود و در منطقهٔ مکریان در میان برخی از طوایف همچون: مَنگور و مامَش اگر پدر دختر روی خوش نشان ندهد احتمال فرار دختر با پسر دلخواهش زیاد است و این کار از نظر آنان ناروا شمرده نمی‌شود امّا در مناطق اوباتو و سارال و تیلکوه و خرخره و افشار و شهرزور و برخی جاهای دیگر کردستان دختر این حق را ندارد که آزادانه برای خود همسری برگزیند بلکه پدر، دختر را برای هر پسری که شایسته بداند او را شوهر می‌دهد و در برخی از مناطق کردستان گاهی دیده شده که دختری پانزده، شانزده ساله به ازدواج مردی پنجاه، شصت ساله درآمده است و اگر با پسری فرار کند احتمال دارد چندین نفر بر سر این مسئله کشته شود و موجب کینه‌توزی و جنگ و جدال گردد.

در بیشتر روستاهای اوباتو و سارال و تیلکوه و شهر زور و جزیرهٔ ابن عمر و بدلیس، زن همراه با بزرگ کردن کودکان کار بیرون خانه را نیز به‌خوبی انجام می‌دهد از جمله: دوشیدن شیر گاو و گوسفند و درست کردن تاپاله و پختن نان و دروکردن و غیره را سامان می‌دهد امّا در برخی جاهای کردستان زن تنها به تربیت فرزندان می‌پردازد و وکارِ خانه را

کلفت انجام می‌دهد و کلفت هم جزو اعضای خانواده شمرده می‌شود.

زن در میان کردان در همهٔ اوضاع زندگی با همهٔ نداری‌ها و سختی‌ها و بدبختی‌ها می‌سازد و دوش به دوش مرد همهٔ رنج‌ها و سختی‌ها را پذیرا می‌شود و کارهای اقتصادی خانه نیز به عهدهٔ زن است مانند: بافتن جوراب، مشک‌زنی، تاپاله درست کردن، گلیم‌بافی، فرش‌بافی، جاجم‌بافی و تربیت کودک و درست کردن غذا و غیره و با همهٔ این‌ها زنان در میدان فرهنگ و دانش و مسائل اجتماعی و سیاسی نیز خود را نشان داده‌اند و خدمات زیادی به تمدن نموده‌اند و در شکوفائی فرهنگ و ادب کردی نقش به‌سزائی داشته‌اند.

www.tabarestan.info تبرستان

زن کرد در زندگی همواره کوشا بوده و بویژه زنان روستائی همراه با شوهرانشان برای یافتن چراگاههای مناسب همواره در حال کوچ بوده‌اند ودر این نوع زندگی زن و مرد همیشه درکنار هم بوده‌اند و وظایف آنها در قبال جمع وکسب امکانات حیاتی مشترک و مشابه بوده است و بیشتر امور تولیدی و اقتصادی مخصوصاً صنایع دستی زیر نظر زن بوده و زن کرد به مثابهٔ مادر به طور غریزی دریافته است که زندگی بر فراز کوهها مردانی دلیر و نیرومند می‌خواهد، مردانی که جانشان را درکف دستشان داشته باشند و لباس زن کرد با آن همه زیبایی‌هایی که دارد حجاب است، لباسی که به تنهایی می‌تواند سوژه نقاشی و تصویرهای شعری گردد.

بازیل نیکیتین درکتاب کرد وکردستان می‌گوید: زن در میان هر ملتی معرف شخصیت و خصوصیات اخلاقی آن ملت است، و به عقیدهٔ مینورسکی کردها احیاناً از این حیث روشنفکرترین و آزاداندیش‌ترین ملل مسلمان هستند. بی‌شک همهٔ کارهای سخت و سنگین خانواده را زنان انجام می‌دهند. ایشان هستند که بار بر پشت مالها می‌گذارند و بارها را پیاده می‌کنند و از چشمه یا رودخانه آب می‌کشند و از کوه به سمت گله برای دوشیدن گوسفندان بالا می‌روند، هیزم و مواد سوختی دیگر جمع می‌کنند و می‌آورند و برای همهٔ این کارها از بچهٔ شیرخواره خود که با کمربند پهنی به پشت بسته‌اند جدا نمی‌شوند. آنان اگر با تقبل این زحمات نیروی مقاومت زیادی کسب می‌کنند در عوض، آن لطف و جذبهٔ زنانگی را خیلی زود ازدست می‌دهند و به‌سرعت شکسته می‌شوند. تنها زنان رؤسای ایل که به ایشان خانم یا خاتون می‌گویند در برابر زنان تودهٔ مردم که به

یای معروفند می‌توانند زندگی راحت و توأم با بیکاری داشته باشند و در نتیجه زیبائی خود را حفظ کنند و از جواهرات و زینت‌آلات خود نگهداری نمایند. به هر حال همهٔ زنان کرد صرف نظر از چگونگی شکل و وضع ظاهریشان، بسیار خوب می‌توانند بر اسب سوار شوند و از این جهت بیمی ندارند از اینکه با مردان هم‌چشمی کنند. ایشان هم‌چنین از بالارفتنهای بسیار جسورانه پروائی ندارند و در این کار نیز مهارت فوق‌العاده‌ای از خود نشان می‌دهند.

پروفسور مینورسکی در کتاب کرد می‌نویسد: زنان و دختران کرد کارهای سخت خانه را انجام می‌دهند و از چشمه‌ها آب می‌آورند و کوه‌های بلند را برای دوشیدن احشام و جمع‌آوری هیزم می‌نوردند علاوه بر این تقریباً در تمام روز کودکان خود را با کمربند پهنی به پشت خود می‌بندند. زنان کرد با لباس و پوشش کردی در مجالس می‌نشینند و اغلب در بحث و گفتگو و مناقشات مردان شرکت می‌کنند و سون می‌گوید: بارها پیش آمده است که زن خانه در غیاب شوهرش از من استقبال می‌کرد و می‌نشست و با من گفتگو می‌کرد و به پاکدامنی معروفند و او با خوشحالی غذا و آشامیدنی برایم آماده می‌کرد و هنگامیکه شوهرش برمی‌گشت به خاطر احترام به من مرا ترک نمی‌کرد تا شوهرش اسب یا قاطرش را می‌بست و به چادر می‌آمد و هیچ حجابی میان زنان و دختران جوان وجود ندارد و آنها همدیگر را خوب می‌شناسند و ازدواج در میان آنها با نظم و ترتیب صورت می‌گیرد و احساس رومانتیکی گسترده‌ای بر دل آنها حکومت می‌کند و برخی از زنهای کرد به حکومت رسیده‌اند و بعضی‌ها ریاست قبیله را به‌عهده داشته‌اند و تمام امور زیردست آنها بوده است. هنگامیکه ترک‌ها بطور کلی بر منطقه هکاری مستولی شدند یک زن حکومت آنجا را در دست داشت و در سال ۱۹۱۴میلادی در شهرک حلبجه نزدیک سلیمانیه عادله خانم همسر عثمان پاشای جاف حکومت می‌کرد و من او را ملاقات کردم و از چند سال پیش که شوهر عادله خانم غالباً در محل نبود، عادله خانم عملاً ریاست منطقه را به‌عهده داشت و سون مدت زیادی در کاخ کوچک و مجلل او مخفیانه و به عنوان بازرگانی ایرانی زندگی کرده و دربارهٔ حکومت عادله خانم مطالب زیادی نوشته است به‌خصوص در این باره که عادله خانم در زمان حکمرانی خود خلق و خوی زنانه را از قبیل خرید پارچه و انجام کارهای خانه به عنوان کدبانو فراموش نکرده است و عادله خانم به طور شایسته از خود محافظت می‌کند و یک بار در محل اقامتمان به دیدن ما آمد وعده‌ای

www.kharestan.info

از کنیزها و ندیمه‌هایش او را همراهی می‌کردند و او با خوشحالی موافقت کرد که از او عکس بگیرم. بانوی فرمانروای حلبجه (عادله خانم) اهمیت زیادی برای تنها بانوی اروپائی همراه هیئت علمی ما قائل بود و او هر وقت می‌خواست ما را ببیند پیش ما می‌آمد و بقیه هم پس از او می‌آمدند و برایمان لبنیات و توت و تخم‌مرغ می‌آوردند و در این مدت پرسش نامعقول و یا خنده‌ای زننده از آنها نشنیدیم و وجود ما سبب شادمانی آنان می‌شد و صادقانه از ما پذیرائی می‌کردند و برایمان هدایای می‌آوردند.

برای نمونه برخی از زنان کرد در عرصهٔ عرفان دوش به دوش مردان خود را نمایانده‌اند و حتی برای عرفای بزرگ اسلام سرمشق بوده‌اند به گونه‌ای که رفتار آنان در نوشته‌های عارفان بزرگ منعکس شده است و برخی‌ها چنان در اقسام علوم و فنون اسلامی به تخصص و تبحر رسیده‌اند که برای جوامع اسلامی منشأ خیر و برکت بوده‌اند و در میان این زنان بزرگ می‌توان از این زنان نام برد: کُردیه حفصه (قرن دوم هجری)، جویریه هکاری (۷۰۴-۰۰۰هجری)، شهدهٔ دینوری (۴۸۴-۵۷۴هجری)، حفصه خانم نقیب (۱۳۱۱-۱۳۷۳هجری).

زنان کرد همچنان در امور اجتماعی کوشش‌های فراوانی کرده‌اند و کوشش و تلاش آنان به افتخار در تاریخ ثبت شده است و اینان همراه با خدمات خود به مردم، مساجد و کاروانسراهائی هم برای مردم ساخته‌اند که آثارشان هنوز پابرجا است و برخی از این زنان خَیِّر عبارتند از: فاطمه خاتون کردی (۰۰۰-۳۰۸هجری)، خاتون عصمت ایوبی (۶۱۲-۶۷۸هجری)، فاطمه خاتون ایوبی (۵۹۷-۶۶۱هجری)، مؤنسه خاتون (۶۳۳-۷۰۳هجری)، فاطمه خاتون هکاری ۶۸۳-۷۵۸هجری)، ملکه خاتون (۰۰۰-۶۱۶هجری)، صفیه خاتون (۵۸۱-۰۰۰هجری).

همچنین زنان کرد دوش به دوش مردان برای حفظ و حراست میهن کوشیده‌اند و در جبهه‌های جنگ شرکت کرده‌اند و در برابر دشمن مقاومت و پایداری نموده‌اند و بیگانه را از سرزمین خود رانده‌اند و برخی از آنها نیز به تنهائی بر علیه دشمنان وارد کارزار شده‌اند و در میان آنها می‌توان از این زنان نام برد: خداداد خاتون (۰۰۰-۶۰۴هجری)، خانزادخاتون سوران (قرن دوازدهم هجری)، قدم‌خیر فیلی (قرن سیزدهم هجری)، شاه خاتون بدلیسی (۰۰۰-۸۳۵هجری)، عادله خانم اردلان (۱۲۷۹-۱۳۴۴هجری).

www.tabarestan.info تبرستان

زنان کرد در عرصهٔ فرهنگ و دانش خدمات فراوانی کرده‌اند و در شکوفائی فرهنگ و زبان کردی گامهای مثبتی برداشته‌اند و هر کدام همانند ستاره‌ای درخشان و پرفروغ در آسمان ادب کردی درخشیده‌اند و آنان همگام با مردان دربارهٔ گسترش فرهنگ و هنر کوشیده‌اند و در فعالیتهای اجتماعی و فرهنگی و سیاسی دوش به دوش شوهران خود شرکت داشته‌اند و نزدیک به یکهزار سال پیش به زبان کردی شعر سروده‌اند و چنانکه می‌دانیم در گذشته اهمیت زیادی به زنان نمی‌دادند و آنان از نعمت آزادی بی‌بهره بودند در حالی که در اسلام علم و دانش برای مرد و زن یکسان خواسته شده و بهشت را زیر گامهای مادران دانسته است و در این باره فرقی بین زن و مرد نگذاشته است و با اینکه مؤرخین و تذکره‌نویسان دربارهٔ زنان کرد سکوت اختیار کرده‌اند امّا هنوز آثار زیادی از آنان به یادگار مانده چنانکه می‌بینیم برخی از آنان در شعر و ادب سرآمد زمان بوده‌اند و با همهٔ این مشقت‌ها که آنان از زندگی چشیده‌اند می‌توان آنانرا سرآمد روزگار خواند و در میان آنان می‌توانیم از این بانوان نام ببریم: جلاله خانم لُرستانی (۰۰۰-۳۸۷هجری)، نرگس خانم شهرزوری (۰۰۰-۷۱۳هجری)، حیران خانم نسخچوانی (۱۱۸۹-۱۲۵۸هجری)، مستوره خانم کردستانی (۱۲۲۰-۱۲۶۴هجری)، خاتون زینب حزینه (۱۲۸۶-۱۳۳۴هجری)، خورشید خاتون (۱۲۶۰-۱۳۱۴هجری).

* * *

زن در میان یارسان‌ها

یارسان‌ها گروهی هستند که بیشتر در کرند و صحنه و کرمانشاه و مناطق دیگر کردستانی زندگی می‌کنند و آنان آئین و مسلکی ویژه دارند که کیش‌های زردشتی و مانوی و مزدکی و کلیمی و اسلام و فرقهٔ غالی در آئینشان رسوخ پیدا کرده است و آنان ارزش زیادی برای زن قائل هستند و بر پایهٔ آئین خود زن را فرشته می‌دانند و اینان بر این باورند که خداوند تاکنون در هفت دوره خود را در قالب بشری نمایانده است که در هر دوره پنج فرشته با او همراه بوده که یکی از آن فرشته‌ها زن بوده و برای مثال در دورهٔ آتش‌بیگ (قرن

www.tabarestan.info تبرستان

یازدهم هجری) خاتون پری خانم یکی از فرشتگان بوده و در دورهٔ شاخوشین لرستانی (۴۰۶-۴۶۷هجری) جلاله خانم لرستانی یکی از فرشته‌ها بوده و در دورهٔ سلطان اسحاق برزنجی (۶۷۵-۷۹۸هجری) خاتون دایراک یکی از فرشتگان بوده که با ظهور خود مردم را ارشاد کرده‌اند و به یکتاپرستی فراخوانده‌اند.

در میان یارسان‌ها یازده خاندان وجود دارد که هر خاندانی راه و روشی مخصوص به خود دارد امّا همهٔ این خاندانها تابع دستورات و فرامین کتاب سرانجام‌اند و هر یارسانی باید فقط از غیر خاندان خود همسر برگزیند و آنان حق ندارند با یکی از دختران خاندان خود ازدواج بکنند و بدین‌ترتیب اگر پسری عاشق دختری از خاندان خود گردد بر پایهٔ نامهٔ سرانجام حق ازدواج با آن دختر را ندارد و زن و مرد باید به همدیگر وفادار باشند و به همدیگر خیانت نکنند تا کودک آنان دچار وسوسهٔ اهریمنی نگردد.

یارسانها هفته‌ای یک بار در شب جمعه برای راز و نیاز و مناجات در خانقاه گرد هم می‌آیند و در این انجمن زنها جدا از مردان هستند و آزادانه مشغول تنبورزنی و خواندن سرودهای آئینی نامهٔ سرانجام با آهنگی مخصوص هستند و زن‌های یارسان همانند زنان دیگر کرد دوش به دوش مردان برای انجام امور زندگی خود می‌کوشند و در کشتزارها و زمین مشغول کار کشاورزی‌اند و در پخت و پز و تربیت کودک نیز کوشا هستند و در میان زنان یارسان سرایندگان و دانشمندانی ظهور کرده‌اند که به زبان مادری خود شعر سروده‌اند و در میان آنان می‌توان از این زنان نامدار نامبرد: دایه تبریز اورامی (قرن چهارم هجری)، لزا خانم جاف (قرن پنجم هجری)، دایه خزان سرگتی (قرن پنجم هجری)، خاتون دایراک رمزبار (قرن هشتم هجری).

* * *

زن در میان ایزدیان

ایزدیان گروهی هستند که در سرزمینهای هکاری و قارس و ایروان و برخی مناطق دیگر کردستان زندگی می‌کنند و آئین‌های مانوی و زردشتی در مسلک و آئین آنان رسوخ

پیدا کرده است و بیشتر نوشته‌هایشان به زبان کردی است و با خطی ویژه که از خط آوستائی و پهلوی گرفته شده نوشته شده است و مهمترین و مقدس‌ترین کتاب آنان مصحف‌رش است که متأسفانه تاکنون به طبع نرسیده.

در میان ایزدیان زن آزادی کامل دارد و زنان ایزدی پوشش کردی بر تن دارند و روسری بر سر می‌بندند و دوش به دوش مردان در کار و کوششند و دختر و پسر با آزادی با همدیگر ازدواج می‌کنند و دختر حق دارد همسر خود را آزادانه و با رغبت برگزیند و با او ازدواج کند و هر مردی حق دارد تنها یک همسر برگزیند مگر اینکه بعداً همسرش فوت کند و آنگاه می‌تواند زن دیگر بگیرد و هر ایزدی باید از طایفهٔ خود همسر برگزیند و هیچ دختر ایزدی حق ندارد به ازدواج فرد بیگانه‌ای دربیاید و فرزندان پیرها و شیخ‌ها که جزو رهبران بشمار می‌روند حق ازدواج با طبقات دیگر را ندارند و هنگام ازدواج دختر، پدر جهیزیه‌ای برایش مهیا می‌سازد و به او می‌دهد دیگر پس از ازدواج هیچ‌گونه ارثی نمی‌برد و مهریهٔ دختر عبارت است از: نه مثقال طلا و چند گوسفند که از پدر داماد اخذ می‌گردد و مرد نیز حق طلاق همسر خود را ندارد مگر اینکه زنش به او خیانت کند.

زن کرد ایزدی در زندگی خانوادگیش زن بسیار خوبی است و نسبت به کانون خانواده فداکار است و او فرزندان خود را دوست دارد و در لحظات فراغت و رفع خستگی دوست دارد به آواز فقیران دوره‌گرد ایزدی گوش بدهد و او عاشق و دلباختهٔ کوهستانهای زادبوم خویش و رودخانه‌ها و سیلابهای کف‌آلود و گردنه‌های سرکش و درّه‌های عمیق آن و شیفتهٔ چراگاههای زیبای کردستان است و گاهی در آن گوسفندانی را می‌چراند که مهمترین منابع حیاتی خود را از آنها می‌گیرد و با چنین خصایصی به چشم جلوه‌گر می‌شود و زن ایزدی با نواهای جان‌سوز خود بر سر گور شیخ عدی هکاری آواز می‌خواند و آوازش چنان باشکوه و حزن‌انگیز است انسان را به تهیج می‌آورد.

* * *

www.tabarestan.info تبرستان

صنایع دستی در کردستان

در کردستان تهیه و تولید انواع فرآورده‌های دستی از دیرباز مرسوم بوده و بسی از مردم کردستان به تهیه صنایع دستی اشتغال دارند و صنایع دستی عبارتند از: سفال‌سازی، کاشی کاری، کوزه‌گری، خاتم‌کاری، نازک‌کاری، خراطی، زینت‌آلات، سوزن‌دوزی، گیوه‌دوزی، نمدمالی، محصولات چوبی و غیره.

هنر سفال‌سازی و کوزه‌گری از زمانهای بس کهن در کردستان رایج بوده و ظرفهای سفالین متعددی در زیر زمین کشف شده و نشان می‌دهد که این هنر در دورهٔ پیش از تاریخ در کردستان مورد توجه فوق‌العادهٔ مردم بوده و تعدادی از آنها را در گورهای مردگان پیدا کرده‌اند زیرا مردم آن زمان اعتقاد داشتند که پس از مرگ مجدداً زنده می‌شوند و به این ظروف احتیاج خواهند داشت و از این رو در هنگام به خاک سپردن مردگان مایحتاج زندگی را هم با آنان دفن می‌کردند.

در دورهٔ ساسانیان جنس لعاب تکامل یافت و ظروف لعابدار بسیار زیبائی می‌ساختند و تعدادی از این ظروف از زیر خاک بیرون آمده و هنر سفال‌سازی از آن تاریخ به بعد در ایران رونق پیداکرد و ظروف لعابدار با گل معمولی ساخته می‌شد و آن از خاک رس بدون ماسه و شن و مواد آهکی بود و این نوع ظروف در کردستان به وفور پیدا می‌شود.

صنعت کاشی‌کاری نیز در کردستان رونق بسیار دارد و این صنعت از قرن سیزدهم هجری به بعد رو به پیشرفت گذاشت و داخل مسجد دارالاحسان و مسجد دارالامان و خانه‌های قدیمی سنندج از کاشیهای معرق پوشیده است و هنر ساختن کاشیهای معرق در زمان امان‌الله خان اول اردلان (۱۲۱۴-۱۲۴۰هجری) ساخته شد و به حد کمال رسید و صنعت کاشی‌سازی در این زمان رو به تکامل گذاشت.

کوزه‌گری هم در کردستان رونق زیادی دارد و برای ساختن کوزه و ظروف گلی در آغاز گِل رس را می‌شویند و کمی آب روی آن می‌ریزند و با دست و پا آنرا می‌ورزندتا نرم شود و در این هنگام گل رس به صورت چانه خمیری درمی‌آید و به سان موم نرم می‌گردد و می‌توان به هر حالتی آنرا درآورد و کوزه‌گری در زمانهای بسیار کهن در کردستان رایج بوده و آنرا به این طریق انجام می‌دهند: اطاق کوچکی برای درست کردن کوزه‌ها آماده

می‌کنند که در آن چرخ کوچکی از چوب می‌آورند که این چرخ دارای دو صفحه مدور است و محوری دارد که از میان آن دو چرخ می‌گذرد و این دستگاه را طوری نصب می‌نمایند که کوزه‌گر می‌تواند به میل خود بچرخاند و کوزه‌گر در پشت دستگاه می‌نشیند و چانهٔ گل را روی صفحهٔ مدور می‌گذارد و سپس انگشتان دست چپ و راست خود را در داخل و خارج چانه گل قرار می‌دهد و چرخ را به حرکت درمی‌آورد و چانهٔ گل را به شکلی که می‌خواهد درمی‌آورد و سپس با کمک انگشتان خود ناهمواریها را هموار می‌کند و سپس آنرا در محلی که سایه داشته باشد قرار می‌دهد تا ترک نخورد و خشک شود و اکنون در برخی جاهای کردستان برای خشک شدن و پختن کوزه‌ها در کوره می‌گذارند.

www.tabarestan.info تبرستان

منبت‌کاری در چوب نیز در کردستان از قدیم رواج داشته و درهای چوبی در کردستان و برخی از روستاهای آن که به جای مانده متعلق به دوران صفوی است که دارای کنده‌کاریهای دقیق به‌صورت گل و کتیبه‌های گوناگون و آیات قرآنی می‌باشد و منبت‌کاریهائی که بر در امامزاده‌ها و مشایخ انجام شده بسیار باارزش است و امروز هم منبت‌کاران کرد در کردستان به کار خود ادامه می‌دهند و منبت‌کاری رواج کامل دارد و اکنون در سنندج معروفترین و ماهرترین منبت‌کاران در کارگاههای خود مشغول کارند و اکنون نه‌تنها سبک‌هائی بلکه سبک‌های جدیدی در کارشان به‌وجود آمده که در آن ابداع و ابتکار خود را محفوظ داشته‌اند.

خاتم‌کاری در کردستان نیز رواج دارد به‌خصوص خاتم‌کاران سنندج بسیار معروفند و در صنعت خاتم‌سازی از چوبهای گردو و عاج و استخوان و گاهی طلا و نقره استفاده می‌کنند و شکل بیشتر خاتم‌هایشان از نقوش هندسی تشکیل می‌گردد و گاهی یک نقش از حیوانات و پرندگان را به‌صورت اشکال هندسی درمی‌آورند که بسیار مرغوب است.

هنر گچ‌بری نیز در کردستان رواج دارد و آثاری که از زمان صفویه و قاجاریه در سنندج به‌جای مانده نشان می‌دهد که روی دیوارها نقش‌های گوناگون از حیوانات و پرندگان و غیره را می‌کندند و آثاری که به یادگار مانده همگی معرف مهارت و استادی گچ‌بران کرد است.

فرش‌بافی و قالی‌بافی هم در کردستان رایج است و نام کردستان همیشه مترادف بوده

است با بهترین فرش‌های دست‌باف که با کمال ذوق و سلیقه پدید آمده است و قالی افشار و سنندج و بیجار و بوکان امروز شهرت جهانی دارد و شاید یکی از پرارزش‌ترین فرشهای ایران باشد و هم‌اکنون تهیه انواع فرآورده‌های دستباف مانند: فرش، موج، سجاده، جانماز، شال، جاجم، گلیم، گلیمچه و پارچه‌های لباسی در اکثر نقاط کردستان رواج دارد.

قدیم‌ترین فرشی که به دست ما رسیده چند قطعه‌ای است که در حدود پنجاه سال پیش در پازیریک در مغولستان به‌وسیلهٔ باستان‌شناسان روسی کشف شده است و این بافته‌ها از لحاظ فنی بیشتر شبیه به گلیم است و در درون یخچالهای کهن همچنان دست نخورده به جای مانده است و هنرشناسان معتقدند که این فرش در ایران بافته شده است و در روی یک قطعه از این فرشها شیرهای معمول نقش شده و در روی تختهٔ دیگر تصویر چند بانو با لباس و کلاه مادی در مقابل آتشدان دیده می‌شود و در انتساب آنان به عصر مادها شبهه‌ای باقی نمی‌گذارد. بنابراین کردان را می‌توان نخستین مخترع فرش به‌شمار آورد و معروفیت قالی کردستان مدیون نقش زیبای آن و مرغوبیت پشم و ثبات رنگ آن است.

یکی دیگر از صنایع دستباف کردستان موج است و کُردان از موج برای نگهداری رختخواب و وسائل اضافی بهره برداری می‌کنند و در ضمن به‌عنوان پشتی هم از آن استفاده می‌نمایند و زیبائی خاصی به اطاق می‌دهد و تهیه موج که مانند پارچه نازک و لطیف است در اغلب شهرها منجمله سنندج و سقز و بانه و مریوان و افشار و میاندوآب و ارومیه رواج دارد.

سجاده نیز از فرآورده‌های دستی کردستان است و سجادهٔ افشار و بیجار و سنندج دارای شهرت فراوانی است و در شهر بانه و مریوان و سقز و تکاب و شاهین‌دژ شالبافی رایج است و شال یک نوع پارچه است که برای تهیه لباس کردی مورد استفاده واقع می‌شود و اخیراً نیز جوانان برای تهیه لباس‌های رسمی از آن بهره‌برداری می‌کنند و دستبافان شال این مناطق با استفاده از پشم بز که در اصطلاح محلی به آن مرز maraz گویند شال را تولید می‌نمایند.

جاجم‌بافی هم در اکثر شهرهای کردستان رواج دارد و مادهٔ اولیه مورد مصرف این رشته پشم است که به عنوان تار و پود جاجم مورد استفاده قرار می‌گیرد.

ساخت فرآورده‌های چوبی و نازک‌کاری در سنندج سابقه طولانی دارد و محصولات

www.tabarestan.info تبرستان

چوبی این شهر از قدیم‌الایام خواستاران فراوانی داشته بویژه تخته‌نردهای سنندج از مرغوبیت خاصی برخوردار است و در کارگاههای نازک‌کاری علاوه بر تهیهٔ تخته‌نرد محصول‌های دیگری از قبیل قوطی سیگار و شیرینی‌خوری و کیف زنانه و جعبه و لوازم آرایش و سینی و بشقاب و غیره تولید می‌شود و امروز کارگاههای خراطی کردستان بیشتر به تهیه قلیان و پیپ چپق و عصا و چوب دستی و چوب سیگاری می‌پردازند و ساختن زینت‌آلات محلی و سفال‌سازی و حصیر بافی و سوزن‌دوزی و گیوه‌دوزی و ساختن محصول‌های چرمی نیز از صنایع دستی کردستان است که دارای زیبائی خاصی است.

www.tabarestan.info تبرستان

* * *

طوایف کُرد

دربارهٔ طوایف کرد تاکنون کتابی جامع و مستندی نوشته نشده ولی پژوهندگان و مورخین مطالبی گوناگون دربارهٔ برخی از طوایف کرد در نوشته‌های خود آورده‌اند و این طوایف از هزاران سال پیش در کردستان ساکن بوده‌اند و اینها بازماندگان اقوام نخستین آریائی هستند که مرزداران واقعی این سرزمین کهنسال بوده‌اند و در برابر هجوم بیگانگان ایستاده‌اند و از کشور ورجاوند ایران دفاع کرده‌اند.

طوایف کُرد بیشتر از سایر اقوام ایرانی توانسته‌اند آداب و رسوم ایرانی خود را حفظ کنند و خیلی کمتر از قبایل دیگر دچار تحول و تبدیل شده‌اند و آنان هر چه باشند خاصیت نژادی خودشان را می‌نمایانند و طوایف کرد زیاداند از جمله در سرزمین پارس طوایف زیادی وجود داشته که امروز اثری از آنها نیست چنانکه مسعودی و ابن حوقل از طوایف کرد در سرزمین پارس یاد کرده‌اند که برخی از آنها عبارتند از: رامانیه، مهریه، شهیاریه، مهرکیه، استامهریه، شاهویه، آزاد دختیه، شاهکانیه، جلیلیه و ابن حوقل گوید اکراد فارس بیش از پانصد هزار خانواده‌اند. و ما اینک دربارهٔ برخی از طوایف کرد در اینجا به بحث و گفتگو می‌پردازیم که امیدواریم مورد استفادهٔ پویندگان و پژوهندگان ایرانی قرار گیرد:

(a ـ ا)

احمد زینل ahmad zaynal: یکی از طوایف کرد است که در گذشته در شهر زور می‌زیستند و در دورهٔ فتحعلیشاه قاجار (۱۲۱۱-۱۲۵۰هجری) به کردستان ایران آمده‌اند و از طرف دولت زمینهایی در اطراف هوباتو به آنها داده شده و به کار کشاورزی و دامداری پرداخته‌اند ولی پس از مدتی عده‌ای از آنها در زمان محمدشاه قاجار (۱۲۵۰-۱۲۶۴هجری) به شهر زور مراجعت کرده‌اند و مابقی در روستاهای اسفندآباد و کس‌نَزان وکانی چرمگ پراکنده شده‌اند و در سالهای اخیر گروهی از آنها به حوالی گروس و افشار کوچیده‌اند و این طایفه قشلاق و ئیلاق می‌کرده‌اند و زمستان را در کره‌وز و دهات اطراف گذرانده‌اند و تابستان را در سال بسر برده‌اند و آنان چون از اولاد و احفاد احمد زینل بوده‌اند بدین نام شهرت یافته‌اند.

اردلان ardalân: یکی از طوایف کرد است که در سنندج و دهات اطراف و برخی از شهرهای ایران زندگی می‌کنند و حکام سنندج که به ولاة کردستان معروف‌اند از این طایفه بوده‌اند و این خاندان قبلاً در شهر زور سکونت داشتند و سپس بر بیشتر مناطق کردستان تسلط یافتند و یکی از والی‌های اردلان به نام سلیمان خان اردلان (۱۰۴۶-۱۰۶۶هجری) شهر سنندج را به سال ۱۰۴۹هجری بنا کرد و آنان گاهی تابع دولت ایران بودند وگاه تابع عثمانی‌ها می‌شدند و گاهی مستقلاً حکومت می‌کردند و گرچه اکنون از نفوذ و سلطهٔ اردلانها کاسته شده ولی این طایفه هنوز یکی از معروفترین خانواده‌های کرد به‌شمار می‌رود و عدهٔ زیادی از رجال و جوانان تحصیل کرده منسوب به این خاندان است و از حُسن شهرت برخوردارند. اردلان که در زبان کردی آردلان ârdalân گفته می‌شود به معنی آسیابان است زیرا چنانکه گویند اعلاجد آنان آسیابان بوده است امّا واژهٔ اردلان بنا به گفتهٔ دکتر بهرام فروشی دگرگون شدهٔ واژهٔ ارتلان artalân است که به معنی ایران مقدس می‌باشد.

امامی imâmî: یکی از طوایف کرداند که در محال جوانرود سکونت دارند آنان از اولاد و احفاد امام نامی هستند که بدین نام موسوم شده‌اند و آنان چون دارای گله و احشام هستند تابستانها را در کوهستان میگوری و لاران بسر می‌برند و زمستانها را در اطراف

www.tabarestan.info تبرستان

شهر زور می‌گذراندند.

ایله‌روته êla rûta: نام یکی از طوایف کرد است که در اطراف جوانرود زندگی می‌کنند و این طایفه چنانکه گویند در گذشته ثروتمند بوده‌اند امّا بعداً فقیر و مستمند گشته‌اند و به این خاطر به آنان ایله‌روته گویند یعنی ایل لخت و بی‌چیز و آنان نیز چون گله‌دار بوده‌اند قشلاق و ئیلاق می‌کرده‌اند و زمستان‌ها را در کنار رود سیروان و تابستانها را در بین جوانرود می‌گذرانده‌اند.

تبرستان www.tabarestan.info

ایناقی înâqî: یکی از طوایف کرد است که در جوانرود سکونت دارند و چون دارای گله و احشام هستند تابستان را در کوه شاهوئیلاق و زمستان را در مره‌خیل و هوارقشلاق بسر می‌برند و اینها اکثرشان بیگ‌زاده‌اند و دارای مراتع و باغها و گله‌های زیادی هستند و چون اعلاجد آنان ایناق نام داشته لذا به نام ایناقی معروف شده‌اند.

(ب ـ b)

باباجانی bâbâ jânî: یکی از طوایف کرد است که در حوالی جوانرود زندگی می‌کنند و فصل بهار و تابستان را در کوههای بازان و بنی‌گز و پائیز و زمستان رادر روستاهای کوه‌شیخان بسر می‌برند و آنان درگذشته در شهر زور سکونت داشتند و چون با طوایف دیگر در برابر مغولها ایستادگی کردند امیر تیمور گورکانی (۷۷۲-۸۰۷هجری) آنان را به اطراف جوانرود و پاوه تبعید کرد و برخی از این طایفه در کرند هم ساکنند.

بابان bâbân: نام یکی از طوایف کرد است که در نواحی سلیمانیه و سنندج می‌زیند و آنان شعبه‌ای از عشیرهٔ کرماج‌اند و در گذشته در شهر زور حکومت می‌کردند و آنان بیشترشان به کار کشاورزی و دامداری مشغولند و برخی نیز در کارهای دولتی دست به کار شده‌اند و در میان آنان مردان بزرگی برخاسته است.

براز barâz: یکی از طوایف کرد است که در هوباتو و قره‌توره و مریوان و افشار سکونت دارند و آنان درگذشته در وان و ایروان زندگی می‌کردند و نسب این طایفه به کهیا صالح منتهی می‌شود که امیر تیمور گورکانی (۷۷۲-۸۰۷هجری) او را با سه‌هزار خانوار اتباعش تبعید کرد و عده‌ای را در بلوک هوباتو و قره‌توره و برخی را در مریوان جا داد و

به‌مرور در میان آنان مردان برجسته‌ای پیدا شده‌اند و سمت نیابت و وکالت حکام کردستان را به هم رسانیده‌اند و در شهر سنندج عمارات عالیه ساخته‌اند و املاک زیاد خریده‌اند و یکی دیگر از آنان به نام محمدباقربیگ براز با کریمخان زند (۱۱۷۲-۱۱۹۳هجری) درافتاد و جنگها کرد و پس از آن این طایفه به نواحی دیگر کردستان متفرق شده‌اند و در روستاهای هوباتو و افشار سکونت کرده‌اند و به کار گله‌داری و کشاورزی و زراعت پرداخته‌اند و عده‌ای هم به کردستان شمالی مراجعت کرده‌اند. و وجه تسمیهٔ این خاندان که به نام براز است در آوستایی **وراز** warâz است که به معنی گراز می‌باشد و گراز در ایران باستان نشانهٔ زور و نیرو بوده و به مناسبت زور و نیروی این جانور است که برازیا وراز پاره‌ای از نام مردان شده و چنانکه گویند کدخدا جوانمرد براز در یکی از شکارگاههای سنندج با امان‌الله خان اردلان (۱۲۱۴-۱۲۴۰هجری) در گردش بود که ناگاه یکی از شکارچیان گراز زنده‌ای را شکار کرد و از نظر والی گذراند و والی فرمان داد که گراز را به ضرب شمشیر بکشند و کدخدا جوانمرد از اسب پیاده شد و عرض کرد ما راگراز خوانند و این هم گراز است و از حمیت و غیرت ایلی به دور است که در پیش من این گراز کشته شود و ساکت بنشینم و از آن شفاعت نکنم و یکصد تومان به رسم پیشکشی حاضر کرد و به او داد و والی فرمود گراز را رها کند و در میان این طایفه مردان بزرگی برخاسته است.

بلیلوند balîl wand: نام یکی از طوایف کرد است که در کرمانشاه و هنگوژان و گاورود سنندج و سلیمانیه و کرکوک سکونت دارند و آنان چون دارای اغنام و احشام بوده‌اند قشلاق و ئیلاق می‌کرده‌اند و زمستانها را در اطراف شهر زور می‌گذراندند و تابستاها را در فقیه سلیمان و هنگوژان و گاورود بسر می‌بردند و وجه تسمیه این طایفه این است آنان چون از اولاد بهلول نامی بوده‌اند لذا در زبان کردی بهلول به بلیل محرف و دگرگون شده و به بلیلوند موصوف و معروف شده‌اند.

بوره‌که‌ئی borakaîy: یکی از طوایف کرد است که دارای تیره‌های: قَره‌جانی، سُرخی، بَیجانی، خوَله‌مری، حاجی‌میری، تکه‌لوئی‌اند و آنان در اصل در شهر زور سکونت داشته‌اند و سپس به کردستان ایران آمده‌اند و در زهاب و لیلاق و اسفندآباد و حسین‌آباد و هوباتو سکونت کرده‌اند و چون گله‌دار بوده‌اند قشلاق و ئیلاق می‌کرده‌اند و

www.tabarestan.info تبرستان

زمستان را در مناطق گرمسیری زهاب می‌گذرانده‌اند و تابستان را در محال اسفندآباد و کوههای دیهج و کنگره بسر می‌برده‌اند و آنان از اولاد بَبَرک هستند و این اسم در زبان کردی به بورک borak دگرگون شده و به احفاد و اولاد او بوره که‌ئی گفته‌اند و آنان خود را از نسل خسروپرویز ساسانی (۵۹۰-۶۲۸میلادی) می‌دانند و در میان آنان مردان نامی و برجسته‌ای پیدا شده‌اند.

بیرازی bîrâzî: نام یکی از طوایف کرد است که در وان و ایروان زندگی می‌کنند و آنان دوازده تیره‌اند به نامهای: کتیکان، شیخان، اوکیان، شیدادان، علی‌دنلی، معافان، زروان، پیچان، دنیان، قراج‌میر، دیدان و بیشتر به کار کشاورزی و دامداری سرگرمند و عده‌ای از آنان اخیراً به مناطق عرب‌نشین مهاجرت کرده‌اند و زبان خود را از دست داده‌اند.

www.kurdestan.info کردستان

(پ ـ p)

پازوکی pâzokî: یکی از طوایف کرد است که در گذشته در کرمانشاه و قصرشیرین و هارون‌آباد می‌زیستند و سپس به شهرهای ایران پراکنده شدند و اکنون عده‌ای از آنان در اطراف کرمانشاه سکونت دارند و به کار کشاورزی و دامداری مشغولند.

(ت ـ t)

تایگوزی tây gozî: نام یکی از طوایف کرد است که در جوانرود و سلیمانیه و شهرزور سکونت دارند و آنان چون دارای اغنام و احشام بوده‌اند قشلاق و ئیلاق می‌کرده‌اند و تابستان را در صحرای پلک از محال جوانرود می‌گذرانده‌اند و زمستان را دربانی‌ناز بسر می‌برده‌اند و وجه‌تسمیه آنان در این است که چون در ناحیهٔ قشلاق یک اصله گردوی کهن‌سال ستبر وجود داشته که برخی از بزرگان آنان در سایهٔ آن درخت گرد آمده‌اند و به بحث و جدال علمی پرداخته‌اند و بدین نام مشهور شده‌اند و در میان آنان دانشمندان و ادبا و شعرای زیادی ظهور کرده‌اند.

تیریکان tîrîkân: نام یکی از طوایف کرد است که در شمال دیاربکر و بدلیس

سکونت دارند و به گویش کرمانجی شمالی صحبت می‌کنند و احتمال دارد آنان از بازماندگان تیریگان tîrîgân (۲۱۰۹-۲۱۰۹ق-م) آخرین فرمانروای گوتی باشند و نیز واژهٔ تیریگان به معنی جشنی است که در تیر روز از تیرماه برپا می‌شده است.

تیلکو tîlako: یکی از طوایف کرد است که در گذشته در کرکوک می‌زیستند و سپس به کردستان ایران آمدند و در باشماق مقیم شدند و اکنون در باشماق و هوباتو و سیاه‌کوه زندگی می‌کنند و پس از مدتی برخی از آنان متفرق شدند و عده‌ای به بانه رفتند و گروهی هم عازم پلنگان شدند و در آنجا مقیم گشتند و آنان چون دارای اغنام و احشام بوده‌اند به قشلاق و ئیلاق می‌رفته‌اند و در بهار و تابستان در هوباتوو در زمستان به شهر زور می‌رفتند و این طایفه در اصل تیکلو tîkalo نام داشته‌اند امّا چون در تیلکو سکونت داشته‌اند به این نام شهرت یافته‌اند و تیلکواز دو تیکهٔ تیل tîl به معنی سیاه و کو ko به معنی کوه پیوند یافته که رویهمرفته به معنی سیاه‌کوه است.

www.tabarestan.info تبرستان

(ج - ژ)

جاف jâf: نام یکی از طوایف کرد است و آنان دو شعبه‌اند: جاف مرادی و جاف جوانرود و شعبهٔ اول جاف مرادی به خاطر اینکه به سلطان مراد چهارم عثمانی (۱۰۳۲-۱۰۵۹هجری) خدمت‌هائی کرده‌اند لذا به این نام موسوم شدند و آنان سی و دو تیره‌اند به نامهای: رخزادی، گلالی، ترخانی، شاطری، هارونی، کماله‌ئی، عمله‌ئی، بداقی، سگانی، مکائیلی، اسماعیلی، عزیزی، شیخ اسماعیلی، صوفی‌وند، نورولی، شوان، شیخ بزینی، تلانی، غواره، بی‌سَری، قویله، پرخی، چوچانی، حسنی، رش و بوری، باشکی مرادی، یوسف‌جانی، یزدان‌بخشی، پشت‌ماله، یارویسی، عیسائی، شرف‌یاری، شعبهٔ دوم جاف جوانرود پانزده تیره‌اند به نامهای: قبادی، باوه‌جانی، ولدبیگی، ایناخی، امامی، ده‌توئی، تایشه‌ئی، تاوگوزی، کلاشی، نامداربیگی، قادرمریویسی، نیریزی، میره‌بیگی، دله‌تازه‌ئی، درواشی، عمو ماسنی و عموماً به کار کشاورزی و دامداری مشغولند و واژهٔ جاف در زبان کردی به معنی شجاع و دلیر است و

جاف‌ها به علت داشتن اغنام و احشام در زمستان از بانی خیلان تا حدود قزل رباط می‌روند و در بهار هم به شهر زور و دشت شهر زور و نواحی سنندج می آیند.

جلال وَند jalâl wand: یکی از طوایف کرد است که در کرمانشاه و کنگاور و کرند سکونت دارند و عده‌ای از آنان در زمان شاه‌اسماعیل صفوی (۹۳۰-۹۸۴هجری) به چمخاله تبعید شده‌اند و اکنون در آنجا سکونت دارند و بیشتر پیرو آئین یارسان‌اند و به کار کشاورزی و دامداری مشغولند.

تبرستان www.tabarestan.info

جلالی jalâlî: نام یکی از طوایف کرد است که دارای تیره‌های: هَلیکان، تَهنکان، هساسوران، بودیکانی، رَشکی، برهیکانی، میرسکانی، جونکانلی، دکارانی، هیاسی، کشکی، دوتکی، کولین، هستند و بیشتر آنان در آرارات و اطراف ارومیه و دیار بکر و بدلیس زندگی می‌کنند و در میان آنان مردانی سلحشور و شجاع پیدا شده‌اند و بیشتر به کار کشاورزی و دامداری مشغولند و بنا به کتاب شرفنامه بخشی از این طایفه به سوریه مهاجرت کردند و به هنگام حملهٔ مغولها امیر آنان شرف‌الدین نام داشت که حاکم اربیل بود و سرانجام به دست یکی از مغولها کشته شد.

(د ـ d)

دُراجی durâjî: نام یکی از طوایف کرد است که در محال گاورود و کانی گلزار لیلاق و گروس و کلیائی زندگی می‌کنند و آنان نیز قشلاق و ئیلاق می‌کنند و زمستان را در اطراف شهرزور و تابستان را در کانی گلزار بسر می‌برند و بیشتر به کار کشاورزی و دامداری سرگرم هستند.

دنبلی dunbalî: یکی از طوایف کرد است که در نواحی موصل و هکاری و افشار زندگی می‌کردند و عده‌ای از آنان پیرو آئین یزیدی بودند و اکنون در برخی از شهرهای کردستان سکونت دارند و از آنان مردان بزرگی از علما و محدثین و ادبا و عرفا و شعرا برخاسته‌اند از آن جمله احمدبن نصر فقیه شافعی و علی‌بن ابی‌بکر محدث و عبدالرزاق دنبلی که خدمات زیادی به فرهنگ ایران‌زمین کرده‌اند.

دوم dom: نام یکی از طوایف کرد است که بیشتر در سنندج سکونت دارند و شغل آنها منحصر به گیوه‌کشی است و عدّه‌ای از آنان هم دارای اغنام و احشام هستند و زمستان را در شهر زور و تابستان را در اوباتو و سارال بسر می‌برند.

(ر ـ r)

تبرستان
www.tabarestan.info

رحمن بگی rahmân bagî: یکی از طوایف کرد است که در محال روانسر و ماهیدشت سکونت دارند و آنان چهار تیره‌اند به نامهای: مصطفائی و دوروئی و بیانی و بی‌سری و چون رئیس آنان شخصی بوده به نام رحمن‌بیگ به این نام معروف شده‌اند و آنان چون گله‌دارند قشلاق و ئیلاق می‌کنند و زمستان را در زهاب و تابستان را در محال هوباتو می‌گذرانند.

(ز ـ z)

زردوئی zardûîy: یکی از طوایف کرد است که در محال جوانرود و اطراف رودخانهٔ سیروان و کرمانشاه سکونت دارند و آنان چهار تیره‌اند به نامهای: ساتیاری و کوانکوند و روانی و شاه‌قبادی که همگی به شغل کشاورزی و دامداری مشغولند و چنانکه گویند اعلی‌جد آنان چون به بیماری یرقان مبتلا شده بود او را زردوئی گفته‌اند و به این اسم شهرت یافته‌اند.

زعفرانلو za،farânlû: یکی از طوایف کرد است که در گذشته در سلماس و ارومیه سکونت داشتند و شاه‌عباس صفوی (۹۹۶-۱۰۳۸هـجری) آنان را برای سرکوبی ازبک‌ها به خراسان منتقل کرد و پس از پیروزی و سرکوب ازبک‌ها آنان را در قوچان و درگز و شیروان اسکان داد و اکنون در آن مناطق زندگی می‌کنند.

زند zand: نام یکی از طوایف کرد است که شعبه‌ای از طایفهٔ لک‌اند که در کرکوک و خانقین و کفری و اطراف شیروان و کرمانشاه و ملایر سکونت دارند و بیشتر آنان به شغل

کشاورزی و دامداری مشغولند و کریمخان زند (۱۱۷۲-۱۱۹۳هجری) از این طایفه است.

زنگنه zangana: نام یکی از طوایف کرد است که در کرکوک و خانقین و کفری و ابراهیم خانجی و سوماک و اطراف سنندج سکونت دارند و آنان سیزده تیره‌اند به نامهای: بالاوند، جلال‌وند، عثمان‌وند، شیخ‌وند، نامی‌وند، احمدوند، بهتوئی‌وند، پایروند، بختیاروند، جلیل‌وند، خال‌وند، احمدوند، کاکاوند و آنان بیشتر به کار کشاورزی و دامداری مشغولند و در میان آنان مردان برجسته‌ای برخاسته است.

www.tabarestan.info تبرستان

(س ـ s)

سنجابی sanjâbî: یکی از طوایف کرد است که در کرمانشاه و ماهیدشت و جوانرود و اطراف سنندج زندگی می‌کنند و آنها نه تیره‌اند به نامهای: چالاوی، دالیان، گوازی، برازی، سیمه‌وند، سوره‌وند، تکه‌وند، تفنگچی، حق‌نظرخانی و بیشتر آنان به کار کشاورزی و دامداری سرگرمند.

سورسور sûr sûr: نام یکی از طوایف کرد است و آنان از کردان مهاجر قوچان بوده‌اند و به فرمان شاه‌سلطان حسین صفوی (۱۱۰۵-۱۱۳۵هجری) به کردستان کوچانده شده‌اند و عدّه‌ای از آنان در شهر زور و مریوان و بیلوار و سنندج ساکن شده‌اند ولی پس از مدتی آنها را از آن حدود به نواحی مامنه و بلوجه و آهنگران و مروارید کوچ داده‌اند و چون دارای اغنام و احشام بوده‌اند به قشلاق و ئیلاق می‌رفته‌اند و در پاییز و زمستان به زهاب رفته‌اند و در بهار و تابستان به هوباتو و سارال عزیمت کرده‌اند امّا سپس به فرمان امان‌الله خان اردلان (۱۲۱۴-۱۲۴۰هجری) از رفتن آنان به زهاب جلوگیری به‌عمل آورده‌اند و چون اعلی جد آنان چهره‌ای سرخ‌رنگ داشته به سورسور معروف شده‌اند.

سورمیری sûr mîrî: یکی از طوایف کرد است که در خانقین و علی‌آباد و حاجی‌قره و قلعهٔ ودک سکونت دارند و آنان دارای تیره‌های قیطول و تونک و کلاوانی و مامه‌جان و

٦٤٤٧ ش

خی ولیان هستند و رئیس این ایل درگذشته شخصی بوده به نام سورمیر که تابع دولت عثمانی بوده و بیشتر آنان به دامداری و کشاورزی مشغول می‌باشند.

(ش ـ sh)

شکاک shakâk: نام یکی از طوایف کرد است که در اطراف ارومیه و سلماس زندگی می‌کنند و چون دارای اغنام و احشام هستند زمستانها را به شهر زور می‌رفتند و تابستانها را در اطراف ارومیه بسر می‌بردند و آنان به لهجهٔ کرمانجی شمالی صحبت می‌کنند.

شیخ اسماعیلی shêx ismâîlî: یکی از طوایف کرد است که درگذشته در شهر زور می‌زیسته‌اند و در زمان فتحعلی شاه قاجار (۱۲۱۱-۱۲۵۰هجری) به محال اسفندآباد آمده‌اند و در آنجا سکونت کرده‌اند و اعلی جد آنان شخصی بوده به نام شیخ اسماعیل که یکی از مشایخ بزرگ عصر خود بوده و پیروان زیادی داشته است.

(ق ـ q)

قالقالی qâlqâlî: یکی از طوایف کرد است که در هوباتوو دیواندره سکونت دارند و این خاندان بیشتر با گلباغی‌ها زندگی می‌کنند و پائیز و زمستان را در شهرزور و بهار و تابستان را در هوباتو قشلاق و ئیلاق می‌کردند و وجه تسمیه این طایفه این است آنان چون بلند حرف می‌زنند قالقالی گویند.

قبادی qugâdî: یکی از طوایف کرد است که در جوانرود سکونت دارند و آنان دو تیره‌اند به نامهای: منوچهری و مصطفی‌بیگی و چون دارای اغنام و احشام بوده‌اند زمستان را در زهاب و تابستان را در بازان قشلاق و ئیلاق می‌کردند و آنان به شجاعت و تهور معروفند.

قشه‌ئی qashaîy: نام یکی از طوایف کرد است که درگذشته در اطراف وان و ایروان زندگی می‌کردند و بیشترشان مسیحی بودند و قشه qasha در کردی به معنی کشیش

است و آنان سپس به شهر زور و سلیمانیه و کرمانشاه و جوانرود آمده‌اند و به دین اسلام مشرف شده‌اند.

قلخانی qalxânî: یکی از طوایف کرد است که در کرمانشاه و ماهیدشت و اطراف سنندج زندگی می‌کنند و آنان به کار کشاورزی و دامداری می‌پردازند و این طایفه برای اینکه همیشه با سپر می‌جنگیدند لذا به نام قلخانی یعنی سپر معروف شدند.

تبرستان www.tabarestan.info

(ک ـ k)

کرکه‌ئی kurkaîy: نام یکی از طوایف کرد است که در کلیایی و سنقر سکونت دارند و آنان چون گله‌دار بوده‌اند پائیز و زمستان را در زهاب و بهار و تابستان را در اطراف زیو بسر می‌بردند و این طایفه چون بز زیاد داشته‌اند کرک آنها را به ایلات می‌فروخته‌اند بدین نام موسوم شده‌اند.

کرمانج kirmânj: نام یکی از طوایف کرد است که در کرکوک و سلیمانیه و شهر زور و کوی سنجق و حریر و مهاباد و بانه و مریوان سکونت دارند و بیشتر به کار کشاورزی و دامداری می‌پردازند و به عقیدهٔ پروفسور مینورسکی واژهٔ کرمانج از دو تیکهٔ کر kir به معنی کُرد و مانج mânj به معنی ماد پیوند یافته که رویهمرفته به معنی کرد ماد است.

کشکی kashkî: نام یکی از طوایف کرد است که در روانسر و بیلاور و کامیاران بسر می‌بردند و آنان چون محصول کشک بیش از حد داشتند و به جاهای دیگر فروخته‌اند لذا به این نام موسوم شده‌اند.

کلاشی kilâshî: نام یکی از طوایف کرد است که در جوانرود و ماکوان و زهاب و کرمانشاه و شهر زور زندگی می‌کنند و آنان مزارع و باغهای بسیار خوبی دارند و درگذشته اغنام و احشام خود را زمستانها به زهاب می‌بردند و تابستانها آنها را در اطراف هوباتو می‌چراندند و وجه تسمیهٔ آن چون روستاهای آنان محل شکار و نخجیر بوده گویا یکی از حکام کردستان در آنجا مهمان بوده و به جهت سردی هوا مدتی در آنجا ماندگار شده و هر روز برای او آش کل kal یعنی گوسفند کوهی مهیا می‌کرده‌اند و سپس بدین نام مشهور شده‌اند.

کلهر kalhur: نام یکی از طوایف کرد است که در کرمانشاه و ماهیدشت و هارون‌آباد و ایوان و قلعه شاینی و قصر شیرین و کرند و صحنه و سقز و خُرخُره و خانقین و مندلی سکونت دارند و آنان بیست تیره‌اند به نامهای: خالدی، شیانی، سیاسیا، کاظم‌خانی، خمان، تلش، کرگا، کُله‌پا، کله‌جو، شوان، قوچمی، منصوری، الوندی، ماهیدشتی، هارون‌آبادی، شاهینی، موش‌گیر، بداق‌بیگی، زینل خانی، کمره، منشی. امیر شرف خان بدلیسی در کتاب شرفنامه می‌نویسد: فرهاد کوهکن که در عهد خسرو پرویز ساسانی (۵۹۰-۶۲۸میلادی) می‌زیسته و داستان عشق او و شیرین که معروفست از طایفهٔ کلهر است.

کمانگر kamângar: نام یکی از طوایف کرد است که در سنندج و پلنگان و اطراف کرمانشاه و سلیمانیه سکونت دارند و آنان به کار دامداری و کشاورزی مشغولند.

کوسه‌ئی kosaîy: نام یکی از طوایف کرد است که در سقز و صائین‌قلعه (شاهین‌دژ) و افشار و سیاه‌کوه سکونت دارند و وجه تسمیهٔ آن چون اعلاجد آنان ریش نداشته و کوسه بوده‌اند لذا به نام کوسه‌ئی معروف شده‌اند.

کوکویی kokoîy: نام یکی از طوایف کرد است که در گذشته در بدلیس و سیورک سکونت داشتند و در زمان عضدالدوله دیلمی (۳۵۶-۳۷۲هجری) به جوانرود آمدند و در آنجا سکنی گزیدند و چون همواره از کوهی به کوهی نقل مکان می‌کردند لذا به کوکوئی یعنی کوه‌کوهی معروف شدند.

کوماسی komâsî: نام یکی از طوایف کرد است که در محال کره‌وز و اطراف سنندج ساکنند و در گذشته به خاطر داشتن گله‌های فراوان در قشلاق و ئیلاق بودند و بیشتر مشغول دامداری و گله‌داری بودند و زمستانها به شهر زور می‌رفتند و تابستانها به هوباتو و سارال سرازیر می‌شدند و از این طایفه تیره‌ای به نام یزدان‌بخشی به کردستان عراق مهاجرت کرده و در میان آنان مردان نامی برخاسته است و این طایفه در زمان خان احمدخان اردلان (۱۰۱۴-۱۰۴۶هجری) مدتی بر موصل و حریر و کرکوک تسلط پیدا کردند و سپس شاه صفی صفوی (۱۰۳۸-۱۰۵۲هجری) آنان را به موطن اصلی خود بازگرداند و وجه تسمیه این طایفه این است چنانکه گویند زمانی که خان احمدخان اردلان

www.tabarestan.info تبرستان

(۱۰۸۲-۱۰۹۱هجری) سیورسات را جهت قشون خود حواله ولایت می‌کند و این خاندان برای اینکه گاو و گوسفند بسیار داشته‌اند ماست زیادی حواله می‌کنند و چون ماست را آورده و بارها را در میان اردو بالای هم می‌چینند خان احمدخان می‌آید و می‌بیند و می‌گوید: کوماسی؟ ko mâsî یعنی: این همه ماست چیست؟ و بدان‌جهت به کوماسی معروف شده‌اند.

کویل kuwayl: نام یکی از طوایف کرد است که در ژاورودو اورامان سکونت دارند و بهار و تابستان را در ژاورود می‌گذراندند و زمستان را در شهرزور بسر می‌بردند و بیشتر آنان به کار دامداری و کشاورزی مشغولند و از میان آنان مردان شجاع و سلحشوری برخاسته است.

www.tabarestan.info تبرستان

(گ ـ g)

گلباغی galbâghî: یکی از طوایف کرد است که در هوباتوو سارال و قره‌توره زندگی می‌کنند و این طایفه در گذشته در شهر زور می‌زیستند و در عهد شاه تهماسب صفوی (۹۳۰-۹۸۴هجری) به کردستان ایران آمدند و در اطراف شهر سنندج در هوباتوو سارال و قره توره و حسین‌آباد ساکن شدند و چون گله‌دار بودند قشلاق و ئیلاق می‌کردند و پاییز و زمستان را در روستاهای کیله کوک و کتک و مره‌دره و خنجره و ابراهیم‌آباد و کانی چرمگ و کوس‌عمر و زرینه بسر می‌بردند و زمستانها به شهرزور مسکن اصلی خود می‌رفتند و آنان هشت تیره‌اند به نامهای: قمری، گاملی، کاک‌سوندی، مراد گورانی، چوخه‌رشی، پیتاوه‌سری، حمزه‌ای، کلکنی و آنان در دورهٔ محمدرضا پهلوی (۱۳۶۱-۱۳۹۸هجری) به علت قیام بر علیه حکومت به شهرهای همدان و سیادون و تهران تبعید شدند و این طایفه اکنون نیز به کار کشاورزی و دامداری مشغولند.

گوران gorân: نام یکی از طوایف کرد است که در کرمانشاه و کرند و صحنه و اطراف سنندج و افشار و پلنگان و اورامان زندگی می‌کنند و آنان شش تیره‌اند به نامهای: قلخانی، بیبیانی، نیریژی، گهواره، کانی‌زنجیری، ریزهو و همگی به کار کشاورزی و دامداری

مشغولند و بیشتر آنان پیرو آئین یارسان (اهل‌حق) هستند و واژهٔ گوران از دو تیکهٔ گور gor به معنی گبروان an علامت جمع پیوند یافته که رویهمرفته به معنی گبران است زیرا همگی گبر و زرتشتی بوده‌اند.

(ل ـ l)

تبرستان www.tabarestan.info

لاله‌ئی lâlaîy: نام یکی از طوایف کرد است و این طایفه در گذشته چادرنشین و مهاجر بوده‌اند و اکنون در ئیلاق و اسفندآباد و اطراف دیواندره سکونت دارند و بیشتر به کارکشاورزی و دامداری سرگرمند.

لر lur: یکی از طوایف کرد است و آنان دو تیره‌اند به نامهای: فیلی و مامَسنی و فیلی‌ها را لر کوچک یا فضلویه می‌گویند و مامَسنی‌ها را لر بزرگ گویند و برخی هم لرها را به دو شعبه تقسیم کرده‌اند لر پیشکوه و لر پشتکوه و آنان در لرستان و اطراف سنقر و کلیائی زندگی می‌کنند و مسعودی در فهرست قبایل کرد از قبیلهٔ لریه سخن به میان می‌آورد و یاقوت‌حموی لُرها را به یکی از قبایل کرد که در کوهستان بین خوزستان و اصفهان می‌زیند اطلاق کرده و ناحیه‌ای که آنان زندگی می‌کردند به نام لرستان نام می‌برد و اصطخری نیز لرها را جزو یکی از طوایف کرد می‌شمارد و بیشتر خاورشناسان از جمله دکتر فریج و سرمالکم و هاسل و براون لُرها و بختیاری‌ها را جزو طوایف کرد نوشته‌اند.

لک lak: نام یکی از طوایف کرد است که در کرمانشاه و سنقر و کلیائی و اسفندآباد و چهارمحال و علی ورد و خانقین و خرم‌آباد و الشتر ساکن هستند و بیشتر به کارکشاورزی و دامداری مشغولند و این طایفه چهار تیره‌اند به نامهای: لاله‌ئی، دلفان، ترهان، دالوند و لک به معنی صدهزار است زیرا همیشه صدهزار جنگجو در اختیار داشته‌اند.

(م ـ m)

مازنجان mazinjân: نام یکی از طوایف کرد است که در نزدیکیهای اربیل و نواحی

مازنجان و عقره زندگی می‌کنند و رئیس آنان کاک خوانده می‌شد که از طرف یکی از خلفای عباسی لقب مبارزالدین گرفته بود و سپس مغولها قلمرو او را به دو بخش تقسیم کردند وکاک نایب اربیل باقی ماند و در زمان ارغون‌شاه برای مدتی از حکومت برکنار شد و بنا به روایت صبح‌الاعشی نوادگان او قلمروش را حفظ کردند.

مکری mukrî: نام یکی از طوایف کرد است و آنان سه تیره‌اند به نامهای: منگور، مامش، پشدر که در مهاباد و بوکان سکونت دارند و بیشتر به کار کشاورزی و دامداری مشغولند و در گذشته حکومت مکریان را در دست داشته‌اند و اکثراً مردانی شجاع و دلیراند و از آنان مردان نامی و برجسته‌ای برخاسته است.

www.tabarestan.info تبرستان

مندمی mandimî: یکی از طوایف کرد است که در شهر زور و زهاب و حسین‌آباد و بازیان و سرخار و سلیمانیه سکونت دارند و آنان پنج تیره‌اند به نامهای: محمد مرادی و تاری مرادی و آخه سوری و علی مرادی و لولری و این طایفه رادر کردی منمی manmî و گویند که به معنی خانه به دوش است که از بازماندگان قوم مانائی هستند و بیشترشان به زراعت و گله‌داری مشغولند و در گذشته زمستان را در زهاب و شهر زور بسر می‌بردند و بهار و تابستان را در اوباتو و سارال می‌گذراندند.

منگور mangûr: نام یکی از طوایف کرد است که در اطراف مهاباد و بوکان سکونت دارند و جزو طوایف مکری‌اند و بیشتر به کار کشاورزی و دامداری مشغول می‌باشند.

(ن ـ n)

ندری nadrî: نام یکی از طوایف کرد است که در میرگه سار و اودالان و جوانرود دو ماهیدشت و ژاورود سکونت دارند و چنانکه گویند آنان از بقایای قوم نایری هستند که تحریف ندری شده است و بیشتر آنان به کار کشاورزی و دامداری مشغولند و دارای مزارع و باغهای زیادی هستند.

(و ـ w)

ولدبگی walad bagî: نام یکی از طوایف کرد است که در شجاعت و رشادت و مردانگی در میان کردان ضرب‌المثل شده‌اند و آنان بیشتر در جوانرود و زهاب و شانیکان و بازان سکونت دارند و همگی به کار کشاورزی و دامداری مشغولند.

(ه ـ h)

تبرستان
www.tabarestan.info

هرکی harkî: یکی از طوایف کرد است که در ارومیه و سلماس زندگی می‌کنند و در گذشته در زمستانها به موصل و زاخو می‌رفتند و تابستانها به اطراف ماکو رهسپار می‌شدند و آنان دارای مزارع و باغهای زیادی هستند و بیشتر به کار کشاورزی و دامداری می‌پردازند.

همه‌وند hamawand: نام یکی از طوایف کرد است که در محال بازیان و سلیمانیه و خانقین و چمچمال و کرمانشاه زندگی می‌کنند و آنان نه تیره‌اند به نامهای: چلبی، چنگنی، پیریائی، کاه‌فروشی، رشوند، رماوند، صفروند، صوفی‌وند، سیته به سر و بیشتر به کار کشاورزی و دامداری مشغولند و وجه تسمیه این طایفه آن است که چون همگی نیرومند و قوی بوده‌اند بدین نام معروف شدند زیرا همه‌وند درکردی به معنی نیرومند است و این نام در آوستائی‌ام ونته ama wanta و در پهلوی اماوند amâ wand است.

(ی ـ y)

یزیدی yazîd: یکی از طوایف کرد است که در وان و سنجار و جزیرهٔ ابن عمر و هکاری و اطراف موصل سکونت دارند و بیشتر به کار دامداری و کشاورزی مشغول می‌باشند و آنان پیرو آیین ایزدی هستند.

یعقوبی ya،qûbî: نام یکی از طوایف کرد است که در نواحی موصل و کوه جودی و هکاری و بدلیس زندگی می‌کنند و به کار کشاورزی و دامداری سرگرمند و آنان گمان می‌رود که از بقایای گروه گوتی باشند و مسعودی هم در کتاب مروج‌الذهب نام آنان را جزو طوایف کُرد ذکر کرده است.

تبرستان
www.tabarestan.info

فرمانروایان کرد

فرمانروایان کُرد

بنا به نوشتهٔ مورخین اسلامی، کردان در سال هجدهم هجری پس از جنگ جَلولا و تصرف حَلوان با سپاه اسلام تماس پیدا کردند و با شعار: «**لافرق بین عربی و اعجمی الا باالتقوی**» آشنا گشتند و از آن پس به‌تدریج به آئین اسلام گرویدند و پس از شهادت حضرت حسین‌بن علی علیه‌السلام کردان شوریدند و در سال ۶۶هجری که مختار بر ارمنستان و آذربایجان دست یافت کردان او را یاری کردند و عبدالملک‌بن مروان اموی (۶۵-۸۶هجری) سعدبن حذیفةالیمان را مأمور کرد سرکوبی کردان ناحیهٔ حلوان نمود و با مرگ مختار نقشهٔ عبدالملک در حلوان بی‌نتیجه ماند و پس از آن کردهای شاپور فارس به یاری عبدالرحمن‌بن محمدالاشعث برخاستند و کردان در این قیام لشکر حجاج‌بن یوسف را شکست دادند و کوفه را گرفتند و سرتاسر سرزمین فارس را هم به تصرف خود درآوردند و حجاج ناچار سپاهی را به فرماندهی عمروبن هانی‌العبسی به جنگ آنان فرستاد و عمرو در این جنگ کردان را قتل‌عام کرد و به قول بلاذری: «**فاوقع بهم و قتل منهم خلقاً**» و بدینسان کردان با خلفای بنی‌امیه و بنی‌عباس در جنگ و ستیز بودند و قیامهائی در کردستان علیه خلفا صورت گرفت و با وجودی که همهٔ قیام‌کنندگان به مرگ‌های فجیع انجامید و این سبب شد تا قسمتهای مختلفی از کردستان از سیطره و نفوذ امویان و عباسیان رهائی یابد و پس از آن کردان سلسله‌هائی برای خود پدید آوردند و زمام امور را به دست گرفتند.

لازم به توضیح است که کردستان یکی از ایالتهای بزرگ ایران بوده و کردان در طول تاریخ برای سرافرازی ایران کوشیده‌اند و جان خود را از دست داده‌اند امّا همیشه معاند هم بوده‌اند و با هم ستیزه‌اند و در قرن دهم هجری عثمانی‌ها و صفوی‌ها کردستان را میان هم تقسیم کردند و کردان مبارزهٔ سختی را با این دو دولت شروع کردند و عثمانی‌ها سپس به نام دین کردان را به جان هم انداختند و چنانچه تاریخ فرمانروایان کرد را مطالعه کنید خواهید دید که فرمانروایان کرد چگونه مردم بی‌دفاع را کشته‌اند و با این وصف هر چه اغتشاش و ناامنی در کردستان پیدا شده بوسیلهٔ خود کردها انجام گردیده و اگر هم دستوری از جانب بیگانگان بوده این کرد بوده که برادر خود را کشته است و اکنون نیز

www.tabarestan.info تبرستان

می‌بینیم که کردان با هم اختلاف دارند و بیگانگان از این اختلاف سود می‌برند و جوانان کرد باید به هویت خود پی ببرند و از اختلاف و جدائی خود را مصون دارند زیرا کردستان انفال شده‌ام پیوسته انفال می‌شود.

اولین سلسله حکومتی که بعد از سلطهٔ اعراب در قسمتی از کردستان در اطراف ارومیه روی کار آمد سلسله ارومی بود که در سایهٔ دلاوری و جوانمردی و دادگری پیروان زیادی یافت و سلسله‌های دیگری نیز در کردستان بوجود آمد که انشاءالله آنرا مطالعه خواهید کرد.

www.kobarestan.info کوبارستان

نظر به محدود بودن کتاب مطالب‌خواهی نخواهی به اختصار بیان شده و چون دربارهٔ فرمانروایان کرد تاکنون کتاب جامعی در دست نداشته‌ایم این امیدواری هست که این کتاب طالبین تاریخ را سودمند افتد و در این کتاب هر سلسله دارای مقدمه‌ای است تاریخی و در ذکر سنوات آن سالهای هجری‌قمری آورده‌ام و اساس این کتاب مبتنی بر مآخذ و منابع تاریخی است و در چنین کتابی خالی ماندن از خطا و سهو چاپی از غرائب است و به همین جهت از خوانندگان ارجمند تقاضا دارم که مرا بر خطایای آن بیاگاهانند.

* * *

فرمانروایان ارومی

ارومیه که یکی از شهرهای آذربایجان غربی است شامل بخشهای: اشنویه و سلدوز و صومای و سلوان است که در ساحل دریاچهٔ ارومیه قرار گرفته و در اوائل قرن دوم و سوم‌هجری خاندانی از کردهای موصل از سال ۱۰۹هجری تا ۲۱۳هجری در آنجا فرمانروائی کرده‌اند که اینک دربارهٔ آنها به بحث می‌پردازیم:

امیر صدقه موصلی
(۱۰۹-۲۱۱هجری)

صدقه‌بن علی بن صدقه موصلی که از کردان موصل بود به سال ۱۰۹هجری به ارومیه آمد و با برادران و یارانش در آنجا قوائی فراهم آورد و به سال ۱۳۶هجری در زمان خلیفه منصور عباسی (۱۳۶-۱۵۸هجری) با کارگزاران ارومی جنگید و آنجا را به تصرف خود درآورد و بناها و عماراتی احداث کرد و در دورهٔ هارون‌الرشید عباسی (۱۷۰-۱۹۳هجری) با کمک و یاری جناءبن رواد در برابر خلیفه ایستادگی کرد و سرانجام به سال ۲۱۱هجری درگذشت و او پسری داشت به نام علی.

www.tabarestan.info تبرستان

* * *

امیر صدقه ثانی موصلی
(۲۱۱-۲۱۳هجری)

امیر صدقه بن علی که به امیر زریق معروف بود در سال ۲۰۹هجری خلیفه مأمون عباسی (۱۹۸-۲۱۸هجری) او را والی آذربایجان و ارمنستان کرد و جنگ بابک خرمی را به او سپرد و پس از فوت جدش به سال ۲۱۱هجری فرمانروای ارومیه شد و چون با سیدبن انس حکمران موصل میانهٔ خوبی نداشت در همین سال با چهل هزار سرباز زبده با او جنگید و در این نبرد سیدبن انس به قتل رسید و مأمون چون این خبر را شنید سخت عصبانی شد و محمدبن حمید طوسی را والی آذربایجان کرد و به او فرمان داد که از راه موصل برود و امیر صدقه را بکشد و محمد در سال ۲۱۲هجری روانهٔ موصل شد و پس از جنگی خونین امیر صدقه را اسیر کرد و به بغداد فرستاد و خود به آذربایجان شتافت و خلیفه او را به سال ۲۱۳هجری به دار آویخت.

* * *

فرمانروایان جستانی

عده‌ای از مورخین جستانیان را دیلمی خوانده‌اند در حالیکه در دایرةالمعارف اسلامی این سلسله کُرد یاد شده است و در تاریخ عالم‌آرای عباسی هم آمده است که ایرانیان قدیم لفظ دیلم را بر اکراد طبرستان اطلاق کرده‌اند بنابراین دیلمی‌ها شعبه‌ای از کردان هستند و یکی از خاندانهای قدیم دیلم جستانیان است که مرکز حکومت آنان رودبار منجیل و قصبهٔ دیلمان امروزی بوده که آنان از سال ۱۸۹هجری تا ۳۱۵هجری به مدت یکصد و سی و شش سال در دیلم حکومت کرده‌اند که اینک دربارهٔ آنان به گفتگو می‌پردازیم:

www.tabarestan.info تبرستان

مرزبان جُستانی
(۱۸۹-۱۹۵هجری)

سرسلسلهٔ جُستانیان شخصی بود به نام مرزبان‌بن جُستان که مردی بود شجاع و بلندهمت و در نهان آرزومند کوتاه شدن دست اعراب از سرزمین ایران بود ولی در ظاهر به راه اطاعت خلفای عباسی می‌رفت و او به سال ۱۸۹هجری از سوی مردم به امارت سرزمین دیلم برگزیده شد و در آغاز سپاهی فراهم آورد و قبایل کرد و دیلم را با خود متحد کرد و بنا به گفتهٔ طبری در این سال هارون‌الرشید عباسی (۱۴۸-۱۹۳هجری) به ری آمده بود و او حسین خادم را روانهٔ طبرستان کرد و با او سه زنهار نامه فرستاد یکی برای شروین پدر قارن و دیگری برای وندا هرمزنیای مازیار و سومی برای مرزبان پسر جستان فرمانروای دیلم و مرزبان در این هنگام عازم ری شد و اطاعت خود را به خلیفه عباسی ابراز داشت و خلیفه به او جامه و زر و زیور اهدا کرد و وندا هرمز هم بیامد و زنهار خواست و برگردانید و شروین را نیز به نوا رسانید و مرزبان به مدت شش سال فرمانروایی کرد و عاقبت به سال ۱۹۵هجری بدرود حیات گفت و او پسری داشت به نام جستان.

* * *

جستان جُستانی
(۱۹۵-۲۵۰هجری)

جستان‌بن مرزبان به سال ۱۹۵هجری به حکومت دیلم رسید و او در آغاز به تجهیز سپاه پرداخت و طبری می‌گوید: عبدالله پسر خردادبه که‌والی طبرستان بود لارز و لاهیجان و شیرز را از خاک دیلم گشود و بر امارت خود افزود و سپس کوهستان طبرستان را تصرف کرد و شهر یاربن شروین را از کوهستان راند و مازیاربن قارن را به بغداد پیش مأمون آورد و فرمانروای دیلم جستان را هم دستگیر کرد و او به سال ۲۵۰هجری فوت کرد.

www.tabarestan.info تبرستان

* * *

وهسودان جستانی
(۲۵۰-۲۵۲هجری)

وهسودان‌بن جستان به سال ۲۵۰هجری فرمانروای دیلم شد و در این اثنا داعی کبیر حسن‌بن زید علوی (۲۵۰-۲۷۰هجری) در مازندران خروج کرد و وهسودان بیعت او را پذیرفت و در سال ۲۵۱هجری وهسودان از داعی برگشت و پس از مدتی مرگ او فرا رسید و به سال ۲۵۲هجری درگذشت و او پسری داشت به نام جستان.

* * *

جستان دوم جستانی
(۲۵۲-۲۹۰هجری)

جستان دوم‌بن وهسودان جستانی به سال ۲۵۲هجری به حکومت دیلم رسید و او بیعت داعی کبیر را پذیرفت و پس از آن لشکری فراهم آورد و به ری حمله کرد و حاکم ری که از جانب طاهریان حکومت می‌کرد فرار نمود و مردم ری ناگزیر چندین هزار درم

به جستان دادند و با هم آشتی کردند و شهر را به او سپردند و جستان پس از مدتی احمدبن عیسی را در آنجا گذارد و پس از آن آهنگ قزوین کرد و پس از مدتی قزوین و ابهر و زنگان را گشود و قدرتش فزونی یافت و سپس به عمران و آبادانی روستاها و نواحی دیلم پرداخت و عاقبت به دست برادرش علی به سال ۲۹۰هجری به قتل رسید.

* * *

تبرستان www.tabarestan.info

علی جستانی
(۳۰۷-۲۹۰)

علی‌بن وهسودان جستانی به سال ۲۹۰هجری به حکومت دیلم رسید و او پس از مدتی اطاعت خود را به خلیفه‌المقتدر بالله عباسی (۲۹۵-۳۲۰هجری) ابراز داشت و او نیز فرمان حکومت دیلم را برایش صادر کرد و در سال ۳۰۴هجری یکی از عاملین خلیفه عباسی که برای جمع‌آوری خرج آمده بود به‌وسیلهٔ مردم کشته شد و چون این خبر به خلیفه رسید علی را عزل کرد و او به کوهستان دیلم برگشت امّا در سال ۳۰۷هجری مونس سپهسالار لشکر خلیفه که به جنگ یوسف‌بن ابی‌الساج به آذربایجان آمده بود علی مجدداً عامل جنگ ری و دماوند و قزوین و ابهر و زنگان شد و خراج و مالیات این شهرها را برای خلیفه ستاند ولی علی همان سال در رختخواب خود به دست محمد پسر مسافر کنگری به سال ۳۰۷هجری کشته شد و محمد این کار را به خونخواهی پدرزن خود جستان که علی را کشته بود کرد. علی مردی مقتدر و شجاع و فاضل بود و به دانشمندان و ادبا ارج می‌نهاد و محمد زکریای رازی (۲۵۱-۳۲۰هجری) یکی از کتابهای خود را به نام: الطب‌الملکی به نام علی جستانی نوشته است.

* * *

خسرو فیروز جستانی
(۳۰۷-۳۰۸هجری)

خسرو فیروزبن وهسودان که در زمان برادرش در دیلمستان جانشینی او را داشت پس از کشته شدن علی جستانی به سال ۳۰۷هجری فرمانروای دیلم شد و او در آغاز سپاهی فراهم آورد و قبایل کرد را متحد کرد و به خونخواهی علی با محمد پسر مسافر به جنگ و نبرد پرداخت ولی در این جنگ مغلوب شد و به سال ۳۰۸هجری کشته شد.

www.tabarestan.info تبرستان

* * *

مهدی جستانی
(۳۰۸-۳۱۵هجری)

مهدی پسر خسرو فیروز جستانی پس از کشته شدن پدرش به سال ۳۰۸هجری به امارت دیلم نشست و در آغاز به تجهیز سپاه پرداخت و سپس با محمد پسر مسافر جنگید ولی مغلوب شد و به اسفاربن شیرویه دیلمی پناه برد و سرانجام به سال ۳۱۵هجری درگذشت.

* * *

فرمانروایان هذبانی

هذبانی که یکی از طوایف کُرداند، درگذشته در پیرامون آران و دوین و اربیل و موصل و ارومیه می‌زیستند و در میان آنان مردان برجسته‌ای برخاسته‌اند که از سال ۲۹۳هجری تا ۵۰۷هجری فرمانروائی کرده‌اند و اینک به ذکر فرمانروایان آنان می‌پردازیم:

* * *

امیر محمد هذبانی
(۲۹۳-۳۰۲هجری)

امیر محمدبن هلال هذبانی که از سران طایفهٔ هذبانی بود به سال ۲۹۳هجری در پیرامون موصل طوایف کرد را دور خود جمع کرد و سپاهی فراهم آورد و به نواحی نینوا تاخت و در سال ۲۹۴هجری ابوعبدالله حمدانی فرمانروای موصل با او جنگید امّا شکست خورد و به موصل بازگشت و او مجبور شد از المکتفی بالله عباسی (۲۸۹-۲۹۵هجری) استمداد نماید و المکتفی نیروئی به سرداری محمدبن هلال به کمکش فرستاد و جنگی سخت درگرفت و این جنگ سه سال طول کشید و سرانجام هر دو خسته شدند و آشتی کردند و بخشی از موصل به امیرمحمد واگذار شد و عاقبت به سال ۳۰۲هجری فوت کرد.

www.tabarestan.info تبرستان

* * *

ابوالهیجا هذبانی
(۳۹۸-۴۳۰هجری)

ابوالهیجا وهسودان بن امیر احمد هذبانی ملقب به ربیب‌الدوله به سال ۳۹۸ هجری بنا به فرمان سلطان محمود غزنوی (۳۸۸-۴۲۱هجری) به حکومت ارومیه رسید و در آغاز به تجهیز سپاه و عمران و آبادانی امارتش پرداخت و در سال ۴۳۰هجری به دفع غزها قیام کرد و آنان را سرکوب نمود و سرانجام در همین سال جهان را وداع گفت.

* * *

ابوالحسن هذبانی
(۴۳۰-۴۶۵هجری)

ابوالحسن بن موسک هذبانی به سال ۴۳۰هجری بنا به فرمان‌القائم بامرالله عباسی

(۴۲۲-۴۶۷هجری) به حکومت اربیل رسید و سپس سپاهی فراهم آورد و برخی از مناطق مجاور را تحت تبعیت خود درآورد و اربیل در عهد او چنان ترقی کرد که قسمتی عمده از ممالک اسلامی را به درخشندگی تمدن و معارف و ادبیات فروغ می‌بخشید و بعدها میان او و ابوحسن‌بن عیسکان حمیدی اختلافاتی به‌وجود آمد و سپس او به یاری طائفه‌اش، رئیس طایفه ابوعلی بن موسک برادرش را یاری کرد و او را به سال ۴۶۵به حکومت اربیل رسانید و خود کناره‌گیری کرد.

تبرستان
www.tabarestan.info

* * *

ابوعلی هذبانی
(۴۶۵-۵۰۷هجری)

ابوعلی بن موسک هذبانی ملقب به ابوالهیجا به سال ۴۶۵هجری به کمک ابوحسن حمیدی به حکومت اربیل رسید و پس از مدتی برادرش ابوالحسن به علت اختلافاتی که میانشان پیدا شده بود زندانی کرد و او مردی مقتدر و شجاع و عادل بود و با مردم با عدل و داد رفتار می‌کرد و در جنگهای صلیبی که به سال ۵۰۴ و ۵۰۵هجری اتفاق افتاد شرکت کرد و سرانجام به سال ۵۰۷هجری درگذشت.

* * *

فرمانروایان حَسنَویه

امیرحسین بَرزیکانی
(۳۳۰-۳۴۸هجری)

امیر حسین رئیس قبیلهٔ برزیکانی بود که در شهرزور می‌زیست و چون مردی عادل و

انسان‌دوست بود مردم او را دوست داشتند و از او تبعیت می‌کردند و او عده‌ای از جوانان را دور خود گرد آورد و چون سودای ملک و ملکداری در دماغش متمکن بود از این‌رو به سال ۳۳۰هجری خود را امیر خواند و به توسعهٔ قلمرو خود پرداخت و بیشتر شهرهای شهرزور را گرفت و این باعث شد که خلیفه مستکفی بالله (۳۳۳-۳۳۴هـجری) از سلطه‌اش اندیشناک شود و این بود که نیروئی برای دفع او فرستاد و امّا این نیرو تاب مقاومت سپاه امیرحسین را نیاورد و آنچه مهمات داشتند به دست سربازان میرحسین افتاد و چون حکومت بغداد به دست مطیع‌الله عباسی (۳۳۴-۳۶۳هجری) افتاد راه مسالمت را با وی پیش گرفت و هدایائی برایش فرستاد و میرحسین دو برادر داشت به نامهای: ونداد و غانم که رهبری قبیلهٔ آیشانی را به عهده داشتند و این قبیله شاخه‌ای بود از برزیکانی و این دو برادر قدرت زیادی داشتند و بر شهرهای: دینور و همدان و نهاوند و صامغان و چند شهر دیگر حکومت داشتند و سرانجام میرحسین به سال ۳۴۸هجری درگذشت و دو برادر دیگرش دو سال بعد از او فوت کردند.

www.tabarestan.info تبرستان

* * *

امیر حسنویه برزیکانی
(۳۴۸-۳۶۹هجری)

امیر حسنویه کُرد در سال ۳۴۸هجری پس از فوت پدرش به فرمانروائی رسید و او تمام متصرفات پدر و عموهایش را تحت سلطهٔ خود درآورد و بدینسان شهرهای: دینور و همدان و نهاوند و صامغان در زیر نفوذ او بود و پس از چندی مقر حکومت خود را در سرماج نزدیک بیستون قرار داد و ارکان دولت خود را محکم کرد و به دادگری و دلجوئی مردم پرداخت و در دینور مسجد جامعی بنا نهاد و هر سال برای حرمین صدقاتی می‌فرستاد و در آغاز رکن‌الدوله دیلمی (۳۲۲-۳۶۶هجری) به او مساعدت کرد امّا معزالدوله دیلمی (۳۲۶-۳۵۶هجری) نیروئی از موصل برای تصرف شهر زور فرستاد و حسنویه با سپاه خود در جانب غرب اربیل با نیروی اوتلاقی کرد و به سختی آنها را

شکست داد و غنایم زیادی از آنان گرفت و معزالدوله برای بار دوم به دینور حمله برد و اموال مردم را غارت کرد و چون از نواحی گرگان به امارت رکن‌الدوله حمله شده بود معزالدوله ناچار با حسنویه صلح کرد و قرار شد مبلغ پنجاه هزار سکهٔ زربه نام غرامت به حسنویه بپردازد و در خطبه نیز نام حسنویه خوانده شود و بدینسان حکومت حسنویه با دولت آل بویه از در دوستی درآمد و حسنویه هم قوائی برای کمک به معزالدوله در جنگ گرگان آماده کرد و در سال ۳۵۶هجری معزالدوله مجدداً با حسنویه جنگید و امّا شکست خورد و در سال ۳۵۷هجری بختیاربن معزالدوله با حسنویه آشتی کرد و رکن‌الدوله از این اتحاد اندیشناک شد و سپاهی برای تصرف دینور و شهر زور فرستاد اما این بار شکست خورد و سرانجام حسنویه سال ۳۶۹هجری جهان را وداع گفت. حسنویه علما و ادبا و شعرا را دوست داشت و به آنان صله و انعام می‌داد و او ثروتمندترین سلاطین زمان خود بود و این امر باعث گردید تا دربار وی مرکز شعرا و ادبا و علمای فراوانی شود و کتابخانه‌هائی نیز در شهرهای کردنشین دایر کرد.

www.tabarestan.info تبرستان

* * *

بدرابن حسنویه ناصرالدوله
(۳۶۹-۴۰۵هجری)

بدرابن حسنویه ملقب به ناصرالدوله بعد از فوت پدرش به سال ۳۶۹هجری فرمانروا شد و او مردی شجاع و مهربان و سیاستمدار و باکفایت بود و به‌خوبی توانست از عهدهٔ ادارهٔ امور برآید ولی به سبب وجود چند دستگی درکار دولت با عصیان و تمرد برادرانش روبرو شد زیرا او برادران متعددی داشت از جمله: بختیار، عاصم، ابوالعلا، عبدالرزاق، عبدالملک، ابوعدنان و تعدادی از برادرانش با فخرالدوله دیلمی (۳۶۶-۳۸۷هجری) همدست شدند و سر به مخالفت عضدالدوله دیلمی (۳۵۶-۳۷۲هجری) برداشتند و هر یک در سر خیالی می‌پروراندند و در میان آنان بختیار در قلعه سرماج سکنی گزید و ثروت زیادی هم اندوخت و گرچه ظاهراً در آغاز مطیع عضدالدوله بود امّا در نهان

تصمیم دیگری گرفت و عضدالدوله هم از نیرنگ او مطلع شد و نیروئی برای سرکوبی او فرستاد و این نیرو وارد همدان شد و بسی از سرداران برزیکانی به او پشت کردند و به آسانی نهاوند و سرماج را به تصرف درآوردند و سپس عضدالدوله دستور بازداشت ابوالعلا و عبدالرزاق و ابوعدنان و بختیار را داد و بدر ابن حسنویه را فراخواند و او را نوازش کرد و یک قبضه شمشیر مُرصع و یک اسب با زین و برگ زرین به او خلعت داد و بدر فرمانروائی دانا و جوانمرد بود و در تربیت قبیلهٔ خودکوشش بسیار کرد و خراج آنان عادلانه تعیین می‌کرد و پس از مرگ عضدالدوله پسرش شرف‌الدوله دیلمی (۳۷۲-۳۷۹هجری) منتظر فرصتی بود که از بدر انتقام بگیرد تا اینکه در بغداد استقرار یافت و با لشکری عظیم به فرماندهی قره‌تکین برای قلع و قمع بدر راهی شد و چون این خبر به بدر رسید او نیز با سپاهی حرکت کرد و دو سپاه در نزدیکی کرمانشاه مصاف کردند و پس از چند روز جنگ بدر عمداً خود را شکست خورده نشان داد و عقب‌نشینی کرد و مهمات خود را هم جاگذاشت و قره‌تکین چون از ماجرا بی‌آگاه بود دستور داد همانجا به خاطر این پیروزی خیمه بپا کنند و به سور و شادی بپردازند و پس از آن بدر فرصت را غنیمت شمرد و به آنان حمله کرد و عده‌ای را بکشت و مهماتشان را هم تصاحب کرد و قره‌تکین از معرکه گریخت و خود را به بغداد رسانید و این پیروزی باعث فروشکوه بدر شد و این امر باعث گردید که فخرالدوله دختر بدر را برای پسرش خواستگاری کند و رشتهٔ خویشاوندی آنها محکم‌تر شد و در کشمکش بین مجدالدوله دیلمی (۳۸۷-۴۲۰هجری) و سیّده خاتون، سیده خاتون، به قلعهٔ طبرک فرار کرد و پیش از آنکه گرفتار شود در لرستان به بدر پناه برد و بدر لشکر عظیم همراه او به سوی ری فرستاد تا با مجدوالدوله بجنگد که پس از جنگی شدید مجدالدوله شکست خورد و بدر پس از مدتی بر تمامی مناطق کردستان و مناطق‌الجبال شهر زور و کرمانشاه را تحت فرمان داشت و بر دینور و بروجرد و سرتاسر لرستان و نهاوند و اهواز هم فرمان می‌راند و به سال ۳۸۸هجری از طرف قادر بالله عباسی (۳۸۱-۴۲۲هجری) لقب ناصرالدوله گرفت و او درکمال عزت به فرمانروایی خود مشغول بود و او به علم و ادب علاقمند بود و دربار وی محل اجتماع شعرا و ادبای زیادی بود و حکیم میسری که یکی از شعرا و ادبای معاصر اوست کتابی را به نام دانشنامه در علم پزشکی به فارسی به رشتهٔ نظم درآورده و

www.tabarestan.info تبرستان

آنرا به سال ۳۷۰هجری به ناصرالدوله اهدا کرده است. بدر ابن حسنویه سرانجام به سال ۴۰۵هجری به دست عده‌ای به قتل رسید. او مردی دیندار و بانجابت بود و هر سال برای نگهبانان کاروان حجاج مبلغ پنجاه هزار دینار می‌فرستاد و مبالغی هم برای تعمیر و تسهیل راه و مسیر حجاج و کمک به فقرای حجاج اختصاص می‌داد.

بدر مردی عادل و دادگر بود و رعایا را دوست داشت و برای اینکه خصال پسندیده او را دریابیم به ذکر و روایت از او می‌پردازیم: گویند روزی هیزم‌فروشی در حالی که مقداری هیزم حمل می‌کرد بدر را مورد خطاب قرار داد و گفت: ای پادشاه از صبح تا به حال غذائی نخورده‌ام، دو نان همراه خود داشتم که یکی از سواران تو آنرا با زور از من گرفت و اکنون از شدت گرسنگی قادر به حمل این بار نیستم. بدر از او پرسید آن سوار را می‌شناسی؟. هیزم‌فروش گفت آری او را از نزدیک ببینم می‌شناسم. بدر هیزم‌فروش را همراه خود به تنگه‌ای که مشرف بر مسیر سواران بود برد و پرسید کدامشان است؟ هیزم‌فروش یکی از سواران را نشان داد. بدر سوار را نزد خود فرا خواند و به او دستور داد که از اسبش پیاده شود و سپس رو به سوار کرد و گفت چرا به این مرد ستم کرده‌ای؟. سوار پاسخی نداد و بدر گفت در ازای این گستاخی و عمل ناجوانمردانه باید بارش را تا شهر حمل کنی. سوار خواست در مقابل مبلغی هیزم‌فروش را قانع کند و از این تکلیف رها شود، امّا بدر نپذیرفت و سوار ناچار به حمل بار مشغول شد.

همچنین گویند که روزی بر اثر شکایت کشاورزان کلیهٔ رؤسای قبائل را دعوت کرد و ضیافت بزرگی ترتیب داد. روی خوانها انواع گوشت گذاشته شده بود ولی از نان خبری نبود. رؤسای قبائل به انتظار نان نشستند و غذا نخوردند، بدر پرسید چرا غذا نمی‌خورید؟ گفتند مگر می‌شود گوشت را بی‌نان خورد. بدر گفت: من هم شما را برای این موضوع دور هم جمع کرده‌ام، شما که گله‌های گوسفندان و احشام را در کشتزارهای روستائیان رها می‌کنید و غله را از بین می‌برید، چگونه به امید نان هستید؟، من به شماها اخطار می‌کنم که هرگاه بشنوم احشامتان محصولات زراعتی را تلف کرده است همه‌اتان را به دار خواهم کشید.

* * *

امیر هلال برزیکانی
(۴۰۵-۴۰۶هجری)

امیر هلال‌بن بدر ناصرالدوله در سال ۴۰۵هجری فرمانروا شد و مردم در او امید بستند تا مگر سلسلهٔ در حال انقراض حسنویه را سر و سامانی بخشد و این بود نیرویی فراهم آورد و برای تصرف شهر زور لشکر کشید و حاکم و فرمانروای شهر زور و پسرانش را کشت و دارائیشان را به غارت برد و سپس جنگی بین او و شمس‌الدوله دیلمی (۳۸۷-۴۰۶هجری) درگرفت و در این جنگ هلال به سال ۴۰۶هجری کشته شد و پسرش امیرطاهر برزیکانی فرمانروای بلاد حسنویه شد.

www.tabarestan.info تبرستان

* * *

امیر طاهر برزیکانی
(۴۰۶-۴۰۷هجری)

امیر طاهرابن هلال برزیکانی پس از قتل پدرش به سال ۴۰۶هجری فرمانروای حسنویه شد و او مردی سیاستمدار و باکفایت بود و به‌خوبی توانست از عهدهٔ اداره امور دولت حسنویه برآید و در آغاز با خواهر ابوالشوک حاکم بنی‌عناز ازدواج کرد تا حامی و پشتیبان او شود ولی این وصلت و قرابت سودی نبخشید و ابوالشوک در قصاص برادرش سعدی که به دست طاهر کشته شده بود او را به سال ۴۰۷ هجری به قتل رسانید و به این ترتیب بنیان فرمانروائی دودمان حسنویه فرو ریخت و بیشتر شهرها به تصرف امرای کرد بنی‌عناز درآمد.

دربارهٔ اهمیت سلسلهٔ حسنویه سخن بسیار است ولی همین بس که آنان اولین سلسلهٔ حکومتی بودند که به جنگ خلیفه بغداد رفتند و سعی در رهائی کامل ایران از سلطهٔ بیگانگان داشتند و نیز به دوران همین سلسله بود که شعر و ادبیات و زبان کردی رواج یافت و پایه‌های اصلی بنای ادبیات کردی استوار گردید و نیز به ادبیات فارسی توجه زیادی کردند و از جمله حکیم میسری (۳۲۴-۴۰۰هجری) کتاب خود را به نام دانشنامه در علم پزشکی به نظم فارسی درآورد و آنرا به ناصرالدوله اهدا کرد.

فرمانروایان سالاری

سالاریان یکی از طوایف کُردند که در گذشته در آذربایجان سکونت داشتند و بنیان‌گذار این خاندان مرزبان‌بن محمد معروف به ماملان است که تباروی از کردان آذربایجان بود و ابن اثیر در کتاب الکامل این سلسله را از دودمان روادی کردی نام می‌برد و آنان در آذربایجان واران و ارمنستان حکومت کردند و افراد معروف این خاندان عبارتند از: مرزبان‌بن محمد، جستان‌بن مرزبان، وهسودان‌بن محمد، ابراهیم‌بن مرزبان، ابوالهیجا نوهٔ سالار و آنان از سال ۳۳۰هجری تا سال ۳۷۴هجری فرمانروائی کرده‌اند و اینکه عده‌ای از نویسندگان آنان را شاخه‌ای از کنگریان می‌دانند سخت در اشتباهند زیرا بنا به گفتهٔ ابن اثیر و اصطخری و یاقوت آنان از تبار کُردند.

www.tabarestan.info تبرستان

* * *

مرزبان سالاری
(۳۳۰-۳۴۶هجری)

مرزبان‌بن محمد به سال ۳۳۰هجری امارتی به نام سالاریه در آذربایجان پدید آورد و از حوادث بزرگی که در زمان او روی داد هجوم روسها براران و بردعه مرکز آن سرزمین بود که در سال ۳۳۳هجری به وقوع پیوست و آنان به چپاول و کشت و کشتار مردم پرداختند و چون لشکریان روسها زیاد بودند مردم نتوانستند کاری بکنند و در این هنگام بیماری وبا شیوع پیدا کرد و بسی از روسها تلف شدند و مرزبان از این فرصت استفاده کرد و به آنان یورش برد و عده‌ای از آنان از جمله فرماندهشان را بکشت و مابقی پای به گریز نهادند و پس از آن حمدانیها به آذربایجان تاختند و تا سلماس پیش رفتند و مرزبان چون این خبر را در بردعه شنید با حمدانیان به جنگ برخاست و چون در این دم برف می‌بارید و برای اینکه بیشتر سپاهیان حمدانی عرب بودند سراسیمه شدند و تاب نیاوردند و از میدان جنگ فرار کردند و پس از آن مردم چند سال در آرامش بسر بردند و مرزبان سرانجام پس از شانزده سال فرمانروائی به سال ۳۴۶هجری فوت کرد و از او چهار پسر به نامهای: جستان و ابراهیم و ناصر و کیخسرو به‌جای ماند.

جُستان سالاری
(۳۴۶-۳۵۰هجری)

پس از مرگ مرزبان پسرش جستان به سال ۳۴۶هجری بنا به وصیت پدرش فرمانروای آذربایجان شد و او وزارت خود را به ابوعبدالله نعیمی سپرد و برادرانش هم بیعت او را پذیرفتند و تنها کسی که از بیعت او سرباز زد جستان پسر شرمزن فرمانروای ارومیه بود و متأسفانه جستان سالاری بیشتر اوقات خود را در میان زنان حرمسرا می‌گذرانید و توجهی به مردم و امارتش نداشت و حتی ابوعبدالله نعیمی را که گهگاه نصیحتش می‌کرد زندانی نمود و نعیمی دامادی داشت به نام ابوالحسن عبیدالله که در ارومیه دبیر جستان‌بن شرمزن بود و آنان متفقاً نامه‌ای به امیرابراهیم برادر جستان که در آن دم فرمانروای دوین بود نوشتند و او را به جنگ برادرش برانگیختند و ابراهیم فریب آنان را خورد و به ارومیه آمد و با سپاهی به برادرش در مراغه حمله کرد و آنجا را به تصرف خود درآورد و جستان سالاری در این دم در بردعه بود و چون این خبر را شنید به اردبیل برگشت و نامه‌ای به جستان و دبیرش نوشت و از آنان استمالت کرد و وعده داد که نعیمی را آزاد کند و آنها ظاهراً تحت تأثیر آن نامه قرار گرفتند و ابراهیم هم به دوین بازگشت ولی کینه بین جستان و برادرش ابراهیم به جای ماند و پس از مدتی هر دو از کردار خود پشیمان شدند و به صلح و آشتی گرائیدند و به جمع‌آوری سپاه پرداختند تا به جنگ پسر شرمزن بروند و در این اثنا نعیمی از زندان گریخت و به موغان رفت و پسر شرمزن با سپاهی به نعیمی پیوست و چندین شهر آذربایجان را گرفتند و این بود که ابراهیم سالاری و جستان سالاری متفقاً به سال ۳۴۹هجری با سپاهی به مغان حمله بردند و پسر شرمزن را شکست دادند امّا جستان سالاری به سال ۳۵۰هجری با مادر و برادرش ناصر به دست عمویش وهسودان کشته شدند.

* * *

www.tabarestan.info تبرستان

ابراهیم سالاری
(۳۵۰-۳۶۹هجری)

پس از کشته شدن جستان، برادرش ابراهیم مدتی در ارمنستان ماندگار شد و سپس لشکری فراهم آورد و به آذربایجان حمله برد و از قضا به سال ۳۵۴هجری اسماعیل پسر وهسودان در اردبیل درگذشت و ابراهیم بی‌درنگ اردبیل راگشود و از آنجا عازم تارم شد و وهسودان عمویش چون در خود تاب مقاومت را نمی‌دید به دیلمان گریخت و وهسودان در دیلمان به جمع‌آوری سپاه پرداخت و شرمزن هم او را یاری کرد و به سپاهیان ابراهیم تاختند و ابراهیم به سال ۳۵۵هجری از آنان شکست خورد و به رکن‌الدوله پناهنده شد زیرا خواهر ابراهیم زن رکن‌الدوله بود و در همین هنگام عده‌ای از خراسانیها به ری حمله کردند و رکن‌الدوله با اینکه نیروی کافی نداشت با آنها جنگید و ابراهیم سالاری در این جنگ مردانه به نبرد پرداخت و پیروز شد و او توانست بار دیگر در آذربایجان بر اریکهٔ قدرت بنشیند و تا سال ۳۶۹هجری به فرمانروائی خود ادامه داد و سپس او راگرفتند و تا سال ۳۷۱هجری زندانیش کردند و سرانجام به سال ۴۲۰هجری فوت کرد.

www.tabarestan.info تبرستان

* * *

ابوالهیجا سالاری
(۳۶۹-۳۷۴هجری)

ابوالهیجابن ابراهیم پس از پدرش به سال ۳۶۹هجری در آذربایجان به حکومت نشست و پایتختش شهر دوین بود و او در سال ۳۷۰هجری سپاهی فراهم آورد و به ارمنستان حمله کرد و دلیرانه آنجا راگرفت و سپس به عمران و آبادانی شهرها پرداخت و به مستمندان و فقرا کمک می‌کرد و چند پل و کاروانسرا هم احداث کرد و تا سال ۳۷۴هجری فرمانروا بود و دیگر از او اطلاعی نداریم.

فرمانروایان شدادی

شدادیان یکی از طوایف کُردند و آنان از سال ۳۴۰هجری تا ۴۸۱هجری در آران حکومت کرده‌اند و شدادیان بنا به گفتهٔ ابن اثیر بهترین تیرهٔ کردان بوده‌اند و آنان را روادی هم خوانده‌اند و بنا به گفتهٔ ابن خلکان کردان شدادی در آران و دوین و ارمنستان فرمانروائی کرده‌اند و جمعاً نه نفر از آنان به حکومت رسیده‌اند که اینک دربارهٔ آنها به گفتگو می‌پردازیم:

تبرستان www.tabarestan.info

* * *

محمدبن شداد
(۳۴۰-۳۴۴هجری)

محمدبن شداد در سایهٔ دلاوری و جوانمردی پیروان زیادی یافت وگروهی از یاران و بستگان خود را دور خود گرد آورد و سرزمین آران راگرفت و سلسله شدادی را به سال ۳۴۰هجری بنیاد نهاد و سپس دوین و ایروان و نخجوان را ضمیمه متصرفات خودکرد و پس از آن در اندیشه گرفتن ارمنستان شد ولی پس از مدتی حکومت او به تزلزل افتاد و بیشتر شهرهائی که گرفته بود از دستش در رفتند و سرانجام به سال ۳۴۴هجری بدرود زندگی گفت و او دو پسر داشت به نامهای مرزبان و فضلون که بسیار شجاع بودند.

* * *

ابوالحسن لشکری شدادی
(۳۶۰-۳۶۸هجری)

ابوالحسن لشکری‌بن محمد شدادشدادی به سال ۳۶۰هجری پس از فوت پدرش به حکومت رسید و او سپس سپاهی منظم فراهم آورد و شهرهایی که پدرش از دست داده بود دوباره تحت تصرف خود درآورد و پس از آن شهرها و روستاها را آباد کرد و

ساختمانهای جدیدی ساخت و یک مسجد در آن بنا نهاد و مردم در زمان او در نهایت رفاه و آسایش بسر بردند و وی بیست و هشت سال فرمانروائی کرد و سرانجام به سال ۳۶۸هجری فوت کرد.

* * *

تبرستان
www.tabarestan.info

مرزبان شدادی
(۳۶۸-۳۷۵هجری)

مرزبان‌بن محمد شداد شدادی پس از برادرش لشکری به سال ۳۶۸هجری فرمانروای آران شد ولی او چون مردی بی‌کفایت بود و در ادارهٔ امور کشور ناتوان بود به این سبب از کارها غافل ماند و این غفلت چندان بود که سبب شد امارتش به تزلزل بیفتد و پس از مدتی برادرش فضلون در کار او اخلال کرد و سرانجام پس از چند سال امارت در توطئه‌ای که علیه او ترتیب داده بود به سال ۳۷۵هجری روزی در شکارگاه به دست وی به قتل رسید.

* * *

فضلون شدادی
(۳۷۵-۴۲۲هجری)

فضلون‌بن محمد شداد شدادی به سال ۳۷۵هجری فرمانروای آران شد و او در آغاز سپاهی فراهم آورد و دوین و قسمتی از ارمنستان را تصرف کرد و پس از آن با ارمنی‌ها و گرجی‌ها جنگید و چون بر ارمنستان دست یافت سالیانه سیصد هزار درم باج بر ارمنیان گذاشت و او پس از آن به کارهای عمرانی پرداخت و به سال ۴۱۸هجری پلی بزرگ بر رود ارس بست و یکی از حوادث زمان او جنگ باداویت بی خاک است و او برادرزاده غاغیق پادشاه ارمنستان بود و بر قسمتی از گرجستان فرمان می‌راند و از کارهای دیگر او جنگ با

گرجیان بود که به سال ۴۲۱هجری اتفاق افتاد و ابن‌اثیر می‌گوید: فضلون در این سال به جهاد با گرجیان پرداخت و بسیاری از آنان را بکشت و عدهٔ زیادی را دستگیر کرد و غنائمی به دست آورد و امّا در هنگام بازگشت با حملهٔ آنان روبرو شد و شکستش دادند و فضلون پس از چهل و هفت سال فرمانروایی سرانجام به سال ۴۲۲هجری رخت از دنیا بربست.

تبرستان www.tabarestan.info

* * *

ابوالفتح موسی شدادی
(۴۲۲-۴۲۵هجری)

ابوالفتح موسی‌بن فضلون شدادی به سال ۴۲۲هجری به حکومت آران رسید و او چون مردی صلح‌جو و طالب آرامش بود به این سبب به دوران امارت وی نه جنگی اتفاق افتاد و نه شورشی برخاست و عاقبت به سال ۴۲۵هجری به جهان باقی شتافت و او پسری داشت به نام ابوالحسن علی لشکری.

* * *

ابوالحسن علی لشکری دوم شدادی
(۴۲۵-۴۴۱هجری)

ابوالحسن علی لشکری دوم بن ابوالفتح موسی شدادی به سال ۴۲۵هجری فرمانروای امارت آران شد و او در آغاز سپاهی فراهم آورد و قبایل کرد را با خود متحد کرد و به ارمنیان و گرجیان تاخت و آنان را شکست داد و پس از آن دختر امیر ابوالفضل جعفری فرمانروای تفلیس را به زنی گرفت و سپس کوشکی زیبا و استواری در گنجه به نام لشکری آباد ساخت و سرانجام به سال ۴۴۱هجری بدرود حیات گفت و او چهار پسر داشت به نامهای: منوچهر، انوشیروان، گودرز، اردشیر که همگی شجاع و جوانمرد بودند.

انوشیروان شدادی
(۴۴۱-۴۴۲هجری)

انوشیروان‌بن ابوالحسن علی لشکری به سال ۴۴۱هجری پس از فوت پدرش به حکومت رسید و او جوانی پرشور بود و اندیشه‌های فراوانی در سر داشت ولی فرمانروائی او بسیار کوتاه بود و به سال ۴۲۲هجری فوت کرد و پس از او ابوالسوار شاور شدادی به حکومت شدادی رسید.

تبرستان
www.tabarestan.info

* * *

ابوالسوار شاور شدادی
(۴۲۲-۴۵۹هجری)

ابوالسوار شاوربن فضلون شدادی به سال ۴۲۲هجری به فرمانروائی رسید و او در آغاز به تجهیز سپاه پرداخت و سپس دختر آشود باگراتونی پادشاه ارمنستان را به زنی گرفت و پس از آن به سال ۴۲۸هجری بر داویت بیفاک ارمنی که بر بخشی از گرجستان فرمانروائی می‌کرد تاخت و بخشی از سرزمینش راگرفت و داویت چون تاب مقاومت را نداشت به پادشاهان ارمنستان و گرجستان پیغام فرستاد که به یاریش بشتابند و آنان نیز نیروئی برایش فرستادند امّا شکست خوردند و پس از آن به سال ۴۳۲هجری به رومیان حمله کرد و چند دژ را به تصرف خود درآورد و پس از آن پادشاه روم مصلحت چنان دید که با ابوالسوار آشتی کند و از دژها صرف‌نظر کند و ابوالسوار هم پذیرفت و از آن پس ابوالسوار قدرتش فزونی پیدا کرد و رد این هنگام طغرل بیگ سلجوقی (۴۲۹-۴۵۵هجری) به سال ۴۴۶هجری به آذربایجان آمد و از آنجا به آران حرکت کرد و ابوالسوار به خدمتش آمد و اطاعت خود را ابراز داشت و سپس به همراه او به ارمنستان یورش برد و به کشت وکشتار ارمنیان پرداخت و آنان را ملزم به دادن خراج کرد و پس از طغرل، الب‌ارسلان سلجوقی (۴۵۵-۴۶۵هجری) که به پادشاهی رسید لشکر به آران و ارمنستان کشید و ابوالسوار این بار نیز ناچار اطاعت خود را ابراز داشت و دوش به دوش

الب‌ارسلان به جنگ ارمنیان سرگرم شد و در این جنگ آنی را فتح کردند و آنرا ضمیمه قلمرو ابوالسوار نمودند و ابوالسوار پس از این جنگ به سال ۴۵۹هجری درگذشت و او دو پسر داشت به نامهای: ابوالمظفر فضلون و منوچهر که بسیار شجاع بودند.

* * *

تبرستان www.tabarestan.info

ابوالمظفر فضلون شدادی (۴۵۹-۴۸۱هجری)

ابوالمظفر فضلون بن ابوالسوار شدادی بنا به فرمان الب‌ارسلان سلجوقی به سال ۴۵۹هجری در گنجه به فرمانروائی رسید و در این هنگام الب‌ارسلان با لشکری گران همراه با ابوالمظفر فضلون به گرجستان تاخت و شهر تفلیس را تصرف کرد و آنرا به ابوالمظفر فضلون سپرد و ابوالمظفر فضلون پس از مدتی برای توسعهٔ قدرت و نفوذ شدادیان اندیشه‌های فراوانی داشت و به این منظور سپاهی تجهیز کرد و الب‌ارسلان چون پی به اندیشه‌های او برد سپاهی به مقابله‌اش فرستاد و شهرهای آران را از او گرفت و به یکی از امیران خود سپرد و به جای آن استرآباد را به وی داد ولی فضلون نپذیرفت و به سرزمین خود بازگشت و پس از چندی قدرتی پیدا کرد و سر به شورش برداشت و سلطان ملکشاه سلجوقی (۴۶۵-۴۸۵هجری) امیر بوزاق را به جنگ او فرستاد و فضلون در این جنگ شکست خورد و دستگیر شد و او را به بغداد تبعید کردند و سه سال بعد در بغداد با تنگدستی در کنار دجله به سال ۴۸۱هجری جان به جان آفرین داد و بدینسان امارت شدادی منقرض شد.

* * *

فرمانروایان روادی

روادی نام یکی از طوایف کرد است که در دوین و اشنویه و حوالی ارمنستان سکونت داشتند و این خاندان از سال ۳۴۲هجری در آذربایجان به حکومت رسید و یکی از افراد آن به نام ابوالهیجا تمام آذربایجان را از وجود دشمنان ایران پاک کرد و پس از او ابومنصور و هسودان فرمانروا شد که ممدوح او قطران تبریزی بود و سلسله آنان تا سال ۴۵۸هجری دوام داشت و اینک دربارهٔ فرمانروایان روادی به بحث می‌پردازیم:

www.tabarestan.info تبرستان

ابوالهیجا روادی
(۳۴۲-۳۷۸هجری)

حسین‌بن محمد روادی ملقب به ابوالهیجا به سال ۳۴۲هجری بنا به فرمان حسن عمادالدوله دیلمی (۳۲۴-۳۵۶هجری) فرمانروای اَهَروَزرقان شد و او در آغاز طوایف کرد را متحد کرد و سپاهی فراهم آورد و به سال ۳۷۷هجری با لشکری به ارمنستان تاخت و ابودلف را که بر دوین فرمان می‌راند سرکوب کرد و خراج چند سال ارمنستان را از او گرفت و در سال ۳۷۷هجری به اسپورگان و وان و نخجوان لشکر کشید و آنان را شکست داد و فرمانبردار خود کرد و پس از آن بر سرتاسر آذربایجان استیلا یافت و سرانجام پس از سی و شش سال فرمانروائی به سال ۳۷۸هجری درگذشت.

* * *

مملان روادی
(۳۷۸-۴۱۰هجری)

مملان‌بن حسین روادی به سال ۳۷۸هجری بنا به وصیت پدرش فرمانروای آذربایجان شد و او قدرتمندترین فرمانروای زمان خود بود و در آغاز به تجهیز سپاه پرداخت و دوبار به ارمنستان لشکر کشید و با ارمنیان و گرجیان و رومیان جنگید و آنان را شکست داد و وی بار دیگر به سال ۳۸۸هجری به ارمنستان لشکر کشید و ارمنی‌ها به علت کثرت سپاه

به ترس و وحشت افتادند و با هم صلح کردند و پس از بازگشت مملان چندان نزیست و به سال ۴۱۰هجری فوت کرد.

* * *

وهسودان روادی
(۴۱۰-۴۵۰هجری)

تبرستان www.tabarestan.info

وهسودان‌بن مملان روادی ملقب به ابومنصور به سال ۴۱۰هجری بنا به وصیت پدرش به حکومت آذربایجان رسید و او در آغاز سپاهی فراهم آورد و طوایف کرد را متحد کرد و در این اثنا قوم غز به ایران حمله آوردند و در حدود ده‌هزار تن از آنان به آذربایجان آمدند و وهسودان آنان را در آذربایجان نشیمن داد به امید اینکه منشأ خدمتی باشند زیرا آنان به دلاوری و جنگجوئی معروف بودند و در سال ۴۲۹هجری دستهٔ دیگر از غزان به آذربایجان آمدند و وهسودان آنان را نیز پذیرفت و دختری از آنان را هم به زنی گرفت و با هم خویشاوند شدند امّا پس از مدتی آنان به تعدی و تجاوز پرداختند و به مراغه تاختند و بسیاری از کردان هذبانی را که در روستاها بودند کشتند و مسجد آدینهٔ شهر را نیز آتش زدند و پس از این ماجرا وهسودان در مقابل غزها ایستاد و بسیاری از آنان راکشت و کردها هم به جان غزها افتادند و بسی را به قتل رساندند و بنا به گفتهٔ ابن اثیر در سال ۴۳۰هجری دسته‌هائی از غزان، آذربایجان را ترک کردند و به ری و همدان و قزوین رفتند و در سال ۴۳۲هجری امیر وهسودان عده‌ای دیگر از غزان را که سر به شورش نهاده بودند در تبریز از دم تیغ گذرانید و در سال ۴۳۳هجری غزان در آذربایجان یورش بردند و با وهسودان جنگیدند و شکست سختی خوردند و سرانجام به دیار بکر گریختند و پس از مدتی وهسودان تبریز را پایگاه خود قرار داد و در سال ۴۳۴هجری زلزله شدیدی تبریز را لرزاند که خرابیهای زیادی به بار آورد که نزدیک به پنجاه‌هزار نفر کشته داد که وهسودان همهٔ آن خرابیها را ساخت و قطران تبریزی (۴۶۵-۰۰۰هجری) در یکی از قصایدش از زلزله تبریز و مرمت آن به وسیله وهسودان یاد کرده است. یکی دیگر از

حوادث زمان وهسودان حمله او به موغان و جنگیدن با فرمانروای آنجا است که همگی زرتشتی بودند و حاضر نبودند مسلمان شوند و سپس عده‌ای از آنان بوسیلهٔ وهسودان مسلمان شدند و پس از آن طغرل‌بیگ سلجوقی (۴۲۹-۴۵۵هجری) بدون جنگ و خونریزی به آذربایجان رسید و وهسودان از در اطاعت درآمد و طغرل نیز فرمان امارت او را صادر کرد و سرانجام به سال ۴۵۰هجری وفات یافت و او چهار پسر داشت به نامهای: ابونصر مملان و ابوالهیجا منوچهر، ابوالقاسم عبدالله، ابراهیم که بنا به اشعار قطران آنان تا سال ۴۵۸هجری در آذربایجان حکومت کرده‌اند ولی دیگر دربارهٔ مدت حکمرانی آنان و پایان کارشان اطلاعی نداریم.

www.tabarestan.info تبرستان

* * *

فرمانروایان دنبلی

دنبلی‌ها که یکی از طوایف کردند در گذشته در اطراف موصل سکونت داشتند و ابوحنیفه دینوری در کتاب انساب‌الاکراد می‌نویسد: که سرسلسلهٔ طایفهٔ دنبلی به امیر عیسی دنبلی منتهی می‌شود و امیرعیسی از احفاد برامکه بوده و آنان سپس به شام و آذربایجان و هکاری و جزیرهٔ ابن عُمر و مناطق دیگر کردستان رفته‌اند و دنبلی‌ها پیش از ظهور دولت صفویه حکومت مستقلی داشته‌اند و پیرو مذهب شافعی بوده‌اند و امّا بعدها به شیخ حیدر صفوی گرویدند و مذهب تشیع را اختیار کردند و در میان آنان مردان برجسته‌ای برخاسته‌اند که از سال ۳۶۶هجری تا ۱۰۲۶هجری در کردستان فرمانروائی کرده‌اند که اینک دربارهٔ آنان به صحبت می‌پردازیم:

* * *

شیخ احمد دنبلی
(۳۶۶-۳۸۷هجری)

شیخ احمد دنبلی که مردی دانا و دلیر و جوانمرد بود ریاست طایفهٔ خود را به عهده داشت و پس از مدتی طوایف کرد را متحد کرد و به سال ۳۶۶هجری بر قسمتی از بلاد هکاری دست یافت و آنگاه ابنیه و قلاعی در آنجا بنا نهاد و سپاهی آراست و امّا او چون مردی صلح‌دوست بود در زمانش اتفاقی روی نداد و سرانجام به سال ۳۸۷هجری درگذشت و بنا به وصیت خودش در قلعهٔ بای دفنش کردند.

www.tabarestan.info تبرستان

* * *

امیر سلیمان دنبلی
(۳۸۷-۴۱۰هجری)

امیر سلیمان‌بن امیر شیخ احمد دنبلی به سال ۳۸۷هجری بنا به وصیت پدرش به حکومت ناحیه سنجار رسید و در این ایام قادر بالله عباسی (۳۸۱-۴۲۲هجری) در بغداد حکومت می‌کرد و او اطاعت خود را به خلیفه ابراز داشت و خلیفه نیز فرمان حکومت وی را صادر کرد و پس از آن یک مدرسه و یک مسجد و یک کاخ باشکوه برای خودش ساخت و برای توسعهٔ صنعت و گسترش فرهنگ و دانش کوشش زیادی کرد و علما و فضلا را گرامی می‌داشت و سرانجام به سال ۴۱۰هجری فوت کرد.

* * *

جعفر شمس الملک دنبلی
(۴۸۵-۵۵۵هجری)

جعفر شمس‌الملک دنبلی به سال ۴۸۵هجری بنا به فرمان رکن‌الدوله سلجوقی (۴۸۵-۴۹۸هجری) به حکومت خوی رسید و پس از آن به تجهیز سپاه و عمران و

آبادانی روستاها همت گماشت و مردم را به فراگیری دانش فرامی‌خواند و او مردی متدین و عادل و جوانمرد و بخشنده بود و به فقرا و مستمندان کمک می‌کرد و عاقبت به سال ۵۵۵هجری درگذشت.

* * *

تبرستان
www.tabarestan.info

امیرابراهیم دنبلی
(۶۱۶-۶۹۲هجری)

امیرابراهیم بن احمد دنبلی که روزگار او مصادف بود با حملهٔ مغول با کاردانی و حسن سیاست توانست خاطر چنگیزخان مغول (۶۰۰-۶۲۴هجری) را نسبت به خود جلب کند و سرزمینش را از ویرانی و کشت و کشتار نجات بدهد و بنا به فرمان چنگیزخان به سال ۶۱۶هجری به حکومت خوی رسید و خوی در زمان او به آبادانی رسید و بسی ابنیه و قلاع به‌وسیلهٔ او بنا شد و مردم در زمان او در رفاه و آسایش به‌سر می‌بردند و سرانجام به سال ۶۹۲هجری وفات یافت.

* * *

امیر جمشید دنبلی
(۶۹۲-۷۲۵هجری)

امیر جمشیدبن امیرابراهیم دنبلی به سال ۶۹۲هجری بنا به وصیت پدرش فرمانروای خوی شد و در آغاز سپاهی فراهم آورد و سپس با غازان خان مغول (۶۹۴-۷۰۳هجری) بنای مخالفت گذاشت و در سال ۷۲۵هجری در جنگی که با مغولان درگیر شد به شهادت رسید.

* * *

شیخ احمد دنبلی
(۷۸۲-۷۹۶هجری)

شیخ احمدبن امیر بیگ به سال ۷۸۲هجری از سوی بهاءالدین قره عثمان آق‌قویونلو (۷۸۰-۸۳۹هجری) به امارت هکاری و قلعهٔ بای رسید و او در آغاز به استحکام قلعهٔ بای پرداخت و سپس یک مسجد و یک مدرسه در هکاری بنا نهاد و چون به فرهنگ و دانش علاقه داشت لذا علما و شعرا و ادبا را گرامی می‌داشت و به آنان صله و انعام می‌داد و مولانا جلال‌الدین رومی (۶۰۴-۶۷۲هجری) مدتی در خدمت او بوده و پس از آن به سال ۷۹۶هجری در سنجار فوت کرد و او دو پسر داشت به نامهای شیخ بهلول و شیخ ابراهیم.

www.tabarestan.info تبرستان

* * *

شیخ بهلول دنبلی
(۷۹۶-۸۰۲هجری)

شیخ بهلول‌بن شیخ احمد دنبلی به سال ۷۹۶هجری بنا به وصیت پدرش فرمانروای هکاری و قلعهٔ بای شد و او ابتدا به تجهیز سپاه پرداخت سپس به عمران و آبادانی امارتش سرگرم شد و یک مسجد و یک مدرسه در هکاری بنا کرد و با مردم با رأفت و مهربانی رفتار می‌نمود و آخرالامر به سال ۸۰۲هجری جهان را وداع گفت و او هفت پسر داشت به نامهای: جمشیدبیگ، محمدبیگ، خالق وردی بیگ، حاجی‌بیگ، احمدبیگ، اسماعیل‌بیگ، جعفربیگ.

* * *

امیر محمود دنبلی
(۷۸۵-۸۲۰هجری)

امیر محمودبن امیر منصور دنبلی به سال ۷۸۵هجری بنا به فرمان سلطان مراد اول عثمانی (۷۹۲-۸۰۵هجری) به امارت وان رسید و او سپس سپاهی فراهم آورد و آنگاه شهری به نام محمود سرای آبادکرد و پس از آن به سال ۸۲۰هجری وفات یافت و در شهر خود مدفون گردید.

تبرستان
www.tabarestan.info

* * *

امیر بهلول دنبلی
(۸۲۰-۸۸۰هجری)

امیر بهلول بن امیر فریدون معروف به حاجی‌بیگ به سال ۸۲۰هجری بنا به وصیت پدرش فرمانروای وان شد و او پس از آن به تجهیز سپاه پرداخت و طوایف کرد را با خود متحدکرد و سپس طبرستان و داغستان را به تصرف خود درآورد و سرانجام در جنگی که به سال ۸۸۰ هجری میان او و شاه‌خلیل آق‌قویونلو (۸۸۲-۸۸۳هجری) روی داد کشته شد.

* * *

امیر رستم دنبلی
(۸۸۰-۸۹۸هجری)

امیر رستم بن امیر بهلول دنبلی ملقب به شاه‌وردی بیگ به سال ۸۸۰هجری پس از کشته شدن پدرش به امارت موروثی خود رسید و پس از مدتی به عمران و آبادانی شهرها و روستاها پرداخت و در سال ۸۹۸هجری جنگی بین سلطان حیدر صفوی و یکی از سلاطین داغستان درگرفت و امیر رستم در این جنگ همراه سلطان حیدر پس از شکست در رودخانه مجاور میدان جنگ هر دو غرق شدند و بدرود حیات گفتند.

احمدبیگ دنبلی
(۹۳۲-۹۵۶هجری)

احمدبیگ‌بن بهلول دنبلی به سال ۹۳۲هجری بنا به فرمان شاه تهماسب صفوی (۹۳۰-۹۸۴هجری) فرمانروای ناحیهٔ سگمن‌آباد از توابع خوی شد و چون عده‌ای از طایفهٔ دنبلی پس از کشته شدن حاجی‌بیگ به عثمانی‌ها گرویدند، شاه‌تهماسب بسیار خشمگین شد و فرمان داد سران آنها را در خفا بکشند و در این هنگام سلطان سلیمان خان اول عثمانی (۹۲۶-۹۷۴هجری) از سفر نخجوان بازمی‌گشت، شاه به چند تن از امرایش دستور داد که همهٔ سران دنبلی را در اردهان به قتل برسانند و در روز موعود امرای قزلباش اسماعیل‌بیگ و جعفربیگ برادران احمدبیگ را با چهارصد نفر دیگر دنبلی کشتند و شاه‌تهماسب خود سی نفر از قورچیان آن طایفه را کشت و منصوربیگ‌بن محمدبیگ از اردهان فرار کرد و به خدمت سلطان سلیمان عثمانی رسید و مورد عواطف او قرار گرفت و در این گیر و دار احمدبیگ نیز به سال ۹۵۶هجری به قتل رسید.

www.tabarestan.info تبرستان

* * *

منصوربیگ دنبلی
(۹۵۶-۱۰۰۵هجری)

منصوربیگ بن محمدبیگ به سال ۹۵۶هجری بنا به فرمان سلطان عثمانی به حکومت خوی رسید و او در آغاز به تجهیز سپاه پرداخت و سپس به تعمیر و عمران آبادیها سرگرم شد و او چون مردی صلح‌جو و آرامش‌طلب بود در زمان وی اتفاقی روی نداد و سرانجام به سال ۱۰۰۵هجری درگذشت و او دو پسر داشت به نامهای: ولی‌بیگ و قلیج‌بیگ.

* * *

ولی‌بیگ دنبلی
(۱۰۰۵-۱۰۰۷هجری)

ولی‌بیگ بن منصور بیگ دنبلی به سال ۱۰۰۵هجری بنا به فرمان سلطان محمد سوم عثمانی (۱۰۰۳-۱۰۱۲هجری) فرمانروای خوی شد و او مردی شجاع و مقتدر و باکفایت بود و او ابتدا سپاهی فراهم آورد و ناحیهٔ قتور دره‌سی و ناحیهٔ ابقای را هم به تصرف خود درآورد و پس از مدتی با سلطان عثمانی برای فتح نخجوان شرکت کرد و پس از سلطان ناحیهٔ اوجوق را به برادرش قلیچ‌بیگ عنایت کرد و عاقبت به سال ۱۰۰۷هجری فوت کرد.

www.tabarestan.info تبرستان

* * *

حاجی‌بیگ دنبلی
(۱۰۰۷-۱۰۱۰هجری)

حاجی‌بیگ بن حاجی بیگ دنبلی دو ماهه بود که پدرش را کشتند و طبق روش کردان او را به نام پدرش اسم‌گذاری کردند و شاه‌عباس اول صفوی (۹۹۶-۱۰۳۸هجری) برای اینکه دل دنبلی‌ها را به دست بیاورد حقوقی از خزانهٔ دولتی برایش تعیین کرد و هنگامی‌که به سن رشد رسید شاه او را به سال ۱۰۰۷هجری فرمانروای خوی و ناحیهٔ ابقا کرد و او بیشتر دنبلی‌ها را دور خود جمع کرد و در این اثنا سلطان محمد سوم عثمانی به ایران حمله کرد و شاه با سپاهی در مقابل او ایستادگی کرد و حاجی‌بیگ نیز با سپاهیانش به مقابلهٔ عثمانیها پرداخت و جنگی سخت درگرفت و در این جنگ عثمانیها شکست خوردند و حاجی نیز به سال ۱۰۱۰هجری کشته شد.

* * *

نظربیگ دنبلی
(۱۰۱۰-۱۰۱۳هجری)

نظربیگ بن سلطان علی بیگ دنبلی به سال ۱۰۱۰هجری بنا به وصیت پدرش و فرمان سلطان عثمانی به حکومت خوی رسید و در این اثنا عثمانیها چون ایروان را گرفتند بیشتر امرای کرد به عثمانیها پیوستند و سلطان عثمانی نیز نواحی چالدران و سلیمان سراو سگمن‌آباد را به نظربیگ و قلیچ‌بیگ برادرش بخشید و این باعث اختلاف بین دنبلی‌ها و محمودی‌ها شد و آنان پس از مدتی با هم به جنگ و ستیز پرداختند و نظربیگ و حسین‌بیگ برادرش قریب به هشتاد نفر دنبلی دیگر به سال ۱۰۱۳هجری در این جنگ کشته شدند.

www.tabarestan.info تبرستان

* * *

قلیچ‌بیگ دنبلی
(۱۰۱۳-۱۰۲۶هجری)

قلیچ‌بیگ بن سلطان علی‌بیگ دنبلی به سال ۱۰۱۳هجری بنا به فرمان سلطان احمد عثمانی (۱۰۱۲-۱۰۲۶هجری) به امارت خوی رسید و پس از مدتی سلطان عثمانی دنبلی‌ها را با محمودی‌ها آشتی داد و سگمن‌آباد و چالدران را هم ضمیمه قلمرو آنان کرد و پس از آن قلیچ‌بیگ به عمران و آبادانی سگمن‌آباد و چالدران پرداخت و چند مدرسه و مسجد بنا کرد و عاقبت به سال ۱۰۲۶هجری درگذشت.

* * *

فرمانروایان مَروانی

ابوعلی حسن بن مروان
(۳۸۰-۳۸۷هجری)

مروانیان نخست بر حصن کیفا که در ساحل دجله قرار دارد دست یافتند که مکانی بس محکم است و در آنجا زن باز که از دیلمیان بود مسکن داشت و او را به دژ خود در آورد و همهٔ دژهای باز را به تصرف او داد بعد از اینکه ابوعلی دوبار با حمدانیان جنگید و از آنان اسیر بسیار گرفت و از گناهشان درگذشت و بدین ترتیب قلوب مردم را استمالت و ارکان حکمرانی خود رادر شهرهای کردنشین مستحکم نمود سپس دیار بکر و جزیره را هم تصرف کرد و بر ارزان و میافارقین و اخلاط و ملاذگرد و ارجیش و نواحی شمال شرقی دریاچهٔ وان دست یافت و سپس به شام هم درآمد و آن کشور را از دست قیصر روم بازیل دوم خارج کرد و در سال ۳۸۱هجری ابوطاهر ابراهیم و ابوعبدالله حسین حمدانی که بر موصل دست یافته بودند با نیروی بزرگ برای تسخیر ولایات مروانی به سوی دیار بکر تاختند و پس از نبرد سختی بسی از حمدانیان کشته شدند و ابوعبدالله حمدانی اسیر شد ولی ابوعلی مروانی به علت جوانمردی او را آزاد کرد و ابوطاهر با تجدید قوا بار دیگر به دیار بکر حمله آورد و برادرش ابوطاهر را همدست خودکرد و در این جنگ بسی از طرفین کشته شد ولی سرانجام ابوعلی پیروز شد و حمدانیان رو به گریز نهادند و ابوعبدالله مجدداً اسیر شد و ابوطاهر برادرش هم به نصیبین فرار کرد و ابوعلی پس از مدتی قدرت فراوان یافت و در میان مردم هم محبوبیت پیداکرد و در این مدت شهر اورفه را هم گرفت که پیش از آن جزء امپراطوری روم شرقی بود. ملک‌ابوعلی در سال ۳۸۷هجری سِت‌النساء دختر سعدالدوله بن سیف‌الدوله حمدانی را به زنی گرفت و به دیار بکر آورد و در این دم ابن دمنه نامی ناگهان به وی حمله کرد و به سال ۳۸۷هجری او را به قتل رسانید و چنانکه گویند او یکی از شورشیان دیار بکر بودکه در آن سال بر علیه ملک ابوعلی شوریده بودند.

www.tabarestan.info تبرستان

ملک ابوسعید منصور مُمَهَّدُالدوله
(۳۸۷-۴۰۲هجری)

ملک ابوسعید منصوربن مروان که در دورهٔ سلطنت ملک‌ابوعلی حاکم میافارقین بود چون از کشته شدن برادرش آگاهی یافت به دیار بکر آمد و خود را به سال ۳۸۷هجری پادشاه مروانی خواند و به نام خود سکه زد و هر چه برادرش وصیت کرده بود همه را به جای آورد و لشکر و رعایا را بنواخت و خلعت وصله داد و او مردی عاقل و با رأی بود و در میان مردم به عدل مشهور بود و به توسعه و آبادانی قلمرو خود پرداخت و روزی مردم را جمع کرد و گفت: امروز چون من متعهد این کار شدم همگان را پنبهٔ غفلت و نادانی از گوش برون باید کرد و به عمران و آبادانی شهرها و روستاها همت گمارید و هر کس که خلاف راستی و درستی اندیشد او را جز گردن زدن نفرمایم و همه فرمان او را اطاعت کردند و آن روز را با شادی به‌سر بردند و پس از چهارده سال فرمانروائی یکی از دوستانش به نام شیرویه که دژدار قلعهٔ هناخ بود او را به محل خود دعوت کرد و پس از یکی دو روز پذیرائی ناجوانمردانه به سال ۴۰۲هجری به قتل رسانید و جسدش را در دیار بکر دفن کردند.

* * *

ملک ابونصر احمد مروانی
(۴۰۲-۴۵۳هجری)

ملک ابونصر احمد ملقب به نصرالدوله بن مروان پس از کشته شدن برادرش ابوسعید در سال ۴۰۲هجری فرمانروای دیار بکر و میافارقین شد و او مردی دوراندیش و باکفایت و بلندهمت و صاحب بخت بود و تمامت ممالک را در ضبط آورد و سرزمینش را در ظل معدلت گرفت و در نتیجهٔ دادگری و مراعات مستمندان و فقرا به لقب عادل مشهور شد و در عین حال مردی دیندار و باتقوا بود و در انجام عبادات قصور نمی‌کرد و در دربار او شعرای زیادی بودند که به آنها صله و انعام می‌داد و دو نفر از رجال علم هم سمت وزارت

او را داشتند که یکی ابوالقاسم حسین‌بن علی معروف به ابن مغربی شاعر و ادیب بود که پیش از آن وزیر دربار مصر بود و دیگری ابونصر فخرالدوله احمدبن یوسف موصلی معروف به ابن جهیر بود که مدتی وزارت عباسیان را در بغداد در دست داشت. ملک ابونصر قدرت زیادی یافت و ناچار مانند ملوک و امرای دیگر خود را به عباسیان نزدیک کرد و این بود از طرف خلیفه قادر بالله احمد ابن اسحاق ابن المقتدر بالله (۳۸۱-۴۲۲هجری) ملقب به نصرالدوله شد و او علمای برجسته‌ای هم در قلمرو خود نگهداری می‌کرد از جمله یکی شیخ‌الاسلام ابوعبدالله مروانی شافعی بود. او در سال ۴۱۰هجری سفیرانی به اسلامبول و بغداد فرستاد و در سال ۴۱۶هجری شهرها و چندین جای دیگر را به تصرف خود درآورد و در آخر عمر پسرش را به ولایت عهدی برگزید و امارت جزیره و بوتان را به او سپرد و سرانجام به سال ۴۵۳ در هفتاد و هفت سالگی بدرود حیات گفت و در میافارقین به خاک سپرده شد. وی در مدت فرمانروائیش بسی مساجد و مدارس و بیمارستان و کتابخانه و حمام و کاروانسرا و تکایا و قلاع از خود به جا گذاشت و مردم در زمان او در نهایت آسایش و رفاه بسر می‌بردند.

www.tabarestan.info تبرستان

* * *

ابوالقاسم نصر مروانی
(۴۵۳-۴۷۵هجری)

ابوالقاسم نصربن نصرالدوله احمد مروانی ملقب به نظام‌الدین والدوله پس از فوت پدرش به سال ۴۵۳هجری در میافارقین بر تخت شاهی نشست و او به عدل و سیاست مشهور بود و از لهو و لعب و هزل دور بودی و اخلاق و کرم و سخاوت بر وی غالب بود و در آغاز کار میان او برادرش جنگ قائم شد و چند مدت مصاف رفت و از جانبین ظفر و هزیمت می‌افتاد آخرالامر در اثر مساعی و تدابیر وزیر باکفایتش ابن جهیرکار به صلح و مسالمت برگزار شد و در سال ۴۵۶هجری خود را به الب‌ارسلان سلجوقی (۴۵۶-۴۶۵هجری) نزدیک کرد و یک قطعه یاقوبت ثمین برای او فرستاد و از سوی وی

به نظام‌الدین والدوله ملقب شد و در سال ۴۵۷هجری حران و سیورک را به تصرف خود درآورد و پس از آن به عمران و آبادانی شهرها و روستاها پرداخت و بسی مساجد و مدارس و تکایا درست کرد و مردم همه از او راضی بودند و بیشتر اوقات را با دانشمندان و شعرا بسر می‌برد و سرانجام به سال ۴۷۵هجری بدرود حیات گفت و در شهر میافارقین دفن شد.

تبرستان www.tabarestan.info

* * *

امیر منصور مروانی
(۴۷۵-۴۸۹هجری)

امیر منصور بن ابوالقاسم نظام‌الدوله مروانی به سال ۴۷۵هجری پس از فوت پدرش به فرمانروائی رسید و او پادشاهی به غایت صاحب بخت و فرخنده بود و در روزگار او تمام مردم در رفاه و آسایش بودند و تمام ممالک را در ضبط آورد و طاعت پادشاه سلجوقی را داشت و برای ملکشاه بن الب‌ارسلان (۴۶۵-۴۸۵هجری) هدایای بسیار فرستاد تا او را از خود خوشنود کند و تمام سرزمین مروانی در ظل معدلت گرفت امّا میانه او و ابن جهیر وزیرش به هم خورد و ابن جهیر در پنهانی عده‌ای از سپاهیان مروانی را طرفدار خود کرد و با نیروئی که برای خود جمع کرده بود سر به طغیان برداشت و به نبرد پرداخت و ملک منصور ناچار با نیروئی که برایش باقیمانده بود به جنگ مشغول شد و امّا تاب مقاومت نیاورد و به جزیره و بوتان فرار کرد و ابن جهیر به سال ۴۷۸هجری دیار بکر را تصرف کرد و جزیره را نیز محاصره نمود و امیر منصور در قلعهٔ جزیره آمادهٔ دفاع شد و شبانگاه یکی از خائنین در قلعه را برای ابن جهیر باز کرد و ابن جهیر و افرادش داخل قلعه شدند و جنگ سختی درگرفت و عده‌ای کشته شدند و سرانجام امیر منصور اسیر شد و سرانجام به سال ۴۸۹هجری در زندان فوت کرد و با مرگ او پادشاهی فرمانروایان مراوانی خاتمه یافت.

* * *

فرمانروایان بنی‌عیار

خاندان بنی عیار یا بنوعناز یا طایفهٔ ابوالشوک که از خاندانهای معروف کرد است در قرن چهارم هجری به قدرت رسیدند و ابی‌الشوک در زمان دیلمیان صاحب ولایت حلوان بشمار می‌آمد و قدرتش به حدی بود که در سال ۳۴۰هجری معزالدوله دیلمی از او یاری خواست و این طایفه در شهر زور و کرمانشاه و بیلوار و صامغان و دقوق و خفتیان فرمانروائی می‌کرده‌اند و آنان از طایفه شادنجان یا شازنجان بودند که یکی از طوایف بزرگ کرد است و اینک به شرح فرمانروایان آنان می‌پردازیم:

www.tabarestan.info تبرستان

* * *

امیر ابوالفتح محمد شازنجانی
(۳۸۰-۴۰۱هجری)

امیر ابوالفتح محمدبن عیار شازنجانی به سال ۳۸۰هجری امارت بنی‌عیار را پدید آورد و او رئیس طایفهٔ شازنجان بود و بر اثر ابراز لیاقت ناصرالدوله حسنوی او را پیش خود فرا خواند و یکی از سرداران سپاه خود گردانید و سپس حکومت شهرزور و کرمانشاه و حلوان و قومش را به او واگذار کرد و دیری نپائید که بسی از سرزمینهای دیگر کردنشین را تصرف کرد و خود مستقلاً به حکومت پرداخت و او اندیشه‌های فراوانی برای توسعهٔ قدرت و نفوذ بنی‌عیار در سر داشت و مدت بیست سال فرمانروائی کرد و سرانجام به سال ۴۰۱هجری درگذشت و از او پسری به جای ماند به نام ابوالشوک و او مردی فاضل و ادب‌پرور بود و با اینکه بیشتر اوقات خود را در جنگ گذرانید معهذا شعرا و ادبا را تشویق می‌کرد و دربار او مجمع علما و فضلای زمان بود.

* * *

ابوالشوک شازنجانی
(۴۰۱-۴۳۷هجری)

ابوالشوک فارس ملقب به حسام‌الدوله بن ابوالفتح شازنجانی به سال ۴۰۱هجری بنا به وصیت پدرش بر امارت بنی‌عیاز نشست و ابن اثیر می‌گوید: در سال ۴۲۱هجری غزها به خاک دینور هجوم آوردند و ابوالشوک یکی از پسرانش ابوالفتح را به جنگ آنها فرستاد و ابوالفتح در این جنگ پیروز شد و بسی از آنها را کشت و بسیاری را اسیر کرد و خبر این پیروزی به خلیفه بغداد رسید و خلیفه عبدالله‌القائم بامرالله (۴۲۲-۴۶۷هجری) لقب حسام‌الدوله و یک قبضه شمشیر جواهرنشان برای او به عنوان هدیه فرستاد و ابوالشوک در سال ۴۳۰هجری کرمانشاه و حوالی آنجا را تسخیر کرد و ابوالفتح آنجا را به پسرش سپرد و پسرش بنا به فرمان پدرش به عزم تصرف شهر زور که در تصرف عمویش بود عازم شد امّا در این جنگ شکست خورد و اسیر شد و ابوالشوک چون این خبر را دریافت به جمع‌آوری سپاه پرداخت و به شهر زور حمله کرد و مهلهل برادرش چون تاب نیاورد به علاءالدوله کاکویه حاکم همدان پناهنده شد و علاءالدوله فرصت را غنیمت شمرد و دینور را تصرف کرد و در این موقع سرخاب برادر ابوالشوک، داقوق را گرفت و ابوالشوک ناچار عازم بغداد شد و از جلال‌الدوله یاری خواست و او با نیروئی از بغداد بازگشت و علاءالدوله از ترس دینور را تخلیه کرد و ابوالشوک مجدداً دینور را در دست گرفت و برادرش چون پسرش را آزاد نمی‌کرد از این رو پس از چندی به شهر زور تاخت و آنجا را تصرف کرد و در این هنگام ابراهیم ینال سلجوقی با لشکری به دینور حمله کرد و دینور کرمانشاه را تصرف کرد و ابوالشوک چون نتوانست حلوان را نگهدارد به یکی از قلعه‌های اطراف رودخانهٔ سیروان پناه برد و سرانجام به سال ۴۳۷هجری فوت کرد.

* * *

www.tabarestan.info تبرستان

مهلهل شازنجانی
(۴۳۷-۴۴۶هجری)

پس از مرگ ابوالشوک برادرش مهلهل ادعای امارت بنی‌عیار را کرد و به سال ۴۳۷هجری رسماً خود را فرمانروای بنی‌عیار معرفی کرد و سپس با لشکری بر سعدی پسر ابوالشوک حمله برد و سرزمینهای او را به سال ۴۳۷هجری تصرف کرد و در سال ۴۳۸هجری هم کرمانشاه را از چنگ طاهر حسنویه درآورد و لشکر ابراهیم ینال سلجوقی را نیز شکست داد و ابراهیم ینال پس از این شکست به جمع‌آوری سپاه پرداخت و به‌طرف حلوان رفت و امّا مهلهل او را دنبال کرد و شکستش داد و در سال ۴۴۲هجری مهلهل به خدمت سلطان طغرل سلجوقی (۴۲۹-۴۵۵هجری) به بغداد رفت و اطاعت خود را ابراز داشت و طغرل نیز فرمان امارت داقوق و شهر زور و صامغان و سیروان و خفتیان را به نام او صادر کرد و برادرش سرخاب نیز که در بند بود آزاد کرد و در این هنگام سعدی پسر ابوالشوک به جنگ مهلهل رفت و اسیر شد و سرانجام مهلهل به سال ۴۴۶هجری فوت کرد.

www.tabarestan.info تبرستان

* * *

سعدی شازنجانی
(۴۴۶-۴۴۷هجری)

سعدی بن ابوالشوک بنی عیار به سال ۴۴۶هجری بر اریکهٔ قدرت نشست و او در روزگار پدرش حاکم بندنیج بود امّا سرخاب عمویش در برابر او ایستاد و بندنیج را تصرف کرد و ابراهیم ینال چون حلوان را گرفت، سعدی که در آن حوالی در جنگ و ستیز بود سرخاب پسر بدر او را اسیر کرد و امّا پسر سرخاب به نام ابوالعسکر او را رهانید و سعدی دوباره حلوان را تصرف کرد و طغرل سلجوقی قلعهٔ راندبین را به او داد و سعدی پس از مدتی با مهلهل عمویش جنگید و او را اسیر کرد و حتی به خواهش طغرل او را رها نکرد و طغرل خشمگین شد و قلمروش را به بدر بیگ بن مهلهل داد و لشکری هم در اختیارش

قرار داد که تا با سعدی بستیزد امّا بدر تاب مقاومت او را نیاورد و سپس به جمع‌آوری لشکر پرداخت و بر سعدی تاخت و به سال ۴۴۷هجری او را اسیر کرد و همهٔ متصرفاتش را به تصرف خود درآورد.

* * *

تبرستان www.tabarestan.info

سرخاب شازنجانی
(۴۴۷-۵۰۰هجری)

سرخاب بن بدر ملقب به ابوالفوارس به سال ۴۴۷هجری فرمانروای شهرزور و خفتیان و داقوق شد و پس از مدتی ترکمانها به او حمله کردند و زیانهای زیادی به وی رساندند و اموال مردم را غارت کردند و امّا سرخاب خسارتهای مردم را جبران کرد و او مردی باکفایت و مقتدر و عادل و سخی بود و ثروت زیادی هم داشت و همیشه به فقرا و مستمندان کمک می‌کرد و در مدت فرمانروائیش مساجد و مدارسی تأسیس کرد و علما و ادبا و شعرا را ارج زیادی می‌نهاد و سرانجام به سال ۵۰۰ هجری بدرود حیات گفت.

* * *

ابومنصور شازنجانی
(۵۰۰-۵۱۱هجری)

ابومنصور بن بدر به سال ۵۰۰هجری پس از مرگ برادرش به حکومت شهر زور و خفتیان و داقوق رسید و در آغاز به استحکام قلعه‌ها و عمران و آبادی شهرها و روستاها پرداخت و در زمان او اتفاقی روی نداد و مردم در رفاه و آسایش زندگی کردند و سرانجام به سال ۵۱۱هجری به حق پیوست و با مرگ او حکومت بنی‌عیار منقرض گردید.

* * *

فرمانروایان اورامان

اورامان شامل سه بخش است به نامهای: اورامان لهون و اورامان تخت و اورامان ژاورود که از شرق متصل است به مریوان و سروآباد و سنندج و از شمال متصل است به له‌ژیر و قلاجی و از جنوب به کوه آتشگاه و دوری‌سان و از غرب متصل است به شهر زور و اورامان بیشتر کوهستانی است و رودخانهٔ سیروان در این ناحیه جریان دارد و مردم اورامان به لهجهٔ شیرین گورانی صحبت می‌کنند و اورامی‌ها خود را از اولاد بهمن کیانی می‌پندارند و در میان آنان افراد برجسته‌ای برخاسته‌اند که از سال ۳۹۲ تا ۱۳۶۳هجری حکومت کرده‌اند که اینک دربارهٔ آنها به گفتگو می‌پردازیم:

www.tabarestan.info تبرستان

بهمن بیگ اورامی
(۳۹۲-۴۴۷هجری)

بهمن بن بهلو اورامی پس از فوت پدرش سرگرم کار چوپانی در کوههای اورامان شد و مردم او را دوست داشتند و پس از مدتی با شیخ جلال‌الدین غازی که از مشایخ بزرگ قرن چهارم و پنجم هجری بود تماس گرفت و پیرواوشد و شیخ پس از مدتی او را به عنوان کدخدای اورامان منصوب و لقب بیگی به او عطا کرد و وی به دستور مرشد خود قلعه‌ای بنا نهاد و سپاهی از اهالی فراهم آورد و ساختمانهائی احداث کرد و به سال ۳۹۲هجری به حکومت اورامان رسید و مردم بنا به فرمان شیخ همه‌ساله یک بار کاه و یک بار هیزم و عشر غلات خود را به عنوان زکات و فطر برای مخارج حکومت به بهمن‌بیگ می‌دادند و او پس از مدتی بر تمامی اورامان تسلط پیدا کرد و با دختر یکی از سران اورامان ازدواج کرد و مدت پنجاه و پنج سال فرمانروائی کرد و سرانجام به سال ۴۴۷هجری در هشتاد و هفت سالگی بدرود حیات گفت و او پسری داشت به نام باریه بیگ.

* * *

باریه بیگ اورامی
(۴۴۷-۵۰۲هجری)

باریه بیگ بن بهمن بیگ اورامی به سال ۴۴۷هجری بنا به کنکاش و صلاح‌دید سران و معتمدان اورامی به حکومت اورامان رسید و در آغاز به تجهیز سپاه و استحکام قلعه‌ای که پدرش احداث کرده بود پرداخت و با حاکم دیوزناو رابطه پیدا کرد و دختر او را به عقد خود درآورد و در سال ۴۴۸هجری دیهی به نام نوین احداث کرد و در آن حوالی دو روستا به نام سولین و عباس‌آباد وجود داشت که در قلمرو دیوزناو بودند و در یکی از روزهای جمعه اهالی عباس‌آباد که همگی یارسان بودند بر سر نمازگذاران روستای سولین ریختند و همه را قتل عام کردند و پس از مدتی ساکنین روستای نوین در فرصتی مناسب به هنگام انعقاد جمع در جمعخانه بر سر آنها ریختند و قصاصشان کردند و کسانی که جان سالم بدر بردند به ده داریان مهاجرت کردند و باریه‌بیگ سپس تمام روستاها و قلعه‌های اورامان را تصرف کرد و حکومتی مستقل پدید آورد و سرانجام پس از پنجاه و پنج سال فرمانروائی به سال ۵۰۲هجری درگذشت.

www.tabarestan.info تبرستان

* * *

امیر جلال‌الدین اورامی
(۵۰۲-۵۹۷هجری)

امیر جلال‌الدین‌بن باریه‌بیگ پس از فوت پدرش به جای او نشست و او در آغاز به تعمیر و عمران و آبادانی روستاها سرگرم شد و سپس به تجهیز سپاه پرداخت و چند ناحیه دیگر را به تصرف خود درآورد و او چون مردی مقتدر و دادگر و بخشنده و جوانمرد بود خانه‌اش همیشه مملو از علما و ادبا و شعرا و فضلا بود و با آنان به مصاحبه می‌نشست و پس از آن مدرسه‌ای بنا نهاد و مردم را به فراگرفتن دانش فرا خواند و عاقبت به سال ۵۹۷هجری پس از نود و پنج سال فرمانروائی فوت کرد و او پسری داشت به نام سعید جیاشا.

امیر سعید جیاشا اورامی
(۵۹۷-۶۹۹هجری)

امیر سعید جیاشابن امیر جلال‌الدین اورامی به سال ۵۹۷هجری بنا به وصیت پدرش فرمانروای اورامان شد و او مردی باکفایت و سیاستمدار و متدین و عادل بود و در عمران و آبادانی اورامان بسی کوشید و در اورامان مسجدی به نام مسجد جیاشا احداث کرد و در زمان او اکثر سادات و علما به اورامان مهاجرت کردند و در این هنگام که قدرت امیر جیاشا رو به فزونی می‌رفت دشمنان او به وی حمله کردند امّا چنانکه گویند مرضی در بین سربازانشان افتاد و بیشترشان تلف شدند و مردم در زمان او در رفاه و آسایش بودند و او سرانجام به سال ۶۹۹هجری درگذشت و او پسری داشت به نام سلیمان‌بیگ که بسیار شجاع بود.

www.tabarestan.info تبرستان

* * *

سلیمان‌بیگ اورامی
(۶۹۹-۸۴۸هجری)

سلیمان‌بیگ بن امیر سعید جیاشای اورامی به سال ۶۹۹هجری به حکومت اورامان رسید و او نیز مانند پدرش در آغاز به عمران و آبادانی روستاها پرداخت و خانه‌های مجللی نیز در شهر ساخت و بیشتر علاقه داشت که با دانشمندان و ادبا و شعرا مصاحبت کند و در زمان او امیر تیمور گورکانی (۷۷۲-۸۰۷هجری) به عزم تسخیر بغداد از اورامان گذر کرد و با اخذ هدیه‌ای درویشانه از اورامان چشم‌پوشی کرد و به سوی بغداد راهی شد و در دورهٔ او نود و نه پیر اورامان و سلطان اسحاق برزنجی (۶۶۵-۷۹۸هجری) ظهور کردند و در این اثنا بهلول‌بیگ اردلان (۷۷۵-۸۰۸هجری) به اورامان لشکر کشید و پس از چند ماه محاصره مرضی در میان لشکریانش افتاد که به انهزام آن منجر شد و سلیمان‌بیگ از عمری طولانی برخوردار بود و مدت یکصد و چهل و نه سال فرمانروائی کرد و عاقبت به سال ۸۴۸هجری فوت کرد و او پسری داشت به نام بهرام‌میرزا.

بهرام میرزابیگ اورامی
(۸۴۸-۹۹۵هجری)

بهرام میرزا بن سلیمان بیگ اورامی به سال ۸۴۸هجری بنا به وصیت پدرش بر تخت امارت اورامان جلوس کرد و ابتدا سپاهی از طوایف کرد فراهم آورد و چون شاه‌اسماعیل صفوی (۹۰۷-۹۳۰هجری) به سلطنت رسید اطاعت خود را به وی ابراز داشت و به سال ۹۳۰هجری شاه تهماسب صفوی (۹۳۰-۹۸۴هجری) دستور داد که به اورامان حمله کنند ولی به علت راههای صعب‌العبور سربازان شاه نتوانستند به مقصد برسند و بازگشتند و پس از مدتی تیمورخان اردلان (۹۸۶-۹۹۶هجری) بنا به فرمان شاه‌صفوی به اورامان یورش برد و جنگی سخت درگرفت و در این جنگ بهرام‌میرزا به سال ۹۹۵هجری کشته شد.

www.tabarestan.info تبرستان

* * *

عباس‌قلی سلطان اورامی
(۹۹۵-۱۰۴۳هجری)

عباس‌قلی‌بن بهرام میرزابیگ اورامی بنا به فرمان شاه‌عباس صفوی (۹۹۵-۱۰۳۸هجری) به سال ۹۹۵هجری به حکومت اورامان رسید و برای اولین بار لقب سلطان به او اعطا شد و در جنگی که با عثمانیها انجام داد رشادتهایی از خود نشان داد و پیروزمندانه بازگشت و شاه چند ناحیه دیگر را از جمله: شامیان و باباقاسم لرستان و بخشی از شهر زور را ضمیمه قلمرو او کرد و وی برادرش حسین‌قلی‌بیگ را در لرستان گذاشت و خود به اورامان بازگشت و پس از آن به عمران و آبادانی اورامان همت گماشت و سپس ساختمانهائی در روستای سولین و بلبروهاله‌جی بنا کرد و نیز سه پل در معابر اورامان ساخت و او عاقبت به سال ۱۰۴۳هجری جهان را وداع گفت و او سه پسر داشت به نامهای: بهرام‌بیگ و محمدبیگ و سلیمان‌بیگ.

بهرام سلطان اورامی
(۱۰۴۳-۱۱۰۴هجری)

بهرام سلطان بن عباس قلی سلطان به سال ۱۰۴۳هجری بنا به فرمان شاه‌صفی صفوی (۱۰۳۸-۱۰۵۲هجری) فرمانروای شامیان و اورامان شد و در زمان او بیشتر اورامی‌ها مسلح بودند و او پس از آن نهری که حالا بالای نهر دلین است و به سلطانجویه معروف است احداث نمود ولی مردم به علت دادن مالیاتهای سنگین از دولت مرکزی بسیار ناراضی بودند متأسفانه در این هنگام احمدخان اردلان (۱۰۱۴-۱۰۴۶هجری) با سپاهی به اورامان حمله کرد و آنجا را به تصرف خود درآوردو بهرام سلطان نیز برای اینکه نتوانست در مقابل سپاه او ایستادگی کند ناچار به پیشوازش رفت و او هم نرمش نشان داد و وی را حاکم اورامان قرار داد و به سنندج بازگشت و بهرام سلطان سرانجام به سال ۱۱۰۴هجری وفات یافت و او سه پسر داشت به نامهای: بهرام‌بیگ، محمدبیگ، سلیمان‌بیگ.

www.tabarestan.info تبرستان

* * *

قاسم سلطان اورامی
(۱۱۰۴-۱۱۶۰هجری)

پس از درگذشت بهرام سلطان پسران او همه خواهان حکومت اورامان بودند و سرانجام قاسم سلطان به سال ۱۱۰۴هجری به حکومت رسید امّا برادرانش ناراضی بودند و عثمانیها برای اینکه اورامان را قطعه‌قطعه کنند از این اختلاف استفاده کردند و باباسلیمان بابان (۱۰۷۵-۱۱۱۵هجری) را تحریک کردند که به اورامان حمله کند و او هم با سپاهی گران مریوان و اورامان و سقز را گرفت و پس از آن محمدخان اردلان (۱۱۰۷-۱۱۱۳هجری) مراتب را به شاه‌سلیمان صفوی (۱۱۰۵-۱۰۷۷هجری) گزارش داد و از جانب شاه سپاهی به سرداری رستم خان سپهسالار و عباس‌قلی‌خان زیاد اوغلی به کردستان اعزام شد و در ظرف چند روز جنگ لشکریان بابا سلیمان بابان را شکست

دادند و عده‌ای از آنان را به قتل رساندند و کلیهٔ مهمات آنان نصیب سواران قزلباش گردید و پس از این پیروزی بنا به تحریک قاسم سلطان علت ورود لشکریان باباسلیمان را بر عده‌ای از اهالی اورامان تهمت بست و به این خاطر عباس‌قلی‌خان به دستگیری و آزار و کشت و کشتار مردم اورامان برآمد و گروهی از اورامی‌ها از ترس جانشان شبانه به خاک عثمانی گریختند و عده‌ای را هم گرفتند و اموالشان را به غارت بردند و سپس به دار زدند و از کلهٔ آنها پشته درست کردند و قاسم سلطان را هم به سال ۱۱۶۰هجری به قتل رساندند و سر او را چند روزی بر چوبهٔ دار در تپه‌ای آویزان کردند که اکنون به کلین‌کو معروف است و این خبر چون به شاه‌سلیمان رسید عباس‌قلی‌خان را احضار و در اصفهان در میدان شاهی به چوبهٔ دار آویخت.

www.tabarestan.info تبرستان

* * *

حسین سلطان اورامی
(۱۱۶۰-۱۱۶۱هجری)

حسین سلطان‌بن بهرام سلطان اورامی که در قریهٔ هانی گرمله می‌زیست عثمانیها او را تحت‌الحمایه خود قرار دادند و به سال ۱۱۶۰هجری به حکومت لهون رساندند و سبحان ویرودی خان اردلان (۱۱۴۳-۱۱۶۰هجری) به خاطر عدم نفوذ ایادی عثمانی در اورامان فرمان حکومت لهون را به نام حسین سلطان اورامی صادر کرد و حکمرانی اورامان رزاب را هم به نام خسروبیگ بن بهرام سلطان رقم زد و حسین‌بیگ برای آنکه فرمانروای اورامان بزرگ شود در یک مهمانی خسروبیگ را به ضرب خنجر کشت و چون این خبر به بهرام سلطان دوم در سروآباد رسید کمر به انتقام گرفت و اموال خالدبیگ را غارت کرد و حسین سلطان از ترس به نوسود گریخت و سپس به خدمت سلطان ویردی خان رسید و از او کمک خواست و سلطان ویردی‌خان قشونی در اختیار او گذاشت و بهرام‌سلطان هم به سلیمانیه رفت و از سلیم پاشای بابان (۱۱۵۶-۱۱۶۴هجری) درخواست کمک کرد و او نیز سپاهی در اختیار بهرام سلطان گذاشت و سرانجام دو سپاه با هم جنگیدند و در این

جنگ حسین سلطان و بهرام سلطان به سال ۱۱۶۰هجری به قتل رسیدند و پس از آن حسین سلطان تا سال ۱۱۶۱هجری فرمان راند و سپس خالد سلطان به حکومت رسید.

* * *

خالد سلطان اورامی
(۱۱۶۸-۱۱۷۰هجری)

تبرستان www.tabarestan.info

خالد سلطان‌بن بهرام سلطان اورامی به سال ۱۱۶۸هجری به حکومت اورامان بزرگ رسید و او مردی مقتدر و شجاع و باکفایت و سیاستمدار و متدین بود و مردم را دوست داشت و با مشورت آنان به امور می‌پرداخت و او تابستان را در کوه‌ساردانی و زمستان را در هانی‌گرمله می‌گذراند و او در آغاز حیدربیگ بلخیه را به حکمرانی نوسود انتخاب کرد و سرانجام پس از چندی همین حیدربیگ بر او حسد برد و نزد سلیمان پاشای بابان (۱۱۶۴-۱۱۷۸هجری) از او بدگویی کرد و پاشا او را در شهرزور به مهمانی دعوت کرد و پس از صرف ناهار او را تنها گذاشت و در این مهمانی حیدربیگ با چند قلچماق براو وارد شدند و وی را به سال ۱۱۷۰هجری این‌قدر زدند که در دم جان داد و پس از مدتی محمدبیگ برادر خالد سلطان، حیدربیگ را در هنگام ورود به حرمسرا به قتل رساند.

* * *

رضا سلطان اورامی
(۱۱۷۰-۱۱۹۷هجری)

پس از قتل حیدربیگ، سلیمان پاشای بابان بی‌درنگ طی فرمانی رضا سلطان اورامی را به سال ۱۱۷۰هجری به فرمانروای اورامان بزرگ منصوب کرد و خسرو خان اردلان (۱۱۹۷-۱۲۰۴هجری) بی‌درنگ فرمان حکومت او را صادر کرد و رضا سلطان مردی مصمم و باکفایت بود و او در آغاز به عمران و آبادانی امارتش پرداخت و بسی خانه و

مسجد و پل احداث کرد و در زمان او مردم در رفاه و آسایش بودند و به فقرا و مستمندان کمک می‌کرد و جائی را برای نگهداری کودکان یتیم بنا کرد و سالانه بیش از هزار و پنجاه هزار من گندم را در راه خدا صرف حجاج می‌کرد و به همین مناسبت مردم او را دوست داشتند و عاقبت به سال ۱۱۹۷هجری در شهر قلعه چوالان بدرود حیات گفت و در همانجا به خاک سپرده شد.

تبرستان
www.tabarestan.info

* * *

علی مردان سلطان اورامی
(۱۱۹۷-۱۲۰۹هجری)

علی مردان سلطان اورامی به سال ۱۱۹۷هجری بنا به فرمان خسروخان اردلان به حکومت اورامان رسید و او مردی مقتدر و شجاع و عادل بود و در زمان او جنگهائی بوجود آمد از جمله یوسف سلطان سر به شورش برداشت و به سال ۱۱۹۹هجری فرمان حکومت اورامان را به نام او صادر کردند تا اینکه جعفرخان زند (۱۱۹۹-۱۲۰۲هجری) به کردستان آمد و او محمدطاهر سلطان را به حکومت اورامان نشاند و با علی‌مردان سلطان توافق کردند که هر دو اورامان را با هم اداره کنند و در بهار ۱۱۹۹هجری عثمانیها و اورامی‌های مخالف اورامان را تقسیم کردند و نوسود به علی مردان سلطان رسید و به محمدطاهر سلطان هم لهون داده شد و در عهد آقامحمدخان قاجار (۱۲۰۰-۱۲۱۱هجری) اورامان کاملاً در اختیار علی‌مردان خان قرار گرفت تا اینکه به سال ۱۲۰۹هجری از حکومت عزل شد.

* * *

محمدیوسف سلطان اورامی
(۱۲۰۹-۱۲۲۳هجری)

محمدیوسف سلطان اورامی به سال ۱۲۰۹هجری بنا به فرمان آقامحمدخان قاجار فرمانروای اورامان شد و در این هنگام منوچهر بیگ پسر علی‌مردان سلطان قصد داشت او را بکشد امّا پدرش مانع شد و پس از مرگ علی‌مردان سلطان، منوچهربیگ و خانه‌بیگ و عمربیگ پسران علی مردان سلطان سر به شورش برداشتند و در شب عید رمضان محمدیوسف سلطان که قراول‌ها را مرخص کرده بود او را با هجده ضربه خنجر ناجوانمردانه به سال ۱۲۲۳هجری به قتل رساندند و اموالش را هم غارت کردند.

www.ubaresan.info

* * *

اسکندر سلطان اورامی
(۱۲۲۳-۱۲۳۲هجری)

پس از کشته شدن محمدیوسف سلطان، امان‌الله خان اردلان (۱۲۱۴-۱۲۴۰هجری) اسکندر سلطان اورامی را به سال ۱۲۲۳هجری به حکومت اورامان نشاند و پس از آن ازهانی‌گرمله به نوسود رفت و دید خالی از سکنه است و معلوم شد که خانه بیگ و عمربیگ مردم نوسود را به زهاب کوچانده‌اند و اسکندر سلطان دائیش ابراهیم‌بیگ را مأمور آبادانی نوسود کرد و پس از مدتی خانه بیگ و عمربیگ بر ابراهیم‌بیگ شبیخون زدند و او را کشتند و اسکندر سلطان چون از این امر آگاهی یافت با سپاهی راهی زهاب شد و خانه بیگ و عمربیگ را به قتل رساند و اهالی را به نوسود بازگرداند و پس از مدتی فردی را به نام علی هاجیار مأمور قتل منوچهر بیگ کرد و او نیز منوچهربیگ را به قتل رساند و بستگان منوچهربیگ به خدمت امان‌الله خان اردلان رسیدند و مدعی خون منوچهربیگ شدند و امان‌الله خان از اسکندر سلطان خواست که قاتل منوچهربیگ را تحویل دهد و او نپذیرفت و یاغی شد و سر به شورش برداشت و سپس از ترس جانش به سال ۱۲۳۲هجری به شهر زور گریخت و پس از مدتی علی هاجیار را گرفتند و او را در شهر سنندج قصاص کردند و چندی بعد اسکندر سلطان را هم کشتند.

عثمان سلطان اورامی
(۱۲۳۲-۱۲۳۹هجری)

پس از کشته شدن اسکندر سلطان، عثمان سلطان به سال ۱۲۳۲هجری بنا به فرمان امان‌الله خان اردلان فرمانروای اورامان شد و او در آغاز به تجهیز سپاه و عمران و آبادانی امارتش پرداخت و چون در میان بیگزاده‌های اورامان اختلاف وجود داشت او به‌وسیلهٔ معتمدان و ریش‌سفیدان اورامان این اختلاف را از بین برد و همه با هم صلح کردند و امان‌الله خان چون این را دید دست به توطئه زد و خسرو بیگ پسر منوچهربیگ را تحریک کرد که عثمان سلطان را به قتل برساند و او به سال ۱۲۳۹هجری خود را در میان یک درخت توت کهنسال پنهان کرد و با گلوله‌ای عثمان سلطان را کشت.

www.tabarestan.info تبرستان

* * *

حیدر سلطان اورامی
(۱۲۳۹-۱۲۴۰هجری)

پس از کشته شدن عثمان سلطان، حیدر سلطان اورامی بنا به فرمان امان‌الله خان اردلان به سال ۱۲۳۹هجری به حکومت اورامان منصوب شد و طولی نکشید که قادربیگ پسر محمدعلی بیگ و پسر عموی حیدر سلطان را وعدهٔ حکومت لهون دادند و با صدور حکمی او را قادر سلطان خواندند و به اورامان فرستادند و قادر سلطان هانی‌گرمله را پایتخت خود قرار داد و مرکزیت نوسود را از بین برد و حیدر سلطان خود به خود معزول شد و پس از مدتی حیدر سلطان هدایای گرانبهائی برای والی فرستاد و مجدداً به حکومت اورامان رسید و چون امان‌الله خان فوت کرد حیدر سلطان و محمدسلطان به سنندج رفتند و نوکران محمد سلطان با قداره‌بندان بازار به جنگ و جدال افتادند و حیدر سلطان چون از ماجرا آگاهی یافت مردان خود را به کمک و یاری آنان فرستاد و این باعث غلبهٔ افراد محمدسلطان بر بازاریان شد و چون خسرو خان اردلان (۱۲۴۰-۱۲۵۰هجری) به حکومت رسید محمدسلطان و حیدر سلطان سر به شورش

برداشتند و او برای سرکوبیشان لشکری اعزام داشت ولی شکست خورد و سپس مردان مسلح محمدپاشای جاف به کمک والی آمدند و بسی از اورامی‌ها را کشتند و محمدسلطان فرار کرد و حیدر سلطان هم خود را به رودخانه انداخت ولی او را از آب گرفتند و به سال ۱۲۴۱هجری به دار آویختند.

* * *

تبرستان
www.tabarestan.info

حسن سلطان اورامی
(۱۲۴۱-۱۲۸۴هجری)

پس از کشته شدن حیدر سلطان، حسن سلطان به سال ۱۲۴۱هجری بنا به فرمان خسروخان ناکام به حکومت اورامان رسید و محمدسعید سلطان هم فرمانروای لهون شد و حسن سلطان و محمدسعید سلطان متحد شدند و اتحاد اورامان بزرگ را پدید آوردند و با هم فرمانروائی کردند و پس از آن محمدپاشای جاف (۱۲۴۵-۱۳۰۸هجری) را با خود همداستان کردند و سپس بخشی از شهر زور را هم تصرف کردند و پس از آن با دولت قاجار به مبارزه پرداختند و ناصرالدین‌شاه قاجار (۱۲۶۴-۱۳۱۳هجری) ناچار سپاهی به سرکوبی آنان فرستاد امّا سپاه قاجار به علت صعب‌العبور بودن راه نتوانستند کاری از پیش ببرند و بی‌نتیجه بازگشتند و پس از مدتی فرهاد میرزا (۱۲۸۴-۱۲۹۶هجری) در سال ۱۲۸۴هجری با دسیسه‌ای حسن سلطان را دعوت کرد و او را به قتل رساند.

* * *

مصطفی سلطان اورامی
(۱۲۸۴-۱۲۹۲هجری)

پس از کشته شدن حسن سلطان، مصطفی سلطان اورامی به سال ۱۲۸۴هجری بنا به فرمان شرف‌الملک فرمانروای اورامان شد و او در نوسود به حکمرانی پرداخت و هانی

گرمله را هم به محمد خاتون حاتمی داد و خود شرف‌الملک در نودشه ماندگار شد و چون به تهران رفت حکومت اورامان را به دیوان بیگی دادند و بیگ‌زادگان لهون به دیدن او رفتند و در بین راه نقشه قتل مصطفی سلطان را کشیدند و به سال ۱۲۹۲هجری او را با دو برادرش کشتند.

* * *

تبرستان www.tabarestan.info

رستم سلطان اورامی
(۱۲۹۲-۱۳۰۹هجری)

پس از کشته شدن مصطفی سلطان، رستم سلطان اورامی بنا به فرمان ناصرالدین شاه قاجار به سال ۱۲۹۲هجری به حکومت اورامان رسید و او در آغاز قاتلین مصطفی سلطان و محمد خاتون را به قصاص رسانید و پس از آن با همسر مصطفی سلطان ازدواج کرد و سپس به تشکیل سپاهی سواره و پیاده پرداخت و پسر مصطفی سلطان به نام حسین‌بیگ که در آندم نوجوانی بیش نبود با مادرش می‌زیست و پس از آن یکی از تفنگ‌دارهای رستم سلطان شد و رستم سلطان در یکی از روزها برای شکار به دیه‌هاوار رفت و دختر کدخدای هاوار را دید و عاشقش شد و همانروز او را به عقد خود درآورد و قرار شد که شب عروسی کنند و این برای حسین بیگ ناخوشایند بود و همان شب به قتل او کمر می‌بندد تا بتواند به مسند پدر بنشیند و شبانگاه که رستم سلطان به حجله می‌رود به او شلیک می‌کند و بزمش را به خون مبدل می‌کند و بدینسان به سال ۱۳۰۹هجری او را به قتل می‌رساند.

* * *

محمد صالح سلطان اورامی
(۱۳۰۹-۱۳۱۳هجری)

محمدصالح سلطان‌بن رستم سلطان اورامی به سال ۱۳۰۹هجری بنا به فرمان امیرنظام گروسی (۱۳۰۹-۱۳۱۳هجری) که حاکم کردستان و کرمانشاه بود به حکومت اورامان رسید و محمدبیگ عمویش هم حاکم لهون شد و پس از چندی عمویش را به قتل رساند و به اورامان تخت رفت و پس از مدتی محمودبیگ‌بن عثمان بیگ در یک مهمانی که برای او ترتیب داده بود به سال ۱۳۱۳هجری با خنجر او را کشت.

www.tabarestan.info تبرستان

* * *

جعفر سلطان اورامی
(۱۳۱۳-۱۳۶۳هجری)

جعفر سلطان به سال ۱۳۱۳هجری از سوی مردم به فرمانروائی اورامان برگزیده شد و او مردی سیاستمدار و باکفایت و مقتدر و شجاع و متدین بود و مردم او را دوست داشتند و او ابتدا سپاهی فراهم آورد و مردم اورامان را به اتحاد و یگانگی فراخواند و سپس عبدالکریم‌بیگ جوانرودی به سال ۱۳۲۸هجری سپاهی به سرکردگی احمدبیگ ظفرالملک برای سرکوبی جعفر سلطان فرستاد و جعفر سلطان هم سپاهی به سرداری افراسیاب‌بیگ برادرزاده‌اش اعزام داشت و پس از زد و خورد سپاه عبدالکریم بیگ شکست خورد و در این هنگام که مشروطه‌خواهان قیام کرده بودند جعفر سلطان به آنان پیوست و در این اثنا عثمانیها به اورامان حمله کردند و او در مقابل آنها ایستادگی کرد و حتی با روسها جنگید و شکستشان داد و پس از آن حلبجه و شهر زور و پلنگان را هم به سال ۱۳۴۹هجری گرفت و سرانجام رژیم پهلوی جعفر سلطان اورامی و یارانش را به سرزمین فارس تبعید کرد و پس از جنگ جهانی دوم به اورامان بازگشت و از آنجا به حلبچه رفت و در سال ۱۳۶۳هجری جان به جان آفرین سپرد و درگورستان اباعبیده دفن شد.

فرمانروایان جاوان

جاوان یا گاوان یکی از طوایف کُرد است که در نعمانیه و حله و بغداد و حوالی دماوند زندگی می‌کنند و آنان در قرن چهارم هجری به ریاست امیر ورام جاوانی در حله وکوت قیام کردند و تا توانستند مقر حکومت خود را در حله قرار داده و ارکان دولت خود را محکم کردند و نفوذ آنان تا اطراف بغداد روان شد و از سال ۳۹۷هجری تا ۵۵۹هجری به مدت یکصد و شصت و دو سال حکمرانی کردند و جاوانهای دماوند که به نام جابان معروفند هنوز به زبان کردی تکلم می‌کنند اما جاوانهای اطراف حله و کوت همگی به زبان عربی گفتگو می‌کنند و از نسب خود بی‌اطلاعند و در میان آنان بسی شعرا و ادبا و علما برخاسته‌اند که بیشتر نوشته‌هایشان را به زبان عربی نوشته‌اند و در ادب عربی سرآمد روزگار بوده‌اند و اینک در اینجا دربارهٔ فرمانروایان جاوانی به بحث و گفتگو می‌پردازیم:

www.tabarestan.info تبرستان

امیر ورام بن محمد جاوانی
(۳۹۷-۴۳۹هجری)

امیر ورام‌بن محمد ابوفراس جاوانی که مردی شجاع و دلیر و نیکوکار بود به سال ۳۹۷هجری لشکری فراهم آورد و بغداد را محاصره کرد و پس از جنگ و زد و خورد و کشت وکشتار، خلیفه طائع لله عباسی (۳۶۳-۳۸۱هجری) او را پذیرفت و پس از بحث و جدال وی را به امارت حله منصوب کرد و پس از آن چون خلیفه قادر بالله عباسی (۳۸۱-۴۲۲هجری) به خلافت رسید گاه و بیگاه اقداماتی علیه او می‌کردند و تاج‌الدوله تنش قصد داشت بغداد را تصرف کند و عمیدالدوله وزیر خلیفه از امیر ورام خواست که با لشکرش از بغداد محافظت کند و او نیز با سپاهی گران عازم بغداد شد و مدتی از بغداد حفاظت می‌کرد و در این هنگام خبر رسید که تاج‌الدوله تنش به قتل رسیده و پس از آن امیر ورام به حله بازگشت و در سال ۴۲۰هجری غزنویها به موصل حمله کردند و امیر ورام در مقابلشان ایستاد و آنان را شکست فاحشی داد و سپس به حله بازگشت و سر و صورتی به کارهای داخلی خود داد و در این ایام عده‌ای از جاوانها به ناحیه جامعین که در

نزدیکیهای بغداد قرار دارد کوچیدند و امیر ورام سرانجام به سال ۴۳۹هجری وفات یافت.

* * *

امیر ابودلف قاسم‌بن محمد جاوانی
(۴۳۹-۴۴۹هجری)

www.tabarestan.info تبرستان

امیر ابودلف قاسم بن محمد جاوانی پس از فوت برادرش به سال ۴۳۹هجری بنا به فرمان خلیفه قائم بامرالله عباسی (۴۲۲-۴۶۷هجری) به امارت حله و توابع منصوب شد و او در آغاز سرگرم جمع‌آوری نیرویی شد و در این دم غزها به حله حمله کردند و امیر ابودلف در مقابلشان ایستاد و آنان را شکست داد و در سال ۴۳۱هجری جلال‌الدوله بویه به خاطر شورش سپاهیانش به امیرابودلف پناهنده شد و او پس از چندی وی را با سپاهی به قدرت نشاند و در سال ۴۳۲هجری حسام‌الدوله ابوالشوک با وی همدست شد و بندنیج را تصرف کردند و در سال ۴۴۴هجری سعدبن ابوالشوک با لشکری به حله یورش برد و امیر ابودلف چون تاب مقاومت نیاورد ناچار فرار کرد و پس از مدتی به حله بازگشت و دیگر واقعهٔ مهمی در قلمرو حکومتش اتفاق نیفتاد تا به سال ۴۴۹هجری جهان را وداع گفت.

* * *

ابوالفتح‌بن ورام جاوانی
(۴۴۹-۴۵۵هجری)

ابوالفتح‌بن ورام جاوانی به سال ۴۴۹هجری بنا به فرمان خلیفهٔ عباسی به حکومت حله منصوب شد و او مردی شجاع و باکفایت و دیندار بود و در آغاز سپاهی آراست و پس از مدتی ابراهیم ینال برادر طغرل اول سلجوقی (۴۲۹-۴۵۵هجری) با لشکری به

حله حمله کرد و ابوالفتح ناچار عقب‌نشینی نمود و سپس سپاهش را تقویت کرد و آنان را تعقیب نمود و شکستشان داد و در سال ۴۵۰هجری ابوالفتح به بغداد رفت و طغرل از او پیشواز کرد و در سال ۴۵۱هجری در جنگی که روی داد اسیر شد و پس از مدتی آزاد گردید و سرانجام به سال ۴۵۵هجری در بغداد رخت از جهان بربست و جنازه‌اش را بنابه وصیت خودش در ناحیه جرجرایا از توابع کوت به خاک سپردند.

تبرستان www.tabarestan.info

* * *

ابونجم بن ورام جاوانی
(۴۵۵-۴۵۷هجری)

پس از فوت ابوالفتح، برادرش ابونجم‌بن ورام بنا به فرمان خلیفه عباسی به حکومت حله رسید و او مردی شجاع و کاردان و متدین بود و در آغاز سپاهی فراهم آورد و سپس به عمران و آبادانی شهر پرداخت و روستائی به نام ابونجم در کنار دجله ساخت و سرانجام به سال ۴۵۷هجری از حکومت خلع شد و ورام‌بن ابوفراس جاوانی به حکومت رسید.

* * *

ورام‌بن ابوفراس جاوانی
(۴۵۷-۴۶۲هجری)

ورام‌بن ابوفراس جاوانی به سال ۴۵۷هجری بنا به فرمان خلیفه عباسی به حکومت حله رسید و او مردی مصمم و باکفایت بود و اندیشه داشت که بر قلمرو نفوذ خود بیفزاید و از فرمان خلیفه یکسره بیرون رود و در آغاز سپاهی منظم آراست و به تکریت حمله کرد و آنجا را گرفت و پس از آن به عمران و آبادانی امارتش سرگرم شد و چندین کاروانسرا و یک مسجد در حله ساخت و سرانجام به سال ۴۶۲هجری جان به جان آفرین سپرد.

امیر ابوشجاع عاصم جاوانی
(۴۶۲-۴۶۷هجری)

امیر ابوشجاع عاصم‌بن ابونجم جاوانی به سال ۴۶۲هجری بنا به فرمان خلیفه عباسی به حکومت حله منصوب شد و او مردی شجاع و کاردان و متدین بود و همواره به شکار می‌رفت و شیر شکار می‌کرد و در جنگ بی‌همتا بود و کسی یارای او را نداشت و در آغاز به عمران و آبادانی امارتش مشغول شد و روستای عاصم را بنا نهاد و در زمان او واقعهٔ مهمی روی نداد و تا سال ۴۶۷هجری حکومت کرد.

www.tabarestan.info تبرستان

* * *

امیر سیف‌الدوله نجم جاوانی
(۴۶۷-۴۷۲هجری)

امیر سیف‌الدوله ابونجم بن ورام جاوانی به سال ۴۶۷هجری بنا به فرمان خلیفه مقتدی بامرالله (۴۶۷-۴۸۷هجری) به حکومت حله منصوب شد و او مردی شجاع و مصمم و کاردان و دیندار بود و در آغاز سر و صورتی به کارهای داخلی امارتش داد و سپاهی فراهم آورد و در زمان او واقعهٔ مهمی در قلمروش اتفاق نیفتاد و او چون به شعر و ادب علاقهٔ فراوانی داشت از این رو شعرا و ادبا را تشویق می‌کرد و به آنان صله و انعام می‌داد و عاقبت به سال ۴۲۷هجری فوت کرد و جسد او را بنا به وصیت خودش در طسفونج از توابع نعمانیه به خاک سپردند.

* * *

امیر ضیاءالدین مهلهل جاوانی
(۴۷۲-۴۹۵هجری)

امیر ضیاءالدین مهلهل‌بن ابوعسکر جاوانی به سال ۴۷۲هجری بنا به فرمان خلیفهٔ

عباسی به حکومت حله و توابع رسید و او مردی مصمم و شجاع و کاردان بود و اندیشه‌های فراوان برای توسعهٔ قدرت و نفوذ جاوانها در سر داشت و ابتدا سپاهی مجهز فراهم آورد امّا اتفاق مهمی در زمان وی روی نداد و همه در صلح و صفا بسر بردند و سرانجام به سال ۴۹۵هجری فوت کرد.

* * *

تبرستان www.tabarestan.info

امیر فخرالدین ابومحمد عنتر جاوانی
(۴۹۵-۵۱۷هجری)

امیر فخرالدین ابومحمد عنتربن ابوعسکر جاوانی به سال ۴۹۵هجری بنا به فرمان مستظهربالله عباسی (۴۸۷-۵۱۲هجری) به حکومت حله منصوب شد و او مردی شجاع و مصمم و متدین بود و چون مردی صلح‌جو و طالب آرامش بود به این سبب به دوران او نه جنگی اتفاق افتاد و نه شورشی برخاست و فقط عده‌ای به بغداد حمله بردند و او بی‌درنگ به کمک سپاهیان خلیفه رفت و آنان را سرکوب کرد و به حله بازگشت و عاقبت به سال ۵۱۷هجری درگذشت.

* * *

امیر مهلهل بن عسکر جاوانی
(۵۱۷-۵۵۴هجری)

امیر مهلهل بن عسکر جاوانی به سال ۵۱۷هجری بنا به فرمان خلیفه مسترشد بالله عباسی (۵۱۲-۵۲۹هجری) به حکومت حله منصوب شد و او مردی شجاع و مصمم و کاردان بود و در این دم عدّه‌ای از عشایر عرب به حله حمله بردند و امیر مهلهل در مقابل آنان ایستاد و تار و مارشان کرد و در همین هنگام بود که سلجوقیان به بغداد یورش بردند و امیر مهلهل با لشکری در برابرشان ایستاد و آنان را سخت شکست داد و پس از آن به حله

بازگشت و به عمران و آبادانی امارتش سرگرم شد تا به سال ۵۵۴هجری جهان را بدرود گفت.

* * *

امیر ابوالهیجا عبدالله جاوانی
(۵۵۴-۵۵۹هجری)

www.tabarestan.info تبرستان

امیر ابوالهیجا عبدالله بن حارث ورام جاوانی به سال ۵۵۴هجری بنا به فرمان مقتفی لامرالله عباسی (۵۳۰-۵۵۵هجری) به حکومت حله منصوب شد و او چون از سیاست و کفایت بهره‌ای نداشت میدان را برای ترکتازی سرداران جاوانی بازتر کرد و شورش و بلوا همهٔ قلمروش را فرا گرفت و سرانجام به سال ۵۵۹هجری عزل شد و با عزل او حکومت جاوانی منقرض شد.

* * *

فرمانروایان بنی‌کاکویه

یکی دیگر از طوایف کرد طایفهٔ کاکویه است که از سال ۳۹۸هجری تا سال ۵۳۶هجری در همدان و ری و اصفهان فرمانروائی کرده‌اند و فرمانروایان آنان عبارتند از: علاءالدوله کاکویه، ظهیرالدین کاکویه، ابوکالیجار کاکویه که اینک دربارهٔ آنها صحبت می‌کنیم:

علاءالدوله کاکویه
(۳۹۸-۴۳۳هجری)

علاءالدوله محمدبن دشمنزیار که یکی از جنگجویان کاکویه بود به علت رشادتهایی

که در جنگ با دشمنان از خود نشان داد سیده خاتون همسر فخرالدوله دیلمی بعد از فوت شوهرش حکومت اصفهان را به سال ۳۹۸هجری به او واگذار کرد و در سال ۲۰هجری سلطان محمود غزنوی (۳۸۸-۴۲۱هجری) به ری و قزوین حمله برد و علاءالدوله ناچار در اصفهان به نام سلطان محمود خطبه خواند و سلطان هم فرمان امارت وی را صادر کرد و پس از فوت سلطان محمود پسرش مسعود غزنوی (۴۲۱-۴۳۲هجری) اصفهان را تصرف کرد و علاءالدوله ناچار به خوزستان رفت و از امرای دیلمی کمک خواست و در این هنگام سلطان محمود فوت کرد و علاءالدوله فرصت را غنیمت شمرد و اصفهان و همدان و ری و قزوین را به تصرف خود درآورد و سرانجام به سال ۴۳۳هجری فوت کرد.

www.tabarestan.info تبرستان

* * *

ظهیرالدین کاکویه
(۴۳۳-۴۴۳هجری)

ظهیرالدین بن علاءالدوله کاکویه به سال ۴۳۳هجری پس از فوت پدرش زمام امور را به دست گرفت ولی برادرش ابوکالیجار در نهاوند زیر بار اطاعت او نرفت و در برابرش قیام کرد و این اختلاف باعث شد که سلاجقه بر آنان تسلط یابند و ظهیرالدین ناچار با برادرش صلح کرد و حکومت همدان را به او واگذار کرد ولی ابراهیم ینال سلجوقی به سال ۴۳۴هجری بروجرد را تصرف نمود و پس از مدتی دژهای شاپور خواست یا خرم‌آباد فعلی را گرفت و ظهیرالدین به جمع‌آوری قوا پرداخت و در سال ۴۳۸هجری طغرل‌بیگ سلجوقی اصفهان را محاصره کرد امّا قادر به تصرف آن نشد ولی به سال ۴۴۳هجری طغرل اصفهان را گرفت و ظهیرالدین هم از ترس جانش فرار کرد.

ابوکالیجار کاکویه
(۴۸۸-۵۳۶هجری)

امیر ابوکالیجاربن ابومنصور علی به سال ۴۸۸هجری به حکومت یزد رسید و او در

نزد سلطان سنجر سلجوقی (۵۱۱-۵۵۲هجری) بسیار مقرب بود و در جنگی که به سال ۵۱۳هجری بین سلطان سنجر و سلطان مغیث‌الدین سلجوقی (۵۱۱-۵۲۵هجری) اتفاق افتاد ابوکالیجار رشادتهایی به خرج داد و سرانجام در جنگ سلطان سنجر با قراخنای به سال ۵۳۶هجری به قتل رسید و از او دو دختر به جای ماند که به پاداش خدماتشان به آنان به حکومت یزد رسیدند و از آن پس حکومت بنی کاکویه منقرض شد.

تبرستان
www.tabarestan.info

* * *

فرمانروایان شبانکاره

شبانکاره یکی از طوایف کُرد ساکن پارس بوده‌اند که اردشیر بابکان (۲۲۴-۲۴۱میلادی) از این طایفه بوده است و ابن‌البلخی در فارسنامه به آنان اشاره کرده است و گوید: کردان پارس پنج رم بوده‌اند که هر رم صد هزار حومه بدین تفصیل: رم جیلویه، رم الذیوان، رم‌اللوالجان، رم‌الکاریان، رم‌البازنجان و چندان شوکت که لشکر فارس را بودی از این کردان بودی که سخت بسیار بودند و یکی از شعب طایفهٔ شبانکاره رم‌البازنجان است که همان طایفهٔ بازرنگی است که مادر اردشیر بابکان از این طایفه بوده و در طول ۳۰۸سال که ملوک شبانکاره حکومت کرده‌اند گاه به استقلال و گاه به خراجگزاری سلطنت می‌کردند و مجموعاً پانزده تن از آنان از سال ۴۴۸ تا ۷۵۶هجری فرمانروائی کرده‌اند که اینک دربارهٔ آنها صحبت می‌کنیم:

امیر فضلویه شبانکاره‌ای
(۴۴۸-۴۵۹هجری)

امیر فضل بن علی معروف به فضلویه شبانکاره‌ای پس از از بین رفتن آل بویه (۳۲۰-۴۴۸هجری) سپاهی از طایفهٔ شبانکاره فراهم آورد و طوایف دیگر کرد را با خود متحد کرد و به شیراز حمله نمود و به سال ۴۴۸هجری بر ملک ابومنصور آل بویه

(۴۴۰-۴۴۸هجری) غالب شد و او را با مادرش اسیر کرد و سرزمین فارس را تسخیر نمود و پس از مدتی الب‌ارسلان سلجوقی (۴۵۶-۴۶۵هجری) از وی خراج خواست و او نپذیرفت و ناچار به یکی از قلاع پناهنده شد و پس از آن الب‌ارسلان با سپاهی گران به او حمله کرد و امیر فضلویه را به سال ۴۵۹هجری دستگیر و به قتل رساند.

* * *

تبرستان www.tabarestan.info

نظام‌الدین یحیی شبانکاره‌ای
(۴۵۹-۴۶۸هجری)

نظام‌الدین یحیی‌بن حسن پس از امیر فضلویه به سال ۴۵۹هجری بنا به فرمان الب‌ارسلان سلجوقی به حکومت فارس منصوب شد و او مردی کاردان و مقتدر و شجاع بود و او در آنجا لشکری فراهم آورد و پس از آن نیریز را گرفت و سپس قلعه‌های جوشناباد و دارالامان و قلعهٔ نیریز را مستحکم کرد و یکی از پسرانش قطب‌الدین را در قلعهٔ دارالامان نشاند و پس از مدتی به عمران و آبادانی شهرها و روستاها پرداخت و مسجدی در نیریز ساخت و سرانجام به سال ۴۶۸هجری فوت کرد.

* * *

نظام‌الدین محمود شبانکاره‌ای
(۴۶۸-۴۹۹هجری)

نظام‌الدین محمودبن حسن نظام‌الدین یحیی شبانکاره‌ای به سال ۴۶۸هجری بنا به فرمان ملکشاه سلجوقی (۴۶۵-۴۸۵هجری) فرمانروای فارس شد و او مردی شجاع و جوانمرد و بخشنده بود و وی پایتخت خود را شهر جشناباد یا گشناباد قرار داد و سپس به توسعهٔ راهها و عمران و آبادانی امارتش پرداخت و سر و صورتی به آن داد با به سال ۴۹۹هجری فوت کرد.

امیر حسن شبانکاره‌ای
(۴۹۹-۵۶۳هجری)

امیرحسن بن خسرو شبانکاره‌ای به سال ۴۹۹هجری بنا به فرمان ابوشجاع محمد سلجوقی (۴۹۸-۵۱۱هجری) به حکومت فارس رسید و او مردی مهربان و شجاع و باکفایت بود و به‌خوبی توانست از عهدهٔ ادارهٔ امور امارت شبانکاره برآید و او می‌خواست به قلمروش بیفزاید و برای این منظور سپاهی فراهم آورد و با مخالفت سلجوقیان روبرو شد و پس از مدتی سر از فرمان آنان باز زد و ابوشجاع محمد لشکری را با سپاهی برای سرکوبی او فرستاد و او مجبور شد که در قلعهٔ خود متحصن شود و عاقبت با آنان صلح کرد و به این ترتیب در سرزمین شبانکاره امنیت و آرامش برقرار بود و سرانجام به ۵۶۳هجری درگذشت.

www.tabarestan.info تبرستان

* * *

ملک مظفرالدین محمد شبانکاره‌ای
(۵۶۳-۶۱۰هجری)

ملک مظفرالدین احمدبن قطب‌الدین شبانکاره‌ای بنا به فرمان ایل ارسلان خوارزمشاهی (۵۵۱-۵۶۷هجری) به سال ۵۶۳هجری فرمانروای فارس شد و او در آغاز به تجهیز سپاه پرداخت و ناحیه برده سیر را مجدداً به تصرف خود درآورد و مردم را به‌کار وکوشش فرا خواند امّا دشمنانی درکمینش بودند و شبانگاهی به سال ۶۱۰هجری بر او ریختند و خود و فرزندش را اسیر و به قتل رساندند.

* * *

قطب‌الدین مبارز اول شبانکاره‌ای
(۶۱۰-۶۲۴هجری)

قطب‌الدین مبارز اوّل بن نظام‌الدین حسن شبانکاره‌ای به سال ۶۱۰هجری بنا به فرمان سلطان محمد خوارزمشاه (۵۹۶-۶۱۷هجری) به حکومت فارس رسید و او اولین کاری که انجام داد استخلاص قلعه نیریز از دست بیگانگان بود و سپس کرمان را هم گرفت و یک سال در آنجا فرمان راند و پس از آن به شبانکاره بازگشت و پس از مدتی فرگ و تارم را تصرف کرد و سرانجام به سال ۶۲۴هجری وفات یافت.

www.tabarestan.info تبرستان

* * *

ملک مظفرالدین محمد شبانکاره‌ای
(۶۲۴-۶۵۸هجری)

ملک مظفرالدین محمدبن قطب‌الدین مبارز اول شبانکاره‌ای به سال ۶۲۴هجری بنا به وصیت پدرش فرمانروای فارس شد و او مردی مقتدر و شجاع و جوانمرد و متدین بود و در آغاز به عمران و آبادانی شهرها و روستاها پرداخت و چندین مسجد و مدرسه و خانقاه وکاروانسرا بناکرد و در بطن قلعهٔ دارالامان درکوهی که مشرف به جنوب است قلعه‌ای از سنگ خارا ساخت که آثار آن هنوز باقی است و پس از آن سپاهی فراهم آورد و ملک دارابجرد راگشود و ضمیمه قلمرو خودکرد و در دورهٔ او حملهٔ مغول به ایران شروع شد و در این اثنا مغولها به دارابجرد حمله کردند و ملک مظفرالدین با آنان به مقابله برخاست و جنگی سخت درگرفت و در این جنگ به سال ۶۵۸هجری به شهادت رسید. وی در عین حال مردی فاضل بود و دانشمندان و ادبا و شعرا را ارج می‌نهاد و به آنان صله و انعام می‌داد و خود گهگاه شعر می‌سرود و این رباعی از اوست:

گر از پی لذت هوی خواهی شد — از من خبرت که بینوا خواهی شد
بنگر زکجائی به چه کار آمده‌ای — می‌بین که چه می‌کنی کجا خواهی شد

قطب‌الدین مبارز دوم شبانکاره‌ای
(۶۵۸-۶۵۹هجری)

قطب‌الدین مبارز دوم بن ملک مظفرالدین محمد پس از شهادت پدرش به حکومت فارس رسید امّا او مردی بی‌کفایت و شرابخوار و لاابالی بود و مردم را زرخرید خود می‌دانست و از ملک و ملّت بی‌خبر بود و پس از مدتی بیشتر مردم از جمله سران و بزرگان شبانکاره از او برنجیدند و سرانجام او را پیش هلاکوخان مغول (۶۵۱-۶۶۳هجری) بردند و اظهار داشتند این مَلک نه بر راه صدق و امانت می‌رود و مدام شراب می‌خورد. هلاکو گفت: او گناهی نکرده و اگر شراب بخورد خود داند و او را باز دست شبانکارگان دادند و شبانکارگان بر او جمع شدند و به سال ۶۵۹هجری در میدان نیریز او را میان به دو نیم زدند و کشتند.

www.tabarestan.info تبرستان

* * *

نظام‌الدین حسن شبانکاره‌ای
(۶۵۹-۶۶۲هجری)

نظام‌الدین حسن بن ملک مظفرالدین محمد شبانکاره‌ای به سال ۶۵۹هجری بنا به فرمان هلاکوخان مغول فرمانروای فارس شد و در این اثنا اتابک سلجوق شاه سلغری (۶۶۰-۶۶۲هجری) که یاغی شده بود بنا به دستور هلاکو، لشکر شبانکاره به سرداری نظام‌الدین برای سرکوبی او روی به اصفهان و کرمان و یزد نهاد و سلجوق شاه چون این خبر را شنید گریخت و سپس با لشکری به مقابله او پرداخت و جنگی سخت درگرفت و در این جنگ نظام‌الدین به سال ۶۶۲هجری به قتل رسید و او را در قلعهٔ دارالامان دفن کردند.

* * *

نصرت‌الدین ابراهیم شبانکاره‌ای
(۶۶۲-۶۶۴هجری)

نصرت‌الدین ابراهیم بن ملک مظفرالدین محمد شبانکاره‌ای به سال ۶۶۲هجری بنا به فرمان اباقاخان مغول (۶۶۳-۶۸۰هجری) به حکومت فارس رسید و او با مردم با عدل و داد رفتار کرد و مردم همگی با او متفق بودند و وی به فقرا و مستمندان کمک‌های شایانی کرد و عاقبت به سال ۶۶۴هجری جهان را وداع گفت.

www.tabarestan.info تبرستان

* * *

جلال‌الدین طیب شاه شبانکاره‌ای
(۶۶۴-۶۸۱هجری)

جلال‌الدین طیب شاه‌بن محمد شبانکاره‌ای به سال ۶۶۴هجری از سوی امرا و بزرگان شبانکاره به فرمانروائی فارس رسید و او چون نوجوان بود، بزرگان ایل او را راهنمائی می‌کردند تا اینکه به سن رشد رسید و اباقاخان هم امارت او را تأیید کرد امّا پس از مدتی او به مغولها اعتنائی نمی‌کرد و آنان با او دشمن شدند و در صدد قتلش برآمدند و سرانجام به سال ۶۸۱هجری او را شهید کردند.

* * *

بهاءالدین اسماعیل شبانکاره‌ای
(۶۸۱-۶۸۸هجری)

بهاءالدین اسماعیل‌بن محمد شبانکاره‌ای بنا به فرمان سلطان احمد تگودار (۶۸۱-۶۸۳هجری) به سال ۶۸۱هجری به حکومت فارس رسید و اولین اقدام او این بود که دشمنانش را یک‌یک به قتل رساند و بعضی را هم مثله کرد و برخی را در قلاع خندقها محبوس گردانید تا عبرتی باشد برای دیگران و پس از آن به عمران و آبادانی امارتش

سرگرم شد تا تلافی خرابیهای مظفرالدین را جبران کند و او مردی متین و مصمم و شجاع بود و از اراذل و اوباش و نااهل خوشش نمی‌آمد و به فقرا و مستمندان کمک می‌کرد و سرانجام به سال ۶۸۸هجری درگذشت.

* * *

تبرستان www.tabarestan.info

نظام‌الدین حسن شبانکاره‌ای
(۶۸۸-۷۲۵هجری)

نظام‌الدین حسن بن جلال الدین طیب شاه شبانکاره‌ای بنا به فرمان ارغون خان مغول (۶۸۳-۶۹۰هجری) به سال ۶۸۸هجری فرمانروای فارس شد و او به عمران و آبادانی امارتش پرداخت و سر و صورتی به امارت خود داد و مسجدی در شیراز ساخت و قناتهائی برای کشاورزان حفر کرد و مردم را به کار و کوشش فرا خواند و او چون مردی صلح‌جو و طالب آرامش بود در زمان او جنگی رخ نداد و عاقبت به سال ۷۲۵هجری فوت کرد.

* * *

نصرت‌الدین ابراهیم شبانکاره‌ای
(۷۲۵-۷۳۵هجری)

نصرت‌الدین ابراهیم‌بن بهاءالدین اسماعیل شبانکاره‌ای بنا به فرمان ابوسعید بهادرخان (۷۱۶-۷۳۶هجری) به سال ۷۲۵هجری به حکومت فارس رسید و او در آغاز طوایف شبانکاره را متحد کرد و سپاهی منظم فراهم ساخت و قدرتی به هم رسانید و پس از مدتی چند مسجد و کاروانسرا ساخت و در زمان او جنگی روی نداد و مردم در آسایش و رفاه می‌زیستند و سرانجام به سال ۷۳۵هجری بدرود حیات گفت.

ملک رکن‌الدین حسن شبانکاره‌ای
(۷۳۵-۷۴۲هجری)

ملک رکن‌الدین بن اسماعیل شبانکاره‌ای بنا به فرمان ارپاگاون مغول (۷۳۵-۷۳۶هجری) به سال ۷۳۵هجری فرمانروای فارس شد و او مردی بود متین و مقتدر و شجاع و بخشنده و فاضل و علما و شعرا و ادبا را دوست داشت و همیشه با آنان مصاحبت داشت و در کارها با ایشان مشورت می‌کرد و در زمان ایشان اتفاقی روی نداد و عاقبت به سال ۷۴۲هجری رخت از دنیا بربست و پس از او ملک رکن‌الدین و ملک تاج‌الدین جمشید و ملک اردشیر تا سال ۷۵۶هجری حکومت کردند و آخرین آنان ملک اردشیر مغلوب امیر مبارزالدین محمد مظفر سرسلسلهٔ امرای مظفری شد و به این ترتیب سلسلهٔ شبانکاره منقرض گردید.

www.tabarestan.info تبرستان

* * *

فرمانروایان مرداسی

مرداسی نام یکی از طوایف کرد دیار بکر است که در ناحیه اگیل واقع در شمال آمد توطن داشته‌اند و بنا به گفتهٔ امیر شرف‌خان بدلیسی مؤلف کتاب شرفنامه، بنیانگذار این خاندان شخصی بود به نام پیر منصور بن حسین لنگ که سمت شیخیت داشته و در اگیل خانقاهی ساخته و به وعظ و ارشاد مردم پرداخته و از هر سوی کردستان به او گرویده‌اند و پس از پیر منصور پسرش پیر موسی جای او را گرفته و تکیه‌ای در روستای پیران از توابع اگیل بنا کرده و به ارشاد خلق سرگرم شده است و پس از او پسرش پیر بدر جایش را گرفته و چون پیروان او زیاد شده پس از مدتی دعوی امارت کرده و قلعهٔ اگیل را به تصرف خود درآورده و به سال ۴۵۱هجری رسماً فرمانروای اگیل شده و چون این خبر به الب‌ارسلان سلجوقی (۴۵۶-۴۶۵هجری) رسیده او لشکری برای سرکوبی پیربدر فرستاده و بدر فرار را ترجیح داده و به میافارقین رفته و نزد امیر حسام‌الدین فرمانروای آن دیار ماندگار

شده تا اینکه سلجوقیان میافارقین را تصرف کرده‌اند و پیر بدر در این واقعه به سال ۴۵۹هجری به قتل رسیده است و اینک به شرح امرای اصلی مرداسی که سه نفرند به ترتیب می‌پردازیم:

امیر بولدوق مرداسی
(۴۵۹-۵۰۷هجری)

تبرستان www.tabarestan.info

پس از قتل پیر بدر همسرش باردار بود و سپس پسری آورد که او را بولدوق نامیدند و چون او نوزاد بود زمام امور را به سال ۴۵۹هجری به دست مادرش دادند و سران طایفهٔ مرداسی هم او را یاری می‌کردند و چون به سن رشد رسید به جای پدرش فرمانروای اگیل شد و نخست اطاعت خود را به عبدالله‌القائم بامرالله (۴۲۲-۴۶۷هجری) ابراز داشت و او نیز فرمان حکومت اگیل را برایش صادر کرد و پس از آن مدتی با اقتدار حکومت کرد و سرانجام به سال ۵۰۷هجری درگذشت و او پسری داشت به نام ابر هیم که پس از مرگ پدر به جای او نشست.

* * *

امیرابراهیم مرداسی
(۵۰۷-۵۴۸هجری)

امیرابراهیم بن امیربولدوق به سال ۵۰۷هجری به فرمان خلیفهٔ عباسی احمدالمستظهربالله (۴۸۷-۵۱۲هجری) به امارت اگیل منصوب شد و او نخست به استحکام قلعه اگیل پرداخت و در دوران او واقعهٔ مهمی در قلمرو حکومتش روی نداد و در تعمیر عمارات و بسط عدل و داد کوشید و عاقبت به سال ۵۴۸هجری وفات یافت و پس از او پسرش امیرمحمد جای او را گرفت.

* * *

امیر محمد مرداسی
(۵۴۸-۵۷۸هجری)

امیر محمدبن امیرابراهیم به سال ۵۴۸هجری بنا به فرمان خلیفه عباسی محمدالمتقی لامرالله (۵۳۰-۵۵۵هجری) حاکم اگیل شد و او چون زندگی را در رفاه و آسایش به سر برده بود لذا مردی بی‌کفایت بود و اوقات را همه یا کنار سفره و یا بر بستر استراحت می‌گذرانید و به این سبب یکسره از کار ملک غافل ماند و با این وجود در زمان او اتفاق مهمی روی نداد و سرانجام به سال ۵۷۸هجری درگذشت و او سه پسر داشت به نامهای: امیرعیسی، امیرتمیورتاش، امیرحسین و چون با هم توافق نداشتند ولایت موروثی خود را به سه قسمت تقسیم کردند که اولی در اگیل و دومی در پالو و سومی در چرموک بنای حکومت نهادند و بدینسان حکومت مرداسی سه شعبه شد.

فرمانروایان شعبهٔ اگیل عبارتند از: امیرعیسی، امیردولتشاه، امیرعیسی‌ثانی، امیرشاه محمد، امیرقاسم بیگ، امیرمرادبیگ، امیرجعفربیگ، و فرمانروایان شعبه پالو عبارتند از: امیرتیمورتاش، امیرحمزه، امیرحسین، امیرجمشید، امیر حسین خان، امیر حسن‌بیگ، امیر یوسف بیگ، امیر احمدبیگ، امیر سلیمان‌بیگ، و فرمانروایان شعبه چرموک عبارتند از: امیرحسین، امیر سیف‌الدین، امیر شاه‌یوسف، امیر ولاةبیگ، امیر شاه‌علی، امیر اسفندیاربیگ، امیر بایندربیگ، امیر محمدبیگ.

* * *

فرمانروایان شدادیان آنی

چنانکه در بحث فرمانروایان شدادی گفتیم الب‌ارسلان سلجوقی آنی را از رومیان گرفت و به ابوالسوار شدادی سپرد و او فرمانروایی آنجا را به پسر کوچکش منوچهر واگذار کرد که پس از مدتی فضلون شدادی به‌وسیله امیر بوزان اسیر شد و او بنیاد فرمانروایان شدادی را از آران برچید ولی حکومت منوچهر شدادی در آنی تا حدود یکصد و سی سال دیگر ادامه داشت و آنان جمعاً نه نفر از سال ۴۶۶هجری تا سال ۵۹۵هجری فرمانروائی کرده‌اند که اینک دربارهٔ آنها به بحث می‌پردازیم:

www.tabarestan.info تبرستان

منوچهر شدادی
(۴۶۶-۵۰۴هجری)

منوچهر بن فضلون شدادی ملقب به ابوشجاع بنا به فرمان الب‌ارسلان سلجوقی (۴۵۶-۴۶۵هجری) به حکومت آنی رسید و او در آن هنگام نوجوان بود و چون به سن رشد رسید برای اینکه سرزمین آنی به علت جنگ خراب شده بود به ترمیم و آبادانی آن پرداخت و بر استحکام قلعه‌ها هم افزود و ارمنیها که از سرزمینشان آواره شده بودند با دلجوئی آنان را به زادگاهشان برگرداند و او گذشته از آنکه مادرش ارمنی بود خود نیز زنی از یکی سران ارمنی گرفت و این وصلت باعث صلح و صفا بین ارمنیان و کردان شد و سپس مسجد مجللی در آنجا بنا نهاد و او پس از الب‌ارسلان با ملکشاه سلجوقی (۴۶۵-۴۸۵هجری) از در اطاعت درآمد امّا بعد از فوت ملکشاه ترکان از هر گوشه و کنار به سرزمین آنی حمله کردند و او چاره‌ای نداشت جز اینکه با آنها به مقابله برخیز د و در سال ۴۸۶هجری ایلغازی ارتق با سپاهی به آنی تاخت و گریگور پسر ورساق ارمنی با سپاه منوچهر به دفع او شتافت و وی را شکست داد و برادرش را هم کشت و در سال ۴۹۹هجری گروهی از ترکان به کوه آرارات حمله بردند و منوچهر با اینکه بر آرارات فرمانروائی نداشت امّا به جنگشان رفت و شکستشان داد و عده‌ای از آنان را هم کشت و در همین سال قزل نامی از امیران ترک با سپاهی گران به دوین تاخت و آنجا را گرفت و ابونصر برادر منوچهر را هم کشت و منوچهر ناچار به خدمت سلطان محمد سلجوقی (۴۹۸-۵۱۱هجری) رفت و از او یاری خواست و با سپاهی به دوین یورش برد و آنجا را بازپس گرفت و قزل را نیز بکشت و منوچهر سرانجام به سال ۵۰۴هجری بدرود حیات گفت و او پسری داشت به نام ابوالسوار شاور.

* * *

www.tabarestan.info تبرستان

ابوالسوار شاور دوم شدادی
(۵۰۴-۵۱۸هجری)

پس از درگذشت منوچهر پسرش ابوالسوار شاور دوم شدادی به جای او نشست و او برخلاف پدرش مردی متدین و متعصب بود و در ایذای ارمنیها می‌کوشید و هلالی که در برابر خاج مسیحی‌ها نشانهٔ اسلام بود بر کلیسای بزرگ آنی آویخت و به این خاطر ارمنیها رنجیده شدند و بر او شوریدند و ترکان هم به روستاهای حوالی آنی حمله بردند و به تاراج و کشت و کشتار مردم پرداختند و ارمنیها از این خبر آشفته شدند و ازداویت پادشاه گرجستان خواستند که آنی را تصرف کند و داویت با سپاهی گران آنی را تصرف کرد و ابوالسوار عده‌ای دیگر از ارمنیان را به سال ۵۱۸هجری دستگیر نمود و داویت کلیسائی را که مسلمانان مسجدش کرده بودند مجدداً به صورت کلیسا درآورده و به جای هلال یک خاج نصب کرد و ارمنیان از این پیروزی بسیار خوشحال شدند و در این گیر و دار ابوالسوار بوسیلهٔ ارمنیان دستگیر و اسیر شد.

www.tabarestan.info تبرستان

* * *

فضلون سوم شدادی
(۵۱۸-۵۲۵هجری)

فضلون‌بن ابوالسوار شاور شدادی قبل از دستگیری پدرش به خراسان رفته بود و چون از دستگیری‌پدرش آگاه شد به یاری فرمانروایان آذربایجان و آران سپاهی فراهم آورد و به آنی حمله کرد و آنجا را محاصره نمود و چون مدت محاصره طول کشید مردم در مضیقه قرار گرفتند و عده‌ای ناچار شهر را ترک کردند امّا مسلمانان راهشان را بستند و عده‌ای را هم کشتند و مردم آنی پس از یکسال محاصره به ستوه آمدند و ناچار دروازه‌های شهر را به روی فضلون باز کردند و از او پیمان گرفتند که به مردم شهر آسیبی نرساند و کلیسا را تغییر ندهد و فضلون راضی شد و با مردم با مهربانی رفتار کرد و از آنان به دلجویی پرداخت و در این ایام سلسلهٔ سلجوقی ضعیف شده بود و فضلون از این

فرصت استفاده کرد و سپاهی فراهم آورد و به شهرهای دوین و گنجه حمله برد و آن دو شهر را تصرف کرد ولی در سال ۵۲۴هجری یکی از امرای ترک که حاکم بدلیس بود به دوین تاخت و آنجا راگرفت و فضلون در مقابل او برخاست و جنگی سخت درگرفت و دز این جنگ فضلون سخت زخمی شد و پس از چند روز به سال ۵۲۵هجری فوت کرد.

* * *

تبرستان
www.tabarestan.info

خوشچهر شدادی
(۵۲۵-۵۳۵هجری)

خوشچهربن ابوالسوار شدادی به سال ۵۲۵هجری پس از کشته شدن برادرش به حکومت آنی رسید و او در آغاز به تجهیز سپاه پرداخت و سپس به عمران و آبادانی شهرها و روستاها مشغول شد و چندین پل وکاروانسرا بناکرد و مردم در زمان او در رفاه و آسایش بودند و در دوران فرمانروائی او اتفاقی نیفتاد و او مدت ده سال فرمانروائی کرد و پس از آن به سال ۵۳۵هجری حکومت را به برادرش محمود شدادی سپرد.

* * *

محمود شدادی
(۵۳۵-۵۴۹هجری)

محمودبن ابوالسوار شدادی به سال ۵۳۵هجری به حکومت آنی رسید و او قبل از اینکه به حکومت برسد در گرجستان بود و چون فرمانروا شد سر و صورتی به امارتش داد و عماراتی ساخت و مردم را در کارها شرکت داد و مسلمانان و مسیحیان را با هم الفت داد زیرا مادرش مسیحی بود و او چون مردی فاضل بود مردم را به فراگرفتن دانش فرا خواند و علما و فضلا و ادبا و شعرا را گرامی می‌داشت و به آنان صله و انعام می‌داد و سرانجام به سال ۵۴۹هجری فوت کرد و او پسری داشت به نام فخرالدین شداد.

فخرالدین شداد شدادی
(۵۴۹-۵۵۰هجری)

فخرالدین شدادبن محمود شدادی به سال ۵۴۹هجری به حکومت آنی رسید و وی چون در مذهب متعصب بود به مسیحیان اعتنائی نمی‌کرد و بیشتر به مسلمانان می‌رسید و در زمان خود مسجدی در آنی بنا بهاد و این بود که بنا به گفتهٔ ابن اثیر کشیشان آنی به سال ۵۵۰هجری بر او شوریدند و شهر را به برادرش فضلون شدادی سپردند و یکی از نویسندگان می‌نویسد: شداد از آنی بیرون آمده و آهنگ شام کرد تا پیش اسدالدین شیرکوه عمومی صلاح‌الدین ایوبی برود زیرا شادی پدر شیرکوه از ایل روادی بود و با شدادیان خویشاوندی داشت.

www.tabarestan.info تبرستان

* * *

فضلون شدادی
(۵۵۰-۵۵۶هجری)

فضلون‌بن محمود شدادی به سال ۵۵۰هجری فرمانروای آنی شد و او در آغاز به دلجویی مسیحیان پرداخت امّا کشیشان از او ناراضی بودند و مردم را بر علیه او تحریک می‌کردند و با این حال شش سال فرمانروائی کرد و سرانجام به سال ۵۵۶هجری کشیشان بر او نیز شوریدند و آنی را به گریگور پادشاه گرجستان واگذار کردند و فضلون ناچار شهر را ترک کرد و به دژی به نام بکران که در حوالی آنی بود پناه برد و پادشاه گرجستان که دشمن مسلمانان بود به محض ورود به آنی به تاراج و کشت و کشتار مسلمانان سرگرم شد و پس از چندی حکومت را به سپهسالار خود سعدون سپرد و خود به گرجستان بازگشت.

* * *

شاهنشاه شدادی
(۵۵۹-۵۹۵هجری)

امارت آنی نزدیک به سه سال در اختیار سعدون وکشیشان بود و در این دم مسلمانان از هر سو با هم متحد شدند و برای امداد هم‌کیشان خود به آنی رفتند و از جمله با حاکم آذربایجان و عراق با هم بسیج شدند و با سپاهی گران آمادهٔ جنگ گشتند و شهر را محاصره کردند و گریگور چون از یورش مسلمانان آگاه شد با سپاهی خود را بدانجا رسانید و جنگ سختی میان او و مسلمانان روی داد که سرانجام مسلمانان شکست خوردند و به سال ۵۵۹هجری اتابک ایلدگز به تلافی هزیمت پیشین به آنی لشکرکشید و آنجا را از چنگ گرجیان رها کرد و شاهنشاه پیشدادی را به حکومت نشاند و او با عدل و داد رفتارکرد و در آغاز به عمران و آبادانی پرداخت امّاکشیشان آسوده ننشستند و مجدداً مردم را شورانیدند و به تاراج شهر پرداختند و سرانجام به سال ۵۹۵هجری حکومت آنی به دست ارمنیان افتاد و دیگر از شاهنشاه شدادی اطلاعی نداریم و بدینسان حکومت شدادی در آنی به انتها رسید.

www.tabarestan.info تبرستان

* * *

فرمانروایان یلیان روادی

یلیان روادی که یکی از طوایف کردند درگذشته در آذربایجان سکونت داشته‌اند و در میان آنان مردانی دلیر و شجاع برخاسته‌اند که از سال ۵۰۱هجری تا ۶۲۴هجری فرمانروائی کرده‌اند و نخستین فرمانروای آنان احمدیل بوده که ابن اثیر از او بدینگونه یاد کرده: احمدیل بن ابراهیم بن وهسودان روادی کردی است و آنان در مراغه و روئین‌دز حکومت داشته‌اند که اینک دربارهٔ فرمانروایان آنان به بحث می‌پردازیم:

* * *

امیر احمدیل رَوادی
(۵۰۱-۵۱۰هجری)

امیر احمدیل روادی به سال ۵۰۱هجری بنا به فرمان سلطان محمدبن ملکشاه سلجوقی (۴۹۸-۵۱۱هجری) فرمانروای مراغه شد و در این سال پیکار سختی میان سلطان محمد سلجوقی و صدقه‌بن دبیس امیر حله اتفاق افتاد و امیراحمدیل در این پیکار شرکت کرد و در این معرکه صدقه کشته شد و ابن اثیر می‌گوید: صدقه را اسبی بود که کسی مانند آنرا نداشت و در جنگ زخمی به او رسیده بود و صدقه آن اسب را در کشتی نشاند تا به بغداد ببرند ولی در راه تلف شد و در سال ۵۰۵هجری فرمانروایان کشورهای اسلامی برای یاری اتابک طغتکین (۴۹۷-۵۴۹هجری) فرمانروای شام در جنگ صلیبی‌ها که به سرزمین قدس حمله کرده بودند نیروهای خود را به آن دیار فرستادند و احمدیل هم لشکری کشید و دوش به دوش آنان جنگید و صلیبی‌ها را شکست سختی دادند و در محرم سال ۵۱۰هجری احمدیل که در بغداد بود روزی که در پهلوی اتابک طغتکین نشسته بود ناگاه یکی وارد شد و نامه‌ای به او داد که به سلطان محمد برساند و به محض اینکه نامه را گرفت آن مرد که از باطنیان بود کاردی به او زد و زخمیش کرد و احمدیل گرچه سخت زخمی شده بود آن باطنی را زیر پا نهاد و در این حین باطنی دیگر وارد شد و کاردی دیگر به احمدیل زد و حاضرین آنان راگرفتند و پاره‌پاره کردند و در این موقع باطنی سوم آمد و کاردی دیگر به احمدیل زد و این بار احمدیل جان به جان آفرین سپرد.

www.tabarestan.info تبرستان

* * *

آقسنقر روادی
(۵۱۰-۵۲۷هجری)

آقسنقر بن احمدیل روادی به سال ۵۱۰هجری بنا به فرمان سلطان محمد سلجوقی به حکومت مراغه رسید و به سال ۵۱۶هجری وی به خدمت سلطان محمود سلجوقی

(۵۱۱-۵۲۵هجری) رفت و اظهار اطاعت کرد و او نیز فرمان امارت مراغه را برایش صادر کرد و در این دم طغُرل برادر کوچک سلطان محمود ازاران بر علیه برادرش قیام کرد و آقسنقر هم او را تشجیع کرد و به او وعده داد چون به مراغه برسند ده‌هزار سوار جنگی در اختیار او بگذارند و طغرل فریب او را خورد و با هم به اردبیل رفتند امّا اردبیلیان راه آنان را بستند و سپس به تبریز حمله بردند ولی در نزدیکی‌های شهر شنیدند که سلطان محمود سپاهی برای سرکوبی آنان به مراغه اعزام داشته و آنان چون تاب مقاومت را در خود ندیدند نامه‌ای برای سلطان نوشتند و پوزش خواستند و سلطان آنان را بخشید و سپس آقسنقر به یکی از نزدیکان سطان محمود درآمد و سلطان پسری داشت به نام داود که چون سلطان محمود درگذشت آقسنقر پسرش را بر تخت نشاند و در سراسر عراق عجم و آذربایجان به نام وی خطبه خواندند و سلطان محمود سه برادر داشت به نامهای: طغرل و مسعود و سلجوق که هرکدام می‌خواستند به سلطنت برسند و در این ایام سلطان سنجر سلجوقی (۵۱۱-۵۵۲هجری) که در خراسان و ماوراءالنهر و خوارزم فرمانروائی می‌کرد آقسنقر داود را با خود به آذربایجان برد ولی مسعود پیش از او به تبریز حمله برد و آنجا را تصرف کرد و آقسنقر با سپاهی به تبریز یورش برد و چند ماه تبریز را محاصره کرد و سرانجام در سال ۵۲۶هجری با هم آشتی کردند و پس از آن طغرل به پادشاهی رسید و در همین سال آقسنقر با سپاهی به جنگ طغرل رفت امّا در این جنگ شکست خورد و به بغداد گریخت و در سال ۵۲۷هجری مسعود و داود به مراغه رفتند و آقسنقر سپاهی در اختیار آنان گذاشت و اردبیل را محاصره نمود و سلطان طغرل به جنگ آقسنقر رفت و آقسنقر او را شکست داد و بر نواحی همدان تاخت و در همین اثنا عده‌ای از باطنیان بر او تاختند و به سال ۵۲۷هجری او را کشتند.

* * *

www.tabarestan.info تبرستان

نصرةالدین ارسلان آبه‌روادی
(۵۲۷-۵۷۰هجری)

نصرةالدین ارسلان آبه بن آقسنقر روادی به سال ۵۲۷هجری بنا به وصیت پدرش فرمانروای مراغه شد و در سال ۵۳۰هجری‌المقتضی لامرالله عباسی (۵۳۰-۵۵۵هجری) در تدارک جنگ با مسعود سلجوقی (۵۱۰-۵۵۵هجری) بود که در این لشکرکشی ارسلان آبه‌هم شرکت کرد و در سال ۵۴۸هجری با سلطان محمد همدست شد و سلطان بخشی از آذربایجان از جمله تبریز را به ارسلان آبه واگذار کرد و در سال ۵۵۴هجری سلطان محمد فوت کرد و قبل از مرگ پسر خردسالش را به او سپرد و در سال ۵۵۸هجری گرجی‌ها نیرو گرفته بودند و به دوین پایتخت ارمنستان یورش بردند و عده‌ای را کشتند و ارسلان آبه با لشکری به آنان حمله کرد و شکستشان داد و در سال ۵۶۳هجری ارسلان آبه پسر سلطان محمد را رسماً سلطان خواند و ایلدگز سخت خشمگین شد و سپاهی به همراهی پسرش پهلوان محمد به جنگ ارسلان آبه فرستاد که در این جنگ ارسلان آبه شکست خورد و به مراغه گریخت و ارسلان آبه ناچار از در آشتی درآمده و سرانجام به سال ۵۷۰هجری درگذشت.

www.tabarestan.info تبرستان

* * *

فلک‌الدین روادی
(۵۷۰-۵۸۴هجری)

فلک‌الدین بن ارسلان آبه روادی به سال ۵۷۰هجری بنا به وصیت پدرش به حکومت مراغه رسید و در این دم اتابک جهان پهلوان (۵۶۸-۵۸۱هجری) هم به فرمانروائی رسیده بود و با سپاهی به روئین‌دژ یا رواندز که پایگاه فلک‌الدین بود حمله برد و چند ماهی آنجا را محاصره کرد و چون دژ بسیار محکم و استواری بود نتوانست آنجا را بگشاید ناچار پس از مدتی به مراغه یورش برد و مدتی جنگ پیرامون دو شهر ادامه داشت تا اینکه لشکریان مراغه عده‌ای از سپاهیان جهان پهلوان را اسیر کردند و قاضی

شهر که مردی دوراندیش بود آنان را خلعت داد و آزاد کرد و جهان پهلوان بسیار خوشنود شد و سپس هر دو رقیب آشتی کردند و سرانجام فلک‌الدین به سال ۵۸۴هجری فوت کرد.

* * *

تبرستان
www.tabarestan.info

اتابک علاءالدین کرپه ارسلان روادی
(۵۸۴-۶۰۴هجری)

علاءالدین کرپه ارسلان فلک‌الدین روادی به سال ۵۸۴هجری بنا به وصیت پدرش فرمانروای مراغه شد و او در آغاز به تجهیز سپاه پرداخت و سپس به خدمت سلطان طغرل سوم سلجوقی (۵۷۳-۵۹۰هجری) رسید و سلطان او را گرامی داشت و پسر خود برکیارق را به او سپرد و در سال ۶۰۲هجری با مظفرالدین کوکبری فرمانروای اربیل همدست شد و با ایتغش پیشکار اتابک ابوبکر (۵۸۷-۶۰۷هجری) که فرمانروای عراق عجم بود به جنگ پرداخت و علاءالدین چون تاب مقاومت نیاورد ناچار پیشنهاد صلح کرد و یکی از دژهای خود را هم به او واگذار کرد و به ابوبکر نیز شهر ارومیه و اشنویه را داد و به این ترتیب دشمنیشان از بین رفت و علاءالدین عاقبت به سال ۶۰۴هجری جهان را وداع گفت. وی مردی مقتدر و شجاع و دادگر و متدین و فاضل بود و مردم همه او را دوست داشتند و نظامی گنجوی (۵۳۵-۵۹۹هجری) بهرامنامه را به نام او سروده است و او دو پسر داشت به نامهای: نصرةالدین محمد و فلک‌الدین احمد.

* * *

نصرةالدین محمد روادی
(۶۰۴-۶۰۵هجری)

نصرةالدین محمدبن علاءالدین کرپه ارسلان روادی پس از فوت پدرش چون کودکی

خردسال بود به سال ۶۰۴هجری از طرف سرداران و بزرگان روادی به امارت مراغه برگزیده شد و امارت امیر خردسال که از سیاست و کفایت بهره‌ای نداشت میدان را برای سرداران خودخواه منافقان بازتر کرد و پس از چندی شورش و بلوا همه قلمرو روادی را فرا گرفت و هر کدام از سرداران برای به دست آوردن گوشه‌ای از حکومت در تلاش بودند و این بود که کارها را به دست یکی از چاکران علاءالدین سپردند و ابن اثیر گوید: یکی از امیران علاءالدین بر این پسر شورید و مردم را گرد آورد و آن چاکر سپاهی به جنگ او فرستاو و او را شکست داد و فرمانروائی پسر علاءالدین را محکم‌تر کرد امّا چندی نگذشت که اجل مهلتش نداد و به سال ۶۰۵هجری فوت کرد و چنانکه نوشته‌اند پس از مرگ نصرةالدین زنی که نام او معلوم نیست تا سال ۶۲۴هجری در روئین‌دژ فرمانروایی کرد و در این سال مغولها به آذربایجان تاختند و سپس روئین‌دژ را تصرف کردند و از این تاریخ فرمانروائی روادی منقرض گردید.

www.tabarestan.info تبرستان

* * *

فرمانروایان ایزدی

ایزدیان گروهی هستند که عده‌ای اشتباهاً آنان را به نام یزیدی از پیروان یزیدبن معاویه (۲۶-۶۲هجری) خوانند ولی آنان خودشان را ایزدی êzîdî یعنی یزدان‌پرست می‌خوانند و پیرو یکی از کیشهای ایران باستان‌اند و برخی از نویسندگان آنان را از بازماندگان آئین مانی می‌دانند زیرا مبدأ تاریخ خودشان را از سال دویست و هفتاد و شش بعد از میلاد به حساب می‌آورند که این تاریخ با کشته شدن مانی مطابقت دارد و برخی از راه و روشهایشان هم شبیه به راه و روشهای مانی است و پروفسور مینورسکی در کتاب کرد می‌گوید: کیش ایزدی بر پایهٔ آداب و رسوم و عقاید بسیار کهن پی‌ریزی شده است و اولین کسی که این مسلک را تجدید کرد، شیخ عدی هکاری (۴۶۷-۵۵۷هجری) بود که به سال ۵۰۳هجری به هکاری آمد و امارت ایزدی را بنا نهاد و مردم همه به او روی

آوردند و به او گرویدند و او را قبله خود خواندند و او مدتی بر مردم فرمان راند و راه و روشهای کهن که سینه به سینه می‌گشت آنها را به صورت قانون و ارکان درآورد و به مردم ابلاغ کرد و روی همین اصل او را مقنن‌مسلک ایزدی بشمار می‌آورند و پس از او ابوالبرکات هکاری و شیخ حسن هکاری تا سال ۶۴۴هجری فرمان راندند و یزیدی نیز نام یکی از طوایف بزرگ کرد است که در شمال وان و سنجار و جزیرهٔ ابن عمر و هکاری می‌زیند و از آثار تاریخی مکشوف است که این طایفه پیش از اسلام هم در همان نواحی با همین اسم می‌زیسته‌اند و پیرو آئین کهن بوده‌اند و اینک به شرح فرمانروایان ایزدی می‌پردازیم:

www.tabarestan.info تبرستان

شیخ عدی هکاری
(۵۰۳-۵۵۷هجری)

شیخ شرف‌الدین بن مسافر تیراهی در سال ۴۶۷هجری در ده لالش از توابع موصل تولد یافت و در کودکی به تحصیل علوم پرداخت و در جوانی عازم بغداد شد و مدت مدیدی در خدمت عالمان دین به فراگیری علوم دینی پرداخت و مدتی هم به ریاضت و ارشاد خلق سرگرم شد و سپس رهسپار هکاری شد و در آنجا به غاری پناه برد و قصد داشت زندگیش را در انزوا بگذراند و مردم در پیرامونش گرد آمدند و ناچار از غار بیرون آمد و به وعظ و ارشاد مردم مشغول شد و در آن زمان چون ایزدی‌ها مورد اذیت و آزار مردم قرار می‌گرفتند از او خواستند که در آنجا بماند و باکرامات خود آنان را حمایت کند و او نیز پذیرفت و پس از آن راه و روشهائی را که در سینه مردم حفظ شده بود به صورت قانون برایشان تدوین کرد و آنرا به یاران و پیروان خود ابلاغ نمود و آنگاه در سال ۵۰۳هجری ایالت هکاری به یک ایالت ایزدی تبدیل شد و پس از آن از گوشه و کنار ممالک اسلامی به سویش می‌آمدند و از او دستور می‌گرفتند و سرانجام به سال ۵۵۷هجری جهان را وداع گفت.

شیخ عدی بنا به کتابهای خطی از طایفهٔ تیراهی است که این طایفه یکی از طوایف کرد است و در گذشته پیرو آئین زردشت بوده‌اند و سپس به اسلام گرویده‌اند.

ابوالبرکات هکاری
(۵۵۷-۶۱۵هجری)

ابوالبرکات بن صخر بنا به کتاب سماط‌الامراء به سال ۵۴۵هجری در سرزمین هکاری متولد شد و تحصیلات خود را در خدمت عالمان دین فراگرفت و سپس نزد شیخ عدی به فراگیری منطق و فلسفه پرداخت و پس از فوت شیخ زمام امور امارت ایزدی را به سال ۶۱۵هجری به دست گرفت و گویند که وقتی شیخ عدی مرگ خود را نزدیک دید برای اینکه اوضاع ایزدیان از هم نپاشد، ابوالبرکات برادرزادهٔ خود که جوانی دانا و شجاع و کارآزموده بود به جانشینی خود معرفی کرد و او در آغاز به تجهیز سپاه پرداخت و در آغاز درصدد ایجاد یک حکومت مستقل بود ولی سران ایزدی اقدام او را بی‌موقع دانستند و ناچار اطاعت خود را به امیر موصل نورالدین ارسلان شاه دوم (۵۸۹-۶۰۷هجری) ابراز داشت و او نیز فرمان ایالت ایزدی را برایش صادر کرد و سرانجام به سال ۶۱۵هجری بدرود حیات گفت و او را در کنار آرامگاه شیخ عدی در لالش به خاک سپردند.

* * *

شیخ حسن هکاری
(۶۱۵-۶۴۴هجری)

شیخ حسن بن ابوالبرکات ملقب به تاج‌العارفین بنا به کتاب سماط‌الامراء به سال ۵۹۱هجری در هکاری به‌دنیا آمد و در کودکی علوم مقدماتی را فراگرفت و سپس در خدمت پدرش منطق و فلسفه را آموخت و مدتی هم به جزیره موصل رهسپار شد و با علما و ادبا ملاقات کرد و پس از فوت پدرش به هکاری بازگشت و طبق وصیت پدرش به سال ۶۱۵هجری زمام امور را به دست گرفت و در آغاز اطاعت و فرمانبرداری خود را به

اتابک بدرالدین لؤلؤ (۶۳۱-۶۵۷هجری) ابراز داشت و هدایائی هم برایش فرستاد و او مردی متدین و آهنین‌اراده بود و در هوش و ذکاوت نظیر نداشت و او به قدرت ایزدیان افزود و عده‌ای را برای تبلیغ به سایر شهرها و روستاها فرستاد و در زمان او پیروان ایزدی افزون شدند و بنا به کتاب فوات‌الوفیات سرانجام به سال ۶۴۴هجری بنا به فرمان بدرالدین لؤلؤ وی را به موصل دعوت کردند و ناجوانمردانه به دار آویختند و به این ترتیب حکومت ایزدیان که قریب یکصد و چهل و یک سال فرمانروائی کردند منقرض گردید.

www.tabarestan.info تبرستان

فرمانروایان ایزدی از جمله: شیخ عدی و ابوالبرکات و شیخ حسن همگی عالم و سراینده بودند و هر کدام دارای تألیفاتی هستند که در حد خود بی‌نظیرند و برخی از آنها اخیراً به طبع رسیده است.

* * *

فرمانروایان اربیل

عمادالدین زنگی (۵۲۱-۵۴۱هجری) در سال ۵۳۹هجری یکی از سران لشکر خود را که زین‌الدین علی کوچک نام داشت و از کردان اربیل بود به نیابت حکومت موصل فرستاد و به سال ۵۴۴هجری سنجار و وان و تکریت و اربیل را ضمیمه حوزهٔ حکومتش نمود و چون زین‌الدین به سال ۵۶۲هجری در اربیل فوت کرد پسر ارشدش مظفرالدین گوگبری به حران فرار کرد و حکومت اربیل به پسر کوچکش زین‌الدین یوسف رسید و امیر مجاهدالدین قایماز از این طفل نگهداری می‌کرد و یوسف به سال ۵۸۶هجری درگذشت و صلاح‌الدین ایوبی که در این تاریخ بر الجزیره و شام تسلط داشت، مظفرالدین گوگبری را به عنوان برادرخوانده که با وی خویشاوندی و نسبت داشت به

حکومت اربیل و شهر زور منصوب کرد ولی او قلمرو اصلی خود را یعنی حران و رها و سیمساط را به برادرزاده‌اش تقی‌الدین عمر واگذاشت و مظفرالدین گوگبری به سال ۶۳۰هجری فوت کرد و چون فرزندی نداشت خلیفهٔ عباسی اربیل را به تصرف خود درآورد و فرمانروایان اربیل از سال ۵۳۹ تا ۶۳۰هجری حکومت کرده‌اند که اینک دربارهٔ آنها به بحث می‌پردازیم:

تبرستان www.tabarestan.info

زین‌الدین علی کوچک
(۵۳۹-۵۶۲هجری)

زین‌الدین علی کوچک در سال ۵۳۹هجری از سوی عمادالدین زنگی به حکومت موصل و سنجار و تکریت و اربیل منصوب شد و او ابتدا به عمران و آبادانی امارتش پرداخت و یک مسجد و یک مدرسه و یک خانقاه در شهر اربیل احداث کرد و با مردم با رأفت و مهربانی رفتار نمود و سرانجام به سال ۵۶۲هجری درگذشت.

* * *

زین‌الدین یوسف‌بن علی
(۵۶۲-۵۶۳هجری)

زین‌الدین یوسف‌بن علی پس از فوت پدرش به سال ۵۶۲هجری فرمانروای سنجار و حران و تکریت و اربیل شد و او باجگزار خلیفه مستنجد عباسی (۵۵۵-۵۶۶هجری) بود و امّا از خلیفه و کارگزارانش ناخشنود بود و به سال ۵۶۴هجری سپاهی آراست و موصل راگرفت و سپس به عمران و آبادانی شهرها سرگرم شد و چندین کاروانسرا و یک مسجد در اربیل احداث نمود و تا سال ۵۶۳هجری حکومت کرد و به سال ۵۸۶هجری جهان را وداع گفت.

* * *

مظفرالدین گوگبری
(۵۶۳-۶۳۰هجری)

مظفرالدین گوگبری بن علی به سال ۵۶۳هجری بنا به فرمان سلطان صلاح‌الدین ایوبی (۵۶۴-۵۸۹هجری) به حکومت اربیل و شهر زور رسید و ابتدا حرا و رها و سیمساط را به برادرزادهٔ خود تقی‌الدین عمر واگذاشت و وی مردی شجاع و عادل و متدین بود و مردم در زمان او در رفاه و آسایش بودند و او وعده‌ای از سربازانش برای جنگ با صلیبی‌ها به کمک صلاح‌الدین فرستاد و سرانجام به سال ۶۳۰هجری دنیا را وداع گفت و چون فرزندی نداشت خلیفهٔ عباسی اربیل را به تصرف خود درآورد و سپس مغولها بر آن دیار استیلا یافتند.

www.tabarestan.info تبرستان

* * *

فرمانروایان لُر بزرگ

لُر یکی از طوایف بزرگ کرد است که در کوهستانهای جنوب غربی ایران می‌زیند و آنان به دو بخش لر بزرگ و لر کوچک تقسیم می‌شوند و بین آن دو ناحیهٔ لرنشین سومی نیز وجود داشت که آنرا شولستان هم می‌گفتند و امروز به جای شولستان، ممسنی و به جای لر بزرگ کوه کیلویه و بختیاری و به جای لر کوچک لرستان قرار دارد و هر دو بخش لر بزرگ و لر کوچک پیش از استیلای مغول تا مدتی از خود امرای نیمه مستقلی داشته‌اند و سلسله‌ای بنام لر بزرگ یا فضلویه در حدود نیمهٔ قرن ششم هجری اقتدار یافتند و آنان اصلاً از کردهای شامند که از راه میافارقین و آذربایجان به لرستان آمدند و مقارن آغاز سدهٔ ششم هجری در حدود اشتران کوه و جلگه‌های شمالی آن رحل اقامت کردند و رئیس این طایفهٔ مهاجر شخصی بود به نام ابوطاهرابن علی و چون جد نهمش به نام فضلویه معروف بود فرزندان او را فرمانروایان فضلویه می‌گفتند و لر در اصل یکی از طوایف کرد بوده چنانکه مسعودی در فهرست طوایف کرد از قبیلهٔ لریه نام می‌برد و

یاقوت در قرن هفتم هجری نام لُر را به طایفهٔ کردی که در کوهستان بین خوزستان و اصفهان زندگی می‌کردند اطلاق کرده و ناحیهٔ آنانرا بـه نـام بـلاداللـر نـامیده است و اصطخری هم لر را یکی از طوایف کرد دانسته و سرزمین آنانرا لرستان نام برده است.

امیر شرف خان بدلیسی در کتاب شرفنامه گوید: در حدود قرن سوم هجری دو برادر در خاک لرستان حکومت کرده‌اند که برادر بزرگ بدر و برادر کوچک ابومنصور نـام داشته‌اند و امارت اولی را لر بزرگ و امارت دومی را لرکوچک خوانده‌اند و قول دیگر این است که در دوران تسلط تازیان، لرستان تابع کوفه شد و خراجش به‌وسیلهٔ حاکم آن شهر به دست خلیفه می‌رسید و تا سال ۳۰۰هجری کار به همین‌گونه بود و از آن به بعد برای سهولت کار ادارهٔ آن ناحیه به دو بخش بختیاری و لرستان تقسیم شد و بعداً بختیاری را لر بزرگ و لرستان را لر کوچک نامیدند و لر بزرگ در حدود کوه‌کیلویه و لر کوچک در اطراف خرم‌آباد فعلی و پشتکوه بود که اکـنون لرسـتـان نـامیده مـی‌شود و اکـنون بـه فرمانروایان لر بزرگ یا فضلویه می‌پردازیم:

www.tabarestan.info تبرستان

ابوطاهر محمد فضلویه
(۵۴۳-۶۰۰هجری)

ابوطاهر محمد در آغاز از خلفای عباسی تبعیت می‌کرد و مدتی را در دارالخلافه بسر برد و خلیفه عباسی مقتفی لامرالله (۵۳۰-۵۵۵هجری) مقداری ازاراضی بزرگ را به اقطاع او واگذاشته بود و بعد از مراجعت به لرستان به مناسبت قرب جوار با فارس در خدمت اتابک سنغر سلغوری (۵۴۳-۵۵۶هجری) داخل شد و در لشکرکشیهای او به خاک شبانکاره او را یاری کرد و اتابک سنغر به پاداش این خدمت حکومت کوه کیلویه را به سال ۵۴۳هجری به او واگذاشت و از طرف او لقب اتابکی یافت و به همین مناسبت است که فرزندان او را اتابکان لرستان خوانده‌اند ولی پس از هفت سال فرمانروائی از زیر بار سنغریان شانه خالی کرد و خود مستقلاً حکومت کرد و ابوطاهر سرانجام به سال ۶۰۰هجری جهان را وداع گفت و او پنج پسر به نامهای: هزار اسب، بهمن، عمادالدین پهلوان، نصرةالدین، ایلواکوش، قزل اتابک داشت و مرکز حکومت فضلویه محلی بوده به نام ایذج در منطقهٔ بختیاری کنونی.

اتابک نصرت‌الدین هزاراسب
(۶۰۰-۶۲۶هجری)

اتابک نصرت‌الدین هزار اسپ بن ابوطاهر پس از فوت پدرش به سال ۶۰۰هجری بر تخت امارت نشست و او مردی عادل و منصف خدای ترس بود و نیز جوان بخت و حق‌شناس بود و با خلفا طریق مطاوعت سپردی و خلیفه عباسی ناصر بالله (۵۷۵-۶۲۲هجری) او را عزیز داشت و هدایائی برایش فرستاد و او به قدرت و شوکتش افزود و شولستان را تحت تصرف خود درآورد و در زمان او طوایف زیادی به لرستان آمدند و به او پیوستند که از جملهٔ این طوایف: بختیاری و زاهدیان و آلانی و راکی و جاکی و ممسنی ودلکی و سداسان و هارونی و اشکی و پازوکی وکمانکش و غیره بودند و او به عمران و آبادانی شهرها و آبادی‌ها مشغول شد و بر تعداد قصبات و قرا بیفزود و مردم را وادار کرد به زراعت بپردازند و او نسبت به کشاورزان و دهقانان و کارگران بسیار مهربان بود و در این مدت سعدبن زنگی (۵۹۳-۶۲۸هجری) با سپاهی به او حمله کرد امّا کاری از پیش نبرد و شکست خورد و او با سلطان محمد خوارزمشاه (۵۹۶-۶۱۷هجری) هم میانه و خویشاوندی داشت و دخترش را به عقد غیاث‌الدین پسرش درآورد و سرانجام به سال ۶۴۹هجری درگذشت.

* * *

اتابک تکله فضلویه
(۶۴۹-۶۵۶هجری)

اتابک تکله بن نصرت‌الدین هزار اسب در سال ۶۴۹هجری فرمانروا شد و او مردی جوانمرد و صاحب بخت بود و تمامت مملکت را در ضبط آورد و در این دم اتابک سعد سلغری (۵۹۹-۶۲۸هجری) به علت کدورتی که از تکله و پدرش در دل داشت با سپاهی گران به دولت فضلویه حمله آورد و شکست خورد و در این موقع مستنصر بالله عباسی (۶۲۳-۶۴۰هجری) با لشکری حمله کرد و به تاراج و قتل و عام مردم پرداخت و برادر

www.tabarestan.info تبرستان

تکله را هم اسیر کرد و تکله هم سپاهی گران فراهم آورد و به نیروی خلیفه حمله برد و او را شکست سختی داد و در سال ۶۵۵هجری که هلاکوخان مغول (۶۳۷-۶۸۵هجری) متوجه تسخیر بغداد بود تکله به خدمت او شتافت و از طرف او مورد نوازش و خلعت قرارگرفت امّا پس از تصرف بغداد عده‌ای از تکله سعایت کردند و او وی را احضارکرد و همانجا به سال ۶۵۶هجری به قتل رسانید.

تبرستان www.tabarestan.info

* * *

اتابک شمس‌الدین الب ارغون
(۶۵۶-۶۷۲هجری)

اتابک شمس‌الدین الب‌ارغون بن هزار اسب به سال ۶۵۶هجری بنا به فرمان هلاکوخان مغول به حکومت فضلویه رسید و او در آغاز لشکر و رعایا را بنواخت و به همه خلعت وصله داد و او مردی خردمند و با رأی بود و مدت شانزده سال حکومت خود را با داد و دهش بسر برد و با طبقات مردم به محبت رفتار می‌کرد و سرانجام به سال ۶۷۲هجری دنیا را وداع گفت و از او دو پسر به نامهای: یوسف شاه و عمادالدین پهلوان بجای ماند.

* * *

اتابک یوسف شاه اول فضلویه
(۶۷۲-۶۸۸هجری)

اتابک یوسف بن شمس‌الدین الب ارغون پس از فوت پدرش به سال ۶۷۲هجری فرمانروای دولت فضلویه شد و او مردی دانا و دادگر و سیاستمدار بود و در عهد او فتنه و تشویش کمتر بود و با سلاطین مغول متفق بود و ایشان احترام او را نگاه می‌داشتند و او بعد از اینکه به حکومت رسید به خدمت آباقاخان مغول (۶۶۳-۶۸۰هجری) پسر

هلاکوخان رسید و از او اطاعت کرد و خدماتی را به دستور او انجام داد و آباقاخان هم ایالت خوزستان و فیروزان و جرفادقان را ضمیمهٔ امارت او کرد و پس از آن اتابک یوسف به کهکیلویه رفت و به شولهای ممسنی تعرض کرد و پس از مرگ آباقاخان احمدخان (۶۸۰-۶۸۳هجری) برادرش همچنان اتابک یوسف شاه را مورد توجه خود قرار داد و نسبت به او طریق التفات مسلوک می‌داشت و او را به اصفهان فرستاد که خواجه شمس‌الدین صاحب دیوان را بدانجا آورد و او در راه به او رسید امّا ارغون خان او را شهید کرد و سرانجام خود به سال ۶۸۸هجری درگذشت.

www.tabarestan.info تبرستان

* * *

اتابک افراسیاب فضلویه
(۶۸۸-۶۹۵هجری)

اتابک افراسیاب بن یوسف شاه فضلوی به سال ۶۸۸هجری بنا به فرمان ارغون خان مغول (۶۸۳-۶۹۰هجری) بر اریکهٔ قدرت نشست و سپس برادرش احمد را به پایتخت مغولها فرستاد و پس از آن بیشتر سران فضلویه را که با او مخالف بودند دستگیر کرد و عده‌ای از آنها را کشت و برخی هم از ترس جانشان به شیراز و اصفهان گریختند و بدینسان به اذیت و آزار مردم پرداخت و حتی افراد کارآزموده و شایستهٔ دربار پدرش را از خود رنجانید و عده‌ای ناآشنا به اوضاع و افراد پست را به کار گماشت و عموزادهٔ خود را به نام قزل به اصفهان فرستاد تا فراریان را بازگرداند و به سزایشان برساند و در همین ایام خبر فوت ارغون شاه در میان مردم پخش شد و اتابک افراسیاب فرصت را غنیمت شمرد و از اطاعت سران مغول سرباز زد و فرزند آباقاخان هم به دست قزل کشته شد و دستور داد خطبه را به نام اتابک افراسیاب برادرش بخوانند و اتابک افراسیاب پس از این واقعه خود را شاه خواند و شهرهای همدان و فارس تا خلیج فارس را تصرف کرد و سپس به پایتخت مغول هم حمله کرد و به کشت و کشتار مغولها و غارت اموالشان پرداخت و سپاه مغول که چنین دیدند با تهور و شجاعت زیاد سپاه افراسیاب را محاصره کردند و بسی از

آنان را کشتند و چون این خبر به گیخاتوخان مغول (۶۹۰-۶۹۴هجری) پسر آباقاخان رسید، امیر تولدای را با ده هزار جنگجوی مغول به دنبال افراسیاب فرستاد و نبرد سختی درگرفت و افراسیاب دستگیر شد و تولدای او را به دربار گیخاتوخان فرستاد و اما به شفاعت اروک خان، افراسیاب آزاد شد و دوباره امارت لرستان به او واگذار گردید و افراسیاب به محض به قدرت رسیدن چندی از بستگان خود را از دم تیغ گذرانید و چون غازان خان (۶۹۴-۷۰۳هجری) به سلطنت رسید افراسیاب به خدمتش رفت و از او اطاعت کرد و غازان هم او را فرمانروای لرستان کرد و پس از آن به ظلم و ستم سرگرم شد و مردم از او شکایت کردند و خان مغول او را به سال ۶۹۵هجری به قتل رساند.

www.tabarestan.info تبرستان

* * *

نصرت‌الدین احمد فضلوی
(۶۹۵-۷۳۰هجری)

نصرت‌الدین احمدبن یوسف شاه فضلوی پس از کشته شدن برادرش افراسیاب به سال ۶۹۵هجری به فرمان غازان خان مغول فرمانروای لرستان شد و او برخلاف برادرش مردی عادل و مهربان و صاحب بخت بود و تمامت مملکت را در ضبط آورد و به احسان و انعام و مردمداری سرگرم شد و در ترویج دیانت هم کوشش کرد و در عهد او کار دولت قوی شد و سر به آسمان می‌سود و سی و پنج سال در دست سلطنت روزگار گذرانید و در سال ۷۳۰هجری وفات یافت.

نصرت‌الدین به علم و ادب عشق می‌ورزید و دربار وی مرکز شعرا و ادبا و علمای فراوانی شد و شرف‌الدین فضل‌الله حسینی قزوینی (۶۶۰-۷۴۰هجری) تاریخ خود المعجم فی تاریخ ملوک‌العجم را به نام او تألیف کرد که مشتمل است بر تاریخ ایران پیش از اسلام و همچنین معیار نصرتی در فن عروض و قوافی تألیف شمس‌الدین بن فخرالدین اصفهانی که آنرا به سال ۷۱۳هجری به نام نصرت‌الدین فضلوی تألیف کرده و نیز تجارب‌السلف که در سال ۷۲۴هجری توسط هندو شاه نخجوانی تألیف شده به نام او

است و ابن بطوطه می‌گوید: وی یکصد و شصت مدرسهٔ دینی تأسیس کرده و از جمله چهل مدرسه در ایذه بنا نهاد.

* * *

رکن‌الدین یوسف شاه دوم فضلوی
(۷۳۰-۷۴۰هجری)

www.tabarestan.info تبرستان

رکن‌الدین یوسف شاه دوم بن نصرت‌الدین در سال ۷۳۰هجری فرمانروا شد و او مردی عادل و منصف خدای‌ترس بود و درکمال عدل و داد و جوانمردی حکومت کرد و خوزستان و بصره و فیروزان را تحت فرمان داشت و او به علوم قرآنی آشنا بود و شعرهای تازی و پارسی خوب گفتی و علما و فضلا و شعرا را تربیت می‌کرد و به آنان صله و انعام می‌داد و پس از مدتی به خدمت امیر مبارزالدین محمد آل مظفر (۷۲۳-۷۶۰هجری) رسید و او در برخی امور یاریش کرد و سرانجام به سال ۷۴۰هجری بدرود حیات گفت و در یکی از مدارس ایذه به نام رکن‌آباد مدفون شد.

رکن‌الدین در بزم و رزم هر دو مهارت داشت و از شعر و موسیقی و ادب و هنر هم روگردان نبود و در دربار او برخی از شعرا و ادبا حضور داشتند و در امر ریاست و مملکت‌داری زبردست بود و او به دادگری معروف بود و در دین و مذهب هم متعصب بود و دستور اکید داده بود که در سرزمین وی از ظلم و ستم جلوگیری کنند.

* * *

مظفرالدین افراسیاب دوم
(۷۴۰-۷۵۵هجری)

مظفرالدین افراسیاب دوم بن نصرت‌الدین در سال ۷۴۰هجری به حکومت رسید و بیشتر اوقات خود را به عمران و آبادانی مملکتش گذراند و در خلال فرمانروائیش بسی

مسجد و مدرسه و کاروانسرا ساخت و حتی به زائران بیت‌الله‌الحرام وام می‌داد و به فقرا و مساکین هم کمک می‌کرد و به داد و عدل رفتار می‌نمود و همه از او راضی بودند و خود نیز مردی فاضل و هنرمند بود و در عین حال شکار را دوست داشت و چنانکه گویند او را سی شکاری بودی از سگ و یوز و شیر و ببر و سیاه‌گوش همه با قلادهٔ زر و پادشاهی محتشم بود و عهدی خوش داشت و سرانجام به سال ۷۵۵هجری وفاتیافت.

تبرستان www.tabarestan.info

* * *

نورالورد بن سلیمان شاه نصرت‌الدین
(۷۵۵-۷۵۶هجری)

نورالورد بن سلیمان شاه نصرت‌الدین احمد به سال ۷۵۵هجری به فرمانروائی رسید و او مردی جاهل و شراب‌خوار بود و از مداومت شراب چنان شد که از مردم وحشی ماند و تمام ثروت موروثی را از بین برد و به علت دست درازی به خزانهٔ ولایتی و تبذیر بیش از حد امرا و اعیان از نشاندن وی به سلطنت نادم و پشیمان شدند و اتفاق کردند که بر او بشورند و او را از سر کار بردارند، پس امرا و مردم بر او شوریدند و او را به سال ۷۵۶هجری از حکومت برانداختند.

* * *

پشنگ بن سلغرشاه
(۷۵۶-۷۹۲هجری)

پشنگ بن سلغر شاه بن نصرت‌الدین احمد به سال ۷۵۶هجری به حکومت رسید و او عموزاده و داماد اتابک نورالورد بن سلیمان شاه بود و امیر مبارزالدین محمد مظفری (۷۲۳-۷۶۰هجری) در سال ۷۵۶هجری پس از سرکوبی اتابک نورالورد پشنگ را به فرماندهی لرستان برگزید و او به محاصرهٔ قلعه‌ای که نورالورد در آن شخصاً اختیار کرده

بود پرداخت و آنرا تصرف نمود و چشم نورالورد را میل کشید و شاه منصور بن امیر مبارزالدین (۷۹۰-۷۹۵هجری) همواره به او حمله می‌کرد و مردم را چپاول و غارت می‌نمود و از جز دفاع از خود نمی‌توانست کاری بکند و سرانجام به سال ۷۹۲هجری درگذشت.

* * *

تبرستان
www.tabarestan.info

پیراحمد بن پشنگ
(۷۹۲-۷۹۸هجری)

پیر احمد پشنگ پس از فوت پدرش به سال ۷۹۲هجری فرمانروای لرستان شد و به واسطهٔ عدم کفایت لرستان دچار هرج و مرج و اختلاف و فتنه و آشوب شد و در سال ۷۹۵هجری تیمور لنگ (۷۷۲-۸۰۷هجری) که از لرستان می‌گذشت اتابک پیراحمد به خدمت او رفت و اظهار اطاعت و فرمانبرداری کرد و در شیراز نیز برای بار دوم به حضور امیرتیمور رسید و مورد عطوفت او قرارگرفت و او فرمانروائی عادل و دادگر بود و با مردم به مهربانی و عطوفت رفتار می‌کرد و در زمان او دو هزار خانواده که به دستور امیر مبارزالدین از لرستان تبعید شده بود آنها را به زادگاهشان بازگرداند و وی سرانجام به سال ۷۹۸هجری جهان را وداع گفت.

* * *

ابوسعید بن پیراحمد
(۷۹۸-۸۲۰هجری)

ابوسعیدبن پیراحمد که مدت دو سال در شیراز تحت‌نظر بود پس از فوت پدرش به سال ۷۹۸هجری به فرمانروائی رسید و او مردی بزرگ و دیندار بود و با مردم با عدل و داد رفتار می‌کرد و تمامی مملکت را در ضبط آورد و در مدت فرمانروائیش بسی مساجد و

مدارس تأسیس کرد که برخی از آثارش هنوز باقی است و وی سرانجام به سال ۸۲۰هجری جهان را بدرود گفت.

* * *

شاه حسین بن ابوسعید
(۸۲۰-۸۲۷هجری)

www.tabarestan.info تبرستان

شاه حسین بن ابوسعید به سال ۸۲۰هجری به فرمانروائی لرستان رسید و او مردی فاضل و هنرمند و دیندار بود و جملگی مناصب را به اهل خرد داد و افراد بی‌اصل و نسب را تحمل نمی‌کرد و زمان فرمانروائی خود را به عمران و آبادانی شهرها و روستاها گذراند و بسی مدارس و تکایا بنا نهاد و قنات‌هائی هم در روستاها و شهرها حفر کرد و مردم او را بسیار دوست داشتند و سرانجام به سال ۸۲۷هجری با امیرغیاث‌الدین فضلوی جنگید و کشته شد.

* * *

غیاث‌الدین کاوس بن هوشنگ
(۸۲۷-۸۲۸هجری)

غیاث‌الدین کاوس بن هوشنگ به سال ۸۲۷هجری به حکومت رسید و او مردی دانا و فاضل و سیاستمدار بود و علما و شعرا و ادبا را گرامی داشت و به آنان صله و انعام می‌داد و امّا حکومتش چندان دوام نیافت زیرا گورکانیان طمع در سرزمین‌های تحت سلطهٔ او کردند و سرانجام سلطان ابراهیم بن شاهرخ بن تیمور گورکانی به سال ۸۲۸هجری بساط حکومت او را درهم نوردید.

* * *

فرمانروایان ایوبی

ایوبیان از نسل شادی بن مروان‌اند که در روستای دوین از توابع آذربایجان در جانب اران زندگی می‌کردند و آنان از طایفهٔ معروف روادی و از تیرهٔ هذبانی بودند و شادی در ایام سلطنت سلطان محمود سلجوقی (۵۱۱-۵۱۳هجری) می‌زیسته و با یکی از سرداران آن زمان به نام جمال‌الدوله بهروز دوست بوده و شادی دو پسر داشت به نامهای: نجم‌الدین ایوب و اسدالدین شیرکوه که پس از مدتی هر دو را با خود به بغداد برد و از آنجا بنا به دستور بهروز به تکریت رفتند تا آنجا را اداره کنند و پس از چندی شادی درگذشت و پسر بزرگش نجم‌الدین بعدها به ملک افضل لقب یافت و در این اثنا صلاح‌الدین ایوبی در تکریت متولد شد و در این هنگام عمادالدین زنگی با پادشاه سلجوقی به جنگ پرداخت و نجم‌الدین ایوب به موصل رفت و در خدمت عمادالدین زنگی به منصبهایی نایل آمد و سپس او را حاکم بعلبک کرد و پس از مدتی صلاح‌الدین با عمویش شیرکوه عازم مصر شد و شیرکوه سه بار صلیبی‌ها را شکست داد و خلیفه مصر او را وزارت بخشید و امّا پس از دو ماه درگذشت و صلاح‌الدین به جای او نشست و چون فاطمی‌ها ضعیف شده بودند صلاح‌الدین به سال ۵۶۴هجری دولت فاطمی را منقرض کرد و دولت ایوبی را تشکیل داد و تا سال ۶۶۱هجری حکومت او در مصر ادامه داشت و پس از فوت صلاح‌الدین، ایوبیان در مناطق دیگر اسلامی هم حکومت کردند از جمله حلب از سال ۵۸۲هجری تا ۶۴۸هجری در تصرف اخلاف صلاح‌الدین باقی ماند و دمشق از سال ۵۸۲هجری تا ۶۵۷هجری در اختیار فرزندان عادل ایوبی بود و حماة از سال ۵۷۴ تا ۷۴۲هجری بافترت‌های چندی در تصرف ایوبیان بود و جزیرهٔ ابن عمر از سال ۵۹۷ تا ۶۴۳هجری و عربستان از سال ۵۶۹ تا ۶۲۶هجری در تصرف اخلاف صلاح‌الدین ایوبی بود و حکومت ایوبیان در مصر جمعاً هفت نفر حکومت کردند که اینک دربارهٔ آنها به بحث می‌پردازیم:

www.tabarestan.info تبرستان

صلاح‌الدین ایوبی
(۵۶۴-۵۸۹هجری)

صلاح‌الدین ایوبی بن نجم‌الدین ایوب مؤسس سلسلهٔ ایوبیان به سال ۵۳۲هجری در تکریت متولد شد و پدرش او را در بعلبک و دمشق تربیت کرد و سپس در خدمت نورالدین زنگی مدتی خدمت کرد و نورالدین به پاس خدماتش او را به حکومت شام منصوب نمود و در سال ۵۵۸هجری همراه عمویش اسدالدین شیرکوه به علت جنگهای داخلی مأمور مصر گردیدند و صلاح‌الدین دوبار به مصر سفر کرد و در سفر سوم عمویش وزارت عاضدالدین خلیفه فاطمیان را یافت و در همان سال اسدالدین درگذشت و صلاح‌الدین به سال ۵۶۴هجری مالک مطلق مصر شد و به سال ۵۶۷هجری که عاضد آخرین خلیفه فاطمی در بستر احتضار بود صلاح‌الدین فرمان داد که خطبه را به نام خلیفه عباسی بخوانند و مذهب شافعی را مذهب رسمی مصر معرفی کرد و حرمین شریفین که از قدیم جزء لاینفک مصر بود ضمیمه متصرفات خود کرد و در سال ۵۶۸هجری طرابلس را از چنگ نورمانها درآورد و در سال ۵۶۹هجری تورانشاه برادرش رابه حکومت یمن گماشت و در سال ۵۷۹هجری موصل را گرفت و سپس جزیرهٔ ابن عمر را به سال ۵۸۱هجری فتح کرد و دولتی تشکیل داد که از فرات تا نیل ممتد بود و فقط استحکاماتی که صلیبی‌ها آنها را در تصرف داشتند از آن خارج نمود و به سال ۵۸۳هجری پس از فتح حتین دولت صلیبی بیت‌المقدس را از میان برداشت و در ظرف سه ماه بر سرتا سر اورشلیم دست یافت و فقط قلعهٔ صور توانست در مقابل هجوم برق‌آسای او مقاومت به خرج دهد و در این هنگام صلیبی‌ها را به هیجان آورد و آنان را به جنگ سوم صلیبی واداشت و ریچارد شیردل پادشاه انگلستان و فیلیپ اگوست پادشاه فرانسه در سال ۵۸۶هجری هر کدام با لشکری مجهز به طرف بیت‌المقدس حرکت کردند و پس از یک سال و نیم جنگ در سال ۵۸۸هجری صلحی سه ساله برقرار شد بدون اینکه از این جنگ نتیجه‌ای به دست بیاورند و صلاح‌الدین سرانجام به سال ۵۸۹هجری فوت کرد و پس از فوت او دولت ایوبی میان پسران و برادرزادگانش تقسیم شد و مرگ او باعث نگرانی تمام مسلمین گردید.

www.kharestan.info

ملک عزیز ایوبی
(۵۸۹-۵۹۵هجری)

ملک عزیزبن صلاح‌الدین ایوبی که در سال ۵۶۷هجری در قاهره متولد شد در جوانی به کسب علم پرداخت و حدیث را از حافظ سلخی و فقه را از ابوطاهر در اسکندریه استماع کرد و قرآن و منطق و حکمت را از ابومحمدبن بری آموخت و پس از درگذشت پدرش از سوی بزرگان و سرداران ایوبی به سال ۵۸۹هجری فرمانروای مصر شد و او سپس حکومت شام را به عمویش ملک‌عادل واگذار کرد و اولین اقدام او این بود که رفاه و آسایش مردم را پدید آورد و پس از آن به عمران و آبادانی شهرها همت گماشت و چندین راه و پل احداث کرد و مردم را همه راضی نگهداشت و او مردی دیندار و مقتدر و شجاع و بخشنده بود و سرانجام به سال ۵۹۵هجری فوت کرد و پس از فوت او پسر خردسالش ناصرالدین محمد راکه سپس به ملک منصور ملقب شد به جای وی نشاندند.

* * *

ملک عادل ایوبی
(۵۷۹-۶۱۵هجری)

ملک عادل ابوبکر بن نجم‌الدین ایوب به سال ۵۷۹هجری به حکومت حلب رسید و پس از مدتی به سال ۵۸۲هجری حکومت را به ملک ظاهر پسر صلاح‌الدین سپرد و خود به کرکوک رفت و در سال ۵۹۶ هجری رهسپار مصر شد و حکومت آنجا را به عهده گرفت و تمام امرای ایوبی را زیر سلطهٔ خود درآورد و سپس سپاهی فراهم آورد و به سال ۶۱۲هجری بر سرتاسر یمن و ارمنیه استیلا یافت و پس از مدتی قلمرو خود را میان فرزندانش تقسیم کرد چنانکه شام را به ملک معظم و جزیرهٔ ابن عمر را به ملک اوحد و خلاط را به ملک مسعود و یمن را به ملک کامل واگذار کرد و او مردی متدین و مقتدر و شجاع بود و علما و ادبا و شعرا را گرامی می‌داشت و در کارها با آنان مشورت می‌کرد چنانکه امام فخرالدین رازی کتاب اساس‌التقدیس خود را به نام او نوشته است و او

www.tabarestan.info تبرستان

سرانجام به سال ۶۱۵هجری در هفتاد و پنج سالگی درگذشت و جسدش را در مدرسهٔ عادلیه دفن کردند.

* * *

ملک کامل ایوبی
(۶۱۵-۶۳۵هجری)

تبرستان www.tabarestan.info

ملک کامل بن ملک عادل ایوبی که در سال ۵۷۶هجری متولد شد پس از وفات پدرش به سال ۶۱۵هجری رسماً فرمانروای مصر شد و در همین ایّام صلیبی‌ها به مصر حمله آوردند و او سپاه خود را بسیج کرد و در مقابل آنان ایستاد و برادرش ملک معظم هم با نیروهای خود به او پیوست و سپاهیان اسلام شکست سختی به صلیبی‌ها دادند و سرانجام سپاه صلیبی به سال ۶۱۸هجری شکست خورد و به دیار خود بازگشتند و پس از آن ملک کامل فراغتی برای عمران و آبادانی مملکت پیدا کرد و او مردی متدین و شجاع و جوانمرد بود و مردم همه او را دوست داشتند و ایمانی قوی داشت و پایبند وظایف اسلامی بود و علما را ارج می‌نهاد و وی بر مقبرهٔ امام محمد شافعی گنبدی ساخت و پس از مدتی به توسعهٔ قلمروش پرداخت و شهر آمد و حصن کیفا را تصرف کرد و به این ترتیب بر تمامی مصر و شام و حجاز و یمن و جزیرهٔ ابن عمر حکومت می‌کرد و سرانجام به سال ۶۳۵هجری درگذشت.

* * *

ملک صالح ایوبی
(۶۳۹-۶۴۷هجری)

ملک صالح بن ملک کامل ایوبی به سال ۶۳۹هجری پس از خلع برادرش ملک عادل دوّم فرمانروای مصر شد و او مدتی با صلیبی‌ها که به سرزمین مصر یورش بردند جنگید و

سختی به آنان داد و به سال ۶۴۳هجری دمشق را از ملک صالح گرفت و حکومت بعلبک را به او سپرد و در سال ۶۴۷هجری صلیبی‌ها را در دمیاط شکست داد و سرانجام به سال ۶۴۷هجری در منصوره در چهل و چهار سالگی بدرود حیات گفت و جنازه‌اش را به قاهره انتقال دادند و در آنجا دفنش کردند و او مردی شجاع و مقتدر و باکفایت و متدین بود و در قاهره قلعه‌ای به نام قلعه‌الروضة احداث کرد.

تبرستان www.tabarestan.info

* * *

ملک تورانشاه ایوبی
(۶۴۷-۶۴۸هجری)

ملک توران شاه بن ملک نجم‌الدین ایوبی به سال ۶۴۷هجری به حکومت مصر رسید و در این ایّام مسلمانان با فرانسوی‌ها درگیر جنگ بودند و توران شاه به جنگ آنان پرداخت و دمیاط راکه به تصرفشان درآمده بود بازپس گرفت و پس از چندی شجرةالدر، ممالیک را بر علیه او شوراند و سرانجام به سال ۶۴۸هجری به دست آنان به قتل رسید و باکشته شدن او دولت ایوبی در مصر منقرض شد. ملک توران مردی مقتدر و شجاع و متدین بود و علما و ادبا و شعرا راگرامی می‌داشت.

* * *

ملک عمر ایوبی
(۶۴۹-۶۶۱هجری)

ملک عمربن ملک عادل ایوبی که در زمان توران شاه ایوبی حاکم کرک و شوبک بود به سال ۶۴۹هجری با یاری برخی از امرای ایوبی به جای توران شاه نشست امّا ممالیک از هر سو به او یورش بردند و عرصه را بر او تنگ کردند و ناچار مصر را ترک کرد و به کرک بازگشت و در آنجا تا سال ۶۶۱هجری حکومت داشت و در این مدت نیروئی برای

تصرف کرک بدانجا فرستادند و پس از تصرف کرک او را دستگیر کردند و به مصر بردند و در خفا کشتند و از او پسری به نام عزیزفخرالدین به جای ماند.

* * *

تبرستان www.tabarestan.info

فرمانروایان اردلان

اردلان‌ها که یکی از طوایف کردند بیشتر در سنندج و دهات اطراف آن می‌زیند و دربارهٔ نسبشان میان مورخین اختلاف است. عده‌ای آنان را از اولاد اردشیر بابکان (۲۲۴-۲۴۱میلادی) می‌دانند و برخی هم نسب آنان را به خسرو آسیابان می‌رسانند که یزدگرد ساسانی (۶۳۲-۶۵۲میلادی) را به قتل رسانده و طلا و جواهراتش را برداشته و سپس به وسیلهٔ ابومسلم مروزی در دورهٔ ابوالعباس سفاح (۱۰۴-۱۳۶هجری) کردستان را به تصرف خود درآورده و در آغاز مدتی در موصل و دیار بکر حکومت کرده و سپس سلسلهٔ اردلان را تشکیل داده است و این توهمی بیش نیست زیرا خسرو آسیابان از اهالی مرو بوده که ذکر آن در تواریخ آمده است اما بنا به مدارک تاریخی این سلسله از سال ۵۶۴هجری به‌وسیلهٔ باباردلان پدید آمده و تا سال ۱۳۱۸هجری ادامه داشته است که اینک دربارهٔ آنها به بحث می‌پردازیم:

* * *

باباردلان
(۵۶۴-۶۰۶هجری)

باباردلان در آغاز در شهرزور می‌زیسته و در آغاز طایفه خود را مجهز کرده و اقتداری به هم رسانیده و در سال ۵۶۴هجری شهر زور را متصرف شده و امارت اردلان را به وجود آورده و قلعهٔ زلم را بنا نهاده و پس از مدتی پالنگان را از کلهرها گرفته و ضمیمه

متصرفات خود کرده و در اواخر سلطنت چنگیز خان مغول (۶۰۰-۶۲۴هجری) شهرهای کویسنجق و حریر و رواندز و شهر بازار و عمادیه را به تبعیت خود درآورده و سرانجام به سال ۶۰۶هجری بدرود حیات گفته و چنانکه گویند وی مردی نیک‌نفس و پاک سیرت و خوش‌اخلاق و رعیت‌پرور و دادگر بوده و با عامهٔ مردم سلوک خوب داشته و کارهای شایسته بسیار کرده و ولایت را معمور و آبادان نموده است.

تبرستان
www.tabarestan.info

* * *

کلول بن بابااردلان
(۶۰۶-۶۲۹هجری)

پس از درگذشت بابااردلان پسرش کلول در سال ۶۰۶هجری بر مسند ایالت استقرار یافت و بیشتر مردم از او اطاعت کردند و او هم اوقات خود را صرف سرپرستی مردم نمود و به امور مملکت پرداخت و مناطق سقز و تیله‌کوه و قلمرو علی شکری و سرزمین زرین‌کمر یا گروس و همدان و کرمانشاه و سنقر و شهر بازار را تصرف کرد و بدینسان بیست و سه سال فرمانروائی نمود و دارالحکومه کردستان را از قلعهٔ زلم به قلعهٔ پلنگان انتقال داد و سرانجام به سال ۶۲۹هجری درگذشت. کلول تا توانست راه و روش حکومت را به جا آورد و با مردم به عدل و داد رفتار کرد به‌طوریکه همهٔ رعایا از او راضی بودند و او را دوست داشتند.

* * *

خضربن کلول اردلان
(۶۲۹-۶۶۳هجری)

پس از فوت کلول پسرش خضر به سال ۶۲۹هجری به حکومت اردلان نشست و در آغاز به عمران و آبادانی کردستان پرداخت و کاروانسراها و مساجدی در بیشتر شهرها و

مناطق کردستان احداث کرد و با کمال عدل و انصاف فرمانروایی نمود و سرانجام به سال ۶۶۳هجری جهان را وداع گفت و او پسری داشت به نام الیاس که بسیار شجاع بود.

* * *

الیاس بن خضر اردلان
(۶۶۳-۷۱۰هجری)

تبرستان www.tabarestan.info

پس از درگذشت خضر پسرش الیاس بر مسند حکمرانی تکیه زد و او چون مردی منصف و عادل بود، مردم او را دوست داشتند و او هم به عمران و آبادانی کردستان سرگرم شد و در بیشتر شهرها و مناطق کردستان مدارسی تأسیس کرد و دانشمندان و ادبا و شعرا را پذیرا می‌شد و آنان را تشویق می‌کرد و فقرا و مستمندان را می‌نواخت و بدینسان مدت چهل و هفت سال با نهایت شوکت و اقتدار فرمانروائی کرد و عاقبت به سال ۷۱۰هجری رخت از جهان بربست و او پسری داشت به نام خضر.

* * *

خضربن الیاس اردلان
(۷۱۰-۷۴۶هجری)

پس از فوت الیاس پسرش خضر دوم بر مسند قدرت نشست و به توسعهٔ قلمرو خود پرداخت و او چون شخصی متدین و پرهیزگار بود بیشتر اوقات را به عبادت و پرهیزگاری می‌گذراند و به رعایا و مردم ظلم و ستم نمی‌کرد و حتی اخذ مالیات را از رعایا برخلاف شرع می‌دانست و سپس مالیاتها را بخشید و اندوخته امارتش را میان فقرا بخش کرد و در دورهٔ او اکثر سادات و علما و عرفا به کردستان آمده بودند و مردم در زمان او در رفاه و آسایش به‌سر می‌بردند و دولت عثمانی چون حالت زهد و تقوای او را دریافت، لشکری بی‌شمار به کردستان فرستاد امّا خضر متأسفانه به جای اینکه در برابر تجاوز عثمانی‌ها

ایستادگی کند و از سرزمین خود دفاع نماید از در آشتی و صلح با آنان درآمد زیرا نمی‌خواست خون مسلمانان بر زمین بریزد و حدود غربی کردستان را از شهر بازار تا اربیل و کوی و حریر و رواندز و عمادیه به دولت عثمانی واگذار نمود و به سایر متصرفات شرقی و شمال و جنوبی کردستان قناعت کرد و بدینسان سی و شش سال حکومت کرد و سرانجام به سال ۷۴۶هجری به سرای جاوید شتافت.

تبرستان
www.tabarestan.info

* * *

حسن بن خضر اردلان
(۷۴۶-۷۷۴هجری)

حسن بن خضر پس از فوت پدرش به سال ۷۴۶هجری به جای او نشست و او نخست به تعمیر مقر حکومتی خود پرداخت و کشورش را گسترش داد و سه هزار تن از جوانان شجاع را انتخاب کرد و در کار جنگ و سواری و تیراندازی آنها را تعلیم داد و زره و کلاه‌خود و اسلحه کافی برای آنها آماده کرد و عشایر کرد را نیز برای نبرد با دشمن تشویق کرد و خود سرداری سپاه را به عهده گرفت و به خاک عثمانی حمله کرد و بخشی از سرزمینهائی را که عثمانی‌ها از پدرش گرفته بودند به تصرف خود درآورد و در اوائل سال ۷۷۳هجری در یک فرسنگی شهر سنندج قلعهٔ بسیار محکمی بنیاد نهاد که موسوم به قلعهٔ حسن‌آباد شد و سپس دارالحکومه خود را بدانجا برد و در زمان او پایه‌های حکومت اردلان استوارتر شد و مردم هم با جرأت‌تر شدند و در جنگ با دشمنان شایستگی و مردانگی از خود نشان دادند و سرانجام به سال ۷۷۴هجری نوشه جاوید نوشید و در گورستان قلعه حسن‌آباد دفن شد.

* * *

بابلول بن حسن اردلان
(۷۷۵-۸۰۸هجری)

بابلول بن حسن پس از درگذشت پدرش به فرمانروائی رسید و او چون فرمانروائی دلیر و شجاع بود از کسی باک نداشت و از تقصیرات اندک رعایا هم صرف‌نظر نمی‌کرد و آنان را به شدت تنبیه می‌کرد و کارش به ظلم و ستم گرائید و هر روز تنی چند را می‌کشت و به این واسطه همهٔ مردم از جمله لشکریانش از این وضع ناراحت و افسرده شدند و مردم سه بار بر او شوریدند، امّا یکی از وزیرانش به نام ابراهیم بیگ که مردی دانشمند و باتدبیر و رأی بود این شورشها را مهار کرد و مردم را آرام نمود و در اواخر فرمانروائیش با لشکری به سلیمان‌بیگ اورامی (۶۹۹-۸۴۸هجری) در اورامان یورش برد و او را چند ماه محاصره کرد و امّا حملهٔ او با شکست مواجه شد زیرا در میان لشکریانش مرضی افتاد که به انهدام آن منجر شد و پس از آن از کردار گذشتهٔ خود پشیمان شد و به دلجوئی مردم پرداخت و پس از آن به عمران و آبادانی امارتش مشغول شد و او به وسیلهٔ وزیر دانایش مدت سی و سه سال حکومت کرد و عاقبت به سال ۸۰۸هجری جهان را وداع گفت.

* * *

منذربن بابلول اردلان
(۸۰۸-۸۶۲هجری)

منذربن بابلول پس از درگذشت پدرش به سال ۸۰۸هجری به جای او نشست و چون مردم از پدرش خاطرات بدی داشتند و طعم ظلم و ستم را از او چشیده بودند، منذر زنگ ملالت حاصله رعایا را به صیقل سخا و بخشندگی خواطر آنها زدود و سرداران و رؤسای لشکر را به انعام و احسان فراوان نواخت و توانگران و کدخدایان و تجار با تحف و هدایا به خدمت او آمدند و او نیز با رعایا به داد و عدالت رفتار کرد و پس از آن به عمران و آبادانی شهرها و روستاها سرگرم شد و لشکریان را تقویت کرد و سران عشایر را به هم نزدیک کرد و پس از پنجاه و چهار سال حکمرانی سرانجام به سال ۸۶۲هجری رخت از این جهان

بربست و به جهان جاودانی شتافت و او پسری داشت به نام مأمون‌بیگ که بسیار شجاع و دلیر بود.

* * *

مأمون‌بیگ ابن منذرارد‌لان
(۸۶۲-۹۰۱هجری)

www.tabarestan.info تبرستان

مأمون‌بیگ پس از فوت پدرش زمام قدرت را به سال ۸۶۲هجری به دست گرفت و او در آغاز فرمانروائیش به عمران و آبادانی امارتش سرگرم شد و چندین کاروانسرا و مسجد در مناطق مختلف کردستان بنا کرد و پس از آن به جمع آوری لشکر پرداخت و ساز و برگ و جنگ ابزار زیادی فراهم آورد و در اندک زمانی دامنهٔ فرمانروائی خود راگسترش داد و به دولت عثمانی تاخت و مدت دو سال جنگ پابرجا بود و به یاری فرزندان دلیر کرد حدود غربی کردستان از شهر بازار و اربیل و کوی حریر و عمادیه و رواندز به خاک کردستان اردلان پیوست و جمعی سران لشکر خود را به ساخلوی در قلعهٔ رواندز و دیگر قلعه‌ها گذاشت و پس از آن بناهای بیداد ظلم و ستم جدش را ویران نمود و دلهای مردم سراسر آنچنان از مهر او لبریز شد که همه وی را ستودند و پس از سی و هفت سال حکمرانی ولایات خود را در میان سه تن از فرزندانش به این تفصیل تقسیم کرد: نواحی زلم و شهر زور و گل‌عنبر و شمیران و هاوار و اورامان و نوسود را به پسر بزرگش بیگه‌بیگ واگذار کرد و هشلی و تنوره و پلنگان و سنندج و قلمرو علی لشکر و مهربان (مریوان) و کلاشی (جوانرود) را به سرخاب‌بیگ داد، و سروچک و قره‌داغ و شهر بازار و آلان و اربیل وکوی و حریر و عمادیه و رواندز را به محمدبیگ تفویض نمود و پس از آن خودش مدتی در انزوا و گوشه‌گیری بسر برد تا به سال ۹۰۱هجری بدرود حیات گفت.

* * *

بیگه‌بیگ بن مأمون بیگ اردلان
(۹۰۱-۹۴۲هجری)

بیگه بیگ پس از درگذشت پدرش به سال ۹۰۱هجری بر بالش ایالت تکیه زد و نخست سپاهیان نو با سازمانی نو پدید آورد و در مقابل عثمانی‌ها ایستاد و حملات آنان را متوقف کرد و کردستان را بار دیگر به فروشکوه رسانید و بخشی از مالیاتها را به رعایا بخشید و از کشورهای دیگر خوار و بار برای مردم وارد می‌کرد و دریوزگی و فقر را از بین برد و دوست داشت مردم فرزندان زیادی داشته باشند و به فرهنگ و ادب علاقهٔ زیادی نشان می‌داد و علما و ادبا و شاعران را تشویق می‌کرد و برادران دیگرش احترام او را نگه می‌داشتند و از او حرف‌شنوی داشتند و امر و نهی او را اطاعت می‌کردند و سرانجام به سال ۹۴۲هجری اجل موعودش دررسید و نوشه جاوید نوشید.

* * *

مأمون‌بیگ ابن بیگه بیگ اردلان
(۹۴۲-۹۴۴هجری)

مأمون بیگ پس از فوت پدرش بر جای او نشست و به امور مملکت‌داری پرداخت و چون مردی با عدل و داد بود همه او را دوست داشتند و از او اطاعت می‌کردند و در این هنگام حسین‌پاشا بنا به دستور سلطان سلیمان اول عثمانی (۹۲۶-۹۷۴هجری) با بیست هزار نفر مأمور تسخیر کردستان شد و در حوالی شهر زور مأمون‌بیگ با چهار هزار سوار دلیر از سپاه عثمانی استقبال نمود و روز دوشنبه هشتم ذیقعده سال ۹۴۴هجری جنگی سخت درگرفت و کردان در این جنگ مردانه جنگیدند و بسی از دو طرف کشته شد و مأمون‌بیگ به علت ضعف و پریشانی که در سپاه خود دید به قلعهٔ زلم پناه برد و قریب یکماه در آن پایداری نمود و عثمانی‌ها قلعه را محاصره کردند و مأمون‌بیگ شبانه با چند نفر از دوستانش به دربار عثمانی پناه برد و آنان او را زندانی کردند و لشکر عثمانی پس از

www.tabarestan.info تبرستان

گرفتار شدن مأمون بیگ بی‌باکانه به تاخت و تاز پرداختند و پس از کشت و کشتار و نهب و غارت بخشی از سرزمین‌های کردستان را تسخیر کردند و به سرزمین خود بازگشتند.

* * *

سرخاب بیگ ابن مأمون بیگ اردلان
(۹۴۵-۹۷۵هجری)

www.tabarestan.info تبرستان

پس از اسارت مأمون‌بیگ پسرش سرخاب بیگ زمام امور را به دست گرفت و در سال ۹۴۵هجری به تجهیز سپاه پرداخت و تمام متصرفات پدرش را از دست عثمانیها گرفت و پس از چندی متصرفات محمدبیگ برادر کوچکتر خود را هم تصرف کرد و تمام کردستان را در زیر سلطهٔ خود قرار داد و چون عثمانیها از هر سو به کردستان می‌تاختند ناچار با شاه تهماسب صفوی (۹۳۰-۹۸۴هجری) بنای مطاوعت گذاشت و پس از آن در مریوان بر فراز کوه مرتفعی قلعهٔ محکمی بنا نهاد و در این دم عثمانی‌ها به سرکردگی رستم‌پاشا به حوالی شهر زور وارد شده و سرخاب‌بیگ چون از ورود سپاه عثمانی مطلع شد با هشت هزار سواره و پیاده عازم جنگ با آنها شد و جنگ سختی درگرفت و چنانکه نوشته‌اند قریب هفت هزار نفر از سپاه عثمانی و سه هزار نفر از سپاه کردستان به قتل رسیدند و سرخاب‌بیگ برای حفظ بقیهٔ سپاه در قلعهٔ زلم متحصن شد و سپاه عثمانی قلعه را محاصره کردند و به تاخت و تاز نواحی شهر زور مشغول شدند و دو سال این محاصره ادامه داشت و سرخاب‌بیگ ناچار نامه‌ای به شاه تهماسب نوشت و از او کمک خواست و در این اثنا رستم پاشای سردار عثمانی فوت کرد و این امر باعث پریشانی سپاه عثمانی شد و سرخاب بیگ به محض شنیدن این خبر و آمدن لشکر ایران جرأت پیدا کرد و به جنگ عثمانی‌ها شتافت و عثمانی‌ها تاب مقاومت نیاوردند و از میدان رزم گریختند و محمدپاشا که یکی از سرداران عثمانی بود با ششصدتن از اتباع خود به قلعهٔ زلم پناه برد و همسر سرخاب بیگ را شفیع خود قرار داد و به این وسیله نجات پیدا کرد و در سال ۹۵۶هجری القاس میرزای برادر شاه تهماسب صفوی که مدتها از دولت ایران یاغی شده

بود به حوالی شهر زور آمده و بنای خودسری گذاشته و اهالی شهر زور به مخالفت او برخاستند و شاه تهماسب هم سپاهی به سرداری بهرام میرزا به دفع القاس میرزا فرستاد و القاس‌میرزا چون خود را در تنگنا دید ناچار به سرخاب‌بیگ پناه برد و سرخاب‌بیگ او را نوازش کرد و وی را توسط شاه‌نعمت‌الله قهستانی که طرف اعتماد شاه بود به حضور شاه فرستاد و شاه هم او را بخشید و از سرخاب‌بیگ سپاسگزاری کرد و سرخاب‌بیگ یازده پسر داشت که همه جوانان رشید و شجاع بودند که عبارتند از: حسن‌بیگ، اسکندربیگ، سلطان‌علی بیگ، یعقوب بیگ، بهرام‌بیگ، ذوالفقاربیگ، اسحاق بیگ، شهسواربیگ، ساروخان، قاسم‌بیگ، بساط‌بیگ، و او سلطان علی‌بیگ را که به مردی و شجاعت برتری داشت قائم‌مقام خود کرد و به بهرام‌بیگ امارت رواندز و عمادیه را بخشید و سرانجام به سال ۹۷۵هجری شربت مرگ را چشید و به جهان جاودان شتافت.

www.tabarestan.info تبرستان

* * *

بساط بیگ ابن سرخاب بیگ اردلان
(۹۷۵-۹۸۶هجری)

بساط‌بیگ پس از فوت پدرش زمام امور را به دست گرفت و در آغاز به آبادانی و عمران شهرها و روستاها پرداخت و او چون مردی دیندار و باتقوا و دادگستر بود همه دوستش داشتند و از او اطاعت می‌کردند، در سال ۹۸۵هجری تیمورخان و هلوخان پسران سلطان علی‌بیگ بر او شوریدند و چون نتوانستند کاری پیش برند به دربار پناه بردند و از شاه کمک خواستند ولی شاه کمکی به آنان نکرد و در این مدت شاه اسماعیل دوم صفوی (۹۸۴-۹۸۵هجری) فوت کرد و مدتی هرج و مرج و فتنه و آشوب در ایران شیوع شد و عده‌ای هم به قتل رسید و از قضای ربانی بساط بیگ هم به سال ۹۸۶هجری جهان را وداع گفت و زمام امور به دست تیمورخان افتاد.

* * *

تیمورخان ابن سلطان علی‌بیگ اردلان
(۹۹۶-۹۸۶هجری)

پس از فوت بساط‌بیگ، تیمورخان‌بن سلطان علی‌بیگ بر مسند قدرت حکومت اردلان نشست و سلسلهٔ صفوی چون او را یاری نکرده بود لذا به سلطان مرادخان سوم عثمانی (۹۸۲-۱۰۰۳هجری) متوسل شد و سلطان بسیار شادمان و خرسند شد و هر ساله صدهزار آغچه‌زر برای او مقرری برقرار نمود و از لحاظ جنگ‌ابزار و خوار و بار هم او را کمک کرد و او چهار پسر به نامهای: سلطان علی‌بیگ و بداق‌بیگ و مرادبیگ و میرعلم‌الدین داشت و ممالک متصرفه خود را در میان آنان تقسیم کرد و شهر زور و قزلجه و حسن‌آباد و زلم را به سلطان علی‌بیگ داد و قره‌داغ و کوی و حریر را به بداق‌بیگ واگذار کرد و مریوان و سقز و سیاه‌کوه و خورخوره را به مرادبیگ تفویض نمود و شهر بازار و حوالی را هم به میرعلم‌الدین سپرد و سپس خود با سپاهی به تسخیر و تصرف ممالک دیگر رفت و پس از چندی کرمانشاه و سنقر و دینور و زرین‌کمر یا گروس را به تصرف خود درآورد و در سال ۹۸۳هجری به متصرفات حاکم کلهر که عمربیگ بود حمله برد و عمربیگ ناچار به شاه‌وردی خان حاکم لرستان پناه برد و شاه‌وردی خان با لشکری گران به سپاه تیمورخان تاخت و تیمورخان در این نبرد با اینکه سپاه اندکی داشت مردانه جنگید و از قضا اسب تیمورخان در میدان رزم به سردرآمد و سواران لُر بر او تاختند و اسیرش کردند و شاه‌وردی خان او را تکریم کرد و محرمانه به کردستانش اعاده نمود و پس از سه سال دیگر تیمورخان به ولایت زرین‌کمر (گروس) حمله کرد و دولتیار سلطان سیاه منصوری که در آن دم حاکم زرین‌کمر بود در مقابل تیمورخان ایستاد و سرانجام دولتیار مغلوب شد و به قلعهٔ زرین‌کمر پناه برد و تیمورخان پس از چندی قلعه را فتح کرد و از قضا هنگام یورش به قلعه تیری به مقتل تیمورخان رسید و به سال ۹۸۶هجری از پای درآمد و پس از آن کردان به خونخواهی امیرشان برآمدند و بسی از اهالی زرین‌کمر را با دولتیار به قتل رساندند و جسد تیمورخان را هم همانجا به خاک سپردند و به کردستان مراجعت کردند.

www.kabarestan.info کبارستان

هلوخان ابن سلطان علی‌بیگ اردلان
(۹۹۶-۱۰۱۴هجری)

پس از کشته شدن تیمورخان اکثر مردم هلوخان را که مردی شجاع و رشید بود به سال ۹۹۶هجری به ریاست حکومت اردلان انتخاب کردند و او رسماً زمام امور ایالت کردستان را به دست گرفت و با سلطان مرادخان سوم عثمانی (۹۸۲-۱۰۰۳هجری) و شاه‌عباس اول صفوی (۹۹۶-۱۰۲۸هجری) از در دوستی درآمد و از جانب روم، ایران مورد مراقبت و حمایت قرار گرفت و پس از چندی از قلعهٔ زلم و مریوان نقل مکان نمود و در قلعهٔ پلنگان مستقر شد و بر آبادی و استحکام آن افزود و قلعه‌های زلم و مریوان و حسن‌آباد را هم تعمیر کرد و به جمع‌آوری سپاه مشغول شد و عشایر را هم تقویت نمود و شاه‌عباس از این امر به بیم افتاد و ده هزار نفر سپاه به سرکردگی حسین خان حاکم لرستان را به عزم تأدیب و تنبیه هلوخان و تسخیر کردستان مأمور کرد و در این موقع هلوخان در قلعهٔ حسن‌آباد بود و آنان قلعه را محاصره کردند و با اینکه افراد هلوخان در قلعه اندک بودند ولی لشکر مأمور کاری از پیش نبرد و سرانجام هلوخان با سوارانش از قلعه بیرون آمد و به رزم سرگرم شد و عده‌ای از لرها را اسیر و مقتول ساخت و شاه‌عباس از شنیدن این خبر بسیار دلتنگ و متأثر شد و خود با سپاهی گران به کردستان یورش برد و چون به اسفندآباد و ده میهم رسید، معابر و قلاع کردستان را از علی‌بیگ زنگنه مشهور به آلی بالی استفسار نمود و او چون کُرد بود از روی تعصب و خیرخواهی به شاه گفت بهتر است که از حمله به کردستان صرف‌نظر کنید زیرا کردستان اماکن صعب‌العبور و قلاع مستحکم دارد و اگر کردستان تسخیر شود افتخاری برای شهریار نخواهد بود و اگر شکستی نصیب سپاهیان ایران بشود مایهٔ ننگ خواهد شد زیرا کردان بسیار شجاع و دلیراند و هلوخان نیز در شجاعت بی‌نظیر است و چون شاه‌عباس قدری تأمل نمود و گفته‌های آلی بالی زنگنه را به صلاح خود دید به پایتخت مراجعت کرد و بنا به مشورت آلی بالی خلعت فاخری با نامه‌ای برای هلوخان فرستاد و هلوخان هم در مقابل آن هدایائی برای شاه ارسال داشت و اطاعت خود را به دولت اظهار نمود و شاه از این امر آسوده‌خاطر شد و از حسن تدبیر آلی‌بالی هم تشکر کرد و پس از چندی هلوخان را به دربار احضار کرد ولی هلوخان به

www.tabarestan.info تبرستان

علت کبر سن نتوانست به دربار برود و پسرش خان احمدخان را که جوانی دلیر و رشید بود با هدایائی به دربار شاه روانه کرد و شاه او را استقبال نمود و چون جوانی برومند و رشید بود خواهر خود کلاه‌زرخانم را به عقد او درآورد و سپس او را با فرمانی به کردستان بازگرداند و پس از آن هلوخان جمعی از اعیان و اشراف شهر را به پیشواز پسر و عروسش فرستاد و با کمال احترام آنان را به حسن‌آباد بردند و هلوخان پسر و عروس خود را ملاقات کرد و مجلسی منعقد نمود و به عیش و عشرت پرداختند و پس از چندی میان پدر و پسر تیره شد زیرا هلوخان دوست نداشت از شاه اطاعت کند و زیر فرمان او برود و در اندیشهٔ استقلال کامل کردستان بود و خان احمدخان با تنی چند از قزلباش‌ها که همراهش آمده بودند قلعه را محاصره کرد و اهالی را هم به تبعیت خود فراخواند و از مادرش کمک خواست و بالاخره پس از چندی قلعه به دست خان احمدخان افتاد و پدرش را دست‌بسته به اصفهان روانه کرد و چون عمرش از نود تجاوز کرده بود، شاه او را تکریم داشت و پس از شش‌ماه مجدداً او را مرخص کرد و به کردستان روانه نمود و تا حین فوت روزگار را در اکرام و خوشی بسر برد و سرانجام به سال ۱۰۱۴هجری خان احمدخان زمام امور ولایت کردستان را در دست گرفت.

* * *

خان احمدخان ابن هلوخان اردلان
(۱۰۱۴-۱۰۴۶هجری)

خان احمدخان در سال ۱۰۱۴هجری بر اریکهٔ قدرت نشست و لشکری بیست هزار نفری پیاده و سواره آماده کرد و جنگ‌ابزار و تجهیزات زیادی هم فراهم آورد و پس از چندی ایل مکری و بلباس بر علیه دولت شوریدند و یاغی شدند و او به امر شاه‌عباس اول (۹۹۶-۱۰۳۸هجری) به سرکوب آنان پرداخت و جمعی از دو طرف کشته شد و سرانجام یاغیان را منهزم ساخت و برخی را هم اسیر نمود و عده‌ای از آنان در قلعهٔ رواندز متحصن شدند و خان احمدخان قلعه را محاصره کرد و به واسطهٔ بلندیهای قلعه مدت

www.tabarestan.info تبرستان

محاصره به طول انجامید تا اینکه روزی یک زن به او طعنه زد و سپس با تمام توان به قلع و قمع اشرار پرداخت و عده زیادی را از آنان به قتل رسانید و پس از پیروزی بر سر زمینهای مراغه و مکری و ساوجبلاغ تسلط پیدا کرد و حکامی بر آنها گماشت و با لشکرش از راه کوی و حریر به عزم تسخیر عمادیه و رواندز حرکت کرد و پس از فتح و ظفر، قراحسن‌بیگ را حاکم رواندز کرد و سپس برای قلع و قمع قبایل خالدی و داسنی که ایزدی بودند حرکت کرد و پس از جنگی سخت جمعی از آنان را مقتول و مجروح کرد و کوی و حریر را هم ضمیمه متصرفات خود نمود و از آنجا به موصل رفت و مردم موصل چون این خبر را شنیدند با تحف و هدایای بسیار به خدمت خان احمدخان آمدند و سپس خان‌احمدخان به زیارت حضرت یونس علیه‌السلام رفت و پس از این پیروزی گزارش فتح و ظفر خود را به شاه عرضه داشت و شاه یک قبضه خنجر دسته مرصع الماس با یک رأس اسب و طلا و جواهرات و با یک فرمان برایش ارسال داشت و سپس به او فرمان داد بغداد را هم تصرف کند و پس از آن احمدخان لشکرش را به‌طرف بغداد حرکت داد و در بین راه کرکوک را بدون خون‌ریزی گرفت و از آنجا به جانب بغداد شتافت و شاه‌عباس هم با سپاهی راهی بغداد شد و خان احمدخان بغداد را محاصره کرد و پس از چند روز بغداد را تصرف نمود و شاه‌عباس چون به حوالی بغداد رسید و خبر تصرف آن شهر را به‌وسیلهٔ خان احمدخان شنید بسیار خرسند شد و آنگاه شاه به او دوازده هزار تومان زر بخشید و پس از زیارت عتبات به اصفهان بازگشت و خان احمدخان هم به کردستان مراجعت نمود و در این موقع هلوخان پدرش فوت کرده بود و این بود که چند روزی را به عزاداری نشست و پس از آن به عمران و آبادانی کردستان سرگرم شد و بسی کاروانسراو مسجد بنا کرد و در این هنگام شاه‌صفی صفوی (۱۰۲۸-۱۰۵۲هجری) بر تخت نشست و بنا به تحریک شاه‌وردی خان که سابقهٔ عداوت با اردلانها داشت چشمان سرخاب خان پسر خان احمدخان را که در زمان شاه‌عباس در پایتخت بسر می‌برد از حدقه بیرون آورد و چون این خبر به خان احمدخان رسید بی‌نهایت متأثر شد و سپس در اندیشهٔ طغیان علیه شاه و ایجاد استقلال در کردستان افتاد و پس از آن شهرهای کرمانشاه و همدان و ارومیه و اورامان را به تصرف خود درآورد و نام شاه‌صفی را از خطبه بینداخت و رسماً استقلال خود را اعلام کرد و از جانب سلطان عثمانی ایالت موصل و کرکوک هم به حکومتش

www.kurdestan.info کردستان

ضمیمه شد و موصل را پایتخت خود قرار داد و سرانجام به سال ۱۰۴۶هجری وفات یافت و او را در جوار بارگاه حضرت یونس دفن کردند. خان احمدخان یکی از بزرگترین و معروفترین امرای اردلان محسوب می‌شد و او در بزم و رزم مهارت داشت و دارای هوش وکفایت و فتوحات درخشان و جهد و جد بود و در مدت کمی بر بسی از شهرها و مناطق کردستان دست یافت و حتی بغداد را فتح کرد و در عین حال بسیار شجاع و عادل و بخشنده بود و دوست نداشت زیر سلطه شاهان صفوی باشد و آنان را دشمن خود می‌پنداشت زیرا شاهان صفوی بسیار خونخوار و سفاک بودند.

www.tabarestan.info تبرستان

* * *

سلیمان خان ابن علم الدین اردلان
(۱۰۴۶-۱۰۶۶هجری)

سلیمان خان در سال ۱۰۴۶هجری بنا به امر شاه‌صفی صفوی بر مسند ایالت اردلان نشست و او در آغاز به تجهیز سپاه پرداخت و در سال ۱۰۴۷هجری سلطان مراد چهارم عثمانی (۱۰۳۲-۱۰۴۹هجری) با لشکری گران مأمور تسخیر عراق و کردستان شد و چون شهر زور را تصرف کرد، ده هزار نفر سواره و پیاده را برای تصرف مریوان فرستاد و سلیمان خان با سپاهی گران در مقابل سپاه عثمانی ایستاد و زینل خان شاملو هم به امر شاه‌صفی با لشکری برای دفاع از مرزها به کردستان آمد و جنگی سخت در مریوان درگرفت و لشکر زینل‌خان تاب مقاومت نیاورد و به همدان منهزم شد و به فرمان شاه‌صفی زینل خان را گرفتند و قطعه‌قطعه‌اش کرد و شاه‌صفی خود ناچار با سپاهی به کردستان آمد و عثمانی‌ها را منهزم ساخت و به اصفهان بازگشت و پس از آن سلیمان خان به فراغ بال و در نهایت اقتدار و استقلال فرمانروائی کرد و سپس فرمان داد قلعهٔ زلم و حسن‌آباد و پلنگان را خراب کردند و یکی از روستاهای کردستان را به نام سنه که محل سکونت طایفهٔ زرین‌کفش بود مقر فرمانروائی خود قرار داد و در آن عمارات و حمام مساجد و مدارس و اسواق زیاد ایجاد کرد و چندین قنات حفر نمود و آب آنرا با سه شتر

گلومیان قلعه داخل کرد و نامش سنه‌دژنهاد که امروز سنندج گویند و آنرا به سال ۱۰۴۹هجری پایگاه خودکرد. سنه sina در آوستا سئنه saina می‌باشد به معنی شاهین و سنه‌دژ به معنی قلعهٔ شاهین است که یکی از قلاع بزرگ و معتبر کردستان بوده و قبل از مرگش ایالت سنندج را با مضافاتش به کلب علی خان و مریوان را به خسروخان پسر دیگرش و سقز و سیاه‌کوه را به سهراب سلطان و پالنگان را به مرید سلطان و شهر زور و شهر بازار را به محمدخان گرجی سپرد و سرانجام به سال ۱۰۶۶هجری دار فانی را وداع گفت.

www.tabarestan.info تبرستان

* * *

کلب علی خان ابن سلیمان خان اردلان
(۱۰۶۷-۱۰۸۲هجری)

کلب‌علی خان در سال ۱۰۶۷هجری بر مسند حکومت نشست و چون شاه‌عباس دوم صفوی (۱۰۵۲-۱۰۷۷هجری) او را دوست داشت ضمن ادارهٔ ایالت کردستان او را سردار سپاه و حاکم خوزستان نیز نمود و او چون از خود رشادت و مردانگی نشان می‌داد لذا او را به بیشتر جنگها مأمور می‌کرد و در ادارهٔ حکومت رویهٔ حسنه عدل و انصاف به کار می‌برد و شب و روز در تحصیل نیک نامی بود و به عمران و آبادانی سنندج پرداخت و روستاها را هم آباد و مردم را یاری می‌کرد و پس از شانزده سال فرمانروایی سرانجام به سال ۱۰۸۲هجری جهان را بدرود گفت. وی مردی فاضل و ادیب بود و شعرا و ادبا را تشویق می‌کرد و خود گهگاه شعر می‌سرود.

* * *

خان احمدخان ابن کلب علی خان اردلان
(۱۰۸۲-۱۰۹۱هجری)

خان احمدخان به سال ۱۰۸۲هجری بنا به فرمان شاه سلیمان صفوی (۱۰۷۷-۱۱۰۵هجری) بر اریکهٔ قدرت نشست و با همهٔ مردم به رأفت و مهربانی رفتار کرد و خزانهٔ ایالت و اندوخته پدرش را در مدتی کم بر باد داد و همه را خرج کرد و سپس به باده‌گساری و عیش و عشرت پرداخت و از هیچگونه مناهی و معاصی پرهیز نداشت و در میان مردم به خان زرینه شهرت پیدا کرد و بدینسان نه سال حکومت کرد و اوقات او همه در باده‌گساری و یا بر بستر استراحت و عیش سپری می‌شد و به این سبب یکسره از کار ملک غافل ماند و این غفلت باعث شد خسروخان عمویش که حاکم مریوان بود شاه سلیمان صفوی را در جریان امر بگذارد و خسروخان بنا به امر شاه شبانه از مریوان عازم سنندج شد و به سال ۱۰۹۱هجری او را دستگیر و در بند کشید و روانه اصفهان نمود و خود زمام امور را به دست گرفت.

www.tabarestan.info تبرستان

* * *

خسروخان ابن سلیمان خان اردلان
(۱۰۹۱-۱۰۹۳هجری)

خسروخان در سال ۱۰۹۱هجری بنا به فرمان شاه سلیمان صفوی زمام امور را به دست گرفت و بنای ظلم و ستم را نهاد و آسایش را بر روی فقرا و مستمندان بست و مردم را دسته‌دسته به زندان افکند و اموالی را که خان احمدخان به مردم بخشیده بود با کتک از آنان ستاند و ظلم و ستم او به جایی رسید که مردم به دربار شاه رفتند و از او شکایت کردند و دربست نشستند و شاه‌خسروخان را به حضور طلبید و او زبان به معذرت گشود و شاه آرام شد و روز بعد به شکار رفت و خسروخان از این فرصت استفاده کرد و عده‌ای از کردستانیها را به‌وسیلهٔ متعلقینشان با تیر و تبر و خنجر کشت و چون شاه از شکار برگشت

و ماجرا را شنید سخت عصبانی شد و به سال ۱۰۹۳هجری امر به قتل خسروخان داد و او را در میدان شاهی اصفهان به دار آویختند.

* * *

محمدخان ابن خسروخان اردلان
(۱۱۰۷-۱۱۱۳هجری)

www.tabarestan.info تبرستان

پس از کشته شدن خسروخان بنا به فرمان شاه سلطان حسین صفوی (۱۱۰۵-۱۱۳۵هجری) پسرش محمدخان را به سال ۱۱۰۷هجری بر اریکهٔ قدرت نشاند و او نخست به تعمیر خرابیهای شهر سنندج پرداخت و مهاجرین کردستان راکه در زمان پدرش به مناطق مختلف کوچیده بودند جمع آوری کرد امّا نتوانست کاری بکند زیرا بیشتر کارهایش شبیه کارهای پدرش بود و مردم نیز ناراضی بودند و او هم با آنان با خشونت رفتار کرد و جمعی در این جریان جان خود را از دست دادند و مردم سخت عصبانی شدند و بر او شوریدند و عده‌ای هم عازم اصفهان شدند و به شکایت و دادخواهی پرداختند. شاه محمدخان اردلان را به سال ۱۱۱۳هجری معزول کرد بدون اینکه او را به مجازات برساند و سپس محمدخان گرجی را به کردستان روانه کرد و او هفت سال فرمانروائی کرد تا اینکه عباس‌قلی خان اردلان سرکار آمد.

* * *

عباس قلی خان ابن محمدخان اردلان
(۱۱۲۱-۱۱۲۸هجری)

پس از عزل محمدخان و اخراج کیخسروبیگ، مردم سنندج به سال ۱۱۲۱هجری عباس‌قلی خان اردلان را به فرمانروائی سرزمین اردلان برگزیدند و شاه‌سلطان حسین صفوی (۱۱۰۵-۱۱۳۵هجری) هم فرمان حکومت او را صادر کرد و او رسماً زمام امور

را به دست گرفت و به انتظام ولایت پرداخت و در حقیقت شاه او را آلت دست خود کرده بود و پس از مدتی شاه او را با سوارانش برای دفع افغانها که در قندهار شوریده بودند فرستاد و عباس‌قلی‌خان در مقابله با سپاهیان افغان چون‌کاری از پیش نبرد به موطن خود بازگشت و مورد استهزاء و طعن و لعن مردم قرار گرفت و ناچار از آنجا به تهران رفت و شاه وی را به سال ۱۱۲۸هجری عزل و حبس نمود.

تبرستان www.tabarestan.info

* * *

علی قلی بیگ اردلان
(۱۱۲۹-۱۱۳۲هجری)

علی‌قلی بیگ نوهٔ کلب علی خان اردلان که به فقر و پریشانی دچار شده بود در یکی از روستاهای خورخوره به نام شیخله مقیم بود و برای تحصیل معاش شب و روز کار می‌کرد ولی هیچگاه به زندگیش نمی‌رسید تا اینکه جمعی از دوستانش به او گفتند مهاجرت کن بلکه از این هجرت فرجی حاصل آید و در جواب می‌گفت: اگر خدا بخواهد در شیخله هم خواهد داد تا اینکه به سال ۱۱۲۹هجری شاه سلطان حسین به موجب فرمانی او را با امتیاز به حکومت کردستان منصوب کرد و چون خود مدتی در فقر و تنگدستی بسر برده بود به فقرا و مستمندان کمک کرد و به آبادی شهر و روستاها پرداخت و در این هنگام اهالی لرستان سر از اطاعت شاه برتافته و شاه علی قلی بیگ و لشکر کردستان را مأمور سرکوبی آنان کرد و پس از جنگی سخت لرها را شکست داد و جمعی از آنان را کشت و عده‌ای را هم اسیر کرد و به اصفهان فرستاد و شاه اسرا را آزاد کرد و برای علی‌قلی بیگ خلعت‌های زیادی فرستاد و در سال ۱۱۳۲هجری افغانها از هر طرف ایران سر به شورش برداشتند و خانه پاشای بابان هم وقت را مغتنم شمرده با لشکری گران به عزم تصرف کردستان حرکت کرد و چون مردم مریوان و اورامان از حکومت شاه و دست‌نشاندگانش ناراضی بودند به خانه پاشا پیوستند و چون به سنندج رسیدند جنگی سخت درگرفت و علی قلی بیگ تاب مقاومت نیاورد و به سال ۱۱۳۲هجری به اصفهان گریخت و اعیان و

اشراف اردلان هم برای حفظ جان و مال خود سر به اطاعت خانه‌پاشا آوردند و از او استقبال کردند.

* * *

خانه‌پاشای بابان
(۱۱۳۲-۱۱۳۶هجری)

تبرستان www.tabarestan.info

خانه‌پاشا در سال ۱۱۳۲هجری بدون کشت و کشتار ایالت اردلان را تصرف کرد و سپس کرکوک و همدان را هم تسخیر نمود و او مردی جوانمرد بود و حال اسیران و مغلوبان را رعایت می‌کرد و به مستمندان و ضعفا کمک می‌نمود و نیز بسیار تیزهوش و کارآگاه و عادل و دادگر بود و دوست داشت مردم را راضی نگه دارد و از این رو تمام رعایا در زمان حکومت او در رفاه و آسایش به‌سر می‌بردند و به علت اقتدار افغانها و آشفتگی دولت صفویه کسی را قدرت دفع خانه‌پاشا نبود و در زمان حکومتش چندین مسجد و مدرسه عالی بنا نهاد و در یکی از مساجد که در سنندج احداث کرد و مناره بلند در آن برافراشت و این مسجد را بعداً امان‌الله خان اردلان (۱۲۱۴-۱۲۴۰هجری) بنا به تعصب مذهبی خراب کرد و سرانجام به سال ۱۱۳۶هجری پسرش علی‌خان را به حکومت اردلان منصوب کرد و خود راهی سرزمین بابان شد. علی خان هم تا سال ۱۱۴۳هجری حکومت کرد و پس از او سبحان ویردی خان اردلان به حکومت اردلان منصوب شد.

* * *

سبحان ویردی خان اردلان
(۱۱۴۳-۱۱۶۰هجری)

سبحان ویردی خان ابن عباس قلی خان اردلان در سال ۱۱۴۳هجری بنا به فرمان شاه‌تهماسب دوم صفوی (۱۱۳۵-۱۱۴۵هجری) به امارت اردلان نشست و او مردی

بسیار عابد و زاهد و عادل بود و با همه کس در حسن سلوک رفتار می‌کرد و مدتی به عمران و آبادانی شهر سنندج پرداخت و اوقات را بیشتر با علما و شعرا و ادبا می‌گذراند و آنان را تشویق می‌کرد و در این دم نادرشاه افشار (۱۱۴۸-۱۱۶۰هجری) برای تصرف شیروان از اصفهان حرکت کرد و گذارش به شهر سنندج افتاد و سبحان ویردی خان از او استقبال گرمی به عمل آورد و نادرشاه پس از تاج‌گذاری سبحان ویردی خان را از حکومت معزول کرد و مصطفی خان برادرش را به حکومت منصوب نمود و مصطفی خان چون مردی بی‌کفایت و ظالم و سفاک بود به اذیت و آزار مردم پرداخت و این بود که اهالی بر او شوریدند و نادرشاه ناچار مجدداً سبحان ویردی خان را به فرمانروائی امارت اردلان گماشت و مصطفی خان برادرش را از دم تیغ گذرانید و پس از مراجعت نادرشاه از رزم هندوستان و تسخیر خوارزم، احمدسلطان پسر سبحان ویردی خان را که در سفر هندوستان ملتزم رکاب نادر بود به واسطهٔ رشادت و دلیری که در جنگها از خود ابراز داشته بود به لقب خان مفتخر و به سال ۱۱۶۰هجری به حکومت کردستان و مضافات از همدان تا موصل منصوبش کرد و او تا سال ۱۱۶۸هجری حکومت کرد و پس از آن خسروخان اردلان فرمانروای کردستان شد.

www.tabarestan.info تبرستان

* * *

خسروخان اردلان
(۱۱۶۸-۱۲۰۴هجری)

در سال ۱۱۶۸هجری مردم سنندج خسروخان بن احمدخان اردلان را که مردی شجاع و کاردان و مدبر و رشید بود به فرمانروائی سنندج انتخاب کردند و چون شهر سنندج ویران و از رونق افتاده بود احتیاج به تعمیر و مرمت داشت از این رو به قلعهٔ حسن‌آباد رفت و سپس به عمران و آبادانی سنندج و مناطق دیگر کردستان سرگرم شد و اهالی از مشاهدهٔ جهد و کوشش او بسیار خوشنود شدند و در این دم آزادخان افغانی که از بیم کریمخان زند (۱۱۷۲-۱۱۹۳هجری) و تهدید محمدحسن خان قاجار از راه همدان

به عزم تصرف کردستان حرکت کرد و خسروخان در میان قلعه متحصن شد و آزادخان با سپاهیان خود دوازده روزقلعه را محاصره کرد و روز سیزدهم از هر طرف صدای طبل و کوس بلند شد و دسته‌دسته سواران کرد وارد شهر شدند و آزادخان از مشاهدهٔ این وضع سراسیمه و حیران شد و فوراً به‌طرف آذربایجان منهزم گشت و خسروخان از قلعه بیرون آمد و لشکر آزادخان را تا سرحد گروس تعقیب نمود و در این موقع خسروبیگ رئیس طایفهٔ جاف بنای شرارت گذاشت و چون خسروخان از راه راست و جوانمردانه نتوانست شرّ او و قبیله‌اش را از سر خود دفع کند به حیله وتزویر متوسل شد و به این ترتیب ضیافتی مجلل ترتیب داد و خسروبیگ را دعوت کرد ولی خسروبیگ نیامد و مأمورین او را تنها یافتند و به او حمله بردند و او به مدافعه پرداخت و ناگاه تیری به او اصابت کرد و از اسب افتاد و سپس سرش را از تن جدا کردند و پیش والی بردند. در این دم کریمخان زند به سلطنت رسیده بود و پس از مدتی از کرمانشاه به کردستان آمد و خسروخان با جمعی از بزرگان شهر به پیشواز او رفتند و سپس کریم‌خان از شیراز هدایائی برای خسروخان فرستاد و در سال ۱۱۷۶هجری سلیمان پاشای بابان با لشکری گران برای تسخیر کردستان حرکت کرد و در مریوان با لشکر خسروخان تلاقی نمود و سخت شکست خورد و سلیمان‌پاشا این را برای خود ننگ دانست و برای انتقام به خدمت کریمخان زند رفت و از او بدگوئی کرد و کریمخان هم خسروخان را به شیراز دعوت کرد و سپس او را معزول نمود و سلیمان‌پاشا را به جای او منصوب کرد ولی چون مردم کردستان از او ناراضی بودند لذا خسروخان مجدداً والی شد و پس از آن قصری به نام خسرویه و یک قلعه و یک مسجد و بازاری در سنندج بنا نهاد و در سال ۱۱۹۰هجری محمدپاشای بابان با کمک دولت عثمانی به خاک کردستان هجوم آورد و لشکر خسروخان در مقابل او ایستاد و سرانجام شکست خورد و بسی از سربازان خسروخان هم اسیر شدند که محمدپاشا آنان را با تکریم به کردستان بازگرداند و نامه‌ای دوستانه هم به خسروخان فرستاد و خسروخان ماوقع را برای کریمخان نوشت و او صادق خان برادرش را با لشکری گران برای سرکوبی عثمانیها فرستاد و بصره و مندلی را به تصرف خود درآورد و خسروخان نیز با لشکری به سرزمین بابان حمله برد و پس از کشت و کشتار زیاد محمدپاشا از میدان جنگ گریخت و پس از این پیروزی خسروخان هم به سنندج

www.tabarestan.info تبرستان

بازگشت و پس از مرگ کریم‌خان آشوب و بلوا همه جا راگرفت و خسروخان هم کرمانشاه و گروس و مکریان و همدان و ملایر و فراهان و گلپایگان را تصرف کرد و در این دم آقامحمدخان قاجار (۱۲۰۹-۱۲۱۱هجری) به پادشاهی رسید و خسروخان برای اینکه خود را به او نزدیک کند با لشکری در بهار همدان به جعفرخان زند حمله کرد و او و سربازانش را شکست داد و جمعی از آنان را به قتل رسانید و جعفرخان نیز فرا رکرد و این امر باعث خوشنودی آقامحمدخان شد و آقامحمدخان از جسارت و شجاعت خسروخان به هراس افتاد و خسروخان چون بیمار شده بود داروئی برایش فرستاد و آن دارو خسروخان را به حد جنون رساند و خبر جنون او باعث شد که از هر طرف عشایر شروع به سرکشی و طغیان کنند و از جمله طوایف مکری و بلباس سراز اطاعت او بیرون کشیدند و اطبا چون از علاجش عاجز شدند سرانجام او را به تهران بردند و به سال ۱۲۰۴هجری مرغ روحش پرواز کرد. خسروخان مردی شجاع و جنگجو و باتدبیر بود و اوصاف حمیده و اطوار پسندیده داشت و در عین حال بخشنده بود و سپاهیانش همه در رفاه و آسایش می‌زیستند و او مدت سی و شش سال با سربلندی در کردستان فرمانروائی کرد.

www.tabarestan.info تبرستان

* * *

لطف‌علی خان اردلان
(۱۲۰۴-۱۲۰۹هجری)

لطف‌علی خان عموی خسروخان اردلان در سال ۱۲۰۴هجری به موجب فرمان آقامحمدخان قاجار به حکومت اردلان منصوب شد و در سال ۱۲۰۶هجری مردم خوزستان بر علیه دولت شوریدند و لطف‌علی خان مأمور سرکوبی شورشیان شد و پس از سرکوبی آنان به کردستان بازگشت و پسرش حسن علی خان را با مالیات دیوانی و هدایای زیاد به دارالخلافه فرستاد تا مورد توجه بیشتر شاه قاجار قرار گیرد و در آن دم

بسی از عشایر کرد که از ظلم و ستم حکام و دست نشاندگان شاه به ستوه آمده بودند بر علیه دولت شوریدند و لطف‌علی خان آنان را هم سرکوب کرد و بسی از بگزاده‌های مریوان را به اسارت گرفت و سپس با لشکریانش به بانه رفت و با احمدسلطان حاکم بانه که از دولت یاغی شده بود به جنگ پرداخت و احمدسلطان چون تاب مقاومت نیاورد فرار کرد و پس از آن لطف‌علی خان به سنندج مراجعت کرد و به سال ۱۲۰۹هجری به یک بیماری مرموز دچار شد و دنیا را وداع گفت. لطف‌علی خان مردی خونریز و سفاک و بی‌رحم بود و برای اینکه شاه قاجار را خوشنود کند مردم را می‌کشت و اموالشان را به غارت می‌برد و بیشتر اوقات رابه عیش و نوش و خوشگذرانی بسر می‌برد و از مردم فاصله می‌گرفت.

www.kurdestan.info

* * *

حسن علی خان اردلان
(۱۲۰۹-۱۲۱۴هجری)

حسن علی خان ابن لطف علی خان اردلان در سال ۱۲۰۹هجری به موجب فرمان آقامحمدخان قاجار به حکومت اردلان منصوب شد و او چون مردی متدین و زاهد بود کلیهٔ امور ایالت را به دست محمد رشیدبیگ وکیل سپرد و خود به زهد و طاعت پرداخت تا اینکه در سال ۱۲۱۱هجری حسن‌علی خان با عده‌ای از سوارانش به دربار شاهی احضار و با شاه به گرجستان رفت و در غیاب او محمدرشیدبیگ به تعدی و آزار مردم سرگرم شد و اهالی را به کلی رنجاند و در این موقع سبحان ویردی خان وقت را مغتنم شمرده و به سنندج می‌آید و خود بر مسند حکومت می‌نشیند و حسن علی خان چون از این امر مطلع شد با سواران خود به اطراف شهر رسید و محمدرشیدبیگ نیز که از سبحان ویردی خان بیم داشت با اتباع خویش خود را به حسن علی خان رسانید و متفقاً بر سبحان ویردی خان یورش بردند و پس از زد و خورد سبحان ویردی خان تاب مقاومت نیاورد و گریخت و به سرزمین بابان نزدعبدالرحمن پاشا رفت که با لطف‌علی خان سابقه عداوت

داشت و عبدالرحمن‌پاشا سپاهی جمع کرد و چون این خبر به والی رسید به طرف ماهیدشت عازم شد و از آنجا رهسپار بغداد گردید و از والی بغداد تقاضای کمک کرد و والی، عبدالرحمن پاشا را از کمک به سبحان وبردی خان منع نمود و والی آسوده خاطر به سنندج بازگشت و چون فتحعلیشاه قاجار (۱۲۱۱-۱۲۵۰هجری) به سلطنت رسید حسن‌علی خان را به تهران احضار و به سال ۱۲۱۴هجری معزول نمود و به زندان افکند و امان‌الله خان اردلان را به حکومت کردستان منصوب کرد.

تبرستان www.tabarestan.info

* * *

امان‌الله خان اردلان
(۱۲۱۴-۱۲۴۰هجری)

امان‌الله خان ابن خسروخان اردلان در سال ۱۲۱۴هجری بنا به فرمان فتحعلیشاه قاجار به حکومت کردستان منصوب شد و او چون علاقه مفرطی به عمران و آبادانی داشت از این رو به عمران شهر سنندج پرداخت و بسی ابنیه و قصور وگرمابه و راه و پل و باغ و مسجد در کردستان احداث کرد و مسجد دارالاحسان و چمن کانی شفا و قصر حسن‌آباد و قلعهٔ قسلان از آثار اوست و چون دو سال از حکومت او گذشت حسن علی خان از انبار شاهی گریخت و به طایفهٔ بلباس پناه برد و پس از مدتی با عده‌ای از سواران خود به عزم تسخیر کردستان حرکت کرد و امان‌الله خان در مقابل او ایستاد و در کنار دریاچهٔ مریوان او را مجروح کرد و عده‌ای از سوارانش را به اسارت گرفت و سپس عده‌ای از دشمنانش از جمله پسران محمدرشیدبیگ را به قتل رساند و در سال ۱۲۳۰هجری فتحعلیشاه قاجار دختر خود حسن جهان خانم را به عقد خسروخان پسر امان‌الله خان درآورد و در این دم محمدحسن خان پسر امان‌الله خان سر به طغیان برداشت و با عده‌ای از سوارانش حمله کرد و در این میان جمعی کشته شد و عده‌ای اسیر شدند و بنا به دستور امان‌الله خان اسرا را به قتل رساند و سرانجام محمدحسن خان چشم از دنیا پوشید و این غائله خاتمه یافت. در سال ۱۲۱۹هجری عثمانیها عبدالرحمن پاشای

بابان را خلع کردند و او به امان‌الله خان پناه آورد و امان‌الله خان او را به تهران برد و بنا به فرمان شاه وی را با سپاهی گران به شهر زور برگرداند و پس از جنگی سخت عثمانیها را مغلوب کرد و عبدالرحمن پاشا را به حکومت رساند و خود بازگشت. امان‌الله خان مردی شجاع و دلیر بود و از کسی باک نداشت و کسانی را که به عللی به قتل می‌رساند برای خانواده‌اش مواجبی معین می‌کرد و در خرید ملک و زراعت سعی می‌کرد و غالب املاک کردستان را به ملکیت خود درآورد و دولت و قدرت او از کرورها تجاوز کرد و در عین حال به جمع‌آوری کتاب علاقهٔ زیادی داشت و خود نیز شعر می‌سرود و علما و ادبا و شعرا را دوست داشت و آنان را تشویق می‌کرد و عاقبت به سال ۱۲۴۰هجری بدرود حیات گفت.

www.tabarestan.info تبرستان

* * *

خسروخان ناکام
(۱۲۴۰-۱۲۵۰هجری)

خسروخان بن امان‌الله خان اردلان معروف به ناکام در سال ۱۲۴۰هجری به امارت اردلان نشست و فتحعلیشاه قاجار فرمان امارت او را صادر کرد و در این دم قحطی و گرسنگی و بیماری کردستان را فراگرفته بود و خسروخان که ثروت زیادی از پدر برایش به ارث مانده بود و حبوبات و غلات زیادی را در انبار ذخیره کرده بود آنرا در میان مردم تقسیم کرد و از مردم سند گرفت که پس از رفع قحطی بهای آن را بپردازند و بدینسان مردم کردستان را از آفت گرسنگی نجات داد و خسروخان سپس تمام اسنادی را که از مردم گرفته بود به آتش افکند و مردم از کردار او بسیار خرسند شدند و در سال ۱۲۴۶هجری شاهمرادبیگ معروف به میرروواندز در رواندز و کوی و حریر به فتنه و فساد پرداخت و سپس به مناطق ساوجبلاغ مکری و سردشت تاخت و آن نواحی را به تصرف خود درآورد و خسروخان با سپاهی گران به مقابله او رفت و پس از جنگش سخت لشکر میر رواندز را منهزم ساخت و کوی و حریر را نیز تصرف نمود و قریب سی هزار تومان زر نقد

از میرروانداز به عنوان خسارت جنگی ستاند و به سنندج مراجعت کرد و در سال ۱۲۴۷هجری محمدپاشای بابان از دست سلیمان پاشای برادرش گریخت و به خسروخان پناه آورد و او با سپاهی محمدپاشا را به سرزمین بابان برد و او را بر اریکهٔ قدرت نشاند و سلیمان پاشا نیز به بغداد گریخت. در سال ۱۲۵۰هجری بیماری خانمان‌سوز طاعون در سنندج شیوع شد و مردم سنندج از بیم جان خود پراکنده شدند و خسروخان هم در اطراف شهر خیمه زد و پس از چند روز به این بیماری مبتلا شد و چون اطبا نتوانستند او را علاج کنند از این رو در همین سال در بیست و نه سالگی جان به جان آفرین سپرد و ناکام گشت.

خسروخان ناکام مردی شجاع و دلیر و عادل و بخشنده بود و بیشتر مردم از او راضی بودند و اموالش را در زمان قحطی و گرسنگی به مردم بخشید و دانشمندان و شعرا و ادبا راگرامی می‌داشت و خود طبع روانی داشت و به کردی و فارسی شعر می‌سرود و زنانش مستوره خانم کردستانی و والیه خانم هر دو سراینده بودند و دارای دیوان شعراند و این رباعی را در حین ارتحال سروده است:

خسرو دلت ار زغم دو نیم است مترس — ورجان بره امید و بیم است مترس
گر از سر و کار آخرت می‌ترسی — آنجا سر و کار با کریم است مترس

* * *

رضاقلی خان اردلان
(۱۲۵۰-۱۲۶۴هجری)

رضاقلی خان بن خسروخان اردلان در سال ۱۲۵۰هجری که ده سال داشت بنا به انتخاب مردم کردستان بر مسند ایالت اردلان نشست و او نوجوانی مصمم و باکفایت بود و در زمان او آشوب و اختلاف در خاندان اردلان بروز کرده بود و همه با هم در جدال بودند و محمدصادق خان پسر امان‌الله خان داعیهٔ حکومتش به سر افتاده بود ولی چون یار و یاوری نداشت نتوانست کاری از پیش ببرد. در سال ۱۲۵۷هجری محمودپاشای

بابان از دولت عثمانی روگردان شد و با هزار خانواده به سنندج آمد و به رضاقلی خان پناهنده شد و والی جوان از او پذیرائی گرمی کرد و پس از مدتی والی محمودپاشا را با سپاهی گران به ملک بابان برد و او را بر اریکهٔ قدرت نشاند و به سنندج بازگشت و در این دم عبدالله‌پاشا به اغوای عثمانیها با یک فوج سرباز و دوهزار سوار و چهار عراده توپ به کنار دریاچهٔ مریوان آمد و به اذیت و آزار مردم پرداخت و والی چون این خبر را شنید با سپاهیانش به دفع او پرداخت و بسی از آنها را اسیر کرد و رضاقلی خان چندین بار معزول شد و برای بار چهارم به حکومت کردستان منصوب شد و سرانجام امان‌الله خان دوم به سال ۱۲۶۴هجری به حکومت کردستان منصوب شد و رضاقلی خان عزل گردید.

رضاقلی خان مردی بخشنده و جوانمرد و شجاع بود و علما و ادبا و شعرا را گرامی می‌داشت و آنان را تشویق می‌کرد و خود نیز طبع شعر داشت و گهگاه شعر می‌سرود. چنانکه گویند او بسیار زورمند و دلیر بود و سینی مس را با دست لوله می‌کرد و در هنگام تاختن نصف به را از درخت می‌کند و نصف دیگرش بر درخت می‌ماند و گل قالی را به وسیلهٔ انگشتهای ابهام و سبابه از قالی برمی‌کند و در سخاوت هم بی‌نظیر بود و هر چه پیدا می‌کرد بین فقرا تقسیم می‌کرد و علاقه چندانی به جمع‌آوری مال نداشت و سرانجام در تهران درگذشت.

* * *

امان‌الله خان دوم اردلان
(۱۲۶۵-۱۲۸۴هجری)

امان‌الله خان دوم اردلان که در حرمسرای فتحعلی شاه قاجار متولد شد شاه حلقهٔ غلامی را در گوشش کشید و او را غلام شاه خان لقب داد و به موجب فرمان ناصرالدین‌شاه قاجار (۱۲۶۴-۱۳۱۳هجری) به امارت اردلان نشست و چون به حکومت رسید به مردم خیلی سخت گرفت و امان‌الله بیگ وکیل پیشکار رضاقلی خان را به قتل رسانید و در سال ۱۲۶۸هجری حسن سان اورامی بر علیه او شورید و او با

www.tabarestan.info تبرستان

سپاهیانش در مقابلش ایستاد و بسی از سوارانش را کشت و عده‌ای را هم اسیر کرد و در سال ۱۲۷۱هجری مذهب شیخی را قبول کرد و مسجد دارالامان را مرکز ارشاد خود قرار داد و از مردم کردستان خواست که به این مذهب بگروند و علمای کردستان هر چند سعی کردند که والی را به موعظه و اندرز از این امر منصرف کنند فایده‌ای نداشت و حتی شیخ سراج‌الدین نقشبندی، شیخ عبدالرحمن پسرش با ملاعبدالرحیم مولوی را پیش والی فرستاد تا او را از این راه منع نمایند مؤثر واقع نشد و علما و اعیان و اشراف و کسبه و تجار در گورستان شیخان اجتماع کردند و به والی پیغام دادند که کاری به مذهب مردم کردستان نداشته باشد والی در جواب عصبانی شده و به آزار مردم می‌پرداخت و در این اثنا جمعی از اشرار فرصت را غنیمت شمردند و بدون اجازهٔ علما به کاروانسرا ریختند و تمام دکانها را غارت کردند و عده‌ای از شیعیان را هم کشتند و والی هم آنان را به توپ بست و پس از این واقعه عده‌ای از علمای کردستان به خاک عثمانی پناهنده شدند و این شورش بعداً به شورش کاروانسرا معروف شد و غلام شاه خان سرانجام به ۱۲۸۴هجری فوت کرد.

غلام‌شاه خان گرچه به ظلم و ستم معروف شده بود مردی تیزفهم و باکمال بود و در شرم حضور و حلم و حیا معروف بود و مسجد دارالامان که به مسجد والی مشهور است از بناهای او است و او میل مفرطی به جمع‌آوری کتاب و به دست آوردن املاک داشت و در کتابخانه‌اش بیش از دو هر کتاب خطی وجود داشت و بیشتر از پنجاه پارچه ملک و آبادی داشت و علما و شعرا را گرامی می‌داشت و خود نیز شعر می‌سرود.

* * *

زین‌العابدین خان
(۱۳۱۳-۱۳۱۴هجری)

پس از فوت امان‌الله خان دوم اردلان، ناصرالدین شاه امارت اردلان را برچید و فرهاد میرزا (۱۲۸۶-۱۲۹۱هجری) عمویش را حاکم کردستان کرد و در سال ۱۳۱۳هجری

زین‌العابدین خان را به حکومت کردستان منصوب نمود. این مرد که در آن دم بیش از پنجاه سال داشت با پسر بی‌شعورش که داماد مظفرالدین‌شاه بود به بی‌بند و باری و فساد و حرکات جلف پرداختند و اهالی کردستان که به ستوه آمده بودند بر آنان شوریدند و به دارالحکومه حمله بردند و چند نفر را کشتند و زین‌العابدین به خانهٔ عروسش پناه برد و شورشیان به اندرون داخل شدند و افتضاحات نمودند و پس از آن به منزل شیخ محمدتقی مجتهد همدانی ریخته و شیخ را با چوب و چماق کشتند و جسدش را به خیابان بردند و طناب به پای او بستند و برهنه در کوچه‌های شهر گرداندند و زین‌العابدین برای آنکه بتواند جان خود را نجات دهد و پسر و عروسش را از این مهلکه برهاند از همدان فوج خواست تا خود و پسرش فرار کنند و سرانجام به سال ۱۳۱۴هجری خود را به همدان رساندند و از این مهلکه نجات یافتند.

www.tabarestan.info تبرستان

* * *

حسن علی خان گروسی
(۱۳۱۴-۱۳۱۶هجری)

حسن علی خان گروسی ملقب به امیرنظام گروسی در سال ۱۳۱۴ هجری بنا به فرمان مظفرالدین شاه قاجار (۱۳۱۳-۱۳۲۴هجری) به حکومت کردستان منصوب شد. این مرد که نیمه کرد بود شصت سال به شاه و اتباعش خدمت کرده بود و در اول ورودش به کردستان به بوسیدن این و آن و عفو عمومی و قربان و صدقه رفتن پرداخت ولی پس از مدتی اطوار جوانان را پیش گرفت و هر شب بساط عیش و عشرت راه می‌انداخت و زنان فاحشه شهر را با جوانان امرد که عادتاً ملتزم رکابش بودند لخت کرده به جان یکدیگر می‌انداخت و پیرمرد هشتادساله از این حرکات قبیح لذت می‌برد و پس از آن حکومت کردستان را به سال ۱۳۱۵هجری به پسرش عبدالحسین خان سالارالملک که در ارتکاب حرکات شنیع گوی سبقت از پدرش ربوده بود واگذار کرد و هر چه زین‌العابدین و امیرنظام نکرده بودند، عبدالحسین پسرش کرد و سرانجام به سال ۱۳۱۶هجری عزل شد.

میرزامحمودخان قاجار
(۱۳۱۶-۱۳۱۸هجری)

میرزامحمودخان قاجار احتشام‌السلطنه در سال ۱۳۱۶هجری بنا به فرمان مظفرالدین شاه قاجار به حکومت کردستان منصوب شد و هدف مظفرالدین شاه از انتصاب میرزامحمودخان به حکومت کردستان برای برقراری و آرامش و امنیت کردستان نبود بلکه این بود که او در غائله کردستان کشته شود زیرا میرزا محمودخان یکی از آزادی‌خواهان بود و او بدون انتظار اهالی وارد کردستان شد و در این ایام قحطی و گرانی همه جای کردستان را فراگرفته بود و میرزا محمودخان به خاطر آسایش مردم با مالکین به توافق رسید که گندم را به خبازها تحویل دهند و آنان هم نان ارزان به مردم بدهند و در این میان امان‌الله خان وکیل و سلیمان خان شرف‌الملک و محمدکاظم خان نصیر دیوان که از اعیان شهر بودند توطئه چیدند و میرزا محمودخان آنان را به فلک بست و سپس محبوس کرد و ضرر و زیان گندم را هم از آنان گرفت و پس از آن به مسئله اتباع عثمانی پرداخت زیرا عده‌ای از کردهای سنندج تذکرهٔ عثمانی گرفته بودند و میرزا محمودخان به شهبندر عثمانی قول داد مبلغی به او بدهد و تذکره‌ها را بسوزاند و در این میان عده‌ای هم شاهد بودند و آنان شهبندر عثمانی را تهدید می‌کردند ولی میرزا محمودخان نگذاشت آسیبی به او برسانند و از کردستان اخراجشان کرد و بدینسان کردان نجات پیدا کردند و سرانجام دولت به سال ۱۳۱۸هجری او را به برلن اعزام داشت و کردستانیها او را بدرقه کردند.

میرزا محمودخان مردی تیزهوش و عادل و دادگر و آزادی‌خواه بود و ایام حکومت او با مهربانی و حسن سلوک با مردم بسر برد و پس از او دولت چند نفر را به حکومت کردستان منصوب کرد و در سال ۱۳۳۷هجری علی محمدخان شریف‌الدوله جلاد را به کردستان اعزام داشتند که او بسی از آزادی‌خواهان کرد را به قتل رساند و کردستان را به آتش و خون کشید.

* * *

www.tabarestan.info تبرستان

فرمانروایان بدلیسی

بدلیس یکی از شهرهای کردستان ترکیه است که در غرب دریاچهٔ وان قرار دارد و مشتمل بر شش ناحیه است به نامهای: بدلیس، کُنج، موش، اسعرد، اخلاط، خیزان، و نسب خاندان بدلیس طبق گفتهٔ امیر شرف‌خان به ساسانیان می‌رسد و این خاندان از نسل سلطان صلاح‌الدین ایوبی‌اند و جمعاً ده نفر از این خاندان از سال ۵۷۸هجری تا ۱۰۰۵هجری جمعاً به مدت ۴۲۸سال حکومت داشته‌اند و اینک دربارهٔ فرمانروایان آنان به بحث و گفتگو می‌پردازیم:

www.tabarestan.info تبرستان

* * *

ملک اشرف بدلیسی
(۵۷۸-۶۳۵هجری)

ملک اشرف بدلیسی به سال ۵۷۸هجری از سوی مردم و سران بدلیس به حکومت بدلیس رسید و سپس قلاع و مساجد و مدارسی بنا نهاد و پس از آن اطاعت خود را به سلطان صلاح‌الدین ایوبی (۵۷۳-۶۳۱هجری) که از نسب خودش بود ابراز داشت و در سال ۶۲۵هجری سلطان جلال‌الدین خوارزمشاه (۶۱۷-۶۲۸هجری) به عزم تصرف بدلیس لشکری بدانجا کشید و با ملک اشرف مصاف کرد ولی حمله ناگهانی مغولها باعث شد که از در آشتی درآید و ملک اشرف مدتی او را پناه داد و پس از آن مخفیانه آنجا را ترک کرد و به کوههای میافارقین گریخت و سپس چون سپاهیان اوگتای قاآن (۶۲۶-۶۳۹هجری) به بدلیس حمله کردند ملک اشرف برای اینکه توانائی مقاومت را نداشت به پیشوازشان رفت و اظهار اطاعت و فرمانبرداری کرد و آنان نیز امارت بدلیس را به او سپردند و او همچنان به فرمانروائی خود ادامه داد تا به سال ۶۳۵هجری فوت کرد.

* * *

حاج امیر شرف خان بدلیسی
(۷۸۷-۸۰۷هجری)

حاج امیر شرف‌بن ضیاءالدین به سال ۷۸۷هجری فرمانروای بدلیس شد و او مردی مصمم و شجاع و مهربان بود و به‌خوبی توانست از عهدهٔ ادارهٔ امور امارتش برآید و در آغاز سر و صورتی به امارت خود داد و به سال ۷۹۶هجری امیرتیمور گورکانی (۷۷۲-۸۰۷هجری) پس از تصرف بغداد و جزیره و موصل و تکریت و ماردین و آمد به دشت شهر موش رسید و حاج امیر شرف چون این را دریافت کلید دژهای بدلیس و اخلاط و موش و قلاع را همراه تحف و هدایائی از جمله چند اسب اصیل کردی تقدیم او کرد و اطاعت خود را ابراز داشت و امیرتیمور از پیشواز او بسیار خرسند شد و او را پذیرفت و چند ناحیه دیگر را ضمیمه متصرفاتش گردانید و یک شمشیر زرین هم به او خلعت داد و پس از آن به حکومت خود ادامه داد و وی به علم و ادب علاقمند بود و مجلس او محل اجتماع علما و سرایندگان و ادبا بود و سرانجام به سال ۸۰۷هجری به حق پیوست.

* * *

میرشمس‌الدین ولی بدلیسی
(۸۰۷-۸۲۳هجری)

میرشمس‌الدین بن‌حاج امیر شرف خان بدلیسی به سال ۸۰۷هجری به فرمانروائی بدلیس و اخلاط رسید و او به سال ۸۰۹هجری کمک‌های شایانی به ابونصر قره‌یوسف قره‌قویونلو (۷۹۲-۸۲۳هجری) کرد و قره‌یوسف بدین خاطر او را همیشه گرامی می‌داشت و از او حمایت می‌کرد و او به سال ۸۱۰هجری یک خانقاه و یک بیمارستان و یک مهمانخانه و یک مسجد و یک مدرسه بنا نهاد که همگی آنها اکنون به شمسیه معروفند و همچنین کاروانسرائی برای مسافران غریب احداث کرد و کلیهٔ مخارج آنرا متحمل شد و سپس به نام خود سکه‌ای به نام شمسیه زد و در خطبه‌ها هم او را به نام

سلطان یاد می‌کردند و او سرانجام به سال ۸۲۳هجری به دست امیر اسکندر قره قویونلو (۸۲۳-۸۴۰هجری) که انسانی ددمنش و درّنده بود در اخلاط کشته شد و جنازه‌اش بنا به وصیت خودش در بدلیس به خاک سپرده شد.

* * *

تبرستان www.tabarestan.info

میرحاج محمد بدلیسی
(۸۲۳-۸۶۵هجری)

میرحاج محمدمیرابراهیم به سال ۸۲۳هجری به حکومت بدلیس و اخلاط رسید و او مردی مصمم و مقتدر و شجاع و باکفایت بود و در آغاز به عمران و آبادانی قلمرو خود پرداخت و به سال ۹۴۷هجری یک مسجد و مدرسه‌ای احداث کرد و او چون انسانی عادل و دادگر و بخشنده بود به فقرا و مستمندان کمک می‌کرد و در رفاه و آسایش آنان کوشش می‌کرد و سرانجام به سال ۸۶۵هجری فوت کرد و بنا به وصیت خودش او را در یکی از حجره‌های مسجد خود دفن کردند و او دو پسر داشت به نامهای: ابراهیم و شمس که بسیار شجاع بودند.

* * *

میرابراهیم بدلیسی
(۸۶۵-۸۸۳هجری)

امیرابراهیم بن میرحاج محمد بدلیسی به سال ۸۶۵هجری به حکومت اخلاط و بدلیس رسید و در این هنگام امیرحسن بیگ آق قویونلو (۸۵۷-۸۸۲هجری) دیار بکر و ارمنستان را تصرف کرد و تصمیم گرفت بدلیس و اخلاط را هم به تصرف خود درآورد و به این منظور سلیمان بیک بیژن اوغلی را با لشکری برای تصرف بدلیس گسیل داشت و آنان قلعه بدلیس را به مدت سه سال محاصره کردند و در این میان عده‌ای هم که از قلعه‌ها

دفاع می‌کردند کشته شدند و سرانجام عده‌ای میانجی شده به گفتگو پرداختند و قرار شد سلیمان‌بیگ دست از سر میرابراهیم بردارد و او هم قلعه را در اختیارش بگذارد و پس از آن میرابراهیم به تبریز نزد امیرحسن آق‌قویونلو رفت و در آنجا به فرمان امیرحسن در قم اقامت گزید و پس از مرگ امیرحسن پسرش یعقوب میرزابیگ (۸۸۳-۸۹۶هجری) دستور داد او را به سال ۸۸۳هجری به قتل رساندند و پس از آن شهرهای بدلیس و اخلاط به مدت هفده سال به دست امرای آق‌قویونلو افتاد و تا آن دم همه آواره و سرگردان بودند و در فقر می‌زیستند و هیچگونه اختیاری از خود نداشتند.

www.tabarestan.info تبرستان

* * *

میرشاه محمد بدلیسی
(۹۰۰-۹۰۳هجری)

میرشاه محمدمیرابراهیم بدلیسی به سال ۹۰۰هجری به همت و یاری آقامحمد روژکی به میان طایفهٔ روژکی رسید و مردم که سالها در زیر جور و ستم ترکها بودند چون او را دیدند شادمان شدند و همگی خود را برای حمله آماده کردند و شبانه بر آق‌قویونلوها که قلعه‌ها راگرفته بودند حمله کردند و آنان را از پای درآوردند و قلاع را از لوث آنان پاک کردند و سرانجام میرشاه محمد را به فرمانروائی رساندند و میرشاه محمد که بیشتر عمرش را در غربت به‌سر برده بود مردی کارآزموده و مصمم و باکفایت بود و در آغاز سر و صورتی به امارت خود داد و سپس به امور مردم پرداخت و عاقبت پس از سه سال فرمانروائی به سال ۹۰۳هجری درگذشت و او پسری داشت به نام ابراهیم.

* * *

میرابراهیم دوم بدلیسی
(۹۰۳-۹۱۳هجری)

میرابراهیم بن شاه محمد بدلیسی به سال ۹۰۳هجری از سوی مردم به حکومت اخلاط و بدلیس رسید و او چون نوجوان بود به پایمردی عبدالرحمن آقای قوالیسی به امارت پرداخت و در این موقع امیرشرف که در ناحیه موش می‌زیست فرصت را غنیمت شمرد و به خیال حکومت بدلیس افتاد و عده‌ای را همدست خود کرد و برای تسخیر بدلیس حرکت کرد و مدتی به جنگ و ستیز سرگرم بود تا اینکه میرشرف به دست قزلباشها کشته شد و در این موقع امیرابراهیم به سن رشد رسید و زمام امور را به دست گرفت و سپس شاه اسماعیل صفوی (۹۰۷-۹۳۰هجری) به قصد تسخیر بدلیس سپاهی گسیل داشت و دو سال متوالی قلعه را محاصره کردند و سرانجام قلعه را گشودند و میرابراهیم هم به سال ۹۱۳هجری مخفیانه با خانواده‌اش به شهر اسعرد فرار کرد و پس از چندی در آنجا فوت کرد و از او پسری به نام سلطان‌مراد به جای ماند.

www.tabarestan.info تبرستان

* * *

امیر شرف بدلیسی
(۹۱۳-۹۴۰هجری)

امیرشرف بدلیسی که قبلاً اسیر قزلباشها شده بود پس از هفت سال حبس از زندان رهایی یافت و به سوی بدلیس آمد و او بیشتر سواران پازوکی را دور خود جمع کرد و متوجه قلعهٔ بدلیس شد که یکی از امرای شاه اسماعیل به نام کردبیگ شرفلو از آن محافظت می‌کرد و آنان پس از چند روز زد و خورد توانستند قلعه را تصاحب کنند و پس از این پیروزی امیرشرف به خدمت سلطان سلیم اول عثمانی (۹۱۸-۹۲۶هجری) رسید و سلطان او را مورد لطف خود قرار داد و امارت بدلیس را به سال ۹۱۳هجری بدو تفویض کرد و مدتی گذشت چون سلطان سلیمان خان اول عثمانی (۹۲۶-۹۷۴هجری) جلوس کرد نیروئی برای تسخیر بدلیس اعزام داشت و امیرشرف ناچار رهسپار ایران شد

و خود را به شاه تهماسب صفوی (۹۳۰-۹۸۴هجری) رساند و از او درخواست کمک کرد و شاه او را پذیرفت و به سال ۹۳۸هجری لشکری به بدلیس اعزام داشت و سپاهیان عثمانی چون از این امر آگاهی یافتند گریختند و امیرشرف مجدداً بر اریکهٔ قدرت نشست و به سال ۹۴۰هجری چون ازبکها در خراسان شوریده بودند شاه از امیرشرف تقاضای نیرو و کمک کرد و او هم بلادرنگ خود را رساند و چون ازبکها را قلع و قمع کرد به بدلیس بازگشت و در این هنگام عثمانی‌ها فرصت را غنیمت شمردند و به بدلیس حمله کردند و او هم به دفاع پرداخت که ناگهان هدف گلوله‌ای قرار گرفت و به سال ۹۴۰هجری به قتل رسید و از او پسری به نام شمس‌الدین به جای ماند. امیرشرف مردی متدین و باتقوی بود و او در مدت فرمانروائی خود یک مسجد و چند باب دکان و کاروانسرائی احداث کرد و چون فوت کرد او را در مسجد خود دفن کردند.

www.tabarestan.info تبرستان

* * *

امیرشمس‌الدین خان بدلیسی
(۹۴۰-۹۸۴هجری)

امیرشمس‌الدین امیر مشرف بدلیسی پس از کشته شدن پدرش بنا به فرمان سلطان عثمانی به حکومت بدلیس و اخلاط رسید و پس از مدتی بنا به فرمان سلطان حکومت ملاطیه و مرعش به او واگذار شد تا اینکه روزی بدلیس را ترک کرد و در بین راه شنید که شاه تهماسب صفوی در ارجیش است و می‌خواهد به جانب بدلیس حمله کند و مصلحت چنان دید که به ارجیش برود و شاه را ملاقات کند و چون به خدمت شاه رسید نظر او را جلب کرد و با دریافت لقب خانی در سلک امرای دربار راه یافت و پس از مدتی حاکم کرهرود و جهرود شد و سپس به علت پیری و کهولت از کار کناره گرفت و آنگاه مدتی در قم و مدتی در قزوین بسر برد و سرانجام به سال ۹۸۴هجری درگذشت و او دو پسر داشت به نامهای: امیرشرف خان و امیر خلف خان که بسیار شجاع و فاضل بودند.

امیرشرف خان بدلیسی
(۹۸۴-۱۰۰۵هجری)

امیرشرف خان بن امیرشمس‌الدین بدلیسی هنگامیکه پدرش در قم اقامت داشت به سال ۹۴۹هجری درکرهرود از توابع آن شهر متولد شد و در اوان کودکی شاه تهماسب او را در اندرون خود جای داد و او با شاهزادگان و امیرزادگان دیگر پرورش یافت و در آغاز مقدمات علوم و فقه و تفسیر و ادبیات فارسی و عربی را فراگرفت و در فنون سواری و تیراندازی هم مهارت پیدا کرد و به مدت سه سال ملازم مخصوص شاه تهماسب بود و هنگامی‌که پدرش بیمار شده بود به دستور شاه به سال ۹۸۴هجری به فرمانروائی بدلیس وکُنج و موسی و اخلاط و اسعرد و خیزان رسید و پس از درگذشت شاه تهماسب از طرف شاه‌اسماعیل دوم صفوی (۹۸۴-۹۸۵هجری) امیرالامرای تمام مناطق کردستان شد ولی پس از مدتی به علت سعایت بداندیشان از کار برکنار شد و چون سلطان مرادخان سوم عثمانی (۹۸۲-۱۰۰۳هجری) از این امر آگاه شد و در تاریخ ۹۸۶هجری فرمان حکومت بدلیس و اخلاط برای او صادر کرد و او تا سال ۱۰۰۵هجری به حکومت پرداخت و امیرشرف خان مردی دادگر و بخشنده و فاضل و دانشمند بود و مردم در زمان او در رفاه و آسایش به‌سر بردند و از اوکتابی به نام شرفنامه در تاریخ کرد وکردستان به جای مانده که از امهات تاریخ کرد است و او به سال ۱۰۱۱هجری درگذشت.

* * *

فرمانروایان لُرکوچک

لُرکوچک شامل طوایفی بود از کردان آسیای صغیر که در حدود بین عراق عجم و عراق عرب ییلاق و قشلاق می‌کردند و خراج خود را به دیوان بغداد می‌دادند و کمتر اتفاق می‌افتاد که حاکم و فرمانروائی داشته باشند و در سال ۵۸۰هجری یکی از رؤسای ایشان که شجاع‌الدین خورشید نام داشت قبایل لُرکوچک را تحت امر خود درآورد و بر

قلعهٔ معتبر مانرود از قلاع مستحکم لرستان استیلا یافت ولی خلیفه عباسی ناصربالله (۵۷۵-۶۲۲هجری) او و برادرش نورالدین محمد را محبوس کرد و نورالدین در حبس مرد و شجاع‌الدین ناچار شد که قلعهٔ مانرود را تسلیم کند و در عوض حکومت ولایت طرازک یا خوزستان را بستاند و شجاع‌الدین قریب سی سال دیگر در آن حدود حکومت می‌کرد تا وفات یافت و پس از او فرزندانش به حکومت رسیدند که جمعاً بیست و سه نفر به این ترتیب بر متصرفات لر کوچک حکومت کردند:

تبرستان
www.tabarestan.info

* * *

شجاع‌الدین خورشید
(۵۸۰-۶۲۱هجری)

شجاع‌الدین خورشید بن ابوبکر در آغاز در خدمت حسام‌الدین شوهلی که بر قسمتی از لرستان حکومت داشت بود و در اندک‌مدتی بر اثر کاردانی نظر او را به سوی خود جلب کرد و این باعث اختلاف شدیدی بین او و سرخاب بنی‌عناز شد که پیش از او مورد توجه ایشان بود و سرخاب چندین بار برای از بین بردن شجاع‌الدین اقدام کرد امّا نتوانست کاری از پیش ببرد تا اینکه رعایای سرخاب بر علیه او شوریدند و حسام‌الدین به شجاع‌الدین مأموریت داد که در این باره رسیدگی کند و در این ایام حسام‌الدین فوت کرد و همهٔ امور به شجاع‌الدین ارجاع شد و سرخاب هم از مخالفت خود دست برداشت و در مقابل گرفتن شحنگی مانرود تسلیم او شد و بدین ترتیب سران لر متفق شدند که شجاع‌الدین را به سال ۵۸۰هجری به فرمانروائی برگزینند و از این تاریخ حکومت لر کوچک پایه‌گذاری شد.

در آغاز عده‌ای از مخالفین در برابر شجاع‌الدین قیام کردند و او ناچار سپاهی را به سرکردگی پسرش به نام احمد برای سرکوبی آنان فرستاد و در این جنگ پسرش کشته شد و سپس خود عازم میدان نبرد شد و پس از پیروزی بسی از دشمنانش را به خاک و خون کشید و دشمنانش به خلیفهٔ عباسی ناصربالله (۵۷۵-۶۲۲هجری) شکایت کردند و

خلیفه فرمان عزل شجاع‌الدین را صادر کرد امّا او برادرش نورالدین را با هدایائی خدمت خلیفه فرستاد و خلیفه نورالدین را زندانی کرد و رهائی او را موکول به تسلیم قلعهٔ مانگره کرد که قلعه‌ای سخت و استوار بود و نورالدین در زندان درگذشت و شجاع‌الدین هم اهمیتی به فرمان خلیفه نداد و خلیفه نیروئی برای تصرف قلعه فرستاد و شجاع‌الدین هم در مقابل نیروی خلیفه ایستادگی کرد و چون جنگ طولانی شد شجاع‌الدین درخواست فرمان عفو از سوی خلیفه کرد و خلیفه تقاضای او را به شرط تسلیم قلعه و منطقهٔ خوزستان پذیرفت و پس از آن شجاع‌الدین چهل سال بر لرکوچک فرمانروائی کرد و از رویدادهای مهم سالهای آخر فرمانروائی شجاع‌الدین حملهٔ ترکان بیات بود که شجاع‌الدین برای دفع آنها سپاهی را به فرماندهی پسرش بدرالدین و برادرزاده‌اش سیف‌الدین رسیم به حوالی بروجرد فرستاد و پس از جنگ سختی سرانجام سپاهیان شجاع‌الدین پیروز شدند و فرمانروای بیات هم دستگیر شد و امارت او نیز ضمیمهٔ قلمرو شجاع‌الدین شد و پس از آن پسر و برادرزاده‌اش را به جانشینی خود تعیین کرد امّا سیف‌الدین برادرزاده‌اش به این امر راضی نبود و انتظار داشت که شخصاً خودش فرمانروا شود و این بود که شروع به توطئه علیه بدرالدین کرد تا آنجا که ذهن عمویش را علیه پسرش مشوب کرد و به نوعی که شجاع‌الدین باور کرده بود پسرش از او به ستوه آمده است و در پی فرصتی است که او را نابود کند و این بود که انگشتری خود را به نشانهٔ صدور فرمان قتل او به سیف‌الدین داد و سیف‌الدین با این نیرنگ بدرالدین راکشت و پس از مدتی توطئه سیف‌الدین برای شجاع‌الدین آشکار شد و چنان دچار غصه و غم شد که در سال ۶۲۱هجری فوت کرد. شجاع‌الدین فرمانروایی عادل و دادگر بود و در رزم هم شجاع و دلیر بود و متأسفانه در اواخر عمرش به علت کهولت، مشاعر خود را از دست داده بود زیرا او یکصد سال عمر کرده بود و بیشتر در خرم‌آباد می‌زیست.

* * *

www.tabarestan.info تبرستان

سیف‌الدین رستم خورشیدی
(۶۲۱-۶۲۸هجری)

سیف‌الدین رستم برادرزاده شجاع‌الدین و پسر نورالدین به سال ۶۲۱هجری به فرمانروائی لُرکوچک رسید و او در آغاز با مردم با داد و دهش زندگی کرد و در عین حال او فرمانروایی باکفایت و صاحب عدل و سیاستمدار بود و تمامی مملکت را در ضبط آورد و از خلیفهٔ عباسی ظاهر (۶۲۲-۶۲۳هجری) اطاعت کرد و هدایای بسیار به دارالخلافه فرستاد و خلیفه از او خشنود شد و در عهد او کار لرکوچک قوی شد و در تنبیه راهزنان کوشش بسیار کرد و گویند که عده‌ای راهزن در حوالی لرستان به غارت و چپاول کاروانیان و کشتار مردم مشغول بودند و مرزداران هم به ستوه آمده بودند و سیف‌الدوله ناچار با نیرویی به آنان حمله کرد و همه را اسیر و زندانی نمود و اقوام راهزنان حاضر شدند برای آزادی هر یک، شصت استر بپردازند امّا سیف‌الدوله قبول نکرد و همه را دار زد و سیف‌الدوله برادری داشت به نام شرف‌الدین که در نهانی با دشمنان سیف‌الدوله همدست شده بود و می‌خواست او را بکشد تا اینکه روزی سیف‌الدوله به گرمابه رفت و شرف‌الدین با همدستانش گرمابه را محاصره کردند و سیف‌الدین چون آگاهی یافت با یکی از دوستانش از بیراهه به سوی کوه‌کلاو فرار کرد و دشمنانش او را تعقیب کردند و شرف‌الدین برادرش با تیری او را هدف قرار داد و امیرعلی فرزند بدرالدین که پدرش به توطئه سیف‌الدین به قتل رسیده بود او را به سال ۶۲۸هجری به قصاص خون پدرش به قتل رساند.

* * *

ابوبکربن محمد
(۶۲۸-۶۳۲هجری)

ابوبکر بن محمد پس از کشته شدن سیف‌الدین به سال ۶۲۸هجری به فرمانروائی لر کوچک رسید و او به سیاست مشهور بود و از فحش و هزل دور بود و اخلاق و کرم و

www.tabarestan.info تبرستان

سخاوت بر او غالب بود و چون فرمانروا شد هدایائی به خدمت خلیفه عباسی مستنصر بالله (۶۲۳-۶۴۰هجری) فرستاد و رضایت او را جلب کرد ولی ایام حکومتش با رنج و شکنجه و ناکامی سپری شد و از همان آغاز فرمانروائیش معشوقهٔ سیف‌الدین به قصدِ انتقام خون معشوق به ابوبکر سم خوراند و در اثر سم مدتی بیمار شد و در این دم برادرش عزالدین گرشاسب را به جای خود نشاند و او امیر علی بدرالدین را که قاتل برادرش بود کشت و ابوبکربن محمد سرانجام به سال ۶۳۲هجری درگذشت.

تبرستان www.tabarestan.info

* * *

عزالدین گرشاسف
(۶۳۲-۶۳۸هجری)

عزالدین گرشاسف (گرشاسب) بعد از درگذشت ابوبکربن محمد که در زمان برادرش مدتی حکومت سلسلهٔ لُر کوچک را به‌عهده داشت با اظهار اطاعت نسبت به مستنصر بالله که هنوز خلیفه بود در سال ۶۳۲هجری فرمانروا شد امّا بر سر فرمانروائی میان خاندان او اختلاف بود و حسام‌الدین خلیل‌بن بدر که به بغداد رفته بود به محض آگاهی از فوت ابوبکر از طریق خوزستان به عزم تصرف لرستان بازگشت و نیرویی را با خود آورد و عزالدین هم با سپاهی به مقابله او پرداخت و در نتیجه پیروزی نصیب حسام‌الدین شد ولی او عزالدین گرشاسب را مورد نوازش خود قرار داد و او را ولیعهد خود کرد و چون همسرش ملکه خاتون از این امر بیمناک بود به شوهرش تأکید کرد که فرمان حسام‌الدین را گردن ننهد ولی او این را گوش نداد و به بارگاه حسام‌الدین شتافت و به محض ورود او را به سال ۶۳۸هجری دستگیر و به قتل رساندند.

* * *

حسام‌الدین خلیل‌بن بدرالدین
(۶۳۸-۶۴۰هجری)

حسام‌الدین خلیل‌بن بدرالدین در سال ۶۳۸هجری رسماً فرمانروای لرکوچک شد و او به سیاست معروف بود و نسبت به فقرا و مستمندان بسی بخشنده و سخی بود و در آغاز امر اطاعت خود را به خلیفهٔ عباسی مستنصربالله اظهار داشت و هدایایی برای او فرستاد و خلیفه نیز او را نواخت و در این دم سلیمان شاه به خونخواهی عزالدین گرشاسب با نیرویی به سوی لرستان آمد و جنگ سختی درگرفت و در این میان حسام‌الدین پیروز شد و پس از مدتی سلیمان‌شاه مجدداً به لرستان حمله کرد و در موضعی به نام دهلیز جنگ درگرفت و حسام‌الدین این بار شکست خورد امّا پس از چند روز سپاهی گرد آورد و به لشکر سلیمان‌شاه حمله کرد و برادر او راکه عمربیگ نام داشت به قتل رساند و سلیمان شاه عازم بغداد شد و از خلیفهٔ عباسی تقاضای کمک کرد و خلیفه چون از امرای لر راضی نبود نیرویی شصت‌هزار نفری به او داد و سلیمان شاه حمله کرد و سپاه حسام‌الدین در این نبرد شکست خورد و خود حسام‌الدین به سال ۶۴۰هجری به قتل رسید.

* * *

بدرالدین مسعود خورشیدی
(۶۴۰-۶۵۸هجری)

بدرالدین مسعودبن حسام‌الدین در سال ۶۴۰هجری به حکومت رسید و او چون لرستان را تحت اشغال سلیمان شاه می‌دید مخفیانه خود را به دربار منگوقاآن (۶۴۸-۶۵۷هجری) برادر هلاکوخان رسانید و او وی را نزد هلاکوخان برد و در جنگ با آخرین خلیفه عباسی و فتح بغداد شرکت کرد و پس از آن فرمان حکومت لرستان را از هلاکوخان دریافت کرد و پس از آن زن و فرزندان سلیمان‌شاه را به اسارت گرفت و به لرستان برد و امّا در نهایت جوانمردی با آنان رفتارکرد و حتی دو تن از پسران سلیمان شاه

را به دامادی خود پذیرفت و سرانجام به سال ۶۵۸هجری درگذشت. وی امیری دلیر و جوانمرد و آزاده و فاضل و دیندار بود و در علوم دینی تبحر داشت و پیرو مذهب شافعی بود و در زمان خود چندین مسجد و مدرسه و تکیه و کاروانسرا بنا نهاد و سالانه مبلغی به حجاج می‌داد و مستمندان و فقرا را می‌نواخت و به آنان کمک می‌کرد.

* * *

تبرستان www.tabarestan.info

تاج‌الدین شاه
(۶۵۸-۶۷۷هجری)

تاج‌الدین برادر بدرالدین در سال ۶۵۸هجری فرمانروای لرستان شد و پس از مدتی میان برادرانش بر سر فرمانروائی اختلاف افتاد و هر کدام خود را برتر می‌دانست و سرانجام اختلاف و نزاع آنها به دربار مغول کشیده شد و آباقاخان مغول (۶۶۳-۶۸۰هجری) فرمان امارت تاج‌الدین را در لرستان صادر کرد و او چون به لرستان بازگشت هر دو پسر بدرالدین را به قتل رساند و چون سپس به فرمانروای مغول بی‌اعتنا شد پادشاه مغول سپاهی فرستاد و بر سر او ریختند و او را به سال ۶۷۷هجری به قتل رساندند.

* * *

فلک‌الدین حسن
(۶۷۷-۶۹۲هجری)

فلک‌الدین حسن بن بدرالدین به سال ۶۷۷هجری به فرمانروایی لرستان رسید و او امیری عادل و بلندهمت بود و شاه مغول از او شاکر بود و هر کجا لشکری می‌فرستاد مظفر بازمی‌آمد و در آغاز امر اطاعت خود را به خان مغول ابراز داشت و آباقا خان مغول فرمان داد که پسران بدرالدین به نامهای فلک‌الدین حسن و عزالدین متفقاً لرستان را اداره

کنند و هر کدام بر بخشی از لرستان در کمال قدرت فرمانروائی کردند و توانستند لشکری هجده‌هزار نفری آماده کنند وپس از مدتی نهاوند و شوشتر را تصرف کردند و ضمیمهٔ ایالت خود نمودند و سرانجام به سال ۶۹۲هجری هر دو در جنگی کشته شدند.

* * *

تبرستان
www.tabarestan.info

جمال‌الدین خضر
(۶۹۲-۶۹۳هجری)

جمال‌الدین خضربن تاج‌الدین به سال ۶۹۲هجری به حکومت رسید و او مردی صاحب بخت بود و تمامی مملکت را در تصرف داشت و در آغاز اطاعت خود را به خان مغول ابراز داشت و گیخاتوخان مغولی (۶۹۰-۶۹۳هجری) فرمان حکومت او را در لرستان صادر کرد و هنوز یکسال از حکومت او نگذشته بود که حسام‌الدین عمربن شمس‌الدین تهمتن‌بن بدر و شمس‌الدین درنگی به مخالفت برخاستند و با کمک عده‌ای از مغولها بر جمال‌الدین شبیخون زدند و او را به سال ۶۹۳هجری به قتل رساندند.

* * *

حسام‌الدین عمر
(۶۹۳-۶۹۵هجری)

حسام‌الدین عمربن جمال‌الدین پس از کشته شدن پدرش به سال ۶۹۳هجری فرمانروای لرستان شد و در این هنگام صمصام‌الدین محمود که جوانی دلیر و برومند بود و مردم او را دوست داشتند از صیمره به عزم جنگ با حسام‌الدین حرکت کرد ولی چون نیروی صمصام‌الدین زیاد بود حسام‌الدین تاب مقاومت نیاورد و عده‌ای را برای شفاعت به نزد صمصام‌الدین فرستاد و قرار بر این شد که حکومت را به او بسپارد و خود به مکه برود و امّا حسام‌الدین پس از مدتی نادم شد و به لرستان بازگشت و هواخواهانش را دور

خود جمع کرد و با صمصام‌الدین جنگید و در این جنگ صمصام‌الدین سخت زخمی شد و در اثر این زخمها جان به جان آفرین سپرد و سپس حسام‌الدّین زمام امور را به دست گرفت و چون اطاعت خود را به خان مغول ابراز نکرده بود، غازان خان مغول (۶۹۴-۷۰۳هجری) سپاهی برای تنبیه او فرستاد و او را به سال ۶۹۵هجری به قتل رساندند.

تبرستان www.tabarestan.info

* * *

عزالدین محمد
(۶۹۵-۷۰۶هجری)

عزالدین محمد پس از کشته شدن حسام‌الدین به سال ۶۹۵هجری حکومت را به دست گرفت و امّا عموزاده‌اش فلک‌الدین‌حسن که از او بزرگتر بود به مخالفت برخاست و به خدمت سلطان محمد الجایتو معروف به خدابنده (۷۰۳-۷۱۶هجری) رسید و از او تقاضای کمک کرد و سلطان عزالدین را به خدمت خود فراخواند و مدتی نگه داشت و سپس به او لقب اتابک داد و فرمان حکومت لرستان را برای او صادر کرد و عزالدین به لرستان بازگشت و قوتی گرفت و کارها را ضبطی داد و سپس به عمران و آبادانی شهرها و روستاها پرداخت و به سال ۷۰۶هجری به جوار حق رحلت کرد و در خرم‌آباد مدفون شد.

* * *

دولت خاتون
(۷۰۶-۷۲۰هجری)

دولت خاتون زن عزالدین محمد پس از فوت شوهرش به سال ۷۰۶هجری از سوی امرا و اعیان رسماً فرمانروای لرستان شد و ملکه خوانده شد و به امور رسیدگی کرد ولی

چون در کار حکومت سررشته نداشت اوضاع آشفته شد و امرا نیز از او روگردان شدند و شورشهائی هم در داخل ایالت به‌وقوع پیوست و سلطان ابوسعید بهادرخان (۷۱۶-۷۳۶هجری) به سال ۷۲۰هجری او را عزل کرد و برادرش عزالدین حسین دوم را فرمانروا نمود و او چند ماهی با مشورت خواهرش ملکه خاتون فرمانروائی کرد و پس از او شجاع‌الدین محمود بر سر کار آمد. این بانو زنی پاک و عفیفه بود و در امور دینی بسیار متعصب بود و در عین حال عادل و دادگر بود و با مردم به مهر و عطوفت رفتار می‌کرد.

www.tabarestan.info تبرستان

* * *

شجاع‌الدین محمود
(۷۲۰-۷۵۰هجری)

شجاع‌الدین محمودبن عزالدین حسین دوم به سال ۷۲۰هجری به حکومت رسید و در آغاز حکومتش اطاعت خود را به ابوسعید بهادر خان ابراز داشت و هدایائی برایش فرستاد و او آرزو داشت مستقل باشد و برای رسیدن به این هدف شروع به جمع‌آوری سپاه کرد و با زور و ارعاب مردم را مطیع خود ساخت و راهزنها و دزدها را هم به مجازات رساند و عده‌ای از اشرار را هم به دار زد و همه از او رعب و وحشت داشتند و کارش به جائی رسید که عده‌ای بی‌گناه را هم تحت آزار و شکنجه قرار داد و سرانجام تعدادی از نوکرانش که به ستوه آمده بودند شبانگاه بر سر او ریختند و او را به سال ۷۵۰هجری به قتل رساندند.

* * *

ملک عزالدین
(۷۵۰-۸۰۴ هجری)

ملک عزالدین بن شجاع‌الدین به سال ۷۵۰هجری فرمانروای لرستان شد و او

فرمانروایی به غایت کافی و باتدبیر بود و در فضل و ادب و شوکت بی‌نظیر بود و مردم را دوست داشت و هنگامی‌که شاه شجاع آل مظفر (۷۶۰-۷۸۶هجری) فرمانروای پارس از خرم‌آباد می‌گذشت، ملک عزالدین به استقبال او رفت و در مدت اقامتش در لرستان از او پذیرایی کرد و چنان الفتی بین آنها به‌وجود آمد که ملک عزالدین دخترش را به عقد شاه‌شجاع درآورد و همچنین با فرمانروایان سلغری هم طرح دوستی ریخت و در اواخر حکومتش امیرتیمور گورکانی (۷۷۲-۸۰۷هجری) به خرم‌آباد رسید و ملک عزالدین از ترس جانش فرار کرد و در سفر دوم امیرتیمور به لرستان ملک‌عزالدین و فرزندش سیدی احمد در یکی از دژهای بروجرد دستگیر شدند و به فرمان امیرتیمور، ملک عزالدین به سمرقند تبعید شد و پسرش را به عده‌ای از امرای خود سپرد تا او را تربیت کنند و پس از سه سال ملک عزالدین را با پسرش به لرستان فرستاد و مجدداً فرمان راند امّا به علت ندادن خراج او را دستگیر و به سال ۸۰۴هجری به قتل رساندند.

www.tabarestan.info تبرستان

* * *

سیدی احمد
(۸۰۴-۸۱۵هجری)

سیدی احمدبن ملک عزالدین در سال ۸۰۴هجری فرمانروای لرستان شد و او مردی نترس و شجاع و کاردان و سیاستمدار و متدین بود و نخست به عمران و آبادانی شهرها و روستاها پرداخت و بسی مساجد و مدارس بنا نهاد و سپاه بزرگی برای خود آراست و به شهرهای ری و همدان و اصفهان حمله کرد و آنها را به تصرف خود درآورد و سپس به شهر زور یورش برد و بخشی از آنرا هم تسخیر کرد و آنگاه با میرزا معین‌الدین شاهرخ (۸۰۷-۸۵۰هجری) طرح دوستی ریخت و با خاطری آسوده به فرمانروائی خود سرگرم شد و سرانجام به سال ۸۱۵هجری درگذشت.

* * *

شاه حسین عباسی
(۸۱۵-۸۷۳هجری)

شاه حسین عباسی بن ملک عزالدین بعد از سیدی احمد به سال ۸۱۵هجری زمام امور را به دست گرفت و او فرمانروایی دلیر و شجاع و جنگجو و سخی و بخشنده بود و در آغاز کار دست به جود و بذل و احسان بگشاد و او از اختلافات داخلی تیموریان استفاده کرد و به گسترش مملکت خود تا حدود همدان و جرفادقان و اصفهان پرداخت و حتی برخی از شهرهای شهر زور را هم تصرف کرد و سرانجام به سال ۸۷۳هجری در نزدیکی‌های شهر زور به قتل رسید.

www.tabarestan.info تبرستان

* * *

شاه رستم عباسی
(۸۷۳-۹۰۱هجری)

شاه رستم بن شاه حسین عباسی پس از کشته شدن پدرش به سال ۸۷۳هجری بر اریکهٔ قدرت نشست و خراج قلمرو خود را برای بایزید دوم عثمانی (۸۸۶-۹۱۸هجری) فرستاد و چون شاه‌اسماعیل اول صفوی (۹۰۷-۹۳۰هجری) به این امر پی برد با لشکری مرکب از ده هزار قزلباش به فرماندهی امیرحسین بیگ‌لله جهت سرکوبی به لرستان حمله کرد و پس از جنگی شدید طرفین صلح کردند و شاه رستم خود برای عذرخواهی به دربار شاه‌اسماعیل رفت و با لهجهٔ لری با او به گفتگو نشست و شاه از صراحت لهجه‌اش خوشش آمد و دستور داد ریش بلندش را با جواهر بیارایند و با گرفتن فرمان حکومت به لرستان بازگشت و مابقی عمرش را به عمران و آبادانی گذراند تا به سال ۹۰۱هجری فوت کرد.

* * *

اغوربن شاه رستم
(۹۰۱-۹۳۰هجری)

اغوربن شاه رستم پس از مرگ پدرش به سال ۹۰۱هجری از سوی شاه‌اسماعیل صفوی به حکومت لرستان منصوب شد و در جنگ شاه‌اسماعیل با سلطان سلیم عثمانی (۹۱۸-۹۲۶هجری) در چالدران به یاری شاه رفت و رشادت‌ها نمود و در این موقع جهانگیر برادرش را به نیابت جاگذاشته بود و جهانگیر از این فرصت استفاده کرد و سران طوایف را به خود متمایل نمود و رسماً خود را شاه خواند و اغور چون این خبر را شنید با اجازهٔ شاه به سرعت بازگشت و در نهاوند برای رؤسای طوایف پیغام فرستاد که به او بپیوندند و عده‌ای از طوایف به او پیوستند و جنگی سخت بین او و برادرش درگرفت و در این جنگ اغور به سال ۹۳۰هجری کشته شد.

* * *

جهانگیربن اغور
(۹۳۰-۹۴۹هجری)

جهانگیربن اغور پس از کشته شدن پدرش به سال ۹۳۰هجری به فرمانروایی رسید و او مردی شجاع و دلیر بود و چون صفویان را دشمن خود می‌پنداشت از این‌رو به جمع‌آوری سپاه پرداخت و به صفویان اعتنائی نمی‌کرد و خود را به دربار عثمانی نزدیک کرد و به خدمت سلیمان قانونی (۹۲۶-۹۷۴هجری) رسید و هدایائی به او تقدیم کرد و از او یاری خواست و این امر باعث شد که شاه نیرویی قزلباش به فرماندهی عبدالله خان استاجلو برای دستگیری او اعزام کند و در جنگی که میان سواران لُر و قزلباش روی داد جهانگیر به سال ۹۴۹هجری کشته شد و لشکریانش پراکنده گشتند و از جهانگیر دو پسر به نام شاه‌رستم و محمد به جای ماند که شاه‌رستم به دستور شاه‌طهماسب صفوی (۹۳۰-۹۸۴هجری) به قلعهٔ الموت تبعید شد و محمد هم که نوجوان بود به پشتکوه فرستاد و او را در قلعهٔ چنگوله پنهان کردند و پس از کشته شدن جهانگیر، لرستان مدتی

www.tabarestan.info تبرستان

فرمانروا نداشت و یکی از سران طوایف لر که شباهت زیادی به شاه رستم داشت خود را شاه رستم خواند و مدعی شد که از زندان گریخته است و عده‌ای به او پیوستند و او را فرمانروای خود کردند و شاه‌طهماسب چون مطلع شد شاه رستم را آزاد کرد و به خرم‌آباد فرستاد و شاه رستم دروغین را گرفتند و به دار زدند.

* * *

تبرستان
www.tabarestan.info

شاه رستم بن جهانگیر
(۹۴۹-۹۷۸هجری)

شاه رستم بن جهانگیر به سال ۹۴۹هجری فرمانروای لرستان شد و او شاهی بود نیکوسیرت و پسندیده‌اخلاق و با نیتی نیکو و عطایی کامل و سخاوتی طبیعی و چون مدتی در بند شاه صفوی بود از این‌رو از همه چیز بدبین شده بود و در این مدت برادرش محمد هم بزرگ شده بود و او را از پشتکوه آوردند و امّا طولی نکشید که مخالفان در پیرامون او جمع شدند و بر علیه شاه رستم شوریدند و سرانجام پس از زد و خوردی با هم قرار گذاشتند که مشترکاً لرستان را اداره کنند و پشتکوه در اختیار محمد قرار گرفت و پیشکوه هم به شاه‌رستم رسید و در این روزها امیرخان موصلو حاکم همدان از طرف شاه مأمور سرکوبی بختیاریها بود و به خدمت شاه رستم رسید و از او خواست در سرکوبی بختیاریها او را یاری دهد و زن شاه رستم به نام شاه‌پری که از محمد برادر شاه رستم بسیار متنفر بود شوهرش را تحریک کرد که از او بخواهد محمد را تنبیه کند و امیرخان با نیرنگ محمد را فراخواند و در یک مجلس مهمانی او را دستگیر و به قلعهٔ الموت فرستاد و محمد دو سال زندانی بود و در این مدت مردم نیز شوریدند و اوضاع لرستان آشفته شد و شاه رستم خواستار آزادی محمد شد و شاه شرط آزادی وی را منوط به ارسال سی‌هزار رأس گوسفند به قزوین دانست و چون گوسفندها به نزدیک قزوین رسید،محمد از قلت تعداد آنها از آزادی خود ناامید شد و پا به فرار نهاد و سواران قزلباش نومیدانه بازگشتند و شاه رستم هم گریخت و مابقی عمرش را در فقر بسر برد تا به سال ۹۷۸هجری درگذشت

و با مرگ او سلسلهٔ امرای لر کوچک منقرض شد و گرچه پس از او محمد و شاوردی خان چند صباحی فرمانروائی کردند امّا قدرتی نداشتند.

* * *

تبرستان www.tabarestan.info

فرمانروایان مشطوب هکاری

مشطوب هکاری که یکی از فرماندهان سپاه صلاح‌الدین ایوبی بود برای اینکه در یکی از جنگهای صلیبی شکافی بر پیشانیش ایجاد شد او را مشطوب خواندند و صلاح‌الدین وی را به سال ۵۸۶هجری فرمانروای عکا کرد و خاندان او تا سال ۶۱۹هجری حکومت کردند که اینک دربارهٔ آنان به گفتگو می‌پردازیم:

* * *

علی مشطوب هکاری
(۵۸۶-۵۸۸هجری)

علی مشطوب بن امیر احمد هکاری که یکی از سران سپاه صلاح‌الدین ایوبی بود، در ابتدای فتح مصر همراه اسدالدین شیرکوه رشادتهای زیادی به خرج داد و در بیشتر جنگهای صلیبی شرکت داشت و سپس صلاح‌الدین به سال ۵۸۶هجری او را حاکم عکا کرد و در این اثنا صلیبی‌ها بر آنجا تاختند و او به مدت یکسال با آنان جنگید و سرانجام به علت بیماری و گرسنگی مجبور به تسلیم عکا شد و خود نیز به سال ۵۸۷هجری اسیر شد و پس از یکسال زندانی با پرداخت پنجاه هزار دینار آزاد شد و به بیت‌المقدس رفت و صلاح‌الدین که در آنجا بود به استقبالش رفت و حکومت نابلس را به او تفویض کرد و امّا طولی نکشید که به سال ۵۸۸هجری فوت کرد و همانجا دفن شد. امیر مشطوب در بین امرای ایوبی بی‌نظیر بود و هیچ‌کس پایه و مقام او را نداشت و به این سبب وی را امیرکبیر می‌گفتند.

احمدبن مشطوب هکاری
(۵۸۸-۶۱۹هجری)

احمدبن علی مشطوب هکاری به سال ۵۸۸هجری بنا به فرمان صلاح‌الدین ایوبی فرمانروای نابلس شد و او در آغاز به تجهیز سپاه پرداخت و پس از مدتی مورد بی‌مهری ملک اشرف ایوبی قرار گرفت و در قلعهٔ حران زندانی شد و سپس آزاد شد و به حکومت خود در نابلس ادامه داد و سرانجام به سال ۶۱۹هجری در چهل و چهار سالگی وفات یافت.

www.tabarestan.info تبرستان

* * *

فرمانروایان آل کُرت

طبقه‌ای از ملوک ایران که از نژاد کرد بودند از سال ۶۴۳هجری تا ۷۹۱هجری حکومت کرده‌اند و پایتخت آنان شهر هرات بوده و سرسلسلهٔ این خاندان شمس‌الدین محمد دخترزادهٔ ملک رکن‌الدین است و عده‌ای از مورخین و خاورشناسان بر این عقیده‌اند که واژهٔ کُرت همان کُرد است که دگرگون یافته چنانکه خاورشناس نامی پاول هرن این عقیده را ابراز داشته و مستر کورزن هم می‌گوید: آل‌کُرت از نسل کردهایی هستند که در روزگار نامعلومی خاک کردستان را ترک کرده‌اند و به سیستان و هرات مهاجرت نموده‌اند و در آنجا امارتی به نام آل کُرت تشکیل داده‌اند و بازماندگان آنان اکنون طایفه کُرد کَلی است که به زبان کردی صحبت می‌کنند و امیرشرف خان بدلیسی هم که کتاب شرفنامه رابه سال ۱۰۰۵هجری تألیف کرده است آل کرت را یک سلسله کرد می‌داند و امرای آل کرت جمعاً هشت نفر بوده‌اند که آخرین فرد آنان ملک غیاث‌الدین است که در سال ۷۸۳هجری امیرتیمور گورکانی او را مغلوب کرد و با پسرش به ماوراءالنهر فرستاد و وی در آنجا به سال ۷۹۱هجری به امیر تیمور کشته شد و با کشته شدن او سلسلهٔ آل کرت منقرض شد و اینک دربارهٔ آبان به بحث و گفتگو می‌پردازیم:

ملک محمد شمس‌الدین کُرت
(۶۴۳-۶۷۶هجری)

ملک محمد شمس‌الدین کُرت به سال ۶۴۳هجری به امارت آل کرت رسید و در سال بعد به همراهی یکی از سرکردگان مغول در حمله به ولایت سند شرکت کرد و از جانب او به احکام لاهور و مولتان داخل مذاکره برای گرفتن ایلی از ایشان شد و چون در این مذاکرات توفیق یافت و حکام مزبور را با گرفتن خراجی وافی مطیع مغول کرده و از طرف ایشان به حکومت لاهور منصوب شد ولی سران مغول به او حسد بردند و او را به همدست مسلمانان هند متهم کردند و ناچار به طایر بهادر فرمانده کل قوای مغول پناه برد و پس از مرگ طایر بهادر به حضور جغتای رفت و پس از مرگ جغتای به خدمت منگوقاآن رسید و سران مغول خدمات محمدشمس الدین را به منگوقاآن معرفی کردند و او به پاس این سوابق حکومت عام ولایات هرات و جام و باخرز و پوشنگ و غور و خیسارو فیروزکوه و غرجستان و مرغاب و مروالرود و فاریاب تاکنار رود سیحون و اسفزار و فراه و سیستان و کابل و قسمتی از افغانستان شرقی تا رود سند را به او واگذاشت و فرمانروای ممالکی به این وسعت شد و هنگامیکه هلاکوخان برای قلع و قمع فرقه اسماعیلیه به ایران آمد او از نخستین کسانی بود که به حضور وی شتافت و سرانجام در تبریز به سال ۶۷۶هجری بنا به فرمان اباقاخان مغول (۶۶۳-۶۸۰هجری) مسموم شد.

* * *

ملک رکن‌الدین کرت
(۶۷۶-۶۸۲هجری)

پس از فوت شمس‌الدین آباقاخان پسر وی رکن‌الدین را به حکومت هرات و ادارهٔ قلمرو آل کرت منصوب کرد و او در آغاز به تجهیز سپاه پرداخت و سپس به عمران و آبادانی شهرها و روستاها سرگرم شد و در زمان او اتفاقی روی نداد و پس از فوت آباقاخان مورد تهدید قرار گرفت و در قلعهٔ خیسار متحصن شد و عاقبت به سال ۶۸۲هجری فوت کرد.

ملک فخرالدین کُرت
(۶۹۵-۷۰۶هجری)

ملک فخرالدین در آغاز از پدرش تبعیت نمی‌کرد و پدرش او را به مدت سیزده سال از سال ۶۸۲ تا ۶۹۵هجری حبس کرد و عاقبت امیر نوروز که در آن ایام فرمانده اردوی مغول بود پیش ملک رکن‌الدین شفاعت کرد و او را آزاد کرد و سپس امیرنوروز دختر خود را به عقد او درآورد و توجه غازان خان مغول (۶۹۴-۷۰۳هجری) را نسبت به او جلب کرد بطوریکه به سال ۶۹۵هجری حکومت هرات و آل کرت را به او تفویض کرد ولی این امیر نمک‌نشناس بود و در سال ۶۹۶هجری موقعی که امیرنوروز مورد غضب مغولها قرار گرفت به هرات گریخت، ملک فخرالدین او را دستگیر کرد و به مغولها سپرد که گردنش را زدند و سه سال بعد ملک فخرالدین به واسطهٔ نفرستادن خراج مورد غضب قرار گرفت و سپاهی برای سرکوبی او فرستادند و اتفاقاً در این اثنا ملک فخرالدین به سال ۷۰۶هجری فوت کرد.

www.tabarestan.info تبرستان

* * *

ملک غیاث‌الدین کرت
(۷۰۶-۷۲۹هجری)

ملک غیاث‌الدین بن ملک فخرالدین کرت به سال ۷۰۶هجری از سوی محمد خدابنده اولجایتو (۷۰۳-۷۱۶هجری) به حکومت هرات و اسفزار و فراه و سیستان و غور و غرجستان رسید ولی پس از مدتی با برادرش علاءالدین اختلاف پیدا کرد و به حمایت سلطان خدابنده به اردو رفت و خدابنده او را محترم داشت و در سال ۷۰۷هجری او را به هرات برگرداند امّا چون مردم خراسان از حکومت او ناخشنود بودند او را به سرکشی متهم کردند و خدابنده باز او را به اردو خواست و تا سال ۷۱۵هجری رخصت مراجعت نداد و سپس چون به هرات بازگشت با دشمنانش به جنگ پرداخت و چند قلعه از قلاع خراسان را فتح کرد و پس از آن به زیارت مکه رفت و پس از بازگشت با مردم با داد و عدل رفتار کرد و سرانجام به سال ۷۲۹هجری درگذشت.

ملک شمس‌الدین دوّم کُرت
(۷۲۹-۷۳۰هجری)

بعد از ملک غیاث‌الدین امارت خاندان آل کُرت به پسرش ملک محمد شمس‌الدین دوم به سال ۷۲۹هجری رسید و او ملکی عادل و دادگر بود و با مردم به مهربانی رفتار می‌کرد و مدتی به عمران و آبادانی شهرها و روستاها پرداخت و بسی مساجد و مدارس بنا کرد و او چون مردی صلح‌دوست بود در زمانش اتفاقی روی نداد و سرانجام به سال ۷۳۰هجری وفات یافت.

www.tabarestan.info تبرستان

* * *

ملک حافظ کُرت
(۷۳۰-۷۳۲هجری)

ملک حافظ کُرت پس از فوت برادرش به سال ۷۳۰هجری بنا به فرمان ابوسعید بهادرخان (۷۱۶-۷۳۶هجری) فرمانروای هرات و خراسان شد و او نیز به عدل و داد پرداخت و در زمان او اتفاقی نیفتاد و فقط دو سال فرمانروائی کرد و عاقبت به سال ۷۲۳هجری درگذشت.

* * *

ملک حسین معزالدین کرت
(۷۳۲-۷۷۱هجری)

پس از ملک حافظ برادرش ملک‌حسین معزالدین به سال ۷۳۲هجرب بر حکومت هرات جلوس کرد و او در آغاز به استحکام قلاع هرات برآمد و سپس به تعمیر و عمران آبادیها همت گماشت و او ملکی بود به غایت شجاع و فاضل و مصمم و او از مربیان بزرگ علم و ادب بود چنانکه علامه سعدالدین تفتازانی (۷۲۲-۷۹۷ هجری) کتاب معروف

خود مطول را در علم بلاغه به نام او تألیف کرد و در زمان او سربداران در سبزوار ظهور کردند و او سی و نه سال حکومت کرد و سرانجام به سال ۷۷۱هجری جهان را وداع گفت.

* * *

ملک پیرعلی غیاث‌الدین دوم کرت
(۷۷۱-۷۹۱هجری)

www.tabarestan.info تبرستان

ملک پیر علی غیاث‌الدین بن معزالدین کرت در سال ۷۷۱هجری بنا به وصیت پدرش فرمانروای هرات شد و او مدتی فرمانروائی کرد تا اینکه امیر تیمور گورکانی (۷۷۲-۸۰۷هجری) به خراسان لشکر کشید و آنجا را تصرف کرد و سپس به‌سوی هرات تاخت و غیاث‌الدین در برابر تیمور مقاومتی سخت کرد ولی عاقبت اسیر شد و او را با خویشاوندان و اتباعش به ماوراءالنهر فرستادند و در آنجا چون خونش به جوش آمد به مبارزه پرداخت و به سال ۷۹۱هجری کشته شد و با کشته شدن او دولت آل کُرت به‌پایان رسید.

* * *

فرمانروایان جزیره

جزیره نام منطقه‌ای است در جنوب دریاچهٔ وان که به سال هفدهم هجری در زمان خلیفهٔ دوم عمربن‌الخطاب (۱۳-۲۳هجری) فتح شد و در روزگار خلافت عمربن عبدالعزیز (۹۹-۱۰۱هجری) در آنجا شهر و دژی بنا شد که بعدها جزیرهٔ بن‌عمر نامیده شد و شهر جزیره در کنار دجله واقع شده و شامل بخشهای زیادی است و دودمانهای زیادی از کردان از آنجا برخاسته‌اند و سالها فرمانروایی داشته‌اند که یکی از آن دودمانها عزیزان است و فرمانروایان عزیزان از طایفهٔ بُختی هستند و نام سرزمین بوتان که اکنون

بخشی از جزیرهٔ ابن عمر است از نام این طایفه گرفته شده و فرمانروایان جزیره پیش از گرویدن به اسلام همگی زرتشتی بوده‌اند و چون به اسلام گرویده‌اند بسی مساجد و مدارس بنا کرده‌اند که برخی از آثارشان هنوز به یادگار مانده است و نخستین کدخدای جزیره که مردم او را برگزیده‌اند شخصی بوده به نام سلیمان‌بن خالد که در نیمهٔ قرن دوم هجری می‌زیسته و از او سه پسر به نامهای: میرحاج بدر و میرعبدالعزیز و میر ابدال به یادگار مانده که میرعبدالعزیز بعداً به فرمانروایی رسیده و حاکم جزیره شده است و از سال ۶۶۳هجری تا ۱۰۱۲هجری که میر شرف عزیزان آخرین فرمانروای جزیره بدرود حیات گفت و با مرگ او سلسلهٔ امرای جزیره منقرض شد و جمعاً بیست‌نفر بر متصرفات جزیره فرمانروایی کردند که اینک به ترتیب دربارهٔ آنها به گفتگو می‌پردازیم:

www.tabarestan.info تبرستان

* * *

امیر عبدالعزیز بُختی
(۶۶۳-۶۸۰هجری)

امیر عبدالعزیز بن سلیمان بُختی در سال ۶۶۳هجری فرمانروای جزیره شد و او مردی شجاع و دلیر و عادل و سخی بود و ایالت جزیره را به عدل و داد آراست و در زمان او مردم در رفاه و آسایش بسر می‌بردند و او گرچه سیاست کشورداری و آداب جنگ را نمی‌دانست امّا چون در دوران ایشان جنگی به‌وقوع نپیوست از این‌رو مردم در نهایت رفاه زندگی کردند و گویند وی هر سال عده‌ای را با هزینهٔ خود به بیت‌الله‌الحرام برای حج می‌فرستاد و سرانجام به سال ۶۸۰هجری بدرود حیات گفت.

* * *

امیر مجدالدین بختی
(۶۸۰-۷۲۰هجری)

امیر مجدالدین بن امیر عبدالعزیز به سال ۶۸۰هجری به حکومت رسید و او امیری بود عادل و سخی و سیاستمدار و متدین و همواره به فقرا و مستمندان کمک می‌کرد و محبوبیت زیادی میان مردم داشت و در زمان او جنگی رخ نداد و بیشتر اوقات را به عمران و آبادانی روستاها گذراند و بسی مساجد و مدارس در شهر و روستاها بنا نهاد و سرانجام به سال ۷۲۰هجری به حق پیوست و پس از او پسرش امیرعیسی به جای او نشست.

www.tabarestan.info تبرستان

* * *

امیر عیسی بُختی
(۷۲۰-۷۴۰هجری)

امیر عیسی بن امیر مجدالدین بختی در سال ۷۲۰هجری بر مسند حکومت جزیره نشست و او امیری بود عادل و سخی و سیاستمدار و متدین و او در آغاز سپاهی آراست و چند ناحیهٔ اطراف جزیره را تصرف کرد و او میلی عظیم به علم و دانش داشت و علما را تشویق می‌کرد که به مردم علم آموزند و به آنان صله و انعام می‌داد و سرانجام به سال ۷۴۰هجری دار فانی را وداع گفت.

* * *

امیر بدرالدین بُختی
(۷۴۰-۷۵۵هجری)

امیر بدرالدین بن امیر عیسی بختی به سال ۷۴۰هجری به حکومت جزیره رسید و او امیری به غایت صاحب بخت و فرخنده طالع بود و او در آغاز اطاعت خود را به سلطان اورخان عثمانی (۷۲۸-۷۶۱هجری) ابراز داشت و سلطان هم که تازه به قدرت رسیده

بود فرمان حکومت جزیره را برایش صادر کرد و سپس به جمع‌آوری سپاه پرداخت و سرانجام به سال ۷۵۵هجری درگذشت.

* * *

امیر ابدال بختی
(۷۵۵-۷۸۰هجری)

www.tabarestan.info تبرستان

امیر ابدال بن امیر بدرالدین به سال ۷۵۵هجری فرمانروای جزیره شد و او انسانی عادل و سخی بود و بنیاد کارها را بر قوانین عقل و قواعد عدل نهاد و آثار خیرات بسیار از وی به ظهور پیوست و چندین تکیه و خانقاه بنا نهاد و علما را امر فرمود که به مردم فقه آموزند و هر مسجدی که خراب شده بود تعمیر کرد و سپاه خود را هم آراست و در زمان او هیچگونه اتفاقی روی نداد و سرانجام به سال ۷۸۰هجری بدرود حیات گفت.

* * *

امیر عزالدین بختی
(۷۸۰-۸۳۰هجری)

امیر عزالدین بن امیر ابدال به سال ۷۸۰هجری به حکومت رسید و او مردی عادل و متدین و شجاع و دلیر بود و او در آغاز به بوتان حمله کرد و آنجا را تصرف کرد و امیر تیمور گورکانی (۷۷۲-۸۰۷هجری) پس از آنکه بغداد را فتح کرد هنگام بازگشت در آغاز تکریت را تصرف کرد و پس از تخریب دژهایش به منطقه ماردین روی نهاد و امیر عزالدین به محض اطلاع به پیشواز او رفت و از او اطاعت کرد و امیر تیمور هم او را نوازش کرد و فرمان ایالت جزیره و بوتان را برای او صادر کرد امّا بعدها تیمور بر او خشم گرفت و نیرویی برای سرکوبی او فرستاد و عزالدین نتوانست در برابر سپاهیان او مقاومت کند و ناچار فرار کرد و تا پایان عمر در میان طایفهٔ اروخی در عزلت زندگی کرد تا به سال ۸۳۰هجری وفات یافت.

امیر ابدال دوم بختی
(۸۳۰-۸۳۹هجری)

امیر ابدال دوم بن امیر عزالدین به سال ۸۳۰هجری به فرمانروایی جزیره و بوتان رسید و ابتدا اطاعت خود را به میرزا معین‌الدین شاهرخ (۸۰۷-۸۵۰هجری) ابراز داشت و پس از آن به جمع‌آوری سپاه پرداخت و سپس به ساختن خرابی‌های تیمور کوشش کرد و مردم را به فراگیری علم و دانش فراخواند و عاقبت به سال ۸۳۹هجری درگذشت.

www.tabarestan.info تبرستان

* * *

امیر ابراهیم بختی
(۸۳۹-۸۵۰هجری)

امیرابراهیم بن امیرعزالدین به سال ۸۳۹هجری بر اریکهٔ قدرت نشست و او امیری بود مقتدر و عادل و سخی و سیاستمدار و چون خون ایرانی در رگهایش می‌جوشید بر آن شد که سرزمینش را از وجود مغولها پاک نماید امّا چون سپاهیانش اندک بودند نتواست به آرزوهایش جامهٔ عمل بپوشاند و این بود به حکام مغول اعتنایی نکرد و به فرمانروایی خود ادامه داد و مردم در زمان او در رفاه و آسایش بسر بردند تا به سال ۸۵۰هجری جهان را وداع گفت و از او سه پسر به نامهای: میرشرف، میربدر، کاکامحمد به یادگار ماند.

* * *

امیر شرف بختی
(۸۵۰-۸۶۵هجری)

امیر شرف بن امیر ابراهیم بختی به سال ۸۵۰هجری به حکومت جزیره و بوتان رسید و ابتدا سپاهیان خود را آراست و سپس به عمران و آبادانی روستاها پرداخت و آنگاه اطاعت و فرمانبرداری خود را به میرزا الغ‌بیگ (۸۵۰-۸۵۳هجری) ابراز داشت و او هم

فرمان حکومت جزیره و بوتان را برایش صادر کرد و هدایائی هم برایش فرستاد و او چون علاقهٔ شدیدی به ادبیات و هنر داشت لذا علما و شعرا و ادبا و نقاشان را به دور خود جمع کرد و روزگار را در مصاحبت آنان گذرانید و خود نیز گهگاه شعر می‌سرود و سرانجام به سال ۸۶۵هجری فوت کرد.

* * *

تبرستان www.tabarestan.info

امیربدر بُختی
(۸۶۵-۸۷۵هجری)

امیر بدربن امیر ابراهیم به سال ۸۶۵هجری فرمانروای جزیره و بوتان شد و او اطاعت خود را به سلطان ابوسعید تیموری (۸۵۵-۸۷۳هجری) ابراز داشت و او هم فرمان حکومت جزیره و بوتان را برای او صادر کرد و سپس به عمران و آبادانی روستاها پرداخت و دیگر اتفاقی در زمان او روی نداد و سرانجام به سال ۸۷۵هجری وفات یافت و از سه پسر به نامهای: میرشرف، میرمحمد، شاه‌علی بیگ بجای ماند.

* * *

کاکامحمد بختی
(۸۷۵-۸۹۸هجری)

کاکامحمدبن امیرابراهیم در سال ۸۷۵هجری به حکومت جزیره و بوتان رسید و در این دم حسن‌بیگ آق قویونلو (۷۵۷-۸۸۲هجری) به خطهٔ جزیره و بوتان لشکر کشید و بسی از آبادیهای آن دیار را ویران و مردم را قتل و عام کرد و خود کاکامحمد با برادرزادگانش میرمحمد و شاه‌علی بیگ به اسارت رفتند و این واقعه به سال ۸۹۸هجری روی داد و سپس چلبی نامی از سوی حسن‌بیگ فرمانروای جزیره شد و تا سال ۹۲۰هجری فرمانروایی کرد تا میرشرف دوم زمام امور را به دست گرفت.

میرشرف دوم بختی
(۹۲۰-۹۲۵هجری)

میرشرف دوم بن امیر بدر به سال ۹۲۰هجری حکومت را به دست گرفت و سپس رؤسای عشایر و امرای بُختی را جمع کرد و از آنان دلجویی نمود و به تجدید بنیان امارت خود پرداخت و لشکریان را هم سر و سامان داد و سر و سامانی به ایالت جزیره و بوتان داد و در این هنگام بود که کاکامحمد و برادرانش از قید مغولها رهائی یافتند و به او پیوستند و چون شاه اسماعیل صفوی (۹۰۷-۹۳۰هجری) به اقتدار رسید چندین بار به جزیره و بوتان حمله کرد و امّا در اثر لیاقت و کاردانی میرشرف و شجاعت لشکریان جزیره نومیدانه بازگشتند و میرشرف روزگار را به عزت و کامرانی بسر برد تا به سال ۹۲۵هجری درگذشت و از او چهار پسر به نامهای: بدربیگ، ناصربیگ، کاکامحمد، میرمحمد بجای ماند.

www.tabarestan.info تبرستان

* * *

شاه‌علی‌بیگ بختی
(۹۲۵-۹۵۰هجری)

شاه‌علی بیگ بن امیر بدر به سال ۹۲۵هجری فرمانروای جزیره و بوتان شد و او ناحیه فنیک را به برادرش میرمحمد سپرد و پس از مدتی شاه‌علی باگروهی از سران لشکرش به دربار شاه‌اسماعیل صفوی رفت بدون اینکه به عواقب آن بیندیشد زیرا قزلباشها در زمان حکومت میرشرف چندین بار از جنگجویان جزیره و بوتان شکست خورده بودند و کشته‌های فراوانی داده بودند و در صدد انتقام بودند و پس از آنکه شاه‌علی و یارانش با پای خود به دربار صفوی رفتند مورد حملهٔ آنان واقع گردیدند و عموماً به دستور شاه زندانی شدند امّا عاقبت با دادن هدایا و پیشکشی‌های سنگین رهایی یافتند و به دیار خود بازگشتند و شاه‌علی زمام امور را به دست گرفت و پس از مدتی با میرشرف خان بدلیسی به دربار عثمانی رفت و به خدمت سلطان سلیم اول عثمانی (۹۱۸-۹۲۶هجری) رسید و

مورد نوازش او قرار گرفت و فرمان حکومت جزیره و بوتان را برای او صادر کرد و به جزیره بازگشت و با فراغ بال و آسایش خیال به فرمانروایی خود سرگرم شد تا به سال ۹۵۰هجری بدرود حیات گفت. شاه‌علی‌بیگ چهار پسر به نامهای: بدربیگ، ناصربیگ، کاکامحمد، میرمحمد داشت که همگی شجاع و خردمند بودند.

* * *

تبرستان www.tabarestan.info

بدربیگ سوم بُختی
(۹۵۰-۹۷۰هجری)

بدربیگ شاه علی‌بیگ به سال ۹۵۰هجری به حکومت جزیره و بوتان رسید و در آغاز به عمران و آبادانی شهرها پرداخت و او مردی کاردان و عادل و سخی و سیاستمدار بود و در آغاز برای سلطان سلیمان اول عثمانی (۹۲۶-۹۷۴هجری) خدمات شایانی انجام داد و مورد نوازش و تفقد او قرار گرفت و در بیشتر سفرها با سلطان بود و سلطان هم او را دوست داشت. و او مردی متدین بود و علما را گرامی می‌داشت و همیشه با آنان در مشورت بود و از جمله علمای روزگار وی: مولانا محمد برقلعی، مولانا ابوبکر، مولانا حسن سورجی، مولانا سیدعلی، مولانا زین‌الدین ببی است که همهٔ آنها در علوم اسلامی سرآمد روزگار خود بوده‌اند و آثار ارزنده‌ای به یادگار گذاشته‌اند، وی سرانجام به سال ۹۷۰هجری فوت کرد.

* * *

امیر محمد بختی
(۹۷۰-۹۸۶ هجری)

امیرمحمدبن بدربیگ سوم بختی به سال ۹۵۰هجری قدرت را به دست گرفت و فرمانروای جزیره و بوتان شد و او برخلاف پدرش حریص و طمعکار بود و چنانکه گویند

شخصاً دوازده‌هزار گوسفند و یکصدهزار مرغ داشت و ثروتی هنگفت برای خود اندوخته بود و بجز ثروت به چیزی نمی‌اندیشید تا به سال ۹۸۶هجری سلطان مراد سوم (۹۸۲-۱۰۰۳هجری) به سرکردگی مصطفی‌پاشا به شیروان و گرجستان لشکر کشید و امیرمحمد هم در این جنگ شرکت کرد و به سال ۹۸۶هجری به دست قزلباشها کشته شد. وی چهار دختر و پسری به نام سلطان داشت که ثروتش به آنها رسید.

تبرستان
www.tabarestan.info

* * *

سلطان محمد بُختی
(۹۸۶-۹۹۱هجری)

سلطان محمدبن امیر محمد بُختی به سال ۹۸۶هجری پس از کشته شدن پدرش به حکومت رسید و در آن هنگام او طفلی هشت ساله بود و ارکان دولت او را بر تخت نشاندند و امرا و مادرش که دختر ملک محمد کیفی بود حکم می‌راندند تا وقتی که به سن شباب رسید و دخترانش را هم به عقد امیرناصر و میرشرف پسران خان ابدال درآورد و ادارهٔ کارهای جزیره و بوتان را هم به‌عهدهٔ آنان گذاشت تا اینکه پسرش را در فرصتی با خود به اسلامبول برد و به خدمت سلطان مراد سوم عثمانی رسید و هدایائی هم برای سلطان برد و فرمان حکومت جزیره و بوتان را برای فرزندش اخذ کرد امّا پس از چندی آن شیرزن فوت کرد و پسرش سلطان محمد نیز پس از او به سال ۹۹۱هجری دنیا را بدرود گفت.

* * *

ناصربیگ بختی
(۹۹۱-۹۹۳هجری)

ناصربیگ بن شاه علی به سال ۹۹۱هجری به امارت جزیره و بوتان رسید و او پیش از

اینکه به فرمانروایی جزیره و بوتان برسد نواحی تور و هیتم را در اختیار داشت و در مدت فرمانروائیش با مردم با عدل و داد رفتار کرد و چنانکه گویند در زمان او گنجی یافتند و به آن توجه نکرد و فرمود آنرا به عمارات مساجد و صدقات مصرف کنند و چون میل او همه سوی عمارات خیر بود جملهٔ نواب او هر کسی عمارتی کردند و چون دو سال حکومت کرد به سال ۹۹۳هجری به جوار حق پیوست و در رباط خودش پهلوی یکی از مساجد دفنش کردند.

تبرستان
www.tabarestan.info

* * *

امیر عزیز بُختی
(۹۹۳-۹۹۹هجری)

امیر عزیزبن کاکامحمد به سال ۹۹۳هجری بنا به فرمان حکومت عثمانی امارت جزیره و بوتان را به دست گرفت و وی در آغاز با عثمانی‌ها به جنگ قزلباشها به تبریز رفت و پیروزمندانه بازگشت و او سنت پدر را زنده کرد و سرزمینش را آباد ساخت و رسوم قوانین عدل پدر را تازه گردانید امّا فرزندان خان ابدال به مخالفت او برخاستند و به آزار و اذیتش پرداختند و رسم عدوان و غارتگری نهادند و امیر عزیز درماند و سرانجام به سال ۹۹۹هجری عزل او را از دربار عثمانی گرفتند و از جزیره بیرونش کردند.

* * *

امیر محمد بُختی
(۹۹۹-۱۰۰۱هجری)

امیر محمدبن خان ابدال بنا به فرمان سلطان مراد سوم عثمانی به سال ۹۹۹هجری فرمانروای جزیره و بوتان شد و پس از مدتی متوجه شد که مردم به حکومت برادرش میرشرف رغبت دارند و از او متنفرند و این بود از فرمانروائی کنار کشید و به سال

۱۰۰۱هجری جزیره و بوتان را به برادرش واگذاشت و سپس از سوی دولت عثمانی حکومت حصن‌کیف به او واگذار شد.

* * *

میرشرف بختی
(۱۰۰۱-۱۰۱۲هجری)

تبرستان www.tabarestan.info

میرشرف بن خان ابدال به سال ۱۰۰۱هجری بنا به فرمان سلطان عثمانی فرمانروای جزیره و بوتان شد و او مردی دادگر و بخشنده و کاردان بود و همیشه فقرا و مستمندان را یاری می‌کرد و مردم را دوست داشت و در کارها با آنان مشورت می‌کرد و او یازده سال بر مردم حکومت کرد و سرانجام به سال ۱۰۱۲هجری جهان را وداع گفت و با مرگ او سلسلهٔ امرای بختی منقرض شد.

* * *

فرمانروایان جاندار

فرمانروایان کرد جاندار که از سال ۶۹۱هجری در سینوپ که شهر و بندری است در ساحل بحر اسود حکومت کردند در حدود یکصد و پنجاه سال دوام داشتند و آنان در آغاز تابع سلاجقه روم بودند و سپس قدرت یافتند و مستقل شدند و به نام خود سکه زدند و جمعاً سیزده فرمانروا داشته‌اند و آنان گاهی خود را امیرکبیر و گاهی سلطان خوانده‌اند که اینک دربارهٔ آنها به گفتگو می‌پردازیم:

امیر کبیر شمس‌الدین جاندار
(۶۹۱-۷۲۵هجری)

امیر شمس‌الدین جانداریکی از سرداران دلیر کرد بوده که سلسلهٔ جاندار را تأسیس کرده و او به سال ۶۹۱هجری از طرف غیاث‌الدین مسعود دوم سلجوقی (۶۸۲-۶۹۶هجری) والی یکی از ایالتهای عثمانی به نام قسطمونی شد و پس از آن به یاری طایفه‌اش توانست حکومت مقتدری پدید آورد و او از طرف سلجوقیان ملقب به امیرکبیر شد و سرانجام به سال ۷۲۵هجری درگذشت و وی پسری داشت به نام سلیمان‌بیگ جاندار که بسی شجاع بود.

www.tabarestan.info تبرستان

* * *

امیر کبیر سلیمان جاندار
(۷۲۵-۷۴۰هجری)

امیر کبیر سلیمان‌بیگ بن امیر کبیر شمس‌الدین جاندار به سال ۷۲۵هجری بنا به وصیت پدرش به حکومت قسطمونی رسید و پس از آن به تجهیز سپاه پرداخت و طوایف کرد را با خود متحد کرد و سپس به منطقه غازی چلبی حمله برد و قلعه سینوپ را به تصرف خود درآورد و سرانجام به سال ۷۴۰هجری بدرود حیات گفت و او سه پسر داشت به نامهای: ابراهیم، علی و جواد.

* * *

امیرکبیر ابراهیم جاندار
(۷۴۰-۷۴۲هجری)

امیر کبیر ابراهیم بن امیر کبیر سلیمان جاندار به سال ۷۴۰هجری فرمانروای قسطمونی و سینوپ شد و ابتدا به عمران و آبادانی روستاها و شهرها پرداخت و یک

مسجد و یک مدرسه و یک کاروانسرا بنا کرد و مردم را به فراگرفتن دانش تشویق نمود و علما و ادبا و شعرا را گرامی می‌داشت و او دو سال فرمانروائی کرد و عاقبت به سال ۷۴۲هجری فوت کرد.

* * *

تبرستان
www.tabarestan.info

امیر کبیر یعقوب جاندار
(۷۴۲-۷۴۹هجری)

پس از امیرکبیر ابراهیم عمویش یعقوب جاندار به سال ۷۴۲هجری به امارت سینوپ رسید و وی مردی مصمم و باکفایت و طالب آرامش بود و به این علت در زمان او نه جنگی اتفاق افتاد و نه شورشی برخاست و او تا سال ۷۴۹هجری فرمانروایی کرد و پس از او پسرش سلطان عادل به حکومت رسید.

* * *

سلطان عادل جاندار
(۷۴۹-۷۷۳هجری)

سلطان عادل بن امیر یعقوب بیگ جاندار به سال ۷۴۹هجری از طرف سرداران و بزرگان سینوپ به امارت برگزیده شد و او سپاهی فراهم آورد زیرا قصد داشت که بر قلمرو نفوذ خود بیفزاید و سپس به مدد آن سپاه توانست بخشی از نواحی مجاور را تصرف کند و وی تا سال ۷۷۳هجری فرمانروا بود و سپس پسرش بایزید جاندار فرمانروا شد.

* * *

سلطان بایزید جاندار
(۷۷۳-۷۸۷هجری)

سلطان بایزید بن سلطان عادل جاندار به سال ۷۷۳هجری به حکومت سینوپ رسید و او در آغاز به تعمیر و عمران و آبادی روستاها همت گماشت و سپس مخالفان خود را سیاست کرد و مدت چهارده سال حکومت کرد و به سال ۷۸۷هجری وفات یافت و او پسری داشت به نام سلیمان‌بیگ.

تبرستان
www.tabarestan.info

* * *

سلیمان‌بیگ دوم جاندار
(۷۸۷-۷۹۵هجری)

سلیمان‌بیگ بن سلطان بایزید جاندار به سال ۷۸۷هجری بر امارت سینوپ جلوس کرد و او به سال ۷۸۵هجری که از پدرش عاصی شده بود برادرش را کشت و به عثمانیها پناهنده شد و مرادخان اوّل عثمانی (۷۶۱-۷۹۱هجری) پناهندگی او را به فال نیک گرفت و او را ارج نهاد و به یاری سپاهیان عثمانی امارت قسطمونی را گرفت و سلطان بایزید ناچار به قلعهٔ سینوپ فرار کرد و سلیمان‌بیگ پس از فوت پدرش به سینوپ بازگشت و به امارت موروثی خود رسید و از سلطان عثمانی اطاعت کرد و او نیز فرمان امارت سینوپ را برایش صادر کرد و چون سلطان بایزید اوّل عثمانی (۷۹۲-۸۰۵هجری) جلوس کرد قصد داشت که حکومتهای کُرد را از بین ببرد لذا سلیمان‌بیگ بیمناک شد و سپاه منظمی آراست و قلعه‌ها را مستحکم کرد و رابطه‌اش را با دولت عثمانی گسست و عاقبت عثمانیها به سال ۷۹۵هجری به سینوپ حمله کردند و جنگ خونینی درگرفت و در این جنگ سلیمان‌بیگ کشته شد و قسطمونی به تصرف عثمانیها درآمد.

* * *

سلطان اسفندیار جاندار
(۷۹۵-۸۴۳هجری)

پس از آنکه قسطمونی به تصرف عثمانیها درآمد، اسفندیاربیگ جاندار و یارانش با شجاعت از قلعهٔ سینوپ دفاع کردند و در این هنگام امیر تیمور گورکانی (۷۷۲-۸۰۷هجری) به خاک عثمانی حمله برد و اسفندیاربیگ به پیشوازش رفت و تیمور او را جزو سران سپاه خود کرد و پس از مدتی قسطمونی را هم از عثمانیها پس گرفت و بنا به فرمان امیر تیمور به فرمانروایی پرداخت و تا سال ۸۴۳هجری فرمان راند و در این دم که قدرت سلطان اسفندیار رو به فزونی می‌رفت سلطان مرادخان دوم عثمانی (۸۲۴-۸۵۵هجری) دختر اسفندیاربیگ رابرای خود خواستگاری کرد و خواهر خود را به عقد قاسم‌بیگ پسر اسفندیاربیگ درآورد و بدینسان عثمانیها کردها را به خود نزدیک کردند و سرانجام سلطان اسفندیار به سال ۸۴۳هجری فوت کرد.

* * *

سلطان ابراهیم دوم جاندار
(۸۴۳-۸۴۷هجری)

سلطان ابراهیم دوّم بن سلطان اسفندیاری جاندار پس از پدرش به سال ۸۴۳هجری به حکومت سینوپ و قسطمونی رسید و او مردی باکفایت و شجاع و بخشنده بود و در آغاز سر و صورتی به امارت خود داد و چند کاروانسرا احداث کرد و به تجهیز سپاهش پرداخت امّا بیش از چهار سال نتوانست حکومت کند و عاقبت به سال ۸۴۷هجری درگذشت و او پسری داشت به نام اسماعیل‌بیگ.

* * *

اسماعیل‌بیگ جاندار
(۸۴۷-۸۶۶هجری)

اسماعیل‌بیگ بن سلطان ابراهیم دوّم جاندار به سال ۸۴۷هجری به امارت موروثی خود رسیدو پس از مدتی عثمانی‌ها نیرو گرفتند و قسطمونی را تصرف کردند و به قزل احمد که وابسته به عثمانی‌ها بود سپردند و پس از چندی او را عزل کردند و او سرانجام به سال ۸۶۶هجری بدرود حیات گفت و با مرگ او امارت جاندار منقرض شد.

www.tabarestan.info تبرستان

* * *

فرمانروایان مَنتَشا

منتشا یکی از شهرهای آسیای صغیر است که از مراکز صوفیان صفوی بود و عصای منتشا مأخوذ از نام آن است و این ناحیه را در گذشته قاریا می‌گفتند که اکنون جزو ترکیه است و در این ناحیه مردی از سرداران دلاور کُرد به نام حاج بهاءالدین منتشا در اواخر قرن هشتم هجری امارتی به نام نتشا پدید آورد که جمعاً هفت تن از آنان از سال ۷۰۰هجری تا ۸۳۰هجری فرمانروایی کرده‌اند که اینک دربارهٔ آنان صحبت می‌کنیم:

حاج بهاءالدین‌بیگ منتشایی
(۷۰۰-۷۳۵هجری)

حاج بهاءالدین به سال ۷۰۰هجری با یاری طائفه‌اش امارتی به نام منتشا پدید آورد و او در آغاز سپاهی فراهم کرد و پس از آن طوایف کرد را متحد نمود و طولی نکشید که شهرهای: بلات و میلاس و بچین و چینه و تواس و مکری و چند شهر و ناحیه دیگر را ضمیمه قلمرو خود کرد و پس از مدتی پایتخت خود را شهر بچین قرار داد و سرانجام به سال ۷۳۵هجری فوت کرد و او پسری داشت به نام شجاع‌الدین که بسیار شجاع و مقتدر بود.

شجاع‌الدین منتشایی
(۷۳۵-۷۴۵هجری)

پس از حاج‌بهاءالدین منتشایی پسرش شجاع‌الدین منتشایی به جای او نشست و با کمال قدرت و استقلال بر متصرفاتی که از پدرش باقی مانده بود به حکومت پرداخت و او در آغاز به تجهیز سپاه مشغول شد و از این رو اقتدار فراوانی یافت و بسیاری از امرا و بزرگان مطیع او شدند و سرانجام به سال ۷۴۵هجری درگذشت و او پسری داشت به نام ابراهیم‌بیگ که بسیار باهوش و شجاع بود.

www.tabarestan.info تبرستان

* * *

ابراهیم‌بیگ منتشایی
(۷۴۵-۷۸۰هجری)

ابراهیم‌بیگ بن شجاع‌الدین منتشایی به سال ۷۴۵هجری بر اریکهٔ قدرت نشست و او مردی متدین و مصمم و قدرتمند بود و در آغاز یک مسجد و یک مدرسه در شهر بچین بنا کرد و علما و ادبا راگرامی میداشت و به آنان صله و انعام می‌داد و مردم را به فراگرفتن علم و ادب فرا می‌خواند و در زمان او اتفاقی روی نداد و عاقبت به سال ۷۸۰هجری بدرود حیات گفت و او پسری داشت به نام محمدبیگ.

* * *

محمدبیگ منتشایی
(۷۸۰-۷۸۸هجری)

محمدبیگ بن ابراهیم‌بیگ منتشایی به سال ۷۸۰هجری به حکومت منتشا رسید و او مردی کارآمد و بلندهمت و مقتدر و شجاع بود و همیشه به فکر استقلال امارتش بود و برای این منظور سپاهی که افرادش به او وفادار و فداکار بودند گردآورد و می‌خواست به

قلمروش بیفزاید از این‌رو چند ناحیه مجاور را تصرف کرد و در آبادانی پایتختش بچین هم سعی و اهتمام بسیار به کار برد و چون مردی دادگر و رعیت‌پرور بود در مدت حکومتش اتفاقی روی نداد و سرانجام به سال ۷۸۸هجری فوت کرد و او پسری داشت به نام مظفرالدین الیاس‌بیگ.

* * *

تبرستان www.tabarestan.info

تاج‌الدین احمدغازی‌بیگ منتشایی
(۷۸۸-۷۹۳هجری)

تاج‌الدین احمد غازی بن ابراهیم‌بیگ منتشایی به سال ۷۸۸هجری فرمانروای منتشا شد و او به سلطان السواحل معروف بود و مردی متدین و مقتدر و شجاع و باکفایت بود و چون مردی دادگر و صلح‌جو بود مردم در زمان وی در رفاه و آسایش بودند و او عاقبت به سال ۷۹۳هجری فوت کرد.

* * *

مظفرالدین‌بیگ منتشایی
(۷۹۳-۸۲۹هجری)

مظفرالدین‌بیگ بن محمدبیگ منتشایی به سال ۷۹۳هجری بر امارت منتشا جلوس کرد و او در آغاز به استحکام قلعه‌های منتشا برآمد و سپس سپاهش را تجهیز کرد و در سال ۸۰۶هجری مسجدی در بلات بنا نهاد و سرانجام به سال ۸۲۹هجری جهان را وداع گفت و پس از فوت او سلطان مراد دوم عثمانی (۸۲۴-۸۵۵هجری) به منتشا حمله کرد و فرزندان او را دستگیر و زندانی کرد و فقط یکی از آنها به نام لیث‌بیگ گریخت.

* * *

لیث‌بیگ منتشایی
(۸۲۹-۸۳۰هجری)

لیث‌بیگ بن مظفرالدین منتشایی پس از فوت پدرش از معرکه عثمانیها گریخت و پس از مدتی به زادگاه خود منتشا بازگشت و سپاهی از طوایف کرد فراهم آورد و به سال ۸۲۹هجری به حکومت رسید و پس از آن به نام خود سکه زد و به نام خود خطبه خواند و چندی نگذشت که سلطان عثمانی با لشکری گران به ایالت منتشا حمله کرد و آنجا را به تصرف خود درآورد و لیث‌بیگ را هم اسیر کرد و بدینسان حکومت منتشا منقرض گردید.

www.tabarestan.info تبرستان

* * *

فرمانروایان ملکان

سلاطین ایوبی پس از آنکه به سال ۶۶۲هجری دستشان از مصر و شام کوتاه شد یکی از نبیره‌های آنان به نام ملک سلیمان به شهر حماة رفت و مدتی در آنجا خود را پنهان کرد و پس از آن عازم ماردین شد و به خدمت حاکم آن دیار رسید و پس از چندی از سوی ایشان حاکم صارو شد و سپس از حکومت آنجا منصرف شد و به حصن‌کیف رهسپار شد و در آنجا مقیم گشت و به واسطهٔ ذکاوت و لیاقتش مردم را به سوی خود جلب کرد و همگی او را به فرمانروای خود پذیرفتند و بیشتر طوایف هم زیر فرمان او درآمدند و از او اطاعت کردند که اینک به ذکر سلاطین این سلسله می‌پردازیم:

ملک سلیمان ملکان
(۷۰۵-۷۳۶هجری)

ملک سلیمان بن احمد ملکان به سال ۷۰۵هجری از سوی مردم به فرمانروائی حصن‌کیف برگزیده شد و او مردی کاردان و باکفایت و شجاع و متدین و سیاستمدار بود و در زمان او محمد خدابنده اولجایتو (۷۰۳-۷۱۶هجری) می‌زیست و وی ناچار وفاداری

خود را به او اعلام کرد و بعد از آن توانست با فراغ بال فرمانروایی کند و از کارهای مهم او بنای یک قلعهٔ محکم در حصن‌کیف بود و نیز سپاه منظمی آراست و برای سپاهیانش هم جیره و مواجب تعیین کرد و سرانجام به سال ۷۳۶هجری جهان را وداع گفت.

* * *

تبرستان www.tabarestan.info

ملک محمد ملکان
(۷۳۶-۷۷۱هجری)

ملک محمدبن ملک سلیمان به سال ۷۳۶هجری از طرف سرداران و بزرگان ملکان به امارت برگزیده شد و پس از مدتی وفاداری خود را به سلطان اورخان عثمانی (۷۲۸-۷۶۱هجری) ابراز داشت و او نیز فرمان حکومت حصن‌کیف را برای او صادر کرد و سپس به آرایش سپاه پرداخت و در زمان او مردم در رفاه و آسایش بودند و او امیری عادل و سخی و مقتدر بود و سرانجام به سال ۷۷۱هجری جهان را وداع گفت.

* * *

ملک عادل ملکان
(۷۷۱-۷۸۱هجری)

ملک عادل بن ملک محمد به سال ۷۷۱هجری به حکومت حصن‌کیف رسید و او در آغاز اطاعت و فرمانبرداری خود را به سلطان مراد اوّل (۷۶۱-۷۹۱هجری) ابراز داشت و او هم فرمان حکومت حصن‌کیف را برای او صادر کرد و وی مردی صلح‌جو و طالب آرامش بود و در عین حال شجاع و دلیر بود و به این سبب به دوران امارت وی نه جنگی اتفاق افتاد و نه شورشی برخاست و مدتی در آبادانی مملکت خود کوشش کرد و عاقبت به سال ۷۸۱هجری جهان را بدرود گفت.

ملک اشرف ملکان
(۷۸۱-۸۱۲هجری)

ملک اشرف بن ملک عادل ملکان به سال ۷۸۱هجری به امارت نشست و او نیز راه پدر را ادامه داد و به عمران و آبادانی روستاها پرداخت و طبق نوشتهٔ ظفرنامه امیرتیمور گورکانی (۷۷۲-۸۰۷هجری) هنگامی‌که از فتح بغداد مراجعت نمود وی به حضورش رسید و مورد لطف و نوازش او قرار گرفت و او به علما و شعرا و ادبا توجه داشت و آنان را تشویق می‌کرد و سرانجام به سال ۸۱۲هجری درگذشت.

www.tabarestan.info تبرستان

* * *

ملک خلیل ملکان
(۸۱۲-۸۶۲هجری)

ملک خلیل بن ملک اشرف پس از مرگ پدرش به سال ۸۱۲هجری از سوی مردم و امرای ملکان به امارت انتخاب شد و او مردی دلیر و شجاع و دادگر بخشنده بود و اندیشه‌های فراوان برای توسعهٔ قدرت و نفوذ ملکان در سر داشت، ابتدا سپاهی مجهز آراست و مساجد و مدارسی را هم بناکرد و به سال ۸۲۴هجری میرزا معین‌الدین شاهرخ (۸۰۷-۸۵۰هجری) که به جنگ پسران قره‌یوسف ترکمان می‌رفت به حدود وان و وستان رسید و ملک‌خلیل چون دانست به پیشوازش رفت و او هم خلعتهای فاخری به او داد و حکومتش را تأیید کرد و سرانجام به سال ۸۶۲هجری به حق پیوست.

* * *

ملک خلف ملکان
(۸۶۲-۸۹۲هجری)

ملک خلف بن ملک سلیمان به سال ۸۶۲هجری به حکومت رسید و او ملقب به

ابوالسیفین بود زیرا در یکی از جنگها که با طایفهٔ بختی درگیر شد باشجاعت جنگید و از کشته‌ها پشته ساخت و او در دورهٔ حسن‌بیگ آق‌قویونلو (۸۵۷-۸۸۲هجری) می‌زیست و او هدایایی نفیس با سفرائی چند به خدمت اوگسیل داشت و اظهار اطاعت و بندگی کرد و او نیز امارت حصن‌کیف را طی فرمانی برایش صادر کرد امّا سرداران و پس از چندی به شورش و بلوا پرداختند و این شورش همهٔ قلمرو حصن‌کیف را فراگرفت و ترکها هم از این فرصت استفاده کردند و به حصن‌کیف حمله بردند و در این حمله ملک خلف به سال ۸۹۲هجری به قتل رسید و حصن‌کیف به دست ترکها افتاد.

www.tabarestan.info تبرستان

* * *

ملک خلیل ثانی ملکان
(۸۹۲-۹۲۳هجری)

ملک خلیل بن ملک سلیمان که در حماة پنهان شده بود به یاری امیرشاه محمد شیروی به عزم بازپس گرفتن حصن کیف از دست ترکهای آق‌قویونلو با سپاهی به سعرد تاخت و آنجا را به تصرف خود درآورد و ترکها را بیرون کرد و پس از آن به‌حصن‌کیف آمد و پس از جنگی سخت دلیرانه آنجا را از ترکها پس گرفت و به سال ۸۹۲هجری خود بر اریکهٔ قدرت نشست و پس از مدتی شاه‌اسماعیل صفوی (۹۰۷-۹۳۰هجری) بر تخت نشست و چون آوازهٔ دلیری او را شنیده بود با او طرح دوستی ریخت و خواهرش را هم به عقدش درآورد امّا پس از مدتی از ملک خلیل ترسید و او را به اسفهان فراخواند و سه سال زندانی کرد تا در جنگ چالدارن که در سال ۹۲۰هجری به وقوع پیوست، ملک خلیل فرصت را غنیمت شمرد و از زندان گریخت و به حصن‌کیف بازگشت و دوباره قدرت را بدست گرفت و عده‌ای از افراد خائن را به سزای کردارشان رساند و عاقبت به سال ۹۲۳هجری وفات یافت و از او چهار پسر به نامهای: ملک‌سلیمان، ملک‌علی، ملک محمد،ملک حسین به جای ماند.

ملک حسین ملکان
(۹۲۳-۹۲۶هجری)

ملک حسین بن ملک خلیل به سال ۹۲۳هجری به حکومت حصن‌کیف رسید و او مردی دادگر و بخشنده و دلیر بود و در آغاز به تقویت سپاه خود پرداخت و او چون سیاستی نداشت میدان را برای ترکتازی برادرانش باز کرد و شورش و بلوا همهٔ قلمرو حکومتش را فراگرفت زیرا آنان در فکر به دست آوردن گوشه‌ای برای حکومت بودند و ملک حسین ناچار برادرانش ملک محمد و ملک علی را زندانی کرد و امّا ملک سلیمان به خدمت خسروپاشا میرمیران آمد و از او تقاضای کمک و یاری کرد و خسرو پاشا با خدعه و نیرنگ ملک‌حسین را دعوت کرد و در یک مهمانی به سال ۹۲۶هجری او را به قتل رساند و حکومت حصن‌کیف را به ملک سلیمان تفویض کرد.

www.tabarestan.info تبرستان

* * *

ملک سلیمان ملکان
(۹۲۶-۹۲۷هجری)

ملک‌سلیمان بن ملک خلیل به سال ۹۲۶هجری فرمانروای حصن‌کیف شد و مردم حصن‌کیف به خاطر قتل برادرش از او متنفر بودند و از طرفی برادرانش ملک محمد و ملک‌علی با او به جدال پرداختند و سرداران و امرا نیز از او دل‌خوشی نداشتند و همه با هم متفق شدند که او را خلع کنند و این بود سلطان عثمانی شهرزُها که اکنون به آن اُرفه گویند با توابعش به او واگذار کرد و دو ناحیهٔ دیگر را هم به ملک علی واگذار نمود و به سال ۹۲۷هجری رسماً او را خلع کردند.

* * *

ملک محمد ملکان
(۹۲۷-۹۸۹هجری)

ملک محمدبن ملک خلیل به سال ۹۲۷هجری به حکومت رسید و او مردی عادل و سخی و شجاع و مقتدر بود و چون زمام امور را به دست گرفت به عمران و آبادانی روستاها پرداخت و سپس از سوی سلطان سلیمان عثمانی (۹۲۶-۹۷۴هجری) ناحیه عربگیر و خرپوط هم به او واگذار شد و در زمان او وقایعی روی نداد و سرانجام به سال ۹۸۹هجری فوت کرد و از او یازده پسر به نامهای: خلف، سلطان‌حسین، اشرف، علی، سلیمان، خلیل، ظاهر، عادل، محمود، حسن، احمد بجای ماند.

www.tabarestan.info تبرستان

* * *

ملک سلطان حسین ملکان
(۹۸۹-۱۰۰۷هجری)

ملک سلطان حسین بن ملک محمد ملکان در سال ۹۸۹هجری فرمانروای حصن‌کیف شد و او آخرین فرمانروای ملکان است و حکومت وی مصادف بود با دوران سلطنت سلطان مراد سوم عثمانی (۹۲۸-۱۰۰۳هجری) و سرانجام نیز بساط فرمانروایی ملک سلطان در سال ۱۰۰۷هجری به دست عثمانیها برچیده شد و کار دودمان ملکان پس از ۳۰۲سال امارت به‌پایان رسید.

* * *

فرمانروایان چمشکزک

چمشکزک در گذشته به ناحیه درسم اطلاق می‌شد که در کردستان ترکیه قرار دارد و اکنون آنجا را تونج‌ایلی گویند و در ناحیه چمشکزک فرمانروایانی برخاسته‌اند و نخستین

فرمانروای آنان امیر سلیق بن علی است که فرمانروای ارض‌روم بود و وی با امیر گرجستان جنگید و اسیر شد و خواهرش که همسر پادشاه ارمنستان بود با دادن هدایائی او را از زندان آزاد کرد و پس از مرگ سلیق، ملک محمد پسرش جانشین او شد و چون او درگذشت امارتش به پسرش ملک شاه محول شد و به این علت دودمان او را ملکشاهی گویند که اکنون هم یکی از طوایف کرد ملکشاهی است و این خاندان پس از مدتی قدرت گرفت و بر بسیاری از نواحی استیلا یافت و حتی در زمان مغول و تیموریان و قره‌قویونلو دچار ضعف شد و قلمروشان به سه شعبه به نامهای: مجنگُرد و پورتق و سقمان منقسم گردید که هر کدام از این سه شعبه تا اواسط سلطنت عثمانیها حکومت کردند و اینک به شرح امرای اصلی چمشکزک که پنج نفرند به ترتیب می‌پردازیم:

www.tabarestan.info تبرستان

ملکشاه چمشکزک
(۷۷۸-۷۸۰هجری)

ملکشاه بن محمد چمشکزک به سال ۷۷۸هجری از سوی مردم به فرمانروای چمشکزک برگزیده شد و او مردی کاردان و سیاستمدار و مقتدر بود و در این مدت پایتخت او چمشکزک بود وگاهی هم در شهر درسم می‌نشست و سپس در اندیشه طغیان علیه تیموریان و ایجاد استقلال افتاد و به این منظور به سال ۷۷۸هجری در مقابل آنان ایستادگی کرد و مناطقی از کردستان را هم به تصرف خود درآورد و امیر تیمور گورکانی (۷۷۲-۸۰۷هجری) برای سرکوبی او سپاهی فرستاد و سرانجام به سال ۷۸۰هجری کشته شد

* * *

ملک محمد چمشکزک
(۷۸۰-۸۳۴هجری)

ملک محمدبن ملکشاه پس از کشته شدن پدرش به سال ۷۸۰هجری بر امارت

چمشکزک جلوس کرد و در آغاز در احیای امارت موروثی خود به تلاش افتاد و به عمران و آبادانی روستاها پرداخت و سپاهش را هم تجهیز کرد و برخی از نواحی مجاور را تصرف کرد و در این موقع امیراسکندر قره‌قویونلو (۸۲۳-۸۴۰هجری) سرزمین چمشکزک را به تصرف خود درآورد و با سپاهیان ملک محمد جنگید و در این جنگ ملک‌محمد به سال ۸۳۴هجری به قتل رسید.

تبرستان www.tabarestan.info

* * *

امیر شیخ حسن چمشکزک
(۸۳۴-۸۷۷هجری)

پس از کشته شدن ملک‌محمد، امرا و سرداران چمشکزک، امیر شیخ حسن را که کودکی بیش نبود به سال ۸۳۴هجری به امارت چمشکزک برگزیده شد و او چون از سیاست و کفایت بهره‌ای نداشت جا را برای سرداران و امرا باز کرد و از این رو بلوا همه جا را فراگرفت و دشمن هم که بر مردم تسلط پیدا کرده بود زندگی را بر آنان تنگ کرده بود و شیخ حسن چون به سن رشد رسید، فنون رزم را آموخت و به تجهیز سپاه پرداخت و سرداران را دور خود جمع کرد و در اندک‌مدتی دشمن را از سرزمینش بیرون راند و سرانجام به سال ۸۷۷هجری بدرود حیات گفت و پس از او پسرش سهراب بیگ حاکم چمشکزک شد امّا حکومت او چندان نپائید و فوت کرد.

* * *

حاج رستم‌بیگ چمشکزک
(۹۰۷-۹۲۰هجری)

حاج رستم بن سهراب بیگ به سال ۹۰۷هجری فرمانروای چمشکزک شد و او در اوایل سلطنت شاه‌اسماعیل صفوی (۹۰۷-۹۳۰هجری) می‌زیست و شاه نیروئی برای

تصرف چمشکزک به سرداری نورعلی خلیفه روانه کرد و به علت وفور سربازان قزلباش، حاج رستم نتوانست مقاومت کند و خود را تسلیم نورعلی کرد و سپس خود به دربار شاه رفت و اظهار اطاعت و فرمانبرداری نمود و شاه هم قطعه زمینی برای امرار معاشش در عراق عجم به او واگذار کرد و نورعلی پس از آنکه در چمشکزک استقرار یافت به ظلم و ستم وکشت وکشتار مردم پرداخت و همهٔ مردم را به ستوه آورد و سرانجام مردم عده‌ای را به دنبال حاج رستم‌بیگ فرستادند تا به سرزمین خودش برگردد و زمام امور را به دست بگیرد و در آن ایام شاه اسماعیل با نیروئی به جنگ سلطان سلیم اول عثمانی (۹۱۸-۹۲۶هجری) به سوی چالدران در حرکت بود و حاج رستم‌بیگ نیز در میان سپاه به‌سر می‌برد و در این نبرد شاه‌اسماعیل شکست خورد و سلطان عثمانی هم عازم تبریز شد و در محلی به نام یام از توابع مرند، حاج رستم‌بیگ با سلطان عثمانی روبرو شد و سلطان چون از او کینه دیرینه داشت دستور داد که او را دستگیر و اعدام کنند و بدینسان حاج رستم‌بیگ به سال ۹۲۰هجری اعدام شد.

www.tabarestan.info تبرستان

* * *

پیرحسین‌بیگ چمشکزک
(۹۲۰-۹۵۰هجری)

پیرحسین بیگ چون خبر اعدام پدرش حاج رستم را شنید بی‌درنگ از عراق به قصد مصر به راه افتاد و می‌خواست به چرکسها پناهنده شود و در راه به ملاطیه رسید و مهمان یکی از اهالی آن دیار شد و پیرحسین‌بیگ سرگذشت خود و پدرش را برایش بازگو کرد و گفت تصمیم گرفته‌ام که به سلطان چرکسی‌ها پناهنده شوم و آن مرد گفت صلاح تو در این است خود را به دربار سلطان سلیم عثمانی برسانی زیرا چرکسها در ضعف و ناتوانی به‌سر می‌برند و پیرحسین پذیرفت و خود را به سلطان سلیم رسانید و سلطان از شجاعت و مردانگی او خوشش آمد و به محمدپاشا فرمان داد که چمشکزک را از قزلباشها پس بگیرند و در اختیار حسین‌بیگ بگذارند و سرانجام به سال ۹۲۰هجری حسین‌بیگ را به

امارت رساندند و او طرفداران خود را جمع کرد و به تجهیز سپاه پرداخت و آمادهٔ نبرد با قزلباشها شد و محمدپاشا نیز به فرمان سلطان سلیم نیرویی در اختیار او گذاشت و حسین‌بیگ قزلباشها را شکست داد و پیروزمندانه به زادگاهش بازگشت و به حکومت خود ادامه داد و قریب سی سال فرمانروائی کرد تا به سال ۹۵۰هجری درگذشت.

ابوبکر تهرانی درکتاب دیار بکریه می‌گوید: در چمشکزک پیرحسین‌بیگ فرمانروا بود و شیخ حسن برادر کوچکش با او نفاق می‌ورزید و با پیرعمر که والی ارزنجان بود طریق مخالصت و وفاق پیش گرفت و چون این صورت بر امیر عثمان‌بیگ ظاهر شد خواست که چمشکزک را از تصرف او بیرون آورد و چون او با پیرعمربیگ که از دشمنان عثمان‌بیگ بود طریق وداد و اخلاص می‌سپرد به‌طریق انتقام با او قیام نماید از آمد رایات مملکت‌ستانی به محاصرهٔ چمشکزک و بعضی از قلاع آن‌طرف برافراشت و چون به محاصره مشغول شد فرامرز نام که میردیوان حسین‌بیگ بود و از تطاول شیخ‌حسن‌بیگ متألم و متأسف می‌بودند دست اعتصام به دامن عثمان‌بیگ زدند و شهر به حوزهٔ تصرف امیر نامدار درآمد و به نورعلی‌بیگ اختصاص یافت و عثمان‌بیگ بعضی از آن قلاع در تحت تصرف آمد و بعضی را به محاصرهٔ لشکریان مقید و محصور گردانید و شیخ حسن‌بیگ در کوهستان سعتاق داغی و منزُر و سیطرور پریشان و سرگردان می‌گشت و این منزور کوهی است بلند در مابین ارزنجان و چمشکزک و چون امیر نامدار از تسخیر و فتح آن بپرداخت باز به ارزنجان رفت.

و پس از درگذشت او فرزندانش هر کدام از حکومت ناحیه‌ای دم می‌زدند و از همدیگر اطاعت نمی‌کردند و عاقبت برای تعیین تکلیف به دربار عثمانی رفتند و از طرف سلطان عثمانی، چمشکزک به سه ناحیه به نامهای: مجنکُرد و پرتک و سقمان تقسیم شد و مجنکرد به امیر محمدبیگ و ناحیه پرتک به رستم‌بیگ و ناحیه سقمان به کیخسروبیگ رسید و فرمانروایان ناحیه مجنکرد که از سال ۹۲۶هجری تا ۱۰۰۵هجری فرمانروایی کرده‌اند عبارتند از پنج نفر به نامهای: امیرمحمدی‌بیگ بن پیرحسین، فرخ‌شادبیگ‌بن پیرحسین، پیلتن بیگ بن‌پیرحسین، امیرعلی بیگ، الله‌وردی بیگ و فرمانروای ناحیه پرتک نیز عبارتند از دو نفر به نامهای: رستم‌بیگ بن پیرحسین بیگ، بایسنقربیگ و فرمانروایان ناحیه پرتک نیز عبارتند از دو نفر به نامهای: کیخسروبیگ بن پیرحسین بیگ، صالح بیگ بن کیخسروبیگ، عمربیگ، کیخسروبیگ.

www.tabarestan.info تبرستان

فرمانروایان بهدینان

عمادیه منطقه‌ای است در جنوب ناحیه وان که در عهد باستان آشب نام داشته و عمادالدین زنگی (۵۲۱-۵۴۱هجری) که والی موصل بود، در ایام فرمانروائی خود در آنجا به سال ۵۳۷هجری قلعه‌ای بنا نهاد و در پیرامون آن خانه‌هائی ساخت که بعدها آنجا را عمادیه نامیدند که درکردی آمیدی گویند وسلسلهٔ بهدرنان در اوائل قرن نهم هجری در این سرزمین فرمانروایی کرده‌اند که بنا به کتاب شرفنامه مؤسس آن شخصی بوده به نام بهاءالدین و اولاد و احفاد او به نام بادینان مشهور شده‌اند و امّا چنین نیست و بلکه آنان پیرو آیین زردشت بوده‌اند و به نام بهدینان معروف بوده‌اند که بعدها مسلمان شده‌اند.

از سال ۷۷۸هجری تا ۱۲۵۹هجری که اسماعیل پاشادوم بهدینانی آخرین فرمانروای بهدینانی بدرود حیات گفت و با مرگ او سلسلهٔ فرمانروایان بهدینان منقرض شد و جمعاً پانزده نفر بر متصرفات عمادیه حکومت کردند و بیشتر فرمانروایان بهدینان کاردان و دادگستر و دیندار بوده‌اند و مدارس و مساجد و کاروانسرا از خود به یادگار گذاشته‌اند که اینک به ترتیب دربارهٔ آنها به صحبت می‌پردازیم:

امیر زین‌الدین بهدینانی
(۷۷۸-۸۳۶هجری)

امیر زین‌الدین بن بهاءالدین بهدینانی در سال ۷۷۸هجری فرمانروای عمادیه شد و او مردی بود عادل و سخی و کاردان و سیاستمدار و او در عهد امیرتیمور گورکانی (۷۷۱-۸۰۷هجری) و میرزا شاهرخ (۸۰۷-۸۵۰هجری) می‌زیست و مورد توجه هر دو آنان بود و او با کمال قدرت و استقلال بر متصرفات خود به حکومت پرداخت و کلیهٔ طوایف کرد را دور خود جمع کرد و آنان را با هم متحد نمود و سرانجام به سال ۸۳۶هجری درگذشت.

* * *

امیر سیف‌الدین بهدینانی
(۸۳۶-۸۷۸هجری)

امیر سیف‌الدین بن امیرزین‌الدین به سال ۸۳۶هجری به موجب فرمان میرزا شاهرخ‌بن میرتیمور به امارت عمادیه منصوب شد و او سرگرم جمع‌آوری نیروئی برای مقابله با دشمن شد و این سرگرمی باعث شد که عده‌ای از طوایف کرد که از او ناخرسند بودند به او حمله کنند و میرسیف‌الدین حملهٔ آنان را خنثی کرد و سرانش را به اسیری گرفت و سپس با خواهش شیخ‌الاسلام عمادیه آزادشان کرد و پس از آن به عمران و آبادانی روستاها پرداخت و نیز نوشته‌اند که وی از اهل شعر و ادب بود و با شعرا و ادبا جمع می‌شد و به آنان صله و انعام می‌داد و سرانجام به سال ۸۷۸هجری جهان را وداع گفت.

www.tabarestan.info تبرستان

* * *

امیرحسن بهدینانی
۸۷۸-۹۴۰هجری)

امیرحسن بن امیرسیف‌الدین به سال ۸۷۸هجری به حکومت رسیدو در زمان او حسن‌بیگ آق‌قویونلو (۸۵۷-۸۸۲هجری) نیرویی را برای تسخیر عمادیه فرستاد و دژ شوشی و آگری یا عقره را تصرف کردند و امّا نتوانستند عمادیه را فتح کنند و ناامیدانه برگشتند و پس از خاتمهٔ جنگ امیرحسن به خدمت شاه‌اسماعیل صفوی (۹۰۷-۹۳۰هجری) رسید و شاه مقدم او را گرامی شمرد و دژ دهوک که در تصرف داسنیها بود از آنها پس گرفت و به امیرحسین سپرد و امیرحسن مابقی زندگیش را با عدل و داد و عبادت گذراند تا به سال ۹۴۰هجری درگذشت.

* * *

سلطان حسین بهدینانی
(۹۴۰-۹۷۰هجری)

سلطان حسین‌بن امیرحسن به سال ۹۴۰هجری بر اریکهٔ قدرت نشست و در آغاز به خدمت شاه تهماسب صفوی (۹۳۰-۹۸۴هجری) رسید و شاه خلعت‌هایی به او بخشید و فرمان حکومت عمادیه و پیرامونش را برای او صادر کرد و سپس نیرویی فراهم آورد و به موصل حمله کرد و آنجا را تصرف نمود و ضمیمهٔ قلمرو خودکرد و پس از آن با مردم با مهربانی و عطوفت رفتار کرد و او در حدود سی سال فرمانروایی کرد و عاقبت به سال ۹۷۴هجری بدرود حیات گفت و از او پنج پسر به نامهای: قبادبیگ، بهرام‌بیگ، رستم‌بیگ، خان اسماعیل و سلطان ابوسعید به یادگار ماند.

www.tabarestan.info تبرستان

* * *

قبادبیگ بهدینانی
(۹۷۴-۹۸۴هجری)

قبادبیگ بن سلطان حسین بنا به فرمان سلطان سلیم خان دوم عثمانی (۹۷۴-۹۸۲هجری) فرمانروای عمادیه شد و او امیری دیندار و صوفی مسلک و بخشنده و شجاع بود و بیشتر اوقات خود را صرف عبادت می‌کرد و چندان علاقه‌ای به حکومت نداشت وگاهی به شکار و نخجیر می‌رفت و این امر باعث شد که طوایف و عشایر از او دوری جویند و در همین اثنا بهرام‌بیگ برادر کهترش که مردم او را دوست داشتند به منظور ملاقات شاه اسماعیل دوم (۹۸۴-۹۸۵هجری) به قزوین رفت و طوایف از این فرصت استفاده کردن و او را طی جلسه‌ای از حکومت خلع کردند و سلیمان نوهٔ سیف‌الدین را به جای او نشاندند و قبادبیگ در راه به این امر مطلع شد و راهی استانبول گشت و پس از مدتی با فرمان مجدد حکومت به عمادیه بازگشت و سلیمان چون از این ماجرا آگاهی یافت عده‌ای از اشرار را سر راهش فرستاد و در دهوک او را محاصره کردند و با یکی از پسرانش که همراهش بود به سال ۹۸۴هجری **به قتل رساندند.**

بهرام بیگ بهدینانی
(۹۸۴-۹۹۳هجری)

بهرام‌بیگ بن سلطان حسین به محض آگاهی یافتن از کشته شدن برادرش از زاخو به عمادیه بازگشت و به سال ۹۸۴هجری فرمانروای عمادیه شد و با مردم با عطوفت و مهربانی رفتار کرد و دل آنان را به سوی خود جلب کرد امّا سیدی خان پسر قبادبیگ که فرمانروایی را حق خود می‌دانست به اسلامبول رفت و به خدمت سلطان مراد عثمانی (۹۸۲-۱۰۰۳هجری) رسید و از او درخواست یاری و کمک کرد و سلطان عثمانی فرمان حکومت عمادیه را برای او صادر کرد و حکومت حصن‌کیف و زاخو را هم به بهرام‌بیگ واگذار نمود و بهرام‌بیگ ناچار به سال ۹۹۳هجری از عمادیه خارج شد و حکومت را به سیدی خان سپرد.

www.tabarestan.info تبرستان

* * *

سیدی خان بهدینانی
(۹۹۳-۱۰۲۵هجری)

سیدی خان بن قبادبیگ بنا به فرمان سلطان عثمانی به سال ۹۹۳هجری زمام امور را به دست گرفت و در آغاز به جمع‌آوری سپاه پرداخت و چون نیرو گرفت بهرام‌بیگ عمویش را دستگیر کرد و به قصاص قتل پدرش او را به دار زد و پس از آن به عمران و آبادی روستاها پرداخت و سپس روزگاری را به سلامت داشت و مردم هم از او راضی بودند و سرانجام به سال ۱۰۲۵هجری فوت کرد.

* * *

یوسف خان بهدینانی
(۱۰۲۵-۱۰۷۱هجری)

یوسف خان بن سیدی خان بهدینانی به سال ۱۰۲۵هجری فرمانروای عمادیه شد و او اطاعت خود را به خلیفه عثمانی مصطفی اول (۱۰۲۶-۱۰۲۷هجری) ابراز داشت و خلیفه فرمان حکومت عمادیه را برای او صادر کرد و سپس سپاهی نیک آراست و در سال ۱۰۴۸هجری مورد تعرض احمدپاشا والی دیار بکر قرار گرفت و پس از جنگی احمدپاشا او را دستگیر و زندانی کرد و پس از اخذ جریمهٔ سنگین آزاد شد و دوباره به فرمانروائی خود ادامه داد و عاقبت به سال ۱۰۷۱هجری درگذشت.

www.kurdestan.org

* * *

قبادپاشای دوم بهدینانی
(۱۰۷۱-۱۱۲۰هجری)

قبادپاشای دوم بن یوسف خان به سال ۱۰۷۱هجری به حکومت رسید و در آغاز اطاعت خود را به سلطان محمد چهارم (۱۰۴۰-۱۰۷۹هجری) ابراز داشت و سپس برای خواباندن شورش منتفک با نیروی موصل و دیار بکر شرکت کرد و پیروزمندانه بازگشت و پس از آن سپاهی ده‌هزار نفری سواره و پیاده آراست و به استحکامات خود افزود و با مردم با عدل و داد رفتار کرد به‌طوریکه همه او را دوست داشتند و هر سال عده‌ای را هم با خرج خود به بیت‌الله‌الحرام می‌فرستاد و سرانجام به سال ۱۱۲۰هجری درگذشت.

* * *

رباط پاشا بهدینانی
(۱۱۲۰-۱۱۳۸هجری)

رباط‌پاشا بن یوسف خان به سال ۱۱۲۰هجری فرمانروای عمادیه شد و در آغاز

اطاعت خود را به سلطان احمدسوم عثمانی (۱۱۱۵-۱۱۴۳هجری) ابراز داشت و سپس به استحکام دژهای خود پرداخت و به سپاهیانش افزود و پس از آن به عمران و آبادانی روستاها مشغول شد و او امیری دیندار و باتقوا بود و مردم در زمان او در آسایش و رفاه بسر بردند و سرانجام به سال ۱۱۳۸هجری جهان را وداع گفت.

* * *

تبرستان www.tabarestan.info

بهرام پاشا بهدینانی
(۱۱۳۸-۱۱۸۱هجری)

بهرام پاشابن رباط پاشا بهدینانی به سال ۱۱۳۸هجری فرمانروای امارت عمادیه شد و سلطان احمد سوم فرمان حکومت عمادیه را برای او صادر کرد و او امیری مقتدر و بخشنده و سخی و دادگر بود و در عین حال دیندار و پرهیزگار بود و فقرا و مستمندان را حامی بود و در علم فقه و تفسیر آشنا بود و ترحیب و تبجیل علما می‌کرد و بارگاه او همیشه به مدرسه می‌ماند و تا نیمهٔ شب بحث و مناظره علمی بود و بسی مسجد و مدرسه ساخت که آثار آن هنوز باقیست و سرانجام به سال ۱۱۸۱هجری وفات یافت.

* * *

اسماعیل پاشا بهدینانی
(۱۱۸۱-۱۲۱۳هجری)

اسماعیل‌پاشابن بهرام پاشا پس از فوت پدرش به سال ۱۱۸۱هجری به حکومت رسید و در آغاز اطاعت خود را به سلطان مصطفی سوم عثمانی (۱۱۷۱-۱۱۸۷هجری) ابراز داشت و او نیز فرمان حکومت عمادیه را به نام او صادر کرد و هدایائی برایش فرستاد و پس از مدتی مورد تعرض برادرانش قرار گرفت امّا پس از زد و خوردهایی سرانجام پیروز شد و سپس به تجهیز سپاهیانش پرداخت و عاقبت به سال ۱۲۱۳هجری درگذشت.

علی‌مرادخان بهدینانی
(۱۲۱۳-۱۲۱۷هجری)

علی‌مرادخان بن بهرام پاشا به سال ۱۲۱۳هجری فرمانروای عمادیه شد و در آغاز اطاعت و فرمانبرداری خود را به سلطان سلیم سوم عثمانی (۱۲۰۳-۱۲۲۲هجری) ابراز داشت و او نیز فرمان حکومت عمادیه را صادر کرد و برایش فرستاد و پس از چندی برادرش محمد طیار که حاکم زاخو بود با نیرویی به او حمله کرد و این جنگ به درازا کشید تا اینکه حاکم موصل آنان را آشتی داد و در سال ۱۲۱۵هجری عثمانی‌ها به عمادیه حمله کردند و قلعهٔ عقره را تصرف نمودند و آنرا تسلیم قبادبیگ کردند و بدینسان بخشی از عمادیه منفک شد و مردم در ناراحتی و ناامنی بسربردند تا به سال ۱۲۱۷هجری مرادخان درگذشت.

www.kurdestan.info

* * *

قبادبیگ سوم بهدینانی
(۱۲۱۷-۱۲۱۹هجری)

قبادبیگ بن بهرام پاشا به سال ۱۲۱۷هجری فرمانروای عمادیه شد و او انسانی شجاع و متهور بود و به سلطان عثمانی توجهی نکرد و به جمع نیرو پرداخت تا بتواند قلعهٔ عقره را بازپس بگیرد و مردم نیز یاریش کردند اما چون قوای دشمن قوی بود لذا نتوانست کاری از پیش برد و سرانجام به سال ۱۲۱۹هجری درگذشت.

* * *

اسماعیل پاشا دوم بهدینانی
(۱۲۱۹-۱۲۵۹هجری)

اسماعیل‌پاشا بن قبادبیگ سوم در سال ۱۲۱۹هجری به حکومت رسید و او مردی

دلیر و شجاع و بی‌پروا بود و در آغاز به جمع‌آوری نیرو پرداخت و به قلعهٔ عقره و نواحی دیگر عمادیه حمله برد و آنها را تصرف کرد و سپس سپاه منظمی تشکیل داد و به جاهای دیگر حمله کرد و چون دولت عثمانی آگاهی یافت به سال ۱۲۵۴هجری محمدپاشا حاکم موصل را برای سرکوبی وی مأمور کرد و محمدپاشا با نیرویی عظیم به عمادیه حمله کرد و پس از زد و خورد سختی عمادیه را تصرف نمود امّا اسماعیل‌پاشا فرار کرد و به یکی از دژهای دوردست در شمال شرقی عمادیه پناه برد و حاکم موصل ناچار به موصل مراجعت کرد و پس از مدتی اسماعیل‌پاشا مخفیانه با رؤسای طوایف عمادیه مکاتبه کرد و آنان را برای جنگی سخت برانگیخت و به سال ۱۲۵۸هجری به عمادیه بازگشت و چون این خبر به حاکم موصل رسید او با نیرویی به عمادیه آمد و اسماعیل‌پاشا با نیروی خود با او به مقابله پرداخت و جنگ سختی درگرفت و سرانجام لشکریان اسماعیل‌پاشا پیروز شدند و محمدپاشا عقب‌نشینی کرد امّا حکومت او دوامی نیافت و سلطان عثمانی، مصطفی رشیدپاشا صدر اعظم عثمانی را با سپاهی گران به سرکوبی او فرستاد و اسماعیل‌پاشا در برابر سپاه عثمانی تاب مقاومت نیاورد و شکست خورد و دستگیر شد و صدراعظم او را به بغداد فرستاد و در آنجا زندانی کرد و در زندان به سال ۱۲۵۹هجری درگذشت و با مرگ او سلسله فرمانروایان عمادیه منقرض شد.

www.tabarestan.info تبرستان

* * *

فرمانروایان هکاری

هکاری بخشی از ایالت وان است در جنوب شرقی ترکیه که مرکز آن اکنون جولَمرگ است و از نواحی بوتان و شمذینان و محمودی است و هکاری فرمانروایان زیادی در دامن خود پرورانده است که در میان آنها دودمان مشطوب است که خدمات زیادی به ایوبیان کرده‌اند و دیگر خاندان شنبو است و امیرشرف خان بدلیسی در کتاب شرفنامه می‌نویسد: این طایفه در بین حکام کردستان به علو نسب معروفند و کسی یارای مقابله با

آنان را نداشته است و آنان از کردان هکاری‌اند که در میان فرمانروایان دیگر کردستان دارای عزت و مکنت بوده‌اند و خدمات شایسته‌ای به مردم کرده‌اند.

* * *

امیرعزالدین شیرهکاری
(۷۸۹-۸۲۴هجری)

تبرستان www.tabarestan.info

امیرعزالدین شیر بن محمد هکاری در سال ۷۸۹هجری فرمانروای هکاری شد و او امیری عادل و بخشنده و دیندار بود و در کتاب ظفرنامه آمده است که امیرتیمور گورکان (۷۷۲-۸۰۷هجری) به سال ۷۸۹هجری پس از فتح قلعهٔ بایزید متوجه وان و وسطان شد و عزالدین شیر در قلعهٔ وان تحصن کرد و حاضر به اطاعت تیمور نشد و امیر تیمور قلعه را محاصره کرد و پس از چند روز عزالدین ناچار شد از قلعه بیرون آید و خود را تسلیم کند و چون قلعه به دست امیر تیمور افتاد دستور داد آنرا ویران کنند ولی با امیرعزالدین شیر با مهربانی رفتار کرد و مجدداً او را امیر وان کرد و او هم به عمران و آبادانی شهرها و روستاها پرداخت و قلعه را از نو آباد کرد و در ایام او واقعهٔ مهمی روی نداد و سرانجام به سال ۸۲۴هجری فوت کرد و یکی از سرایندگان دربارهٔ تاریخ فتح وان چنین گوید:

شاهی که به تیغ ملک ایران بگرفت — ماه علمش سرحد کیوان بگرفت
تاریخ گرفتن حصار وان را — گر پرسندت بگو که کی وان بگرفت

* * *

ملک محمد هکاری
(۸۲۴-۸۷۳هجری)

ملک محمدبن عزالدین شیر به سال ۸۲۴هجری فرمانروای هکاری شد و پس از

مدتی به خدمت میرزا شاهرخ (۸۰۷-۸۵۰هجری) رفت و فرمان حکمرانی خود را از او دریافت کرد و سپس به وان بازگشت و مابقی عمر خود را به کار عمران و آبادانی روستاها بسر برد و سرانجام به سال ۸۷۳ هجری بدرود حیات گفت.

* * *

تبرستان www.tabarestan.info

اسدالدین زرین دست هکاری
(۸۷۳-۸۸۷هجری)

اسدالدین زرین دست‌بن گلابی در سال ۸۷۳هجری به حکومت رسید و او مردی با همت و عادل و بخشنده بود و در شرفنامه آمده است که وی از نبیرگان فرمانروایان هکاری است که در جوانی به مصر رفت و به دربار چرکسها راه یافت و پس از مدتی سپهسالار شد و در جنگی یکی از دستهایش قطع شد و به خاطر علاقهٔ شدیدی که به او داشتند دستی از زر برایش درست کردند و به همین علت به نام زرین‌دست شهرت یافت و در این دم امیرحسن بیگ آق قویونلو (۸۵۷-۸۸۲هجری) که تازه به قدرت رسیده بود با حکام کردستان بنای مخالفت گذاشت و عربشاه بیگ ترکمان را با قوایی مأمور تسخیر هکاری کرد و پس از جنگی سخت آنجا را تصرف نمود و ادارهٔ آنجا را به دنبلی‌ها سپرد تا اینکه عده‌ای از بازرگانان آسوری که در هکاری می‌زیستند راهی مصر شدند و شجاعت و مردانگی اسدالدین را شنیدند و از او خواستند به هکاری بازگردد و زمام امور را به دست بگیرد و او نیز پذیرفت و به اتفاق گروهی از جوانان مبارز هکاری وارد قلعه شد و پس از جنگی سخت آنجا را فتح کرد و چون این پیروزی در روز شنبه به‌وقوع پیوست خاندان او را خاندان شنبو گفتند زیرا درکردی به شنبه شنبو گویند و از آن تاریخ اسدالدین حکومت هکاری را به دست گرفت و با مردم با داد و عدل رفتار کرد تا به سال ۸۸۷هجری وفات یافت.

* * *

عزالدین شیر دوم هکاری
(۸۸۷-۸۹۹هجری)

عزالدین شیر دوم بن اسدالدین هکاری پس از فوت پدرش به سال ۸۸۷هـجری فرمانروای ایالت هکاری شد و او مردی سیاستمدار و عادل و سخی بود و مملکت پدری را ظبطی داد و اطاعت خود را به یعقوب بیگ آق قویونلو (۸۸۴-۸۹۷هجری) ابراز داشت و با مردم به مهربانی و عطوفت رفتار کرد و در مدت فرمانروایی خود به عمران و آبادی شهرها و روستاها پرداخت و هر سال مبلغی به حجاج می‌داد تا به زیارت بیت‌الله‌الحرام بروند و مدت فرمانروائیش به دوازده سال رسید و در سال ۸۹۹هجری وفات کرد.

www.kabarestan.info کبارستان

* * *

امیر زاهد بیگ هکاری
(۸۹۹-۹۵۹هجری)

امیر زاهد بیگ بن عزالدین شیر دوم در سال ۸۹۹هجری به حکومت رسید و او مردی صاحب بخت و عادل و سخی بود و تمامی ایالت را در ضبط آورد و در عهد او کار هکاریان قوی شد و امیر زاهد شخصاً به خدمت شاه‌اسماعیل صفوی (۹۰۷-۹۳۰هجری) رسید و هدایایی به او تقدیم کرد و چنانکه گویند شاه او را دوست داشت و به او عمو می‌گفت و پس از آن به عمران و آبادی روستاها پرداخت و به کار کشاورزی و دامداری هم رونق بخشید و سرانجام به سال ۹۵۹هجری درگذشت.

* * *

ملک بیگ هکاری
(۹۵۹-۹۷۴هجری)

ملک بیگ بن امیر زاهد بیگ هکاری پس از فوت پدرش به سال ۹۵۹هجری فرمانروای ایالت هکاری شد و او امیری نیکوخصال و عادل و دادگر و سیاستمدار بود و با مردم به مهربانی رفتار می‌کرد و او را هفت پسر بود به نامهای: زینل‌بیگ و بداق‌بیگ و بایندربیگ و بایزیدبیگ و حسین‌بیگ و بهاءالدین بیگ و رستم‌بیگ که رستم بیگ در زمان پدر مستحفظ ناحیه کواش و دژدار دژآخته‌مار بود و بواسطهٔ نزاعی که میان او و طایفهٔ روژکی بر سر ناحیه کواش روی داد کشته شد و زینل‌بیگ به اتفاق محمود آقای سلبی که دژدار دژبای بود در برابر پدرش ایستاد و گروهی را هم همدست خود کرد و دژبای را تصرف نمود و پدرش را هم دستگیر کرد و پس از مدتی با یاری یکی از پسرانش رهایی یافت و به محمدبیگ برادرش پناه برد و از آنجا به بدلیس رفت و سرانجام به سال ۹۷۴هجری درگذشت.

* * *

محمدبیگ هکاری
(۹۷۴-۹۸۳هجری)

محمدبیگ بن امیر زاهدبیگ چون ملک‌بیگ درگذشت ارکان واعیان حاضر گشتند و به اتفاق مردم متفق‌الکلمه به سال ۹۷۴هجری محمدبیگ هکاری را فرمانروای هکاری کردند و او مردی بی‌نظیر و عادل و جوانبخت و حق‌شناس بود و سیرت پدر داشت و چون با عمویش زینل‌بیگ میانه‌ای نداشت گهگاه به جدال و نزاع می‌پرداخت و چون زینل‌بیگ می‌خواست فرمانروای هکاری بشود به سلیمان خان قانونی (۹۲۶-۹۷۴هجری) پناه برد و مورد نوازش او قرار گرفت و پس از مدتی به هکاری بازگشت و در بین راه به او حمله کردند و او را زخمی نمودند و پس از بهبودی مجدداً به هکاری بازگشت و در این دم اسکندرپاشا از سوی سلطان عثمانی مأموریت یافت که محمدبیگ را از میان بردارد و به

جای او زینل‌بیگ را بنشاند و سرانجام عده‌ای از یاران اسکندرپاشا بر سر محمدبیگ و پسرش ریختند و آنان را به سال ۹۸۳هجری به قتل رساندند.

* * *

زینل بیگ هکاری
(۹۸۳-۹۹۳هجری)

تبرستان www.tabarestan.info

زینل‌بیگ بن ملک بیگ به سال ۹۸۳هجری فرمانروای هکاری شد و مصلحت چنان دید که به اسلامبول برود و رستم‌پاشای وزیر را ملاقات کند امّا خبر یافت که رستم‌پاشا از کار برکنار شده و تصمیم گرفت که به خدمت شاه طهماسب صفوی (۹۳۰-۹۸۴هجری) برود ولی کسی به او توجه نکرد و در این دم اطلاع پیدا کرد که رستم‌پاشا به مقام خود بازگشته و بی‌درنگ عازم اسلامبول شد و رستم پاشا را ملاقات کرد و او را حکمران روم ایلی قرارداد و پس از مدتی حکومت هکاری به او تفویض شد با این شرط که مخفیانه به جمع‌آوری اخبار سیاسی ایران بپردازد و زینل برادر دیگری داشت به نام بایندر که مأمور مخفی دولت ایران بود که در یکی از سفرها او را در آذربایجان دید و با هم گلاویز شدند و چون بایندر تاب مقاومت نیاورد گریخت ولی زینل‌بیگ او را گرفت و روانهٔ وان کرد و سلطان‌مراد سوم (۹۸۲-۱۰۰۳هجری) به سال ۹۹۲هجری فرمان داد که به آذربایجان حمله کنند و در این لشکرکشی زینل‌بیگ با سواران خود مأموریت داشت به شهر مرند حمله کند و او شهر را تصرف کرد و طولی نکشید که قزلباشها در هنگام خواندن نماز به او حمله کردند و به سال ۹۹۳هجری او را به قتل رساندند.

* * *

زکریابیگ هکاری
(۹۹۳-۱۰۰۵هجری)

زکریا بیگ بن زینل بیگ هکاری به سال ۹۹۳هجری بنا به فرمان سلطان مراد سوم عثمانی فرمانروای هکاری شد و پس از آن بنا به فرمان سلطان عثمانی با نیروئی عظیم به خوی حمله کرد امّا نتوانست آنجا را تصرف کند و به هکاری بازگشت و سرانجام پس از دوازده سال فرمانروائی بدرود حیات گفت و با مرگ او سلسلهٔ امرای هکاری منقرض شد.

www.tabarestan.info تبرستان

* * *

فرمانروایان محمودی

خاندان محمودی در گذشته در شرق دریاچهٔ وان و آشب می‌زیسته‌اند و طبق کتاب شرفنامه مؤسس این سلسله شخصی بوده به نام امیرمحمود که در دورهٔ سلاطین قره قویونلو می‌زیسته و به روایتی آنان با حاکمان جزیرهٔ ابن عمر بنی اعمامند و ازسال ۷۹۸هجری تا سال ۱۰۰۵هجری به حکومت رسیده‌اند و جمعاً هفده تن بر متصرفات امارت محمودی فرمانروائی کرده‌اند که اینک به شرح آنها می‌پردازیم:

امیرمحمود محمودی
(۷۹۸-۸۲۴هجری)

امیرمحمود که مردی شجاع و مصمم و بخشنده بود به سال ۷۹۸هجری از سوی سران خاندان محمودی به حکومت رسید و در آغاز به امور امارتش سر و سامانی بخشید و پس از مدتی بیشتر طوایف کرد را دور خود جمع کرد و توانست شش هزار سوار مسلح آماده سازد و طولی نکشید که ناحیه آشوت و خوشاب را هم تصرف کرد و خدماتی به ابونصر قره‌یوسف قره قویونلو (۷۹۲-۸۲۳هجری) کرد و سرانجام به سال ۸۲۴هجری بدرود حیات گفت.

امیرحسین محمودی
(۸۲۴-۸۵۵هجری)

امیرحسین بن امیر محمود محمودی به سال ۸۲۴هجری بنا به وصیت پدرش به امارت محمودی برگزیده شد و پس از مدتی مظفرالدین جهانشاه‌بن قره یوسف (۸۴۰-۸۷۲هجری) فرمان حکومت او را صادر کرد و سپس به تجهیز سپاه پرداخت و ناحیه الباق که جزو متصرفات هکاری بود ضمیمه امارت خود کرد و چون عزالدین شیرهکاری به وی حمله کرد او را سخت شکست داد و حتی ولایت شنبو را هم گرفت و عزالدین‌شیر از حاکم بدلیس کمک خواست و حاکم بدلیس سپاهی به سرداری شیخ امیر بلباس به یاریش فرستاد و در این جنگ تیری به امیرحسین اصابت کرد و به سال ۸۵۵هجری کشته شد و از او پسری به نام امیرحامد به جای ماند.

www.tabarestan.info تبرستان

* * *

امیر حامد محمودی
(۸۵۵-۹۰۸هجری)

پس از کشته شدن پدرش امیر حامدبن میرحسین محمودی به سال ۸۵۵هجری بر امارت موروثی خود رسید و پس از چندی سپاهی منظم فراهم آورد و به خدمت شاه‌اسماعیل صفوی (۹۰۷-۹۳۰هجری) شتافت و اطاعت خود را ابراز داشت و او نیز فرمان حکومت وی را صادر کرد و بنا به اشارهٔ شاه او مدتی با سپاهیانش در میان قزلباشها بسر برد و پس از آن به امارتش بازگشت و به عمران و آبادانی امارتش پرداخت و سرانجام به سال ۹۰۸هجری درگذشت و از او سه پسر به نامهای: میرشمس‌الدین و عوض‌بیگ و میره‌بیگ به جای ماند.

* * *

امیرعوض‌بیگ محمودی
(۹۰۸-۹۳۵هجری)

امیر عوض‌بیگ بن امیر حامد محمودی پس از فوت پدرش بنا به فرمان شاه‌اسماعیل به سال ۹۰۸هجری بر امارت محمودی نشست و در آن زمان وضع سرزمین محمودی بسیار بحرانی بود و از هر طرف خطری درکمین آن سلسله بود و امیر عوض هم نتوانست اقدام مثبتی به‌عمل آورد و روی این اصل حکومتش چندان دوام نیافت و به سال ۹۳۵هجری فوت کرد و از او پنج پسر به نامهای: حسین‌قلی‌بیگ، شاه‌علی بیگ، حمزه، حسن، بداغ به جای ماند.

www.tabarestan.info تبرستان

* * *

امیرخان محمد محمودی
(۹۳۵-۹۴۱هجری)

پس از درگذشت امیر عوض‌بیگ، شاه‌علی بیگ پسر امیر عوض‌بیگ مدتی بنا به فرمان شاه‌تهماسب حاکم امارت محمودی شد و او به علت ناآزمودگی نتوانست آرزوی محمودی‌ها را برآورده سازد و طولی نکشید که به دست حسین‌بیگ بن میره بیگ کشته شد و پس از آن امیرخان محمد محمودی به سال ۹۳۵هجری زمام امور را به دست گرفت و او نخست از شاه تهماسب اطاعت کرد و آنگاه دنبلی‌ها راکه قیام کرده بودند تار و مار نمود. و پس از آن به عمران و آبادانی امارتش مشغول شد و سرانجام به سال ۹۴۱هجری درگذشت. او سه پسر داشت به نامهای: ملک‌خلیل، امیر شمس‌الدین، امیر محمد که همگی شجاع و کاردان بودند.

* * *

میره بیگ محمودی
(۹۴۱-۹۴۳هجری)

میره‌بیگ بن امیر حامد به سال ۹۴۱هجری بنا به فرمان شاه تهماسب فرمانروای امارت محمودی شد و او طوایف کُرد را جمع کرد و آنان را اندرز داد که به سلسلهٔ صفویه بگروند و به آنان وفادار باشند و چون این خبر به سلطان سلیمان اول عثمانی (۹۲۶-۹۷۴هجری) رسید فرمان قتل او را صادر کرد و امیرحسین‌بیگ محمودی را به جای او نشاند و از میره‌بیگ دو پسر به نامهای: منصوربیگ و زینل‌بیگ به جای ماند.

www.tabarestan.info تبرستان

* * *

امیرحسین‌بیگ محمودی
(۹۴۳-۹۹۳هجری)

امیر حسن بیگ‌بن عوض‌بیگ محمودی به سال ۹۴۳هجری از سوی سران و بزرگان محمودی بر امارت محمودی برگزیده شد و او مردی شجاع و کاردان و متدین بود و پس از مدتی چند مسجد و مدرسه با همکاری مردم بنا کرد و مردم را برای فراگرفتن علوم دینی فراخواند و سلطان مرادخان سوم عثمانی (۹۸۲-۱۰۰۳هجری) فرمان امارت او را صادر کرد و او پس از پنجاه سال فرمانروائی سرانجام به ۹۹۳هجری بدرود حیات گفت و او را در مدرسه‌ای که در خوشاب بنا کرده بود دفن کردند و او سه پسر داشت به نامهای: عوض‌بیگ، شیربیگ، شیروبیگ.

* * *

امیرشیربیگ محمودی
(۹۹۳-۱۰۰۵هجری)

امیر شیربیگ‌بن حسن بیگ محمودی به سال ۹۹۳هجری بنا به فرمان سلطان مراد

سوم عثمانی بر اریکهٔ قدرت نشست و او نیز مانند پدرش به مردمداری و احسان پرداخت و در راه عمران و آبادانی امارتش بسی کوشید و علما و ادبا را ارج می‌نهاد و حکومتش تا سال ۱۰۰۵هجری دوام یافت و پس از آن امارت محمودی منقرض گردید.

* * *

تبرستان www.tabarestan.info

فرمانروایان سوران

امیر شرف خان بدلیسی در کتاب شرفنامه گوید: نسب فرمانروایان سوران به شخصی می‌رسد که نامش کولوس kawlos یا کلوس kalos بوده که در کردی به معنی کسی است که دندان پیشین او افتاده باشد و بدین جهت بدین نام آوازه پیدا کرده است و او در آغاز به روستای هودیان hawdyân از توابع آوان آمده و در آنجا به گله‌داری و کشاورزی پرداخته و چون مردی دیندار و بخشنده و جوانمرد بوده مردم او را دوست داشته‌اند و او سه پسر داشت به نامهای: عیسی و ابراهیم و شیخ اویس و چون عیسی از همه پسرانش بلندهمت‌تر و بخشنده‌تر و مقتدرتر بوده مردم او را به عنوان فرمانروای سوران انتخاب کرده‌اند امّا عده‌ای دیگر از مورخین می‌گویند: کولوس در سدهٔ نهم هجری به اربیل آمده و در ناحیه آوان مقیم شده و پس از خود پسرانش جای او را گرفته‌اند و پسر بزرگش که نامش عیسی بوده در جنگی که منجر به تصرف یکی از قلعه‌های آوان شده چون در اطراف آن قلعه سنگهای سرخ وجود داشته و عیسی و دوستانش بر بالای آن سنگها برآمده‌اند و به جنگ پرداخته‌اند و دژنشینان از جرأت و جسارت آنان دچار ترس و وحشت شده‌اند و آنان را ملقب به سوران یا سنگ‌سرخ نموده‌اند که بعداً به این نام شهرت پیدا کرده‌اند امّا این درست نیست زیرا واژهٔ سواران در کردی به معنی سرخ و دلیر است که از ریشهٔ آوستائی و پهلوی: سوره sûra به معنی دلیر و پهلوان آمده است که یونانیها آنرا سورینا و سورنا گفته‌اند و ارمنیها سورن گویند و نیز نام یکی از هفت خانواده‌های بزرگ ایران در دوران اشکانیان است که بزرگ آن خانواده در تاجگذاری

شاهان اشکانی تاج بر سر پادشاهان گذاشته است و اگر از واژهٔ سوره sor یا sûr که به معنی سرخ است آمده باشد در آوستایی سوخره suxra است که منسوب به خانوادهٔ سوخرائیان است که یکی از هفت خاندان بزرگ ایران در زمان ساسانیان است و چنانکه از سنگ‌نوشته‌های آشوری و بابلی برمی‌آید شهری به نام سور sûr وجود داشته که پایتخت نایری‌ها بوده و تیگلات پلیسر اول در قرن دوازدهم قبل از میلاد با سپاهی به آنان حمله کرد و پایتختشان را تصرف نمود و دوازده تن از شاهزادگان نایری را هم اسیر کرد و پس از آن شهر سور را با خاک یکسان کرد و احتمال دارد که سور همین سرزمین سوران مورد بحث ما باشد.

www.tabarestan.info تبرستان

برخی هم می‌گویند نسب خاندان سوران به بهرام‌بیگ پسر پنجم سرخاب بیگ اردلان (۹۴۵-۹۷۵هجری) می‌رسد که از سوی پدر فرمانروای عمادیه و رواندز شده و تا سال ۱۲۶۴هجری نبیرگان او بر رواندز و کویسنجق و حریر فرمانروائی کرده‌اند و محمدبیگ او را میر رواندز گویند نوهٔ همان بهرام‌بیگ است و سرزمین سوران در میان دوزاب واقع شده است و فرمانروایان سوران جمعاً بیست و یک تن از سال ۸۰۲هجری تا سال ۱۳۰۱هجری در سرزمین سوران فرمانروائی کرده‌اند که اینک دربارهٔ آنان به گفتگو می‌پردازیم:

امیر عیسی سوران
(۸۰۲-۸۱۱هجری)

امیر عیسی‌بن کولوس پس از فتح قلعهٔ آوان مردم او را به سال ۸۰۲هجری به عنوان فرمانروای خود انتخاب کردند و او مردی مقتدر و سخی و باکفایت بود و در آغاز سپاهی از جوانان تشکیل داد و آنچه‌را به دست می‌آورد با آنان تقسیم می‌کرد و سپس قلعهٔ رواندز را هم به تصرف خود درآورد و حکومتی مستقل پدید آورد و آنجا را پایتخت خود قرار داد و پس از مدتی جمعی از طوایف کرد از نواحی دیگر کردنشین به او پیوستند و امارت او با سلطان بایزید اول عثمانی (۷۹۲-۸۰۵هجری) مصادف بود و چون در آن دم عثمانیها در جنگ و جدال بودند توجهی به امارت سوران نداشتند و امیرعیسی به

حکومت خود ادامه داد و سرانجام به سال ۸۱۱هجری فوت کرد و او پسری داشت به نام شاه‌علی بیگ.

* * *

شاه علی بیگ سوران
(۸۱۱-۸۲۹هجری)

www.tabarestan.info تبرستان

شاه‌علی بن امیر عیسی سوران به سال ۸۱۱هجری بنا به وصیت پدرش به حکومت سوران رسید و او در آغاز به عمران و آبادی رواندز و روستاها پرداخت و سپس سپاهش رامجهز کرد و به حریروشقلاوه حمله نمود و آن نواحی راگرفت و حریر را پایتخت خود قرار داد و او چهار پسر داشت به نامهای: میرعیسی، میربداغ، میرحسین، میرسیدی که در ایام حیات خود امارتش را بین پسرانش تقسیم کرد و ناحیهٔ حریر را به پسر بزرگش میرعیسی داد و رواندز را به میرحسین وشقلاوه را به میرسیدی سپرد و سرانجام به سال ۸۲۹هجری فوت کرد.

* * *

امیر عیسی دوم سوران
(۸۲۹-۸۵۸هجری)

امیر عیسی بن شاه علی‌بیگ سوران به سال ۸۲۹هجری بنا به وصیت پدرش فرمانروای سوران شد و او در ابتدا به تجهیز سپاه سرگرم شد و به اشنویه حمله کرد و آنجا را به تصرف خود درآورد و قدرتی به هم رسانید و قصد داشت به قلمرو خود بیفزاید و سرانجام با پیربداغ مؤسس حکومت بابان به جنگ پرداخت و به سال ۸۵۸هجری در جنگ کشته شد.

امیر بداغ سوران
(۸۵۸-۸۹۱هجری)

امیر بداغ بن شاه علی بیگ به سال ۸۵۸هجری از طرف سرداران و بزرگان سوران به امارت سوران برگزیده شد و او قصد داشت به فرمانروایی خود توسعه بدهد و این بود که ناحیه سوماقلو را از طایفه استاجلو قزلباش که در ارومیه حکومت می‌کردند گرفت و ضمیمه امارت خود ساخت و او مردی ادب‌دوست و هنرپرور بود و شعرا و ادبا را تشویق می‌کرد و خود نیز گهگاه شعر می‌سرود و پس از سی سال فرمانروایی سرانجام به سال ۸۹۱هجری درگذشت و او دو پسر داشت به نامهای: امیر سیف‌الدین و امیر حسن.

www.tabarestan.info تبرستان

* * *

امیر سیف‌الدین سوران
(۸۹۱-۸۹۵هجری)

امیر سیف‌الدین بن امیر بداغ سوران به سال ۸۹۱هجری بنا به وصیت پدرش به حکومت سوران رسید و او در آغاز به عمران و آبادانی پرداخت و در حریر مسجدی ساخت و چند قنات و کهریز برای مردم حفر کرد و در این هنگام طایفهٔ استاجلو قزلباش به قصد انتقام به سرزمین او یورش بردند و ناحیه سوماقلو را بازپس گرفتند و طایفهٔ قزلباش در آن دم که به‌وسیلهٔ شیخ حیدر صفوی پدید آمده بود به سبب کلاه سرخی که بر سر می‌گذاشتند به نام قزلباش معروف شدند و امیر سیف‌الدین عاقبت به سال ۸۹۵هجری پس از چهار سال فرمانروائی بدرود حیات گفت.

* * *

امیر سیدی سوران
(۸۹۵-۹۲۵هجری)

امیر سیدی بن شاه علی به سال ۸۹۵هجری از طرف سرداران سوران به امارت رسید و او پس از مرگ پدرش در شقلاوه حکومت کرد و در فرصتی مناسب به خاک بابان حمله برد و پیر بداغ را در انتقام برادرش به قتل رساند و او هنگامیکه فرمانروای سوران شد سپاهی فراهم آورد و به سرزمین اربیل تاخت و آنجا را محاصره کرد و پس از شش ماه محاصره آنجا را به تصرف خود درآورد و سپس مسجدی ساخت و کردان را دعوت کرد که در آنجا به عمران و آبادانی بپردازند و طولی نکشید که شهر دو چندان آباد شد و پس از آن به کرکوک و موصل حمله کرد و آن دو شهر را هم گرفت و در سال ۹۲۳هجری قدرت چشمگیری پیدا کرد و آنگاه استقلال خود را اعلام نمود و سپس شاه‌اسماعیل صفوی (۹۰۷-۹۳۰هجری) به او تبریک گفت و او هم اطاعت خود را ابراز داشت و سرانجام به سال ۹۲۵هجری فوت کرد و او سه پسر داشت به نامهای: میرسیف‌الدین، میر عزالدین شیر، سلیمان بیگ که بسی شجاع و دلیر بود.

www.tabarestan.info تبرستان

* * *

امیر عزالدین شیرسوران
(۹۲۵-۹۴۱هجری)

امیر عزالدین شیربن میرسیدی به سال ۹۲۵هجری به امارت سوران رسید و او مردی شجاع و بخشنده و متدین و باکفایت بود و مردم را در کارها شرکت می‌داد و با رأی و مشورت آنان فرمان می‌راند و با علما و دانشمندان هم کنکاش می‌کرد و در آغاز در عمران و آبادانی قلمروش کوشش بسیار کرد و گنبد مزار یونس را در موصل تجدید بنا کرد و در اربیل یک مسجد و یک مهمانسرا و یک کاروانسرا ساخت و آنجا را پایتخت خود قرار داد و در کرکوک هم سه مسجد و یک مدرسه بنا کرد و مردم در زمان او در نهایت رفاه و آسایش بودند و سلطان سلیمان اول عثمانی (۹۲۶-۹۷۴هجری) در سال ۹۲۶هجری از

جنگ سپاهیان اروپایی در یک زمستان بسیار سرد برگشته بود به شهر اربیل آمد و عزالدین شیر از او استقبال گرمی نمود و تمام فصل زمستان را از او پذیرایی کرد امّا سلطان سلیمان که مردی ستمکار و سفاک و نمک‌نشناس بود در نهانی رؤسای طوایف کرد را بر علیه او برانگیخت و به سربازان خود دستور داد که میان مردم تفرقه و آشوب ایجاد کنند و سرانجام او را به سال ۹۴۱هجری کشتند و عده‌ای از رؤسای سوران را هم به قتل رساندند و دارایی شهر را به غارت بردند و پس از مدتی سلطان عثمانی فرمان امارت اربیل را برای حسین‌بیگ داسنی که یزیدی بود صادر کرد و عزالدین شیر سه پسر داشت به نامهای: قلی‌بیگ، امیر عیسی، سیف‌الدین.

www.tabarestan.info تبرستان

* * *

امیر سیف‌الدین دوم سوران
(۹۴۱-۹۶۶هجری)

امیر سیف‌الدین بن میرحسین سوران در سال ۹۴۱هجری به حکومت سوران رسید و در آغاز سپاهی از جوانان فراهم آورد و عده‌ای از طوایف کرد را هم با خود همدست نمود و به اربیل یورش برد و آنجا را تصرف کرد و حسین بیگ داسنی با لشکری به سپاه میرسیف‌الدین حمله کرد و جنگ خونینی درگرفت و پانصد تن از لشکریان یزیدی کشته شدند و امیر سیف‌الدین پیروز شد و اموال زیادی به یغما برد و چون این خبر به سمع سلطان عثمانی رسید، حسین‌بیگ را به استانبول احضار کرد و دستور قتل او را داد و امّا میرسیف‌الدین متواری شد و سلطان به حسین‌بیگ فرمانروای عمادیه و دیگر امرای کردستان فرمان داد که ولایت سوران را تصرف کنند و امیر سیف‌الدین را هم از بین ببرند ولی هیچکدام نتوانستند کاری بکنند و امیر سیف‌الدین به حکومت خود ادامه داد تا به سال ۹۶۶هجری بنا به تشویق یوسف‌بیگ برادوست به دربار عثمانی رفت و همانجا کشته شد.

امیر قلی‌بیگ سوران
(۹۶۶-۹۷۵هجری)

امیر قلی‌بیگ بن سلیمان‌بیگ به سال ۹۶۶هجری از سوی سران و بزرگان سوران به امارت سوران برگزیده شد و او زمانی که طایفهٔ داسنی بنا به فرمان سلطان عثمانی بر ولایت سوران استیلا یافته بود در دربار شاه‌تهماسب صفوی (۹۳۰-۹۸۴هجری) بسر می‌برد و جرأت بازگشت به زادگاهش را نداشت و پس از کشته شدن میرسیف‌الدین مردم که از تعدی داسنی‌ها به ستوه آمده بودند کسی را دنبال امیرقلی بیگ فرستادند تا به سوران بیاید و زمام امور را بدست بگیرد و قلی‌بیگ چون بزگشت سپاهی فراهم آورد و سپس به حریر حمله کرد و آنجا را به تصرف خود درآورد و مدت نه سال فرمانروائی کرد و عاقبت به سال ۹۷۵هجری درگذشت و او دو پسر داشت به نامهای: بداغ‌بیگ و سلیمان بیگ.

www.tabarestan.info تبرستان

* * *

بداغ بیگ سوران
(۹۷۵-۹۸۵هجری)

بداغ‌بیگ بن قلی بیگ سوران پس از مرگ پدرش به سال ۹۷۵هجری حکومت ناحیهٔ شقلاوه را در دست گرفت و پس از دو سال برادرش سلیمان بیگ با او مخالفت کرد و کارش به جنگ و جدال کشید و زیانهای زیادی متحمل شد و این عداوت و کینه در میان آنها باقی ماند تا به سال ۹۸۵هجری بدرود حیات گفت و در عمادیه او را به خاک سپردند.

* * *

میرسلیمان بیگ سوران
(۹۸۵-۹۹۸هجری)

میرسلیمان بیگ بن قلی‌بیگ سوران پس از مرگ برادرش به سال ۹۸۵هجری به حکومت سوران رسید و او مردی مقتدر و شجاع و سخی و باکفایت و فاضل بود و در آغاز سپاهی سیزده هزار نفری فراهم آورد و چون از قدیم میان آنها و طایفه زرزا دشمنی وجود داشت لذا به آنان حمله‌ور شد و قریب به سیصد و پنجاه نفر از آنان را کشت و گروهی را اسیر کرد و به سرزمین سوران بازگشت و سپس به طایفهٔ استاجلو قزلباش یورش برد و عده‌ای از آنان راکشت و بدینسان در نواحی سندوس و نقده کسی باقی نماند که از فرمان او سرپیچی کند و سلطان مرادخان سوم (۹۸۲-۱۰۰۳هجری) چون قدرت او را دریافت قبادبیگ حاکم‌ترگور را به جنگ وی برانگیخت و قبادبیگ با چهارهزار مرد جنگی به او حمله کرد و دو لشکر به جان هم افتادند و قبادبیگ چون تاب مقاومت را نیاورد تقاضای صلح کرد امّا سلیمان‌بیگ نپذیرفت و او را تعقیب کرد و در این جنگ از هر دو طرف چهارصد نفر کشته شدند و پس از آن قبادبیگ با هجده نفر از سران سپاهش به وان رفت و ماجرای خود را برای حاکم وان بازگو کرد و حاکم وان از اینکه قبادبیگ نتوانسته بر سلیمان‌بیگ پیروز شود برآشفت و همه را به سال ۹۹۴هجری کشت و پس از آن سلیمان‌بیگ قدرت فراوانی یافت و او مردی دیندار و باتقوا بود و علما و روحانیون را گرامی می‌داشت و یکی از علمای سنندج را به امارت سوران فراخواند تا به تدریس و ارشاد مردم بپردازد و او بیشتر اوقاتش را به عبادت می‌گذرانید و چنانکه نوشته‌اند پاشای عثمانی در بغداد او را با توطئه لشکری شاعر به بغداد دعوت کرد و به سال ۹۹۸هجری به قتل رساند.

* * *

www.tabarestan.info تبرستان

خانزاد خاتون سوران
(۹۹۸-۹۹۹هجری)

خانزادخاتون خواهر سلیمان‌بیگ به سال ۹۹۸هجری از سوی سران و بزرگان حریر حاکم سوران شد و او زنی مقتدر و دلیر و بخشنده بود و اولین کار او دعوت کردن لشکری شاعر از بغداد بود و چون به حریر آمد در انتقام برادرش او را به قتل رساند و سپس برای عمران و آبادانی روستاها چندان کوشید که امارت سوران به‌صورت یکی از معروفترین و آبادترین امارتهای کردستان درآمد و بسی راه و کاروانسرا و مساجد و مدارس به دستور او احداث شد و مردم را به فراگیری علم و دانش فراخواند و مردم او را از جان و دل دوست داشتند و شعرای کرد در اطراف و اکناف به دربار او روی آوردند و او به آنان صله و انعام می‌داد و در زمان او شعر و ادبیات کردی رواج و رونق یافت و پایه‌های اصلی بنای ادبیات کردی استوار گردید و او سرانجام به سال ۹۹۹هجری فوت کرد.

www.tabarestan.info تبرستان

* * *

امیرعلی بیگ سوران
(۹۹۹-۱۰۴۴هجری)

امیرعلی بیگ بن امیرسلیمان در سال ۹۹۹هجری بنا به فرمان سلطان مراد سوم عثمانی (۹۸۲-۱۰۰۳هجری) به امارت سوران رسید و او در زمان پدرش حاکم جوله‌میرگ بود و پس از آن شهر حریر را پایتخت خود قرار داد و در سال ۱۰۱۰هجری پلی بر روی رودخانه زاب بین بالکان و رواندز بست و آنجا به نام گلی علی‌بیگ معروف شد و قلعه‌های استواری هم بنا کرد و او مردی مقتدر و شجاع و مصمم و باکفایت بود و طالب آرامش بود و از جنگ و ستیز بیزار بود امّا بابانها متعرضش می‌شدند امّا میانه‌اش با دولت صفوی و عثمانی خوب بود و از این رو در زمان او اتفاقی نیفتاد و سرانجام به سال ۱۰۴۴هجری درگذشت و او دو پسر داشت به نامهای: اغوزبیگ و میره‌بیگ.

امیر اوغوزبیگ سوران
(۱۰۴۴-۱۱۰۷هجری)

امیر اوغوزبیگ بن علی به سال ۱۰۴۴هجری مسندنشین حکومت سوران شد و او ابتدا سپاهی مجهز فراهم آورد و به قلعهٔ دوین حمله کرد و آنجا را به تصرف خود درآورد و در این هنگام بابانها به حریر حمله کردند و آنجا را تصرف نمودند و قلعهٔ رواندز را هم گرفته بودند و او ناچار با سپاهش به رواندز یورش برد و قلعهٔ رواندز را به سال ۱۰۵۳هجری تسخیر کرد و در این پیکار زنی به نام شمام او را یاری کرد و این بود که در غرب رواندز دو کنگره به نام شمام ساخت که آثارش هنوز باقی است و پس از مدتی رواندز را پایتخت خود قرار داد و او عاقبت به سال ۱۱۰۷هجری به حق پیوست.

www.kurdestan.info کردستان

* * *

میره بیگ سوران
(۱۱۰۷-۱۱۲۷هجری)

میره‌بیگ بن علی بیگ به سال ۱۱۰۷هجری جانشین برادرش اوغوزبیگ شد و به امارت سوران نشست و او مردی دیندار و مصمم و باکفایت و شجاع بود و در آغاز به عمران و آبادی شهرها و روستاها پرداخت و مسجدی در رواندز احداث کرد و سپس در صدد توسعهٔ متصرفات امارت سوران برآمد و برخی از نواحی مجاور را تصرف کرد و در سال ۱۱۲۶هجری عزم سفر مکه کرد و سرانجام به سال ۱۱۲۷هجری بدرود حیات گفت.

* * *

امیر احمد سوران
(۱۱۲۷-۱۱۷۰هجری)

امیر احمدبن اوغوزبیگ سوران به سال ۱۱۲۷ هجری بر امارت سوران جلوس کرد و او مردی سیاستمدار و شجاع و سخی بود و به خوبی توانست از عهدهٔ ادارهٔ امور امارت سوران برآید و اولین کارش این بود که دشمنانش راکه بر علیه او قیام کرده بودند دستگیر کرد و پس از مدتی آزادشان کرد و سرانجام روزی در حین شکار به حملهٔ قلبی دچار شد و به سال ۱۱۷۰هجری درگذشت.

www.tabarestan.info تبرستان

* * *

میراوغوزبیگ دوم سوران
(۱۱۷۰-۱۱۸۲هجری)

میراوغوزبیگ بن میراحمد سوران به سال ۱۱۷۰هجری فرمانروای سوران شد و او مردی دیندار و بی آزار و باکفایت بود و امارت او مصادف بود با فرمانروایی کریم‌خان زند (۱۱۷۲-۱۱۹۳هجری) که در آغاز کار نامه‌ای برای کریمخان نوشت و اطاعت خود را ابراز داشت و او نیز هدایایی برایش فرستاد و فرمان امارت او را صادر کرد و میراوغوز چون به کار کشاورزی و دامداری علاقه داشت، کشاورزان را تشویق می‌کرد تا بیشتر به کشت و زرع بپردازند و مردم در زمان او در رفاه و آسایش بودند و وی به علم و ادب نیز علاقمند بود ودربار او محل اجتماع علما و ادبا بود و به دوران امارت وی واقعهٔ مهمی روی نداد و سرانجام به سال ۱۱۸۲هجری جهان را وداع گفت و او شش پسر داشت به نامهای: مصطفی‌بیگ، تیموربیگ، یحیی‌بیگ، بایزیدبیگ، احمدبیگ، حسن‌بیگ.

* * *

میرمصطفی بیگ سوران
(۱۱۸۲-۱۲۲۵هجری)

میرمصطفی بن میر اوغوزبیگ به سال ۱۱۸۲هجری به حکومت سوران رسید و او در آغاز برادرانش را پیش خود فراخواند و آنان را در دستگاه خود شرکت داد امّا آنان آرام ننشستند و به اخلال پرداختند و در سال ۱۱۹۸هجری بابانها را علیه او وادار به جنگ کردند و بابانها ابتدا رانیه و کویسنجق و حریر را تصرف کردند و امّا سپس شکست خوردند و پس از آن به خدمت ابراهیم پاشای بابان (۱۱۹۸-۱۲۱۸هجری) رفت و برای اینکه این فتنه را از بین ببرد، فاطمه خانم دخترش را به عقد حسین‌بیگ پسر محمودپاشای بابان درآورد و پس از مدتی تیموربیگ برادرش را حاکم هفدیان کرد و یحیی‌بیگ را فرمانروای ناحیه سیدکان و برادوست قرار داد و خود نیز به سال ۱۲۲۵هجری از حکومت کناره‌گیری کرد و میرمحمدبیگ فرزندش را جانشین خود قرار داد و سرانجام به سال ۱۲۴۱هجری فوت کرد و از او چهار پسر به جای ماند به نامهای: محمدبیگ، رسول‌بیگ، سلیمان‌بیگ، احمدبیگ.

* * *

میرمحمد بیگ سوران
(۱۲۲۵-۱۲۵۳هجری)

میرمحمدبیگ بن میرمصطفی بیگ سوران ملقب به پاشاکوره به سال ۱۲۲۵هجری فرمانروای سوران شد و او مردی شجاع و مقتدر و باکفایت و هوشمند و سیاستمدار بود و وقتی به امارت رسید اولین کارش این بود که عموهایش تیموربیگ و یحیی‌بیگ راکه مخل کارش بودند به قتل رسانید تا در آینده مزاحم و مدعی او نشوند و سپس طوایف سیلوانا و برادوست را مطیع خود ساخت و آنگاه سپاهی مجهز فراهم آورد و بابانها را از حریر راند و شهر اربیل را هم تصرف کرد و آلتون‌کوپری و کویسنجق و رانیه را نیز گرفت و در این دم سلطان محمودخان دوم عثمانی (۱۲۲۳-۱۲۵۵هجری) می‌دانست که با جنگ و جدال

نمی‌تواند او را شکست بدهد او را به رسمیت شناخت و لقب میرمیران را به وی داد و در سال ۱۲۴۹هجری با لشکری به بهدینان تاخت و آنجا را تصرف کرد و در سال ۱۲۵۰هجری سرزمین یزیدیها را هم گرفت و پس از آن ماردین و نصیبین و عمادیه و جزیره ابن‌عمر را بدست آورد و سپس بر بیشتر مناطق کردنشین دست یافت و بعد از آن احکام قرآن را قانون کشور خود قرار داد و پس از مدتی سلطان عثمانی به والی بغداد فرمان داد که به او حمله کند و والی بغداد چون از عهدهٔ این کار برنیامد علما را وادار کرد که او را نصیحت کنند تا دست از جهانگشایی‌های خود بردارد و سپس او را تشویق کردند که به خدمت سلطان عثمانی برسد و او نیز به آستانه رفت و سلطان از او پیشواز گرمی کرد و پس از آن به سرزمین خود بازگشت امّا بنا به دستور سلطان در راه سیواس عده‌ای بر او ریختند و او را به سال ۱۲۵۳هجری کشتند. میرمحمدبیگ یکی از فرمانروایان بزرگ سوران بود و او برای اولین بار کارخانهٔ اسلحه‌سازی را در رواندز احداث کرد و در اندک زمانی بر بیشتر نواحی کردستان دست یافت و به علم و ادب نیز علاقمند بود و دربار وی محل اجتماع شعرا و ادبای زیادی بود و به روحانیون ارج زیادی می‌نهاد و همیشه با آنان مشورت می‌کرد و خود همیشه در عبادت بود و بیشتر اوقات را در مساجد می‌گذرانید.

* * *

میراحمد دوم سوران
(۱۲۵۳-۱۲۹۶هجری)

میراحمدبن مصطفی‌بیگ سوران به سال ۱۲۵۳هجری به حکومت سوران رسید و او مردی شجاع و مصمم و سخی و مهربان بود و در آغاز سپاهش را تقویت کرد و قلعه‌ها را مستحکم نمود و از وقایع دوران او جنگهای داخلی با عموزادگانش بود امّا آنان را سخت مغلوب کرد و سپس همگی را بخشید و هر کدام را در جائی به حکومت رساند و پس از آن به عمران و آبادانی روستاها پرداخت و کاروانسراهائی هم بنا کرد و سرانجام به سال ۱۲۹۶هجری به تحریک و توطئه عموزادگانش به قتل رسید و برادرش سلیمان‌بیگ به جای او جلوس کرد.

www.tabarestan.info تبرستان

امیر سلیمان بیگ دوم سوران
(۱۲۹۶-۱۲۹۷هجری)

امیر سلیمان بن مصطفی‌بیگ پس از کشته شدن برادرش به سال ۱۲۹۶هجری فرمانروای سوران شد و امّا او از سیاست و کفایت بهره‌ای نداشت و این بود که بیش از یکسال نتوانست حکومت کند و سرانجام به سال ۱۲۹۷هجری کناره‌گیری کرد و رسول‌پاشای برادرش به حکومت رسید.

تبرستان www.tabarestan.info

* * *

رسول‌پاشای سوران
(۱۲۹۷-۱۳۰۱هجری)

رسول‌پاشابن مصطفی‌بیگ که قبلاً حاکم شهر آمد بود پس از کناره‌گیری برادرش به حکومت سوران رسید و در این هنگام سلطان عثمانی نیرویی برای سرکوبی او روانه کرد و در حریر جنگی سخت درگرفت و چون رسول‌پاشا تاب مقاومت نیاورد به رواندز بازگشت و در آنجا نیز به او حمله کردند و ناچار به اشنویه گریخت و پس از مدتی با عثمانیها مصالحه کرد و به رواندز مراجعت نمود و از آنجا عازم بغداد شد و پس از مدتی به علت خدماتی که در جنگ عثمانی و روس از خود نشان داد والی وان شد و پس از مدتی حاکم ارض روم گشت و سرانجام به سال ۱۳۰۱هجری درگذشت و با درگذشت او امارت سوران منقرض گردید.

* * *

فرمانروایان سویدی

طایفهٔ سویدی یکی از طوایف کرد است که در ناحیه کُنج از نواحی شمالی کردستان

می‌زیند و بنا به کتاب شرفنامه آنان از نوادگان برمکیانند که پس از آوارگی بغداد را ترک کرده و به سرزمین آبا و اجدادیشان یعنی کردستان آمده‌اند و به واسطهٔ لیاقت و رشادت برای خود امارتی در شهر کنج پدید آورده‌اند و حکومت آنان پیش از روزگار آق‌قویونلو وجود داشته و امارت آنان تا اواخر سلاطین عثمانی ادامه داشته است و عده‌ای هم گویند که کردان سویدی از قلعهٔ سویدا آمده‌اند که اکنون آنرا سیورک گویند و آن شهری است کردنشین در نزدیکی‌های دیار بکر.

تبرستان
www.tabarestan.info

امیرجلال سویدی
(۸۰۳-۸۲۴هجری)

امیر جلال‌بن امیر شهاب به سال ۸۰۳هجری از سوی مردم کنج به فرمانروائی رسید و او ابتدا سپاه کوچکی را به وجود آورد و قلعهٔ کنج را مستحکم کرد و او مردی عادل و منصف و پرهیزگار بود و مدت بیست و یکسال حکومت کرد و در زمان او اتفاقی روی نداد و سرانجام به سال ۸۲۴هجری فوت کرد و او پسری داشت به نام امیرمحمد که بسیار شجاع بود.

* * *

امیر محمد سویدی
(۸۲۴-۸۳۵هجری)

امیرمحمدبن امیرجلال به سال ۸۲۴هجری به حکومت کنج رسید و او مردی مقتدر و شجاع و دلیر بود و با مردم با عدل و داد رفتار می‌کرد و از مردم درخواست نمود که به کمک همدیگر بشتابند و اهل کنج را با او به غایت خوش بود و او شهر کنج را خیلی توسعه داد و سرانجام به سال ۸۳۵هجری درگذشت و او پسری داشت به نام فخرالدین.

* * *

امیرفخرالدین سویدی
(۸۳۵-۸۴۸هجری)

امیرفخرالدین بن امیرمحمد به سال ۸۳۵هجری از سوی سران و مردم کنج به فرمانروایی رسید که به مدد حسن عمل و عدل و داد آن ولایت را معمور و آباد کرد و سپس به تجهیز سپاهیان خود پرداخت و مدت سیزده سال فرمانروایی کرد و سرانجام به سال ۸۴۸هجری فوت کرد و او دو پسر داشت به نامهای امیرحسن و میرمحمد.

www.tabarestan.info تبرستان

* * *

امیرحسن سویدی
(۸۴۸-۸۵۸هجری)

امیر حسن بن امیرفخرالدین به سال ۸۴۸هجری فرمانروای کنج شد و در آغاز برادرش میرمحمد بر علیه او قیام کرد و امّا نتوانست کاری از پیش ببرد و به مدت ده سال با فراغت بال حکومت کرد و او چون مردی سفاک و خونریز بود، در آغاز فرمانروائیش به اذیت و آزار مردم پرداخت و حتی عده‌ای را هم به قتل رساند و سرانجام به سال ۸۵۸هجری بدرود حیات گفت و او دو پسر داشت به نامهای میرحسن و میرمحمد.

* * *

میرفخرالدین ثانی سویدی
(۸۵۸-۸۸۶هجری)

میرفخرالدین ثانی بن امیرحسن به سال ۸۵۸هجری بنا به وصیت پدرش به امارت کنج رسید و او مردی شجاع و دلیر و جوانمرد و نیکوسیرت بود و همه او را دوست داشتند و برخلاف پدرش با مردم با عدل و داد رفتار می‌کرد و در آغاز فرمانروائیش به خدمت حسن‌بیگ آق‌قویونلو (۸۵۷-۸۸۲هجری) به دیاربکر رفت و ملازمت او را

اختیارکرد و پس از چندی او قلعه‌های خان چوک و جباقجور و کنج را هم به او واگذارکرد و چون به کنج برگشت برادرش میرمحمد با او ستیزید و سرانجام میرمحمد کشته شد و میرفخرالدین با فراغ بال به حکومت خود پرداخت و به سال ۸۸۶هجری وفات یافت و چون اولاد نداشت برادرزاده‌اش به جای او نشست.

* * *

تبرستان www.tabarestan.info

ابدال بیگ سویدی
(۸۸۶-۹۲۷هجری)

ابدال‌بیگ بن میراحمد به سال ۸۸۶هجری فرمانروای کنج شد و در زمان او سپاهیان قزلباش به سرداری ایقوت‌اوغلی جهت تسخیر قلعه‌خان چوک یورش بردند و مدت هفت شبانه‌روز جنگ درگرفت و سرانجام قزلباشها شکست خوردند و رو به گریز نهادند و این خبر چون پخش شد سلطان بایزید دوم (۸۸۶-۹۱۸هجری) طی فرمانی حکومت کنج را برایش صادرکرد و هدایایی نیز برایش فرستاد و پس از آن با اقتدار حکومت کرد تا به سال ۹۲۷هجری فوت کرد و او دو پسر داشت به نامهای سبحان‌بیگ و سلطان احمدبیگ.

* * *

امیر سبحان‌بیگ سویدی
(۹۲۷-۹۳۲هجری)

امیر سبحان بیگ بن ابدال بیگ به سال ۹۲۷هجری بنا به فرمان سلطان سلیمان اول عثمانی (۹۲۶-۹۷۴هجری) به حکومت رسید و او به اتفاق برادرش سلطان احمد در حفظ و حراست امارتش کوشید و به عمران و آبادانی روستاها پرداخت و دشمنان و مخالفین خود را قلع و قمع کرد و چند ناحیه مجاور را هم به تصرف خود درآورد و پس از

مدتی آنها را بین خود تقسیم کردند که چباقجور و توابع آن به سبحان‌بیگ و سایر قلاع و کنج هم به احمدبیگ رسید و چند سالی بدین منوال گذشت تا برادران با هم به زد و خورد پرداختند تا جایی که در صدد قتل هم برآمدند و سرانجام به سعایت سلطان احمد برادرش حسب‌الامر سلطان عثمانی، سبحان‌بیگ را به سال ۹۳۲هجری به قتل رساندند و از امیر سبحان پسری به نام مقصود به جای ماند.

تبرستان www.tabarestan.info

* * *

سلطان احمد بیگ سویدی
(۹۳۲-۹۶۴هجری)

سلطان احمدبیگ بن ابدال‌بیگ به سال ۹۳۲هجری بنا به فرمان سلطان عثمانی به حکومت رسید و او چون صلح‌جو بود در زمان ایشان اتفاقی روی نداد و با فراغ بال مدت سی و دو سال حکومت کرد و سرانجام به سال ۹۶۴هجری درگذشت و او دو پسر داشت به نامهای: مرادبیگ و محمدبیگ که بسی شجاع و جوانمرد بودند.

* * *

مقصودبیگ سویدی
(۹۶۴-۹۷۵هجری)

مقصودبیگ بن سبحان بیگ به سال ۹۶۴هجری بر امارت کنج نشست و او ملازمت دربار سلطان سلیمان خان اول را اختیار کرد و در جنگها رشادت و لیاقت بسیار نشان داد و بسی از قزلباشها را کشت تا آنکه سلطان نواحی سنجاق و چباقجور را به او تفویض کرد ولی پس از مدتی مقصودبیگ مغرور شد و به سلطان توجهی نکرد و سلطان هم نواحی سنجاق و چباقجور را از او ستاند و آنها را به یکی از امرای خود سپرد و سرانجام به سال ۹۷۵هجری درگذشت.

مرادبیگ سویدی
(۹۷۵-۹۸۹هجری)

مرادبیگ بن سلطان احمدبیگ به سال ۹۷۵هجری بنا به فرمان سلطان سلیم دوم عثمانی (۹۷۴-۹۸۲هجری) به امارت کنج منصوب شد و اسکندرپاشا میرمیران دیار بکر ولایات موروثی سلطان احمد را میان پسران او قسمت کرد که ناحیهٔ خان جوک و آغچه قلعه را به محمدبیگ داد و سایر نواحی را به مرادبیگ تفویض کرد ولی محمدبیگ در حفظ و حراست قلمرو خود چندان نکوشید و فرهادپاشا متصرفات او را به سلیمان‌بیگ داد و مرادبیگ شانزده سال حکومت کرد و سرانجام به سال ۹۸۹هجری جهان را وداع گفت.

www.tabarestan.info تبرستان

* * *

سلیمان بیگ سویدی
(۹۸۹-۱۰۰۵هجری)

سلیمان‌بیگ بن مرادبیگ به سال ۹۸۹هجری بنا به فرمان سلطان مراد سوم عثمانی (۹۸۲-۱۰۰۳هجری) به امارت کنج رسید و او مردی فاضل و دلیر و شجاع و مقتدر و جوانمرد و بخشنده بود و شعرا و ادبا را تشویق می‌کرد و خود گهگاه شعر می‌سرود و در محل منشکرود بنای شهری نهاد و بسی از روستاها را هم آباد کرد و تا سال ۱۰۰۵هجری فرمان راند.

* * *

فرمانروایان مُکریان

مکریان سرزمینی است در کردستان که از شمال به دریاچهٔ ارومیه و جلگه‌های ناحیه

سلدوز و از شرق به جلگه‌های میاندوآب و افشار و از جنوب به سرزمین پشدر و از مغرب به شهر زور محدود است و شهر مهاباد مرکز مکریان به‌شمار می‌آید و آب و هوای آن در زمستان بسیار سرد و در تابستان معتدل است و قسمت عمدهٔ آن محل سکونت عشایر: منگور و مامش و بلباس است و در بارهٔ واژهٔ مکری که این طایفه بدان منسوب است امیر شرف خان بدلیسی در کتاب شرفنامه می‌نویسد: جدونیای طایفهٔ مکری چون مردی مکار و فریب‌دهنده بوده ازاین‌رو به مکری اشتهار یافته ولی این از نظر زبان‌شناسی درست نیست زیرا مکری به معنی مکار و مکرکننده نیست بلکه واژهٔ مکری از واژهٔ مُغ آمده که در زبان کردی به مُغری دگرگون شده و سپس به‌تدریج مکری شده زیرا این طایفه در اصل از مغ‌های ماداند و چنانکه آمده است: مغ در اصل قبیله‌ای از قوم ماد بودند که مقام روحانیت منحصراً به آنان تعلق داشت و آنگاه که آئین زردشت در نواحی غرب و جنوب ایران یعنی ماد و پارس گسترش یافت مُغ‌ها پیشوایان دیانت جدید شدند و در کتاب آوستا نام آنان آترون âtrwan یعنی محافظ آتش می‌بینیم و در آغاز قرن هشتم هجری مکریان شامل شهرهای: اشنویه و لاجان و نقده و ارومیه و ساین قلعه و میاندوآب و خانی و سردشت و بوکان و ساوجبلاغ بود و این سرزمین مانند سرزمینهای دیگر ایران در دورهٔ مغول و تاتار و ایلخانیان رو به ویرانی نهاد و بیشتر مردمش هم کشته شدند و در دورهٔ آق قویونلو و قره قویونلو مردم مکریان به خود آمدند و با جنگ و ستیز سرزمینهای خود را از آنان پس گرفتند و پرچمدار این پیروزی میرسیف‌الدین خان مکری بود و جمعاً هشت نفر از سال ۸۵۵هجری تا ۱۱۰۱هجری فرمانروائی کرده‌اند که اینک دربارهٔ آنان به بحث می‌پردازیم:

www.tabarestan.info تبرستان

میرسیف‌الدین خان مکری
(۸۸۵-۹۰۲هجری)

میرسیف‌الدین خان مکری که یکی از سران طایفهٔ مکری بود قبایل مکری را با هم متحد کرد و سپاهی فراهم آورد و با آق قویونلوها که ناحیه مکریان را در دست داشتند به جنگ و ستیز پرداخت که پس از چندی عده‌ای از آنان را کشت و مابقی پا به فرار نهادند و

آنگاه بر نواحی: درياس و دول باریک و اختاجی وایلتمور و سلدوز دست یافت و بر آنان پیروز شد و سپس نواحی دیگری را به تصرف خود درآورد و پس از آن مردم او را به سال ۸۸۵هجری به فرمانروایی خود انتخاب کردند و او مردی شجاع و بلندهمت و مصمم و مقتدر بود و آرزومند بود که دست اجانب را از سرزمین خود کوتاه کند و وقتی از سوی مردم برگزیده شد به تدبیر و سیاست هرگونه فتنه احتمالی را خاموش کرد و بدین ترتیب مقدمات تأسیس یک امارت مستقل را در مکریان فراهم آورد و او پس از هفده سال فرمانروائی سرانجام به سال ۹۰۲هجری درگذشت و وی دو پسر داشت به نامهای صارم‌بیگ و باباعمر.

www.tabarestan.info تبرستان

* * *

صارم‌بیگ مکری
(۹۰۲-۹۲۷هجری)

صارم‌بیگ بن میرسیف‌الدین خان مکری به سال ۹۰۲هجری بنا به وصیت پدرش زمام امور را به دست گرفت و به امارت مکریان رسید و او قصد داشت که بر قلمرو خود بیفزاید و به این علت سپاهی ترتیب داد و به مدد آن توانست ارومیه را تصرف کند و سپس آنرا پایتخت خود قرار داد و در این هنگام شاه‌اسماعیل صفوی (۹۰۷-۹۳۰هجری) برای برانداختن این امارت به مکریان لشکر کشید و جنگی سخت بین قزلباشها و نیروهای صارم‌بیگ اتفاق افتاد و سرانجام پیروزی نصیب صارم‌خان گردید و مجدداً به سال ۹۱۲هجری شاه سپاه گرانی به سرداری عبدی‌بیگ جهت تسخیر مکریان فرستاد و این بار هم قزلباشها شکست خوردند و پس از این فتح صارم‌بیگ خود را به سلطان سلیم خان اول عثمانی (۹۱۸-۹۲۶هجری) رساند و اطاعت خود را ابراز داشت و سلطان او را نواخت و فرمان امارت مکریان را برایش صادر کرد و شاه اسماعیل صفوی به خون صارم بیگ تشنه بود و در صدد ا نتقام برآمد تا اینکه قزلباشها پسرش را اسیر کردند و بنا به فرمان شاه او را سربریدند و گوشتش را کباب کردند و برادرش را نیز زنده در دیگی

جوشاندند و سپس گوشتش را میان قزلباشها پخش کردند و همه از آن خوردند و صارم‌بیگ پس از آن چندان نزیست و به سال ۹۲۷هجری فوت کرد و وصیت نمود که جسدش را سر راه دشمنانش به خاک بسپارند تا دشمنان جرأت هجوم به سرزمینش را نداشته باشند و او علاوه بر آن پسری که کشتند سه پسر دیگر شجاع و دلیر و کاردان داشت به نامهای: قاسم و ابراهیم و حاجی عُمر که همگی پس از درگذشت پدرشان مردند و ناکام گشتند و از باباعمر برادر صارم‌بیگ پسری مانده بود به نام رستم و رستم هم سه پسر داشت به نامهای: شیخ حیدر و میرنظر و میرخضر که آنان پس از درگذشت صارم‌بیگ امارت مکریان را به سه قسمت تقسیم کردند چنانکه ناحیه: درباس و دول باریک و سلدوز و اختاجی و ارومیه را به شیخ صدر دادند و ناحیه ایلتمور سهم میرنظر شد و ناحیه محمدشاه به میرخضر رسید و سپس هر سه برادر از فرمان سلطان عثمانی سرباز زدند و به شاه‌تهماسب صفوی (۹۳۰-۹۸۴هجری) پیوستند تا اینکه به سال ۹۴۸هجری بنا به فرمان سلطان سلیمان خان اول عثمانی (۹۲۶-۹۷۴هجری) عده‌ای از حکام کردستان به امارت مکری تاختند و جنگ خونینی درگرفت و در این جنگ هر سه برادر کشته شدند و از شیخ حیدر دو پسر به نامهای: میره‌بیگ و حسین‌بیگ به جای ماند که میره‌بیگ پس از آنان زمام امور را به دست گرفت.

www.tabarestan.info تبرستان

* * *

میره‌بیگ اول مکری
(۹۴۸-۹۷۸هجری)

میره‌بیگ‌بن حاج عمر بنا به فرمان سلطان عثمانی به سال ۹۴۸هجری فرمانروای مکریان شد و او در آغاز پایتخت خود را در درباس قرار داد و او مردی مصمم و شجاع و جلد و هوشیار و بخشنده و جوانمرد بود و در میان مردم به میره‌بیگ عیار معروف بود زیرا آنچه را به دست می‌آورد به مردم می‌بخشید و همیشه به یاری و دستگیری بیچارگان و درماندگان می‌شتافت و او ابتدا متوجه فرونشاندن پاره‌ای قیامهایی که در قلمرو حکومتش

بروز کرده بود شد و سپس در نگهداری سپاهیان و اصلاح حال داخلی افراد سپاه نهایت کوشش خود را کرد و سرانجام به سال ۹۷۸هجری درگذشت و او پسری داشت به نام مصطفی.

* * *

میره‌بیگ دوم مکری
(۹۷۸-۹۹۵هجری)

www.tabarestan.info تبرستان

میره‌بیگ بن شیخ حیدر که پس از درگذشت عمویش بنا به فرمان شاه تهماسب صفوی به امارت مکریان منصوب شد و پس از درگذشت شاه‌تهماسب عازم قزوین شد و نسبت به شاه‌اسماعیل دوم صفوی (۹۸۴-۹۸۵هجری) اظهار اطاعت کرد و شاه هم او را مورد تفقد قرار داد و چون سلطنت به محمد خدابنده صفوی (۹۸۵-۹۹۶هجری) رسید، میره‌بیگ با عده‌ای دیگر از فرمانروایان کردستان که از زورگوئی سلاطین صفوی و ستم بی‌حد قزلباشها به تنگ آمده بودند به سال ۹۹۱هجری به خدمت سلطان مراد سوم عثمانی (۹۸۲-۱۰۰۳هجری) رفتند و مورد نوازش و دلجویی او قرار گرفتند و سلطان به میره‌بیگ لقب میرمیران عطا کرد و پس از مدتی سلطان او را به جنگ قلی‌بیگ استاجلو حاکم مراغه فرستاد و قلی‌بیگ چون توانایی جنگ با میره‌بیگ را نداشت مراغه را ترک کرد و کلیهٔ اسبهای شاه‌طهماسب هم به دست او افتاد چنانکه اسکندربیگ ترکمان در کتاب تاریخ عالم‌آرای عباسی می‌گوید: میره‌بیگ مکری که خود را امیرخان نام نهاد به حدود مراغه آمد و ایلخی قراچپوق را که اسبان خاصه شاه جنت‌مکان بود از آن حدود رانده قریب به ده‌هزار اسب بدوی تازی نژاد ابقر و مادیان خرد و بزرگ بردند، و پس از آن میره‌بیگ به مکریان بازگشت و در نبود او چون امیرحسن‌بن خضربیگ ناحیه درباس را تصاحب کرده بود لذا او را به قتل رساند و سلطان در قبال این خدمتها ایالت موصل و اربیل و مراغه را به او واگذار کرد امّا چند سال بعد عثمانیها تبریز را تصرف کردند و به دستور سلطان عثمانی موصل و اربیل را از سلطهٔ او خارج کردند و فرمانروایی او تا سال ۹۹۵هجری ادامه داشت و پس از او پسرش شیخ حیدر به فرمانروایی رسید.

شیخ حیدر مکری
(۹۹۵-۱۰۱۵هجری)

شیخ حیدربن میره‌بیگ به سال ۹۹۵هجری که پدرش در آندم خانه‌نشین و پیر شده بود بنا به وصیت او حکومت مکریان را به دست گرفت و در این دم جعفرپاشا حاکم تبریز به مخالفت او برخاست و کارش به جنگ و جدال کشید و شیخ حیدر به خدمت شاه‌عباس صفوی (۹۹۶-۱۰۳۸هجری) رسید و اطاعت خود را ابراز داشت و شاه هم او را تفقد کرد و فرمان امارت مکریان و مراغه را برایش صادر نمود چنانکه اسکندربیگ ترکمان در کتاب عالم‌آرای عباسی در این‌باره می‌گوید: شیخ حیدر به شرف آستان‌بوسی مشرف گشته نوازش و تربیت یافت و حضرت اعلی شاهی ظل‌اللهی زلات سابق طایفه مکری را به عفو و اغماض مقرون گردانید و الکا مراغه و توابع به او مرحمت فرمود، و پس از آن شیخ حیدر در معیت شاه به آذربایجان رفت و سپس به مکریان بازگشت و سپاهی فراهم آورد و به عثمانی‌ها تاخت و نخجوان و چغرسعد و ایروان را به تصرف خود درآورد و به پیروزی‌هائی دست یافت امّا بار دوم در نبردی که در پائین قلعه ایروان به وقوع پیوست به سال ۱۰۱۵هجری کشته شد.

* * *

امیرقباد بیگ مکری
(۱۰۱۵-۱۰۱۹هجری)

امیرقباد بن شیخ حیدر مکری به سال ۱۰۱۵هجری بنا به فرمان شاه‌عباس به حکومت مکریان و مراغه رسید و او در آغاز به تجهیز سپاه پرداخت و قلعه‌ها را مستحکم کرد و طوایف کرد را با هم همدست نمود و در این هنگام عده‌ای از مخالفان، شاه را نسبت به وی بدگمان کردند و در سال ۱۰۱۷هجری شاه‌عباس دستور تخریب قلعهٔ دمدم را صادر کرد و از قبادبیگ خواست که در این امر با آنها همکاری کند امّا او طفره رفت و روی خوش به آنان نشان نداد و شاه از او بدبین شد و در سال ۱۰۱۸هجری شاه در کوهستان

قره‌باغ خیمه زد و قبادبیگ ناچار به حضورش رفت و شاه ظاهراً او را گرامی داشت و به سال ۱۰۱۹هجری شاه با سپاهیانش به کوهستانهای کردستان در نزدیکیهای مراغه در کنار قلعه گاودول رهسپار شد و قبادبیگ با عده‌ای از سران مکری به خدمتش شتافت و شاه این بار کینهٔ دیرینهٔ خود را آشکار کرد و قبادبیگ و همراهانش را یک‌یک از دم تیغ گذرانید و سپس قلعهٔ گادول که مقر فرمانروایی قبادبیگ بود تصرف نمود و همهٔ مردم آنجا را هم کشت و در این میان تنها امیر شیربیگ مکری جان سالم بدر برد زیرا او در گذشته خدماتی به شاه کرده بود و برای همین بود که از این مهلکه رست.

اسکندربیگ ترکمان در تاریخ عالم‌آرای عباسی در این باره می‌گوید: در حینی که موکب همایون به حوالی قلعهٔ گادول که مسکن او بود رسید روزی قبادخان با یکصد و پنجاه نفر از مردم معتبر از مسکن خود اردوی معلی گشته وقت عصری به دولتخانه همایون رسید و با سه چهار نفر از اقربای خود به بارگاه سپهر اشتباه درآمد و چون داخل سراپردهٔ محفل معلی گردید در وقت کشیدن حسب‌الاشاره غلامان او را با رفقا به میان گرفته پیکر وجودشان را به تیغ تیز ریزریز کرده مجال حرکت و دم زدن ندادند و اجساد خبیثهٔ ایشان را به عقب کوچه سراپرده کشیدند و بنا بر آنکه آسیبی از آن بداندیشان به غلامان نرسد حکم شده بود که در سراپرده ایستاده آن جماعت را یک‌یک به مجلس طلبند و چون داخل محفل معلی گردند غلامان به قتل ایشان پرداخته اجساد قتیلان را به عقب کوچه سراپرده کشند که از نظر آیندگان پنهان باشند و هر کدام می آمد به یاران ملحق می‌گشت تا بیست، سی نفر بدین قاعده کشته شد سایر مردم بیرون اندکی بدگمان شدند تا آنکه یکی از ایشان به اندرون آمد و خون بسیار مشاهده نمود که ریخته شده و از قبادخان اثری نیافت فریاد برآورد و دست به خنجر برد و از حاضران بارگاه معلی محب علی‌بیگ شاهی سیون شاملو را زخمی زده دو سه نفر دیگر که از عقب او می آمدند خود را پس کشیده عزم بیرون رفتن کردند و جنود قزلباش جوق‌جوق به قتل و غارت عشایر مکری مأمور گشته به اطراف و جوانب رفتند و موکب معلی پاسی از گذشته به جای قلعهٔ گادول رسید.

* * *

www.tabarestan.info تبرستان

امیر شیربیگ مکری
(۱۰۱۹-۱۰۳۸هجری)

پس از کشته شدن قبادبیگ و کشت و کشتار طایفهٔ مکری، شیربیگ بن شیخ حیدر مکری به سال ۱۰۱۹هجری به فرمان شاه‌عباس به حکومت مکریان رسید و از آن پس به آبادی روستاهای مکریان رسید و سر و سامانی به امارت خود داد و کشاورزی و دامداری را رونق به‌سزائی بخشید و سپس سپاهی از جوانان کرد ناراضی فراهم آورد و به سال ۱۰۳۴هجری به مراغه حمله کرد و آنجا را به انتقام جنایات قزلباشها چپاول کرد و بیشتر سران قزلباش را یک‌یک از دم تیغ گذرانید و این خبر چون به شاه صفوی رسید، زمان بیگ را با پنج هزار مرد جنگجو برای سرکوبی او گسیل داشت و به امام قلی‌خان هم فرمان داد که با نیروی خود در فارس به کمک او بشتابد ولی این نیروها نتوانستند کاری بکنند و شکیت خوردند و در این دم حافظ احمدپاشای عثمانی که یکی از وزرا بود با سپاهی گران به مرز ایران آمده بود و در دیار بکر مستقر شده بود و نیز در چند شهر ایران مردم شوریده بودند و اوضاع نابسامان بود و از این رو شاه ترسید و یکی از نزدیکان خود را پیش امیر شیربیگ فرستاد تا از او دلجویی کند و دل او را به دست بیاورد و به امارت خود بازگردد و مانند گذشته فرمانروایی کند و در ضمن شاه یک قرص نان هم برایش فرستاد و گفت به او بگوئید که تو با نان و نمک ما بزرگ شده‌ای و اگر کفران نعمت کنی گرفتار خواهی شد و این بود که امیر شیربیگ به مکریان بازگشت و سپس شهر ساوجبلاغ را پایتخت خود قرار داد و سرانجام به سال ۱۰۳۸هجری درگذشت.

اسکندربیگ ترکمان در کتاب عالم‌آرای عباسی می‌گوید: شاه یک قرص نان از چورکهای خاصه سفره همایون مصحوب یکی از اخلاص شعار آن کارخانه جهت او ارسال داشتند و این مشعر بر آن بود که تو تربیت کرده‌شدهٔ ما بودی و نان و نمک این دودمان که به خانوادهٔ علی‌بن ابی‌طالب علیه‌السلام منسوبست می‌خوردی بی‌جهتی کفران این نان کردی ما ترا به صاحب این نان سپردیم و شیربیگ از وصول آن لقمهٔ لطیف و ارتکاب اعمال ناهنجار که عاجلاً موجب آوارگی او شده بود اظهار خجالت و ندامت بسیار کرد و مراجعت نمود.

بداغ سلطان مکری
(۱۰۳۸-۱۱۰۱هجری)

پس از شیربیگ امارت مکریان بنا به فرمان شاه‌صفی صفوی (۱۰۳۸-۱۰۵۲هجری) به بداغ سلطان‌بن شیرخان مکری رسید و او به سال ۱۰۳۸هجری فرمانروای مکریان شد و در آغاز در میرآباد نعلین مستقر شد و سپس به ساوجبلاغ نقل مکان کرد و آنگاه به عمران و آبادی شهر پرداخت و سپس چند قنات و کهریز حفر نمود و در سال ۱۰۷۹هجری مسجدی به نام مسجد سور بنا نهاد و در سال ۱۰۸۹هجری پلی بر رودخانهٔ ساوجبلاغ ساخت که به پل سرخ معروف است و چند کاروانسرا و گرمابه هم ساخت و برای محافظت شهر سپاهی از جوانان فراهم آورد و مردم را به فراگرفتن فرهنگ و دانش فراخواند و علما و ادبا را می‌نواخت و آنان را تشویق می‌کرد و به فقرا و مستمندان کمک می‌کرد و او مردی متدین و بخشنده و جوانمرد و دلیر بود و مردم همه او را دوست داشتند و چون صلح‌طلب بود در زمان او اتفاقی نیفتاد و مردم در رفاه و آسایش بسر می‌بردند و سرانجام به سال ۱۱۰۱هجری در هشتاد و چهار سالگی وفات یافت و او سه پسر داشت به نامهای: موسی‌سلطان و شیخ علی و محمدخان که همگی شجاع و جوانمرد بودند و بیگزادگان فیض‌الله بیگی از نسل او هستند.

www.tabarestan.info تبرستان

* * *

فرمانروایان صاصون

صاصون ناحیه‌ای است از توابع شهرستان موش که طوایف صاصون در آنجا می‌زیسته‌اند و اولین کسی که در این منطقه به فرمانروایی رسید امیر عزالدین صاصونی است و پس از امیر عزالدین چند تن از فرزندان او به حکومت رسیده‌اند و آخرین فرمانروای آنان احمدبیگ صاصونی است که حکومتش تا سال ۱۰۰۵هجری برقرار بوده و فرمانروایان آنان عبارتند از هشت نفر به نامهای: امیر ابوبکر صاصونی، امیرعلی‌بیگ

صاصونی، محمدبیگ صاصونی، سلیمان‌بیگ صاصونی، بهاءالدین صاصونی، صارم خان صاصونی، محمدبیگ دوم صاصونی، احمدبیگ صاصونی و نژاد فرمانروایان صاصون به ساسانیان می‌رسد.

امیرابوبکر صاصونی
(۸۷۱-۸۹۹هجری)

تبرستان www.tabarestan.info

امیرابوبکربن محمد صاصونی در سال ۸۷۱هجری از سوی مردم صاصون به حکومت رسید و او مردی مقتدر و عادل و سخی و دیندار بود و او نخست اطاعت خود را به حسن بیگ آق‌قویونلو (۸۷۳-۸۸۲هجری) ابراز داشت و او نیز فرمان حکومت صاصون را به نام او صادر کرد و در زمان او واقعهٔ مهمی در قلمرو حکومت صاصون روی نداد و پس از آن به استحکام قلعهٔ صاصون پرداخت و سرانجام به سال ۸۹۹هجری درگذشت.

* * *

امیرعلی بیگ صاصونی
(۸۹۹-۹۱۹هجری)

پس از امیر ابوبکر پسرش امیرخضربیگ به حکومت رسید اما اجل او را چندان مهلت نداد و بیش از چندماهی نزیست و پس از او برادرش امیرعلی‌بیگ به سال ۸۹۹هجری فرمانروای صاصون شد و او نخستین امیری است از این خاندان که به متابعت شاه‌اسماعیل صفوی (۹۰۷-۹۳۰هجری) گرائید و مدتی هم در دربار شاه ملازم بود و پس از آن به عمران و آبادانی روستاها پرداخت و چند مسجد و کاروانسرا را هم بنا کرد و در اواخر عمرش به تبریز رفت و همانجا به سال ۹۱۹هجری جهان را وداع گفت و از او دو پسر به نامهای: محمدبیگ و خضربیگ بجای ماند.

محمدبیگ صاصونی
(۹۱۹-۹۳۷هجری)

امیرعلی‌بیگ چون درگذشت، مردم پسر دیگرش خضربیگ را به امارت صاصون برگزیدند و محمدبیگ چون از این قضیه اطلاع یافت به دربار سلطان سلیم‌خان اول عثمانی (۹۱۸-۹۲۶هجری) شتافت و در آن دم سلطان به عزم تصرف قاهره عازم آن دیار شده بود و محمدبیگ هم برای اینکه توجه سلطان را به خود جلب کند همراه لشکریان عثمانی به جنگ چرکسها رفت و مردانه جنگید و چرکسها شکست خوردند و محمدبیگ هم مجروح شده بود و در میان مقتولین افتاده بود و چون او را یافتند ماجرا را به سلطان گفتند و به دستور سلطان او را معالجه کردند و محمدبیگ از سلطان درخواست کرد که او را حاکم صاصون و ارزن کند و بی‌درنگ فرمانی به نام او صادر شد و محمدبیگ به سال ۹۱۹هجری فرمانروای صاصون و ارزن شد و به خضربیگ هم شغلی در ولایت حزو داده شد و سپس به استحکام قلعهٔ صاصون و تجهیز سپاه پرداخت و سرانجام به سال ۹۳۷هجری بدرود حیات گفت.

* * *

سلیمان بیگ صاصونی
(۹۳۷-۹۴۶هجری)

سلیمان بیگ بن محمدبیگ به سال ۹۳۷هجری بنا به فرمان سلطان سلیمان اول عثمانی (۹۲۶-۹۷۴هجری) به امارت صاصون منصوب شد و حکومت ناحیهٔ ارزن را به برادرش بهاءالدین واگذار کرد و او مردی مقتدر و در عین حال شرابخوار و فاسق و فاجر بود و عمر خود را در خدمت می و معشوق صرف می‌کرد و به این سبب یکسره از کار ملک و ملّت غافل ماند و اتحاد و اتفاقی که ثمرهٔ زحمات فرمانروایان قبلی بود به نفاق و چنددستگی مبدل شد و وقتی سلطان سلیمان خان پس از تصرف بغداد به بدلیس لشکر کشید و آنجا را تصرف کرد، سلیمان‌بیگ اعتنائی به سلطان عثمانی نکرد و فقط برای

www.tabarestan.info تبرستان

سپاهیانش مقداری آذوقه فرستاد و اوقات را به عیش و نوش گذراند و سرانجام به سال ۹۴۶هجری فوت کرد و شاعری گوید:

کجا رفت آیا جم و جام او — چه شد حال آغاز و انجام او
ندیده کسی تا ابد زندگی — خدای جهان را است پایندگی

* * *

تبرستان
www.tabarestan.info

بهاءالدین صاصونی
(۹۴۶-۹۵۶هجری)

بهاءالدین بن محمدبیگ پس از مرگ سلیمان بیگ به سال ۹۵۶هجری بنا به فرمان سلطان عثمانی به حکومت صاصون رسید و او مردی شجاع و دلیر و سخی و بخشنده و سیاستمدار بود و پس از مدتی ولایت خود را ترک کرد و به اسلامبول شتافت و جزو ملازمان سلطان شد و با او به شکار می‌رفت و سلطان هم به او هدایای زیادی می‌داد امّا به حدی اسراف می‌کرد که چیزی برایش باقی نمی‌ماند و مبالغ زیادی نیز به مردم مقروض بود و سرانجام به سال ۹۵۶هجری بدرود حیات گفت.

* * *

صاروخان صاصونی
(۹۵۶-۹۸۶هجری)

صاروخان بن محمدبیگ به سال ۹۵۶هجری فرمانروای صاصون شد و در آغاز اطاعت خود را به سلطان عثمانی ابراز داشت و او نیز فرمان حکومت صاصون را برای او صادر کرد و او قبلاً حاکم حزو بود به امور دولت‌داری آشنا بود و مدتی به استحکام قلعهٔ صاصون پرداخت و سپس سرگرم عمران و آبادانی روستاها شد و هنگامیکه نیرویی برای تصرف شیروان و گرجستان اعزام شده بود او نیز همراه آنها رفت و پیروزمندانه بازگشت و عاقبت به سال ۹۸۶هجری درگذشت.

محمدبیگ دوم صاصونی
(۹۸۶-۱۰۰۴هجری)

محمدبیگ بن صاروخان به سال ۹۸۶هجری بنا به فرمان سلطان مراد سوم عثمانی (۹۸۲-۱۰۰۳هجری) فرمانروای صاصون شد و او مردی مصمم و باکفایت و دیندار بود و در اندیشه این بود که بر قلمرو نفوذ خود بیفزاید و از فرمان سلطان عثمانی یکسره بیرون رود و سپس سپاهی ترتیب داد و به استوارکردن قلعهٔ صاصون پرداخت و در سال ۱۰۰۱هجری عازم حج شد و از آن پس به فقرا و مستمندان کمک می‌کرد و در اواخر حکومتش نیرویی به طرف جزیره فرستاد و می‌خواست آنجا را تصرف کند امّا کاری از پیش نبرد و عاقبت به سال ۱۰۰۴هجری وفات یافت. وی فرمانروایی دانا و روشنفکر بود و به علما و ادبا و شعرا احترام می‌گذاشت و در فن کتابت و خوشنویسی بهره کافی داشت و مردم در زمان او در رفاه و آسایش بودند.

www.tabarestan.info تبرستان

* * *

احمدبیگ صاصونی
(۱۰۰۴-۱۰۰۵هجری)

احمدبیگ بن خضربیگ در سال ۱۰۰۴هجری بنا به فرمان سلطان محمد سوم عثمانی (۱۰۰۳-۱۰۱۱هجری) به حکومت صاصون و حزو رسید و امّا در همان اوایل امارت با قیام شمس‌الدین کدخدا مواجه شد و محمدبیگ صاصونی امارت را حق خود می‌دانست و به اتکای سپاهیان بوتانی و شیروانی و زرقی مانده بودند و جنگ سختی میان آنان درگرفت امّا کاری از پیش نبردند و سرانجام مردم صاصون و حزو را بر او شوراندند و احمدبیگ ناچار سرزمین صاصون را ترک کرد و به قلعهٔ حزو رفت و در آنجا به سال ۱۰۰۵هجری به قتل رسید،

* * *

فرمانروایان خیزان

خیزان نام ناحیه‌ای بوده در نزدیکیهای سعرد جزء شهرستان دیار بکر که اکنون هزان نامیده می‌شود که بخشی از ایالت بدلیس است. در اواخر عهد سلجوقیان امارتی در این‌ناحیه به وسیلهٔ طایفهٔ نمیران تأسیس شد و تا دورهٔ عثمانیها دوام یافت و پس از آنکه چند تن از فرمانروایان این خاندان فرمانروایی کردند قلمرو آنان میان سه برادر تقسیم شد و آن سه برادر بنا به گفتهٔ امیر شرف خان بدلیسی عبارت بودند از: دل‌بیگ، بل‌بیگ، بیلج‌بیگ که اولی در سرزمین خیزان و دومی در سرزمین مکس و سومی در سرزمین اسبایرد به فرمانروایی پرداختند و نخستین فرمانروای خیزانی نامش محمدبن امیرسلیمان خیزانی بوده که با میرزا شاهرخ تیموری (۸۰۷-۸۵۰هجری) رابطه داشته و جمعاً چهارده نفر به این ترتیب بر متصرفات سرزمینهای: خیزان و مکس و اسبایرد فرمانروایی کرده‌اند:

www.tabarestan.info تبرستان

امیر داود خیزانی
(۸۸۸-۹۲۷هجری)

امیر داودبن میر ملک خیزانی در سال ۸۸۸هجری بنا به فرمان سلطان بایزید دوم عثمانی (۸۸۶-۹۱۸هجری) به حکومت خیزان رسید و ابتدا قلعهٔ خیزان را استوار کرد و مدرسه و مسجدی هم به نام داودیه در شهر خیزان بنا کرد و علما را تشویق نمود که به ترویج علوم اسلامی بپردازند و به امارتش سر و سامانی بخشید و او مردی باکفایت و سیاستمدار بود و توانست به‌خوبی از عهدهٔ ادارهٔ امور برآیدولی متأسفانه در اواخر عمرش دچار فسق و فجور و عیاشی شد و سرانجام پس از سی و نه سال فرمانروایی به سال ۹۲۷هجری درگذشت و او سه پسر به نامهای: سلطان احمد، میرسلیمان، حسن‌بیگ داشت که همه‌اشان دلیر و شجاع و باکفایت بودند.

* * *

سلطان احمد خیزانی
(۹۲۷-۹۴۹هجری)

سلطان احمد بن امیرداود به سال ۹۲۷هجری بنا به فرمان سلطان سلیمان اول عثمانی (۹۲۶-۹۷۴هجری) فرمانروای خیزان شد و او مردی دلیر و شجاع و مقتدر بود و در آغاز به جمع‌آوری سپاه پرداخت و وی در امر ریاست و مملکت‌داری زبردست بود و در کار استقلال دستش آزادتر بود امّا او فرمانبردار عثمانی بود و در آن زمان مردم بر سر آب کهریزها و قناتها اختلاف پیدا کردند و او دستور داد در این مورد قانونی بنویسند و دستورات دیگری هم داد که توسط مردم مرعی می‌شد و او به دادگری و عدل هم معروف بود و سرانجام به سال ۹۴۹هجری به حق پیوست و او پنج پسر به نامهای: امیرمحمد، یوسف‌بیگ، ملک‌خلیل، ملک‌خان، خان محمود داشت.

www.tabarestan.info تبرستان

* * *

امیر محمد خیزانی
(۹۴۹-۹۶۹هجری)

امیرمحمد بن سلطان احمد به سال ۹۴۹هجری بنا به فرمان سلطان عثمانی به حکومت رسید و او مردی مصمم و باکفایت بود و در اندیشه این بود که بر قلمرو نفوذ خود بیفزاید و پس از چندی بر سپاهیانش افزود و برخی از سرزمینهای مجاورش را تصرف کرد و خیال داشت بر نواحی غربی آنروز هم بتازد ولی بیمار شد و بیماری او را به ستوه آورد و سرانجام به سال ۹۶۹هجری درگذشت و او سه پسر به نامهای: سلطان مصطفی، داودبیگ، زینل‌بیگ داشت که همگی دلیر و جوانمرد بودند.

* * *

ملک خلیل خیزانی
(۹۶۹-۹۹۱هجری)

ملک خلیل بن سلطان احمد به سال ۹۶۹هجری بنا به فرمان سلطان عثمانی بر اریکهٔ قدرت نشست و او مردی سیاستمدار و باکفایت و متدین و دادگر و بخشنده بود و او در مدت فرمانروایی‌ش جز چند برخورد کم‌اهمیت با مخالفان داخلی با واقعهٔ مهم دیگری روبرو نشد و به علم و ادب هم علاقمند بود و دربار وی محل اجتماع علما و شعرا بود و در اواخر عمر به مرض صرع دچار شد و به سال ۹۹۱هجری فوت کرد.

www.tabarestan.info تبرستان

* * *

میرخان محمود خیزانی
(۹۹۱-۹۹۲هجری)

میرخان محمودبن سلطان احمد در سال ۹۹۱هجری بنا به فرمان سلطان مراد سوم عثمانی (۹۸۲-۱۰۰۳هجری) بر مسند حکومت خیزان جلوس کرد و او مردی شجاع و بخشنده و مهربان بود ولی به علت وجود چند دستگی در کار او اقداماتش به جایی نرسید و مخالفانش در کار او اخلال می‌کردند و سرانجام بعد از یک سال در جنگی که عثمانی‌ها با قزلباشها نمودند او نیز شرکت کرد و در شهر تبریز به سال ۹۹۲هجری به قتل رسید. از او دو پسر به نامهای سلطان احمد و میرمحمود بجای ماند.

* * *

امیرحسین خیزانی
(۹۹۲-۱۰۰۵هجری)

امیر حسن بن ملک خلیل به سال ۹۹۲هجری بنا به فرمان سلطان عثمانی به حکومت رسید و در آغاز یوسف‌بیگ‌بن سلطان احمد عمویش علیه وی قیام کرد و به خدمت

سلطان عثمانی رفت و از وی بدگویی کرد و فرمان حکومت خیزان را از او گرفت و به خیزان آمد و با ورود وی به خیزان مردم بر علیه او شوریدند و جنگی سخت درگرفت و در این جنگ یوسف‌بیگ کشته شد و امیر حسن مجدداً زمام امور را به‌دست گرفت و او مردی باکفایت بود و می‌خواست از فرمان سلطان عثمانی یکسره بیرون رود ولی مرگ مهلتش نداد و به سال ۱۰۰۵هجری درگذشت.

تبرستان www.tabarestan.info

* * *

فرمانروایان مَکس

گویند که فرمانروایان پیشین خیزان و مکس و اسپایرد سه برادر بودند که از سزمین بلیجان آواره و دربدر شدند و سرزمینهای خیزان و مکس و اسپایرد را گرفتند و در میان خود تقسیم کردند و سپس با سلجوقی‌ها ستیزیدند و بر برخی از نواحی کردستان تسلط یافتند و نخستین کسی که در مکس به فرمانروایی رسید نامش امیر ابدال بود و امیر ابدال دو پسر داشت به نامهای: احمدبیگ و حسن‌بیگ که بسیار شجاع بودند و اینک به شرح فرمانروایان مکس می‌پردازیم:

امیر ابدال مکسی
(۹۱۵-۹۲۵هجری)

امیر ابدال‌بن میر احمد در سال ۹۱۵هجری بنا به فرمان بایزید دوم عثمانی (۸۸۶-۹۱۸هجری) به فرمانروایی رسید و او مردی باکفایت بود و در آغاز به عمران و آبادانی امارتش پرداخت و سپس سپاهش را تجهیز کرد و بخشی از سرزمین‌های مجاور را گرفت و قصد داشت امارتش را توسعه بدهد امّا مرگ مهلتش نداد و به سال ۹۲۵هجری درگذشت.

امیر احمدبیگ مکسی
(۹۲۵-۹۵۵هجری)

امیر احمدبیگ‌بن ابدال به سال ۹۲۵هجری بنا به فرمان سلطان سلیمان اول عثمانی (۹۲۶-۹۷۴هجری) به حکومت رسید و او مردی به غایت شجاع و مردم‌دار و سیاستمدار بود و در دین نیز متعصب بود و چند مسجد و مدرسه بنا نهاد و مردم را به ترویج علم و دانش فراخواند و او به چوگان‌بازی هم علاقه داشت و همواره اوقات فراغت خود را در میدان چوگان می‌گذرانید و سرانجام به سال ۹۵۵هجری جان به جان آفرین داد.

www.tabarestan.info تبرستان

* * *

ابدال‌بیگ مکسی
(۹۵۵-۹۸۵هجری)

ابدال بیگ بن امیر احمد به سال ۹۵۵هجری بنا به فرمان سلطان عثمانی امارت مکس به او تفویض شد و در این دم حسن‌بیگ عمش به جوار رحمت حق پیوست و او دختر زینل‌بیگ حاکم هکاری را به نکاح خود درآورد و پس از آن به تجهیز سپاه پرداخت و اولین اقدام او لشکرکشی به سرزمین هکاری بود و برای توسعهٔ متصرفات خود، اما کاری از پیش نبرد و شکست خورد و حتی به دادن غرامت جنگی متهم شد و سرانجام به سال ۹۸۵هجری از فرمانروایی کناره‌گیری کرد و او دو پسر داشت به نامهای: میراحمد و میرمحمد.

* * *

حسن‌بیگ مکسی
(۹۸۵-۱۰۰۵هجری)

حسن بیگ بن رستم بیگ به سال ۹۸۵هجری بنا به فرمان سلطان مراد سوم عثمانی (۹۸۲-۱۰۰۳هجری) به حکومت مکس رسید و در این دم امیر احمد به اتفاق دودمانش به مخالفت او برخاستند و پس از جنگ جدال سختی که میان آنان روی داد سرانجام او را به سال ۹۵۹هجری از حکومت ساقط کردند و پس از او میراحمد دوم از سوی مردم مکس فرمانروا شد و با مردم به نرمی و مهربانی رفتار کرد و با کمال قدرت تا سال ۱۰۰۵هجری فرمانروایی کرد.

www.tabarestan.info تبرستان

* * *

فرمانروایان اسپایرد

فرمانروایان اسپایرد با فرمانروایان خیزان و مکس از یک نژادند و با هم قرابت دارند و نخستین فرمانروای آنان امیر محمدبیگ است که مردی با کفایت و مقتدر بود و او دو پسر داشت به نامهای: سلطان ابراهیم و میرشرف که بسی شجاع بودند و اینک به شرح فرمانروایان اسپایرد می‌پردازیم:

سلطان ابراهیم اسپایردی
(۹۲۵-۹۴۸هجری)

سلطان ابراهیم بن محمدبیگ به سال ۹۲۵هجری بنا به فرمان سلطان سلیم اول عثمانی (۹۱۸-۹۲۶هجری) بر مسند امارت اسپایرد نشست و در آغاز قلعهٔ اسپایرد را استوار کرد و به تعمیر عمارات دولتی پرداخت و مسجدی هم بنا کرد و مردم را برای آموزش علم و دانش فراخواند و هنگامیکه سلطان سلیمان اول عثمانی (۹۲۶-۹۷۴هجری) به قدرت رسید قزلباشها به سرزمین وان حمله کردند و او نیز به

اتفاق فرهادپاشای میرمیران با قزلباشها جنگید و در جنگ به سال ۹۴۸هجری به قتل رسید و از او دو پسر به نامهای: محمدبیگ و حسن‌بیگ به جای ماند.

* * *

محمدبیگ اسپایردی
(۹۴۸-۹۸۵هجری)

تبرستان www.tabarestan.info

محمدبیگ بن سلطان ابراهیم به سال ۹۴۸هجری بنا به فرمان سلطان عثمانی فرمانروای مکس شد و او مردی مقتدر و شجاع بود و در دوران او وقایع مهمی اتفاق نیفتاد و او سه پسر داشت به نامهای: ایوب‌بیگ، خالدبیگ، اویس‌بیگ و امارت را مدتی به ایوب‌بیگ تفویض کرد و سرانجام به سال ۹۸۵هجری فوت کرد.

* * *

میر شرف اسپایردی
(۹۸۵-۱۰۰۵هجری)

میرشرف‌بن محمدبیگ به سال ۹۸۵هجری بنا به فرمان سلطان مراد سوم عثمانی (۹۸۲-۱۰۰۳هجری) به امارت اسپایردی منصوب شد و در آغاز به تجهیز سپاه پرداخت و چند ناحیه مجاور را به تصرف خود درآورد و دیگر واقعهٔ مهمی در دوران او رخ نداد و عاقبت به سال ۱۰۰۵هجری فوت کرد و دو پسر از او به نامهای: بهاءالدین واورکمز به جای ماند و چون خردسال بودند لیاقت ضبط ولایت نداشتند و امارت را به عثمانیها تفویض کردند.

* * *

فرمانروایان شیروان

امیرشرف خان بدلیسی در کتاب شرفنامه می‌نویسد که پس از میان رفتن حکومت ایوبیان در مصر و شام به سال ۶۶۲هجری یکی از امیرزادگان آن دودمان به حصن کیف رفت و در آنجا امارتی به نام ملکان پدید آورد و فرمانروایان شیروان از نبیرگان وزیرانی بوده‌اند که به ایوبیان خدمت کرده‌اند و سپس در شهر کفرا و شیروان امارتی به‌وجود آورده‌اند که نخستین فرمانروای آن میرحسین بن ابراهیم است و او هم دارای پنج پسر بوده به نامهای: میرشاه محمد، میرزا، میرشمس‌الدین، میرمجدالدین، میرمحمد کور که اینک به شرح فرمانروایان شیروان و کفرا می‌پردازیم:

www.tabarestan.info تبرستان

میرشاه محمّد کفرایی
(۹۰۱-۹۰۶هجری)

میرشاه محمدبن میرحسن به سال ۹۰۱هجری طبق وصیت پدرش فرمانروای ناحیه کفرا شد و در همین اوان میرمجدالدین برادرش هم فوت کرد و چون اولاد ذکور نداشت قلعهٔ آویل را نیز ضمیمه متصرفاتش کرد و در آغاز اطاعت خود را به سلطان بایزید دوم عثمانی (۸۸۶-۹۱۸هجری) ابراز داشت و او نیز فرمان حکومت کفرا و آوریل را برایش صادر کرد و پس از آن به استحکام قلعه‌های کفرا و آویل پرداخت و سر و سامانی به شهرها و روستاها داد و سپاه خود را تجهیز کرد و از آن واقعهٔ مهمی در قلمرو حکومتش اتفاق نیفتاد و به سال ۹۰۶هجری وفات یافت. وی مردی فاضل و دانا و شجاع بود و علما را مانند پدرش می‌نواخت و از او چهار پسر به جا ماند: میرمحمد، میرابدال، میرعلی، میرعزالدین.

* * *

میرابدال کفرایی
(۹۰۶-۹۱۶هجری)

میرابدال‌بن میرشاه محمد به سال ۹۱۶هجری بنا به فرمان سلطان عثمانی به حکومت رسید و به دوران امارت او واقعهٔ مهمی در قلمرو حکومتش روی نداد و در شرح احوال او نوشته‌اند که مانند پدرش ادب‌دوست و هنرپرور بود و دستور اکید داده بود که در ایالت وی از ظلم و تعدی جلوگیری کنند و در عین حال مردی دیندار و شجاع و دلیر و بخشنده بود و سرانجام به سال ۹۱۶هجری بدرود حیات گفت و پس از او پسر ارشدش میرشاه محمد به حکومت رسید.

www.tabarestan.info تبرستان

* * *

میرشاه محمد ثانی
(۹۱۶-۹۲۶هجری)

میرشاه محمدبن میرابدال به سال ۹۱۶هجری بنا به وصیت پدرش به امارت نشست و در این هنگام شاه‌اسماعیل صفوی (۹۰۷-۹۳۰هجری) قصد تسخیر کردستان را داشت و میرشاه محمد چون در خود توان مقابله با وی را ندید لذا لباس قزلباشها را پوشید و به خدمت شاه‌اسماعیل شتافت و شاه او را نوازش کرد و فرمان امارت کفرا و آویل را برای او صادر کرد و او در امر ریاست زبردست بود و در بزم و رزم هر دو مهارت داشت و از شعر و موسیقی هم روگردان نبود و در دربار او شعرایی حضور داشتند و عاقبت به سال ۹۲۶هجری به حق پیوست و او سه پسر داشت به نامهای: ابدال‌بیگ، علی‌بیک، عزالدین که همگی شجاع و دلیر بودند.

* * *

محمدبیگ ثالث
(۹۲۶-۹۵۷هجری)

محمدبیگ بن شاه محمد بنا به وصیت پدرش و فرمان سلطان سلیمان اول عثمانی (۹۲۶-۹۷۴هجری) به حکومت رسید و پس از چند سال ابدال‌بیگ برادرش بر علیه او قیام کرد و مدعی امارت موروثی شد و محمدبیگ برای اینکه مبادا از سوی سلطان عثمانی کفرا را به او واگذار کند به سوی قلعهٔ بارگیری که در سرحد قزلباشها واقع شده بود شتافت و یکسال در آنجا ماندگار شد و اتفاقاً در این دم شاه‌تهماسب صفوی (۹۳۰-۹۸۴هجری) در فصل زمستان که از کثرت برف و سرما زمین چون اسفندیار روئین‌تن جوشن یخ دربر کرده بود به عزم تسخیر قلعه‌های عدلجوازوارجیش و اخلاط و بارگیری عازم شده بود و چون ایّام محاصره سه ماه به‌طول انجامید ذخیره و آذوقه به اتمام رسید و مردم از بی‌قوتی تاب و توان نمانده بود و محمدبیگ ناچار قلعه بارگیری را تسلیم قزلباشها کرد و پس از آن قزلباشها شروع به کشت و کشتار مردم کردند تا بر قلعه تسلط یافتند و در این هنگام خبر رسید که سلطان سلیم عثمانی (۹۷۴-۹۸۲هجری) که تازه به سلطنت رسیده بود قلعهٔ کفرا را به ابدال‌بیگ بخشیده و او ناامیدانه به اسلامبول راهی شد و به خدمت سلطان رسید و دشمنان از او سعایت کردند و سلطان عثمانی که مردی ظالم و سفاک و درّنده بود او را به سال ۹۵۷هجری به دار آویخت.

* * *

امیرابدال‌بیگ ثانی
(۹۵۷-۹۷۵هجری)

امیرابدال بیگ‌بن میرشاه محمد به سال ۹۵۷هجری بنا به فرمان سلطان عثمانی به امارت کفرا و شیروان رسید و او مردی مقتدر و باکفایت بود و قصد داشت بر قلمرو خود بیفزاید و از بخت بدمیان حکمرانان امارت‌خیزان اختلاف افتاد و پای او به مداخله در آن کشیده شد و او لشکر خود را به کمک ملک خلیل فرستاد و با هم قلعه خیزان را محاصره

نمودند و قریب یکصد نفر از اهالی خیزان در این معرکه کشته شد و قرا و مزارع که در سر راهشان بود به باد نهب و غارت رفت و مردم خیزان به دادخواهی خدمت سلطان عثمانی رفتند و سلطان به اسکندرپاشای میرمیران حاکم وان دستور داد که آنان را محاکمه کنند و تبهکار را معرفی نمایند و چون اهالی طرفین حاضر گشتند تعدی و عدوان ابدال‌بیگ بر اهالی خیزان در دیوان وان به ثبوت رسید و میرمیران او را در قلعه محبوس کرد و سپس ماجرا به عرض سلطان رسید و سلطان فرمان قتل او را صادر کرد و او را حسب‌الامر به سال ۹۷۵هجری دار زدند و از ابدال‌بیگ شش پسر به نامهای: محمودبیگ، زینل‌بیگ، میرشاه محمد، حاجی، میرمحمد، ذوالفقار به جای ماند.

www.tabarestan.info تبرستان

* * *

محمودبیگ
(۹۷۵-۹۸۷هجری)

محمودبیگ بن ابدال‌بیگ که کودکی خردسال بود به سال ۹۷۵هجری بنا به وصیت پدرش به حکومت کفرا و شیروان رسید و در این هنگام مادر و عموهایش او را در امور یاری می‌کردند و چون به سن رشد رسید به خدمت سلطان سلیم عثمانی رسید و اطاعت خود را ابراز داشت و او نیز طی فرمانی امارت کفرا و شیروان را برایش صادر کرد و پس از آن با مردم با عدل و داد رفتار کرد و مدتی به تجهیز سپاه و عمران و آبادانی روستاها پرداخت و او چون مردی صلح‌جو بود به این سبب در زمان او جنگی روی نداد و چون هنوز جوان بود روی به شراب آورد و عمر را در خدمت می و معشوق و طرب صرف می‌کرد و به این علت از کار ملک و ملّت یکسره غافل ماند و شبی او را در بستر خواب پهلو از زخم دشنه شکافته چون غنچه به خون آغشته دیدند و بدینسان به سال ۹۸۷هجری به قتل رسید.

* * *

زینل بیگ
(۹۷۸-۱۰۰۵هجری)

زینل‌بیگ بن ابدال بیگ به سال ۱۰۰۵هجری فرمانروای کفرا و شیروان شد و او چون جوان بود به راهنمایی بستگانش فرمانروایی می‌کرد و پس از مدتی از دربار سلطان عثمانی تقاضای ولایت موروثی خود کرد و سلطان طی فرمانی او را به حکومت کفرا و شیروان منصوب نمود و پس از آن مدت بیست و هفت سال در کمال راستی و درستی و داد و جوانمردی با مردم رفتار کرد و سرانجام به سال ۱۰۰۵هجری درگذشت و از او پنج پسر به نامهای: ابدال‌بیگ، ملک‌خلیل، میرمحمود، میرسلیمان، میرمحمد بازماند که همگی شجاع و دلیر بودند.

www.tabarestan.info تبرستان

* * *

ابدال‌بیگ ثالث
(۱۰۰۵-۱۰۰۷هجری)

ابدال‌بیگ بن زینل بیگ به سال ۱۰۰۵هجری بنا به وصیت پدرش و فرمان سلطان محمدخان سوم عثمانی (۱۰۰۳-۱۰۱۲هجری) به حکومت کفرا و شیروان رسید و وی جوانی فاضل و کاردان و مقتدر بود و در زمان او اتفاقی روی نداد و او اوقات را بیشتر به عمران و آبادانی روستاها پرداخت و در کفرا مسجدی هم بنا کرد و به سال ۱۰۰۷هجری از سوی سلطان عثمانی عزل گردید و با عزل او فرمانروایی کفرا و شیروان منقرض شد.

* * *

فرمانروایان زرقی

بنا به کتاب شرفنامه نسب فرمانروایان زرقی به شیخ حسن‌بن عبدالرحمن شامی

میرسد و این شیخ حسن از کردهای شام بود که مردی پرهیزگار و دیندار بود و پس از مدتی از شام به ماردین مهاجرت کرد و روزگار را در آنجا مدتی گذرانید و طبق عادات صوفیه او در جلسات جامهٔ کبودرنگ می‌پوشید و به همین علت میان مردم به شیخ ازرقی معروف شد و این نام سپس بر تمام اعضای خانواده‌اش اطلاق گردید و کم‌کم به زرقی یا زراکی نامور شدند.

مردم ماردین پس از آنکه به زهد و پرهیزگاری شیخ پی بردند همگی دست ارادت به او دادند و از دل و جان به او گرویدند و شیخ رفته‌رفته پیروانی پیدا کرد تا جایی که فرمانروای ماردین به هراس افتاد و او را با فریب گرفتار کرد و در قلعهٔ ماردین به زندان انداخت امّا چند روز بعد کراماتی از او نمایان شد و ناچار آزادش کرد و دخترش را به عقد او درآورد.

www.tabarestan.info تبرستان

پس از درگذشت فرمانروای ماردین شیخ حسن به جای او نشست و با کمک دوستانش امارت زرقی را پدید آورد و پس از فوت شیخ حسن، نوه‌هایش امارت او را به چهار شعبه بخش‌بندی کردند و هر بخش را به یکی از نزدیکانش دادند و این چهار شعبه عبارتند از: دَرزینی، گردکان، عتاق، ترجیل که اینک به شرح فرمانروایان آنها می‌پردازیم:

امیرحمزه زرقی
(۹۰۵-۹۱۹هجری)

امیر حمزه‌بن خلیل در سال ۹۰۵هجری بنا به وصیت پدرش به امارت درزین نشست و او در زمان شاه‌اسماعیل صفوی (۹۰۷-۹۳۰هجری) می‌زیست و از این پادشاه اطاعت می‌کرد و او امیری شجاع و دلیر و دادگر و بخشنده بود و مردم در زمان او در رفاه و آسایش بودند و او در آغاز به استحکام قلعه درزین پرداخت و دَرزین یکی از نواحی ماردین است و او سپس به تجهیز سپاه سرگرم شد و سرانجام به سال ۹۱۹هجری درگذشت و پس از او پسرش محمدبیگ به جایش نشست.

* * *

محمدبیگ زرقی
(۹۱۹-۹۳۴هجری)

محمدبیگ بن امیر حمزه زرقی در سال ۹۱۹هجری طبق وصیت پدرش به فرمانروایی درزین رسید و سلطان سلیم خان اول عثمانی (۹۱۸-۹۲۶هجری) چون خبر به فرمانروایی رسیدن محمدبیگ را شنید طی فرمانی او را به فرمانروای امارت درزین منصوب کرد و او مردی شجاع و لایق و به غایت محتاط و دوراندیش بود و از جنگ و ستیز به غایت تنفر داشت و به همین علت در زمان او اتفاقی روی نداد و علما را هم تشویق می‌کرد و خود گهگاه هم شعر می‌سرود و سرانجام به سال ۹۳۴هجری بدرود حیات گفت.

www.tabarestan.info تبرستان

* * *

علی‌بیگ زرقی
(۹۳۴-۹۴۱هجری)

علی‌بیگ‌بن محمدبیگ پس از فوت پدرش به سال ۹۳۴هجری به جای او نشست و با کمال قدرت و استقلال بر متصرفاتی که از پدرش باقیمانده بود به حکومت پرداخت و در آغاز اطاعت خود را به سلیمان خان اول عثمانی (۹۲۶-۹۷۴هجری) ابراز داشت و او نیز فرمان حکومت درزین را برایش صادر کرد و در این موقع برادرانش بر سر حکومت با او مخالف شدند و او با نیروی باز و ولایت را از منازعان انتزاع کرد و قریب هفت سال فرمانروایی کرد و سرانجام به سال ۹۴۱هجری درگذشت.

* * *

شاه‌قلی‌بیگ زرقی
(۹۴۱-۹۴۹هجری)

شاه‌قلی‌بیگ بن محمدبیگ در سال ۹۴۱هجری به موجب فرمان سلطان عثمانی بر امارت درزین نشست و در همان اوایل امارت با قیام عده‌ای از مخالفینش مواجه شد که به‌زودی آنان را سرکوب کرد و پس از هشت سال فرمانروایی در هنگام برگشت از قصبه بولی به دست ناصربیگ زرقی که بواسطهٔ عداوتی که در گذشته مابین آنها بوده به سال ۹۴۹هجری به قتل رسید.

www.tabarestan.info تبرستان

* * *

یعقوب بیگ زرقی
(۹۴۹-۹۸۶هجری)

یعقوب بیگ بن محمدبیگ پس از کشته شدن برادرش حسب‌الامر سلطان عثمانی به سال ۹۴۹هجری به امارت درزین منصوب شد و او مردی فاضل و شاعر و مصمم و باکفایت بود و ا ندیشه داشت که بر قلمرو خود بیفزاید و مستقل باشد و به این منظور سپاهی ترتیب داد و برخی از نواحی مجاور را تصرف کرد و سپس مدرسه‌ای بنا نهاد و علما و ادبا و شعرا را تشویق می‌کرد و او خود هم شاعر بود و بیشتر اشعارش را به کردی می‌سرود و دارای دیوانی بود که متأسفانه از بین رفته است و وی در امر ریاست نیز بی‌نظیر بود و چون بیست و پنج سال حکومت نمود پسرش دومان‌بیگ را به ولایتعهدی خود منصوب کرد و بیشتر کارها را به او واگذار نمود و سرانجام به سال ۹۸۶هجری در سفر شیروان به دست قزلباشها کشته شد و پس از چندی دومان‌بیگ پسرش هم به قتل رسید.

* * *

محمدبیگ زرقی
(۹۸۶-۱۰۰۵هجری)

محمدبیگ بن دومان‌بیگ پس از کشته شدن پدر و جدش به سال ۹۸۶هجری به امارت درزین رسید و او در آن هنگام پانزده سال داشت و بیشتر مادر و عموهایش در امور کمکش می‌کردند و چون به سن رشد رسید اطاعت خود را به سلطان مراد سوم عثمانی (۹۸۲-۱۰۰۳هجری) ابراز داشت و او نیز فرمان امارت درزین را برایش صادر کرد و سپس از خود لیاقت و شایستگی نشان داد و به مردمداری و عدالت پرداخت و پس از چندی نظر دولت عثمانی درباره‌اش تغییر کرد و به سال ۱۰۰۵هجری عزل گردید.

www.tabarestan.info تبرستان

* * *

فرمانروایان گردکان

گردکان نام ناحیه‌ای است در بین دیار بکر و میافارقین که پدیدآورندهٔ این امارت یکی از نبیرگان زرقی بوده که نخستین فرمانروای آن امیرناصر گردکانی است.

امیرناصر گردکانی
(۹۴۲-۹۸۵هجری)

امیر ناصربن محمدبیگ به سال ۹۴۲هجری بنا به فرمان سلطان سلیمان اوّل عثمانی (۹۲۶-۹۷۴هجری) به امارت گردکان نشست و سر و صورتی به کارهای داخلی خود داد و در زمان او واقعه مهمی رخ نداد و فقط با ناصرقلی ازرقی بر سر روستای منار که حدفاصل قلمرو طرفین بود اختلافی پیدا شد و چون نتوانستند آنرا حل کنند، شاه‌قلی‌بیگ به دربار عثمانی رفت و فرمان مالکیت آنرا از سلطان اخذ نمود و بازگشت و چون این خبر به ناصربیگ رسید سخت عصبانی شد و با سی نفر از اتباعش به قصبه بولی رفت و در هنگام بازگشت او را به قتل رساند و چون این خبر به سمع میرلوای بولی رسید

با یارانش به تعقیب ناصربیگ و یارانش پرداخت و سرانجام آنان را دستگیر کرد و به خدمت سلطان برد و سلطان سی و یک نفرشان را به سال ۹۸۵هجری بر درختانی که در سر راه واقع بود به دار آویخت تا عبرت سایر متمردان گردد.

* * *

تبرستان www.tabarestan.info

محمدبیگ گردکانی
(۹۸۵-۹۹۱هجری)

محمدبیگ بن ناصربیگ در سال ۹۸۵هجری بنا به فرمان سلطان مراد سوم عثمانی (۹۸۲-۱۰۰۳هجری) فرمانروای گردکان شد و او ابتدا به استحکام قلعهٔ گردکان پرداخت و سپس به تجهیز سپاهش سرگرم شد و آنگاه با مردم به مهربانی رفتار کرد و پس از مدتی با محمدبیگ بن دومان درزینی (۹۸۶-۱۰۰۵هجری) جنگید و سرانجام به سال ۹۹۱هجری به دست کسان وی کشته شد.

* * *

امیرناصربیگ دوم گردکانی
(۹۹۱-۱۰۰۵هجری)

امیرناصربیگ دوم بن امیرمحمد که هنوز نوجوان بود به سال ۹۹۱هجری بنا به توصیه کدخدا شمس‌الدین به امارت گردکان رسید و در انتقام خون پدرش روستای منار و چندهزار فلور زر به او داده شد و باعث این صلح زینل‌بیگ حاکم حزو شد و ناصربیگ که دوران نوجوانی را می‌گذراند چون به سن رشد رسید به امور داخلی گردکان سرگرم شد و او عاقبت به سال ۱۰۰۵هجری به دست یکی از رعایایش به قتل رسید و پس از او پسرش امیرمحمد بیگ دوم بر مسند حکومت نشست.

فرمانروایان عتاق

دودمان احمدبیگ بن میرمحمد زرقی که از دودمانهای بزرگ کردستان است در ناحیه عتاق می‌زیستند و هنگامیکه شاه‌اسماعیل صفوی (۹۰۷-۹۳۰هجری) دیاربکر را تسخیر کرد عتاق را از دست احمدبیگ ستاند و به ایل قاجار سپرد و به این علت طایفهٔ زرقی از زادگاهشان آواره و دربدر شدند و ترک یار و دیار کردند و به اطراف و اکناف پراکنده شدند و در سال ۹۲۰هجری پس ازکشته شدن محمد استاجلو و شکست شاه‌اسماعیل در چالدران، کردان از همه جا به خود آمدند و برای ستاندن املاکشان دست به کار شدند و کردهای عتاق در آن سال به قلعهٔ ملخ مهاجرت کرده بودند و قاجارها در میان قلعه عتاق بودند و می‌خواستند آنان را از قلعه بیرون کنند و زرقی‌ها خواهش کردند که زمستان را به آنان مهلت دهند تا بهار بیاید و به جاهای دیگر بکوچند و آنان هم پذیرفتند و زرقی‌ها پس از آنکه پی بردند که قزلباشها دیگر قدرتی ندارند خود را تجهیز کردند و شبانه به قاجارها تاختند و بسی از آنان راکشتند و مابقی را از قلعه بیرون راندند و احمدبیگ را هم کدخدای خود کردند و احمدبیگ سه پسر داشت به نامهای: شاهم‌بیگ و یوسف‌بیگ و محمودبیگ که پس از مرگ پدرشان بر سر ارث با هم ستیزیدند و سرانجام سلطان سلیمان اول عثمانی (۹۲۶-۹۷۴هجری) هرکدام از آنان را در بخشی از عتاق جای داد و برادر بزرگترشان شاهم‌بیگ را فرمانروای همه کرد.

* * *

شاهم‌بیگ عتاقی
(۹۲۶-۹۴۲هجری)

شاهم‌بیگ بن احمدبیگ بنا به فرمان سلطان عثمانی به سال ۹۲۶هجری به حکومت عتاق رسید و او مردی مقتدر و باکفایت بود و در عین حال دادگر و بخشنده بود و در آغاز قلعهٔ عتاق را مستحکم کرد و چند روستاکه در اثر جنگهای داخلی خراب شده بودند آباد کرد و سپس به تجهیز سپاه پرداخت و در زمان رستم‌پاشا خیانتهایی به شاهم‌بیگ نسبت

دادند و از این‌رو او را به سال ۹۴۲هجری بنا به فرمان سلطان عثمانی به دار آویختند و پس از آن ناحیهٔ عتاق تا سال ۹۴۳هجری به امرای عثمانی محول شد و زرقی‌ها در آن دخالتی نداشتند.

* * *

تبرستان www.tabarestan.info

یوسف‌بیگ عتاقی
(۹۴۳-۹۷۳هجری)

یوسف‌بیگ بن احمد بیگ به سال ۹۴۳هجری بنا به فرمان سلطان عثمانی به امارت عتاق منصوب شد و او مردی مصمم و مقتدر و شجاع بود و در آغاز مخالفین خود را از پای درآورد و سپس به تجهیز سپاه پرداخت و متأسفانه به سبب خیانت برخی از سران سپاهش که به اردوی قزلباشها پیوستند قوای او ناتوان شد و در همین موقع بود که قزلباشها به او حمله کردند امّا با پایمردی سربازانش شکست خوردند و سرانجام به سال ۹۷۳هجری درگذشت. وی پسری داشت به نام حسن‌بیگ که بسی دانا و شجاع بود.

* * *

حسن‌بیگ عتاقی
(۹۷۳-۹۹۳هجری)

حسن‌بیگ بن یوسف‌بیگ عتاقی به سال ۹۷۳هجری بنا به فرمان سلطان عثمانی به امارت عتاق رسید و او مردی مقتدر و ثروتمند بود و در عین حال بخشنده و سخی بود و در زمان وی رویداد مهمی روی نداد و مدت بیست سال با قدرت فرمانروایی کرد و سرانجام به سال ۹۹۳هجری درگذشت و او دو پسر داشت به نامهای: یوسف‌بیگ و ولی‌بیگ.

ولی‌بیگ عتاقی
(۹۹۳-۱۰۰۵هجری)

ولی‌بیگ بن حسن بیگ به سال ۹۹۳هجری بنا به فرمان سلطان مراد سوم عثمانی (۹۸۲-۱۰۰۳هجری) به حکومت عتاق رسید و او در آغاز با مخالفت ذوالفقاربیگ بن شاهم‌بیک وعدهٔ دیگری از بنی اعمامش مواجه شد امّا طبق فرمان سلطان محمدخان سوم عثمانی (۱۰۰۳-۱۰۱۲هجری) همچنان در حکومت پایدار ماند و پس از آن به عمران و آبادانی روستاها سرگرم شد و عاقبت به سال ۱۰۰۵هجری از حکومت عزل شد.

www.tabarestan.info تبرستان

* * *

فرمانروایان ترجیل

ترجیل نام شهری بوده در نزدیکی‌های آمد و در ترجیل دو قلعه بسیار استوار به نامهای قلعه ترجیل و قلعهٔ دارغین وجود داشته که از نظر استحکام بی‌مانند بوده و مرکز اصلی امرای زرقی شهر ترجیل بود و نخستین فرمانروای ترجیل عمربیگ بن حسن بیگ نام داشته که امیری شجاع و دلیر و باکفایت بوده و اینک به شرح فرمانروایان ترجیل می‌پردازیم:

عمربیگ ترجیلی
(۸۵۵-۸۸۷هجری)

عمربیگ بن حسن بیگ در سال ۸۵۵هجری از سوی مردم ترجیل به امارت ترجیل انتخاب شد و او معاصر حسن‌بیگ آق‌قویونلو (۸۵۷-۸۸۲هجری) بوده است و حسن‌بیگ بی‌نهایت او را ارج می‌داشته است چنانکه دختر خود را به نکاح او درآورده است و ناحیه مهرانی و نوشاد را ضمیمه قلمروش کرده است و او در آغاز به جمع‌آوری

سپاه پرداخت و پس از چندی بدلیس را هم به تصرف خود درآورد و سرانجام به سال ۸۸۷هجری درگذشت و او پسری داشته به نام بُداغ‌بیگ.

* * *

بُداغ بیگ ترجیلی
(۸۸۷-۹۱۱هجری)

تبرستان
www.tabarestan.info

بداغ‌بیگ بن عمر بیگ به سال ۸۸۷هجری بنا به فرمان یعقوب میرزا آق قویونلو (۸۸۳-۸۹۶هجری) به حکومت ترجیل و عتاق و بدلیس رسید و او چون مردی بی‌تجربه و خام بود و از سیاست و سرداری اطلاعی نداشت از این‌رو از ملک و ملّت غافل ماند و بیشتر عمر را به خوشگذرانی گذراند و سرانجام به سال ۹۱۱هجری بدرود حیات گفت.

* * *

احمدبیگ ترجیلی
(۹۱۱-۹۱۳هجری)

احمدبیگ بن بداغ‌بیگ به سال ۹۱۱هجری بنا به فرمان یعقوب ثانی آق‌قویونلو (۹۰۶-۹۲۰هجری) فرمانروای ترجیل شد و او مردی فاضل و جوانمرد و بخشنده بود و به مستمندان و فقرا بسی کمک می‌کرد و دربار او همیشه مجمع علما و ادبای زمان بود و خود او نیز در مباحث مختلف شرکت داشت و از وقایع زمان او حملهٔ شاه‌اسماعیل صفوی (۹۰۷-۹۳۰هجری) به دیار بکر است که وی نیز در این جنگ شرکت کرد و به سال ۹۱۳هجری توسط قزلباشها کشته شد.

* * *

علی‌بیگ ترجیلی
(۹۱۳-۹۲۳هجری)

علی‌بیگ بن بداغ‌بیگ به سال ۹۱۳هجری بنا به فرمان بایزید دوم عثمانی (۸۸۶-۹۱۸هجری) فرمانروای ترجیل شد و اولین کاری که وی در مقام امارت ترجیل انجام داد تعقیب قزلباشها بود و بسی از آنها را دستگیر و اعدام کرد و او در عین حال مردی آرامش‌طلب و ادیب و هنرپرور بود و در دوران او کمتر جنگ و نبردی اتفاق افتاد و ده سال حکومت کرد و سرانجام به سال ۹۲۳هجری وفات یافت.

www.tabarestan.info تبرستان

* * *

شمسی‌بیگ ترجیلی
(۹۲۳-۹۵۵هجری)

شمسی‌بیگ بن علی‌بیگ در سال ۹۲۳هجری بنا به فرمان سلطان سلیم اول عثمانی (۹۱۸-۹۲۶هجری) به امارت ترجیل نشست و در ابتدای امارت وی عده‌ای از بستگانش علیه او قیام کردند ولی در جنگ مغلوب شدند و او مردی مقتدر و سیاستمدار و جوانمرد بود و به اصل تنبیه خائنین و تشویق خادمین اعتقاد داشت و به آن عمل می‌کرد، وی به عمران و آبادی و ایجاد ابنیه علاقه داشت و روی همین اصل مسجدی در ترجیل ساخت و سرانجام به سال ۹۵۵هجری درگذشت.

* * *

حیدربیگ ترجیلی
(۹۵۵-۹۷۳هجری)

حیدربیگ بن شمسی‌بیگ به سال ۹۵۵هجری به موجب فرمان سلیمان خان اول عثمانی (۹۲۶-۹۷۴هجری) به حکومت ترجیل منصوب شد و در آن هنگام

مصطفی‌پاشا به سوی شیروان و گرجستان لشکر کشید و با سپاه شاه‌تهماسب صفوی (۹۳۰-۹۸۴هجری) روبرو شد و جنگی سخت درگرفت و در این جنگ حیدربیگ هم شرکت کرد و به سال ۹۷۳هجری به قتل رسید.

* * *

تبرستان
www.tabarestan.info

بداغ‌بیگ ترجیلی
(۹۷۳-۹۸۸هجری)

بُداغ‌بیگ بن حیدربیگ به سال ۹۷۳هجری بنا به فرمان سلطان عثمانی به امارت ترجیل رسید و او مردی باکفایت و بخشنده و مهربان بود و چون مردی صلح‌جو بود لذا در زمان او اتفاقی نیفتاد و مدت پانزده سال حکومت کرد و سرانجام به سال ۹۸۸هجری فوت کرد و از او سه پسر به نامهای: حسین‌بیگ، اسماعیل‌بیگ، عمربیگ به جای ماند و اسماعیل‌بیگ پس از مرگ پدرش چهار سال حکومت کرد و عاقبت به سال ۹۹۲هجری درگذشت.

* * *

عمربیگ ترجیلی
(۹۹۲-۱۰۰۵هجری)

عمربیگ بن حیدربیگ به سال ۹۹۲هجری بنا به فرمان سلطان‌مراد سوم عثمانی (۹۸۲-۱۰۰۳هجری) فرمانروای ترجیل شد. وی مردی کاردان و مصمم و متدین و جوانمرد بود و امرای دیار بکر همیشه با او مشورت کرده‌اند و بر همه ریاست داشته است و هر سال مبلغی برای زوار بیت‌الله‌الحرام تعیین می‌کرده و آنها را به حساب خود به حج می‌فرستاده و علما و ادبا را هم ارج می‌نهاده و او تا سال ۱۰۰۵هجری فرمانروایی داشته است.

فرمانروایان پلنگان

پلنگان که در کردی پالنگان گویند یکی از شهرهای کهن کردستان بوده که در ژاورود در دامنهٔ کوه شاهو واقع شده و آن محدود است از طرف شمال به رودخانهٔ میراب و از مغرب به روستای دیوزنا و از مشرق به روستای دژنه و از جنوب به‌کوه شاهو و در دوازده فرسنگی شهر سنندج قرار دارد و هوای آن در زمستان بسیار سرد و در تابستان معتدل است و این شهر در دورهٔ مغول یکی از آبادترین شهرهای کردستان بوده چنانکه سید عبدالصمد توداری در کتاب نورالانوار می‌گوید: پالنگان در گذشته پایتخت یکی از خاندانهای مغول بوده و شهری آبادان و پرجمعیت بوده و در این شهر چهار نفر به نامهای: غیب‌الله بیگ پلنگانی، محمد پلنگانی، امیراسکندر پلنگانی بنا به فرمان صفوی‌ها در قرن دهم هجری در پلنگان حکومت کرده‌اند و قلعه‌هایی که در تصرف آنان بوده عبارتند از هفت قلعه به نامهای: دیودزه، قلعهٔ مروارید، قلعهٔ عین، قلعهٔ نشور، قلعهٔ کیلانه، قلعهٔ دزمان، قلعهٔ مور و از آن پس پلنگان روستای کوچکی شده در جنوب شهر سنندج از اهمیت افتاده است و اینک به شرح فرمانروایان پلنگان می‌پردازیم:

www.tabarestan.info تبرستان

غیب‌الله بیگ پلنگانی
(۹۰۵-۹۱۷هجری)

غیب‌الله‌بیگ که مردی بسیار صالح و عابد و فاضل بود به سال ۹۰۵هجری از سوی مردم پلنگان به حکومت رسید و سپس که شاه اسماعیل صفوی (۹۰۷-۹۳۰هجری) به پادشاهی رسید اطاعت خود را به او ابراز داشت و شاه هم طی فرمانی او را به امارت پلنگان منصوب داشت و سپس قلعه‌های دیودزه و مروارید و یمن و نشور و کیلانه و دزمان و مور را به تصرف خود درآورد و به آبادانی و عمران روستاها پرداخت و سپاهی برای خود پدید آورد و سرانجام به سال ۹۱۷هجری وفات یافت و او پسری داشت به نام محمد که بسی شجاع بود.

* * *

محمد پلنگانی
(۹۱۷-۹۶۵هجری)

محمدبن غیب‌الله پلنگانی به سال ۹۱۷هجری بنا به فرمان شاه‌اسماعیل فرمانروای پلنگان شد و او مردی شجاع و سخی و بخشنده و جوانمرد و عادل و فاضل بود و علما و فضلا و ادبا را گرامی می‌داشت و مردم را برای کسب علم تشویق می‌کرد و پس از مدتی در پلنگان مدرسه و مسجدی بنا نهاد و چون شاه‌تهماسب صفوی (۹۳۰-۹۸۴هجری) بر اورنگ شاهی تکیه زد او نیز اطاعت خود را ابراز داشت و شاه‌تهماسب باوی رابطه استواری پیدا کرد تا جائیکه دخترش را به عقد خود درآورد و این امر باعث اقتدارش شد و سرانجام به سال ۹۶۵هجری درگذشت و یکی از پسرانش را به نام میراسکندر به جانشینی خود انتخاب کرد.

www.kharestan.info خرستان

* * *

امیراسکندر پلنگانی
(۹۶۵-۹۸۵هجری)

امیر اسکندربن محمد پلنگانی به سال ۹۶۵هجری بنا به وصیت پدرش فرمانروای پلنگان شد و او پس از درگذشت پدرش به قزوین رفت و فرمان حکومت پلنگان و بیلوار را از شاه‌تهماسب اخذ کرد و سپس به امور داخلی امارتش پرداخت و چندین کاروانسرا برای مسافران احداث کرد و چند پل هم بر رودخانه‌های پلنگان و نواحی مجاور ساخت و سرانجام به سال ۹۸۵هجری بدرود حیات گفت و او پسری داشت به نام درویش‌بیگ و پس از امیراسکندر سولاغ حسین تکلوکه حاکم دینور بود به پلنگان حمله کرد و قلعه‌های آنجا را گرفت و بسی از مردم را به قتل رساند و بدینسان امارت پلنگان با فوت امیراسکندر منقرض شد.

* * *

فرمانروایان صومای

فرمانروایان صومای از تبار خاندان حسنویه هستند که در دینور و شهر زور فرمانروایی می‌کردند و آنان از سال ۹۰۸هجری تا سال ۱۰۰۵هجری در صومای حکومت کرده‌اند و گاهی تابع صفوی‌ها بوده‌اند و گاهی عثمانیها از آنان حمایت می‌کرده‌اند و اینک به شرح فرمانروایان آنان می‌پردازیم:

تبرستان www.tabarestan.info

امیر غازان قران صومای
(۹۰۸-۹۶۵هجری)

امیر غازی قران‌بن سلطان احمد به سال ۹۰۸هجری از سوی مردم و سران و بزرگان صومای به حکومت صومای برگزیده شد و وی در آغاز سپاهی فراهم آورد و طوایف کرد را با هم متحد کرد و سپس به ارومیه حمله برد و بسی از قزلباشها راکشت و پس از مدتی که شاه اسماعیل صفوی (۹۰۷-۹۳۰هجری) به پادشاهی رسید امرای کُرد دسته‌دسته به خدمتش می‌شتافتند و او هم ناچار به خدمت شاه‌اسماعیل رفت و اظهار اطاعت کرد و شاه مقدمش را گرامی شمرد و فرمان امارت صوما و ترگور را برایش صادر کرد و او تا سال ۹۲۰هجری به شاه وفادار بود امّا پس از خاتمهٔ جنگ چالدران از فرمان شاه سرباز زد و به سلطان سلیمان اول عثمانی (۹۲۶-۹۷۴هجری) پیوست و سلطان نیز امارت صومای را به او تفویض کرد و سلطان هنگامیکه به تبریز لشکر کشید او را همراه خود برد و چون در تصرف تبریز رشادتهایی به‌عمل آورد در بازگشت حکومت اربیل و دیار بکر را هم به او بخشید و سرانجام به سال ۹۶۵هجری وفات یافت و از او دو پسر به نامهای شاه‌محمد و علی‌بیگ به‌جای ماند.

* * *

شاه محمد صومای
(۹۶۵-۹۷۸هجری)

شاه‌محمد بن امیر غازی قران به سال ۹۶۵هجری بنا به فرمان سلطان عثمانی به حکومت صومای و اربیل و دیار بکر رسید و پس از آن سر و صورتی به کارهای داخلی امارتش داد و نخست به سرکوبی مخالفانش پرداخت و در جنگی که با آن گروه کرد بر آنان پیروز شد و عده‌ای از آنان راکشت و از آن پس واقعهٔ مهمی در قلمرو حکومتش روی نداد و سرانجام به سال ۹۷۸هجری درگذشت و او چهار پسر داشت به نامهای: بداغ‌بیگ، حسین‌بیگ، اسکندربیگ، زینل‌بیگ.

www.tabarestan.info تبرستان

* * *

بداغ‌بیگ صومای
(۹۷۸-۹۸۱هجری)

بداغ‌بیگ بن شاه محمد به سال ۹۷۸هجری بنا به فرمان سلطان سلیم دوم عثمانی (۹۷۴-۹۸۲هجری) به امارت صومای رسید و او مردی مقتدر و مصمم و بخشنده بود و در بزم و رزم هر دو مهارت داشت و شعر و موسیقی و ادب را دوست داشت و در امر ریاست و مملکت‌داری آشنا بود و مدتی به عمران و آبادانی روستاها پرداخت و سپس مسجدی در صومای بنا نهاد و در زمان او اتفاقی روی نداد و سرانجام به سال ۹۸۱هجری فوت کرد و از او چهار پسر به نامهای: اولیابیگ، سیدی‌بیگ، شاه‌قلی بیگ، محمدبیگ به جای ماند که همه دلیر و شجاع بودند.

* * *

حسن‌بیگ صومای
(۹۸۱-۹۸۵هجری)

حسن‌بیگ بن شاه محمد به سال ۹۸۱هجری بنا به فرمان سلطان عثمانی به حکومت صومای رسید و او مردی تندخو بود و با مردم حتی باکسان خود رفتار خوبی نداشت و به اذیت و آزار مردم پرداخت و مردم از دست او به سلطان عثمانی شکایت بردند و سلطان به حسین پاشای میرمیران وان فرمان داد که در این‌باره به تحقیق بپردازند و او نیز حسن‌بیگ را به وان احضار کرد و چون حقیقت حال معلوم شد او را به سال ۹۸۵هجری به قتل رساند و به جای او علی‌بیگ را به حکومت نشاند.

www.tabarestan.info تبرستان

* * *

علی‌بیگ صومای
(۹۸۵-۹۸۶هجری)

علی‌بیگ بن غازی قران به سال ۹۸۳هجری بنا به فرمان سلطان مراد سوم عثمانی (۹۸۲-۱۰۰۳هجری) فرمانروای صومای شد و او با مردم به عدل و داد رفتار کرد و همه را راضی نگهداشت و پس از آن به جمع‌آوری سپاه پرداخت و پس از مدتی حکومت ارومیه هم از سوی سلطان عثمانی به او تفویض شد ولی حکومت او بیش از یکسال دوام نیافت و سرانجام به سال ۹۸۶هجری درگذشت.

* * *

اولیابیگ صومای
(۹۸۶-۱۰۰۵هجری)

اولیابیگ بن بداغ بیگ به سال ۹۸۶هجری از سوی سلطان عثمانی به حکومت صومای رسید و او مردی مصمم و مقتدر و سخی بود و در آغاز به استحکام قلعهٔ صومای

پرداخت و سپس سپاه خود را آراست و آنان را تجهیز کرد و گرچه در زمان او اتفاقی روی نداد امّا تا سال ۱۰۰۵هجری فرمان راند.

* * *

تبرستان www.tabarestan.info

فرمانروایان سلیمانی

سلیمانی نام یکی از طوایف کُرد است و آنها دارای دو تیره‌اند به نامهای: قُلپ و بتمان که در بدلیس و جنوب کُنج زندگی می‌کنند و طبق کتاب شرفنامه آنان در قرن دهم هجری به یاری قبیلهٔ بانوکی امارتی به‌وجود آورده‌اند که در اندک مدتی دایرهٔ فرمانروائیشان به بلاد کنار رود دجله امتداد یافته و پس از مدتی قلعه‌های قُلپ و جسقه و تاش و سرزمینهای: بیدیان و کاروکان و دلکلوقیا و رباط و جریس و ایدنیک و شلیک را تصرف کرده‌اند و بازماندگان این خاندان اکنون در اطراف میافارقین می‌زیند و بانی امارت سلیمانی شخصی بوده به نام مروان که پس از او پسرش میربهاءالدین به جای او نشسته است و از میربهاءالدین دو پسر به جای مانده به نامهای: میرعزالدین و میرجلال‌الدین که پس از یکدیگر فرمانروایی کرده‌اند و پس از آنها میرابراهیم و میرعزالدین بر اریکهٔ قدرت نشسته‌اند و پس از مدتی دو پسرش میرضیاءالدین و امیر شیخ احمد بنا به وصیت پدرشان امارت سلیمانی را به دست گرفته‌اند و فرمانروایی کرده‌اند.

امیر ضیاءالدین سلیمانی
(۹۱۱-۹۲۸هجری)

امیر ضیاءالدین بن میرابراهیم به سال ۹۱۱هجری بنا به وصیت پدرش بر تخت امارت سلیمانی نشست و ابتدا به استحکام قلعه‌های قلپ و جسقه و تاش پرداخت و سپس سپاهی برای محافظت امارتش به وجود آورد و با همکاری مردم مساجدی هم در شهر و روستاها بنا کرد و در سال ۹۱۲هجری شاه‌اسماعیل صفوی (۹۰۷-۹۳۰هجری) دیار

بکر را به تصرف درآورد و سرانجام به سال ۹۲۸هجری در هشتاد سالگی بدرود حیات گفت و پس از او امارت سلیمانی به دو شعبه قلپ و بَتمان منشعب شد.

* * *

تبرستان www.tabarestan.info

فرمانروایان قلپ

امیر ضیاءالدین دارای اولاد نبود و امّا شیخ احمد برادرش نه پسر داشت به نامهای: شاه‌ولد، بهلول، عمرشاه، سوسن خان، ولی‌خان، الوند، خلیل، احمد، جهانگیر، و چون میرضیاءالدین به سن پیری رسید برادرزادگانش می‌خواستند زمام امور را به دست بگیرند و میرضیاءالدین از محمدخان استاجلو کمک خواست و او لشکری به یاری او فرستاد و بین برادرزادگانش جنگی روی داد و در این جنگ عمرشاه و سوسن خان و جهان‌بیگ کشته شدند و شاه ولدبیگ هم فرارکرد و به پیش چرکسها در مصر رفت و در سال ۹۲۰هجری که جنگ چالدران به اتمام رسید و نفوذ صفوی‌ها در کردستان کاسته شد، شاه ولدبیگ به همراهی برخی از طوایف کرد به قلپ رفت و بر مسند حکومت نشست و چون دیاربکر به تصرف عثمانی‌ها درآمد مردم قلپ شکایاتی بر علیه شاه ولدبیگ به دربار عثمانی نمودند و سلطان عثمانی دستور قتل او را صادر کرد و شاه‌ولدبیگ چون از ماجرا آگاهی یافت مخفیانه گریخت و در غربت فوت کرد و از او شش پسر به نامهای: علی، ضیاءالدین، ولی، جهانگیر، یوسف، سلیمان به جای ماند.

امیر علی‌بیگ قلپی
(۹۴۵-۹۸۰هجری)

امیر علی‌بیگ بن شاه ولدبیگ به سال ۹۴۵هجری بنا به فرمان سلیمان اوّل عثمانی (۹۲۶-۹۷۴هجری) به حکومت قلپ و بتمان رسید و او مردی تیزهوش و مصمم و مقتدر و شجاع بود و در آغاز به استحکام قلعه‌ها رسید و سپس چند کاروانسرا برای

مسافران بیت‌الله‌الحرام بنا کرد و مبلغی را هم برای حجاج بیت‌الله‌الحرام اختصاص داد و علما و شعرا و ادبا را هم گرامی می‌داشت و شعرا را تشویق می‌کرد که به کُردی شعر بگویند زیرا خود نیز شاعر بود و گهگاه به کردی شعر می‌سرود و سرانجام به سال ۹۸۰هجری درگذشت و از او دو پسر به نامهای: سلطان حسن و ولی خان به جای ماند که بسی شجاع و جوانمرد بود.

تبرستان
www.tabarestan.info

* * *

سلطان حسن قلپی
(۹۸۰-۹۹۳هجری)

سلطان حسن بن امیرعلی بیگ به سال ۹۸۰هجری بنا به فرمان سلطان سلیم دوم عثمانی (۹۷۴-۹۸۲هجری) فرمانروای قلب و بتمان شد و او از همان آغاز حکومت خود با مشکلات فراوانی روبرو بود که از اهم آنها توسعهٔ نفوذ عثمانیها در مناطق غربی بود که مردم را بی‌گناه می‌کشتند و اموالشان را به یغما می‌بردند ولی او چاره‌ای جز اطاعت نداشت تا آنکه به سال ۹۹۳هجری در جنگی که در سعدآباد تبریز با قزلباشها به وقوع پیوست او نیز بنا به فرمان سلطان عثمانی شرکت کرد و به قتل رسید و از او شش پسر به نامهای: قلیج‌بیگ، زینل‌بیگ، زاهدبیگ، حیدربیگ، قاسم‌بیگ، به جای ماند.

* * *

امیر احمد بیگ قلپی
(۹۹۳-۱۰۰۳هجری)

امیر احمدبیگ بن سلطان حسن قلپی به سال ۹۹۳هجری بنا به فرمان سلطان مراد سوم عثمانی (۹۸۲-۱۰۰۳هجری) به امارت قلپ و بتمان رسید و او چون از عثمانیها تنفر داشت لذا به تجهیز سپاهی مجهز پرداخت و قصد داشت از زیر سلطهٔ عثمانیها بیرون

رود و از این‌رو با طوایف کرد هم به گفتگو نشست و چون این خبر به سلطان عثمانی رسید. سلطان او را به استانبول احضار و معزول کرد و سرانجام به سال ۱۰۰۳هجری همانجا درگذشت.

* * *

تبرستان www.tabarestan.info

امیر زینل بیگ قلپی
(۱۰۰۳-۱۰۰۵هجری)

امیر زینل‌بیگ بن سلطان حسن قلپی به سال ۱۰۰۳هجری بنا به فرمان سلطان عثمانی به فرمانروایی قلپ و بتمان منصوب شد و او هم مانند برادرش مردی شجاع و مردمدار و سیاستمدار بود و امور حکومتش پرداخت و تا سال ۱۰۰۵هجری فرمانروا بود و دیگر اطلاعی از او نداریم.

* * *

فرمانروایان میافارقین

میافارقین ناحیه‌ای است که در ولایت دیار بکر که اکنون سلوان نامیده می‌شود و نسب فرمانروایان میافارقین به شیخ احمد سلیمانی برادر ضیاءالدین می‌رسد و نخستین فرمانروای این خاندان امیر بهلول بن الوند بیگ بود که مردی شجاع و مصمم و کاردان بود و او در آغاز یکی از سران سپاه عثمانی بود و چون شجاع و کاردان بود، سلطان عثمانی فرمان حکومت میافارقین و توابع آن را به وی تفویض کرد و پس از مدتی طوایف قلپ و بتمان را برای بازپرداخت مالیاتهای سنگین که سر از فرمان عثمانی باز زده بودند،و بنا به دستور دولت عثمانی بهلول‌بیگ مأمور جمع‌آوری مالیات شد و در برخوردی که روی داد کشته شد و از بهلول‌بیگ پنج پسر به نامهای: امیرخان و عمربیگ و محمودبیگ و عثمان‌بیگ به جای ماند که همگی شجاع بودند.

امیرخان میافارقینی
(۹۷۵-۹۸۲هجری)

امیرخان بن بهلول بیگ میافارقینی پس از کشته شدن پدرش به سال ۹۷۵هجری بنا به فرمان سلطان سلیم دوم عثمانی (۹۷۴-۸۸۲هجری) به حکومت میافارقین منصوب شد ولی او چون مردی قسی‌القلب و بی‌کفایت بود لذا به اذیت و آزار مردم برآمد و مردم برعلیه وی قیام کردند و چون این خبر به سلطان عثمانی رسید به محمدپاشای میرمیران آمد دستور داد او را به سال ۹۸۲هجری به قتل برسانند.

www.tabarestan.info تبرستان

* * *

امیرعمربیگ میافارقینی
(۹۸۲-۱۰۰۳هجری)

امیر عمر بن بهلول به سال ۹۸۲هجری بنا به فرمان سلطان عثمانی فرمانروای میافارقین شد و او که مردی خوش‌قلب و عادل و جوانمرد بود با مردم به مهربانی رفتار کرد و دل آنان را به دست آورد امّا چون از پرداخت باج و خراج سنگینی که برای مردم تعیین کرده بودند سرباز زد، سپس بنا به فرمان سلطان محمدخان عثمانی (۱۰۰۳-۱۰۱۲هجری) عزل شد و با عزل او فرمانروایی میافارقین منقرض گردید.

* * *

فرمانروایان بانه

بانه که مردم آنجا را به‌روژه گویند یکی از شهرهای کردستان است که در دامنه رشته کوههای زاگروس واقع شده و شهر بانه را کوههای دوزین و بابوز و آربابا و سیاه‌قلعه احاطه کرده‌اند و این شهر از نظر مناظر طبیعی یکی از غنی‌ترین شهرهای منطقه است که بین سقز و مریوان قرار دارد و تقریباً کوهستانی است و از لحاظ آبهای تحت‌الارضی هم

بسیار غنی است و به واسطه مراتع بسیار آن پرورش دام بسیار قابل توجه بوده و به علت وضعیت خاص طبیعی کوچ‌نشینی در آن مرسوم است و راجع به بانه اخیراً سکه‌هایی در مسجد جامع تبریز کشف شده که مربوط به ایلخانیان (۶۵۱ - ۷۵۶هجری) است و آنها را در قرن هفتم هجری در بانه ضرب کرده‌اند و بدون شک بانه در آندم شهری آباد و پرجمعیت بوده و مردم بانه در آغاز اسلام بدون جنگ دین اسلام را پذیرفته‌اند و بدین‌خاطر فرمانروایان آنجا لقب اختیارالدینی را گرفته‌اند. امیر شرف خان بدلیسی از ذکر بانه و امرای آن گوید: چنان به وضوح می‌انجامد که بانه نام ولایتی است که امراء عشیرت آنجا بدو منسوب کرده‌اند و آن ولایت منحصر به دو قلعه و ناحیه است یکی را قلعه پیروز و ناحیه بانه و یکی را قلعه شیوه می‌خوانند و در مابین ولایت اردلان و بابان و مکری واقع شده و امراء ایشان ملقب به اختیارالدینی است و وجه تسمیه آنست که به اختیار خود از کفر به اسلام درآمده‌اند بی آنکه اطاعت یکی از سلاطین اسلام کرده باشند و از اسامی فرمانروایان آنان در آغاز اسلام اطلاعی در دست نیست امّا از قرن دهم هجری به بعد دربارهٔ آنان در کتابهای تاریخی ذکری شده است و اولین فرمانروای آنان که از قرن دهم هجری حکومت کرده میرزابیگ بن محمد اختیارالدینی است که جمعاً شانزده نفر از آنان از سال ۹۱۲هجری تا ۱۲۸۹هجری فرمانروایی کرده‌اند که اینک دربارهٔ آنان به بحث و گفتگو می‌پردازیم:

www.tabarestan.info تبرستان

میرزابیگ اختیارالدینی
(۹۱۲-۹۵۱هجری)

میرزابیگ بن میرمحمد اختیارالدینی به سال ۹۱۲هجری از سوی مردم به فرمانروایی امارت بانه برگزیده شد و او طبعی بلند داشت و آنچه را می‌یافت با دوستان خود می‌خورد و حرمت یاران را نگاه می‌داشت و به این علت دوستان فداکار زیادی پیدا کرد و او سپس دختر بیگه‌بیگه اردلان (۹۰۱-۹۴۳هجری) را به عقد خود درآورد و پس از مدتی علی‌بیگ غنلیج به مخالفت او برخاست و او چون قوی بود ناچار قاتنمش برادرش را جایگزین خود کرد و پیش پدرزنش بیگه‌بیگه به سنندج رفت و با پشتیبانی او قاتنمش را

از بانه اخراج کرد و مجدداً به حکومت پرداخت و پس از آن به استحکام قلعه‌های پیروز و شیوه سرگرم شد و سپاهی برای محافظت حکومتش فراهم آورد و سرانجام به سال ۹۵۱هجری فوت کرد و او پنج پسر داشت به نامهای: بداغ‌بیگ و سلیمان‌بیگ و غازی خان و میرمحمد و اغورلو.

* * *

تبرستان
www.tabarestan.info

بداغ‌بیگ اختیارالدینی
(۹۵۱-۹۶۵هجری)

بداغ‌بیگ بن میرزابیگ اختیارالدینی به سال ۹۵۱هجری بنا به وصیت پدرش به حکومت امارت بانه رسید و او مردی مقتدر و شجاع و جوانمرد بود و در آغاز به امارتش سر و سامانی بخشید و پس از چندی دو تن از برادرانش به نام میرمحمد و اوغوزلو که از مادر دیگر بودند در کارش اخلال می‌کردند و سرانجام او را با زور از بانه اخراج کردند و وی ناچار به شاه‌تهماسب صفوی(۹۳۰-۹۸۴هجری) متوسل شد و شاه فرمان امارت بانه را برای او صادر کرد ولی در مراجعت در شهر قزوین به سال ۹۶۵هجری فوت کرد و او پسری داشت به نام بدربیگ.

* * *

سلیمان بیگ اختیارالدینی
(۹۶۵-۱۰۱۰هجری)

سلیمان‌بیگ بن میرزابیگ پس از مرگ برادرش بداغ‌بیگ به سال ۹۶۵هجری بنا به فرمان شاه‌تهماسب به امارت بانه منصوب شد و او مردی شجاع و جوانمرد و بخشنده بود و با مردم با عدل و داد رفتار می‌کرد و در آغاز به عمران و آبادی روستاها پرداخت و از آثار او مسجد جامع و مسجد پروژه و مسجد شیوه است که به جای مانده و او چند بار به

حج رفت و سرانجام به سال ۱۰۱۰هجری بدرود حیات گفت و آرامگاهش در تپه‌ای در شهر بانه واقع شده.

* * *

بدربیگ اختیارالدینی
(۱۰۱۰-۱۰۱۸هجری)

تبرستان www.tabarestan.info

بدربیگ بن میرزابیگ به سال ۱۰۱۰هجری از سوی مردم به امارت بانه برگزیده شد و او مردی باسیاست و مصمم بود و به‌خوبی توانست از عهدهٔ ادارهٔ امور برآید و در ابتدا به جمع‌آوری سپاه پرداخت امّا در اواخر عمر بدون علت تغییر حالت داد و به مردم پرخاش می‌کرد و این امر سبب رنجش عده‌ای از امرای او شد و سرانجام به سال ۱۰۱۸هجری درگذشت.

* * *

اسکندر سلطان اختیارالدینی
(۱۰۱۸-۱۰۲۱هجری)

اسکندر سلطان به سال ۱۰۱۸هجری بنا به فرمان شاه‌عباس اول صفوی (۹۹۶-۱۰۳۸هجری) به امارت بانه منصوب شد و او در فتح ایروان مورد تحسین شاه قرار گرفت و امّا وی اندیشه‌های فراوانی برای توسعه قدرت و نفوذ اختیارالدینی‌ها در سر داشت و قصد داشت به قلمرو خود بیفزاید از این رو سپاهی فراهم آورد و از شاه سرپیچی کرد و این خبر چون به شاه رسید لشکری برای سرکوبی او به بانه گسیل داشت و اسکندر سلطان ناچار فرار کرد و در نتیجه بسیاری از اهالی بانه به دست جلادان شاه به قتل رسیدند و اموالشان به غارت رفت ولی اسکندر سلطان پس از چندی به بانه بازگشت و تا سال ۱۰۲۱هجری حکومت را در دست داشت امّا دژخیمان شاه برای بار دوم به بانه

حمله کردند و مردم را قلع و قمع نمودند و دیگر از اسکندر سلطان اطلاعی در دست نداریم.

اسکندربیگ ترکمان در کتاب عالم‌آرای عباسی می‌نویسد: اسکندر سلطان که از اکراد و عشیرت بانه است با یک پسرش به درگاه معلی شاهی آمده و بعد از فتح ایروان مورد شفقت گشته الکابانه که از توابع مراغه است بعد از فتح ایروان به او تفویض یافت و چنانچه شیوه نفاق و بدنهادی اکراد است آثار خلاف و عصیان به ظهور آمد و در این وقت آتش عضب شانه‌ها دربارهٔ اکراد شعله‌ور بود و سارو سلطان با فوجی از مبارزان جنود متوجه آن گروه مخذول گشت و اکراد بانه بعد از ستیز و آویز از مقاومت عاجز آمده و روی به گریز آوردند و سلطان قلعه اسکندر را به دست آورده تا قریب به هفتصدنفر از آن قوم تپه روزگار به دیار عدم فرستاد و بقیةالسیف آواره دیار ادبار شدند.

www.tabarestan.info تبرستان

* * *

اسماعیل سلطان اختیارالدینی
(۱۰۲۱-۱۰۷۷هجری)

اسماعیل سلطان‌بن اسکندر سلطان به سال ۱۰۲۱هجری بنا به فرمان خان احمدخان اردلان (۱۰۱۴-۱۰۴۶هجری) به حکومت بانه رسید و در آغاز سر و صورتی به امارت خود داد و قلعه‌ها را مستحکم کرد و با همهٔ مردم به رأفت و مهربانی رفتار نمود و به فقرا و مستمندان کمک می‌کرد و او چون مردی صلح‌طلب و آرامش‌دوست بود در زمان او اتفاقی نیفتاد و سرانجام به سال ۱۰۷۷هجری فوت کرد و او پسری داشت به نام احمدسلطان که بسیار شجاع بود.

* * *

احمد سلطان اختیارالدینی
(۱۰۷۷-۱۱۳۵هجری)

احمدسلطان‌بن اسماعیل سلطان به سال ۱۰۷۷هجری بنا به فرمان شاه‌سلیمان صفوی (۱۰۷۷-۱۱۰۵هجری) فرمانروای بانه شد و او ابتدا از ایلات کرد سپاهی نیرومند فراهم آورد و هدف از ایجاد این سپاه عزم برانداختن رقبا و دشمنان داخلی و خارجی بود که از جملهٔ آنها عثمانیها بود که گهگاه به اطراف بانه حمله می‌کردند و پس از آن به تعمیر و عمران آبادیها همت گماشت و در زمان او هم اتفاقی نیفتاد و سرانجام به سال ۱۱۳۵ هجری فوت کرد.

www.tabarestan.info تبرستان

* * *

سلیم خان اختیارالدینی
(۱۱۳۵-۱۱۵۷هجری)

سلیم خان اختیارالدینی به سال ۱۱۳۵هجری بنا به فرمان شاه تهماسب دوم صفوی (۱۱۳۵-۱۱۴۵هجری) به حکومت بانه منصوب شد و در ابتدای امارت وی عمویش بر علیه او قیام کرد و امّا مغلوب شد ولی سپس عمویش را بخشید و او را آزاد کرد و پس از آن مسجدی در بانه ساخت و قناتها و کهریزهایی برای مردم حفر نمود و در سال ۱۱۵۴هجری نادرشاه افشار (۱۱۴۸-۱۱۶۰هجری) به منظور سرکوبی تیمورپاشای عثمانی که تبریز را تصرف کرده بود به جانب آذربایجان حرکت کرد و پس از ورود به بانه از ساوجبلاغ مکری خبر رسید که تیمورپاشا تبریز را تخلیه کرده و نادرشاه در نزدیکی‌های چشمه کوه گاکر اردو زد و سلیم خان هم به خدمتش رسید و اظهار اطاعت کرد و شاه او را نواخت و امارت وی را به رسمیت شناخت و سپس به فرمانروایی خود ادامه داد تا به سال ۱۱۵۷هجری جهان را وداع گفت.

* * *

محمدعلی سلطان اختیارالدینی
(۱۱۵۷-۱۱۶۱هجری)

محمدعلی سلطان پس از سلیم خان به سال ۱۱۵۷هجری بنا به فرمان نادرشاه افشار به حکومت بانه منصوب شد و او با مردم با عدل و داد رفتار کرد و به عمران و آبادانی شهر سرگرم شد و به فقرا و مستمندان کمک می‌کرد و چون مردی متدین و دیندار بود علما و روحانیون راگرامی می‌داشت و مردم را به فراگرفتن دانش فرامی‌خواند و سرانجام به سال ۱۱۶۱ هجری درگذشت.

www.tabarestan.info تبرستان

* * *

احمدبیگ اختیارالدینی
(۱۱۶۱-۱۲۰۶هجری)

احمدبیگ بن حسین بیگ اختیارالدینی به سال ۱۱۶۱هجری از سوی مردم به امارت بانه برگزیده شد و او مردی بسیار شجاع و دلیر و جوانمرد و مصمم و باکفایت بود و در آغاز به تعمیر و عمران آبادی روستاها مشغول شد و امارت وی مصادف بود با فرمانروایی وکیل‌الرعایا کریم خان زند (۱۱۷۲-۱۱۹۳هجری) که چون به فرمانروایی رسید اطاعت خود را ابراز داشت و او نیز فرمان امارت وی را صادر کرد و پس از آن به دادگری و دلجوئی از مردم و فراهم آوردن آسایش آنان پرداخت و بیشتر روستاها و شهرها را آباد کرد و در بانه هم ساختمانهایی زیبا بنا کرد و چند بار نیز به حج رفت و سرانجام به سال ۱۲۰۶هجری وفات یافت.

* * *

احمدسلطان اختیارالدین
(۱۲۰۶-۱۲۱۴هجری)

احمد سلطان اختیارالدینی در سال ۱۲۰۶هجری بنا به فرمان لطف‌علی خان زند (۱۲۰۳-۱۲۰۹هجری) فرمانروای بانه شد و در این هنگام لطف‌علی خان اردلان (۱۲۰۴-۱۲۰۹هجری) با ابراهیم پاشای بابان (۱۱۹۸-۱۲۱۸هجری) به جنگ و ستیز پرداخت و احمدسلطان با ابراهیم‌پاشا همدست شد و این امر خشم لطف‌علی خان را برانگیخت و با فصل زمستان و کثرت برف و سرما به سال ۱۲۱۴هجری با لشکری عازم بانه شد و چون مردم تاب مقاومت نیاوردند فرار کردند و آن عده که در شهر ماندند به قتل رسیدند و شهر را هم آتش زدند و احمدسلطان نیز متواری شد و پس از آن چون امان‌الله خان اردلان (۱۲۱۴-۱۲۴۰هجری) زمام امور را در سنندج به دست گرفت احمدسلطان را به حکومت بانه منصوب کرد ولی فتحعلی سلطان مخالفت نمود و او را به سال ۱۲۱۴هجری به قتل رساند.

www.tabarestan.info تبرستان

* * *

فتحعلی سلطان اختیارالدینی
(۱۲۱۴-۱۲۳۴هجری)

فتحعلی سلطان اختیارالدینی پس از قتل احمدسلطان بر مسند حکومت قرار گرفت امّا امان‌اللّه خان اردلان از او خشمگین شد و میرزاعبدالله وزیر را با سپاهی برای سرکوبی او فرستاد و او چون تاب مقاومت نیاورد متواری شد و به آذربایجان رفت و در آنجا توسط سپاهیان نایب‌السلطنه عباس‌میرزا گرفتار شد و به کردستان فرستاده شد و مدتی او را زندانی کردند و سرانجام به سال ۱۲۳۴هجری او را به یکی از فرزندان احمدسلطان سپردند و در میدان جلو دروازه دارالایاله سنندج در انتقام خون پدر به ضرب خنجر سینه‌اش را شکافتند و دفنش کردند.

نورالله سلطان اختیارالدینی
(۱۲۳۴-۱۲۵۰هجری)

نورالله سلطان به سال ۱۲۳۴هجری بنا به فرمان امان‌الله خان اردلان به امارت بانه منصوب شد و او مردی بسیار سفاک و درّنده و ظالم و جاه‌طلب و دیوانهٔ قدرت بود و در آغاز فرمانروائیش به ظلم و ستم پرداخت و مستر ریچ که یکی از جهانگردان انگلیسی است راجع به سفرش به بانه در سفرنامه‌اش می‌نویسد: در سال ۱۸۲۰میلادی مطابق سال ۱۲۴۰هجری از بانه دیدن کردم و نورالله سلطان حاکم بانه را ملاقات نمودم و تمام آنچه را در بین راه دربارهٔ او شنیده بودم تأیید می‌کرد که وی مردی ظالم و کینه‌توز است و شلاق زدن از کارهای روزانه‌اش بود و اموال زیادی در آنجا جمع‌آوری نموده بود و زمستان گذشته شورشی در آنجا برپا شده بود که سبب آن کارهای بی‌رحمانه وی بود و او چند روز پیش چشم سه نفر از مردان اعیان این ناحیه را از حدقه درآورده بود و زن و فرزندانشان را تبعید کرده بود و هر چه بیشتر دربارهٔ وی اطلاعاتی کسب می‌کردیم از وحشی‌گری و طغیان او بیشتر متنفر می‌شدیم و او ریشی داشت تقریباً یک پا طول داشت و مالیاتهای سنگینی از مردم دریافت می‌کرد و اگر کسی از پرداخت مالیات تعلل می‌ورزید مرگ و کوری در انتظارش بود و همچنین اموالش به غارت می‌رفت و زن و فرزندانش هم تبعید می‌شد و نورالله سلطان بدینسان حکمرانی کرد تا به سال ۱۲۵۰هجری فوت کرد.

* * *

عبدالحمید سلطان اختیارالدینی
(۱۲۵۰-۱۲۶۱هجری)

عبدالحمید سلطان به سال ۱۲۵۰هجری بنا به فرمان رضا قلیخان اردلان (۱۲۵۰-۱۲۶۲هجری) به حکومت بانه منصوب شد و او مردی مقتدر و مصمم و باکفایت بود و در آغاز سر و صورتی به امارت خودش داد و سپاهی از عشایر فراهم آورد

و در سال ۱۲۵۷هجری محمود پاشای بابان (۱۲۲۸-۱۲۴۹هجری) که فرار کرده بود به سنندج آمد و رضاقلی خان او را با خود به تهران برد و شاه فرمان داد که او را به سلیمانیه ببرد و به امارت خود بنشاند و در این سفر عبدالحمید سلطان هم همراه آنان بود و در بازگشت از سلیمانیه عبدالله پاشای عثمانی به آنان حمله کرد و شکست داد و عبدالحمید سلطان و رضاقلی خان فرار کردند و خود را به سنندج رساندند و هنگامیکه امان‌الله خان دوم اردلان (۱۲۶۵-۱۲۸۴هجری) به حکومت رسید طرفداران رضاقلی خان از جمله عبدالحمید سلطان حاکم بانه از ترس متفقاً به سال ۱۲۶۵هجری به سمت سرزمین بابان (سلیمانیه) فرار کردند و در آنجا ماندگار شدند.

www.tabarestan.info تبرستان

* * *

فتاح سلطان اختیارالدینی
(۱۲۶۱-۱۲۶۷هجری)

فتاح سلطان به سال ۱۲۶۱هجری سران اختیارالدینی او را به حکومت بانه برگزیدند امّا والی کردستان حکم امارت بانه را به نام زمان سلطان نوشت و زمان سلطان برای برانداختن فتاح سلطان به توطئه پرداخت و با محمودبیگ که مرد قدرتمندی بود رابطه برقرار کرد و دختر خود را به عقد عبدالله‌بیگ کانی ناو درآورد و فتاح‌بیگ به خدمت والی رفت و موفق به دریافت فرمان حکومت شد و سپس والی هم با او به بانه رفت و مردم بانه هم دوست داشتند فتاح سلطان بر سر کار بماند و سرانجام زمان سلطان توسط برادرش نصرالله سلطان کشته شد و در سفری که فتاح سلطان به سنندج می آمد در بازگشت به بانه بیگزاده‌های طرفدار زمان سلطان او را در راه به قتل می‌رسانند و پس از آن نصرالله سلطان به یاری بیگزاده‌ها مقر حکومت را اشغال می‌نماید و قصد داشته انتقام خون پدرش را بگیرد ولی او چون جوان و خام بود اهالی می‌خواستند غلامرضا سلطان به حکومت برسد و عاقبت عبدالکریم سلطان نامزد حکومت بانه شد.

عبدالکریم سلطان اختیارالدینی
(۱۲۶۸-۱۲۸۹هجری)

عبدالکریم سلطان اختیارالدینی بنا به درخواست عزیزخان مکری سردار کل و بنا به فرمان ناصرالدین‌شاه قاجار (۱۲۶۴-۱۳۱۳هجری) برخلاف میل و رضای والی اردلان امان‌الله خان (۱۲۶۵-۱۲۸۴هجری) فرمانروای بانه شد و امّا چون والی در تحت حمایت امیرکبیر بود اقدامات سردار کل به نتیجه نرسید تا اینکه امیرکبیر کشته شد و به سال ۱۲۸۴هجری شاهزاده فرهادمیرزا وارد سنندج شد و ناحیه بانه را به عبدالکریم سلطان واگذار نمود و او مردی عادل و مقتدر و فاضل بود وشعرا و ادبا را تشویق می‌کرد و خود نیز به زبانهای کردی و فارسی و عربی شعر می‌سرود و شعر و ادبیات فارسی و کردی در زمان او رواج و رونق یافت و هر چند در زمان او عده‌ای از طوایف شرارت داشتند معهذا توانست با سیاست مدبرانه خود از شرارت آنها جلوگیری کند و امنیت و آسایش مردم را برقرار نماید و در سال ۱۲۸۶هجری دولت برای سرکوبی اورامی‌ها قوایی فرستاد و عبدالکریم سلطان هم هزار تفنگچی سواره و پیاده اعزام داشت که در این جنگ عده‌ای از بانه‌ای ها کشته شدند و پس از آن در سال ۱۲۸۱هجری در شهر مرض وَبا شیوع پیدا کرد و عدهٔ بی‌شماری از اهالی به این بیماری تلف شدند وکریم خان کمکهای زیادی به مردم نمود و سرانجام او در سیزدهم ماه ذی‌الحجه سال ۱۲۸۹هجری درگذشت و درگورستان سلیمان‌بیگ به خاک سپرده شد و مرگ او ماتمی در دلهای مردم بانه افکند و با مرگ وی امارت اختیارالدینی منقرض گردید و از او پسری به نام حاج زمان خان به جای ماند.

* * *

فرمانروایان ماهیدشت

ماهیدشت یکی از نواحی کرمانشاه است که در زمان مادها در آن اسب پرورش

www.tabarestan.info تبرستان

می‌دادند و به این علت نام آنرا ماددشت یا مایدشت یا ماهیدشت گذاشتند و بیشتر مردم آن در گذشته و حال مشغول کشاورزی و دامداری هستند و چنانکه گویند این ناحیه در آغاز در دست دو برادر بود به نامهای: شهباز و منصور که در سال ۹۰۲هجری شهبار، منصور را کشت و پس از آن همهٔ طوایف کرد را زیر سلطهٔ خود درآورد و شهباز پسری داشت به نام القاص که او پس از پدرش زمام امور را به دست گرفت و گویند هر سال چهل هزار رأس گوسفند به خدمت سلطان عثمانی به عنوان باج و خراج می‌برد و سلطان هم او را بسیار دوست داشت و پس از آن دو تن دیگر به نامهای: ابراهیم خان ماهیدشتی و ذوالفقار خان ماهیدشتی از سال ۹۱۲هجری تا ۹۴۰هجری در ماهیدشت فرمانروایی کرده‌اند که اینک دربارهٔ آنها به بحث می‌پردازیم:

www.tabarestan.info تبرستان

ابراهیم خان ماهیدشتی
(۹۱۲-۹۳۴هجری)

ابراهیم خان بن سلطان خان ماهیدشتی به سال ۹۱۲هجری از سوی مردم ماهیدشت فرمانروای ماهیدشت شد و شاه اسماعیل صفوی (۹۰۷-۹۳۰هجری) هنگامیکه به سال ۹۱۲هجری بغداد را به تصرف خود درآورد آنجا را به ابراهیم خان سپرد و ابراهیم‌خان پس از مدتی به ماهیدشت رفت و حکومت آنجا را به دست گرفت و در این هنگام ذوالفقارخان برادرزاده‌اش به او حمله کرد و او را به سال ۹۳۴هجری کشت و بغداد را به تصرف خود درآورد.

* * *

ذوالفقارخان ماهیدشتی
(۹۳۴-۹۴۰هجری)

ذوالفقارخان بن اخوت خان به سال ۹۳۴هجری فرمانروای ماهیدشت و بغداد شد و پس از آن به جمع آوری سپاه پرداخت و بیشتر شهرهای عراق را تسخیر کرد و آنگاه خود

را به عثمانی‌ها نزدیک کرد و سلطان سلیمان اول عثمانی (۹۲۶-۹۷۴هجری) فرمان حکومت بغداد و ماهیدشت را برای او صادر کرد و چون شاه تهماسب صفوی (۹۳۰-۹۸۴هجری) به سال ۹۴۰هجری به بغداد حمله کرد جنگی سخت درگرفت و در این جنگ ذوالفقارخان به قتل رسید و بغداد هم به تصرف قزلباشها درآمد.

* * *

تبرستان
www.tabarestan.info

فرمانروایان درّه‌تنگ

امارت درّه تنگ درگذشته به نام حلوان معروف بوده و بنا به کتاب شرفنامه مردی به نام سهراب از سوی مردم به فرمانروایی دره‌تنگ برگزیده شده که نواحی پاوه و باسکه و آلانی و قلعهٔ زنجیر و روانسر و دوان و زرماتیکی را در تصرف داشته است که پس از مرگ او پسرش عمربیگ به جایش نشسته است و آنان از سال ۹۱۴هجری تا ۱۰۰۵هجری فرمانروایی کرده‌اند که اینک دربارهٔ آنها به بحث می‌پردازیم:

* * *

عمربیگ درّه‌تنگی
(۹۱۴-۹۷۹هجری)

عمربیگ بن سهراب بیگ که مردی شرابخوار و لاابالی بود چون از همهٔ مناهی توبهٔ نصوح کرد بیشتر اوقات را به عبادت می‌گذرانید و این بود که مردم او را به سال ۹۱۴هجری به فرمانروایی دره‌تنگ و حلوان برگزیدند و سپس به خدمت شاه‌اسماعیل صفوی (۹۰۷-۹۳۰هجری) رسید و اطاعت خود را ابراز داشت و او نیز طی فرمانی او را به امارت درّه‌تنگ و حلوان منصوب کرد و پس از مدتی به تجهیز سپاه و عمران و آبادانی روستاها پرداخت و مسجدی هم در درّه تنگ بنا نهاد و علما و ادبا را تشویق می‌کرد و مردم را به کارهای نیک فرامی‌خواند و پس از چندی از فرمان صفوی‌ها سرباز زد و به

خدمت سلطان سلیمان خان عثمانی (۹۲۶-۹۷۴هجری) رسید و او نیز فرمان امارت درّه‌تنگ را برایش صادر کرد و از آن پس در خدمت مردم بود تا به سال ۹۷۴هجری درگذشت و او پسری داشت به نام قبادبیگ که بسیار شجاع و جوانمرد بود.

* * *

تبرستان www.tabarestan.info

قبادبیگ درّه‌تنگی
(۹۷۹-۱۰۰۵هجری)

قبادبیگ بن عمربیگ به سال ۹۷۹هجری بنا به فرمان سلطان سلیم دوم عثمانی (۹۷۴-۹۸۲هجری) به امارت درّه‌تنگ و حلوان رسید و او مردی مصمم و مقتدر و شجاع و بخشنده بود و پس از آن سپاهی فراهم آورد و طوایف کرد را هم متحد نمود و سپس دینور را به تصرف خود درآورد و آنگاه به‌سوی بغداد حمله کرد و بخشی از بعقوبه را هم گرفت و او تا سال ۱۰۰۵هجری فرمانروا بود.

* * *

فرمانروایان گلباغی

گلباغی‌ها یکی از طوایف کردند که اکنون در هوباتو و سارال و قره توره سکونت دارند و آنها در روزگار شاه تهماسب صفوی (۹۳۰-۹۸۴هجری) از شیراز به کردستان تجهیز شدند و در عصر محمدرضاشاه پهلوی (۱۳۶۱-۱۳۹۸هجری) هم به همدان و سیادون و تهران تبعید شدند و آنها هشت تیره‌اند به نامهای: قمری، گاملی، کاک سوندی، مرادگورانی، چوخه‌رشی، پیتاوه‌سری، حمزه‌ای، کلکنی، و بنا به کتاب شرفنامه آنان امارتی را به سال ۹۱۵هجری در کردستان تشکیل داده‌اند و تا سال ۱۰۱۲هجری حکومت کرده‌اند و امرای آنان عبارتند از: عباس آقا گلباغی، علی آقا گلباغی، حیدربیگ گلباغی، محمدقلی اسد گلباغی که اینک دربارهٔ آنان به بحث و گفتگو می‌پردازیم:

عباس آقا گلباغی
(۹۱۵-۹۳۸هجری)

عباس آقا گلباغی که مردی دلیر و شجاع و جوانمرد و مصمم بود چون در جنگها به پیروزیهایی دست یافت ملازم بیگه بیگ اردلان (۹۰۱-۹۴۲هجری) شد و به دلیل شایستگی و لیاقت پیشرفتهایی حاصل کرد و سپس با دختر الیاس آقای چوخه‌رشی ازدواج نمود و پس از آن بیگه بیگ ولایت مهربان یا مریوان را به سال ۹۳۲هجری به وی سپرد و پس از مدتی ولایت بیلوار را هم به تصرف خود درآورد و طوایف زیادی را از لک و سلیمانی و ورمزیار و پازوکی دور خود جمع کرد و هنگامیکه شاه تهماسب صفوی (۹۳۰-۹۸۴هجری) قصد تسخیر ولایت ازبک را داشت، عباس آقا خود شخصاً به جنگ ازبکها شتافت و پادشاه ازبک را اسیر کرد و شاه خوشش آمد و فرمانروایی بیلاور و برخی از نواحی دیگر را ضمیمه امارتش کرد و سپس به حکومت پرداخت و سرانجام به سال ۹۳۸هجری بدرود حیات گفت و از او پسری به نام یارالله آقا به جای ماند که بسی شجاع و سخی بود.

* * *

علی آقا گلباغی
(۹۳۸-۹۶۸هجری)

علی آقا بن عباس آقا گلباغی به سال ۹۳۸هجری بنا به فرمان شاه تهماسب به امارت گلباغی رسید و او در امور محوله از بیگه بیگ اردلان اطاعت می‌کرد و هر ساله خراج امارت خود را به او می‌داد و او مردی مقتدر و مصمم بود و بیشتر طوایف کرد را با خود متحد نمود و در عین حال مردی صلح‌دوست و آرامش‌طلب بود و به این خاطر در زمان او اتفاقی روی نداد و سرانجام به سال ۹۶۸هجری فوت کرد و از او دو پسر به نامهای حیدربیگ و کج‌بیگ به جای ماند که بسی دلیر و جوانمرد بودند.

www.tabarestan.info تبرستان

حیدربیگ گلباغی
(۹۶۸-۹۹۱هجری)

حیدربیگ بن علی آقا گلباغی به سال ۹۶۸هجری به حکومت رسید و او از سرخاب بیگ اردلان (۹۴۵-۹۷۵هجری) اطاعت می‌کرد و با کمال قدرت بر متصرفاتش که از پدرش به ارث برده بود به حکومت پرداخت و وی مردی دلیر و بخشنده و جوانمرد و سیاستمدار و دانش‌دوست بود و سرانجام به سال ۹۹۱هجری بدرود حیات گفت.

www.tabarestan.info تبرستان

* * *

محمدقلی اسدگلباغی
(۹۹۱-۱۰۰۳هجری)

محمدقلی بن یارالله آقا به سال ۹۹۱هجری به امارت گلباغی رسید و در این دم که عثمانی‌ها قدرت یافته بودند، اطاعت خود را به سلطان مراد سوم عثمانی (۹۸۲-۱۰۰۳هجری) ابراز داشت و او نیز فرمان حکومت وی را صادر کرد و در این دم ناحیهٔ هوباتو و سارال را هم ضمیمه قلمروش نمود و تا سال ۱۰۰۳هجری فرمانروایی کرد و چنانکه در شرفنامه آمده است احفاد این سلسله تا سال ۱۰۱۲هجری فرمانروایی کرده‌اند و آخرین امیر آنها حسین‌بیگ گلباغی بوده است که کلهرها او را به ستوه آوردند و او امارت خود را رها کرد و به خدمت هلوخان اردلان (۹۹۶-۱۰۱۴هجری) رفت و ملازم او شد و بدینسان حکومت گلباغی‌ها به انتها رسید.

* * *

فرمانروایان کلیس

فرمانروایان کلیس بنا به روایت شرفنامه با فرمانروایان هکاری و عمادیه از یک نژادند

و چنانکه گویند شمس‌الدین و بهاءالدین و منتشا با هم برادر بودند و فرمانروایان هکاری از نسل شمس‌الدین‌اند و به آنان شمو گویند و فرمانروایان عمادیه از نسل بهاءالدین‌اند که به آنان بهدین گویند و فرمانروایان کلیس از نسل منتشایند و آنانرا مند خوانند و مند گروهی بودند که به سوی مصر و شام رفتند و به سلاطین ایوبی خدمت کردند و آنان نیز یکی از نواحی سوریه را به نام قصیر برای اقامتشان تعیین کردند و پس از مدتی کردهای جوم و کلیس تحت فرمانشان درآمدند و امیر مند خدمات شایانی به سلاطین ایوبی کرد و از خود لیاقت نشان داد و ایوبیان به این خاطر منصب امیرالامرایی کردهای شام و حلب را به آنان دادند و امیر مند پس از رسیدن به این پایه و مقام با شورش و طغیان طوایف یزیدی روبرو شد که منجر به جنگهای خونینی گردید و سرانجام آنان را زیر فرمان خود در آورد و کلیس نام یکی از طوایف کرد و نام شهری است در پنجاه کیلومتری شهر حلب که در گذشته بیشتر ساکنینش کُرد بوده‌اند و پس از مند پسرش امیر عرب به جای او نشست و امارت کلیس را به دست گرفت و او پسری داشت به نام امیر جمال که او نیز راه پدر را در پیش گرفت و مدتی فرمانروایی کرد و امیر جمال نیز پسری به نام احمدبیگ داشت که دورهٔ امارت او مصادف بود با برافتادن حکومت ایوبی و به قدرت رسیدن چرکس‌ها و امیراحمد دو پسر داشت به نامهای: حبیب بیگ و قاسم‌بیگ و حبیب‌بیگ پس از فوت پدرش به جای او نشست و یکبار چرکس‌ها او را دعوت کردند و ناجوانمردانه به قتل رساندند.

* * *

قاسم‌بیگ کلیسی
(۹۱۵-۹۱۹هجری)

پس از کشته شدن حبیب‌بیگ برادرش قاسم‌بیگ به سال ۹۱۵هجری رسماً خود را حاکم کلیس خواند وبه جای او نشست امّا چرکس‌ها شیخ عزالدین نامی را که از شیوخ یزیدی بود به حکومت کلیس نشاندند و عده‌ای از یزیدی‌های شهر کلیس حکومت او را

پذیرفتند و چرکس‌ها هم لشکری برای سرکوبی قاسم‌بیگ گسیل داشتند و قاسم‌بیگ چون این خبر را شنید با عده‌ای از افرادش در کوه صهیون موضع گرفت و منتظر آمدن دشمن شد و چون لشکر چرکس‌ها رسید جنگ سختی درگرفت و عاقبت چرکسها شکست خوردند و پس از این واقعه قاسم‌بیگ زمام امور را به‌دست گرفت و هنگامیکه سلطان سلیم اوّل عثمانی (۹۱۸-۹۲۶هجری) به عزم تسخیر ممالک شام و فلسطین و دفع چرکسها در حرکت بود قاسم‌بیگ نیز در جنگ او را همراهی کرد و پس از فتح مصر و شام، قاسم‌بیگ با سلطان به استانبول رفت و در این موقع عده‌ای از او سعایت کردند و کار به جایی رسید که سلطان به سال ۹۱۹هجری دستور قتل قاسم‌بیگ را صادر کرد و پسرش جان فولاد را به اتابکان خاص سپرد تا در تربیت او بکوشند.

www.tabarestan.info تبرستان

* * *

امیرجان پولادکلیسی
(۹۱۹-۹۷۲هجری)

امیرجان پولادبن قاسم‌بیگ چون به سن رشد رسید از سلطان سلیمان خان اول عثمانی (۹۲۶-۹۷۴هجری) تقاضای حکومت اجدادی خود راکرد تا به کلیس برگردد و سلطان تقاضای او را پذیرفت و به سال ۹۱۹هجری طی فرمانی امارت گلیس به او واگذار شد و سپس شهر اعزاز و ناحیهٔ دیگری از حلب ضمیمه قلمرو وی گردید و او حکومت کلیس را از نو رونق بخشید و سپس به آبادانی و عمران روستاها و استحکام قلعه‌ها پرداخت و سپاه خود را هم از هر لحاظ مجهز کرد و روزگار را در نهایت عزت گذرانید و سرانجام به سال ۹۷۲هجری درگذشت و او ده پسر به نامهای: حبیب‌بیگ، عمربیگ، احمدبیگ، عبدالله‌بیگ، حسین‌بیگ، جعفربیگ، غضنفربیگ، زینل‌بیگ، حیدربیگ، خضربیگ داشت که همگی شجاع و کاردان و باکفایت بودند.

* * *

جعفربیگ کلیسی
(۹۷۲-۹۷۶هجری)

جعفربیگ بن امیرجان پولاد به سال ۹۷۲هجری بنا به فرمان سلطان عثمانی به حکومت کلیس رسید و او مردی ثابت‌قدم و شجاع بود ولی او نه از حکومت سررشته‌ای داشت و نه در کار سپاهیگری تبحری داشت و چون به شکار علاقمند بود فارغ‌البال به سیر و شکار می‌پرداخت و پس از چهار سال فرمانروایی هنگامیکه مصطفی‌پاشا متوجه تسخیر شیروان شد، او هم در عقب لشکر عازم دیاربکر شد و چون به کوه قره‌جه داغ رسید از اسب افتاد و به سال ۹۷۶هجری جان به جان آفرین سپرد.

www.tabarestan.info تبرستان

* * *

حبیب بیگ کلیسی
(۹۷۶-۹۸۲هجری)

حبیب‌بیگ بن جان فولادبیگ به سال ۹۷۶هجری به فرمان سلطان عثمانی به حکومت کلیس رسید و او مردی دادگر و مهربان و شجاع بود و در آغاز فرمانروائیش افرادی را که پدرش زندانی کرده بود آزاد کرد و در این موقع محمدپاشای وزیر با او به جدال پرداخت اما کاری از پیش نبرد و پس از مدتی بنا به فرمان سلطان شهر نابلس و بالیس و سلمیه را هم ضمیمه ایالت خود کرد و پس از مدتی به علت سعایت و سخن‌چینی عده‌ای بدخواه به سال ۹۸۲هجری از مقابلش معزول گردید.

* * *

حسین‌پاشای کلیسی
(۹۸۲-۱۰۰۵هجری)

حسین بیگ بن جان فولاد به سال ۹۸۲هجری بنا به فرمان سلطان سلیم دوم عثمانی

(۹۷۴-۹۸۲هجری) فرمانروای کلیس شد و پس از آن سر و صورتی به کارهای داخلی خود داد و هدایایی برای سلطان عثمانی فرستاد و به سال ۱۰۰۱هجری از سلطان سمت امیرالامرایی یافت و به حسین پاشا ملقب شد و حکومت حلب و طرابلس هم ضمیمه امارتش گردید و سرانجام به سال ۱۰۰۵هجری طی دسیسه‌ای از طرف سلطان عثمانی به قتل رسید. وی مردی جوانمرد و نیکوکار بود و علما و ادبا را گرامی میداشت و خود در علم هیأت و نجوم تبحر داشت.

تبرستان
www.tabarestan.info

* * *

امیرعلی کلیسی
(۱۰۰۵-۱۰۲۰هجری)

امیرعلی بن میرحسین به سال ۱۰۰۵هجری از سوی سرداران کلیسی و مردم به حکومت رسید و او قبلاً مدتی فرمانروای عزیزیه و اعزاز بود و چون عمویش حسین‌پاشا به قتل رسید از اطاعت دولت عثمانی سرباز زد و به جمع‌آوری سپاه پرداخت و طولی نکشید که ده‌هزار سوار دلیر کرد را گرد آورد و به جنگ یوسف‌پاشا حاکم طرابلس رفت و او را شکست داد و سپس بعلبک را هم به تصرف خود درآورد و پس از آن به جنگ شام رفت و فاتحانه به سال ۱۰۱۶هجری وارد دمشق شد و حصن‌الاکراد را گرفت و در همین محل با یوسف پاشا مصالحه کرد و فقط شهر حمص را برای او به جا گذاشت و سایر بلاد شام را تصرف نمود و پس از آن اعلام استقلال کرد و به نام خود سکه زد و پس از مدتی مرادپاشا صدراعظم عثمانی با لشکری به جنگ او آمد و دو سپاه با هم به نبرد پرداختند و سرانجام امیرعلی شکست خورد و به حلب گریخت و امّا مرادپاشا او را تعقیب کرد و به حلب رسید و بیشتر بستگان امیرعلی را کشت و امیرعلی ناچار عازم بروسا شد و خود را تسلیم حاکم آن دیار کرد و پس از اظهار اطاعت از دولت عثمانی با حاکم بروسا به استانبول رفت و سلطان عثمانی از گناه او درگذشت و امارت طمشوار را به او تفویض کرد و عاقبت به سال ۱۰۲۰هجری درگذشت.

پس از درگذشت امیرعلی کلیسی نواده‌های او به لبنان مهاجرت کردند و نام این خانواده بین عربها از جان فولاد به جنبلاط تغییر یافت و اکنون هم به همین نام معروفند و سپس برخی از آنان در لبنان به حکومت رسیدند از جمله میرسعید بیگ و امیرعلی و امیرقاسم و امیربشیر جنبلاط که تا سال ۱۲۵۲هجری فرمانروایی کردند و آثاری نیز از خود به یادگار گذاشتند.

تبرستان
www.tabarestan.info

* * *

فرمانروایان گورکیل

گورکیل ناحیه‌ای است از جزیرهٔ ابن عمر که احفادسلیمان بن خالد سرزمین جزیرهٔ ابن‌عمر را در میان خود تقسیم کردند و ناحیه گورکیل به امیرحاج بدر واگذار شد و گورکیل در آن دم شامل یکصد آبادی بزرگ و کوچک بود که مردم آنجا مسلمان و مسیحی بودند و کوه جودی که کشتی نوح پس از طوفان بر آن نشسته در ناحیه گورکیل واقع است و این ناحیه بسیار سرسبز و خرم و دارای کوههای بلند و ییلاقیهای باصفا است و بسی از عشایر و طوایف کرد برای چراندن گوسفندهایشان به این ناحیه می‌آیند.

پس از امیر حاج بدر، کدخدای معروف و مشهور گورکیل یکی از نبیرگان او به نام حاج محمد شمس‌الدین بود که در کاردانی و لیاقت و کفایت بی‌نظیر بود و مردم همه او را دوست داشتند و برایش احترام قائل بودند و پس از او فرزندش شمس‌الدین کدخدای گورکیل شد و او را سه پسر بود به نامهای: امیربدر، حاج محمود، میراحمد که بعداً هر سه تن به کدخدایی رسیدند امّا احمد سیاستمدارتر از همهٔ آنان بود که سپس به فرمانروایی رسید.

امیراحمد گورکیل
(۹۱۵-۹۴۶هجری)

امیراحمد بن شمس‌الدین گورکیل به سال ۹۱۵هجری از سوی مردم گورکیل به

حکومت رسید و وی ابتدا سپاهی سواره و پیاده آراست و قلعه‌ای مستحکم به نام قلعهٔ شاهین بنا نها د و او مردی مقتدر و کاردان و سیاستمدار و متدین بود و در عهد او سلطان سلیم خان اول عثمانی (۹۱۸-۹۲۶هجری) می‌زیست و او به دربار این سلطان تقرب پیدا کرد و پس از مدتی فرمان حکومت او را صادر کرد و چون سلطان سلیم فوت کرد، دورهٔ سلطان سلیمان اول عثمانی (۹۲۶-۹۷۴هجری) رسید او نیز فرمانی برای امیراحمد صادر نمود و ادارهٔ ایالت موصل و سنجار را هم به او واگذار کرد و او با فراغ بال فرمانروایی کرد تا به سال ۹۴۶هجری بدرود حیات گفت.

www.tabarestan.info تبرستان

* * *

امیر شمس‌الدین گورکیل
(۹۴۶-۹۵۱هجری)

امیر شمس‌الدین‌بن بدر در سال ۹۴۶هجری بنا به فرمان سلطان سلیمان اول عثمانی فرمانروای گورکیل شد و او در آغاز در این اندیشه بود که بر قلمرو نفوذ خود بیفزاید و از فرمان سلطان عثمانی یکسره بیرون رود و برای این منظور سپاهی ترتیب داد و سپس بخشی از نواحی موصل را تصرف کرد ولی پس از چندی با مخالفتهای دودمانش روبرو شد و بنا به مصالحی امارت را به سال ۹۵۱هجری به برادر دیگرش امیرابراهیم سپرد و خود در عزلت و گوشه‌گیری بسر برد.

* * *

امیرابراهیم گورکیل
(۹۵۱-۹۷۰هجری)

امیرابراهیم بن بدر به سال ۹۵۱هجری بنا به فرمان سلطان سلیمان اول عثمانی به حکومت گورکیل رسید و او ابتدا به جمع‌آوری سپاه پرداخت و اولین اقدام او برانداختن

دشمنان داخلی بود و سرانجام عده‌ای از مخالفینش را دستگیر کرد و در این هنگام بود که شاه‌طهماسب صفوی (۹۳۰-۹۸۴هجری) با لشکری به ناحیهٔ وان یورش برد و چون دانست که در مقابل سپاه قزلباش نمی‌تواند کاری کند ناچار با عده‌ای از دوستانش به ناحیهٔ ارجیش رفت و در بین راه به قزلباشها برخورد و با آنان ستیزید و چند نفرشان را کشت و سپس خود را به قلعهٔ ارجیش انداخت و شاه‌طهماسب چهار ماه قلعه را محاصره کرد و چون آذوقه‌ای در قلعه نبود مردم به تنگنا افتادند و عده‌ای ناچار در قلعه را باز کردند و قزلباشها به کشت و کشتار مردم پرداختند و در این میان امیرابراهیم هم به سال ۹۷۰ هجری کشته شد.

www.tabarestan.info تبرستان

* * *

میر احمد گورکیل
(۹۷۰-۱۰۰۰هجری)

میراحمدبن امیر ابراهیم پس از کشته شدن پدرش به سال ۹۷۰هجری به حکومت گورکیل رسید و او وفاداری خود را به سلطان سلیمان اول ابراز داشت و سلطان نیز فرمان حکومت گورکیل را برایش صادر کرد و سپس به آرایش سپاه و استحکام قلعهٔ گورکیل پرداخت و در روستاها به تأسیس مساجد و مدارس اقدام کرد و علما و ادبا و شعرا را تکریم می‌کرد و گهگاه آنان را جمع می‌نمود و دربارهٔ علم و ادب مناظره می‌کرد و خود نیز شعر می‌سرود و در زمان او اتفاقی روی نداد و مدت سی سال حکومت کرد و سرانجام به سال ۱۰۰۰هجری درگذشت و پس از او پسرش میرمحمد را به حکومت رساندند امّا او انسانی بی‌کفایت و نالایق و لاابالی بود و بیش از چند ماه حکومت نکرد و مردم بر علیه او شوریدند و او را کشتند.

* * *

امیر احمد گورکیل
(۱۰۰۰-۱۰۰۷هجری)

امیر احمدبن میرمحمد گورکیل به سال ۱۰۰۰هجری بنا به فرمان سلطان مراد سوم عثمانی (۹۸۲-۱۰۰۳هجری) به حکومت گورکیل رسید و او چون خردسال بود مادرش که زنی دلیر و کاردان بود به نیابت امارت او منصوب شد و نیز در تربیت او کوشش کرد و مادرش می‌خواست خود را از فرمان سلاطین عثمانی برهاند امّا به سبب وجود چند دستگی در کار ایالت گورکیل اقدامات او به جایی نرسید و مدعیان در کار او اخلال می‌کردند و پس از چند سال امیر احمد هم به سن رشد رسید و با سیاستی عاقلانه به امارت پرداخت و درزمان او وقایع مهمی روی نداد و سرانجام به سال ۱۰۱۷هجری درگذشت و با درگذشت او سلسلهٔ امرای گورکیل منقرض شد.

www.tabarestan.info تبرستان

* * *

فرمانروایان داسنی

داسنی یکی از قبایل کرد هستند که در بین‌النهرین و سنجارو دهوک سکونت دارند و پیرو آئین ایزدی هستند و در گذشته در کوهستانهای دیار بکر و موصل می‌زیستند و در آن حول و حوش قلعه‌ای داشتند که بسیار مستحکم بود و در کتاب تاریخ دنبلی تألیف فقیربن حسین علی دنبلی آمده است: که قلعهٔ دنبل در کوهستانهای دیار بکر و موصل واقع است وکردان حول و حوش آن قلعه و کوهستانهای منسوب به آن ایزدی هستند و کوه ایزدان که کوه سنجران است به شام کشیده شده است که تمامی ساکنانش یزدان پرستند و قلعهٔ دنبل چنانکه گویند از ابنیه کیکاوس شاه است و ایزدی‌ها دارای طوایف زیادی هستند از آن جمله: دنبلی، محمودی، نوکی، شیخ‌نرین، سونی، ماسک، رشکی، دستی، مرسی، انونش، مخ، مهرانی، پیکانی، سنوری، شیرویان، دیوران، اردمانی و آنان نسب خود را به کیانیان نسبت می‌دهند و همگی یزدان‌پرستند و داسنی‌ها از قدیم همواره مردان شجاع و

دلیر داشته‌اند و فرمانروایان زیادی در میان آنان برخاسته است و مورد توجه پادشاهان صفوی بوده‌اند که یکی از آن مردان حسین‌بیگ داسنی است که اینک دربارهٔ او به گفتگو می‌پردازیم:

حسین‌بیگ داسنی
(۹۱۶-۹۴۷هجری)

www.tabarestan.info تبرستان

حسین‌بیگ بن احمدبیگ داسنی به سال ۹۱۶هجری از سوی مردم و سران داسنی به فرمانروایی داسنی‌ها برگزیده شد و او در آغاز کار به جمع تجهیز سپاه پرداخت و چون نیرو گرفت برخی نواحی مجاور را به تصرف خود درآورد و سپس سلیمان خان عثمانی (۹۲۶-۹۷۴هجری) که به قصد فتح بغداد در حرکت بود امارت اربیل را از میرعزالدین گرفت و به حسین بیگ داسنی تفویض کرد و با فوت میرعزالدین به سال ۹۴۱هجری تمام نواحی اربیل به تصرف او درآمد و امّا پس ازمدتی امیر سیف‌الدین بن میرحسین سوران با سپاهی گران به جنگ حسین‌بیگ داسنی رفت و ملک موروثی را از او بازگرفت و سلطان عثمانی چون این خبر را شنید حسین‌بیگ داسنی را به استانبول فراخواند و او را به سال ۹۴۷هجری به قتل رساند.

* * *

فرمانروایان پازوکی

پازوکی‌ها یکی از طوایف کردند که درگذشته در شهرهای موش و ملازگرد و دیار بکر می‌زیستند و اکنون در اطراف سنندج و کرمانشاه بسر می‌برند و آنان به دو شعبه تقسیم شده‌اند: خالد بَکلو و شکر بَکلو که خالد بکلوها بر مناطق خنس و ملازگرد و بخشی از ایالت موش حکومت داشته‌اند و شکر بکلوها هم از فرمانروایان بدلیس تبعیت می‌کرده‌اند و آنان در اوایل قرن دهم هجری امارت پازوکی را تأسیس کرده‌اند و نخستین

فرمانروای پازوکی شخصی بوده به نام حسین‌علی بیگ که او دو پسر داشته به نامهای: شهسواربیگ و شکربیگ و آنان از سال ۹۲۰هجری تا ۹۸۷هجری بر بخشی از کردستان فرمانروایی کرده‌اند که اینک دربارهٔ آنان به گفتگو می‌پردازیم:

شهسواربیگ پازوکی
(۹۲۰-۹۲۲هجری)

تبرستان www.tabarestan.info

شهسواربیگ بن علی بیگ پس از برچیده شدن سلسلهٔ آق‌قویونلو به سال ۹۲۰هجری ملازم امیرشرف خان بدلیسی شد و او قصد داشت امارتی تشکیل بدهد امّا مرگ او را مهلت نداد و به سال ۹۲۲هجری فوت کرد و او پسری داشت به نام خالدبیگ که بسیار شجاع و مقتدر و باکفایت بود.

* * *

خالدبیگ پازوکی
(۹۲۲-۹۳۱هجری)

خالدبیگ‌بن شهسواربیگ پازوکی به سال ۹۲۲هجری باکمک و یاری یارانش امارتی بـه نـام امـارت پـازوکی تشکیل داد و در آغـاز بـه خـدمت شـاه اسمـاعیل صـفوی (۹۰۷-۹۳۰هجری) رسید و جزو مقربان درگاه او درآمد و در بیشتر جنگها شـرکت داشت و در یکی از جنگها دست راستش قطع شد و شاه اسماعیل نظر به علاقه‌ای که به او داشت دستور داد دستی زرین برای او درست کردند و از آن پس به نام خالد یکدست معروف شد و پس از مدتی شاه نواحی خنس و ملازگرد و اُچکان و موش را بر حکومت موروثی او افزود و خالدبیگ مردی مقتدر و مصمم و شجاع بود و از کسی نمی‌هراسید و پس از آن به جمع‌آوری سپاه پرداخت و پس از مدتی از اطاعت شاه اسماعیل سرباز زد و بر شهرها و نواحی دیگر استیلا یافت و چون نیرومند شد خود را شاه خواند و دستور داد به نام خودش خطبه بخوانند و به نام خودش هم سکه زد و چون از حملهٔ شاه‌اسماعیل

می‌ترسید از سلطان سلیم خان اول عثمانی (۹۱۸-۹۲۶هجری) اطاعت کرد و او هم فرمان حکومت بخشی از کردستان را به نام وی صادر کرد امّا دیری نپائید که از فرمان او هم سرباز زد تا اینکه سلطان عثمانی لشکری برای سرکوبی او فرستاد و سرانجام به سال ۹۳۱هجری اسیر شد و به فرمان سلطان به قتل رسید. وی دارای سه پسر بود به نامهای: ویس‌بیگ، ولدبیگ.

تبرستان
www.tabarestan.info

* * *

ویس‌بیگ پازوکی
(۹۳۱-۹۳۴هجری)

ویس‌بیگ بن خالد بیگ پس از کشته شدن پدرش که در خدمت شاه‌تهماسب صفوی (۹۳۰-۹۸۴هجری) بود بنا به فرمان شاه به امارت خنس و ملازگرد و عدلجواز رسید و او در آغاز به تجهیز سپاه پرداخت و چندین نواحی مجاور را تصرف کرد و این خبر چون به سلطان عثمانی رسید برای سرکوبیش سپاهی فرستاد و در این جنگ که به سال ۹۳۴هجری روی داد خود و برادرش ولدبیگ و دو پسرش خالد و الوند کشته دشند و از او دو پسر به نامهای: قلیج‌بیگ و ذوالفقاربیگ به جای ماندند که در سپاه شاه‌تهماسب خدمت می‌کردند.

* * *

قلیج‌بیگ پازوکی
(۹۳۴-۹۴۳هجری)

قلیج‌بیگ بن ویس بیگ به سال ۹۳۴هجری بنا به فرمان شاه‌تهماسب به امارت عدلجواز و خنس و ملازگرد رسید و چون نوجوان بود مادر و عموهایش او را یاری می‌کردند و چون به سن رشد رسید از سوی شاه صفوی نواحی گنجه‌واران ضمیمه

حکومت او شد و او نه سال فرمانروایی کرد و سرانجام به سال ۹۴۳هجری بدرود حیات گفت و از وی پسری به نام ویس‌بیگ به جای ماند و او مردی ملایم‌طبع و آرام و متدین و دوستدار شعر و ادب بود.

* * *

تبرستان www.tabarestan.info

یادگاربیگ پازوکی
(۹۴۳-۹۵۸هجری)

پس از فوت قلیج‌بیگ، ذوالفقاربیگ بن ویس‌بیگ حکومت پازوکی را در دست گرفت امّا بیش از چند ماهی نزیست و او هم درگذشت و مردم یادگاربیگ‌بن منصوربیگ را به سال ۹۴۳هجری به امارت پازوکی برگزیدند و او مردی مصمم و جوانمرد و بخشنده بود و در آغاز سپاه منظمی آراست و شاه هم فرمان امارت او را صادر کرد و ناحیه الشگرد را هم ضمیمهٔ امارتش کرد و یادگاربیگ متأسفانه در اواخر عمر بیشتر اوقاتش را در شکارگاه و لهو و لعب می‌گذرانید و به این سبب مردم از او ناراضی شدند و در عین حال مردی بخشنده بود و به مستمندان و فقرا کمک می‌کرد و قریب دوهزار خانوار کرد را نیز در الشگرد جای داد و آنان را به کار کشاورزی و دامداری واداشت و او پس از پانزده سال حکومت به سال ۹۵۸هجری وفات یافت و از او پسری به نام نیازبیگ به جای ماند.

* * *

نیازبیگ پازوکی
(۹۵۸-۹۸۱هجری)

نیازبیگ‌بن یادگار پازوکی به سال ۹۵۸هجری بنا به فرمان شاه‌تهماسب به حکومت الشگرد و دیگر نواحی رسید و او متأسفانه از سیاست و کفایت بهره‌ای نداشت و میدان را برای هوسبازان و شرابخواران بارتر کرد و از این رو شورش و بلوا همهٔ قلمرو حکومتش را

گرفت و به مردم هم ظلم و ستم می‌کرد و سرانجام به واسطهٔ سوء رفتار، مردم از دستش به ستوه آمدند و به شاه‌تهماسب شکایت کردند و شاه او را به سال ۹۸۱هـجری از حکومت خلع کرد و اویس‌بیگ دوم را به حکومت نشاند.

* * *

تبرستان
www.tabarestan.info

اویس‌بیگ دوم پازوکی
(۹۸۱-۹۸۷هجری)

اویس‌بیگ دوم پازوکی به سال ۹۸۱هجری بنا به فرمان شاه‌تهماسب بر مسند حکومت پازوکی نشست و او مردی شجاع و دلیر و سخی بود و در امور مذهبی تعصب اسلاف خود را داشت و مردم را برای ترویج مذهب و دین فرامی‌خواند امّا در آن هنگام الشگرد ویران شده بود و بیشتر پازوکی‌ها آنجا را ترک کرده بودند و به شهرهای دیگر می‌رفتند و چون حکومت به شاه‌محمد خدابنده صفوی (۹۸۵-۹۹۶هجری) رسید طایفهٔ پازوکی را دو بخش کرد و شکر بیگیان را تحت اختیار نیازبیگ قرار داد و مابقی را به اویس بیگ واگذار کرد و سرانجام در جنگی که بین سپاه صفوی و عثمانی درگرفت، اویس‌بیگ به سال ۹۸۷هجری کشته شد و او پسری داشت به نام قلی و با کشته شدن او امارت پازوکی منقرض شد.

* * *

فرمانروایان برادوست

برادوست یکی از طوایف کردند که در اطراف ارومیه و رواندز و اربیل می‌زیند و آنان دو شعبه‌اند به نام ترگوری و مرگوری که در گذشته در ترگور و مرگور می‌زیستند و از آنان سه تن به نامهای: ناصربیگ برادوست، امیرخان یکدست، الغ‌بیگ برادوست از سال

۹۲۵هجری تا ۱۰۲۸هجری فرمانروایی کرده‌اند که اینک به شرح حال فرمانروایان آنان می‌پردازیم:

ناصربیگ برادوست
(۹۲۵-۱۰۰۵هجری)

ناصربیگ بن شیربیگ به سال ۹۲۵هجری بنا به فرمان شاه‌تهماسب صفوی (۹۳۰-۹۸۴هجری) به امارت ترگور و مرگور رسید و او مردی مقتدر و مصمم و شجاع بود و در آغاز به جمع‌آوری سپاه پرداخت و سپس به عمران و آبادانی روستاها سرگرم شد و پس از مدتی زینل‌بیگ هکاری به علت مخالفت با ناصربیگ، پسرش شیربیگ را بر علیه او شورانید و ناحیه صوما را از مرگور جدا کرد امّا شیربیگ چندان نزیست و مُرد و پس از او ناحیه صوما به دست زین‌الدین‌بیگ افتاد و او هم در جنگ سعدآباد تبریز کشته شد و ناحیه صوما و مرگور را مجدداً در اختیار ناصربیگ قرار گرفت و سرانجام به سال ۱۰۰۵هجری درگذشت و او دارای هشت پسر بود به نامهای: شیربیگ، یوسف‌بیگ، قره‌خان، صاروخان، شاه‌محمد، تیمورخان، حسین، حیدر.

* * *

امیرخان یکدست
(۹۴۵-۱۰۱۹هجری)

امیرقره خان بن ناصربیگ که به امیرخان یکدست معروف است به سال ۹۴۵هجری بنا به فرمان شاه‌تهماسب صفوی به امارت ارومیه و اشنویه نشست و در این دم چون بیشتر امرای کردستان به سلطان عثمانی پناه برده بودند از این رو شاه حکومت ارومیه و اشنویه را به شاه‌محمدبیگ برادوست واگذار کرد و امیرخان هم به خدمت میرعمربیگ سوران رفت و در جنگی که برای او انجام داد یک دستش قطع شد و سپس به شاه‌عباس صفوی (۹۹۶-۱۰۳۸هجری) تقرب جست و مورد لطف شاه واقع شد و او فرمان داد

دستی از زر برایش درست کردند و از آن پس به نام امیرخان یکدست معروف شد و سپس امارت ارومیه و اشنویه و ترگور و مرگور را بالقب خانی به او واگذار کرد و پس از آن قلعه‌ای در سی فرسنگی جنوب ارومیه به نام دمدم که گویا در زمان ساسانیان ساخته شده بود و آثار آن باقیمانده بود آنرا بنا نهاد و به استحکام قلعه‌های دیگر امارتش هم افزود ولی بر اثر تحریکات امرا و اطرافیان شاه روابط میرخان یکدست و شاه عباس بی‌جهت تیره شد و بنا به فرمان شاه سپاهی به سرکردگی اعتمادالدوله به کمک طایفهٔ جلالی که آتش فروزان اصلی جنگ بودند قلعهٔ دمدم را به سال ۱۰۱۷هجری چند ماه محاصره کردند و پس از مدتی مجرای آب قلعه را یافتند و آنرا بستند و دفاع شجاعانه‌ای که طایفهٔ برادوست از خود نشان دادند کمتر نظیر دارد و متأسفانه پس از یکسال نبرد دلاورانه قلعهٔ دمدم به دست سپاهیان قزلباش افتاد و اهالی قلعه مدتی از بی‌آبی سخت در مضیقه افتادند و در این هنگام چند روز باران بارید و آب‌انبارها پر شد و اعتمادالدوله ناچار دستور حمله مجدد صادر کرد و لشکر قزلباش در این جنگ بسی کشته دادند و در این دم اعتمادالدوله ناگهان جان داد و محمدبیگ به جای او نشست و امیرخان چون می‌دانست در مقابل آن همه سپاه نمی‌تواند ایستادگی کند لذا درخواست امان‌نامه کرد و آنان در آغاز به وی روی خوش نشان دادند امّا سپس او و همراهانش را به سال ۱۰۱۹هجری با فجیع‌ترین وضع کشتند و به دستور شاه‌عباس بیشتر سران قلعهٔ دمدم را به قتل رساندند و پس از تصرف قلعهٔ دمدم شاه آنجا را به امیرقباد خان بیگدلی واگذار کرد و مردم آن سامان مدت هفت سال تا سال ۱۰۲۶هجری تحت شکنجه و فشار زندگی کردند تا اینکه الغ‌بیگ برادوست زمان امور را به دست گرفت.

www.tabarestan.info تبرستان

* * *

الغ‌بیگ برادوست
(۱۰۲۶-۱۰۲۸هجری)

پس از تصرف قلعهٔ دمدم شاه آنجا را به یکی از دست‌نشاندگانش به نام امیرقبادخان

بیگدلی واگذار کرد و مردم آن سامان مدت هفت سال تحت شکنجه زندگی می‌کردند تا اینکه الغ‌بیگ برادوست مردم را متحد کرد و روزی که امیر قباد خان بیگدلی برای شکار با یک عده از جنگجویانش از قلعه بیرون رفتند، الغ‌بیگ با یارانش در کمین نشسته بودند به آنها حمله کردند و عده‌ای را کُشتند و سپس قلعه را به سال ۱۰۲۶هجری تصرف کردند و امیرقبادخان که جان سالم بدر برده بود حاکم مراغه و تبریز را از ماجرا مطلع کرد و از آنان یاری خواست و آنان نیز سپاهی ترتیب دادند و قلعه را محاصره کردند و در این دم اسلحه‌خانهٔ دمدم آتش گرفت و سر و صورت الغ‌بیگ هم سوخت و چون نتوانست در مقابل آن همه سپاه کاری بکند ناچار با تعدادی از یارانش به سال ۱۰۲۸هجری گریخت و قلعه مجدداً به دست نشاندگان شاه افتاد.

www.tabarestan.info تبرستان

* * *

فرمانروایان چگنی

چگنی یکی از طوایف کرد است که در اطراف رودخانه کشکان و رود خرم‌آباد و کوه ملەشوانان و اطراف کرمانشاه و کرکوک و سلیمانیه و نواحی سمیرم می‌زیند و در گذشته سه تن از این طایفه به نامهای: بداغ‌بیگ چگنی و محمدسلطان چگنی و عاشورخان چگنی از سال ۹۳۵هجری تا ۱۰۴۸هجری در کردستان و خراسان و قره‌باغ فرمانروایی کرده‌اند که اینک دربارهٔ آنها به گفتگو و بحث می‌پردازیم:

بداغ‌بیگ چگنی
(۹۳۵-۱۰۱۲هجری)

بداغ‌بیگ در سال ۹۳۵هجری بنا به فرمان شاه‌تهماسب صفوی (۹۳۰-۹۸۴هجری) به امارت وان منصوب شد و در زمان شاه‌عباس صفوی (۹۹۶-۱۰۳۸هجری) در جنگی که با عبدالمؤمن خان حاکم ازبک به سال ۱۰۰۱هجری درگرفت که قصد داشت قوچان را

تصرف کند بداغ‌بیگ و طایفه‌اش رشادت فوق‌العاده‌ای نشان دادند و مردانه جنگیدند و شاه در مقابل لقب امیرالامرائی را به او داد و ادارهٔ خراسان را نیز به او سپرد و پنج تن از فرزندانش را به مقامهای بزرگی رساند که یکی از آنها را حاکم خراسان و خبوشان کرد و در سال ۱۰۰۷هجری بنا به فرمان شاه به ترکمنها و ازبکها که در مرو و شاهجان و ماوراءالنهر مستقر شده بودند حمله کرد و آنان را تار و مار نمود و وی در عین حال مردی صلح‌جو بود و به دوران او دیگر جنگی اتفاق نیفتاد و اوقاتش را بیشتر به مطالعه می‌گذراند و سرانجام به سال ۱۰۱۲هجری درگذشت.

www.tabarestan.info تبرستان

* * *

محمدسلطان چگنی
(۹۹۸-۱۰۵۸هجری)

محمدسلطان چگنی به سال ۹۹۸هجری بنا به فرمان شاه‌عباس به امارت قره‌باغ از ولایات آذربایجان منصوب شد و او در آغاز سر و صورتی به کارهای داخلی خود داد و سپس به استحکام قلعهٔ قره‌باغ پرداخت و آنگاه به جمع‌آوری سپاه سرگرم شد و از هر لحاظ در برابر دشمنان خود را قوی کرد ولی در زمان او در قلمروش اتفاقی نیفتاد و سرانجام به سال ۱۰۵۸هجری جهان را وداع گفت.

* * *

عاشورخان چگنی
(۱۰۱۴-۱۰۴۸هجری)

عاشورخان چگنی به سال ۱۰۱۴هجری بنا به فرمان شاه‌عباس صفوی به امارت مرو و شاهیجان منصوب شد و او سپس بخشی از خراسان را گرفت و دایرهٔ حکومت خود را تا طوس توسعه داد و او پس از آن به عمران و آبادانی روستاها و شهرهای مختلف توجه

فراوان داشت و مساجد و مدارسی ساخت و بر آبادی امارتش افزود و به دستور او قناتهای پر شده را لاروبی کردند و به صاحبان املاک خراب‌شده فرمان داد تا املاک خود را آباد کنند و حتی به آنها کمک مالی کرد و علما و شعرا و ادبا را نیز دوست داشت و به آنان صله و انعام می‌داد و وی عاقبت به سال ۱۰۴۸هجری درگذشت.

* * *

تبرستان
www.tabarestan.info

فرمانروایان سیاه منصور

سیاه منصور یکی از طوایف کرد است که در گذشته در زرین‌کمر یا گروس فعلی می‌زیستند و سپس به سال ۹۶۰هجری امارتی برای خود پدید آوردند که تا سال ۹۹۹هجری فرمان راندند و جمعاً دو نفر از آنان به نامهای: خلیل خان و دولتیار خان به حکومت رسیدند که اینک دربارهٔ آنها به گفتگو می‌پردازیم:

خلیل خان سیاه منصور
(۹۶۰-۹۸۶هجری)

خلیل خان که یکی از مردان شجاع طایفهٔ سیاه منصور و از اهالی گروس بود و برای اینکه بارها دشمنان ایران را شکست داده بود، شاه‌تهماسب صفوی (۹۳۰-۹۸۴هجری) به سال ۹۶۰هجری لقب خانی و امیرالامرایی را به او داد و سپس مناطق سلطانیه و زنجان و ابهر و زرین‌کمر یا گروس را به او واگذار کرد و پس از مدتی شاه صفوی چند شهر و ناحیهٔ دیگر را در آذربایجان و عراق به او محول کرد و خلیل خان سه‌هزار سوار شجاع کُرد آماده کرده بود تا قلمروش را حفظ کنند و طوایف کرد را نیز در اختیار داشت و پس از مدتی قدرت او به حدی رسید که شاه از او بیمناک شد و او را از فرمانروایی عزل نمود و به عنوان مرزبان به سمت خراسان فرستاد و او همچنان تا پایان زندگی با صداقت به این شغل باقی ماند تا به سال ۹۸۶هجری بدرود حیات گفت و او پسری داشت به نام دولتیارخان که بسیار شجاع و جوانمرد بود.

دولتیار خان سیاه منصور
(۹۸۶-۹۹۹هجری)

پس از عزل خلیل خان پسرش دولتیار خان به موجب فرمان سلطان محمد خدابنده صفوی (۹۸۵-۹۹۶هجری) فرمانروای زرین‌کمر یا گروس شد و او چون مردی باکفایت و مقتدر بود لذا پس از مدتی حفاظت نواحی کوشب و سجاس و زنجان و صورلق و قیدار و شبستان و انگوران به او سپرده شد و دولتیار خان سپس کوشب را مرکز ایالت خود قرار داد و در آن قلعهٔ استواری ساخت و سپاه منظمی آماده کرد و پس از آن مناطقی که در اثر جنگ خراب شده بود آباد کرد و طولی نکشید که قدرت او رو به فزونی نهاد و قصد داشت که به قلمرو خود بیفزاید و از فرمان شاه یکسره بیرون رود و شاه از او بیمناک شد و به سال ۹۹۳هجری مرشد قلی خان شاملو را با سپاهی به سرکوبیش فرستاد و دولتیارخان مردانه جنگید و سپاهیانش را تار و مار کرد و گویند مادر پیرش سوار اسبی شده بود و فراریان را تعقیب می‌کرد و آنان را می‌کشت و در این دم شاه‌عباس صفوی (۹۹۶-۱۰۳۸هجری) به پادشاهی رسیده بود و لشکریان مرشدقلی خان از ترس شاه جرأت بازگشت نداشتند و ناچار به احمدخان والی خراسان پناهنده شدند امّا شاه‌عباس سپس همه را خواست و آنان را بی‌رحمانه به قتل رساند و دولتیارخان پس از این پیروزی سلطانیه و ابهر را نیز گرفت و شاه این بار نیرویی به سرداری حسین‌قلی سلطان فرستاد و نیروی شاه به سال ۹۹۸هجری شکست خورد و پس از آن شاه نامه‌ای به دولتیار خان فرستاد و برایش سوگند خورد که کاری به کارش نداشته باشد و او سوگند شاه را باور کرد و پس از چندی پیش شاه رفت و شاه به سال ۹۹۹هجری دستور داد او را با فجیع‌ترین وضع کشتند.

* * *

www.tabarestan.info تبرستان

فرمانروایان زنگنه

ایل زنگنه یکی از ایلهای قدیمی کرد است که در زمان ساسانیان جزو گارد جاویدان بوده‌اند و در دوران اسلامی هم برای سربلندی و صیانت و استقلال ایران کوششهای زیادی کرده‌اند و آنان در کرمانشاه و هلیلان و فیروزآباد و ماهیدشت و کرکوک و خانقین و اطراف کفری و سوماک می‌زیستند و در شرفنامه هم آمده است که طایفهٔ زنگنه در افغانستان هم هستند و افرادی از این طایفه در زمان صفویه به مقامهای بلندی رسیده‌اند و شرفنامه در ذکر این طایفه گوید: عمدهٔ اکراد ایران سه طبقه‌اند: سیاه‌منصور و چگنی و زنگنه و حکایت مشهور است و در السنه و افواه مذکور که در اصل ایشان سه برادر بوده‌اند که از ولایت لرستان و به روایتی از گوران و اردلان به عزم ملازمت سلاطین ایران از وطن بیرون آمده ایشان را ترقیات کلی رو داده هر سه برادر به مرتبه امارت رسیده و مردمانی که از اطراف و جوانب بر سر رایت آنها جمع شده ملقب به اسم ایشان گشته‌اند و طایفهٔ زنگنه در زمان شاه‌اسماعیل صفوی به مراتب عالی رسیده و محسود اقران بودند چون از امرای ایشان کسی نماند فرقه فرقه به خدمت امرا قزلباشیه مبادرت نموده و در عراق و خراسان استخدام کردند و بعضی در زمرهٔ قورچیان عظام منفرط گشتند.

یکی از شخصیتهای ایل زنگنه، علی‌بیگ مشهور به آلی بالی است که در زمان لشکرکشی شاه‌عباس صفوی (۹۹۶-۱۰۳۸هجری) که با سپاهی انبوه به عزم تسخیر کردستان و سرکوبی هلوخان اردلان (۹۹۶-۱۰۱۴هجری) حرکت می‌کند و هنگامیکه به قریه میهم از قراء اسفندآباد می‌رسد آلی‌بالی زنگنه چگونگی اوضاع و قلاع و استحکامات کردستان را در خلوت به عرض شاه می‌رساند و او را از این جنگ منصرف می‌کند و خود آلی‌بالی متعهد می‌شود که از راه صلح و صفا هلوخان را به اطاعت شاه دلالت نماید و شاه‌عباس آلی‌بالی را با فرمان و خلعت نزد هلوخان می‌فرستد و خود به اصفهان مراجعت می‌کند و آلی‌بالی در قلعه مریوان هلوخان را ملاقات می‌کند و خلعت و فرمان ملوکانه را به او ابلاغ می‌کند و هلوخان سر اطاعت پیش آورده و خان احمدخان پسرش را با تحف و هدایا به خدمت شاه گسیل می‌دارد و سپس شاه خواهرش زرین‌کلاه را به عقد خان احمدخان پسر هلوخان درمی‌آورد و یکی دیگر از بزرگان ایل زنگنه شیخ

www.tabarestan.info تبرستان

علی‌خان اعتمادالدوله بن آلی‌بالی بیگ زنگنه است که به وزارت رسید و او وزیری باتدبیر و کاردان بود و نیز نجف‌قلی خان زنگنه که سمت میرآخورباشی شاه عباس ثانی (۱۰۵۲-۱۰۷۷هجری) را داشت و بعدها والی مرو و قندهار شد و در موقع تسخیر قندهار رشادتها از خود نشان داد و یا عبدالباقی خان زنگنه که از امرا و مقربان نادرشاه افشار (۱۱۴۸-۱۱۶۰هجری) بود و همچنین محمدحسین خان زنگنه که از رجال برجسته فتحعلی شاه قاجار (۱۲۱۱-۱۲۵۰هجری) بود مدتی ریاست تشریفات عباس میرزا را به عهده داشت و در سال ۱۲۴۹هجری به عنوان سفارت روس و انگلیس فرستاده شد و یا میرزامحمدخان زنگنه از امرای بزرگ دوران فتحعلی‌شاه قاجار بود مدتی رئیس قشون آذربایجان و یک چند والی آذربایجان بود و یا چراغعلی خان زنگنه که ریاست غلامات شاهی دربار ناصرالدین‌شاه قاجار (۱۲۶۴-۱۳۱۳هجری) را داشته است و یا دکتر عبدالحمید اعظمی زنگنه مدتی معاون پارلمانی و ریاست دانشکدهٔ حقوق را به عهده داشت.

یکی از تیره‌های زنگنه طایفهٔ زنگنه کرکوکی است که آنان در سال ۹۶۸هجری از فیروزآباد و ماهیدشت به کرکوک و اطراف آن مهاجرت کردند و به این واسطه به زنگنه کرکوکی مشهور شدند و چهار تن از آنان به نامهای: انوشیروان‌بیگ زنگنه و امیراسماعیل زنگنه و احمدبیگ زنگنه و محمودبیگ زنگنه از سال ۹۷۱هجری تا ۱۰۳۷هجری در آنجا حکومت کردند که در اینک دربارهٔ آنان به گفتگو می‌پردازیم:

انوشیروان‌بیگ زنگنه
(۹۷۱-۹۷۵هجری)

انوشیروان‌بیگ بن خسروبیگ که مردی به غایت شجاع و مردمدار و سیاستمدار بود به سال ۹۷۱هجری از سوی سران طایفهٔ زنگنه به امارت فیروزآباد و ماهیدشت برگزیده شد و شاه‌اسماعیل صفوی (۹۰۷-۹۳۰هجری) پس از مدتی فرمان امارت او را صادر کرد و به او لقب بیگ داد و او نخست به جمع‌آوری سپاه پرداخت و سپس یک مسجد و کاروانسرا در ماهیدشت بنا نهاد و تیره‌های زنگنه را با هم متحد کرد و به مردم دستور اکید

داده بود که در سرزمینش از ظلم و تعدی جلوگیری کنند و در زمان او عده‌ای از قزلباشها به ماهیدشت آمدند و به اذیت و آزار مردم پرداختند و انوشیروان‌بیگ ناچار آنان را سیاست کرد و چون این خبر به شاه‌تهماسب صفوی (۹۳۰-۹۸۴هجری) رسید فرمان قتل او را صادر کرد و انوشیروان‌بیگ ناچار با عده‌ای از سران طایفه‌اش به اطراف شهرزور مهاجرت کرد و سپس به ناحیه گل و خورنوزان از توابع کرکوک رفت و در آنجا مستقر شد و با طوایف دیگر متحد گشت و مردم را رهبری می‌کرد و سرانجام به سال ۹۷۵هجری درگذشت و او پسری داشت به نام میراسماعیل‌بیگ که بسیار شجاع و جوانمرد بود.

www.tabarestan.info تبرستان

* * *

امیراسماعیل زنگنه
(۹۷۵-۹۹۸هجری)

امیراسماعیل‌بیگ بن انوشیروان بیگ به سال ۹۷۵هجری در ناحیهٔ گل مستقر شد و او چون مردی شجاع و مصمم و باکفایت بود با مردم با رأفت و مهربانی رفتار کرد و سپس مردم او را به عنوان امیر خودشان انتخاب کردند و چون این خبر به سلطان مراد سوم عثمانی (۹۸۲-۱۰۰۳هجری) رسید پانصد سوار به سرداری یاوزبیگ برای دستگیری او اعزام داشت و امیراسماعیل چون از این امر آگاهی یافت به استقبال یاوزبیگ و سوارانش رفت و از آنان به گرمی پذیرایی کرد و پس از چند روز استراحت یاوزبیگ او را با خود به باب عالی برد و ماجرا را برای سلطان تعریف کرد و سلطان نظرش عوض شد و فرمان امارت کرکوک و گل و خورنوزان و قیطول را با ده‌هزار فلورزر برای او صادر کرد و پس از مراجعت با خواهر شیخ مصطفی که یکی از شیوخ بزرگ منطقه بود ازدواج کرد و سپس یک کاروانسرا و یک مسجد در گل بنا کرد و آنچه را از باج و خراج جمع می‌کرد بخشی از آنرا به فقرا و مستمندان می‌داد و علما و شعرا و ادبا را گرامی می‌داشت و پس از مدتی چنان قدرت یافت که حتی والی موصل در کارهایش با او مشورت می‌کرد و چندی گذشت و سلیمان‌بیگ بابان (۹۷۹-۹۹۷هجری) با سپاهی به او حمله کرد و شکست

خورد و چون این خبر به سلطان عثمانی رسید فرمان داد بهترین نشان را به او بدهند امّا طولی نکشید که سلطان فرمان قتل او را صادر کرد و چون مدتی او را زندانی کردند یکی از راهزنان معروف به نام حقی او را از زندان آزاد کرد و میراسماعیل سپس خواهرش را به عقد او درآورد و سرانجام به سال ۹۹۸هجری بدرود حیات گفت.

* * *

تبرستان
www.tabarestan.info

احمدبیگ زنگنه
(۹۹۸-۱۰۲۷هجری)

احمدبیگ بن امیراسماعیل زنگنه به سال ۹۹۸هجری بنا به فرمان سلطان عثمانی به امارت گل و خورنوزان و قیطول رسید و او مانند پدرش مردی مصمم و شجاع و بخشنده بود و مردم را به کار و کوشش و زراعت تشویق می‌کرد و پس از مدتی مردم بسی ثروتمند شدند و نزدیک به دو هزار سوار مجهز کرد و سپس قلعه‌ای را بنا نهاد و در آبادانی و عمران روستاها کوشید و پس از آن ناحیه قراغ و سنگاو را به تصرف خود درآورد و به مدت بیست و سه سال فرمانروایی کرد و عاقبت به سال ۱۰۲۷هجری بدرود حیات گفت.

* * *

محمدبیگ زنگنه
(۱۰۲۷-۱۰۳۷هجری)

محمودبیگ بن احمدبیگ زنگنه به سال ۱۰۲۷هجری بنا به فرمان سلطان عثمان دوم عثمانی (۱۰۲۷-۱۰۳۱هجری) به امارت گل و خورنوزان و قیطول منصوب شد و در ابتدا سرگرم جمع‌آوری نیرویی علیه قزلباشها بود زیرا آنان گهگاه به اذیت و آزار مردم می‌پرداختند و حتی عده‌ای را اسیر کردند و به اصفهان بردند و از این‌رو به سال ۱۰۳۲هجری از سلطان عثمانی یاری خواست و چون در این دم عثمانیها با دولت ایران در

جنگ و ستیز بودند و ایرانیها بر عراق مسلط شده بودند لذا با این درخواست موافقت نشد و پس از آن محمودبیگ خود را به ایران نزدیک کرد و اطاعت خود را به شاه‌تهماسب صفوی ابراز داشت و چون این خبر به سلطان عثمانی رسید او را مخفیانه به سال ۱۰۳۷هجری به قتل رساند و با کشته شدن او امارت زنگنه در کرکوک منقرض شد.

* * *

تبرستان www.tabarestan.info

فرمانروایان بنی سیفا

فرمانروایان بنی‌سیفا یا پسران شمشیر که از سال ۹۸۱هجری تا ۱۰۶۰هجری حکومت کردند، مؤسس این خاندان امیرجمال‌الدین سیفا است که در دستگاه مرادخان سوم عثمانی (۹۸۲-۱۰۰۳هجری) به مناصب عالی رسید و سپس به نیابت حکومت مأمور طرابلس گردید و چندی نگذشت که در آنجا خود را مستقل اعلان کرد و پس از آن عکاره و حسن‌الاکراد را نیز بر حوزه حکومتی خود افزود و این امارت چندین سال تحت ادارهٔ ایشان بود و جمعاً چهار تن از آنان از این قرار حکومت کردند، امیرجمال‌الدین سیفا (۹۸۱-۱۰۱۰هجری)، یوسف پاشا بنی‌سیفا (۱۰۱۰-۱۰۴۴هجری)، امیرقاسم پاشا بنی‌سیفا (۱۰۴۴-۱۰۵۴هجری)، امیرعلی بنی‌سیفا (۱۰۵۴-۱۰۶۰هجری) که اینک دربارهٔ آنها به بحث می‌پردازیم:

امیرجمال‌الدین سیفا
(۹۸۱-۱۰۱۰هجری)

امیرجمال‌الدین سیفا سرسلسلهٔ خاندان بنی‌سیفا از امرای مقتدر دورهٔ مرادخان سوم عثمانی است که در سال ۹۸۱هجری به نیابت حکومت مأمور طرابلس گردید و چندی نگذشت که در آنجا مردم را متحد کرد و طوایف کرد را گرد آورد و خود را مستقل اعلان کرد و سپس عکاره و حصن‌الاکراد را به تصرف خود درآورد و به نام خود سکه زد و یک

مسجد و یک مدرسه در طرابلس بنا نهاد که هنوز آثارش باقی است و سرانجام به سال ۱۰۱۰هجری درگذشت.

* * *

یوسف‌پاشا بنی سیفا
(۱۰۱۰-۱۰۴۴هجری)

تبرستان
www.tabarestan.info

یوسف‌پاشا بنی سیفا پس از امیرجمال‌الدین امارت طرابلس را به دست گرفت و سپاهی فراهم آورد و بر آل عساف که یکی از عشایر طرابلس بودند و از مخالفان سرسخت یوسف‌پاشا به شمار می‌رفتند تاخت و امیر آنها محمدعساف را هم کشت و به سال ۱۰۲۰هجری بعلبک را تصرف کرد و سپس به طرابلس بازگشت و در سال ۱۰۲۳هجری با امیرعلی جان پولاد (جنبلاط) متحد شد و امّا این پیمان بیش از دو سال دوام نیاورد و پس از آن جنگی سخت بین آنها در حماة درگرفت و عاقبت با هم صلح کردند و او ناچار از طرابلس دست کشید و به حصن‌الاکراد بازگشت و در سال ۱۰۳۸هجری عمرپاشا و امیرفخرالدین بر او شبیخون زدند و او را در قلعه حصن‌الاکراد محاصره کردند ولی یوسف‌پاشا نظر دولت عثمانی را به خود جلب کرد و مورد عقو قرار گرفت و پس از چندی مجدداً حاکم طرابلس شد و سرانجام به سال ۱۰۴۴هجری درگذشت.

* * *

امیرقاسم پاشابنی‌سیفا
(۱۰۴۴-۱۰۵۴هجری)

امیرقاسم بن یوسف‌پاشا بنی سیفا به سال ۱۰۴۴هجری به امارت طرابلس نشست و در آغاز اطاعت خود را به سلطان مراد چهارم عثمانی (۱۰۳۲-۱۰۴۹هجری) ابراز

داشت و او نیز لقب میرمیران را به او عطا کرد و وی سپس به عمران و آبادانی روستاها و شهرها و استحکام قلعه‌ها پرداخت و در زمان وی اتفاقی نیفتاد و سرانجام بـه سـال ۱۰۵۴هجری از حکومت استعفا داد و عازم بیروت شد و به جای او امیرعلی بنی‌سیفا به حکومت رسید.

* * *

تبرستان www.tabarestan.info

امیرعلی بنی‌سیفا
(۱۰۵۴-۱۰۶۰هجری)

امیرعلی نوهٔ یوسف‌پاشا به سال ۱۰۵۴هجری به جای عـمش قـاسم‌پاشا حـاکـم طرابلس شد و در ایّام وی شاهین‌پاشا و امیراسماعیل نَحاش کردی بر علیه او قیام کردند و مدتی به جنگ و زد و خورد پرداختند و سرانجام او را شکست دادند و حکومت او را به سال ۱۰۶۰هجری برچیدند و تمام افراد خاندانش را هم اسیر کردند و بعداً آنها را به مناطق دیگر تبعید کردند و بدینسان حکومت بنی‌سیفا منقرض شد.

* * *

فرمانروایان قوچان

قوچان شهرستانی است در شمال خراسان و در شمال نیشابور واقع شده و شامل بخشهای باجگیر و شیروان است و در گذشته شاه‌عباس صفوی (۹۹۶-۱۰۳۸هجری) چندین طایفه کرد راکه در حدود چهل هزار خانوار بودند برای جلوگیری از یورش ازبکها و ترکمانها به خراسان کوچاند و آنان پس از اینکه به دفع ازبکها و ترکمانها پرداختند، آنان را از مرزهای ایران بیرون راندند و از این امتحان سرافراز و پیروز شدند، پس از این پیروزی بنا به درخواست خودشان عده‌ای از آنان در قوچان و درگز و بجنورد و کلات

مستقر گشتند و پس از مدتی مستقل شدند و در خبوشان (قوچان) حکومت کردند و عده‌ای هم به موطن اصلیشان بازگشتند و ترانه‌های اصیل و پرسوز و گداز کرمانجی که در میان کردان قوچان به یادگار مانده و هر شنونده‌ای را متأثر و متألم می‌سازد، نشانه‌ای است از دورافتادگی آنان از زادگاه و موطن اصلی خویش و مبین تلفات و خسارات و از دست دادن عزیزان است که در خط مرزی جان خود را فدای این مرز و بوم کرده‌اند و با این وصف در میان آنان مردان برجسته‌ای پیدا شده که اکثراً به حکومت رسیده‌اند که اینک دربارهٔ آنان صحبت می‌کنیم:

تبرستان www.tabarestan.info

شاه‌قلی سلطان زعفرانلو
(۹۹۸-۱۰۳۹هجری)

اولین کسی از طایفهٔ زعفرانلو که به حکومت خبوشان و درگز رسید شاه‌قلی سلطان زعفرانلو بود که بنا به فرمان شاه عباس اول صفوی به سال ۹۹۸هجری فرمانروای خبوشان یا قوچان شد و او مردی مقتدر و شجاع و باکفایت و مردمدار بود و در آغاز قلعه‌ای استوار در قوچان بنا نهاد و سپس سپاهی فراهم آورد و آنگاه به حکومت پرداخت و سرانجام به سال ۱۰۳۹هجری فوت کرد.

* * *

یوسف سلطان زعفرانلو
(۱۰۳۹-۱۱۴۲هجری)

یوسف سلطان بن شاه‌قلی سلطان به سال ۱۰۳۹هجری بنا به فرمان شاه صفی صفوی (۱۰۳۸-۱۰۵۲هجری) به حکومت قوچان و درگز رسید و او در آغاز سپاهی از طوایف کُرد فراهم آورد و سپس به عمران و آبادانی روستاها سرگرم شد و مسجدی نیز در خبوشان ساخت و او چون مردی نیک‌سیرت و عادل بود مردم او را دوست داشتند و عاقبت به سال ۱۱۴۲هجری بدرود حیات گفت.

سام‌بیگ زعفرانلو
(۱۱۴۲-۱۱۵۵هجری)

سام‌بیگ بن قراخان زعفرانلو به سال ۱۱۴۲هجری بنا به فرمان شاه‌تهماسب صفوی (۱۱۳۵-۱۱۴۵هجری) فرمانروای خبوشان و درگز شد و در این هنگام تهماسب‌قلی خان معروف به نادر از دختر سام‌بیگ خواستگاری کرد و شاه‌تهماسب نیز مایل بود با دختر او ازدواج کند اما سرانجام دختر خود را به عقد نادر درآورد و چون نادرشاه افشار (۱۱۴۸-۱۱۶۰هجری) به پادشاهی رسید از قدرت و نفوذ کردهای خراسان استفاده کرد و سام‌بیگ در آغاز سپاهی فراهم آورد و قلعهٔ قوچان را مستحکم کرد و به عمران و آبادانی امارتش پرداخت و سرانجام به سال ۱۱۵۵هجری درگذشت.

www.tabarestan.info تبرستان

* * *

محمدقلی‌خان زعفرانلو
(۱۱۵۵-۱۱۶۱هجری)

محمدقلی خان بن سام بیگ زعفرانلو به سال ۱۱۵۵هجری بنا به فرمان نادرشاه به حکومت خبوشان و درگز و کلات رسید و او برادرزن نادرشاه بود و سالها رئیس گارد مخصوص وی بود و هنگامیکه نادرشاه می‌خواست افراد قزلباش را قتل‌عام کند محمدقلی خان آنان را مطلع کرد و شبی با هم بر نادرشاه ریختند و او را به سال ۱۱۶۰هجری کشتند و سپس عادل‌شاه (۱۱۶۰-۱۱۶۱هجری) از ترس جانش محمدقلی خان را دستگیر کرد و او را به زنان حرم نادرشاه سپرد و آنان هم او را به سال ۱۱۶۱هجری تکه‌تکه کردند.

* * *

جعفرخان میانلو
(۱۱۶۱-۱۱۶۵هجری)

جعفرخان میانلو به سال ۱۱۶۱هجری بنا به فرمان عادل‌شاه افشار به فرمانروایی خبوشان و درگز و کلات منصوب شد و پس از کشته شدن نادر هرج و مرج در ایران به‌وجود آمد و در سال ۱۱۶۵هجری شاهرخ شاه افشار (۱۱۶۱-۱۱۶۳هجری) را از سلطنت خلع و کور کردند و سپس به جای میرزا سید محمدنوهٔ شاه‌سلیمان صفوی را بر تخت نشاندند ولی سلطنت او هم دوامی نداشت و سپس امیرعلم خان و جعفرخان با هم متحد شدند و علیه استبداد قیام کردند و با هم به کلات رفتند و در آنجا جنگ سختی درگرفت و جعفرخان در برابر آنان ایستادگی کرد و در این جنگ عدهٔ بی‌شماری کشته شدند و جعفرخان هم مغلوب و دستگیر شد و عاقبت به سال ۱۱۶۵هجری از حکومت قوچان خلع شد.

www.tabarestan.info تبرستان

* * *

حاتم خان بادلو
(۱۱۶۵-۱۲۱۴هجری)

حاتم خان بادلو به سال ۱۱۶۵هجری فرمانروای خبوشان و درگز و فارس شد و او مردی مقتدر و مصمم و باکفایت و عادل بود و در سال ۱۲۱۰هجری آقامحمدخان قاجار (۱۲۰۹-۱۲۱۱هجری) که از راه همدان و اراک به اصفهان وارد شد حاتم خان و رجال سرشناس فارس به استقبال او شتافتند و آقامحمدخان مالیات چندساله را که از مردم نگرفته بودند دستور آنرا صادر کرد و حاتم‌خان از این فرمان سرپیچی کرد و آقا محمدخان او را عزل کرد و سپس به سال ۱۲۱۴هجری جهان را بدرود گفت.

* * *

امیرگونه خان زعفرانلو
(۱۲۱۴-۱۲۳۴هجری)

امیرگونه خان بن محمد حسین خان زعفرانلو در سال ۱۲۱۴هجری بنا به فرمان فتحعلیشاه قاجار (۱۲۱۱-۱۲۵۰هجری) به حکومت خبوشان و درگز و بجنورد و کلات رسید و در این اثنا شاه قاجار برای تصرف مشهد و دستگیری نادر میرزا فرزند شاهرخ شاه افشار عازم خراسان شد و چون نام و آوازهٔ امیرگونه خان را شنیده بود پیش ایشان رفت و وی او را یاری کرد و فتحعلیشاه برای اینکه او همشیه مطیعش باشد دخترش را به حبالهٔ نکاح میرزای پسرش درآورد و پس از آن امیرگونه خان به عمران و آبادانی امارتش پرداخت و عاقبت به سال ۱۲۳۴هجری درگذشت و در رواق حرم امام رضا علیه‌السلام به خاک سپرده شد.

www.tabarestan.info تبرستان

* * *

رضاقلی خان زعفرانلو
(۱۲۳۴-۱۲۴۹هجری)

رضاقلی خان بن امیرگونه خان زعفرانلو به سال ۱۲۳۴هجری بنا به فرمان فتحعلیشاه قاجار به حکومت خبوشان و درگز رسید و پس از مدتی با شاه قاجار بنای مخالفت گذاشت و فتحعلیشاه به سال ۱۲۴۳هجری راهی خراسان شد و به دفع رضاقلی خان همت گماشت و رضاقلی خان چون تاب مقاومت نیاورد به شروان گریخت و سپس میرزا رضا قزوینی و دو تن دیگر برای دلجویی او به شروان رفتند ولی رضاقلی خان پیش فتحعلیشاه نرفت و فتحعلی‌شاه از استنکاف او رنجید و دستور حمله به قلاع او را داد و رضاقلی خان ناچار واسطه‌هایی برای شفاعت پیش شاه فرستاد ولی خودش پیش شاه نرفت و سرانجام به سال ۱۲۴۹هجری فوت کرد.

* * *

سام خان زعفرانلو
(۱۲۴۹-۱۲۸۲هجری)

سام خان بن رضاقلی خان زعفرانلو به سال ۱۲۴۹هجری بنا به فرمان محمدشاه قاجار (۱۲۵۰-۱۲۶۴هجری) به حکومت خبوشان رسید و پس از مدتی او و برادرش ابوالفیض خان از سوی دولت تحت نظر قرار گرفتند و به تهران تبعید شدند و پس از مرگ شاه به خبوشان بازگشتند و به تجهیز سپاه پرداختند و در اوایل سلطنت ناصرالدین‌شاه قاجار (۱۲۶۴-۱۳۱۳هجری) سام خان در چندین لشکرکشی شرکت کرد و هواخواهی خود را نسبت به دولت نشان داد و به سال ۱۲۷۳هجری ملقب به شجاع‌الدوله شد و عاقبت به سال ۱۲۸۲هجری وفات یافت.

www.tabarestan.info تبرستان

* * *

امیرحسین خان زعفرانلو
(۱۲۸۲-۱۳۱۱هجری)

امیرحسین خان بن رضاقلی خان زعفرانلو به سال ۱۲۸۲هجری بنا به فرمان ناصرالدین‌شاه قاجار فرمانروای خبوشان و درگز و بجنورد و شیروان شد و او چون خدماتی به دولت انجام داد پس از مدتی لقب ایلخانی و امیرالامرایی قوچان را گرفت و او مردی با عزم و اراده و باکفایت بود امّا او در اواخر امارتش شرابخوار شده بود و در نوشیدن مشروب افراط می‌کرد و این اعمال باعث ضعف او شد و سرانجام به سال ۱۳۱۱هجری جهان را وداع گفت.

* * *

محمدناصرخان زعفرانلو
(۱۳۱۱-۱۳۳۷هجری)

محمدناصر خان بن امیرحسین خان زعفرانلو به سال ۱۳۱۱هجری بنا به فرمان ناصرالدین شاه به حکومت قوچان و درگز و شیروان رسید ولی او اقتدار پدرش را نداشت و وی نیز سخت به مشروبات الکلی و کشیدن تریاک عادت داشت و از امور امارتش غافل ماند و عاقبت به سال ۱۳۳۷هجری درگذشت و پس از آن امارت قوچان و درگز و شیروان منقرض شد.

www.tabarestan.info تبرستان

* * *

فرمانروایان گروسی

گروس یکی از شهرهای کردستان است که در میان شهرهای قزوین و سنندج و همدان واقع شده و یکی از ایلات معروف کرد آن سامان کبودوند است که رجال معروفی از میان آنان برخاسته و بیشتر فرمانروایان گروس از این ایل‌اند و آنان از سال ۱۰۰۴هجری تا ۱۳۱۷هجری فرمانروایی کرده‌اند که اینک دربارهٔ آنها صحبت می‌کنیم:

لطف‌علی خان گروسی
(۱۰۰۴-۱۰۸۵هجری)

لطف‌علی خان یکی از خوانین گروس است که به سال ۱۰۰۴هجری بنا به فرمان شاه‌عباس صفوی (۹۹۶-۱۰۳۸هجری) به حکومت گروس رسید و پس از آن باغی به نام چهارباغ احداث کرد که آثارش هنوز باقی است و به سال ۱۰۷۷هجری بنا به فرمان شاه سلیمان صفوی (۱۰۷۷-۱۱۰۵هجری) امارت قم و خلجستان ضمیمه قلمرو او شد و او سرانجام به سال ۱۰۸۵هجری بدرود حیات گفت.

امیر نجف قلی خان گروسی
(۱۲۱۲-۱۲۴۱هجری)

امیرنجف قلی خان بن محمدامین خان گروسی به سال ۱۲۱۲هجری بنا به فرمان فتحعلیشاه قاجار (۱۲۱۱-۱۲۵۰هجری) به حکومت گروس و اردبیل رسید و او از مقربان عباس‌میرزا نایب‌السلطنه بود و در جنگهای ایران و روس در رکاب ولیعهد می‌جنگید و او به سال ۱۲۲۰هجری اولین جامع را در بیجار بنا نهاد و در سال ۱۲۲۸هجری نایب‌السلطنه نجف قلی خان را به محافظت ناحیه آق اغلان که در قراباغ واقع شده گماشت و سرانجام به سال ۱۲۴۱هجری درگذشت.

www.tabarestan.info تبرستان

* * *

محمدصادق خان گروسی
۱۲۴۱-۱۲۶۰هجری)

محمدصادق خان بن نجف قلی خان گروسی به سال ۱۲۴۱هجری بنا به فرمان نایب‌السلطنه (۱۲۵۰-۱۲۶۴هجری) به حکومت گروس رسید و او در آغاز به تعمیر و آبادانی روستاها پرداخت و چند پل و کاروانسرا احداث کرد و مردم را به کارکشاورزی و دامداری تشویق کرد و همه در زمان او در رفاه و آسایش بودند و عاقبت به سال ۱۲۶۰هجری بدرود حیات گفت.

* * *

حسن علی خان گروسی
(۱۲۶۰-۱۳۱۷هجری)

حسن علی خان بن محمدصادق خان ملقب به امیرنظام به سال ۱۲۶۰هجری بنا به فرمان محمدشاه قاجار (۱۲۵۰-۱۲۶۴هجری) فرمانروای گروس شد ولی **سپس حاجی**

آقاسی او را از این منصب منتزع کرد و امارت گروس را به ابراهیم خلیل سلماسی سپرد و امیرنظام پس از جلوس ناصرالدین‌شاه قاجار (۱۲۶۴-۱۳۱۳هجری) بنا به درخواست امیرکبیر مجدداً فرمانروای گروس شد و پس از آن خود را از این سمت برکنار کرد و به ریاست فوج رسید و به سال ۱۲۶۵هجری مأمور دفع طغیان حسن خان و فتح مشهد شد و در سال ۱۲۸۳هجری مأمور سفارت در اسلامبول گردید و سپس رتبهٔ امیر تومانی و وزارت گرفت و در سال ۱۲۹۷هجری حاکم ساوجبلاغ و سایین قلعه و گروس و ارومیه و خوی شد و در سال ۱۳۱۲هجری حکومت ملایر و همدان و تویسرکان به او محول شد و مدتی هم حاکم کرمانشاه و کردستان بود و سرانجام به سال ۱۳۱۷هجری در هشتاد سالگی درگذشت. وی شخصی فاضل و ادیب بود و به زبانهای فرانسه و عربی آشنائی داشت و در نوشتن خط هم مهارت داشت و پندنامهٔ یحیوی را که برای پسرش یحیی نوشته به خط زیبای خود به یادگار گذاشته است و او گهگاه شعر می‌گفت و این رباعی از اوست که گوید:

ای آنکه به رنج بینوایی مرده — در حالت وصل از جدایی مرده
با این همه آب تشنه لب رفته به خاک — اندر سر گنج از گدایی مرده

* * *

فرمانروایان بختیاری

بختیاریها یکی از طوایف کردند و آنان دارای دو تیره‌اند به نامهای: هفت‌لنگ و چهارلنگ که خود را از نسل اردشیر بابکان (۲۲۴-۲۴۱میلادی) می‌دانند و دکتر فریج در کتاب کرد لر کُرد بودن بختیاری‌ها را تأیید می‌کند و آنان بیشتر در چهارمحال و بختیاری می‌زیند و این طایفه بسیار شجاع و دلیراند و از آنان مردان بزرگ و برجسته‌ای برخاسته‌اند که از سال ۱۰۰۴هجری تا ۱۲۵۴هجری حکومت کرده‌اند که اینک دربارهٔ آنها به صحبت می‌پردازیم:

www.tabarestan.info تبرستان

جهانگیرخان بختیاری
(۱۰۰۴-۱۰۳۷هجری)

جهانگیرخان بختیاری به سال ۱۰۰۴هجری بنا به فرمان شاه‌عباس اول صفوی (۹۹۶-۱۰۳۸هجری) به حکومت چهارمحال و بختیاری رسید و او در آغاز سپاهی فراهم آورد و در سال ۱۰۲۵هجری سلطان احمد اول عثمانی (۱۰۱۲-۱۰۲۶هجری) با صدهزار لشکر جرار مأمور تسخیر آذربایجان شد و شاه‌عباس در مقابل ایشان ایستاد و جهانگیرخان بختیاری هم با دویست تن از مردان شجاع بختیاری به رزم پرداخت و سپاه عثمانی از هر سو او را احاطه کردند و نزدیک بود گرفتار آید امّا بخت با او یار بود و جنگی دلیرانه کرد و از کشته پشته ساخت و سواران بختیاری هم داد مردانگی دادند و به سلامت از میان آن لشکر بیرون آمدند و قزلباش‌ها نیز کمال رشادت به خرج دادند و دشمن را شکست دادند و شاه چون شجاعت و دلاوری جهانگیرخان را دید او را بنواخت و بر دیگرانش برتری داد و او پس از آن گورنگ را در اصفهان بند بست و قناتهایی در روستاها برای کشاورزان حفر کرد و مردم در زمان او در آسایش و رفاه بودند و سرانجام به سال ۱۰۳۷هجری فوت کرد.

* * *

خلیل خان بختیاری
(۱۰۳۷-۱۰۴۲هجری)

خلیل خان بختیاری که از امرای بزرگ شاه‌عباس اول صفوی بود در جنگها رشادتهای زیادی به‌کار برد و به لقب خانی و مرتبه امارت ممتاز آمد و به سال ۱۰۳۷هجری از سوی شاه به امارت چهارمحال و بختیاری مفتخر گردید و او در آغاز سپاهی فراهم آورد و مشغول ساختن ابنیه و عمارات شد. سردار اسعد بختیاری دربارهٔ کشته شدن او روایتی نقل کرده که گوید: خلیل خان در سردشت در نزدیکی‌های دزفول عمارتی عالی بنا نمود و گویند در وقت بنای این عمارت به حکم او عمله از بختیاری مجاناً به کار می‌پرداختند

وقتی یکی از کارگران نتوانست حضور بهم رساند زنش را به جای او به کار واداشتند و وقتی که خلیل خان به تماشای عمارت آمد آن زن از میان عمله‌ها بیرون رفت و خود را کنارکشید و روی خود را پوشاند و خلیل خان آن زن را طلبید و از او سؤال کرد که چگونه در میان کارگران مرد مشغول به کار شده و در جواب گفت: من در میان این جماعت یک نفر مرد ندیدم و آنان زنهای ریش دارند وگرنه زیر بار ظلم تو نمی‌رفتند و این سخن هیجان غریبی به آن جماعت دست داد و با چوب و بیل و سنگ بر سر خلیل خان ریختند و او را به سال ۱۰۴۲هجری پاره‌پاره کردند.

www.tabarestan.info تبرستان

* * *

احمدخان بختیاری
(۱۰۴۲-۱۱۱۲هجری)

احمدخان بختیاری به سال ۱۰۴۲هجری بنا به فرمان شاه‌صفی صفوی (۱۰۳۸-۱۰۵۲هجری) به حکومت چهارمحال و بختیاری منصوب شد و او در آغاز به تجهیز سپاه پرداخت و سپس به عمران و آبادانی امارتش مشغول گردید و در این اثنا عده‌ای بر علیه دولت قیام کردند و او فوجی برای تنبیه آنان فرستاد و سرکوبشان کرد و امنیت را به امارتش بازگرداند و پس از آن به سال ۱۱۱۲هجری بدرود حیات گفت.

* * *

علی‌مرادخان بختیاری
(۱۱۱۲-۱۱۶۰هجری)

علی‌مرادخان بختیاری به سال ۱۱۱۲هجری بنا به فرمان شاه سلطان حسین صفوی (۱۱۰۵-۱۱۳۵هجری) به حکومت بختیاری رسید و او پس از مدتی خودسری نمود و پس از زمانی متجاوز از پنج‌هزار نفر سواره و پیاده لشکر فراهم آورد و نواحی اطراف را به

حیطه خود درآورد و در این اثنا نادرشاه افشار (۱۱۴۸-۱۱۶۰هجری) به سال ۱۱۴۹هجری با سپاهی عازم کوهستان بختیاری شد و چون سپاهیان نادر بیشتر بودند علی‌مرادخان تاب مقاومت نیاورد و جمعی از طرفین مقتول شدند و سپس علی‌مرادخان گرفتار شد و با اهل و عیالش او را به خدمت شاه آوردند و فوراً حکم کرد دست و پایش را بریدند و او چند ماه دیگر زیست و سرانجام به سال ۱۱۶۰هجری فوت کرد.

تبرستان
www.tabarestan.info

* * *

علی مردان‌خان بختیاری دوم
(۱۱۶۰-۱۱۶۵هجری)

علی‌مردان‌خان بختیاری در اردوی نادرشاه افشار دارای منصبی عالی بود و پس از فوت نادرشاه سپاهی از بختیاریها فراهم آورد و اصفهان را به سال ۱۱۶۰هجری تسخیر کرد و به حکومت پرداخت و او در آغاز به عمران و آبادانی امارتش سرگرم شد و هر چند مزاجی سخت و قوی داشت امّا در فرمانروایی خود با مردم به عدل و انصاف سلوک می‌نمود و پس از مدتی چهارمحال و بختیاری را نیز تصرف کرد و سپس با ابوالفتح خان جنگید و شکست خورد و به کریم‌خان زند متوسل گردید و به مدد هم ابوالفتح خان را از اصفهان بیرون کردند و بعد کریم خان و علی مردان خان و ابوالفتح خان متحد شدند و یکی از شاهزادگان شاه‌سلطان حسین را به نام شاه‌اسماعیل سوم به سلطنت برداشتند و علی‌مردان خان نایب‌السلطنه شد و کریم خان سردار سپاه و ابوالفتح خان حاکم اصفهان گردید و علی‌مردان خان عهد را بشکست و ابوالفتح خان راکشت و کریم خان از جلفا مقام داشت و در حفظ مال و صیانت آبرو و رعایت خاطر اهالی می‌کوشید و به علت اینکه اکثر اهالی آن قصبه عیسوی بودند لکن کریم خان را نظر بر مطلب و مآرب ایشان بودند بر طریقت و مذهب ایشان حرکات کریم خان رفته‌رفته تعجب و احترام خلایق گشته و شهرت مروت و انصاف او به جایی رسید که محرک عرق حسد علی مردان خان گردید و چندی نکشید که بی‌پرده بین‌الطرفین آثار عداوت ظاهر شد و در ایام غیاب کریم خان،

علی‌مردان خان فرصت یافته بر اهالی جلفا که ارامنه بودند سخت گرفت چون کریم خان مستحضر شد او را ملامت کرد و علی‌مردان خان شفاهاً بدگویی از وی آغاز نهاد و سپس کریم‌خان او را به سال ۱۱۶۵هجری به قتل رساند.

* * *

تبرستان www.tabarestan.info

حاجی هاشم خان بختیاری
(۱۱۶۵-۱۱۹۹هجری)

حاجی هاشم خان بختیاری به سال ۱۱۶۵هجری به حکومت بختیاری رسید و در این اثنا بختیاریهایی که در زمان نادرشاه افشار به خراسان کوچانده بودند مراجعت کردند و در محله‌های اصفهان و برخی در روستاها چهارمحال و بختیاری توطن اختیار کردند و از این‌رو کسی با حاجی هاشم‌خان یارای مقاومت را نداشت و بختیاری‌ها نیز سر به طغیان برداشتند تا اینکه جعفرخان زند (۱۱۹۹-۱۲۰۳هجری) حاجی هاشم خان را از حکومت عزل کرد ولی حاجی هاشم خان همواره به شرارت خود ادامه داد تا در دورهٔ فتحعلیشاه قاجار (۱۲۱۱-۱۲۵۰هجری) هر دو چشمان او را به سال ۱۱۹۹هجری کور کردند و او را جای خود نشاندند.

* * *

ابدال خان بختیاری
(۱۱۹۹-۱۲۱۵هجری)

ابدال خان بختیاری به سال ۱۲۰۰هجری بنا به فرمان جعفرخان زند به سال ۱۱۹۹هجری به حکومت چهارمحال و بختیاری منصوب شد و او در آغاز به تجهیز سپاه پرداخت و در سال ۱۲۰۹هجری که آقامحمدخان قاجار (۱۲۰۹-۱۲۱۱هجری) به سلطنت رسیدند به دستیاری ایل خود و گروهی از مردم گلپایگان و فراهان رایت

خودسری برافراشت و در برابر شاه قاجار ایستادگی کرد و تا قریه عسکران بتاخت آقامحمدخان با سپاهی به مقابله او رفت و ابدال خان چون در مقابل لشکر او تاب مقاومت نیاورد اسیر شد و سپس شاه او را بخشید و فرمان حکومت چهارمحال و بختیاری را برای او صادر کرد و چون فتحعلیشاه قاجار به سلطنت رسید او نیز فرمان حکومت وی را صادر کرد و او پس از مدتی سرانجام به سال ۱۲۱۵هجری درگذشت.

تبرستان
www.tabarestan.info

* * *

میرزا اسدخان بختیاری
(۱۲۱۵-۱۲۳۷هجری)

میرزا اسدخان بختیاری به سال ۱۲۱۵هجری بنا به فرمان فتحعلیشاه قاجار فرمانروای چهارمحال و بختیاری شد و پس از مدتی میرزا اسدخان در مقابل شاه قاجار ایستادگی کرد و شاه عده‌ای را برای دستگیری او اعزام داشت و آنان به خدمت اسدخان رسیدند و از او خواهش کردند که خود را به شاه برساند و او امان خواست و آنان امانش دادند و چون به تهران رسید اطاعت خود را به شاه ابراز داشت و شاه که قصد تسخیر بغداد را داشت او را همراه خود به جنگ برد و در این جنگ رشادتهایی از خود نشان داد و عثمانیها شکست خوردند و پس از آن اسدخان به میان ایل خود در بختیاری بازگشت و عاقبت به سال ۱۲۳۷هجری فوت کرد.

* * *

محمدتقی خان بختیاری
(۱۲۳۷-۱۲۵۴هجری)

محمدتقی خان بن علیخان کنورسی بختیاری به سال ۱۲۳۷هجری به حکومت چهارمحال و بختیاری رسید و او مردی مقتدر و شجاع بود و در آغاز سپاهی فراهم آورد و

پس از مدتی اوامر فتحعلیشاه قاجار را پشت پا زد و با اعراب رامهرمز و فلاحیه متحد شد و تمام طرق فارس به اصفهان را به حیطه تصرف خود درآورد و همه از او بیمناک شدند و سپس با سی‌هزار سوار جرارآهنگ فتح شوشتر نمود و آن دیار را محاصره نمود و سرانجام پس از فوت فتحعلیشاه چون محمدشاه قاجار (۱۲۵۰-۱۲۶۴هجری) به سلطنت رسید سپاهی برای سرکوبی محمدتقی خان فرستاد و محمدتقی خان ناچار اطاعت خود را به شاه ابراز داشت ولی او مجدداً از دولت یاغی شد و سرانجام او را به سال ۱۲۵۴هجری دستگیر و زندانی کردند.

www.tabarestan.info تبرستان

* * *

فرمانروایان جوانرود

جوانرود یکی از نواحی پاوه است و نیز نام طایفه‌ای است که در این ناحیه سکونت دارند و جوانرود منطقه‌ای است کوهستانی که در آن رشته‌کوههایی به نام‌های: شاهو و شمشیر و هیسر وجود دارد و مهمترین رودخانه‌های آن سیروان و لیله و مره‌خیل است که از کوههای کردستان سرچشمه می‌گیرند و به دجله می‌ریزند و در آن آثار باستانی زیادی هم یافت شده است و در این ناحیه در آغاز قرن یازدهم هجری امارتی به نام جوانرودی به وسیلهٔ درویش‌بیگ بن امیر اسکندر پالنگانی تشکیل شده که این امارت از سال ۱۰۴۷هجری تا ۱۲۱۴هجری دوام داشته و جمعاً پنج نفر فرمانروایی کرده‌اند که اینک به شرح فرمانروایانشان می‌پردازیم:

درویش‌بیگ اوّل جوانرودی
(۱۰۴۷-۱۰۶۰هجری)

پس از فوت امیراسکندر پلنگانی (۹۶۵-۹۸۵هجری) امارت پلنگان منقرض شد و پسرش درویش‌بیگ اول به خدمت سلیمان خان اردلان (۱۰۴۶-۱۰۶۶هجری) رسید و

ملازم او شد و برای امارت اردلان بسی کوشید و طوایف کرد را در برابر دشمنان ایران متحد کرد و روز به روز بیشتر مورد علاقه خان اردلان قرار می‌گرفت تا جائیکه خواهر خود را به نکاح او درآورد و سرانجام به جوانرود رفت و به یاری خان به سال ۱۰۴۷هجری امارت جوانرود را تشکیل داد و در آنجا قلعه‌ای ساخت و به تعمیر و آبادی روستاها و تجهیز سپاه سرگرم شد و سرانجام به سال ۱۰۶۰هجری درگذشت و او پسری داشت به نام صفی خان که بسی شجاع و جوانمرد بود.

تبرستان
www.tabarestan.info

* * *

صفی‌خان جوانرودی
(۱۰۶۰-۱۱۴۰هجری)

صفی خان بن درویش بیگ اوّل قبل از اینکه پدرش فوت کند در خدمت سلیمان خان اردلان بود و به علت شایستگی و شجاعت خان دختر خود را به نام خانزاد خانم به همسریش درآورد و چون پدرش درگذشت به جوانرود رفت و به سال ۱۰۶۰هجری بنا به فرمان خان اردلان فرمانروای جوانرود شد و او مردی شجاع و سخی و جوانمرد و فاضل و مردمدار بود و در آبادانی و عمران آنجا کوشید و روستایی هم به نام پلنگانه به یاد منطقه آبا و اجدادی خود آباد کرد و قلعه‌ای هم بر فراز تپه‌های جوانرود بنا کرد که صفی‌آباد نامیده شد و همچنین یک مسجد و یک مدرسه و چند دکان احداث نمود و مردم در زمان او در رفاه و آسایش بودند و عاقبت به سال ۱۱۴۰هجری در یکصد و ده سالگی فوت کرد و او دو پسر داشت به نامهای: الله‌وردی و درویش‌بیگ دوم که بسیار شجاع بود.

* * *

اللهوردی سلطان جوانرودی
(۱۱۴۰-۱۱۵۳هجری)

درویش‌بیگ دوم‌بن صفی‌خان به سال ۱۱۴۰هجری بنا به فرمان خان اردلان به حکومت جوانرود رسید و او مردی مصمم و باکفایت بود و بر این اندیشه بود که بر قلمرو خود بیفزاید و به این منظور سپاهی ترتیب داد و به مدد آن برخی از نواحی مجاور را تصرف کرد و خیال داشت به نواحی غربی هم بتازد ولی از ترس خان اردلان عقب نشست و سپس به عمران و آبادی روستاها پرداخت و پس از آن هدایایی برای خان اردلان فرستاد و خان هم به او تبریک گفت و سرانجام به سال ۱۱۵۳هجری درگذشت.

www.kurdestan.info

* * *

درویش‌بیگ دوم جوانرودی
(۱۱۵۳-۱۲۰۵هجری)

درویش‌بیگ دوم بن صفی خان سلطان به سال ۱۱۵۳هجری بنا به فرمان سبحان ویردی خان اردلان (۱۱۴۳-۱۱۶۰هجری) به حکومت جوانرود منصوب شد و او مردی شجاع و دلیر بخشنده و جوانمرد و فاضل بود و در ریاست و مملکت‌داری هم تبحر داشت و چون متدین بود مردم را به ترویج دین اسلام تشویق می‌کرد و علما و ادبا و شعرا را ارج می‌نهاد و به آنان صله و انعام می‌داد و او چون مردی صلح‌جو بود در زمان او اتفاقی نیفتاد و سرانجام به سال ۱۲۰۵هجری بدرود حیات گفت. وی گهگاه شعر هم می‌سرود و از او اشعاری به جای مانده که در کتب ادب مسطور است. از اوست:

ای مست شراب خودنمایی من و تو — در کشتی جبر ناخدایی من و تو
کشکول زده به کاس سلطان درویش — در بند نواو بینوایی من و تو

* * *

صفی‌بیگ دوم جوانرودی
(۱۲۰۵-۱۲۱۴هجری)

صفی‌بیگ بن درویش سلطان به سال ۱۲۰۵هجری بنا به فرمان لطف‌علی خان اردلان (۱۲۰۴-۱۲۰۹هجری) فرمانروای جوانرود شد و او در آغاز خواهر کیخسروبیگ جوانرودی را به عقد ازدواج خود درآورد و این امر باعث تحکیم رشتهٔ مودت بین او و طوایف جاف شد و پس از مدتی چون امان‌الله خان اردلان (۱۲۱۴-۱۲۴۰هجری) به حکومت اردلان رسید او شخصی را به نام محمدصادق خان اردلان برای فرمانروایی جوانرود معرفی کرد و صفی‌بیگ ناچار به سال ۱۲۱۴هجری استعفا داد و به ناحیه داریان که املاک خصوصیش بود کوچ کرد و تا آخر عمر در آنجا زیست و بدینسان امرای جوانرودی به انتها رسید.

www.kharestan.info خارستان

* * *

فرمانروایان کرمانشاه

کرمانشاه یکی از شهرهای بزرگ کردنشین است که به رشته‌های پاتاق در سراسر این سرزمین کشیده شده و در بین آنها جلگه‌های حاصل‌خیز وجود دارد و رودخانه‌های پرآب در آنها جاری است و مهمترین رشته‌کوههای آن عبارتند از: بیستون و پیشکوه و پشتکوه و شاهو و مهمترین رودخانه‌اش گاماسب است و مردم کرمانشاه را طوایف زنگنه وکلهر و سنجابی وگوران و شامبیاتی و لک و لُر تشکیل می‌دهند و شهرهای آن عبارتند از: پاوه، سنقر، کرند، صحنه، هارون‌آباد، ایلام، قصرشیرین و آثار تاریخی هم در این شهر به وفور یافت می‌شود و این شهر در زمان ساسانیان بنا شده و بانی آن بهرام چهارم (۳۸۸-۳۹۹میلادی) بوده است و یکی از طوایف غیور و شجاع این ناحیه طایفهٔ زنگنه است که از قدیم همواره مردان دلیر و شجاع داشته‌اند و فرمانروایان زیادی از میان آنان برخاسته‌اند که از سال ۱۰۴۸هجری تا ۱۲۲۱هجری حکومت کرده‌اند که اینک دربارهٔ آنها به گفتگو می‌پردازیم:

شاهرخ بیگ زنگنه
(۱۰۴۸-۱۰۶۵هجری)

شاهرخ‌بیگ زنگنه به سال ۱۰۴۸هجری بنا به فرمان شاه صفی‌صفوی (۱۰۳۸-۱۰۵۲هجری) به حکومت الکای سنقر و هرسین و کرمانشاه منصوب شد و او پسر اکبر علی‌بیگ مشهور به علی بالی بیگ بود که مردی بسیار شجاع و کاردان و دیندار بود و در این ایّام عثمانی‌ها به کرمانشاه یورش بردند و شاهرخ‌بیگ با سپاهی گران در مقابل آنان ایستاد و شکستشان داد و سپس به سال ۱۰۴۹هجری قرارداد صلحی با دولت عثمانی منعقد کرد و پس از آن به عمران و آبادانی شهرها و روستاها پرداخت و با مردم بنای رأفت و مهربانی گذاشت و دست جود و سخا گشود و او تا سال ۱۰۶۵هجری فرمان راند و سپس برادرش شیخ علی خان زنگنه جانشینش شد.

www.tabarestan.info تبرستان

* * *

شیخ علی خان زنگنه
(۱۰۶۵-۱۰۷۶هجری)

شیخ علی خان زنگنه به سال ۱۰۶۵هجری بنا به فرمان شاه‌عباس دوم صفوی (۱۰۵۲-۱۰۷۷هجری) به حکومت کرمانشاه و سنقر و هرسین منصوب شد و در آغاز به عمران و آبادانی شهرها و رتق و فتق امور سرگرم شد و کاروانسراهایی برای زوار عتبات عالیات احداث نمود و پس از آن بنا به فرمان شاه به سرکوبی ازبکها پرداخت و در این هنگام پسرش حاج حسین علی خان زنگنه را به نیابت خود انتخاب کرد و سپس به مقام صدارت اعظم ارتقا یافت و اوضاع بی سر و سامان مملکت را نظم و نسق داد و تا سال ۱۰۷۶هجری فرمان راند.

* * *

حاج حسین علی خان زنگنه
(۱۰۷۶-۱۰۸۶هجری)

حاج حسین علی خان بن شیخ علی خان زنگنه به سال ۱۰۷۶هجری به حکومت کرمانشاه و هرسین و سنقر منصوب شد و او در آغاز با مردم بنای سازش و نوازش گذاشت و وی چون علاقهٔ مفرطی به فرهنگ و ادب داشت بیش از هر چیز به امور فرهنگی و تحصیل طلاب و رفاه حال مسافرین و زوار پرداخت و تا سال ۱۰۸۶هجری فرمان راند و پس از او شاه‌قلی خان زنگنه زمام امور را به دست گرفت.

www.tabarestan.info تبرستان

* * *

شاه‌قلی خان زنگنه
(۱۰۸۶-۱۱۰۴هجری)

شاه‌قلی خان بن شیخ علی خان زنگنه به سال ۱۰۸۶هجری بنا به فرمان شاه‌سلیمان صفی صفوی (۱۰۷۷-۱۱۰۵هجری) به حکومت کرمانشاه و سنقر و هرسین رسید و در این دم میان پسران حسین خان دوم حکمران لرستان نزاع درگرفته بود و از این‌رو به لرستان حمله کرد و آنجا را ضمیمه حوزهٔ حکومتی خود نمود و سپس صحنه و کرند و قصرشیرین را متصرف شد و در سال ۱۱۰۵هجری چون شاه‌سلیمان صفی درگذشت پسرش شاه‌سلطان حسین (۱۱۰۵-۱۱۳۵هجری) بر سر کار آمد و شاه قلی خان را به مقام وزارت رساند و در این دم اوضاع ایران ثباتی نداشت و شاه‌قلی خان تا سال ۱۱۰۴هجری فرمان راند و اوضاع کرمانشاه هم در حال تحول بود و هرج و مرج همه جا را فرا گرفته بود زیرا افاغنه بسی از شهرهای ایران را از جمله کرمانشاه به تصرف خود درآورده بودند و از هر سمت بنای دست‌درازی نهادند و مردم از جور آنان به ستوه آمده بودند و این وضع تا سال ۱۱۴۲هجری ادامه داشت.

* * *

حسین قلی خان زنگنه
(۱۱۴۲-۱۱۴۸هجری)

حسین‌قلی خان زنگنه به سال ۱۱۴۲هجری بنا به فرمان شاه تهماسب دوم صفوی (۱۱۳۵-۱۱۴۵هجری) به حکومت کرمانشاه و سنقر و هرسین و قصرشیرین رسید و در این هنگام چون عثمانیها به مرزهای ایران حمله‌ور شده بودند او به مقابله‌اشان پرداخت و در دو فرسنگی کرمانشاه با سپاه عثمانی احمدپاشا روبرو شد و سلحشوران زنگنه و کلهر در این نبرد پایداریها کردند و اردوی عثمانی با دادن تلفات زیاد عقب‌نشینی نمودند و حسین‌قلی خان تا سال ۱۱۴۸هجری فرمان راند.

www.tabarestan.info تبرستان

* * *

عبدالباقی خان زنگنه
(۱۱۴۸-۱۱۶۰هجری)

عبدالباقی خان پسر حاج حسین علی خان زنگنه به سال ۱۱۴۸هجری بنا به فرمان نادرشاه افشار (۱۱۴۸-۱۱۶۰هجری) به حکومت کرمانشاه و توابع رسید و امّا به علت کثرت اشتغال در دستگاه نادری حکومت را به پسرش مصطفی خان زنگنه سپرد. ژان اوتر فرستادهٔ دربار لوئی پانزدهم پادشاه فرانسه که در سال ۱۱۵۲هجری از کرمانشاه دیدن کرده در سفرنامه‌اش اظهار می‌دارد عبدالباقی خان حاکم کرمانشاه مردی دلیر و شجاع و عادل بود و تا سال ۱۱۶۰هجری حکومت کرد.

* * *

حسین خان زنگنه
(۱۱۶۰-۱۱۶۱هجری)

حسین خان زنگنه که قبلاً ملتزم رکاب نادرشاه بود به علت خیانتی که مرتکب شده

بود بنا به دستور نادرشاه هر دو چشمش را از حدقه بیرون آوردند و پس از قتل نادر به سال ۱۱۶۰هجری سپاهی از جوانان زنگنه را فراهم آورد و کرمانشاه را به تصرف خود درآورد و سپس عازم همدان شد و قلمرو علیشکر را تصرف کرد و تا اسدآباد پیش رفت و او بدینسان تا سال ۱۱۶۱هجری حکومت کرد.

* * *

تبرستان
www.tabarestan.info

مرتضی قلی خان زنگنه
(۱۱۶۱-۱۱۶۳هجری)

مرتضی‌قلی خان نوادهٔ شیخ علی خان به سال ۱۱۶۱هجری بنا به فرمان شاهرخ شاه افشار (۱۱۶۱-۱۲۱۰هجری) به حکومت کرمانشاه منصوب شد و او در آغاز توانست قبایل کرد را با خود همدست کند و به سال ۱۱۶۲هجری امام‌قلی خان زنگنه که داعیهٔ حکومت داشت با سیصد سوار به کرمانشاه حمله کرد و عده‌ای از سواران کلهر هم او را یاری کردند و مرتضی قلی خان با لشکری به جنگ او پرداخت و وی را شکست داد و او تا سال ۱۱۶۳هجری فرمان راند.

* * *

اللّه قلی خان زنگنه
(۱۱۷۲-۱۱۹۹هجری)

الله قلی خان نوهٔ شیخ علی خان زنگنه به سال ۱۱۷۲هجری به حکومت کرمانشاه و محال قلمرو علی‌شکر را بنا به فرمان کریم خان زند (۱۱۷۲-۱۱۹۳هجری) بدست گرفت و در آغاز به مرمت و عمران و آبادانی شهرها مشغول شد و پس از فوت کریم خان، علیمرادخان زند (۱۱۹۳-۱۱۹۶هجری) به کرمانشاه رفت و از او استمداد نمود و وی نیز او را یاری کرد و سرانجام الله‌قلی خان به سال ۱۱۹۹هجری دنیا را وداع گفت.

حاج علی خان زنگنه
(۱۱۹۹-۱۲۰۹هجری)

پس از مرگ الله قلی خان زنگنه، حاج‌علی خان زنگنه که مردی متدین و شجاع بود به حمایت خسروخان اردلان (۱۱۷۹-۱۲۰۴هجری) و انتصاب آقامحمدخان قاجار (۱۲۰۹-۱۲۱۱هجری) به حکومت کرمانشاه رسید و در این دم اسماعیل خان زند به سال ۱۲۰۱هجری کرمانشاه را محاصره کرد و او در مقابلش ایستاد و وی را شکست داد و سپس به عمران و آبادانی شهرها سرگرم شد و مسجد جامع کرمانشاه و یک مدرسه و یک حسینیه و شبستان احداث کرد و در خانقین هم پلی ساخت و سرانجام به سال ۱۲۰۹هجری بدرود حیات گفت.

www.tabarestan.info تبرستان

* * *

مصطفی قلی خان زنگنه
(۱۲۰۹-۱۲۱۲هجری)

پس از مرگ حاج علی خان زنگنه، مصطفی قلی خان زنگنه به سال ۱۲۰۹هجری بنا به فرمان آقامحمدخان قاجار به حکومت کرمانشاه رسید ولی او چون دشمنانی داشت و از طرفی اعتنایی به آقامحمدعلی مجتهد که مورد توجه شاه قاجار بود نداشت از این‌رو از او شکایت کردند و سرانجام فتحعلی‌شاه قاجار (۱۲۱۱-۱۲۵۰هجری) او را به سال ۱۲۱۲هجری به تهران احضار کرد و تا زمان مرگ همانجا ساکن بود.

* * *

محمدعلی خان شامبیاتی
(۱۲۱۲-۱۲۲۱هجری)

پس از عزل مصطفی خان زنگنه، شاه قاجار حکومت کرمانشاه را به محمدعلی خان

شامبیاتی تفویض نمود و او نیز چون به آقامحمدعلی مجتهدی بی‌اعتنا بود لذا آقامحمدعلی از فتحعلی شاه خواستار عزل او شد و شاه سرانجام او را به سال ۱۲۲۱هجری عزل کرد و حکومت کرمانشاه را به یکی از فرزندان خود به نام محمدعلی میرزا دولتشاه واگذار کرد و از آن پس حکام کرمانشاه همگی از شاهزادگان قاجار بودند زیرا اعتمادی به کردان نداشتند.

تبرستان
www.tabarestan.info

* * *

فرمانروایان عمادی

عمادی‌ها سلسله‌ای بودند که در جبل لبنان از سال ۱۰۵۵هجری تا سال ۱۰۹۸هجری حکومت کردند از این قرار: عمادالدین عمادی (۱۰۵۵-۱۰۸۰هجری) و سرحال عمادی (۱۰۸۰-۱۰۹۸هجری) و اصل آنان از عمادیه از توابع موصل بود که به جبل لبنان مهاجرت کردند و در آنجا امارتی تشکیل دادند و سپس منقرض گردید که اینک دربارهٔ فرمانروایان عمادی به گفتگو می‌پردازیم:

عمادالدین عمادی
(۱۰۵۵-۱۰۸۰هجری)

عمادالدین عمادی که در اصل از اهالی عمادیه بود به جبل لبنان مهاجرت کرد و در آغاز در روستای مرطحون اقامت کرد و سپس به ده تلینا رفت و مدتی هم در ناحیه عرقوب زندگی کرد و بعد از مدتی قدرت پیدا کرد و از یاران و اتباع خود لشکری فراهم آورد و با طایفهٔ جان پولاد به جنگ و ستیز پرداخت و در آغاز شکست خورد و امّا بار دوّم پیروز شد و همانجا امارتی در جبل لبنان به سال ۱۰۵۵هجری تشکیل داد و در آغاز به عمران و آبادانی روستاها سرگرم شد و چند کاروانسرا و مسجدی ساخت و سرانجام به سال ۱۰۸۰هجری درگذشت.

سرحال عمادی
(۱۰۸۰-۱۰۹۸هجری)

پس از فوت عمادالدین برادرش سرحال به حکومت جبل لبنان رسید و او ابتدا قلعه‌ای استورا احداث کرد و سپس به تجهیز سپاه پرداخت و به یاری مردم خانه‌های مجللی ساخت و مردم در زمان او در رفاه و آسایش بودند و دیگر اتفاقی نیفتاد و عاقبت به سال ۱۰۹۸هجری بدرود حیات گفت و چون فرزندی نداشت از این رو امارتش منقرض گردید.

www.tabarestan.info تبرستان

* * *

فرمانروایان راس نحاش

راس نحاش یکی از طوایف شجاع کردند که در بدلیس و اخلاط و کوره می‌زیستند و سلطان سلیم خان دوم عثمانی (۹۷۴-۹۸۲هجری) آنان را به نواحی جبل لبنان فرستاد تا مانع نفوذ فرانسویان شوند و مرزها را حفظ کنند و آنان از سال ۱۰۵۷هجری تا ۱۲۳۶هجری فرمانروایی کرده‌اند که اینک دربارهٔ آنها به بحث می‌پردازیم:

امیراسماعیل نحاش
(۱۰۵۷-۱۰۷۱هجری)

امیراسماعیل بن امیرموسی نحاش کردی به سال ۱۰۵۷هجری بنا به فرمان سلطان مراد چهارم عثمانی (۱۰۳۲-۱۰۵۹هجری) به حکومت رسید و پس از آن سپاهی فراهم آورد و به سال ۱۰۶۰هجری به همراهی شاهین پاشا والی طرابلس حکومت بنی سیفارا منقرض کرد و به سال ۱۰۶۱هجری فرمانروای طرابلس شد و سرانجام به سال ۱۰۷۱هجری درگذشت.

* * *

امیر صعب نحاش
(۱۰۷۱-۱۲۳۶هجری)

امیر صعب بن حسین نحاش کردی به سال ۱۰۷۱هجری به حکومت جبل لبنان رسید و چون سلطان محمود دوم عثمانی (۱۲۲۳-۱۲۵۵هجری) بر سر کار آمد اطاعت خود را به او ابراز داشت و او نیز فرمان حکومت جبل لبنان را برایش صادر کرد و پس از آن امارتش چندان دوام نیافت و در اثر تاخت و تاز عمادیون به سال ۱۲۳۶هجری کشته شد و با کشته شدن او امارت راس نحاش منقرض گردید.

www.tabarestan.info تبرستان

* * *

فرمانروایان بابان

حکومت بابان در ناحیهٔ مکری و سلیمانیه کنونی به‌وجود آمده است و به مدت دویست و هشت سال پایدار بوده و گاهی مستقل و گاهی تابع دولت عثمانی و گاهی تابع دولت صفوی بوده‌اند و بابان در اصل یکی از طوایف کهن کردند که از میان آنها مردان نامی و شایسته‌ای برخاسته‌اند و بنا به کتاب شرفنامه در میان فرمانروایان کردستان آنان به کثرت خیل و حشم و جمعیت انصار و خدمت اشتهار داشته‌اند و جمعاً هفت تن فرمانروا به نامهای: میربداغ و پیرنظر و سلیمان و میرابراهیم و ابراهیم و بداغ و میرحسین داشته‌اند و چنانکه گویند سر سلسلهٔ این طایفه شخصی بوده به نام پیربداغ بن میرابدال و چون بزرگ طایفه بوده او را ببه یا بابان می‌گفته‌اند و برخی بر این باورند که بابانها از طایفهٔ بلباس مکری منشعب شده‌اند و پیربداغ مردی بخشنده و جوانمرد و دلیر بوده و بر نواحی پشدر و ماوت ریاست داشته و پس از مدتی به جمع‌آوری سپاه پرداخته و پس از آن به جمع‌آوری سپاه سرگرم شده و سپس لاجان و ناحیهٔ سیوی و سلدوز را تصرف کرده و پس از آن امارتی پدید آورده و سپس شهر زور و کرکوک را نیز تسخیر کرده و سرانجام روزی به دست امیر سیدی سوران (۸۹۵-۹۲۵هجری) در شکارگاه کشته شده است و نسب این طایفه به بیگزاده‌های مکری می‌رسد زیرا عشایر مکری درگذشته در شهرزور

زندگی می‌کرده‌اند ولی امرای بابان خود را جزوی از طایفهٔ کرمانج می‌دانسته‌اند و کرمانج و مکری در اصل از یک نسب‌اند و بابانهای از سال ۱۰۵۹هجری تا سال ۱۲۶۷هجری فرمانروایی کرده‌اند که اینک دربارهٔ آنان به گفتگو می‌پردازیم:

فقیه احمد دارشمانه‌یی
(۱۰۵۹-۱۰۷۵هجری)

www.tabarestan.info تبرستان

فقیه احمدبن بابامیر مکری که جوانی دلیر و رشید و فرزانه بود در ناحیه پشدر می‌زیست و به علت زورگویی طایفهٔ بلباس به ستوه آمد و جلای وطن کرد و مدتی در استانبول سرگردان بود تا اینکه جنگی میان دولت عثمانی و فرنگی‌ها شروع شد و فقیه احمد برای اینکه در این جهاد شرکت کند داوطلبانه حاضر شد که به جنگ برود و در این جنگ رزمنده‌ای را بر زمین زد و هنگامیکه می‌خواست او را بکشد نقاب از رخش افتاد و دید که دختری است زیباروی و جوان و دختر به او گفت مرا مکش و من نامم کیغان است و هر چه بخواهی به تو می‌دهم و این بود که شمشیر را به غلاف انداخت و سپس با آن دختر به خدمت سلطان محمد چهارم عثمانی (۱۰۵۸-۱۰۹۹هجری) رسید و سلطان از او خوشش آمد و پس از آن فرمان حکومت پشدر و دارشمانه را برای او صادر کرد و سپس فقیه احمد طی مراسمی با آن دختر ازدواج کرد و به سال ۱۰۵۹هجری به زادگاه خود بازگشت و طایفهٔ بلباس را به اطاعت خود درآورد و پس از آن سپاهی فراهم آورد و بر تمام نواحی پشدر و سردشت استیلا یافت و مدارس و مساجدی با کمک مردم بنا کرد و پس از چندی به بغداد سفر کرد و در این اثنا طایفهٔ بلباس به ناحیه دار شمانه حمله کردند و کیغان زنش از این فرصت استفاده کرد و لباس رزم پوشید و در مقابل بلباسها ایستاد و چند تن از آنان را کشت و سپس به مادرزنش گفت اگر فقیه احمد بازگشت به او بگو که وی حقی به گردنم داشت و من آنرا ادا کردم و اینک به میان خانواده‌ام در فرنگ برمی‌گردم و دیگر به سراغ من نیاید زیرا جانش در خطر است و این بگفت و بار سفر را بست و رفت و فقیه احمد چون بازگشت و همسرش را ندید بسی افسرده شد و سراغش رفت و پس از چندی به شهری رسید که دید همه جا را آذین بسته‌اند و لگام اسبش را رها

کرد و اسب او را به در خانهٔ پیرزنی برد و او در آنجا پیاده شد و پیرزن به استقبالش رفت و فقیه احمد چند سکهٔ زر به او داد و ماجرای خود را به وی گفت و پیرزن گفت نگران نباش و من دایه کیغان هستم پدرش بدون رضایش می‌خواهد او را به عقد پسرعمویش دربیاورد و فقیه احمد از او خواهش کرد که وی را با خود پیش کیغان ببرد و کیغان چون فقیه احمد را دید خوشحال شد و آنگاه دایه را نواخت و کیسه‌ای زر به فقیه‌احمد داد تا دو مرکب بخرد و با هم راهی شوند و پس از خرید مرکبها با هم از شهر بیرون رفتند و چون مسافتی را پیمودند دیدند چند سوار دنبالشان می‌آید که یکی از آنها پسرعموی کیغان بود و چون به آنها رسیدند کیغان و فقیه‌احمد در برابرشان ایستادند و کیغان پسرعمویش را کشت و فقیه احمد هم چند تنشان را به خاک افکند و مابقی فرار کردند و پس از آن به سوی دارشمانه حرکت کردند و سپس سلطان عثمانی چون ماجرا را شنیدند هدایایی برایشان فرستاد و فقیه‌احمد سرانجام به سال ۱۰۷۵هجری درگذشت و او دو پسر داشت به نامهای: سلیمان و عبدالله که بسیار شجاع بودند.

www.tabarestan.info تبرستان

* * *

باباسلیمان بابان
(۱۰۷۵-۱۱۱۵هجری)

باباسلیمان بن فقیه‌احمد دارشمانه‌یی به سال ۱۰۷۵هجری به حکومت بابان برگزیده شد و او مردی مقتدر و شجاع و دوراندیش و سیاستمدار بود و در توسعهٔ قلمرو خود بسی کوشش نمود و در اندک‌مدتی بخشی از سرزمینهای مکری و اورامان و اردلان را به تصرف خود درآورد و پس از مدتی بر اراضی شهرزور و بلباس دست یافت و دارالحکومه او ناحیه دارشمانه بود و پس از آن اردلانها بر او حمله کردند و شکستش دادند و او ناچار به استانبول رفت و از طرف دولت عثمانی فرمانروای ادرنه شد و سرانجام به سال ۱۱۱۵هجری درگذشت و او پسری داشت به نام بکربیگ.

بکربیگ بابان
(۱۱۱۵-۱۱۲۹هجری)

بکربیگ بن باباسلیمان بابان به سال ۱۱۱۵هجری بنا به فرمان سلطان احمد سوم عثمانی (۱۱۱۵-۱۱۴۳هجری) به حکومت بابان رسید و او مردی مقتدر و مصمم و سیاستمدار بود و پس از مدتی پایتخت خود را از ناحیه دارشمانه به ماوت انتقال داد و در شهر زور هم قلعه‌ای به نام بکرآباد بنانهاد و دیری نگذشت که حدود امارت بابان را از دیاله تازاب کوچک وسعت داد و پس از مدتی به علت تندخویی و ستمهایی که بر دیگران روا می‌داشت مردم از او رنجیدند و بزرگان رواندز و کوی و حریر همگی متفق شدند و با پنجهزار سوار بر او ریختند و بکربیگ هم با لشکری به مقابله آنان برخاست و جنگی سخت درگرفت و عدهٔ زیادی در این جنگ کشته شدند و سرانجام بکربیگ از معرکه گریخت و به یکی از کوهستانها پناه برد و سپس عازم بغداد شد و چون والی بغداد به ورود او پی برد فرمان قتل وی را صادر کرد و عاقبت به سال ۱۱۲۹هجری به قتل رسید.

www.tabarestan.info تبرستان

* * *

خانه پاشای بابان
(۱۱۳۴-۱۱۳۶هجری)

پس از کشته شدن بکربیگ مدت پنج سال سرزمین بابان در تصرف دولت عثمانی بود و پس از آن مردم خانه پاشای بابان را در سال ۱۱۳۴هجری به فرمانروایی خود انتخاب کردند و او در آغاز به دلجویی مردم پرداخت و سپس به جمع‌آوری سپاه مشغول شد و در آن زمان چون افغانیها و ازبکها از هر طرف به ایران می‌تاختند و شاه‌سلطان حسین صفوی (۱۱۰۵-۱۱۳۵هجری) هم قدرتی نداشت لذا خانه پاشای بابان به علی‌قلی‌بیگ اردلان (۱۱۲۹-۱۱۳۲هجری) در سنندج حمله کرد و آنجا را تصرف نمود و علی‌قلی بیگ که در خود تاب مقاومت را نمی‌دید به اصفهان فرار کرد و اهالی شهر ناچار به استقبال خانه پاشا شتافتند و خانه پاشا به توسعهٔ قلمرو خود همت گماشت و تا همدان پیشروی کرد و او پس

از اینکه سنندج را گرفت ملاعبدالکریم قاضی اردلان را با هدایایی به دربار سلطان عثمانی فرستاد و پیروزی خود را به او گزارش داد و دربارهٔ مساجد و مدارس کردستان تقاضای کمک کرد و سلطان نیز کمکهایی با چند خلعت برایش فرستاد و خانه پاشا سپس یک مدرسه و یک مسجد بزرگ و زیبا در سنندج احداث کرد که امان‌الله خان اردلان (۱۲۱۴-۱۲۴۰هجری) هنگامیکه مسجد دارالاحسان را ساخت آنرا به کلی خراب کرد و سپس خانه پاشا پسرش علی‌بیگ را در سنندج به جای خود نشاند و خود به سرزمین بابان مراجعت نمود و به سال ۱۱۳۶هجری از حکومت کناره‌گیری کرد.

تبرستان
www.tabarestan.info

* * *

سلیم‌پاشای بابان
(۱۱۵۶-۱۱۶۴هجری)

پس از کناره‌گیری خانه پاشا امارت بابان مدتی فرمانروا نداشت و آنرا مردم اداره می‌کرد تا اینکه نادرشاه افشار (۱۱۴۸-۱۱۶۰هجری) ظهور کرد و ظهور او تزلزلی در بسیاری از حکومتهای محلی به‌وجود آورد و در این هنگام سلیم‌پاشا به خدمت نادرشاه رسید و فرمان حکومت بابان را به سال ۱۱۵۶هجری از او اخذ نمود و رسماً فرمانروای بابان شد و در زمان او در اطراف بلاد بابان هرج و مرج و شورش از هر سو آغاز شد و در سال ۱۱۶۴ سلیمان پاشا والی بغداد بنا به فرمان سلطان عثمانی به سرزمین بابان هجوم آورد و او چون در مقابل سپاهیان بغداد تاب مقاومت نیاورد ناچار به ایران گریخت و سلیمان‌پاشا قلعه چوالان را هم تصرف کرد و از طرف دولت عثمانی، سلیمان‌پاشای بزرگ به سال ۱۱۶۴هجری به حکومت بلاد بابان منصوب شد.

* * *

سلیمان پاشای بزرگ بابان
(۱۱۶۴-۱۱۷۸هجری)

سلیمان‌پاشا بن خالد پاشا در سال ۱۱۶۴هجری بنا به فرمان سلطان محمود عثمانی (۱۱۴۳-۱۱۶۸هجری) فرمانروای بابان شد و در آغاز شورشهای داخلی را که در زمان سلیم‌پاشا شروع شده بود خواباند و آنگاه به آبادانی و عمران شهرها و روستاها بکوشید و چندین مسجد و یک بازار در شهر بنا کرد و در سال ۱۱۷۵هجری عزل گردید و چون می‌خواستند او را بکشند ناچار به ایران گریخت و در این هنگام احمدپاشا زمام امور را به دست گرفت و در سال ۱۱۷۷هجری احمدپاشا لشکریانش را به کمک والی بغداد فرستاد و سلیمان‌پاشا در این دم که در سنندج بسر می‌برد وقت را مغتنم شمرد و با عده‌ای از یارانش به قلعه چوالان یورش برد و آنجا را تصرف نمود و سپس به بغداد حمله کرد و آنجا را هم گرفت ولی بیش از چند روزی در آنجا نماند و به سلیمانیه بازگشت و چون عمر پاشا که از دوستان سلیمان‌پاشا بود والی بغداد شد و او شهرهای کویسنجق و حریر و اربیل و آلتون کوپری و قره‌حسن و زنگاباد و بدره را با هدایایی به او تفویض کرد و پس از آن چندین مسجد و پل و کاروانسرا و مدرسه در شهرها بنا کرد و علما و شعرا و ادبا را مورد تکریم قرار داد و سرانجام به دست شخصی به نام فقیه‌ابراهیم شبانه در خانه‌اش به سال ۱۱۷۸هجری کشته شد، عبدالله‌بیگ راجی در قطعه شعری تاریخ شهادت او را چنین بیان می‌کند:

والی عصر و سلیمان زمان — آنکه گردستم از دهر برُفت
مفسدی نیمه شبی با خنجر — گوهر جسم گرامیش بسُفت
از خرد سال وفاتش جُستم — «جَعَلَ الجَنَّةَ مَثوىً لَهُ» گفت

* * *

www.kurdestan.info

محمدپاشای بابان
(۱۱۷۸-۱۱۹۳هجری)

محمدپاشا بن خالدپاشا پس از کشته شدن سلیمان‌پاشا به سال ۱۱۷۸هجری به حکومت بابان رسید و در آغاز عده‌ای سر به شورش برداشتند و برادرش احمدپاشا هم علیه وی قیام کرد و او به پشتیبانی والی بغداد امارت بابان را از محمدپاشا به سال ۱۱۹۲هجری گرفت امّا اجل او را مهلت نداد و به سال ۱۱۹۳هجری جان به جان آفرین داد و پس از او برادرش محمودپاشا بنا به فرمان سلطان عثمانی بر امارت بابان جلوس کرد.

www.tabarestan.info تبرستان

* * *

محمودپاشای بابان
(۱۱۹۳-۱۱۹۸هجری)

پس از فوت محمدپاشا بزرگان بابان بالاتفاق محمودپاشا بن خالد پاشا را به سال ۱۱۹۳هجری به امارت برداشتند و در این هنگام عده‌ای در بغداد شوریدند و والی بغداد ناچار از محمودپاشا خواست که آشوبگران را سرکوب کند و محمودپاشا با لشکری عازم بغداد شد و شورش را خواباند و پس از چندی مجدداً مردم بغداد قیام کردند و والی بغداد برای بار دوم از او درخواست کرد که به یاریش بشتابد و محمودپاشا چون خسته بود پسرش عثمان‌پاشا را با لشکری فرستاد و او آتش فتنه را خواباند امّا والی بغداد از محمودپاشا کینه به دل گرفت و پس از چندی با سپاهی به امارت بابان تاخت و محمودپاشا برای اینکه بیهوده خون مسلمانان بر زمین ریخته نشود به ایران فرار کرد و به خدمت علی‌مرادخان زند (۱۱۹۳-۱۱۹۴هجری) رسید و او وی را به ساوجبلاغ مکری فرستاد امّا حاکم مکریان او را نپذیرفت و کار به جنگ و جدال کشید و سرانجام به سال ۱۱۹۸هجری به قتل رسید.

* * *

ابراهیم‌پاشای بابان
(۱۱۹۸-۱۲۱۸هجری)

ابراهیم‌پاشا بن احمدپاشای بابان در سال ۱۱۹۸هجری از طرف سرداران و بزرگان بابان به امارت برگزیده شد و ابتدا به عمران و آبادانی شهرها و روستاها پرداخت و با مردم با عدل و داد رفتار کرد و در سال ۱۱۹۹هجری شهر سلیمانیه را به نام پسرش سلیمان‌پاشا بنا نهاد و به سال ۱۲۰۰هجری آنجا را به پایتخت خود برگزید و بسی مسجد و مدرسه و کاروانسرا و راه و خانه در آن احداث کرد و پس از مدتی والی بغداد او را عزل کرد و عثمان‌پاشابن محمودپاشا را به فرمانروایی امارت بابان منصوب نمود و امّا عثمان‌پاشا چون قصد کشورگشایی و تعرض داشت والی بغداد او را به پایتخت دعوت کرد و به سال ۱۲۰۳هجری با قهوه مسمومش کرد و برای بار دوم ابراهیم‌پاشا حکومت بابان را به دست گرفت ولی مجدداً عزل شد و به سال ۱۲۰۴هجری به ایران گریخت و مجدداًبه سال ۱۲۱۲هجری بنا به استدعای عبدالرحمن پاشای بابان به حکومت بابان منصوب شد و این بار بیشتر اوقاتش را به عمران و آبادی سلیمانیه و شهرها گذارند و سرانجام به سال ۱۲۱۸هجری در موصل وفات یافت و همانجا به خاکش سپردند.

* * *

عبدالرحمن پاشای بابان
(۱۲۱۸-۱۲۲۸هجری)

عبدالرحمن‌پاشا بن محمودپاشای بابان پس از فوت ابراهیم‌پاشا به سال ۱۲۱۸هجری به حکومت بابان رسید ودر سال ۱۲۱۹هجری به علت فتنهٔ وهابیها وی به دستور والی بغداد با لشکریانش به جنگ وهابی‌ها در احسا رفت امّا به علت شدت گرما و تشنگی عده‌ای از سربازانش هلاک شدند و با این وصف وهابی‌ها را شکست داد و عده‌ای از آنان را به قتل رساند و فاتحانه بازگشت ولی در بین راه با محمدپاشا سوران (۱۲۲۵-۱۲۵۳هجری) حاکم حریر برخورد و با او جنگید و در این میان محمدپاشا کشته

www.tabarestan.info تبرستان

شد و این امر باعث رنجش والی بغداد شد و با لشکری به او حمله کرد و عبدالرحمن پاشا نتوانست در مقابل او ایستادگی کند و ناچار به ایران فرار کرد و چون در سال ۱۲۲۲هجری والی بغداد کشته شد عبدالرحمن پاشا برگشت و قوایی جمع‌آوری کرد و پس از مدتی اربیل و کرکوک و حریر و کویسنجق را به تصرف درآورد و آنگاه به بغداد حرکت کرد و جنگی سخت درگرفت و چون خالد برادرش کشته شد مجدداً به ایران گریخت و پس از چندی دوباره قدرت را به دست گرفت و چون والی بغداد از نفوذ و قدرت او اندیشناک شد در سال ۱۲۲۳هجری به سلیمانیه یورش برد و عبدالرحمن‌پاشا قوای او را در بند بازیان محاصره کرد ولی پس از یکسال این محاصره شکسته شد و سپس به سلیمانیه بازگشت و سرانجام به سال ۱۲۲۸هجری بدرود حیات گفت. وی یکی از بزرگترین امرای بابان بود و اعتنایی به حکومت بغداد نمی‌کرد و همیشه با آن در جنگ و ستیز بود و علما و شعرا و ادبا را گرامی می‌داشت و به فقرا و مستمندان توجه زیاد داشت و در آبادانی و عمران شهرها می‌کوشید و بسی مسجد و پل و کاروانسرا بنا کرد.

www.tabarestan.info تبرستان

* * *

محمودپاشای بابان
(۱۲۲۸-۱۲۴۹هجری)

محمودپاشابن عبدالرحمن پاشای بابان به سال ۱۲۲۸هجری پس از درگذشت پدرش به حکومت رسید و در تمام مدت نوزده سال فرمانروایی خود گرفتار کشمکش با والی بغداد و سایر دشمنانش بود و در این مدت خود را به قاجاریها نزدیک کرد و اطاعت خود را به فتحعلیشاه قاجار (۱۲۱۱-۱۲۵۰هجری) ابراز داشت و او هم فرمان امارت بابان را برای وی صادر کرد و در ادارهٔ امور امارتش او را کمکهای شایانی کرد و با یاری او توانست حریر و کویسنجق و برخی از شهرهای دیگر کردستان را به امارت خود بیفزاید و تا سال ۱۲۴۹هجری حکومت کرد و پس از آن گوشه‌گیر شد و در یکی از خانقاههای سلیمانیه معتکف گشت و در این هنگام سلیمان پاشای بابان به سلیمانیه بازگشت و فرمانروای بابان

شد و به دلجویی مردم پرداخت و سرانجام به سال ۱۲۵۴هجری درگذشت و سپس پسرش احمدپاشای بابان به حکومت رسید.

* * *

احمدپاشای بابان
(۱۲۵۴-۱۲۶۷هجری)

تبرستان www.tabarestan.info

احمدپاشا بن سلیمان پاشا به سال ۱۲۵۴هجری به حکومت بابان برگزیده شد و او مردی قدرتمند و مصمم و باهوش و خردمند بود و برای توسعه و آبادانی امارت بابان کوشش بسیار کرد و پس از آن ناحیه کوی و حریر را تصرف نمود و ضمیمهٔ قلمروش کرد و در سال ۱۲۵۹هجری عبداله‌بیگ برادرش بر علیه او قیام کرد و برای دست‌یابی به حکومت بابان از نجیب‌پاشای والی بغداد استمداد خواست و او نیز سپاهی به یاریش فرستاد و سرانجام احمدپاشا به ایران فرار کرد و در آغاز به سنندج رفت و به خدمت رضاقلی خان اردلان (۱۲۵۰-۱۲۶۳هجری) رسید و از آنجا به تهران رفت و به خدمت محمدشاه قاجار (۱۲۵۰-۱۲۶۴هجری) رسید به این امید که شاه او را یاری کند و شاه هم او را به روانسر فرستاد و سپس به سلیمانیه بازگشت امّا چون کمکش نکردند به گروس رفت و از آنجا عازم شاهین‌دژ و مکریان و شمدینان شد و مدتی در خانقاه سیدطه‌شمزینی توقف کرد و پس از آن به استانبول رهسپار شد و از سوی سلطان عثمانی والی حجاز شد و پس از مدتی به قلع و قمع دزدان یمن پرداخت و سپس حاکم وان شد و سرانجام به لقب مشیر که همردیف وزیر بود مفتخر شد و در این هنگام برادرش عبداله‌پاشا امارت را اداره می‌کرد و او تا سال ۱۲۶۷هجری بر اریکهٔ قدرت بود و عاقبت سلطان عثمانی فرمانروایی ترک به نام اسماعیل‌پاشا را برای ادارهٔ امارت بابان فرستاد و به این ترتیب حکومت بابان از آن تاریخ منقرض شد.

* * *

فرمانروایان جاف

جاف یکی از طوایف کُرد است که در آغاز در زهاب و جوانرود می‌زیستند و در زمان سلطان مراد چهارم عثمانی (۱۰۳۲-۱۰۵۹هجری) عده‌ای از آنان از زهاب و جوانرود به شهرزور رفتند و در آنجا مقیم شدند و بنا به درخواست سلطان عثمانی به نام جاف مرادی معروف شدند و آنان خودشان را از اولاد خسروپرویز ساسانی (۵۹۰-۶۲۸هـجری) می‌دانند و جاف به معنی شجاع و دلیر است زیرا بیشتر مردان آنان شجاع‌اند و در میانشان مردان برجسته‌ای برخاسته‌اند که عده‌ای از آنان از سال ۱۱۱۴هجری تا ۱۳۳۹هجری در حلبجه فرمانروایی کرده‌اند که اینک دربارهٔ آنها به گفتگو می‌پردازیم:

www.sbaresan.info

ظاهربیگ جاف
(۱۱۱۴-۱۱۵۵هجری)

ظاهربیگ بن یار احمدبیگ جاف که مردی شجاع و مقتدر و مصمم بود افراد خود را گرد آورد و در صدد تسخیر شهر زور برآمد و در فرصتی مناسب بنا به فرمان بکربیگ بابان (۱۱۱۵-۱۱۲۹هجری) چهل تن از راهزنان که امنیت منطقه را مختل کرده بودند دستگیر و به قتل رساند و حاکم بابان به پاس خدماتش به سال ۱۱۱۴هجری ناحیه بانی خیلان و دزیایی را به او تفویض کرد و او در آغاز سپاهی فراهم آورد و مردم را به کار و کوشش تشویق کرد و پس از مدتی سبحان ویردی خان اردلان (۱۱۴۳-۱۱۶۰هجری) به سرزمین جوانرود یورش برد و عده‌ای را به قتل رساند و اموالشان را چپاول کرد و ظاهربیگ چون این خبر را شنید به مقابله سبحان ویردی خان برخاست و جنگی سخت درگرفت و در این جنگ وی به سال ۱۱۵۵هجری به قتل رسید و پس از قتل ظاهربیگ برادرش طاهربیگ به شام مهاجرت کرد و طاهربیگ پس از مدتی مورد توجه سلطان عثمانی قرار گرفت.

* * *

سلیمان‌بیگ جاف
(۱۱۵۵-۱۲۲۰هجری)

سلیمان‌بیگ بن ظاهربیگ جاف پس از فوت پدرش بنا به فرمان سلیم پاشای بابان (۱۱۵۶-۱۱۶۴هجری) به حکومت بانی خیلان و دزیایی و حلبجه رسید و او در آغاز طوایف جاف را با هم متحد کرد و سپاهی منظم فراهم آورد و چند پل و کاروانسرا برای مسافران بناکرد و مردم در زمان او زندگی را در رفاه و آسایش به‌سر بردند و وی سرانجام به سال ۱۲۲۰هجری وفات یافت و او دو پسر داشت به نامهای: قادربیگ و کیخسروبیگ.

www.tabarestan.info تبرستان

* * *

کیخسروبیگ جاف
(۱۲۲۰-۱۲۴۴هجری)

کیخسروبیگ بن سلیمان بیگ به سال ۱۲۲۰هجری بنا به وصیت پدرش فرمانروای حلبجه وبانی خیلان شد و او مردی مقتدر وکاردان و مصمم و باکفایت بود و مستر ریچ که در سال ۱۸۲۰میلادی مطابق ۱۲۴۰هجری که به شهرزور رفته بود کیخسروبیگ را ملاقات کرده و در سفرنامه‌اش از او یاد کرده و او را ستایش نموده و قدرت و نفوذ او را ذکر کرده و می‌گوید: کیخسروبیگ بیش از چهارهزار مرد مسلح داشت و او طرفدار فتحعلیشاه قاجار (۱۲۱۱-۱۲۵۰هجری) بود و به ایران سخت گرایش داشت و سرانجام به سال ۱۲۴۴هجری درگذشت و در ناحیه سیدصادق به خاک سپرده شد و او چهار پسر داشت به نامهای: سلیمان‌بیگ و عبدالله‌بیگ و قادربیگ و محمدپاشا.

* * *

سلیمان‌بیگ جاف
(۱۲۴۴-۱۲۴۵هجری)

سلیمان‌بیگ بن کیخسروبیگ جاف به سال ۱۲۴۴هجری بنا به وصیت پدرش به

حکومت بانی خیلان و حلبجه رسید و او در آغاز به تجهیز سپاه پرداخت و سال بعد هنگامیکه سپاهیان ایران به منظور فتح سلیمانیه به امارت بابان حرکت کردند سلیمان‌بیگ با دوهزار سوار به یاری پاشای بابان رفت ولی لشکر بابان شکست خورد و سلیمان‌بیگ سرانجام به سال ۱۲۴۵هجری فوت کرد.

* * *

تبرستان
www.tabarestan.info

محمدپاشای جاف
(۱۲۴۵-۱۳۰۸هجری)

محمدپاشابن کیخسروبیگ جاف به سال ۱۲۴۵هجری به حکومت حلبجه و بانی خیلان رسید و او مردی سیاستمدار و مقتدر و باکفایت بود و وی در آغاز دشمنان خود را از جمله احمدبیگ بن ولدبیگ را زندانی کرد و کلیهٔ مایملکتش را هم به تاراج برد و او با ناصرالدین‌شاه قاجار (۱۲۶۴-۱۳۱۳هجری) رابطه داشت و در ایران فعالیتهای چشمگیری می‌کرد به حدی که دولت عثمانی توسط سفیر کبیر خود از دولت قاجار تقاضا کرد که از فعالیت محمدپاشای جاف جلوگیری شود و پس از آن محمدپاشا به ایران آمد و مدتی در تهران و مناطق دیگر زیست و سپس به حلبچه بازگشت و به حکومت پرداخت و سرانجام به سال ۱۳۰۸هجری در هنگام شکار در منطقه کفری به قتل رسید.

* * *

محمودپاشای جاف
(۱۳۰۸-۱۳۳۹هجری)

محمودپاشابن محمدپاشای جاف در سال ۱۳۰۸هجری فرمانروای حلبجه شد و پس از مدتی سپاهی فراهم آورد و در صدد گرفتن انتقام پدرش بود و قاتلین محمدپاشا که بسیج عمومی ایل جاف را دیدند به ایل هَمَوَند پناهنده شدند و سرانجام میان دوایل جنگ

درگرفت و عده‌ای کشته شدند و قاتلین محمدپاشا هم به قتل رسیدند و در سال ۱۳۱۰هجری عثمانی‌ها لقب میرمیران به محمودپاشا دادند و حکومت شهر رَهارا هم به او واگذار کردند امّا آنرا نپذیرفت و سپس عازم استانبول شد و مدت سه سال در آنجا ماندگار شد و از آنجا به روسیه رهسپار گشت و پس از آن به ایران رفت و سپس به حلبجه بازگشت و مظفرالدین‌شاه قاجار (۱۳۱۳-۱۳۲۴هجری) چندین بار خلعت و مدال افتخار برای او فرستاد و سرانجام به سال ۱۳۳۹هجری فوت کرد.

تبرستان www.tabarestan.info

* * *

فرمانروایان براخوی

براخوی یکی از طوایف کردند که به نام کُردکَل معروفند و آنان از بازماندگان طایفهٔ کوجیه هستند که در زمان حملهٔ مغول از کردستان به کرمان مهاجرت کردند و پس از آن در ناحیه مکران اقامت گزیدند و سپس به بلوچستان و افغانستان مهاجرت نمودند و در دوران نادرشاه افشار (۱۱۴۸-۱۱۶۰هجری) رشادتهای زیادی از خود نشان دادند و در فتح هندوستان نیز پیشتاز سپاه نادر بودند و نادرشاه در مقابل این خدمات سرزمین کلهور را در هندوستان به آنان سپرد و آنان از سال ۱۱۶۰هجری تا ۱۳۱۰هجری در کلات و مکران حکومت کردند که اینک دربارهٔ آنها به گفتگو می‌پردازیم:

ناصرخان براخوی
(۱۱۶۰-۱۲۱۰هجری)

ناصرخان بن عبدالله خان بنا به فرمان احمدشاه افغان (۱۱۶۰-۱۱۸۷هجری) به سال ۱۱۶۰هجری به ریاست عشایر براخوی رسید و پس از آن سپاهی فراهم آورد و طوایف کرد را با خود متحد کرد و مکران وکج را گرفت و ضمیمه قلمرو خود کرد و پس از چندی قدرت او فزونی یافت و از اطاعت احمدشاه سرباز زد و احمدشاه به سال ۱۱۷۲هجری

لشکری به تعقیب او فرستاد و ناصرخان را شکست داد و او را تا قلعه کلات عقب راند و چهل روز در محاصره قرار داد و پس از مدتی با او صلح کرد و پس از آن خدماتی به احمدشاه نمود و پس از آن به عمران و آبادانی امارتش پرداخت و سرانجام به سال ۱۲۱۰هجری درگذشت.

* * *

تبرستان
www.tabarestan.info

امیرمحمود خان براخوی
(۱۲۱۰-۱۲۳۶هجری)

پس از فوت ناصرخان پسرش امیرمحمودخان براخوی به سال ۱۲۱۰هجری زمام امور را به دست گرفت و امّا بهرام خان بر علیه او قیام کرد و مردم را بر او شورانید و بخشی از بلاد کراجی را از حکومت او منتزع کرد و پس از مدتی سپاهی فراهم آورد و مناطق از دست رفته را پس گرفت و سرانجام به سال ۱۲۳۶هجری فوت کرد و او پسری داشت به نام مهربان خان.

* * *

مهربان خان براخوی
(۱۲۳۶-۱۲۵۰هجری)

مهربان خان بن امیر محمودخان براخوی به سال ۱۲۳۶هجری به امارت موروثی خود نشست و پس از مدتی احمدیارخان بن بهرام خان بر علیه او قیام کرد و جنگی سخت درگرفت و در این جنگ احمدیار خان اسیر شد و او را در قلعه کلات به دار زدند و سرانجام به سال ۱۲۵۰هجری جهان را وداع گفت.

* * *

محراب خان براخوی
(۱۲۵۰-۱۲۵۶هجری)

محراب خان بن محبت خان براخوی به سال ۱۲۵۰هجری بر امارت براخوی نشست و در آنجا به استحکام قلعهٔ کلات پرداخت و پس از مدتی انگلیسی‌ها به او حمله کردند و قلعه کلات را هم گرفتند و به سال ۱۲۵۶هجری او را به قتل رساندند.

تبرستان
www.tabarestan.info

* * *

شاهنوازخان براخوی
(۱۲۵۶-۱۲۶۰هجری)

شاهنواز خان بن بهرام خان پس از کشته شدن محراب خان به سال ۱۲۵۶هجری به حکومت براخوی رسید و سپس عشایر کُرد را با خود متحد کرد و بر قلعهٔ کلات حمله برد و آنجا را تصرف کرد و پس از مدتی مردم از شاهنوازخان ناراضی شدند و او را به سال ۱۲۶۰هجری از حکومت برداشتند و ناصرخان دوم را به امارت براخوی نشاندند.

* * *

ناصرخان دوم براخوی
(۱۲۶۰-۱۲۷۴هجری)

ناصرخان بن محراب خان براخوی به سال ۱۲۶۰هجری دولت انگلیس حکومت وی را به رسمیت شناخت و به سال ۱۲۶۰هجری ناصرخان روابط خود را با دولت افغان قطع کرد و تابع هندوستان شد و سرانجام ناصرخان به سال ۱۲۷۴هجری بدرود حیات گفت.

* * *

خداداد براخوی
(۱۲۷۴-۱۳۱۰هجری)

خدادادبن محراب خان پس از فوت برادرش به حکومت براخوی رسید و در آغاز به عمران و آبادانی روستاها پرداخت و سپس به تجهیز سپاه سرگرم شد و مدت سی و شش سال حکومت کرد و عاقبت به سال ۱۳۱۰هجری فوت کرد و پس از او حکومت براخوی منقرض گردید.

تبرستان
www.tabarestan.info

* * *

فرمانروایان زند

زند یکی از تیره‌های لک است و لک یکی از طوایف کُرد است که در اطراف ملایر می‌زیستند و از میان آنها کریم خان زند برخاست و او درفش یگانگی را در کشور برافراشت و آسایش مردم را فراهم آورد و سلسلهٔ مزبور پس از کشته شدن نادرشاه افشار از سال ۱۱۶۲هجری تا سال ۱۲۰۹هجری در فارس و اصفهان فرمانروایی کردند و سپس به دست آقامحمدخان قاجار منقرض گردید و افراد این سلسله از این قرارند: کریم‌خان زند، صادق خان زند، علی مرادخان زند، جعفرخان زند، لطف‌علی خان زند که اینک دربارهٔ آنها به بحث و گفتگو می‌پردازیم:

کریم خان زند
(۱۱۷۲-۱۱۹۳هجری)

کریم خان بن ایناق از تیرهٔ زند و از ایل زند است و این طایفه در آغاز در ده پری واقع در نزدیکی‌های ملایر زندگی می‌کردند و نادرشاه افشار (۱۱۴۸-۱۱۶۰هجری) پس از پیروزی عده‌ای از افراد این ایل را به دره‌گز کوچاند و برخی از آنها از جمله کریمخان زند را در سپاه خود پذیرفت و کریمخان از خود رشادتهایی نشان داد و در لشکرکشی

هندوستان مورد توجه نادر قرار گرفت و پس از مرگ نادر به قلعه پری رفت و مدتی با علی‌مردان خان بختیاری (۱۱۱۲-۱۱۶۰هجری) و ابوالفتح خان در اصفهان حکومت سه‌گانه تشکیل داد و کریم‌خان سپس جنگهای بسیار با سرکشان از جمله آزادخان افغانی و احمدخان ابدالی کرد و آنان را از سر راه برداشت و در سال ۱۱۷۲هجری خود را به عنوان وکیل‌الرعایا خواند و زمام امور را به دست گرفت و او شیراز را پایتخت خود قرار داد و در آن شهر بازارها و مسجدها و کاروانسراها و راههایی ساخت و پس از آن بصره را گشود و آنرا از چنگ عثمانیها بیرون آورد و او در همه سالهای فرمانروایی خود به دادگری و دلجویی مردم پرداخت و در سیاست خارجی هم با کشورهای بیگانه روابط برقرار کرد از جمله طبق فرمانی به انگلیسها اجازه داد که در بوشهر نمایندگی بازرگانی دایر نمایند و در خلیج فارس به تجارت بپردازند و او به سال ۱۱۹۳هجری در هفتاد و چهارسالگی بدرود حیات گفت و در شیراز به خاک سپردند.

www.tabarestan.info تبرستان

* * *

صادق خان زند
(۱۱۹۳-۱۱۹۵هجری)

پس از کریم خان زند برادر مادریش زکی خان و پس از او پسرش ابوالفتح فرمانروایی کرده‌اند امّا چون به لهو و لعب مشغول شدند لذا فرمانروائیشان چندان دوامی نداشت تا اینکه صادق خان برادرش حکومت را به سال ۱۱۹۳هجری به دست گرفت و در این هنگام عده‌ای از خان‌ها از جمله علی‌مرادخان زند و جعفرخان شوریدند و مدعی حکومت شدند و قوای نظامی صادق‌خان ناتوان شد و دو تن از پسرانش علی‌نقی خان و حسن خان اسیر شدند و به فرمان علی‌مرادخان کور شدند و به سال ۱۱۹۵هجری صادق خان هم کشته شد.

* * *

علی مرادخان زند
(۱۱۹۵-۱۲۰۰هجری)

پس از کشته شدن صادق و پسرانش، علی مرادخان به سال ۱۱۹۵هجری بر اریکهٔ قدرت نشست و او در آغاز بسیاری از شاهزادگان زند را که اسیر شده بودند کور کرد و سپس به اصفهان رفت و از آنجا عازم شیراز شد و رسماً به سال ۱۱۹۵هجری بر تخت نشست و به نام خود سکه زد و پس از چندی همدان را پایتخت خود قرار داد و او مردی شجاع ولی تندخو و شراب‌خوار بود و در این میان رقیبی نیرومند چون آقامحمدخان قاجار داشت امّا او از خان زند حساب می‌برد و تا او زنده بود به فارس حمله نکرد و پس از آن شیخ ویس خان را به مقابله او فرستاد ولی او در نزدیکی‌های شهر گرگان به‌سختی از سپاه قاجار شکست خورد و در آن موقع علی‌مرادخان در تهران بود و به جرم اهمال جمعی از سران سپاه ویس خان را از بین برد و باز سپاهی به مازندران فرستاد ولی این سپاه هم شکست خورد و این شکست باعث شد که جعفرخان زند پسر صادق‌خان که در زنجان حکومت داشت به اصفهان بیاید و علی‌مرادخان هم به اصفهان رفت ولی در مورچه خورت مرض او شدت یافت و به سال ۱۲۰۰هجری درگذشت.

www.tabarestan.info تبرستان

* * *

جعفرخان زند
(۱۲۰۰-۱۲۰۳هجری)

جعفرخان بن صادق خان زند پس از فوت برادر مادریش علی مرادخان در اصفهان به سال ۱۲۰۰هجری بر تخت جلوس کرد و اولین فرمان او دستگیری و کور کردن شیخ اویس خان فرزند علی‌مرادخان زند بود و سپس قوایی هم برای جلوگیری پیشرویهای آقامحمدخان قاجار به طرف اصفهان فرستاد که شکست خورد و بار دوم لشکری گران فرستاد که آن نیز به شکست منجر شد و او ناچار اصفهان را به قاجارها واگذاشت و خود به شیراز رفت و پس از آن به یزد حمله کرد و یزدی‌ها هم در برابر او ایستادگی کردند و

ناچار به شیراز بازگشت و اگر لطف علی‌خان پسرش به داد او نمی‌رسید اعتبار و حیثیت سیاسیش به کلی از بین می‌رفت و او توانست لار و سواحل خلیج فارس را تصرف کند و سرانجام پس از چهار سال فرمانروایی به سال ۱۲۰۳هجری به دست خوانین زند که در بند او بودند به قتل رسید و سر او را از دروازه شیراز به زیر انداختند.

* * *

تبرستان
www.tabarestan.info

لطف‌علی خان زند
(۱۲۰۳-۱۲۰۹هجری)

پس از جعفرخان یکی از امرای فراری به نام صیدمرادخان زند به فرمانروایی رسید امّا او برای اینکه از سیاست سررشته‌ای نداشت فرمانروائیش چندان دوامی نداشت تا اینکه لطف‌علی خان زند بن جعفرخان پس از قتل پدرش شیراز را از چنگ صیدمرادخان درآورد و قاتلین پدرش را هم کشت و به سال ۱۲۰۳هجری به حکومت زند رسید و در سال ۱۲۰۴هجری آقامحمدخان قاجار به قصد جنگ با او به شیراز حمله کرد و برای اینکه سپاهی گران داشت لطف‌علی خان شیراز را ترک کرد و سال بعد به کمک حاجی ابراهیم کلانتر شیراز را پس گرفت و پس از آن پی‌درپی با آقامحمدخان جنگید تا در سال ۱۲۰۹هجری به دست وی کشته شد و حکومت زند به‌پایان رسید.

* * *

فرمانروایان ملّی

ملّی یکی از طوایف کرد اطراف دیار بکر و ملاطیه و ماردین است که در میان آنان مردان برجسته‌ای برخاسته است و آنان از سال ۱۲۰۱هجری تا ۱۲۹۴هجری در ماردین فرمانروایی کرده‌اند که اینک دربارهٔ آنها به بحث می‌پردازیم:

تیمورپاشا ملّی
(۱۲۰۱-۱۲۰۷هجری)

تیمورپاشا در سال ۱۲۰۳هجری بنا به فرمان سلطان سلیم سوم عثمانی (۱۲۰۳-۱۲۲۲هجری) فرمانروای ماردین شد و او در آغاز سپاهی منظم فراهم آورد و سپس طوایف کرد را با خود همدست کرد و این امر باعث نگرانی دولت عثمانی شد و در سال ۱۲۰۶هجری دولت عثمانی سپاهی گران به سرداری سلیمان‌پاشا برای سرکوبی وی فرستاد و او چون در مقابل سپاه عثمانی تاب مقاومت نیاورد از این‌رو در قلعهٔ بوک متحصن شد و پس از چند روز ناچار قلعه را ترک کرد و به حلب گریخت و سلیمان‌پاشا، سعدون‌بیگ برادر تیمورپاشا و محمودبیگ عموزاده‌اش را گرفت و اعدام کرد و تیمورپاشا پس از سه سال آوارگی عازم بغداد شد و سپس از دولت عثمانی تقاضای بخشش کرد و عثمانیها او را بخشیدند و پس از آن حاکم سیواس شد و سرانجام به سال ۱۲۰۷هجری فوت کرد.

* * *

امیر ابراهیم ملّی
(۱۲۰۷-۱۲۱۸هجری)

پس از فوت تیمورپاشا برادرش امیرابراهیم به سال ۱۲۰۷هجری بنا به فرمان سلطان سلیم سوم عثمانی به امارت ماردین رسید و او در آغاز به تجهیز سپاه پرداخت و سپس یک مسجد بنا کرد و آنگاه مردم را به فراگرفتن دانش فراخواند و علما و شعرا و ادبا را گرامی می‌داشت و به آنان صله و انعام می‌داد و عاقبت به سال ۱۲۱۸هجری درگذشت.

* * *

امیر ایوب ملّی
(۱۲۱۸-۱۲۴۸هجری)

پس از امیرابراهیم یکی دیگر از بستگان تیمورپاشا به نام امیرایوب به سال ۱۲۱۸هجری بنا به فرمان سلطان سلیم عثمانی به حکومت ماردین رسید و او پس از آن طوایف کرد را متحد کرد و چون قصد داشت به قلمرو خود بیفزاید از این‌رو دولت عثمانی نیرویی برای سرکوبی او اعزام داشت و پس از چند روز زد و خورد و جنگ و جدال سرانجام امیرایوب دستگیر شد و او را به زندان دیار بکر فرستاد و در همانجا به سال ۱۲۴۸هجری جهان را وداع گفت.

www.tabarestan.info تبرستان

* * *

امیر تیماوی‌بیگ ملّی
(۱۲۴۸-۱۲۵۵هجری)

پس از فوت امیرایوب، امیرتیماوی‌بیگ بنا به فرمان سلطان محمود دوم عثمانی (۱۲۲۳-۱۲۵۵هجری) فرمانروای ماردین شد ولی در روزگار او قسمتی از اراضی امارتش تحت سیطرهٔ طوایف عرب قرار گرفت و او دیگر نتوانست کاری بکند زیرا عثمانیها آنان را برای تضعیف وی بدانجا فرستاده بودند و وی به مدت هفت سال فرمانروایی کرد و عاقبت به سال ۱۲۵۵هجری درگذشت.

* * *

امیرمحمود بیگ ملّی
(۱۲۵۵-۱۲۷۸هجری)

امیرمحمودبیگ بن امیر تیماوی بیگ به سال ۱۲۵۵هجری پس از فوت پدرش بنا به فرمان سلطان عبدالمجید عثمانی (۱۲۵۵-۱۲۷۷هجری) به حکومت ماردین رسید و او

چون اوضاع امارتش را آشفته دید از والی شام تقاضای کمک کرد و با کمک او موفق شد عشایر عرب را از ماردین بیرون کند و طوایف کرد مجدداً به زادگاهشان بازگردند و سپس قلعه‌های ویران‌شده را تعمیر کرد ولی پس از مدتی دچار تعرض عمرپاشا والی دیار بکر شد و با او جنگید امّا در این جنگ شکست خورد و سرانجام اسیر شد و وی را به زندان دیار بکر فرستادند و ابراهیم‌بیگ پسرش از اسماعیل‌پاشای خدیو مصر تقاضا کرد که پدرش را از حبس رها کند و اسماعیل‌پاشا از سلطان عبدالعزیز اوّل عثمانی (۱۲۷۷-۱۲۹۳هجری) تقاضای عفو و رهایی او را کرد که پس از مدتی امیرمحمودبیگ آزاد شد و به ماردین بازگشت و اما طولی نکشید که به سال ۱۲۷۸هجری بدرود حیات گفت.

www.tabarestan.info تبرستان

* * *

ابراهیم‌پاشا ملی
(۱۲۷۸-۱۲۹۴هجری)

ابراهیم‌پاشا بن محمودبیگ ملّی به سال ۱۲۷۸هجری بنا به وصیت پدرش فرمانروای ماردین شد و او در آغاز طوایف کرد را با خود متحد کرد و به‌تدریج قدرتی پیدا کرد و به اذیت و آزار کاروانیان عثمانی پرداخت و راههای دیار بکر و ماردین را بست و دولت عثمانی ناچار لشکری را برای سرکوبی او فرستاد و جنگی سخت درگرفت و در این جنگ ابراهیم‌پاشا اسیر شد و به سیواس تبعید گردید ولی پس از مدتی فرار کرد و خود را به طائفه‌اش رسانید و سپس سلطان عثمانی او را بخشید و آنگاه زمام امور را به دست گرفت و بعداً اورفه و قراجه داغ را تصرف کرد و پس از مدتی قدرت او فزونی یافت و دولت عثمانی مجدداً نیرویی برای سرکوبی او فرستاد و او را به سال ۱۲۹۴هجری اسیر کردند و پس از او امارت ملی منقرض گردید.

* * *

فرمانروایان شکاک

شکاک نام یکی از طوایف کرد است که در اطراف ارومیه و سلماس زندگی می‌کنند و در میان آنان مردان برجسته‌ای برخاسته که از سال ۱۲۰۹ تا ۱۳۵۰هجری به حکومت رسیده‌اند که اینک دربارهٔ آنان به بحث می‌پردازیم:

امیرصادق خان شکاک
(۱۲۰۹-۱۲۱۱هجری)

www.tabarestan.info تبرستان

امیرصادق خان شکاک بنا به فرمان آقامحمدخان قاجار (۱۲۰۹-۱۲۱۱هجری) به سال ۱۲۰۹هجری به حکومت ارومیه و سلماس رسید و او در آنجا به تجهیز سپاه پرداخت و پس از آن به عمران و آبادانی امارتش سرگرم شد و چون حکومت به فتحعلیشاه قاجار (۱۲۱۱-۱۲۵۰هجری) رسید سر به طغیان برداشت و با نیرویی که داشت نیمی از آذربایجان غربی را به تصرف خود درآورد و سرانجام به سال ۱۲۱۱هجری شکست خورد و به قتل رسید.

* * *

علی‌خان شکاک
(۱۲۱۱-۱۲۵۰هجری)

علی‌خان‌بن اسماعیل خان شکاک بنا به فرمان فتحعلیشاه قاجار به سال ۱۲۱۱هجری به حکومت ارومیه و سلماس منصوب شد و او ابتدا سپاهی فراهم آورد و طوایف کرد را با خود متحد کرد و آنگاه بخشی از آذربایجان غربی را گرفت و مدعی استقلال شد و دولت نیرویی برای سرکوبی او فرستاد و سرانجام به سال ۱۲۵۰هجری در جنگ مغلوب و کشته شد.

* * *

جعفرآقا شکاک
(۱۳۱۱-۱۳۲۳هجری)

جعفرآقا بن محمدآقا به سال ۱۳۱۱هجری بنا به فرمان ناصرالدین‌شاه قاجار (۱۲۶۴-۱۳۱۳هجری) فرمانروای سلماس شد و در اوائل سال ۱۳۲۳هجری نظام‌السلطنه از تهران از طرف محمدعلی شاه قاجار (۱۳۲۴-۱۳۲۷هجری) که هنوز به سلطنت نرسیده بود فرمان یافت که جعفرآقا را به قتل برسانند و او شبی که جعفرآقا را در منزل خود مهمان کرده بود به مأمورین خود دستور داد او را کشتند و این خلاف جوانمردی بود که مهمان را به قتل برسانند.

www.tabarestan.info تبرستان

* * *

اسماعیل آقا سمکوشکاک
(۱۳۲۳-۱۳۵۰هجری)

اسماعیل آقا بن محمدآقا پس از کشته شدن برادرش در تبریز قیام کرد و در صدد انتقام او برآمد و قیام اسماعیل آقا دولت قاجار را به تزلزل انداخت و او در آغاز به ارومیه تاخت و دولت عده‌ای را مأمور قتل او کرد که همگی به دست اسماعیل آقا کشته شدند و سمکو پس از مدتی بیشتر نواحی آذربایجان غربی از سواحل شرقی دریاچهٔ ارومیه تا مرز ترکیه را به تصرف خود درآورد و وقوع کودتای سوم اسفند سال ۱۲۹۹شمسی توسط رضاخان میرپنج در تصمیم او تزلزلی ایجاد نکرد و پس از آن با دو هزار سوار به مهاباد حمله برد و آنجا را گرفت و سپس ارومیه را نیز تصرف کرد و رضاخان قشونی مرکب از دو هزار چریک برای دفع او فرستاد و جنگ در محلی به نام ته‌سوج درگرفت و اسماعیل آقا این قشون را درهم شکست ولی پس از مدتی دولت قوایی برای سرکوبی او اعزام داشت و ارومیه و مهاباد را گرفت و اسماعیل آقا به سال ۱۳۰۱شمسی خود را به‌طرف اربیل رساند و در این هنگام زنش کشته شد و حتی پسر ده‌ساله‌اش را کور کردند و وی سپس خود را به خدمت شیخ محمود برزنجی رساند و از آنجا نیز به ترکیه رفت و سرانجام به‌وسیلهٔ

سرلشکر تهماسبی از دولت ایران امان‌نامه گرفت و به ایران بازگشت و به سال ۱۳۵۰هجری به دستور رضاشاه پهلوی (۱۳۴۵-۱۳۶۱هجری) جلاّد به قتل رسید.

* * *

تبرستان www.tabarestan.info

فرمانروایان نهری

نهری ناحیه‌ای است درکردستان ترکیه و نیز نام طائفه‌ای است در محال شمذینان و از آثار و قرائن احوال چنان استنباط می‌شود که این طایفه از بقایای عشیرهٔ نایری هستند و در این ناحیه مشایخی سکونت داشته‌اند که سرسلسلهٔ آنها شیخ شمس‌الدین نهری بوده که در آنجا محلی را به نام شمذین ساخته و در میان آنها مردانی برجسته برخاسته‌اند که از سال ۱۲۵۲ تا ۱۳۱۰هجری فرمانروایی کرده‌اند که اینک دربارهٔ آنها بحث می‌کنیم:

شیخ طه نهری
(۱۲۵۲-۱۲۹۷هجری)

شیخ طه که از خلفای مولانا خالد شهرزوری به شمار می‌رود چنانکه گویند دارای کشف وکراماتی بود و محمدشاه قاجار (۱۲۵۰-۱۲۶۴هجری) هم از ارادتمندان او بود و همه ساله برایش تحف و هدایایی می‌فرستاد و مخارج خانقاهش را نیز می‌پرداخت و او بنا به فرمان محمدشاه به سال ۱۲۵۲هجری به حکومت نهری رسید و پس از آن شیخ طه‌سپاهی فراهم آورد و طوایف کرد را متحد کرد و مردم را به کارهای نیک و تقوا و فراگرفتن علم و دانش فراخواند و پس از مدتی عازم تهران شد و همانجا به سال ۱۲۹۷هجری درگذشت.

* * *

شیخ عبیدالله نهری
(۱۲۹۷-۱۳۱۰هجری)

شیخ عبیدالله بن شیخ طه‌نهری مانند پدرش در سلک خلفای نقشبندیه درآمد و پس از مدتی قدرت گرفت و بسی از مردم به او گرویدند و آنگاه به فکر تأسیس امارتی افتاد و در جنگ روس و عثمانی بسی اسلحه و مهمات به دست آورد و کردها را با هم متحد کرد تا اینکه به سال ۱۲۹۷هجری قیام کرد و خود را فرمانروای نهری خواند و چون دولت عثمانی رو به ضعف می‌رفت کم‌کم نفوذش توسعه یافت و مریدانش به طرف ارومیه و ساوجبلاغ مکری یورش بردند و خود را به مراغه رساندند و او پس از آن رسماً اعلام استقلال کرد و پس از چندی بخشی از سرزمینهای عثمانی را نیز تصرف کرد و از این‌رو دولت عثمانی و قاجاریه به دفع نیروی او پرداختند و لشکر وی را از دو طرف مورد تعرض قرار دادند و شیخ سرانجام تاب نیاورد و به شمذینان بازگشت و پس از آن به استانبول رفت و از دولت عثمانی اجازه خواست که به حجاز برود و دولت عثمانی هم موافقت کرد و چون به حجاز رسید در شهر طائف سکونت کرد و به سال ۱۳۱۰هجری در شصت و سه سالگی فوت کرد.

www.tabarestan.info تبرستان

* * *

فرمانروایان بدرخانی

بدرخانی‌ها یکی از طوایف کردند که در بوتان اقامت داشتند و آنان از سال ۱۲۲۷هجری حکومتی به نام بدرخانی تشکیل دادند که تا سال ۱۳۲۶هجری دوام داشت و اینک دربارهٔ آنها صحبت می‌کنیم:

نوراللّٰه‌بدرخانی
(۱۲۵۸-۱۲۷۷هجری)

نوراللّٰه‌بن محمدبیگ بدرخانی به سال ۱۲۵۸هجری بنا به فرمان سلطان عبدالمجید اوّل عثمانی (۱۲۵۵-۱۲۷۷هجری) فرمانروای بوتان شد و او در آغاز فرمانروائیش به تعمیر و عمران روستاها پرداخت و چند کاروانسرا و مهمانسرا و پل احداث کرد و سپس به استانبول رفت و در آنجا اقامت گزید و عاقبت به سال ۱۲۷۷هجری بدرود حیات گفت و در تکیه محمدپاشا به خاک سپرده شد.

www.tabarestan.info تبرستان

* * *

امیر بدرخان بدرخانی
(۱۲۲۷-۱۲۶۷هجری)

امیربدرخان بدرخانی به سال ۱۲۲۷هجری بنا به فرمان سلطان محمد دوّم عثمانی (۱۲۲۳-۱۲۵۵هجری) به حکومت جزیرهٔ ابن‌عمر رسید و پس از مدتی سپاهی فراهم آورد و به سال ۱۲۳۲هجری به اندیشهٔ نفوذ قلمروش افتاد و بوتان را گرفت و آنگاه با امرای کرد مشورت کرد که از زیر بار عثمانی‌ها شانه خالی کنند و در نتیجه امرای وان و هکاری و خیزان و موش به او قول دادند که او را در این امر یاری کنند و پیش از هر چیز به تهیه اسلحه و آذوقه سرگرم شد و در این اثنا آسوری‌ها سر از فرمان او باز زدند و او نیرویی برای سرکوبیشان گسیل داشت و عثمانیها از اقداماتش اندیشناک شدند و نیرویی برای سرکوبیش فرستادند امّا شکست خوردند و پس از آن امیر بدرخان استقلال خود را رسماً اعلام کرد و به سال ۱۲۶۱هجری به نام خود سکه زد و سپس وان و رواندز و موصل و مهاباد و اسعرد و دیار بکر و اشنویه و ارومیه را تصرف کرد و به سال ۱۲۶۳هجری دولت عثمانی مجدداً نیرویی برای سرکوبی وی فرستاد و در این هنگام امیر عزالدین شیر که از خویشاوندانش بود نهانی با عثمانی‌ها تبانی کرد و این باعث شکست امیربدرخان شد و او ناچار جزیره را ترک کرد و به سال ۱۲۶۶هجری در قلعهٔ آروخ متحصن شد و

عثمانیها با سپاهی گران او را محاصره کردند و این محاصره هشت ماه ادامه داشت تا اینکه امیربدرخان و دو پسرش اسیر شدند و سرانجام او به سال ۱۲۶۷هجری فوت کرد.

* * *

عثمان‌پاشا بدرخانی
(۱۲۶۷-۱۳۲۶هجری)

تبرستان www.tabarestan.info

عثمان‌پاشابن امیر بدرخان بدرخانی به سال ۱۲۶۷هجری بنا به وصیت پدرش به جای او نشست و در سال ۱۲۹۴هجری چون بین دولت عثمانی و روسها جنگ بود دولت عثمانی از عثمان‌پاشا خواست که نیرویی از کردها را فراهم آورد و در جنگ شرکت کند و او فرصت را غنیمت شمرد و به سال ۱۲۹۷هجری حکومت آزاد کردستان را تأسیس کرد و قلمرو نفوذ خود را تا جوله میرگ و آمد و زاخو و ماردین و نصیبین توسعه داد و چندین بار با عثمانیها جنگید و آنان را شکست داد و شکست پی در پی عثمانیها با کردها چنان در مغز سلطان عبدالحمید عثمانی (۱۲۹۳-۱۳۲۷هجری) اثر کرد که مجبور شد در برابر خواسته‌های کردان نرمش نشان دهد و دستور آزادی زندانیان کُرد را صادر کرد و سرانجام عثمان‌پاشا برای مذاکره با عثمانیان راهی استانبول شد ولی عثمانیها او را به سال ۱۳۲۶هجری زندانی کردند و پس از مدتی وی را آزاد کردند و در استانبول تحت نظر قرار دادند و بدینسان حکومت بدرخانی منقرض شد.

* * *

فرمانروایان سَنجابی

طایفهٔ سنجابی یکی از طوایف شجاع کرد است که در جلگهٔ ماهیدشت و اطراف کرمانشاه زندگی می‌کنند و در میان آنان مردان شجاع و مقتدری برخاسته‌اند که از سال ۱۲۹۱ تا ۱۳۵۴هجری حکومت کرده‌اند که اینک دربارهٔ آنها به بحث می‌پردازیم:

علی‌اکبر خان سنجابی
(۱۲۹۱-۱۳۰۲هجری)

علی‌اکبر خان بن مهدی خان سنجابی ملقب به برخوردار به سال ۱۲۹۱هجری بنا به فرمان ناصرالدین‌شاه قاجار (۱۲۶۴-۱۳۱۳هجری) فرمانروای سنجابی شد و سپس وارد ارتش شد و رتبهٔ میرپنجی گرفت و پس از آن دو روستا به نامهای: چلبی و قوای تپه بنا کرد و سرانجام به سال ۱۳۰۲هجری در شصت و پنج سالگی بدرود حیات گفت.

www.tabarestan.info تبرستان

* * *

اللهیارخان سنجابی
(۱۳۰۲-۱۳۲۶هجری)

اللهیار خان بن یار مرادخان سنجابی به سال ۱۳۰۲هجری به حکومت سنجابی رسید و در آغاز سپاهی فراهم آورد و در ماهیدشت مسجدی ساخت و پس از آن وارد ارتش شد و به درجهٔ سرهنگی نایل آمد و سرانجام به سال ۱۳۲۶هجری در هفتادسالگی جهان را وداع گفت.

* * *

قاسم خان سنجابی
(۱۳۲۶-۱۳۵۴هجری)

قاسم خان بن شیرمحمدخان سنجابی ملقب به سردار ناصر به سال ۱۳۲۶هجری فرمانروای سنجابی شد و باکمال قدرت و استقلال بر متصرفاتی که از پدرش باقیمانده بود به حکومت پرداخت و او در آغاز به تعمیر و عمران آبادی‌ها و روستاهای جلگهٔ ماهیدشت سرگرم شد و بیست و چهار سال فرمانروایی کرد و در سال ۱۳۵۴هجری در سی و نه سالگی درگذشت.

فرمانروایان بارزان

بارزان نام یکی از نواحی مرتفع کردستان عراق است و مردم بارزان بیشتر از راه دامداری و استفاده از میوه‌های جنگلی بهره‌برداری می‌کنند و نیز بارزان نام یکی از طوایف کرد است که در بارزان و شمال زاب بزرگ و ناحیه زیباراستان موصل ساکن‌اند و در میان آنان مردان برجسته‌ای برخاسته‌اند که عده‌ای از آنان از سال ۱۳۲۰هجری تا ۱۳۹۸هجری حکومت کرده‌اند که اینک درباره آنها صحبت می‌کنیم:

www.tabarestan.info تبرستان

شیخ عبدالسلام بارزانی
(۱۳۲۰-۱۳۳۴هجری)

شیخ عبدالسلام بارزانی در سال ۱۳۲۰هجری از سوی سران و بزرگان بارزان به فرمانروایی بارزان برگزیده شد و او به دلیل مکارم اخلاقی مورد توجه مردم قرارگرفت و همه به اوگرویدند و از او اطاعت کردند و وی قدرتی به هم زد و علیه دولت عثمانی قیام کرد و سلطان محمد پنجم عثمانی (۱۳۲۷-۱۳۳۶هجری) نیرویی برای سرکوبی او فرستاد و این نیرو شکست خورد و پس از مدتی که قدرت او فزونی یافت دولت عثمانی لشکری گران با کردهای وابسته به دولت عثمانی به منطقه بارزان فرستاد و آنان شیخ عبدالسلام و سپاهیانش را محاصره کردند و جنگی سخت درگرفت و سرانجام به شکست بارزانیان و متواری شدن شیخ عبدالسلام انجامید و پس از چند سال دیگر شیخ نیرویی جمع کرد و مجدداً به جنگ عثمانیها پرداخت و این بار عثمانیها شکست خوردند و سرانجام با هم صلح کردند و اسیران بارزانی را آزاد نمودند و چند سال بعد محمود شوکت صدراعظم عثمانی به‌وسیلهٔ صفوت‌بیگ که از دوستان شیخ عبدالسلام بود ترور شد و صفوت‌بیگ خود را به بارزان نزد شیخ رسانید و به او پناهنده شد و عثمانیها این بار با سپاهی گران به بارزان حمله کردند و شیخ تاب مقاومت نیاورد و به ایران گریخت و عاقبت او را در ارومیه گرفتند پس از چندی به سال ۱۳۳۴هجری به دارش زدند.

* * *

شیخ احمد بارزانی
(۱۳۳۴-۱۳۸۹هجری)

شیخ احمد بن شیخ عبدالسلام بارزانی به سال ۱۳۳۴هجری به جای پدرش نشست و او از اعتبار و احترام فوق‌العاده‌ای برخوردار بود و مردم به او عقیده داشتند و او را ناجی خود می‌دانستند و از او اطاعت می‌کردند و در این اثنا شیخ رشید لولان بنا به تحریک دولت عراق که دست‌نشاندهٔ انگلیسی‌ها بود شیخ احمد زاملحد خواند و علیه او اعلام جهاد کرد و دولت هم سپاهی در اختیارش گذاشت که شیخ احمد را سرکوب کند و این بود که شیخ احمد سپاهی آماده کرد و فرماندهی آنرا به برادر کوچکش ملامصطفی سپرد و در این جنگ لشکر شیخ رشید شکست خورد و روز بعد نیروهای انگلیس روستاهای بارزان را بمباران کردند و شیخ احمد حاضر شد اسرای دولتی را که گرفته بود آزار کند به شرطی که بمباران قطع شود و سال بعد مجدداً عراقیها به سرزمین بارزان حمله کردند و این بار هم شکست خوردند و در سال ۱۳۵۳هجری نیروهای عراقی از زمین و هوا وارد بارزان شدند و بسیاری را کشتند و شیخ احمد ناچار به همراه چهارصدتن از یارانش به ترکیه پناهنده شد و پس از مدتی دولت ترکیه آنان را تحویل دولت عراق داد و آنها مدتی در حله زندانی بودند و سپس به سلیمانیه فرستاده شدند و شیخ احمد سرانجام به سال ۱۳۸۹هجری بدرود حیات گفت.

* * *

ملامصطفی بارزانی
(۱۳۸۹-۱۳۹۸هجری)

ملامصطفی‌بن شیخ عبدالسلام بارزانی پس از کشته شدن پدرش به مبارزه پرداخت و بنا به خواست سران و بزرگان بارزانی به سال ۱۳۸۹هجری به جای برادرش نشست و او در آغاز با متحد کردن طوایف کرد سرسختانه به پیکار خود با امپریالیسم ادامه داد و در سال ۱۹۴۵میلادی رژیم پهلوی بارزانی‌ها را در دشت اشنویه و مرگور بمباران کرد و آنان

ناچار به کردستان عراق بازگشتند و پس از جنگی سخت خود رابه ارس رساندند و با عده‌ای از همرزمان خود به روسیه پناهنده شدند و در ازبکستان سکنی گزیدند و پس از کودتای عبدالکریم قاسم به سال ۱۹۵۸به بارزان بازگشتند و دولت قاسم وعده‌هایی به کُردان داد و امّا به آن عمل نکرد و ملامصطفی ناچار به مبارزه سرگرم شد و بیشتر مناطق سوق‌الجیشی کردستان راگرفت و در سال ۱۹۶۳ چون بعثی‌ها سرکار آمدند و آنان هم به سرکوب کردان پرداختند و بارزانی بیشتر کردان را بسیج کرد وکار به جایی رسید که صدام در الجزایر دست به دامن شاه ایران شد و پس از قرارداد صلح میان حکومت شاه و صدام نهضت کردها در عراق متوقف شد و بارزانی مدتی در کرج ماندگار شد و سپس برای معالجه به آمریکا رفت و پس از پیروزی انقلاب اسلامی به سال ۱۳۹۸هجری وفات یافت و جنازه‌اش در اشنویه به خاک سپرده شد. ملامصطفی بارزانی یکی از رهبران بزرگ کرد بود که آزادی و حق‌طلبی با سرشت او ممزوج بود و مردم کُرد را با حقوق مسلمهٔ خود آشنا کرد و سلاح مبارزه و انقلاب را زیب پیکر خود ساخت و نامش همیشه جاودان است.

* * *

آثار تاریخی کردستان

بناها و آثار تاریخی کردستان بسیار قدیمی است و کهنترین آنها نقش آنوبانی‌نی در زهاب و غارکرفتو در دیواندره و آثار زیویه در سقز وکیله‌شین در اشنویه و نقش داریوش بر سینهٔ کوه بهستان در دهکدهٔ بیستون چمچال کرمانشاه است که تاریخ آن به سال ۵۲۰ق-م می‌رسد و آثار باستانی و بناهای دیگر متعلق به سده‌های قبل از میلاد و میلادی و همچنین سده‌های بعد از اسلام در کردستان فراوان است که باید کتابی مفصل و جامع در این‌بار نوشته شود تا همگان از آن بهره‌مند شوند و اینک در اینجا دربارهٔ برخی از آثار تاریخی و بناهای مهم کردستان به بحث و گفتگو می‌پردازیم:

www.tabarestan.info تبرستان

یکی از آثار تاریخی معروف کردستان نقش معروف آنوبانی‌نی (۲۲۳۸-۲۲۰۰ق-م) پادشاه لولوبی است که در ناحیه زهاب کرمانشاه واقع است و در این نقش پادشاه در حضور الاههٔ ایشتار که او را بر دشمنان خود چیره کرده ایستاده و پا را بر تن دشمنی که بر زمین افتاده نهاده است و این خدا نیزه‌ای به دست گرفته و بر آن تکیه کرده است و به دست دیگرش طنابی گرفته و می‌خواهد به لپ یکی از اسیران ببندد و اسیران همه برهنه‌اند و دستشان را بر پشت بسته‌اند و آنها به‌وسیلهٔ حلقه‌ای که از لب گذرانیده‌اند مثل حیوانات مهار کرده‌اند و چنین پیدا است این سنگ‌نوشته سابقاً خطوط بسیاری داشته امّا باران نیم آنرا شسته و از میان برده است و اینک ترجمهٔ آنرا در اینجا می‌آوریم:

آنوبانی‌نی پادشاه توانا، پادشاه لولوبی نقش خود و نقش الاههٔ ایشتار را در کوه باتیر رسم کرده است آنکس که این نقوش و این لوح را محو کند به نفرین و لعنت آنو و آنوتوم و بل و بلیت و رامان و ایشتار و سین و شمش گرفتار باد و نسل او بر باد رواد.

در همین ناحیه و به فاصله بیست کیلومتر در شمال سرپل زهاب، نقش برجستهٔ هورین شیخ خان به چشم می‌خورد و پادشاهی به نام تاردونی (۲۲۰۰-۲۱۸۵ق-م) که یکی از پادشاهان لولو است کمان و زوبینی در دست دارد و به طرف دو دشمن جلو می‌رود و دشمنان مغلوب شده به زانو درآمده و استدعای ترحم دارند. همراه این نقش دو کتیبهٔ اکدی وجود دارد که غیرخواناست و در فاصلهٔ سه کیلومتر در جنوب شرقی سرپل زهاب در دامنهٔ کوه قبری به صورت دخمه، موسوم به دکان داود مشاهده می‌گردد و مقابل این دخمه دروازهٔ مستطیل‌شکلی وجود دارد که لبهٔ آن با نقش سرنیزه‌ها مزین شده و در داخل دخمه قسمت بالا آمده‌ای دیده می‌شود که روی آن تابوتی را قرار داده بودند و در هر طرف دروازه یک سرستون و یک پایهٔ ستون دیده می‌شود ولی ساقهٔ ستون شکسته و از بین رفته است و در قسمت پائین دخمه، در محلی که برای ایجاد نقش برجسته‌ای تراشیده شده، مجلسی دیده می‌شود که مربوط به تشریفات مذهبی است و کردان آنرا کیل داود یا سنگ داود می‌نامند. در این نقش یک شخص روحانی یا یک پرستنده، تاج ایرانی بر سر دارد و لباس او لباس ایلامی قدیم است و برسمی در دست دارد. برسم دستهٔ ترکه‌هایی است که در تشریفات مذهبی بکار برده می‌شده و این قبر احتمالاً متعلق به دوران ماد است و نزدیک دکان داود و در مجاورت دیره قبر دیگری

www.tabarestan.info تبرستان

است که اطاق فرهاد نامیده می‌شود.

کمی دورتر، در بالای جادهٔ سربالائی که به طرف کرمانشاه می‌رود، در محلی موسوم به طاق گرابنای کوچکی از دوران ساسانی دیده می‌شود و آن عبارت از ایوانی است که با تخته‌سنگهائی به شکل مکعب مستطیل ساخته شده و آن تخته‌سنگها بدون ملاط روی هم قرارداده شده‌اند. در بالای آن قوس هلالی شکلی است و معلوم نیست این بنا برای چه بوده ولی احتمالاً استراحت گاهی برای روزهای شکار، یا بنای یادگار، یا مهراب، یا محل استراحتی در میان راه بود که مورد استفادهٔ پادشاه قرار می‌گرفته است.

www.tabarestan.info تبرستان

در جنوب کرمانشاه، در محلی موسوم به سکاوند یک استودان یا حفره‌ای که در سنگ کوه تراشیده‌اند تا استخوانهای مردگان را در آن قرار دهند دیده می‌شود. استودانهای دیگری هم در چندین نقطه از ایران موجود است. ولی استودان نامبرده از دیگر استودانهای به این طریق متمایز است که در بالای آن نقش برجسته‌ای وجود دارد و این نقش مؤبدی را با لباس ایرانی در حالی که مقابل دو آتشدان ایستاده است نشان می‌دهد.

در دهکدهٔ زالوآب در نزدیکی‌های شهر دینور کاوشهائی انجام شد و در این کاوشها بیش از ششصد قبر شکافته شد و بیشتر این قبرها نزدیک دهکدهٔ زالوآب بود و تعدادی نیز در کنار دو دهکدهٔ پیرغیب و کوش قلعه قرار داشت و در این قبرها گاهی خمره‌های بزرگی از گل پخته مکشوف می‌شد که مرده را در آن قرار داده بودند و گاهی قبر در سنگ کوه تراشیده شده و روی آن دو یا سه تخته‌سنگ بزرگ قرار داده شده بود. در این قبرها آبخوریهای برنزی مخصوص تشریفات مذهبی به دست آمد که روی آن مجلس برمی نشان داده شده بود. روی ظرف دیگری یک کمان‌دار زانو به زمین زده، شترمرغی را به سبک آشوری‌ها هدف تیر خود قرار داده بود. بعلاوه تیرها و پیکان‌ها و زنگوله‌هائی هم در این قبرها دیده می‌شد. تعداد اشیاء آهنین قابل توجه بود و از تعداد اشیاء برنزی تجاوز می‌کرد. این اشیاء را از قرون اول هزارهٔ اول پیش از میلاد دانسته‌اند.

یکی از آثار تاریخی دیگر کردستان قصرشیرین است و علت این نامگذاری چنانکه گویند این است که در این محل کاخ شیرین زن مسیحی خسروپرویز (۵۹۰-۶۲۸میلادی) قرار داشته و می‌گویند خسرو در این محل کاخ مجللی برپا کرد که در سال ۶۲۸میلادی به

دست هرقل امپراتور روم ویران شد و نیز یک آتشگاه در کنار آن قرار داشت و این آتشگاه

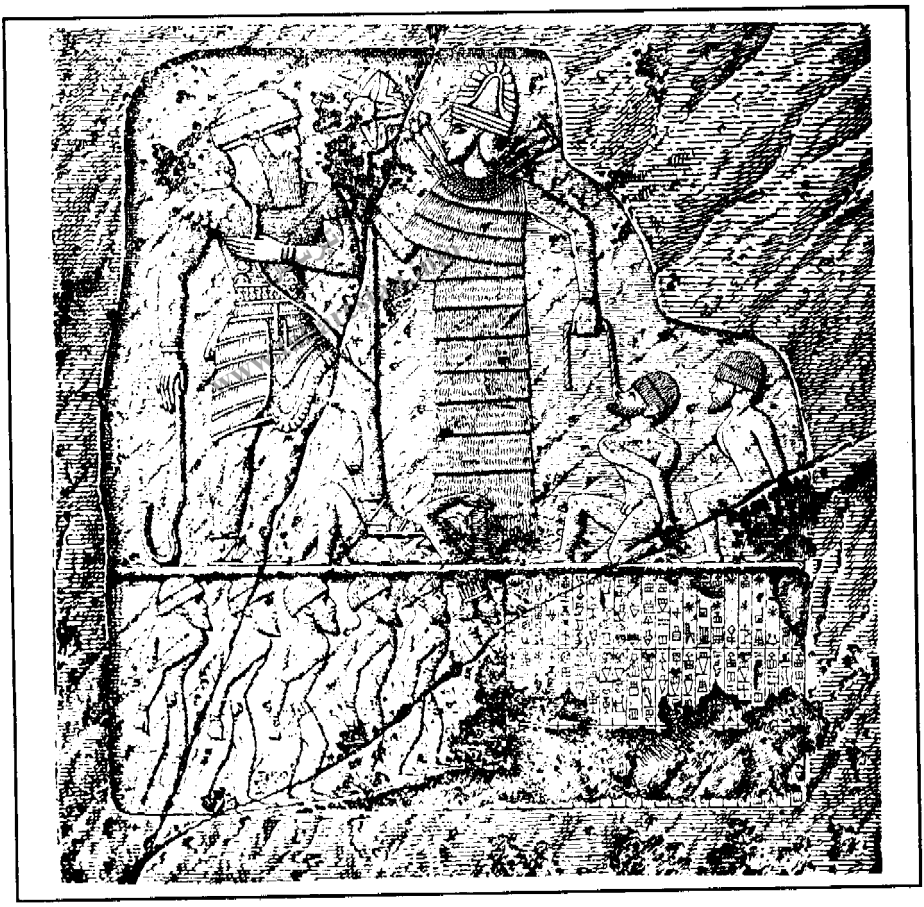

نقش برجسته بر صخره از آنوبانی‌نی

که چهارقاپو نام دارد مرکب است از اطاق مربعی به عرض و طول بیست و پنج متر که در هر طرف آن دروازه‌ای است و در چهارگوشهٔ اطاق هنوز گوشوارهای طاقی که قبلاً این اطاق را می‌پوشانیده دیده می‌شود و این بنا با سنگ نتراشیده و ملاط ماسه و آهک ساخته شده و در شمال آتشگاه کاخی وجود دارد که هنوز دالان‌هائی که به جای پی برای تختگاه بنا ساخته شده بود دیده می‌شود و روی این تختگاه کاخ شاه برپا بوده است و این کاخ در سمت شرق یک مهتابی و یک ایوان وسیع داشته و تالاری که در آن تخت شاه قرار داشته

به این ایوان متصل می‌شده و با یک گنبد پوشیده شده بوده است و در طرف مغرب این تالار گنبددار حیاط کوچکی بوده که در چهارطرف آن چهار ایوان ستون‌دار وجود داشته و در طرف مغرب آن ایوان کوچک دیگری بوده و در دوطرف دیگر آن چند اطاق قرار داشته است. مقابل ایوان حیاط بزرگ مستطیلی بوده و در اطراف آن حیاط نیز اطاقهای کوچکی قرار داشته است.

یکی از آثار تاریخی دیگر کردستان غار کرفتو است و این غار در اطراف دیواندره از توابع سنندج واقع شده و چنانکه گویند از آثار گوتی‌ها است و قدمت آن به هزارهٔ سوم قبل از میلاد می‌رسد و تاکنون عده‌ای از خاورشناسان و سیاحان به درون این غار رفته‌اند و در خارج این غار آثاری از خانه‌های خراب‌شده و بناهای بسیار کهنه دیده می‌شود و در داخل آن اطاق‌های متعددی موجود است که از سنگ تراشیده شده است و هر کدام چند پله از دیگری بلندتر است و به‌وسیلهٔ پله‌هائی به هم مربوط می‌باشند و دالانهای تاریک و تنگی نیز با سقف‌های فروریخته و کوتاه مشاهده می‌شود و خانه‌های این غار در دوهزار سال پیش معبد هراکلیس بوده و اهمیت و اعتباری داشته و بر روی دیوار یکی از این اطاقها نام هراکلیس با حروف یونانی محکوک شده است و در زیر این نام نقش اسب‌سواری دیده می‌شود که مشغول شکار آهو است و این شکل یادگار فتوحات گودرز اشکانی (۴۶-۵۱میلادی) و تسلط این پادشاه بر مهرداد پادشاه ارمنستان است و تا سیت مؤرخ معروف رومی از این معبد اسم برده و می‌نویسد در جنگ معروف گودرز و مهرداد پادشاه ایران به این معبد پناه برد و همین عمل باعث نجات و فتح او شد و سپس نقش مذکور را بر دیوار یکی از اطاقهای معبد ساخته است و در داخل دالانهای غار کرفتو استخوانهای زیادی از مردگان و چند تابوت مشاهده می‌شود.

یکی از آثار تاریخی مهم کردستان کشف و پیدایش گنجینه زیویه است که در نوع خود از هر حیث در دنیای باستان بی‌نظیر است، آثار گرانبهای زیویه از لحاظ تاریخ مربوط به سی قرن پیش می‌باشد و نمونه‌ای است از هنرهای زیبا که در دورهٔ مانائیها به‌وجود آمده است و هنرمندان مانائی در مصنوعات نفیسه‌ای که از خود به یادگار گذاشته‌اند ید طولائی در فلزکاری و آماده کردن ظروف و تعبیه آنها داشته‌اند. همین زینت‌آلات زرین و سیمین و ظروف منقش و زیبائی که در زیویه به‌دست آمده است نمونهٔ نبوغ هنرمندان آن

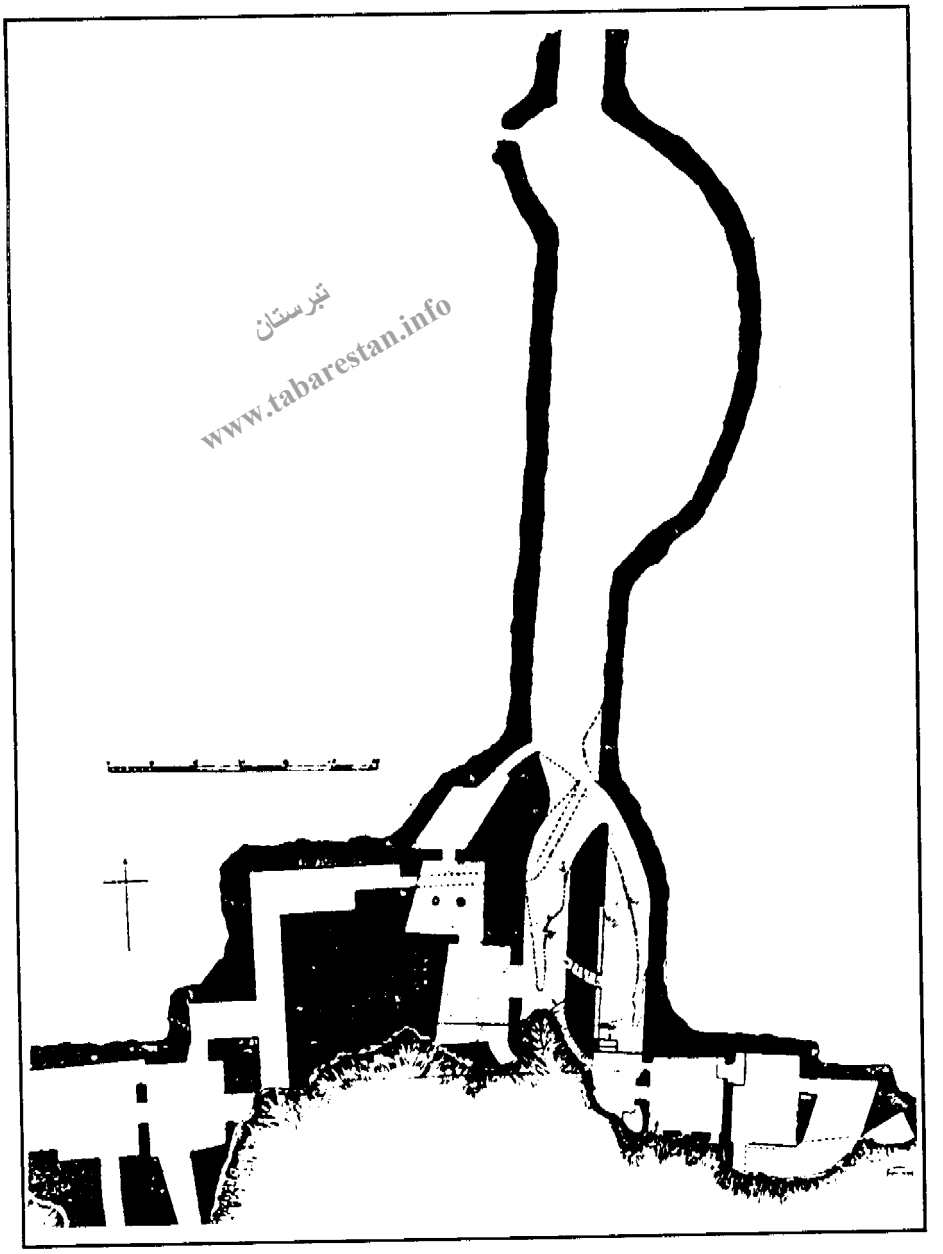
تبرستان
www.tabarestan.info

نقشه غار کرفتو که وسیله سراورل اشتین ترسیم شده است

سامان را می‌رساند و اشکال و صور حیوانی که در مصنوعات زیویه به چشم می‌خورد

حکایت از نفوذ مستقیم تمدن مانائی‌ها می‌کند و جامهای زرین و زیبا که با نقوش بدیع حیوانی آراسته است قسمت عمدهٔ آثار مکشوفه را در زیویه تشکیل می‌دهد و سینه‌ریز بی‌نهایت ظریف و زیبائی که در زیویه به دست آمده مسلماً متعلق به ملکهٔ کشور بوده و دارای ارزش فوق‌العاده‌ای است.

گیرشمن درکتاب ایران از آغاز تا اسلام دربارهٔ گنجینهٔ زیویه می‌گوید: آثاری که اخیراً در زیویه کشف شده ما بر این عقیده‌ایم که شاید این اشیاء متعلق به گنجی سلطنتی بوده و احتمال می‌رود وقتی به پارتاتوا یا پسر وی مادیس تعلق داشته است امّا معلوم نیست که آن از قبری به دست آمده یا از نهانگاهی. مجموعهٔ مزبور به چهار دستهٔ کاملاً مشخص تقسیم می‌شود:

www.tabarestan.info تبرستان

نخستین آنها بدون شک از جهت الهام و طرز عمل آشوری است، سبک دستهٔ دوم سکائی است، دستهٔ سوم از جهت الهام آشوری، سکائی به شمار می‌رود، امّا محتملاً به‌وسیلهٔ هنرمندان آشوری ساخته‌شده، دستهٔ چهارم مصنوعات کارگاههای محلی و شاید مانائی باشد.

به دسته اول متعلق است یک دستبند زرین فاخر گشاده، که دو انتهای آن به شکل سرشیر است، یکی بافکین بازو دیگری با فکین بسته. دستبند اخیر را برای وضع آن بر مچ، قابل جدا کردن ساخته‌اند و آن به‌وسیلهٔ سنجاقی محکم می‌شود. دایرهٔ دستبند مرکب از چهار سطح مسطح است که هر چه به‌طرف مرکز پیش می‌رود عریض‌تر می‌گردد، و در عریضترین نقطهٔ آن دو زوج شیربچه که خم شده و بسیار برجسته مصور گردیده کار گذاشته‌اند. این شاهکار از هنر حکاکان و جواهرسازان مانائی است. یک لوحهٔ زرین دارای طرحی برجسته از دو دسته حیوانات و جنیان یالدار که به سوی درخت زندگی مسبک حرکت می‌کنند می‌باشد. در الواح مفرغی که اصلاً صندوق چوبی حاوی گنج را پوشیده می‌داشت، تصویر بزهای کوهی به روشی بسیار آزادانه حک شده و آنها به‌وسیلهٔ گل و بته‌های گل داودی به سبک کهن آشوری جدا گردیده‌اند به این دسته نیز تعلق دارد قطعات بسیار زنگ‌زدهٔ حاشیهٔ کاسه‌ای مفرغی که گروهی را در آن به وضعی بسیار ظریف حکاکی کرده‌اند. در قسمت پائین‌تر آن سیزده تصویر تشخیص داده می‌شود.

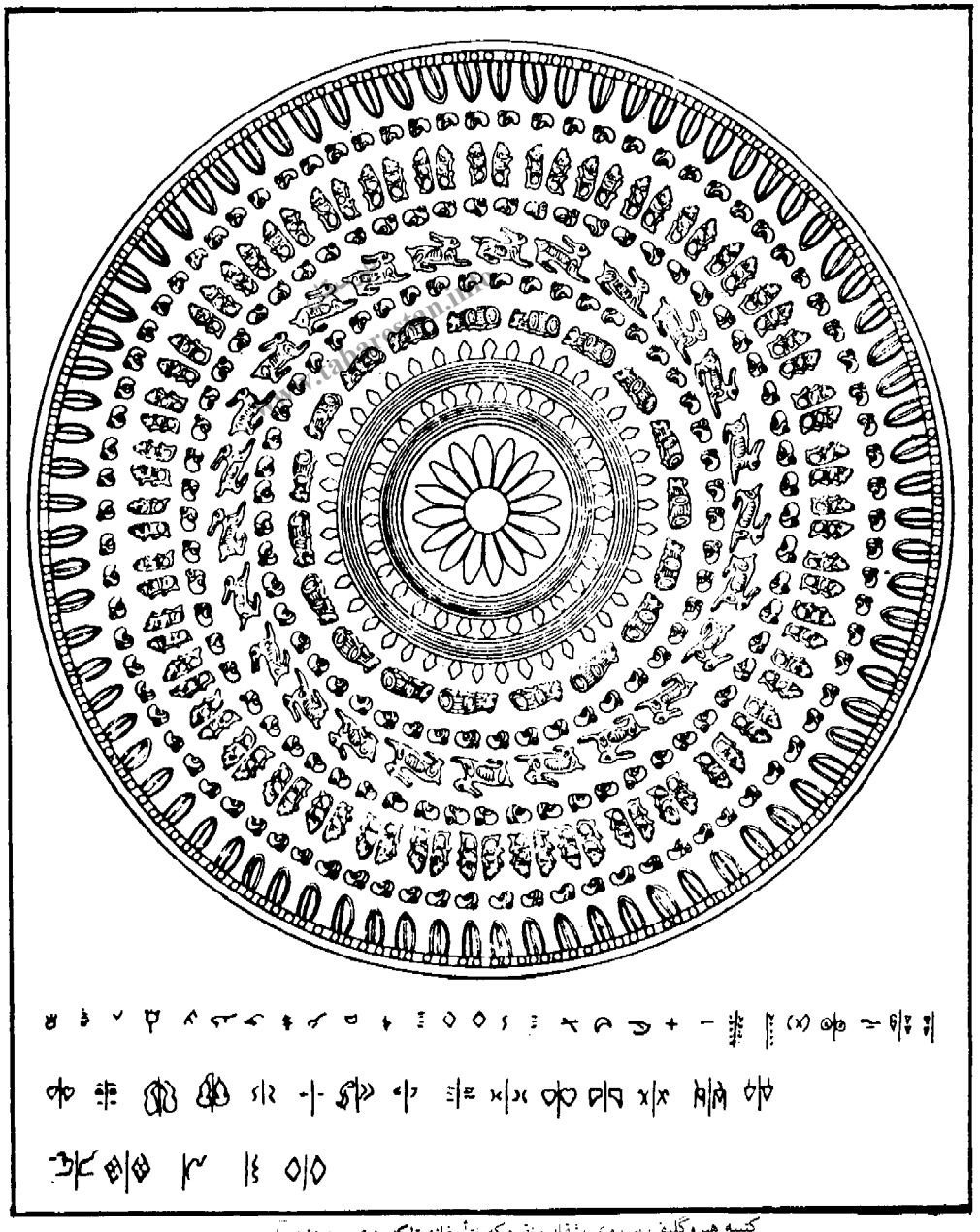

کتیبه هیروگلیف بر روی بشقاب نقره که متأسفانه تاکنون ترجمه نشده است

سقز نام خویش را از سکائیان یا سکا چنانکه آنان خود را می‌نامیدند یا اشکوزای

چنانکه در تورات و در نوشته‌های آشوری نامیده شده‌اند گرفته است. فی‌الواقع همه قرائن موجب آنست که معتقد شویم سقز، آنگاه که سکائیان در جنوب دریاچهٔ ارومیه در ناحیه مانای که تصرف کرده بودند مستقر شدند پایتخت ایشان گردید، و ما می‌دانیم که نام یک قوم غالباً به پایتخت وی اطلاق شده است.

در دستهٔ دوم قطعات سکائی به‌وسیلهٔ این اشیا معرفی می‌شوند: یک غلاف شمشیر زرین و زیبا که به‌طور برجسته با تعداد بسیار از سر بزهای کوهی که از روبرو نقش شده مزین است. منحنیات شاخها شکل یک چنگ را دارد. قبضهٔ مزین این غلاف از طلای پرعیار است و دارای نقشی خشن است که در هر سوی سری را در مقابل مجسم می‌سازد، و به‌طور کامل مبک، و تقریباً صورت مستعاری است از تائوتیه. دانشمندان در تعیین مراد و منظور از الواح فاخر زرین که شاید صندوقها را مزین می‌ساختند تردید دارند. تزئین برجستهٔ آنها با سرهای سیاه گوشها که از برابر نقش شده و توسط خط ابرو به یکدیگر پیوسته صورت گرفته است. در فضای آزاد متناوباً بزهای کوهی و گوزنهای دراز کشیده نقش شده‌اند، در حالی که شاخها به سبک خالص سکائی باستانی، سوی ستون فقرات برگشته است امّا قطعه‌ای که قابل توجه مخصوص است، یک دوری سیمین است به عرض ۳۶ سانتیمتر که لبهٔ آن اندکی به‌طرف داخل برگشته، و به یک رده میخهای زرین با سر محدب مزین است. به دسته سوم ممکن است سر وصله‌های اثاثه‌ای که از طلا ساخته شده‌اند، یکی از آنها معرف قسمت علیای پیکر پرنده‌ای شکاری است با منقاری منحنی و چشمی مدور و آن یکی از موضوعهای بسیار عالی هنر سکائی است. در دستهٔ چهارم لوح نازک زرینی داریم که محتملاً آنرا روی کمربندی چرمین دوخته بودند و در دو صف شامل دسته‌های حامل خراج است که یک ردیف حیوانات را با طناب راهبری می‌کنند و آن به‌وسیلهٔ چکش کاری تزیین شده است.

یکی دیگر از آثار زیویه یک سینه‌بند بزرگ طلا است که روی این سینه‌بند تصویر دو ردیف حیوانات افسانه‌ای و موجودات خیالی نقش شده است که از طرفین به سوی درخت زندگانی که در وسط سینه‌بند بود، در حرکت بودند. در هر طرف این درخت، ردیف بالا، یک بز کوهی، و یک حیوان یا سر انسان و یک گاو بالدار با سر انسان و یک شیر بالدار دیده می‌شود. در ردیف پائین دو گاو نر بالدار که یکی از آنها سر انسان دارد و

www.tabarestan.info تبرستان

یک حیوان افسانه‌ای بالدار شبیه به شیر و یک قوچ بالدار و یک حیوان افسانه‌ای با سر انسان نقش شده است. درگوشه‌های این سینه‌بند در یک طرف یک خرگوش و در طرف دیگر یک پلنگ خوابیده‌اند. نقوش و اشکال این سینه‌بند شباهت به نقوش و اشکال هنری مختلف دارد خصوصاً در حیوانات افسانه‌ای و درخت زندگی و از طرف دیگر

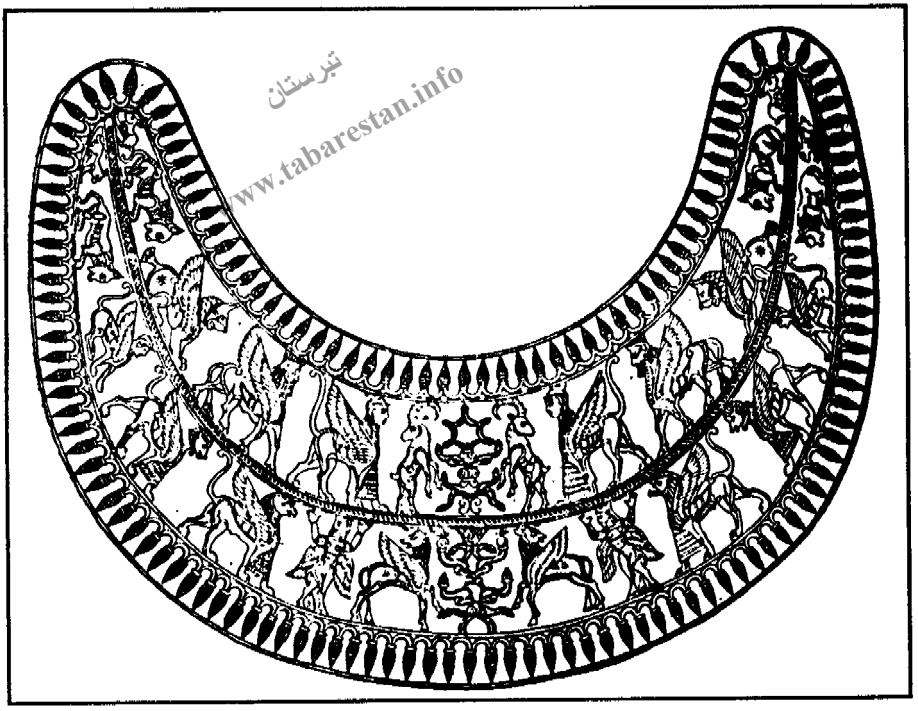
تبرستان
www.tabarestan.info

سینه بند طلا از آثار زیویه

وجود یک‌پیش‌بند مقابل ابوالهول نشانهٔ رابطه‌ای با هنر فینیقیه است و قرار دادن خرگوش و شیر شباهت به سبک کار سکاها دارد و به عقیدهٔ آمای فالکنراین سینه‌بند بزرگ رابطهٔ زیاد با هنر مادها دارد و از همان زمان است وکلاً گنجینه هنر هنرمندان مانائی و ماد است.

در همدان پایتخت قدیمی مادها هنوز کاوشهائی به‌عمل نیامده زیرا شهر جدید روی شهر قدیمی بنا گردیده معهذا تاکنون چند کشف قابل توجه در آنجا رخ داده است. در این اواخر جواهرات و اشیاء برنزی و مهرهای استوانه‌ای مختلفی در ویرانه‌های همدان پیدا شده و یکی از آن اشیاء کتیبهٔ یادگار زرینی است که به نام اردشیر دوم

(۳۷۹-۳۸۳میلادی) بوده و مرکب از بیست خط میخی هخامنشی است و مقصود از کتیبهٔ یادگار زرین لوحهٔ طلائی است که مانند سنگ اول بنا در ساختمان کاخ ما به‌کار برده می‌شده و دیگر از اشیاء این مجموعه لوحهٔ یادگار دیگری است که سه قطعه شده و کتیبهٔ آن به خط میخی فرس قدیم، به نام ارشما پادشاه پارس پسر اریارامنه از خاندان هخامنشی می‌باشد و در همین گنجینه چند قطعه طلای دیگر وجود داشت که نقوش برجستهٔ آن با سبک چکشی ساخته شده بود و برای الصاق به صندلی یا تخت یا در سپر یا قلاب کمر و غیره بکار برده می‌شده است. یکی از آنها گاو بالداری را با سر انسان و تاج شاهی نشان می‌دهد و دیگری فقط یک گاو بالدار است و به همین طریق روی قطعهٔ دیگری از طلا که برای الصاق به شیئی دیگری به کار می‌رفته یک شتر در حال دویدن نشان داده شده و روی یک مدال طلا یکی از پادشاهان هخامنشی را می‌توان دید که از میان هلال ماه بیرون می‌آید و در دست چپ گل نیلوفری دارد و در اطراف مدال دایره‌ای از گل‌های نیلوفر نشان داده شده و در میان تزئینات طلا دو شاخهٔ درخت انار با برگ و میوه‌های کوچک و انگشتری‌ها و گوشواره‌ها و سه سینه‌بند مزین به یک سر شیر نر و یک سر شیر ماده و یک سر عقاب با شاخ قوچ به چشم می‌خورد.

یکی دیگر از آثار تاریخی کردستان کیله‌شین است و آن سنگ‌نوشته‌ای است که در جنوب غربی اشنویه در جادهٔ رواندز دیده می‌شود و این سنگ نوشته به ارتفاع یک متر و هفتاد سانتیمتر است و نوشته‌ای است به دو زبان آشوری و اورارتوئی که متعلق به قرن نهم قبل از میلاد است. از طرف مشرق این سنگ‌نوشته یک متن اورارتوئی بنا به فرمان پادشاه اورارتو ایشپواینی (۸۲۸-۸۱۰ق-م) نوشته شده که در طرف مغرب آن همان متن به زبان آشوری است. این پادشاه برادرش منوا را در سلطنت با خود شریک کرد و نام هر دو آنان در آن سنگ‌نوشته مسطور است و آمده است خدای خالدی که رب‌النوع خاص اورارتو بود هر بار به یاری آن درآمده و دشمنانش را مغلوب ساخته است.

گفتنی است که در سال ۱۸۲۹اف-۱ شولز نخستین کسی بود که این استل را کشف کرد و از آن کپی برداشت و اگرچه پس از چند روزی به قتل رسید.

کیله‌شین kêla shîn در کردی به معنی سنگ قبر کبود است و می‌توان آنرا بقایائی از دوران اقتدار حکومت اورارتو دانست و نیز می‌توان محل استقرار این کتیبه را حدود کرانهٔ

www.tabarestan.info تبرستان

غربی این کشور در دوران اوج خود شمرد و اینک ترجمهٔ این سنگ را در اینجا عیناً می‌آوریم:

آنگاه کفاشیپوئینی پسر ساردور، شاه بزرگ، شاه قدرتمند
شاه جهان، شاه سرزمین نائیری، سرور بزرگ شهر توشیا شهرو
منو را پسر او، نزد خدای خالدی، به شهر موساسپر، به معبد بلندی
که برای خدای خالدی، بنا کرده بودند، آمدند، ایشپوئینی گنبدهای بر آن برپا داشت
ایشپوئینی پسر ساردور، برای معبد بزرگ، جنگ‌افزارهای نفیس و
رمه‌های زیبا، آورده است، ایشپوئینی، اشیاء مفرغی، و ظروف مفرغی
آورده است، ایشپوئینی رمه‌های بسیار آورده است
که تمامی این هدایا را دوباره مجدداً برای این معبد مقرر داشته است
ایشپوئینی، تمامی این هدایا را، در برابر دروازهٔ خالدی، به خدای خالدی
به خاطر دواز زندگی خود، ارزانی می‌دارد، ایشپوئینی به عنوان کفاره
۱۱۱۲ گاو و ۱۲۰ بز فربه و قوچ و ۱۲۴۹۰ بز فربه، برای وقف آورده است
آنگاه که ایشپوئینی پسر ساردور، شاه بزرگ، شاه قدرتمند، شاه جهان
شاه سرزمین تائیری، سرور بزرگ شهر، توشیا شهر، در برابر خالدی بدنیا آمد
برای جلب مرحمت خدای خالدی، این و سپس اواشپوئینی، این حیوانات و اشیاء را
در مسیر دروازه‌های معبد خدای خالدی گذارد، رمه‌های اهدائی را، که نگهبانان رها کرده بودند
یا درنگهداری آنها کوتاهی کرده بودند، از برابر دروازه‌های معبد خدای خالدی دزدیدند و فروختند
اینک در این هنگام که آنها، ایشپوئینی پسر ساردور و منوا پسر ایشپوئینی، نزد خدای خالدی
به شهر موساسیر برای تقدیس آمدند، رمه‌ای به خدای خالدی تقدیم داشته و چنین گفتند:
آنکس که این رمه‌های رها شده را از جلو دروازه‌ای خالدی بدزدد
آنکس که ببیند آنها را می‌دزدند، خود را در تاریکی و خفا پنهان سازد، و
آنکس که در مرکز شهر موساسیر زندگی می‌کند و می‌شنود، مشخص این رمه‌ها را
از برابر دروازه‌های خالدی، از نابودی آنها، ناراحت و افسرده نمی‌شود
به چنین آدمی، خدای خالدی، مرحمت ندارد و، نسل او را از روی زمین

www.tabarestan.info تبرستان

برخواهد داشت، و هر کس این سنگ‌نوشته را، از اینجا بردارد، هر کس این سنگ‌نوشته را بشکند، هر کس به کس دیگری بگوید: برو این سنگ‌نوشته را بشکن
تمامی خدایان شهر موساسیر، خدای خالدی، خدای هوا و خدای خورشید نسلش را از روی زمین برخواهند انداخت

تبرستان
www.tabarestan.info

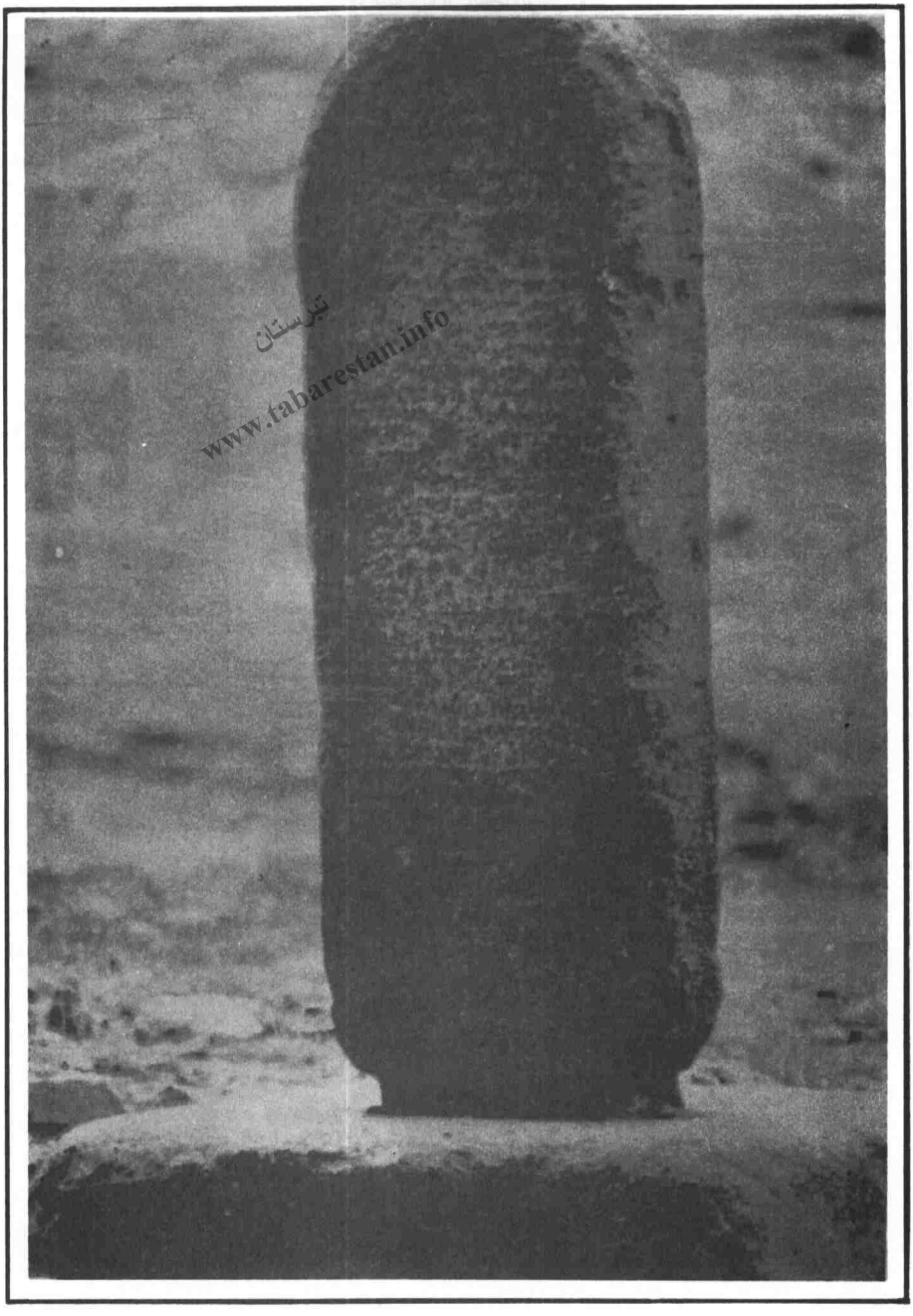
تبرستان
www.tabarestan.info

سنگ کیله‌شین در جنوب غربی اشنویه

یکی دیگر از آثار تاریخی کردستان سنگ‌نوشتهٔ موانا است که در روستای موانا از دهستان ترگور بخش سلوانای ارومیه کشف شده است و آن در سال ۱۳۷۴ طی حفاریهای باستان‌شناسی به‌وسیلهٔ باستان‌شناسان به دست آمد و استل آن از نوع گرانیت صاف به ابعاد متوسط طول ۲/۷۵متر و متوسط عرض ۷۵سانتیمتر و قطر حدود ۳۵سانتیمتر به دو خط میخی آشوری و اورارتوئی در چهار پهلوی سنگ به‌طور افقی از بالا به پائین نقر شده است و کتیبه مربوط به فرمانروائی اورارتو و روساپسر سرودری (۷۱۳-۷۳۵ق-م) است و کتیبه بازگوکنندهٔ پیام عزیمت و حضور این فرمانروا در سرزمین آردینی و تثبیت حکومت اورزانا شاهک این ولایت که به احتمال نزدیک به یقین در سمت غرب دریاچهٔ ارومیه واقع است می‌باشد و اینک بخشی از متن این کتیبه را که به خط اورارتوئی است عیناً با ترجمهٔ آن نقل می‌کنیم:

www.tabarestan.info تبرستان

استنساخ تحریر اورارتویی کتیبه موانا (چهار سطر ابتدای کتیبه)

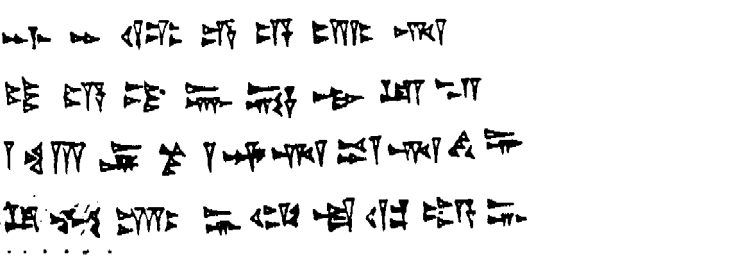

استنساخ تحریر اورارتویی کتیبه موانا (شش سطر انتهای کتیبه)

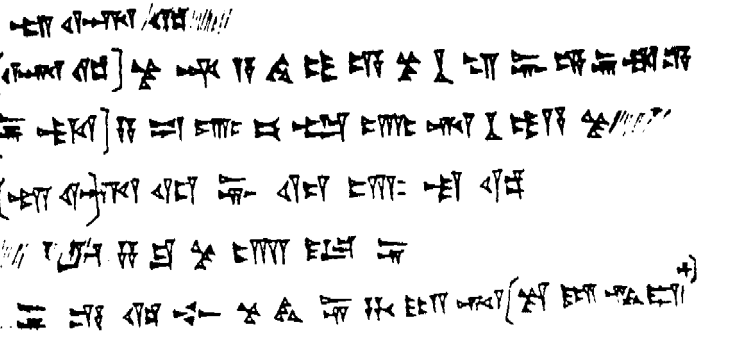

بخشی از کتیبه موانا به خط اورارتوئی

برای خدای خالدی سرور
این سنگ یادبود را
روساپسر سردوری
وقف می‌کند. من می‌روم

* * *

شهر آردینی...
بنا بر قانون اعلام می‌کنم همهٔ قربانی‌های...
قربانی انجام دادم ذخیره کردم...
به شهر آردینی رفتم
اورزانا در معبد خدایان...
آنچه به دنبال می‌آید در پهلوهای سنگ آورده شده است

تبرستان
www.tabarestan.info

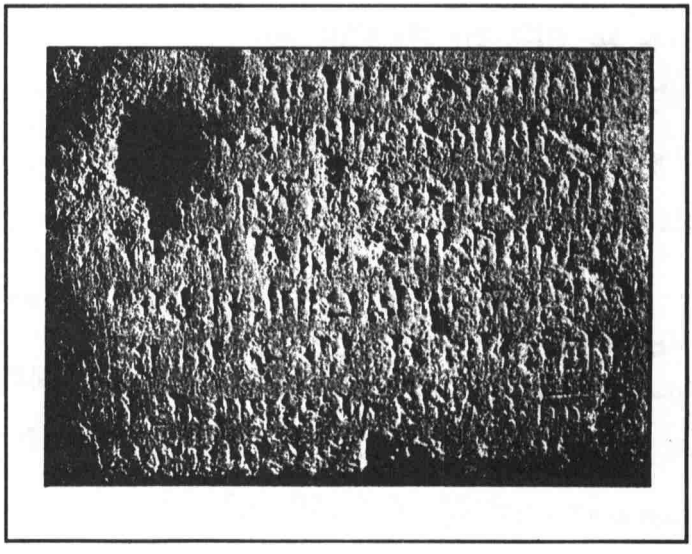

بخشی از کتیبه موانا به خط آشوری

یکی دیگر از آثار تاریخی کردستان سنگ‌نوشتهٔ بوکان است که در روستای قلایچی به دست آمده است و آن به خط آرامی کهن کنده شده است که در سال ۱۳۶۴طی حفاری‌های باستان‌شناسی توسط آقای اسماعیل یغمائی باستان‌شناس کشف شده است

و این سنگ که حدود یک تن وزن دارد حاوی کتیبه‌ای در سیزده سطر است و زمان آن به دورهٔ فرمانروائی اولوسونو (۷۱۳-۷۰۵ق-م) پادشاه مقتدر مانّا به سال ۷۱۶ق-م می‌رسد و فحوای کتیبه از به‌رسمیت شناخته شدن یانزی یا فرمانروای شهر ایزیرتو پایتخت کشور مانّا توسط خدایان معبد شاهی و تداوم حاکمیت خدای خالدی در سرزمین مانّا است و اینک متن کتیبه عیناً یا ترجمهٔ آن نقل می‌شود:

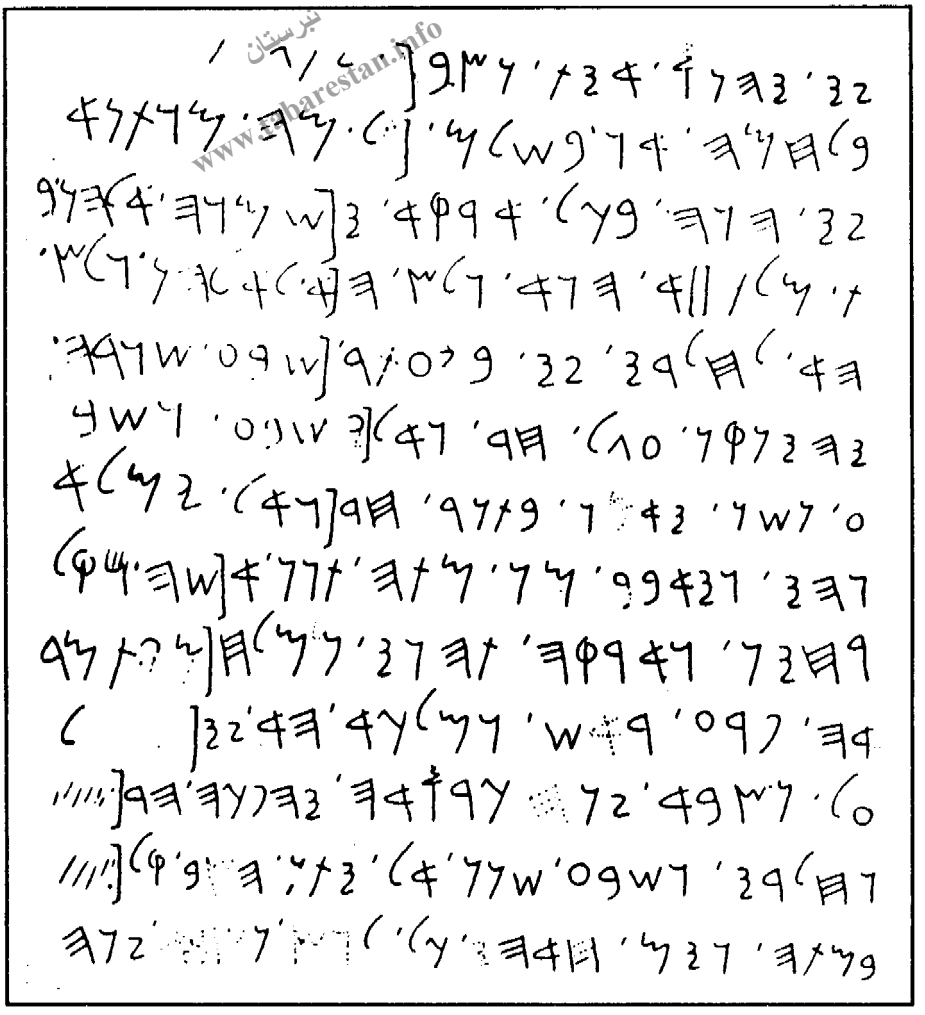

www.tabarestan.info تبرستان

این سنگ یادبود یانس است

برای مهمانی به افتخار او یا برای پایان یافتن هر گونه آسیب و بلائی
که بود در سراسر این خاک. باشد که برگزینند او را خدایان
معبد شاهی که اوست اولوسونو، اکنون برای خدایان ولص
اکنون برای خالدی در ایزیرتو هفت گاو
پروار کنند، یک گوساله و هفت قوچ دنبه‌دار و هفت
زن آتش هدیه کنند به یک آتشکده، باشد که آشکار نشود
وحی و محو شود از سرزمین تنین آتش و نوای
آسیابها و زمینش به شوره‌زار مرده مبدل شود امیر
فرع، رئیس و شاهی که تعدی کند
نسبت به این سنگ یادبود، تختش واژگون کند او را
و خدای خالدی و هفت سال نباشد نوای...
به سرزمین ویم اگر به‌رباید مزدوری این سنگ یادبود را

تبرستان www.tabarestan.info

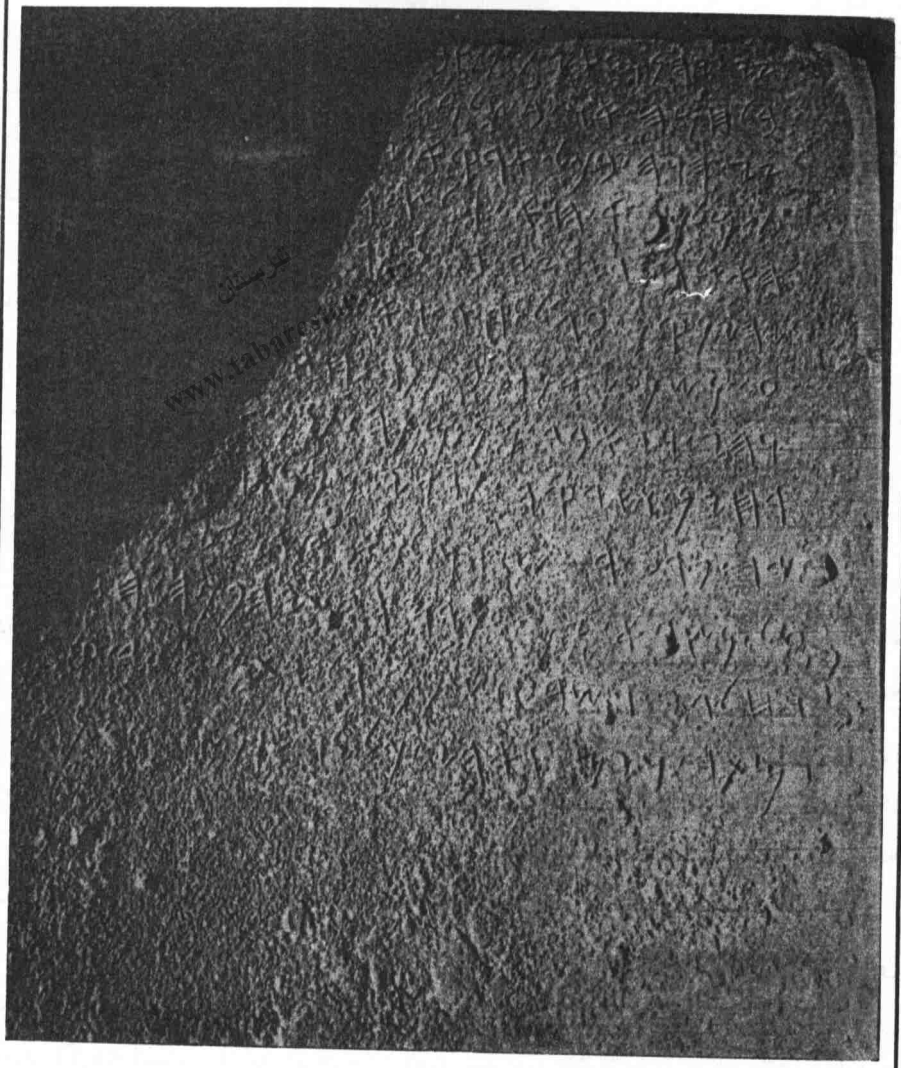

یکی دیگر از آثار تاریخی کردستان بنای معبد ناهید است که مورخان اسلامی آنرا کاخ خسروپرویز ساسانی (۵۹۰-۶۲۸میلادی) معرفی کرده‌اند. ایسدوس خارا نخستین کسی است که بنای کنگاور را معبد آرتمیس یاد کرده و از خزاینی که در این معبد وجود داشته صحبت کرده است. او می‌نویسد در هشت میلی مرز ماد بزرگ شهر کنکوباریا کنگاور است که معبد آرتمیس در آن بنا شده و در چند میلی اینجا باریگربان قرار دارد که محل گرفتن عوارض راه است و از آنجا به فاصله چهارسیخونی به سمت آدراپاناکافی در ناحیه باتانا است که به‌وسیلهٔ تیگران پادشاه ارمنستان ویران شده است و کرپورتر نخستین اروپائی است که در سال ۱۸۱۸ از ویرانه‌های کنگاور دیدار کرده و می‌نویسد: تمامی محدودهٔ حصار محوطهٔ معبدیست که دیوارهایش سکوی مستطیل شکل عظیمی را به وجود می‌آورد که حدود سیصد متر مربع مساحت دارد و بر بالای این سکوی عظیم ردیف ستونها سربرافراشته‌اند.

گیرشمن باستان‌شناس فرانسوی بنای کنگاور را معبد پرستش آرتمیس یا آناهیتا دانسته و آنرا با بقایای معبد کرهه و لائودیسه در نهاوند در دوران سلوکیها طبقه‌بندی کرده و طرح آنرا غربی دانسته چنانکه گوید: در معبد کنگاور پرستشگاهی با طرح عربی ساخته شده و تصور می‌رود در حدود سال ۲۰۰ق-م بنا شده باشد و در ساختمان اصلی استعمال قطعات سنگی سطحهٔ تخت جمشید تقلید شده امّا ستون‌های آنها دارای سرستون دُری است که برفراز آنها تخته‌سنگهای کُرنتی قرار گرفته است نیز در کرهه معبدی است که طبق طرح غربی ساخته شده است.

پروفسور هرتسفلد می‌گوید: معبد ناهید از زمان اشکانیان باقی مانده و از بزرگترین معابد دنیای قدیم محسوب می‌شده است و آبادی کنونی کنگاور فقط قسمت وسطی معبد را گرفته است و خرابه باشکوه این معبد عبارت است از پشته‌ای که ۶۴۰پی طول و ۵۴۴پی عرض آن می‌باشد و در اطراف آن ایوانی به پهنای ۴۴پی با ستونهای بلند ساخته شده بود هنوز چند ستون در گوشه شمال شرقی معبد برپا است و در این بناها نشانهٔ معماری ایران و یونان دیده می‌شود و دندانه‌های ابنیه و برخی از نقوشات دیگر به حجاریهای قصور پرسپولیس شبیه است و در این خرابه هیچ آثار خطی و کتیبه‌ای موجود نیست و حفریات در آن نیز دشوار است چه آبادی قصبه کنگاور در داخل معبد ساخته شده است.

www.tabarestan.info تبرستان

بی‌شک این معبد همان است که یاقوت حموی در معجم‌البلدان در تحت کلمات قصر کنکورو قصراللصوص محل آن را در میان همدان و قرمیسین معین نموده و می‌گوید: بناهای باشکوه آن در روی یک پشته تقریباً به بلندی بیست ارش واقع است و گنبدها و ستونهای آنها به غایت زیبائی و استحکام دارد.


تبرستان
www.tabarestan.info

معبد ناهید در کنگاور

ویلیامزجکسن در کتاب ایران در گذشته و حال دربارهٔ بنای کنگاور می‌گوید: در دل قصبه در گذرگاه اصلی و نزدیک کاروانسرای بزرگ، آثار دیواری از تخته مرمرهای عظیم سفید که تراشیده شده‌اند باقی مانده است که بر فراز آن ستونها و جرزهای شکسته به چشم می‌خورند و طرح حصاری عظیم از عمارات را مجسم می‌سازد و سبک معماری بنا کاملاً یونانی است و دربارهٔ جزئیات عمارت بطور یقین سخن گفتن تنها وقتی ممکن است که جایگاه مورد بررسی دقیق مجدد قرار گیرد و نیز لازم است که حفاری‌هائی بشود و خانه‌های جدید و عمارات کهنه‌ای که یا بر روی ویرانه های قدیمی و یا برای استفاده از مصالح ساختمانی موجود در میان آنها ساخته شده است از سر راه برداشته شود.

ناهید یکی از ایزدان دین مزدیستا است و در جزو عبادات و مراسم مذهبی مثل

فرشتگان سایر مذاهب ستوده می‌شده است چنانکه امروز نیز در نزد پیروان آئین زرتشت ستوده می‌شود و معبدهای ایران قدیم بطور عموم آتشکده نامیده می‌شد و برخی از این آتشکده‌ها به ناهید تخصص داشته است.

* * *

در حدود یکصد سال پیش سه پوست پاره در اورامان کشف شد که وابسته به قرن اول قبل از میلاد است و در آنها بسیاری از مسایل اقتصادی و معاملاتی جوامع روستائی آن زمان روشن شده است و این نوشته‌ها منابع ذی‌قیمتی را دربارهٔ اوضاع اجتماعی دوران پارتها به ما نشان می‌دهد و چنانکه گویند نزدیک به صد سال پیش چند چوپان در یکی از غارهای اورامان یک کوزه گلی به دست آوردند که درون کوزه سه پوست نوشته جای داشت که یکی به خط پهلوی و دوتای دیگر آن به خط یونانی بود و هر سه قطعه پوست‌نوشته تاریخ‌دار هستند و سپس این پوست‌پاره‌ها به دست دکتر سعید خان

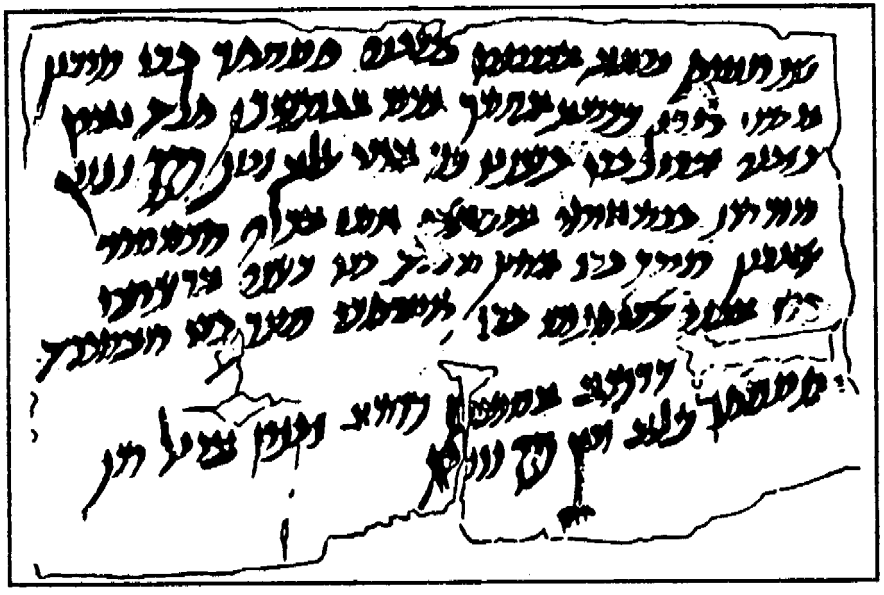

پوست پارهٔ اورامان

کردستانی افتاد و او آنها را به ادوار براون داد و براون دو تای آن را به پروفسور منس داد و منس آنها را ترجمه کرد و منتشر نمود و سومی را کاولی نامی اخیراً ترجمه و به طبع

رسانید و تاریخ این پوست‌پاره‌ها به عهد فرهاد چهارم (۳۸-۲ق-م) می‌رسد و سه قباله‌ها مربوط به رزستانی بوده و این قباله‌ها از نظر زبان‌شناسی بسیار مهم‌اند و ادموندز دربارهٔ این قباله‌ها می‌گوید: سه قباله پوستی راکه دو تای آن به زبان یونانی و سومی به زبان پارتی بود دکتر سعید خان کردستانی در سال ۱۹۱۳ به انگلستان آورد و چندی بعد موزهٔ بریتانیا آنها را خرید و آنطور که دکتر سعید خان می‌گفت این قباله‌ها را در غاری واقع در کوه موسوم به سالان در نزدیکی اورامان یافته بودند در کوزهٔ دربسته‌ای محفوظ بودند و دور نیست که جزئی از مجموعهٔ بزرگتری بوده باشند که بقیهٔ آن از بین رفته است و هر یک از این سه قباله فروشی نیمی از تاکستان است و در هر یک از قباله‌ها نام چهار جا برده شده است نام تاکستان و نام روستای کومه koma و هوپارخی hûpârxî و در آخر آن این جمله نوشته شده: چنانچه کسی تاکستان را آب ندهد و آنرا به ویرانی بکشاند باید خسارت آنرا به دولت بپردازد.

www.tabarestan.info تبرستان

* * *

سنگ‌نوشتهٔ اورامان

منطقهٔ اورامان که یکی از مناطق کوهستانی کردستان است شامل سه بخش به نامهای: اورامان لهون و اورامان تخت و اورامان ژاورود است و از طرف شرق متصل است به مریوان و از سوی غرب و شمال به شهرزور و از جنوب به جوانرود و تنگه معروف به تنگ ور یکی از دربندهای صعب‌العبور ناحیه غربی می‌باشد که در جبهه شمالی آن قریه پلنگان قرار گرفته و ناحیه جنوبی آن به منطقه اورامان منتهی می‌شود و رودخانه زینانه که در این تنگ جریان دارد پس از مشروب نمودن بخشی از مناطق اورامان وارد خاک کردستان عراق شده و ناحیه سیروان را آبیاری می‌کند. در شمال این دربند و در سینه کوه رفیع زینانه نقش برجسته و کتیبه میخی آن از دورهٔ تاریخی یادگاری باستانی است که متن آن تاکنون خوانده نشده است و این نقش در سینه کوه زینانه در محلی که به‌صورت طاق

نمائی به ارتفاع یکصد و هفتاد سانتیمتر و پهنای یکصد و پنجاه سانتیمتر به اطاق هلالی حجاری شده است نقش گردیده و ارتفاع این مکان تا بستر رودخانه پنجاه متر و از قسمت بالای کوه در حدود بیست متر می‌باشد و بدین‌ترتیب محل طاق‌نمای حجاری نقش برجسته و سنگ‌نوشته درست در مکانی که دسترسی به آن به‌آسانی میسر نیست ایجاد گردیده است و حجاران این نقش برجسته و سنگ‌نوشتهٔ میخی آن پس از انجام حجاری طاق‌نما و حکاکی کتیبه قسمتی از دامنهٔ زیر طاق‌نما را کوه بری کرده‌اند تا کسی موفق به خراب کردن این نقش نشود و این خود موجب سالم ماندن نقش مکشوفه است. طاق مذکور در قسمت فوقانی نسبت به شیب کوه چهل سانتیمتر و در قسمت پائین در حدود سی سانتیمتر عمق دارد که در جبهه جنوب شرقی آن قسمتی از عمق طاق‌نما در اثر بارندگی و یخ‌بندان شکسته و خراب گردیده است و درون طاق‌نما در جهت غربی آن نقش برجسته انسانی که احتمالاً شخص شاه است حجاری گردیده است و شاه دارای کلاهی مادی تقریباً استوانه‌ای‌شکل و شبیه با شلق به اضلاع بیست در بیست سانتیمتر بر سر دارد و نقوش مشخص نیز بر روی قسمت فوقانی کلاه وجود دارد و پادشاه که دارای ریش انبوه و پرپشتی است ریشش از شش ردیف موهای مجعد به طول بیست و سه سانتیمتر و پهنای سیزده سانتیمتر تشکیل شده است و با آنکه پادشاه به‌صورت نیم‌رخ حجاری گردیده ولی ریش آن کاملاً از جلو نشان داده شده و دارای ریش مستطیل‌شکل شبیه ریش پادشاهان آشوری است و شاه پای راست خود را به جلو و پای چپ را در عقب پای راست قرار داده است و دست راست خود را که به‌طرف بالا و به گوشهٔ شمال شرقی طاق‌نما که دارای حجاری جالبی است بلند کرده و دست چپ او مشت شده در مقابل شکم قرار گرفته است و طوماری یا عصائی در دست دارد که احتمالاً این طومار مربوط به سنگ‌نوشته است و طول دست راست در حدود چهل و پنج سانتیمتر است که به طرف شهر یا احتمالاً تصویر فروهر بلند کرده است و رویهم رفته مطالعهٔ این قسمت از نقش کاملاً جالب توجه و درخور دقت و بررسی می‌باشد و پادشاه دارای لباسی بلند است که دامن آن تا پائین می‌رسد و بر روی آن شنلی پوشیده که چین آن تا زانوی پا آویزان شده و قسمتی از شنل در پشت سر آویزان گردیده است که از حلقه‌ای گذشته است و احتمال دارد یکی از پادشاهان ماد باشد.

www.tabarestan.info تبرستان

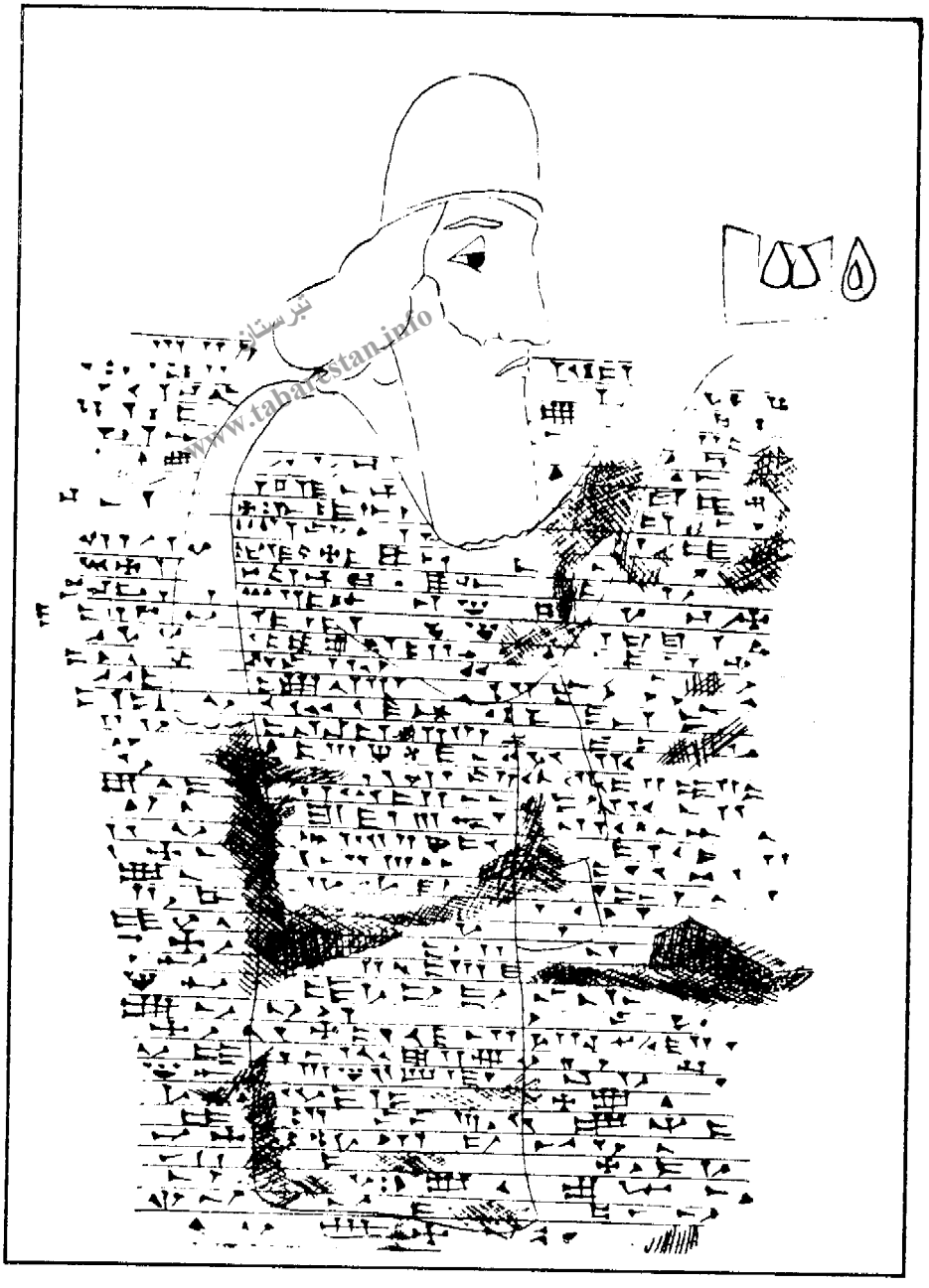

نقش برجسته و سنگ‌نوشتهٔ کوه زینانه در اورامان

موهای این پادشاه به طور دم اسبی در قسمت پشت‌سر جمع شده است و کتیبه‌ای به خط میخی در زمینه‌ای به ابعاد یکصد و بیست در یکصد و بیست سانتیمتر که بین چهل و پنج تا پنجاه سطر است و در فواصل هر سطری خطی موازی کشیده شده است وجود دارد و این کتیبه که از محاذی دهان نقش برجسته شروع شده قسمتی موهای پشت سر پادشاه را نیز فراگرفته و بدین‌ترتیب در مقابل صورت تا زیر پای پادشاه و تمامی بدنه آنرا کتیبه پوشانده است و به علت طولانی بودن متن کتیبه قسمتی از آخرین سطور را در کف سطح طاق‌نما حک کرده‌اند و این سنگ‌نوشته تاکنون مورد بررسی باستان‌شناسان قرار نگرفته و متن آن هنوز خوانده نشده است.

تبرستان www.tabarestan.info

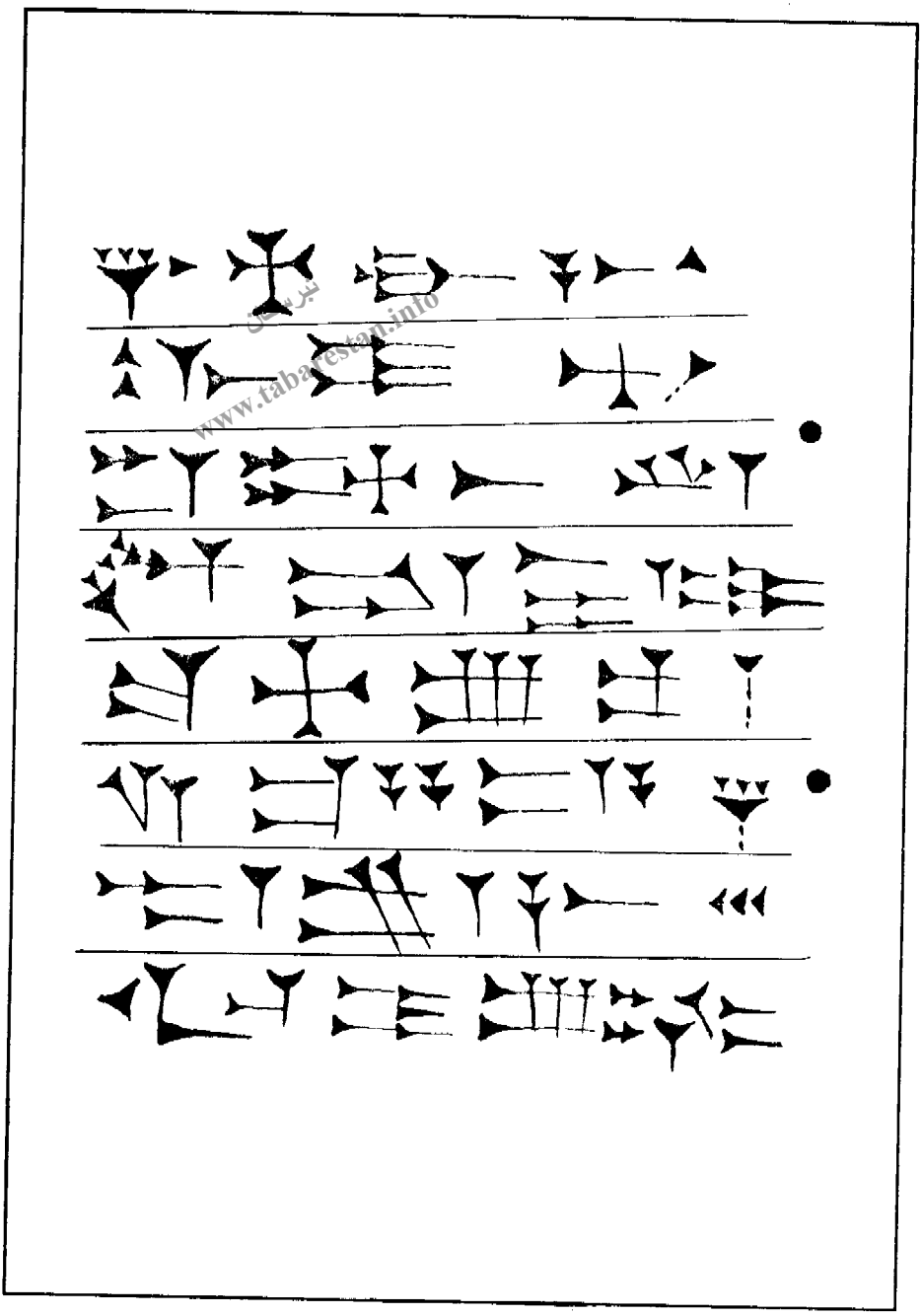

www.tabarestan.info تبرستان

قسمتی از متن کتیبه

یکی دیگر از آثار تاریخی کردستان بنای پلی است بس عظیم در الیشتَر که آنرا ابوالنجم بدربن حسنویه (۳۶۹-۴۰۵هجری) که از طایفهٔ برزیکانی کرد بود احداث کرد و این پل شامل چهارده چشمه اصلی است و بلندی هر یک از چشمه‌ها تا تیزی طاق بیش از بیست متر است و طاق چشمه‌ها جناغی است و طاق هر چشمه از پنج طاق کوچک هلالی به‌وجود آمده و به این ترتیب سنگینی و فشار طاق اصلی تقسیم شده است و درازی پل ۲۱۳متر است که به دو بخش تقسیم می‌شود بخش نخستین که دهانه‌ای اصلی پل در این قسمت است مستقیم زده شده و بخش دوم با چرخش جهت پل به سمت جنوب غربی ادامه داده شده و ارتفاع این قسمت هر قدر جلو می‌رود کم می‌شود تا جائی که با سطح دشت یکی می‌گردد و در حدود یکصد متر بالاتر از این پل بقایای پلی از دورهٔ ساسانیان دیده می‌شود و کتیبهٔ بنای پل که با خط کوفی بر تخته‌سنگی نویسانده شده بود امروز بر زمین افتاده و به شدت صدمه دیده است و در حال حاضر فقط چهارپایهٔ ویران شده از آن پل عظیمی که هشتاد و پنج سال پیش دمرگان آنرا دیده باقی مانده است و کتیبهٔ پل نیز

www.tabarestan.info تبرستان



پل الیشتر

موجود است و این کتیبه که در هفت سطر بر تخته‌سنگی به درازای یکصد و پنجاه و پهنای نود و قطر بیست و هفت سانتیمتر است متن آن بدینگونه است:

بسم‌الله الرحمن الرحیم هذا ما امر ببنائه الامیرالاجل ابوالنجم بدربن حسنویه بن‌الحسین اطال‌الله بقائه سنة تسع و ثمنین و ثلثمائه و فرغ منه سنة تسع و تسعین و ثلثمائة عشرة سنین انابه‌الله عنه.

یعنی: به نام خداوند بخشندهٔ مهربان این بنا بنا به فرمان امیراجل ابوالنجم بدربن حسنویه خداوند نگهدارش باد به سال ۳۸۹هجری آغاز شد و به سال ۳۹۹هجری به اتمام رسید به مدت ده سال.

www.tabarestan.info تبرستان

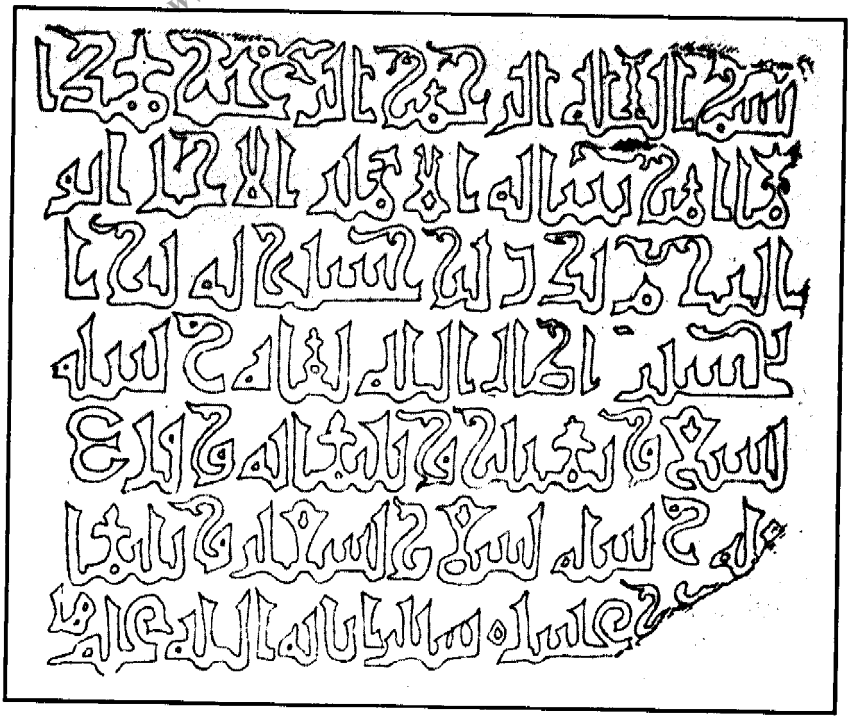

کتیبهٔ ابوالنجم بدربن حسنویه

کُرد و شاهنامه

برای پی بردن به آغاز آفرینش آدمی و پیدایش آن در روی زمین هنوز علم و دانش بشر امروزی نتوانسته دیدگاه درستی را ارائه دهد. همین اندازه می‌دانیم که دانشمندان در این باره از میلیونها سال سخن می‌رانند و با این آمارها و پندارها، پیدایش آدمیزاد را به روزگاران خیلی دور و دراز می‌رسانند که مرزی برای آن در اندیشه‌ها نمی‌گنجد و نباید هم بگنجد. زیرا آغاز و انجام آدمیزاد و خیلی چیزهای دیگر از رازهای ناگشودنی است و کوشش برای رسیدن به بیخ و بن آن کاری است بیهوده و دور از سنجش و خرد و دانش.

با آنچه گفته شد، نمی‌توانیم بگوئیم مردمی که در سرزمین ایران زندگی می‌کرده‌اند از چه زمانی روی کار آمده‌اند و پیشینهٔ پیدایش آنان در این کشور به چند هزار سال می‌رسد و از چه زمانی با نور و فروغ فرهنگ و دانش آشنا شده‌اند و کم‌کم روی به پیشرفت گذاشته‌اند. امّا از راه کاوشهای باستان‌شناسی و از روی نشانه‌هائی که در این کاوش‌ها به دست آمده می‌توانیم زمانهائی نزدیک به یکصد هزار سال پیش را برای زندگانی مردم این مرز و بوم به دست آوریم و از آن زمان کم‌کم جلو بیائیم و به روزگاران نزدیک به ده‌هزار سال پیش برسیم که نمایشگرهای فرهنگ و هنر در این سرزمین و به دست مردم این کشور است که خود ایرانیان یا آریائی‌ها باشند. خوشبختانه همین اندازه بهره‌گیری هم ما را بسنده می‌باشد و برای روشن‌شدن آماجی که در پیش داریم به خوبی ما را کمک می‌کند و پرده از روی تاریکی‌ها برمی‌دارد و بی‌پایه بودن پندارهای آن دسته از کسانی را که می‌گویند آریاها در نزدیکی‌های دوهزار سال یا سه‌هزار سال پیش از میلاد از دامنه‌های دشت پامیر به ایران آمده و فرهنگ و هنر پدید آورده‌اند به‌خوبی آشکار می‌سازد. یعنی آشکارا نشان می‌دهد که آریاها همان ایرانیان هستند و از جاهای دیگر به این سرزمین نیامده‌اند و نزدیک به هفت‌هزار سال پیش هم فرهنگ داشته‌اند و پیشینهٔ دانش گستری آنان خیلی جلوتر از خودنمائی سرزمینهای دیگر یا مردم کرانه‌های دشت پامیر بوده است.

باستان‌شناسان می‌گویند: سرزمینی که اینک ایران نام دارد از دهها‌هزار سال پیش جای مردمانی بوده که یادگارهای آنان همزمان با یادگارهای بازمانده از دورهٔ سنگ

www.tabarestan.info تبرستان

نتراشیده که در روی کوهها و درون غارهای تاریخی دیده شده برابری می‌کند. کاوشهای باستان‌شناسی و بررسی‌های دانشمندان مردم‌شناسی به‌ویژه در این چند سال نزدیک رازهائی را نمایان ساخت که برای کارنامهٔ فرهنگ و هنر ایران بسیار ارزنده است. در سال ۱۳۲۹ خورشیدی دانشمندان دانشگاه پنسیلوانیا به سرپرستی کارلتون‌کون موزه دارموزهٔ مردم‌شناسی دانشگاه مزبور در غار کرفتوهوباتو کردستان بازدید کردند و در آن چهار استخوان‌بندی زمانهای یخبندان عصر حجر پیدا کردند و آنها را وابسته به آدمهای یکصدهزار سال پیش دانستند. استخوانهای کله‌های این استخوان‌بندیها از گونهٔ استخوانهای کله‌های آدمهای نخستین است که پیشانی به سوی سر و آرواره‌ها برآمده است و همین دانشمندان در غار بیستون و تمته کرمانشاه پاره‌ای ابزار سنگی مانند پیکان و سرنیزه و کارد سنگی و ابزار مخصوص تراش پیدا کردند که پیشینهٔ آنها را میان سی تا سی و پنجهزار سال دانسته‌اند. باز هم باستان‌شناسان ایرانی در کرمانشاه ابزارهائی به‌دست آوردند که آنها را وابسته به ده‌هزار سال پیش دانستند و از این رو ایرانیان دارای تاریخی گسترده هستند.

در اواخر عهد ساسانی موبدان زرتشتی یک رشته رویدادهای تاریخی شهریاران ایران را که سینه به سینه میان مردم حفظ شده بود به عنوان تاریخ قدیم جمع‌آوری کردند و آنها را به خط و زبان پهلوی نوشتند و نامش را خوَتای نامک xwatây nâmak یعنی: خدای‌نامه نهادند که نخستین کتاب تاریخی ایران به‌حساب می‌آمد و پس از اسلام گروهی این اثر را به نام سیرالملوک به عربی ترجمه کردند که بعداً مبنای شاهنامه گردید.

در سال ۳۴۶هجری رادمردی به نام ابومنصور عبدالرزاق (۰۰۰-۳۵۰هجری) بخشی از این کتاب را به زبان فارسی ترجمه کرد و آنرا شاهنامه نامید و پس از آن دقیقی طوسی (۳۴۱-۳۷۰هجری) بخشی از این کتاب را به شعر درآورد ولی از هزار بیت تجاوز نکرد و آن هم مربوط به چگونگی ظهور زردشت بود و سپس اسدی طوسی (۰۰۰-۴۶۵هجری) گرشاسب نامه را سرود تا اینکه فردوسی طوسی (۳۳۰-۴۱۱هجری) کلیهٔ رویدادهای تاریخی و داستانها و افسانه‌های ایرانی را در شصت هزار بیت به رشتهٔ نظم درآورد و آن راشاهنامه نامید و مطالب شاهنامه یکسان نیست بخشی از آنها بیان تاریخ است مانند سرگذشت شهریاران ساسانی چون اردشیر و

www.tabarestan.info تبرستان

شاهپور و یزدگرد و خسروپرویز و انوشیروان و بعضی از آنها داستانهای تاریخی است مانند سرگذشت کیخسرو و کیقباد و گشتاسب و لهراسب و امّا برخی از آنها سراسر افسانه است مانند: داستانهای رستم و زال و رودابه و رستم و اسفندیار و غیره و اینگونه افسانه‌ها در آثار قدیم زردشتیان هم آمده است و در کتابهای: آوستا و دینکر و بندهشن نیز از آنها ذکری شده و در آثار هندیان هم آنها را می‌یابیم و این آشکار است که بسیاری از افسانه‌های شاهنامه ریشه‌های بسیار کهن دارند و هیچ افسانه‌ای هم خالی از حقیقت نیست.

www.tabarestan.info تبرستان

شاهنامه شامل تاریخ زندگی سیاسی و فرمانروائی فرمانروایان دلیر و شجاع است که در راه حفظ و حراست ایران کوشیده‌اند و پیش از گردآوری و نظم شاهنامه این داستانها در خاطرهٔ کردان وجود داشته چنانکه برخی از سرایندگان کرد آنها را جداگانه به زبان کردی به نظم درآورده‌اند و پاره‌ای از این داستانها با داستانهای شاهنامه مطابقت دارد امّا برخی از آنها با اختلافاتی از راویان کرد گرفته شده و از سوی سرایندگان کرد به رشتهٔ نظم درآمده است.

الماس خان کلهر (۱۱۶۵-۱۲۲۷هجری) که یکی از سرایندگان قرن دوازدهم و سیزدهم هجری کُرد است کلیهٔ اشعار شاهنامهٔ فردوسی را در ظرف ده سال با کوششهای خستگی‌ناپذیر به گویش گورانی ترجمه کرده است که این اثر گرانبها متأسفانه تاکنون چاپ نشده است ودر شاهنامهٔ کردی داستانها و افسانه‌هائی وجود دارد که بسیاری از آنها در شاهنامهٔ فردوسی متروک مانده و از آنها نامی برده نشده مانند: داستان آغش و هادان کُرد پهلوان دورکیخسرو و کی شکن برادرزادهٔ کیکاوس و جالب این است که سرایندهٔ شاهنامهٔ کردی همهٔ شهریاران و قهرمانان ایران را کرد دانسته است و اگرچه شاهنامهٔ کردی الماس خان ترجمه‌ای است از شاهنامهٔ فردوسی امّا شعرا و از بیان عشق و حکمت و لطائف خالی نیست و در آن می‌توان حسرت و شوق و جوانمردی و رشک و کینه و شادمانی و خردمندی یافت.

در شاهنامهٔ کردی از شهریاران چهار سلسله به نامهای پیشدادیان و کیانیان و اشکانیان و ساسانیان بحث شده است که قسمتی از آنها جنبهٔ داستانی و افسانه‌ای دارد و چه‌بسا که در آنها حقایق تاریخی هم وجود داشته باشد از جمله داستان اژی‌دهاک ماردوش و

داستان سام و سیمرغ و داستان رستم و دیو سفید و غیره.

چون داستانها و افسانه‌ها و رویدادهای تاریخی شاهنامه مایهٔ خوشدلی و بلنداندیشی کردان بوده و مردم در دل شبهای دراز آنها را با هم زمزمه کرده‌اند و کردان آنها را جزو تاریخ لاینفک خود به‌حساب می‌آورند از این رو بایسته دیدیم که قصهٔ دلاوریها و بزرگواری نیاکان و آئین و خوی وخیم مردممان را درگذشته بازگوکنیم و دربارهٔ شهریاران شاهنامه گفتگو نمائیم و در آغاز بخشی از سرودهای شاهنامهٔ کردی را با ترجمه آن می‌آوریم و سپس به بحث و کاوش می‌پردازیم.

تبرستان www.tabarestan.info

الماس خان در آغاز شرحی در آفرینش جهان می‌آورد که خداوند چیز را از ناچیز یعنی جهان را از عدم می‌آفریند و او آسمان و زمین و ستارگان و انسان را پدید می‌آورد و آنگاه می‌گوید:

ba nâmi xudây jihân âfarîn	**به نام خودای جیهان ئافه‌رین**
âfarînanday âsmân u zamîn	**ئافه‌رینه‌ده‌ی ئاسمان و زه‌مین**
ba nâmi xudây giyân u osho	**به نام خودای گیان و ئۆشۆ**
mên u wîr wartir ja ya har nasho	**مێن و ویر وه‌رتر جه یه هه‌ر نه‌شۆ**
xudây jâ u nâm xudây rozî dar	**خودای جاو نام خودای رۆزی ده‌ر**
xudây râhnimâ, xudây dasht u dar	**خودای راهنما خودای ده‌شت‌و ده‌ر**
xudây tuwânâ, xudây yârî dar	**خودای تووانا، خودای یاری ده‌ر**
xudây bê hamtâ, xudây dâdwar	**خودای بێ‌هه‌تا، خودای دادوه‌ر**
tuwânâ mabo har ka zânâ bo	**تووانا مه‌بۆ هه‌رکه زانا بۆ**
ja dânst dili pîr apurâ bo	**جه دانست دڵ پیر ئه‌پورنا بۆ**
wâcha chi dârî to ja wîr u hosh	**واچه چ داری تۆ جه ویرو هۆش**
tâ nyoshanda bayo bido gosh	**تا نیۆشه‌نده به‌یۆ بدۆگۆش**
îsa mawâchim parêt dasitân	**ئیسه مه‌واچم په‌رێت داستان**
tâ na goshit bo î pandi bâstân	**تا نه‌گۆشت بۆئی په‌ند باستان**

یعنی: به نام خدای جهان‌آفرین

که آسمان و زمین را آفرید

به نام خداوند جان و خرد
که اندیشه فراتر از این پیوسته نرود
خداوند جا و خداوند نام و خداوند روزی ده
خداوند رهنما و خداوند دشت و دمن
خداوند توانا و خداوند یاری‌رسان
خداوند بی‌همتا و خداوند دادور
توانا بود هر که دانا بود –
ز دانش دل پیر برنا بود
بگو تا چه داری تو از هوش و خرد
تا نیوشنده بیاید و گوش دهد
اکنون برایت داستان می‌گویم
تا در گوشت باشد این پند باستان

تبرستان
www.tabarestan.info

* * *

کیومرث



kayûmars bî wa kad xudây jihân — *که‌یوومه‌رث بی وه که‌دخودای جیهان*

shî wa ko u kamar wêsh karo nihân
taxt u baxti wêsh barâward ja ko
kalpossh poshâ chanî raxti no
sitêzâ chanî dêw u ahrîman
wâtsh î kâra parê min kaman

شی وه کۆو که‌مه‌ر وێش که‌رۆ نیهان
ته‌خت و به خت وێش به‌رئاوه‌رد جه‌کۆ
که‌ڵپۆسش پۆشا چه‌نی ره‌خت نۆ
ستێزا چه‌نی دێوو ئه‌هریمه‌ن
واتش ئی کاره په‌رێ من که‌مه‌ن

یعنی: کیومرث کدخدای جهان شد
و به کوه و کمر رفت تا خود را نهان کند
تخت و بخت خویش را در دل کوهها نهاد
و پوستین پوشید با رخت نو
او با دیو و اهریمن ستیزید
و گفت این کمترین کار برای من است

تبرستان
www.tabarestan.info

بنا به روایت شاهنامه کیومرث نخستین شهریار پیشدادی است که آئین تخت و تاج را آورد و سی سال شهریاری کرد و در کوه مسکن داشت و نخستین کسی بود که غذا پختن و جامه دوختن از پوست جانوران را به مردم آموخت و خود و پیروانش پوست پلنگ می‌پوشیدند و جانوران موذی و درّنده را می‌کشتند و حیوانات مفید را رام می‌کردند و او پسری داشت به نام سیامک و این پسر دشمنی نداشت مگر اهریمن و بچه‌اش و سرانجام میان سیامک و دیوبچه جنگ درگرفت و دیو سیامک را کشت و کیومرث لشکر فراهم آورد و پسر سیامک را که هوشنگ نام داشت سردار آن لشکر کرد و به جنگ دیوان فرستاد و هوشنگ کینهٔ پدر را از دیوبچه کشید و او را کشت.

نام کیومرث در آوستاگیه مرتن gaya maritan و در پهلوی گیومرت gayomart است و او نخستین انسان است نامش در کتاب بندهشن آمده است که کیومرث نخستین آفریدهٔ اهورامزدا است و او در مدت سی سال در کوهساران بسر برد و در هنگام مرگ از صلب او نطفه‌ای خارج شده و به واسطهٔ اشعهٔ خورشید تصفیه گردید و در جوف خاک محفوظ بماند و پس از چهل سال از آن نطفه گیاهی به شکل دو ساقه ریواس بهم پیچیده در مهرماه و مهر روز از زمین بروئیدند و پس از آن از شکل نباتی به‌صورت **دو انسان**

تبدیل یافتند که در قامت و چهره شبیه به یکدیگر بودند یکی نر موسوم به مشیه و دیگری ماده موسوم به مشیانه، پس از پنجاه سال آن دو با همدیگر ازدواج نمودند و بعد از نه ماه از آنان یک جفت نر و ماده پا به عرصه ظهور نهادند و از آنها هفت جفت پسر و دختر متولد شدند.

از اینکه عده‌ای شهریاران پیشدادی و کیان را افسانه می‌پندارند سخت در اشتباهند زیرا امکان دارد اینها یک دسته امرای محلی در عهد قدیم باشند برای اینکه در بیشتر منابع ایرانی از جمله در کتاب آوستا و بندهشن و دینکرد و خدای نامه و شاهنامه‌ها نام آنان آمده است و این دلیل بر وجود این مردان دلاور است و اگر آنها را افسانه بپنداریم باید این کتابها را هم افسانه بدانیم و کاوهٔ آهنگر و درفش کاویانی را نیز که در حملهٔ مسلمین به دست اعراب افتاد افسانه بپنداریم.

www.tabarestan.info تبرستان

* * *

سیامک



پوورش به وێنه‌ی وێش هەر جووان بێ
pûrish ba wênay wêsh har juwân bê

هه میشه نه سەر سفره‌و خووان بێ
hamîsha na sar sfra u xuwân bê

نامش سیامه‌ک بێ فه‌رخونده بێ
nâmish siyâmak bê farxunda bê

که یوومه‌رث وه ئه‌و هه‌مێ زینده بێ
kayûmars wa aw hamê zında a bê

ناخر ستیزا چه‌نی وه‌چکه دیو
âxır sıtêzâ chanî wachka dêw

ته‌پا بێ‌و مه‌ندش ولات بی خدیو
tapâ bî u mandsh wilât bê xidêw

یعنی: پسرش مانند خودش پیوسته خوبروی بود
و همیشه بر سر سفره و خوان بود
نامش سیامک بود و فرخنده بود
و کیومرث را دل بدو همیشه زنده بود
سرانجام ستیزید بادیوبچه
تباه شد و کشور بی‌خدیو ماند

تبرستان
www.tabarestan.info

بنا به شاهنامه سیامک پسر کیومرث است که در دوران پادشاهی پدرش به پیکار دیوی سرکش رفت و پس از جنگی چند روزه سرانجام به دست دیوبچه کشته شد و او پسری داشت به نام هوشنگ که به خونخواهی پدر رفت و دیوبچه را کشت و سپس روزگار کیومرث به سر آمد و هوشنگ به جای او نشست.

* * *

هوشنگ



هۆشەنگ کە ئاما تاجش وە سەر نیا
بی وە گوڵستان سەراسەر دنیا
ئەو چل ساڵ هەماک پادشایی کەرد
نە هەفت وڵکەدا رەس گوشایی کەرد
دمای ئەو جیهان یەکسەر ئاباد بی
سەراسەر گێتی ئۆسپڕ نە داد بی

hoshang ka âmâ tâjsh wa sar nyâ
bî wa gulstân sarâsar dnyâ
aw chil sâl hamâk pâdishâîy kard
na haft wlka dâ ras gushâîy kard
dimây aw jihân yaksar âbâd bî
sarâsar gêtî uspir na dâd bî

یعنی: هوشنگ که آمد تاج بر سر نهاد
و سراسر دنیا گلستان شد
او چهل سال تمام پادشاهی کرد
و در هفت کشور جهانگشائی کرد
و از آن پس جهان یکسر آباد شد
سراسر گیتی پر از عدل و داد شد

www.tabarestan.info تبرستان

بنا به شاهنامه هوشنگ فرزند سیامک است که پس از مرگ پدر نزد نیای خود کیومرث پرورش یافت و سپس همراه نیایش به خونخواهی پدر به جنگ دیو سیاه رفت و آنرا کشت و او آهن را از سنگ جدا کرد و رزمافزارهای آهنی ساخت و کشاورزی را پایه‌گذاری کرد و با بهره‌گیری از آب دریا و روان کردن آن در جوی، زمین‌های کشاورزی را آبیاری نمود و جانداران اهلی و وحشی را از هم جدا کرد و دامداری را رواج داد و آتش را کشف کرد و آن چنین روزی بود روزی با چند تن از نزدیکان از کوه می‌گذشتند که اژدهای سیاهی نمودار شد و هوشنگ سنگ بزرگی برداشت و به‌سوی آن مار بزرگ رها کرد و سنگ به کوه برخورد کرد و آتش از برخورد سنگها برخاست و فروغی از هر دو سنگ پدید آمد و هوشنگ این رویداد را به فال نیک گرفت و جشنی برپا ساخت و آنرا سده نامید و در آن آتش بزرگی برافروخت.

نام هوشنگ در آوستا هئوشینگه haoshyanga و در پهلوی هوشنگ hoshang که معنی کسی که منازل خود فراهم سازد و در آوستا آمده است: که مدت زمانی فرّ کیانی هوشنگ متعلق بوده است و در بندهشن نسب او چنین آمده است: هوشنگ پسر

فرواک پسر سیاکمک پسر مشی پسر کیومرث و او از پوست و چرم جانوران پوشاک ساخت و آتش پدید آورد.

* * *

تبرستان
www.tabarestan.info

طهمورث دیوبند



پورش هوشیار بێ وه دلێ زگار — pûrsh hushyâr bê wa dilê zigâr
نامش طه‌هموورث بێ نه رۆزگار — nâmsh tahmûrs bê na rozigâr
ئاما وه سه‌ر ته‌خت نشت وه جای بابۆش — âmâ wa sar taxt nsht wa jây bâbosh
کارش گران بێ ساتێ شی نه هۆش — kârsh girân bê sâtê shî na hosh
دێوانش به‌زان یه‌ک یه‌ک نه وڵکه‌ش — dêwânsh bazân yak yak na wlkash
گردشان به‌ند که‌رد نه یانه‌و بنکه‌ش — grdishân band kard na yâna u binkash

یعنی: پسرش هوشیار بود در روزگار
بیامد به تخت و به جای پدرش نشست
کارش گران و سنگین بود و دمی از هوش رفت
دیوان را شکست داد در کشورش
و همه را بند کرد در خانه و سرایش

بنا به شاهنامه طهمورث پسر هوشنگ بود و به دیوبند معروف بود و پس از درگذشت پدرش سی سال شهریاری کرد و در دوران او دیوها نافرمانی کردند و آنها را شکست داد و به بند کشید و دیوان پس از آزادی به پاداش رهائی از بند او نوشتن خطوط گوناگون را به او یاد دادند و او چیدن پشم بزوریسیدن آنرا به مردم یاد داد و برخی از پرندگان وحشی را اهلی کرد و مردم را به ستایش جهان‌آفرین فراخواند و به‌راستی و درستی راهنمائیشان کرد و در همه جا عدل و داد و راستی حکمفرما شد.

طهمورث در آوستا تخمواوروپ taxmo ûrpa آمده به معنی دلیر و پهلوان است و او از فرشتهٔ هوا چنین درخواست نمود که وی را به همهٔ دیوها و مردمان و جادوان و پری‌ها چیر سازد که وی اهریمن را به پیکر اسبی درآورده بر او سوار گشته تا بدو انتهای زمین براند و فرکیانی مدتی به طهمورث تعلق داشت و از پرتو آن او در روی هفت کشور شهریاری کرد و به دیوها و مردمان و جادوان و پریها و کاویها و کرپانها دست یافت و اهریمن را به پیکر اسبی درآورد و در مدت سی سال بدوکرانه زمین همی تاخت.

* * *

جمشید



وه فەڕ و شکۆ تەختش وراستن — wa far u shiko taxtish wirâstin

وه زەڕوگەوهەر یانەش ئاراستن — wa zar u gawhar yânash ârâstin

جه رۆژ نەورۆز نشت وه بان تەخت ja rozhi nawroz nsht wa bâni taxt
هەر وه ئەو بۆنه رووکەرد وه ئەو بەخت har wa aw bona rû kard wa aw baxt
گرد ئامان گەوهەر ئەفشانیش کەردن grd âmân gawhar afshânîsh kardin
سەوگەند پەی جه مشێد جەو رۆژه وەردن sawgand pay jamshîd jaw rozha wardin

یعنی: با فروشکوه تختش را زینت دادند
و با زر و گوهر خانه‌اش را آراستند
او در روز نوروز به تخت نشست
و پیوسته برای همین بود که بخت بدو روی آورد
همگی آمدند و گوهرافشانیش کردند
و در آن روز برای جمشید سوگند خوردند

تبرستان www.tabarestan.info

بنا به شاهنامه پس از طهمورث جمشید پسر او به پادشاهی رسید و جمشید نرم کردن آهن و ساختن خود وزره و جوشن را از آهن و همچنین بافتن و دوختن لباس را به مردم آموخت و دیوان را به ساختن بنا نخست از گل و گچ و آنگاه از سنگ مشغول ساخت و قصرهای بزرگی بنا کرد و عطر و مشک و عنبر و گلاب را نیز ساخت و برای درمان هر دردی داروئی یافت و جشن نوروز را بنیاد نهاد و مردم را به چهار طبقه کرد: نخست کاتوزیان یعنی پرستندگان، دوم نیساریان یعنی لشکریان و سوم نسودی یعنی برزگران و چهارم اهنو خوشی یعنی پیشه‌وران و سپس پزشکی و کشتی رانی را یاد داد و چون این هنرها را نمایاند خودبینی و ناسپاسی بر او چیره شد و دعوی خدائی کرد و این بود که ضحاک یا دهاک بر او چیره گشت و فرهٔ ایزدی از او گرفته شد.

دروندیداد هم آمده است که اهورامزدا خواست جمشید پیامبر وی در زمین باشد ولی او نپذیرفت و اهورامزدا وی را شهریار زمین کرد و در زمان او عدهٔ مردم و جانوران فزونی یافت و او سه بار زمین را فراخ کرد و هم در زمان او زمستانی سخت پدید آمد و او دژی به نام ورجمکرت war jamkart ساخت و نمونه‌ای از آفریدگان نیک را در آنجا گرد آورد و بنا بر روایات ایرانی جمشید در پایان عمر خود دعوی خدائی کرد و از این رو فرّه ایزدی از او گسیخت و سرانجام اژدهاک بر او دست یافت و او را با ارّه به دو نیم کرد.

* * *

ضحاک



سوارانِ ئێران گردیان شا جۆ	swârâni êrân grdiyân shâ jo
یەکسەر رووکەردن وە دەهاک بەدخۆ	yaksar rû kardin wa dahâk bad xo
ئامان کەردشان شای ئێران زەمین	âmân kardishân shây êrân zamîn
یەک یەک وە شاهیش واتن ئافەرین	yak yak wa shâhîsh wâtin âfarîn
ئەوسا گرد وە خۆست شاد بین نەی دنیا	awsâ grd wa xost shâd bîn nay dnyâ
ئەویش تاج کەی وە سەرش نیا	awîsh tâji kay wa sarish niyâ

یعنی: سواران ایران همه شاه‌جو
یکسر به دهاک (ضحاک) بدخو روی نهادند
آمدند و او را شاه ایران‌زمین کردند
و یک‌یک به شاهیش آفرین خواندند
آنگاه همگی با اطمینان شاد شدند در این دنیا
او هم تاج کی را بر سر نهاد

بنا به شاهنامه ضحاک تازی که او را بیوراسب هم می‌گویند پسر مرد ثروتمندی بود به نام مرداس در عربستان و بر قبیله‌ای حکومت می‌کرد و اهریمن ضحاک را فریب داد و او را از راه ببرد و برانگیخت که پدر را بکشد و خود به شهریاری نشیند و او نیز چنین کرد و دیگربار اهریمن به پیکرهٔ جوانی خوالیگر به ضحاک وارد شد و او را بنواخت و همواره بر

پایه‌اش می‌افزود تا اینکه روزی از ضحاک درخواست کرد شانه‌هایش را ببوسد و چون آرزویش برآورده شد از درگاه ناپدید شد و امّا به جای بوسهٔ اهریمن از شانه‌هایش دو مار روئید و این مارها او را رنج می‌داد و چون آنها را می‌بریدند دیگر بار می‌روئیدند و پزشکان داروئی برای دفع آن پیدا نکردند و اهریمن بار دیگر به صورت پزشکی درآمد و به نزد ضحاک رفت و گفت برای اینکه این دو مار ترا آزار ندهند باید هر روز به هر یک از این مارها مغز سر یک جوان بدهی تا بخورند و از آن روز به فرمان ضحاک هر روز دو جوان می‌کشتند و مغز سرشان را به مارها می‌دادند و او هزار سال بر مردم ایران پادشاهی کرد و مردم از ستم او به‌ستوه آمدند و روزی مجلسی از بزرگان و موبدان تشکیل داد و از آنها خواست تا گواهی بنویسند و امضا کنند که او پادشاهی است دادگر و راستگو و درست‌کرداد و بزرگان و موبدان از ترس این گواهی را دادند و در همین هنگام کاوه آهنگر که از هیجده پسر هفده پسرش به دست ضحاک کشته شده بودند و هیجدهمی در دست دژخیمان ضحاک بود به نزد ضحاک آمد و خروشید و فرزندش را خواست و به دستور ضحاک فرزندش را آزاد کردند و از او خواستند طومار را امضا کند ولی او خشمگین شد و طومار را پاره کرد و با پسرش از کاخ بیرون رفت و چرم آهنگری خود را بر بالای نیزه‌ای زد و مردم را بر علیه ضحاک تحریک کرد و مردم گرد کاوه جمع شدند و به سوی فریدون رفتند و فریدون که منتظر فرصت بود این کار را به فال نیک گرفت و آن چرم پاره را با زر و گوهر آراست و درفش کاویانی نام نهاد و به جنگ ضحاک رفت و او را دستگیر کرد و در غاری واقع در کوه دماوند به بند کشید.

www.tabarestan.info تبرستان

* * *

فریدون



faraydûn kâtê ka kâmikâr bî	فەرەیدوون کاتێ کە کامکار بی
shâdî u washî aw na rozigâr bî	شادی و وەشی ئەو نە رۆزگار بی
wa shêway kayân tâjsh wa sar nyâ	وە شێوەی کەیان تاجش وە سەر نیا
dî wrâsta bî sarâsar dnyâ	دی وراستە بی سەراسەر دنیا
zamân bê xam bî ja kast u badî	زەمان بێ خەم بی جە کەست و بەدی
îtir hîch kasê xam wa wêsh nadî	ئیتر هیچ کەسێ خەم وە وێش نەدی

یعنی: فریدون هنگامیکه کامکار شد
شادی و خوشی او در روزگار میسر شد
به رسم کیان تاج بر سر نهاد
دیگر آراسته شد سراسر دنیا
زمان بی‌اندوه گشت از بدی
دیگر هیچ کسی غم به خودش ندید

بنا به شاهنامه فریدون پسر آبتین است که در دوران کودکی دژخیمان ضحاک پدرش را کشتند و فرانک او را به دست گاوداری سپرد که نگهداریش کند و فریدون با شیر گاوی بر مایه نام پرورش یافت و پس از مدتی مادرش او را از گاودار گرفت و در کوه البرز به پارسائی سپرد تا از او نگهداری کند و در شانزده سالگی از البرز کوه به دشت آمد و نژاد

خود را پرسید فرانک سرگذشت پدرش را برایش بازگو کرد و اظهار داشت پدرش از نژاد طهمورث است و فریدون به فکر انتقام افتاد ولی مادرش او را از این کار بازداشت و هنگامیکه کاوهٔ آهنگر با مردم نزد او آمدند به فریدون با همان سپاه مردمی به کاخ ضحاک تاخت و کاخ را تصرف کرد و ضحاک را در کوه البرز به بند کشید و با ارنواز دختر جمشید ازدواج کرد و نتیجهٔ این وصلت سه پسر به نامهای: سلم و تور و ایرج است و او پانصد سال پادشاهی کرد.

نام فریدون در آوستا ثرایتونه thraêtona و در پهلوی فریتون Frêton است و او یکی از شهریاران هند و ایرانی است که در داستانهای ایرانی از پیشدادیان است و او شهریاری دادگر و دانا و هوشیار بود و کاوه آهنگر را به پاس رها کردن مردم ایران‌زمین از ستم ضحاک مار دوش فرمانده لشکر کرد و سپس حکومت اصفهان را به او داد و اخلاف کاوه در اصفهان یکی از خانواده‌های بزرگ را تشکیل دادند و در کتاب ویدا آمده است که مردی از تخمهٔ بزرگان به نام ترائی‌تئونه tirâî taûna اژدهائی ترسناک را که سه سر و شش چشم داشت کشت و آن اژدها داس نام داشت که همان دهاک است.

* * *

ایرج و سلم و تور



فەرەیدوون گێتیش کەرد وە سێ هێشە Faraydn gêtîsh kard wa sê hêsha

رۆمش دا وه سەلم ئەو شێر بێشه	romish dâwa salm aw shêri bêsha
دووهەم داوه تووری زەمین	dûham dâ wa tûr grd tûrân zamîn
کەردش وه سالار تورک و تات و چین	kardsh wa sâlâr turk u tât u chîn
سێهەم وه ئێرەج ئێرانش بەخشا	sêham wa êraj êrânsh baxshâ
کەردش وه سەردار وه کەس نەلەخشا	kardsh wa sardâr wa kas nalaxshâ

یعنی: فریدون گیتی را به سه بخش کرد
روم را به سلم داد آن شیر بیشه
دوم به تور همهٔ توران زمین را داد
و او را سالار ترک و تازی و چین کرد
سوم به ایرج ایران را بخشید
و او را سردار کرد و کسی در مقابل او نتوانست بایستد

تبرستان
www.tabarestan.info

بنا به شاهنامه فریدون را سه پسر بود به نامهای: ایرج و سلم و تور و مهترین را نام تور و میانگین را سلم و کهترین را نام ایرج بود و ایرج چون زیباتر و مهربانتر و داناتر بود به این سبب نزد پدر مقام ارجمندی داشت و چون فریدون پیر شد و دانست که پس از مرگ بین پسرانش بر سر جانشینی و تقسیم سرزمینهای او جنگ درخواهد گرفت از اینرو ابتدا سه دختر زیبای سرو شاه یمنی را برای سه پسرش گرفت که زیباترین آن نصیب ایرج شد و این باعث اختلاف میان برادران شد زیرا هر یک از آن دو برادر مایل به ازدواج با آن دختر بودند سپس فریدون سرزمینهای خود را بدینسان میان پسرانش تقسیم کرد: ایران را به ایرج و توران را به تور و روم را به سلم بخشید و چون سلم و تور از این تقسیم ناخشنود بودند ایرج را کشتند و سرش را برای فریدون فرستادند و فریدون به علت گریهٔ زیاد چشمانش کور شد و همسر ایرج آبستن بود و دختری زائید و فریدون پس از بزرگ شدن این دختر وی را به برادرزاده‌اش پشنگ داد و منوچهر از این دو به جهان آمد و فریدون در این دم از درگاه خدا نیایش کرد که بینائیش را به دست آورد و نیایشش برآورده شد و منوچهر بزرگ شد و سپس با سلم و تور جنگید و آنان را کشت و فریدون آنان را در کنار ایرج به خاک سپرد و منوچهر را بر تخت نشاند و خود جان به جان آفرین سپرد.

* * *

منوچهر



manûchihr âmâ wênay nîsârî
mêsh u gurg nshtin na yak hasârî
nsht wa bâni taxt bî wa shâriyâr
wa sipâsh baxsha diram u dînâr
mzhda dâ wa grd mardumi êrân
na dawrsh ko bîn yak yak dilêrân

مەنووچیهر ئاما وێنەی نیساری
مێش‌وگورگ نشتن نە یەک هەساری
نشت وە بان تەخت بی وە شاریار
وە سپاش بەخشا درەم‌و دینار
مژدە دا وە گرد مەردوم ئێران
نە دەورش کۆ بین یەک یەک دلێران

یعنی: منوچهر آمد مانند یک سپاهی
میش و گرگ نشستند بر یک آبشخور
نشست بر تخت و شهریار شد
و به سپاهش درم و دینار بخشید
مژده داد به همهٔ مردم ایران
و در پیرامونش یک‌یک دلیران گرد آمدند

بنا به شاهنامه منوچهر پسر پشنگ است و فریدون او را بر تخت نشاند و او یکصد سال با داد و عدل پادشاهی کرد و در اواخر پادشاهیش اخترشناسان نزد او رفتند و او را از مرگ زودرس خویش آگاه ساختند و از او خواستند که پیش‌بینی‌های بایسته برای آینده بکند و او نیز بزرگان و خردمندان را خواست و نوذر پسرش را پند و اندرز داد که با مردم با

داد و نیکی رفتار کند و اظهار داشت که شخصی از خاور برمی‌خیزد و او پیغمبر است و آئینش را بپذیر و پس از آن جان به جان آفرین سپرد.

نام منوچهر در آوستا منوش چیترا manûsh chîtrâ و در پهلوی منوچیهر manûchîhr است و منوچهر از خاندان ایرج است و نام خاندان وی در آوستا ائیر یاوه aîryâwa آمده است یعنی یاری‌کنندهٔ ایرانیان و در میان سپاهیان منوچهر تیراندازی ورزیده به نام آرش معروف به کمانگیر وجود داشت که او را شواتیر می‌نامیدند و به فرمان منوچهر آرش کمانگیر از کوه دماوند بالا رفت و کمان گشود و تیری چنان بیفکند که از بامداد تا نیمروز می‌پرید و سرانجام آن تیر در کنار رود جیحون بر زمین نشست و از آن زمان رود جیحون مرز دو کشور ایران و توران شد و از آن پس دولت ایران و توران در صلح و صفا زندگی کردند و نیز نوشته‌اند که منوچهر رود فرات را حفر کرد و آب دجله را به مسیر جدید روانه کرد تا زمینهای بیشتری آبیاری شود.

www.tabarestan.info تبرستان

* * *

نوذر



کاتێ نۆزەر شا نشت وە بان تەخت — kâtê nozar shâ nsht wa bâni taxt

دەرەم دا وە رەم یار بی چەنیش بەخت — diram dâ wa ram yâr bî chanîsh baxt

وزرگان ئێران گردیان وه دەو wzirgân êrân grdiyân wa daw
سەر نیان وه خاک خەم بین پەرێ ئەو sar niyân wa xâk xam bîn parê aw
واتن شاریار گردمان بەندەین wâtin shâriyâr grdimân bandayn
دڵ و دیدە جە میهرت ئاکەندەین dil u dîda ja mihrit âkandayn

یعنی: هنگامیکه نوذر شاه بر تخت نشست
مردم را درم داد و بخت با او یار شد
بزرگان ایران همگی با شتاب
سرنهادند به خاک و خم شدند برای او
گفتند ای شهریار ما همه بندەایم
دل و دیده از مهرت آکندەایم

تبرستان
www.tabarestan.info

بنا به شاهنامه نوذر پسر منوچهر است و او هفت سال شهریاری کرد. وی در آغاز با عدل و داد رفتار کرد ولی سپس راه بیدادگری در پیش گرفت و راه و روش پدر را از یاد برد و او به گردآوری سیم و زر پرداخت و این بود مردم از او بیزار شدند و برعلیه او شوریدند و در این هنگام سام که یکی از پهلوانان برومند ایرانی بود او را اندرز داد و کشور را به حال عادی بازگرداند و در این دم بود که پشنگ پادشاه توران لشکری را به سرکردگی پسرش افراسیاب به ایران فرستاد و او نوذر را شکست داد و اسیر کرد و او را به خونخواهی پهلوانانش که به دست زال و قارن کشته شده بودند گردن زد و سپس افراسیاب خود را پادشاه ایران خواند و دوازده سال پادشاهی کرد.

نام نوذر در آوستا نئوتر naotar نوشته‌اند و این نام در پهلوی به نوتر notar مبدل شده است که به معنی عقیم است و بنا به مندرجات آوستا نوذر چون به ستم پرداخت مردم از او ناخشنود شدند و در برابرش ایستادند و سپس پشنگ پدربزرگ نوذر که بر بخشی از ایران به نام توران فرمانروائی می‌کرد فرزند خود افراسیاب را به جنگ او فرستاد و شکستش داد و کشتش و این بود که ایران مدتی به دست افراسیاب افتاد.

* * *

زوطهماسب



تبرستان
www.tabarestan.info

جه تۆم فەریدوون جۆیا بین یەک چەن	ja tom faraydûn joyâ bîn yak chan
زۆتاماسپ پەیداکەردن وە ئەروەن	zo tâmâsp paydâ kardin wa arwan
بی وە شای ئێران گرتن دامانش	bî wa shây êrân girtin dâmânsh
فەڕکەیانی بی وە میمانش	fari kayânî bî wa mêmânsh
مەردوم نە جەیحون تا سنوور توور	mardum na jayhûn tâ sinûri tûr
سەراسەر شاد بین جە نزیک و دوور	sarâsar shâd bîn ja nizîk u dûr

یعنی: از تخم فریدون جویا شدند یک چند
زو تهماسب راپیدا کردند با شتاب
او شاه ایران شد و دامانش را گرفتند
فرّکیانی مهمانش شد
مردم در جیحون تا مرز تور
سراسر شاد شدند از نزدیک و دور

بنا به شاهنامه هنگامیکه نوذر کشته شد، زال با بزرگان و سران سپاه کنکاش کرد و در برگزیدن شهریاری شایسته برای ایران رای زدند و چون فرزندان طوس و گستهم را شایستگی نبود زوتهماسب را که مردی کهن‌سال و جهاندیده و از نژاد فریدون بود به

شهریاری برگزیدند. وی پنج سال فرمانروائی کرد و در زمان او خشکسالی روی داد و سپاهیان ایران و توران در جنگ بودند و سرانجام خشکسالی را نتیجهٔ جنگ دانست و با افراسیاب آشتی کرد و رود جیحون را مرز دو کشور قرار داد و پس از آن درگذشت.

زوتهماسب در آوستا اوزو ûzawa است که به معنی یاری‌کننده می‌باشد و در کتاب بندهشن پادشاهی زوتهماسب پنج سال ذکر شده و او کشور را آبادان نمود و با مردم با عدل و داد رفتار کرد و چون میان ایران و توران سالها جنگ و ستیز بود او با افراسیاب آشتی کرد و وی در یکی از روستاهای عراق رودی از دجله بگشید و آنرا زاب نام نهاد و بر لب آن شهری بنا کرد که امروز آنرا مدینةالعقبه نامند.

www.tabarestan.info تبرستان

* * *

گرشاسب



زۆ یه‌ک پوورێ داشت گه‌رشاسپش نام بێ
دلێرو هوشیار هه‌مێ وه‌کام بێ
ناماو نه سه‌ر ته‌خت تاجش نیا وه سه‌ر
جیهانش وه فه‌ڕ چه‌رخنا یه‌کسه‌ر
مه‌ردوم جه داد ش گرد ناسوده بین

zo yak pûrê dâsht garshâspsh nâm bê
dilêr u hushyâr hamê wa kâm bê
âmâ u na sar taxt tâjsh nyâ wa sar
jihânsh wa far charxinâ yak sar
mardum ja dâdsh grd âsûda bîn

دوشمن جه لای ئەوگرد بێهووده بین dushmin ja lây aw grd bêhûda bîn

یعنی: زوپسری داشت نامش گرشاسب بود
دلیر و هوشیار و همیشه به کام بود
آمد و بر سر تخت نشست و تاج بر سر نهاد
جهان را با فروشکوه یکسر گرداند
مردم از دادش همه آسوده شدند
دشمن نزد او همه بیهوده بودند

تبرستان www.tabarestan.info

بنا به شاهنامه پس از زوپسرش گرشاسب به شهریاری رسید و نه سال فرمانروائی کرد و در اواخر فرمانروائی او بود که افراسیاب بار دیگر به ایران یورش برد و چون گرشاسب در خود یارای ایستادگی را ندید از زال چاره خواست و زال پیشنهاد کرد که بهتر است شهریاری ایران به شهریاری جوانتر و دلیرتر و از نژاد فریدون باشد بسپارد دو گرشاسب رستم را به البرز کوه فرستاد تا کیقباد را که در آنجا می‌زیست پیدا کند و با خود بیاورد و رستم به دنبال کیقباد رفت امّا پیش از اینکه با کیقباد بازگردد گرشاسب جهان را بدرود گفت و افراسیاب فرصت را غنیمت شمرد و به ایران حمله کرد و قسمتهائی از آن را گرفت و با درگذشت گرشاسب سلسلهٔ پیشدادیان منقرض گردید.

در آوستا نام گرشاسب به شکل گرشاسپ karshâsp و در سانسکریت کرساسوه krasâswa یعنی دارندهٔ اسب لاغر است و نام پدرش تریته ذکر شده و در یسناهوم در پاسخ به زردشت گوید: سوم کسی که مرا آماده ساخت تریته از خاندان سام است و او دو پسر داشت که پارسا و دادگر بودند که یکی از آنها گرشاسب مردی دلیر و نام‌آور بود.

* * *

کیقباد



تبرستان
www.tabarestan.info

که‌ی قوباد ئاما بی وه شاریار
گرد پاڵه‌وانان چه‌نی ئه‌و بین یار
تاج وه سه‌ر نیا، چه‌نی نامداران
یه‌ک به‌زمێ ئاراست چون جار جاران
که‌شوادو خه‌ڕاد، قارِن، به‌رزین‌گوٚ
گرد شه‌نان‌گه‌وهه‌ر وه ئه‌و تاج نوٚ

kay qubâd âmâ bî wa shâriyâr
gird pâlawânân chanî aw bîn yâr
tâj wa sar niyâ, chanî nâm dârân
yak bazmê ârâst chun jâri jârân
kashwâd u xarâd, qârin, barzîn go
gird shanân gawhar wa aw tâji no

یعنی: کیقباد آمد و شهریار شد
و همهٔ پهلوانان با او یار شدند
تاج بر سر نهاد و با نامداران
یک بزمی آراست مانند گذشته
کشواد و خراد و قارن و برزین گو
همه افشاندند گوهر بر آن تاج نو

بنا به شاهنامه کیقباد از تخمه فریدون است و پس از مرگ گرشاسب رستم او را از البرز کوه پیش زال آورد و زال او را بر تخت نشاند و در آغاز به جنگ افراسیاب تورانی رفت و افراسیاب چون در خود یارای ایستادگی ندید به پدرش پشنگ متوسل شد و پشنگ

تقاضای صلح کرد و قرار شد رود جیحون مرز ایران و توران باقی بماند و پس از آن کیقباد به سوی سرزمین پارس تاخت و استخر را پایتخت خود کرد و او به عمران و آبادانی علاقهٔ زیادی داشت و چند شهر و آبادی ساخت و با مردم با عدل و داد بود و بدینسان یکصد سال پادشاهی کرد و او را چهار پسر بود به نامهای: کیکاوس‌وکی آرش وکی پشین‌وکی آرمین و سرانجام تخت را به پسر بزرگش کیکاوس سپرد.

کیقباد در آوستاکی کَواتَ kay kawâta است که به معنی ارجمند و گرامی است و او را سرسلسلهٔ کیانی به‌شمار آورده و در کتاب بندهشن آمده است که فرّمدت‌زمانی به کیقباد سرسلسلهٔ کیانی تعلق داشت و از پرتو آن شهریاری ایران رونق گرفت و او شهریاری را در خاندان خود برقرار ساخت و کارهای درخشان و سودمند انجام داد.

پاره‌ای از مؤرخین و محققین که در تاریخ تحقیقاتی دارند سعی کرده‌اند که کیانیان را با مادها و هخامنشیان یکی بدانند و شواهدی نیز در دست است که نشان داده‌اند. از جمله آیت‌الله مردوخ کردستانی در تاریخ خود می‌گوید: پس از آنکه گرشاسب پادشاه پیشدادی جهان جسمانی را بدرود گفت کشور ماد و پارس دچار هرج و مرج شد و رؤسای قبایل پارس و گیل و دیلم و خزر با هم کنکاش کردند و سرانجام کیقباد کُرد را که به عقل و کفایت و عدل و کاردانی اشتهار داشت با تصویب زال شهریار ایران کردند و او در سال ۸۵۳ق‌م بر تخت نشست و منظور از ایران مادستان است و پس از آن با افراسیاب تورانی جنگید و او را مغلوب کرد و سپس کلیهٔ طوایف ماد و پارس را مطیع خود کرد و برای جلوگیری از حملات آشور هم ارتش منظمی مرکب از سواره و پیاده فراهم آورد و پایتخت خود را هم شهر اکباتان یا همدان قرارداد و در سال ۷۶۵ق-م کیقباد با سپاهی گران به نینوا حمله کرد و ساردانا‌پال پادشاه آشور را شکست داد و این بود که در شهر نینوا متحصن شد و سپاه ماد از هر طرف شهر را محاصره کردند و مدت محاصره دو سال طول کشید و سرانجام دجله از طغیان سیلها و رودخانه‌ها به حال فیضان درآمد و کیقباد وارد شهر شد و آنجا را فتح کرد و سپس به ایران بازگشت و او نود و چهار سال سلطنت نمود و در صد و بیست سالگی جان به جان آفرین سپرد. آرتورکریستن سن هم در مورد کیانیان بحث استادانه‌ای دارد و در آن ثابت کرده که میان شاهان داستانی کیان و سلسلهٔ تاریخی هخامنشی ارتباطی وجود ندارد و ثابت نموده که کیانیان عبارتند از یکدسته از امرای

www.tabarestan.info تبرستان

محلی ایران در عهود مقدم بر آوستا که آخرین آنها گشتاسب با زردشت معاصر بوده است و این مباحث را در کتاب کیانیان ذکر کرده است.

* * *

کیکاوس

تبرستان
www.tabarestan.info



که‌ی کاوس کاتێ بی وه پادشا
بابۆ جه فرزه‌ند وێش مه‌که‌رد حاشا
دێوان چه‌ندین شار تاڵانی که‌ردن
خه‌ڵکێ جه مه‌ردان وه وه‌رده به‌ردن
تا روسته‌م ئاما په‌ی وێش وه ده‌وان
مه‌ردوم ره‌ستار که‌رد جه ده‌ست دێوان

kay kâwis kâlê bî wa pâdishâ
bâbo ja firzand wêsh makard hâshâ
dêwân chandîn shâr tâlânî kardin
xaylê ja mardân wa warda bardin
tâ rostam âmâ pay wêsh wa dawân
mardum rastâr kard ja dasti dêwân

یعنی: کیکاوس هنگامیکه به پادشاهی رسید
پدر از فرزند خویش حاشا می‌کرد
دیوان چندین شهر را تاراج کردند
و بسی از مردان را به بردگی بردند
تا رستم آمد با دوان و شتاب
و مردم را رستگار کرد از دست دیوان

بنا به شاهنامه کیکاوس هنگامیکه به جانشینی پدرش برگزیده شد، دیوی از دیوان مازندران به عنوان رامشگر به بزم او رفت و سرودهائی در ستایش زیبائیهای مازندران خواند و این باعث لشکرکشی کیکاوس به مازندران شد و هر چند زال و پهلوانان او را پند دادند که این کار را نکند مؤثر واقع نشد و به مازندران لشکر کشید و سپاهیانش به دست دیو سفید شکست خوردند و همراه با پهلوانانش به بند افتادند و چشمشان نابینا شد تا اینکه رستم آمد و دیو سفید را کشت و خون جگر به چشم زندانیان چکاند و بینائی خود را به دست آوردند و رستم همه‌اشان را از بند رستگار کرد و مازندران را هم به تصرف خود درآورد و سپس کیکاوس به هاماوران لشکر کشید ولی پس از آن با دختر پادشاه هاماوران ازدواج کرد و در یک مهمانی به بند کشیده شد و باز رستم آنان را نجات داد و هاماوران را مطیع خود ساخت و سپس افراسیاب به ایران تاخت و امّا شکست خورد و کیکاوس سرانجام به علت وسوسه‌های اهریمن از راه منحرف شد و سفری به آسمان کرد و در جنگلی در آمل فرود آمد و رستم او را بازگرداند و پس از آن به تحریک همسرش سودابه فرزندش سیاوش را از میان کوه آتش گذراند و سپس سپاهی به او داد که به توران زمین حمله کند و افراسیاب پس از شکست درخواست آشتی کرد و با سیاوش پیمان دوستی بست و پس از آن با دخترش فرنگیس ازدواج کرد و شهر سیاوش گرد را آباد نمود و پس از مدتی در آنجا کشته شد و سپس کیکاوس پادشاهی را به کیخسرو سپرد و کناره گرفت.

کیکاوس در آوستا کوی اوسن kawî ûsan است که به معنی دارای چشمه‌ها است. بنا به روایت کتاب دینکر هنگامیکه کیقباد جان به جان آفرین سپرد، چون کیکاوس از برادران خود بزرگتر بود، فرکیانی با او همراه شد و به شهریاری رسید و بر هفت کشور و دیوان و آدمیان و جانوران شهریاری یافت و بر البرز کوه هفت کاخ بساخت ولی بر اثر افزایش قدرت فراوان خود مغرور شد و فرکیانی از او جدا گشت و بزرگترین خبط او آن بود که خواست به آسمان برود ولی موفق نشد و او مردی تندخو و ناسپاس بود.

آیت‌الله مردوخ کیکاوس را دومین پادشاه ماد یاد کرده و می‌نویسد: کیکاوس در سال ۷۵۹ق-م بر تخت نشست و او خیلی متهور و دلیر بود و پس از تسخیر هندوستان عازم هاماوران یا یمن شد و با ذوالاذعار پادشاه یمن صلح کرد و دختر او را سودابه به زنی گرفت و در شب زفاف با دو پسر نوذر و سایر سرداران گرفتار شد و این خبر چون به رستم رسید با لشکری گران رهسپار یمن گشت و پادشاه یمن ناچار با او آشتی کرد و اسیرها را

www.tabarestan.info تبرستان

رها نمود و با سودابه و تجهیزات شایان مراجعت کرد و پس از آن افراسیاب مجدداً به ایران یورش برد و او پسرش سیاوش را با رستم به جنگ تورانیها فرستاد و سرانجام جنگ به صلح برگزار شد و سپس سیاوش به تهمت سودابه متهم می‌شود و به‌وسیلهٔ پیران ویسه نزد افراسیاب می‌رود و با دخترش فرنگیس ازدواج می‌کند و بالاخره با سعایت گرسیوز برادر افراسیاب کشته می‌شود و کیکاوس در سال ۷۱۵ق-م بلاعقب از دنیا درگذشت.

* * *

تبرستان
www.tabarestan.info

کیخسرو



که‌ی خه‌سره‌و ئاما بی وه شاریار
فه‌ڕکه‌یانیش جه‌که‌ل دا دیار
نشت وه سه‌ر ته‌خت‌و وه سه‌ر نیا ئه‌فسه‌ر
دڵ دوشمنان وه هوون بی یه‌کسه‌ر
دۆستان یه‌ک یه‌ک گرد وه‌شی که‌ردن
نام دادیار وه شادی وه‌ردن

kay xasraw âmâ bî wa shâriyâr
Fari kayânîsh ja kal dâ diyâr
nsht wa sar taxt u wa sar nyâ afsar
dili dushminân wa hûn bî yak sar
dositân yak yak grd washî kardin
nâmi dâdiyâr wa shâdî wardin

یعنی: کیخسرو آمد و شهریار شد
و فرکیانیش از گردنه نمایان گشت
بر تخت نشست و بر سر افسر گذاشت

و دل دشمنان یکسر خون شد
دوستان یک‌یک همگی شادی کردند
و نام دادیار را با شادی یاد کردند

بنا به شاهنامه کیخسرو پسر سیاوش است و پس از کشته شدن سیاوش گیوبه جستجوی او برخاست و او را در توران‌زمین یافت و با مادرش فرنگیس به ایران آورد و او پس از گشودن دژ بهمن به شهریاری رسید و به خونخواهی پدرش با افراسیاب جنگید و او را گرفت و کشت و سپس سرتاسر توران را به تصرف خود درآورد و در پایان از شهریاری ناامید گشت و از خداوند خواست زندگی او را به‌پایان آورد و جانش را بستاند و در یک گردهمائی که بیشتر پهلوانان و دلاوران گردآمده بودند در یک دشت بزرگ وصیت‌های خود را کرد و رستم و گیو و طوس را به فرمانروائی بخش‌هائی از سرزمین ایران گماشت و سپس به کوهی رهسپار شد و در آنجا ناپدید گشت.

کیخسرو در آستا **کوی هئوسروه** kawî haosrawah است که به معنی آوازهٔ نیک می‌باشد و در آبان یشت آمده است: یل ممالک ایران و متحد سازنده کشور خسرو از برای فرشتهٔ آب ناهید روبروی دریاچهٔ ژرف و پهن چئچست صد اسب و هزار گاووده‌هزار گوسفند قربانی کرده از او درخواست که وی را در همهٔ ممالک بزرگترین شهریار گرداند و به دیوها و مردمان و جادوان و پریها و کاویها و کرپانهای ستمکار چیر سازد که گردونه‌اش در تکاپوییش از گردونه دیگران باشد و در کمینگاه گرفتار نشود ناهید حاجتش را برآورد و او را کامروا ساخت.

* * *

www.tabarestan.info تبرستان

لهراسب



www.tabarestan.info تبرستان

لوهراسپیش ئاما نشت وه تەخت عاج luhrâspîsh âmâ nsht wa taxti ،âj
وه سەرش نیا وه شادی یەک تاج wa sarish niyâ wa shâdî yad tâj
جیهان ئافەرین ستایش کەردش jihân âfarîn sitâysh kardish
سەوگەند وه نام نامی ئەو بەردش sawgand wa nâmi nâmî aw bardsh
که دادگەر بۆ نه ئێران زەمین ka dâdgar bo na êrân zamîn
پەرێ دوشمنان نیشۆ نه کەمین parê dushminân nîsho na kamîn

یعنی: لهراسب هم آمد و بر تخت عاج نشست
و با شادی تاج را بر سرش نهاد
جهان‌آفرین را ستایش کرد
و سوگند به نام نامی او برد
که دادگر باشد در ایران زمین
و برای دشمنان در کمین بنشیند

بنابه شاهنامه لهراسب چون بر تخت نشست به دادگری پرداخت و به آبادی کشور سرگرم شد و از روم و هندوچین هنرمندان را بخواند و در بلخ شارسانی پی افکند و کاخها و کوی‌ها و آتشکده‌ها بنا کرد و آذربرزین را ساخت. لهراسب دو پسر داشت به نامهای: گشتاسب و زریر ولی او بیشتر به نبیرگان کیکاوس مهربانی می‌کرد. لهراسب روزی بزمی

آراست و گشتاسب در این بزم از دلیری خود سخن‌ها گفت و از پدر درخواست کرد که تاج و تخت کیان را به او بسپارد ولی لهراسب او را نکوهش کرد و گشتاسب اندوهگین شد و به روم رفت. و در نزد آهنگری به نام بوراب مشغول کار شد ولی در هنگام کارپتک و سندان از نیروی او خرد شد و بشکست و آهنگر او را راند و گشتاسب به روستائی رفت که کدخدای ده از نژاد فریدون بود و وی را به خانه برد و از او پذیرائی کرد و در روم رسم بر این بود که قیصر می‌خواست دخترش را شوهر بدهد انجمنی می‌آراست و در آن انجمن از دخترش می‌خواست شوی خود را از میان آنان برگزیند و بنا به خواهش کدخدا گشتاسب به آن انجمن شد و در کنار دیگر جوانان که به آن انجمن آمده بودند بنشست و چون کتایون دختر قیصر او را در خواب دیده بود وی را به شوهری برگزید و قیصر کتایون را به گشتاسب سپرد و هر دو را از درگاه خود راند و گشتاسب پیروزیهائی بدست آورد و به ایران بازگشت و بنا به فرمان پدر بر تخت نشست و لهراسب که صد و بیست سال شهریاری کرده بود به آتشکده‌ای رفت و به نیایش پروردگار سرگرم شد.

لقب لهراسب در آوستا ائوروت اسپَ aûrwat aspa است و متأسفانه در آوستا نامی از او برده نشده و فقط به این اشاره شده وی پایتخت خود را به بلخ منتقل کرده است و در آخر عمر در آتشکده‌ای به عبادت و ریاضت مشغول شده است.

آیت‌الله مردوخ در تاریخ خود دربارهٔ لهراسب گوید: لهراسب که داماد کیکاوس بوده آ تسلیم به سلطنت توس نشده و عده‌ای هم طرفدار وی شده‌اند و توس به محل خود مراجعت نموده و به کارهای کشاورزی پرداخته است و لهراسب مادی در سال ۷۰۷ق-م بر تخت نشسته و در بلخ مستقر شده و سپس اکباتان را مرکز شهریاری خود ساخته است و از لهراسب آثاری در تواریخ مشهود نیست جز اینکه گویند که او هند را تصرف کرده است.

* * *

گشتاسب



www.tabarestan.info تبرستان

گوشتاسپ که کاتێ بی وه پادشا
ئاما وه سەر تەخت تاجش وه سەر نیا
شی وه شار بەڵخ نه ئەو نەووەهار
یەزدان پەرەستان نه ئەو رۆزگار
کەردن وه یانەی پیرۆز وێشان
به وێنەی مەککەی تات ئی زەمان

gushtâsp ka kâtê bî wa pâdishâ
âmâ wa sar taxt tâjsh wa sar nyâ
shî wa shâri balx na aw naw wahâr
yazdân parastân na aw rozigâr,
kardin wa yânay pîrozi wêshân
ba wênay makkay tâti î zamân

یعنی: گشتاسب هنگامیکه پادشاه شد
آمد و بر تخت نشست و تاج بر سر نهاد
به شهر بلخ رفت در آن نوبهار
که یزدان‌پرستان در آن روزگار
آنجا را خانهٔ مقدس خود کردند
مانند مکّهٔ تازیان در این زمان

بنا به شاهنامه گشتاسب پسر لهراسب کیانی است که یکصد و بیست سال شهریاری کرد و در سی‌امین سال شهریاریش زرتشت ظهور کرد و چون گشتاسب او را پذیرفت مورد دشمنی ارجاسب تورانی واقع شد و در این میان جنگها رفت و تا سرانجام ارجاسب به دست اسفندیار روئین‌تن پسر گشتاسب کشته شد و در جنگ ایران و توران زریر و سی و هشت پسر گشتاسب در دو جنگ می‌میرند و پسرش اسفندیار تاج و تخت را از او می‌خواهد ولی گشتاسب به او می‌گوید که هر گاه رستم را دست بسته تحویل دهد

شهریاری از آن او خواهد بود و سرانجام اسفندیار به دست رستم کشته می‌شود و بهمن پسر اسفندیار به شهریاری می‌رسد.

گشتاسب در آوستا کوی ویشتاسپ kawî wîshtâspa است که از وی مکرر یاد شده است و در عصر او زردشت ظهور کرد و گشتاسب آئینش را پذیرفت و یکی از هواخواهان پرشور وی گشت و برای گسترش آئین زردشت مجاهدت زیادی نمود. وی مقابل رود فرزدنو از برای ایزد اناهیتا قربانی کرده و درخواست می‌کند تا به تشریونت و پشن و ارجت اسپ یا ارجاسب که از دیویسنان می‌باشند چیره شود و او کامیاب می‌گردد و چون در میدان نبرد دشمنانش را برانداخته و پیروز و سربلند به کشور بازمی‌گردد.

آیت‌الله مردوخ در تاریخ خود دربارهٔ گشتاسب می‌نویسد: گشتاسب در حال حیات پدر به سال ۶۶۸ق-م بر تخت جلوس کرد و او یکی از پادشاهان ماد است و پایتختش بلخ بود و سپس به استخر انتقال داد و باعث شهرت او بیشتر ترویج مذهب زردشت بوده است که توس را ناچار از جلوگیری کرده است و گشتاسب در سال ۶۰۲ق-م درگذشته است.

www.tabarestan.info تبرستان

زردشت



aw jujsta pay nâmsh zardasht bê
nâmay âwêstâsh har na bahasht bê
ba shâ wât âna az pêghambarim
min ja lây yazdân pay to râbarim
yakê âhir dân âwardsh ja no
wât ya ja bahasht âwardim pay to

ئەو خوجستە پەی نامش زەڕدەشت بێ
نامەی ئاوێستاش هەر نە بەهەشت بێ
بە شا وات ئانە ئەز پێغەمبەرم
من جە لای یەزدان پەی تۆ رابەرم
یەکێ ئاهردان ئاوەردش جە نۆ
وات یە جە بەهەشت ئاوەردم پەی تۆ

یعنی: آن خجسته پی نامش زردشت بود
نامهٔ آوستایش پیوسته از بهشت بود
به شاه گفت اینک من پیغمبرم
من از سوی یزدان برای تو رهبرم
یکی آتشدان بیاورد از نو
بگفت این را از بهشت آوردم برای تو

تبرستان www.tabarestan.info

بنا به شاهنامه زردشت پیامبر ایرانی در زمان پادشاهی گشتاسب ظهور کرد و گشتاسب وزریر دین او را پذیرفتند و همه جا آنرا رواج دادند و در هر سو آتشکده‌ها برپا کردند و موبدان به جهان پراکنده شدند تا آئین بهی را به مردم بیاموزند و چون این خبر به ارجاسب رسید آنرا بهانهٔ رزم ساخت و به ایران روی نهاد و از این سوی گشتاسب با سپاهی به بلخ درآمد و چون دو لشکر روی اندر روی شدند رزمهائی در پیوست و در این رزمها بسی از پهلوانان کشته شدند و اسفندیار با سپاهی به ترکان تاختند و بسیاری از سپاهیان ارجاسب را به خاک افکندند و چون خبر این پیروزی به گشتاسب رسید درم بخشید و به سپاسگزاری آتشکده‌ها برافروخت و در حملهٔ دوم به بلخ که به وسیله ارجاسب تورانی صورت گرفت زردشت به دست یک تورانی از خاندان کرپ karap به نام براترک رش کشته شد.

بنا به کتاب آوستا زردشت از خانوادهٔ سپیتمه مادی است و نام پدرش پوروشسب و مادرش دغدواست و او در ششم فروردین ماه در شهر شیز (چیچست) از مادر زائیده شد و در بیست سالگی به غاری در بالای کوه سبلان پناه برد و به ستایش خداوند پرداخت و چون مردم در آن زمان عوامل طبیعت را می‌پرستیدند بر علیه او شوریدند و او ناچار به سوی شرق رفت و آئینش را به گشتاسب عرضه داشت و گشتاسب آئینش را پذیرفت و

سرآغاز تعالیم او پرستش خدای یگانه اهورامزدا است و پایهٔ دین او: اندیشهٔ نیک و گفتار نیک و کردار نیک است. کتاب او آوستا یا اوستا است که به فرمان گشتاسب آنرا بر دوازده‌هزار پوست گاو با زر نوشتند و آنرا بیست و یک نسک دانسته‌اند و بخشی از آوستا گاتاها یا گاتها نام دارد که سرودهای خود زرتشت است و این کتاب در آتش‌سوزی تخت‌جمشید سوخت تا اینکه در زمان اردشیر بابکان (۲۲۴-۲۴۱میلادی) مضامین کتاب آوستا به‌وسیلهٔ موبدان گردآوری و به خط پهلوی تدوین گردید.

آیت‌الله مردوخ دربارهٔ زردشت گوید: زردشت یکی از هوشمندان کُرد بوده و در ارومیه قیام نموده و خواسته آن مفاسد را اصلاح کند پیران حرف او را نپذیرفته بر ضد او برخاسته‌اند و او ناچار به‌طرف بلخ رفته و در آنجا شروع به دعوت مردم نموده است و سپس در سیستان هم تبلیغات خود را استحکام داده و به ارومیه مراجعت کرده است و در آنجا بدون مانع به اشاعه افکار خود و تحکیم آئین اهورا پرستی بی‌آلایش پرداخته است. اکثر محققین مادی بودن زردشت را تصدیق کرده‌اند که از اکراد ماد بوده است و او کتاب آوستا را به زبان وطنی خود یعنی زبان مادی یا کردی نوشته است. هر تسفلد هم زردشت را از خانوادهٔ سپیتامه ماد می‌داند و پلینوس بزرگ هم که در سالهای (۲۳-۷۹ق-م) می‌زیسته در تاریخ طبیعی خود جزء سی‌ام زردشت را به عنوان زردشت مادی یاد کرده است.

* * *

بهمن



bahman ka kâtê nîsht wa bâni taxt
dastsh harâw bî wa aw rû kard baxt
diram u dînâr baxshâ wa sipâsh
chanî dânâyân ka kardsh kankâsh
rozgârsh wa dâd pay wêsh wa sar bard
chanî dushminân aw shî pay nabard

به‌همه‌ن که کاتێ نیشت وه بان ته‌خت
ده‌ستش هه‌راو بی وه ئه‌و رووکه‌رد به‌خت
دره‌م‌و دینار به‌خشا وه سپاش
چه‌نی دانایان که که‌ردش که‌نکاش
رۆزگارش وه داد پەی وێش وه سه‌ر به‌رد
چه‌نی دوشمنان ئه‌و شی پەی نه‌به‌رد

یعنی: هنگامیکه بهمن به تخت نشست
دستش گشاد بود و بخت به او روی کرد
درم و دینار به سپاهیانش بخشید
و با دانایان کنکاش کرد
که روزگارش را با عدل و داد بسر برد
و او با دشمنانش به نبرد رفت

تبرستان
www.tabarestan.info

بنا به شاهنامه پس از درگذشت‌گشتاسب شهریاری به بهمن پسر اسفندیار رسید و او به‌کین‌توزی پدر و برادران به زابلستان لشکر کشید و زال با نامداری چند به درگاه شاه آمد و از گذشته پوزش خواشت و کهتریهای رستم را در پرورش وی باز نمود و بهمن دلش نرم نشد و برآشفت و فرمان داد زال را به بند کشیدند و در گنج خاندان رستم که سالها گرد آمده بود بگشودند و بر شتران بار نهادند و بردند و زابلستان را هم تاراج کردند و در این هنگام فرامرز که دربست می‌زیست چون از گرفتاریهای زال آگاه شد با سپاهی به گورابه آمد و با لشکر بهمن روبرو شد و دو لشکر روبروی هم قرار گرفتند و جنگی سخت درگرفت و روز چهارم بادی سخت وزیدن گرفت چنانکه لشکر فرامرز پراکنده شد و خود فرامرز اسیر شد و بهمن او را به جان زنهار نداد و بهمن پسری داشت به نام ساسان و دختری داشت به نام همای و چون شش ماه از آبستنی همای گذشت بهمن بیمار شد و مرگ را فراز دید و این بود بزرگان را خواست و گفت پادشاهی ایران با فرزند همای است خواه پسر باشد و خواه دختر و ساسان از این سخن خشمگین شد و گریخت و در این هنگام بهمن جان به جان آفرین سپرد.

در کتابهای پهلوی از بهمن کیانی شهریاری پارسا و دیندار تعریف شده است و در کتاب دینکرد آمده است: که بهمن یکی از شهریاران پارسا بوده و از برای مزدیسنان

شهریاری راست‌کردار بود و او صد و دوازده سال با داد حکومت کرد و همه او را دوست داشتند.

آیت‌الله مردوخ در تاریخ خود دربارهٔ بهمن می‌نویسد: بهمن که به اردشیر درازدست هم معروف بوده یکی از شهریاران ماد است و او قلمرو خود را از هند تا حَبَش توسعه داده و مرکز خود را شورش قرار داده است و او به سال ۶۶۴ق-م به حکومت ماد رسید و بر صد و بیست و هفت کشور سلطنت داشته است و به عدل و حکمت موصوف بوده و قوانین موضوعهٔ او در تنظیم امور کشوری معروف است و نوشته‌اند که بهمن به کین قتل پدر به جنگ خاندان رستم رفت و فرامرز پسر رستم را بکشت و در عهد بهمن بنی‌اسرائیل خوشحال و در عین رفاه بوده‌اند و پس از بهمن دخترش همای به سال ۶۲۴ق-م به سلطنت رسید.

www.tabarestan.info تبرستان

* * *

همای



humây ka âmâ tâjsh wa sar nyâ	*همای که ئاما تاجش وه سەر نیا*
dâdsh na êrân sarâsar niyâ	*دادش نە ئێران سەراسەر نیا*
lashkirsh wrâst wa grd dâ dînâr	*لە شکرش وراست وە گرد دا دینار*
owênân nawâxt ja bâm u êwâr	*ئۆوێنان نەواخت جە بامو ئێوار*
zhanân grd âward yak yak wa sar kâr	*ژەنان گرد ئاوەرد یەکیەک وە سەرکار*
grd chanî mardân koshân na rozgâr	*گرد چەنی مەردان کۆشان نە رۆزگار*

یعنی: همای که آمد تاج بر سر نهاد
و بنای دادش در سراسر ایران نهاده شد
لشکرش را آراست و به همه دینار داد
و مستمندان را نواخت در صبح و عصر
همهٔ زنان را به سر کار آورد
همگی با مردان در روزگار کوشیدند

تبرستان
www.tabarestan.info

بنا به شاهنامه پس از مرگ بهمن، همای تاج بر سر نهاد و به دادگری پرداخت و چون هنگام زادنش فرا رسید برای اینکه تاج و تخت را از دست ندهد راز خود را پوشیده داشت و سپس پسری زائید و آنرا به دایه سپرد و چنین باز نمود که کودک مرده است و پس از آن دستور داد صندوقی ساختند و درون صندوق را از دیبا و حریر بپوشید و عقیق و زبرجد و زر و گوهر در آن بیفشاند و گوهری شاهوار به بازوی کودک بست و وی را در صندوق نهاد و سر آن رابه قیر استوار ساخت و آنگاه فرمود صندوق را به آب فرات انداختند و به نهان دیده‌بانی برگماشت که سرانجام کودک را به مادر بازگوید. آب صندوق را برد تا به جویباری افکند که گازری در آنجا بود و گازر صندوق را از آب برآورد و بگشود و از دیدن کودک در شگفت ماند و با شادی صندوق را برگرفت برفت و دیده‌بان داستان را برای هُمای بازگو کرد و به او تأکید نمود که این راز را به کس نگوید. گازر که کودکش چند روز پیش مرده بود و چون به خانه آمد زنش گریه می‌کرد و زن گازر با شادمانی کودک را در آغوش گرفت و پستان در دهانش نهاد و چون او را در آب یافته بودند نامش را داراب نهادند و پس از چند سال داراب بزرگ شد و چون گازر خواست او را به گازری گمارد سرباز زد و درخواست کرد که وی را به فرهنگیان سپارند و چون فرهنگ آموخت آداب سواری و هنر کارزار را هم آموخت و در این هنگام رومی‌ها به ایران تاختند و داراب به سپاهیان پیوست و با رومی‌ها جنگید و آنان را سخت شکست داد و رشنواد سردار سپاه در شگفت ماند و از نام و نشانش پرسید و بازوبندی که داشت به او نشان داد و رشنواد نامه‌ای به همای نوشت ماجرا را بازگو کرد و همای چون نامه را خواند و گوهر بدید فرزند را بشناخت و او را در آغوش گرفت و بر تخت نشاند.

آیت‌اله مردوخ دربارهٔ همای می‌گوید: همای دختر بهمن مادی است و او به سال ۵۳۳ق-م به سلطنت رسید و مدت چهل سال شهریاری کرد و پایتخت او در تیسفون بود

و همای شهریاری دادگر و عادل بود و سرانجام به سال ۴۹۴ق-م از سلطنت کناره‌گیری کرد و داراب را بر تخت نشاند.

* * *

داراب



تبرستان
www.tabarestan.info

کاتێ که داراب نشت وه تەخت کەئی kâtê ka dârâb nsht wa taxt kaîy

دادش فزۆن بی‌و فەڕکەئیش گەئی dâdsh fzon bî u far kaîysh gaîy

گرد مەردانش خواست واتش ئەی یاران grd mardânsh xwâst wâtsh ay yârân

گرد نیایش کەن چون جار جاران grd nyâysh kan chun jâri jârân

چونکه ئی بوومه خوا دادەن پێمان chunka î bûma xwâ dâdan pêmân

بەهەشتەن بەهەشت وەشەن وەش جێمان bahashtan bahasht washan wash jêmân

یعنی: هنگامیکه داراب به تخت کئی برنشست

دادش فزون گشت و فرکیانی به او تابید

همهٔ مردان را خواست و گفت ای یاران

همگی مانند گذشته نیایش کنید

زیرا این سرزمین را خداوند به ما ارزانی داشته است

بهشت است بهشت، خوش است خوش جایگاهمان

بنا به شاهنامه داراب پس از اینکه بر تخت نشست سپاهی فراهم آورد و سپس به

عمران و آبادانی شهرها پرداخت و شهر دارابگرد را بنا نهاد و در این هنگام تازیان به فرماندهی شعیب به ایران تاختند ولی شعیب در رزمگاه کشته شد و داراب باج دوساله از آنان بستاند و دیگری را به مرزبانی بگماشت و از آنجا به روم تاخت و در این دم فیلقوس پادشاه روم خود را برای جنگ آماده کرد و در نزدیکی‌های عموریه دو لشکر به هم رسیدند و فیلقوس شکست خورد و سپس با هم آشتی کردند و هدایائی به داراب دادند و پس از آن داراب دخترش ناهید را به زنی گرفت و نیز پیمان داد سالیانه یکصدهزار تخم زرین به ایران باج دهد و ناهید چون دهانش بوی ناخوش می‌داد پزشکان نتوانستند آنرا علاج کنند و داراب ناچار او را به نزد پدر فرستاد و سپس زنی دیگر خواست و فرزندی آورد که نامش را دارا نهاد و پس از مرگ او جانشینش شد.

www.tabarestan.info تبرستان

آیت‌الله مردوخ دربارهٔ داراب می‌نویسد: داراب پسر بهمن که از همای متولد شده بود به سال ۴۲۴ق-م بر تخت جلوس کرد و او بر تمام سرزمینهای ماد و پارس استیلا یافت و تا فلسطین در زمامداری او بوده است و مدت بیست سال شهریاری کرد و این دارا در کتب عهد عتیق به داریوش مادی مذکور است بنابراین از سلسله کیان یازده تن سلطنت کرده‌اند از این قرار: کیقباد، کیکاوس، توس، فریبرز، کواکسار، آزدیاک، لهراسب، گشتاسب، بهمن، همای، دارایادارپوش.

* * *

دارا



دارا به وێنه‌ی خوه‌رشید مه‌دره‌وشا	dârâ ba wênay xwarshîd madrawshâ
کاتێ که جامه‌ی شاریاری پۆشا	kâtê ka jâmay shâryârî poshâ
واتش وه مه‌ردان ئه‌ی شێران من	wâtsh wa mardân ay shêrâni min
که هه‌ر مه‌ستێزن گرد چه‌نی دوشمن	ka har mastêzin grd chanî dushmin
وزرگی و شایی و فه‌رمان په‌ی منه‌ن	wzrgî u shâîy u farmân pay minan
جه گێتی خوه‌رو په‌یمان په‌ی منه‌ن	ja gêtî xwar u paymân pay minan

یعنی: دارا مانند خورشید می‌درخشید
هنگامیکه جامهٔ شهریاری را پوشید
به مردان خود گفت ای شیران من!
که پیوسته می‌ستیزید با دشمن
بزرگی و شاهی و فرمان مراست
ز گیتی خور و پیمان مراست

تبرستان
www.tabarestan.info

بنا به شاهنامه دارا چون به شهریاری رسید، از هندوچین و دیگر کشورها خراج بگرفت و به روم نیز کس فرستاد که باج ستاند. در این هنگام فیلقوس مرده و اسکندر به تخت نیا نشسته بود و اسکندر فرستاده را به خواری براند و به دارا پیام داد: مرغی که تخم زرین می‌نهاد مرد و این باعث رزم میان دارا و اسکندر شد و در رزمهائی که روی داد ایرانیان شکست خوردند و دارا سرانجام به کرمان گریخت و ماهیار و جانوسیار از بزرگان کشور و هر دو شاه را دستور بودند و چون اختر شهریاری را تیره دیدند به کشتن دارا همداستان شدند و بدین امید که اسکندر دل بدیشان خوش کند و به هر یک سرزمینی بسپارد و همینکه شب درآمد دشنه‌ای چند بر سینهٔ شهریار زدند و او را کشتند.

* * *

اردشیر بابکان



تبرستان
www.tabarestan.info

ئەردەشێر پوور پاپەکان ئاما
ئێرانش وراست چون وەیوەو زاما
ئەو جە بەغدا شار نشت وە تەخت عاج
نیا وە سەرش ئەو خەسرەوە تاج
واتش نەی دنیا دادگەنج منەن
ئی جیهان یەکسەر دەست رەنج منەن

ardashêr pûri pâpakân âmâ
êrânsh wrâst chun waywa u zâmâ
aw ja baghdâ shâr nsht wa taxti ،âj
niyâ wa sarsh aw xasrawa tâj
wâtsh nay dnyâ dâd ganji minan
î jihân yaksar dast ranji minan

یعنی: اردشیر نوهٔ بابکان آمد
ایران را آراست مانند عروس و داماد
او در شهر بغداد بر تخت عاج نشست
و آن خسرو بر سرش تاج نهاد
گفت: در این دنیا داد گنج منست
این جهان یکسر دست رنج منست

اردشیر بابکان بنا به روایت شاهنامه، فرزند ساسان و نبیرهٔ دارا و از دختر بابک‌زاده شد و به این سبب نام او را اردشیر بابکان نهادند و پدرش به او هنرها آموخت و آوازهٔ او به اردوان رسید و اردوان او را خواست و پدرش او را با ارمغانهائی به خدمت اردوان فرستاد. و اردوان او را گرامی داشت و با خود می‌برد تا اینکه روزی در شکارگاه به پسر اردوان

پرخاش کرد و اردوان او را به اصطبل سالاری گماشت و اردشیر آزرده شد و اردشیر در کنار اصطبل جایگاهی را برای استراحت خود پیدا کرد که روبروی کاخ اردوان بود و کنیزکی زیبارو به نام گلنار در آن کاخ می‌زیست و روزی گلنار اردشیر را دید و عاشقش شد و پس از چندی بابک درگذشت و اردوان پسر بزرگ خود را به جای او به حکومت پارس فرستاد و روزی اردوان ستاره‌شناسان را به کاخ فراخواند و خواست که آیندهٔ او پادشاهیش را روشن کنند و آنان چند روز سرگرم زیج و ستارگان بودند و آنان گفتند اردشیر اصطبل سالار جای شما را خواهد گرفت و شب‌هنگام گلنار نزد اردشیر آمد و آنچه را که از اخترشناسان شنیده بود برایش بازگو کرد و دو اسب آماده کردند و شبانه گریختند و اردوان آنان را تعقیب کرد ولی به آنان نرسید و اردشیر به دریا رسید و بازورق به جای دیگر رفت و در آنجا سپاهی گردآورد و آماده رزم با حاکم پارس شد و او را شکست داد و سپس به جنگ اردوان رفت و پس از چهل روز جنگ او را شکست داد و اردوان را اسیر کرد و کشت و پس از آن به پارس آمد و با دختر اردوان ازدواج کرد و سپس شهر خره اردشیر را احداث کرد و پس از آن به جنگ کردان مادی رفت امّا شکست خورد و در همین هنگام مهرک از فرصت استفاده کرد و گنجهای او را چپاول نمود و اردشیر به جهرم تاخت و مهرک و خاندانش را کشت. روزی که از شکارگاه بازگشته بود همسرش می‌خواست به او زهر دهد و شاه فرمود او را بکشند و وزیرش چون دانست باردار است فرمان را اجرا نکرد و پس از چندی دختر اردوان پسری زائید که نامش را شاپور گذاشتند و هفت سال گذشت روزی وزیر به بارگاه آمد و دید شاه اندوهگین است و سبب را پرسید اظهار داشت جانشینی ندارم و وزیر زنهار خواست و او را به داشتن فرزند مژده داد و اردشیر همینکه شاپور را دید او را در آغوش گرفت و سپاس یزدان را به جای آورد و پس از آن کشور ناآرام شد و اردشیر با دشمنان به جنگ پرداخت و آنگاه فرستاده‌ای نزد کیدهندی روانه کرد تا وضع کشور و آیندهٔ شهریاری را پیشگوئی کند کید گفت زمانی ایران آرام می‌شود که خاندان شهریار با خانوادهٔ مهرک نوشزاد وصلت کند و اردشیر گفت دشمن را در خانه‌ام هرگز نخواهم پذیرفت اتفاقاً در همین دم شاپور با دختر مهرک نوشزاد ازدواج کرد بدون اینکه اردشیر آگاهی داشته باشد و کشور هم آرام شد و اردشیر پس از اطلاع از این ازدواج سخنان کیدهندی را تأیید کرد و اردشیر در هفتاد و هشت سالگی درگذشت.

بنا به مدارک تاریخی ساسانیان کُرد بوده‌اند زیرا در سرزمین پارس طوایف گوناگون

www.tabarestan.info تبرستان

کرد می‌زیستند و یکی از این طوایف طایفهٔ بازرنگی بود و ظهور اردشیر بابکان در زمانی بود که شهر استخر را یکی از سران طایفهٔ بازرنگی موسوم به گوچهر در دست داشت و همچنین در گوپانان ناحیه داربگرد و در نقاط دیگر سلسله‌های کوچک از فرمانروایان محلی حکومت می‌کردند و ساسان که مردی از نجبا و مؤبد معبد آناهیتا در شهر استخر بود زنی از خاندان بازرنگی به نام رام بهشت گرفت و از او پاپک به‌دنیا آمد و او انتساب خود را به بازرنگیان مغتنم شمرد و در پارس نیرو گرفت و یکی از پسران خود اردشیر نام را در دارابگرد به مقام اَرگَبذ یا رئیس قصر رسانید و اردشیر چندتن از حکام پارس را مغلوب کرد و پاپک بر گوچهر شاه با زرنگی شورید و مکان او را که قلعهٔ سفید بود به تصرف خود درآورد و گوچهر را کشت و خود بر تخت نشست. بنابراین اردشیر از طایفهٔ شبانکاره کُرد و مادرش دختر یکی از طایفهٔ بازرنگی است یعنی هم پدر و هم مادر اردشیر کردند و مؤید این قول نامه‌ای است که اردوان پنجم اشکانی (۲۱۶-۲۲۶میلادی) به اردشیر نوشت آنرا طبری و ابن اثیر در تاریخ خود نقل کرده‌اند چنانکه گوید: «انک قد عدوت طورک واجتلبت حتفک ایهاالکردی‌المربی فی خیام الاکرادمن اذن لک فی‌التاج‌الذی لبسته؟». یعنی: ای اردشیر توپای از گلیم خود بیرون نهادی و مرگ را به جانب خویش خواندی ای کردنژاد که در چادر کردان پرورده شده‌ای تراکه رخصت داد که آن تاج را بر سر نهی. سلاطین ساسانی به یادگار طایفهٔ خود یکی از شهرهای مدائن را کُردآباد نام نهادند.

بنا به مدارک تاریخی اردشیر بابکان پسر بابک مؤسس سلسلهٔ ساسانی پس از تسخیر فارس و کرمان و جزایر خلیج فارس بر اردوان پنجم آخرین پادشاه اشکانی در دشت هرمزدگان نزد یک شوش غلبه کرد و به سال ۲۲۴میلادی اردوان را کشت و سلسلهٔ ساسانی را به نام جدش بنا نهاد و دو سال بعد تیسفون را هم گرفت و سپس بر این شد که با رومیها نیز بجنگد و او از دجله گذشت و ایالت رومی بین‌النهرین را تصرف کرد و الکساندر سوروس امپراتور روم در برابرش ایستاد و سرانجام به سال ۲۳۷میلادی نصیبین و حران را گشود و سپس ارمنستان را گرفت و پادشاهش را کشت و آن کشور را جزو ایران کرد و سرانجام به سال ۲۴۱میلادی بدرود حیات گفت.

* * *

www.tabarestan.info تبرستان

شاپور



شاپوور هەرکە نشت وە سەر تەخت عاج	shâpûr har ka nsht wa sar taxti ،âj
جە لای وزرگان وە سەر نیا تاج	ja lây wzrgân wa sar niyâ tâj
واتش یاران من پوور ئەردەشێرم	wâtsh yârân min pûr ardashêrim
چەنی دوشمنان بە وێنەی شێرم	chanî dushminân ba wênay shêrim
مەبۆگرد ئێران ئاوا بکەریم	mabo grd êrân âwâ bikarîm
سەوگەند وە نام یەزدان بوەریم	sawgand wa nâmi yazdân bwarîm

یعنی: شاپور هنگامیکه بر تخت عاج نشست
در نزد بزرگان تاج بر سر نهاد
گفت: ای یاران من پور اردشیرم
و با دشمنان مانند شیر هستم
همگی باید ایران را آباد کنیم
و سوگند به نام یزدان بخوریم

بنا به روایت شاهنامه، در زمان شاپور پسر اردشیر میان ایران و روم جنگی درگرفت و در این جنگ پیروزی نصیب ایرانیان شد و چون از شهریاری شاپور سی سال و دو ماه گذشت رخت از جهان بربست و اورنگ شهریاری را به اورمزد پسرش سپرد.

بنا به مدارک تاریخی شاپور پسر اردشیر ساسانی که به شاپور اول معروف است به سال ۲۴۱میلادی بر اورنگ شهریاری نشست و او در آغاز با رومیان و کوشانیان به جنگ پرداخت و از سوی دیگر برای حل مسئله ارمنستان می‌کوشید و بدویها هم بر معابر قفقاز فشار می‌آوردند و پس از مدتی پیشاور پایتخت زمستانی کوشان را تصرف کرد و درهٔ سند را هم اشغال نمود و از هندوکش عبور کرد و ایالت بلخ را گرفت و سمرقند و تاشکند را تحت تبعیت خود درآورد و سوریه و انطاکیه را هم تسخیر کرد و در این هنگام امپراتور گردیانوس کشته شد و جانشین او بین‌النهرین و ارمنستان را به ایران واگذار کرد و متعهد شد که هر سال خراجی هنگفت به ایران بپردازدو مجدداً بین ایران و روم جنگ درگرفت و امپراتور والریانوس با هفتاد هزار تن اسیر شدند و شاپور آنها را به کارهای عمران کشور واداشت و پس از آن دستور داد کتابهای طبی و ستاره‌شناسی را از زبان یونانی به پهلوی ترجمه کنند و مانی در زمان او ظهور کرد و یکی از کتابهای خود را به نام شاپورگان به او تقدیم داشت و او سرانجام به سال ۲۷۱ میلادی درگذشت. او شهریاری دلیر و کشورگشا بود و بنای شهر نیشابور و شهر شاپور را به او نسبت می‌دهند و از او نقوش برجسته متعددی به یادگار مانده است.

* * *

هرمز



هۆرمز کە کاتێ بی وە شاریار — hormiz ka kâtê bî wa shâriyâr
مێش و گورگ نشتن نە سەر یەک هەسار — mêsh u gurg nshtin na sar yak hasâr
واتش ئەی یاران دلێران من — wâtsh ay yârân dilêrân min
گردتان بکۆشن پەی ئێران من — grdtân bikoshin pay êrâni min
دادو دادگەری وە پێشە کەرن — dâd u dâd garî wa pêsha karin
نە نە جەی کارە هەندێشە کەرن — na na jay kâra handêsha karin

تبرستان
www.tabarestan.info

یعنی: هرمز هنگامیکه شهریار شد
میش و گرگ بر یک آبشخور نشستند
گفت: ای یاران! ای دلیران من
همه‌اتان کوشش کنید برای ایران
داد و دادگری را پیشه خود سازید
نه نه در این کار اندیشه کنید

هرمز بنا به روایت شاهنامه پسر شاپور اردشیر است که از دختر مهرک نوشزاده زاده شد و تا هفت سالگی او را در نهان نگه داشتند و او روزی با هم‌سالانش سرگرم چوگان‌بازی بود و اردشیر و همراهانش که از شکار بازمی‌گشتند یکی از هم‌بازیهای هرمز گوی را از دوگوی پیش‌پای اردشیر افتاد و هیچ‌یک از کودکان نتوانستند پیش بروند و هرمز با چالاکی رفت و گوی را به میان بچه‌ها انداخت و اردشیر از گستاخی او در شگفت ماند و فرمان داد کودک را آوردند و دربارهٔ نژادش پرسید کسی او را نشناخت و خود کودک گفت من پورشاپور نوهٔ اردشیرم وارد شیر بسیار شادمان شد و او را نواخت و فرمان داد او را زر و گوهر افشاندند و شاپور در واپسین روزهای شهریاریش هرمز را فراخواند و اورنگ شهریاری را به او سپرد و وی در دوران بسیار کوتاهش که یک سال و دو ماه بود با مردم با دادگری بسر برد و سپس پسرش بهرام را بر تخت نشاند.

بنا به اسناد تاریخی هرمز اول پس از پدرش شاپور به سال ۲۷۱میلادی به شهریاری ایران رسید و او به علت کمی عمرش نتوانست فشار خدمات چندانی باشد و رویهمرفته مردی دادگر و آشتی‌خواه بود و از جنگ و ستیز بیزار بود و دوران او با آرامش گذشت و

تنها رویدادی که در زمان او روی داد بازگشت مانی به ایران بود که از او پشتیبانی کرد و در کاخ دستگرد خود از وی پذیرائی کرد و هرمز سرانجام به سال ۲۷۲میلادی جهان را بدرود گفت.

* * *

بهرام

تبرستان
www.tabarestan.info



بارام نشت وه سەر تەخت زەڕنیگار
دادش وڵاو بی نه ئەو ڕۆزگار
پەی دنیا خەیلێ کۆشاو تاوا
وه ئارەزووی وێش هەرگیز نەیاوا
وەلێ پووری داشت جوانو دڵارام
که ئەو نامش بێ بارام بارام

bârâm nsht wa sar taxti zar nigâr
dâdsh wilâw bî na aw rozigâr
pay dnyâ xaylê koshâ u tâwâ
wa ârazûy wêsh hargiz nayâwâ
walê pûrê dâsht jwân u dlârâm
ka aw nâmish bê bârâmi bârâm

یعنی: بهرام بر تخت زرنگار نشست
و داد و عدلش پراکنده شد در آن روزگار
برای دنیا بسی کوشید و جوش خورد
امّا به آرزوی خود هرگز نرسید

ولی پسری داشت خوبروی و دلارام
که او نامش بهرام بهرام بود

بهرام پسر هرمز بنا به روایت شاهنامه پس از درگذشت پدرش بر اورنگ شهریاری ایران نشست و سه سال و سه ماه با عدل و داد پادشاهی کرد و چون مرگش فرارسید فرزندش بهرام‌بهرام را جایگزین خود کرد.

تبرستان www.tabarestan.info

بنا به مدارک تاریخی بهرام اول ساسانی پسر هرمز اول است که به سال ۲۷۲میلادی بر تخت نشست و او مردی بسیار خوشگذران و تن‌پرور بود و به موبدان زرتشتی اعتقاد عجیبی داشت و به توصیه‌های آنان بود که مانی را به فجیع‌ترین وضع کشت و در این هنگام زنوبیا ملکهٔ تدمر برای اتحاد با ایران علیه روم بار دیگر از بهرام اول استمداد کرد امّا بهرام که در آن دم مشغول عیش و نوش بود به تقاضای زنوبیا ترتیب اثر نداد و این بود که زنوبیا در جنگ اسیر شد و پس از آن اورلیانوس امپراتور روم که در جستجوی بهانه‌ای برای یورش به ایران بود مسئله کمک بهرام را به زنوبیا بهانه کرد و به ایران حمله کرد امّا بهرام چون حوصلهٔ جنگ را نداشت هدایائی برای امپراتور فرستاد ولی اورلیانوس با سفرای ایران به اهانت رفتار کرد و سپس سپاهی را به ایران فرستاد ولی هنوز سپاه او به ایران نرسیده بود در توطئه‌ای به قتل رسید و بهرام نیز دیری نپائید که به سال ۲۷۵میلادی جان به جان آفرین سپرد.

* * *

بهرام بهرام



تبرستان
www.tabarestan

بارام بارام نشت وه سه‌ر ته‌خت زه‌ر	bârâm bârâm nsht wa sar taxti zar
وه شێوه‌ی که‌یان تاج نیا وه سه‌ر	wa shêway kayân tâj niyâ wa sar
ئافه‌رین وانا ئه‌و وه کردگار	âfarîn wânâ aw wa kirdigâr
فرۆزنده چه‌رخ گه‌ردش رۆزگار	firoznda charx gardsh rozigâr
تاو دا به توندی‌و به کام نه‌یاوا	tâw dâ ba tundî u ba kâm nayâwâ
به ده‌شنه‌ی هوون‌ڕێز جه‌رگش شکاوا	ba dashnay hûn rêz jargsh shikâwâ

یعنی: بهرام بهرام بنشست بر تخت زر
و به رسم کیان تاج بر سر نهاد
او آفرین کرد بر کردگار
فروزنده چرخ گردش روزگار
با شتاب بجنبید و امّا به کام نرسید
و با دشنهٔ خونریز جگرش شکافته شد

بهرام بهرام بنا به روایت شاهنامه پسر بهرام اورمزداست که پدرش هنگام مرگ تاج و تخت را به او سپرد و او برای پدرش چهل روز سوگواری کرد و پس از آن بزرگان کشور او را به کاخ شاهی بردند و بر تخت نشاندند و وی در آغاز به عمران و آبادانی کشور پرداخت

و به داد و دادگری پرداخت و پس از نوزده سال شهریاری درگذشت.

بنا به مدارک تاریخی بهرام دوم ساسانی پس از درگذشت پدرش به سال ۲۷۵میلادی بر اریکهٔ قدرت نشست و در آغاز شهریاری بر مردم ستم بسیار کرد و بسی را کشت و او بیشتر کارها را به افراد نالایق سپرد و خود به شکار و باده‌گساری روی آورد و این باعث نارضایتی مردم شد و مردم می‌خواستند بشورند امّا موبد موبدان او را پند و اندرز داد و این باعث تغییر رفتارش شد و اولین کار او فرونشاندن شورش سکاها در سیستان بود و سپس افغانها را سرکوب کرد و در این هنگام امپراتور تازهٔ روم کاروس با سپاهی گران به بین‌النهرین تاخت و سپس تیسفون را گرفت و می‌خواست شهرهای دیگر ایران را بگیرد که ناگهان درگذشت و بهرام چون خود را یارای جنگ با رومیان نمی‌دید ناچار قسمتی از بین‌النهرین را به رومیان واگذار کرد و سرانجام به سال ۲۹۲میلادی جهان را بدرود گفت.

www.tabarestan.info تبرستان

* * *

بهرام بهرام بهرام



کاتێ نشت وه تەخت بارام بارامیان	kâtê nsht wa taxt bârâm bârâmyân
تاجش نیا وه سەر به وێنەی کەیان	tâjsh nyâ wa sar ba wênay kayân
ئەوسا که نامش کرماشان وەندن	awsâ ka nâmsh kirmâshân wandin

گردکۆس شایی پەرێ ئەو ژەندن grd kosi shâîy parê aw zhandin
ئاخر سەر نیا نە سای سەنگەوە âxir sar niyâ na sây sangawa
شی وە یانەی وێش تار تەنگەوە shî wa yânay wêsh târi tangawa

یعنی: هنگامیکه بنشست بر تخت بهرام بهرامیان
تاج بر سر نهاد مانند کیان
آنگاه نامش راکرمانشاه خواندند
و برای او کوس شادی زدند
سرانجام سرنهاد به سایهٔ سنگ
و به خانهٔ تار و تنگ خویش رفت

تبرستان www.tabarestan.info

بهرام بهرامیان بنا به روایت شاهنامه پدرش هنگام مرگ تاج و تخت را به او سپرد و او به رسم کیان به شهریاری پرداخت و با مردم با داد و عدل رفتار کرد و مدتی به آبادانی شهرها سرگرم شد و سپس او راکرمانشاه خواندند ولی سلطنت او طولی نکشید و مدت چهار ماه پادشاهی کرد و پس از آن پسرش نرسی به جای او نشست.

بنا به مدارک تاریخی بهرام سوم ساسانی پس از درگذشت پدرش به سال ۲۹۲میلادی بر تخت نشست و او مردی دادگر و مهربان ولی بیمار و رنجور بود و به این علت شهریاریش طول نکشید و در زمان او دیوکلیسین امپراتور روم پادشاه ارمنستان و گرجستان را تحت‌الحمایه خود قرار داد و بدینسان دست ایران از آن دو ایالت کوتاه شد و در این دم نرسی که یکی از شاهزادگان ساسانی بود قیام کرد و بهرام در برابرش ایستاد امّا شکست خورد و به سال ۲۹۲میلادی سلطنت را از دست داد.

* * *

نـرسی



نەرسی کە کاتێ نشت وە بان تەخت narsî ka kâtê nsht wa bâni taxt

تاجش وە سەر نیاو پەی وێش پۆشا رەخت tâjsh wa sar nyâ pay wêsh poshâ raxt

قۆچاخان بەور تاج و لاڵ کەمەر qochâxâni bawr tâj u lâl kamar

نە دەورش کۆ بین وێنەی مانگ و وەر na dawrsh ko bîn wênay mâng u war

نۆ ساڵ حوکمش کەرد شای دارا شکۆ no sâl hukmsh kard shây dârâ shiko

دادش بوڵەند بی نە سەر کەش و کۆ dâdsh buland bî na sar kash u ko

یعنی: نرسی هنگامیکه بر تخت نشست
تاج بر سر نهاد و برای خودش رخت پوشید
گردنکشان ببر تاج و کمر لعل،
در پیرامونش گرد آمدند مانند ماه و خورشید
نه سال حکم کرد آن شاه داراشکوه
داد و عدلش بلند شد بر کوه و کمر

بنا به روایت شاهنامه نرسی پسر بهرام بهرامیان پس از درگذشت پدرش به شهریاری ایران رسید و او نه سال با داد و عدل شهریاری کرد و سپس کشورش را به فرزندش **اورمزد** واگذار نمود.

بنا به مدارک تاریخی بهرام سوم پس از چهار ماه شهریاری تخت را به سال ۲۹۲میلادی به نرسی سپرد و خود کناره گرفت و نوشته‌اند که او پسر شاپور اول است و در زمان او تیرداد پادشاه ارمنستان تحت‌الحمایه رومیها بود و نرسی در سال ۲۹۶میلادی با سپاهی گران به ارمنستان حمله کرد و پس از شکست دادن تیرداد او را به روم فراری داد و ارمنستان را به ایران ملحق نمود و دیوکلیسین امپراتور روم که پشتیبان تیرداد بود پدرزن خود گالریوس را به جنگ ایرانیان فرستاد و ایرانیان در نزدیکی رودخانهٔ فرات چنان شکستی به او دادند که بسی از سپاهیان روم کشته شدند و یکسال بعد رومیها مجدداً به ایران حمله کردند و امّا این‌بار ایرانیان شکست خوردند و نرسی خود مجروح شد و ملکهٔ ایران هم اسیر گشت و نرسی تقاضای صلح کرد و به‌موجب معاهده‌ای که میان ایران و روم بسته شد صلح میان دو کشور برقرار شد و این ننگین شکستی بود که برای ایرانیان روی داد و نرسی تاب این شکست را نیاورد و به سال ۳۰۱میلادی از غصه بیمار شد و مرد.

www.tabarestan.info تبرستان

* * *

اورمزد



awsâ ka bar shî warmizi wizrg
ja naxchîr kotâ bî chingâli gurg

ئەوسا کە بەرشی وەرمز وزرگ
جە نەخچیر کۆتا بی چنگاڵ گورگ

جیهانش رانا هەر وه ئیمنی	jihânsh rânâ har wa êminî
نیهان بی کردار ئەو ئەهریمەنی	nihân bî kirdâr aw ahrîmanî
ئیتر جه ئەوەن فەڕو پیرۆزی	îtir ja awan far u pîrozî
جه ئەوەن دادو شکۆو بیهرۆزی	ja awan dâd u shiko u bihrozî

یعنی: آنگاه که بیرون رفت اورمزد بزرگ
و از نخجیر کوتاه شد جنگ گرگ
جهان را با ایمنی بسر برد
نهان شد کردار اهریمنی
دیگر از اوست فرّ و پیروزی
از اوست داد و شکوه و بهروزی

تبرستان www.tabarestan.info

اورمزد بنا به روایت شاهنامه پسر نرسی است که پس از مرگ پدرش بر اورنگ شهریاری ایران نشست و او مردی دادگر و کاردان بود و همانند پدر پس از نه سال فرمانروائی درگذشت و چندی پس از مرگ وی فرزندش شاپور به جهان آمد.

بنا به اسناد تاریخی اورمزد دوم پسر نرسی پس از مرگ پدرش به سال ۳۰۱میلادی بر تخت نشست و در زمان این شهریار روابط میان ایران و روم دوستانه بود و اورمزد که مردی دیندار و دادگر بود به عمران و آبادانی کشور پرداخت و در امر دادرسی مردم دیوان‌خانه‌ای پدید آورد و در رفاه و آسایش مردم نهایت سعی خود راکرد و در این هنگام تازیان در سواحل جنوبی خلیج فارس شوریدند و در خوزستان و نواحی اطراف به غارتگری سرگرم بودند و حتی یکی از شیوخ عرب تا حدود تیسفون تاخت و چون نتوانست کاری از پیش برد بازگشت و خود اورمزد در جنگی که با اعراب کرد به سال ۳۱۰میلادی کشته شد.

* * *

شاپور ذوالاکتاف



شاپوور چوارشانه تاجش نیا وه سەر
دادش نه وڵات وڵاو بی یەکسەر
سپاهێ وراست پیادەو سواره
چەنی دوشمنان ستێزا دواره
بەیداخ ئێران بەرز بی نه وڵات
فەرمانش ویەرد نەگرد خوەرهەڵات

shâpûr chwâr shâna tâjsh nyâ wa sar
dâdsh na wlât wlâw bî yak sar
sipâhê wirâst pyâda u swâra
chanî dushminân sitêzâ dwâra
baydâxi êran barz bî na wilât
farmânsh wiyard na gird xwarhalât

یعنی: شاپور ذوالاکتاف تاج بر سر نهاد
و دادش در کشور یکسر پراکنده شد
سپاهی آراست از پیاده سواره
و مجدداً با دشمنان ستیزید
پرچم ایران بلند شد در کشور
فرمانش در همهٔ خاوران گذشت

شاپور ذوالاکتاف بنا به روایت شاهنامه فرزند اورمزداست که پس از مرگ پدرش بر تخت نشست و او در آن هنگام کودکی بیش نبود و یکی موبدی بود مهروی نام که به عنوان پیشکار شاه به رتق و فتق کارهای کشور پرداخت تا اینکه شاپور پنج ساله شد و از آن پس

فرهنگ بیاموخت و به چوگان‌بازی و سواری گرائید و به آئین نیاکان استخر را تختگاه خود ساخت و در این هنگام طائر غسانی با سپاهی از تازی و رومی و پارسی به ایران تاخت و شهر تیسفون را چپاول نمود و نوشه عمه شاه را نیز به بردگی برد و طائر را از نوشه دختری آمد که نام او را مالکه گذاشتند و چون شاپور بیست و شش ساله شد کین‌توزی غسانیان را کمر بست و با سپاهی گران بدو تاخت و بسیاری از لشکریانش را بکشت و طائر ناچار به یمن گریخت و دژی را جایگاه خود ساخت و شاپور آن دژ را محاصره کرد و شب و روز یکماه در جنگ بود اتفاقاً مالکه از دیوار دژ شاپور را بدید و چنان فریفته او شد که خواب و آرام از وی بشد و دایهٔ خود را در نهان به نزد شاپور فرستاد و شاپور بدانگونه که رای مالکه بود با دایه پیمان گذاشت و شب دیگر مالکه به ساقی پدرش گفت که پدرش و بزرگان را از می مست کند و آنگاه در نهان در دژ راگشود و شاپورکه بسیج شده بود وارد دژ شد و بسیاری از یاران او را کشت و فرمان داد هر کجا تازی ببینند دو دست و دو شانه‌اش برگیرند و به این جهت اعراب وی را ذوالاکتاف یعنی چهارشانه می‌گفتند. و پس از چندی شاپور به آئین بازرگانان به روم رفت و قیصر روم او را شناخت و خود به ایران تاخت و شاپور به پشتیبانی نگهبانان از بند رهائی یافت و به ایران بازگشت و به کین‌توزی لشکر به روم راند قیصر راگرفتار کرد و پیروز شد و در این دم مانی ظهور کرد و خود را پیغمبر خواند و شاپور موبدان را فرمود از هر در با مانی سخن گویند و چون او در گفتار فروماند شاپور برآشفت و فرمان داد پوستش راکندند و به کاه انباشتند و چون هفتاد سال و اندی از عمرش گذشت مرگ او فرا رسید و جهان را بدرود گفت.

بنا به اسناد تاریخی شاپور دوم ذوالاکتاف به سال ۳۱۰میلادی درکودکی به شهریاری رسید و چون خردسالی را سپری کرد و در شانزده سالگی سپاهی آراست و به اعراب جنوبی که شوریده بودند یورش برد و عده‌ای را به قتل رسانید شهرهایشان را آتش زد و بسیاری را هم اسیر کرد و دستور داد شانه‌هایشان را سوراخ کردند و از آنها ریسمان عبور دادند و از آن به بعد او را ذوالاکتاف خواندند و در این هنگام کنستانتین کبیر امپراتور روم مبلغانی برای ترویج آئین مسیحی به ایران فرستاد و شاپور بر آن شد که از کار آنان جلوگیری کند و در همین حال برادرش هرمز که در زندان بود با یاری رومی‌ها از زندان گریخت و به کشور روم رفت و مورد احترام امپراتور قرا رگرفت و گویند به دین عیسوی

www.tabarestan.info تبرستان

هم گروید و این رویداد باعث نگرانی شاپور شد و پس از آن شاپور به سرزمین کوشانیان حمله کرد و آنجا را گرفت و ضمیمهٔ متصرفات خود نمود و سپس شاپور با رومیان به جنگ پرداخت که در آغاز به سود رومیان انجامید و پس از آن به نفع ایرانیان گردید و مهاجمهٔ کوشانیان و هیتالان شاپور را مجبور کرد در آن حدود به جنگ بپردازد و در نتیجه امتیازاتی به دست آورد و سپس شهر آمد را متصرف شد و پس از حملهٔ متقابل رومیان که تیسفون را تهدید می‌کردند سپاهیان امپراتور یولیانوس که خود در جنگ کشته شد عقب رانده شدند و صلح منعقد شد و شاپور سرانجام به سال ۳۷۹میلادی درگذشت و او مردی دلیر و شجاع و سیاستمدار بود و او دست اعراب را در جنوب هپتالیان در مشرق و رومیان در مغرب کوتاه کرد و ارمنستان را بار دیگر مطیع ایران ساخت و اینکه در شاهنامه آمده که شاپور مانی را با فجیع‌ترین وضع کشته است این اشتباه است زیرا طبق مدارک تاریخی این بهرام اول ساسانی (۲۷۲-۲۷۵میلادی) بود که دستور داد مانی را زنده‌زنده پوست کندند و پر از کاه کردند و به یکی از دروازه‌های شهر گندی شاپور آویختند و از آن پس آن دروازه به باب مانی موسوم شد.

* * *

www.tabarestan.info تبرستان

مانی

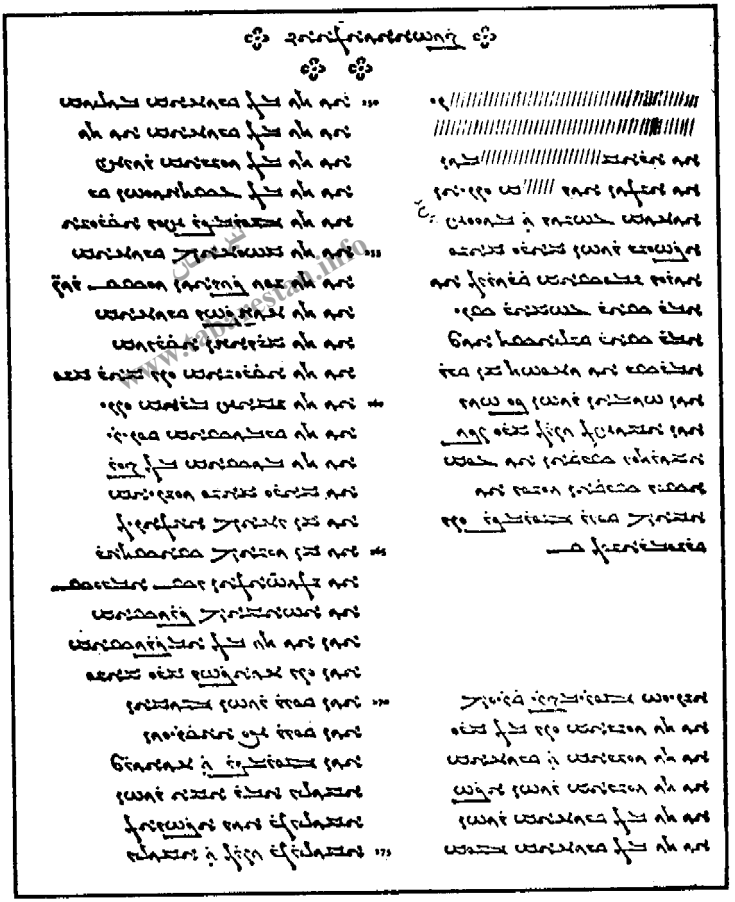

نمونه‌ای از یک سرود مانوی به خط پهلوی اشکانی

âmâ yak mardê ja shâri mârdîn	ئاما یەک مەردێ جە شار ماردین
aw royigar bê awardish yak dîn	ئەو رۆیگەر بێ ئاوەردش یەک دین
wâtsh ay yârân min pêghambarim	واتش ئەی یاران من پێغەمبەرم
ja dîn âwarân jihân bar tarim	جە دین ئاوەران جیهان بەرتەرم
shâpûr dastûr dâ chanîsh nishastin	شاپوور دەستوور دا چەنیش نشەستن
êrâxtish kardin postish gusastin	ئێراختش کەردن پۆستش گوسەستن

یعنی: بیامد یکی مرد از شهر ماردین
او صورتگر بود یک دین آورد
گفت: ای یاران من پیغمبرم
از دین‌آوران جهان برترم
شاپور دستور داد با او به مباحثه نشستند
محکومش کردند و پوستش را کندند

تبرستان
www.tabarestan.info

بنا به روایت شاهنامه، مانی در پنجاهمین سال پادشاهی شاپور ذوالاکتاف ظهور کرد و گفت من پیغمبرم و شاه از گفتار او بدگمان شد و موبدان را خواست که با او از هر دری گفتگو کنند و در آئین او پژوهش نمایند و پس از بحث و جدال مانی در میان سخنانش فروماند و شاپور خشمگین شد و فرمان داد پوستش را کندند و پر از کاه کردند و از دروازهٔ شهر آویختند.

بنا به مدارک تاریخی مانی پسر فاتک در سال ۲۱۵میلادی در شهر ماردین که یکی از شهرهای کردستان است از مادرزاده شد و در ایّام جوانی به آموختن علوم و حکمت و غور و مطالعه در ادیان زرتشتی و عیسوی و سایر دینهای زمان پرداخت و در طب نیز دست داشت و در بیست و چهار سالگی ادعای پیغمبری کرد و آیین خود را آشکار نمود و مدتی در بین‌النهرین به تبلیغ و ترویج دین خود سرگرم شد و سپس به‌وسیله فیروز برادر شاپور که دین وی را پذیرفته بود به شاپور اول ساسانی (۲۴۱-۲۷۱میلادی) خود را معرفی کرد و یکی از کتابهای خود را که به نام شاه تدوین کرده بود و شاپورگان نام داشت به او تقدیم نمود و شاپور دین او را پذیرفت و او را با پیروانش در ترویج مذهب خود آزاد گذاشت و اما چون نتوانست دختر شاپور را که بیمار شده بود معالجه کند از این‌رو مغضوب او واقع شد و شاه مجدداً به آئین زرتشتی بازگشت و مانی ناچار به هندوستان و چین سفر کرد و پس از مرگ شاپور به سال ۲۷۲میلادی به ایران بازگشت و هرمز اول (۲۷۱-۲۷۲میلادی) جانشین شاپور ورودش را گرامی داشت و به او اجازه داد که آزادانه به‌گسترش کیش خود بپردازد و مانی در این مدت بیشتر میان مسیحیان بین‌النهرین به نشر تعالیم خود مشغول شد و در اندک‌مدتی پیروان زیادی یافت و پس از درگذشت هرمز،

بهرام اوّل ساسانی (۲۷۲–۲۷۵میلادی) بنا به اشارهٔ موبدان او را دستگیر کرد و به انواع شکنجه‌ها به سال ۲۷۵میلادی به قتل رساند. مانی برای اینکه اصول آئین خود را به مردم بی‌سواد بیاموزد آنها را با تصاویر زیبا در کتابهای خود جلوه‌گر می‌ساخت و به همین سبب اورامانی نقاش می‌گفتند.

کتابهای مانی عبارتند از: شاپورگان، ارژنگ، الهدی و التدبیر، سفرالاسرار، کنزالاحیاء، انجیل زنده و وی زردشت و بودا و مسیح را جزو پیامبران خدا می‌دانست و خود را فارقلیط می‌خواند یعنی نجات‌دهنده از نظر او کائنات عبارت از پیکار دائمی بین نیک و بد است و به عقیدهٔ وی در آغاز دو اصل وجود داشته یکی نیک و دیگری بد و نور آفرینندهٔ خیر و تاریکی آفرینندهٔ شراست و سرانجام نور پیروز می‌شود.

www.tabarestan.info تبرستان

* * *

اردشیر



ئەردەشێر پوور وەرمزکە کاتێ ardashêr pûri warmiz ka kâtê

هەرکە نشت وە تەخت ماتش بەرد ساتێ har ka nsht wa taxt mâtish bard sâtê

واتش من ئەو شای فەڕوخ نەژادم wâtsh min aw shây farrux nazhâdim

نەوەی هۆرمز ئەو خاوەن دادم naway hormizi aw xâwan dâdim

هەر تاکە زیندەم نە چەرخ پڑ ئەفسوون har ta ka zîndam na charx pir afsûn
مەبۆگرد کەسێ شاد بۆ نە گەردوون mabo grd kasê shâd shâd bo na gardûn

یعنی: اردشیرپور اورمزد هنگامیکه
بر تخت نشست دمی مکث کرد
گفت من آن شاه فرخ‌نژادم
نوهٔ هرمز آن صاحب دادم
تا که زنده‌ام در این چرخ پرافسون
باید همه کس در چرخ گردون شاد باشند

تبرستان
www.tabarestan.info

بنا به روایت شاهنامه اردشیر پسر اورمزداست و او یک سال پیش از مرگ برادرش شاپور ذوالاکتاف بر اورنگ شهریاری ایران نشست به شرطی که پس از بزرگ شدن فرزند خردسالش شاپور شاپور تاج و تخت را به او واگذار کند و اردشیر در پیشگاه موبدان این را پذیرفت و بر اریکهٔ قدرت نشست و به داد و دادگری پرداخت و به خاطر دادگریش او را اردشیر نیکوکار نامیدند و پس از ده سال فرمانروائی برابر پیمانی که با برادرش بسته بود تاج و تخت را به برادرزاده‌اش شاپور سپرد.

بنا به مدارک تاریخی اردشیر دوم پس از درگذشت برادرش به سال ۳۷۹میلادی بر تخت نشست و او برخلاف برادرش مردی آرام و آشتی‌خواه بود و آرزو داشت شهریاری خود را در آرامش بسر برد و او شهریاری نیکوکار و دادگستر بود و دستور داد از کسی مالیات نگیرند و خود شخصاً به دادرسی مردم پرداخت و مهمترین رویدادی که در زمان او روی داد جنگی بود با هپتالیان و کشمکشی با رومیان که بر سر مسئله ارمنستان بود که نتیجه‌ای نداد و بزرگان دولت و موبدان می‌خواستند در امور دخالت کنند و او در مقابلشان ایستادگی کرد و سرانجام بر علیه او شوریدند و به سال ۳۸۲میلادی او را خلع نمودند و پسر شاپور ذوالاکتاف که شاپور نام داشت بر تخت نشاند.

* * *

شاپور



ka shâpûr âmâ u nsht wa jây bâbosh
halqay ghulâmî gird kardin na gosh
wâtsh ay yârân, ay shêrâni min!
ay mâyay umêd grd êrâni min!
bizânin aw kas ka mâcho diro
ja êma niyan wêsh karo tiro

که شاپوور ئاماو نشت وه جای بابۆش
حەلقەی غوڵامی گرد کەردن نەگۆش
واتش ئەی یاران، ئەی شێران من!
ئەی مایەی ئومێد گرد ئێران من!
بزانن ئەوکەس کە ماچۆ درۆ
جە ئێمە نیەن وێش کەرۆ ترۆ

یعنی: چو شاپور بنشست به جای پدرش
همگی حلقهٔ غلامی او را به گوش کردند
گفت: ای یاران، ای شیران من!
ای مایهٔ امید همهٔ ایران من!
بدانید آنکس که گوید دروغ
از ما نیست و او خود را رسوا کند

شاپور بنا به روایت شاهنامه پسر شاپور ذوالاکتاف است که به هنگام مرگ پدر خردسال بود و عمویش به جای او فرمانروائی می‌کرد و چون به سن رشد رسید بر اریکهٔ قدرت نشست و پنج سال و چهار ماه فرمانروائی کرد و مردم در زمان او در رفاه و آسایش

بودند و روزی در شکارگاه خیمه‌ای برافراشت و در چادر به استراحت پرداخت که ناگاه تندبادی وزید و درختی بر او افتاد و جان به جان آفرین سپرد.

بنا به اسناد تاریخی شاپور سوم به سال ۳۸۲میلادی شهریار ایران شد و اولین کار او فیصله دادن به جنگهای ایران و روم بر سر ارمنستان بود و این بود که در قسطنطنیه ملاقاتی میان سفرای شاپور سوم و نمایندگان امپراتور روم برگزار شد و معاهده‌ای میان دو کشور در مورد تقسیم ارمنستان عقد شد به این ترتیب که قسمت مشرق ارمنستان که بزرگتر بود نصیب ایران شد و قسمت غربی بهرهٔ رومیان گشت و این قرارداد به سال ۳۸۴میلادی بسته شد و بر این اساس روابط ایران و روم دوستانه شد و شاپور پس از آن قوائی برای سرکوبی تازیان جنوب که سر به شورش برداشته بودند اعزام داشت و تازیان بار دیگر شکست خوردند امّا شاپور با آنان با ملایمت رفتار کرد و تازیان هم به او لقب غازی یعنی جنگجو دادند و شاپور عاقبت به سال ۳۸۸میلادی به قتل رسید.

* * *

بهـرام



بارام پوور شاپوور ئەو شای جووان بەخت bârâm pûr shâpûr aw shây juwân baxt

کاتێ کە یاوا وە تاج و هەم تەخت kâtê ka yâwâ wa tâj u ham taxt

واتش مەبۆ خوا جە ئێمە خوەش بۆ — wâtsh mabo xwâ ja êma xwash bo
بەدئەندێش نە ئی دنیا روو ڕەش بۆ — bad andêsh na î dnyâ rû rash bo
هەرکەس وە بەخشش تووانا مەبۆ — har kas wa baxshish tuwânâ mabo
بێشک ئەوکەسە هەر دانا مەبۆ — bê shik aw kasa har dânâ mabo

یعنی: بهرام پسر شاپور آن شاه جوان‌بخت
هنگامیکه به تاج و تخت رسید
گفت: خداوند باید از ما خوشنود باشد
و بداندیش در این دنیا روسیاه باشد
هر کسی به بخشش توانا باشد
بی‌شک آن کس خردمند و دانا باشد

تبرستان
www.tabarestan.info

بنا به روایت شاهنامه بهرام پسر شاپور پس از مرگ پدرش بر اورنگ شهریاری ایران نشست و به داد و دادگری پرداخت و دانشمندان و دانایان را ارج می‌نهاد و پس از چهارده سال فرمانروائی به دنبال یک بیماری طولانی درگذشت و تخت و کلاه را به برادر کهتر خود یزدگرد بازگذاشت.

بنا به مدارک تاریخی بهرام چهارم پس از کشته شدن برادرش به سال ۳۸۸میلادی به فرمانروائی رسید و در زمان وی خسرو حاکم ایرانی در ارمنستان شورید و او چون مسیحی شده بود امپراتور روم او را یاری می‌کرد و بهرام ناچار سپاهی برای سرکوبی او فرستاد و شورش را فرونشاند و خسرو را از حکومت ارمنستان خلع کرد و او را در قلعهٔ فراموشی زندانی کرد و برادر خود بهرام شاپور را فرمانروای ارمنستان نمود و او شهریاری مهربان و دادگر بود و امّا پس از مدتی مردم بر او شوریدند و او را به سال ۳۹۹میلادی کشتند.

* * *

یزدگرد



هەرکە بی وە شای جیهان یەزدگرد	har ka bî wa shây jihân yazdigird
ئەو سپاش ئاوەرد وە شارکەردش گرد	aw sipâsh âward wa shâr kardish gird
وات هەرکەس جە داد من بەهرە بەرۆ	wât har kas ja dâd min bahra baro
مەبۆکە یەزدان نیایش کەرۆ	mabo ka yazdân niyâysh karo
نە رووی سەرزەمین کامکار مەبۆ	na rûy sar zamîn kâmikâr mabo
ئەو بەرگوزیدەی کردگار مەبۆ	aw barguzîday kirdigâr mabo

یعنی: یزدگرد هنگامیکه بر جهان پادشاه شد
او سپاه را از شهر گرد آورد
گفت: هر کس از عدل و داد من بهره ببرد
باید یزدان را نیایش کند
در روی سرزمین کامکار می‌شود
و او برگزیدهٔ کردگار می‌شود

بنا به روایت شاهنامه، یزدگرد پسر شاپور و برادر کوچک بهرام است که پس از برادر بر تخت شهریاری ایران نشست و چون چند سالی از فرمانروائیش گذشت ستمگری پیشه کرد و خردمندان را آزرد ووی را فرزندی آمد که بهرام نام نهاد و برای پرورش او از

روم و هندوچین و عرب دانشمندان خواست و از میان آنان منذرنعمان را از تازیان برگزید و فرزند را بدو سپرد و منذر استادان برگماشت تا بهرام را فرهنگ و هنرهای رزمی آموختند و چون برومندی یافت به آرزوی دیدار پدر به ایران بازگشت امّا یزدگرد با وی به درشتی رفتار کرد و بهرام بار دیگر پیش منذر رفت و در آنجا ماندگار شد و یزدگرد نیز مشغول فرمانروائی بود تا اینکه اخترشناسان را خواست که ببینند مرگ او کی فرا می‌رسد، آنان گفتند که مرگ او در چشمه‌سو در طوس روی خواهد داد و یزدگرد سوگند یاد کرد که هرگز به چشمه‌سو نرود ولی پس از گذشت سه ماه از بینیش خون روان شد پزشکان برای آن علاجی نیافتند تا اینکه موبدی گفت تو می‌خواستی از چنگ مرگ بگریزی و این نزد خدا خوشایند نبود بهتر است که سفری به سو بکنی و پوزش بخواهی و یزدگرد این سخن را پذیرفت و به چشمه رفت و کمی آب از آن چشمه به سر و صورتش زد و خون بینی‌اش بند آمد و در این هنگام ناگهان اسبی از دریا بیرون آمد و یزدگرد به لشکریانش گفت آنرا بگیرند و اسب را با کمند گرفتند و یزدگرد زین بر پشت اسب نهاد و سوارش شد و ناگهان اسب بخروشید و به او جفتک زد و او را بکشت.

بنا به مدارک تاریخی یزدگرد اول به سال ۳۹۹میلادی به سلطنت منصوب شد و او شهریاری دادگر و صلح‌جو و کاردان بود و در زمان اوروم گرفتار حملهٔ اقوام وحشی شد و قسمتی از متصرفات خود را در آفریقا و اروپا از دست داد و یزدگرد فرصت را غنیمت شمرد که به روم بتازد ولی چون تئودوزیوس در زمان بهرام چهارم به ایران نتاخته بود، یزدگرد نیز مقررات قرارداد ایران و روم را محترم شمرد و روابط خود را با آنان حفظ کرد و او نسبت به عیسویان بسیار خوش‌رفتاری می‌کرد و وی سرانجام به سال ۴۲۰میلادی فوت کرد.

* * *

www.tabarestan.info تبرستان

بهرام گور



تبرستان
www.tabarestan.info

har ka nsht wa taxt shâ bârâmi gor	هەرکە نشت وە تەخت شا بارام گۆر
yârânsh grd kard wrâstsh yak kor	یارانش گرد کەرد وراستش یەک کۆر
wâtsh har yazdân parstsh karin	واتش هەر یەزدان پەرستش کەرن
grditân sujda parê aw barin	گردتان سوجدە پەرێ ئەو بەرن
tâj u taxt na aw har wa min yâwâ	تاج و تەخت نە ئەو هەر وە من یاوا
ba wênay ghuncha parêm shikâwâ	بە وێنەی غونچە پەرێم شکاوا

یعنی: هنگامیکه شاه بهرام گور بر تخت نشست
یارانش را گرد آورد و مجلسی آراست
و گفت: پیوسته یزدان را پرستش کنید
و همگی او را کرنش نمائید
من تاج و تخت را از او یافتم
مانند غنچه‌ای برایم شکفته شد

بنا به روایت شاهنامه، بهرام گور فرزند یزدگرد بزهکار است و پس از مرگ پدرش بر تخت و اورنگ شهریاری ایران نشست و او بیشتر اوقاتش را در شکارگاهها می‌گذرانید و گورشکار می‌کرد و روزی در شکارگاه دهقانی به دیدارش آمد و گفت که در کشتزارش

حفره‌ای بوجود آمده و همهٔ آبها را می‌بلعد و گویا در آنجا گنجی پنهان است و بهرام دستور داد محل حفره را کندند و دیدند که در زیرزمین خانه‌ای است به‌سان بهشت و از کارهای او یکی این بود که هر جا می‌رفت تازیانه‌اش را بر در خانه می‌آویخت و سپاهیانش از وجود او مطلع می‌شدند و در این هنگام خاقان چین به ایران لشکر کشید و بهرام مغلوب شد و در نبرد دوم خاقان را اسیر کردند و چین باجگزار ایران شد و او سرانجام در شصت سالگی فوت کرد.

بنا به اسناد تاریخی بهرام گور پسر یزدگرد اوّل است و او چون در قصر منذربن نعمان در حیره بسر می‌برد بزرگان ساسانی شاهزاده‌ای را به نام خسرو که با یزدگرد خویشاوندی داشت به شهریاری ایران برگزیدند و این بود بهرام گور با کمک منذر با سپاهی گران به ایران آمد و مدعی تاج و تخت شد و چون خسرو هم این ادعا را داشت بزرگان ساسانی ناچار تاج سلطنتی را میان دو شیر درّنده نهادند و قرار بر این شد که هر کدام توانستند تاج را بردارد سلطنت از آن او شود و خسرو از شیرها ترسید و خود را کنار کشید ولی بهرام با گرز آهنینی که در دست داشت شیرها را از پای درآورد و تاج را برداشت و بر سر نهاد و به سال ۴۲۰میلادی شهریار ایران شد. در زمان او بود که صلح ایران و روم به هم خورد زیرا او عیسویان را آزار می‌داد و این بود که عدّه‌ای از عیسویان به روم گریختند و این بود که جنگ آغاز شد و رومیها نصیبین را محاصره کردند و خود بهرام به جنگ آنها شتافت و رومیان را شکست داد و رومیان حاضر به صلح شدند و به سال ۴۲۲میلادی قرارداد صلحی میان دو کشور منعقد شد و ارمنستان نیز به ایران رسید و در این موقع بود که هیتالی‌ها به ایران یورش بردند و بهرام با سپاهی گران به آنان حمله کرد و شکستشان داد و بهرام چنانکه نوشته‌اند بیشتر اوقات خود را به شکار گورخر می‌گذراند و به همین علت او را بهرام گور نامیده‌اند و نیز گویند به شعر و موسیقی علاقه داشت و به چند زبان صحبت می‌کرد و او شهریاری رعیت‌پرور و دادگر بود و سرانجام به سال ۴۳۸میلادی در هنگام شکار گورخر اسبش در باطلاقی فرو رفت و ناپدید شد.

* * *

www.tabarestan.info تبرستان

یزدگرد



kâtê bî wa shây jihân yazdigird	کاتێ بی وه شای جیهان یەزدگرد
sipây wlâwî yakâyak kard gird	سپای وڵاوی یەکایەک کەرد گرد
nsht chanî pîrân dânây hunarwar	نشت چەنی پیران دانای هونەروەر
kardsh sitâysh aw gohri dâwar	کەردش ستایش نەوگۆهر داوەر
wa dâd u wa ،adl shâriyârîsh kard	وه دادو وه عەدڵ شاریاریش کەرد
dimây chand sâlê dawrânsh wiyard	دمای چەند ساڵێ دەورانش وێەرد

بنا به روایت شاهنامه یزدگرد پسر بهرام گور است و بهرام در واپسین روز زندگیش تاج و تخت شهریاری را به او سپرد و وی پس از مرگ پدر چهل روز سوگ پدر را داشت و هنگامیکه بر تخت نشست بزرگان را فراهم آورد و زبان به پند و اندرز گشود و سپس افزود اگر بخت مرا یاری بدهد راستی و درستی را در کشور گسترش خواهم داد زیرا روزگار به هیچ‌کس مهرورزی نمی‌کند و همه رفتنی هستند و باید همه به راه راست برویم و خدا را فراموش نکنیم و پس از چند سال شهریاری درگذشت.

بنا به مدارک تاریخی یزدگرد پسر بهرام پنجم ساسانی است و او پس از ناپدید شدن پدرش به سال ۴۳۸ میلادی بر تخت نشست و نخستین گامش جنگ با رومیان بود ولی تئودوز امپراتور روم چون حریف تازه‌وارد را نیرومند دید تقاضای صلح کرد و در این

قرارداد که به سال ۴۵۱میلادی بسته شد رومیها تعهد کردند که هر سال مبلغی به عنوان **خراج** به ایران بپردازند و یزدگرد بعد از آن به سراغ هیاطله رفت که باز شوریده بودند و **بار** دیگر آنان را سرکوب کرد و سپس برای برانداختن دین مسیحی در ارمنستان و **گسترش** کیش زرتشتی پرداخت امّا پس از مدتی ارمنیها شوریدند و یزدگرد با سپاهی آنان را سرکوب کرد و کلیساها را خراب نمود و به جای آن آتشکده برپا داشت و آئین زرتشتی را به آنان تحمیل کرد و سرانجام به سال ۴۵۷میلادی بدرود حیات گفت.

www.tabarestan.info تبرستان

* * *

هرمز



هۆرمز که ئاما دمای یەزدگرد	hormiz ka âmâ dimây yazdigird
تاجش وە سەر نیاو سپاهش کەردگرد	tâjsh wa sar nyâ u sipâhsh kard gird
واتش من که شای ئی هەفت کیشوەرم	wâtsh min ka shây î haft kishwarim
خاوەن باغو بەر سپاو ئەفسەرم	xâwan bâgh u bar sipâ u afsarim
مەبۆگردتان سەرتان نە رام بۆ	mabo girditân sartân na râm bo
تا زیندەگیتان هەمێ وە کام بۆ	**tâ zindagîtân hamê wa kâm bo**

یعنی: هرمز که آمد پس از یزدگرد
تاج بر سر نهاد و سپاهش را گرد آورد
گفت: که من شاه هفت کشورم
صاحب باغ و ملک و افسرم
باید همه‌اتان سرتان در راهم باشد
تا زندگیتان همیشه به کام و خوشی باشد

تبرستان
www.tabarestan.info

بنا به روایت شاهنامه، هرمز پسر یزدگرد که پدرش او را جانشین خود کرد، از بزرگان خواست از او اطاعت کنند و هنگامیکه بر تخت نشست برادر بزرگترش پیروز، از روی خشم نزد شاه هیتال که فغانیش نام بود رفت و به یاری او سپاهی گران فراهم آورد و به جنگ برادر شتافت و هرمز در این جنگ شکست خورد و اسیر شد ولی مهر برادری پیروز را بر آن داشت که او را آزاد کند.

بنا به مدارک تاریخی هرمز سوم به سال ۴۵۷میلادی پس از درگذشت پدرش بر تخت نشست و پدرش یزدگرد دارای دو پسر بود به نامهای هرمز و پیروز، و پیروز چون بزرگتر بود خود را مستحق سلطنت می‌دانست و چون از کشور دور بود هرمز فرصت را غنیمت شمرد و خود را شهریار خواند ولی به‌زودی دچار قیام برادرش شد که از هیتالیان کمک خواست و آنان هم او را یاری کردند و سرانجام به سال ۴۵۹میلادی بعد از سه سال شهریاری قدرت را به او واگذاشت.

* * *

پیروز



fayroz ka kâtê wa taxt kaîy nsht	*فەیرۆز کە کاتێ وە تەخت کەئی نشت*
ja lây mobidân har asrînsh rsht	*جە لای مۆبدان هەر ئەسرینش رشت*
wâtsh asrînim parê dâwaran	*واتش ئەسرینم پەرێ داوەرەن*
chunka aw parê min har yâwaran	*چونکە ئەو پەرێ من هەر یاوەرەن*
mabo girditân har aw biparsin	*مەبۆ گردتان هەر ئەو بپەرسن*
ja îy dnyâ dâ na aw bitarsin	*جە ئی دنیادا نە ئەو بتەرسن*

یعنی: پیروز هنگامیکه به تخت کئی نشست
در نزد موبدان پیوسته اشک ریخت
گفت: اشکم برای داور است
زیرا او برای من یاور است
همه‌تان باید او را پرستش کنید
و در این دنیا تنها از او هراس داشته باشید

بنا به روایت شاهنامه، پیروز پسر یزدگرد و برادر بزرگ هرمز است. یزدگرد در اواخر عمر هرمز را به جانشینی خود برگزید ولی پیروز به یاری پادشاه هیتال با سی‌هزار سرباز به جنگ برادرش آمد و او را شکست داد و هرمز ناچار تخت شهریاری را به او سپرد و در

آغاز شهریاریش هفت سال خشک‌سالی در ایران پدید آمد و پیروز هم مردم را از دادن مالیات معاف کرد و دستور داد تا در همهٔ انبارها را گشودند و گندم در اختیار مردم گذاشتند و چون خشکسالی به‌پایان رسید با سپاهی به جنگ ترکها رفت و پسر بزرگش قباد را هم همراه خود برد و فرزند کوچکش بلاش را جانشین خود کرد و در جنگ با خوشنواز همراه برادرش نرسی و فرزندش قباد و تنی چند از بزرگان در خندق افتاد و مرد.

بنا به مدارک تاریخی پیروز اول به سال ۴۵۹میلادی بر اورنگ شهریاری ایران نشست و از وقایع زمان پیروز بروز خشکسالی شدیدی در ایران بود که چند سال ادامه داشت و او برای جلوگیری از مرگ و میر ثروتمندان را وادار به کمک به فقرا کرد و سپس مالیاتهای مردم را بخشید و پس از آن به جنگ هپتالیان رفت و پادشاه هپتالیان که در حیله‌های جنگی تبحر داشت دستور داد خندقهای عریضی کندند و در آن آب انداختند و روی خندقها را پوشاندند و پیروز که پیشاپیش بر سپاهیان خود می‌تاخت با برخی از سرداران و سپاهیانش به سال ۴۸۳میلادی در خندق‌ها افتادند و غرق شدند.

* * *

بلاش



وزرگان بەلاش وە سەر تەخت نیان	wzrgân balâsh wa sar taxt niyân
کەردشان وە شا وە شێوەی کەیان	kardishân wa shâ wa shêway kayân
واتش ئەی پیران یاران گیانی	wâtsh ay pîrân yârâni gyânî
هەرکەس کە نێکی کەرۆ نیهانی	har kas ka nêkî karo nihânî
یەزدان پاداشتش مەدۆ سەرئەنجام	yazdân pâdâshtsh mado saranjâm
ئەگەر نێکی کەن مەرەسن وە کام	agar nêkî kan marasin wa kâm

یعنی: بزرگان بلاش را بر سر تخت نهادند
و او را به رسم کیان شاه کردند
گفت: ای پیران! ای یاران جانی!
هر آنکس که نیکی کند نهانی
یزدان سرانجام پاداشش را می‌دهد
و اگر نیکی کنید به کام می‌رسید

تبرستان www.tabarestan.info

بنا به روایت شاهنامه، بلاش پسر پیروز پس از مرگ پدرش یک ماه سوگ او را بداشت و سپس بر تخت شهریاری ایران نشست و در این هنگام یکی از بزرگان ایران که سوفرای نام داشت به کین‌توزی پیروز به توران‌زمین لشکر کشید و در بیکند تورانیان را سخت شکست داد و پادشاه توران آشتی جست و اسیران ایران را که یکی از آنها قباد بود با خواستهٔ فراوان به سوفرای فرستاد و سوفرای پیروزمندانه به ایران بازگشت و از آن پس کشورداری بیشتر با سوفرای بود و سپس بنا به درخواست سوفرای، قباد به جای بلاش به شهریاری رسید.

بنا به اسناد تاریخی بلاش به سال ۴۸۳میلادی بر تخت و اورنگ ایران نشست و نخستین اقدام او این بود که زرمهر سوخرا سردار نامی ایران را به جنگ هیاطله فرستاد و در این جنگ زرمهر بر هپتالیان پیروز شد و پادشاه هپتالیان ناچار شد قرارداد صلحی را بنویسد و به موجب این قرار کلیهٔ اسرای ایرانی بازگردانده شدند و سپس با پادشاه ارمنستان که واهان نام داشت صلح کرد و قرار بر این شد ارمنی‌ها در دین خود آزاد باشند و در زمان او دو شورش روی داد، شورش نخست به وسیلهٔ برادرزاده‌اش زریر برپا شد که در جنگ کشته شد و شورش دوم به‌وسیلهٔ قباد پسر فیروز اول برپا شد که ادعای سلطنت

پدرش را نمود و در همین اوائل بلاش به سال ۴۸۷میلادی درگذشت و از او به داد و نیکی یاد شده است.

* * *

قباد



تبرستان
www.tabarestan.info

qubâd pûr fayroz shâd bî na dnyâ
kilâw wzrgî wa sarish niyâ
kâtê nsht wa taxt wâtsh ay yârân
hîch panhân makan ja min chun jârân
chanî yaktirî har nêkî karin
nâmi yazdân wa nêwakî barin

قوباد پوور فەیرۆز شاد بی نە دنیا
کڵاو وزرگی وە سەرش نیا
کاتێ نشت وە تەخت واتش ئەی یاران
هیچ پەنهان مەکەن جە من چون جاران
چەنی یەکتری هەر نێکی کەرن
نام یەزدان وە نێوە کی بەرن

یعنی: قباد پسر پیروز شاد شد در جهان
کلاه بزرگی را بر سر نهاد
هنگامیکه بر تخت نشست گفت ای یاران
از من چیزی را پنهان مدارید مانند گذشته
با همدیگر نیکی کنید
و نام یزدان را با نیکی یاد کنید

بنا به روایت شاهنامه، قباد پسر پیروز به‌وسیلهٔ سوخرای سردار ایرانی به شهریاری رسید و سوفرای تا بیست و یک سالگی او را راهنمائی می‌کرد و پس از آن با اجازهٔ قباد عازم شیراز شد ولی پس از آن شاه بنا به تحریک اطرافیان او را به بند کشید و دستور کشتنش را هم صادر کرد و مردم از شنیدن این خبر خشمگین شدند و به ایوان شاه حمله بردند و دست و پای قباد را بستند و به رزمهر پسر سوفرا سپردند امّا رزمهر با او با مهربانی رفتار کرد و سپس قباد نزد شاه هیتالیان رفت و با دخترش ازدواج کرد و شاه هیتالیان سی‌هزار شمشیرزن در اختیارش گذاشت و قباد با آنان به اهواز آمد و از آنجا به تیسفون رفت و سپس با روم درآویخت و دو شهر بگرفت و در ایران نیز شارسانی چند برآورد که از آن جمله مداین بود و در این هنگام مزدک ظهور کرد و قباد آئین او را پذیرفت و پس از مدتی خشکسالی پدید آمد و بنا به فرمان مزدک گرسنگان به انبارهای سرمایه‌داران حمله بردند و غلات را تاراج کردند و قباد به خشم آمد و بنا به پیشنهاد انوشیروان قباد فرمان داد موبدان و مزدک در مجلسی گرد آمدند و از هر در سخن راندند و چون کژی و بی‌راهی مزدک آشکار شد قباد از آئین او روی برتافت و به فرمان انوشیروان بیشتر مزدکیان و مزدک به قتل رسیدند و قباد پس از چهل سال شهریاری بمرد و کشور را به پسرش سپرد.

بنا به مدارک تاریخی قباد پسر فیروز به سال ۴۸۷میلادی بر اریکهٔ قدرت نشست و در آغاز کارهای کشور را بنا به صواب‌دید زرمهر سوفرا اداره می‌کرد امّا نفوذ زرمهر باعث وحشت قباد شد و سپه‌سالار خود را که شاپور مهران نام داشت ازری احضار کرد و به کمک او زرمهر راکشت و آنگاه شورش خزرها را خواباند و به‌سختی شکستشان داد و در این هنگام مزدک که مردی متفکر بود مذهبی آورد که بر اساس اشتراک زن و مال استوار بود و آئین او بر اساس روشنائی و تاریکی تدوین شده بود منتها مزدک می‌گفت نور آزاد و داناست و سرانجام نور ظلمت را نابود می‌کند و تا زمانی که نور بر تاریکی پیروز نشده انسان باید با پرهیزگاری و اعمال نیک خود را تقویت کند و ریاضت بکشد و مزدک کینه و جنگ را نکوهش می‌کرد و می‌گفت سبب همهٔ اختلافات بشری زن و ثروت است باید از همهٔ مردم این دو یکسان بهره‌مند شوند و قباد در آغاز آئینش را پذیرفت امّا روحانیون زرتشتی بر علیه او قیام کردند و او را به سال ۴۹۷میلادی از سلطنت خلع نمودند و برادرش جاماسب را به تخت نشاندند و جاماسب هم دو سال سلطنت کرد و قباد مجدداً به‌کمک هپتالیان به سال ۴۹۹میلادی بر اریکهٔ قدرت نشست و از آئین مزدک برگشت و به

www.tabarestan.info تبرستان

دستور او مجلس مباحثه و مناظره‌ای بین مزدک و جمعی از موبدان زرتشتی ترتیب داده شد و در این مجلس مزدک را محکوم کردند و سربازان مزدک را با یارانش قتل و عام کردند و دارائی آنان را به نفع دولت ضبط نمودند و گویند تلفات مزدکیان تا هشتاد هزار نفر رسید و قباد سرانجام به سال ۵۳۱میلادی فوت کرد.

* * *

تبرستان
www.tabarestan.info

مزدک

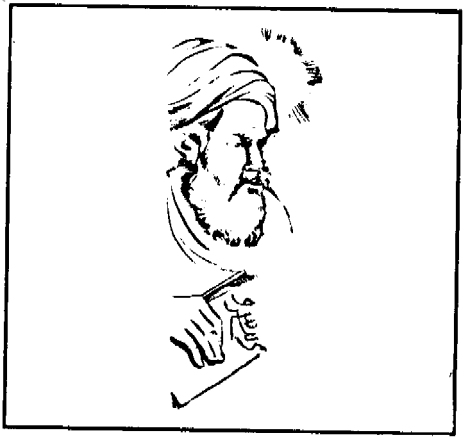

ئاما یەک مەردێ مەزدەکش نام بێ âmâ yak mardê mazdakish nâm bê

داناو هووخرەت بێو دنیاش وەکام بێ dânâ u hûxrat bê u dnyâsh wa kâm bê

شی وە لای قوباد وات رێخن وڵات shî wa lây qubâd wât rêxin wlât

مەبۆ بەش کەرن نە رووی سەربسات mabo bash karin na rûy sar bisât

هەر یەکێ مەبۆ بەهرەی وێش بەرۆ har yakê mabo bahray wêsh baro

دەرۆیش نەمانۆ گەدایی کەرۆ darwêsh namâno gadâîy karo

یعنی: بیامد یکی مرد مزدکش نام بود

دانا و خردمند و دنیایش به کام بود

پیش قباد رفت و گفت: ثروت و دارائی کشور،

باید میان مردم تقسیم شود
هر یک باید بهرهٔ خود را ببرد
تا درویش و بینوائی نماند گدائی کند

بنا به روایت شاهنامه، مزدک مردی سخنگو و دانشمند بود که در زمان قباد ظهور کرد و آئینی آورد و خود را پیغمبر خواند و پس از بحث و گفتگو قباد آئینش را پذیرفت و اتفاقاً پس از چندی خشکسالی پدید آمد و مردم در قحطی فروماندند و بنا به اشارهٔ مزدک مردم گرسنه کلیهٔ انبارهای شهر از جمله انبار قباد را تاراج کردند و انوشیروان از پدرش خواست که از آئین مزدک بازگردد و مزدک و مزدکیان را در اختیار او بگذارد و او نیز پذیرفت و سرانجام در مجلس پادشاه و موبدان و مزدک گرد آمدند و از هر در سخن راندند و چون بی‌راهی مزدک نمایان شد قباد از آن آئین بازگشت و انوشیروان مزدک و مزدکیان را بکشت.

بنا به مدارک تاریخی مزدک مردی بود از استخر فارس و او آئینی به نام دریست دین پی افکند و مردم را به آن فراخواند و او می‌گفت تاریکی مانند روشنائی از روی اراده و قصد عمل نمی‌کند بلکه رفتارش کورکورانه است و از روی اتفاق است. بنابراین اختلاط فروغ و روشنائی که نتیجهٔ آن این عالم مادی است از روی اراده نبوده بلکه من غیر اختیار صورت گرفته است. پس تفوق نور بر ظلمت در کیش مزدک بیشتر است و یزدان که نور است بر اهریمن که ظلمت است چیره خواهد شد. امّا اصل مرام او این بود که اظهار می‌داشت خداوند وسایل زندگی را به روی زمین آفریده تا همه برابر یکدیگر از آن برخوردار شوند و بنای آئین او بر اشتراک ثروت و زن بود و می‌گفت کسی از کس دیگر نباید بیشتر داشته باشد و مردم میان خود ستم می‌کنند و هر کسی نفس خودش را به برادرش ترجیح می‌دهد و ما می‌خواهیم سهم فقرا را از اغنیا بگیریم و هر کس مال وزن زیاد داشته باشد باید از وی بگیرند و قباد آئین مزدک را پذیرفت و حتی به ترویج آن پرداخت و موبدان زرتشتی از این وضع بسیار ناراحت و خشمگین شدند و قباد را از سلطنت خلع کردند و قباد مجدداً به سلطنت بازگشت و از آئین مزدک روی برتافت و سپس پسرش انوشیروان بنا به امر پدرش مزدک و مزدکیان را قتل عام کرد.

* * *

www.tabarestan.info تبرستان

انوشیروان



ئەنووشیرەوان کاتێ بی وە شا
znûshîrawân kâtê bî wa shâ

چێرەش بە وێنەی ئافتاو مەدرەوشا
chêrash ba wênay âftâw madrawshâ

دادش نە جیهان بەرز بی نە وڵات
dâdsh na jihân barz bî na wlât

ئاوازەش رەسی وە گرد خوەرهەڵات
âwâzash rasî wa gird xwar halât

واتش هەرکەسێ ئێران پەرەست بۆ
wâtsh har kasê êrân parast bo

مەبۆکە گیانش پەی ئێران بەرشۆ
mabo ka gyânsh pay êrân bar sho

یعنی: انوشیروان هنگامیکه شاه شد
چهره‌اش مانند آفتاب می‌درخشید
عدل و دادش در کشور بلند شد
و آوازه‌اش به همهٔ شرق رسید
گفت: هر کسی ایران‌پرست باشد
باید جانش را برای ایران فدا کند

بنا به روایت شاهنامه، انوشیروان پسر قباد پس از مرگ پدرش بر تخت نشست و در آغاز به گشت و گذار پرداخت و تا گرگان پیش رفت و از آنجا رهسپار آمل و ساری و جنگلهای انبوه را دیدن کرد و به موبد فرمان داد دیواری بکشند تا مردم آنجا از گزند

دشمنان در امان باشند و از آنجا عازم بلوچستان شد و بلوچها راکه شوریده بودند به جای خود نشاند و پس از آن به روم لشکر کشید و انطاکیه راگرفت و از دیگر کارهای او درست کردن شهری بود به نام سورسان و سپس فرمود زمینها را مساحت کنند و مالیات را به عدل و داد در سه قسط از رعیت بستانند و مدتی گذشت رومیها به ایران حمله کرد و در برابرشان ایستاد و شهری چند از روم راگرفت و قیصر آشتی جست و باژگزاری راگردن نهاد و به این پیمان انوشیروان به ایران بازگشت. وی علاقهٔ زیادی به آموختن علم و دانش داشت و بوذرجمهر را به هند فرستاد و شطرنج را آورد و در این هنگام جنگ میان ایران و روم درگرفت و انوشیروان با کمبود آذوقه و هزینهٔ جنگ روبرو شد و به راهنمائی بوذرجمهر تصمیم می‌گیرند که از مردم شهرهای نزدیک وام بگیرند و در این اثنا کفشگری آماده می‌شود که چهل مردرم هرمری صدهزار پول بدهد به شرطی که شاه اجازه دهد فرزندش به آموختن علم مشغول شود ولی انوشیروان نمی‌پذیرد و پول را برمی‌گرداند و سرانجام در هفتاد و چهار سالگی جان به جان آفرین می‌سپارد.

بنا به اسناد تاریخی انوشیروان پس از فوت پدرش به سال ۵۳۱میلادی بر تخت نشست و در آغاز با دولت روم صلح کرد و پس از آن از فرات گذشت و از جانب سوریه به انطاکیه حمله کرد و پس از تصرف انطاکیه، سوریه را نیز گرفت و تا ساحل دریای سیاه پیش رفت و قلعهٔ مستحکم رومی در کنار دریای سیاه را تسخیر کرد و سپس به سوی ارمنستان تاخت و در این موقع ماجرای خاقان ترک پیش آمد و دیزابول می‌خواست برای خود و کشورش ایجاد موجودیت سیاسی بنماید و سفرائی به دربار شاه ساسانی فرستاد و تقاضا کرد انوشیروان را ببیند و با او پیمان ببندد ولی انوشیروان تقاضای او را نپذیرفت و کمی بعد سفرایش مردند و این باعث شد که او با امپراتور جدید روم پیمان ببندد ولی امپراتور جدید روم به ایران حمله کرد امّا شکست خورد و فرار اختیار نمود و انوشیروان چندین شهر روم راگرفت و آنها ناچار به دادن خراج راضی شدند و صلح کردند و پس از این صلح انوشیروان به سال ۵۷۹میلادی درگذشت. انوشیروان از لحاظ کشورگشائی و سیاست و تدبیر از بزرگترین سلاطین ساسانی بود و او از کشتار مردم باک نداشت از جمله در یکروز هشتاد هزار مزدک را کشت و نیز از قتل عام مخالفان خود در شهرهای تسخیرشده و سوزاندن شهرها ابائی نداشت و با این وصف اصلاحات فراوان در ایران کرد و توانست سلسلهٔ ساسانی را مستحکم و پایدار سازد.

www.tabarestan.info تبرستان

هرمز



hormizay pûri anûshîrawân	هۆرمزەی پوور ئەنووشیرەوان
kâtê nsht wa taxt na shâri haywân	کاتێ نشت وە تەخت نە شار هەیوان
ja pêsh âfarîn kard na kirdigâr	جە پێش ئافەرین کەرد نە کردگار
tuwânâ u dânâ u xâwan rozigâr	تووانا و دانا و خاوەن رۆزگار
awsâ wât êma har joyây dâdîn	ئەوسا وات ئێمە هەر جۆیای دادین
ba bê dâd hamê ja zhîn nâshâdîn	بەبێ داد هەمێ جە ژین ناشادین

یعنی: هرمز فرزند انوشیروان
هنگامیکه در شهر ایوان مدائن بر تخت نشست
نخست آفرین کرد بر کردگار
توانا و دانا و صاحب روزگار
آنگاه گفت: ما پیوسته جویای دادیم
به بی‌داد همیشه از زندگی ناشادیم

بنا به روایت شاهنامه، هرمز پسر انوشیروان چون به شاهی نشست در آغاز به داد و بخشش پرداخت ولی پس از چندی ستمگری را آغاز نمود و وزیران و بزرگان کشور را بی‌گناه کشت و پس از مدتی دشمنان از هر سوی روی به ایران نهادند و در آغاز با قیصر

روم آشتی جست و شهرهائی که انوشیروان از روم گرفته بود بازداد و آنگاه به سپه‌سالاری فرداد دشمنانی را که از مرز خزر به ایران تاخته بودند درهم شکست و تازیان نیز که شوریده بودند به جای خود نشاند و جز پادشاه چین که با لشکری به خاور ایران تاخته بود دشمنی نماند و برای دفع او بهرام را با لشکری به جنگش فرستاد و بهرام سپاه او را پراکنده کرد و پادشاه چین را هم کشت و بهرام پرموده پسر خاقان را نیز شکست داد و پرموده زنهار خواست و هرمز به او زنهار داد ولی بهرام اعتنایی به او نکرد و پرموده به درگاه شاه رفت و شاه پرموده را نوازش کرد و از آن پس بهرام از هرمز سربتافت و با خاقان چین آشتی کرد و به نام خسروپرویز سکه زد و هرمز به پسرش بدگمان شد و خسرو از ترس جانش به آذربایجان گریخت و بزرگان ایران به او پیوستند و سرانجام هرمز را کور کردند و خسرو را به تخت شهریاری نشاندند.

www.tabarestan.info تبرستان

بنا به اسناد تاریخی هرمز چهارم به سال ۵۷۹میلادی بر تخت شهریاری نشست و در آغاز سپاهی آراست و با رومیان جنگید و در این موقع خاقان ترک چون هرمز را با رومیان سرگرم جنگ دید از فرصت استفاده کرد و با سپاهی به خراسان تاخت و شهرهای بلخ و هرات را چپاول کرد و هرمز یکی از سرداران نامی خود را به نام بهرام چوبینه به جنگ او فرستاد و بهرام با سپاهی به خاقان یورش برد و او را کشت و در جنگ دوم هم پسرش را اسیر کرد و با غنایم بسیار به ایران بازگشت و در این احوال امپراتور روم قصد داشت با ایران مصالحه کند ولی هرمز پیشنهاد او را که می‌خواست ارمنستان را به ایران واگذار کند و در عوض شهر دارا را پس بگیرد قبول نکرد و پس از آن بهرام چوبینه را به جنگ رومیان فرستاد و بهرام به سوی لازیکا رفت ولی شکست خورد و هرمز این شکست را بهانه کرد و او را از فرماندهی خلع نمود و به او نیز توهین کرد و بهرام برآشفت و با سپاه خود به تیسفون تاخت و سپاهی که هرمز برای سرکوبیش فرستاده بود به او پیوستند و از سوی دیگر مردم از ستم‌های هرمز به ستوه آمده بودند شوریدند و دو تن از سرداران زندانی به نام‌های بندویه و وستهم که رستگار شده بودند به رهبری شورشیان به کاخ شاهی یورش بردند و هرمز را گرفتند و به زندان افکندند و سرانجام او را به سال ۵۹۰میلادی کشتند و پسرش خسرو را به تخت نشاندند.

* * *

خسرو



خەسرەو پەرۆیز هەرکە نشت وە تەخت	xasrawi parwêz har ka nsht wa taxt
تاج نیا وە سەر وە یارش بی بەخت	tâj niyâ wa sar wa yârsh bî baxt
وە رەستەو ئایین نەوشیروان پێش	wa rasta u âîyn nawshîrwâni pêsh
ئاوا کەرد وە داد گرد شاران وێش	âwâ kard wa dâd gird shârâni wêsh
دەرۆیش و هەژار گرد تەپڵ مەژەندن	darwêsh u hazhâr gird tapl mazhandin
پە ڕێش ئافرین یەک یەک مەوەندن	parêsh âfirîn yak yak mawandin

یعنی: خسروپرویز هنگامیکه بر تخت نشست
تاج بر سر نهاد و بخت یارش شد
با رسم و آئین انوشیروان پیش
آباد کرد با داد همهٔ شهرهای خویش را
درویش و فقیر همگی طبل می‌زدند
و یک یک برایش دعا می‌خواندند

بنا به روایت شاهنامه، خسرو چون به شهریاری نشست نخست به دفع بهرام چوبینه کمر بست امّا در رزمگاه شکست خورد و به روم گریخت و قیصر او را گرامی داشت و مریم دختر خود را به وی داد و پس از مدتی سپاهی به یاری او برگماشت و خسرو به ایران

بازگشت و به رزم بهرام رفت و در آغاز کار پیروزی با بهرام بود ولی سپاهش به خسرو پیوستند و شکست یافت و با گروهی از رزمگاه گریخت و پس از آن بهرام به چین رفت و در آنجا خاقان هم دخترش را به عقد او درآورد و پس از آن به ایران بازگشت و به کشورداری پرداخت و تخت طاقدیس را ساخت و ایوان مدائن را برآورد و در ششمین سال پادشاهیش مریم فرزندی به جهان آورد که نام او را شیرویه گذاشتند و سپس خسرو روزی به شکارگاه رفت و شیرین را دید و او را به دربار آورد و با او ازدواج کرد ولی در اواخر حکومتش به ستمگری پرداخت و مردم بر علیه او شوریدند و سپس شیرویه پدرش را به زندان انداخت و در آنجا به دست مردی به نام مهر هرمزد کشته شد.

بنا به اسناد تاریخی خسروپرویز که به خسرو دوم معروف است به سال ۵۹۰میلادی بر تخت نشست و در آغاز در جنگی که با بهرام چوبینه کرد شکست خورد ولی سپس به یاری موریس امپراتور روم به ایران بازگشت و در سال ۵۹۱میلادی از دجله گذشت و در جنگی که میان سپاهیان رومی و سپاهیان بهرام روی داد بهرام شکست خورد و خسرو وارد تیسفون شد و بر تخت نشست و در سال ۶۰۳میلادی موریس امپراتور روم کشته شد و فوکاس به جای او نشست و پسر موریس از خسرو کمک خواست و او در این دم شهرهای بین‌النهرین و نصیبین و دیار بکر و دارا را تصرف کرد و در آسیای صغیر به‌قدری پیش رفت که اهالی قسطنطنیه پریشان شدند و اوضاع روم در این هنگام به سوی هرج و مرج و ناامنی می‌رفت اوضاع ایران نیز چنین بود و مردم تیسفون بر علیه شاه شوریدند و سرانجام خسرو را دستگیر کردند و به یک زندان تاریک انداختند و به سال ۶۲۸میلادی او را کشتند. خسروپرویز مردی خوشگذران و عیاش بود و او در کاخهای خود به عیش و نوش می‌پرداخت و کاخهای مجللی ساخته بود و عدهٔ زنان او را سه‌هزار تن نوشته‌اند و در این زمان دین جدیدی به نام اسلام در شبه جزیره عربستان برپا شده بود و به کوشش حضرت محمدبن عبدالله (ص) راه تکوین و تکامل می‌پیمود و در سال هفتم هجرت پیامبر اکرم نامه‌ای به خسروپرویز فرستاد و او را به دین مبین اسلام دعوت کرد امّا او نامهٔ پیامبر را پاره کرد و به آن ترتیب اثری نداد و بعدها اسلام به‌قدری قوی شد که مسلمانان بر ایران غالب آمدند و مردم ایران را مسلمان کردند.

* * *

www.tabarestan.info تبرستان

شیرویه



دمای که‌ی خه‌سره‌و شێرۆ نشت وه ته‌خت dimây kay xasraw shêro nsht wa taxt

چه‌ند رۆژێ جیهان چه‌نیش یار بی به‌خت chand rozhê jihân chanîsh yâr bî baxt

سه‌رداران یه‌ک یه‌ک داوی وستشان sardârân yak yak dâwî wstishân

سه‌روازان جه لاش که‌مه‌ر به‌ستشان sarwâzân ja lâsh kamar bastishân

ئافه‌رین وانان په‌ی شان‌و شکۆش âfarîn wânân pay shân u shikosh

جه شادی‌و وه‌شی خێزا هه‌ی خرۆش ja shâdî u washî xêzâ hay xirosh

یعنی: پس از خسرو، شیرویه بر تخت نشست

و چند روزی جهان با او یار شد

سرداران یک‌یک با او پیمان بستند

و سربازان نزدش کمر خدمت بستند

آفرین خواندند برای فرّ کیانیش

و از شادی و خوشی خروشی از آنان برخاست

بنا به روایت شاهنامه، شیرویه پسر خسروپرویز است و او پس از مرگ پدرش بر تخت شهریاری ایران نشست و او زیر فشار اطرافیانش بود همانهائی که پانزده برادرش را به قتل رسانده بودند و او سپس از شیرین همسر پدرش خواستگاری کرد و شیرین به خاطر

وفاداری خود به خسرو در دخمهٔ خسرو خودکشی کرد و شیرویه پس از آن بیمار شد و پس از هفت ماه درگذشت.

بنا به اسناد تاریخی شیرویه که به قباد دوم معروف بود به سال ۶۲۸میلادی پس از کشته شدن پدرش بر تخت نشست و نخستین قدمی که برداشت به سال ۶۲۹میلادی با دولت روم صلح کرد و قرار بر این شد که کلیهٔ سرزمینهائی که ایران از روم گرفته بود پس دهد و اسرای رومی را آزاد کند و صلیب مقدس که از فلسطین برده شده بود بازگرداند و در عوض رومیها نیز از سرزمینهای ایرانی خارج شوند و سپس همهٔ زندانیان راکه پدرش زندانی کرده بود آزاد کرد و مالیات سه ساله را به مردم بخشید و بسی از خرابیها را ترمیم نمود و سپس دستور داد همهٔ شاهزادگان را قتل عام کنند و این کشتار فجیع سبب شد که دلِ مردم از او بریده شود و سرانجام شیرویه در اثر یک بیماری مسری به سال ۶۲۹میلادی از پای درآمد.

تبرستان www.tabarestan.info

* * *

اردشیر



کاتێ نشت وه تەخت ئەو شای ئەردەشێر kâtê nsht wa taxt aw shây ardashêr

تاجش نیا وه سەر وێنەی وەچکە شێر — tâjsh nyâ wa sar wênay wachka shêr
شارانش یەک یەک ئاوا کەردەوە — shârânsh yak yak âwâ kardawa
وە دەست وراز خاوش بەردەوە — wa dasti wirâz xâwsh bardawa
وڵاو بی سپاو لەشکرو سانش — wlâw bî sipâ u lashkir u sânsh
وێنەی مێش کە گورگ وێنۆ نە رانش — wênay mêsh ka gurg wêno na rânsh

یعنی: هنگامیکه بر تخت نشست آن شاه اردشیر
تاج بر سر نهاد مانند شیربچه
شهرها را یک‌یک آباد کرد
امّا سرانجام به دست گراز کشته شد و به خواب رفت
پراکنده شد سپاه و لشکرش
مانند میشی که گرگ بیند در گله

تبرستان
www.tabarestan.info

بنا به روایت شاهنامه، پس از شیرویه پسرش اردشیر بر تخت شهریاری ایران نشست و گراز که سپه‌سالاری ایران و نگهبانی مرزروم را داشت و از اواخر دوران خسروپرویز سرکش شده بود، شهریاری اردشیر را گردن ننهاد و بزرگان و سران کشور را بر علیه او برانگیخت و اردشیر پس از شش ماه پادشاهی در مجلس به قتل رسید.

بنا به اسناد تاریخی اردشیر سوم پسر شیرویه به سال ۶۲۹میلادی بر تخت شهریاری تکیه زد ولی شهربراز سردار ایرانی که در آن زمان بر متصرفات ایران در روم یعنی در شام و مصر و آسیای صغیر حکومت می‌کرد به فکر سلطنت افتاد و برای اینکه پشتیبانی نیرومند داشته باشد حاضر شد با واگذاری همهٔ آن مستملکات به روم سپاه کمکی به او بدهد و سپاه روم به‌آسانی همهٔ مناطق ایران را تصرف کردند و شهر براز وارد پایتخت شد و به پشتیبانی سپاهیان رومی سلطنت اردشیر سوم را به سال ۶۲۹میلادی پایان داد و خود چند ماه به حکومت نشست.

* * *

پوراندخت



کناچه‌یێ بێ پوورانش نام بێ	kinâchaêy bê pûrânsh nâm bê
ئه‌ویش چه‌ند رۆژێ دنیاش وه کام بێ	awîsh chand rozhê dnyâsh wa kâm bê
ئاما نشت وه بان ته‌خت زه‌رنیگار	âmâ nsht wa bân taxti zar nigâr
په‌رێش ئافه‌رین وه‌ندن نه رۆزگار	parêsh âfarîn wandin na rozgâr
وه‌لێ بیمار بی‌و دمای چه‌ند رۆژمه‌رد	walê bîmâr bî u dimây chand rozh mard
ئه‌و نام نێوه‌ک هه‌ر چه‌نی وێش به‌رد	aw nâmi nêwak har chanî wêsh bard

یعنی: یکی دختری بود پورانش نام بود
او هم چند روزی دنیایش به کام شد
آمد و نشست بر تخت زرنگار
همگی در روزگار برایش آفرین خواندند
ولی بیمار گشت و پس از چند روز مُرد
و او نام نیک پیوسته با خود برد

بنا به روایت شاهنامه، چون از نژاد ساسان پسری نیافتند این بود که پوران‌دخت را به شهریاری نشاندند و چون پوران بر تخت نشست، بزرگان گوهر و دینار بسیار بر او افشاندند و پوران گفت: مستمندان را باید گنج و دینار بخشم و پوران نشانی پیروز خسرو

را خواست و پیروز خسروکسی بود که اردشیر پسر شیرویه را کشته و شهریاری ساسانیان را متزلزل ساخته بود و پیروز را نزد او آوردند و پوراندخت دستور داد که کره اسبی آماده کردند و او را به کره اسب بست و چند تن سوار را به میدان فرستاد که کره اسب را آن‌قدر بتازانند تا او جان به جان آفرین تسلیم کند سواران چنین کردند و پوراندخت که از روی داد و نیکوکاری و مهربانی کشور را اداره می‌کرد پس از شش ماه بیمار شد و درگذشت.

بنا به مدارک تاریخی پوراندخت دختر خسروپرویز ساسانی به سال ۶۲۹میلادی به سلطنت رسید و در تیسفون پایتخت زیبا و باشکوه ساسانی تاج بر سر نهاد و در تاریخ بلعمی آمده است: پس چون شیرویه برادران را بکشت هیچ فرزندی از فرزندان پرویز نماند مگر دو دختر که یکی نام پوراندخت یکی را آزرمی‌دخت هر دو دختر پرویز بودند و پوراندخت مَهتر بود، پس بزرگان ایران به اتفاق یکدیگر گرد آمده پوراندخت را به پادشاهی نشاندند و او پس از تاجگذاری پوس فرخ را که از نجبای پارس بود و شهروراز راکشته بود و خدمت بسیاری به خاندان ساسانی نموده بود وزیر خود نمود و پوراندخت پس از آن عدل و داد کرد و جور و ستم برگرفت و او در دوران شهریاری خود توانست اقدامات مفیدی انجام دهد مانند معاهده صلح با هراکلیوس قیصر روم که قرار بود در دورهٔ سلطنت قباد دوم صورت گیرد و برگرداندن صلیب عیسی به اورشلیم و پوراندخت کوشش فراوان به کار بست که آرامش را در سراسر مملکت برقرار سازد و عدل و داد را که مدتها بود از ایران‌زمین روبرتافته بود دوباره بازگرداند و بلعمی در این‌باره گوید: ملک به عدل و سیاست پادشاه نگاه توان داشت، به سپاه دشمنی نتوان شکستن مگر به عطادادن به سپاه و سپاه نتوان نگاه داشت مگر به داد و عدل و انصاف. دوران سلطنت پوراندخت یکی از سخت‌ترین روزگار ساسانیان است زیرا از یک‌طرف تشنجات داخلی مملکت و از طرف دیگر حملهٔ مسلمین و پیکار با آنان که مقدمهٔ فتوحاتشان بود و پوراندخت را چنان آزرده‌خاطر ساخت که در ایام جوانی به سال ۶۳۰میلادی پس از چهارده ماه شهریاری در تیسفون درگذشت.

* * *

www.tabarestan.info تبرستان

آذرمیدخت



یه‌ک کناچه‌یێ بێ ئازه‌رم نام	yak kindâchaêy bê âzarmi nâm
تاجش نیا وه سه‌ر ئه‌و بی شادکام	tâjsh nyâ wa sar aw bî shâd kâm
نشت وه بان ته‌خت چه‌ند رۆژێ جه زام	nsht wa bâni taxt chand rozhê ja zâm
دنیاش گرت وه ده‌ست سپاش گرد که‌رد رام	dnyâsh girt wa dast sipâsh gird kard râm
وه‌لێ هه‌ر چوار مانگ پایدار بێ ئه‌و	walê har chwâr mâng pâydâr bê aw
سه‌رئه‌نجام ئه‌ویش چه‌مش شی وه خه‌و	saranjâm awîsh chamsh shî wa xaw

یعنی: یکی دختری بود آزرم نام
تاج بر سر نهاد و شادکام شد
بر تخت نشست چند روزی در زمین
دنیا را به دست گرفت و سپاه را رام کرد
ولی سلطنت او پیوسته چهارماه پایدار بود
سرانجام او نیز چشمانش به خواب ابدی رفت

بنا به روایت شاهنامه، آذرمیدخت پس از پوراندخت به سلطنت رسید و او بزرگان را به حضور پذیرفت و به آنان گفت: همهٔ کارها را باید بر داد و آئین کنیم تا مردم در آسایش و رفاه قرار گیرند و آنگاه فرمود: هرکس دوستار من است و نسبت به من وفادار باشد در پناه

من خواهد بود و هر کس از پیمانم بگذرد سرش را بریده بر دارش خواهم زد و کشور ایران از تدبیر آذرمیدخت در آرامش و امنیت به‌سر می‌برد و از توران و روم و چین و هند نیز برای او هدایائی فرستادند و او پس از چهارماه ناگاه بیمار شد و جان به جان آفرین سپرد.

بنا به مدارک تاریخی آزرمیدخت به سال ۶۳۰میلادی بر اریکهٔ قدرت نشست و او خواهر کوچکتر پوراندخت و دختر خسروپرویز بود و چون جز او کسی از خاندان ساسانی موجود نبود او را به سلطنت برداشتند ولی این سلطنت در همان روزهای اول با قیام یکی از شاهزادگان ساسانی که در خارج از کشور به‌سر می‌برد و هرمز نام داشت روبرو شد و روی این اصل سلطنت او طولی نکشید و همان سال یعنی سال ۶۳۰میلادی از کار کناره گرفت.

www.tabarestan.info تبرستان

* * *

فرخزاد



farrux zâd âmâ nsht wa bâni taxt	فەرّوخ‌زاد ئاما نشت وه بان تەخت
bî wa pâdishâ u poshâ barg u raxt	بی وه پادشاو پۆشا بەرگ‌و رەخت
ja jahrum âmâm jahrum âwâ kard	جه جەهروم ئاما، جەهروم ئاوا کەرد

سپاو لەشکەرش گرد موهەییا کەرد sipâ u lashkarish gird muhayyâ kard
وەلێ زەمانە مێهرش هەر نەبی walê zamâna mêhrish har nabî
ئەویش چون شاهان جە دنیا بەرشی awîsh chun shâhân ja dnyâ bar shî

یعنی: فرخزاد آمد و بر تخت نشست
و او پادشاه شد و جامهٔ شاهی را بر تن کرد
او از جهرم آمد و جهرم را آباد کرد
و سپاه و لشکرش را مهیا نمود
امّا زمانه مهر نداشت
او هم مانند دیگر شاهان از دنیا رفت

تبرستان
www.tabarestan.info

بنا به روایت شاهنامه پس از اینکه آزرمیدخت درگذشت، ایرانیان فرخزاد راکه از نژاد شاهان ساسانی بود از جهرم فراخواندند و او را بر تخت شهریاری ایران نشاندند ولی پس از یک ماه پادشاهی یکی از غلامانش به نام سیه‌چشم زهر در داخل باده‌اش ریخت و او را مسموم کرد.

بنا به اسناد تاریخی پس از کناره‌گیری آزرمیدخت کشور ایران به هرج و مرج افتاد و چند تن از شاهزادگان ایرانی از جمله فرخزاد به سلطنت رسیدند امّا سلطنت آنان دوامی نداشت و در این مدت وضع متصرفات ایران در خارج از کشور بسیار مبهم بود و این وضع سبب شد تا موبدان و سایر بزرگان ایران اختلاف خود را کنار بگذارند تا اینکه یزدگرد سوم نوهٔ خسروپرویز را برای شهریاری ایران برگزیدند.

* * *

یزدگرد



یەزدگردکاتێ نشت وە تەخت زەر	yazdigird kâtê nsht wa taxti zar
کڵاو وزرگی ئاماو نیا وە سەر	kilâw wzrgî âmâ u nyâ wa sar
واتش نە دەور ئی چەرخ رەوان	wâtsh na dawri îy charxi rawân
منم فرزەند ئەنووشیرەوان	mnim firzandi anûshîrawân
پشت وە پشت شایی ئانە پەی منەن	psht wa psht shâîy âna pay minam
جەنگم هەر چەنی گرۆی دوشمنەن	jangim har chanî giroy dushminan

یعنی: یزدگرد هنگامیکه بر تخت زر نشست
آمد و کلاه بزرگی را بر سر نهاد
گفت: کز دور این چرخ روان
منم فرزند انوشیروان
پشت به پشت پادشاهی اینک از آن منست
جنگم پیوسته با گروه دشمن است

بنا به روایت شاهنامه، یزدگرد نبیرهٔ انوشیروان است و او پس از فرخزاد بر تخت شهریاری ایران نشست و در این هنگام مسلمانان به ایران لشکر کشیدند و پس از آن میان سپاه ایران و سپاه مسلمین رزمی سخت درگرفت و سرانجام رستم هرمزد به دست سعد

و قاص کشته شد و ایرانیان از رزمگاه گریختند و چون این خبر به یزدگرد رسید سخت آشفته شد و با فرخزاد برادر رستم کنکاش کرد و آنان شهریار را راهنمائی کردند که پنهانی به آمل رود و لشکری گرد آورد و رزم را بیاغازد امّا یزدگرد فرار را از مردانگی دور دید و نپذیرفت و از آن پس آهنگ مروکرد و از راه ری و گرگان به طوس رفت و ماهوی سوری با سپاهی انبوه یزدگرد را پذیره شد امّا چون آرزوی تاج و تخت داشت ترکان را برانگیخت که به شاه بتازند و یزدگرد در کارزار هنرها نمود ولی چون بیشتر یارانش کشته و پراکنده شدند کاری از پیش نبرد و تنها ماند و به آسیائی پناه برد و ماهوی از جایگاه او آگاه گشت و آسیابان را برانگیخت که او را بکشد و یزدگرد واپسین پادشاه ساسانی بود و با کشته شدنش سلسلهٔ ساسانیان منقرض گردید.

www.tabarestan.info تبرستان

بنا به مدارک و اسناد تاریخی، یزدگرد سوم پسر شهریار و نوهٔ خسروپرویز به سال ۶۳۲میلادی در استخر فارس به شهریاری ایران رسید و به یاری رستم فرخزاد سپهبد ایران تمام کشور زیر سلطهٔ او درآمد درحالیکه مسلمانان تا دروازه‌های کشور آمده بودند و پس از چند جنگ که در دوران او رخ داد مسلمانان بر ایرانیان چیره شدند و یزدگرد از مغرب به مشرق رفت تا از خاقان چین کمک بخواهد اما سردارانش یک‌یک به او خیانت کردند و سرانجام به سال ۶۵۲میلادی در روستای زریق از توابع مرو به دست آسیابانی کشته شد و با کشته شدن او سلسلهٔ ساسانی منقرض شد.

* * *

یاران یەیانە کورد بین سەراسەر	yârân yayâna kurd bîn sarâsar
کە پەرێ ئێران رای کەردن یەکسەر	ka parê êrân rây kardin yaksar
وە جارێ ئێران ئاوەدان کەردن	wa jârê êrân âwadân kardin
ئامانو مژدە پەی پاتەرم بەردن	âmân u mizhda pay pâtarm bardin
درەوش ئێران درەوشیانەوە	dirawshi êrân dirawshiyânawa
پاراستن وڵات هەر وە گیانەوە	pârâstin wilât har wa gyânawa

یعنی: ای یاران! اینها همه‌اشان کُرد بودند

که برای ایران یکسر کوشش نمودند
یکباره ایران را آباد کردند
آمدند و مژدهٔ آنرا به مردم دادند
پرچم ایران را به اهتزاز درآوردند
و کشور را با جان و دل نگهداری کردند

* * *

تبرستان
www.tabarestan.info

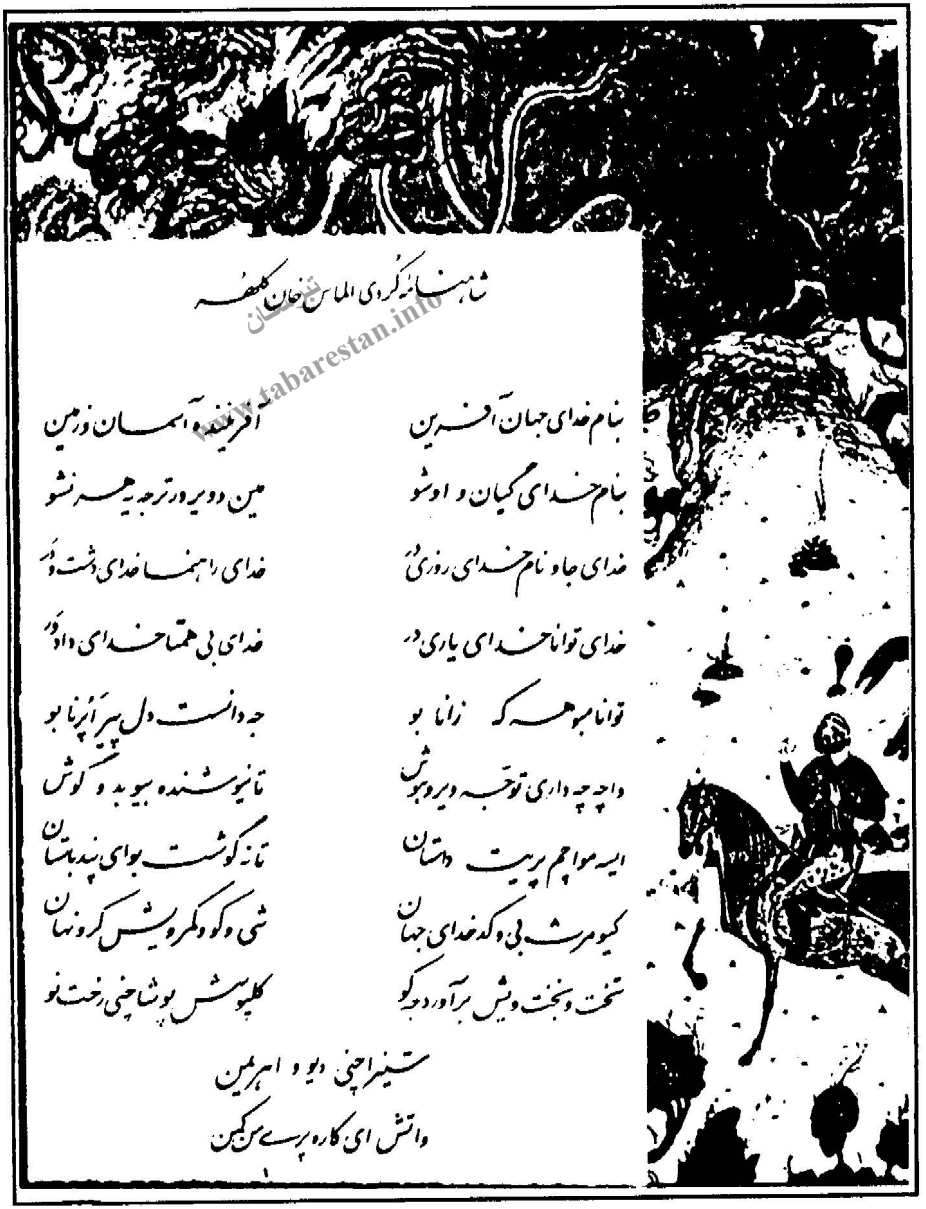

شاهنامهٔ کُردی الماس خان کلهر

www.tabarestan.info تبرستان

بنام خدای جهان آفرین — آفریننده آسمان و زمین

بنام خدای گیان و اوشو — مین دویر ورترجه یه هر نشو

خدای جاو نام خدای روزی در — خدای راهنما خدای دشت و در

خدای توانا خدای یاری در — خدای بی همتا خدای داد ور

توانا مبو هر که زانا بو — جه دانست دل پیر اپرنا بو

واچه چه داری توجه ویر و هوش — تا نیوشنده بیو بد و گوش

ایسه مواچم پریت داستان — تا نه گوشت بوای پند باستان

کیومرث بی و کدخدای جهان — شی و کو و کمر ویش کرو نهان

تخت و بخت ویش برآورد جه کو — کلپوشش پوشاچنی رخت نو

ستیزاچنی دیو و اهریمن

واتش ای کاره پرسی من کمین

صفحهٔ اوّل شاهنامهٔ کُردی

فرهنگ لغات

ئاتر âtir: آتش ـ آوستائی: آتر âtar ـ پهلوی: آترش âtarsh.

ئازا âzâ: دلیر، نجیب، اصیل ـ پهـ ـ آزات âzât.

ئازمایی âzmâîy: آزمایش ـ پهـ ـ آزمایشن âzmâyishn.

ئاگر âgir: آتش ـ مادی: آگر âgir.

ئاما âmâ: آمد ـ از (ئامای âmây: آمدن ـ پهلوی: آمتن âmatan).

ئوشو osho: عقل، خرد.

www.tabarestan.info تبرستان

(a ـ اَ)

ئەپورنا apurnâ: بُرنا، جوان.

ئەرژیته arzhêta: می‌ریزد ـ از (رژان rizhân: ریختن ـ پهـ: ریچیتن rêchîtan).

ئەرەب arab: بیگانه، غیرآریائی، غیرایرانی ـ پهـ: انیران anêrân.

ئەز az: من، ضمیر شخصی منفصل ـ پهـ: از az.

ئەمرو amro: امروز ـ پهـ: ایمروچ îmroch.

ئیراخت êrâxt: محکوم.

ئیستا êstâ: اکنون، این‌دم.

(b ـ ب)

باپیر bâpîr: پدربزرگ، نیا.

باوەر bâwar: بیاور ـ از: (ئاوەردەی âwarday: آوردن).

برا birâ: برادر ـ پهـ: برات birât.

بریندار birîn dâr: زخمی، مجروح.

بلی bilê: بگو.

بەر bar: جلو.

بەرد bard: سنگ.

بەزیکا bazêkâ: رحم، مهرورزی.

بەژن bazhn: بشن، قد و قامت ـ پهـ: بریه brêh.

بەشینا bashînâ: بردند ـ پهـ: بریشن barîshin.

بەفر bafr: برف ـ پهـ: ورف warf.

بەهەشت bahasht: بهشت.

بەیدی baydî: بیائید ـ از: (ئامای âmây: آمدن ـ پهـ: آمتن âmatan).

تبرستان www.tabarestan.info

(پ ـ p)

پاسی pâsî: پرهیزگاری.

پاله pâla: کارگر.

پول pol: دسته، گروه.

پەری parê: برای.

پی pê: پا ـ پهـ: پای pây.

پیسه pêsa: مانند.

پیش pêsh: پیش ـ پهـ: پیش pêsh.

(ت ـ t)

تلی tilî: غلطید.

تلیای tilyây: غلطیدن.

(ج - j)

جوان jwân: زیبا، قشنگ.

جووتیار jûtyâr: شخم‌زن، دهقان.

جەژن jazhn: جشن ـ پهـ: یسن yasn.

جوی juê: جدا ـ پهـ: یوت yût.

جوی بکاتەوە juê bikâtawa: جدا بکند ـ از: جـوی‌کـردنـه وه juê krdinawa: جداکردن ـ پهـ: یوتاکینیتن. yûtâ kênîtan.

تبرستان www.tabarestan.info

(چ - ch)

چاو châw: چشم ـ پهـ: چشم chashm.

چلی chilê: چلّه.

چەنی chanî: با.

(ح - h)

حاجی‌لەکلەک hâjî laklak: لک‌لک.

(خ - x)

خاپوور xâpûr: ویران.

خاپوورکەردەی xâpûr karday: ویران کردن.

خاسی xâsî: خوبی، نیکی.

خویندن xuêndin: خواندن ـ پهـ: خوانتن xwântan.

(د ـ d)

دار dâr: درخت ـ پهـ: دار dâr.

داسی dâsî: موجودات اهریمنی.

دل dil: دل، قلب ـ پهـ: دیل dîl.

دلی dilê: میان، وسط.

دوازده dwâzda: دوازده ـ پهـ: دوازده dwâzdah.

دووکەل dûkal: دود ـ پهـ: دوت dût.

دەم dam: دهان.

دەیکیلم daykêlim: می‌کارم ـ از: (کیلان kêlân: کاشتن) پهـ: کاریتن kârîtan.

دیل dîl: برده، اسیر.

دیو dêw: دیو ـ پهـ: دیو dêw.

تبرستان www.tabarestan.info

(ر ـ r)

راسی râsî: راستی ـ پهـ: راستیه râstîh.

رزگار rizgâr: رستگار ـ پهـ: رستار rastâr.

رمان rimân: ویران شد ـ از: (رمیای rimyây: ویران شدن).

رو ro: روز ـ پهـ: روچ roch.

روژ rozh: روز ـ پهـ: روژ rozh.

روله rola: فرزند.

روو rû: رخ، رخسار.

رەش rash: سیاه.

ریخن rêxin: دارایی، ثروت.

ریواس rêwâs: ریواس ـ پهـ: ریواس rêwâs.

(ز ـ z)

زور zor: ستم. زیاد ـ پارسی باستان: زوره zûra.

زورکار zor kâr: ستمکار، ظالم ـ پارسی باستان: زورکاه zûra kâra.

(س ـ s)

تبرستان www.tabarestan.info

سرگ sirg: پندار، وَهم.

سه‌قام saqâm: آرامش.

سه‌قامدر saqâm dar: آرامش‌دهنده.

سه‌هول sahol: یخ.

سینگ sîng: سینه ـ پهـ: سین sîn.

(ش ـ sh)

شارده‌وه shârdawa: پنهان کرد ـ از: شاردنه‌وه shârdinawa: پنهان کردن.

شن shin: زن ـ پهـ: ژن zhan.

شوو shû: شوهر ـ پهـ: شوی shoy.

شووان shuwân: چوپان ـ پهـ: شوپان shûpân.

شه‌ر shar: جنگ، نبرد.

شه‌قشه‌قه shaqshaqa: جغجغه.

شه‌قی‌برد shaqî bird: شکافته شد ـ از: شه‌قبردن shaq birdin: شکافته شدن.

شین shîn: شیون ـ پهـ: شیون shêwan.

شیناوه‌رد shînâward: کشت صیفی.

(ف ـ f)

فروج firûj: جوجه شش ماهه.

(ق ـ q)

تبرستان www.tabarestan.info

قار qâr: خشم.

(ک ـ k)

کات kât: وقت.

کچ kich: دختر ـ پهـ: کنیچ kanîch.

کنیک kinîk: دختر ـ پهـ: کنینک kanênak.

کوژان kuzhân: خاموش گشت ـ از: (کوژانه‌وه kuzhânawa: خاموش شدن).

کوشک koshk: کوشک، کاخ.

کول kol: کول، دوش.

کویستان kuêstân: کوهستان ـ پهـ: کوهیستان kohîstân.

که‌چ kach: کج.

که‌ردنه kardina: کرد ـ از: (که‌رده‌ی karday: کردن ـ پهـ: کرتن kartan).

(گ ـ g)

گاوان gâwân: گاوبان، گاویار، نگهبان گاو.

گوتم gutim: گفتم ـ از (گوتن gutin: گفتن ـ پهـ: گوفتن goftan).

گونا gunâ: ده، روستا.

گویچکه **guêchka: گوش ـ پهـ: گوش gosh.**

گەورە gawra: بزرگ ـ سانسکریت: گورا gawrâ.

گیهان gêhân: جهان ـ پهـ: گیهان gêhân.

(ل ـ l)

لەک lak: صدهزار.

لەگەل lá gal: با.

تبرستان www.tabarestan.info

(م ـ m)

ما mâ: ماه ـ پهـ: ماه mâh.

مال mâl: خانه ـ پهـ: مان mân.

مانگ mâng: ماه ـ آوستائی: ماونگه mâwnga.

مانگەشەو mânga shaw: ماهتاب، مهتاب.

مریشک mirîshk: ماکیان، مرغ.

مژده mizhda: مژده.

منال minâl: کودک، بچه.

مورو murû: مرغ، پرنده ـ پهـ: مورو morw.

مەر mar: گوسفند ـ پهـ: میش mêsh.

مەشیانە mashyâna: مشیانه، حَوّا ـ پهـ: مشیانه mashyâna.

مەشیە mashya: مشیه، آدم، ابوالبشر ـ پهـ: مشیه mashya.

میرد mêrd: مرد ـ پهـ: میرک mêrak.

میردان رەواس : mêrdâni rawâs: مردان گیاهی.

میگەل mêgal: گله، رمه.

مین mên: اندیشه.

(n ـ ن)

نووسان nûsân: چسباند.

نووساندن nûsândin: چسباندن.

(w ـ و)

تبرستان www.tabarestan.info

وا wâ: چنین.

واس wâs: خوشهٔ گندم.

وه‌شی washî: خوشی ـ پهـ: خوشیه xwashîh

وه‌ک wak: مانند، به‌سان.

وه‌کوو wakû: مانند.

ویر wîr: اندیشه.

ویشان wêshân: خودشان، خودش را.

(h ـ ه)

هام‌مل hâm mil: هم‌پیمان.

هووخره‌ت hûxratخردمند، عاقل.

هورمز hormiz: اهورامزدا ـ پهـ: اورمزد ormazd.

هه‌زار hazâr: هزاردستان.

هه‌می hamî: همه ـ پهـ: همی hamê.

هه‌نی hanî: اکنون.

هیوچ hêwch: هیچ ـ پهـ: هیچ hêch.

(ی - y)

یار yâr: یار ـ پهـ: یار yâr.

یه‌ری yarê: سه، عدد سه ـ پهـ: سی sê.

تبرستان
www.tabarestan.info

مآخذ و منابع

۱ ـ الاخبارالطوال تألیف ابوحنیفه دینوری لیدن ۱۸۸۸.

۲ ـ مروج‌الذهب تألیف: مسعودی ـ مصر ۱۳۰۴ هجری قمری.

۳ ـ فتوح‌البلدان تألیف: بلاذری ـ فاهره ۱۳۱۸هجری قمری.

۴ ـ الامم والملوک تألیف: طبری ـ لیدن ۱۸۸۵.

۵ ـ الکامل تألیف: ابن‌الاثیر ـ مصر ۱۳۰۲هجری قمری.

۶ ـ الفهرست تألیف: ابن‌الندیم ـ لایپزیک ۱۸۷۲.

۷ ـ تاریخ بغداد أو مدینة‌السلام تألیف: خطیب بغدادی قاهره ۱۹۳۱.

۸ ـ وفیات‌الاعیان تألیف ابن خلکان اربیلی ـ مصر ۱۳۱۰هجری قمری.

۹ ـ فوات‌الوفیات تألیف: ابن شاکرالکتبی ـ مصر ۱۲۸۲هجری قمری.

۱۰ ـ احسن‌التقاسیم فی معرفة‌الاقالیم تألیف: ابی‌عبدالله‌المقدسی ـ لیدن ۱۸۷۶.

۱۱ ـ رحلة‌ابن جبیر تألیف: ابن جبیر ـ لیدن ۱۸۵۲.

۱۲ ـ الأغانی تألیف: ابوالفرج‌الأصفهانی ـ بولاق ۱۲۸۵هجری قمری.

۱۳ ـ اخبارالدول و آثارالأول تألیف: قرمانی ـ بغداد ۱۲۸۲هجری قمری.

۱۴ ـ فتوح‌الشام تألیف: واقدی ـ بیروت ۱۹۴۵.

۱۵ ـ الدررالکامنه تألیف: ابن‌الجوزی ـ قاهره ۱۹۲۲.

۱۶ ـ المنتظم تألیف: ابن‌الجوزی ـ مصر ۱۹۳۲.

۱۷ ـ المختصر فی تاریخ‌البشر تألیف: ابی‌الفداء ـ بیروت ۱۹۳۴.

۱۸ ـ تقویم‌البلدان تألیف: ابی‌الفداء ـ قاهره ۱۹۶۵.

۱۹ ـ تاریخ‌الامم والملوک تألیف: محمدبن جریرالطبری ـ لیدن ۱۹۰۱.

۲۰ ـ تاریخ سنی ملوک‌الارض والانبیاء تألیف حمزة‌الاصفهانی ـ لیپزیگ ۱۸۸۴.

۲۱ ـ التنبیه والأشراف تألیف ابوالحسن‌المسعودی ـ مصر ۱۳۵۷هجری قمری.

۲۲ ـ تجارب‌الأمم تألیف ابن مسکویه ـ بیروت ۱۹۳۱.

۲۳ ـ الحوادث‌الجامعة تألیف: ابن‌الفوطی ـ بیروت ۱۹۲۴.

۲۴ ـ معجم‌الألقاب تألیف: ابن‌الفوطی ـ بیروت ۱۹۱۸.

تبرستان www.tabarestan.info

۲۵ ـ تاریخ‌الخلفاء تألیف: السیوطی ـ مصر ۱۹۱۸.
۲۶ ـ حسن‌المحاضرة تألیف: السیوطی ـ مصر ۱۹۲۸.
۲۷ ـ بغیة‌الوعاء تألیف: السیوطی ـ مصر ۱۹۳۲.
۲۸ ـ صبح‌الاعشی فی مناعة‌الانشاء تألیف: قلقشندی ـ قاهره ۱۹۱۳.
۲۹ ـ تحفة‌الوزراء تألیف: ابن‌الصابی ـ مصر ۱۹۵۱.
۳۰ ـ البدایة والنهایة فی‌التاریخ تألیف: ابن کثیرالقرشی ـ مصر ۱۳۵۱هجری قمری.
۳۱ ـ الروضتین فی اخبارالدولتین تألیف: ابوشامه‌المقدسی ـ بیروت ۱۹۵۲.
۳۲ ـ کتاب‌العبر تألیف: ابن خلدون ـ مصر ۱۹۵۱.
۳۳ ـ التمدن‌الاسلامی تألیف: جرجی زیدان ـ مصر ۱۹۶۲.
۳۴ ـ صورة‌الارض تألیف: ابن حوقل ـ لیدن ۱۹۳۹.
۳۵ ـ عیون‌الاخبار تألیف: ابن قتیبه ـ مصر ۱۳۴۳هجری قمری.
۳۶ ـ معجم‌البلدان تألیف: یاقوت‌الحموی ـ لیپزیگ ۱۸۷۳.
۳۷ ـ مقدمة‌الادب تألیف: زمخشری ـ لبسیا ۱۸۴۳.
۳۸ ـ العراق بین‌الاحتلالین تألیف: عباس عزاوی ـ بغداد ۱۹۵۵.
۳۹ ـ العراق فی دورالاحتلال والانتقاب تألیف عبدالرزاق‌الحسنی ـ بغداد ۱۹۷۱.
۴۰ ـ القدیم والحدیث تألیف: کرد محمدعلی ـ بیروت ۱۹۴۳.
۴۱ ـ خطط‌الشام تألیف: کردمحمدعلی ـ بیروت ۱۹۵۲.
۴۲ ـ العشائرالکردیة تألیف عباس عزاوی ـ بغداد ۱۹۵۹.
۴۳ ـ تاریخ‌العصورالقدیمة ترجمة: داود قربان ـ بغداد ۱۹۷۱.
۴۴ ـ معالم العصور الوسطی ترجمة: محمد رفیق ـ بغداد ۱۹۶۲.
۴۵ ـ الاخبارالسنیه تألیف: سید علی خریری ـ بیروت ۱۹۴۴.
۴۶ ـ کشف‌الظنون عن اسامی‌الکتب والفنون تألیف: حاجی خلیفه ـ لندن ۱۸۳۵.
۴۷ ـ عیون‌الابناء فی طبقات‌القراء تألیف: ابی اصیبیه ـ بیروت ۱۹۲۸.
۴۸ ـ طبقات الشعراء تألیف: ابن سلام الجمحی ـ مصر ۱۹۱۶.
۴۹ ـ خریدة‌القصر تألیف: الاصفهانی ـ بیروت ـ ۱۹۱۹.
۵۰ ـ الفتوحات‌الاسلامیة تألیف: زینی دحلان ـ مصر ۱۹۴۲.

تبرستان www.tabarestan.info

۵۱ ـ الفخری تألیف: ابن طلقلقی ـ بیروت ۱۹۲۸.
۵۲ ـ الیزیدیه قدیماً و حدیثاً تألیف عبدالرزاق‌الحسنی ـ بغداد ۱۹۴۸.
۵۳ ـ تاریخ الموصل تألیف: سلیمان صائغ ـ بغداد ۱۹۳۸.
۵۴ ـ آثارالبلاد تألیف: زکریابن محمدالقزوینی ـ بیروت ۱۹۷۱.
۵۵ ـ الاغلاق‌النفسیه تألیف: ابن رسته ـ بیروت ۱۹۵۷.
۵۶ ـ البدایة والنهایة تألیف: ابن کثیرالقرشی الدمشقی ـ مصر ۱۹۱۳.
۵۷ ـ ثمارالقلوب تألیف: ثعالبی ـ بیروت ۱۹۱۶.
۵۸ ـ الشعر والشعراء تألیف: ابن قتیبةالدینوری ـ مصر ۱۹۸۲.
۵۹ ـ الانساب تألیف: السمعانی ـ مصر ۱۹۴۸.
۶۰ ـ کتاب البلدان تألیف ابن فقیه الهمدانی ـ لیدن ۱۳۰۲هجری قمری.
۶۱ ـ التنبیه والاشراف تألیف: المسعودی ـ بیروت ۱۹۴۹.
۶۲ ـ عجائب الاسفار و غرائب الاخبار تألیف: مسلم‌ابن محمودالشیرازی ـ بیروت ۱۹۵۷.
۶۳ ـ المنتظم فی تاریخ الملوک الامم تألیف: ابن‌الجوزی ـ حیدرآباد ۱۳۵۸هجری قمری.
۶۴ ـ مرآةالزمان تألیف ابن‌الجوزی ـ هند ۱۹۵۱.
۶۵ ـ ادب الکتاب تألیف: الصولی ـ بیروت ۱۹۲۸.
۶۶ ـ السیره النبویه تألیف: ابن‌هشام ـ مصر ۱۹۵۱.
۶۷ ـ عیون الاخبار تألیف: ابن قتیبه‌الدینوری ـ مصر ۱۹۳۱.
۶۸ ـ طبقات‌الامم تألیف: صاعدبن احمدالاندلسی ـ مصر ۱۹۲۱.
۶۹ ـ الفرق بین‌الفرق تألیف: عبدالقاهرالبغدادی ـ مصر ۱۹۱۸.
۷۰ ـ الفصل فی‌الملل والنحل تألیف: ابوحزم الاندلسی ـ مصر ۱۹۲۴.
۷۱ ـ غرر اخبار ملوک‌الفرس تألیف: ثعالبی ـ مصر ۱۹۳۱.
۷۲ ـ اللباب فی تهذیب الانساب تألیف: ابن‌الاثیر ـ مصر ۱۹۲۸.
۷۳ ـ نخبه‌الدهر فی عجائب‌البر والبحر تألیف: شمس‌الدین‌الانصاری الدمشقی ـ مصر ۱۹۳۱.
۷۴ ـ الاطبه فی تمییزالصحابه تألیف: ابن حجرالعسقلانی ـ مصر ۱۹۲۴.
۷۵ ـ الاعلام تألیف: خیرالدین الزرکلی ـ مصر ۱۹۳۱.

www.tabarestan.info تبرستان

۷۶ـ اعلام النبلاء تألیف: محمد راغب الطباخ ـ مصر ۱۹۴۸.
۷۷ـ انباءالرواه تألیف: القفطی ـ مصر ۱۹۲۸.
۷۸ـ تاریخ حلب تألیف: ابن العدیم ـ مصر ۱۹۳۳.
۷۹ـ تاریخ دمشق تألیف: ابن عساکر ـ مصر ۱۹۲۹.
۸۰ـ تکله اکمال الاکمال تألیف: ابن‌الصابونی ـ مصر ۱۹۱۲.
۸۱ـ الجواهرالمضیه تألیف: ابوالوفاءالقرشی الدمشقی ـ قاهر ۱۹۵۲.
۸۲ـ حیاه الحیوان تألیف: الدمیری ـ قاهره ۱۹۳۸.
۸۳ـ دمیه‌القصر تألیف: الباخرزی ـ مصر ۱۹۵۲.
۸۴ـ الدیارات تألیف: الشابشتی ـ مصر ۱۹۶۱.
۸۵ـ روضات‌الجنات تألیف: فی مناقب السادات ـ مصر ۱۹۴۴.
۸۶ـ سیره‌النبلاء تألیف: الذهبی ـ مصر ۱۹۴۶.
۸۷ـ شذرات‌الذهب فی اخبار من ذهب تألیف: ابن عمادالحنبلی ـ قاهره ۱۹۱۲.
۸۸ـ معجم‌البلدان تألیف: یاقوت حموی ـ مصر ۱۹۶۴.
۸۹ـ خریده‌القصر تألیف: اصفهانی ـ مصر ۱۹۳۲.
۹۰ـ الاغانی تألیف: ابوالفرج الاصفهانی ـ مصر ۱۹۱۲.
۹۱ـ لمحات من تاریخ العالم تألیف: نهرو ـ قاهره ۱۹۵۶.
۹۲ـ الفتوحات‌الاسلامیه تألیف: زینی دحلان ـ قاهره ۱۹۵۸.
۹۳ـ الفخری ابن طلقلقی ـ بیروت ۱۹۵۸.
۹۴ـ اخبارالدول تألیف: قرمانی ـ مصر ۱۹۶۵.
۹۵ـ المسألة الکردیة والقومیات العنصر به فی‌العراق تألیف زودولوقا ـ بیروت ۱۹۶۹
۹۶ـ الیزیدیه قدیما و حدیثا تألیف: اسماعیل جول ـ بیروت ۱۹۳۷.
۹۷ـ دین الکردالقدیم تألیف: توفیق وهبی ـ ترجمة روژبیانی ـ بغداد ۱۹۴۵.
۹۸ ـ مشاهیرالکرد و کردستان تألیف: محمدامین زکی ترجمه سانحة امین زکی بغداد ۱۹۴۵.
۹۹ ـ تاریخ السلیمانیه و انحائها تألیف: محمد امین زکی ترجمه محمدجمیل روژبیانی ـ بغداد ۱۹۵۱.

تبرستان www.tabarestan.info

۱۰۰ ـ آثارالبلاد تألیف: زکریا بن محمد قزوینی ـ بیروت ۱۹۶۰.
۱۰۱ ـ تراث مصرفی الحصارة الاسلامیة تألیف: عبدالرحمن زکی ـ قاهره ۱۹۵۱.
۱۰۲ ـ اخبار فطارکه (بطارقه) الشرق تألیف: ماری بن سلیمان ـ لیدن ۱۸۹۱.
۱۰۳ ـ الانساب تألیف: سمعانی ـ بیروت ۱۹۶۱.
۱۰۴ ـ البدایه والنهایه تألیف: ابن کثیرالقرشی الدمشقی ـ مصر ۱۹۲۸.
۱۰۵ ـ الأکراد تألیف: شاکر خصباک ـ بغداد ۱۹۷۲.
۱۰۶ ـ تاریخ مختصرالدول تألیف: گریگوریس بن عبری ـ مصر ۱۹۴۸.
۱۰۷ ـ التنبیه والاشراف تألیف: مسعودی ـ لیدن ۱۸۸۹.
۱۰۸ ـ ثمارالقلوب تألیف: ثعالبی ـ مصر ۱۹۱۸.
۱۰۹ ـ الشعر والشعراء تألیف: ابن قتیبه الدینوری ـ مصر ۱۹۵۲.
۱۱۰ ـ النوادرالسلطانیه تألیف: قاضی شداد خطیب صلاح‌الدین ایوبی ـ مصر ۱۹۱۴.
۱۱۱ ـ کتاب التاریخ تألیف: تاریخ‌الدین شاهنشاه ایوبی ـ مصر ۱۹۲۳.
۱۱۲ ـ دولة آل سلجوق تألیف: عمادالدین الاصفهانی ـ مصر ۱۹۶۱.
۱۱۳ ـ تاریخ امم‌الاسلامیة تألیف: محمد خضری ـ مصر ۱۹۶۱.
۱۱۴ ـ حیاة صلاح الدین ایوبی تألیف: احمدبیلی ـ مصر ۱۹۶۱.
۱۱۵ ـ حاضرالعالم الاسلامی تألیف: شکیب ارسلان ـ بیروت ۱۹۳۴.
۱۱۶ ـ سلک‌الدررفی اعیان القرن الثانی عشر تألیف: ابی الفضل محمدابن خلیل ـ بیروت ۱۹۲۸.
۱۱۷ ـ طبقات‌الشافعیه الکبری تألیف: سبکی ـ مصر ۱۹۲۸.
۱۱۸ ـ تاریخ دول الاسلام تألیف: رزق‌الله منقریوس ـ مصر ۱۹۴۴.
۱۱۹ ـ القضیةالکردیة تألیف: محمودالدرة ـ بیروت ۱۹۶۶.
۱۲۰ ـ الفتح‌القسی فی الفتح القدسی تألیف: عمادالدین الاصفهانی کاتب صلاح‌الدین‌الایوبی ـ مصر ۱۹۵۱.
۱۲۱ ـ البدء والتاریخ تألیف: مطهر مقدسی ـ مصر ۱۹۴۲.
۱۲۲ ـ الآثارالباقیه عین القرون الخالیه تألیف: ابوریحان بیرونی ـ مصر ۱۹۳۸.
۱۲۳ ـ مسالک‌الابصار تألیف ابن فضل‌الله العمری ـ مصر ۱۹۳۴.

تبرستان www.tabarestan.info

۱۲۴ ـ تاریخ‌الخلفاء تألیف ابوشامه ـ قاهره ۱۳۵۱هـ.
۱۲۵ ـ سراج‌الملوک تألیف ابن طباطبا ـ قاهره ۱۲۸۹هـ.
۱۲۶ ـ احسن‌التقاسیم تألیف: ابی عبدالله المقدسی ـ لیدن ۱۸۹۸.
۱۲۷ ـ مختصر کتاب البلدان تألیف: ابن‌الفقیه الهمدانی ـ مصر ۱۹۴۶.
۱۲۸ ـ ممالک الممالک تألیف: ابن خرداذبه الخراسانی ـ مصر ۱۹۵۲.
۱۲۹ ـ الاعلاق‌النفسیه تألیف: ابن رسته ـ مصر ۱۹۳۸.
۱۳۰ ـ التنبیه والاشراف تألیف: المسعودی ـ مصر ۱۹۴۶.
۱۳۱ ـ عجائب الاسفار و غرائب الاخبار تألیف: مسلم بن محمود شیرازی ـ بیروت ۱۹۳۸.
۱۳۲ ـ سیرة صلاح الدین تألیف: ابن شداد ـ مصر ۱۹۵۱.
۱۳۳ ـ شوق‌المستهام فی معرفة رموزالاقلام تألیف: ابن وحشیه‌النبطی ـ لندن ۱۸۸۸.
۱۳۴ ـ من عمان الی العمادیه تألیف: علی سید و گورانی ـ قاهره ۱۹۳۵.
۱۳۵ ـ کردستان والحرکة‌القومیة الکردیه تألیف جلال طالبانی ـ بیروت ۱۹۷۱.
۱۳۶ ـ فنون الاسلام تألیف زکی محمدحسن ـ قاهره ۱۹۴۸.
۱۳۷ ـ بلدان‌الخلافة الشرقیه تألیف: لسترنج ـ مصر ۱۹۵۸.
۱۳۸ ـ رحلة ریچ فی العراق عام ۱۸۸۰ تألیف مستر ریچ ترجمة: بهاءالدین نوری ـ بغداد ۱۹۵۱.
۱۳۹ ـ الکاکائیة فی‌التاریخ تألیف: عباس العزاوی ـ بغداد ۱۹۵۱.
۱۴۰ ـ تاریخ الیزیدیه تألیف: عباس العزاوی ـ بغداد ۱۹۵۷.
۱۴۱ ـ رحلة ابن بطوطه تألیف: ابن بطوطه ـ مصر ۱۲۸۷ هجریه.
۱۴۲ ـ معجم‌الاطباء تألیف: احمد عیسی ـ قاهره ۱۹۴۲.
۱۴۳ ـ عنوان‌المجد تألیف: ابراهیم الحیدری ـ مصر ۱۹۳۸.
۱۴۴ ـ الواضح تألیف: الیعقوبی ـ مصر ۱۹۵۱.
۱۴۵ ـ البلدان تألیف: الیعقوبی ـ مصر ۱۹۳۴.
۱۴۶ ـ طبقات‌الصوفیه تألیف: شعرانی ـ مصر ۱۹۵۸.
۱۴۷ ـ طبقات الشافعیه تألیف: گورانی ـ مصر ۱۹۶۱.
۱۴۸ ـ ثورتنا فی شمال العراق تألیف عبدالمنعم الغلامی ـ بغداد ۱۹۶۶.
۱۴۹ ـ الجامع المختصر تألیف: ابن ساعی ـ مصر ۱۹۷۱.

تبرستان www.tabarestan.info

۱۵۰ ـ سیرة صلاح الدین تألیف: ابن شداد ـ مصر ۱۹۴۲.
۱۵۱ ـ القضیةالکردیه تألیف: شیخ عمر غریب ـ بیروت ۱۹۹۲.
۱۵۲ ـ بناةالقاهره تألیف: الدکتور عبدالرحمن زکی ـ مصر ۱۹۲۰.
۱۵۳ ـ التاریخ البحری المصری تألیف: سعداوی ـ مصر ۱۹۴۵.
۱۵۴ ـ الروم و صلاتهم بالعرب تألیف: اسد رستم ـ بیروت ۱۹۳۸.
۱۵۵ ـ البدایة والنهایة تألیف: ابن کثیر ـ بیروت ۱۹۲۷.
۱۵۶ ـ الحرکةالصلیبیة تألیف: عاشور ـ بغداد ۱۹۳۸.
۱۵۷ ـ شذرابت‌الذهب تألیف: ابن‌العماد ـ بیروت ۱۹۳۴.
۱۵۸ ـ السلوک تألیف: المقریزی ـ بیروت ۱۹۷۱.
۱۵۹ ـ الحیاةالسیاسیة فی‌العراق تألیف: القزاز ـ بغداد ۱۹۶۸.
۱۶۰ ـ زبدةالحلب تألیف: ابن‌العدیم ـ مصر ۱۹۲۳.
۱۶۱ ـ المسک الاذفر تألیف: الالوسی ـ مصر ۱۹۵۴.
۱۶۲ ـ عنوان‌المجد تألیف: ابراهیم‌الحیدری ـ مصر ۱۹۶۱.
۱۶۳ ـ سناالبرق تألیف: البنداری ـ مصر ۱۹۳۴.
۱۶۴ ـ البلدان تألیف: البنداری ـ مصر ۱۹۵۲.
۱۶۵ ـ طبقات الصوفیه تألیف: شعرانی ـ مصر ۱۹۲۸.
۱۶۶ ـ طبقات‌الشافعیه تألیف: گورانی ـ مصر ۱۹۳۸.
۱۶۷ ـ امارة بهدینان الکردیة تألیف: صدیق‌الدملوجی ـ موصل ۱۹۶۲.
۱۶۸ ـ الجامع‌المختصر تألیف: ابن ساعی ـ مصر ۱۹۴۸.
۱۶۹ ـ الروضتین تألیف: الاصفهانی ـ مصر ۱۹۲۱.
۱۷۰ ـ معجم الادباء تألیف: یاقوت حموی ـ مصر ۱۹۳۸.
۱۷۱ ـ الواقعیة فی‌الادب الکردی تألیف: مصطفی رسول ـ بیروت ۱۹۵۱.
۱۷۲ ـ کتاب التاریخ تألیف: تاریخ الدین شاهنشاه ایوبی ـ مصر ۱۹۴۴.
۱۷۳ ـ دوله آل سلجوق تألیف: عمادالدین الاصفهانی ـ مصر ۱۹۵۲.
۱۷۴ ـ تاریخ امم‌الاسلامیة تألیف: محمد خضری ـ مصر ۱۹۳۸.
۱۷۵ ـ حیاه صلاح الدین ایوبی تألیف: احمدبیلی ـ مصر ۱۹۴۸.

تبرستان www.tabarestan.info

۱۷۶ ـ کتاب الخراج و صنعة‌الکتابة تألیف قدامة ابن جعفر ـ بریل ۱۸۸۹.
۱۷۷ ـ سلک الدررفی اعیان القرن الثانی عشر تألیف: ابی‌الفضل ابن خلیل ـ مصر ۱۹۶۴.
۱۷۸ ـ الشیخ معروف البرزنجی تألیف محمدالخال ـ بغداد ۱۹۶۱.
۱۷۹ ـ تاریخ دول الاسلام تألیف: رزق الله منقریوس ـ بیروت ۱۹۲۵.
۱۸۰ ـ حیاة صلاح الدین الایوبی تألیف: بیلی احمد ـ قاهره ۱۹۲۶.
۱۸۱ ـ الفتح القی فی الفتح القدسی تألیف: عمادالدین الاصفهانی ـ لیدن ۱۸۹۵.
۱۸۲ ـ البدء والتاریخ تألیف: مطهر مقدسی ـ بیروت ۱۹۲۴.
۱۸۳ ـ الآثارالباقیه عن‌القرون الخالیه تألیف: ابوریحان بیرونی ـ بیروت ۱۹۶۱.
۱۸۴ ـ مسالک‌الابصار تألیف: ابن فضل‌الله العمری ـ بیروت ۱۹۵۲.
۱۸۵ ـ المسالک والممالک تألیف: ابی اسحاق الاصطخری ـ مصر ۱۹۳۲.
۱۸۶ ـ المسالک والممالک تألیف: ابن حوقل ۱۹۱۴.
۱۸۷ ـ مختصر کتاب البلدان تألیف: ابن الفقیه الهمدانی ـ بیروت ۱۹۵۰.
۱۸۸ ـ ممالک‌الممالک تألیف: ابن خرداذبه الخراسانی ـ بیروت ۱۹۴۲.
۱۸۹ ـ نخب الذخائر فی احوال الجواهر تألیف الاب‌انستاس‌الکرملی ـ قاهره ۱۹۳۹.
۱۹۰ ـ التنبیه والاشراف تألیف: المسعودی ـ مصر ۱۹۶۲.
۱۹۱ ـ معجم‌البلدان تألیف: یاقوت الحموی.
۱۹۲ ـ خلاصة تاریخ‌الکرد و کردستان تألیف: محمدامین زکی ترجمة محمدعلی عونی ـ قاهره ۱۹۳۹.
۱۹۳ ـ الاکراد فی‌القرن العشرین تألیف: محمد البریفکانی ـ بغداد ۱۹۵۰.
۱۹۴ ـ صفحات من نضال‌الشعب‌الکردی فی ایران تألیف: محمد توفیق وردی ـ بغداد ۱۹۵۸.
۱۹۵ ـ قافلة‌الشهداء الاکراد تألیف: محمد توفیق وردی ـ بغداد ۱۹۷۲.
۱۹۶ ـ کردستان‌المناضلة تألیف: محمد توفیق وردی ـ بغداد ۱۹۵۹.
۱۹۷ ـ نضال الاکراد تألیف: محمد شیرزاد ـ قاهره ۱۹۴۶.
۱۹۸ ـ المسألة‌الکردیة تألیف: محمدکریم فتح‌الله ـ بغداد ۱۹۷۲.
۱۹۹ ـ القضیة الکردیة تألیف: معروف جیاوک ـ بغداد ۱۹۲۵.

www.tabarestan.info تبرستان

۲۰۰ ـ الاکراد تألیف: مینورسکی ترجمةالدکتور معروف خزنه‌دار ـ بغداد ۱۹۶۸.
۲۰۱ ـ الحیاةالاجتماعیة فی کردستان تألیف: هادی رشید جاوشلی ـ بغداد ۱۹۷۰.
۲۰۲ ـ القومیةالکردیة و تراثهاالتاریخی تألیف: هادی رشید چاوشلی ـ بغداد ۱۹۶۷.
۲۰۳ ـ الیزیدیة قدیماً و حدیثاً تألیف: اسماعیل جول ـ بیروت ۱۹۳۴.
۲۰۴ ـ القضیةالکردیة تألیف: الدکتور بلج شیرکوه ـ قاهره ۱۹۳۰.
۲۰۵ ـ الاکراد منذ فجرالتاریخ الی سنة ۱۹۳۰ تألیف: رفیق حلمی ـ موصل ۱۹۳۴.
۲۰۶ ـ الرسالةالثانیه تألیف: ابی دلف مسعرابن‌المهلهل ـ قاهره ۱۹۵۵.
۲۰۷ ـ کرد و کردستان تألیف: واسیلی نیکیتین ترجمهٔ محمد قاضی ـ تهران ۱۳۶۶.
۲۰۸ ـ تاریخ کردستان تألیف: آیت‌الله مردوخ کردستانی ـ تهران ۱۳۲۴.
۲۰۹ ـ حدیقهٔ ناصریه تألیف: میرزاعلی اکبر وقایع‌نگار به اهتمام محمدرئوف توکلی ـ تهران ۱۳۶۴.
۲۱۰ ـ سیرالاکراد تألیف: میرزا عبدالقادر بابانی به اهتمام محمدرئوف توکلی ـ تهران ۱۳۶۶.
۲۱۱ ـ تحفهٔ ناصری تألیف: میرزا شکرالله سنندجی به اهتمام دکتر حشمت‌الله طبیبی ـ تهران ۱۳۶۶.
۲۱۲ ـ تاریخ اردلان اثر ماه شرف خانم مستوره به اهتمام ناصر آزادپور ـ سنندج ۱۹۴۶.
۲۱۳ ـ لب تواریخ تألیف: خسروبن محمد اردلان به اهتمام دکتر اسماعیل اردلان ـ تهران ۱۳۵۶.
۲۱۴ ـ شهریاران گمنام تألیف: احمد کسروی ـ تهران ۱۳۵۷.
۲۱۵ ـ تاریخ ریشهٔ نژادی‌کرد نگارش: احسان نوری ـ تهران ۱۳۳۳.
۲۱۶ ـ کردستان تألیف: علی‌اصغر شمیم ـ تهران ۱۳۷۰.
۲۱۷ ـ کرد و پیوستگی نژادی و تاریخی او تألیف: رشید یاسمی ـ تهران ۱۳۱۶.
۲۱۸ ـ کردستان نگارش: حبیب‌الله بابانی ـ تهران ۱۳۴۵.
۲۱۹ ـ دودمان آریائی تألیف: سرلشکر مظفر زنگنه ـ تهران ۱۳۴۷.
۲۲۰ ـ کرمانشاهان ـ کردستان تألیف: مسعود گلزاری ـ تهران ۱۳۵۶.
۲۲۱ ـ کردشناسی تألیف: مراد اورنگ ـ تهران ۱۳۴۶.

www.tabarestan.info تبرستان

۲۲۲ ـ مجمع‌الانساب تألیف: محمدبن علی شبانکاره‌ای به اهتمام میرهاشم محدث ـ تهران ۱۳۶۳.
۲۲۳ ـ کرد در دائرةالمعارف اسلام ترجمه: اسماعیل فتاح قاضی ـ ارومیه ۱۳۶۷.
۲۲۴ ـ حرکت تاریخی کرد و خراسان تألیف: کلیم‌الله توحدی ـ مشهد ۱۳۵۹.
۲۲۵ ـ جغرافیای عمومی استان کردستان تألیف: سید یدالله نجفی ـ تهران ۱۳۶۹.
۲۲۶ ـ جامعه‌شناسی و مردم‌شناسی تألیف: دکتر حشمت‌الله طبیبی ـ تهران ۱۳۷۱.
۲۲۷ ـ کردها تألیف: کندال ترجمه: ابراهیم یونسی ـ تهران ۱۳۷۲.
۲۲۸ ـ امپریالیزم و مسئله کرد تألیف: دکتر عزیز ژیان ـ تهران ۱۳۵۸.
۲۲۹ ـ تاریخ و فرهنگ کردستان تألیف: عمر فاروقی ـ تهران ۱۳۶۲.
۲۳۰ ـ افسانه و بازیهای کردی تألیف: علی‌اشرف درویشیان ـ تهران ۱۳۶۷.
۲۳۱ ـ سفرنامهٔ ابودلف در ایران با تعلیقات مینورسکی ترجمه: سید ابوالفضل طباطبائی ـ تهران ۱۳۴۲.
۲۳۲ ـ تقویم‌البلدان تألیف: ابوالفدا ترجمهٔ عبدالمحمد آیتی ـ تهران ۱۳۴۹.
۲۳۳ ـ تاریخ عالم‌آرای عباسی تألیف: اسکندربیگ ترکمان ـ تهران ۱۳۵۰.
۲۳۴ ـ یزیدیها و شیطان‌پرستان تألیف: جعفر غضبان ـ تهران ۱۳۴۱.
۲۳۵ ـ نزانی مزگانی سرودهٔ دکتر سعیدخان کردستانی ـ تهران ۱۳۴۱.
۲۳۶ ـ شاهنامهٔ حقیقت تألیف: حاج نعمت‌الله جیحون‌آبادی به اهتمام دکتر محمد مکری تهران ۱۳۴۵.
۲۳۷ ـ برهان‌الحق تألیف: نورعلی الهی به کوشش تقی تفضلی ـ تهران ۱۳۴۲.
۲۳۸ ـ آثارالبلاد تألیف: ابوعبدالله زکریای قزوینی به اهتمام وستنفلد ـ گوتا ۱۸۴۸.
۲۳۹ ـ آثارالباقیه تألیف: ابوریحان بیرونی ترجمهٔ علی‌اکبر داناسرشت ـ تهران ۱۳۲۱.
۲۴۰ ـ شرفنامه تألیف: امیرشرف خان بدلیسی به اهتمام محمدعباسی ـ تهران ۱۳۴۳.
۲۴۱ ـ کردها، ترکها، عربها، تألیف: ادموندز ترجمهٔ ابراهیم یونسی ـ تهران ۱۳۶۷.
۲۴۲ ـ سلطان صلاح‌الدین ایوبی تألیف عبیدالله ایوبیان ـ تبریز ۱۳۴۱.
۲۴۳ ـ تاریخ اورارتو تألیف: محمدجواد مشکور ـ تهران ۱۳۴۵.
۲۴۴ ـ ایران در زمان ساسانیان تألیف: کریستن‌سن ترجمهٔ رشید یاسمی ـ تهران ۱۳۳۲.

www.tabarestan.info تبرستان

۲۴۵ ـ ایران از آغاز تا اسلام تألیف: دکتر گیرشمن ترجمهٔ دکتر محمد معین ـ تهران ۱۳۲۶.
۲۴۶ ـ الواح سومری تألیف: ساموئل کریمر ترجمهٔ داود رسائی ـ تهران ۱۳۴۰.
۲۴۷ ـ الواح بابل تألیف ادوارد شی‌یرا ترجمهٔ علی‌اصغر حکمت ـ تهران ۱۳۴۰.
۲۴۸ ـ تاریخ هرودوت ترجمهٔ وحید مازندرانی ـ تهران ۱۳۲۴.
۲۴۹ ـ تاریخ ارمنستان تألیف: موسی خورن ترجمهٔ ابراهام آواساپیان ـ اراک ۱۳۳۱.
۲۵۰ ـ تاریخ گزیده تألیف: حمداله مستوفی قزوینی به اهتمام دکتر عبدالحسین نوائی ـ تهران ۱۳۳۹.
۲۵۱ ـ تاریخ ماد تألیف: دیاکونف ترجمهٔ کریم کشاورز ـ تهران ۱۳۴۵.
۲۵۲ ـ فارسنامه تألیف: ابن‌البلخی به اهتمام لسترنج ـ لندن ۱۹۲۱.
۲۵۳ ـ کارنامهٔ اردشیر بابکان به اهتمام محمدجواد مشکور ـ تهران ۱۳۲۹.
۲۵۴ ـ آتشکدهٔ آذرگشسب نوشتهٔ حسن انوری ـ تهران ۱۳۴۱.
۲۵۵ ـ ایران بعد از اسلام تألیف: عباس خلیلی ـ تهران ۱۳۳۶.
۲۵۶ ـ ایران از نظر خاورشناسان ترجمهٔ دکتر رضازاده شفق ـ تهران ۱۳۳۵.
۲۵۷ ـ لشکرکشی کوروش کوچک نوشتهٔ گزنفون ترجمهٔ وحید مازندرانی ـ تهران ۱۳۲۵.
۲۵۸ ـ آثار باستانی و تاریخی لرستان تألیف: حمید ایزدپناه ـ تهران ۱۳۶۳.
۲۵۹ ـ مشاهیر اهلِ حق تألیف: صدیق صفی‌زاده ـ تهران ۱۳۶۰.
۲۶۰ ـ نوشته‌های پراکنده دربارهٔ یارسان نوشتهٔ صدیق صفی‌زاده ـ تهران ۱۳۶۱.
۲۶۱ ـ دورهٔ هفتوانه تفسیر و تألیف: صدیق صفی‌زاده ـ تهران ۱۳۶۱.
۲۶۲ ـ بزرگان یارسان تألیف: صدیق صفی‌زاده ـ تهران ۱۳۶۱.
۲۶۳ ـ طب سنتی در میان کردان تألیف صدیق صفی‌زاده ـ تهران ۱۳۶۱.
۲۶۴ ـ دورهٔ بهلول تفسیر و تألیف صدیق صفی‌زاده ـ تهران ۱۳۶۳.
۲۶۵ ـ پیشگوئیهای ایل بیگی‌جاف ترجمه و شرح صدیق صفی‌زاده ـ تهران ۱۳۷۳.
۲۶۶ ـ نوروز در میان کردان تألیف: صدیق صفی‌زاده ـ تهران ۱۳۵۰.
۲۶۷ ـ طوایف کرد تألیف: علی‌اکبر وقایع‌نگار کردستانی (نسخهٔ خطی).
۲۶۸ ـ مرآت‌العبر تألیف: سعیدپاشای دیار بکری به زبان تُرکی (نسخهٔ خطی).
۲۶۹ ـ تاریخ هکاری و بوتان و بهدینان به زبان فارسی تألیف: عبدالرحیم هکاری (نسخهٔ خطی).

www.tabarestan.info تبرستان

۲۷۰ ـ تاریخ مفصل کردستان نوشتهٔ میرزا ابراهیم قاضی ساوجبلاغی به زبان فارسی (نسخهٔ خطی).
۲۷۱ ـ تاریخ ایالت سوران تألیف: میرزا محمد سورانی به زبان فارسی (نسخهٔ خطی).
۲۷۲ ـ تاریخ اردلان تألیف: مستورهٔ کردستانی (نسخهٔ خطی).
۲۷۳ ـ کوردستان و شورشه‌که‌ی نووسراوی: جه‌مال‌نه‌به‌ز ـ به‌رلین ۱۹۸۵.
۲۷۴ ـ میژووی نه‌ته وه ی کورد نووسینی صالح قه‌فتان ـ به‌غدا ۱۹۶۹.
۲۷۵ ـ میلله تی کورد نووسراوی که ریم زه ند ـ سلیمانی ۱۹۷۰.
۲۷۶ ـ نه‌ته وه ی کورد تورکمان نین ـ نووسینی صالح قه فتان ـ سلیمانی ۱۹۵۹.
۲۷۷ ـ هوزه‌کانی کورد وه‌رگیر اوی: حسین جاف به غدا ۱۹۷۳.
۲۷۸ ـ هوزی له بیرکراوی گاوان وه‌رگیراوی: هه‌ژار ـ به‌غدا ۱۹۷۳.
۲۷۹ ـ هه‌ندیک داوه ری به ناو بانگ له میژوودا نووسراوی جه مال بابان ـ به غدا ۱۹۸۱.
۲۸۰ ـ تاریخی ولاتی سلیمانی نووسینی ئه‌مین زه‌کی به‌گ ـ به‌غدا ۱۹۳۹.
۲۸۱ ـ مه‌سه له ی کورده کان نووسینی مه حموود مه‌لا غیره‌ت ـ به غدا ۱۹۴۷.
۲۸۲ ـ میژووی حوکمدارانی بابان نووسینی توفیق قه‌فتان ـ به غدا ۱۹۶۹.
۲۸۳ ـ شه‌ره‌فنامه‌نووسینی شه‌ره‌فخانی بتلیسی وه‌رگیراوی هه‌ژار ـ به‌غدا ۱۹۷۵.
۲۸۴ ـ شورشه کانی کوردی نووسینی عه‌لائه دین سه‌جادی ـ به غدا ۱۹۵۶.
۲۸۵ ـ گه شتیک له کورد ستانانووسینی عه لائه‌ددین سه جادی ـ به غدا ۱۹۵۶.
۲۸۶ ـ کوردستان له شه‌ری یه‌که‌می جیهانی دا نووسینی دوکتور که مال مه‌زهه‌ر ـ به غدا ۱۹۷۵.
۲۸۷ ـ جوغرافیای کوردستان نووسراوی که ریم زه ند ـ سلیمانی ۱۹۵۹.
۲۸۸ ـ جوغرافیای کوردستانی ئیران وه رگیراوی عبدالرحمن زه‌بیحی ـ به غدا ۱۹۸۰.
۲۸۹ ـ قه‌لای دمدم نووسینی محمد توفیق وردی ـ به غدا ۱۹۶۱.
۲۹۰ ـ کومه له تیکستی فولکلوری کوردی نووسینی قه‌ناتی کوردو ـ به غدا ۱۹۷۶.
۲۹۱ ـ گوتنی پیشینا نووسراوی جگه‌رخوین ـ شام ۱۹۵۷.
۲۹۲ ـ گورانی وحکایتید کوردی نووسینی قه‌ناتی کوردو ـ ئیره‌وان ۱۹۶۹.
۲۹۳ ـ هه‌لبژارده‌یک له شیعری فولکلوری کوردی نووسراوی فاروق حه فیدزاده ـ سلیمانی ۱۹۸۲.

www.tabarestan.info تبرستان

۲۹۴ ـ گەنجینەی گورانی کوردی کوکردنەوەی عوسمان شارباژیری بە غدا ۱۹۷۵.
۲۹۵ ـ فەرمانرەوایی موکریان نووسینی محەمە دجە میل روژ بەیانی ـ بە غدا ۱۹۹۲.
۲۹۶ ـ گەشتی ریچ بو کوردستان وەگیراوی محەمەد حەمە باقی ـ تەوریز ۱۹۹۲.
۲۹۷ ـ ئاوردانەوەیەک لە بزووتنەوەی هەقە نووسینی مصطەفا عەسکەری ـ بەغدا ۱۹۸۳.
۲۹۸ ـ ئەشکەوتەکەی گوندوک نووسینی توفیق وەهبی ـ بە غدا ۱۹۵۱.
۲۹۹ ـ بە رزان ونهینیەکانی وەرگیراوی مەعروف قەرەداغی ـ بە غدا ۱۹۵۹.
۳۰۰ ـ چوونی بارزانییان بو سوفیەت نووسینی محمد توفیق وردی ـ بەغدا ۱۹۶۱.
۳۰۱ ـ دووتەقەلای بی‌سوود نووسینی محمد ئەمین زەکی ـ بە غدا ۱۹۳۵.
۳۰۲ ـ شورشی ئاگری داغ نووسراوی کاکەی ریبوار ـ سلیمانی ۱۹۶۰.
۳۰۳ ـ کوردونەتەوایەتی ئیران نووسینی شوکروللای بابان ـ تاران ۱۹۶۰.
۳۰۴ ـ شورشی ئیبراهیم خانی دەلو نووسینی مصطفانەریمان ـ بەغدا ۱۹۸۶.
۳۰۵ ـ کوماری کوردی یەکەی مەهاباد نووسراوی عەبدولحەمیدی حوسەینی ـ بون ۱۹۸۶.
۳۰۶ ـ قسنیک لە کوردستان‌دانووسینی توفیق وەهبی ـ بەغدا ۱۹۴۷.
۳۰۷ ـ ئاوریکی پاشەوە نووسینی حسین حوزنی موکریانی ـ رەواندز ۱۹۲۹.
۳۰۸ ـ ئیمپریالیزم ومەسەلەی کورد نووسینی عەزیزژیان ـ تاران ۱۹۸۱.
۳۰۹ ـ ئایین و باوەرلە کوردستان دانووسینی کە ریمزەند ـ سلیمانی ۱۹۷۱.
۳۱۰ ـ بزووتنەوەی کورد نووسینی رەمزی قەزاز ـ سلیمانی ۱۹۷۱.
۳۱۱ ـ بەراوردیکی تاریخی نووسینی صالح قەفتان ـ سلیمانی ۱۹۳۶.
۳۱۲ ـ پەندی تاریخی نووسینی صالح‌قە فتان ـ بە غدا ۱۹۳۷.
۳۱۳ ـ پیشکەوتن نووسینی حسین حوزنی موکریانی ـ رەواندز ۱۹۲۷.
۳۱۴ ـ تاریخی حوکمدارانی بابان نووسینی حسین حوزنی موکریانی ـ رەواندز ۱۹۳۱.
۳۱۵ ـ تەواریخ قەدیم کوردستان نووسراوی: مەلامەحموودی بایەزیدی ـ موسکو ۱۹۸۶.
۳۱۶ ـ خولاصەی مەسەلەی کورد وەرگیراوی: رەفیق حیلمی ـ موصل ۱۹۳۴.
۳۱۷ ـ خولاصەیەکی تاریخی کورد و کوردستان نووسینی موحەمەدئەمین زەکی ـ بە غدا ۱۹۳۷.
۳۱۸ ـ خەبات لە ری ی کوردستان دانووسراوی جەلال تەقی ـ سلیمانی ۱۹۷۱.
۳۱۹ ـ چمکیک لە میژووی هەورامان ومەریوان وەرگیراوی: حەمەی مەلاکەریم ـ بەغدا ۱۹۷۰.

تبرستان www.tabarestan.info

۳۲۰ ـ چەند لیکولینە وەییک لەمیژووی بابان و سوران و بوتان نووسینی کاوس قەفتان ـ بەغدا ۱۹۷۰.
۳۲۱ ـ چیم‌دی نووسراوی ئەحمەد خواجە ـ بە غدا ۱۹۶۸.
۳۲۲ ـ سەرە تاییک لە میژووی کورد نووسینی محمد توفیق وردی ـ بە غدا ۱۹۵۷.
۳۲۳ ـ شورشی بەرزان نووسینی محرم محمدئەمین ـ سلیمانی ۱۹۵۹.
۳۲۴ ـ شورشی دیاربەکر نووسینی عوسمان عوزەیری ـ سلیمانی ۱۹۶۱.
۳۲۵ ـ شورشیکی نوێلە کوردستان دانووسینی جەمال شارباژیری ـ سلیمانی ۱۹۷۱.
۳۲۶ ـ غونچەی بەهارستان نووسینی حسین حوزنی موکریانی ـ حەلەب ۱۹۲۵.
۳۲۷ ـ کورتەییک لە میژووی هوزی جاف نووسینی مە حمود عەزیز حەسەن ـ سلیمانی ۱۹۸۵.
۳۲۸ ـ کوردلە کە یەوە خەریکە وە رگیراوی عەلی عیرفان ـ بە غدا ۱۹۲۷.
۳۲۹ ـ کوردستان شوینی گەرانەوەی دەهەزاریونانی وە رگیراوی حەسەن فە همی جاف ـ بە غدا ۱۹۴۵.
۳۳۰ ـ کوردستان وئایینی ئیسلام نووسینی رەئووف سەلیم ـ بە غدا ۱۹۷۰.
۳۳۱ ـ کوردستان وکورد نووسراوی عە بدوررەحمانی قاسملو ـ بنکەی پیشەوا ۱۹۷۳.
۳۳۲ ـ کوردستانی موکریان نووسینی حسین حوزنی موکریانی ـ رەواندز ۱۹۷۳.
۳۳۳ ـ کوردو کوردستان نووسینی ئەنوەر محمد قەرە داغی ـ سلیمانی ۱۹۷۱.
۳۳۴ ـ کوردو مەسەلەی کورد وەرگیراوی ئەمین موتابچی ـ سلیمانی ۱۹۶۱.
۳۳۵ ـ کوردی زەند نووسینی حسین حوزنی موکریانی ـ رەواندز ۱۹۳۴.
۳۳۶ ـ میژووی کورد و کوردستان نووسراوی مەردوخ وەرئیراوی: محمدفیدا ـ بە غدا ۱۹۵۸.
۳۳۷ ـ میژووی کوردوکوردستان نووسراوی مە ردوخ وە رگیراوی: محمد فیدا ـ بە غدا ۱۹۵۸.
۳۳۸ ـ میژووی ناودارانی کورد حسین حوزنی موکریانی ـ رەواندز ۱۹۳۱.
۳۳۹ ـ میژووی میرانی سوران نووسراوی حسین حوزنی موکریانی رە و اندز ۱۹۳۵.
340 - Olmstead, A.T. History of Asryris, London 1923.
341 - soane, E.B. the cast of kurdistan against Turkey philadelfia 1930.

www.tabarestan.info تبرستان

342 - taufiq wahby, kurdish english dictionary - oxford 1966.

343 - taufiq wahby, the origins of the kurds - London 1968.

344 - Andre Godard: I Art de Iran, Arthaud paris 1962.

345 - Nikitine (Basile): Les kurdes, Etudes socioligiques et Ethnographiques paris 1956.

تبرستان
www.tabarestan.info

فهرست اعلام

فهرست اسامی اشخاص

در این کتاب بر حسب نیاز نام دهها طائفه از خاندانهای کُرد و نام صدها شهر و روستا و مکان و کتاب که برای خوانندگان مورد جستجو و تفحص نیست آمده است که ضبط همهٔ آنها فهرست را بسیار مطول می‌ساخت و آوردن آنها در این فهرست کاری است بیهوده و ما ناچار نامهائی را آورده‌ایم که برای پژوهندگان و پویندگان محل رجوع است و امیدواریم مورد استفادهٔ همگان قرار گیرد.

(آ)

آتاتورک ۱۴۹
آتروپاتس ۶۹
آذرمیدخت ۷۵، ۸۶۲، ۸۶۳
آذرنرسی ۷۵
آرام چاچان ۲۱۹، ۲۲۰
آرتاتمه ۵۳، ۹۷، ۹۸
آرگیشتی اوّل ۵۸، ۶۰، ۱۰۴
آرگیشتی دوم ۶۰، ۱۰۲، ۱۰۶
آرمه ۶۰، ۱۰۳
آزا ۵۷، ۱۰۰، ۱۰۱
آسپاتین ۱۱۴
آشورپانیپال ۵۶، ۹۹، ۱۰۷، ۱۰۹
آشور ناسرپال ۹۰، ۹۲
آقا محمدخان قاجار ۵۰۳، ۶۹۸
آقسنقر روادی ۴۵۸
آگوم سوم ۵۱، ۹۴، ۹۶
آمن سوتپ سوم ۹۹
آمن هوتپ چهارم ۹۹
آمیخا ۴۹، ۵۰، ۹۰، ۹۲
آمی زادوگا ۵۰، ۹۳
آناستاس ماری (خاورشناس) ۱۷۲
آنتوان ۷۰
آنتیوکوس ۷۲
آننانوم ۷۹
آنوبانی نی ۴۹، ۵۰، ۹۰، ۹۱
آیت‌الله مردوخ ۱۷، ۲۷، ۱۷۷، ۱۹۳، ۲۶۱

(الف)

ابدال بیگ ثالث ۹۶
ابدال بیگ سویدی ۹۸، ۵۹۸
ابدال بیگ مکسی ۶۱۷
ابدال خان بختیاری ۶۹۸
ابراهیم بیگ منتشایی ۵۵۳
ابراهیم پاشاملی ۷۳۳
ابراهیم پاشای بابان ۱۸۷، ۷۱۸، ۷۱۹
ابراهیم خان ماهیدشتی ۶۵۸
ابراهیم سالاری ۳۹۹
ابن‌الاکفانی سنجاری ۲۳۰
ابن خردادبه (مورخ) ۱۷۷، ۱۸۲
ابن خلکان اربیلی (مورخ) ۱۶
ابن قتیبه دینوری ۷۷، ۲۲۲
ابن خلکان اربیلی (مورخ) ۱۶
ابن قتیبه دینوری ۷۷، ۲۲۲
ابوالبرکات هکاری ۴۶۴
ابوالحسن ابن اثیر (مورخ) ۱۶
ابوالحسن بیگ قادری ۳۰۸
ابوالحسن علی لشکری دوم شدادی ۴۰۲
ابوالحسن لشکری شدادی ۴۰۰
ابوالحسن هذبانی ۳۹۰
ابوالسوار شاور دوّم شدادی ۴۰۳
ابوالشوک شازنجانی ۴۲۰
ابوالعباس سفاح ۴۸۲
ابوالعز اسماعیل جزری ۲۲۸
ابوالفتح بن ورام جاوانی ۴۳۷
ابوالفتح موسی شدادی ۴۰۲
ابوالقاسم خان ناصرالملک قراگوزلو ۲۷
ابوالقاسم نصر مروانی ۴۱۷
ابوالنجم بدربن حسنویه ۷۷۰، ۷۷۱
ابوالنجم بن ورام جاوانی ۴۳۸
ابوالهیجا روادی ۴۰۵
ابوالهیجا سالاری ۳۹۹
ابوالهیجا هذبانی ۳۹۰
ابوبکر بن محمد ۵۲۱

www.iran-archive.com

ابوبکر صدیق (خلیفه) ۱۶۶
ابوحنیفه دینوری (مورخ) ۱۶، ۲۲۳
ابوریحان بیرونی ۲۳۵، ۳۰۳
ابوسعید بن پیراحمد ۴۷۵
ابوسلیمان کردی ۲۱۹
ابوطاهر محمد فضلویه ۴۶۸
ابوعبدالله شمس ابن الکردی ۲۳۰
ابوعلی حسن بن مروان ۴۱۵
ابوعلی هذبانی ۳۹۱
ابوکالیجار کاکویه ۴۴۲
ابومسلم خراسانی ۱۲۱
ابونجم بن ورام جاوانی ۴۳۸
اتابک افراسیاب فضلویه ۴۷۱
اتابک تکله فضلویه ۴۶۹
اتابک شمس‌الدین الب ارغون ۴۷۰
اتابک علاءالدین کرپه الب ارسلان روادی ۴۶۱
اتابک نصرالدین هزاراسب ۴۶۹
اتابک یوسف شاه اول فضلویه ۴۵۰
احمدبن مشطوب هکاری ۵۳۳
احمدبن وحشیه نبطی ۱۸۴
احمدبیگ اختیارالدینی ۶۵۱
احمدبیگ ترجیلی ۶۳۳
احمدبیگ دنبلی ۴۱۲
احمدبیگ زنگنه ۶۸۳
احمدبیگ صاصونی ۶۱۲
احمد پاشای بابان ۷۲۰
احمدخان بختیاری ۶۹۶
احمد سلطان اختیارالدینی ۶۵۰، ۶۵۲
احسان نوری پاشا ۱۲۹
ادادنیراری ۸۹، ۹۹، ۱۰۴
ادموندس (خاورشناس) ۱۷۹
اردشیر ۸۳۲، ۸۳۳
اردشیر بابکان ۴۵، ۴۶، ۶۱، ۷۴، ۴۸۲، ۸۱۳، ۸۱۴، ۸۱۵
اردشیر درازدست ۴۴
اردشیر دوم ۷۵، ۲۶۹
اردشیر دوم هخامنشی ۶۸
اردوان پنجم اشکانی ۷۴
ارغون خان ۱۳۸
ارمایل ۷۶
اژدیهاک ۶۱، ۶۲، ۱۱۰
استالین ۱۵۵
استرابون ۴۱، ۶۹، ۷۳
اسحاق موصلی ۲۷۹
اسدالدین زرین‌دست هکاری ۵۷۴
اسکندر سلطان اختیارالدینی ۶۴۸
اسکندر سلطان اورامی ۴۳۱
اسکندر مقدونی ۷۲
اسماعیل آقا سمکوشکاک ۷۳۵
اسماعیل بیگ جاندار ۵۵۲
اسماعیل پاشا بهدینانی ۵۷۰
اسماعیل پاشا دوم بهدینانی ۵۷۱
اسماعیل سلطان اختیارالدینی ۶۴۹
اغوربن شاه رستم ۵۳۰
اگوم کاک ریم ۵۱، ۹۴، ۹۶
الغ بیگ برادوست ۶۷۵
الماس خان کلهر ۷۷۴، ۷۷۵
الله قلی‌خان زنگنه ۷۰۷
الله وردی سلطان جوانرودی ۷۰۲
اللهیار خان سنجانی ۷۴۰
الیاس بن خضر اردلان ۴۸۴
امام جعفر صادق(ع) ۱۶۸
امان الله خان اردلان ۲۳، ۱۹۶، ۳۶۳، ۵۰۵
امان الله خان ثانی ۲۴، ۲۵، ۵۰۸
امیرابدال بختی ۵۴۰
امیر ابدال بیگ ثانی ۶۲۲
امیر ابدال دوم بختی ۵۴۰
امیر ابدال مکسی ۶۱۶
امیر ابراهیم بختی ۵۴۱
امیر ابراهیم دنبلی ۴۰۹
امیر ابراهیم گورکیل ۶۶۶
امیر ابراهیم مرادی ۵۴۱
امیر ابراهیم ملی ۷۳۱
امیر ابوالفتح محمد شازنجانی ۴۱۹
امیر ابوالهیجا عبدالله جاوانی ۴۴۱
امیر ابوبکر صاصونی ۶۰۹
امیر ابودلف قاسم بن محمد جاوانی ۴۳۷
امیر احمد بیگ قلپی ۶۴۲
امیر احمدبیگ مکسی ۶۱۷
امیر احمدسوران ۵۹۲

www.tabarestan.info تبرستان

امیر احمد گورکیل ۶۶۵
امیر اسکندر پلنگانی ۶۳۷
امیر اسماعیل زنگنه ۶۸۲
امیر اسماعیل نحاش ۷۱۰
امیر اوغوزبیگ سوران ۵۹۱
امیر ایوب ملی ۷۳۲
امیر بداغ سوران ۵۸۵
امیرجان پولاد کلیسی ۶۶۲
امیر جلال‌الدین اورامی ۴۲۴
امیر جلال سویدی ۵۹۶
امیر جمال‌الدین سیفا ۶۸۴
امیرجمشید دنبلی ۴۰۹
امیر حامد محمودی ۵۷۹
امیرحسن بهدینانی ۵۶۶
امیرحسن سویدی ۵۹۷
امیرحسن شبانکاره‌ای ۴۴۵
امیر حسنویه برزیکانی ۳۹۲
امیرحسین برزیکانی ۳۹۱
امیرحسین بیگ محمودی ۵۸۱
امیرحسین خان زعفرانلو ۶۹۱
امیرحسین محمودی ۵۷۹
امیر حمزه زرقی ۶۲۵
امیرخان محمد محمودی ۵۸۰
امیرخان میافارقینی ۶۴۵
امیر خان یکدست ۶۷۴
امیرداود خیزانی ۶۱۳
امیر رستم دنبلی ۴۱۱
امیر زاهدبیگ هکاری ۵۷۵
امیرزین‌الدین بهدینانی ۵۶۵
امیرزینل بیگ قلپی ۶۴۴
امیرسبحان بیگ سویدی ۵۹۸
امیرسعید جیاشا اورامی ۴۲۵
امیر سلیمان بیگ دوم سوران ۵۹۵
امیر سلیمان دنبلی ۴۱۱
امیرسیدی سوران ۵۸۶
امیر سیف‌الدوله نجم جاوانی ۴۳۹
امیر سیف‌الدین بهدینانی ۵۶۶
امیر سیف‌الدین دوم سوران ۵۸۷
امیر سیف‌الدین سوران ۵۸۵
امیرشرف خان بدلیسی (مورخ) ۱۷، ۵۱۸
امیر شمس‌الدین خان بدلیسی ۵۱۷
امیرشمس‌الدین گورکیل ۶۶۶
امیرشیخ حسن چمشکزک ۵۶۲
امیر شیربیگ محمودی ۵۸۱
امیرشیربیگ مکری ۶۰۷
امیر شرف بختی ۵۴۱
امیر صادق جان شکاک ۷۳۴، ۷۳۵
امیر صدقه ثانی موصلی ۳۸۵
امیرصعب نحاش ۷۱۱
امیرضیاءالدین سلیمانی ۶۴۱
امیرضیاءالدین مهلهل جاوانی ۴۳۹
امیرطاهر برزیکانی ۳۹۶
امیرعبدالعزیز بختی ۵۳۸
امیرعزالدین شیرسوران ۵۸۶
امیر عزالدین شیرهکاری ۵۷۳
امیر عزیز بختی ۵۴۶
امیرعلی بنی سیفا ۶۸۵
امیرعلی بیگ سوران ۵۹۰
امیرعلی مجلسی ۶۶۴
امیرعلی بیگ قلپی ۶۴۲
امیر عمربیگ میافارقینی ۶۴۵
امیر عوض بیگ محمودی ۵۸۰
امیرعیسی بختی ۵۳۹
امیرعیسی دوم سوران ۵۸۴
امیرعیسی سوران ۵۸۳
امیر غازان قران صومای ۶۳۸
امیر فخرالدین ابومحمد عنترجاوانی ۳۴۰
امیرفخرالدین سویدی ۵۹۷
امیر فضلویه شبانکاره‌ای ۴۴۳
امیرقاسم پاشا سیفا ۶۸۵
امیر قبادبیگ مکری ۶۰۵
امیرقلی بیگ سوران ۵۸۸
امیرعزالدین بختی ۵۴۰
امیرکبیر ابراهیم جاندار ۵۴۸
امیرکبیر سلیمان جاندار ۵۴۸
امیرکبیر شمس‌الدین جاندار ۵۴۸
امیر مجدالدین بختی ۵۳۹
امیر محمدبختی ۵۴۴، ۵۴۶
امیر محمد سویدی ۵۹۶
امیر محمد مرادی ۴۵۲

www.tabarestan.info تبرستان

امیرمحمد هذبانی ۲۹۰
امیرمحمودبیگ ملی ۷۳۲
امیرمحمود محمودی ۵۷۸
امیر منصور مروانی ۴۱۸
امیر مهلهل بن عسکر جاوانی ۴۴۰
امیر ناصربیگ دوم گردکانی ۶۲۹
امیرناصر گردکانی ۶۲۸
امیرنجف علی خان گروسی ۶۹۳
امیرورام بن محمدجاوانی ۴۳۶
امین زکی بیگ ۱۸، ۵۸، ۱۳۹
امین عالی بدرخان ۳۱
انورمائی ۳۴
انوشیروان بیگ زنگنه ۶۸، ۶۸۱
انوشیروان شدادی ۴۰۳
اوپاری (خاورشناس) ۱۷۲
اورمزد ۸۷۵، ۸۲۶
اولجایتو ۱۳۸، ۱۶۳
اولوسونو ۷۵۹
اولیابیگ صومای ۶۴۰
اویس بیگ دوم پازوکی ۶۷۳
ایل بیگی جاف ۱۹۷، ۲۳۶
اینگه شوش ۴۸، ۸۳

(ب)

باباردلان ۲۴، ۴۸۲
باباحاتم لرستانی ۱۹۲
بابارجب لرستانی ۱۹۲
باباسرنج اورامی ۱۹۳
باباسلیمان بابان ۷۱۳
باباطاهر همدانی ۱۹۵
باباقیصر اورامی ۱۹۳
باباگرچک اورامی ۱۹۳
بابالره لرستانی ۱۹۲
بابانجوم لرستانی ۱۹۲
بابا یادگار ۱۶۴
بابلول بن حسن اردلان ۴۸۶
باریه بیگ اورامی ۴۲۴
بازیل نیکیتین ۶۱، ۱۰۷، ۳۵۷
بداغ بیگ ترجیلی ۶۳۳، ۶۳۵
بداغ بیگ چگنی ۶۷۶
بداغ بیگ سوران ۵۸۸
بداغ بیگ صومای ۶۳۹
بداغ سلطان مکری ۶۰۸
بدرابن حسنویه ناصرالدوله ۳۹۳
بدرالدین مسعود خورشیدی ۵۲۳
بدربیگ اختیارالدینی ۶۴۸
بدربیگ سوم بختی ۵۴۴
بردیا ۱۱۲، ۱۱۳
برزیای مادی ۱۱۲، ۱۱۳، ۱۱۴
بساط بیگ ابن سرخاب بیگ اردلان ۴۹۰
بطلیموس ۷۴
بکربیگ بابان ۷۱۴
بلاذری ۶۲، ۱۲۰
بلاش ۷۵، ۸۴۵
بوذیکانی ۷۷
بهاءالدین اسماعیل شبانکاره‌ای ۴۴۸
بهاءالدین صاصونی ۶۱۱
بهرام ۸۱۹، ۸۲۰
بهرام اول ۷۵
بهرام بهرام ۸۲۱، ۸۲۲
بهرام بیگ بهدینانی ۵۷۰
بهرام پاشا بهدینانی ۵۷۰
بهرام چوبین ۷۵، ۷۸
بهرام سلطان اورامی ۴۲
بهرام گور ۷۵، ۸۳۹
بهرام میرزابیگ اورامی ۴۲۶
بهلول ماهی ۱۶۸، ۱۹۲، ۲۴۵
بهمن ۸۰۶، ۸۰۷، ۸۰۸
بهمن بیگ اورامی ۴۲۳
بیگه بیگ بن مأمون بیگ اردلان ۴۸۸
بیوراسف ۷۷

(پ)

پرگزاسب ۱۱۲، ۱۱۳
پروفسور سپایزر (خاورشناس) ۵۸
پروفسور مینورسکی (خاورشناس) ۱۵۵، ۱۶۳، ۱۷۸، ۳۵۷، ۳۵۸
پروفسور هرتسفلد (خاورشناس) ۷۶۲
پشنگ بن سلغرشاه ۴۷۴
پلینوس رومی ۱۱۱

www.tabarestan.info تبرستان

پوراندخت ۷۵، ۸۶۰، ۸۶۱
پوروشسب ۱۱۱
پوزورسین ۴۸، ۸۷
پولیپ ۷۲
پیراحمدبن پشنگ ۴۷۵
پیرحسین بیگ چمشکزک ۵۶۳
پیرشهریار اورامی ۱۹۳
پیرمیرد ۲۶۱
پیرنیا ۱۰۷
پیروز ۸۴۴

(ت)

تاج‌الدین احمدغازی بیگ منتشایی ۵۵۴
تاج‌الدین شاه ۵۲۴
تاردونی ۵۰، ۹۰، ۹۱
توتمش چهارم ۹۷، ۹۸
توشراتا ۵۳، ۹۷، ۹۸
توشراتا دوم ۵۳، ۹۷
توشراش نام ۹۹
توفیق ۳۶
توفیق وهبی ۳۰
توکولتی اینورتا ۴۱، ۷۸، ۹۰
توکولتی نینیب ۵۴
تیریگان ۸۸
تیگران دوم ۶۳
تیگلات پیلسر اول آشوری ۳۹، ۴۰، ۵۳، ۵۴، ۵۷، ۵۸، ۶۰، ۸۹
تیگلات پیلسر چهارم ۵۴
تیمورخان ابن سلطان علی‌بیگ اردلان ۴۹۱
تیمور گورکان ۱۲۷

(ج)

جارود عبدی ۱۳۰
جان پولاد ۱۵۳
جستان جستانی ۳۸۷
جستان دوم جستانی ۳۸۷
جستان سالاری ۳۹۸
جعفرآقا شکاک ۷۳۵
جعفر ابن فهرجس ۱۲۲
جعفربیگ بختیاری ۶۹۵
جعفرخان زند ۷۲۹
جعفرخان میانلو ۶۸۹
جعفرسلطان اورامی ۴۳۵
جعفر شمس‌الملک دنبلی ۴۰۸
جگرخون ۲۶۱
جلادت بدرخان ۳۱
جلاله خانم لرستانی ۳۶۱
جمال‌الدین محمد ۲۷
جمشید (پیشدادی) ۷۸۲
جنسن (خاورشناس) ۹۷
جواهر لعل نهرو ۱۵۰
جورقان ۷۷
جوهری ۲۳

(چ)

چنگیزخان مغول ۱۳۸
چیتران تخمه مادی ۱۱۸

(ح)

حاتم بیگ کردستانی ۲۳۱
حاتم خان بادلو ۶۸۹
حاج امیرشرف خان بدلیسی ۵۱۳
حاج بهاءالدین بیگ منتشائی ۵۵۲
حاج حسین علی خان زنگنه ۷۰۵
حاج رستم بیگ چمشکزک ۵۶۲
حاج عبدالرحمن ۲۸
حاج عبدالقادر عونی ۳۱
حاج علی خان اردلان ۵۰۴
حاج علی خان زنگنه ۷۰۸
حاج علی خان گروسی ۵۱۰
حاج ملامحمد شرفکندی ۳۵
حاجی بیگ دنبلی ۴۱۳
حاجی قادرکویی ۲۱۵، ۲۱۶
حاجی هاشم خان بختیاری ۶۹۸
حامورابی ۵۸، ۹۶
حبیب بیگ کلیسی ۶۶۳
حذیقه ابن الیمان ۱۲۰
حزنی ۲۹
حسام‌الدین خلیل بن بدرالدین ۵۲۳
حسام‌الدین عمر ۵۲۵
حسن بن خضراردلان ۴۸۵
حسن بیگ ترجیلی ۶۳۴

www.tabarestan.info تبرستان

حسن بیگ صومای ۶۴۰
حسن بیگ عتاقی ۶۳۱
حسن بیگ مکسی ۶۱۸
حسن‌سلطان اورامی ۴۳۳
حسن علی خان گروسی ۶۹۳
حسنویه ۱۲۳، ۱۲۴
حسین بیگ داسنی ۶۶۹
حسین پاشای کلیسی ۶۶۳
حسین سلطان اورامی ۴۲۸
حسین قلی خان زنگنه ۷۰۶
حفصه خانم نقیب ۳۵۹
حکیم میسری ۳۹۶
حمدالله مستوفی ۱۳۸
حیدرسلطان اورامی ۴۳۲
حیران خانم نخجوانی ۳۶۰

(خ)

خابلوم ۴۸، ۸۶، ۸۷
خاتون دایراک رزبار ۳۶۱
خابیلکین ۴۸، ۸۰، ۸۵
خالدبیگ پازوکی ۶۷۰
خاتون زینب حزینه ۳۶۰
خاتون عصمت ایوبی ۳۵۹
خالدسلطان اورامی ۴۲۹
خان احمدخان ابن کلب علی‌خان‌اردلان ۴۹۷
خان احمدخان ابن هلوخان اردلان ۴۹۳
خان احمدخان اردلان ۳۷۷
خان الماس لرستانی ۲۴۰
خانای قبادی ۱۹۷، ۳۲۷
خانزاد خاتون سوران ۵۹۰
خانه پاشای بابان ۵۰۰، ۷۱۴
خداداد براخوی ۷۲۷
خداداد خاتون ۳۶۰
خسروبن محمد اردلان ۱۷، ۲۳
خسرو پرویز ساسانی ۷۵، ۷۸، ۸۶۵
خسروخان ابن سلیمان خان اردلان ۴۹۷
خسروخان اردلان ۵۰۱
خسروخان ناکام ۱۷، ۲۳، ۲۰۸، ۵۰۶
خسرو فیروزجستانی ۳۸۹
خضربن الیاس اردلان ۴۸۴
خضربن کلول اردلان ۴۸۳
خلیل خان بختیاری ۶۹۵
خلیل خان سیاه منصور ۶۷۸
خورشید خاتون ۳۶۰
خوشچهر شدادی ۴۵۵

(د)

دارا ۸۱۱، ۸۱۲
داراب ۸۱۰، ۸۱۱
دارمستتر (خاورشناس) ۶۱، ۱۷۹
داریوش ۶۳، ۷۳، ۱۱۴، ۱۱۶، ۱۸۰
دراور (خاورشناس) ۴۷
درویش اجاق گهواره‌ئی ۲۴۲
درویش بیگ اول جوانرودی ۷۰۰
درویش بیگ دوم جوانرودی ۷۰۲
دکتراسماعیل اردلان ۲۳
دکتر بلچ شیرکوه ۱۸۰
دکتر جمال نبز ۳۶
دکتر حشمت‌الله طبیبی ۳۷
دکتر رابرت بریدود ۳۷
دکتر ریچ (خاورشناس) ۴۷
دکتر سعید کردستانی ۱۴۳، ۱۸۸، ۲۳۲، ۲۳۳، ۷۶۵
دکترعلی زرگری ۳۱۴، ۳۱۵، ۳۱۷
دکتر فؤاد ۱۵۰
دکتر قنات کُردو ۳۲، ۶۳
دکتر کامران ۳۱
دکتر لئونس کارلیه ۳۱۰، ۳۱۳، ۳۱۴، ۳۱۶
دلبوس ۷۰
دولت خاتون ۵۲۶
دولتیار خان سیاه منصور ۶۷۹
دیااکو ۱۰۰، ۱۰۸، ۱۷۸، ۱۹۱
دیاکونوف ۵۲

(ر)

رباط پاشا بهدینانی ۵۶۹
رستم زابلی ۷۸
رستم زال ۷۸
رستم سلطان اورامی ۴۲۹، ۴۳۴
رسول پاشای سوران ۵۹۵
رشید یاسمی ۲۶

www.kurdestan.info کوردستان

رضاشاه پهلوی ۱۴۶
رضاقلی خان اردلان ۱۷، ۵۰۷
رضاقلی خان زعفرانلو ۶۹۰
رفیق حلمی ۳۲
رکن‌الدوله دیلمی ۱۲۳، ۳۹۲
روسای اول ۶۰، ۱۰۵
روسای دوم ۶۰، ۱۰۶
روسای سوم ۶۰، ۱۰۷
رولن سن (خاورشناس) ۴۷

(ز)

زاهدالعلماء ۲۲۴
زرتشت ۳۷، ۱۸۷
زرتشت مادی ۶۲، ۱۱۰
زردشت ۳۶، ۶۱، ۱۱۱، ۱۱۹، ۱۶۲، ۱۶۸، ۱۷۱، ۳۲۳، ۸۰۴، ۸۰۵
زریاب موصلی ۲۸۰
زکریا بیگ هکاری ۵۷۸
زوطهماسب ۷۹۲، ۷۹۳
زین‌الدین علی کوچک ۴۶۶
زین‌الدین یوسف بن علی ۴۶۶
زین‌العابدین خان ۵۰۹
زینل بیگ ۶۲۴
زینل بیگ هکاری ۵۷۷

(س)

سارانوف ۱۵۷
سارگن اول ۴۲، ۴۳، ۸۹، ۱۰۰، ۱۰۲، ۱۰۵، ۱۰۶
سارگن دوم ۵۶، ۹۰
سارلاگاب ۴۸، ۷۹، ۸۱
سام بیگ زعفرانلو ۶۸۸
سام خان زعفرانلو ۶۹۱
سامسوایلونا ۵۰، ۵۱
سبحان ویردی خان اردلان ۵۰۰
سپیتمان مادی ۱۱۱
سدیدالدین خانی ۲۲۶، ۲۲۷
سرجان مالکم ۱۸۲
سرحال عمادی ۷۱۰
سرخاب بیگ ابن مأمون بیگ اردلان ۴۸۹
سرخاب شازنجانی ۴۲۲
سرسیدنی اسمیت (خاورشناس) ۱۸۲
سرگرد سون (خاورشناس) ۵۵
سعدابن ابی وقاص ۱۲۰
سعدابن سلیمان ۱۲۱
سعدی شازنجانی ۴۲۱
سلطان ابراهیم اسپایردی ۶۱۸
سلطان ابراهیم دوم جاندار ۵۵۱
سلطان احمدبیگ سویدی ۵۹۹
سلطان احمد خیزانی ۶۱۴
سلطان اسحاق برزنجی ۱۶۷، ۱۶۸، ۱۶۹، ۱۷۰، ۱۹۶، ۳۶۶، ۳۶۷
سلطان اسفندیار جاندار ۵۵۱
سلطان بایزید اول عثمانی ۵۸۳
سلطان بایزید جاندار ۵۵۰
سلطان جلال‌الدین خوارزمشاه ۵۱۲
سلطان حسن قلپی ۶۴۳
سلطان حسین بهدینانی ۵۶۷
سلطان عادل جاندار ۵۴۹
سلطان سنجر سلجوقی ۱۳۸
سلطان محمدبختی ۵۴۵
سلطان محمودغزنوی ۱۲۶، ۲۳۵
سلطان مراد سوم عثمانی ۵۹۰
سلمه ابن قیس‌الاشجعی ۱۲۰
سلیمان اول عثمانی ۶۳۸
سلیمان بیگ اختیارالدینی ۶۴۷
سلیمان بیگ اورامی ۴۲۵
سلیمان بیگ جاف ۷۲۲
سلیمان بیگ دوم جاندار ۵۵۰
سلیمان بیگ سویدی ۶۰۰
سلیمان بیگ صاصونی ۶۱۰
سلیمان پاشای بزرگ بابان ۷۱۶
سلیمان خان ابن علم‌الدین اردلان ۴۹۵
سلیمان خان شرف‌الملک ۲۷
سلیم پاشای بابان ۷۱۵
سلیم خان اختیارالدینی ۶۵۰
سمکو (سمتقو) ۱۴۶
سوئن ۸۰
سیامک (پیشدادی) ۷۷۸
سیداسماعیل قازانقائی ۱۶۴
سیدحسین حزنی ۲۹
سیدرضا دیلژی ۱۶۵

تبرستان www.tabarestan.info

سیدعبدالصمد توداری ۱۶۵
سیدعبداللطیف مکریانی ۲۹
سیدعبدالله بهبهانی ۲۳۷
سیدعلی دول بمو ۱۶۵
سیدمحمد طباطبائی ۲۳۷
سیدمحمد نودهی ۱۶۴
سیدنجم الدین کلجی ۳۴
سیدی احمد ۵۲۸
سیدی خان بهدینانی ۵۶۸
سید یعقوب ماهیدشتی ۲۱۲، ۲۱۳
سیف‌الدین رستم خورشیدی ۵۲۱
سیف قاضی ۱۴۷
سیوما ۴۸، ۸۷

(ش)

شاه اسماعیل صفوی ۱۲۷، ۱۳۰، ۴۹۰، ۵۵۸، ۵۷۵، ۶۲۵، ۶۳۸
شاپور ۷۵، ۸۱۶، ۸۱۷
شاپور دوم ۲۶۹
شاپور ذوالاکتاف ۸۲۷، ۸۲۸، ۸۲۹
شاه تهماسب صفوی ۲۱، ۶۷۶
شاه حسین بن ابوسعید ۴۷۶
شاه حسین عباسی ۵۲۹
شاه خاتون بدلیسی ۳۵۹
شاه خوشین لرستانی ۳۶۱
شاهرخ بیگ زنگنه ۷۰۴
شاه رستم بن جهانگیر ۵۳۱
شاه رستم عباسی ۵۲۹
شاه صفی صفوی ۳۷۷
شاه عباس اول صفوی ۱۳۰، ۶۷۶
شاه علی بیگ بختی ۵۴۳
شاه علی بیگ سوران ۵۸۴
شاه قلی بیگ زرقی ۶۲۷
شاه قلی خان زنگنه ۷۰۴
شاه قلی سلطان زعفرانلو ۶۸۷
شاه محمد صومای ۶۳۹
شاهنشاه شدادی ۴۵۷
شاه نوازخان براخوی ۷۲۶
شجاع‌الدین محمود ۵۲۷
شجاع‌الدین منتشائی ۵۵۳
شردوری اول ۵۹، ۶۰، ۱۰۳
شردوری دوم ۶۰، ۱۰۵
شردوری سوم ۶۰، ۱۰۷
شرلک ۷۹
شلما ناصرسوم ۹۰، ۹۲
شمس‌الدین ۲۱
شمس قیس رازی ۱۸۸
شهدهٔ دینوری ۳۵۹
شیخ احمد بارزانی ۱۵۲، ۷۴۲
شیخ احمد جزیری ۲۰۱، ۲۰۲
شیخ احمدخانی ۱۸۱، ۱۸۸، ۲۰۳، ۲۲۱
شیخ احمد دنبلی ۴۰۸، ۴۱۰
شیخ بهلول دنبلی ۴۱۰
شیخ بیگ ترجیلی ۶۲۴
شیخ حسن هکاری ۴۶۲
شیخ حیدر مکری ۶۰۵
شیخ سعید پیران ۱۴۹، ۳۱۲
شیخ شهاب‌الدین سهروردی ۱۹۷
شیخ شهاب‌الدین لهونی ۳۲۷
شیخ عبدالسلام بارزانی ۷۴۱
شیخ عبدالقادر گیلانی ۱۴۹، ۱۶۴
شیخ عبیداله هزار کانیانی ۲۳۳
شیخ‌عبیداله‌نهری ۱۳۱، ۱۷۲، ۱۷۳، ۱۷۳، ۱۷۵
شیخ عثمان نقشبندی ۲۱۱
شیخ عدی هکاری ۴۶۳
شیخ فخری ۱۵۰
شیخ محمد آلانی ۲۴
شیخ محمدابن الخیاط ۲۰۵
شیخ محمد توله‌ئی ۱۶۵
شیخ محمدخال ۳۶۱
شیخ محمود برزنجی ۱۴۶، ۱۵۱، ۱۵۲
شیخ محمود حفید ۲۹
شیخ موسی جگرخون ۲۱۷، ۲۱۸
شیخ نوری صالح ۱۹۸

(ص)

صادق خان زند ۷۲۸
صارم بیگ مکری ۶۰۲
صاروخان صاصونی ۶۱۱
صالح افندی ۳۲

www.tabarestan.info تبرستان

صالح قفطان ۲۹
صامغان ۷۷
صدر قاضی ۱۴۷
صفی‌الدین ارموی ۲۸۱
صفی‌بیگ دوم جوانرودی ۷۰۳
صفی‌خان جوانرودی ۷۰۱
صلاح‌الدین‌ایوبی ۱۲۵، ۱۲۶، ۲۲۸، ۴۷۸، ۵۱۲
صلاح‌الدین پسر شیخ سعید ۱۵۰
صیدی اورامی ۲۰۰

(ض)

ضحاک ۷۶، ۷۷، ۳۰۰، ۳۰۲، ۷۸۴، ۷۸۵

(ط)

طبری ۶۲
طغرل بیگ سلجوقی ۴۰۷
طهمورث دیوبند ۷۸۱، ۷۸۲

(ظ)

ظاهربیگ جاف ۷۲۱
ظهیرالدین کاکویه ۴۴۲

(ع)

عباس قلی خان ابن محمدخان‌اردلان ۴۹۸
عادله خانم اردلان ۳۵۹
عاشورخان چگنی ۶۷۷
عامربن ماءالسماء ۷۸
عباس آقاگلباغی ۶۵۹
عبدالباقی خان زنگنه ۷۰۶
عباس قلی سلطان اورامی ۴۲۶
عبدالحمید سلطان اختیارالدینی ۶۵۳
عبدالحمید عثمانی ۲۸۵
عبدالرحمن پاشای بابان ۷۱۸
عبدالرحمن شرفکندی (هژار) ۳۵
عبدالرحمن عارف ۱۵۲
عبدالقادر مراغه‌ئی ۲۸۲
عبدالله ابن ابی ۲۴۱
عبدالله بیگ گوران ۱۹۸
عبدالله پشیو ۱۹۸
عبدالسلام عارف ۱۵۲
عثمان ابن عفان (خلیفه) ۱۲۰، ۱۶۳
عثمان پاشا بدرخانی ۷۳۹
عثمان پاشای جاف ۳۵۸
عثمان سلطان اورامی ۴۳۲
عزالدین شیر دوم هکاری ۵۷۵
عزالدین گرشاسف ۵۲۲
عزالدین محمد ۵۲۶
عزرة ابن قیس ۱۲۰
علاءالدوله کاکویه ۴۴۱
علاءالدین سجادی ۳۴
علی(ع) ۱۲۱، ۱۶۳، ۱۶۶
علی‌آقاگلباغی ۶۵۹
علی‌اصغر شمیم ۷۷
علی‌اکبر خان سنجابی ۷۴۰
علی‌اکبر وقایع نگار کردستانی ۱۷
علی‌المکتفی بالله عباسی ۱۲۲
علی بیگ ترجیلی ۶۳۲
علی‌بیگ صومای ۶۴۰
علی خان شکاک ۷۳۴
علی جستانی ۳۸۸
علی‌مراد خان بهدینانی ۵۷۱
علی سیدوگورانی ۳۵
علی‌مراد خان بختیاری ۶۹۶، ۶۹۷
علی‌قلی بیگ اردلان ۴۹۹
علی مرادخان زند ۷۲۹
علی مردان سلطان اورامی ۴۳۰
علی مشطوب هکاری ۵۳۲
عمادالدین عمادی ۷۰۹
عمربن الخطاب (خلیفه) ۱۱۹
عمربیگ دره تنگی ۶۵۷
عیاض ابن غانم ۱۲۰

(غ)

غلامرضا ۲۶
غیاث‌الدین کاوس بن هوشنگ ۴۷۶
غیب‌الله بیگ پلنگانی ۶۳۶

(ف)

فارناسپ ۱۱۴
فاطمه خاتون کردی ۳۵۹
فاطمه خاتون هکاری ۳۵۹
فتاح سلطان اختیارالدینی ۶۵۴

www.tabarestan.info تبرستان

فتحعلی سلطان اختیارالدینی ۶۵۲
فتحعلی شاه قاجار ۱۲۹، ۶۸۱
فخرالدوله دیلمی ۳۹۳
فخرالدین شداد شدادی ۴۵۶
فخرالدین ماردینی ۲۲۵
فرخزاد ۸۶۳، ۸۶۴
فردوسی توسی ۳۸
فرعون مصر ۹۷، ۹۸
فرورتیش مادی ۶۱، ۶۲، ۱۰۸، ۱۰۹، ۱۱۶، ۱۱۷
فرهاد ۷۸
فریدون ۷۷، ۷۸۶، ۷۸۷
فضلون سوم شدادی ۴۵۴
فضلون شدادی ۴۰۱، ۴۵۶
فقیه احمد دارشمانه‌ئی ۷۱۲
فلک‌الدین حسن ۵۲۴
فلک‌الدین روادی ۴۶۰
فیصل هاشمی ۱۵۱

(ق)

قائم بامرالله ۳۹۰
قادربالله عباسی ۳۹۴
قاسم بیگ کلیسی ۶۶۱
قاسم خان سنجابی ۷۴۰
قاسم سلطان اورامی ۴۲۷
قاضی فتاح ۱۵۷
قاضی محمد ۱۴۷، ۱۴۸
قباد ۸۴۷، ۸۴۸
قبادبیگ بهدینانی ۵۶۷
قبادبیگ دره تنگی ۶۵۸
قبادبیگ سوم بهدینانی ۵۷۱
قبادپاشای دوم بهدینانی ۵۶۹
قدم خیرفیلی ۲۴۴، ۳۵۹
قطب‌الدین مبارز اول شبانکاره‌ای ۴۴۶
قطب‌الدین مبارز دوم شبانکاره‌ای ۴۴۷
قلیج بیگ دنبلی ۴۱۴

(ک)

کاکامحمد بختی ۵۴۲
کامران بدرخان ۲۶۱
کاوهٔ آهنگر ۳۰۰
کتزیاس (مورخ) ۱۱۴
کرپورتور (خاورشناس) ۴۷
کردان شاه مادی ۶۱
کردبن اسفندیار ۷۷
کردیه حفصه ۳۵۹
کریم خان زند ۱۲۸، ۶۵۱، ۷۲۷
کلاش ۳۲
کلب علی خان اردلان ۱۹۶، ۲۳۲، ۴۹۶
کلول بن اردلان ۱۷، ۲۳، ۲۷، ۴۸۳
کمبوجیه هخامنشی ۷۳، ۱۱۲، ۱۱۳
کورش ۱۱۲، ۱۱۴، ۱۸۰
کورش کوچک ۴۴
کوروم ۴۸، ۸۰، ۸۴
کیخسرو ۷۹۹، ۸۰۰
کیخسرو بیگ جاف ۷۲۲
کیریسوف (سردار یونانی) ۶۴، ۶۵
کیقباد ۷۹۵، ۷۹۶
کیکاوس ۷۹۸، ۷۹۹
کیومرث (پیشدادی) ۷۷۶، ۷۷۷

(گ)

گاندیش ۵۰، ۵۱، ۹۳، ۹۴، ۹۵
گرشاسب ۷۹۳، ۷۹۴
گرگین میلاد ۷۸
گرمایل ۷۶
گزنفون (مورخ و سرداریونانی) ۳۹، ۴۳، ۴۴، ۶۳، ۶۴، ۶۵، ۶۶، ۶۷، ۶۸، ۶۹
گشتاسب ۱۱۱، ۸۰۳
گئوماتای مادی ۱۱۱، ۱۱۲، ۱۱۴، ۱۱۵، ۱۱۶
گوبریاس ۱۱۴
گوچهر ۷۴
گودرز اشکانی ۷۴۷
گیرشمن (خاورشناس) ۷۶۲
گیمیل سین ۴۰
گیومکریانی ۱۷۷

(ل)

لانه رابوم ۴۸، ۸۰، ۸۵
لاسیراب ۷۹، ۸۹
لطف‌علی خان اردلان ۵۰۳
لطیف علی خان زند ۷۳۰
لطیف علی خان گروسی ۶۹۲

www.tabarestan.info تبرستان

لطیف هلمت ۱۹۹
لوگال ۵۷
لهراسب ۸۰۱، ۸۰۲
لیث بیگ منتشائی ۵۵۵

(م)

مارشمعون آسوری ۱۴۶
مانی ۱۷۲، ۲۲۱، ۸۳۰، ۸۳۱
مانی ساروس ۶۳
مبارک ابوالبرکات اربیلی ۱۶
مجدالدوله دیلمی ۳۹۶
محمدابن بلال ۱۲۲
محمدابن شداد ۴۰، ۴۰۰
محمدابن عبدالله هزارمرد ۱۲۲
محمدالمهدی عباسی ۱۲۱
محمدامین بابانی ۲۴
محمدامین زکی بیگ ۲۸
محمدبیگ اختیارالدینی ۶۴۶
محمدبیگ اسپایردی ۶۱۹
محمدبیگ ثالث ۶۲۲
محمدبیگ دوم صاصونی ۶۱۲
محمدبیگ زرقی ۶۲۶، ۶۲۸
محمدبیگ زنگنه ۶۸۳
محمدبیگ صاصونی ۱۲۸
محمدبیگ گردکانی ۶۲۹
محمدبیگ منتشایی ۵۵۴
محمدبیگ هکاری ۵۷۶
محمدپاشای بابان ۷۷
محمدپاشای جاف ۷۲۳
محمد پلنگانی ۶۳۷
محمدتقی خان بختیاری ۶۹۹
محمدخان ابن خسروخان اردلان ۴۹۸
محمدرضا شاه پهلوی ۱۸، ۱۴۶
محمد زکریای رازی ۳۸۸
محمدسلطان چگنی ۶۷۷
محمدصادق خان گروسی ۶۹۳
محمدصالح سلطان اورامی ۴۳۳
محمدعلی خان شامبیاتی ۷۰۸
محمدعلی سلطان اختیارالدینی ۶۵۱
محمدعلی عونی ۳۱
محمدعیسی ۱۵۳
محمدقلی اسدگلباغی ۶۶۰
محمدقلی خان زعفرانلو ۶۸۸
محمد گورانی ۳۵
محمدنام خان زعفرانلو ۶۹۲
محمدولی خان ۲۶
محمد یوسف سلطان اورامی ۴۳۱
محمودبیگ ۶۲۳
محمودپاشای بابان ۷۱۷، ۷۱۹
محمود پاشای جاف ۷۲۳
محمودشدادی ۳۵۵
مرادبیگ سویدی ۶۰۰
مرادخان بایزیدی ۲۶۳
مرتضی قلی خان زنگنه ۷۰۷
مرزبان ابن مملان ۱۲۳
مرزبان جستانی ۳۸۶
مرزبان سالاری ۳۹۷
مرزبان شدادی ۴۰۱
مزدک ۸۴۹، ۸۵۰
مصطفی سلطان اورامی ۴۳۳
مظفرالدین شاه قاجار ۱۷
ملاابوبکر مصنف ۱۹۷
ملاباتی ۲۶۳
ملاجمیل روژبیانی ۲۲، ۳۳
ملاخضر رودباری ۱۹۷
ملاخضرنالی ۲۰۵
ملارضا واعظ ۳۳
ملاعبدالرحیم مولوی ۱۹۷، ۲۱۱
ملاعبدالعظیم مدرس ۲۷
ملاعبدالله رش ۲۱
ملاعبیدالله ماردینی ۲۱۷
ملامحمود بایزیدی ۲۳، ۲۴
ملامصطفی بارزانی ۱۳۸، ۱۵۲، ۱۵۹، ۷۴۲
ملامصطفی بیسارانی ۱۹۷
ملک ابوسعید منصور ممهدالدوله ۴۱۶
ملک ابونصر احمد مروانی ۴۱۶
ملک اشرف بدلیسی ۵۱۲
ملک اشرف ملکان ۵۵۷
ملک‌الشعرای بهار ۱۷۹، ۱۸۸
ملک بیگ هکاری ۵۷۲

www.tabarestan.info تبرستان

ملک پیرعلی غیاث‌الدین دوم کُرت ۵۳۷
ملک تورانشاه ایوبی ۴۸۸
ملک حافظ کرت ۵۳۶
ملک حسین معزالدین کرت ۵۳۶
ملک حسین ملکان ۵۵۹
ملک خلف ملکان ۵۵۷
ملک خلیل خیزانی ۶۱۵
ملک خلیل ثانی ملکان ۵۵۸
ملک خلیل ملکان ۵۵۷
ملک رکن‌الدین حسن شبانکاره‌ای ۴۵۰
ملک رکن‌الدین کرت ۵۳۴
ملک سلطان حسین ملکان ۵۶۰
ملک سلیمان ملکان ۵۵۵، ۵۵۹
ملک شاه چمشکزک ۵۶۱
ملک شمس‌الدین دوم کرت ۵۳۶
ملک صالح ایوبی ۴۸۰
ملک عادل ایوبی ۴۷۹
ملک عادل ملکان ۵۵۶
ملک عزیز ایوبی ۴۷۹
ملک عمر ایوبی ۴۸۱
ملک غیاث‌الدین ظاهر ایوبی ۲۲۵
ملک غیاث‌الدین کرت ۵۳۵
ملک فخرالدین کرت ۵۳۵
ملک کامل ایوبی ۴۸۰
ملک محمد چمشکزک ۵۶۱
ملک محمد شمس‌الدین کرت ۵۳۴
ملک محمد ملکان ۵۶۰
ملک محمد هکاری ۵۷۳
ملک مظفرالدین محمد شبانکاره‌ای ۴۴۲، ۴۴۵
ملک منصور ایوبی ۲۲۷
ملکه خاتون ۳۵۹
مملان روادی ۴۰۵
منصوربیگ دنبلی ۴۱۲
منوچهر ۷۸۹
مولانا بهاءالدین محمد نقشبندی ۱۶۵
مولانا خالد نقشبندی ۱۶۵
مولانا رسول سورانی ۲۳۱
مهدی جستانی ۳۸۹
مهربان خان براخوی ۷۲۵
مهلهل شازنجانی ۴۲۱
مهیار دیلمی ۱۹
میرابدال کفرائی ۶۱۹
میر ابراهیم بدلیسی ۵۱۴
میرابراهیم دوم بدلیسی ۵۱۶
میراحمد دوم سوران ۵۹۴
میراحمد گورکیل ۶۶۷
میراوغوز بیگ دوم سوران ۵۹۲
میرحاج محمد بدلیسی ۵۱۴
میرخان محمود خیزانی ۶۱۵
میرزا اسدخان بختیاری ۶۹۹
میرزابیگ اختیارالدینی ۶۴۶
میرزا شاهرخ ۵۱۵
میرزا شکرالله فخرالکتاب سنندجی ۱۷، ۲۷
میرزا عبدالقادر بابانی ۱۸، ۲۴
میرزا عبداله ۲۵
میرزاعلی اصغرخان اتابک ۲۷
میرزاعلی اکبر صادق‌الملک ۲۵
میرزا محمودخان قاجار ۵۱۱
میرسلیمان بیگ سوران ۵۸۹
میرسیف‌الدین خان مکری ۶۰۱
میرشاه محمدبدلیسی ۵۱۵
میرشاه محمدکفرائی ۶۱۹
میرشرف اسپایردی ۶۱۹
میرشرف دوم بختی ۵۴۳
میرشمس‌الدین ولی بدلیسی ۵۱۳
میرصادق دینوری ۱۹، ۳۲۷
میرفخرالدین ثانی سویدی ۵۹۷
میرمحمد بیگ سوران ۵۹۳
میرمصطفی بیگ سوران ۵۹۳
میره بیگ اول مکری ۶۰۳
میره بیگ دوم مکری ۶۰۴
میره بیگ سوران ۵۱۱
میره بیگ محمودی ۵۸۱

(ن)

نادرشاه افشار ۱۲۸
نارامسین اکدی ۴۹، ۵۷، ۷۹، ۸۱، ۸۹
ناصرالدین شاه قاجار ۱۷، ۲۵، ۵۰۸، ۶۸۱، ۷۴۰
ناصرالدین محمود امیرارتقی ۲۲۸
ناصربیگ بختی ۵۴۵

www.tabarestan.info

ناصربیگ برادوست ۶۷۴
ناصرخان براخوی ۷۲۴
ناصرخان دوم براخوی ۷۲۶
نالی شهرزوری ۲۰۶، ۲۰۷
نرسی ۸۲۴
نرگس خانم شهرزوری ۳۶۰
نصرت‌الدین ابراهیم شبانکاره‌ای ۴۴۸
نصرت‌الدین احمد فضلوی ۴۷۲
نصرت‌الدین ارسلان آبه روادی ۴۶۰
نصرت‌الدین محمد روادی ۴۶۱
نظام‌الدین حسن شبانکاره‌ای ۴۴۷، ۴۴۹
نظام‌الدین محمود شبانکاره‌ای ۴۴۴
نظام‌الدین یحیی شبانکاره‌ای ۴۴۴
نظربیگ دنبلی ۴۱۴
نوذر ۷۹۰، ۷۹۱
نورالدین بن سلیمان شاه نصرت‌الدین ۴۷۴
نورالدین رضا ۱۵۳
نورالدین زنگی ۴۷۸
نورالله بدرخانی ۷۳۸
نورالله سلطان اختیارالدینی ۶۵۳
نوری سعید ۱۴۸
نیازبیگ پازوکی ۶۷۲

(و)

واثق بالله عباسی ۱۴۹
ورام بن ابوفراس جاوانی ۴۳۸
ولادیمیر ولیامنیوف (خاورشناس) ۲۲
ولی بیگ دنبلی ۴۱۳
ولی بیگ عناقی ۶۳۲
ولیدابن یزید اموی ۲۷۹
وهبی ۳۰
وهسودان جستانی ۳۸۷
وهسودان روادی ۴۰۶
ویس بیگ پازوکی ۶۷۱
ویشتاسب ۱۱۷
ویلیامزجکسن (خاورشناس) ۷۶۳

(ه)

هابلوم ۸۰
هارلدنیکولستون (خاورشناس) ۱۵۱
هارون‌الرشید عباسی ۱۶۸، ۳۸۶
هذبانیه ۷۷
هرتسفلد (خاورشناس) ۱۱۱
هرمز اول ۷۵، ۸۱۷، ۸۱۸
هرمز پنجم ۷۵
هرمز چهارم ۷۵
هرمز دوم ۷۵
هرمز سوم ۷۵، ۸۴۲، ۸۴۳
هرودوت ۳۷، ۴۲، ۵۹، ۶۰، ۱۰۸، ۱۱۲، ۱۱۴، ۱۱۵، ۱۹۶
هزار ۳۵
هلاکوخان مغول ۱۲۷، ۲۸۱
همای ۸۰۸، ۸۰۹
هنری فیلد (خاورشناس) ۴۳
هوشنگ (پیشدادی) ۷۷۹
هووخ شتر ۶۲، ۱۰۹، ۱۱۰، ۱۷۸
هیدرانس ۱۱۴

(ی)

یادگار بیگ پازوکی ۶۷۲
یاقوت حموی ۱۳۹
یزدان شیر ۱۳۱
یزدگرد اول ۷۵، ۸۳۷، ۸۳۸
یزدگرد دوم ۷۵، ۸۴۱
یزدگرد سوم ۷۵، ۸۶۵، ۸۶۶
یزیدابن معاویه ۱۷۱
یعقوب بیگ زرقی ۶۲۷
یوسف بیگ عناقی ۶۳۱
یوسف پاشابنی سیفا ۶۸۵
یوسف سلطان زعفرانلو ۶۸۷

تبرستان www.tabarestan.info

فهرست اسامی امکنه و رودها و کتب و طوایف و خاندانها

(آ)

آتروپاتی ۶۹، ۷۰
آتش بیگی (خاندان) ۱۶۹
آذربایجان ۴۶، ۵۲، ۵۸، ۹۶، ۱۰۲، ۱۳۸، ۱۴۷، ۱۷۷
آراپخا (کرکوک) ۴۷، ۵۲، ۸۲، ۸۳، ۸۴، ۸۵، ۸۶
آرارات (کوه) ۵۴، ۵۸، ۸۸، ۱۰۲، ۱۳۴
آرتمیس (معبد) ۷۶۲
آریا ۳۶، ۳۷، ۳۸
آریائی ۴۲، ۱۴۴، ۱۵۵
آزو ۳۹
آزویا (کوه) ۳۹
آزیر (کوه) ۹۰
آزیرو (کوه) ۹۰
آسوری ۱۴۶
آشور ۳۹، ۴۱، ۵۴، ۵۸، ۸۰، ۱۰۹
آشوری ۱۶، ۲۱، ۴۰، ۴۱، ۴۲، ۴۵، ۴۶، ۴۷، ۴۹، ۵۱، ۵۵، ۱۸۰
آفریقای جنوبی ۱۴۶
آلاگوز (سرزمین) ۱۴۰، ۱۵۴
آلانی (قصبه) ۱۳۸
آلبانی ۳۸
آلتون کوپری (شهر) ۳۰، ۴۷، ۴۹، ۸۰
آلمان ۳۱، ۳۶، ۱۵۷
آلمانی ۱۶، ۱۸، ۳۶، ۳۸
آمد (شهر) ۳۴
آمریکائی ۳۵
آموری (سرزمین) ۵۲
آناطول ۵۹، ۱۰۲
آندیا ۵۶
آنو (الهه) ۹۱
آنوتوم (الهه) ۹۱
آوستا (کتاب) ۳۶، ۳۸، ۶۱، ۱۱۱، ۱۷۹، ۱۸۳، ۲۶۸، ۲۹۲
آوستائی (زبان) ۱۷۲

(الف)

اترانه (شهر) ۱۰۰
احمد زینل (طائفه) ۳۶۷
اخلاط (شهر) ۱۴۹
اربیل ۳۴، ۴۷، ۸۰، ۱۳۹، ۱۵۱
ارداویرافنامه (کتاب) ۱۷۷
اردلان (طائفه) ۱۶، ۱۷، ۱۸، ۲۳، ۱۶۳
اردوان پنجم ۲۳، ۲۴، ۲۵، ۲۶، ۲۸، ۱۳۰
اردهان ۱۴۹، ۱۵۴، ۱۵۵
اردو ۳۸
ارزنجان ۱۴۹
ارس ۵۹
ارض روم ۱۴۹، ۱۸۰
ارمنستان ۶۸، ۶۹، ۱۰۹، ۱۵۴، ۱۵۷، ۱۵۸
ارمنی ۳۸، ۶۸
اروپا ۳۸
ارومیه ۵۵، ۵۹، ۹۹، ۱۳۱، ۱۳۹، ۱۴۶، ۷۵۷
استانبول ۲۸، ۲۹، ۳۰
اسلام ۱۶، ۲۵، ۲۸
اسلام آباد ۱۴۶، ۱۶۳
اسلامی ۱۶، ۱۹، ۲۱، ۱۳۸
اشکانی ۴۶، ۷۳
اشنویه ۱۳۹، ۱۴۶
الازیگ ۱۴۹
الاکراد فی بهدینان (کتاب) ۳۴
الجبال ۱۳۸، ۱۷۷
الیشتر (شهر) ۱۳۸، ۷۷۰
امارت بنی عیار ۳۳
امامی (طائفه) ۳۶۷
امپریالیزم ۱۸، ۲۰
انگلیسی ۱۶، ۱۸، ۲۹، ۳۶، ۳۸
اورارتو ۳۸، ۵۵، ۵۹، ۶۰، ۱۰۵، ۱۰۷، ۱۸۶
اورامان ۱۷۰، ۱۷۷، ۷۶۵، ۷۶۶، ۷۶۷
اورزی (قلعه) ۹۰
ایران ۱۶، ۱۹، ۲۰، ۳۳، ۳۷، ۵۵، ۶۵، ۷۳
ایزدی (مسلک) ۱۶۸، ۱۷۱

تبرستان www.tabarestan.info

ایشتار (الهه) ۴۹، ۸۰، ۹۱
ایندرا (الهه) ۹۷

(ب)

بابان (طائفه) ۱۸، ۲۳، ۲۵، ۳۶۸
باباجانی (طائفه) ۳۶۸
باباحیدری (خاندان) ۱۶۹
بابل ۳۹، ۴۷، ۵۰، ۷۱، ۷۹، ۸۰، ۸۸، ۹۳، ۹۶، ۱۰۹
بابلی ۱۶، ۲۱، ۴۵، ۴۹، ۵۱، ۷۱، ۸۵، ۸۹، ۱۰۸، ۱۱۴
بازا (شهر) ۹۰
بابیت (شهر) ۹۰
بارزان ۱۴۸، ۱۵۲
بارگه بارگه (کتاب) ۱۶۹
بازرنگی (طائفه) ۴۶، ۷۴
باشقلا ۱۴۹
بانه ۱۴۶
بایزید ۲۳، ۱۴۹
بجنورد ۱۳۹
بختیاری ۱۳۹
بجوران (مسلک) ۱۶۸
بدلیس ۲۱، ۲۳، ۱۴۹، ۱۸۰، ۳۷۷
برادوست ۲۳
براز (طائفه) ۱۵۳، ۳۶۸
برلین ۳۶
بروجرد ۱۴۶
بریتانیا ۱۵۱، ۱۵۷
بغداد ۲۲، ۲۸، ۲۹، ۳۰، ۳۲، ۳۳، ۳۴، ۳۵، ۳۶، ۲۰۱
بقردی ۴۲
بلادالبهلویون ۱۳۸
بل (الهه) ۹۱
بلیت ۹۱
بندهشن (کتاب) ۱۷۷
بنگالی ۳۸
بنی دلف ۱۹۳
بوتان ۳۹، ۴۱، ۴۲، ۴۴، ۵۴، ۱۴۹
بوره‌که‌ئی (طائفه) ۳۶۸
بوکان ۱۸۰
بهدینان (طائفه) ۳۴، ۱۶۲
بهشهر ۳۷
بیرازی ۳۶۸
بیروت ۲۹
بیستون (کوه) ۱۱، ۱۱۷، ۱۳۸
بین‌النهرین ۴۳، ۴۶، ۴۷، ۵۲، ۵۸، ۸۰، ۸۲، ۸۵، ۸۶، ۹۶، ۱۳۹، ۱۷۳

(پ)

پارت ۶۹، ۷۰
پارس ۳۸، ۷۳، ۷۴، ۱۰۸، ۱۰۹

(ج)

جوانرود ۳۷۹
جودی (کوه) ۵۵
جیحون ۱۰۹

(چ)

چنگیزخان مغول ۱۳۸
چیچک (طائفه) ۱۷۰
چیچست (دریاچه) ۱۱۱

(ح)

حاجی باویسی (خاندان) ۱۶۹
حاجی قادرکویی ۲۱۵
حران (شهر) ۱۲۰، ۱۶۳
حسنویه (سلسله) ۱۹۳، ۱۹۵
حلب ۲۹
حلبجه ۲۴۲، ۲۴۴
حلوان ۸۹، ۱۱۹، ۳۸۳
حمص ۱۰۰

(خ)

خابور (شهر) ۹۷
خالدی ۵۹
خاموشی (خاندان) ۱۶۹
خانقین (شهر) ۱۳۹، ۱۵۱، ۱۵۷
خراسان ۶۱، ۷۸، ۱۳۹
خرپوت (شهر) ۱۴۹
خرده آوستا (کتاب) ۱۱۱
خرده سرانجام (کتاب) ۱۶۹
خزات ۱۴۹

www.tabarestan.info تبرستان

خفتیان (قلعه) ۱۳۸
خلاصة تاریخ‌الکرد و کردستان (کتاب) ۲۸، ۳۲
خوزستان ۶۱، ۱۰۹، ۱۳۸
خوی ۱۳۹، ۱۰۸

(د)
داتستان دینیک (کتاب) ۱۷۷
دارابگرد (شهر) ۴۶
داقوق در تاریخ (کتاب) ۳۳
دایرةالمعارف بریتانیا (کتاب) ۶۲
درّاجی (طائفه) ۳۷۲
دربندبازیان ۱۵۱
دربند تاج خاتون (شهرک) ۱۳۸
دربند زنگی (شهرک) ۱۳۸
دربند گاور ۸۹
دجله ۵۲، ۵۳
درخت آسوریک (کتاب) ۱۷۷، ۲۹۲
درسم ۱۴۹
درگز ۱۳۹، ۱۶۳
دیاله ۴۸
دریاچهٔ ارومیه ۴۸، ۵۵
دریای مدیترانه ۵۲
دزبیل (شهر) ۱۳۸
دنبلی (طائفه) ۱۶۳، ۳۷۲
دفتر دیوان گوره (کتاب) ۱۶۹
دفتر ساوا (کتاب) ۱۶۹
دورهٔ بابا جلیل (کتاب) ۱۶۹
دورهٔ باباسرهنگ (کتاب) ۱۶۹
دورهٔ بهلول (کتاب) ۱۶۹
دورهٔ پیرعالی (کتاب) ۱۶۹
دورهٔ چهل تن (کتاب) ۱۶۹
دورهٔ دامیار (کتاب) ۱۶۹
دورهٔ شاه خوشین (کتاب) ۱۶۹
دورهٔ شاه ویس قلی (کتاب) ۱۶۹
دورهٔ عابدین (کتاب) ۱۶۹
دورهٔ هفتوانه (کتاب) ۱۶۹
دهوک ۳۴
دینکرد (کتاب) ۱۷۷
دینور ۱۳۸، ۱۶۳

(ر)
رحمن بیگ ۳۷۳
رشت ۱۳۶
رم الذیوان ۷۴
رم‌اللوالجان ۷۴
رم جیلویه (طائفه) ۷۴
رواندز ۲۵، ۲۹
روسی ۱۶، ۱۸، ۲۹
روسیه ۱۳۹، ۱۴۴، ۱۵۴، ۱۵۵، ۱۵۶
روناهی (مجله) ۳۱

(ز)
زات سپرم (کتاب) ۱۷۷
زاخو ۳۴، ۱۵۱
زاگروس ۳۸، ۴۰، ۴۸، ۵۲، ۶۲، ۸۰، ۹۹، ۱۰۷، ۱۸۱
زبان کردی (کتاب) ۳۳
زبان و ادبیات کردی (کتاب) ۳۶
زردشتی ۱۶۲، ۱۶۳، ۱۷۱
زردوئی (طائفه) ۳۷۳
زعفرانلو (طائفه) ۳۷۳
زلال زلال (کتاب) ۱۶۹
زند ۳۷۳
زنگنه ۳۷۴
زنوری (خاندان) ۱۶۹
زهاب ۸۹، ۷۴۳
زیکورتو (ایالت) ۵۶
زیویه (قریه) ۵۶، ۱۰۱، ۷۴۷، ۷۵۲

(س)
سارلی (ملک) ۱۶۸
ساسانیان ۴۵، ۴۶، ۷۳، ۷۴، ۷۵، ۱۷۶
ساگارتی ۵۶
ساگارتیان (طائفه) ۵۶
سامی ۳۸
سانسکریت (زبان) ۴۰، ۹۷، ۱۷۲
سرانجام (کتاب) ۱۶۹
سرپل زهاب ۴۹، ۹۱
سردشت ۱۴۶، ۱۸۰
سریانی (زبان) ۱۷۷
سعدآباد ۱۸

www.tabarestan.info تبرستان

سقز ۴۷، ۵۵، ۱۴۶، ۱۵۷
سلجوقی ۴۵
سلطان آباد چمچمال ۱۳۸
سلماس ۳۷، ۱۳۹، ۱۴۶، ۱۸۰
سلمنصر ۴۹
سلیمانیه ۳۰، ۳۶، ۸۹، ۱۳۹، ۱۵۱، ۱۵۹
سنجابی ۱۵۷، ۱۵۹
سنجار ۱۲، ۱۳۸
سنندج ۲۳، ۲۴، ۲۷، ۳۴، ۱۳۹، ۱۴۶، ۱۵۷
سوباری ۳۸، ۳۹، ۴۵، ۴۶، ۵۱، ۶۱
سورانی (گونه) ۱۷۴
سورسور (طائفه) ۳۷۴
سورمیری ۳۷۴
سوریه ۳۱، ۳۵، ۳۹، ۱۱۶، ۱۵۳
سوزری (قریه) ۳۲
سومر ۳۸، ۳۹، ۴۵، ۴۶، ۵۱، ۸۵
سیرةالاکراد (کتاب) ۱۸، ۲۵
سیروان (رودخانه) ۱۶۹، ۲۴۴
سیورک (شهر) ۳۱

(ش)

شافعی (مذهب) ۱۶۳
شام ۲۰۱
شاه ابراهیمی (خاندان) ۱۶۹
شاه ایازی (خاندان) ۱۶۹
شاهنامه (کتاب) ۳۸، ۷۷
شبانکاره (طائفه) ۱۸، ۴۶، ۷۵
شبک (مسلک) ۱۶۸
شرفنامه (کتاب) ۱۷، ۲۲، ۲۴، ۳۲، ۳۳، ۳۵، ۱۶۳
شکاک (طائفه) ۱۵۷، ۳۷۵
شکندگمانیک (کتاب) ۱۷۷
شوق المستهام فی معرفة رموزالاقلام (کتاب) ۱۸۴
شوروی ۱۴۶، ۱۵۴، ۱۵۵
شورشهای کرد (کتاب) ۳۴
شهر زور ۲۵، ۴۷، ۵۸، ۷۷، ۸۹، ۱۰۲، ۱۳۸، ۱۷۷-۱۸۳
شهر کرد ۱۳۹
شیخان (قریه) ۱۷۰
شیخ اسماعیلی ۳۷۵
شیز ۳۲۴
شیکاگو ۳۷

(ع)

عالی قلندری (خاندان) ۱۶۹
عبری (زبان) ۹۷
عثمانی ۲۵، ۲۹، ۱۳۰، ۱۳۹، ۱۴۰، ۱۴۹، ۱۵۱، ۱۵۸
عراق ۳۵، ۱۳۷، ۱۴۴، ۱۵۱، ۱۵۲، ۱۵۶، ۱۵۹، ۱۶۴
عربی (زبان) ۱۶، ۲۱، ۲۹، ۳۳، ۳۶، ۱۴۴، ۱۵۴، ۱۷۶
عزازیل (فرشته) ۱۷۴
عقره ۱۵۱
عمادیه ۱۵۱، ۱۶۲
عیاری (سلسله) ۱۹۵

(غ)

غار بیستون ۳۷
غار کرفتو ۴۷، ۷۴۳، ۷۴۷
غنچهٔ بهارستان (کتاب) ۲۹

(ف)

فارسی ۱۶، ۱۸، ۲۵، ۲۶، ۲۷، ۳۶، ۱۴۶، ۱۷۶، ۱۸۰
فرات ۵۹، ۷۲
فرانسوی ۳۶، ۳۸
فرقان (قریه) ۳۳
فرهنگ عربی به کردی ۳۵
فرهنگ کردی به آلمانی ۳۶
فرهنگ کردی به انگلیسی ۳۰، ۳۶
فرهنگ کردی به روسی ۳۳
فرهنگ کردی سورانی ۳۳
فلسطین ۴۳

(ق)

قاجاریه ۱۶، ۱۳۹
قادری (طریقه) ۱۶۴، ۱۶۵، ۱۶۶، ۱۶۷
قارس ۱۴۹، ۱۵۴، ۱۵۵
قازانقایه (قریه) ۱۶۴

www.tabarestan.info تبرستان

قالقالی (طائفه) ۳۷۵
قامشلی (شهر) ۱۵۴، ۱۸۰
قبادی (طائفه) ۳۷۵
قرآن (کلام الله) ۲۲، ۲۷، ۱۶۷
قرمیسین (کرمانشاه) ۷۶۳
قره داغ (کوه) ۸۹
قزوین ۱۸۲، ۱۸۳
قشه‌ئی ۳۷۵
قصراللصوص (کنگاور) ۱۳۸
قفقاز ۵۹، ۱۰۲
قلخانی (طائفه) ۳۷۶
قم ۱۷۷
قمشه (قریه) ۲۱۳
قوچان ۱۳۹، ۱۶۳، ۱۸۰

(ک)

کادوسی ۷۰
کارتاوای ۷۹
کاردا ۷۹
کارداک ۷۹
کاردوخی ۴۴
کاردونیاش ۵۱
کاسپین (دریا) ۷۰
کاسی ۳۸، ۴۲، ۴۵، ۵۰، ۵۱، ۶۱، ۷۰، ۹۴
کاکائی ۳۶
کری (طائفه) ۳۹، ۴۱، ۷۰، ۷۹
کرد ۱۶، ۱۷، ۱۸، ۱۹، ۲۰، ۲۱، ۲۲، ۲۷، ۱۴۴
کردان ایران ۱۴۵
کردان ترکیه ۱۳۷، ۱۴۰، ۱۴۹
کردان روسیه ۱۴۰
کردان سوریه ۱۴۵
کردان عراق ۱۳۵، ۱۴۵
کردستان ۱۶، ۱۷، ۱۸، ۱۹، ۲۱، ۲۳، ۲۹، ۵۸، ۱۳۷، ۱۳۸، ۱۴۰، ۱۴۸، ۱۶۱
کردستان مکریان ۳۰
کردوک ۳۸، ۴۵، ۶۵، ۶۸
کردوپیوستگی‌نژادی‌وتاریخی‌او(کتاب) ۱۸، ۲۶
کرد و نادرشاه (کتاب) ۳۰
کردی ۱۴۴، ۱۵۲، ۱۵۴، ۱۷۸، ۱۸۲
کرمانجی جنوبی (گویش) ۱۴۴، ۱۷۴
کرمانجی شمالی (گویش) ۱۴۴
کرمانشاه ۱۳۸، ۱۳۹، ۸۵۷
کرند ۱۴۶، ۱۶۳
کلام ایل بیگی جاف (کتاب) ۱۶۹
کلام خان الماس (کتاب) ۱۶۹
کلام درویش نوروز (کتاب) ۱۶۹
کلام درویش قلی (کتاب) ۱۶۹
کلام ذوالفقار (کتاب) ۱۶۹
کلام سیدبراکه (کتاب) ۱۶۹
کلام شاه تیمور بانیارانی (کتاب) ۱۶۹
کلام شیخ تیمور (کتاب) ۱۶۹
کلام قاصد (کتاب) ۱۶۹
کلام مجرم (کتاب) ۱۶۹
کلهری (گونه) ۱۷۷
کلیائی ۱۶۳
کمانگر (طائفه) ۳۷۶
کوسه‌ئی ۳۷۶
کویل ۳۷۸
کینیا (قلعه) ۹۰

(گ)

گرگان ۷۰
گروس ۱۳۹
گروسی ۱۸۱
گلباغی (طائفه) ۳۷۸
گلیم وگول (کتاب) ۱۶۹
گوتی ۳۸، ۴۱، ۴۵، ۵۵، ۷۳، ۷۹، ۱۸۶، ۴۸۰
گونیوم ۸۰
گوران (طائفه) ۱۵۷، ۱۶۳، ۳۷۸
گورانی (زبان) ۱۴۴
گوگچه (دریاچه) ۵۹
گهواره ۱۶۳

(ل)

لاله‌ئی ۳۷۹
لب تواریخ (کتاب) ۱۷، ۲۳
لبنان ۳۵
لر (طائفه) ۷۷، ۹۲، ۱۳۹، ۱۸۰، ۳۷۹
لر بزرگ ۲۳
لرستان ۴۳، ۹۳، ۱۳۸، ۱۳۹، ۱۶۳
لُرکوچک ۲۳

www.tabarestan.info تبرستان

لری (گویش) ۱۴۴، ۱۷۷
لک (طائفه) ۳۷۹
لکی (گویش) ۱۴۴
لوره (قریه) ۲۷
لولو ۳۸، ۴۲، ۴۸، ۵۵، ۸۸، ۹۴، ۱۸۶

(م)

مائی (قریه) ۳۴
ماجردان ۷۷
ماد ۲۵، ۲۸، ۵۹، ۷۰، ۷۹، ۱۱۲، ۱۱۳، ۱۷۹
مادنجان (طائفه) ۷۴
ماردین (شهر) ۱۴۹
ماسیدان (شهر) ۷۷، ۱۷۷

(ی)

یارسان (مسلک) ۱۶۸، ۱۷۰، ۱۷۱
یاسمی ۲۶
یزیدابن معاویه ۱۷۱
یزیدی (طائفه) ۳۸۱
یسنا (کتاب) ۱۱۱
یشتها (کتاب) ۱۱۱
یعقوبی (طائفه) ۳۸۱
یونانی ۳۷، ۵۸، ۶۳، ۶۸، ۷۲، ۷۳، ۱۱۲

www.tabarestan.info

THE KURDS AND KURDISTAN

تبرستان
www.tabarestan.info

By:

Dr. Saddigh Safizadeh (Borakaei)